

ناسیونالیسم چپ و تاریخ مبارزه کمونیستی در کردستان



K-O-M-A-L-A-0-1-2-3

ناسیونالیسم چپ و تاریخ مبارزه کمونیستی در کردستان

ناسیونالیسم چپ و تاریخ مبارزه کمونیستی در کردستان
انتشارات حزب حکمتیست (خط رسمی)

صفحه آرایی: هساره ابراهیمی
طرح جلد: مسعود قهرمانی

حزب کمونیست کارگری حکمتیست (خط رسمی)
Worker-communist Party Hekmatist
hekmatist.com



فهرست کتاب

مقدمه ۶

• در دفاع از حزب کمونیست ایران و کومه کمونیست

زمانی که آدمها مسخ میشوند/ خالد حاج محمدی/۳۰ آوریل ۲۰۱۵ ۹

چشم بندی ابراهیم علیزاده! / مظفر محمدی/مه ۲۰۱۵ ۲۴

حزب کمونیست ایران و کومه له کمونیست در دادگاه علیزاده/ آذر مدرسی/۶ سپتامبر ۲۰۱۵ ۲۶

زنده باد روایت، مرگ بر اسناد/ آذر مدرسی/۳ مه ۲۰۱۶ ۵۶

• کومه، اختلافات، سرنوشت:

کمونیسم کارگری و فعالیت حزب درکردستان (ازسلسله بحث های کمونیسم کارگری- سمناردوم)/منصورحکمت/ اوت ۱۹۸۹.... ۶۵

بحران کومه له و بازسازی ناسیونالیسم کرد/ منصور حکمت/۱۵ اوت ۲۰۰۰ ۹۴

بحران و انشعاب در کومه‌له/ منصور حکمت/۲۴ مارس ۲۰۰۱ ۹۷

به سیاهی پاکسازی قومی/ کورش مدرسی/۲۵ مه ۲۰۰۱ ۱۱۷

کومه له: از توهم تا واقعیت/ کورش مدرسی/۲۰۰۸ ۱۲۳

کردستان، چپ و فدرالیسم قومی/ کورش مدرسی/۲۰۰۹ ۱۳۹

تاثیرات ادامه بحران ناسیونالیسم کرد در ایران/ محمد فتاحی/مارس۲۰۱۵ ۱۴۴

وزن جنبش های سیاسی در کردستان از زبان کومه له/ محمد فتاحی/ می۲۰۱۵ ۱۴۸

نگذارید کمونیسم را ملی کنند / مظفر محمدی/ ژوئیه ۲۰۱۷ ۱۵۴

کومه‌له علیزاده همه پل های پشت سر را خراب کرده است!! مظفر محمدی/ ۸ ژوئن ۲۰۱۸ ۱۵۷

پرچم کردستان بر بام کومه له نکاتی حول سخنرانی اخیر ابراهیم علیزاده/ محمد فتاحی۳۰ اوت ۲۰۱۸ ۱۶۰

نکاتی در مورد بحران امروز کومه له / محمد فتاحی/ آوریل ۲۰۱۹ ۱۶۶

با این کومه له چکار باید کرد؟/ محمد فتاحی/۶ مه ۲۰۱۹ ۱۶۹

ناسیونالیسم کرد، کومه له و جدال بقا/ آذر مدرسی/ ۸ مه ۲۰۱۹ ۱۸۰

چرا ناسیونالیسم چپ در کردستان به جایی نمی‌رسد؟/ محمد فتاحی/۳ ژوئن ۲۰۱۹ ۱۹۷

حزب کمونیست ایران، کومه له و آینده آن/ آذر مدرسی/۴ ژوئن ۲۰۱۹ ۲۰۲

کومه‌له در مسیر تدارک کنگره! / محمد فتاحی/۲۳ می ۲۰۲۰ ۲۱۲

بحران در حزب کمونیست ایران و کومه له/ بیانیه حزب حکمتیست (خط رسمی)/۲ سپتامبر۲۰۲۰ (۱۲شهریور۱۳۹۹) ۲۱۸

پیرامون بحران در حزب کمونیست ایران و کومه‌له/ آذر مدرسی/ ۷ سپتامبر ۲۰۲۰ ۲۲۱

کمونیستها و اختلافات در حزب کمونیست ایران و کومه له/ خالدحاج محمدی/۹ سپتامبر ۲۰۲۰ ۲۳۰

کومه له در انتهای دگردیسی سی ساله / ف.ش و محمد فتاحی/۱۰ سپتامبر ۲۰۲۰ ۲۴۸

• ائتلافها، جبهه ها

اتحادها و ائتلاف ها توافق سازمان زحمتکشان و حزب دمکرات و اتحاد کردستانی!/ وریا نقشبندی/۴ سپتامبر ۲۰۱۲ ۲۶۳

دیالوگ مهتدی و رهبری کومه له/ محمد فتاحی/ ژوئیه ۲۰۱۶ ۲۶۸

در حاشیه یک میزگرد با هویت قومی و مذهبی! / مظفر محمدی/ اکتبر ۲۰۱۶ ۲۷۲

در حاشیه انتخابات ریاست جمهوری در کردستان/ محمد فتاحی/۳۰ مه ۲۰۱۷ ۲۷۵

تحولات خاورمیانه و «جبهه کردستانی» کومه له و موقعیت آن/ خالد حاج محمدی /۲۵ ژوئن ۲۰۱۷ ۲۸۰

ناسیونالیسم کرد، آینده کردستان، رویاها و حقایق/ خالد حاج محمدی/۲۴ اوت ۲۰۱۷ ۲۹۴

آیا کومه له تحت رهبری ابراهیم علیزاده راه کج کرده است؟ / محمد فتاحی/۳ مارس ۲۰۱۸ ۳۰۳

حمله جمهوری اسلامی به اپوزسیون در کردستان و مقابله مردم با آن/ آذر مدرسی/۱۶ سپتامبر ۲۰۱۸ ۳۰۷

چرا به فراخوان احزاب نپیوستید؟گفتگوی رادیو نینا با مظفر محمدی/۲۴ سپتامبر ۲۰۱۸ ۳۱۷

ناسیونالیسم و کمونیسم در کردستان، به بهانه اعتصاب اخیر در کردستان / وریا نقشبندی/۱۰ اکتبر ۲۰۱۸ ۳۲۲

زمانی که موج ها آرام میگیرند/ خالد حاج محمدی/۲۰ اکتبر ۲۰۱۸ ۳۲۷

چپ ملی و تروریسم عبدالله مهتدی/ محمد فتاحی/۳ مارس ۲۰۱۹ ۳۴۳

گوشت را از ناخن نمیشه جدا کرد! / وریا نقشبندی/۴ مه ۲۰۱۹ ۳۴۷

کومه له، ناسیونالیسم کرد و عشق و نفرت چپ/ خالد حاج محمدی /۸ آوریل ۲۰۱۹ ۳۵۲

کومه له و اتحاد چپ در کردستان/ مظفر محمدی/ آوریل ۲۰۱۹ ۳۶۱

دیپلماسی مخفی محکوم است!! مظفر محمدی/ سپتامبر ۲۰۱۹ ۳۶۵

• کنگره ملی کرد

«کنگره ملی کرد» حقایق و توهمات، کومه له و سیاست آن/ خالد حاج محمدی/۳ اوت ۲۰۱۲ ۳۶۹

«کنگره ملی کرد» فاکتورهای موثر در تشکیل این سازمان: / محمد فتاحی/۱۰ اوت ۲۰۱۳ ۳۷۶

«کنگره ملی کرد» و توجهات ناسیونالیستی کومه له/ خالد حاج محمدی/ ۶ سپتامبر ۲۰۱۳ ۳۸۱

«ملت کرد» هم استراتژی هم تاکتیک/ خالد حاج محمدی/۱۳ اکتبر ۲۰۱۳ ۳۸۷

کنگره ملی کرد و نوش داروی بعد از مرگ سهراب کومه له/ خالد حاج محمدی /۲۰ دسامبر ۲۰۱۳ ۳۹۴

ب

الف

کتاب حاضر گوشه ای از جدال ما با این چپ ملی و ناسیونالیسم چپ است که به اسم کومه له تا امروز ادامه فعالیت داده است. جریانی که در یک پروسه تاریخی همه بارقه های چپ و سوسیالیستی را در همه زمینه ها به تدریج از خود زوده است.

دگرذیبی کومه له، سازمان کردستان حزب کمونیست ایران، بعد از سه دهه، امروز به سرانجام خود رسیده است. سازمانی که روزگاری لولای اتحاد هزاران کارگر، امید توده وسیع زنان و مردان زحمتکش و جوانان در کردستان بود، امروز دیگر وجود مادی ندارد؛ آنچه که امروز به اسم کومه له شناخته میشود، پدیده ای کاملاً متفاوت و به عنوان یک جریان تماماً ناسیونالیست در کنار حزب دمکرات کردستان و بقیه ناسیونالیست های منطقه، در مقابل ما ایستاده است. سازمانی که دوره ای موجودیت آن به طبقه کارگر جوان در کردستان هویت و اعتبار و قدرت بخشیده و به عنوان یک وزنه سیاسی معتبر ابراز وجود سیاسی کرده بود، امروز به ابزار سربرازگیری از طبقه کارگر، برای ناسیونالیسم کرد تبدیل شده است. حزبی که بخش عظیم طبقه کارگر در کردستان را در صف واحد طبقاتی در شبکه های خود تنبیده بود، امروز ابزار خاک پاشیدن در چشم کارگر و ایجاد توهم نسبت به بورژوازی شده است.

یکی از جدالهای کمونیسم کارگری در کردستان مقابله با گرایشات غیر کمونیستی و اساساً ناسیونالیسم درونی این سازمان بوده است. تلاش کمونیسم کارگری در نشان دادن راه ادامه بقاء کومه له بعنوان یک سازمان چپ و کمونیستی، مقابله با ناسیونالیسم افراطی کرد در هر دوره از انشعابات آن از کومه له، دفاع از تاریخ کمونیستی و دستاوردهای حزب کمونیست ایران و کومه له، گوشه ای از این جدال است. به جرات میتوان گفت طی سی سال گذشته، کمونیسم کارگری تنها نیروی دخالتگر در حیات این سازمان به نفع کمونیسم و چپگرایی بوده است. در غیبت این فاکتور، دگرذیبی این سازمان نمی توانست بیش از چند سالی طول بکشد. جدال رهبران و کادرهای کمونیسم کارگری در سه دهه گذشته، امروز درس ها و آموزش های بیشماری برای کمونیست ها و رهبران و فعالین کارگر، نه فقط در کردستان بلکه در ایران و منطقه، دارد.

هدف از انتشار این کتاب، نشان دادن مسیر دگرذیبی این سازمان در طول زمان و در مقاطع مهم حیات سیاسی آن و مقابله کمونیستها و مشخصاً حزب ما با این دگرذیبی و تاراج دستاوردهای تاریخی مبارزه کارگری کمونیستی در کردستان در خدمت یک جنبش ضد کارگری است. کومه له ای که امروز در مقابل خود می بینیم، مصمم است اتوریته و اعتبار تاریخی کومه له کمونیستی قدیم را دستمایه تحکیم موقعیت خود در جنبش ناسیونالیستی کرد کند.

ممانعت از این پروژه نامقدس، فقط با نشان دادن بی ربطی کومه له جدید به کومه له کمونیستی قدیم، به عنوان دو پدیده متضاد سیاسی طبقاتی، ممکن است. هدف این کتاب معرفی ماهیت و هویت سیاسی و جنبشی این سازمان جدید (کومه له ناسیونالیست) است. هدف از انتشار این کتاب مقابله با تلاش رهبران امروز این سازمان برای مصادره اعتبار، محبوبیت، تاریخ و دستاوردهای یک سازمان کمونیستی و چوب حراج زدن به آن است. هدف معرفی این موجود جدید به کارگر و کمونیست ها است. موجودی که کمترین ربطی به آن پدیده تاریخی، به سیاستها، پراتیک و دستاوردهای جریانی که سازماندهی کارگر امرش بود، رشد کمونیسم و اتحاد طبقاتی امرش بود، عقب راندن ارتجاع سیاسی و کوتاه کردن دست ناسیونالیسم و خرافه ملی و قومی و مذهبی امرش بود و در تاریخ پر افتخارش! حزب قلدر ناسیونالیست کرد را از دست درازی به کمونیسم دو کارگر پشیمان کرده بود، ندارد

کومه له ناسیونالیستی جدید، باید در جنبش ناسیونالیسم کرد، در کنار حزب دمکرات کردستان ایران، اتحادیه میهنی، پ ک ک، مهدی، بارزانی و و تمام جریانات ناسیونالیستی کرد، سر پای خود، با سیاست و پراتیک جدید خود، در درون جنبش جدید خود کسب اعتبار کند. سواستفاده از آن اعتبار و تاریخ، سو استفاده از اتوریته شخصیت های تاریخ کمونیستی آن سازمان برای معاملات و بده و بستان با یاران جدید ناسیونالیست ممنوع است!

حزب حکمتیست (خط رسمی)

ناسیونالیسم چپ و تاریخ مبارزه کمونیستی در کردستان

تاریخ مبارزه کارگری و کمونیستی در جامعه کردستان و صف بندی دو جنبش کمونیستی و ناسیونالیستی و احزاب آن، که همزمان هر دو در مقابل جمهوری اسلامی نیز صف آرایی کرده و سیاست و پراتیک مختلفی را در پیش برده اند، حاوی مقاطع مهم و سرنوشت سازی برای هر دو جنبش است. در حزب کمونیست ایران از روز تشکیل آن حزب تا مقطع خارج شدن منصور حکمت و کمونیسم کارگری از آن حزب، این صف بندی به شکل تحزب یافته آن در تقابلهای حزب کمونیست ایران و سازمان کردستان آن (کومه له) با حزب دمکرات کردستان، به عنوان تقابل نماینده طبقه کارگر و بخش محروم جامعه در مقابل نماینده بورژوازی ناراضی کرد، در زمینه های مختلف سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و ایدئولوژیک و سرانجام در شکل جنگ مسلحانه، که از طرف حزب دمکرات به ما کمونیستها تحمیل شد، خودنمایی میکرد.

حزب کمونیست ایران، از بدو تشکیل حاوی گرایشات مختلف سیاسی بود. در آن مقطع گرایشات موجود هژمونی سیاسی گرایش کمونیستی را پذیرفته بودند و پایبندی خود به خط و سیاست حاکم بر این حزب را اعلام میکردند. اما سیر تحولات بیرونی، بر جدال گرایشات و اعلام وجود رسمی و سیاسی سایر گرایشات تأثیرات جدی داشت. پایان جنگ ایران و عراق و محدود شدن عرصه فعالیت نظامی، شکست سرمایه داری دولتی در بلوک شرق، که کمونیسم نام نهاده شده بود، مهم ترین وقایع موثر در بروز رسمی گرایشات دیگر بودند. فروپاشی دیوار برلین و پیروزی بازار آزاد و دمکراسی، همراه با اعلام "پایان کمونیسم" و هر نوع آرمان برابری طلبانه، عروج جریانات و جنبشهای عقب مانده ناسیونالیستی در کشورهای سابقاً متحد شوروی، عقبگرد عظیمی را به بشریت تحمیل کرده و چهره جهان را تغییر داد.

جنگ ویرانگر خلیج و شروع قلدری امریکا به عنوان تنها قدرت برتر جهان، در بوق کردن ناسیونالیسم و قوم گرایی، و بالاخره خزیدن ناسیونالیسم کرد در کردستان عراق به قدرت، زیر سایه حضور چکمه پوشان امریکا، گرایش نحیف و بی افق ناسیونالیستی در کومه له را، یک شبه صاحب افق، پرچم و رهبر و نقشه کرد.

ناسیونالیسم نحیف در این سازمان، در حالیکه شاهد به قدرت رسیدن هم جنبشی های خویش زیر سایه بوش پدر بود، نمیتوانست کماکان خاموش بماند. این تحولات ادامه همزیستی کمونیسم با ناسیونالیسم در یک حزب واحد را غیر ممکن و جدایی کمونیسم کارگری از آن حزب را به ضرورتی عاجل تبدیل کرد. پس از خروج کمونیسم کارگری از این حزب و علیرغم تعهد رهبری به جامانده در حزب کمونیست ایران به "باورهای مشترک کمونیستی"، عملاً سکان کشتی در دست دو گرایش ناسیونالیستی و چپ سنتی افتاد. جدایی گرایش کمونیسم کارگری از حزب کمونیست ایران و کومه له، شروع سیر دگرذیبی این سازمان به سوی یک جریان تماماً ناسیونالیستی است.

از آن تاریخ به بعد کمونیستها در کردستان علاوه بر حزب دمکرات به عنوان نماینده بورژوازی نا اراضی کرد، با یک ناسیونالیسم چپ طرف بودند که به نام حزب کمونیست و کومه له فعالیت داشت و آرمان جنبش ناسیونالیستی کرد را اینبار با پرچم چپ و با اتکا به تاریخ یک دهه مبارزه کمونیستی در آن جامعه، با اتکا به محبوبیت و اتوریته و اعتبار حزب کمونیست و کومه له دنبال میکرد. ما کمونیستها از آن دوره با جبهه جدیدی در مقابل خود، در مقابل کمونیسم و انقلاب کارگری و تاریخ فعالیت کمونیستی روبرو شدیم که اسم و تابلو حزب کمونیست و کومه له را نیز بر دوش داشت. حزب کمونیست و کومه له جدیدی تولد یافته بود، که نه تنها ربطی به تاریخ گذشته حزب کمونیست نداشت که بعلاوه به سرعت یاران و متحدین خود را در منطقه، در میان احزاب ناسیونالیستی کرد و حاکمین بر کردستان عراق پیدا کرد. ابتدا جریان شاخص تر و اولترا راست به رهبری عبدالله مهدی و در امتداد آن گروههای دیگری از این سازمان جدانشدند و رسماً به عنوان جریانات ناسیونالیستی فعالیت خود را شروع کردند.

زمانی که آنها مسخ میشوند

(نکاتی در مورد تاریخ نگاری ابراهیم علیزاده)

خالد حاج محمدی

مقدمه:

ابراهیم علیزاده دبیر اول کومه له، در فروردین ماه ۹۴، سمیناری در مورد چگونگی تشکیل حزب کمونیست ایران برای دانشجویان علوم سیاسی دانشگاه سلیمانیه در کردستان عراق داشته است. آنچه مورد بحث نوشته من است پرداختن به سخنان علیزاده در این سمینار و حقایقی در مورد تشکیل حزب کمونیست ایران است که دبیر اول کومه له بر خلاف اسناد موجود آن تاریخ، به میل خود و به دور از هر نوع موازین ساده تاریخ نگاری و تعهد به حقیقت و امانتداری، آنهم در یک محیط آکادمیک و تحت نام علم، داستانی خود ساخته را به نام تاریخ آن حزب به خورد شنوندگانش میدهد.

بحث ابراهیم علیزاده نه از نظر سیاسی و نه از نظر تاریخی و نه از نظر جامعه شناسی و آکادمیکی اعتبار ندارد. نه به دلیل اینکه من مخالف نظرات او هستم، بلکه به این خاطر که خود "تاریخی" که علیزاده بازگو میکند بنحو بسیار زمختی دور از حقیقت است. همین مسئله کار نوشتن و پرداختن به آنرا دشوار میکند. با این وجود به دلایل زیر باید در مقابل تاریخ نویسی جعلی او، تاریخ واقعی را بازگو کرد.

یکم: ابراهیم علیزاده نه بعنوان ناظر و رهگذر آن تاریخ، که بعنوان یکی از شخصیت های دخیل در آن دوره دست به جعل تاریخ زده است.

دوم: واقعیات آن تاریخ، در شکل دادن به موجودیت و اعتبار سیاسی امروز خود شخص ابراهیم علیزاده، و هزاران کمونیست دیروز و امروز، نقش تعیین کننده داشته است.

سوم: جعل تاریخ جنبش کمونیستی ایران، به هر بهانه آکادمیک یا شخصی یا سیاسی، بخصوص توسط کسانی که خود در آن نقش داشته اند، به نفوذ و اعتبار جنبش کمونیستی در کردستان ایران و در عراق ضربه میزند.

چهارم: با این امید که در صفوف کومله، کسی پیدا شود که در مقابل این درجه بی اعتباری، راه برگشتی برای بازیابی سلامت سازمان خود باقی بگذارد.

ابراهیم علیزاده به نام دبیر اول کومله و سازمانی حرف میزند، که یک رکن از دو رکن تشکیل حزب کمونیست ایران بود. سازمانی که در دوره درخشانی از آن تاریخ، نقش قابل ستایش و ارزنده ای داشته است. همین مسئله و اعتبار آن دوره و فعالیت کومه له کمونیست آن زمان به آمههایی که امروز هم به آن نام فعالیت میکنند، اعتباری (هر چند ناموجه) میدهد و به همین دلیل علیرغم فاقد اعتبار بودن بحث علیزاده، لازم است به آن پرداخت.

در عین حال به خاطر حفظ و دفاع از جنبش کمونیستی در ایران که از تجربه و تاریخ "کومله کمونیست" تغذیه میکند، افشا منافع سیاسی امروز علیزاده و همه کسانی که بنام مالکیت بر کومله، به کومله کمونیست دیروز ضربه میزنند، لازم است. من تلاش میکنم پس از نشان دادن حقایق تحریف شده توسط علیزاده، نشان دهم که چه منافع سیاسی امروز او را به چنین بی پرنسبیبی کشانده است.

تمام تاریخی که ابراهیم علیزاده از شکل گیری حزب کمونیست ایران، نیروهای تشکیل دهنده، زمینه ها و مقدمات تشکیل آن، کنگره مؤسس حزب و سرانجام تشکیل حزب، بروز اختلافات در حزب کمونیست ایران و تشکیل حزب کمونیست کارگری ایران در این سمینار میگوید، حتی در یک مورد هم بیانگر کوچکترین حقیقتی در مورد

در دفاع از حزب کمونیست ایران و کومله کمونیست

آن تاریخ نیست و تماما تلاشی برای مسخ آن است. در این نوشته نمیخواهم به کل مباحث علیزاده بپردازم. در اینجا تنها به مسائل اصلی و حقایق تاریخی، بر اساس اسناد موجود آن حزب و تشکیل دهندگانش، خواهم پرداخت.

مقدمتا لازم است یادآوری کنم که سخنان ابراهیم علیزاده به زبان کردی است و از این رو مسئولیت ترجمه نقل قولهای مورد اشاره، بعهده من است.

شکل گیری حزب کمونیست ایران

حزب کمونیست ایران در شهریور ماه ۱۳۶۲ با برگزاری کنگره مؤسس آن حزب اعلام موجودیت کرد. اما این اتفاقی ابتدا به ساکن و رعد و برقی در آسمان بی ابر نبود. انقلاب ۵۷ صورت گرفته بود و موقعیت طبقه کارگر نه تنها در اقتصاد سرمایه داری که در تحولات مهم سیاسی آن جامعه از جمله در خود قیام ۵۷ غیر قابل انکار و مهر خود را بر تحولات جامعه و خود قیام زده بود. علیرغم تحولات پیش تر در جامعه ایران و شکل گیری جریانات چپ و مارکسیستی، خود قیام ۵۷ به عنوان یکی از بزرگترین تحولات سیاسی ایران و عروج طبقه کارگر نیاز به یک حزب کمونیستی دیگری، در مقابل حزب توده و سازمانهای پوپولیستی و خلقی را در مقابل جامعه قرار داده بود.

در این پروسه و از قیام ۵۷ تا سال ۱۳۶۱ تحولات بزرگی در چپ ایران صورت گرفت. گروه مارکسیستی کوچکی به نام سهند که بعدا به اتحاد مبارزان کمونیست تغییر نام داد، متولد شد که کمونیسم خود را نه از روسیه آن زمان و نه از چین و انورخوجه و کاسترو و چپ آمریکای لاتین قرض گرفته بود، بلکه مستقیم به مارکس و به کمونیسم مدرن و ارتدکسی در خود غرب وصل بود.

مباحثات مارکسیستی این جریان در مدت زمان کوتاهی از قیام ۵۷ تا سال ۶۰، کل چپ ایران و از جمله خود کومه له را دچار دگرگونیهای جدی کرد. مباحثات اصلی این جریان از بحث خطوط عمده تا اسطوره بورژوازی ملی و مترقی و متعاقب آن مباحثات این جریان در نقد پوپولیسم، کمونیسم خلقی و بحثهای سبک کار کمونیستی و... انقلابی جدی در چپ ایران ایجاد کرد. نقش این جریان، که به نام مارکسیسم انقلابی خود را معرفی میکرد، در تحولات سیاسی و مارکسیستی در چپ ایران چنان عظیم بود که در مدت کوتاهی انواع فراکسیونهای طرفدار مباحثات آنها، فراکسیون "مارکسیسم انقلابی"، در سازمانهای چپ آن زمان شکل گرفت.

در حالی که سازمانهای بزرگ چپ از فدایی تا سازمانهای معروف به خط سه، چون پیکار و رزمندگان و وحدت انقلابی در ناتوانی در پاسخ به مسائل مبارزه طبقاتی یکی پس از دیگری دچار بحران هویتی می شدند و تئوریسین های آنها بدنیاال یافتن ریشه های "بحران در جنبش کمونیستی" بودند، اتحاد مبارزان کمونیست در مدت کوتاهی از گروهی کوچک به سازمانی در حال رشد و پرنفوذ تبدیل شد که کسی از آمار طرفدارانش دقیق خبر نداشت، زیرا در درون تمام جریانات چپ از کومه له تا رزمندگان و رزم انقلابی و وحدت انقلابی و پیکار و حتی فدائی محافل و فراکسیونها مارکسیسم انقلابی شکل گرفتند. مارکسیسم انقلابی و بدنیاال آن تشکیل حزب کمونیست ایران، در اوج بحران سازمانهای "خط سه" و از جمله شرکت کنندگان در کنفرانس ناکام این خط که بنام کنفرانس وحدت تشکیل شده بود، عروج کرد. سازمانهای کنفرانس وحدت اساس وحدت خود را نه حول یک برنامه کمونیستی، که اتحاد و در واقع ائتلاف حول مواضع مختلف، چون رویزیونیستی بودن شوروی و ضدامپریالیست بودن و برخی مواضع دیگر تعریف کرده بودند که در نطفه ناکام ماند.

لازم است یادآوری شود که اتحاد مبارزان کمونیست تنها سازمان چپ و کمونیستی بود که در سال ۶۰ دارای یک برنامه بود و بر ضرورت اتحاد حول یک برنامه کمونیستی برای هر سازمان کمونیستی و در تشکیل هر حزب کمونیستی تاکید و اصرار می ورزید. سایر سازمانهای "خط سه" (سازمانهایی که بر خلاف "خط یک" یعنی حزب توده با سوسیالیستی بودن شوروی مخالف بودند و هم مشی چریکی، "خط دو"، را رد میکردند) عموما حول مواضع ضدامپریالیستی، ضد رویزیونیستی و تعدادی مواضع دیگر، با سایه روشن های مختلف بر یک بستر، تشکیل شده بودند و فعالیت میکردند. ضرورت داشتن یک برنامه کمونیستی برای فعالیت، یکی از جدل های مارکسیسم انقلابی با پوپولیسم بطور کلی و با "خط سه" بود.

متأسفانه این تحول مارکسیستی در چپ ایران در شرایطی بوقوع پیوست که جمهوری اسلامی در خرداد ۶۰، تعرضی وسیع را به اپوزیسیون و خصوصا نیروهای چپ آن دوره شروع کرد. هزاران عضو، کادر، کمونیست و چپ از سازمانهای چپ آن دوره اعدام شدند، زندانها به محل کمونیستها و رهبران کارگری و مخالفین جمهوری اسلامی در ابعاد دهها هزار نفره تبدیل شد. بسیاری از سازمانهای چپ زیر این ضربات پشت راست نکرده و فرجه تعیین تکلیف با مباحثات آن دوره و امکان نگاه دوباره به تاریخ و خط مشی خود را نیافتند.

کومه له برخلاف بقیه بدلیل فضای کردستان و شکل گیری مقاومت مسلحانه در این جغرافیا علیه جمهوری اسلامی و همزمان نقش کومه له در این مقاومت و موقعیتی که پیدا کرد، دچار سرنوشت بقیه نشد. همین حقیقت به کومه له امکان داد که پروسه تحولات سیاسی و مارکسیستی را در فضای آرام تری از سر بگذراند و تماما به مارکسیسم انقلابی بپیوندد.

انتشار پیش نویس برنامه مشترک کومه و ام ک (اتحاد مبارزان کمونیست) در شهریور ۶۱، اولین دستاورد پیوستن کومه به خط و گرایش مارکسیسم انقلابی است. هم "برنامه ام ک" و هم "پیش نویس برنامه مشترک کومه و ام ک" مورد نقد طیفی از رهبری بازمانده سازمانهای خط سه قرار گرفت. در آخر این نوشته گوشه ای از منابع این تاریخ را برای مراجعه علاقمندان معرفی خواهم کرد که از جمله در این نوشته به آنها مراجعه کرده ام.

اما اجازه بدهید اینجا مستقیم به سخنان ابراهیم علیزاده در مورد این تاریخ نگاه کنیم. ابراهیم علیزاده میگوید:

"... به تاریخ حزب کمونیست ایران میپردازم. این حزب چگونه شکل گرفت و چه تحولاتی را از سر گذراند و چگونه به دنیای امروز نگاه میکند. سال ۱۹۸۱ در کنگره دوم کومه له که مصوباتش موجود است، قراری صادر میشود مبنی بر اینکه کومه له تلاش کند حزبی سراسری تشکیل شود و به کمیته مرکزی ماموریت میدهد که ملزومات تشکیل این حزب را فراهم کند. همزمان در تهران کنفرانسی در جریان بود به اسم کنفرانس وحدت."

علیزاده در ادامه میگوید:

"کنفرانس وحدت از خط ۳ تشکیل میشود، خط ۳ جمع میشوند که حزبی درست کنند. این کنفرانس علیرغم اینکه دستاورد داشت اما موفق نمیشود. کومه له اهداف این کنفرانس را پیگیری میکند و بدنیاالش میرود. و سرانجام در سال ۱۹۸۳ موفق میشود که جمعی از سازمانهای سیاسی همه ایران، از چپهای ایران، حول خود در کنگره ای جمع کند. این سازمانها در ایران البته بخشی از آنها (بخشی دچار تفرقه شدند) به این کنگره پیوستند و در کنگره ای مؤسس حزب کمونیست ایران تشکیل شد". (تاکیدها از من است)

بر اساس این تصویر کنگره دوم کومه له قراری برای تشکیل حزب کمونیست ایران میدهد و کمیته مرکزی بدنیاال تشکیل حزب میرود و با ادامه اهداف "کنفرانس وحدت" از جانب کومه له و با جمع کردن جمعی از سازمانهای سیاسی ایران حول کومه له در سال ۱۹۸۳ یعنی ۱۳۶۲ در کنگره ای مؤسس حزب کمونیست ایران تشکیل میشود!!!

واقعا که وجدان و شرافت هم طبقاتی است. در این افسانه کودکانه که رهبری کومه له و حتما آقای علیزاده قهرمان نظری و پراتیکی و طراح تشکیل حزب است، هیچ حقیقتی جز اینکه در کنگره ای موسس حزب کمونیست ایران اعلام شد، وجود ندارد! ظاهرا دبیر اول کومه له در دنیای کوران و ناشناختنهایی که به ابزار دسترسی به اطلاعات و تبادل نظر در جهان مدرن و امروزی مجهز نیستند، نشسته است. ظاهرا این تراوشات ذهنی برای کسانی است که نه یک کلمه در مورد تاریخ کومه له، اتحاد مبارزان کمونیست، حزب کمونیست و تحولات چپ در ایران را میدانند، و نه قرار است در آینده هم بدانند! سخنران که ظاهرا اطمینان کامل دارد مخاطبین او هرگز زمانی به حقایق این تاریخ حتی به اطلاعیه تشکیل این حزب هم دسترسی نخواهند داشت! سخاوتمندانه هر چه خود امروز دوست دارد، را به جای تاریخ حقیقی تشکیل حزب کمونیست تحویل حاضرین میدهد. شاید دولت اقلیم ضمانت کافی در این مورد که شنوندگان به منابع تاریخی در این مورد دسترسی پیدا نکنند را به ایشان داده است! ظاهرا قرار هم نبوده است که در بیرون این دایره، کسی این ادعاهای پوچ و این تاریخ جعلی را بشنود. گویا هیچ آدم باوجدان مطلعی، قرار نبوده است سخنان او را بشنود! دبیر اول کومه له با این تصویر که قرار نیست کسی جز شنوندگان

سالن به این جعل تاریخ گوش دهند و جواب آنرا بدهد، با تردستی ویژه ای تلاش میکند دانشجویان علاقمند به تاریخ کمونیسم در ایران را مجذوب کومه له امروز کند.

مشکلی که من با نوشتن در مورد این سخنرانی دارم، این است که در مورد ادعای کسی در باره تشکیل حزب کمونیست ایران مینویسم، که خود او به اندازه یک سر سوزن به آنچه گفته است باور ندارد. بی تردید اینها باورهای عزیزان نیست، او میدانند آنچه میگوید حقیقت ندارد، تاریخ نیست، مستند نیست و میداند حقایق آن تاریخ ۱۸۰ درجه خلاف ادعاهای امروز او است. او تصمیم دارد داستانی ساختگی را به جای آن تاریخ برای شنودگان خود تعریف کند. تصمیم گرفته است با این کار آن تاریخ و حقایق تاریخی را آگاهانه مخفی و داستانی ساخته پرداخته خود را جایش بگذارد. این سمینار قرار نیست اهمیت حزب کمونیست و حتی کومه له را در تاریخ مبارزه طبقاتی و کمونیسم ایران نشان دهد، برعکس کل این تاریخ نگاری جعلی قرار است مایه کسب اتوریته کومه له امروز باشد.

ابراهیم عزیزان امروز دوست دارد تاریخ حقیقی تشکیل حزب کمونیست آنطور میباید که او میگوید! داستان ایشان چیزی در مورد تشکیل حزب کمونیست ایران بدست نمیدهد و هر انسان حتی بی خبری از دنیا، میتواند حتی با یک سند آن دوران خود کومه له و همان کنگره دوم کومه له، حتی با دسترسی به سخنان خود عزیزان در آن دوران، کذب بودن ادعاهای امروز او را بفهمد. اما این تاریخ نگاری نه تنها در مورد جایگاه امروز سیاسی مسخ شده شخص عزیزان، حتی در مورد موقعیت امروز حزبش به اندازه کافی گویا است. انگار کل این دوستان، آدمهای معینی که هنوز با عزیزان هستند و میدانند اینها جعل و کذب اند، دسته جمعی تصمیم گرفته اند برای "کسب اعتبار" گروه خود، و مقبولیت در کلوب سران قبیله در کردستان عراق، و کسب اعتبار میان اقلام مختلف چپهای خلقی و بی ضرر به حال ناسیونالیسم کرد، وجدان آگاه خود را خواب کنند تا به راحتی از کنار این تحریفات عبور و با سر تکان دان آنرا تائید کنند.

اجازه بدهید به خود اسناد این دوره نگاه کنیم و بدانیم حقیقت چه هست و چه نیست.

کنگره دوم کومه له زمانی شکل گرفت که بخش مهمی از رهبری آن وقت این جریان اگر نگویم تماما، بخش مهمی از مباحثات اتحاد مبارزان کمونیست را پذیرفته بود. بسیاری از آدمهای اصلی این جریان از ابراهیم عزیزان تا عبدالله مهددی و تا بقیه نقش با ارزشی در این پروسه داشتند. بر خلاف داستانسرایهای جعلی امروز و تحریفاتی که به جای نقد آن تاریخ و گذشته سیاسی خود میکنند، اینها آدمهای کمی نبودند. در کنگره دوم کومه له مباحثات مارکسیسم انقلابی و قبول آن، که بیشتر در جریان بود، رسمیت یافت. خلاصه اینکه کومه له از نادر جریاناتی بود که تماما به مارکسیسم انقلابی پیوست و از خط و جهت مانویستی قبلی خود و پوپولیسم راستی که بر این تشکیلات حاکم بود فاصله گرفت.

اگر خرداد شصت فقط دو سال به عقب میافتاد، با سیری که پیشروی خط مارکسیسم انقلابی در میان همه سازمانهای چپ ایران و در میان طبقه کارگر تجربه میکرد، تصور اینکه حزب کمونیست ایران، علاوه بر کومه له با شرکت طیف وسیعی از فراکسیونهای مارکسیسم انقلابی و شوراهای کارگری نه در کردستان که در تهران تشکیل می شد، مطلقا دور از ذهن نیست.

درگیر بودن کومه له در این دوره و در مبارزه ای انقلابی علیه جمهوری اسلامی و ضرورت پاسخگویی به مسائل واقعی که این مبارزه در مقابل این جریان قرار میداد و شرایط ویژه کردستان و امنیتی نسبی که در مقایسه با کل ایران در این منطقه حاکم بود، به کومه له امکان داد که طی پروسه ای کل تشکیلات خود را به مارکسیسم انقلابی نزدیک کند و این نزدیکی خود را در کنگره دوم مورد اشاره عزیزان رسمیت بخشد. به همین دلیل در این کنگره از نقش ارزشمند اتحاد مبارزان کمونیست در کل تحولات چپ ایران و از جمله در دگرگونیهای جدی در کومه له قدر دانی شد. سرانجام کومه له در کنار اتحاد مبارزان کمونیست، دو رکن اصلی تشکیل حزب کمونیست ایران شدند. برای اثبات این ادعا و پوچ بودن تاریخ ساختگی مورد ادعای عزیزان، توجه خواننده گان را به نقل قولی از بیانیته پایانی کنگره دوم کومه له در فروردین سال ۱۳۶۰ جلب میکنم:

"در پایان لازم میدانیم کوششهای ارزنده ای را که رفقای اتحاد مبارزان کمونیست در راه مبارزه با پوپولیسم و اکونومیسم و تثبیت تنوریک بینش پرولتری در جنبش کمونیستی به عمل آورده و ما را نیز به طرد بینشهای انحرافی مساعدت کرده. خاطر نشان کنیم."

کنگره مؤسس حزب کمونیست ایران

بر اساس افسانه ساخته عزیزان، کنگره مؤسس هم در ادامه راه و اهداف کنفرانس وحدت، با جمع شدن نیروهای چپ ایران حول کومه له و در این کنگره، حزب کمونیست ایران اعلام موجودیت کرد.

ابراهیم عزیزان میگوید:

"... تنها کردستان استثنا بود، کردستان هم بدلیل مقاومتی که در آن بود، مردم در سنگر مسئله (نه ته وایه تی) ملی مقاومت میکردند، و نیروی چپ هم در آن نیرومند بود، جمهوری اسلامی نتوانست بلایی که بر سر بقیه چپ ایران آورده بود، اینجا بر سر چپ کردستان بیورد. نتیجه این شد که کمونیستهای ایران، بخشی که بهرحال مانده بودند در این میدان به کمک کومه له در کردستان به این نتیجه رسیدند که در مقابل این تعرض وسیعی که به جنبش چپ شده بود، سنگری، خاکریزه ای درست کنیم، مقاومتی شکل بدهیم. این بود که گفته شد هر چند ملزومات تشکیل حزب کمونیست که باید درون کارگران باشد هنوز تامین نشده است، اما این ضرورت سیاسی ما را ملزم میکند که هر چه زودتر این حزب را تشکیل دهیم و بعد از این فکر کنیم که به کمک این حزب برویم و کاستیهایش را برطرف کنیم و برویم در طبقه کارگر بافت کارگری این حزب را شرط حیاتی ادامه کاری حزبی کمونیست است را تامین کنیم."

ابتدا در مورد شاهزاده افسانه ای عزیزان، یعنی کنفرانس وحدت، که بسیار نجسب و نامربوط اینجا گنجانده شده است و سر سوزنی به پروسه تشکیل این حزب مربوط نیست اشاره کنم. اولاً این کنفرانس بحث تشکیل هیچ حزبی در دستورش نبود. آنها جمع نشده بودند که حزب تشکیل دهند. کنفرانس وحدت شامل طیفی از نیروهای چپ آن دوره بود که با هدف نزدیکی با هم و در بهترین حالت تشکیل سازمانی بزرگتر چپ جمع شده بودند و بحث تشکیل حزب جایی نداشت. کنفرانس وحدت در دنیای واقعی بیشتر به جمع هایی شباهت داشت که امروز هر از چند گاهی همراه کومه له به عنوان اتحاد چپ و ... جمع میشوند و هیچوقت هم به جایی نرسیده اند. گفتم شباهت داشت زیرا که عناصر تشکیل دهنده آن جریان صد برابر محافل چپ امروز و همراه کومه له جدی تر بودند. اما هر چه بود به تاریخ سازی ابراهیم عزیزان نه میچسبد و نه مربوط. علاوه بر این پروسه پیشرفت مارکسیسم انقلابی از سهند تا اتحاد مبارزان و تا تشکیل حزب بخشا با نقد نیروهای جمع شده در کنفرانس وحدت، مواجه شده بود. در این مورد بالا تر توضیح دادم که این کنفرانس چه بود و چگونه صد هشتاد درجه در مقابل ایده تشکیل حزب کمونیست حول یک برنامه کمونیستی بود.

اینکه چرا در این میان و بر خلاف اطلاعات رسمی کنگره دوم کومه له و دهها سند مکتوب، حزب کمونیست نه ادامه تلاشهای مارکسیسم انقلابی، نه ادامه مباحثات جدی حول برنامه در اتحاد مبارزان کمونیست و بحثهای سبک کار و نقد پوپولیسم و سوسیالیسم خلقی حاکم بر چپ ایران و سازمانهای شرکت کننده در کنفرانس وحدت و حاکم بر خود کومه له، و نه در امتداد مباحثات ارزنده خود کومه له در نقد مواضع خلقی و پوپولیستی خود و پیوستن به مارکسیسم انقلابی، بلکه ادامه اهداف کنفرانس وحدت است! را باید جای دیگری یافت. دلیل این ماجرا پیوستن کومه له عزیزان به ناسیونالیسم کرد است، اتفاق نامیمونی که سالها است در این جریان افتاده است. همین حقیقت باعث شده است که عزیزان تلاش ناموفقی کند که تاریخ حزب کمونیست ایران را از گذشته کمونیستی آن قطع کند و حداقل به جریاناتی وصل کند که نقدی جدی به ناسیونالیسم کرد نه تنها نداشته بلکه و بعلاوه آنرا با توجیه مبارزه با جمهوری اسلامی تقدیس کرده اند.

اجازه بدهید به اسناد کنگره مؤسس حزب کمونیست ایران در آن دوران مراجعه کنیم تا بدانیم فاصله ادعای عزیزان با حقایق و اسناد مکتوب و مصوب آن دوره چقدر است.

در بیانیته اعلام موجودیت، کمیته برگزار کننده کنگره مؤسس حزب کمونیست، به تاریخ ۱۵ فروردین ۱۳۶۱ آمده است:

"پس از اعلام برنامه حزب کمونیست ایران در بهار ۶۱، تلاش عملی برای تشکیل حزب کمونیست در دستور کار کلیه نیروهای برنامه حزب کمونیست قرار گرفت. اکنون در ادامه تلاشها و پیروزیهای مارکسیسم انقلابی در راه تحقق ملزومات تشکیل حزب کمونیست، کمیته برگزار کننده کنگره مؤسس حزب کمونیست

ایران رسماً اعلام موجودیت مینماید. کمیته برگزار کننده از سوی کمیته مرکزی سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران (کومه له) و کمیته مرکزی اتحاد مبارزان کمونیست در سطح مرکز یتهای دو تشکیلات ایجاد شده است. اعضای این کمیته عبارتند از رفقا: عبدالله مهدی سخنگوی کمیته، دکتر جعفر شفیعی، جواد مشکی و شعیب زکریایی از کمیته مرکزی کومه له و رفقا منصور حکمت، حمید تقوایی (یاشار) و خسرو داور از کمیته مرکزی اتحاد مبارزان کمونیست." (خط تاکیدیها از من است)

پس علاوه بر بحث نامربوط کنفرانس وحدت، بر اساس اطلاعیه فوق کل بحث علیزاده در خصوص تشکیل حزب کمونیست من درآوردی، جوک، و دلخواهی است.

بعلاوه با اتمام کنگره مؤسس در اطلاعیه پایانی این کنگره، "اطلاعیه در باره کنگره مؤسس و اولین پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران"، با امضای اولین دفتر سیاسی وقت حزب کمونیست ایران به تاریخ ۱۵ شهریور ۱۳۶۲ چنین آمده است:

"در ادامه قریب به ۵ سال مبارزه پیگیر و هدفمند مارکسیسم انقلابی در رفع موانع نظری و عملی ای که بر سر راه تشکیل حزب کمونیست در ایران قرار داشت و بدنبال ۹ ماه فعالیت متمرکز کمیته برگزار کننده کنگره مؤسس حزب کمونیست ایران، این کنگره در نیمه اول شهریور ماه ۶۲- در کردستان انقلابی تشکیل شد و حزب کمونیست ایران را پایه گذاشت. حزب کمونیست ایران در ادامه آن دستاوردها و با اتکا بر آن سنگرهای طبقاتی شکل گرفت که مارکسیسم انقلابی از آغاز و بر متن انقلاب ایران، یکی پس از دیگری به فتح پروتاریای ایران در آورده بود." (خط تاکیدیها از من است)

در ادامه در همین اطلاعیه آمده است:

"بر افراشتن پرچم مستقل پروتاریا در یک جنبش انقلابی توده ای بوسعت جنبش خلق کرد و رهبری و سازماندهی آن تحت این پرچم، تدوین و اعلام یک برنامه کمونیستی در فروردین ۶۰ و تدقیق و ارتقای آن به سطح "برنامه حزب کمونیست" در اردیبهشت ۶۱، نقد عمیق شیوه ها و سنن انقلابیگری خرده بورژوازی رایج در جنبش کمونیستی ایران و دستیابی به مبانی تشکیلاتی و پراتیک کمونیستی در مهر ۶۱، گردآوردن پیشروترین تشکلهای و فعالین جنبش کمونیستی ایران، سازمانهای کومه له و اتحاد مبارزان کمونیست و نیز بخشها و فراکسیونهای از سازمانهای پیکار، رزمندگان، وحدت انقلابی، رزم انقلابی، و چریکهای فدائی خلق ایران تحت پرچم برنامه حزب کمونیست، اینها همه آن پایه ها و سنگ بناهای مستحکم و استوار پست که به مارکسیسم انقلابی در ایران این امکان و فرصت تاریخی را داد تا در ۱۱ شهریور ۶۲ حزب کمونیست ایران را بنیان نهد.

...پیشرفت کنندگان در این کنگره، را کادرهایی از سازمانهای کومه له و اتحاد مبارزان کمونیست، که در میان آنها فعالین سابق سازمانهای "پیکار" و "رزم انقلابی" نیز وجود داشتند، و همچنین رفیقی از "بخشی از کادرها و اعضا و هواداران چریکهای فدائی خلق ایران(ارخا)" تشکیل میدادند." (تمام خط تاکیدیها از من است)

بر اساس این مدارک کل داستان ابراهیم علیزاده و هر چه دبیر اول کومه له رشته بود پنبه شد. متأسفانه (با خوشبختانه) سخنرانی او به بیرون درز کرد و بقیه هم آن را شنیدند! ایشان نباید فراموش کرده باشد که در آن جامعه جدالی اساسی میان مارکسیسم انقلابی و پوپولیسم و سوسیالیسم خلقی به مدت ۵ سال صورت گرفت، ظاهراً خود را به فراموشی زده است که نگرش کل این چپ از جمله خود کومه له از ارزیابی از جامعه ایران، از سیاست تا سبک کار و تادریک از انقلاب و تا درکشان از سوسیالیسم و حکومت کارگری، از جانب اتحاد مبارزان کمونیست، زیر نقد قرار گرفت. فراموش کرده است سرانجام و نتایج این پروسه و به عنوان پیش شرطها یا ملزومات تشکیل حزب، مسئله برنامه مطرح شد، فراموش کرده است که در آن دوران در کل چپ ایران اتحاد مبارزان کمونیست تنها جریانی بود که برنامه تدوین کرد، و همان برنامه مبانی برنامه حزب کمونیست ایران شد و همین برنامه با اصلاحاتی از جمله جهت تبدیل به برنامه حزب کمونیست ایران در کنگره اول اتحاد مبارزان و کنگره سوم کومه له در سال ۱۳۶۱ تصویب شد و در کنگره مؤسس به برنامه حزب کمونیست ایران تبدیل شد. خود ابراهیم علیزاد در مقدمه بحث به لزوم تعیین برنامه به عنوان پیش شرط حزب سازی اسم میبرد، حال آنکه کومه له نه برنامه ای

تدوین کرد و نه احزاب چپ دیگر هم صاحب برنامه بودند، لذا سوال این است که آن حزب را چگونه تشکیل دادند؟ فراموش کرده است که در تمام این میدانها همچنانکه در بیانیه پایانی کنگره دوم کومه له آمده است، جریانی پیشرو و مارکسیستی نقش اصلی را ایفا کرده است و تحولات عظیمی را در چپ ایران و از جمله و بیشتر از همه در خود کومه له ایجاد کرد که در نتیجه آن قبل از تشکیل حزب کمونیست ایران کومه له رسماً مارکسیسم انقلابی را پذیرفته و به آن پیوسته بود.

امروز هر جریان و هر محقق و هر روزنامه نگار با انصافی، حتی مخالف کمونیسم و حزب کمونیست ایران آن زمان و کل این تاریخ، اگر بخواهد حتی به سبک تاریخ نگاران و شرق شناسان بورژوا هم این دوره را مورد بررسی قرار دهد، ناچار است به این حقایق و به نقش برجسته یک جریان معین در تحولات چپ ایران و در سرنوشت کمونیسم در این جامعه اشاره کند. ترحم برانگیز است که ابراهیم علیزاده حتی این درجه از انصاف و حقیقت گویی را هم نمایندگی نکرده است.

لازم به ذکر است که فراکسیونهای مارکسیسم انقلابی از سال ۵۹ تا ۶۲، به ترتیب در سازمانهای رزمندگان، وحدت انقلابی، رزم انقلابی و پیکار، قبل از کنگره مؤسس، با قبول خط مارکسیسم انقلابی و برنامه تشکیل شده بود. همه این فراکسیون ها، به جز فراکسیون مارکسیسم انقلابی در سازمان رزمندگان، که تهاجم رژیم به این سازمان امکان بقا نداد، قبل از کنگره مؤسس، به یکی از دو جریان اتحاد مبارزان و کومه له پیوسته بودند.

این را میتوان از اطلاعیه های خود این سازمانها و اطلاعیه کنگره مؤسس هم متوجه شد. فقط برای نمونه نقل قولی از فراکسیون که در سازمان پیکار شکل گرفت را می آورم که به اسم "سازمان کمونیستی پیکار" از خود اسم میبردند که چنین آمده است:

"به این ترتیب، سازمان کمونیستی پیکار پیوستن خود را به اتحاد مبارزان کمونیست اعلام میدارد و کلیه فعالین و هواداران خود را به سازمانیابی با اتحاد مبارزان کمونیست بر مبنای برنامه حزب کمونیست و اساسنامه این سازمان و فعالیت در چهارچوب تشکیلاتی آن فرامیخواند. (فروردین ۱۳۶۲ به نقل از کارگر کمونیست شماره ۸ ارگان اتحاد مبارزان کمونیست خرداد ۱۳۶۲)

با تشکیل حزب کمونیست ایران کومه له و اتحاد مبارزان نیز به فعالیت خود بعنوان سازمانهای مستقل پایان دادند. بیانیه های پیوستن این دو سازمان به حزب کمونیست ایران که در اولین شماره کمونیست ارگان مرکزی حزب کمونیست ایران به تاریخ ۱۵ مهر ۱۳۶۲ منتشر شد، به این پروسه از نظر قانونی رسمیت داد.

پرده دوم نمایش

انشقاق در حزب کمونیست ایران

در پرده اول نمایشی که دبیر اول کومه له اجرا کرده است، یک کلمه در مورد یکی از نیروهای اصلی تشکیل دهنده حزب کمونیست، و نقش بلامنازع آن در دگرگونیهای جدی در چپ ایران و خود کومه له به عنوان پیش شرطهای تشکیل حزبی که حزب کمونیست ایران نام گرفت، وجود ندارد. در تمام سخنان او اسمی از این جریان نیست! ظاهراً آقای علیزاده وردی خواند است و یک باره آنرا از تمام اذهان پاک کرده است، روح آرزده و تحت فشار خود را آزاد کرده است، تا نفسی راحت کشیده و سری در آرامش بر بالین گذاشته باشد!

اما در پرده دوم، جیرا و بناگاه یک روح خبیث را ظاهر میکند که عامل همه "ناکامیها" است. این روح خبیث البته اسم ندارد! تاریخ، گذشته و نشانی از نقش او در کل آن دهه تا انشقاق در حزب کمونیست ایران و تشکیل حزب کمونیست کارگری، وجود ندارد! جادوگر ما با احساس موفقیت از اجرای پرده اول نمایش خود، و اطمینان از اینکه عدم حضور هیچ شاهدی موجب خنده و تمسخر حضار نیست، در پرده دوم، به جنگ روح خبیث میروید. ایشان به شیوه "حقیقت جویی" رفقای قبلی اش که از کمونیست بودن پشیمان شدند، به سبک خود و به نام "تاریخ حزب کمونیست"، جعل مییافتد و تحویل میدهد. شنونده در پرده دوم حکمت دروغ پردازی های پرده اول را متوجه میشود.

برای پرده دوم نمایش نیز بازیگر از نظر خودش "ماهرانه" از پیش ملات لازم را جهت از چشم انداختن مخالف خود آماده کرده است، تا بتواند با ارائه پرونده ای آماده شده و ساخته پرداخته، با یک دعای دیگر و فوتی کردن، در این مرحله نیز او را از میدان بدر کند و دستهای خود را به عنوان قهرمان نبردی که همه اکثرهای آن خالق خود اوست، بلند کند.

پرده دوم هم اما به همان اندازه پرده اول مضحک است! تنها تفاوت این است که در آخر پرده دوم ناگهان عده ای در میان این حزبی که تاریخا عزیزاده ساخته است، پیدا میشوند و یک شبه آتش به خانه و آشیانه میزنند! و سرانجام و به شیوه ساخته پرداخته صاحب داستان، از حزب کمونیست ایران منشعب و حزب کمونیست کارگری را ساخته اند، و در نهایت هم خود دچار انشقاقات دیگر شده اند. عجیب این است "کسان و جریاناتی" که در بحث "تاریخی، آکادمیکی" عزیزاد در کل تاریخ حزب کمونیست ایران هیچ جایگاه و نقشی نداشته و اصلا نبوده اند، به ناگاه در انشفاق حزب کمونیست ایران چنان دست بالا و نقش "شیطانی" ایفا کرده اند که عزیزاده و همراهان دیگرش به عنوان "سازندگان و صاحبان" آن حزب در مقابلشان به زانو در آمده اند!!!

ابراهیم عزیزاده میگوید:

"یکی از جدالهایی که در چپ ایران هست و در چپ دنیا هم است و آن این است که اینقدر ذره بین میگذارند روی عقاید و اینقدر آن را صیقل میدهند و به آنها میگویند مبارزه ایدئولوژیک که فرق دارد با مبارزه علمی..."

او ادامه میدهد:

"... این حزب وقتی تشکیل شد، گفته شد باید به حزبی کارگری تبدیل شود، و اینبار زمان گذشت، ۷ سال ۸ سال گذشت و پیشرفتی در این زمینه حاصل نشد." و "....در میان مان آنچه که میگویم، این آرزویمان بود و تلاش میکریم در میان کارگران این کار را بکنیم. به جای اینکه جوابی علمی به این بدهیم که چرا این اتفاق نیفتاده است، در میان ما کسانی پیدا شدند که ذره بین را گذاشتن روی مغز آدمها که بدانند چه در آن هست، و به جای اینکه به آن فکر کنند که در بیرون خودمان چه گذشته است، چه اتفاقاتی در بیرون خودمان افتاده است که نگذاشته است، این حزب کارگری شود، برگشتند به درون خودمان که بدانند در درون خودمان چه خبر است که این کار صورت نگرفته است." "....گفتند دو گرایش هست که یکی گرایش ناسیونالیست کرد است که نمیگذارد، گرایشی سوسیال دمکرات است، رفرمیستی، سوسیال دمکرات است که نمیگذارد ما باشیم و باید ما خودمان را از آنها جدا کنیم. چنین شده بود که بعضی از کادرهای رهبری تلاش میکردند فاصله خود را با تفاوت خود را با نزدیکترین رفیق خود بیان کنند." "... دیگر این نوع نگرش است که کم کم حزب را از یک حزب سیاسی خارج میکند و آنرا به فرقه ای به سکتی سیاسی تبدیل میکند." ".... سرانجام اولین انشعاب در حزب کمونیست ایران اتفاق افتاد و حزب کمونیست کارگری درست شد."

این ادعاها علاوه بر اینکه کذب است، سطحی تر از آن است که نه تنها دانشجوی دانشگاه سلیمانیه، بلکه حتی کدخدای روستاهای مرزی کردستان ایران را هم متقاعد کند.

ظاهرا عزیزاده دشمنی تاریخی و سابقه دار دوستان امروز ایشان در دولت اقلیم کردستان و جریانات ناسیونالیستهای رنگانگ در ایران و عراق، با حزب کمونیست ایران و کومه له آن دوره را فراموش کرده اند. این رنگین کمان از حاکمان و کدخداهای خود گمارده مردم کردستان، بارها علیه آن عده ای که در میان حزب کمونیست "سر برآوردند"، سخن گفته اند، علیه آنها و کل حزب کمونیست و کومه له آن زمان لشکر کشی کرده اند، چندین سال جنگ خونین را، علیه کومه له و حزب کمونیست آن زمان، به جرم "تحریک" کارگر و مردم ستمدیده علیه صاحب کوره پزخانه و کارفرمای "محترم" کرد و احزابشان، به جرم دفاعشان از کمونیسم و برابری انسانها و به جرم اینکه حاضر نبودند قلدری حزب دمکرات کردستان ایران را و تعرض این حزب به ابتدایی ترین حقوق کارگر و مردم ستمدیده کردستان را بپذیرند، به جرم اینکه حاضر نبودند به این حزب بورژوایی لقب انقلابی بدهند، تحمیل کردند. هزاران بار و به هزار زبان علیه حزب کمونیست ایران و اینکه "عده ای" کمونیست غیر کرد زبان کومه له را "اغفال" کردند و کومه له را هم با خود بردند، صحبت کرده اند. هزاران بار مردم آن جامعه از زبان کدخدا و آخوند محل و هر حاجی بازاری مرتجعی، اعتراض آنها را به آن کمونیسم و نمایندگان فکری و سیاسی

و پراتیکی آن در حزب کمونیست ایران و کومه له به جرم سست کردن باورهای مردم به حاکمیت آنها، به مذهب و زن ستیزی و عقاید و افکار ضد انسانی و ضد کارگری آنها و روشنگری در میان مردم زحمتکش و آشنا کردن آنها به حقوق انسانیشان و متحد کردنشان، را شنیده اند. آقای عزیزاده و همراهانشان یادشان هست که قبل از هر کس رهبران ناسیونالیسم کرد و شخص جلال طالبانی منصور حکمت را بدلیل بردن کومه له با خود و دور کردنش از ناسیونالیسم کرد و پیوستن کومه له به حزب کمونیست ایران، به شخصی "مشکوک" متهم کرد. فراموش میکند عبدالله مهدی بدلیل "دنباله روی" از منصور حکمت در بارگاه جلال طالبانی و مسعود بارزانی و بقیه سران عشیره رسما و علنا اعلام ندامت کرد. داستانهای عزیزاده حتی برای مردم عادی هم قابل پذیرش نیست. روشن است که این "تاریخ نگاری" برای بدست آوردن دل دولت خودی اقلیم و خانواده هایشان در کردستان ایران و عراق تولید شده است. سمینار ابراهیم عزیزاده اعلام برائت او از این تاریخ و پشت کردن به "منافع ملی کردها" است.

بعلاوه اگر در همین جلسه کسی از سخنران میپرسید که، چگونه آن یک عده به این صورت در حزبی به این بزرگی عروج کردند و شما در مقابلشان چه کردید و اسناد این مقابله شما کتبی یا شفاهی کجا است، جواب عزیزاده چه میبود؟ اگر کسی میپرسید، چگونه آن عده توانستند بخش اعظم آن حزب، صف کادری آن و اکثریت بالایی از اعضا کمیته مرکزی حزب و کومه له را با خود همراه کنند و اسناد مقابله شما با آنها چه است، جواب سخنران چه میبود؟ باز اگر کسی میپرسید، منصور حکمت از مدتها قبل در مورد چند گرایشی بودن حزب و ارزیابی اش از آن حزب نوشته بود، یک ماه قبل از پلنوم بیستم کمیته مرکزی حزب رسما و کتبا اعلام کرده بود که میخواد از حزب کمونیست ایران برود و حزب دیگری بسازد، در پلنوم بیستم مفصلا دلایل رفتن خود و ارزیابی اش از حزب کمونیست را توضیح داد، چرا علیرغم همه این مسائل شخص شما به منصور حکمت به عنوان راس این عده، به عنوان عضو دفتر سیاسی و دبیر کمیته مرکزی رای دادید و چرا ایشان به اتفاق آرا برای این دو پست برگزیده شد، جواب عزیزاده چه میبود؟

اگر کسی در خواست مباحثات خود سخنران و مهدی و بقیه را در مقابل این عده و نظراتشان در کل آن تاریخ حتی از سال ۵۷ تا رفتن از حزب کمونیست را میکرد، آیا ابراهیم عزیزاده میتواند آدرسی به آنها بدهد تا ۵ دقیقه بحث شفاهی و یا یک پاراگراف نوشته کتبی خود و یا همراهانش را بدهد؟ آیا سوال کننده با توجه به دست خالی بودن سخنران، حق نداشت بگوید، پس شما در کل این تاریخ و در مقابل این عده، در گوش گاو خوابیده بودید؟ نخواهند پرسید که چرا و به چه حقی شما امروز خود را در قالب قربانی حقانیت سیاسی، تئوریک و صلابت حکمت می بینید؟ شما هم مثل همه قربانیان، مسئول اعمال و افکار و اقدامات خود نبودید و نیستید؟ شما چگونه دبیرکل و رهبری هستید؟

جالب این است عزیزاده با تمسخر، بحث از وجود گرایشات در حزب کمونیست از جانب منصور حکمت را میکند، و بسیار سطحی و کودکانه میگوید استبداد نمیگذاشت در میان کارگران نفوذ پیدا کنیم و حزب کارگری شود، درشرایطی که:

اولا در پلنوم ۱۶ حزب شخص ابراهیم عزیزاده یکی از کسانی بود که تائید کرد در آن دوره گرایش ناسیونالیستی را نمایندگی کرده است و به همین دلیل از پست خود استعفا داد که از جانب کمیته مرکزی پذیرفته نشد.

دوما عزیزاده هم تائید کردند که عدم پیشرفت حزب در کارگری شدن نه به دلیل استبداد بلکه بدلیل خطوط فکر متفاوت طبقاتی در این میدان بوده است.

سوما عزیزاده زمانی منکر گرایشات در حزب کمونیست ایران است، که آن گرایشات هر کدام حزب افراطی خود را درست کرده اند. امروز سازمان زحمتکشان عبدالله مهدی را نگاه کنید، میتوانید جرات کنید وجود گرایش ناسیونالیسم کرد در حزب کمونیست ایران را خیالپرداز و ایدئولوژیک اسم بگذارید؟

و نهایتا آیا منظور عزیزاده از مبارزه ایدئولوژیک و رو کردن به درون حزب و "ذره بین گذاشتن بر مغز آدمها"، بحث اوضاع بین المللی و موقعیت کمونیسم است که ایشان عقیده داشت باید دست به کلاه خود گرفت! یا بحثهای سیاست سازماندهی ما در میان کارگران، عضویت کارگری، بحث آژیتاتورها و دهها میحت دیگر که ایشان آن زمان از تبدیل همه آنها به سیاست رسمی حزب کمونیست ایران دفاع میکرد. راستی ابراهیم عزیزاده و "آن عده که پیدا شدند" کدام یک سر در لاک تشکیلات خود کرده بودند و کدام یک از تحولات عظیم

سیاسی و اجتماعی دنیا و بیرون حزب الهام می‌گرفتند؟

تاریخ حزب کمونیست و نقش و تاثیر این حزب، مباحثات ارزنده مارکسیستی آن و نشریات و کنگره ها و مصوبات آن، که بخش بزرگی از آن به قلم همان "عده ای" که به قول عزیزان در حزب "پیدا شدند" نوشته شده است، کسانی که بار اصلی ملزومات تشکیل آن حزب بر دوششان بود، و خصوصا کسی که رهبر این خط در کل آن تاریخ بود و برای کومه له و عزیزان آن دوره سرمشق و میسر نوع دیگری از کمونیسم بود، بزرگتر از آن است که با این شعبده بازی از ذهن کسی پاک شود. تبدیل کردن او به شیطان و خود به فریب خورده و قربانی، شاید برای پشیمان شدگان امروز، تنها راه پشت کردن به کمونیست بودن دیروز خود باشد.

حزب کمونیست ایران دستاوردهای عظیمی برای کمونیسم ایران و برای طبقه کارگر این جامعه کسب کرد. این حزب نه تنها در عرصه تئوریک و سیاسی که در پراتیک اجتماعی نیز وارد فازی دیگر مبتنی بر سیاست و تئوری های مارکسیستی شد. در این زمینه ها از طرح و مباحثات در مورد دخالت مردم کردستان در حاکمیت و ایجاد بهبود در زندگی آنها در مناطق آزاد شده، از آزادی زن و مبارزه با سن ارتجاعی و مردسالارانه و ضد زن در جامعه و حتی در خود کومه له و راه یابی زنان به عرصه های اصلی مبارزه و از جمله تسلیح آنان، در جدالی روزمره با سن ناسیونالیستی و مردسالارانه حتی در خود صفوف کومه له پیش رفت. مورخ ما فراموش کرده است که تحقیر زن و بی حقوقی عملی آنها در خود کومه له از سر و کول آن سازمان بالا رفته بود، مقابله با این سنت و فرهنگ عقب مانده و دهقانی و آزادی پوشش و برداشتن روسری از سر زنان در خود این سازمان در دل چه جدالها و مقاومت هایی پیش رفت. از این عقب ماندگی ها، تا برخورد به اسرای جنگی، تا حقوق زندانیان، تا حقوق اولیه مردم کردستان که به نام "سند پایه حقوق مردم کردستان" که اتفاقا به قلم منصور حکمت نوشته شد، اصول و شیوه های رهبری کمونیستی، تا اعلام آتش بس یک طرفه با حزب دمکرات تا قطعنامه در باره استراتژی ما در جنبش کردستان (که عزیزان در مقدمه بحث خود به عنوان دوم شرط تشکیل هر حزبی از آن اسم میبرد) که توسط منصور حکمت آماده شد و در کنگره ششم کومه له تصویب شد و شخص عزیزان آنرا ارائه داد، و دهها مسئله بزرگ اجتماعی و سیاسی دیگر، همگی گوشه و زوایای دیگر این تاریخ است.

سرانجام بحثهای مهم و جهت گیریهای دیگری که تلاش می‌کرد فاصله تاریخی کمونیسم موجود را با طبقه کارگر پر کند و حزب کمونیست ایران را به حزب واقعا کارگری نه تنها در بعد سیاسی و تئوریک، بلکه و بعلاوه در بعد رهبری عملی و سازمانی و حزبی آن تبدیل کند، از بحثهای سبک کاری، عضویت کارگری، تشکلهای توده ای طبقه کارگر، بحث شورا و سندیکا، سیاست سازماندهی ما در میان کارگران، تا بحثهای پایه ای تر از بررسی تجربه انقلاب روسیه و دلایل شکست آن تا بحث دولت در دوره های انقلابی و سرانجام بحثهای کمونیسم کارگری، کمونیسم کارگری و کسب طبقاتی، کمونیسم کارگری و فعالیت حزب در کردستان، تشکیل فرآکسیون کمونیسم کارگری، اوضاع بین المللی و موقعیت کمونیسم در کنگره سوم حزب کمونیست و تفاوتها و دهها مسئله مهم دیگر همگی تلاش یک خط معین در آن حزب بود که از چشم هیچ کسی در آن دوره نه در حزب و نه بیرون حزب و حتی در میان مخالفین سرسخت حزب کمونیست ایران پوشیده نبود. اما همه اینها توسط عزیزان و با این عنوان که "عده ای" پیدا شدند و ... قلم گرفته میشود، تاریخی که خوشبختانه مدون و قابل دسترس برای هر انسان حقیقت جویی است. برای یک لحظه اینها و دهها قرار و قطعنامه و پراتیک منتج از آنها از حزب کمونیست و آن تاریخ بردارید، شرافتا چیزی، جز اردوگاه داری و اردوگاه نشینی، از این تاریخ و حزب کمونیست ایران و سازمان کردستان آن حزب (کومه له) باقی میماند؟

بررسی تاریخ حزب کمونیست کار این نوشته نیست، کسی که بخواهد این تاریخ را بررسی کند خوشبختانه آثار و امکانات کتبی و مدون و رسمی و از جمله مصوبات این تاریخ از کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست تا کنگره دوم و سوم کومه له و متعاقبا کنگره مونسس و کنگرهای حزب کمونیست ایران و پلنومها و صدها مصوبه و ... قابل دسترس هستند.

بروز اختلافات در حزب کمونیست ایران

حزب کمونیست ایران هیچ زمانی یک حزب یک دست و یک گرایشی نبود، ناسیونالیسم کرد و جریان سانتر یک

پای این حزب از روز اول تا آخر بوده اند. حزب کمونیست ایران از دل انقلاب ایران بیرون آمده بود و آثار جدلهای فکری و سیاسی آن دوره و جریانات دخیل در آن را بر خود داشت و این از کسی پوشیده نبود. به همین اعتبار آن حزب، حزب گرایشات متفاوت سیاسی و طبقاتی بود. هر حزب سیاسی حاوی گرایشات چپ و راست و .. خود هست و این بسیار واقعی است، اما این گرایشات مربوط به گرایشات در یک جنبش اند، چپ و راست یک جنبش اند. حزب کمونیست ایران به دلایل تاریخی و واقعی از گرایشات طبقاتی متفاوتی درست شده بود که در یک دوره تاریخی و در دل یک انقلاب در حیات این حزب نقش داشتند.

ناسیونالیسم کرد و سانتر آن حزب هر کدام به دلایلی واقعی و شرایط تاریخی آن دوران در مقابل گرایش کمونیستی سکوت کردند، به آن آویزان شدند و کوتاه آمدند. ناسیونالیسم کرد در طول تمام این تاریخ سخنگو نداشت، هیچ تک عنصری از سخنگویان امروز این جریان و هیچ کسی از جریان سانتر آن زمان حزب کمونیست در مقابل هیچ بحث و قرار و قطعنامه ای از گرایش کمونیستی کارگری آن حزب به زبان نیامد و به همه آنها در همه اجلاس بزرگ و کوچک حزب رای دادند. بخش عمده مباحثات منصور حکمت که خط مارکسیستی را نمایندگی می کرد در اجلاس رسمی حزب کمونیست از روز اول تا رفتنش از آن حزب، به اتفاق آرا تصویب شده اند. لذا اگر به آثار رسمی و اصلی این حزب نگاه کنید، بخش عمده آن به قلم این آدم نوشته شده است و مصوبات رسمی کنگره ها، پلنوم ها و اجلاس دفتر سیاسی و... آن حزب شده است. به همین دلیل با رفتن منصور حکمت و پیوستن بخش عمده بافت کادر و رهبری آن حزب به او، در دنیای واقعی آنچه به نام حزب کمونیست ایران باقی ماند، قالبی و اسمی بیشتر نبود. با این وصف هنوز هم برای باقیماندگانی چون عزیزان کار زیر اسم حزب کمونیست ایران دستمایه و اعتباری را میداد که میتوانستند به آن اتکا کنند و نان آن دوران و آن اعتبار و تاریخ را بخورند، کاری که ابراهیم عزیزان و همراهانش به نام حزب کمونیست و انواع گروههای مختلف به اسم کومه له میکنند.

در پلنوم بیستم منصور حکمت قبل از پلنوم طی نامه ای رسمی تصمیم خود مبنی به رفتن از حزب کمونیست و اعلام حزبی دیگر را در اختیار کمیته مرکزی گذاشته بود و بدنبال آن کورش مدرسی و ایراج آذرین نیز نامه هایی با همین مضمون به کمیته مرکزی دادند. اعضای دیگر از رهبری آن حزب در همان پلنوم در مورد رفتن خود با حکمت اعلام موضع کردند. منصور حکمت رسماً رفتن خود و اعلام حزبی دیگر را اعلام کرد، دوره انتقالی تعریف شد و برای طی کردن این دوره در جلسه کمیته مرکزی ۴ نفر به عنوان دفتر سیاسی انتخاب شدند، منصور حکمت، رضا مقدم، کورش مدرسی و ایراج آذرین. هم در این انتخابات و هم در انتخاب دبیر کمیته مرکزی کل اعضا کمیته مرکزی از جمله شخص عزیزان و عبدالله مهدی و بقیه به منصور حکمت به عنوان عضو دفتر سیاسی و دبیر کمیته مرکزی به اتفاق آرا رای دادند. اسناد مباحثات این نشست، نامه های منصور حکمت و دلایل تصمیم به رفتن خود و ارزیابی از آن حزب مفصل در کمونیست شماره ۶۳ سال ۱۳۷۰ که ویژه این مباحثات است همراه نامه اعضای کمیته مرکزی موجودند.

واقعیت این است بر خلاف بحث امروز عزیزان آن جدایی قبل از هر چیز بدلیل تحولات بزرگ بیرونی اتفاق افتاد که متناسفانه بسیاری در آن حزب و از جمله شخص عزیزان هیچوقت به ابعاد و عواقب همه جانبه و جهانی آن اتفاقات پی نبردند. مهمترین مسئله در این دوره تحولات روسیه و کلا بلوک شرق و شکست آن در مقابل بلوک غرب و به زبانی شکست مدل سرمایه داری دولتی که در دنیا به اسم قطب کمونیستی از آن نام میبردند، در مقابل مدل بازار آزاد بود. عواقب این تحول عظیم و زیر رو کننده، فروریختن آوار آن بر سر کمونیستها و کلا چپ گرایی، اعلام پایان کمونیسم و پایان هر نوع امید به دنیای دیگر جز تمکین به سرمایه داری، فشار عظیم این تحولات بر طبقه کارگر و هر نوع حق طلبی، تعرض وسیع و همه جانبه به دستاوردهای دو سده تلاش بشریت و رفاه نسبی و پس گرفتن آن، عروج انواع ناسیونالیسم و ملی گرایی تحت تاثیر جدایی های مختلف در روسیه آن زمان، آماده شدن فضا برای رشد جریانات مذهبی و ... و لزوم صفتبندی سیاسی و ایدئولوژیک و شکل دادن به صف کمونیستی کارگری، همگی از عواملی بودند که در آن جدایی مورد بحث قرار گرفتند. در جواب به نیازهای جهانی کمونیسم و تبعات محلی و کشوری آن دوره و وظایف سنگینی که بر شانه هر کمونیستی میگذشت، رهبر خط مارکسیستی آن حزب را به این رساند که حزبی که خود از سازندگان اصلی آن است با همه تلاشهای چندین ساله و ارزش و جایگاهش ظرف مناسب برای فعالیت در این دوره نیست. منصور حکمت گفت از این حزب میروم و حزبی بر اساس خطی که تا کنون از آن دفاع کرده است میسازد و کل میراث حزب کمونیست و امکاناتش را برای بازماندگان آن حزب که آنوقت در حزب کمونیست اقلیت بودند، جا میگذارد و همان کار را کرد. در کل آن دوران

ارزیابی حکمت از آن حزب، خط و مشی متمایز او بر کسی پوشیده نبود و بارها در اجلاس آن حزب مباحثات خود را طرح کرده بود. هنوز هم بخش عمده آن مباحثات در دسترس هست و میتوان به آنها مراجعه کرد. در تمام این تاریخ "خط سانتر" آن حزب و کومه له حرفی برای گفتن نداشتند و همیشه به خط مارکسیستی حزب رای دادند و تلاش کردند با آن تداعی شوند. این مسئله تا آخرین روز ماندن منصور حکمت در حزب کمونیست ایران ادامه داشت و حتی پس از جدایی گفتند که آنچه منصور حکمت میگوید باورهای مشترک است. ناسیونالیسم کرد هم خود را به مارکسیسم آویزان کرده بود و دنبال فرجه ای مناسب و تحولی اجتماعی نشسته بود که رسماً به سخن بیاید.

اما در این دوره اتفاق مهم دیگری افتاد. حمله به کویت و متعاقباً جنگ خلیج، بمبارانهای وسیع عراق توسط آمریکا و متحدین، ویرانی آن جامعه و موج گشتار و آوارگی چند میلیونی و خانه خرابی، و به قدرت رسیدن ناسیونالیسم کرد زیر پرچم ناتو، امید ناسیونالیسم کرد در کومه له را که تا آن زمان به امید فرجه ای دندان روی جگر گذاشته بود را زنده کرد. درست در این اوضاع این خط سخنگو پیدا کرد. عبدالله مهدی که تا قبل از آن خود را مدافع خط حکمت مینامید و درخواست عضویت در "کانون کمونیسم کارگری" را کرده بود و منتظر جواب بود، سخنگوی این خط شد. درست زمانی که هر روز هزاران تن بمب بر سر مردم عراق میریختند و یکی از جنایتکارانه ترین گشتار تاریخ بشر را به نام مبارزه با صدام پیش بردند، ناسیونالیسم کرد از خوشحالی در پوست نمیگنجید و عکسهای بوش جنایتکار را بدست میگرفتند و در دفاع از او سخن میگفتند. در چنین اوضاعی ناسیونالیسم کرد در درون کومه له هم به سخن آمد، و در اولین اقدام خواهان نامه نوشتن به احزاب تازه به قدرت رسیده در کردستان عراق و به کمک ناتو، و دنبال یافتن دوستانی برای حال و آینده خود بودند. مباحثات و اسناد این دوره و جدلهای جدی و نقد ناسیونالیسم کرد که در دل یک جنگ خونین و کشتار وسیع مردمی محروم از "ملتی" دیگر، فیلش یاد هندوستان کرده بود، در کتابی به اسم "بحران خلیج" آمده است.

این اتفاقات در کنار مسائل دیگری از جمله پایان جنگ ایران و عراق که قبلاً پیش آمده بود، محدود شدن دایره حضور نظامی کومه له در کردستان ایران، بمبارانهای اردوگاههای ما در خاک عراق، نگرانی از آینده این اوضاع و راه حلها و جوابهای متفاوت به این معضلات و بخشا سردرگمی سایر گرایشها و بی جوابی و سیاست انتظار آنها، در مقابل راه حلهای درست خط کمونیستی در آن حزب، همگی فاکتورهای دیگر و البته کوچکتری بودند که در تشدید اختلافات در آن حزب و تسریع انشقاق موثر بودند.

لذا ادعاهای ابراهیم عزیززاده در این خصوص جز جعل و وارونه گفتن حقایق تاریخ که سازمانش امروز به آن احتیاج دارد، نیست و هیچ اعتباری ندارد.

یک انشعاب "اصولی با مقداری تعجیل"

ابراهیم عزیززاده سپس به انشعابات بعدی در حزب کمونیست کارگری و اینکه با این نگرش آن جریان به چندین حزب و به قول او فرقه تبدیل شد، اشاره میکند. سرانجام در مورد سرنوشت آنچه مانده بود و هنوز به نام حزب کمونیست ایران و کومه له فعالیت میکرد، میگوید:

"... یک بار دیگر هم در حزب ما انشعاب روی داد، این انشعاب البته بر پایه ای واقعی تر بود، منظورم این است که ملموس بود که چی است. آنهم عبارت بود از اینکه در میان ما عده ای از رفقای قبلی ما فکر میکردند که کمونیسم آینده ای ندارد و تمام شده است و مثل فکر و نگرش فایده ای ندارد. و خود را خسته کردن برای راهی که شکست خورده است فقط هدر دادن عمر خود است و ما باید برویم خط دیگری را دنبال کنیم. این دیگر خیلی واضح بود. تنها ایرادی که در کارشان بود، در این جداسدن، که جداسدن واقعیتها بود، تنها ایرادی که داشتند در جدا شدن عجله داشتند."

در مورد جداسدن آنها و انشقاقات در حزب کمونیست ایران، مباحثات و اسناد این ماجرا در دسترس همه هست و هر کسی میتواند به آنها مراجعه کند. پرداختن به این مسئله در حوصله این نوشته نیست و مسئولیت آن انشعابات مطلقاً با منصور حکمت نیست. اما تا وقتی که رهبر آن خط مارکسیستی که از انقلاب ۵۷ تا تشکیل حزب کمونیست ایران و بدنبال حزب کمونیست کارگری ایران و تا زمانی که زنده بود، حزبی که او در راسش بود، چه در دوره حزب

کمونیست ایران و چه حزب بعدی، حزب کمونیست کارگری ایران، هر دو بزرگترین و رادیکالترین و موثرترین حزب کمونیستی تاریخ خود بودند. متأسفانه مرگ به منصور حکمت فرجه نداد که اهداف بلند خود را دنبال کند. بعد از مرگ او نیز در آن حزب انشقاق اتفاق افتاد و خوب یا بدش آن به منصور حکمت مربوط نیست. بعد از مرگ لنین هم اتفاقات زیادی و ناکامی های زیادی در حرکت حزب کمونیست روسیه و انقلاب اکتبر افتاد، خوب یا بد آدمهای دیگری در راس حزب بودند.

اما در مورد انشعاب بعدی و فقط یک انشعاب!!! در حزب عزیززاده چند نکته را نباید از یاد برد. ایشان میگویند یک انشقاق دیگر در آن حزب اتفاق افتاد. و تنها ایرادش هم این بوده است که در انشعاب دوستان جدا شده اش، تعجیل کرده اند!!! سوال این است که کومه له زحمتکشان عبدالله مهدی، کومه له عمر ایلخانی زاده، کومه له عبدالله کهنه پوشی، روت سوسیالیستی کومه له که آنهم الان خودش دو کومه له شده اند، و همراه کومه له شما میشود ۶ کومه له، لطفاً این ۶ "کومه له" مال کدام حزب و جریاند؟

علاوه بر این اگر عده ای در آن حزب به این رسیدند که کمونیسم شکست خورده است، نباید عمرشان را صرف کنند و راه خود را رفتند و خط دیگری را برگزیدند، که البته عزیززاده در مورد این خط دیگر کلمه ای به زبان نمی آورد، نمیگوید که فرقه ناسیونالیستی عریان و ضد کمونیستی را تشکیل دادند، پس چرا تشخیص درست حکمت و همراهانش بر وجود گرایشهای سیاسی طبقاتی متفاوت در حزب کمونیست ایران، غیر واقعی و ایدئولوژیک بود؟ آقای عزیززاده آیا جریانی ناسیونالیستی افراطی که نصف تشکیلات باقیمانده از حزب شما را با خود برد، گواه حقانیت مباحثات قبلی کمونیسم کارگری در مورد حزب کمونیست ایران و اینکه مرکز تلاقی سه گرایش است نیست؟ این عده که اعلام کردند کمونیسم شکست خورده است و جواب نیست و دنبال کردایه تی و فدرالیسم افتادند، آیا یک شبه سر برآوردند؟ آیا آنها هم عده ای بودند صبح زودی از خواب بیدار شدند و چشم های خود را مالیدند و گفتند کمونیسم جواب نیست! و کردایه تی راه است!، یا اینکه از روز تشکیل حزب کمونیست ایران با آن حزب بودند؟ بالاخره شنونده صحبتهای شما دم خروس را باور کند یا قسم حضرت عباس؟

از همه اینها گذشته اینکه ابراهیم عزیززاده چنین سخاوتمندانه در مورد باند زحمتکشان ضد کمونیست و دلخوری از عجله آنها برای خروج از سرپناه سیاسی عزیززاده سخن میگوید، و هم زمان چنین تازیانه ای علیه کمونیسم حکمت بدست گرفته است! خود نشانه ای واقعی از هم خانوادگی و هم جنبشی بودن عزیززاده با عبدالله مهدی نیست؟

بعلاوه این چه کمونیسمی است که شما نمایندگی میکنید! چرا زبانتان در نقد هر فرقه قومی، حتی در "گلگه گذاری" بر آنها الکن است؟ این چه کمونیسمی است که از بیان کوچکترین حقیقت در مورد فرقه زحمتکشان مهدی از بیان نقش مخرب آنها در پروسه جدایی از خودتان هم عاجز است؟ جریانی که اگر میتوانست "آسایش" (پلیس امنیتی دولت اقلیم کردستان) را برای دستگیری همه شما در دوره جدایی خود به اردوگاهتان می آورد. جریانی که تلاش کرد برای تسلیم کردن شما علیه سازمانتان (کومه له) کودتای نظامی کند، اما اکنون هم زبانتان بعنوان دبیر اول کومه له از بیان هر حقیقتی نسبت به آنها و اعمالشان لال است و تنها از اینکه "در جدایی تعجیل کرده اند" گلگه مندید!!!

اشکال رفتن مهدی و همراهانش تنها و تنها در تعجیل بود!!! این را به حساب چه میشود گذاشت؟ این همه ادب و احترام در بدرقه جریانی که حاضر بود برای گرفتن نیرو و امکانات از شما، در زمان تشکیل سازمان زحمتکشان، اردوگاهتان را در خاک عراق بر سرتان خراب کند! برای چیست؟ اکنون اگر از پاسبان در خروجی سلیمانیه هم در مورد آن اتفاق پرسید، لاف جواب میگیرید که شنیده است حمله به اردوگاه شما توسط یک جریان دست راستی، در دستور بوده است. جریانی که در ماماشات تاریخی شما با آنها از کومه له زاده شد. میگوید در دستور آنها بود که در همان اردوگاه کارتان را خاتمه دهند و شخص مهدی صاحب این طرح بود. "جریان دست راستی" که، از دوره عروج خاتمی هر روز با هر مامور مرزی ایران، به شرط سپردن نگرهبانی پاسگاهی مرزی به او آماده مذاکره و توافق بود! "جریان دست راستی" که نصف تشکیلات خود را به جرم انتقاد، به جرم اعتراض به قلدری شخص مهدی، و به نبود حتی آزادی بیان و اظهار نظر، دسته دسته اخراج کرده است. جریانی که سالها به امید حمله نظامی آمریکا به ایران، به امید تحمیل جنگی هزار بار ویرانگر تر از حمله به عراق و خون پاشیدن به هر آنچه نشانه تمدن بشری در آن جامعه در انتظار نشست و ناخن هایش را جوید، که شاید در چنین شرایطی با شعار فدرالیسم و عروج باندهای قومی و آدمکش، با پول و اسلحه ناتو به مقتدی صدری از نوع "کرد"ی آن تبدیل شود.

همین رفتار ابراهیم عزیزاده و احترام و زبان ملایم و دوستانه اش را در برخورد حتی به جریان قومی مهددی و انواع جریان و گروه ناسیونالیستی، با برخوردش به چپ عراق مقایسه کنید تا درجه تعلق او به ناسیونالیسم کرد را درک کنید. در هر مناسبتی و هر فرصتی و حتی در سخنرانی اخیرش در مورد حزب کمونیست ایران، فراموش نمیکنند که لگدی به کمونیستهای عراق و مشخصاً دو حزب کمونیست کارگری عراق و کردستان بزند. اما در مقابل هر بی پرستی عریان، هر عریبه کشی ناسیونالیستی امثال مهددی، لام تا کام نه زبان و نه قلمش به کار نمی افتد.

تاریخچه مختصری از تشکیل حزب کمونیست ایران

از آنجا که ابراهیم عزیزاده کل تاریخ تشکیل حزب را وارونه کرده است و مشتکی تحریفات را جای آن نشانده است، اینجا و بسیار مختصر به پروسه تشکیل این حزب اشاره ای میکنم و همزمان علاقمندان را به خواندن اسنادی که در این زمینه موجوداند، دعوت میکنم.

در دل انقلاب ۵۷ ایران گروه مارکسیستی کوچکی به نام «سهند» تشکیل شد. این جریان بعد از مدت کوتاهی با مشاهد تأثیرات زیاد خود بر چپ ایران به «اتحاد مبارزان کمونیست» تغییر نام داد. کمونیسمی که این جریان نمایندگی میکرد در سیاست ایران جدید بود و در همه عرصه های سیاسی و تئوریک و سبک کار و سنت، با کل چپ ایران آن زمان خوشاوندی نداشت. آنها نه کمونیسم چینی، نه روسی و نه مشی چریکی، نه جامعه نیمه مستعمره و نیمه فئودال و محاصره شهرها از طریق روستا و نه مشی کار آرام سیاسی چپ ایران را قبول نداشتند. آنها خطی را آوردند که در ایران نبود و به هیچ کدام از شاخه های رایج چپ ایران نزدیکی نداشت و مستقیم به مانیفست کمونیسم و مارکس در اروپا وصل بود.

این جریان خلقی و پوپولیست نبود، تئوری های چپ ایران در خصوص عدم توسعه سرمایه داری صنعتی، ناموزونی اقتصاد سرمایه داری در جهان، سرمایه داری ملی و مترقی، عدم رشد نیروهای مولده و ناآمدگی جامعه برای سوسیالیسم را مطلقاً قبول نداشت. این جریان از همین موضع به نقد این تئوریا و کل بنیادهای فکری، پراتیکی و سبک کاری چپ ایران پرداخت. مباحثات آنها، اسطوره بورژوازی ملی و مترقی، بحث مساله ارضی و بحث دورنمای فلاکت، و تز های آنها در مورد اینکه چرا در ایران دیکتاتوری حاکم است و دمکراسی تا زمانی که بورژوازی سر کار است توهم است، بحرانی جدی در چپ ایران ایجاد کرد. مشخصاً از سال ۵۷ تا ۵۸ بخش قابل توجهی از کمونیستها جدی در سازمانهای چپ آن زمان، از پیکار و رزمندگان، فدائی و... طرفدار آنها شدند. در کردستان کومه له طرفدار مباحثات آنها شد و به مارکسیسم انقلابی که این جریان آنرا نمایندگی میکرد روی آورد.

مسئله تشکیل حزب کمونیست ایران جزو پروژه اتحاد مبارزان کمونیست بود و اگر حمله خونین خرداد ۶۰ جمهوری اسلامی نبود، بعید نبود که حزب کمونیست در تهران تشکیل میشد و بخش بسیار بزرگی از چپ ایران در کنگره مؤسس آن شرکت میکردند. مسئله تشکیل حزب حول برنامه ای کمونیستی که شیرازه خطی مارکسیستی باشد جزو مباحثات آنها بود. سرانجام در اول فروردین سال ۶۰ برنامه اتحاد مبارزان کمونیست با اتفاق آراء اعضا آن سازمان تصویب شد.

پیوستن کومه له به مارکسیسم انقلابی عملاً در کنگره دوم این سازمان یعنی در فروردین ۶۰ اتفاق افتاد و این کنگره از نقش و تاثیر بزرگ اتحاد مبارزان کمونیست در چپ ایران و در خود کومه له رسماً تقدیر کرد.

آذر ماه سال ۱۳۶۰ پیش نویس برنامه مشترک کومه له و اتحاد مبارزان کمونیست از جانب دو سازمان منتشر شد.

برنامه اتحاد مبارزان کمونیست سرانجام مبنای پیش نویس برنامه حزب کمونیست قرار گرفت و با تغییراتی به عنوان برنامه حزب کمونیست ایران از جانب اتحاد مبارزان کمونیست و کومه له در بهار سال ۶۱ منتشر شد. لازم به ذکر است که کنگره سوم کومه له برنامه فوق را در اردیبهشت سال ۶۱ تصویب کرد.

با انتشار برنامه پروسه عملی تشکیل حزب کمونیست ایران در دستور قرار گرفت و از جناب کمیته مرکزی کومه له و اتحاد مبارزان کمونیست کمیته برگزار کننده کنگره مؤسس از اعضای کمیته مرکزی این دو سازمان تعیین شد. بعد از اعلام موجودیت این کمیته، کار آن برای تاسیس حزب کمونیست ایران شروع شد و سرانجام بعد از ۹ ماه

فعالیت این کمیته، کنگره مؤسس حزب کمونیست ایران در نیمه اول شهریور ۱۳۶۲ تشکیل شد و حزب کمونیست ایران اعلام موجودیت کرد.

در مورد تاریخ حزب کمونیست ایران میتوانید به اسناد زیر در سایت حکمت مراجع کنید:

www.hekmat.public-archive.net

- "بختی پیرامون: پیش نویس برنامه مشترک کومه له و اتحاد مبارزان کمونیست"
- "سخنرانی در جلسه افتتاحیه کنگره سوم کومه له - اردیبهشت ۱۳۶۱"
- "گامهای عملی در راه ایجاد حزب کمونیست ایران - گفتگویی با رفیق منصور حکمت عضو کمیته مرکزی اتحاد مبارزان کمونیست - به مناسبت انتشار برنامه حزب کمونیست"
- "بحث در کنگره سوم کومه له - مکان ایران در تقسیم جهان"
- "بحث در کنگره سوم کومه له - خصلت سیاسی برنامه حداقل"
- "گامهای عملی در راه ایجاد حزب کمونیست ایران"
- "پاسخ به نقد طرح تدارک حزب - ۲۷ آبان ۱۳۶۱" - نوار
- "حزب کمونیست ایران در گرو چیست؟ (طرح کلی) - منصور حکمت، ف. پرتو"
- "جلسه مشترک کومه له و اتحاد مبارزان کمونیست - حزب، کمونیسم، پیوند با طبقه کارگر" - نوار
- "سخنرانی در مورد حزب کمونیست" - نوار
- "نکات محوری مبحث حزب در سمینار مقدماتی تدارک حزب کمونیست"
- "سمینار شمال - بحث و سخنرانی درباره تشکیل حزب کمونیست ایران"
- "مبحث جایگاه کومه له در حزب کمونیست"
- "سخنرانی درباره خصوصیات حزب کمونیست ایران"
- "بحث و اظهار نظر در کنگره مؤسس حزب کمونیست ایران - ۴ تا ۱۱ شهریور ۱۳۶۲"
- "درباره وظایف و خصوصیات حزب کمونیست ایران- گفتگو با صدای انقلاب ایران"
- "تاریخ اتحاد مبارزان کمونیست - سخنرانی در انجمن مارکس لندن- ۱۵ مه ۲۰۰۰"
- "بیانیه اعلام موجودیت کمیته برگزار کننده کنگره مؤسس حزب کمونیست (در کارگر کمونیست منتشر شده است)
- "اطلاعیه کمیته برگزار کننده (کمیته برگزار کننده کنگره مؤسس) خطاب به سازمانهای سیاسی (کارگر کمونیست شماره ۷)
- "پاسخ عبدالله مهددی سخنگوی کمیته برگزار کننده کنگره مؤسس به بعضی سوالات (کارگر کمونیست شماره ۸)
- "اطلاعیه در باره کنگره مؤسس و اولین پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران". (دفتر سیاسی حزب کمونیست) ۱۵ شهریور ۱۳۶۲ این اطلاعیه در کارگر کمونیست منتشر شده است
- "بیانیه ها، قطعنامه ها و پیامهای کنگره مؤسس حزب کمونیست (در سایت حزب کمونیست ایران)
- "تحولات در حزب کمونیست ایران، ویژه پلنوم بیستم حزب کمونیست، تشریح کمونیست ارگان حزب کمونیست شمار ۶۳"

۳۰ آوریل ۲۰۱۵

کیست نداند که پرچم حزب کمونیست ایران در دست یکی از شعبات کومه له ی امروز نمایش و تظاهر بی اساس و بی ریشه ای بیش نیست. پرچمی که صرفاً برای حل و فصل اختلافات درون کومه له ی جدید نگه داشته شده و پرچمی که حتی به این حل و فصل هم کمی نکرده است. همگان شاهد عروج زمخت ترین جریانات قوم پرست، ناسیونالیست و فدرالیست، درون کومه له ی جدید بوده و هستند.

تحریف تاریخ کمونیسم ایران آنهم با این زمختی نه برای فریب دادن آکادمی علمی فلان دانشگاه، بلکه اساساً برای خاک پاشیدن به چشم طبقه کارگر و کمونیست های ناآشنا به این تاریخ است.

من به کارگران کمونیست و کمونیست های ایران و بخصوص کردستان ایران که بیشتر در معرض مسموم شدن به این روایت دلخواهی و گستاخانه و بدون شرم، قرار دارند، توصیه می کنم بروند تاریخ کمونیسم و تشکیل حزب کمونیست ایران پس از انقلاب بهمین را مطالعه کنند. بخشی از اسناد در نوشته ی خالد حاج محمدی معرفی شده و اگر نگویم تمام و کمال، اما بیشتر آنها در سایت حکمت موجود است (www.hekmat.public-archieve.net) همچنین تعداد بسیار زیادی از کمونیستهای این دوره این تاریخ را شاهد بوده و می توانند ولو بیطرفانه روایت کنند.

منصور حکمت پس از تلاش نزدیک به یک دهه برای حاشیه ای کردن ناسیونالیسم و پوپولیسم کومه له ی آن دوران و حتی جلوگیری از سقوط شخصتهایشان، سرانجام به تداوم تلاش خود برای شفاف نگه داشتن کمونیسم مارکس و جلوگیری از آلوده شدن به سموم افکار و عقاید و روشهای غیر کمونیستی و ناسیونالیستی ادامه داد.

برخلاف تلاش عزیزان برای سکوت معنادار در باره ی این تلاش ها و برخلاف ابراز شادمانی در تجزیه و تقسیم جریانات کمونیسم کارگری، اما کمونیسم این دوره ایران با حضورش در صحنه ی مبارزه طبقاتی در ایران و در صحنه سیاسی ایران و منطقه و جهان و با تاریخش، با اسنادش، با مصوبات تاریخی اش که بخشا ابعاد جهانی دارد، تعریف می شود.

بر خلاف تلاش منفعت طلبانه ی حقیر جریانات ضد کمونیستی که میخواهند، کمونیسم این دوره و تاریخش را به اتفاقات درون صفوف کمونیسم کارگری محدود کنند، حقیقت حاشا ناپذیر این است که پیشروی کمونیسم و طبقه کارگر در ایران بدون ایستادن بر سکوی این کمونیسم و مارکسیسم و اسناد و روش های مبارزاتی و سازماندهی کمونیستی اش ممکن نیست.

تلاشهای جریانات بورژوایی چپ و راست برای دور زدن این تاریخ و دور نگه داشتن داده ها و تجارب آن از دسترس کارگران کمونیست، بشدت ابلهانه و بیحاصل است.

توصیه شر اقمندان این است که طبقه کارگر و کمونیسم در ایران بر این سکو بایستد و جلو برود. بدون این پشتوانه ی تاریخی همچنان انگیز، هیچ پیشروی و پیروزی ای برای طبقه کارگر ایران ممکن نیست. اگر این اتفاق نیفتد آنوقت است تلاش ناسیونالیست ها و جریاناتی که چشم امید به اصطلاحات و اعتدال بورژوایی دوخته اند کماکان نفس می کشند و هوای آزادی و برابری طلبی را آلوده می کنند.

تلاش ابراهیم عزیزان برای برانگیز از تاریخ واقعی حزب کمونیست ایران و کمونیسم این دوره، در عرصه ی عمل، کمونیستهای ایران و با عراق را که از نیش زبان عزیزان در امان نیستند، نمی تواند تحت تاثیر قرار دهد. این تلاش حتی ناسیونالیستها و فدرالیست ها و جریانات ضد کمونیستی که از درون کومه له ی جدید بیرون زدند و از نظر عزیزان تنها ”عجله“ کردند را، به جریان مادر بر نمی گرداند. اما تلاش اخیر عزیزان چراغ سبز پیوستن خود به ان جریانات است، ولو در عمل این اتفاق نیفتد!

ما همیشه علاقمند و امیدوار بودیم که جریان عزیزان بجای پشت کردن به تاریخی که خود در آن سهیم بوده، بر کومه له ی کمونیستی و داده های سرنوشت ساز کمونیسم این دوره که منصور حکمت پرچمدارش بود، پای بفشارد! شترسواری دولا دولا نمی شود. نمی شود پرچمی به نام حزب کمونیست ایران را در دست نگه داشت اما تاریخش را خط کشید. نمی شود از کمونیسم حرف زد و راوی اش شد اما به ناسیونالیسم بیرون زده از درون خود و شعبات حاکم منطقه ای و تبعاتش چراغ سبز زد!

اربیشت ۸۴ (مه ۲۰۱۵)

چشم بندی ابراهیم عزیزان!

مظفر محمدی

دستکاری تاریخ و تحریف آن یک کار غیرشرافتمندانه حتی در عرف تبلیغات بورژوایی است.

ابراهیم عزیزان در تاریخ نگاری تشکیل حزب کمونیست ایران به چنان چشم بندی و بند بازی مسخره و خنده داری می پردازد که انگار در یک جزیره دور افتاده ی جهان امروز که هیچ وسایل ارتباط جمعی و مدیا و مستندی در آن نیست برای مردمی حرف می زند که هنوز وسایل نقلیه شان شتر است!

سوال این است، عزیزان چه منفعتی را مدنظر دارد که چنین پرنسپ شخصی اش را به حراج گذاشته است.

تاریخ تشکیل حزب کمونیست ایران برای من و هر کمونیست با وجدانی، یک تعصب کور نیست. این تاریخ در میان آتش و خون و اعدام های دستجمعی و مصادره انقلاب توده ای به نام اسلام... ساخته شده است. تاریخ تحول اجتماعی ایران است. تاریخ مبارزه طبقه کارگر و ایجاد شوراهای کارگری است، تاریخ عروج کمونیسم مارکس و در آوردن آن از زیر آوار ناسیونالیسم و پوپولیسم وتوده ایسم و دیگر جریانات ضد کارگری و ضد کمونیستی دوران ما است. تاریخ زندگی ما است. باید خیلی عجیب باشد که کسی با جریانی بیاید و زندگی خود و یک نسل را که توش بزرگ شده اند و تلاش کرده و بارها افتاده و برخاسته اند را آنطور که دلش میخواهد روایت و وارونه کند.

من اگر بخواهم جواب یکی یکی تحریفات عزیزان را بدهم باید بنشینم و این تاریخ را بنویسم. هرچند جوهر بیشتر اسناد این تاریخ هنوز خشک نشده و گوشه های کوچکی از آن در نوشته ها و بیانات شاهدان زنده و در آرشیو خود عزیزان و حزبش هم موجود است. اما امروز فرصت بیشتری از آنچه که بعضی از رفقا و از جمله خالدحاج محمدی در جواب تحریف تاریخ از جانب عزیزان نوشته است را ندارم. علاقمندان به این تاریخ را به خواندن یادداشت خالد حاج محمدی در کمونیست ماهانه شماره ۱۹۵ در این رابط جلب می کنم.

در اینجا فقط کوتاه در مورد این که چه منفعت حقیری عزیزان را به این کار واداشته است، اشاره می کنم: ۱- عزیزان می خواهد خود را وارث تاریخ حزب کمونیست ایران بروایت خودش و پرچمدار امروزش بداند و بقیه جریانات کمونیستی و کمونیست های واقعی امروز را فرقه و بی خاصیت نشان دهد. بخصوص حتی اسم منصور حکمت را بعنوان یکی از اصلی ترین سازندگان تاریخ عروج کمونیسم مارکس در این دوره، خط می کشد!

مثل این است کسی تاریخ عروج سیال دمکراسی و کمونیسم و بلشویسم در روسیه را بنویسد و اسمی از لنین و نقش او نبرد. عزیزان با این کارش نمی تواند کسی را فریب دهد مگر بیگ ترین آدم هایی را که ذره ای از این تاریخ نمی دانند و یا علاقه ای هم به دانستنش ندارند. اما تعریف وارونه ی تاریخ کمونیسم این دوره برای نسل جدید کمونیست های ایران و کارگران کمونیست ایران سم است. کسی که تاریخ را تعریف می کند و به اسناد و مستنداتش کاری ندارد و به شخصیتها و جریانات واقعی دخیل در این تاریخ اشاره نمی کند درواقع به خوانندگانش دروغ گفته و تلاش دارد آنها را با هدف کودکانه منافع حقیرش فریب دهد.

۲- عزیزان در تحریف تاریخ کمونیسم این دوره ی ایران منفعت یا بهتر است بگویم هدف نامیمون دیگری را هم مد نظر دارد.

او با خط کشیدن اسناد کمونیستی و مارکسیستی این دوره بخصوص ضدیت کمونیسم حکمت با ناسیونالیسم و مذهب بعنوان دو پایه اساسی نظام بورژوایی بویژه در ایران و خاورمیانه و عروج ناسیونالیسم و مذهب در این منطقه، برانگیز خود را از دشمنی کمونیسم و بشریت با این دودیده کثیف تاریخی اعلام کند. آنهم زیر پرچم رنگ باخته حزب کمونیست ایران. حزبی که در دنیای واقعی و روی زمین وجود ندارد.

حزب کمونیست ایران و کومه له کمونیست در دادگاه علیزاده

آثر مدرسی

مقدمه:

اخیرا به مناسبت سالگرد تشکیل حزب کمونیست ایران برنامه ویژه ای در تلویزیون این حزب تحت عنوان «حزب کمونیست ایران، ناکامی ها، دستاوردها و چالش ها»، پخش شده. این بررسی در مصاحبه با ابراهیم علیزاده دبیر اول کومه له و عضو هیئت اجرایی حزب کمونیست ایران، انجام شده است.

قاعدتا انتظار می رود مصاحبه ای با این عنوان به بررسی این تجربه عظیم جنبش کمونیستی معاصر از زاویه پیشروی ها، دستاوردها، چالش ها و ناکامی های سیاسی اجتماعی و طبقاتی کمونیسم در مبارزه طبقاتی، در تقابل های اجتماعی چه در ابعاد سراسری و چه در کردستان و بر متن تحولات سیاسی اجتماعی در ایران و منطقه، بپردازد. اما در این مصاحبه تنها چیزی که غایب است دقیقا این مولفه ها است. مصاحبه علیرغم مقدمه طولانی آن در مورد «ضرورت نگاه اجتماعی به وقایع»، «بررسی تشکیل حزب کمونیست ایران بر متن تحولات اجتماعی و ...» به تنها امری که مربوط نیست واقعیت سیاسی اجتماعی و تشکیلاتی این حزب، ریشه ها و زمینه های تاریخی تشکیل این حزب، جدال گرایشات مختلف در چپ ایران در جریان تشکیل این حزب، تاثیر این حزب بر سرنوشت چپ و کمونیسم در ایران، بر مبارزه طبقاتی و جدال طبقه کارگر علیه بورژوازی در ایران، تاثیر آن بر چپ و کمونیسم در منطقه و بویژه در عراق و است. نام بردن های موردی از این مولفه ها همگی بهانه هایی است برای مقبولیت دادن به «کومه له اجتماعی و قدرتمند» در مقابل «کومه له کمونیست» و «حزب کمونیست ایران».

تصویری که شنونده و بیننده این مصاحبه پنج ساعته، با عنوان مهمی چون «حزب کمونیست ایران، ناکامی ها، دستاوردها و چالش ها» میگیرد، در نوع خود مطلقا بی نظیر است. تصویر این تاریخ نگاری از این قرار است که حزب کمونیست ایران «در نتیجه صد سال تلاش «جنبش کمونیستی»، که دست بر قضا حزب توده را هم شامل میشود و «مارکسیسم انقلابی» در آن خط میخورد، تشکیل شده است. در کنگره دوم کومه له بحث برنامه طرح شد! و رهبری کومه له از سر وحدت طلبی و برای بازی دادن هسته کوچکی به نام «سهند» و بعدها «اتحاد مبارزان کمونیست» و با الحاق این جریان به کومه له، حزب کمونیست ایران را تشکیل دادند.

حزبی که روی شانسه های کومه له «توده ای و رزمنده» درست شده بود، بعد از چند سال و بال گردن عده ای شد و این عده که نا امید شده بودند، غیر مسئولانه و با روشهایی نا سالم و توطئه گر ایانه و با فریب نود درصد کادرها و رهبری این حزب، حزب و مهمتر از آن میدان مبارزه در «خاک پاک» کردستان مقدس را ترک کردند. اما رهبری با درایت کومه له، توانست موجودیت حزب و باز مهمتر از آن کومه له را حفظ کند. این جوهر کلام و چکیده این مصاحبه پنج ساعته است.

تصور نمی رود در صفوف «کومه له کمونیست»، این داستان «دیزنی لندی» را هیچ آدم جدی از علیزاده تحویل بگیرد. این قصه سرایی نه برای صدها و صدها کمونیست متشکل در کومه له کمونیست و حزب کمونیست ایران، نه برای شاهدان زنده آن تجربه، که به منظور تولید خوراک سیاسی برای دیگرانی، نوشته شده است که از آن تاریخ دل خونی دارند.

اهمیت پرداختن به این مصاحبه، نه جواب دادن به تصویر سازی ها و تاریخ نگاری های دلبخواهی و سرتاپا جعلی که از فرط وارونه بودن قابل پاسخ نیست، که دفاع از صلابت و سلامت جنبش کمونیستی ایران است. این تلاشی

است برای دفاع از تاریخ کمونیسم معاصر، دفاع از تلاشهای اجتماعی، سیاسی، تئوریک و پراتیکی کمونیسمی است که برای دوره ای مهر خود را بر چپ و کمونیسم ایران زد. تلاشی است در دفاع از کومه له کمونیستی که سازمان کردستان یک حزب کمونیستی معتبر و مارکسیست بود. برای دفاع از حزب کمونیست ایران سالهای ۶۲ تا ۷۰، و نقش آن در مبارزه طبقاتی، دفاع از تقابل آن با سوسیالیسم خرده بورژوازی، دفاع از جدال سیاسی و نظامی آن با بورژوازی کرد و احزاب ناسیونالیستی آن، دفاع از سازمان دادن یک جنبش عظیم توده ای در کردستان، دفاع از اول مه های سرخ سندانج و طبقه کارگری که حزب کمونیست را حزب خود میدانست، است. این دفاع بدون مقابله با چنین تحریفاتی که علیه این تاریخ و علیه دیدگاهها و خط حاکم بر آن است، و دفاع از سیاست ها و مبارزه اجتماعی که این حزب نماینده آن بود، ممکن نیست.

خوشبختانه بخش اعظم اسناد این حزب در دسترس همگان قرار گرفته و مراجعه به آن تاریخ واقعی و اجتماعی این حزب، چه تاریخ اجتماعی و چه تاریخ جدال گرایشات درونی آنرا نشان میدهد.

با این مقدمه، به سر تیتر مهمترین مسائل یا دوره هایی که در این مصاحبه به آن اشاره شده میپردازیم. برای مستدل بودن بحث ناچاریم نقل قولهای طولانی از این مصاحبه را بیاوریم.

۱- زمینه های تاریخی تشکیل حزب کمونیست ایران

بخش اول مصاحبه به این سوال که آیا تشکیل حزب کمونیست ایران اراده گرایانه بوده، اختصاص داده شده و علیزاده در رد این نقد یا ادعا میگوید:

«به نظر من تشکیل حزب کمونیست ایران به هیچ وجه یک حرکت اراده گرایانه نبوده. اما این بحث بخصوص از آنجا مطرح میشود که بعضی از به اصطلاح طرفداران حزب کمونیست ایران یا بعضی از کسانی که مشکلی هم با این حزب ندارند، یک تبیینی از این رویداد بدست میدهند، یک تبیین بسیار ساده انگارانه و خودخواهانه از تشکیل حزب کمونیست ایران بدست میدهند که یک ناظر بیطرفی اگر این تبیین را قبول کند، اگر این روایت آنها را بپذیرد خوب حق دارد همچین تصویری بکند. منتها همانطور که شما هم تاکید کردید این حزب را در متن تحولات صد سال اخیر جنبش کمونیستی ایران بررسی کنیم. بلکه پیوستگی تاریخی اش را در نظر بگیرد بعد متوجه خواهیم شد که در واقع تشکیل حزب کمونیست ایران پاسخ به یک ضرورت بوده. تلاشی بوده که پاسخی صادقانه ای بدهد به یک ضرورت. و این تلاش از جانب بنیانگذاران این حزب، از جانب کادرهای کنگره موسس و همه کسانی که در این پروسه نقش داشتند، این تلاش صادقانه انجام پذیرفته. حالا برای اینکه یک پدیده را به شیوه عینی و علمی بررسی کنیم، بایستی از زوایای مختلف به آن نگاه کنیم. این پرسپکتیو واقعی که ما میخواهیم نشان دهیم باید از زوایای مختلفی از آن تصویر گرفته بشود.»

در ادامه میگوید:

«در این صورت دیگر کار ما نیست که فقط ببینیم کی چه جزوه ای را کجا نوشته. چه مقاله ای در کدام نشریه در این باره درج شده، پیشنهادی از جانب چه کسی به چه صورتی ارائه داده شده. در این صورت خیلی از ادبیاتی که حتی مستقیما ربطی هم به این حزب ندارند بخشی از تاریخ ما محسوب میشوند. برای مثال از «تاریخ اجتماعی» مرتضی راوندی گرفته تا «رشد سرمایه داری در ایران» نوشته م سوداگر یا نوشته های دیگری که جامعه ایران را، فرهنگش، اقتصادش، سیاستش، همه اینها را تبیین کرده اند و عضو ما هم نبودند، حتی بعضا کمونیست هم نبودند، ولی دانشمندانی بودند که در این عرصه کار کردند، اینها بخشی از پیشینه و سرمایه تشکیل حزب است. این دید محدودگرانه ای که از تشکیل حزب بدست داده میشود که به اصطلاح تشکیل حزب را در واقع بگم تاریخ تشکیل حزب را یا چگونگی تشکیل حزب را، یا پروسه تشکیل حزب را با شرح حال این و آن هم عرض میگیرند، مثل این است که ما بیانیم تاریخ حزب کمونیست چین را بررسی کنیم و سرگذشت مانوتسه تونگ را مینا بگیریم..... در تبیینی که سنتا و بعضی وقتها از حزب کمونیست ایران بدست داده میشود، این جنبه که فرعی تر است و در حاشیه قضیه قرار میگیرد، این بعضی وقتها می آید در متن و شانه بالا انداختن در مقابل دستاوردهای تاریخی جنبش کمونیستی، در مقابل تلاش های اجتماعی، سیاسی و روندهای پایداری که در این جامعه نقش داشته

اند در اینکه این جریان شکل بگیرد، و همه اینها را به هوشیاری این و آن مربوط کردن، این تصور هست و اینجور تبیین ها هست که اینرا به ذهن متبادله میکند که گویا این حزب اراده گرایانه تشکیل شده.“

قطعا دیدن شرایط تاریخی، زمینه های مادی پدیده ها پیش شرط داشتن تبیینی مارکسیستی از آن پدیده است. قاعدتا بعنوان یک مارکسیست باید شرایط تاریخی و زمینه های مادی تشکیل حزب کمونیست ایران را در مهمترین مولفه های مبارزه طبقاتی و تحولات انقلابی سالهای ۵۷، حضور طبقه کارگر در صحنه سیاست، وضعیت چپ و کمونیسم در ایران، در توانایی و ناتوانی های این چپ و کمونیسم، در جدال گرایشات اجتماعی در جامعه و رشد خودآگاهی طبقه کارگر و بالاخره در سازمان و شخصیهایی که توانستند بر متن این اوضاع جواب این نیاز طبقاتی را بدهند، جستجو کرد. هدف علیرزاده از قلم گرفتن از همه این مولفه ها به بهانه «نگاه تاریخی» و به نام تقابل با تبیینی خود ساخته به نام «اراده گرایی» در واقع بی ارزش کردن مبارزه یک خط، یک دیدگاه، یک سیاست، یک مبارزه اجتماعی در جامعه ایران، است که به تشکیل حزب کمونیست ایران منجر شد.

ابراهیم علیرزاده برای پیدا کردن مستمسکی برای حمله به این تجربه ناچار است تبیینی غیر مارکسیستی، عامیانه و من درآوردی از «اراده گرایی» بدست بدهد. اراده گرایی را به «اراده چند نفر» و «هوشیاری چند نفر» تقلیل بدهد! خلط مبحث میکند، به دترمینیسم و فاتالیسم متوسل میشود و تز «رشد تدریجی و خودبخودی صد سال جنبش کمونیستی» را ابداع میکند، تا بتواند در قالب رد ادعای «اراده گرایانه» بودن تشکیل حزب کمونیست ایران، مقدمات تعرض خود به کمونیسم متشکل در حزب کمونیست ایران و کومه له را آماده کند.

ارزشگذاری تلاشهای خستگی ناپذیر «مرتضی راوندی»، «م سوداگر» و همه دانشمندان صد سال گذشته ایران و جهان، تاکیدات «علمی» و «عینی» بر اهمیت صد سال تلاش جنبش کمونیستی، که ظاهرا شامل حزب توده هم میشود، برای فرار از مولفه های سیاسی، اجتماعی و طبقاتی سالهای ۵۷ تا ۶۱ است. برای نپرداختن به وضعیت چپ پوپولیست و ملی و جدالها و بن بستهای آن، برای نپرداختن به جدالهای سیاسی تئوریک مارکسیسم انقلابی با این چپ خرده بورژوازی و ضد امپریالیست است و بالاخره زیر فرش کردن تفوق مارکسیسم انقلابی بر این سوسیالیسم خرده بورژوازی و نپرداختن به اصل موضوع یعنی پروسه واقعی تشکیل حزب کمونیست ایران است.

ابراهیم علیرزاده با پز «عمیق»، «تاریخی»، «علمی»، «اجتماعی» و «غیرخودخواهانه» دیدن این پروسه، تا آنجا پیش میرود که دست بر قضا در یک بررسی سطحی، دلخواهی، غیر مستدل و غیر تاریخی و غیر علمی، مهمترین مولفه های دوره ای که حزب کمونیست ایران در آن تشکیل شد را «از قلم می اندازد».

اجازه بدهید به مختصات دوره ای که حزب کمونیست ایران در آن تاسیس شد، به جدالهای طبقاتی، به وضعیت چپ و سازمانهای موجود آن در آندوره بپردازیم.

کمونیسم در ایران جناح چپ جریان ضد استبدادی و نتیجه به چپ چرخیدن و رادیکالیزه شدن بخشی از اپوزیسیون ضد استبدادی بعد از کودتای ۲۸ مرداد بود. چپ ایران و چیزی که به نام جنبش کمونیستی در ایران شناخته میشد چیزی نبود جز اعتراض روشنفکران ناراضی. اعتراض این چپ اساسا به دیکتاتوری شاه، به وابستگی آن به غرب بود. این چپ ریشه اجتماعی، سیاسی و سازمانی اش به جبهه ملی (چریکهای فدایی) یا مجاهدین (پیکار که ابتدا به نام مجاهدین مارکسیست لنینیست فعالیت میکرد و یا رزمندگان) بر میگشت. چپی که یک پایش در مذهب و پای دیگرش در ناسیونالیسم و ملی گرایی بود. چپی که تمام نقدش به حزب توده و جبهه ملی سازشکاری شان با رژیم سلطنت بود و با مانند مجاهدین م ل با انقلابی ایدئولوژیک قرآن را از کتابخانه هایشان برداشتند و به جای آن کاپیتال را گذاشتند. کمونیسمی که آمال اقتصادی اش همان آمال قدیمی و سنتی جبهه ملی، یعنی صنعتی و خودکفا و مستقل شدن اقتصاد ایران، بود. چپی که نه محصول جنبش طبقه کارگر که محصول رادیکالیزه شدن جوانان جریانی است که در جنبش «ملی شدن صنعت نفت» با استبداد سلطنتی در جدال بودند، بود. این چپ چیزی نبود جز جناح رادیکال و میلیتانت همین جنبشهای اجتماعی بورژوازی.

بخشی از این چپ از نظر تئوری مانوئیست بود. تز «نیمه فنودال- نیمه مستعمره» تز و تبیین این طیف مانند اتحادیه کمونیستها و خود کومه له آن زمان بود. در این تبیین دهقانان نیروی محرکه اصلی انقلاب و روستا محل اصلی فعالیت بود، تز مشهور این گرایش، محاصره شهرها از طریق روستا بود.

بخش دیگری که فشار واقعیات و وزن و نقش طبقه کارگر در تحولات ۵۷، سرمایه داری بودن ایران را به آن تحمیل کرده بود، تبیینی غیر مارکسیستی، مکانیکی و غیر دیالکتیکی از سرمایه داری بودن جامعه، از رابطه طبقات در این جامعه و از مبارزه طبقاتی داشتند. انتقاد و اعتراض این طیف نه به سرمایه داری بودن ایران، که اساسا به وابسته بودن این سرمایه داری بود. از نظر این چپ بخش غیر وابسته بورژوازی، «بورژوازی ملی و مترقی» بود که با خصلتهای دمکراتیک خود، متحد طبقه کارگر در انقلاب دمکراتیک علیه بورژوازی کمپرادور و وابسته بود. این تبیین و «تحلیل» طبقاتی به تبیین سیاسی صف «خلق و ضد خلق»، «تضاد خلق و امپریالیسم» منجر میشد و از نظر تاکتیکی، بخش اعظم این چپ را به حمایت از ضدامریکایی گری خمینی کشاند. حمایت بخشی از این چپ از اشغال سفارت آمریکا، حمایت از خمینی، ... ناشی از این واقعیت بود. چپ و راست زدن های برخی از سازمانهای خط سه در جنگ ایران و عراق و بالاخره بن بست و بی افقی در مبارزه علیه بورژوازی تازه به قدرت رسیده، که برای سرکوب انقلاب ۵۷ شمشیر را از رو بسته بود، بن بست اعتراض خرده بورژوازی در جدالهای طبقاتی این دوره را نشان میداد.

در همین دوره، ورود و حضور وسیع و طبقاتی طبقه کارگر در انقلاب ۵۷ و تحولات بعد از آن، تشکیل شوراهای کارگری در کارخانه ها و مراکز صنعتی، اعمال کنترل کارگری بر تولید، بیداری طبقاتی طبقه کارگر، همراه خود ضمن نشان دادن بیربطی این چپ پوپولیست و ضد امپریالیست به این طبقه، زمینه را برای رشد و عروج کمونیسم طبقه کارگر، آماده کرد. طبقه کارگر برای مبارزه خود علیه بورژوازی به جریانی مارکسیست، کمونیست و از جنس خود نیاز داشت. «مارکسیسم انقلابی» نماینده این کمونیسم بود. ریشه دواندن و رشد سریع سازمان «اتحاد مبارزان کمونیست»، نه فقط در میان جریانات پوپولیست، بلکه در میان پرولتاریای صنعتی ناشی از این واقعیت بود.

جدال تئوریک- سیاسی عمیق و جدی میان «مارکسیسم انقلابی» و کل این چپ پوپولیست بر سر تحلیل طبقاتی از جامعه ایران، بر سر رابطه طبقه کارگر و بورژوازی، بر سر اسطوره بورژوازی ملی و مترقی، بر سر تاکتیک و سیاست و بر سر عرصه های اصلی نبرد طبقاتی، در جریان بود. نقد پوپولیسم در همه ابعاد و زوایای آن، از سیاست تا سازمان و سبک کار و نشان دادن غیر مارکسیستی و غیر کمونیستی بودن سیاست، سازمان و سبک کار این جریانات، بخش جدی از ادبیات مارکسیستی ایندوره را تشکیل میدهد. جدالی سیاسی تئوریک، که به پیروزی «مارکسیسم انقلابی» منجر شد. سیری که سرنوشت کمونیسم در ایران را رقم زد و زمینه را برای ایجاد حزب کمونیست ایران آماده کرد. این تاریخ ابژکتیو را باید در کنار اظهارات کودکانه و لوجوانه علیرزاده گذاشت که میگوید: «شانه بالا انداختن و بی اعتنایی از کنار این حرکت عظیم اجتماعی و سیاسی و فرا منطقه ای رد شدن و منشا تشکیل حزب کمونیست ایران را به آنروزی نسبت دادن که فلان مقاله را من نوشتم. این یک خودخواهی ساده لوحانه ای بیش نیست.»!

وقتی میتوان از «گرانیهاترین» تا «ارزان ترین» محصول را در یک بازار کهنه فروشی حراج کرد، برای کسی که دیگر تعلق به آن محصول ندارد، طبعاً گفتن از ارزش های واقعی «خودخواهی» خریدار در مقابل «شکسته نفسی» فروشنده بنظر میرسد.

منصور حکمت در جواب اینکه چرا این پیروزی بر چپ پوپولیست ممکن شد میگوید:

«چرا این پیروزی ممکن شد؟ علتش این نبود که یک عده آدم عاقل آمدند و حرفهایی زدند که با عقل بقیه خیلی جور درمیآمد، برعکس با عقل آن بقیه نه تنها جور در نمیآمد، بلکه در مقابلش مقاومت کردند و این دیدگاه را تخطئه و بایکوت کردند. اما روند جامعه علیه آن مقاومت و تخطئه و بایکوت بود. چرا که آن دوره، دوره ای بود که یک طبقه ای، که اتفاقاً این کمونیسم به او مربوط است، بخاطر تحولات دوره انقلاب ۵۷ وارد صحنه شده بود، داشت شورا تشکیل میداد. کارگر آمد و خودش را به مردم نشان داد. این ایده ها را کارگرها با خودشان به جامعه نیاوردند، و گرچه بخش کوچکی از کارگران بعدها به این عقاید و ایده ها پیوست، علی العموم کارگران الزاما به این ایده نپیوستند، ولی نکته مهم این است که حضور طبقه کارگر در جامعه، دانشجوی ملی و شرفزدهای را که به خودش میگفت کمونیست و لطف کرده بود مشی چریکی را کنار گذاشته بود، ساکت کرد. برای اینکه هر کجا کارگر فعال میشود مارکسیسم باب میشود و این مسأله کمک کرد تا این اندیشه ها پیروز شوند و به نظر من پیروز شدند. امروز اگر شما بروید به فرهنگ و ادبیات چپهای امروز نگاه کنید، متوجه میشوید عقب ماندهترین آنها، مَهر این پیروزی

ما را روی پیشانی فکری خودش دارد». (سخنرانی در اختتامیه کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست/ آذر ۶۱)

قلم گرفتن از این مولفه های سیاسی اجتماعی در تشکیل حزب کمونیست ایران و آژیتاسیون بی مایه در مورد نقش «جنبش کمونیستی صد ساله» و «مرتضی راوندی» ها و «م سوداگر ها» و سایر دانشمندی که کتب شان برای دانشجوی سال اول رشته علوم سیاسی میتواند منبعی باشد، فقط یک لاقیدی ساده نیست. مدادپاک کنی که بنام «تاریخی، عینی و اجتماعی» در دست ابراهیم عزیزاده است، خاصیتش پاک کردن نام مهمترین مارکسیستها و کمونیستها از صفحه تاریخ حزب کمونیست ایران و تاریخ صد ساله جنبشی است که عزیزاده دیگر خود را متعلق به آن نمیداند. او دارد تاریخ دیگری، با پرسناژ های من درآوردی می سازد! از نظر عزیزاده، حزب کمونیست ایران نتیجه تلاش همه است جز سازندگان واقعی آن! البته زمانیکه پای کومه له به میان می آید مسئله کاملا متفاوت است! بعدا به این مسئله میگردانیم.

مولفه دومی که ظاهرا ابراهیم عزیزاده از آن بسیار دلخور است این است که:

”... کلا نقش کومه له و رهبری کومه له را در پروسه تشکیل حزب خیلی کمرنگ میکنند. اینها متوجه نیستند که کومه له با آن پایگاه توده ای کارگری که داشت، با آن پایداری و پافشاری که روی آرمانهای کمونیستی داشت، ستون اصلی تشکیل حزب کمونیست ایران بود. و این هیچ اشکالی ندارد. هیچ ایرادی ندارد. کسی که روی این تکیه میکند، معنی اش این است که حزب کمونیست ایران را دوست دارد. معنی اش میخواهد که حزب کمونیست ایران یک حزبی واقعی با پایه توده ای باشد. معنی اش این است که نمیخواهد هویت ناسیونالیستی و محلی به آدمهایش بدهد. میخواهد بگوید اینها کمونیستهایی هستند که میخشان را اینجا کوبیده اند. حالا میخواهند از اینجا بروند توسعه بدهند فعالیتهایشان را، گسترش بدهند و مشکلات بعدی را یکی یکی برطرف کنند. و ندیدن این موقعیت که واقعی هم هست تا جایی پیش میرود که نقش کومه له را در تشکیل حزب کمونیست ایران کمرنگ میکنند و گویا یک معماری از یک جایی آمده این حزب را تاسیس کرده.“

”... پایه اجتماعی حزب کمونیست ایران انکار میشود و مثل دوست خاله خر سه است. آخر اینها بعنوان دوستی با حزب کمونیست ایران هم اینرا میگویند.“

در اینکه کومه له یکی از پایه های اصلی تشکیل حزب کمونیست ایران است تردیدی نیست. قطعا بدون حضور کومه له، پروسه تشکیل حزب کمونیست ایران متفاوت و با توجه به سرکوبهای دهشتناک سالهای ۶۰ و ضربات وسیعی که جریانات چپ منجمله «اتحاد مبارزان کمونیست» خورده بود، شاید سالها به عقب می افتاد. البته بدون حضور کومه له در پروسه تشکیل حزب کمونیست ایران، سرنوشت و تاریخ کومه له غیر کمونیست هم چیز دیگری می شد. تصور اینکه در بهترین حالت به سازمان رادیکالی در جناح چپ ناسیونالیسم کرد، تبدیل شود کاملا با موقعیت آن روز کومه له و هم خانوادگی بودنش با اتحادیه میهنی، خوانایی دارد. کومه له رادیکال، اجتماعی و مهم ماند به این خاطر که توانست با چرخش به سمت مارکسیسم انقلابی و نزدیکی به اتحاد مبارزان کمونیست، معضلات سیاسی خود را حل کند، و از سنت ناسیونالیسم کرد، در برنامه و سیاست، فاصله بگیرد. برای کومه له، ادامه وضع قبل از تشکیل حزب، به معنی تبدیل شدن کامل به یک سازمان چپ ناسیونالیست در مقابل حزب دمکرات کردستان، موقعیت امروزی کومه له عزیزاده، بود. به مسئله اهمیت کومه له بازگردیم.

منظور ابراهیم عزیزاده اما این نوع از اهمیت نیست. ابراهیم عزیزاده به بهانه «کم بها دادن به نقش کومه له» دوباره لگدی به «معماران» حزب کمونیست ایران میزند. عزیزاده پایه اجتماعی کومه له را بعنوان نقطه قدرت حزب کمونیست ایران به رخ میکشد و تصویری میدهد که تنها پایه اجتماعی حزب کمونیست ایران کومه له بود و جریان دیگر، اتحاد مبارزان کمونیست، فقط عده ای روشنفکر بودند که جزواتی نوشته بودند و در این پروسه «بور خورده بودند».

اما ببینیم واقعیات چه بودند. بطور واقعی در نگرش سیاسی، پایه های ایدئولوژیکی و اصول برنامه ای، کومه له تافته جدا بافته ای از سایر چپ پوپولیست در ایران نبود. اما یک تفاوت داشت، بسیار اجتماعی و رادیکال بود و بسیار هم جایگاه تئوری در فعالیت یک سازمان کمونیستی را تحقیر میکرد! کومه له سازمانی بود که تا مدتها ناسیونالیسم، مانوئیسم و خلقگرایی در آن هژمونی بالایی داشت. از نظر تئوریک، فکری، نظری و سازمانی، به شدت فقیر و عقب مانده، حتی نسبت به سایر جریانات چپ بود. زمانیکه تز «نیمه فنودال- نیمه مستعمره» در کل

جریانات «خط سه» بعنوان تزی عقب مانده رد شده بود و سرمایه داری بودن ایران، با هر تبیین غیر مارکسیستی از آن، داده همگان بود، کومه له هنوز تز «نیمه فنودال-نیمه مستعمره» را قبول داشت. البته بعدها دو دیدگاه معروف به دیدگاه یک و دو (طرفداران نیمه فنودال-نیمه مستعمره و طرفداران سرمایه داری وابسته بودن ایران) در کومه له شکل گرفت. آنهم وقتی که همه سازمانهای دیگر با قبول سرمایه داری وابسته دچار بحران سیاسی - فکری شده بودند! کومه له نقدی به مذهب نداشت. در انتخابات ریاست جمهوری از کاندیداتوری مسعود رجوی حمایت کرد. نقدش به ناسیونالیسم کرد، صرفا از سر سازشکاری آن بود. به همین دلیل جلال طالبانی بعنوان نماینده ناسیونالیسم ملیتانت کرد در میان رهبری کومه له اعتباری داشت، که البته امروز هم دارد.

تفاوت و ویژگی کومه له با سایر جریانات چپ خط سه این بود که جریانی توده ای در کردستان و درگیر در مبارزه ای اجتماعی در کردستان بود. ویژگی که در پیوستن کومه له به مارکسیسم انقلابی و قبول برنامه اتحاد مبارزان کمونیست تأثیر جدی داشت. همان زمان منصور حکمت دلیل پیوستن کومه له به مارکسیسم انقلابی را اینطور توضیح میدهد:

”چرا کومه له که عمدتا در یک جنبش ملی در گیر است و پرولتاریای صنعتی را مشخصا به عنوان موضوع کار خود نداشته است، ایده های مارکسیسم انقلابی را در دل خود رشد میدهد، رهبران برجسته ای، مسلح به این ایده ها، در آن پرورش میابند و به یک تشکیلات قدرتمند مارکسیست انقلابی بدل میشود. حال آنکه در تمام جهان شرکت کمونیستها در جنبش ملی، جایی که طبقات دیگر نیز با داعیه انقلاب و مبارزه با په میدان گذاشته اند، همواره خطر اپورتونیسم، سازش طبقاتی و رویزیونیسم را برای جنبش برجسته تر کرده است. چرا کومه له در یک جنبش ملی درگیر است و هنوز مسئله فارس و کرد و سنی و شیعه بر توده های کومه له در میان آنها کار میکند تأثیر دارد، در جنبش ملی ای درگیر است که مسائل آنرا معضلاتی چون خود مختاری و حق تعیین سرنوشت تشکیل میدهد. یک چنین سازمانی به یکی از اولین نیروهای پیشتاز برای بیرون کشیدن مارکسیسم از زیر آوار رویزیونیسم تبدیل میشود.“

این دلایل عینی مشخص دارد. علت این نیست که مثلا چند نفر در رأس کومه له توانستند مانند ما از فکرهای مجرد نتایج منطقی درست بگیرند. مسئله ایدا این نیست. مسئله این است که این افراد در این دوره زمینه رشد و پیشروی یافته اند. در طول این ۴-۵ سال اخیر، صد برابر تعداد افرادی که افکار اصولی داشتند، افرادی وجود داشته اند که غیر اصولی و نادرست میاندیشیده اند. چرا آنها رفته اند و ما مانده ایم؟ این گویای آن عینیتی است که از آن صحبت میکنیم. عینیتی که خود را از لابلای حرکت ما به ظهور میرساند و به ما خاطر نشان میکند که بر زمینه های عینی مساعد و با درک قانونمندی های اقتصادی و سیاسی یک دوره تاریخی مشخص حرکت کرده ایم و میکنیم. «(مروری بر مباحثات و دستاوردهای کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست- آذر ۶۱)

عزیزاده در مورد این ادعا که ناسیونالیسم کرد در کومه له نفوذ داشته، در جایی این نفوذ را تأیید میکند و در جای دیگری میگوید:

”همه ما خودمان را کمونیست میدانستیم و ... وقتی وارد جزئیات میشدیم و استراتژی صحبت میکردم آنوقت خط مشی های متفاوتی استنتاج میشد. آن کسانی که خودشان را از این تاریخ جدا میکنند در واقع صداقت و صمیمیت این انسانهایی که پاک باخته به کمونیسم عشق میورزیدند و ایدئولوژی کمونیستی را راه و رسم زندگی خود قرار میدادند، اینها را یکبار قلم قرمز میکشند روی آن. اینطور نیست. میخواهم بگویم اینکه ما چه تصویری از سوسیالیسم داشتیم، درکمان از جامعه شناسی علمی چه بود، آیا آگاهی مان بر تحولات سیاسی و اجتماعی در دنیا چقدر تکمیل بود و ایراد داشت، این واقعیت را نمیتواند پرده پوشی کند که ما از یک نگاه عینی جوانها و انسانهای کمونیستی بودیم که برای آرمانهای کمونیستی مبارزه میکردیم.“

از نظر دبیر اول کومه له مهم نیست شما مانوئیست، توده ای یا سه جهانی هستید، مهم نیست از نظر تئوریک مارکسیست نیستید، مهم نیست سازمان شما نه به تئوری مارکسیستی مسلح است و نه سیاست و رهبری کمونیستی دارد، مهم نیست شما شخصیتهای جنبش ناسیونالیسم کرد را از شخصیتهای کمونیست مهمتر میدانید، مهم نیست حتی تصویرتان از سوسیالیسم شوروی و چین و کوبا است، هیچکدام از اینها مهم نیست. کافی است شما جوانی پرشور باشید که با هر درکی، برای آرمانهای کمونیستی مبارزه میکنید. برای عزیزاده که همیشه تئوری را بعنوان

فعالیتی «روشنفکرانه» و «غیراجتماعی» با تمام بار منفی که میتوان به آن داد تحقیر کرده است، «غلظت» نیت مهم است نه درجه مارکسیست و کمونیست بودن و مربوط بودن به طبقه کارگر! مدعی است دیگران در مورد کومه له بی انصافی میکنند و او تبیینی واقعی و علمی و عینی از کومه له و نقاط قدرت اش میدهد. جالب است!

در جای دیگری در توضیح هژمونی ناسیونالیسم کرد در کومه له میگوید:

” کل چپ ایران از لحاظ دانش سیاسی فقیر بود بطور واقعی. علت آنهم در وجود خودشان نبود. در سیستم دیکتاتوری و خفقانی بود که برای یک ورق اعلامیه، یک صفحه کتاب، کسانی را به زندان می انداختند برای سالهای طولانی و شکنجه میدادند و آزار میدادند و .. علتش این بود. ولی بطور واقعی با هر زوری بود این ادبیات در دسترس قرار میگرفت و مطالعه میشد و تقریباً همه سازمانهای چپ ایران اینها را مطالعه میکردند. میخواهم بگویم مثلاً در رهبران کومه له و بنیانگذاران کومه له و بخش زیادی از کادرهای کومه له همگی تحصیل کردگان سطوح بالای دانشگاههای ایران بودند. حتی از پذیرفته شدگان سطح بالای کنکور بودند. اینها مثلاً در رشته های مهندسی، در رشته های علوم طبیعی در رشته های پزشکی سرآمد بودند. من میخواهم بگویم که علوم انسانی که جامعه شناسی و دانش سیاسی و سوسیالیستی و اینها که بالاخره در محدوده جامعه شناسی قرار میگیرد. مگر چقدر پیچیده، چقدر دور از دسترس بود که اینها نمیتوانستند آنرا یاد بگیرند؟ و اینها این را یاد نگرفته بودند. این یک ادعای واقعا بی اساسی است. چرا اینها را نمیتوانستند یاد بگیرند؟ انقلابی نبودند؟ انقلابی بودند. سیاسی نبودند؟ سیاسی بودند. خوب ذهن بازی هم داشتند، آدمهای باسواد هم بودند خوب میرفتند کتابها و نشریات هم به همان نسبت که در اختیار بقیه بود در اختیار ما هم بود. ما هم مطالعه میکردیم بنابراین این بحث موضوعیت نداشت. موضوعیت ندارد. میخواهم بگویم این آژیتاسیون ناسیونالیسم کرد و آژیتاسیون اپورتونیستهای چپ است بر علیه رهبری کومه له.“

این همه درک دبیر اول کومه له از تئوری مارکسیستی و کمونیستی بودن یک سازمان است. تحقیر مارکسیسم و تئوری آنهم با رجوع به علم الاشیا ابتدایی! مارکسیسم را با علوم اجتماعی و انسانی یکی گرفتن، و تبدیل آن به چیزی که نخبگان و تحصیلکرگان هر جامعه ای میتوانند با کمی حوصله آنرا یاد بگیرند و مارکسیست شوند، شوخی تلخی است آنهم از جانب کسی که خودش را رهبر یک حزب کمونیستی میدانند! تصویر روستایی، اکبری و عامیانه از تحلیل مارکسیستی و سیاست کمونیستی، فقط میتواند مایه تاسف هر کارگر کمونیست و مارکسیستی شود که خود را به این سازمان نزدیک میدانند. گویی رهبران حزب توده ایران، رهبران و فعالین سازمان اکثریت، از جمله تحصیل کردگان رشته پزشکی و دانشجویان ممتاز نبوده اند! کسانی که کاپیتال ترجمه میکردند و درس میداند و به مدافعان جمهوری اسلامی و به همکاران سپاه پاسداران و مرکز اطلاعات ایران تبدیل شدند، کسانی که چپها و کمونیستهای آن دوره را شناسایی و به مراکز اطلاعاتی معرفی میکردند، خیلی «بی سواد»، «شاگرد تنبل»، و «بی استعداد» بوده اند. انگار این صف کسانی که از کاپیتال تا مجموع آثار لنین را از حفظ اند، و روزی طرفدار رفسنجانی و روزی خاتمی و امروز مداح روحانی اند، از سر کم سواد و نداشتن تحصیلات مهندسی و پزشکی و یا رده پائین قبولی شان در کنکور است، که به این روز افتاده اند.

علیزاده، باید تحت تاثیر نوستالژی روزهای قبولی در کنکور، روزهایی که بعنوان دانشجوی شهرستانی سری در میان سرهای نخبگان دانشجویان تهرانی در آورده، چنین در هم گویی کرده باشد. احساس حقارت این دانشجوی در سرتاسر این بخش از استدلال ها موج میزند. از این زوایه، برتری حکمت و مارکسیست های انقلابی به امثال علیزاده، فخر فروشی بی جای دانشجوی تهرانی به آن دسته از دانشجویان شهرستانی است که در کنکور از تهرانی ها جلو زده اند! راستی میدانید که حکمت مدرک خود را نگرفت! احتمالاً دانشجویان مورد نظر علیزاده در این زمینه از او جلو زده اند.

اما چند کلمه در مورد این ادعا که کومه له تنها پایه اجتماعی حزب کمونیست ایران بود. این واقعیت که نقش کومه له در کردستان، نفوذ اجتماعی و سازمان دادن یک مقاومت توده ای علیه جمهوری اسلامی، کوچ مرویان، تحصن شهر سنندج، اتورپته و اعتبار ویژه ای به کومه له، نه فقط در میان نیروهای چپ که نزد مردم در ایران داده بود، نه قابل تردید است و نه کسی آنرا رد کرده است. سالهای ۵۸ تا ۶۱، در دوره سرکوب وحشیانه ضد انقلاب اسلامی، در دوره تعرض به آخرین دستاوردهای انقلاب «کردستان سرخ» سنگر دفاع از آزادی و انقلاب بود. تبدیل آن واقعیت عظیم اجتماعی دیروز، به دستمایه معامله گری امروز ناسیونالیسم در کومه له، گرو کشی های بعدی این

سازمان، و بعدها باب شدن آن در چپ ایران، سابقه طولانی دارد.

دیروز عبدالله مهتدی نماینده این تفکیک «اجتماعی بودن کومه له و غیر اجتماعی بودن اتحاد مبارزان» بود، و امروز ابراهیم علیزاده. بعید است ابراهیم علیزاده از نفوذ و پایه اجتماعی اتحاد مبارزان کمونیست که حداقل در ۱۵-۱۶ مرکز اصلی صنعتی مانند ذوب آهن، نیرو داشت، مطلع نباشد! بعید است از تأثیرات این سازمان در چپ ایران و پیوستن بخش جدی کمونیستهای سرشناس آندوره به «اتحاد مبارزان کمونیست» و نفوذ سیاسی اجتماعی این سازمان در چپ ایران، علیرغم تمام دشمنی و بایکوتهایی که این سازمان شد، مطلع نباشد. شمشیر حق السکوت بگیری و گروکشی به بهانه «کومه له اجتماعی» مدتها است زنگ زده است. این سنگر قبلاً توسط عبدالله مهتدی تسخیر شده است. این سکویی است که از آن مهتدی به اعماق ظلمت قوم پرستی سقوط کرد. علیزاده در راه مخاطره آمیز و آزموده شده ای قدم گذاشته است.

حزب کمونیست ایران، نیاز طبقه کارگر به صحنه آمده در انقلاب ایران، و دستاورد عظیم جنبشی کمونیستی ایران بود. این نه دستاورد صد سال گذشته، که دستاورد کمونیسم معاصر در ایران و حاصل تحولات سیاسی اجتماعی عمیقی بود که در دل انقلاب ۵۷، در جامعه ایران در جریان بود. تشکیل حزب کمونیست ایران در دوره ای که بورژوازی تعرضی وحشیانه را به دستاوردهای انقلاب و طبقه کارگر شروع کرده بود، اعلام تقابل آشکار و سازمان یافته طبقه کارگر و جنبش کمونیستی در آن دوره، در مقابل دشمن طبقاتی در ایران بود. نگاه به این تجربه تاریخی، از دریچه کوتاه نظرانه سازمانی و «سهم من» در این پروسه، فقط محدودنگری و سکتاریسم راوی را نشان میدهد. ابراهیم علیزاده با حذف زمینه های واقعی سیاسی- اجتماعی شکلگیری این حزب، با خط باطل کشیدن بر تمام جدالهای سیاسی تئوریک و اجتماعی که برای تشکیل این حزب شد زیر عنوانهای پرطمطراق «دستاورد جنبش کمونیستی صد ساله و همه نویسندگان و دانشمندان» فقط بیربطی امروز خود به این واقعیت عظیم را نشان میدهد. این نمی تواند یک اشتباه و سهو ساده تبیینی و تحلیلی باشد. این تاریخ نگاری، انتخاب سیاسی آگاهانه علیزاده، برای رفتن در مسیری است که پیشتر مهتدی طی کرده است. آنهم منسجم کردن «کومه له» در مقابل کومه کمونیست!

تاریخ نگاری امروز ابراهیم علیزاده، مستقل از نقش شخص خودش در این تاریخ، بیربطی امروز او را به کل این پدیده و تجربه عظیم جنبش کمونیستی نشان میدهد. حزب کمونیست فعلی و «کومه له علیزاده» و رهبری آن، منجمله ابراهیم علیزاده، همانقدر نماینده تاریخ و دستاوردهای این حزب و کومه له کمونیست آندوره، ادامه جنبشی و حزبی این حزب در سالهای ۳۶۲ تا ۷۰ اند، که حزب بلشویک سالهای ۱۹۲۹- ۳۰ نماینده سیاسی و جنبشی حزب بلشویک سالهای ۱۹۱۵ تا ۲۱ بود.

۲- پروسه تشکیل حزب کمونیست ایران

پروسه تشکیل حزب کمونیست ایران در مصاحبه علیزاده، سرنوشتی مشابه زمینه های تاریخی تشکیل این حزب دارد. مولفه های اجتماعی، سیاسی، جدلهای سیاسی و فکری که در آندوره بر سر تشکیل حزب کمونیست ایران بود، تلاشهایی که جریانات موسوم به خط سه برای تشکیل حزب کمونیست ایران میکردند، نقدهایی که به این پروسه ها، منجمله پروسه تشکیل حزب کمونیست ایران میشد همگی جای خود را به روایتی غیر واقعی، مکانیکی، با دز بالایی از آژیتاسیون میدهد.

علیزاده در جواب به این سوال که: «سر فصل های جنبش کمونیستی ایران در صد ساله گذشته ایران چیست؟ بعضی ها (منجمله برخی از بنیانگذاران حزب کمونیست ایران) تاریخ جنبش نوین کمونیستی را به سالهای ۵۷-۵۸ و آغاز به کار تشکیلات خودشان مربوط میکنند. قبل از آن هرچه هست را تحت عنوان پوپولیسم یا سوسیالیسم خرده بورژوازی یا سوسیالیسم خلقی رد میکنند. موافق این هستید؟» پس از توضیحات مفصل در مورد تاریخ شکلگیری طبقه کارگر و سوسیال دمکراسی در ایران، نقش حزب توده و.... در رد این تبیین میگوید:

”شانه بالا انداختن و بی اعتنایی از کنار این حرکت عظیم اجتماعی و سیاسی و فرا منطقه ای رد شدن و منشا تشکیل حزب کمونیست ایران را به آنروزی نسبت دادن که فلان مقاله را من نوشتم. این یک خودخواهی ساده

لوحانه ای بیش نیست.“

و در جای دیگری میگوید:

”بعضی ها میگویند گویا حزب کمونیست ایران یک معماری داشته و معمار آمده حزب کمونیست ایران را بنا کرده و حالا هم همه بایستی به او اقتدا بکنند. از این حرفها نیست. یک عده انسانهای کمونیست در سطح ایران از اتحاد مبارزان کمونیست و جاهای دیگر آمدند، فکر هایشان را روی هم ریختند، با هم مشارکت کردند، از تجربه همدیگر استفاده کردند، درافزوده هایشان را به هم جمع کردند و حزب کمونیست ایران از درون یک همچون مجادلاتی متولد شد.“

ابراهیم عزیزاده مغلظه کاری میکند و ادعای من درآوردی «بعضی ها تاسیس حزب کمونیست ایران را نتیجه کار یک معمار (منصور حکمت) میدانند» را علم میکند. عزیزاده حاضر است تشکیل حزب کمونیست ایران را حراج کند، حاضر است حزب توده و مرتضی راوندی و م سوداگر و سایر «دانشمندان» را در تشکیل این حزب سهیم کند، حاضر است تمام جدالهای عمیقی که در ایندوره در چپ ایران موجود بود را زیر فرش کند، تا بتواند بر تاریخ واقعی شکلگیری حزب کمونیست ایران، بر صاحبان واقعی این حزب، مارکسیسم انقلابی، و اتحاد مبارزان بعنوان نماینده این مارکسیسم، خط بطلان بکشد.

اما اسناد این حزب پوچی و جعل این تاریخ را به روشنی نشان میدهند. اسناد رسمی و مصوبات این حزب به مناسبت تاسیس خود، این حزب را نتیجه پیروزی مارکسیسم انقلابی بر چپ خرده بورژوایی و بعنوان دستاورد طبقه کارگر در مبارزه خود علیه بورژوازی ارزیابی میکند. عزیزاده، تلاش میکند که تغییر و چرخش امروز خود را، بعنوان واقعیات تاریخ گذشته قلب کند و جا بزند. تصویر منصور حکمت «خودخواه» در مقابل عزیزاده و مهدی «شکسته نفس»، تابلوی نمایش حقارت پرسوناژهای «شکسته نفس» امروزی است که چرخش کرده اند و تلاش میکنند که رنگ امروز خود را به گذشته بزنند!

اطلاعیه دفتر سیاسی حزب درباره کنگره موسس و اولین پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران، با این پاراگراف شروع میشود:

”در ادامه قریب به پنج سال مبارزه پیگیر و هدفمند مارکسیسم انقلابی در رفع موانع نظری و عملی ای که بر سر راه تشکیل حزب کمونیست در ایران قرار داشت و بدنبال ۹ ماه فعالیت متمرکز کمیته برگزار کننده کنگره موسس حزب کمونیست ایران، این کنگره در نیمه اول شهریور ماه ۶۲، در کردستان انقلابی تشکیل شد و حزب کمونیست ایران را پایه گذاشت. حزب کمونیست ایران در ادامه آن دستاوردها و با اتکا به آن سنگرهای طبقاتی شکل گرفت که مارکسیسم انقلابی از آغاز و بر متن انقلاب ایران، یکی پس از دیگری به فتح پرولتاریای ایران در آورده بود. تاریخچه تکوین این حزب، تاریخچه فتح این سنگر هاست. در هم کوبیدن نظرات محدود و کوته بینانه خرده بورژوازی مدعی مارکسیسم و ترویج و تثبیت نقد پرولتری از سر مایه و امپریالیسم در میان بخش وسیعی از پیشروان جنبش کمونیستی ایران در سالهای اول بعد از قیام، برافراشتن پرچم مستقل پرولتاریا در یک جنبش انقلابی توده ای به وسعت جنبش خلق کرد و رهبری و سازماندهی آن تحت این پرچم، تدوین و اعلام اصول و مبانی نظری و اهداف و شعارهای سیاسی پرولتاریا در قالب یک برنامه کمونیستی در فروردین ۶۰ و تدقیق و ارتقا آن به سطح «برنامه حزب کمونیست ایران» در اردیبهشت ۶۱، نقد عمیق شیوه ها و سنن انقلابیگری خرده بورژوایی رایج در جنبش کمونیستی ایران و دستیابی به مبانی تشکیلات و پراتیک کمونیستی در مهر ۶۱، گرد آوردن و متحد کردن پیشروترین تشکلهای و فعالین جنبش کمونیستی ایران، سازمانهای کومه له و اتحاد مبارزان کمونیست و نیز بخشها و فراکسیونهایی از سازمانهای پیکار، رزمندگان، وحدت انقلابی، رزم انقلابی، و چریکهای فدایی خلق ایران تحت پرچم برنامه حزب کمونیست، اینها همه آن پایه ها و سنگ بناهای محکم و استواری است که به مارکسیسم انقلابی در ایران این امکان و فرصت تاریخی را داد تا در ۱۱ شهریورماه ۶۲ حزب کمونیست ایران را بنیان نهد.“ (اطلاعیه درباره کنگره موسس و اولین پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران- ۱۵ شهریور ۶۲)

در بیانیه کنگره موسس بار دیگر تاسیس حزب کمونیست ایران را نتیجه پیروزی مارکسیسم انقلابی بر سوسیالیسم خرده بورژوایی تاکید میکند و بر زمینه مادی تشکیل حزب، حضور فعال طبقه کارگر در عرصه مبارزه اشاره

دارد.

”حزب کمونیست ایران در ادامه مبارزات پیروزمند مارکسیسم انقلابی بر علیه توهمات و اوهام بورژوایی و خرده بورژوایی و افکار ورزیونیستی که جنبش چپ ایران را در خود غرق ساخته بود، تشکیل شده است. مارکسیسم انقلابی در ایران متکی بر انقلابی که پیشروان پرولتاریا را به صحنه مبارزه فرامیخواند نضج گرفت و در ظرف چند سال سوسیالیسم خرده بورژوایی مدعی مارکسیسم را در بنیادهای متدلوژیک، اقتصادی، سیاسی و تشکیلاتی آن نقد کرد و پرچم مستقل کمونیسم مارکس، انگلس و لنین را با استحکام برافراشت. شکل گیری و رشد سریع مارکسیسم انقلابی در ایران انعکاس سیاسی و تشکیلاتی حضور عینی طبقه کارگر ایران در صحنه انقلاب بود، طبقه ای که برای پیشروی و رهایی خود به تئوری انقلابی و سازمان سیاسی پیشتاز خود نیاز داشت، طبقه ای که در عین حال با حضور فعال خود در عرصه مبارزه انقلابی زمینه مادی و شرایط مساعد برای تبدیل این تئوری انقلابی به یک نیروی مادی اجتماعی و تقویت سیاسی و تشکیلاتی نیروها و سازمانهای پیشتاز خود را فراهم کرده بود.“ (بیانیه کنگره موسس حزب کمونیست ایران- ۱۱ شهریور ۶۲)

در سایر اسناد این کنگره از نیروهای تشکیل دهنده حزب بعنوان نیروهای مارکسیسم انقلابی نام برده میشود. آنجایی که به مسائل تاکتیکی میپردازد بر «وحدت نظر در صفوف مارکسیسم انقلابی در زمینه مسائل تاکتیکی» تاکید میکند. آنجایی که به نشریات حزب میپردازد، تصمیم به ادامه کاری نشریات تائونی کومه له و اتحاد مبارزان کمونیست بعنوان نشریاتی که تا امروز «در اشاعه نظرات تئوریک و برنامه ای مارکسیسم انقلابی» فعالیت کرده اند، میگیرد. در هیچ یک از اسناد این کنگره حزب کمونیست ایران را نتیجه «تاریخ صد ساله جنبش کمونیستی» و تلاشهای دانشمندان و نویسندگان و محققین جنبشهای دیگر نمیداند. در دنیای واقعی تشکیل حزب کمونیست ایران بخشا نتیجه تقابل و نقد کل باورها، سیاستها، پراتیک و تاریخ صدساله مورد نظر ابراهیم عزیزاده امروز بود. عزیزاده برای انسجام بخشیدن به کومه له امروز خود، لازم دارد همه اسناد تشکیل و فعالیت حزب کمونیست ایران را بسوزاند!

امروز عزیزاده حزب کمونیست را نتیجه یک مونولوگ بیشتر نمیداند و با تحریک احساسات، با سوء استفاده از کشتار طیفی از شخصیتهای کمونیست در سال ۶۰، میگوید:

”دوره ای بود که مجادلات ما از لحاظ نظری و سیاسی با گروههای مختلف چپ ایران در جریان بود. جریان طرفداران برنامه، جریانات طرفدار حزب کمونیست ایران مباحثاتی میکرد. ولی این سرکوبها و این شرایط وحشیانه سرکوب و کشتار رهبران و بعد شکنجه های وحشیانه و همه اینها فضایی را بوجود آورده بود که یک مونو لوگ بود، یعنی کسی نبود، جواب نمیگرفت، چون کسی نبود جواب بدهد، کسی آنچنانی در میدان نبود که جواب بده. حالا شما از این موقعیت استفاده کنی، بگی که ما در یک مبارزه ایدئولوژیک بسیار فشرده پیروزمند بیرون آمدیم“

آقای عزیزاده شوخی می فرمائید! تقابل کل چپ پوپولیست با مارکسیسم انقلابی، صدها جدال فکری و سیاسی و تئوریک بر سر مهمترین مسائل مبارزه طبقاتی، بر سر برنامه، بر سر حفظ استقلال سیاسی و طبقاتی طبقه کارگر و پیوستن بخشهایی از کمونیستها در این چپ به مارکسیسم انقلابی، تشکیل فراکسیونهای مارکسیسم انقلابی در تمام این جریانات خط سه و حتی در چریکها، تعرض به تشکیل حزب کمونیست ایران از جانب اقلیت و حتی مجاهد، را نمی توان به این سادگی تماما زیر فرش کرد. نمی توان آنرا یک مبارزه مونولوگ که بر متن کشتار جمهوری اسلامی ممکن شد، اعلام کرد. با خروارها نشریه و کتاب و مبحث منتشر شده علیه مارکسیسم انقلابی و برنامه آن، چه می کنید؟ عزیزاده، غیبت و عقب ماندگی کومه له از داغ ترین مباحث کمونیستی سالهای ۵۸ تا ۶۰ که در سراسر ایران در جریان بود، را جایگزین تاریخ و واقعی جدال های فکری آن مقطع میکند. علت غیبت کومه له، نه سرکوب و مونولوگ بودن مباحث، که تحقیر تئوری بود. کاری که امروز عزیزاده دوباره به آن شیفت کرده است.

حزب کمونیست ایران نتیجه مستقیم پیروزی مارکسیسم انقلابی، نتیجه پیوستن سازمانها، منجمله کومه له، و کمونیستها به مارکسیسم انقلابی بود. اینرا با هیچ مغلظه کاری و خلط مبحث و بحثهای «عمیق و تاریخی» نوع عزیزاده، نمیتوان زیر فرش کرد. خط کشیدن بر این تاریخ از سر هر نیاز سازمانی، با هر نیت محدودنگرانه و سکتاریستی، با هر درجه از اپورتونیسمی باشد تعرض به این کمونیسم است. تعرض به طبقه کارگر و محروم

کردن طبقه کارگر و کمونیستها از دسترسی و آگاهی به یکی از پرافتخارترین دوره های تاریخ خود و تجربیات و دستاوردهای سیاسی، اجتماعی، نظامی، تئوریک آن است.

البته زمانیکه پای کومه له به میان می آید ابراهیم علیزاده کل این تاریخ صد ساله را فراموش میکند و میگوید:

”... به نظر من کومه له نمیتوانست به تنهایی حزب کمونیست ایران را تشکیل بدهد. بدون اتحاد با هیچ سازمانی. حتی این بحث مطرح بود که چه ایرادی داشت که حزب کمونیست ایران از این منطقه که هم پایه کارگری داشت، هم در یک جنبش انقلابی درگیر بود، هم نیروی سازمانی اش به اندازه کافی بود برای اینکه سر پای خودش بایستد، این میخ را از اینجا بکوبد و از اینجا توسعه پیدا کند و وظایف بعدی اش را انجام بدهد. حتی این ظرفیت را هم داشت. پایگاه عظیم توده ای، پایگاه عظیم اجتماعی. شما به جان باختگان کومه نگاه کنید نود درصدشان از خانواده های کارگری هستند. میخوام بگویم این ادعا که کسان دیگری آمدند، از جای دیگری آمدند، ایده هایی را به اصطلاح تحمیل کردند، از ضعف عده ای استفاده کردند، یک ایده تشکیل حزب را به اینها قبولاندند. این ادعا هیچ واقعییتی ندارد، خصمانه است، و به نظر من نوعی پز است و هر کسی به این تمکین کند فقط ساده لوحی خودش را به نمایش گذاشته“.

”... اگر تشکیل حزب کمونیست را خیلی ایده آلیزه نکنیم و از آن زمینه تاریخی رشد جنبش کمونیستی ایران جدایش نکنیم، با توجه به بحثهایی که داشتیم و خواهیم داشت در این زمینه، در آن صورت هم پایه کارگری نسبتاً نیرومندی داشت و هم نفوذ توده ای نسبتاً نیرومندی داشت و هم موقعیت تشکیلاتی محکمی داشت در درون یک جنبش انقلابی و هم کارهای زیادی داشت. به نظر من در ادامه حتی اگر ما موفق هم نمیشدیم که توجه یکی از سازمانها یا چند تا از سازمانهای سیاسی چپ سراسری ایران را جلب کنیم. همین کومه له هم نمیتوانست، از نظر تحلیل میگویم واقعیت جور دیگری پیش رفت، حزب کمونیست ایران باشد. فقط یک تغییر نام و تغییر آرایش تشکیلاتی و جواب دادن به ملزومات کیفیت جدیدی که مبیایستی متحقق شود، لازم بود.“

تشکیل یک حزب کمونیستی از این ساده تر؟! یک تغییر نام و کمی هم تغییر آرایش! کومه له ای که نه برنامه ای داشت، به اذعان خود علیزاده ناسیونالیسم کرد در آن قوی بود، نسبت به مذهب موضعی انتقادی نداشت، و تا قبل از تشکیل حزب از دواج اسلامی و روسری در آن رایج بود، به فرهنگ عقب مانده توده ها در رابطه با مذهب و بیحقوقی زن احترام میگذاشت، کافی بود روحیه وحدت طلبانه نداشت و اراده میکرد و تغییر نام میداد و میشد حزب کمونیست ایران! و علیزاده نام این تبیین را تبیینی تاریخی و مارکسیستی، غیر اراده گرایانه، عینی و اجتماعی از تشکیل یک حزب کمونیستی میگذارد! رفت انگیز است!

در دیدگاه دبیر اول کومه له و عضو هیئت اجرایی حزب کمونیست ایران، پایگاه توده ای، پایگاه اجتماعی شرط اول و آخر تشکیل یک حزب کمونیستی است. تدوین برنامه، سیاست، دفاع تئوریک و سیاسی از مارکسیسم «جزوه و مقاله نوشتن» است و هیچوقت در سیستم علیزاده نقش جدی نداشته. در سیستم علیزاده تئوری، سیاست، کمونیسم و حتی ناسیونالیسم همگی ابزاری برای حفظ و قوی کردن سازمان خود (کومه له) است. حال این سازمان جناح چپ احزاب ناسیونالیست کرد، جناح چپ «یکتی» باشد یا «پارتی»، فرقی نمی کند. مگر آنها کم اجتماعی بودند، کم شهید دادند و کم جنگیدند؟ آقای علیزاده باید آبی به صورت خود بزند!

به پروسه و کروئولوژی تشکیل حزب کمونیست ایران باز با اتکا به اسناد تاریخی موجود نگاهی بیندازم تا نه فقط درجه انصاف، بلکه مستند بودن ادعاها و تاریخ نگاری علیزاده را ببینیم.

بطور واقعی مسئله ضرورت تشکیل حزب کمونیست ایران، ایده آن و تلاش برای تشکیل چنین حزبی مختص به اتحاد مبارزان کمونیست و کومه له نبود. شعار «پیش به سوی تشکیل حزب کمونیست ایران»، وحدت عملها و نشستها برای اتحاد میان جریانات خط سه قبل از تشکیل حزب کمونیست ایران در جریان بود. شاخص ترین این تلاش «کنفرانس وحدت» بود. بخشی از جریانات خط سه مانند «کنفرانس وحدت» اتحاد سازمانی را با تشکیل حزب کمونیستی یکی میگرفتند و سکتاریست ترین شان پیکار با این تصویر بود که حزب کمونیست نتیجه بزرگ شدن سازمانی من است. این تصویر که یک سازمان به تنهایی حزب کمونیست ایران را اعلام میکند و بقیه به آن میپیوندند فقط به سازمان پیکار که جریانی به شدت سکتاریست بود، محدود میشد. رهبری وقت هیچیک از سازمانهای چپ و منجمله کومه له چنین تصویر غیر واقعی، غیر مارکسیستی از تشکیل حزب نداشتند و مهمتر

از آن هیچ یک از این سازمانها تئوریه سیاسی و هژمونی فکری بر دیگران نداشتند تا بتوانند چنین ادعایی را داشته باشند.

منصور حکمت در همان دوره در مورد چنین ادعایی که اساساً سازمان پیکار داشت و امروز علیزاده با افتخار تمام پس از سی و چند سال آنرا تکرار میکند، میگوید:

”ما در این کنگره در بحثهای مربوط به حزب کمونیست آن اسطوره غیر قابل دسترسی که خرده بورژوازی از حزب ساخته است را در هم شکستیم. برخورد نیروهای مشخص خرده بورژوا- سوسیالیست، نظیر پیکار و فدائی به مقوله حزب نیازی به بازگویی ندارد. آنها ”سازمان“ خود را داشتند و لذا در عمل نیازی به حزب نمیدیدند. حزب لازم نیست، زیرا ”سازمان پر افتخار ما“ هست. این پاسخی است که در واقع در پس سکتاریسم این تشکلهای نهفته است. وقتی چنین نیروهائی القایی نظیر ”پیشگام بین الملل نوین“ را القایی استهزا آمیز میپندارند و به خیال خود با دادن این القاب به ما، ما را تخطئه می کنند، تلقی خرده بورژوازی خود از مقولات بین الملل و حزب و ضرورت آنها را افشاء میکنند.“ (مروری بر مباحثات و دستاوردهای کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست- آذر ۶۱)

پیروزی مارکسیسم انقلابی بر کل این چپ و تفوق سیاسی و بعدها تشکیلاتی اتحاد مبارزان، نتیجه چند سال جدال و مبارزه تئوریک، نتیجه بن بست این سوسیالیسم خرده بورژوایی، تدوین «برنامه اتحاد مبارزان کمونیست» و نتیجتاً پیوستن سازمانها و «فراکسیونهای مارکسیسم انقلابی» و «نیروهای طرفدار برنامه» به این تحرک بود.

در میان مجموعه مباحثی که در ایندوره بعنوان پیش شرط ایجاد حزب کمونیست ایران طرح میشد، اهمیت یک برنامه کمونیستی بعنوان اولین و مهمترین شرط، بعنوان سند هویتی یک سازمان کمونیستی، چه برسد به یک حزب کمونیستی، از طرف اتحاد مبارزان کمونیست طرح و بر سر آن جدالها صورت گرفت. تنها جریانی که در چپ ایران صاحب برنامه بود و برای تبدیل آن به شعور و آگاهی طبقه کارگر و چپ ایران جنگ فکری و سیاسی میکرد «اتحاد مبارزان کمونیست» بود. این برنامه به مبنای پیش نویس برنامه حزب کمونیست ایران و بعدها به برنامه حزب کمونیست ایران تبدیل شد. جدال بر سر تدوین و داشتن یک برنامه کمونیستی بخشی از پروسه پیدایش حزب کمونیست ایران بود. تدوین برنامه حزب کمونیست، پیشروی غیر قابل برگشتی را در جنبش کمونیستی ایران تثبیت کرد.

علیزاده در مورد طرح ضرورت برنامه میگوید:

”ابتدا در نشریه پیشرو مقاله ای نوشته شد در باره ضرورت برنامه. اینکه باید برنامه داشته باشیم. و بحثهای زیادی در صفوف کومه له سر برنامه به عمل آمد. ماخذ ما برای برنامه قبل از هر چیز مانیفست کمونیست بود. اما از آن مشخص تر برنامه حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه در کنگره دوم، بعد حزب کمونیست شوروی، این برنامه مبنای خوبی بود. این برنامه را ما در سطح تشکیلات توزیع کردیم که همه رفقا ما با مفاهیم برنامه ای آشنا بشوند. در همان حال اتحاد مبارزان کمونیست هم در تهران برنامه ای منتشر کرده بودند به نام «برنامه اتحاد مبارزان کمونیست». وقتی بحث تشکیل حزب و مباحثات بین ما و رفقای اتحاد مبارزان کمونیست شروع شد ما پذیرفتیم که برنامه آنها مبنای قرار بگیرد. برنامه ای که آنها نوشته بودند. که آن برنامه هم تازه گفتم که یک برداشت کنکرتی بود از برنامه حزب کمونیست شوروی. همان برنامه بود در واقع با اندکی تغییرات و ویژگی های جامعه ایران درش ملحوظ شده بود. این برنامه مبنای قرار گرفت.“

ابراهیم علیزاده که دیگر نمیتواند ادعا کند پیش نویس برنامه را هم کومه له نوشته است، روی تلاشها و جدالهایی که اتحاد مبارزان کمونیست برای تثبیت ضرورت برنامه در چپ ایران داشت را به اینکه «برنامه ای که آنها نوشته بودند. که آن برنامه هم تازه گفتم که یک برداشت کنکرتی بود از برنامه حزب کمونیست شوروی. همان برنامه بود در واقع با اندکی تغییرات و ویژگی های جامعه ایران درش ملحوظ شده بود.» تقلیل دهد.

اجازه بدهید ببینیم این «اندکی تغییرات» و ویژگی های جامعه ایران چه ها بودند که سایر چپ ایران نمیتوانست مانند رهبری اتحاد مبارزان با کپی کردن برنامه حزب کمونیست شوروی این کمی تغییرات را ملحوظ کنند.

- در دوره ای که بخشی از چپ ایران کمونیسم اردوگاهی بودند و بخشی دیگری خود را اساساً متعلق به مائو، انورخوجه و کاسترو، چگوارا و رژی دبره میدانستند، برنامه اتحاد مبارزان کمونیست با اتکا این جریان به تئوری

های مارکس انگلس و لنین شروع میشود و همین جا خود را از همه جریانات چپ جدا میکند.

- در دوره ای که بخش اعظم و حتی همه چپ ایران اصلاحات ارضی را حرکتی ارتجاعی که دهقان را بی زمین کرده است، ارزیابی میکردند و هر جریانی که اصلاحات ارضی را قدمی در رشد سرمایه داری در ایران ارزیابی میکرد، جریانی پرو شاه و ضد انقلابی ارزیابی میکردند، در دوره ای که از نظر بخشی از این چپ «بورژوازی ملی و مترقی» متحد طبقه کارگر در انقلاب بود، در دوره ای که چپ ضد امپریالیست ایران مبارزه را مبارزه خلق و ضد خلق، مبارزه علیه وابستگی و ضد امپریالیستی میدانستند، برنامه اتحاد مبارزان کمونیست در اولین بند و در تبیین خود از جامعه ایران میگوید:

«شیوه تولید در ایران سرمایه داری است. اصلاحات ارضی دهه چهل جریان طولانی و کند تحول شیوه تولیدی ایران از فئودالی به سرمایه داری را به فرجام رسانید. اصلاحات ارضی که هدف اصلی آنرا ایجاد پرولتاریای شهر تشکیل میداد، میلیونها روستایی را که در نتیجه آن خلع ید شده بودند به بازار کار مزدی، عمدتاً در شهرها و بدرجه کمتری در روستا، روانه کرد و آن ارتش وسیع کارگران مزدی را که شرط لازم تولید و اشتغال سرمایه داری است، بوجود آورد. این خلع ید که اساساً بر مبنای نیازهای سرمایه امپریالیستی صورت گرفت، ایران را بمثابه یک کشور تحت سلطه امپریالیسم، به جرگه کشورهای سرمایه داری کشاند. بدین ساد در ایران نیز همچون دیگر کشورهای سرمایه داری، مبارزه استثمار شوندهگان علیه استثمار کنندگان بر محور مبارزه پرولتاریا و بورژوازی بمثابه طبقات اصلی جامعه، شکل میگردد»

- در آندوره انقلاب دمکراتیک شعار مشترک کل چپ ایران بود. اما تبیین از انقلاب دمکراتیک، از وظایف آن، از نیروهای دخیل در آن، از رابطه این انقلاب با انقلاب کارگری همه و همه مورد اختلاف بود. برای چپ پوپولیست این انقلاب استراتژی بود، انقلاب کارگری امر روز و در دستور نبود، انقلاب مدام و بی وقفه و انقلاب دمکراتیک به عنوان گام اول و یک پیش شرط برای پرش به انقلاب کارگری امر چپ ایران نبود. انقلاب سوسیالیستی به هزار مولفه دیگر از رشد سرمایه داری و قطع وابستگی به امپریالیسم و رشد نیروهای مولده و هزار مسئله دیگر وصل شده بود که معلوم نبود خود این انقلاب چند ده سال و چند صدسال دیگر در دستور قرار میگیرد. در دوره ای که برای چپ خرده بورژوازی انقلاب دمکراتیک یک هدف در خود طبقه کارگر با وظیفه استقلال ایران، رفع وابستگی و رشد سرمایه داری بود، برنامه اتحاد مبارزان تبیین مارکسیستی خود از انقلاب دمکراتیک در ایران را در برنامه به روشنی اعلام میکند. تبیینی که باز در جدالهای سیاسی تئوریک چه قبل و چه بعد از تشکیل حزب ادامه داشت. در برنامه اتحاد مبارزان کمونیست پس از توضیحات در مورد مختصات اقتصادی و سیاسی جامعه ایران و رابطه طبقات در این جامعه معین، در مورد خصلت دمکراتیک انقلاب ایران میگوید:

«در چنین شرایطی پرولتاریای آگاه ایران و حزب کمونیست او ناگزیر است تا در وهله اول مساعدترین زمینه ها و پیش شرطهای اقتصادی و سیاسی را، برای هرچه فشرده تر کردن صوف خود، برای جلب بخش وسیعی از کارگران و زحمتکشان بزیر پرچم خود و برای حرکت نهایی خود بسوی سوسیالیسم، از طریق یک انقلاب دمکراتیک پیروزمند علیه بورژوازی بکف آورد. این انقلاب طبقه انقلاب سوسیالیستی پرولتاریای ایران و جز لایتجزای انقلاب سوسیالیستی جهانی است.» (برنامه اتحاد مبارزان کمونیست بند ۱۳)

بندهای نقد کمونیسم اردوگاهی و سوسیالیسم خرده بورژوازی منجمله حزب توده و اکثریت بعنوان نیروهای ضد انقلابی و ضد کارگری، اعلام سرمایه داری بودن جامعه شوروی و حاکمیت بورژوازی در این کشور، خواست جدایی کامل مذهب از دولت، آزادی بی قید و شرط بیان، (و نه آزادی فقط برای خلق) همه و همه مسائل مهم جامعه ایران و کمونیسم آندوره بود. طرح تک تک این مطالبات اعلام صفی و سدی در مقابل کمونیسم اردوگاهی و سوسیالیسم خرده بورژوازی در ایران بود، که ابراهیم عزیزاده به اجبار و البته با اکراه و تحقیر از آن بعنوان «اندکی تغییرات» در برنامه حزب کمونیست شوروی از آن نام میبرد.

برنامه اتحاد مبارزان کمونیست نتیجه جدالهای سیاسی- تئوریک و اجتماعی کمونیسم ایران، ادعائیه کمونیستها و طبقه کارگر نه فقط علیه بورژوازی حاکم که علیه کمونیسم بورژوازی و سوسیالیسم خرده بورژوازی بود. تقلیل این برنامه به «کپی برنامه حزب کمونیست شوروی با اندکی تغییرات» را فقط میتوان نشان نامربوطی امروز ابراهیم عزیزاده به آن تاریخ دانست. این تلاشی بشدت غیر مسئولانه و سبک سرانه برای بی اهمیت کردن کل آن

پروسه و بی اهمیت کردن خود حزب کمونیست و حتی کومه له آن دوره است. از روز اول مسلم بود بعد از جدایی کمونیسم کارگری از حزب کمونیست ایران در سال ۱۹۹۱، ابراهیم عزیزاده و عبدالله مهدی و بقیه که اسم حزب کمونیست و کومه له برایشان جای گذاشته شد، نمیتوانند صاحب آن تاریخ شوند. امروز که برای خود عزیزاده هم این حقیقت اثبات شده است، دارد با مسخ کل آن تاریخ، سکوت قبلی خود را جبران میکند. عزیزاده میداند که نمی توان کمونیست نماند و کومه له کمونیست را تسخیر کرد! باید آن را تخریب و دوباره ساخت! کاری که مهدی شروع کرد و امروز عزیزاده آن را ادامه میدهد.

پروسه پیوستن کومه له به مارکسیسم انقلابی و قبول برنامه اتحاد مبارزان و تلاش مشترک این دو سازمان برای تشکیل حزب کمونیست ایران هم، تماماً توسط عزیزاده جعل شده است. عزیزاده ادعا میکند که

«برنامه حزب کمونیست را به کنگره سوم کومه له بردیم و در آنجا، در کنگره سوم کومه له برنامه حزب کمونیست ایران تصویب شد.»

«سازمانهایی به ما ملحق شدند و حزب کمونیست را تشکیل دادیم.»

«مراجعه کومه له به ام ک برای تشکیل حزب ناشی از یک نیاز وحدت طبانه رهبری کومه له بود.» ... چون در هر حال ما احتیاج داشتیم که چپ ایران، چپ رادیکال ایران، در این پروسه مشارکت کند. این حزب را در موقعیت بهتری قرار میداد، در توازن قوای مساعدتری در مقابل دشمنان طبقه کارگر ظاهر میشد.»

ببینیم مستقل از شوخی های عزیزاده واقعیت چیست و اسناد و فاکتها چه میگویند. برنامه اتحاد مبارزان کمونیست در نیمه اول فروردین ۶۰ تصویب شد. کنگره دوم کومه له که مقطع به چپ چرخیدن کومه له است هم در نیمه اول فروردین سال ۶۰ یعنی سه ماه قبل از حمله ۳۰ خرداد برگزار میشود. در اطلاعیه پایانی این کنگره آمده است:

«در پایان لازم می دانیم کوششهای ارزنده ای را که از جانب رفقای ا.م.ک در راه مبارزه با پوپولیسم و اکونومیسم و تثبیت تئوریک بینش پرولتری در جنبش کمونیستی ایران به عمل آمده و ما را نیز در طرد بینشهای انحرافی مساعدت کرده خاطر نشان کنیم.»

پیش نویس برنامه مشترک اتحاد مبارزان کمونیست و کومه له، که همان برنامه اتحاد مبارزان با تغییراتی است، در آذر ماه ۶۰ از طرف دو سازمان منتشر میشود. این برنامه در بهار سال ۶۱ بعنوان «برنامه حزب کمونیست ایران» از جانب اتحاد مبارزان کمونیست و کومه له منتشر میشود و در کنگره سوم کومه له در اردیبهشت ۶۱ این برنامه با همین عنوان تصویب میشود.

با انتشار برنامه پروسه عملی تشکیل حزب کمونیست ایران در دستور دو سازمان قرار میگیرد. کمیته برگزاری کنگره موسس متشکل از اعضای کمیته مرکزی دو سازمان تعیین شده و فعالیت برای تشکیل حزب کمونیست ایران شروع میشود. قبل از برگزاری کنگره موسس قرار بر این بود که دو سمینار در شمال و جنوب کردستان برگزار شود که فقط یکی از این سمینارها در شمال کردستان (در مناطق آزاد در یکی از روستاهای حومه مهاباد) تحت عنوان «سمینار شمال در تدارک تشکیل حزب کمونیست ایران» برگزار میشود. در این سمینار علاوه بر تعدادی از کادرهای کومه له و اتحاد مبارزان، فعالینی از سازمانهای پیکار، رزمندگان، وحدت انقلابی، رزم انقلابی و ... هم حضور داشتند. بالاخره در نیمه اول شهریور ۱۳۶۲ کنگره موسس حزب کمونیست ایران برگزار و حزب کمونیست ایران رسماً اعلام موجودیت کرد.

نتیجتاً این تصویر که کومه له برنامه حزب کمونیست ایران را تصویب کرد و بعد کومه له از سر روحیه وحدت طلبی خود سراغ اتحاد مبارزان کمونیست رفته و آنها را هم بازی داده، اینکه سایر سازمانها منجمله اتحاد مبارزان کمونیست به این حرکت کومه له پیوستند، شوخی و خود بزرگ بینی مسخره ای بیش نمیتواند باشد.

ابراهیم عزیزاده تلاش رهبری وقت کومه له در سالهای ۶۱ در دفاع از کمونیسم، متحد و متشکل کردن کمونیستها و طبقه کارگر، برای انقلاب کارگری را هم تخطئه میکند. آنچه که «دوستی خاله خرسه» در حق گذشته کومه له و حزب کمونیست ایران است، جعلیاتی است که عزیزاده، بنام تاریخ، بدون سند و مدرک و فاکت ابژکتیوی، ردیف میکند!

۳- حزب کمونیست ایران و گرایشان درونی آن

در مصاحبه ای که قرار است به مقاطع مهم حیات سی و دو ساله حزب کمونیست ایران بپردازد، نه سوالی در مورد جدالهای طبقاتی در ایران در این سی و چند سال و نقش این حزب در آن، نه از جدالهای کمونیسم در کردستان و تقابلهای آن با بورژوازی کرد، نه از تلاش این حزب در سازمان دادن طبقه کارگر و نه از نقش این حزب در نمایندگی صف مستقل طبقه کارگر و موفقیت و عدم موفقیت‌های آن، صحبتی میشود. عزیززاده بهتر از هر کسی میداند که اگر قرار باشد تک تک دستاوردها و پیشروی‌های سیاسی - اجتماعی و سازمانی این حزب را بر شمارد، دیگر امکان حذف نقش تئوریسین‌ها و بویژه منصور حکمت را ندارد. دیگر نمیتوان تعیین سیاست، تعیین «استراتژی حزب در کردستان»، تبیین مبارزه طبقاتی در کردستان و تقابل نظامی با حزب بورژوازی آن، حزب دمکرات، تهیه سند «اعلامیه حقوق پایه ای مردم زحمتکش کردستان»، «سیاست سازماندهی ما در میان کارگران»، را به نوشتن چند جزوه و مقاله تقلیل داد و تحقیر کرد. نه از این سر که عزیززاده روز خودش احترامی برای تئوری مارکسیستی و سیاست کمونیستی قائل بود، نه از این سر که عزیززاده الزاما آرزوها تک تک این سیاستها را قبول داشت، بلکه اساسا به این دلیل که پرداختن به این دستاوردهای سیاسی تئوریک اجتماعی و نظامی بدون نام بردن از افرادی که در تدوین آن نقش داشته و برایش چه در درون حزب کمونیست ایران و چه بیرون آن جنگیدند، ممکن نیست. عزیززاده برای اینکه بتواند فرصت طلبانه همه این تلاشها، جدالها و دستاوردها را حراج و «از آن همگان» کند، باید از تدوین سیاست و استراتژی حرفی نزند. دیگر نمیتوان پیشروی‌های کومله کمونیست و حزب کمونیست ایران را به «مرتضی راوندی» و «م سوداگر» و سایر «دانشمندان» امروز وصل کرد وگرنه عزیززاده ایایی از چنین شعبده بازی نداشت.

هیچ تاریخ نویس منصف و بی غرضی نمیتواند به این عرصه‌های اصلی جدال طبقاتی در ایران نگاه کند، به پیشروی‌های حزب کمونیست ایران نگاه کند، نمیتواند مقابله با نظامیگری در درون سازمان کردستان این حزب، تقابل با نفوذ آرا و افکار عقب مانده علیه برابری زن و مرد در سازمان کردستان آن، یا سازماندهی کارگران در کردستان و را بررسی کند و نقش یکی از گرایشات درون این حزب، گرایش کمونیسم کارگری، را ندیده بگیرد. تلاشها و جدالهایی که به حزب کمونیست ایران و سازمان کردستان آن هویتی سیاسی طبقاتی و اجتماعی متمایز میداد، و آنرا به حزب کمونیستی با نفوذ و معتبر در طبقه کارگر در ایران تبدیل کرد، حاصل یک خط و نقش منحصر به فرد حکمت بوده. از این رو است که خروج او از حزب، به سرعت زمینه عروج ناسیونالیسم و تولد پدیده‌هایی چون عبدالله مهندی و باند‌های مشابه میشود.

ابراهیم عزیززاده که قرار بود از زاویه ای اجتماعی و تاریخی به وقایع و منجمله به حزب کمونیست ایران نگاه کند مرحله بندی مجری را بعنوان تقسیم بندی حیات سیاسی تاریخی حزب کمونیست ایران و رویدادهای مهمی که در این حزب اتفاق افتاده است، قبول میکند. این مرحله بندی که «کنگره دوم حزب، اولین کنگره بعد از تشکیل حزب است. کنگره سوم آخرین کنگره قبل از انشعاب اول و کنگره چهارم اولین کنگره بعد از انشعاب اول و کنگره‌های بعدی».

اما زمانیکه حتی کل بررسی این تجربه به بررسی سه کنگره و اساسا به بررسی جدایی، نه انشعاب، کمونیسم کارگری از حزب کمونیست ایران محدود میشود، هم باز جعل آشکار تاریخ، شیطان سازی و قهرمان سازی و مثنی دروغ تحویل شونده مصاحبه داده میشود.

برای نشان دادن «صداقت» عزیززاده، ترم مورد علاقه عزیززاده که چندین و چند بار در این مصاحبه به آن مراجعه میکند، ناچاریم به تک تک کنگره‌ها و بعضی از پلنوم‌های حزب کمونیست ایران و سازمان کردستان آن بپردازیم. چرا که تاریخ جدال گرایشات در حزب کمونیست ایران و کومه له از هم جدا نیستند.

کنگره چهارم کومه له که در بهمن ۱۳۶۲ برگزار شد اولین کنگره کومه له پس از تشکیل حزب است. این کنگره علاوه بر تصویب «برنامه کومه له برای خودمختاری کردستان» به پیوستن کومه له به حزب کمونیست ایران میپردازد. در اطلاعیه پایانی این کنگره آمده است:

«کنگره گزارش پیوستن کومه له به حزب کمونیست ایران را تأیید نمود و اقدامات کمیته مرکزی منتخب کنگره سوم در امر شرکت فعال در بنیان گذاری و تشکیل حزب کمونیست ایران و تحقق پیوستن کومه له به آن را مورد

تقدیر قرار داد.» (اطلاعیه پایانی کنگره چهارم - بهمن ۶۲)

ابراهیم عزیززاده در ارزیابی از کنگره دوم حزب میگوید «کنگره دوم کنگره وحدت بخشی بود. کمیسوینی را برای تدقیق برنامه درست شد.» و به مضمون مباحث این کنگره نمیپردازد.

اما واقعیت چیست! کنگره دوم حزب اولین کنگره پس از کنگره موسس است. مشخصه این کنگره تلاش برای شفافیت سیاسی - تئوریک و همزمان سوق دادن حزب کمونیست و سازمان کردستان آن به چفت شدن با نقاط عطف مبارزه طبقاتی و به این معنی اجتماعی شدن، است. تلاش برای تثبیت اینکه باید انقلاب ایران را بر متن انقلاب جهانی، قرار داد، و اینکه نباید تئوری انقلاب ایران به چارچوبه ملی آن محدود کرد، مشخصه این کنگره بود.

مهمترین مبحث کنگره، گزارش کمیته مرکزی است که در چهار بخش به کنگره ارائه میشود: بحثی در مورد موفقیت و دورنمای حزب کمونیست ایران (توسط منصور حکمت)، بررسی عمومی عملکردها و فعالیت‌های حزب (توسط جواد مشکلی)، گزارش اوضاع سیاسی (توسط عبدالله مهندی) و گزارش اوضاع جنبش و فعالیت حزب در کردستان (توسط ابراهیم عزیززاده).

در بحث موقعیت و دورنمای حزب کمونیست ایران، که تنها بحث در دسترس و منتشر شده این گزارش است، مباحثی چون وضعیت کمونیسم در ابعاد بین المللی، فاصله این کمونیسم از طبقه کارگر، تبدیل شدن کمونیسم به ابزار اعتراض طبقات دیگر، به زمینه‌های عینی انقلاب کارگری و ضعف و پراکندگی طبقه کارگر و کمونیسم آن اشاره میشود. بطور مشخص در مورد حزب کمونیست ایران، بر ضرورت پایان دادن بر جدایی کمونیسم و مارکسیسم از طبقه کارگر و بوجود آوردن کمونیسم کارگری، از اجتماعی شدن حزب به معنی چفت شدن با مبارزه طبقاتی و بخصوص نقطه عطف‌های تعیین کننده مبارزه طبقاتی و انقلابی و بالاخره به مختصات یک رهبری کمونیستی بعنوان رهبری سیاسی و نه اداری پرداخته میشود.

در کنگره دوم، اولین خطوط مباحث کمونیسم کارگری، فراتر رفتن از چارچوب مارکسیسم انقلابی بطور اثباتی طرح میشود. ارزیابی عزیززاده از این کنگره بعنوان «کنگره ای وحدت بخش» و عدم القا «حرفهای دهن پر کن» به این مباحث، ناشی از اثباتی بودن مباحث کمونیسم کارگری و «بی ضروری» آن برای کومه له است.

کنگره سوم حزب اما در تصویری که ابراهیم عزیززاده به شونده میدهد نقطه انشقاق، توطئه، نا امیدی بخشی از رهبری حزب، فروپاشی بلوک شرق و تأثیرات آن بر این بخش از رهبری است که زیر مباحثی چون کارگری نشدن حزب، حزب گرایشات و طرح میشود. عزیززاده میگوید:

«در واقع کنگره سوم که مقدمه انشعابی در حزب کمونیست ایران شد. آخرین کنگره قبل از انشعاب بود..... کنگره سوم چیزی نبود جز بیان سرخوردگی و نا امیدی رهبری آن موقع حزب کمونیست و دفتر سیاسی آن اساسا و کسان مشخصی در دفتر سیاسی بخصوص از کل حزب کمونیست. یک نا امیدی سرتاپای رهبری را گرفته بود و این نا امیدی و یاس خودش را تنوریزه کرد در کنگره سوم. تحت عنوان اینکه حزب باید کارگری بشود. حزب چرا کارگری نشده. و اینکه مصافهای بزرگی در دنیا درگیر است.»

عیززاده با کاریکاتور کردن مباحث اساسی که در این کنگره شد، با بیانی عامیانه و تحریف این مباحث «کشف» و تبدیل بحث جدال گرایشات در حزب کمونیست و ضرورت غلبه رسمی یکی از این گرایشات بر حیات سیاسی پراتیکی و اجتماعی حزب، بعنوان تصمیم داشتند تصفیه تشکیلاتی کنند تحویل شونده میدهد. (۱) عزیززاده بی خطی، بی حرفی و سکوت همیشگی خود و هم خطی‌هایشان را گردن کمونیسم کارگری و منصور حکمت می اندازد و میگوید:

«بحثهایی که در کنگره سه صورت گرفت یک مونولوگ بود. یعنی کسی با اینها مخالف نبود، یعنی کسی نبود که در مقابل این ایده‌ها بگوید که نه این نه و این بله. یک مونولوگ بود.»

عیززاده فشار کمونیسم کارگری به گرایشات دیگر در حزب کمونیست ایران برای شکستن دیوار سکوت و توافق صوری شان با خط رسمی حزب، تلاش و فشار برای علنی کردن بحثهایی که این گرایشات در محافل و چادرهای اردوگاه و بعنوان «ملاحظات بر بحثهایی» طرح میکردند، اینکه موافقت صوری کافی نیست، برای پیشبرد

کمونیسم کارگری دخالت و همفکری کنید، را با مظلوم نمایی اینکه این گرایش میخواست ما را از حزب تصفیه کند به شنونده قالب میکند. مخاطب اینکه «موافق نمیخواهم، همفکر میخواهم» امثال علیزاده است که معمولاً تائید میکرد و کمی سکوت. علیزاده در این رابطه میگوید:

«همه راجع به حساسیت شرایط و لزوم یک کار دیگری، از نوع دیگری که هنوز هم ابعادش معلوم نیست، صحبت میکردند، همه اینرا تائید میکردند و در واقع کسی در مقابل این بحث ها قرار نمیگرفت. ولی با وجود این آن موقع عنوان میشد که مهم این نیست که کسانی موافق باشند و دست بلند کنند و به این بحث ها رای بدهد. مهم این است که همفکر باشند. و همفکر بودن هم معنی اش این بود که در واقع در عمل سیاسی، خودشان را منعکس کنند.»

در دنیای علیزاده انتظار صاحب خط بودن و برای خط خود تلاش سیاسی شفاف و روشن کردن از یک رهبری یک حزب کمونیستی یعنی تصفیه، یعنی فشار ایدئولوژیک، یعنی بن بست و دستپاچگی متقاضی! اگر همه این مباحث اساسی قرار بود به ترمیم «اصلاح فعالیتهای روتین حزب»، «کمی تغییر آرایش» منجر میشد علیزاده با آنها مشکلی نداشت، آنرا تمسخر نمیکرد و «حرفهای دهن پر کن» هم نبودند. علیزاده در ادامه این تلاش میگوید:

«در هر حال میخواهم بگویم، تاکید میکنم کنگره، کنگره دیالوگی نبود، یعنی بحثهای متقابلی دو طرف در مقابل هم قرار بگیرند، نبود. کمیته مرکزی حزب که گزارش کنگره را آماده کرده بود فقط رای گیری بر سر این شد که چه کسی گزارش را ارائه بدهد. بر خود کنگره هم نه بحث اضافی صورت گرفت. نه تحولی و هر چه بود تائید بود و یک مقدار سکوت یا حداقل.»

از آقای علیزاده باید پرسید خوب دوست عزیز! چرا شما ارائه گزارش را به کسی سپردید که با چنین «حرفهای دهن پر کنی» و از سر «ناامیدی و روحیه باختگی و دستپاچگی و فرار از مسئولیتهای خودش» مقدمه انشعاب را بچیند؟ چرا شما ارائه گزارش را به عهده نگرفتید؟ چرا شما در این «فرعه کشی» برای انتخاب گزارش دهنده شرکت نکردید و بالاخره چرا در مقابل این همه ناامیدی و دستپاچگی و توطئه تصفیه تائید کردید و مقداری سکوت؟ «بچه تهرانی» ها کلاه سرتان گذاشتند؟ یا مصلحت روز این بود و امروز مصلحت چیز دیگری است؟

مخاطب این داستان سرایی به نام تاریخ نگاری قطعاً نباید کارگر سوسیالیست و کمونیست، نسل جوان مارکسیستها و کمونیستهای تشنه به شناخت تاریخ جنبش شان و حتی روشنفکرانی با درجه متوسطی از پیچیدگی ذهنی، با ذهنی فعال که تشنه شنیدن بحثها، تبیین های عمیق و مستدل هستند، باشد. نمیشود با الفاظی چون «عینی»، «علمی»، «اجتماعی»، «رزمندگی و غیر رزمندگی»، «تاثیر فروپاشی بلوک شرق» که هنوز اتفاق نیافتاده بود، تاریخ جعل شده را به خورد کمونیستها و مارکسیستهایی داد که تفاوت پرت و پلاگویی و داستان سرایی، را با تاریخ نگاری مستدل میدانند. عروج یکباره یک گرایش «غیررزمنده» و «ناامید»، که دست بر قضا سیاستگذاران اصلی این حزب بودند، در یک حزب کمونیستی را نمیتوان به این راحتی به کمونیستها و مارکسیستها قالب کرد. کمونیستهایی که با تنوری شناخته شده توطئه در توضیح دنیا و کائنات آشنا هستند و وقعی به این تنوری نمیگذارند.

جدال گرایشات درون حزب کمونیست ایران

اما ببینیم سیر واقعی جدال گرایشات در درون حزب کمونیست ایران و سازمان کردستان آن چگونه بود.

در فاصله کنگره دوم و سوم حزب تلاش برای پراتیک کردن مباحث اساسی کنگره دوم در رابطه با تقابل با کمونیسم بورژوازی، شفافیت تئوریک جنبش و حزب کمونیست ایران، اجتماعی و کارگری شدن حزب در جریان بود. فاصله گرفتن از رهبری سنتی و تشکیلاتی و شکل دادن به یک رهبری کمونیستی در سطح حزب، از جانب یکی از گرایشات، گرایش کمونیسم کارگری، دنبال میشد. این تلاش تا جاییکه به رهبری کمونیستی و شکل دادن به آن برمیگردد اساساً در اجلاس های تشکیلاتی مانند پلنومها در جریان بود.

تزیهای اصول و شیوههای رهبری کمونیستی که در تابستان ۱۳۶۲ از جانب منصور حکمت به نشست مشترک کمیتههای مرکزی کومله و اتحاد مبارزان کمونیست ارائه شده و به تصویب رسیده بود، شاید اولین تلاش این خط برای شکل دادن به چنین رهبری یا حداقل دادن تصویری از یک رهبری کمونیستی در تقابل با رهبری اداری و

سنتی در حزب کمونیست ایران است.

پلنوم هشتم که حدوداً یکسال پس از کنگره دوم در بهمن ۱۳۶۵ برگزار میشود شاید اولین پلنومی است که این بحث در آن از طرف منصور حکمت طرح میشود. اینکه «کار تئوریک بطور یک تلاش دسته جمعی در رهبری حزب صورت نمیگیرد»، اینکه «شیرازه کار اداری در سطح مرکزی گسیخته است»، «حساسیت رهبری به مسائل جاری و سیاسی مبارزه طبقاتی کم است»، در این پلنوم از طرف منصور حکمت طرح میشود. در مورد گرایشات در حزب و نحوه ابراز وجود آنها مسئله «سکوت در برخورد به این انتقادات در سطح رهبری»، «وجود گرایشات و خطوط مختلف در حزب»، «بی خطی کادرها، بیخطی رهبری و نه بی خطی حزب»، به تفصیل بحث میشود. در مورد تناقض پراتیک حزب با این خط و اینکه «نشریه کمونیست ارگان یک جمع و یک جریان معین در حزب است»، بحث میشود. منصور حکمت در این پلنوم برای اولین بار از «در اقلیت بودن خط کمونیسم کارگری در رهبری و بدنه کادری حزب» و اینکه باید فکری برای این وضعیت کرد را طرح میکند:

«بعنوان عضوی از این اقلیت در حزب، بعنوان فردی از این خط معین دارم حرف میزنم و دیگر نمیتوانم بعنوان یک هویت دسته جمعی حزب بزنم.»

«کمونیست در عالم واقعی نشریه رهبری و نشریه کادرهای ما نیست. نشریه اقلیتی و خط معینی در حزب ما است»

«بعنوان خط ارگان مرکزی، خط نشریه کمونیست، خط مارکسیسم انقلابی و خط کمونیسم کارگری... که این خط معتقد است که جواب مسائل را دارد و این خط معتقد است که از نظر تشکیلاتی، از نظر پراتیکی، از نظر کادرها، از نظر کنترلش بر حیات حزبی یک اقلیت را تشکیل میدهد.»

«اگر چه در سطح فرمال و علنی این خط وظیفه ترسیم سیمای سیاسی و نظری حزب را مستمر با عهده داشته، از لحاظ نیروی واقعی اش در حزب اینطور نبوده. حزب را نمایندگی نکرده. نه فقط این بلکه اکثریت حزب را نمایندگی نکرده، اکثریت کمیته مرکزی را نمایندگی نکرده، اکثریت کادرهای برجسته حزب را نمایندگی نکرده و هیچکدام از این اکثریتهای بر مبنای یک توافق عمیق نظری- عقیدتی با این خط نیستند. هرکدام به درجاتی با آن هستند. هرکدام خودشان خط دارند. من معتقدم گرایشات مختلفی در تشکیلات ما عمل میکنند، هیچ چیزی را از این طبیعی تر نمیدانم اصلاً که گرایشات مختلف در حزب ما عمل کند. اینها را در مقطعی که اعتماد به نفس بیشتری راجع به درجه باور به خط رسمی وجود داشت من بعنوان «گرایشات بازدارنده» اسم میبردم. معلوم نیست چرا آن بازدارنده است و این نه. به یک معنی خط رسمی گرایش بازدارنده برای آن خطوط است. میشود گفت دارم فرمولبندی هایی را میدهم که واقعیت عینی را بهتر منعکس کنم. خطوط مختلف در حزب ما عمل میکنند. این خطوط پرچم ندارند، رهبر ندارند، حتی منطبق به افراد نیستند که بگی این فرد مال این خط است و لاغیر. و این خط مال این فرد است و لاغیر..... این خطوط هستند بصورت تفکرات ما، باورهای سیاسی ما، باورهای عملی ما، روشهای ما، سنتهای ما در سطوح مختلف دارد عمل میکنند. کمونیسم کارگری با آن افق رسمی و علنی که از خود بیرون میدهد، یکی از این خطوط است که دارد عمل میکند.» (منصور حکمت- پلنوم هشتم کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران- دستور گزارش دفتر سیاسی- بهمن ۱۳۶۵)

نتیجه این مباحث در اطلاعیه پلنوم به این شکل طرح شده است:

«از میان نکات مختلفی که در این گزارش (منظور گزارش دفتر سیاسی است) به آن اشاره شده بود، پلنوم با تفصیل بیشتری به بحث پیرامون روش های بهبود فعالیتهای مرکزی حزب پرداخت. در مباحثات شرکت کنندگان مشخصاً ضرورت بکار انداختن کامل انرژی و خلاقیت های کادرها و ارگانهای اصلی حزب، تلاش پیگیرانه برای پیشبرد ایده ها و سیاستهای حزب در زمینه شکل دادن به یک کمونیسم کارگری قدرتمند، سرعت عمل بیشتر در پاسخگویی به اولویتهای سیاسی و نظری حزب، و بالا بردن کیفیت و سطح فعالیت اعضا و کادرهای حزب، مورد تاکید قرار گرفت.» (اطلاعیه پایانی پلنوم هشتم کمیته مرکزی ۶ بهمن ۱۳۶۵)

نتیجتاً اگر در کنگره دوم حزب مباحث کمونیسم کارگری بطور اثباتی طرح میشود و بعنوان مباحث بی خطر مورد «توافق» همگان منجمله ابراهیم علیزاده قرار میگیرد، در پلنوم هشتم کمیته مرکزی جنبه انتقادی بطور مشخص به رهبری و بدنه کادری حزب و بی خطی آن طرح میشود. بحث موافق های صوری، اینکه پراتیک حزب در

عرصه های مختلف خط رسمی حزب را نمایندگی نمیکند، بحث بی پرچمی و بی رهبری خطوط دیگر و سنتهای غیر کمونیستی در سطح رهبری حزب، اینبار نه اثباتی که بصورت نقدی تیز طرح میشود.

ضرورت وصل شدن این کمونیسم به طبقه کارگر بر خلاف تصویری که ابراهیم علیزاده میدهد برای اولین بار نه در کنگره سوم حزب در سال ۶۷ که در کنگره دوم در سال ۶۴ و پس از آن بطور دائم در اجلاسهای حزب و منجمله پلنومهای کمیته مرکزی طرح میشود. اتفاقی که افتاد این بود که طرح این مباحث در کنگره سوم و پس از آن سمینارهای کمونیسم کارگری این مباحث را علنی کرد و از سطح پلنومها و جلسات دفتر سیاسی به کل حزب و در سطح علنی خارج حزب برد. این زنگ خطری بود برای گرایش سائتر که اساسا زیر نقد بود.

پس از پلنوم هشت تلاشهای گرایش کمونیسم کارگری، خط رسمی حزب، برای جابجایی به مهمترین مسائل مبارزه طبقاتی، برای زدن مهر خود، مهر خط رسمی حزب به بدنه کادری و رهبری این حزب و سکوت و «همراهی» و اعلام «توافق» گرایشهای دیگر ادامه داشت.

در ایندوره، سمینارها و مباحثی در رابطه با بررسی تجربه انقلاب اکتبر و دلایل شکست آن سازمان داده میشود که مجموعه این مباحث در ضمیمه های نشریه بسوی سوسیالیسم تحت عنوان «بولتن مارکسیسم و مسئله شوروی» منتشر شدند. نگاهی به این مباحث و سایر مباحث ایندوره حزب که بخش عظیمی از آنها به مصوبات حزبی و داده عمومی این حزب و رهبری وقت تبدیل شده بودند، نقش تک تک اعضا رهبری حزب در این مباحث مارکسیستی را نشان دهد.

به تبیین علیزاده دستاوردهای حکمت در نقد تجربه شوروی و دولت در دوره های انقلابی و نقد فدرالیسم و ناسیونالیسم و دموکراسی بورژوایی و ... ، همه و همه میتوانست، اگر «مبارزه فرصت میداد» و فعالیتهای روئین وقت میکردند، کار او و سایر دوستانی باشد که در کنکور دانشگاهی نمره قبولی شان احتمالا از حکمت بالا تر بوده است. به مبحث بازگردیم!

در همین دوره مباحثات گرایش کمونیسم کارگری مانند «کارگری کردن حزب»، «عضویت کارگری»، «تشکلهای توده ای طبقه کارگر، شورا، مجمع عمومی» به قرارها و قطعنامه های این حزب تبدیل میشود. «سیاست سازماندهی ما در میان کارگران» که از جانب منصور حکمت طرح میشود به سیاست این حزب و نقشه و دستور این حزب در فعالیت در میان طبقه کارگر تبدیل میشود. این سیاستها و مصوبات ظاهرا تا زمانیکه قرار بود تابلوی «رادیکالیسم حزب کمونیست» و مایه اعتبار کومه له باشد و مهمتر تا زمانیکه مسئولیت پراتیک آن هم به عهده عده دیگری بود، مورد قبول ابراهیم علیزاده بود.

با نزدیک شدن پایان جنگ ایران و عراق، مجموعه مسائل زیر در دستور کار رهبر حزب قرار میگیرد: مسئله تاثیرات پایان جنگ ایران و عراق بر فعالیت حزب در کردستان، مسئله باز شدن اوضاع به نفع حزب برای سازمان دادن جامعه و همچنین تاثیرات آن بر محدود شدن مبارزه مسلحانه، سیاست ما در ایندوره و آمادگی حزب برای ورود به این اوضاع جدید، مهمترین مسائلی است که در دستور رهبری حزب قرار میگیرد.

گرایشی که تمام افق خود را از مبارزه مسلحانه، از شکاف میان ایران و عراق گرفته بود، گرایشی که هست و نیست کومه له را در موجودیت اردوگاهی آن میدید، عملا بی افق و بدون هیچ پروژه ای به اداره امور، «روحیه دادن» به تشکیلات که اتفاقی نخواهد افتاد و ما تضمین میکنیم که «شعله مبارزه مسلحانه» را همچنان برافراشته نگاه بداریم، مشغول بود.

منصور حکمت در همین رابطه میگوید:

«آیا نفس ختم جنگ ایران و عراق (که برای بخش علنی ما محدودیت ایجاد کرده است) از نقطه نظر مبارزه کارگری و کمونیستی در شهرهای کردستان یک واقعه کاملا مثبت نبوده است؟ پس چرا وقتی کومه له را وارد تصویر میکنیم سوالات، مشغله ها، دورنماها، ارزیابی ها وظایف و بیم ها و امید ها همه بیکباره دگرگون میشوند. از تنگنا صحبت میشود، دست و بال ما از همان ده بیست کمونیست فرضی بسته تر جلوه میکند، و چنان اوضاع حساسی جلوی چشم تصویر میشود که گویا دیگر نه کمونیسم و مبارزه پیگیر و مداوم برای سازماندهی کارگران و اعتراض طبقاتی، بلکه روش و منش ملوانان و ناخداهای کشتی های طوفان زده باید الگوی حرکت رفقای ما قرار بگیرد؟

این یک تفکر مایوسانه نسبت به آینده کار ما در کردستان است که ربطی به سنت کمونیستی ما و به موقعیت عینی ای که حزب ما در کردستان در آن قرار دارندارد. این تفکر انعکاسی از همان تنگناهای سنتی است که اپوزیسیون کرد در منطقه تاریخا به آن دچار بوده اند. جریاناتی که در شکاف میان اختلافات دولتها رشد کرده اند و با سازش دولت ها آینده خود را تیره و تار میکنند. این تفکر انعکاس همان نگرش و همان ارزیابی غیر کارگری و غیر کمونیستی است که گویا «ما عده معینی از جنگجویان هستیم در منطقه و اردوگاه معین و با اوضاع جدید باید نگران باشیم که چه بسرمان میاید». این نگرش چاره ای جز یاس ندارد. حتی قهرمانانه ترین و رزمنده ترین استنتاجات در چهارچوب این نگرش مبین یک یاس عمیق سیاسی است. ناخدائی که عزم خود را جزم میکند که «آخرین نفر باشد»، بطور قطع قید کشتی را زده است. چنین نگرشی، بویژه در این دوران که حزب ما در کردستان از عالی ترین موقعیت برای سازماندهی و هدایت یک جنبش عظیم سیاسی و کارگری برخوردار است، نباید جایی در بین ما داشته باشد. دیدن این موقعیت شرط اولیه وارد شدن به بحث دورنمای کار ما در کردستان است.

اما شیوه برخورد دیگری نیز وجود دارد که دیگر دارد بعنوان الگوی اظهار «خوشبینی» و «رزمندگی» در میان رفقای ما باب میشود و آن تجاهل نسبت به اهمیت مسائلی است که در پیش روی ما قرار گرفته است و تحولی که کومه له باید از سر بگذرانند. «اتفاق خاصی نیافتاده است، کارها به روال سابق ادامه دارد». برآستی اگر واقعا کارها به روال سابق ادامه دارد و مبرمیتی برای چرخش های اساسی حس نمیشود، آینده خوشی در انتظار ما نیست. این برخورد رویه دیگری از همان نگرش مایوس و مستاصل است که حتی نسبت به امکان تحول بموقع کومه له نامید است و ترجیح میدهد وضع موجود را در ذهن خود ابدی قلمداد کند. «(سمینار دوم کمونیسم کارگری- فعالیت حزب در کردستان- مرداد ۶۸)

در همین دوره کنگره ششم کومه له در بهار ۶۷ برگزار میشود. مهمترین بحث این کنگره مسئله استراتژی ما در کردستان است که توسط منصور حکمت تهیه میشود اما بدلیل عدم امکان شرکت وی در کنگره بحث از طرف ابراهیم علیزاده به کنگره ارائه میشود. این سند به تصویب کنگره میرسد. سندی که علاوه بر ترسیم خطوط اساسی استراتژی حزب در کردستان و مرحله بندی این استراتژی، معطوف کردن این سازمان به موضوع اصلی کار خود، طبقه کارگر، و سازماندهی آن و آماده شدن برای جدال نهایی را در جزئیات در خود دارد. سندی که نماینده خط و گرایشی بود که با افت و خیز در مبارزه طبقاتی و با تغییر شرایط مبارزه طبقاتی، افق ماکرو و سوسیالیستی خود را گم نمیکند. خط و افقی که ابراهیم علیزاده امروز با لاقیدی و تحقیر از آن بعنوان «حرفهای دهن پر کن کارگری» نام می برد. البته این مانع از آن نمی شود که علیزاده بپذیرد که در کنگره ششم کومه له این خط را نمایندگی کند! چرا که این خط کمونیستی که حکمت تدوین کرده، خلا بی خطی رهبری وقت کومه له را پر میکرد و چهره ای کمونیستی و کارگری به کومه له میداد. پراتیک کردن این سند داستان دیگری است. این سند هم مانند سایر مصوبات رسمی حزب به آرشیو اسناد سپرده شد. رهبری وقت کومه له به روال سابق مشغول اداره امور و روحیه دادن به تشکیلات و ... بود. امری که اگر آن روز خودبخودی بود، امروز برای علیزاده آگاهانه به فضیلتی در مقابل تنورپسین ها تبدیل شده است.

ادعای علیزاده که گویا مباحثی چون «کارگری شدن حزب»، «گرایش کمونیسم کارگری»، و «حرفهای دهن پر کن» دیگر که از سر یاس و نا امیدی بخشی از رهبری حزب برای اولین بار در کنگره سوم حزب طرح شد، دروغی بیش نیست.

کنگره سوم حزب کمونیست ایران در بهمن سال ۶۷، پیش از فروپاشی بلوک شرق برگزار میشود.

گزارش به کنگره تحت عنوان «اوضاع بین المللی و موقعیت کمونیسم» به مهمترین مولفه های ایندوره، به روندهای اساسی، طرح شدن مسائل بنیادی در رابطه با مدلهای رشد سرمایه داری در دنیا، بن بست کمونیسم و سوسیالیسم بورژوایی، شکست مدلهای سرمایه داری دولتی و ابعاد سیاسی ایندولوزیک بحران و بالاخره کمونیسم کارگری، پتانسیلها و موانع و بالاخره حزب کمونیست ایران کجای این تحولات ایستاده، می پردازد. قاعدتا یک رهبری کمونیستی و مارکسیستی که وظیفه خود را اداره تشکیلات و رفع موانع و مشکلات اعضایش تعریف نمیکند، رهبری کمونیستی که مبارزه طبقاتی در «جامعه خود» را بدون افقی جهانی و بدون تبیینی از روندهای

اساسی دنیا ممکن نمیداند، رهبری که افق پیروزی طبقه کارگر و کمونیسم در جامعه اش را صرفاً از تحولات درون کشوری خود نمیبیند، باید چنین سوالاتی را روی میز خود بگذارد. امری که برای ابراهیم عزیزاده همیشه سرزمین بیگانه ای بوده و همیشه تلاش کرده این بیگانگی را با تحقیر تئوری تئوریزه کند. عزیزاده دیدن این روندها و آماده شدن برای ورود به شرایط جدید مبارزه طبقاتی را به یاس و ناامیدی این خط نسبت میدهد.

جالب است جریانی و خطی که بعنوان یک رهبری کمونیستی تلاش میکند تبیینی مارکسیستی از یکی از متحول ترین اوضاع قرن بیست، به بزرگترین زمین لرزه سیاسی قرن که آرایش سیاسی دنیا را دستخوش تحولی عظیم کرد، بدهد، کسانیکه تلاش میکنند حزب خود و کمونیستهای متشکل در آن را برای رویارویی با این اوضاع آماده کنند، مهر ناامیدی، یاس و ... را میگیرند و جریانی و کسانیکه که با لاقیدی تمام و با تئوری «قاج زین را بچسبیم» و دستمان به کلاه خودمان (اردوگاههای کومه له) باشد نماینده «رزمندگی»، «پیشتازی» و در میدان مبارزه طبقاتی بودن، میشوند. و ارونگی از این بیشتر؟

در همان کنگره منصور حکمت در مقابل خط «قاج زین را بچسبیم» عزیزاده میگوید:

«نمی‌توان در دنیایی که شوروی و کل مدل اقتصادی اش با چنین شدتی دستخوش بحران و تحول میگردد، در دنیایی که احزاب عریض و طویل در کشورهای پیشرفته سرمایه داری در شرق و غرب به اضمحلال کشیده میشوند، بی تفاوت نسبت به این تحولات سر در لاک تشکیلات خود کرد و در گوشه ای پراتیک سیاسی پیشرو و رضایتبخشی را برای خود ترتیب داد. دوره فعالیت محدود، افق محدود و انتظارات محدود از مبارزه سیاسی بسر رسیده است. آنچه در این گزارش به آن «سوسیالیسم بورژوایی» اطلاق کرده ایم، لاشه خود را هم نمیتواند به قرن بیست و یکم بگشاند. حاصل این روند تخریب سوسیالیسم بورژوایی کنار گذاشته شدن مارکسیسم و تعرض ایدئولوژیکی بورژوازی علیه مارکسیسم بطور کلی است. در سال ۲۰۰۱ به ازاء هر یک مارکسیست فعال دو هزار مارکسیست «سابق» پیدا خواهید کرد که به شما میگوید «این حرفها فایده ندارد»، که «مارکسیسم و کمونیسم ایده های قرن نوزدهم است و شکست خود را در عمل نشان داده است».

این تصور که گویا میشود خلاف این جریان تخریب بود، خلاف این عقب نشینی و یاس بود، بدون آنکه به افقی روشن و دستگاه فکری و نگرشی محکم و قدرتمند مسلح بود یک توهم پوچ است. کسی که بخواهد بدون چنین افقی «قاج زین» هر چیزی را بچسبد از حالا میتوان گفت که محکوم به شکست است. بنابر این توجه به این چهار چوب عمومی که امروز مطرح میشود برای کسی که واقعا میخواهد پراتیکی داشته باشد و فعالیتی را به پیش ببرد حیاتی است.» (در حاشیه گزارش «اوضاع بین المللی و موقعیت کمونیسم/کنگره سوم حزب کمونیست ایران) البته اگر همه این بحثها کماکان بحثهای سیاسی و تئوریک عمومی و اثباتی بود عزیزاده اعتراضی نداشت، اگر مخاطب آن حزب کمونیست و سازمان کردستان آن نبود عزیزاده آنها را تائید میکرد. امروز هم بعد از گذشت سالها از این مباحث هنوز هم عزیزاده با گفتن اینکه:

«این بحثها آتموقع در فرهنگ عمومی حزب، بحثهای قابل قبولی بود. یعنی اینکه کسی راجع به خطیر بودن اوضاع صحبت کند، اینکه کسی صحبت کند راجع به اینکه کمونیسم باید برپایه کارگری اش قرار بگیرد، و اینکه کسی بگوید در مصافهای آینده جهان ما، مصاف طبقه کارگر و سرمایه دار است و با فروپاشی اتحاد شوروی دیگر این توهمات به این نوع سوسیالیسمهای بورژوایی از بین رفته، این جزو فرهنگ عمومی حزب بود.»

با این مباحث عکس میگیرد و پز میدهد. کسی نیست پیرسد آقای عزیزاده این «حرفهای دهن پر کن» چه کسی است که شما امروز آنرا تکرار میکنید.

اما مشکل جایی است که به اعتراف خود عزیزاده نقد این خط به «برخی انتقادات و ایرادات»، به «اصلاح کردن فعالیتهای روتین حزب» محدود نمیشد. این خط خواهان برخی اصلاحات نبود بلکه خواهان چرخشی جدی در حزب کمونیست ایران، در منطبق کردن پراتیک حزب، جایگاه اجتماعی اش با خط رسمی و چیزی که جامعه و کارگر با آن حزب را می شناخت، بود.

این چیزی بود که دنیای «آرام و روتین» عزیزاده، در «رسیدگی کردن به تشکیلات»، البته آن هم رسیدگی به بخش علنی مستقر در اردوگاهها، و به مشغولیت او در «روحیه دادن» به اعضا حزب، را آشفته میکرد! عزیزاده امروز

هم برای «روحیه دادن» به تشکیلاتش، برای منسجم کردن آن به جای دادن افق سیاسی، به تخطئه تاریخ یکی از بزرگترین، اجتماعی ترین و مارکسیست ترین حزب کمونیستی ایران، به تاریخ حزبی که خود او در پیشروی های آن سهیم بود، مشغول شده است. متأسفانه دفاع از عزیزاده کمونیست دیروز، دفاع از نقش او در رهبری حزب کمونیست ایران، دفاع از کومه له کمونیست در مقابل تعرض عزیزاده امروز که با شمشیر زنگ زده ناسیونالیسم به جنگ این تاریخ و نقش خود در این تاریخ میروند، به عهده ما افتاده است. عزیزاده مجبور به این درجه از سقوط نبود.

در کنگره سوم این گرایش رسماً اعلام کرده بود که پس از کنگره سوم مباحث خود را بعنوان یک گرایش علناً طرح خواهد کرد. پس از کنگره سوم، سمینارهای اول و دوم کمونیسم کارگری توسط حکمت، با عناوین «مبانی کمونیسم کارگری» در فروردین ۶۸ و «فعالیت حزب در کردستان» در مرداد ۶۸ برگزار میشود. مباحث این سمینارها در اختیار تشکیلات حزب قرار میگیرد. زمانیکه مباحث کمونیسم کارگری از چارچوب ارگانهای مرکزی فراتر میروند، زمانیکه لیه نقد این گرایش به گرایشات دیگر در حزب دیوار مصلحت گرایی کمیته مرکزی را شکست و مخاطب خود را اعضا و کادرهای حزب قرار داد و بالاخره زمانیکه هراس از انشعاب کمونیسم کارگری از حزب، دامن گرایشات دیگر را گرفت، دیگر سکوت و موافقتهای صوری راست و سائتر ممکن نبود.

مقاومت منفی امثال عزیزاده، در شکل کمپینی غیر سیاسی، محفلی، ترور شخصیت علیه رهبری کمونیسم کارگری، تحت همین عناوینی که امروز عزیزاده با زبانی لطیف تر بیان میکند، به راه افتاد. «یاسیسیسم»، «روشنفکران بی عمل»، «خارج نشینها» و ... حدافل و محترمانه ترین الفاظی بود که در این کمپین علیه دفتر سیاسی حزب، از طرف «راست» و «سائتر» به گوش میرسید. در مقابل مباحث حکمت، موجی از تحریکات ناسیونالیستی، براه اندختن عرق و هویت «کومه له ای» بودن، «پیشمرگ» بودن، علیه حزب و رهبری و کمونیسم به راه افتاد. شعار «نگذارید کومه له و تاریخ پرافتخاران را نفی کنند»، و شاه کلید «اینها گفته اند پیشمرگه رمه است»، ابزار بسیج نیروی این دو گرایش بود. کمپینی که ۹۰ درصد کادرها و رهبری حزب به آن نه گفتند و به اعتراف عزیزاده فقط اعضا و پیشمرگان ساده را «قانع» کرد و با خود همراه کرد.

۹ سال مبارزه سیاسی شفاف، روشن، و علنی و روباز کمونیسم کارگری در مقابل ۹ سال سکوت و توافق صوری با گرایشات دیگر، این حقیقت را نشان میدهد که مبارزه سیاسی در سنت کمونیسم کارگری مانند سنت هر کمونیسم و مارکسیسمی، عبارت است از بحث کردن، جدل کردن، نوشتن، قانع کردن، نقد کردن، تلاش برای متحد کردن، روشن کردن اختلافات و بالاخره زدن مهر خود بر حیات سیاسی- اجتماعی، پراتیکی و سازمانی، بود. این گرایش که مبارزه سیاسی علنی را بعنوان روشن ترین و شفاف ترین روش برای مبارزه در پیش گرفت، تنها گرایشی است که در حزب کمونیست ایران فراکسیون خود را با پلانفرم روشن برای آینده حزب، برای تصرف حزب علناً به کل حزب اعلام میکند. امروز این گرایش از بعد از گذشت بیش از دو دهه و بی حرفی عزیزاده، از جانب او به «توطئه گر» متهم میشود. اما سنت مبارزه سیاسی گرایشات دیگر، چه گرایش ناسیونالیسم کرد و چه گرایش سائتر، سنت سکوت، توافق با سیاست و بعد پراتیک دیگری کردن، به جای بحث روشن و شفاف و علنی اتکا به محفلیسم، تحریک احساسات، فضا سازی، حملات شخصی، شیطان سازی و بالاخره با رای در انتخابات ارگانها نظر سیاسی خود را اعلام کردن، بود. سنت، رفتار و روشی که، عین صداقت و دفاع از کومه له قلمداد میشود.

پلنوم شانزده حزب در آبان ۶۸ نقطه تعیین کننده ای در تثبیت عقب زدن تعرضات راست و سائتر و مقطع پیروزی رسمی چپ بود. در این پلنوم، کمیته رهبری و طرفدارانشان در کمیته مرکزی (منجمله عزیزاده که استعفایش مورد قبول قرار نگرفت) از مسئولیتهاشان استعفا دادند، و رسماً چپ رهبری کومه له را در دست گرفت. تا این دوره، جدال اصلی کمونیسم کارگری با گرایش سائتر که عزیزاده یکی و شاید با اتوریته ترین شخصیت آن بود، در جریان بود.

ابراهیم عزیزاده در این پلنوم، در مورد این کمپین و انتقادات و تبیین هایی که در پلنوم طرح شده، ضمن اشاره به اینکه برای تبیین از اتفاقاتی که افتاده و اظهار نظر قطعی در مورد تحلیل های ارائه شده به وقت بیشتری نیاز دارد، میگوید:

«منتهی یک چیزهایی برای خودم روشن است. یکی اینکه کلا خودم را که نگاه میکنم و کارم را در رابطه با

موقعیتی که حزب کمونیست توش بوده، توی دوره ای که رهبری اش توی نابسامانی سیاسی و تشکیلاتی به سر میرده و من خودم یکی از ارکانش بودم، و در دوره ای که سوالات تعیین کننده ای در مقابل جنبش کمونیستی جهانی طبقه کارگر قرار گرفته، حزب ما حداقل ادعایش این بود که میخواد به اینها جواب بدهد، توی دوره ای با مسائلی به این درجه عظیم طبقاتی و اجتماعی که در برابر ما قرار دارد، من برای یکدوره نسبتاً طولانی نه تنها دخیل نبودم در روشن کردن اینجور مباحث و ادای سهم در این پروسه، بلکه عملاً هم دوری گرفتم. این یک واقعیت عینی است و همه رفا میتوانند ببینند. دوری گرفتنم هم به معنای انفعال نیست. به معنای فیزیکی و اینها نبوده. بلکه به یک کار دیگری مشغول بودم و آن کار محدوده تشکیلات کردستان و بخصوص در تشکیلات علنی. این وضعیت با خودش عوارضی را بوجود آورده بود. به تدریج بوجود آورده بود. نه اینکه من الان به آن واقف شده ام، بلکه در ذهنم خودم به نظرم روشن است و باز میبینم از اینجا و آنجا سر بلند میکند عوارضش. این وضعیت با خودش یک محدودنگری در برخورد به مسائلی که حتی در رابطه با مسائل کردستان است و بخصوص در رابطه با مسائل حزب، مسائل سراسری در من بوجود آورده بود، که این محدودنگری در ایندوره به کار ما در کردستان بطور مشخص ضربه زد. و لایقیدی و کنار کشیدن عملی از سرنوشت حزب و از مسائل عمومی حزب و اینها موقعیتی را در ذهن من بوجود آورده بود که نسبت به تشکیلات کردستان و مسائل اش و بخصوص به انتقاد از تشکیلات کردستان یک حساسیتهایی را برایم بوجود آورده بود. آن انتقاداتی که خودم فکر میکردم منصفانه نیست. خیلی خلاصه بگویم، آن وسعت ذهن و فضایی که به آدم امکان میدهد تا ظرفیت پذیرش انتقاد، ظرفیت تحمل چیزهایی که حتی قبولشان هم ندارد ولی مکانشان را درک میکند، آن افقی که این امکان را به آدم میدهد، غیبت این، تأثیر خودش را گذاشت در این مرحله و وقتی این بحثهای راجع به کردستان ایندفعه نه در متن اثباتی و توضیح اثباتی، بلکه در یک متن انتقادی و تیز مطرح شد، عوارض خودش را نشان داد. در این بحث مهمی که راجع به کار ما در کردستان بخصوص در پلنومهای قبلی کمیته مرکزی حزب، پلنوم سیزده، چهارده و پانزده، سیزده و چهارده بخصوص و جلسه مشترک کمیته مرکزی حزب و کمیته مرکزی کومه له شد و بعد هم در سمیناری که رفیق نادر (منصور حکمت) مطرح کرد، آنجا بحثهای خیلی تعیین کننده ای مطرح شد. بحثهای خیلی مهمی مطرح شده بود که یک مجموعه واحدی راه برون رفت از همه مشکلات ما را نشان میداد، به نظر من در راستای شکل دادن به یک کمونیسم واقعا کارگری و پیشتاز در جنبش کردستان و در مبارزه طبقاتی در کردستان بود. منتهی آنجا به جای دیدن اینها، من اینها را میدیدم البته و قبول هم داشتم، خودم راجع به آنها حرف زده بودم. در جلسه مشترک کمیته مرکزی کومه له و حزب من راجع به اینها سخنرانی کردم بعد از نادر و گفتم که اینها را قبول دارم و سعی کردم تا جائیکه عقلم میرسد چیزهایی به آن اضافه بکنم. منتهی وقتی بحثها اینطور مطرح شد. بحث ارزیابی خیلی برای من محور قرار گرفت متأسفانه. بحث ارزیابی و نکاتی که آنجا به نظرم می آمد نادرست است، که خیلی بخش کوچک و جزئی از کل مسئله را تشکیل میداد، اینها ذهن من را آنقدر اشغال کرد که وقتی این را در متن اوضاع عمومی حزب قرار میدادم، به تشکیلات و کمیته مرکزی و خود رفیق نادر حتی، حق نمیدادم که با این لحن و یا این تیزی و با این صراحت انتقاد کنند. و این اشتباهی بود که من مرتکب شدم. و هر چه فکر میکنم در ایندوره این مهمترین مسئله ای بود که در حرکت بعدی من را تحت تأثیر قرار داد.“ (پلنوم شانزده کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران)

امیدوارم عزیزان به احترام به خودش هم شده این صحبتها و استعفای خودش را به مرعوب «فضایی که در آن انسانها ابراز نظر آزادانه، مجال ابراز وجود عملاً پیدا نمیکردند»، شدن خود، منتسب نکند.

عزیزان امروز هم نماینده همان محدودنگری است و دنیا را از دریچه «منافع کومه له» می بیند و آن را نمایندگی میکند. او در مقابل مباحث مهم کمونیسم کارگری، که در پلنوم شانزده آنرا حیاتی و راهگشا ارزیابی میکند، امروز میگوید:

”این بحثها آتموقع در فرهنگ عمومی حزب، بحثهای قابل قبولی بود. یعنی اینکه کسی راجع به خطیر بودن اوضاع صحبت کند، اینکه کسی صحبت کند راجع به اینکه کمونیسم باید برپایه کارگری اش قرار بگیرد، و اینکه کسی بگوید در مصافهای آینده جهان ما، مصاف طبقه کارگر و سرمایه دار است و با فروپاشی اتحاد شوروی دیگر این توهمات به این نوع سوسیالیسمهای بورژوازی از بین رفته، این جزو فرهنگ عمومی حزب بود. همانطور که مانیفست و ایدئولوژی آلمانی و اینها هم جز فرهنگ عمومی حزب بود. منتهی میخوام بگویم که محتوی این بحثها آنقدر مهم نیست که جایگاهشان در آن موقع در حل و فصل مشکلات عملی تشکیلاتی، اینکه رادیوی حزب را چگونه اداره کنند مثلاً. آتموقع رادیوی حزب مهم بود البته چون شنونده خیلی زیادی داشت و تلویزیون هم نبود.

یا مثلاً نشریات حزب و یا مثلاً فرض کنید در مسائل دیگر را جمع به کردستان که حالا بعد در موردش صحبت میکنیم.»

این نگاه ابراهیم عزیزان به حزب کمونیست ایران، به تحولات و اختلافات و حیات آن از دریچه کومه له، آنهم کومه له اردوگاه و نیروی پیشمرگ، در تمام طول مصاحبه برجسته است. این اتفاقی نیست! برای عزیزان و بخشی از رهبری کومه له، کومه له همیشه با موجودیت علنی و اردوگاهی آن، با نیروی نظامی و پیشمرگان آن تداعی میشد. مهمترین مسائل دنیا باید به تقویت این موجودیت علنی کمک میکرد. به همین دلیل است تمام نقدهای تند که در رهبری حزب به عرصه های دیگر، مانند فعالیت حزب در عرصه کارگری، در تبلیغات حزب، در رهبری حزب و عدم حضورش در جدالهای سیاسی و تئوریک حزب، در بازسازی تشکیلات خارج کشور و دهها و دهها مورد دیگر نه امر عزیزان بوده و هست و نه ملاکی برای «رزمندگی»، «درایت»، «صداقت» و «رفتار مسئولانه» کسی است.

عزیزان تا امروز هم این واقعیت عظیم کومه له کمونیست آنوره را درک نکرد. تبیینی که منصور حکمت از کومه له آنوره میداد هنوز هم از نظر عزیزان حرفهای «دهن پر کنی» بیش نیست. منصور حکمت میگوید:

”کومه له جمع عددی اردوگاهها و ارگانها و پیشمرگان نیست. آنچه عوامانه به آن کومه له اطلاق میشود تنها نوک یک کوه یخ عظیم است که تمام حجم و عظمت اش در شهرها و در درون طبقه کارگر در کردستان نهفته است. از “چه باید کرد” سخن گفتن و تنها به تعیین تکلیف و دلسوزی برای این بخش پیدا و مشهود کومه له معطوف شدن بدترین نوع طفره رفتن از وظایفی است که در قبال کل کومه له داریم، در قبال کل مبارزه ای که بنام کومه له صورت میگیرد و در قبال کل اعضاء چندین صد هزاره کومه له که تا امروز کومه له مسقر در اردوگاه حاضر به برسمیت شناختن آنها و حقوقشان نشده است. ما برای این وظایف عظیم نقشه داشته ایم و داریم. نباید اجازه داد که پیدا شدن دشواری های فنی برای یک بخش از فعالیت و تشکیلات ما به چنین عقب گرد سیاسی میدان بدهد.“ (سمینار دوم کمونیسم کارگری- فعالیت حزب در کردستان - مرداد ۶۸)

از نظر عزیزان، اگر بحثی، سیاسی، تئوری به حل و فصل مشکلات عملی تشکیلاتی، به چگونگی اداره رادیو و نشریات کومه له کمک کند، بحثهای مهمی اند وگرنه «روشنفکرانه»، «دهن پرکن» و توجیهی برای «روحیه باختگی» است. تئوریزه کردن تحقیر تئوری، شانه بالا انداختن برای مهمترین تحولات، بی تبیینی، بی خطی، بی افقی، و قاچ زین اسب را چسبیدن سیاست دیروز و امروز ابراهیم عزیزان است. سیاستی که در غیاب سر پناه و خط کمونیستی حکمت، بسرعت به آغوش ناسیونالیسم کرد پرتاب میشود.

شیطان سازی از گرایش کمونیسم کارگری، و متهم کردن فراکسیون آن به ایجاد فضای رعب و تفنیش عقاید و .. محدود نمیشود. عزیزان به تئوری آشنای توطئه، قلع و قمع، تصفیه تشکیلاتی که دیروز عبدالله مهندی نماینده آن بود، پناه میبرد.

مبارزه سیاسی و جدال گرایشات در احزاب سیاسی، چه بورژوازی و چه کمونیستی، همیشه به غلبه یک گرایش و در نتیجه بدست گرفتن رهبری آن توسط گرایش غالب می انجامد. فقط جمع ها و محافل و سکت های حاشیه ای میتوانند علیرغم اختلاف سیاسی عمیق، کماکان دست در گردن و با سازش، نطاهر به رهبری متحد و یکپارچه را نشان دهند. اعلام رسمی و روشن این هدف که گرایش کمونیسم کارگری تغییر همه جانبه حزب را در دستور دارد، توسط منصور حکمت، و اعلام اینکه کنگره چهارم حزب باید نقطه پایان این پروسه باشد، اینکه اگر چنین تحولی در حزب اتفاق نیفتد حکمت راه خود را جدا میکند، اعلام اینکه کنگره چهار باید نقطه پایان همزیستی گرایشات مختلف در حزب باشد، این پروسه شفاف و متمدنانه را عزیزان کودتای درون تشکیلاتی میخواند و میگوید:

”تلاش برای این بود که به هر حال یک جور یک تغییراتی مورد نظر خودشان در ترکیب رهبری، در آرایش حزب و در همه اینها مطابق نظر و میل آنها داده شود.“

”ایده این بود که بالاخره باید یک کاری کرد. یا اینها کلا ارگانهای رهبری حزب را، ارگانهای مهم تشکیلاتی از سطوح مختلف، از پائین تا بالا، این گرایشها باید این ارگانها را واگذار کنند، همه را واگذار کنند و سلسله مراتب رهبری از بالا تا پائین در اختیار یک گرایش، یک گرایش کمونیسم کارگری، قرار بگیرد. و هر کسی هم که اقتدا

نمیکنند به این پرسه خوب برود پی کارش.“

این ادعا در حالی است که، در تمام طول دوران فعالیت حکمت در حزب کمونیست ایران، علیزاده و همه دوستان کنکور قبول شده او، به منصور حکمت برای بالاترین پست های تشکیلاتی رای داده اند. حکمت و سایر اعضا کانون کمونیسم کارگری بعد از کنگره سوم حزب و پس از پلنوم شانزده تا آخرین پلنومی که این رفقا از حزب کمونیست استعفا دادند، بعنوان دفتر سیاسی حزب انتخاب شدند. این تصویر که حکمت برای تسخیر پست های تشکیلاتی در مقابل خود موانعی در گرایش سائتر یا راست داشت، شوخی بیش نیست. علیزاده در این زمینه هم باید اسناد و نوارها و مدارک سازمان خود را بسوزاند تا بتواند این پرونده سازی را به خورد کسی بدهد. تمام فحاشی های بعد از رفتن حکمت، حاکی از این بود که چرا حکمت رفت و بقیه را در رهبری تنها گذاشت؟ چرا نماند و بنام همه آنها رهبری نکرد! و افتخار اینکه خط سائتر علیزاده با کمونیسم حکمت عکس کمونیستی بگیرد، را از آنها دریغ کرد.

این چرخش، و دست بردن به تبلیغات ارزان و به سبک و سیاق سازمانهای ناسیونالیست کردی، علیه رفقای سابق، که ابراهیم علیزاده دوره ای به همسنگری با آنها افتخار میکرد را هیچ محدود نگری، هیچ سکتاریسم و هیچ تلاش «صادقانه» امروز علیزاده برای روحیه دادن به تشکیلات خودش توجیه نمیکند.

علیزاده در بخشی از مصاحبه به دلایل جدایی ما از حزب کمونیست ایران میپردازد. حرفهای ضد و نقیض، آسمان ریسمان بافتن و ردیف کردن همه مولفه های قبل و بعد از جدایی ما از حزب کمونیست، و بالاخره تحقیر ۹۰ درصد از کادرها و رهبری این حزب و سازمان کردستان آن با گرایش کمونیسم کارگری، آژیتاسیون دفاع از کومه له و ... اوج بی استدلالی او را نشان میدهد.

لازم است کوتاه به نکاتی که علیزاده در مورد زمینه های این جدایی گفته است، اشاراتی بکنیم.

در مورد دلایل جدایی، علیزاده تناقض گویی های زیادی میکند به این منظور که بتواند یک نتیجه گیری کند. آن هم تکرار همان تزی است که در همان دوره جدایی حکمت، در کمپینهای ترور شخصیت و در محافل، گفته شده بود. علیزاده همان تزه را، اینبار تلطیف و «سیاسی» شده تکرار میکند.

دلایلی که علیزاده از آنها نام میبرد:

”سرخوردگی از تشکیل حزب کمونیست ایران و ناامیدی از حزب بود، ناسالم بود پز گرفتند، شعارهای دهن پر کن که اوضاع جدیدی در راه است اوضاع برای کمونیسم مناسب است“

”پایان جنگ ایران و عراق، تنگ شدن مبارزه مسلحانه در کردستان“

”جنگ خلیج، فروپاشی بلوک شرق“

علیزاده که با ردیف کردن همه مولفه های آندوره و پس از آن، تلاش میکند ظاهری سیاسی، عمیق و مارکسیستی به تحلیل اش از جدایی ما از حزب کمونیست بدهد، نتیجه میگیرد:

”اینها راهی بود برای شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت هایشان. ناسالم بود. بدون اینکه تاوانی پس بدهند با ادعاهایی چون موقعیت جهانی تغییر کرده، مصافهای جدیدی در راه است و فرصتهای جدیدی برای طبقه کارگر و رشد کمونیسم پیدا شده. با شعارهای دهن پر کن این عقب نشینی را توجیه کردند.“

دقت کنید مصافها و جدالهایی که علیزاده در آنروزها آنها را بعنوان «سوالات تعیین کننده ای در مقابل جنبش کمونیستی جهانی طبقه کارگر»، می شناخت، امروز چیزی بیش از «شعارهای دهن پرکنی» برای پنهان کردن درجه رزمندگی عده ای نبود. علیزاده از شنونده فهیم خود انتظار دارد این «تحلیل» شخصی، غیر سیاسی، فرقه ای و روانکاوانه را بعنوان تبیین مارکسیستی از او قبول کند.

سنت هر کس از من جدا شد «آش بتال» کرده، فرهنگ سیاسی ناسیونالیسم کرد است. ترجمه آن به فارسی و «سیاسی» عین تبیینی است که علیزاده میدهد. «جدا شدن اینها از حزب کمونیست ایران اتوماتیک به معنی از دست دادن امید، رزمندگی و پاسیو شدن است». تقدیس حزب کمونیست ایران، حزبی که حداقل در ابعاد سیاسی و

بیرونی رنگ و مهر کمونیسم کارگری را بر خود داشت، از طرف علیزاده، نه از سر ارزش واقعی این حزب در جنبش کمونیستی و مبارزه طبقه کارگر که برای اثبات حکم «پاسیو بودن» جریانی است که از این حزب جدا شد.

علیزاده هنوز پس از گذشت بیش از بیست سال از این جدایی، حاضر نیست قبول کند که با گرایش کمونیسم کارگری در همه ابعادش اختلاف داشته است. هنوز در سیستم علیزاده «با رفیق هم حزبی ام اختلاف سیاسی» دارم «کفر» است! هنوز «حفظ چهره متحد» برای «حفظ روحیه تشکیلات» مهم تر است از هر سیاست و تاکتیک و استراتژی! هنوز میتوان اپورتونیستی با خطی با توجیه «حفظ تشکیلات» توافق کرد. علیزاده اگر در طول این چند سال هزار چرخش به راست کرده باشد در این زمینه با علیزاده سالهای ۷۰ تفاوتی ندارد. دیروز سیاست کمونیستی ابزاری برای حفظ تشکیلات بود! روز دیگری نزدیکی با جریان نئوتوده ایستی ها، و روزی حملات ناسیونالیستی به همین کمونیسم و جعل تاریخ قرار است همان خدمت را بکند.

کمونیسم کارگری و کسانکیه خود را به این گرایش متعلق میدانستند، راه خود را از حزب کمونیست ایران جدا کردند، چرا که این حزب را در شکل آندوره، و با عروج گرایش ناسیونالیسم کرد بر متن جنگ خلیج و ماشاات سائتر با آن، ظرف و ابزار مناسبی برای پیشبرد امر کارگر و کمونیسم و برای حضور در جدالهای اجتماعی نمیدانستند. و خروج از این حزب و تاسیس حزب دیگری را در دستور خود قرار دادند و اینرا رسماً و علناً اعلام کردند.

علیزاده دلیل همراه شدن ۹۰ درصد کادرها و رهبری حزب را علاوه بر فضای ارعاب که کسی جرات نداشت آزادانه نظراتش را بگوید، اینطور توضیح میدهد:

”پایان جنگ ایران و عراق و عقب نشینی مبارزه مسلحانه زمینه ای شد برای جمع آوری نیرو برای این جریان تحت عنوان کمونیسم کارگری“. ”تحت عنوان اینکه ناسیونالیسم کرد در صفوف کومه له مقاومت میکند و اجازه نمیدهد که این تشکیلات به خارج کشور منتقل شود و اجازه نمیدهد که این تشکیلات آنجا سبک بار شود، چرا؟ چون عاشق جغرافیایش است. چون عاشق خاکش است و این خاک را ترک نمیکند، این یکی از نمودهای ناسیونالیسم کرد است. اینها امیدشان را به کوههای قندیل گره زده اند. این آژیتاسیون با همین شکل خشن اش در صفوف کومه له در کردستان مطرح شد و به مبنای برای جمع آوری نیرو تبدیل شد. خیلی ها که با سابقه بحثها و جزئیات آشنا نبودند ولی با تکرار آن جملات و عباراتی که قبلاً خدمتتان عرض کردم که نشانه همفکری تلقی میشد، با تکرار آنها جز این گرایش قرار گرفتند و یک نیروی عظیمی، نیروی بسیار زیادی را پشت سر اون گرایش جمع کردند.“

”به نظر من باید در آمار ۹۰ درصد تجدید نظر کرد. ۹۰ درصد در واقع از رهبری و کادرهای بالا، نه ۹۰ درصد از کل تشکیلات. آن موقع مثلاً تعداد زیادی از رفقای پیشمرگ، اعضا ساده اینها جزو این تعداد نبودند. منتهی به یک معنی بله بخش اعظم رهبری، بخش اعظم کادرها با اینها رفتند“

جالب است! به بیان علیزاده، ۹۰ درصد رهبری و کادرهای بالای این حزب که به موجودیت سیاسی، اجتماعی، پراتیکی این حزب در ایران و کردستان شکل داده بودند و علیزاده برای حفظ آنها جنگید، کادرهایی که امروز هم رفتن آنها از حزب کمونیست ایران را لطمه بزرگی به حزب کمونیست ایران ارزیابی میکند، ۹۰ درصد شخصیتهای سیاسی اجتماعی و بانفوذ این حزب در کردستان، ۹۰ درصد از رهبری این حزب، یکباره بی افق شدند! به ما میگوید که: ۹۰ درصد از رهبری و کادرهای این حزب پاسیو شده و میخواستند به اروپا بروند! ۹۰ درصد از رهبری و کادرهای این حزب مرعوب «حرفهای دهن پر کنی» که به گفته خود علیزاده جدال های سیاسی اجتماعی و تئوریکی که در مقابل کمونیسم بود را بدون ادای سهم افرادی مثل علیزاده پیش برده بودند، شدند، اینها همگی از هراس «تصفیه از حزب» از حزب کمونیست ایران جدا شدند. این شیطان سازی، ترور شخصیت و توهین به ۹۰ درصد از کادرها و رهبران حزبی که علیزاده افتخار مبارزه مشترک با آنها را داشته، کنه تبیین عینی، اجتماعی و البته صادقانه دبیر اول کومه له از مهمترین تحولات در حزب کمونیست ایران است.

کدام آدم ساده لوح و نادانی این تبیین که چند نفر (اعضای کانون کمونیسم کارگری) بر متن مشکلات و با مرعوب کردن و «حرفهای گنده» و «بحث هایی که سر و ته آن معلوم نیست» ۹۰ درصد رهبری و کادرهای یک حزب کمونیستی را با خود بردند، را قبول میکند؟ توپخانه علیزاده علیه «کومه له کمونیست» و علیه گذشته حزب کمونیست ایران، چنان خالی است که به چنین سنگ پراکنی هایی متوسل میشود. قابل ترحم است.

علیزاده مخاطب خود را نادان، تلقی میکند. بعلاوه کسی هست که به ابراهیم علیزاده بگوید، شما در این پروسه و در این چندین سالی که این آدمها همراه خود شما در راس آن حزب و در راس کومه له بودند، کجای ماجرا بودید؟ شما کدام جدل، کدام بحث و کدام نقد گرایش و جهت را داشتید؟ مگر در تمام این سالها شما یکی از اعضا اصلی رهبری آن حزب و تشکیلات کردستانش نبودید؟ آیا خود شما و حتی بقیه همراهانتان، از عبدالله مهدی تا بقیه، شما اعضا «انقلابی» و «محکمی» که شاهد کل این تلاشهای «غیر مسئولانه و پاسیفیستی» از جانب جریان کمونیسم کارگری بودید، چهار سند، چهار بحث کتبی و یا شفاهی در دفاع از جهت «صادقانه» و «رزمنده» دیروز و امروزتان دارید که علاقمندان بخوانند و بنیه فکری، فرهنگی و سیاسی شما را ببینند!

اگر ندارید چرا باید ادعاهای امروزتان و به سخره گرفتن کل آن تاریخ را کسی از شما بخرد؟ چرا باید برای تاریخ سازی و داستان سرایی امروز شما کسی تره خرد کند و آنرا جدی بگیرد؟ شمایی که در کومه له قبل از تشکیل حزب کمونیست، میتوانستید با تغییر نامی حزب کمونیست شوید، و اکنون هم داعیه کل این تاریخ را دارید، لطفا چه قبل از پیوستن به مارکسیسم انقلابی و چه بعد و تا امروز، میتوانید یک جزوه در جواب به مسائل انقلاب ایران قبل از سال ۶۰ و از آن تاریخ تا امروز، و در نقد نظرات آن کسانی که کل اسناد حزب کمونیست ایران و کوله را نوشتند، را بدست بدهید و منتشر کنید؟ اگر سازمان امروز شما، آن توانایی ها و پتانسیل هایی که شما ادعا میکنید را دارد چرا در عراق در جوار دولت اقلیم بدون رضایت آنها قادر به کمترین جابه جایی، چه رسد به عملیات مسلحانه، نیستید؟ ایدئولوگ و رهبر جنبش کمونیسم کارگری که هشدار میداد تعریف کومه له بعنوان یک موجودیت اردوگاهی و ماندن در خاک عراق در خوشبینانه ترین حالت آن سرنوشت مجاهد در خاک عراق را با خود دارد، امروز زنده نیست، اما خوشبختانه شما ها فعال و زنده هستید!

خیر آقای علیزاده! ۹۰ درصد از کادرها و رهبری حزب کمونیست ایران انتخاب سیاسی خود را کردند، همانطور که شما انتخاب سیاسی کردید و برای حفظ کومه له و اردوگاههایش با ناسیونالیسم اولترا راست در آن حزب متحد شدید! دیروز در مقابل ترور شخصیت رهبری حزب از جانب این گرایش سکوت کردید و امروز همان حملات را تکرار میکنید! همانطور که امروز هم حملات جنگ سردی علیه رهبری حزبی که افتخار عضویتش را داشتید را برای جواب به فشار از پائین در سازمانتان انتخاب کردید. همانطور که امروز مامشات با ناسیونالیسم کرد، دفاع از دولت ارتجاعی اقلیم در کردستان در مقابل مردم معترض به حکومت عشایر در کردستان، را آگاهانه انتخاب کرده اید.

در بخش دیگری، علیزاده جایگاه جنگ خلیج و تاثیر آن بر جدال گرایشات و جدایی ما از حزب کمونیست ایران را اینطور ارزیابی میکند:

«اختلاف نظر وجود داشت اما نمیتوانست توجیهی برای انشعاب باشد. چون بحث سر این بود که آیا قیام مردم در کردستان عراق که بر علیه رژیم بعث صورت گرفته بود، این قیام قابل پشتیبانی هست یا نیست. دو گرایش وجود داشت یک گرایش میگفت امریکا هر کاری کرده، هر جا بوده، این مردمی که سالهای سال زیر ستم وحشیانه بعث بودند، قیام کردند. دم و دستگاه این رژیم را در هم پیچیدند و حالا یک شرایط انقلابی در این منطقه حاکم شده. بایستی از این شرایط بهره گرفت و یک گرایش هم میگفت نه این اتفاقات تحت تاثیر امریکا انجام گرفته، اینها بخشی از یک نقشه امپریالیستی است در این منطقه به اجرا درآمده، بنابراین قابل پشتیبانی نیست.»

تَر «تخطئه انقلاب» و قیام مردم در کردستان عراق، برای لاپوشانی کردن جدال واقعی که میان گرایش ناسیونالیسم کرد و کمونیسم کارگری در حزب کمونیست ایران در جریان بود، تَر کهنه ای است و صاحب دارد. صاحب آنهم عبدالله مهدی است، و در ادامه همان تَرها است که امروز برای استفاده از چنین فرصتهایی بعنوان یک جریان فاشیست کرد میان دست و پای انواع جریانات ارتجاعی در منطقه ول میخورند. علیزاده در این زمینه یکبار دیگر رهبری مهدی را پذیرفته و به زیر پرچم او خزیده است.

اختلاف واقعی در حزب کمونیست ایران نه بر سر «تخطئه انقلاب یا قیام» مردم کردستان عراق که بر سر تحرک گرایش ناسیونالیسم کرد در حزب بود که بر متن جنگ خلیج و قدرتگیری ناسیونالیسم کرد در کردستان عراق، «فیلش یاد هندوستان» کرده و به یاد پیدا کردن «دوستانی برای حال و آینده خود» در میان احزاب ناسیونالیست کرد در عراق افتاده بود.

جدالهای سیاسی چند ماهه ای که در حزب کمونیست ایران در جریان بود، را به اختلافی بر سر تبیین از یک «قیام مردمی» تقلیل دادن، جدالهایی که علیزاده به هیچ عنوان در آن سهیم نشد، و بعد هم این ادعا که «اوضاع حقانیت بحثهای ما» را ثابت کرد، دز اپورتونیستی بالایی را لازم دارد.

واقعیت این است که از منظر علیزاده امروز، تمام تاریخ حزب کمونیست ایران و ناکامی ها، دستاوردها و چالش ها آن به تاریخ جعلی جدال گرایش ناسیونالیستی کرد و سانتر این حزب، با کمونیسم کارگری محدود میشود. از نگاه علیزاده، ناکامی این حزب «بازی دادن» اتحاد مبارزان در تشکیل حزب کمونیست ایران است. «اشتباهی» که منجر به لطماتی شد که گرایش «پاسیفیستی و روشنفکرانه» عده ای در راس حزب وارد کرد. از نظر او، تبدیل شدن کومه له و حزب کمونیست ایران به کارخانه تولید انواع جریانات و باندهای ناسیونالیستی، انشعاب باند زحمتکشان، و بخشی از ناکامی های این حزب نیست. رفتن کومه له به جرگه برادرهای کوچکتر اتحادیه میهنی، مامشات با احزاب کردی که در همان دوره «قیام کردن کردستان» علیه چپ، علیه شوراهای مردمی که برای اعمال قدرت خود توسط چپ در کردستان عراق یکی پس از دیگری تشکیل میشد، سکوت در مقابل فتوای قتل ریویار احمد از چهره های کمونیست و سرشناس کردستان عراق توسط اسلامی ها، همه و همه استفاده کومه له علیزاده از «فضای سیاسی مناسب در کردستان پس از جنگ خلیج» است.

موخره:

مصاحبه ابراهیم علیزاده، تاریخ اجتماعی، جنبشی و سیاسی حزب کمونیست ایران و سازمان کردستان آن و نقش این جریان در مبارزه طبقاتی نیست. تاریخ این حزب و رهبری اش در دفاع از کمونیسم و کارگر و مارکسیسم در مقابل تهاجم ارتجاع در قدرت و تعرض سوسیالیسم خرده بورژوایی در یکی از متحول ترین دوره های جامعه ایران، نیست.

این مصاحبه قرار نیست به شونده جایگاه واقعی این حزب و سازمان کردستان آنرا در تبدیل کمونیسم به یک قدرت و نیروی موثر در تقابلهای طبقاتی، در متشکل و متحزب کردن کارگران، در تعرض سیاسی- ایدئولوژیک به پایه های سنت و فرهنگ ارتجاعی ضد زن، ضد کارگر نشان دهد. این مصاحبه قرار نیست به جایگاه سازمان کردستان این حزب، کومه له کمونیست، در تقابل نظامی با بورژوازی در قدرت و بورژوازی کرد، در توده ای کردن کمونیسم در کردستان، در تقابل با نظامی گری ناسیونالیستی در جنبش کردستان، در اول ماه مه های سرخ در کردستان، در حاکمیت کمونیستها در کردستان آزاد، بپردازد.

این ها مشغله و مسئله دبیر اول کومه له و عضو هیئت اجرایی حزب کمونیست ایران در آستانه سالگرد تشکیل این حزب نیست. این تاریخ نگاری وارونه، این جعل تاریخ مصرف درون سازمانی دارد. قرار است در مقابل فشار تشکیلات که این سازمان از کجا به کجا رسیده است، در مقابل بحران هویتی که مدتها است به آن دچار است، شکل گیری کومه له جدید، کومه له غیر کمونیست جدید با تاریخ جدید و پرسناژهای جدید، مراحل بلوغ خود را کامل کند.

درسی که علیزاده از این تجربه میگیرد این است که «با وحدت تشکیلات بازی نکنید». مخاطب این درس کومه له امروز است! مخاطب نیرو و جریانی در این حزب است که امروز که بر متن بی افقی و بی خطی کومه له، در میان جریانات دیگر از راست تا چپ، از کمونیست تا نونو توده ای و ناسیونالیست بدنبال متحد میگردند. علیزاده که سازمانش با بحران هویتی روبرو شده است، و گرایشات و خطهای متفاوت با فراکسیونهای اعلام شده و نشده در رهبری آن شکل گرفته است، را میخواهد با پرچم «با وحدت تشکیلات بازی نکنید» در ظاهر هم شده متحد نگاه دارد.

مخاطب این مصاحبه، این جعل تاریخ، اعضا درون کومه له است نه کارگر کمونیست، سوسیالیست و مارکسیست که مدتها است از کومه له علیزاده و حزب اش قطع امید کرده اند. علیزاده کماکان «سیاست قاچ زین را چسبیدن» را در پیش دارد، غافل از اینکه اسبی در کار نیست.

در دنیای واقعی اما تشکیل حزب کمونیست ایران در دوره سرکوب انقلاب و کمونیستها، اعلام وجود و حضور قدرتمند کمونیسم در مقابل این تعرض و تهاجم وحشیانه بود. باز کردن سنگری بود برای همه کارگران و کمونیستها

علیه این سرکوب. تاسیس این حزب و پیشروی های سیاسی-تئوریک، دستاوردهای اجتماعی، نظامی، سیاسی آن بخشی از تاریخ کمونیسم ایران و طبقه کارگر است. این جنبش و خط حاکم بر آن مهر کمونیسم را بعنوان نه فقط جنبشی معتبر و توده ای که بعنوان حزبی اجتماعی در کردستان متحزب کویید.

مصاحبه علیزاده اگر چیزی را نشان میدهد این است که ابراهیم علیزاده امروز نه نماینده آن تاریخ و نه مدافع کلیت آن تاریخ و تجربه و دستاوردهای آن است. ابراهیم علیزاده حتی نماینده کومه له قبل از تشکیل حزب کمونیست ایران نیست. متأسفانه ابراهیم علیزاده، که در تاسیس حزب کمونیست ایران نقش برجسته ای داشت، امروز نماینده خالد عزیزی هایی است که سالهای ۶۱-۶۲ در درون کومه له از سر «کردا به تی» مخالف تشکیل حزب کمونیست ایران بود. این مصاحبه ادعای نامناسب گرایش ناسیونالیسم کرد در درون حزب کمونیست ایران علیه این حزب، علیه رهبری آن و ادامه تعرض سیاسی ناسیونالیسم کرد به گرایش کمونیستی در حزب کمونیست ایران است. تعرضی که دیروز عبدالله مهدی پرچم آنرا در دست داشت و امروز ابراهیم علیزاده آنرا در دست گرفته. تمام تاریخ نگاری جعلی، تمام قهرمان سازی و شیطان سازی ها، سنگ «دفاع» از کومه له و رهبری آن (که بخش عمده اش سال ۷۰ حزب کمونیست و کومه له را ترک کردند)، تحریک احساسات، و بالاخره دست بردن به انبان ارتجاعی ترین جریانات علیه کمونیسم همه و همه باروت این توپخانه و این تعرض است. ابراهیم علیزاده مجبور به چنین سقوطی نبود.

در دست گرفتن این پرچم و نمایندگی این گرایش از طرف ابراهیم علیزاده در جواب به نیازی است که امروز کومه له، و نه حتی حزب کمونیست ایران، دارد. جواب به بی افقی، به سردرگمی، به سوالات اساسی در مورد هویت امروز و دیروز این سازمان در جریان است. این تلاشی است برای سرپوش گذاشتن بر بحران هویتی امروز حکا و تلاش برای هویت جدید بخشیدن به حزب کمونیست ایران موجود. این تعرض برای «نجات» کومه له از نابسامانی بیشتر به قیمت چرخشی عظیم به راست و کمونیسم زدایی از این سازمان است. دیروز قرار بود کمونیسم و حزب کمونیست ایران کومه له را از نابسامانی نجات دهد، و امروز تعرض به این حزب و تاریخ آن قرار است همین کار را برای او بکند.

تخطئه کل این واقعیت عظیم، از دریچه نیازهای محدود و حقیر سازمانی، برای فشار به مخالفین درونی، با توجیه «با وحدت تشکیلات بازی نکنید»، سقوط و بیمایگی کومه له علیزاده را نشان میدهد. برخلاف تصویر وارونه، حقیر، غیر اجتماعی و غیر سیاسی که علیزاده از حزب کمونیست و سازمان کردستان آن بدست میدهد، علیرغم تصویر حقیر و پائینی که علیزاده از رهبری و کادرهای این حزب میدهد، حزب کمونیست ایران طیف وسیعی از کمونیستهای ایران را در خود متحد کرده بود. اینکه راه این کمونیستها از هم جدا شد، اینکه هر طیفی انتخاب سیاسی متفاوتی کرد، اینکه امروز جریانی که به نام این حزب و سازمان کردستان آن فعالیت میکنند، کجای مبارزه سیاسی و جدالهای اجتماعی ایستاده اند، ذره ای از این واقعیت کم نمیکند. این تاریخ، با تمام دستاوردها و ناکامی های آن، تاریخ ما، تاریخ جنبش کمونیستی، و افتخار آمیز است و باید افتخار آمیز بماند.

۶ سپتامبر ۲۰۱۵

منتشر شده در نشریه کمونیست ماهانه، دور دوم، شماره ۱۹۹

پاورقی:

(۱) نقل قول کامل اظهارات علیزاده:

” در واقع کنگره سوم که مقدمه انشعابی در حزب کمونیست ایران شد. آخرین کنگره قبل از انشعاب بود..... کنگره سوم چیزی نبود جز بیان سرخوردگی و ناامیدی رهبری آن موقع حزب کمونیست و دفتر سیاسی آن اساسا و کسان مشخصی در دفتر سیاسی بخصوص از کل حزب کمونیست. یک ناامیدی سرتاپای رهبری را گرفته بود و این ناامیدی و یا یاس خودش را تنوریزه کرد در کنگره سوم. تحت عنوان اینکه حزب باید کارگری

بشود. حزب چرا کارگری نشده. و اینکه مصافهای بزرگی در دنیا درگیر است. در آستانه فروپاشی اتحاد شوروی بودیم و این تحولات عظیمی که در دنیا اتفاق می افتاد کمونیسم احتیاج به شور و شوق دیگری، به راه یافتهای دیگری، به تلاشهای از نوع دیگری خواهد داشت و اینطوری عنوان میشد که با فروپاشی اتحاد شوروی و با سقوط سرمایه داری دولتی در واقع، فرصت برای کمونیسم و فرصت برای تحرک طبقاتی طبقه کارگر فراهم میشود و ما در آستانه این دوره متحول و بزرگ هستیم. منتها این حزب ظرفیت اینرا ندارد جواب این نیاز را بدهد. حالا فاکتهای این ناتوانی حزب را اساسا از تشکیلات کردستان و تشکیلات خارج کشور و از رهبری و تشکیلات رهبری و سازمان مرکزی آن می گرفتند. و بحثهای کشفی در این زمینه شد و نهایتا در همین کنگره تقریبا دیگر عنوان شد که حزب کمونیست ایران به این شکل قابل دوام نیست و حتی یک فاصله زمانی هم تعیین شد. یک سال دیگر فقط، تا یکسال دیگر حزب فقط فرصت دارد که گرایشات غیر کمونیستی به اصطلاح آن موقع شان و غیر کارگری را از حزب پاک کند و حزب را تصفیه کند و حزب را بر مبنای یک گرایش که به تعبیر آن موقع گرایش کمونیسم کارگری بود قرار بدهد. راجع به اینکه این گرایش چی هست، این گرایش مبنای اش چه هست، این گرایش تفاوتهاش با گذشته چه هست، ارجاع شد فقط به مانیفست و ایدئولوژی آلمانی و آثار مارکس. و به صراحت تاکید میشد آن چیزی که به عنوان کمونیسم کارگری گفته میشود چیزی بیش از مسائلی نیست که ادبیات اولیه مارکسیستی، و در ایدئولوژی آلمانی و در مانیفست کمونیست مطرح شده. و در واقع کمونیسم کارگری همان کمونیسم است. کمونیسم مارکس است. کسی که الان از دور به این بحثها نگاه میکند چیزی پیدا نمیکند.“

”بحثهایی که در کنگره سه صورت گرفت یک مونولوگ بود. یعنی کسی با اینها مخالف نبود، یعنی کسی نبود که در مقابل این ایده ها بگوید که نه این نه و این بله. یک مونولوگ بود. همه راجع به حساسیت شرایط و لزوم یک کار دیگری، از نوع دیگری که هنوز هم ابعادش معلوم نیست، صحبت میکردند، همه اینرا تأیید میکردند و در واقع کسی در مقابل این بحث ها قرار نمیگرفت. ولی با وجود این آن موقع عنوان میشد که مهم این نیست که کسانی موافق باشند و دست بلند کنند و به این بحث ها رای بدهد. مهم این است که همفکر باشند. و همفکر بودن هم معنی اش این بود که در واقع در عمل سیاسی، خودشان را منعکس کنند. هنوز هم حزب داشت کار روتین خودش را میکرد و انتقادات و ایراداتی هم که به این گوشه یا آن گوشه کار گرفته میشد چیز عجیب و غریبی نبود. چیز فوق العاده ای نبود. یک تغییر اساسی در آرایش تشکیلاتی، یک تغییر اساسی در شیوه های فعالیت در کردستان، خارج کشور و اینها نبود. انتقاداتی بود که همه را میشد پذیرفت، میشد اصلاح کرد در حد فعالیتهای روتین حزب. ولی شتاب زندگی و دستپاچگی در رهبری حزب و میتوانم بگویم یک جور ناامیدی و سرخوردگی از کل تجربه تا آن موقع حزب کمونیست ایران برای آن رهبری یک بحثهایی را دامن زده بود که الان یک ناظر بیطرفی به آن بحثها نگاه کند چیزی از توش در نیاید. همین جا همه کسانی که علاقمند هستند این تاریخ را تعقیب کنند مراجعه میدهم به دو سند یکی سندی است که تحت عنوان «در حاشیه مصافهای جهان امروز و اوضاع کمونیسم» (منظور باید «اوضاع بین المللی و موقعیت کمونیسم - گزارش به کنگره سوم حزب کمونیست ایران» باشد) سخنرانی رفیق منصور حکمت است که در آنجا عنوان میکند و یکی هم جزوه «تفاوتهای ما» که مبنای انشعاب حزب کمونیست کارگری قرار گرفت. اینها را بخوانید تا ببینید چه شان است، مشکل شان چیست. ببینید کسی میتواند به روشنی بگوید جز یک به اصطلاح بهت زندگی به نظر من، در بهترین حالت و در صمیمانه ترین تبیین جز یک بهت زندگی در مقابل اوضاع عمومی دنیا، در مقابل آن تحولات عظیمی که در دنیا داشت اتفاق می افتاد و اینکه نمیتوانست توضیح بدهد و نمیتوانست راه نشان بدهد. منتها به جای اینکه صادقانه ناتوانی خودش را در ارائه راه حل در شرایط جدید ارائه بدهد، از یک موضع بسیار خودخواهانه ای در حالیکه جوابی برای معضلات دنیای آنروز نداشت، تحت عنوان اینکه شرایط بسیار مساعد است، دنیا در شرف تحول بزرگی است از لحاظ رشد جنبش کارگری و کمونیستی، منتھی این حزب این ظرفیت و این آمادگی را برای وارد شدن در این پروسه ندارد. اینطوری عنوان میشد. در حال میخواهم بگویم، تاکید میکنم کنگره، کنگره دیالوگی نبود، یعنی بحثهای متقابلی دو طرف در مقابل هم قرار بگیرند، نبود. کمیته مرکزی حزب که گزارش کنگره را آماده کرده بود فقط رای گیری بر سر این شد که چه کسی گزارش را ارائه بدهد. در خود کنگره هم نه بحث اضافی صورت گرفت. نه تحولی و هر چه بود تأیید بود و یک مقدار سکوت یا حداقل.“

منتشر شده در نشریه کمونیست ماهانه، دور دوم، شماره ۱۹۹

میداند و هنوز طرفدار انقلاب چین و تزه‌های مانو است.

مهمترین وظیفه‌ای که کنگره اول کومله ظاهراً بعهده دارد تلاش بخشی از جمع تشکیل دهنده و هسته اصلی کومله، که تعدادی از آنها پس از سالها زندانی کشیدن چند ماهی است آزاد شده‌اند، برای انسجام بخشیدن به خود، آماده کردن خود برای ایفای نقش در تحولات سیاسی پیش رو و انقلاب در جریان در ایران است. ظاهراً استارت تلاش برای پیدا کردن جواب و جمع‌بندی از فعالیت و وضعیت «تشکیلات» پس از یکدوره از هم گسیختگی سیاسی، بی‌برنامگی، فاصله گرفتن‌های شخصی و ... در این کنگره زده میشود. فواد مصطفی سلطانی شخصیت و چهره اصلی است که تلاش میکند دلایل «انفعال» در درون و بیرون زندان را پیدا کند، آنرا جمع‌بندی کند و راهی برای پیشرفت «تشکیلات» پیدا کند. جمع‌بندی از فعالیت تشکیلات که بخش اصلی وقت این نشست ۳۷ روزه به آن اختصاص داده شده به ارزیابی از فعالیت یا انفعال افراد، انتقاد و انتقاد از خود اخلاقی به شیوه مذهبی، خودزنی، روانکاوی خود و دیگران، تزکیه ایدئولوژیک و دخالت در شخصی‌ترین ابعاد زندگی شرکت کنندگان و حتی کسانی که در کنگره نیستند محدود میشود. ارزیابی و انتقاداتی که مانند همه چپ‌اندوره متکی به سنت «مبارزه با لیبرالیسم مانو» و «انتقاد و انتقاد از خود» حاکم بر این چپ، به خودزنی، نقد ایدئولوژیک و ... است.

«مبارزه ایدئولوژیک» برای این چپ، که نه تنها از دل جنبش اعتراضی طبقه کارگر علیه بورژوازی بیرون نیامده بود و به آن نامربوط بود بلکه حتی آنرا برسمیت نیشناخت، جایگاه ویژه‌ای داشت. چپ ملی که اساساً جنبش روشنفکران ناراضی جامعه، روشنفکران ضد امپریالیست منتقد وابستگی به امپریالیسم و عاشق تولید ملی بود. برای این چپ «مبارزه ایدئولوژیک» در قالب «انتقاد و انتقاد از خود» یکی از مهمترین ابزار «انقلابی شدن» و «زدودن بقایای اخلاقیات و روحیات خرده بورژوازی» و تزکیه ایدئولوژیک و محک صداقت و شرافتمندی اخلاقی اش بود.

اگر در سنت چریکی کوهنوردی ابزار مهمی در «زدودن اخلاقیات خرده بورژوازی»، «انقلابی راسخ شدن»، «مقاوم شدن» و ... بود، در جریانات مائونیستی «انتقاد و انتقاد از خود» برای «زدودن روحیات لیبرالی خرده بورژوازی» بعنوان مهمترین ابزار کمونیست، انقلابی و خلقی شدن سنتی جا افتاده بود. «تزکیه نفس» و «انقلاب فرهنگی درونی»، «تغییر از درون»، «مبارزه علیه لیبرالیسم» نقش تعیین کننده‌ای در سیستم فکری این چپ بازی میکرد. یکی با کوهنوردی و حمل کوله پشتی پر از سنگ اینکار را میکرد و دیگری با شمشیر «انتقاد و انتقاد از خود». در سنت چریکی اگر بحث و تلاش برای اصلاح ایدئولوژیک دیگران بی نتیجه میماند اسلحه کشیدن به روی کسی که «ضد انقلاب» و «ضد خلق» شمرده میشد مجاز بود و در سنت چپ مائونیست طرد و نهایتاً اخراج و تصفیه تشکیلاتی.

زمانیکه بخش ارزیابی از تشکیلات و پیدا کردن دلایل «انفعال» و از هم گسیختگی سیاسی و سازمانی در این سند را میخوانید سنتی جا افتاده در چپ‌اندوره را در زمخت‌ترین شکل آن مشاهده میکنید. شرکت کنندگان در این اجلاس نعل به نعل «علیه لیبرالیسم» مانو را پیاده میکنند. طبق «تزه‌های» علیه لیبرالیسم مانو یکی از وظایف همه «کمونیستهای وفادار، صادق، فعال و شرافتمند» در «جبهه مبارزه ایدئولوژیک» مبارزه علیه «گرایش‌های لیبرالی برخی از افراد» و «به راه راست هدایت کردن» آنها است. این سنت غالب بر چپ ایران بود که کومله نه فقط از آن مبرا نبود که ورژن به شدت عقب مانده، اخلاقی و دهقانی آن بود. هرچه این «انتقاد و انتقاد از خود» اخلاقی‌تر، شخصی‌تر و خرد تر و عقب مانده تر بود، «منتقد» انقلابی‌تر، رادیکال‌تر و کمونیست تر بود. «نقدهایی» که فقط در فرقه‌های مذهبی و ایدئولوژیک قابل فهم و قابل اجرا است. سنتی که ربطی به «بیرحمی»، «بد طینتی» و «دیکتاتور» بودن شرکت کنندگان، که همگی به ترتیب مراسم خودزنی را اجرا میکنند و تلاش میکنند به اندازه دیگران نسبت به خود «فاطم» باشند، ندارد.

اگر بخش «انتقاد و انتقاد از خود» تعلق کومله به سنت مائونیستی «علیه لیبرالیسم» و «انتقاد و انتقاد از خود» را نشان میدهد، بخش بحثهای سیاسی، تحلیل از وضعیت کردستان، «تحلیل طبقاتی» این جامعه، تحلیل از اصلاحات ارضی و نقش آن در جامعه، جایگاه طبقه کارگر در سیستم فکری، سیاست و پراوتیک این جمع تعلق تنوریک این جریان به چپ پوپولیست، مائونیست باز هم شاخه دهقانی و عقب مانده آنرا

زنده باد روایت، مرگ بر اسناد

آثر مدرسی

در آبان سال ۱۳۵۷ ده نفر از شخصیت‌های اصلی و جمع اولیه تشکیل دهنده سازمان زحمتکشان کردستان- کومله بعد از آزادی تعدادی از آنها به مدت ۳۷ روز دور هم جمع میشوند. این نشست، که از آن بعنوان اولین کنگره آن جریان نام برده میشود، اولین نشست وسیع کادرهای اصلی و اولیه کومله از بدو تاسیس آن (سال ۱۳۴۸) تا قیام ۱۳۵۷ ایران است. صورتجلسه این نشست تحت عنوان «مباحث کنگره اول کومله» از طرف یکی از شرکت کنندگان در این اجلاس، ساعد و طندوست، و ملکه مصطفی سلطانی منتشر شده است.

متأسفانه انتشار این سند با کمپین اعتراضی «صاحبان» همان کومله روبرو شده است. اعتراض‌هایی که میتواند، حداقل برای مدتی کوتاه، روی اهمیت تاریخی این سند سایه بیندازد. اعتراض‌هایی که اگر جواب نگیرند میتوانند ذهن خواننده کنجکاو و کمونیست‌هایی که اهمیت خواندن این سند برایشان نه از دریچه تنگ موقعیت فردی شرکت کنندگان در این اجلاس بلکه از زاویه دست یافتن به تصویری واقعی از کومله از بدو تشکیل تا امروز مهم است، را به شدت مغشوش کنند.

در این نوشته به این اعتراض‌ها و «محکوم میکنم»‌ها و «سندیت ندارد»‌ها، «اصلاً کنگره نبود» و سایر حتاکی‌ها و هیاهوی «صاحبان بلامنزاع» این تاریخ، که گویا بر همه تاریخ کومله «حق آب و گل» دارند، میپردازیم. اما قبل از آن مهم است نگاهی کوتاه به خود سند و تصویری که از این جریان در آندوره میدهد، بیندازیم.

۴۷ سال از تشکیل سازمان زحمتکشان کردستان - کومله میگذرد و تا امروز تاریخ این سازمان قبل از تشکیل حزب کمونیست ایران بطور مستند در دسترس قرار نگرفته است. تاریخ کومله قبل از کنگره دوم به دو دلیل با تاریخ مبارزه توده‌ای و رودررویی نظامی با جمهوری اسلامی، با تاریخ «جنبش مقاومت در کردستان» عجین شده است. اولاً بدلیل اینکه این سازمان در این مبارزه توده‌ای در ابعاد اجتماعی و نظامی آن نقش ویژه و تعیین کننده‌ای داشته و با نقش بلامنزاع خود در جنوب کردستان توانست توازن قوا در جامعه کردستان را به نفع چپ تغییر دهد و در ابعاد سراسری کردستان را به سنگر دفاع از انقلاب در مقابل بورژوازی تازه به قدرت رسیده تبدیل کند و ثانیاً به این دلیل که اسنادی مکتوب از این سازمان، از دیدگاه هایش، از خط فکری اش، از جدالهای فکری و سیاسی آن و در دسترس نیست. کومله قبل از کنگره سوم (۱۳۴۸ تا ۱۳۶۱)، با دو کنگره و چندین کفرانس، نه با استناد به اسناد مکتوب که اساساً با اتکا به روایات متفاوت و گاه متناقض، با روایاتی که هر یک امروز در دنیای سیاست در گوشه‌ای ایستاده‌اند، شناخته شده است. کتاب «مباحث کنگره اول کومله»، که اخیراً منتشر شده است، شاید یکی از مهمترین اسنادی است که تصویری واقعی از کومله، با تمام نقاط قدرت و ضعف اش، قبل از کنگره دوم این سازمان بدست میدهد. این سند و چنین اسنادی میتوانند پروسه تبدیل کومله از محفلی از انقلابیون چپ مائونیست در کردستان به یکی از پایه‌های تشکیل حزب کمونیست ایران را نشان دهند.

کنگره اول کومله در متن تحولات انقلابی سال ۵۷ برگزار شده است. دوره‌ای که طبقه کارگر ایران به صحنه آمد و مهر خود را بر کل تحولات آن دوره زد. «مباحث کنگره اول کومله» تصویر واقعی کومله آن دوره و مشغله‌هایش را در مقابل خواننده میگذارد. کومله‌ای که در دل تحولات سال ۵۷ هنوز محور فعالیت اش روستا است. کومله‌ای که جامعه ایران در آستانه انقلاب ۵۷ را نیمه فنودال نیمه مستعمره

نشان میدهد. مستقل از اینکه نتیجه سیاسی این اجلاس چه بود، که قطعاً باید به آن پرداخت، اما بحثهایی که در این اجلاس در مورد نقش کلیدی دهقانان در انقلاب، نقش مترقی بورژوازی ملی در کردستان، نقش حاشیه ای طبقه کارگر در سیستم فکری و سیاست این جریان، ارتجاعی خواندن اصلاحات ارضی، علیرغم رشد مناسبات سرمایه داری و پرولتاریای صنعتی، بدلیل اینکه دهقان بی زمین شده و «رشد نیروهای مولده را متوقف و منحط کرده»، و ... میشود، همگی بنیه سیاسی، تئوریک این جریان را نشان میدهد. نشان میدهد کومله آن زمان از نظر تئوری مارکسیسم فقیرتر و حتی راست تر از سایر جریانات چپ مانند رزمندگان و پیکار بود.

این صورتنجاسات اما در عین حال شم بالایی از تشخیص مکانیزمهای مبارزه اجتماعی، تغییر توازن قوا، نقش کردستان در مبارزه طبقاتی و در دفاع از انقلاب را حداقل از جانب فواد، علیرغم هر کج و معوجی تئوریکی که دارد، نشان میدهد. ظرفیتی که روی فقر تئوریک و راست بودن آن از نظر تئوریک، چنان سایه ای می اندازد که آنرا به نیرویی جدی در مبارزات شهری در کردستان و به قطبی رادیکال و قوی در تقابل با بورژوازی تازه به قدرت رسیده در ایران تبدیل میکند. یک نکته در این اسناد برجسته است و آن دیدن و اتکا این جریان و در اصل فواد به مکانیزم اجتماعی قوی شدن، قدرت گرفتن و رهبری در ابعاد اجتماعی برای جابجایی نیرو و قدرت است. خصوصیت و ویژگی که اولاً کومله را به جریانی توده ای و اجتماعی در کردستان تبدیل کرد و ثانیاً بعدها کومله را از نابودی نجات داد.

این سند و چنین اسنادی را، که امیدواریم حزب کمونیست ایران بالاخره آنها را در دسترس همگان قرار دهد، باید خواند تا متوجه شد چرا و در چه پروسه ای و تحت چه جدالهای سیاسی و تئوریکی کومله ای که در کنگره اول خود طرفدار تز تصرف شهرها از طریق دهات است و پرولتاریای صنعتی جایگاهی در تئوری، سیاست و پراتیک اش ندارد در کنگره دوم به این امر میرسد که یکی از انتقادهای وارده به این سازمان «نادیده گرفتن پرولتاریای صنعتی و ترجیح دادن فعالیت در میان کارگران عقب مانده و حتی دهقانان به جای آن» است. (جزوه قطعنامه های کنگره دوم کومله)

و یا چه مباحثی و چه جریاناتی روی کومله تاثیر گذاشتند که کومله ای که در کنگره اول طرفدار بورژوازی ملی در صف خلق است، در کنگره دوم خود به نقد این نظرات میرسد و تقسیم سرمایه داری به سرمایه داری بد (وابسته) و خوب (ملی و غیر وابسته) را انحرافی ارزیابی میکند و آنرا به نقد میکشد؟ و مینویسند: «ایران یک جامعه سرمایه داری است. نیروی کار وسیعاً به کالا تبدیل شده و بهره‌کشی از آن شکل اصلی استثمار را تشکیل میدهد.» اینکه «تضاد اصلی در جامعه تضاد کار و سرمایه است»، اینکه «ایران یک کشور سرمایه داری تحت سلطه و حوزه تولید فوق سود امپریالیستی است»، اینکه «ادامه و حفظ این مناسبات و تحمیل این شرایط استثمار وحشیانه نیازمند وجود دستگاه دیکتاتوری و سرکوب میباشد. یعنی ربنای سیاسی متناسب با زیربنای اقتصادی ایران، دیکتاتوری و بهر رو ارتجاعی است.» (جزوه قطعنامه های کنگره دوم کومله)

و چرا کومله ای که بطور جدی تحت فشار کل چپ ایران بود که کردستان و مقاومت در آنجا را فقط باید حول رفع ستم ملی سازمان داد و کومله باید سازمانی محلی، کردی و ناسیونالیستی از نوع چپ آن باقی بماند، در کنگره دوم خود بر ضرورت تشکیل حزب کمونیست ایران بعنوان صف مستقل طبقه کارگر، و مهمتر بر ضرورت برنامه بعنوان پیش شرط تشکیل حزب (امری که فقط اتحاد مبارز کمونیست روی آن تاکید داشت)، تاکید میکند.

برخلاف هیاهوی متعزضین که چرا اسناد جلسه ای که مباحث سیاسی آن بشدت نازل و سطحی و غیرمارکسیستی است را منتشر کرده اید، این سند علاوه بر مائوئیسم حاکم بر کومله همزمان ظرفیت رهبری وقت کومله در نقد نظرات خود، در قبول نظرات مارکسیستی، جسار نشان در پیوستن به مارکسیسم انقلابی و تشکیل حزب کمونیست ایران، علیرغم تمام فشارهای گرایش ناسیونالیستی در درون خود کومله، اتحادیه میهنی و بقایای چپ علیه تشکیل حزب کمونیست ایران، را نشان میدهد.

کمپین معترضین به تاریخ مستند

تقریباً تمام کسانی که در این اجلاس شرکت داشته اند علیه انتشار این سند و نیات «شر» ناشر و ناشرین دست به قلم برده اند. «محکوم میکنم»، «سندیت ندارد»، «ناروا است»، «اصلاً این کنگره نیست»، «من قبول ندارم»، «چرا اجازه نگرفتید»، «توطئه ای در کار است»، «تصویر غیر واقعی از کومله و شخصیتهای آن»، «خیانت به خون جانبازان و به خون خفتگان»، «مستاصل» و «نوستالژیک» بودن ناشر، محترم ترین الفاظی است که علیه ناشرین این سند، و به ویژه ساعد و طندوست، بکار رفته است.

جالب این است که تک تک «معترضین» به انتشار این اسناد بعنوان «سازندگان این تاریخ» و «مالکین بلامنازع آن» هریک روایت خود از این تاریخ را نوشته اند یا در مورد آن حرف زده اند. علاوه بر آن علیه روایتهای همدیگر هم مفصل نوشته و گفته اند. اعتراض مشترک اینها، با تمام اختلافات سیاسی که امروز دارند و یکی خود را از روز اول مارکسیست انقلابی و هم خط منصور حکمت جا میزند و دیگری از روز اول مخالف منصور حکمت، یکی ناسیونالیست دو آتشه و دیگری کمونیست دو آتشه، فقط یک دلیل میتواند داشته باشد؛ اینکه این اسناد پوچی روایات دلخواهی تک تک آنها، حق به جانب بودن همیشگی خود یا سازمان شان، کل قهرمان سازی ها و شیطان سازی هایی که اینها در روایات شان از این تاریخ و کومله له به خورد جامعه داده اند را برملا میکند. «این کتاب سندیت ندارد» فرمول مشترک همگی معترضین مستقل از خط سیاسی امروزشان است.

شرکت کنندگان در این کنگره که برای خود حق آب و گل و حقوق ویژه ای قائلند اعتراض میکنند که چرا با ما مشورت نشد، چرا از ما اجازه گرفته نشد. «معترضین» قاعدتاً باید بهتر از هر کسی بدانند که اسناد رسمی احزاب، سازمانها، دولتها و... ملک شخصی کسی نیست و هیچ حزبی، سازمانی یا دولتی برای انتشار اسنادش از شرکت کنندگان در تک تک اجلاسهای آن اجازه نمیگیرد. آخر هرچه باشد تک تک شان بیش از ۴۰ سال است مبارزه سیاسی و حزبی کرده اند.

اما مهمتر از آن تعدادی از همین «معترضین» دو آتشه هر چند وقت یکبار، بنا به اقتضای زمانه و اینکه قرار است علیه چه جریانی و یا شخصی «افشاگری» کنند، سند یا اسنادی که به هر دلیلی در اختیارشان است را بدون مشورت با کسی رو میکنند. ظاهراً حق استفاده از اسناد حزبی، آنهم بنا به مصالح فردی، علنی کردن قطره چکانی اسناد کومله و حزب کمونیست ایران، فقط در انحصار ایشان است!

میگویند سندیت ندارد چون از کردی به فارسی ترجمه شده، تند نویسی شده و معلوم نیست چقدر دقیق است. یکی نیست به این دوستان بگوید آخر قاعدتاً تعدادی آدم تحصیلکرده و لیسانسه که به نوبت منشی جلسه بودید نباید فارسی تان تا این حد بد بوده باشد که مهمترین نکات را از قلم انداخته باشید و مثلاً به جای «کارگر» بنویسید «دهقان» و یا به جای «تمرکز کار در مراکز صنعتی» بنویسید «تمرکز کار در دهات»!

از نظر «معترضین» این صورتنجاسه سندیت ندارد چون آنها آنرا تائید نکرده اند، اما دفترچه خاطرات و روایتهای من در آوردی از این تاریخ و نه فقط این تاریخ که تاریخ کمونیسم در ایران، تغییر تاریخ کومله و حزب کمونیست به تاریخ زندگی سیاسی خود، شجاعتها و قهرمانی های فردی خود، شیطان سازی های دلخواهی از رفقای دیروز و مخالفین سیاسی امروزشان و ... سندیت دارد. شعبده بازی از این عیان تر؟

میگویند انتشار اسناد نشان از نوستالژی و استیصال ناشر دارد. ارزیابی ناشر از این اسناد جایگاه چندانی در ارزیابی از خود این سند ندارد. اما «مستاصل» و «نوستالژیک» خواندن ناشر آنهم از طرف دوستان محترمی که بخش اعظم وقت مفید خود را به نوشتن داستانها و خاطرات فردی شان اختصاص میدهند که مملو از حسرت از دوران سپری شده و پرافتخار زندگی شان است، شوخی بیمزه ای بیش نیست.

آزار دهنده ترین، عقب مانده ترین و جهان سومی ترین حربه ای که «معترضین» ما بکار میبرند تحریک احساسات و قایم شدن پشت دفاع از «حق جانبازان» و «به خون خفتگان» (طیب، محمد حسین کریمی و فواد) است. پشت «خون جانبازان» قایم میشوند. تحریک احساسات میکنند که «نگران حرمت رفقای

جان باخته» شان و بخصوص «شکستن شخصیت» فواد، بعنوان شخصیتی که در این اجلاسها نقش جدی داشته است، هستند.

تا جائیکه به فواد و تصویر از او برمیگردد، با مطالعه این سند شما متوجه مائونیست بودن این جمع در همه ابعاد آن و بخصوص فواد میشوید. اما مهمتر از آن، از این سند متوجه اتوریته فواد در این جمع و نقش منحصر بفرد او در تلاش برای پیدا کردن دلیل از هم گسیختگی و «انفعال» جمع، تلاش برای پیدا کردن راه برون رفت از این وضعیت میشوید. در کنار تحلیل های غیرمارکسیستی از جامعه ایران، قدرت تشخیص و شم سیاسی نیز او را در دیدن روند اوضاع، حتی اگر قادر نیست تبیین مارکسیستی از آن بدست بدهد، در تشخیص اوضاع امروز و آینده، میتوان دید. تشخیص اینکه انقلاب با به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی به پایان نمیرسد و تقابل های طبقاتی بعد از سرنگونی شاه حادثتر خواهند شد، اینکه خمینی پس از بقدرت رسیدن با اپوزیسیونی قوی روبرو خواهد شد، تشخیص اینکه مسئله مردم، زحمتکشان، حل نشده باقی خواهد ماند، اینکه با سیر رو به رشد اعتراضات و مبارزه مسلحانه در شهر و روستا علیه جمهوری اسلامی روبرو خواهیم شد، دیدن و تشخیص ناتوانی بورژوازی و خرده بورژوازی در رهبری این اعتراضات و ضرورت شرکت فعال در این مبارزات، سازمان دادن آن و بدست گرفتن رهبری آن، تشخیص ضرورت ارتباط و همکاری با نیروهای چپ در خارج از کردستان و توضیح اینکه «بعدها کردستان میتواند پایگاهی برای مبارزه صریحتر طبقاتی در ایران باشد» به آنها همه و همه وجوه دیگری از فواد را نشان میدهد. آنهم درست در دوره ای که بخش اعظم چپ پوپولیست ایران خمینی و جمهوری اسلامی به قدرت نرسیده را در «جبهه خلق» و «ضدامپریالیست» ارزیابی میکرد و در فکر چگونگی حمایت از آن بود. البته «معترضین» ما به این مولفه ها، که برای کمونیستی که عطش شناختن یک رگه معین از چپ و کمونیسم در ایران را دارد شغف انگیز است، علاقه ای ندارند و با شمشیر زنگ زده «دفاع از خون جانباختگان و حرمت آنها» به جنگ تاریخ واقعی کومله میروند.

«معترضین» ما پشت دفاع از حرمت «رفقای جانباخته» قایم میشوند تا از گذشته خود فرار کنند. معضل اصلی شان این است که با دیدن نقش فواد، با تمام اخلاقیگری اش، بعنوان رهبر فکری، سیاسی و عملی این جمع، با خواندن بحثهای سیاسی سطحی و غیر مارکسیستی، با دیدن شرکت فعال همگی شان در مراسم تزکیه نفس و تصویر قهرمان و «رهبران همیشه حق به جانب» و «همیشه کمونیست» از آنها شکسته میشود. اینها نگران تناقض این صورتجلسه با لاف زنی های شان در مورد نقش ویژه خود در تاریخ اند.

امروز شاخه های مختلف کومله که همگی خود را وارث «کومه له اصیل» معرفی میکنند، از طرفی از کومله قبل از کنگره دوم چنان قدوسیتی ساخته اند که نمیتوان حتی در مورد آن حرف زد و از طرف دیگر هر شاخه ای بنا به تعلق جنبشی خود تصویر از بدو تولد مارکسیست بودن یا ناسیونالیست بودن کومله را میدهد. هر شاخه ای برای توجیه حقانیت امروز خود در مقابل دیگری تصویری جعلی و ساختگی از کومله دیروز بدست میدهد. کتاب «مباحث کنگره اول کومله» نه تنها این قدوسیت کاذب کومه له آن زمان را میشکند که غیر مستند و دلبخواهی بودن تاریخ سازی های شاخه های مختلف کومله را نیز برملا میکند. نگرانی مشترک رهبری شاخه های مختلف کومله به انتشار این اسناد از این «بی آبرویی» است.

برای آن تعدادی از این «معترضین» که از موضعی ظاهرا چپ کومله را مورد نقد قرار میدهند، ظاهرا هر «نقدی» تا زمانیکه در آن از کومله و رهبری آن بعنوان شخص سوم نام برد، مجاز است و بخشا خودشان به کرات گذشته کومله را بی هیچ امتیازی به نقد کشیده اند. در روایات «تاریخی خود» از کومله قبل از تشکیل حزب کمونیست بعنوان سازمانی عقب مانده، پوپولیست، مائونیست، با گرایش ناسیونالیستی و ... نام برده اند، کومله را سازمانی که حتی یک سند جدی و یک نویسنده نداشته، جدال تنوریک نکرده، متکی به «پچ پچ» های محفلی و «انتقاد از خودهای کذابی» بود، محفلی که روابط خشن و فرقه ای محفلی داشت و بی اعتمادی و تحقیر و ارباب مخالفین و تفتیش عقاید و شکنجه روانی در آن باب بود، نام برده اند.

ظاهرا میشود کومله را بعنوان سازمانی که رهبری آن سالها دست به قلم نبرده و در روستاها مشغول

درو کردن علف و یونجه و «خدمت به خلق» بوده تحقیر کرد و یک کلام در مورد اینکه «نقاد بیرحم» ما خود عضوی از همین رهبری «عقب مانده»، «پچ پچ کن» و «یونجه درو کن» بوده، نگفت. میشود رهبری کومله قبل از تشکیل حزب کمونیست ایران را تحقیر آمیز بعنوان «دنباله رو عقب مانده ترین و مذهبی ترین و منفعت طلب ترین ذهنیت توده ها» معرفی کرد و به روی خود نیاورد که ایشان هم عضو همین رهبری بوده. میشود به جای ارزیابی سیاسی، منصفانه و ابژکتیو از نقش کومله در مبارزه طبقاتی و جنبش کمونیستی، به جای نقد سیاسی دیروز و امروز کومله، روی همه دستاوردهای این جریان خط کشید، اما وقت خودش مدال افتخار عضویت در رهبری همین کومله که یک جنبش عظیم اجتماعی و مسلحانه را علیه جمهوری اسلامی سازمان داد و رهبری کرد، کومله ای که سازمان کردستان حزب کمونیست ایران بود، را به سینه زد و به رخ کشید و اعتبار کومله کمونیست را به اعتبار شخصی خود تبدیل کرد.

دوستان محترم! نمیشود در افتخارات کومله سهیم بود و در نقاط ضعفش کلی بافی کرد و خود را به کوچه علی چپ زد و زمانیکه یکی از صورتجلسات همین رهبری منتشر میشود فریاد «حرمت رفقای جانباخته را بر باد ندهید» را سر داد. باور کنید کارتان رقت آور است.

«معترضین» میگویند این همه تصویر کومله ای اجتماعی با همه قهرمانی ها و فداکاریهای آن نیست و این کتاب حرمت و نقش کومله و شخصیتها و رهبران آنرا خدشه دار میکند. قطعاً هیچ سندی به تنهایی بازگو کننده همه واقعیات در مورد یک سازمان و حزبی نیست. اولاً این تنها سند واقعی و غیر ساختگی از کومه له قبل از انقلاب ۵۷ است و ثانیاً اسناد بعد از این کنگره که سیر تحولات بزرگ در کومه له را نشان میدهد، موجود است و همه اینها تصویر روشنتری از کومله بخصوص بعد از تشکیل حزب کمونیست ایران بدست میدهد. مهمتر از آن هر تاریخ نگار منصفی و بخصوص کمونیستهایی که مشتاق مطالعه تاریخ و پروسه شکلگیری جنبش شان هستند از مجموعه این اسناد، از نقش ابژکتیو کومله در مبارزه طبقاتی در کردستان و ایران تصویری عمومی از کومله، رهبری آن در دوره های مختلف، از جدالهای فکری و گرایشات مختلف در کومله بدست خواهد آورد. همانطور که هیچ کمونیستی تصویر از بوخارین و نقش او در حزب بلشویک و انقلاب اکتبر و پس از آنرا از کتاب محاکمات بوخارین و خودزنی و «اعترافات» او علیه خودش، نمیگیرد، هیچ کمونیستی تصویرش از کومله را صرفاً از این سند نمیگیرد. این سند گوشه ای و جنبه ای مهم از تاریخ کومله، که همیشه در هاله ای از ابهام و تقدس نگاه داشته شده است، را نشان میدهد. این سند به مشتاقان این تاریخ و هر کمونیستی امکان میدهد که مستقل از روایات امروز روایان مختلف، مستقل از تاریخسازی های غیر واقعی و مستقل از ادعاهای امروز رهبران وقت کومه له، و واقعیت کومله آن دوره را بشناسد و تصویر مستقیم و واقعی تری از آن بدست بیاورد.

«معترضین» ما بهتر است به جای اعتراض به انتشار اسناد تاریخی سازمانی که دوره ای افتخار عضویت در رهبری اش را داشته اند، و نق زدن از اینکه این سند را باید در متن اجتماعی و جنبشی آن قرار داد، آستین بالا بزنند و این کنگره را در متن اوضاع اجتماعی خود قرار دهند، بعنوان «صاحبان آن تاریخ» و نه شخص ثالث آنرا نقد کنند، پیشرفت و سیر تغییر در کومه له از کنگره اول تا دوم را توضیح دهند، بنویسند که چگونه سیستم فکری و سیاسی کومله کنگره اول را مورد نقد قرار دادند، جدالهای فکری و سیاسی آنرا توضیح دهند و مهمتر از همه تمام اسناد دیگری که که کل این پروسه پر از ابهام را در دسترس همگان قرار دهند.

اسنادی چون «مباحث کنگره اول کومله» را باید خواند تا متوجه همه ابعاد موجودیت و هویت کومله شد. کومله ای را دید که انقلاب مدنظرش بر دوش دهقانان و با محاصره شهرها از طریق روستا متحقق میشد. کومله ای که از نظر فرهنگی با تقدیس عقب ماندگی و با تقدیس فرهنگ روستای، عقب مانده و مذهبی به عنوان احترام به باور «توده ها» خود نه تنها از نظر سیاسی که از نظر فرهنگی هم جناح راست چپ ایران بود. و همزمان دید که همین کومله در همان کنگره اول خود، چشم به قدرت دوخته بود و بر اهرمهای گرفتن قدرت و قوی شدن انگشت میگذاشت و تلاش میکرد راهی برای تقویت جریان خود پیدا کند. شاید این خمیر مایه رهبری وقت کومله است که باعث میشود در فاصله دو کنگره اول تا دوم

بین اتحادیه میهنی و مارکسیسم انقلابی دومی را انتخاب کند، به نقد باورهای خود بپردازد، به مارکسیسم انقلابی بپیوندد و نهایتاً یک پای اصلی تشکیل حزب کمونیست ایران شود. کسانی که در کنگره اول ایران جریان شرکت داشتند همراه طیفی دیگر از شخصیت‌های اصلی تاریخ کومله، مستقل از اینکه امروز از نظر سیاسی کجا ایستاده اند، در پراوتیک اجتماعی و تحولات سیاسی آن دوره نقش برجسته ای داشتند. اعتراض به انتشار اسناد کومله بعد از نزدیک به ۴ دهه صرفاً از دریچه حقیر حسابگری‌های سازمانی یا فردی فقط دنیای حقیر «معترضین» را نشان میدهد.

نقدی متفاوت!

در میان همه اعتراض‌ها و «محکوم میکنم»‌ها و حتاکی‌ها و انصافاً نقد ابراهیم علیزاده از جنس دیگری است. نگرانی علیزاده برعکس سایر شرکت کنندگان در این اجلاس شخصی نیست، سیاسی است. علیزاده برخلاف سایر «معترضین»، که نگران تصویر دیروز و امروز خود هستند، اساساً نگران شکستن تصویر کومله رادیکال و انقلابی، نگران شکستن تصویر «کومله از روز اول مارکسیست» که «میتوانست با یک تغییر نام و کمی تغییر آرایش به تنهایی تشکیل حزب کمونیست ایران را اعلام کند»، است. علیزاده بر عکس بقیه «معترضین خشمگین» امری سیاسی دارد.

علیزاده با تشبیه بيمورد این صورتجلسه با «تاریخ حزب بلشویک» که اتفاقاً روایت رسمی رهبری وقت حزب بلشویک، استالین، از تاریخ حزب بلشویک است، انتشار این سند را «کاری ناروا» که نه در خدمت روشن کردن تاریخ واقعی کومه له، بلکه عملاً در خدمت مخالفان این جریان، ارزیابی میکند. علیزاده برخلاف بقیه حقیقت را میگوید. او نگران شکستن تصویر و روایت رسمی است که رهبری امروز کومله از تاریخ این سازمان میدهد و البته نام آنرا «تاریخ واقعی کومله» میگذارد. اتفاقاً این سند و اسناد دیگری که متأسفانه در آرشیو حزب کمونیست ایران و کومله خاک میخورد، تصویری واقعی از تاریخ کومله با همه نقاط درخشان و ضعف آن به طبقه کارگر و کمونیستها میدهد. اسنادی که متأسفانه ابراهیم علیزاده و رهبری کومه له امروز آنرا در دسترس کمونیستها قرار نمیدهند.

در دنیایی که صاحبان اسناد این تاریخ، آنها را مخفی میکنند و فقط زمانی حاضر به علنی کردن گوشه‌ها و منتخبی از این اسناد میشوند که قرار است با سازمان یا فردی تسویه حساب کنند، روی رفقای دیروزشان را کم کنند و اعتباری به دیروز و امروز خود بدهند. در دوره ای که روایت‌های دلخواهی با قهرمان‌ها، ناهرمان‌ها و شیطان‌های ساختگی به جای تاریخ مستند را تحویل ما میدهند، انتشار این سند تصویری واقعی از این سازمان و رهبران آن‌دوره آن، با تمام نقاط قدرت و ضعف‌شان، بدست میدهد. بدون چنین اسنادی نقش ویژه و منحصر بفرد کومله در کردستان، منشاء سیاستها و تاکتیکهای این سازمان برای سازمان دادن حرکتی عظیم و اجتماعی در مقابل سرکوب انقلاب، تبدیل کردستان از منطقه ای که فاصله ای جدی از قیام ۵۷ داشت به پایگاه انقلاب و ممکن نیست. بدون چنین اسنادی سوالات بی جوابی مانند اینکه چه چیزی کومله را از سایر چپ سنتی و پوپولیست در ایران جدا میکرد؟ چگونه سازمانی با این درجه از فقر تئوریک، مانوئیست به معنای کامل و دهقانی آن، سر نوشت متفاوتی از سایر سازمانهای چپ در ایران که به تدریج مضمحل شدند پیدا کرد؟ چگونه کومله کنگره اول که از اتحادیه میهنی تقلید میکرد و آنرا متحد خود میدانست، جریانی که عقب ماندگی فرهنگی، فرهنگ مرد سالار و مذهبی را به عنوان باور توده‌ها تقدیس میکرد و بر سر زنان حتی زمانی که به صفوف آن پیوستند روسری میکرد به جریانی پیشرو و کمونیست که برای اولین بار زنان را مسلح کرد و از برابری زن و مرد و از فرهنگ مدرن و شهری دفاع کرد تبدیل شد؟ چرا سازمانهای چپ شهری‌تر، با پایه کارگری مانند پیکار و رزمندگان به بن بست رسیدند اما کومله توانست با پیوستن خود به مارکسیسم انقلابی نجات پیدا کند؟ طی چه پروسه ای، در کدام جدالهای فکری، سیاسی، تئوریک، سبک کاری و مانوئیسم حاکم بر کومله شکست خورد و مارکسیسم انقلابی دست بالا پیدا کرد؟ نقش مارکسیسم انقلابی در نجات کومله از تبدیل شدن به جناح چپ اتحادیه میهنی چه بود؟ چرا کنگره دوم کومله (که اسناد آن کماکان در دسترس نیست) بعنوان نقطه تعیین کننده ای در چرخش به مارکسیسم این سازمان ممکن شد؟ و سوالات متعدد

دیگری از این نوع میتواند جواب بگیرد. جواب همه این چراها فقط و فقط با اتکا به اسناد میتواند جواب بگیرند. بدون اسناد و مستندات جنگ دوم امروز تصویر هالیوودی از قهرمانان امریکائی و نقش هفت مرد خبیث در شکست فاشسیم به جای تاریخ جنگ دوم در مدارس تدریس میشود. بلایی که امروز بر سر تاریخ کومله، تاریخی که روایان مختلف آن بنا به مصالح سیاسی یا فردی امروزشان بدست داده و میدهند، آمده است.

این سند و مجموعه مباحث قبل از کنگره دوم کومله بر سر تحلیل طبقاتی از جامعه ایران و تقابل دو دیدگاه طرفدار تز نیمه فئودال- نیمه مستعمره با طرفداران تز سرمایه داری و ابسته، مباحثی که بر سر وظایف کومله در این سازمان در جریان بود، پروسه جدالهای فکری در رهبری کومله و انتقاد آن از مانوئیسم غالب بر کومله، پروسه گردش به چپ کومله و نزدیکی با اتحاد مبارزان کمونیست، و بالاخره قبول برنامه حزب را با استناد به فاکت‌های واقعی نشان میدهد. فاکت‌هایی که روایت‌های موجود منجمله روایت علیزاده را زیر سوال میبرد و بی اعتبار میکند.

چنین اسنادی نشان میدهد که برخلاف روایت علیزاده صرف «صداقت و صمیمیت این انسانهایی که پاک باخته به کمونیسم عشق میورزیدند» برای مارکسیست و کمونیست بودن کافی نیست.

نگرانی علیزاده از این است که چنین اسنادی پوچی این ادعا که «به نظر من کومه له میتوانست به تنهایی حزب کمونیست ایران را تشکیل بدهد. بدون اتحاد با هیچ سازمانی. همین کومه له هم میتوانست، از نظر تحلیل میگویم واقعیت جور دیگری پیش رفت، حزب کمونیست ایران باشد. فقط یک تغییر نام و تغییر آرایش تشکیلاتی و جواب دادن به ملزومات کیفیت جدیدی که مبیایستی متحقق شود، لازم بود.» را نشان دهد.

این اسناد بیربطی ارزشگذاری علیزاده از تلاشهای «مرتضی راوندی»، «م سوداگر» و همه دانشمندان صد سال گذشته ایران و جهان به تاریخ واقعی حزب کمونیست ایران و کومله را نشان میدهد. چنین اسنادی تلاش علیزاده در مخدوش کردن تاریخ واقعی کومله و بخصوص حذف یک گرایش و سازمان معین که نقش تعیین کننده و سرنوشت سازی در تاریخ حیات کومله داشت را روشن تر از هر بحثی نشان میدهد. اگر حزب کمونیست و کومله دست از معامله گری سیاسی بردارند و همه اسناد کومله و حزب کمونیست ایران را منتشر کنند آنوقت دست هر کسی باز است تا با اتکا به آنها و نه روایت مختلف و بخصوص روایت رسمی امروز حزب کمونیست تاریخ این سازمان را مدون کند.

کومله و سازمان آن همیشه برای علیزاده مقدس بوده. چنان مقدس است که حاضر است تاریخ آنرا تحریف کند، اسناد تحولات و جدالهای فکری و سیاسی کومله را مخفی کند، به شرطی که تصویر کومله از روز اول کمونیست، مارکسیست، اجتماعی و توده ای با رهبرانی کمونیست، قهرمان، صمیمی و صادق و در اذهان شکسته نشود. علیزاده متوجه نیست روایت او در میان کوهی از روایات دیگر، منجمله روایت جمهوری اسلامی، از تاریخ کومله گم خواهد شد. متوجه نیست امروز نه فقط دوستان و مخالفین دیروز و امروز کومله حتی جمهوری اسلامی روایت خود از کومله را با اتکا به ادبیات علنی کومله از سال ۵۷ تا امروز به خورد جامعه و طبقه کارگر در ایران و کردستان میدهد. بزرگترین خدمت به کومله در دسترس قرار دادن همه ادبیات و اسناد کومله از روز تاسیس است.

۳ مه ۲۰۱۶

منتشر شده در نشریه کمونیست ماهانه، دور دوم، شماره ۲۰۶

کمونیسم کارگری و فعالیت حزب در کردستان

(از سلسله بحث های کمونیسم کارگری - سمینار دوم)

منصور حکمت

۱- مبارزه طبقاتی و احزاب سیاسی

مقدمه

قبل از اینکه وارد بحث در مورد کومله و کردستان بشویم، ترجیح میدهم ابتدا قدری به سمینار قبل [۱] و موضوعات تحلیلی‌تر و تئوریک‌تری که آنجا مطرح کردم برگردم. بطور مشخص میخواهم اینجا در مورد احزاب سیاسی و رابطه آنها با جامعه و تاریخ اجتماعی و با طبقات حرف بزیم. من اینجا به این تبیین مقدماتی احتیاج دارم زیرا در طول این بحث میخواهم به چند مساله مهم بپردازم. اول، ارزیابی از کومله. از خود پرسیم این یعنی چه. ارزیابی از یک سازمان؟ ارزیابی از یک جنبش؟ از یک دوره؟ یا ارزیابی از یک طبقه؟ وقتی ما از «دورنمای کار ما در کردستان» حرف میزنیم، باید این را روشن کنیم که آیا منظور ما دورنمای کار یک حزب در کردستان است؟ دورنمای کار یک طبقه است؟ دورنمای جنبش ملی است؟ باید روشن کنیم که صحبت درباره کدام اینها بر دیگری مقدم است و غیره. تا آنجا که به بحث ما درباره کومله مربوط میشود، همانطور که بعدا به آن مفصلا بر میگردم، کومله یک جزء تفکیک ناپذیر از یک تاریخ وسیع تر است.

کومله تشکیلات خارج از کشور حزب کمونیست ایران نیست که بود و نبودش مستقیما تاثیر مهمی بر جهان پیرامونش نگذارد. کومله سازمانی است که تاریخا در دل جامعه جای گرفته و رابطه تنگاتنگی با آن دارد. بنابراین بحث ارزیابی کومله، بحث ارزیابی نقش یک سازمان سیاسی در تاریخ معاصر خودش است و درک رابطه ایندو با هم.

ثانیا باید این مقدمه تحلیلی‌تر را بگویم، چرا که باید مقداری درباره مساله ملی و طبقاتی در کردستان صحبت کنم و آنجا هم باید رابطه این مسائل اجتماعی را با حزب کمونیست در کردستان توضیح بدهم.

و بالاخره باید این مقدمات را بگویم چرا که لازم است حد فاصل متدولوژیک خود را با خطوط دیگری که در این حزب میبینیم روشن بکنم. این مقدمات به من امکان میدهد که این گرایشات در درون حزب را بشناسانم و بگویم که متد برخورد هر یک از آنها به کار ما در کردستان و به کومله چیست و اختلافات این گرایشها به چه اشکالی بروز میکنند.

مبارزه طبقاتی و احزاب سیاسی

در سمینار قبل گفتم که تبیین مارکس از تاریخ، و در واقع هر کس که معتقد به عینی بودن تاریخ است، این است که عینیت تاریخ در قانونمندی حرکت آن است. تاریخ یک سلسله وقایع و رویدادهای تصادفی نیست، رویدادهایی نیست که صرفا بر مبنای اراده انسانهای هر دوره رخ داده باشد. تاریخ یک قانونمندی بنیادی دارد که بر مبنای آن

کومله، اختلافات، سرنوشت

حرکت میکند. در سمینار قبل سعی کردم بطور خلاصه بگویم که مارکس این قانونمندی را چگونه توضیح میدهد. بحث مارکس اینست که انسانها در تلاش ناگزیرشان برای بقا فیزیکی خود و برای بازتولید خودشان بعنوان انسان وارد روابط متقابل اجتماعی میشوند. جامعه شکل اولیه و پیش فرض وجود انسان است. در هر مقطع انسانها در مناسبات اجتماعی با هم بسر میبرند که حول مساله تولید و بازتولید سازمان یافته است. بنابراین سوال اینست که این جامعه و این مناسبات چگونه تغییر میکند و از چه «حکمتی» تبعیت میکند. مارکس سرخ تمام تکامل تاریخی را در همین مناسبات پیدا میکند. اما مارکس بطور بلافاصله و بلاواسطه از تولید به تغییر جامعه و روند تاریخ نقب نمیزند. مارکس گام به گام لایه‌ها و سطوحی از تحلیل را مطرح میکند و از تولید و بازتولید گام به گام بحث خود را کنکرت‌تر میکند تا به نقش پراتیک و اراده و عمل انسان در تغییر جامعه میرسد. بنابراین مارکس که قانونمندی تغییر جامعه را در مناسبات تولید جستجو میکند، برای توضیح مکانیسم عملی این تغییر یکی پس از دیگری سطوح مشخص‌تری را وارد بحث میکند، که هر یک ریشه در بنیاد اقتصادی جامعه دارند، تا بالاخره نه فقط نقش اراده و آگاهی و پراتیک انسان بلکه جایگاه خرافه و مذهب و پندارهای بشر را در تغییر اوضاع معین میکند و توضیح میدهد. برای مارکس، تاریخ از قوانین عینی‌ای تبعیت میکند، اما بهر حال این انسانها و حرکت آنها است که تغییر را باعث میشود و این قوانین را به عمل درمیآورد. در جلسه قبل گفتیم که مارکس چگونه در حرکت این انسانها، موقعیت آنها در مناسبات تولید و عبارت دیگر موقعیت طبقاتی آنها را مبنا قرار میدهد. مبارزه طبقاتی، که ریشه در مناسبات تولید دارد اما نهایتاً چیزی جز پراتیک توده وسیع انسانها نیست، پیشبرنده تاریخ واقعی و عنصر تحول جامعه و مناسبات انسانها از شکلی به شکل دیگر است.

در جلسه قبل توضیح دادم که برای مارکس مبارزه طبقاتی شکل ایده‌آلیزه شده‌ای از جدال کسانی نیست که از طبقات سخن میگویند و بنام آنها جدال میکنند، بلکه کشمکش و تقابل دائمی در جامعه میان خود این طبقات است. جدالی عینی که دائماً میان انسانهایی که در مکانهای مختلف تولیدی قرار گرفته‌اند در جریان است. این جدال هر روزه است، وقفه ناپذیر است و در ابعاد مختلف، خواه پنهان و خواه آشکار ادامه دارد. این روح تاریخ برای مارکس است. اگر تاریخ از حکمتی تبعیت میکند اینست که مناسبات تولیدی انسانها را در موقعیتی قرار میدهد که روبروی هم قرار میگیرند و اینها با کشمکش خود اصل مناسبات تولید را هم دگرگون میکنند. در نتیجه تاریخ جامعه از الگویی تبعیت میکند و در هر مقطع دارد به تضادهای موجود در مناسبات تولید پاسخ میدهد.

اما باز هم این بحث، یعنی بحث مبارزه طبقاتی، آخرین سطح کنکرت شدن مارکس در توضیح تاریخ نیست. مساله اینست که این تضادهای زیربنایی و کشمکش طبقاتی ناشی از آن خود را در یک کشمکش‌های روبنایی نشان میدهد که تنها از طریق آنها تضادهای زیربنایی حل و فصل میشود. تضاد میان محدودیت مناسبات تولید و رشد نیروهای تولیدی جامعه خود را بصورت طیفی از کشمکش‌ها میان انسانها بر سر مسائل متنوع، در ابعاد سیاسی، حقوقی، فکری، هنری، ادبی، ایدئولوژیکی و غیره نشان میدهد. این کشمکش‌ها در این سطح روبنایی، یعنی سطحی که بالاخره انسان را بعنوان عنصر فعاله وارد صحنه میکند، است که تکلیف تضادهای بنیادی را روشن میکند و جامعه را از یک مرحله تاریخی به مرحله‌ای دیگر میبرد. در بخش اعظم این تاریخ شعور انسانها و آگاهی آنها از روندهای زیربنایی‌ای که با جدال خود به جلو میبرند محدود است. بعنوان مثال، بورژوازی ایران در قرن نوزدهم پیدا میشود و گام به گام قرار است سرمایه داری در این کشور رشد کند و این نظام اجتماعی و اقتصادی نوین بورژوائی جایگزین نظام کهنه بشود. این یک نیاز اجتماعی است که در رشد تولید و در مناسبات اجتماعی تولید ریشه دارد. اما این روند نه لخت و عریان تحت این پرچم، بلکه تحت یک سلسله کشمکش‌ها در سطح روبنایی تر و با پیدایش جنبش‌هایی با هدف‌های محدود و ویژه رخ میدهد. انقلاب مشروطیت میشود، صحبت از مدرن شدن تعلیم و تربیت و آموزش زنان میشود، از نقش مطبوعات و آزادی آنها صحبت میشود، از محدودیت حقوق سلطنت حرف زده میشود، ناسیونالیسم تقویت میشود و نیاز به ساختن یک هویت ملی برای ایران به جلو رانده میشود، رضاشاهی پیدا میشود، صنعت و مدرنیزاسیون اداری و تمرکز قدرت دولتی به یک امر تبدیل میشود، جنبش ملی شدن صنعت نفت پا میگیرد، مصدق و مصدقیسم پیدا میشود که آرمان استقلال سیاسی و حق حاکمیت ملی بورژوازی ایران را به جلو میراند، اصلاحات ارضی مطرح میشود، علیه وابستگی به امپریالیسم و دولت عروسکی پرچم بلند میشود. اینها هر یک آرمانهای انسانهای زیاد و امر سیاسی و مبارزاتی آنها بوده است. هر یک از اینها نمودار وجود جدالهای متعدد سیاسی و فکری و اقتصادی در میان بخش‌های مختلف جامعه است. انسانها در این جنبش‌ها و در این سنت‌های مبارزاتی و اعتراضی و انتقادی و حکومتی شرکت میکنند، اما با شرکتشان در اینها تکلیف کل

بورژوائی شدن جامعه را روشن میکنند. اگر به این شیوه به تاریخ ایران نگاه بکنید، آنوقت از انقلاب مشروطیت تا جمهوری اسلامی یک روند مرکب اما جهت‌دار و دارای قانونمندی را به شما نشان میدهد. عروج بورژوازی ایران از درون نظام کهنه و سپس رو در روئی آن با آنتی تز خودش، تبدیل سرمایه داری ایران به نظام کهنه‌ای که اکنون خود مورد اعتراض است، چکیده این تحولات متنوع و درونمایه مکاتب و جنبش‌ها و سنت‌های مبارزاتی و شخصیت‌های سیاسی مختلفی است که در تمام طول ایندوره پیدا شده‌اند و نقش بازی کرده‌اند و به مصاف هم رفته‌اند. در این پروسه احزاب متعدد ساخته شده، نبردها شده، قلم‌ها بدست گرفته شده، جدالها صورت گرفته. اما هر کدام از اینها گوشه‌ای از یک تاریخ عینی و مادی را جلو برده است که حکمت و قانون اساسی آن در زیربنای جامعه و جدال طبقات اصلی آن قابل مشاهده است.

احزاب سیاسی در این سطح از بحث و در این سطح از واقعیت وارد میشوند. احزاب سیاسی اشکال گرد آمدن انسانها و شرکتشان در این جدالهای متعدد و متنوع روبنایی است. و مستقل از اینکه این احزاب راجع به خودشان چه میگویند، با نگاه کردن به تاریخ واقعی که وجود آنها را ایجاب کرده است و با مشاهده اینکه در جهان مادی اینها عملاً دارند کدام حرکت تاریخی را منعکس میکنند و به جلو می‌رانند درباره آنها حکم داد. بعبارت دیگر پشت هر کشمکش سیاسی و حقوقی و عقیدتی، یک کشمکش واقعی طبقاتی وجود دارد، که احزاب سیاسی را باید در چهارچوب و در سایه روشن با این جدالهای بنیادی ارزیابی و دست‌بندی کرد. باید این را دید که حزب سیاسی از چه معضل مشخص در تاریخ مادی جامعه مایه گرفته است و به کدام معضل مشخص در آن دارد جواب میدهد. اینکه این حزب چرا وجود دارد، با این تاریخ واقعی چه رابطه‌ای دارد، آیا نقش مهمی دارد یاخیر، آیا جریانی بالنده یا میرنده است و غیره تماماً باید با این متد قضاوت شود. کومه‌له و حزب کمونیست ایران را هم باید در پرتو همین بحث ارزیابی کرد.

کشمکش‌های بنیادی در جامعه هم به یکی منحصر نیست. در هر جامعه همواره نشانه‌هایی از گذشته و حال و آینده وجود دارد و در کنار آنچه موجود است جوانه‌هایی از آینده و بقایایی از گذشته وجود دارد. جدال کار و سرمایه در جوار جدال سرمایه با مناسبات پیشین پیدا میشود و رشد میکند. بعلاوه، در متن هر جدال اساسی طبقاتی هم اختلافات متعددی میان بخش‌های مختلف بر سر جزئیات و بر سر اشکال تحول اجتماعی مشاهده میکنند. این جدالهای اساسی و تمام سایه و روشن‌های درونی آن سرچشمه سنت‌های سیاسی هستند که احزاب سیاسی تازه در درون آنها متبلور میشوند و شکل میگیرند. بنابراین پیش از آنکه به احزاب سیاسی برسیم باید سنت‌ها و جریانات سیاسی را تشخیص بدهیم و اینکه هر یک از اینها نه فقط منافع کدام طبقه اجتماعی را منعکس میکنند، بلکه در درون اردوی این طبقه کدام تأکیدات، کدام اولویتهای و کدام افق‌ها را نمایندگی میکنند. لیبرالیسم بعنوان یک سنت سیاسی، که احزاب متعدد در جوامع مختلف بوجود آورده، با سنت ناسیونالیسم که آنهم احزاب متعدد داشته و دارد، هر دو گرایش‌ها و سنت‌های سیاسی یک طبقه‌اند، اما یکی نیستند و بارها در تاریخ جوامع اینها را حتی در برابر هم پیدا میکنیم. بنابراین تنوع احزاب سیاسی امری طبیعی و اجتناب ناپذیر است. پشت این احزاب طبقاتی اما این رابطه یک به یک نیست. تنوع احزاب سیاسی ناشی از این واقعیت است که انسانها در سطحی روبنایی، یعنی در اشکال سیاسی و حقوقی و فکری و غیره، وارد کشمکش‌های اجتماعی شده‌اند و کشمکش‌های بنیادی طبقاتی به طیف وسیعی از جدالهای سیاسی و مشخص در جامعه ترجمه میشود. بعبارت دیگر تقابل طبقات اصلی جامعه معضلات اجتماعی متعددی را مطرح میکنند، بر مبنای این معضلات گرایش‌ها و سنت‌های مبارزه سیاسی متعددی شکل میگیرد و بر متن این سنت‌ها و گرایش‌ها احزاب سیاسی بسیار متنوعی بوجود میآیند که در هر دوره پیشقراول و سازمانده فعالیت سیاسی انسانها بر مبنای این سنت‌ها و یا تلفیقی از آنها هستند.

از سوی دیگر، احزاب سیاسی ابزارهای گرایش‌های اجتماعی برای بسیج کل نیروی طبقه خویش تحت پرچم اهداف و افق ویژه خود و برای حاکم کردن کل این اهداف و افق در سطح جامعه هستند. احزاب سیاسی، در درون هر سنتی که شکل گرفته باشند پیشقراول کل جامعه و طبقات اصلی آن قرار میگیرند و برای بسیج کل پایه مادی خود در جامعه تلاش میکنند. تازه در این روند است که طبقات اجتماعی به کمک احزاب سیاسی به کشمکش‌های بنیادی میان خود معنی عملی و سیاسی میدهند. تنها به این طریق است که انسانها تناقضات ناشی از موقعیت اقتصادی‌شان و اختلاف در منافع پایه‌ای طبقاتی‌شان را به اختلافات سیاسی بر سر تحولات کنکرت اقتصادی و سیاسی و غیره در جامعه ترجمه میکنند و قادر به عمل سیاسی میشوند. احزاب سیاسی کشمکش طبقاتی را متعین میکنند و فضای لازم برای دخالت انسانهای یک طبقه در تعیین تکلیف روندهای تاریخی را بوجود میآورند. احزاب سیاسی از شکافهای

طبقاتی مایه میگیرند، اما در مرحله بعد خود تازه ظرف عمل سیاسی طبقات میشوند. تاریخ جامعه نه بصورت رو در روئی لخت و عریان و غیر متعین طبقات جلو میرود و نه بصورت مبارزه مستقیم و سازمانی احزاب با هم. بستر جلو رفتن این تاریخ کشمکش طبقات اجتماعی تحت پرچم سنتهای مبارزاتی و احزاب سیاسی معین است.

سنت های مبارزاتی و احزابی که این نقش را پیدا میکنند، یعنی بتوانند فشار عمومی و پایه‌های مطالبات و افق‌های طبقاتی را به فشار سیاسی و مادی در جامعه تبدیل کنند، احزابی اجتماعی‌اند، احزاب دخیل در تاریخ هر دوره‌اند. اما معنی این حرف این نیست که این احزاب عینا نماینده کل آن منفعت طبقاتی و کل آرمان آن طبقه‌اند. جنبش سیاسی طبقه در هر دوره بالاخره به افق سیاسی و توان سنت سیاسی و حزبی که رهبری‌اش را بدست گرفته است محدود میشود. تاریخ واقعی، اما، تاکنون از طریق همین بسیج کل نیروهای طبقاتی حول افق های محدود جلو رفته است.

کمونیسم کارگری بعنوان حزب سیاسی

بهرحال میخواهم این را بگویم که این سطوح در بحث ما و در ارزیابی ما از حزبی که ساخته‌ایم وجود دارد. از دل کدام سنت‌های اعتراضی و مبارزاتی در جامعه پیدا شده‌ایم. معضلات کدام طبقه و یا طبقات مایه پیدایش حزب ما بوده است، چه رابطه‌ای با طبقه در صحنه سیاسی پیدا کرده‌ایم و کدام افق را جلوی جامعه و جلوی طبقه قرار میدهیم و چه رابطه عملی‌ای با طبقه کارگر در صحنه پراتیک اعتراضی داریم. بنابراین خیلی روشن است که ارزیابی ما از حزبمان نمیتواند یک ارزیابی یک بعدی و تک جویی، خوب است یا بد، کارگری است یا نه، اجتماعی است یا نه، باید بخود بیبال یا نه، باشد. من میخواهم تصویر عینی و مارکسیستی از حزب، و از کومهله که موضوع بحث امروز است، بدهم. نمیخواهم خیال کسی را راحت و یا ناراحت کنم و یا به پراتیک تاکنونی نمره بدهم. باید بدانیم که راجع به هریک از این ابعاد یک حزب و یک جنبش طبقاتی چه ارزیابی‌ای داریم. بدون این صحبتی از یک درک درست و مارکسیستی از «چه باید کرد» مان و دورنما و وظایفمان نمیتواند در میان باشد.

یک نکته کمونیسم کارگری را بعنوان یک سنت اعتراضی و یک گرایش حزبی طبقه کارگر از نظر آنچه که تاکنون گفتیم از سایر حرکت‌های حزبی در جامعه متمایز میکند. (منظور من از کمونیسم کارگری اینجا بحث‌های پس از کنگره دوم یا مواضع خودم نیست. من این کلمه را بجای کلمه کمونیسم بکار میبرم. منظور من آن گرایش کارگری است که مانیفست کمونیست را بعنوان بیانیه خودش صادر کرد). این تمایز در این است که این گرایش حامل کل آرمان کارگری و کل افق کارگری برای تغییر جامعه است و برخلاف سنتهای مبارزاتی دیگر در جامعه و برخلاف سایر احزاب سیاسی طبقات مختلف منفعت و افق ویژه و محدودی را دنبال نمیکند. مارکس اینرا در مانیفست کمونیست بروشنی بیان میکند:

«کمونیستها حزبی مجزا در برابر سایر احزاب طبقه کارگر نیستند. آنها هیچ منافع جدا منافع پرولتاریا بطور کلی ندارند. آنها اصول فرقه خاصی برای خود بمنظور شکل دادن و قالب زدن به جنبش پرولتاریائی نساخته‌اند. کمونیستها فقط از این جهت از سایر احزاب طبقه کارگر متمایزند که: ۱- در مبارزه کشوری پرولترهای کشورهای مختلف، آنها منافع مشترک کل پرولتاریا را برجسته میکنند و به پیش میرانند. ۲- در مراحل مختلفی که مبارزه طبقه کارگر علیه بورژوازی باید طی کند، آنها همواره و همه جا نماینده منافع کل جنبش‌اند.

بنابراین از یکسو، از نظر عملی، کمونیست ها پیشروترین و مصمم‌ترین بخش احزاب کارگری هر کشورند، بخشی که تمام بخش‌های دیگر را به جلو سوق میدهد، و از سوی دیگر، از نظر تنوریک، آنها این امتیاز را بر کل توده عظیم پرولتاریا دارند که مسیر پیشروی، شرایط و حاصل نهائی کل جنبش پرولتاریائی را بدرستی میشناسند.»

بنابراین کمونیسم کارگری بخشی از جنبش طبقاتی است که منافع و آرمانهای کل این جنبش و افق پیشروی و پیروزی تمام و کمال آنرا نمایندگی میکند. با اینحال این به آن معنی نیست که این بخش، این گرایش، بطور اتوماتیک افق خود را بر جنبش طبقه کارگر مسلط کرده، و پراتیک اعتراضی کارگر را رهبری میکند. کمونیسم کارگری هم، بعنوان یک سنت سیاسی و مبارزاتی تابع همان ملزوماتی است که به آن اشاره کردم. باید بتواند

نگرش خود را به کل طبقه تسری بدهد، باید بتواند نیروی طبقه را حول اهداف و آرمانهای خود، که در این مورد ابداً «ویژه» نیست، بسیج کند و در صحنه عمل سیاسی به میدان بکشد. کمونیسم کارگری هم باید بتواند احزاب سیاسی قدرتمند از خود بیرون بدهد و خود را به پراتیک اعتراضی طبقه در مقیاس وسیع مرتبط کند.

از نظر تاریخی، کمونیسم کارگری از همان دوره مارکس به این سو همواره یک سنت مبارزاتی زنده بوده است. در مقاطعی در تاریخ کشورهای مختلف احزاب سیاسی خود را هم بوجود آورده و طبقه کارگر را به انقلاب نیز کشانده است. کارنامه این گرایش گواه دخیل بودن جدی آن در تاریخ قرن بیستم است. مدتی طولانی است که بدنبال شکست تجربه کارگری در شوروی این گرایش احزاب سیاسی جدی‌ای بیار نیآورده است. علل این را جای دیگری بحث کرده‌ایم. اما بعنوان یک سنت مبارزاتی این جریان نقش کماکان مهمی در جنبش کارگری داشته، هرچند در کشورهای زیادی این نقش بیشتر بصورت «سوق دادن سایرین به جلو» نمودار شده و در اعتراضات جاری کارگری و در شکل دادن به ذهنیت و نگرش و روشهای رهبران جنبش اعتراضی طبقه نقش خود را بازی کرده است.

ارزیابی از کومهله: یک مرزبندی در روش برخورد

قبل از پایان این بخش میخواهم با سایر نگرش‌ها در حزب در زمینه ارزیابی از کومهله حد فاصل خود را روشن بکنم. من درباره کومهله زیاد صحبت کرده‌ام. تصویر من همین چیزی است که گفتم. من به یک تاریخ واقعی و ایژکتیو، به یک مبارزه عینی میان طبقات اجتماعی قائلم و از زاویه این مبارزه است که همواره میکوشم به حزب و به کومهله نگاه بکنم. همین متد مرزبندی‌ای میان شیوه برخورد من به مساله ارزیابی کومهله با سایر برخوردهائی که در این حزب هست بوجود میآورد. اولین شیوه‌ای که میخواهم مرز خود را با آن روشن کنم، شیوه برخوردی است که ارزش و جایگاه تاریخی کومهله برای مبارزه کارگران را درک نمیکند. کسانی که این شیوه را دارند یا خود نسبت به مبارزه کارگر ناحساسند و یا چنان تصویر ایده‌آلیزه شده و کتابی از این مبارزه دارند که نمیتوانند ببینند تاریخ واقعی این مبارزه هم اکنون چگونه به کومهله گره خورده است. شخصاً بارها جواب این ایراد را به این و آن داده‌ام که کومهله «سازمانی دهقانی است»، «ناسیونالیست است» و غیره. این دیدگاه از یک سلسله تصاویر تجربیدی درباره کمونیسم و مبارزه کارگری شروع میکند و چون کومهله را مطابق الگوی خود، خواه از لحاظ نظری و خواه عملی، نمیبیند و چون تصویری از جدال گرایش‌ها در حزب ما ندارد، کلا ارزش و پتانسیل تاریخی کومهله و جایگاه واقعی آن در مبارزه کارگری را منکر میشود.

دیدگاه دیگر کاملاً عکس این است. کومهله را میبیند و تاریخ را نمیبیند. «کومهله هست پس من هستم». در این شیوه برخورد کومهله بعنوان یک سازمان ایده‌آلیزه میشود و به یک امر درخود تبدیل میشود. حکمتش را از خودش میگیرد. تشکیلات نقطه شروع تعقل و ارزش‌ها و معیارهاست. گفتم که حتی اگر تشکیلاتی اینطور راجع به خودش فکر کند باز هم ما بعنوان مارکسیست موظفیم آن را در سایه روشن با کشمکش‌های اجتماعی واقعی که در پس آن نهفته است و آن را ایجاب کرده است و در رابطه با معضلات اجتماعی که به آن پاسخ میدهد قضاوت کنیم. اصل اصالت تشکیلات، سیاست و تاریخ جاری بیرون خودش را محو نمیکند. برعکس خود نشان دهنده اینست که سنت سیاسی‌ای که این تشکیلات را بوجود آورده مفروض گرفته میشود و تقدیس میگردد. یک تشکیلات ابزار پیشبرد سیاست طبقاتی معین است حتی اگر خودش، مانند مجاهدین، خود را مبدا تاریخ و یک ارزش درخود بیانگارد. تقدس تشکیلات فقط یعنی تمکین به سیاست خودبخودی حاکم به تشکیلات یعنی پذیرش و مفروض گرفتن و تقدیس موقعیت عینی و موجود تشکیلات در جدال عینی طبقاتی. اگر دقت کنیم این تقدس موجودیت تشکیلاتی و گسستن از هر نوع محک و ملاک بیرونی و طبقاتی برای توضیح حقانیت تشکیلات خود یک سنت کار سیاسی بورژوازی است. برای کمونیسم کارگری اگر سازمان ارزش دارد برای اینست که دارد در یک تاریخ واقعی، در یک جدال وسیع اجتماعی به نفع طبقه کارگر نقش بازی میکند. هر لحظه که تشکیلات دیگر ابزار این مبارزه اجتماعی نباشد، و لاجرم ابزار امر دیگری بشود، تمام ارزش خود را برای کارگر و کمونیست از دست میدهد. از این موضع است که هنگامی که از نقطه نظر منفعت طبقاتی و از نظر امر کمونیسم کارگری به کومهله نگاه میکنیم هم برای ما ارزش پیدا میکند و هم خود را موظف میبینیم که مدام تغییرش بدهیم. تنها با فرار دادن خود در موضع کسی

که در یک کشمکش عینی اجتماعی و طبقاتی شرکت کرده است، میتوان تصویر درستی از ارزش و اعتبار یک حزب سیاسی و نقاط ضعف آن داشت. اختلاف من با دیدگاههایی که در این حزب در زمینه ارزیابی از کومله و درونمای آن وجود دارد از همینجا سرچشمه میگیرد. من آن جریانی که قید کومله را میزند و برایش شانه بالا میاندازد را جریانی به غایت روشنفکرانه میدانم که نه از جدال اجتماعی واقعی چیزی فهمیده و نه از مارکسیسم و از تئوری کمونیسم شناختی دارد. کسانی که از موضع به اصطلاح کارگری ارزش کومله را منکر میشوند، (و از این قماش داشته‌ایم)، نمیفهمند که مکانیسم جلو رفتن امر کارگران در جهان مادی چیست. نمیتوان نیروی واقعی پیشبرنده تاریخ جاری کارگری را قلم گرفت و تا وقتی سازمانی مطابق الگوی از پیشی بوجود نیامده یکجائی منتظر شد. تاریخ واقعی طبقه کارگر در کردستان و آن کشمکش اساسی که امروز کارگر کرد را در برابر سرمایه و بورژوازی قرار داده است از طریق کومله پیش میرود. تکامل مبارزه کارگری در کردستان امروز، پیشروی و یا درجا زدن آن، به عملکرد کومله گره خورده است. در قیال دیدگاه دیگر میگویم کومله به اعتبار این کشمکش اجتماعی بیرونی ارزش پیدا میکند. سازمان بزرگ و رزمنده و فداکار در تاریخ جهان زیاد بوده است. سوال اصلی اینست که این سازمان با نبرد اجتماعی کارگر چه رابطه‌ای دارد. این سوال نظری من نیست، سوال عملی کارگر است. در جهان ما نه فقط سازمانهای سیاسی، بلکه مقولات بسیار کلی‌تر و تجربی‌تر هم، مانند خلاقیت هنری، اخلاقیات، انساندوستی و غیره، بدون ارجاع به مبارزه اجتماعی واقعی فی نفسه قابل ارزیابی نیستند. درباره تمام اینها فقط میتوان از موضع کسی که در یک مبارزه اجتماعی و عینی دخیل و جانبدار است حکم داد. در یک کلمه شاخص ارزیابی ما از کومله باید نقش آن و رابطه مادی آن با جنبش ضدسرمایه‌داری کارگر و دقایق و لحظات این جنبش باشد، و نه فاکتورهای کمی و کیفی خود این سازمان، اینکه چند سال سابقه دارد، چه شدایدی را تحمل کرده است، از چه انسانهای فداکار و با شهامتی تشکیل شده، از کدام تشکیلات دیگر بزرگتر است و غیره. از موضع تاریخ واقعی و اجتماعی مبارزه طبقات میتوان قضاوت کرد که این سازمان، با همین خواص داخلی‌اش در چه دوره‌هایی به این نبرد بیرونی نزدیک‌تر و دورتر بوده، اگر بخواهد ارزش سیاسی‌اش را برای کارگر حفظ بکند و یا واقعا تحقق ببخشد چه باید بکند، سیاستی که در هر مقطع بر آن حاکم است و پراتیکی که انجام میدهد تا چه حد به این امر خدمت میکند. این بر عهده هر تشکیلاتی است که خود را دایما با این شاخص محک بزند. این بر عهده هر سازمان کمونیستی است که مداوما نشان بدهد که دارد خود را به این کشمکش اجتماعی بیرون خود و به امر کارگر در این کشمکش مربوط و مربوطتر میکند.

خلاصه میکنم. کمونیسم کارگری آن دیدگاهی در حزب ماست که به خود حزب از نقطه نظر یک جنبش اجتماعی نگاه میکند. ما این را فرض میگیریم که حزبی که نام خود را کمونیست گذاشته است باید به این کشمکش طبقاتی بیرون خود پاسخگو باشد و از آن مایه بگیرد. اما ما این را نیز میدانیم که تاریخا حزب ما، و کومله بعنوان پدیده مشخصی در درون حزب، از این جدال عینی مایه نگرفته است، بلکه باید در یک روند بسمت این جنبش طبقاتی رانده شود. در این روند باید تغییرات مادی در این حزب و در فکر و عملکردش صورت بگیرد. کمونیسم کارگری تا آنجا که به حزب کمونیست ایران مربوط میشود نیرویی برای تحقق هر چه سریع‌تر و جامع‌تر این انتقال است. این بخشی از تلاش ما برای ایجاد حزابی است که دیگر مستقیما از جدال اجتماعی کارگر علیه سرمایه و فقط همین مایه میگیرند و به نیازهای آن پاسخ میدهند.

کمونیسم کارگری و فعالیت حزب در کردستان

۲- حزب کمونیست، کومله و کمونیسم کارگری

یک ارزیابی فشرده

در برخورد به حزب کمونیست ایران و کومله بعنوان بخشی از این حزب هم همین متد را باید بکار برد. باید از زاویه مبارزه طبقات اجتماعی و سنت‌های اعتراض سیاسی طبقات به این تشکیلات نگاه کرد. باید پرسید حزب از چه کشمکش اجتماعی مایه گرفته است، از درون کدام سنت یا سنت‌های سیاسی بیرون آمده، چه رابطه پراتیکی با

طبقه کارگر پیدا کرده و کدام افق را جلوی آن میگذارد و بالاخره باید روشن کنیم که جهت حرکت این حزب چیست. پاسخ این سوالات را باید بر مبنای ارزیابی‌های عینی و تاریخی داد و نه بر مبنای تعلق خاطر و ایمان ایدئولوژیک. به صرف اینکه حزبی خود را مارکسیست میدانند و از منافع طبقه کارگر حرف میزند فوراً نمیتوان آن را حزبی پرولتاریائی و رهبر طبقه کارگر تعریف کرد. ایدئولوژی و پراتیک سازمانی حزب ما در تعیین جایگاه طبقاتی و اجتماعی اش نقش دارد، اما این یک رابطه اتوماتیک نیست. حزب کمونیست ایران را هم نباید، مانند هر جریان دیگر، بر مبنای آنچه که اعتقاد دارد و آنچه که درباره خود میگوید قضاوت کرد. باید در موضع طبقه ایستاد و با بینشی مادی به این حزب نگاه کرد و جایگاه آن و روند حرکت آن را شناخت.

من نظرم را درباره ماهیت و جایگاه حزب کمونیست ایران بدفعات تشریح کرده ام و این نظرات حتی بعنوان موضع رسمی حزب در نشریات ما چاپ شده. بنظر من حزب ما در یک موقعیت انتقالی است. از گوشه خاصی در جامعه پیدا شده و به سمت جای دیگری حرکت میکند. علت این خصلت انتقالی اینست که حزب ما ساخته تنها یک گرایش اجتماعی و یک سنت مبارزاتی نیست. حزب ما چند بنی است. جدال میان این گرایش‌ها و این سنت‌ها که تا پیش از تشکیل حزب در چهارچوب وسیع‌تر اجتماعی ادامه داشت، امروز تا حدود زیادی به درون حزب ما رانده شده است. بخشی از مبارزه و کشمکش سنت‌های سیاسی در جامعه ایران امروز جزء تاریخ درونی حزب ما شده. این گرایش‌ها کاملاً ملموس و قابل شناخت هستند و نیازی به حدس و گمان درباره آنها نیست.

حزب ما در درون یک سنت ضد پوپولیستی ساخته شد. آنچه که ما به آن مارکسیسم انقلابی ایران نام داده بودیم. اما این سنت ضد پوپولیستی، بخصوص آنجا که خود را در اشکال سازمانی شکل داده بود، فی الحال حاصل تلاقی دو سنت مبارزاتی اصلی در درون سوسیالیسم ایران بود. انقلاب ۵۷ سوسیالیسم کارگری در ایران را فعال کرد، مارکسیسم فضا و فرجه‌ای برای رشد پیدا کرد. در بیرون سازمانهای سیاسی چپ رادیکال جنبش کارگری با شوراها و مبارزه برای کنترل کارگری، با جنبش بیکاران و با اعتراضات روزمره برای گسترش اقتدار و حقوق کارگران وسیعاً فعال شده بود. در درون چپ رادیکال ایران انتقاد مارکسیستی به بستر اصلی و پوپولیستی این چپ بالا گرفت. این جریان انتقادی ارتباط عملی و تشکیلاتی ویژه‌ای با تحرک مستقیم کارگری نداشت. اما منعکس کننده این فشار اجتماعی و به یک معنا نماینده آن در درون چپ رادیکال ایران بود. حاصل این تلاقی، برآیند این فشار اجتماعی و بیشکل سوسیالیسم کارگری و این انتقاد مارکسیستی به پوپولیسم و پایه‌های سیاسی و برنامه‌ای چپ رادیکال ایران، قطب بندی شدن سریع چپ ایران و پیدایش یک جناح رادیکال و ضد پوپولیست در درون آن بود که بسرعت در تمام جریانات اصلی این چپ به سازمانها و فراکسیون‌های «مارکسیست انقلابی» شکل داد. این مارکسیسم انقلابی جریانی حزبی و سازمانی سوسیالیسم کارگری ایران نبود، بلکه از نظر اجتماعی انتهای رادیکال چپ ایران بود، چپ‌ترین جناح آن بود. جناحی بود که برای نخستین بار در تاریخ دوره اخیر موجودیت چپ ایران پرچم نظریات و سیاست‌های کارگری را در تقابل با طبقات دیگر و احزاب سیاسی که با تبیین‌های خلقی فشار طبقات دیگر را منعکس میکردند، بر افراشت. جریان مارکسیسم انقلابی در تقابل با تمام روایات خرده بورژوازی و بورژوازی از مارکسیسم، مدافع ارتدکسی مارکسیسم و تفسیر لنینی از تئوری مارکس بود. اما این جریان همچنان ایستگاه آخر رادیکالیزه شدن چپ رادیکال ایران بود. حوزه اجتماعی فعالیت این جریان همان بود. این جریان نیز نه از محیط اعتراض کارگری مایه گرفته بود و نه در ارتباط ویژه‌ای با آن قرار داشت. اولویت‌ها و مشغله‌های این جریان نیز همچنان کمابیش در چهارچوب چپ غیر کارگری محدود بود. انقلاب ایران، یعنی همان رویدادی که کل جامعه را تحت تاثیر قرار داده بود، و شیوه برخورد به معضلات این انقلاب محور اصلی تفکر سیاسی این جریان بود. ماتریال انسانی و سنتهای مبارزه عملی این جریان نیز اساساً از همان چپ رادیکال و غیر کارگری ایران اخذ شده بود. نکته‌ای که بهرحال اینجا باید تاکید کنم این است که به این ترتیب «مارکسیسم انقلابی ایران» خود یک چهارچوب موقت فکری و سیاسی برای دو سنت مبارزاتی متفاوت بود. سوسیالیسم کارگری و رادیکالیسم چپ غیر کارگری ایران. شکاف‌های میان این دو سنت تا مقطع طرح مباحثات کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست هنوز مشهود نشده بود و برای فعالین این جریان ملموس و قابل درک نبود. به این بحث پس از توضیح پایه‌های اجتماعی کومله و تشکیل حزب بر میگردم.

با کومله عوامل دیگری نیز وارد این تصویر میشود. قبل از انقلاب ۵۷ کومله سازمانی در چهارچوب چپ رادیکال ایران بطور کلی است و قطب بندی‌های درونی این چپ و اوضاع بین المللی کمونیسم زمان خود را منعکس میکند. به اعتقاد من، تا این مقطع جامعه کردستان و ویژگی‌های آن هنوز خصلت ویژه کردستانی

به کومهله نپخشیده است. کومهله سازمانی سیاسی کار و معتقد به کار توده ای است و به این اعتبار یک پای صفتبندیهای درونی کل چپ ایران در قبال مشی چریکی است. تحت تأثیر مائوئیسم است و به این عنوان گوشه ای از کل قطب بندی کمونیسم زمان خود در سطح جهانی است. علیرغم اینکه فعالین اصلی آن در کانون های سیاسی در کردستان بار آمده اند و لذا بیش از سایر بخش های چپ ایران نسبت به معضلات جامعه کردستان و ستم ملی حساس و مطلعند، افق ویژه کردستانی ای را جلوی خود نمیگذارند و سازماندهی خاص کردستانی را دنبال نمیکنند. فعالین و رهبران این جریان در زندانها، مانند سایر زندانیان چپ، عناصر و کادرهای جنبش کمونیستی ایران بطور کلی شناخته میشوند.

انقلاب ۵۷ این وضعیت را دگرگون میکند. تحرک عمومی توده ای در ایران این جریان را بطور وسیع و علنی به میدان میکشد. اعتقاد به کار توده ای و آشنائی فعالین این جریان با نیازها و مسائل زحمتکشان کرد آن را از یک امتیاز اولیه نسبت به سایر بخش های چپ ایران برخوردار میسازد و حتی قبل از قیام و شکل گرفتن جمهوری اسلامی، کومهله رابطه پراتیک جدی تری با جامعه کردستان و اعتراض توده ای در این منطقه پیدا میکند. این تأثیری دوگانه داشت: از یکسو کومهله در قیاس با کل چپ ایران از رابطه نزدیک تری با توده ها برخوردار میشود و از سوی دیگر، کردستانی تر میشود و از چپ ایران فاصله میگیرد. با پیدایش جمهوری اسلامی و آغاز سرکوب کردستان، و همچنین با مشروعیت پیدا کردن رژیم اسلامی در کل کشور، مساله ملی در کردستان پایه جدیدی برای مقاومت و ادامه مبارزه در کردستان بوجود میآورد. مساله ملی و مبارزه برای حق تعیین سرنوشت، بعنوان یک کشمکش اجتماعی و بعنوان سرچشمه یک سنت مبارزاتی و اعتراضی ویژه کومهله را بشدت تحت تأثیر قرار میدهد و چهارچوب سیاسی و فکری ویژه ای را به آن تحمیل میکند.

همینجا لازم است قدری درباره مساله ملی صحبت کنم تا بتوانم آن نحوه ویژه ای که این مساله برکومهله و سپس بر حزب کمونیست ایران تأثیر میگذارد را توضیح بدهم. بنظر من در عصر ما مبارزه ملی فاقد هرگونه پایه واقعی در مناسبات و زیربنای اقتصادی جامعه است. عصر ما منتهاست که عصر انقلاب کارگری است. منتهاست که رهائی ملی فی نفسه مبین گذار به هیچ حلقه بالاتری در تکامل مناسبات تولیدی و در بهبود اوضاع توده مردم نیست. در دوران استقلال مستعمرات این حکم صادق نیست. در این دوره مبارزه ملی یک پیش شرط بنیادی تکامل سرمایه‌دارانه جامعه است. برای دهها کشور در آفریقا و آسیا و آمریکای مرکزی و جنوبی مبارزه ملی یک امر واقعی و تلاشی برای رفع موانع واقعی رشد سرمایه داری بود. در دوره ما چنین نیست. اما این ابا به معنی مادی نبودن مساله ملی و بی ربطی تاریخی آن نیست. ستم ملی شکلی از ستم است که هنوز بر بخشهای وسیعی از مردم جهان اعمال میشود. این یک درد واقعی است که لذا همراه خود مقاومت علیه آن و مبارزه علیه آن را ببار میآورد و این مبارزه و مقاومت ذهنیت و عمل سیاسی توده های وسیعی از کارگران و زحمتکشان را شکل میدهد. ستم ملی ناسیونالیسم و مبارزه ناسیونالیستی را بوجود میآورد و زنده نگه میدارد. از میان رفتن زمینه های اقتصادی مساله ملی خود بخود نه ستم ملی را از بین میبرد و نه ناسیونالیسم را، بعنوان پاسخ بورژوازی به این مساله و بعنوان سنت سیاسی اعتراض علیه ستم ملی، از صحنه محو میکند. مساله ملی بهرحال باید با رفع ستم ملی پاسخ بگیرد، حال چه با وحدت ملت های مختلف با حقوق و امکانات برابر در یک چهارچوب کشوری وسیع و چه با استقلال و کسب حق حاکمیت ملت فرودست.

مساله ملی و مبارزه ملی در کردستان یک امر واقعی بود. اما اینکه این مساله به صدر مسائل جامعه کردستان رانده شد و احزاب سیاسی اصلی در کردستان را حول خود فعال کرد از اینرو بود که مساله ملی چهارچوبی برای تداوم اعتراض سیاسی فراهم میکرد، در شرایطی که بنظر میرسید انقلاب ۵۷ عملا توسط ضدانقلاب اسلامی از ریل خارج شده و یا سرکوب شده است. برای بورژوازی کرد از نظر برنامه ای مساله ملی کل پلاتفرمش بود و از نظر سیاسی امکانی بود برای ادامه چک و چانه زدن و امتیاز گرفتن از دولت مرکزی که با آغاز زوال حکومت شاه ممکن شده بود. برای کومهله و برای زحمتکشان این سنگری برای ادامه فعالیت گسترده سیاسی بود، چهارچوبی، ولو بسیار محدودتر، برای ادامه مبارزه ای که رفع ستم ملی تنها یک جزء آن بود. بهرحال به پیش رانده شدن مساله ملی گواه زنده شدن و فعال شدن ناسیونالیسم کرد و مسلط شدن افق مبارزاتی و مطالبات آن در کل جامعه بود.

به این ترتیب ناسیونالیسم در سرنوشت کومهله نیز شریک شد. جناح چپ این ناسیونالیسم در صحنه مبارزه حزبی نیروی مناسب تر از کومهله نمیدید و لذا بعنوان یک پایه دوم، و بعنوان نیروئی که قدرت بسیج وسیع و اجتماعی

در خود میدید، به این جریان ملحق شد. ناسیونالیسم در درون کومهله هیچگاه پرچم مستقلی بلند نکرد. وجود این سنت در درون کومهله اساسا خود را در انتقاد ضعیف کومهله به ناسیونالیسم به مثابه یک سنت و یک گرایش سیاسی، اخذ روش های عملی فعالیت از این جریان، درجه ای از برحق دانستن و مترقی شمردن ناسیونالیسم کرد در کل صفوف تشکیلات، و نظایر آن نشان میداد. از نظر فکری نیروی ناسیونالیسم در کومهله، درست مانند چپ سراسری، در پس خلق گرائی پنهان شد. کردایتی کردن، سازش با باورهای مذهبی، بی اعتنائی به مساله برابری زن، بالا گرفتن کیش اسلحه و تحقیر مبارزه سیاسی و تشکیلاتی، و امثالهم، که توسط حزب دموکرات بعنوان مضمون سیاسی ناسیونالیسم کرد صریحا تئوریزه میشد، در کومهله تحت پوشش احترام به اعتقادات توده ها و ملزومات کار توده ای توجیه میشد.

کنگره دوم کومهله [۲]تعرض جدی سوسیالیسم رادیکال به پوپولیسم بود. با عقب نشینی پوپولیسم چتر استوار از روی ناسیونالیسم کرد نیز برداشته شد و در طول دوره های بعد مبارزه ضد پوپولیستی مضمون انتقادی ضد ناسیونالیستی صریحی بخود گرفت. ناسیونالیسم نیز در این دوره عقب نشست. حاضر شد وجودش در کومهله و سهمش در گسترش فعالیت آن رسما انکار شود. اما همچنان بعنوان یکی از گرایشهای اجتماعی و یکی از سنت های مبارزاتی موجود در کومهله به بقاء خود ادامه داد و تا همین امروز از نبرد چریکی خود در درون حزب ما علیه پیشروی های گرایشهای دیگر دست برنداشته است.

کنگره دوم کومهله به راستی کنگره مارکسیسم انقلابی بود. همان چهارچوب موقت همزیستی سوسیالیسم کارگری و رادیکالیسم چپ ایران در کومهله نیز به فلسفه موجودیت تشکیلات تبدیل شد. به چند عامل باید اینجا توجه کرد. قبل از کنگره دوم، کومهله از نظر تئوریک به جناح راست چپ ایران تعلق داشت. خوشبختانه تئوری نقش زیادی در پراتیک کومهله نداشت. این راست روی تئوریک تحتالشعاع یک پراتیک چپ در عرصه سیاسی که رابطه نزدیک کومهله با زحمتکشان و منافع آنها را بیان میکرد قرار داشت. اما در هر حال چپ ایران که کومهله را از بیرون و بعنوان یک خط مشاهده میکرد آن را در قطب راست خود قرار میداد. بخش زیادی از مقاومت پوپولیسم در برابر مارکسیسم انقلابی در مقیاس سراسری مدیون این بود که به زعم آنها یک سازمان معتقد به تز «نیمه فئودال و نیمه مستعمره» قدرتمند و با نفوذ در میان زحمتکشان در کردستان وجود دارد. مائوئیسم ظاهرا علیرغم ورشکستگی بین المللی اش در کردستان هنوز نمونه های موفق بدست میداد، تز محوری بودن روستاها داشت صحت خود را ثابت میکرد. وقایعی نظیر رابطه گنگ کومهله با شیخ عزالدین حسینی (که برای جناح راست پوپولیسم نمونه مذهب مترقی بود) و دفاع کومهله (با هر تبصره ای) از کاندیداتوری مسعود رجوی در انتخابات ریاست جمهوری نیز دست این جریان را تقویت میکرد. کنگره دوم این را خاتمه داد. زیر پای کل پوپولیسم در مقیاس سراسری با کنگره دوم کومهله جارو شد. پیروزی مارکسیسم انقلابی در مقیاس سراسری بدون این کنگره قطعا امری به مراتب دشوارتر میشد. اما، در عین حال کومهله با کنگره دوم اساسا تنها بارز ترین اشکال وجودی پوپولیسم را هدف حمله قرار داد. بخش زیادی از به چپ چرخیدن کومهله و تقویت مارکسیسم انقلابی در کومهله به دوران پس از کنفرانس ششم [۳]تا کنگره موسس حزب [۴]و حتی پس از آن بر میگردد. بعبارت دیگر، کومهله بدوا از بالا، در سطح رهبری خود به پوپولیسم تعرض کرد. تعمیق مضمونی این نگرش در خود این رهبری، گسترش آن در بدنه تشکیلاتی کومهله و عقب راندن سنت های دیگر در کل جریان اجتماعی ای که کومهله نام داشت در طی مراحل بعدی صورت گرفت. برخلاف ناسیونالیسم که همچنان در اشکال متفاوتی به بقاء خود ادامه داد، پوپولیسم نهایتا واقعا مضمحل و منحل شد. این تقدیر سراسری این جریان نه فقط در ایران بلکه در مقیاس جهانی بود.

قبل از اینکه به تشکیل حزب برسیم هنوز باید یک فاکتور دیگر را وارد تصویر کنیم. در کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست [۵]مارکسیسم انقلابی بعنوان یک چهارچوب همزیستی سوسیالیسم کارگری و رادیکالیسم چپ غیر کارگری ترک خورد. ما طبعاً به اهمیت این واقعه به روشنی که امروز از آن صحبت میکنم واقف نبودیم. اما، با هر برداشتی که امروز داشتیم، محور کنگره اتحاد مبارزان فراتر رفتن از سیاست و برنامه (که پرچم پیروزی مارکسیسم انقلابی بود)، و طرح مساله پراتیک اجتماعی یک سازمان کمونیستی بود. اینجا دیگر بحث طبقه کارگر بعنوان شاخصی در تعریف یک سازمان بعنوان سازمان کمونیستی مطرح شد. این کنگره بحث خود را تحت نام سبک کار کمونیستی فرموله کرد. اما همانجا گفت که این امری فنی و تشکیلاتی نیست و تماما به این مربوط میشود که سازمان کمونیستی موضوع کار خود را چه بخشی از جامعه قرار داده است و در درون این بخش چه انقلاب

و چه آرمانی را سازمان میدهد. امروز اگر بخواهم تصویری از اتفاقی که در این کنگره افتاد بدهم میگویم در این کنگره سوسیالیسم کارگری به چپ رادیکال اعلام کرد که کافی نیست سیاست و برنامه ات کمونیستی باشد. باید بیایی و اینجا در درون طبقه و برای انقلاب کارگری پراتیک کنی. بنظر من سوسیالیسم کارگری از برنامه مشترک تا کنگره موسس این پیشروی را کرد که محدودیت چهارچوب نظری موجود و ضرورت تغییر جریان مارکسیسم انقلابی به یک حرکت کارگری کمونیستی پراتیک را به کل جریانات دخیل در حزب قبولاند. از نقطه نظر این جریان اگر حزب کمونیست ارزش داشت برای این بود که قرار بود ظرفی برای فراتر رفتن از جریان مارکسیسم انقلابی ایران و شکل دادن به یک پراتیک کمونیستی در درون طبقه کارگر باشد. اما در حالی که مارکسیسم انقلابی بعنوان تابلوی حزب و بعنوان شالوده نظری و سیاسی آن تثبیت شد، کارگری شدن بعنوان یک «جهت گیری و یک اولویت»، بعنوان یک استنتاج منطقی از مارکسیسم انقلابی و مرحله ای در تکامل آن طرح شد.

با کنگره اتحاد مبارزان کمونیست موازنه سیاسی و نظری جدیدی میان گرایشات اجتماعی مختلف در درون جریان حزبی بوجود آمد. حزب کمونیست بر مبنای این چهارچوب جدید که در آن بهرحال ناکافی بودن چهارچوب مارکسیسم انقلابی و ضرورت فراتر رفتن از آن به نفع کارگری شدن و سوسیالیسم کارگری تاکید شده بود تشکیل شد. اما این موازنه جدید هم بهرحال یک ظرف موقت برای همزیستی و تحرک گرایشات اجتماعی دخیل در حزب بود. هزار و یک نمونه در تمام طول دوره پس از تشکیل حزب وجود دارد که نشان میدهد چگونه همه این جریانات و سنت ها در چهارچوب جدید به حیات و فعالیت خود ادامه دادند. پس از تشکیل حزب مرحله دوم شکسته شدن قالب مارکسیسم انقلابی توسط سوسیالیسم کارگری آغاز میشود. در ایندوره حزب ما شاهد پیدایش ادبیاتی است که ابا در سنت رسمی تاکنونی اش ریشه نداشت. بحث کار در درون طبقه کارگر، مبنای سازماندهی و آژیتاسیون کارگری، درک مکانیسم های «خود سازماندهی» طبقه کارگر، تبیین انقلاب روسیه از زاویه تحول اقتصادی و نقد سرمایه داری دولتی، طرح شعار آزادی، برابری، حکومت کارگری، بیانیه حقوق زحمتکشان در کردستان، و غیره پیش از آنکه از چهارچوب سنت ضد پوپولیستی مایه بگیرد و به مباحثات برنامه ای مارکسیسم انقلابی مدیون باشد، استنتاجات مستقیم از آرمان کمونیسم و از وجود اجتماعی کارگر و نیازهای اوست. اینجا دیگر ادبیات سوسیالیسم کارگری را مستقل از چهارچوب رادیکالیزه شدن چپ غیر کارگری ایران و مستقل از سابقه پلمیک های مارکسیسم انقلابی میبینیم. سوسیالیسم کارگری در حزب کمونیست، در فضائی که تعهد کنگره موسس به «کارگری شدن» بوجود آورده است، بتدریج خودآگاه میشود، دنبال تاریخ مستقل خود در گذشته و دورنمای سازش نکرده خود در آینده میگردد. ادبیات خود را بوجود میآورد، نقد خودش را تیز میکند و تدقیق میکند و بالاخره یکبار دیگر آخرین قالب همزیستی گرایشات درون حزب را بزیر سوال میکشد.

در تمام طول دوره پس از تشکیل حزب بحث کارگری شدن و بالاخره کمونیسم کارگری ناگزیر خود را در انتقاد به پراتیک حزب و در انتقاد به موازنه فکری و سیاسی ای که در حزب میان تمایلات و سنت های مختلف وجود دارد یافته است. گرایشات دیگر در حزب تا این اواخر با این گرایش انتقادی راه آمده اند. اما از کنگره دوم حزب و بویژه از کنگره ششم کومهله [۶] به بعد کشمکش این سنت ها در درون حزب وارد مرحله جدید و تعیین کننده ای میشود که پائین تر از آن صحبت میکنم.

خلاصه کنم. حزب کمونیست ایران یک حزب چند بنی است. سنت های اجتماعی مختلف در تشکیل این حزب شرکت کرده اند و میکوشند از این حزب به عنوان ابزار حرکت و پیشرفت خود استفاده کنند. اینها عبارتند از ۱- ناسیونالیسم کرد که ضعیف ترین و منکوب شده ترین گرایش در حزب است. این گرایش اساسا در تلقیات و باورهای خودبخودی تشکیلات ما در کردستان، و امروز در خارج کشور، لانه کرده و تنها در مقاطع خظیر و آنهم هنگامی که میان جریانات اصلی در حزب شکاف بروز میکند فعال میشود و سخنگو و پرچمدار موقت پیدا میکند. ۲- رادیکالیسم چپ. این جریان عمیقاً ضد پوپولیست است و اساسا در چهارچوب موقعیت ذهنی حزب در قبل از کنگره دوم باقی مانده است. این جریان حاصل نهایت رادیکالیزه اسبون چپ انقلابی غیر کارگری ایران است. بنابر ماهیت خود این جریان یک جریان ناپایدار است و درمقیاس اجتماعی و خارج از حزب کمونیست ایران نماینده ای ندارد. این جریان، جریان غالب در حزب کمونیست است و بویژه از نظر پراتیکی به بخش اعظم فعالیت حزب شکل میدهد. ۳- کمونیسم کارگری.

در چندسال اخیر گرایشات دیگری نیز با توجه به تکامل چپ ایران بطور کلی در حزب ما رشد کرده است. اینها در

حزب کمونیست جای جدی ای ندارند. از جمله اینها میتوان به گرایشات روشنفکرانه لیبرالیستی و آکادمیستی اشاره کرد که در خارج از حزب کمونیست ایران وسیعاً در میان چپ پوپولیست سابق اشاعه یافته است و با تحولات امروز در صحنه بین المللی فضا برای انتقاد لیبرالی به مارکسیسم و ابهام تراشی در مورد مارکسیسم و کمونیسم را بازتر حس میکند. در حزب ما این گرایشات به اشکال پوشیده تر و با ظاهر رادیکال تر گاه و بیگاه بروز میکنند. این جریان که در خارج حزب بصورت انتقاد به چپ رادیکال مطرح میشود، در واقع چیزی جز استنتاجات راست از بن بست رادیکالیسم غیرکارگری نیست.

حزب کمونیست محل تلاقی این گرایشات است. بی افقی گرایشات دیگر و نبود پرچمداران سیاسی و نظری ای که بتوانند در یک مقیاس وسیع تر در جامعه این خطوط را نمایندگی کنند، کمونیسم کارگری را در حزب کمونیست به یک «خط رسمی» و ظاهراً پذیرفته شده تبدیل نموده است. حتی بیان اینکه این حزب محل تلاقی این گرایشات است مایه رنجش زیادی در درون حزب میشود. اما وجود این گرایشات و تلاقی و کشمکش اینها بروزات بسیار روشنی در حزب ما داشته است. گویا ترین شکل بروز این کشمکش روی زمین ماندن و دنبال نشدن و گاه به عکس خود تبدیل شدن سیاست هائی است که از مباحثات رسمی حزب و در واقع از موضع کمونیسم کارگری در حزب استنتاج میشود. در حزب ما رسم است که این شکاف میان آنچه از خط رسمی استنتاج میشود با پراتیکی که عملاً صورت میگیرد به حساب «فهمیدن» بحث ها، جا نیافتادن خط و غیره گذاشته شود. واقعیت اینست که گرایشات سیاسی موجود در حزب در برابر این خط بطرق مختلف مقاومت میکنند. مشکل ما معرفتی نیست. بحث بر سر تناسب قوا و نیروی سنت های سیاسی مختلف در حزب است.

از کنگره دوم تا کنگره سوم

برای دوره ای چهارچوب ضد پوپولیستی و رادیکال چپ موجود حزب میتوانست کارساز باشد و به مسائل سیاسی و عملی حزب پاسخ بدهد. میتوانست پایه ای برای یک رهبری فعال و گسترش پراتیک حزب باشد. در این دوره مساله شکل دادن به خود حزب و رساندن بخش های مختلف آن، فعالین و کادرهای آن، به همان حد فکری و سیاسی بود که این دیدگاه طرح میکرد. بعلاوه، و از این مهم تر، این پرچم به اندازه کافی حزب را از پیرامون خودش متمایز میکرد و در رابطه با مسائل عمومی سوسیالیسم ایران هنوز پاسخهایی داشت که بدهد. از نقطه نظر کار برای سوسیالیسم کارگری، طرح بحث هایش در جنبش و تأثیرش به پراتیک حزب این چهارچوب هنوز جا داشت. اما با رویتن شدن فعالیت حزب و سر و سامان گرفتن ساختارهای تشکیلاتی اش از یک طرف و از آن مهم تر با تحولات سریع چپ، چه در ایران و چه در مقیاس بین المللی محدودیت های موازنه فکری و قالب های نظری و سیاسی حاکم به حزب نمودار شد. افت کار کمیته مرکزی حزب، پائین آمدن راندهاها، کنار کشیدن تدریجی رفقا از قبول مسئولیت های کلیدی، غرق شدن در کار تشکیلات داری، غامض شدن اموری مانند انتشار نشریات حزبی، اظهار نظر بموقع درباره رویدادهای مهمی که در سطح جامعه در جریان بود، حفظ سطح تبلیغات حزب، و حتی تأمین یک مدیریت موثر بر عرصه های مختلف فعالیت حزب، و غیره، اینها تنها نمودهائی از محدودیت چهارچوب سیاسی و نظری ای بود که این رهبری و این حزب را شکل داده بود.

در آستانه کنگره دوم دیگر از نقطه نظر منافع سوسیالیسم کارگری روشن شده بود که باید از این چهارچوب فراتر رفت. بحث هائی که در کنگره دوم مطرح شد این هدف را داشت. فاصله کنگره دوم تا کنگره سوم برای من دوره تلاش برای تغییر مبنای بنیادی حزب به نفع سوسیالیسم کارگری و به اصطلاح یک بنی کردن حزب تحت پرچم این جریان از طریق توافق و تأیید جمعی و بعنوان خط رسمی حزب بود. تمام بحث های مربوط به کمونیسم کارگری در این دوره بعنوان «نظرات حزب» بیان شده و تا همین امروز هم همه اینها را بعنوان نظرات حزبشان تأیید میکنند. اما در طی ایندوره برای ما مشخص شد که با این روش بجائی نمیرسیم. گرایش رادیکال چپ در حزب این دیدگاه را هضم میکند و در سیستم فکری خودش و در امتداد پراتیک موجود خودش قرار میدهد. انتقاد بنیادی کمونیسم کارگری به گرایشات دیگر در حزب و به کل چپ بیرون خودش، به نسخه هائی برای اصلاح جریان موجود تبدیل میشود. همان کاری که راه کارگر هم با بحث های کارگری ما میکند، همان کاری که کنگره دوم پیکار با نظرات اتحاد مبارزان کمونیست کرد. قدرت چپ رادیکال غیر کارگری در حزب ما چنان زیاد است و چنان بر

تعقل و برداشتهای متعارف ر هیران و کادرهای حزب ما سایه انداخته است که ترویج و مبارزه روشنگرانه نمیتواند بطور جدی تکانش بدهد. بحث ها پذیرفته میشود، اما رهبر و فعال برای این خط پرورش پیدا نمیکند و پراتیک حزب دگرگون نمیشود. لبه تیز نقد کمونیسم کارگری کند میشود و تحت الشعاع پیوستگی با گذشته، که چیزی جز غلبه سوسیالیسم رادیکال غیرکارگری در حزب نیست، قرار میگردد. در یک کلمه این جریان در حزب ما با قدرت تمام در برابر این نقد و تمام استنتاجات عملی که بر آن مترتب است مقاومت میکند. این مقاومت تئوریزه نیست، سخنگوی معین و پلاتنرم ندارد، اما قوی و مادی است و بویژه خود را در پاسخهای پراتیکی که این حزب به مسائلس میدهد نمودار میکند.

کنگره سوم و پیکار برای کمونیسم کارگری

در کنگره سوم حزب کمونیست [۷]صریحا گفتیم که گرایشات دیگر، نه فقط در حزب بلکه در مقیاس اجتماعی و جهانی، افق و آینده ای ندارند و این حزب دیگر باید تماما بر بنیاد کمونیسم کارگری استوار بشود. این خط کادر و رهبر و فعال سیاسی خودش را میخواهد و باید پرورش بدهد و مادام که چنین نیروئی را گرد نیاورده حتی قدرت دگرگون کردن پراتیک همین حزب را هم نخواهد داشت. بنابراین پس از کنگره سوم، تصمیم گرفتیم که پیکار برای کمونیسم کارگری را از چهارچوب خط رسمی حزب بیرون ببریم و بعنوان یک خط سیاسی معین در تمایز با سایر سنت های سیاسی چپ چه در بیرون و چه در درون حزب طرح کنیم. برای ما دیگر کمونیسم کارگری فراخوان کمیته مرکزی حزب به بدنه تشکیلات و یا خط رسمی حزب در برابر گرایشات دیگر در جامعه نیست، بلکه جریانی است که چه در حزب و چه در مقیاس اجتماعی تازه باید خود را به کرسی بنشانند. نه فقط اعضاء حزب، بلکه خود کمیته مرکزی و رهبری این حزب باید در مقابل یک انتخاب واقعی و سیاسی قرار بگیرند. کمونیسم کارگری از مشکلات حزب کمونیست استنتاج نشده است. پاسخگویی به مسائل عملی بخش های مختلف حزب، شکل دادن به یک رهبری پرشور، سیاسی و پرکار، بار آوردن کادرهای قابل برای این خط در درون حزب و غیره اینها تنها نتیجه تبعی رشد اجتماعی این گرایش میتواند باشد. ما کمونیسم کارگری را بعنوان جریانی که در برابر بحران سوسیالیسم بورژوائی در مقیاس جهانی پاسخ دارد، بعنوان یک حرکت طبقاتی و اجتماعی و بعنوان یک سنت اصیل مارکسیستی در جدال ایدئولوژیک در سطح جامعه مطرح میکنیم. مستقل از اینکه حزب کمونیست تا چه حد بتواند این دیدگاه و پراتیک روشن و بدون ابهامی که از آن ناشی میشود را بر کار خود ناظر کند، ما وظیفه خود را طرح این مباحثات و گرد آوری نیروی پیشروان طبقه کارگر در یک مقیاس اجتماعی قرار داده ایم. هر عضو حزب کمونیست باید خود را نه بایک جریان انتقاد و اصلاح درون حزبی، بلکه با یک حرکت فکری و عملی اجتماعی روبرو بیابد و به این عنوان، بعنوان کمونیستی که به سرنوشت سوسیالیسم و انقلاب کارگری میاندیشد، انتخاب سیاسی خود را بکند. تنها از این طریق ما قادر خواهیم بود نسل دیگری از کمونیستها را بوجود بیاوریم که توانائی پاسخگویی به نیازهای مبارزه کمونیستی این دهه را داشته باشند.

کمونیسم کارگری و کومه‌له. کنگره ششم و پس از آن

کنگره ششم مقطع بسیار مهمی در سرنوشت کمونیسم کارگری در کومه‌له است. در این کنگره اسنادی تصویب شد که تبیینی برآستی سوسیالیستی و کارگری از کومه‌له و وظایف آن بدست میدهد. این یک پیشروی جدی کمونیسم کارگری در کومه‌له بود. مصوبات این کنگره اسناد بسیار با ارزشی در نقد خرافاتی هستند که سنت های دیگر سیاسی در کردستان بر فعالیت ما تحمیل کرده بودند. استراتژی کمونیستی روشنی، که نیروی طبقه و نه سازمان را مبنای تغییر جامعه قرار میدهد و عینیات اجتماعی کردستان را برسمیت میشناسد تدوین شد. کارگر و شهر در فلسفه سیاسی کومه‌له جای خود را یافت. مبارزه نظامی بعنوان یک عرصه فعالیت و تاکتیک حزب کارگری در جای درست خود قرار گرفت. آوانتوریسم و بی افقی در کار نظامی جای خود را به ارزیابی ای سنجیده از جایگاه این شکل مبارزه برای ما و ارزش واقعی تشکیلات نظامی و افراد آن داد. تبیینی طبقاتی، متکی بر شناخت اجتماعی

از کومه‌له و حزب دموکرات بدست داده شد، نقاط قدرت واقعی و طبقاتی کومه‌له تاکید شد و میرا بودن و زوال سنت ناسیونالیستی حزب دموکرات نشان داده شد.

کنگره ششم گواه برقراری تناسب قوای جدیدی در تشکیلات کردستان حزب به نفع سوسیالیسم کارگری بود. متأسفانه رویدادهای پس از کنگره ششم نه فقط این تناسب قوای جدید را بر هم زد بلکه به رشد و تقویت گرایشات دیگر، تا حدی فراتر از آنچه حتی پس از کنگره دوم حزب و کنگره پنجم کومه‌له به آن رسیده بودیم، میدان داد. دوران پس از کنگره ششم یکی از دشوارترین دوره هائی بوده است که تشکیلات حزب ما در کردستان از نظر محدودیت های عملی و فنی و فشارها و تنگناها داشته است. ما سختی هائی را از سر گذرانده ایم که هریک از آنها برای بسته شدن یک تشکیلات چپ سنتی کافی بوده است و همین گواه ظرفیت های عظیمی است که در طول این ده سال برای ایفای یک نقش تعیین کننده تاریخی در کومه‌له شکل گرفته است. اما این دشواری ها بهرحال تاوان سیاسی خود را داشته است. این نخستین بار نیست که فشارهای عینی بیرونی سیر پیشروی سوسیالیسم کارگری و مارکسیسم در ایران را کند کرده است. امروز میتوان تصور کرد که در غیاب سرکوب ۳۰ خرداد به بعد، و حتی در صورت وجود یک فرجه یکساله دیگر، چه دگرگونی های عظیمی میتوانستیم در سرنوشت کل چپ انقلابی ایران بوجود بیاوریم. مشقات عملی بعد از کنگره ششم نیز، باشد که در مقیاسی به مراتب کوچکتر، ما را از فرصت برای یک پیشروی تعیین کننده در کردستان محروم کرد. کنگره ششم به سرعت تحت الشعاع منفعت «حفظ انسجام و یکپارچگی تشکیلات» قرار گرفت. لبه نقد به گذشته و به آنچه باید از آن گسست، کند شد. فشار از روی گرایشات عقب مانده و غیر کارگری در حزب برداشته شد و هویت تشکیلاتی و عرق سازمانی بعنوان ابزاری برای حفظ انسجام تشکیلات برجسته شد. بجای گسست از گذشته، یعنی گسست از آن تاریخ غیرکارگری که حزب کمونیست ایران تنها با اعلام جدائی از آن به آینده امید دارد، پیوستگی تاریخ سازمانی مورد تاکید قرار گرفت. نه تنها یک روند حرکت و تلاش برای رساندن پیشروی های کنگره ششم به نتایج عملی و ملموس و ایجاد تغییر ریل ها و دگرگونی های اساسی که در این کنگره فراخوان داده شده بود آغاز نشد، بلکه حتی بسیاری از مفروضات قدیمی تر این حزب، و انسجامی که سوسیالیسم کارگری و نقد تاکنونی ما در حزب ایجاد کرده بود زیر سوال قرار گرفت. راه حل های روشنی که به همین موقعیت عملی تشکیلات ارائه میشد مورد بی اعتنائی قرار گرفت. هویت سیاسی جای خود را به هویت سازمانی و حتی جغرافیائی داد. اخلاقیات و خرافاتی در حزب کمونیست ایران پر و بال گرفت که بسیاری فکر میکردند ریشه آنها برای همیشه خشکیده است.

این عقبگرد نه تنها در عمل تنگناهای عملی تشکیلات را رفع نکرده است بلکه فرصت زیادی که برای ایجاد دگرگونی های لازم در کار ما وجود داشته است را به هدر داده است. این دگرگونی های عملی، روشن و مدون و حتی در بسیار از موارد مصوب اند. کومه‌له در یک قدمی انقلاب عظیمی که میتواند در تاریخ سیاسی کردستان بوجود بیاورد، در یک قدمی مهم ترین خدمتی که میتواند به سوسیالیسم کارگری در کردستان بکند، توقف کرده است. هنوز برای این کار فرصت هست. در واقع جلوی این روند را نمیتوان گرفت. گرایشات دیگر فقط میتوانند را کندش کنند.

برخورد امروز تشکیلات کردستان حزب به دور جدید بحث کمونیسم کارگری گواه عقبگردی است که رخ داده است. گواه فرجه ای است که گرایشات دیگر در تشکیلات ما پیدا کرده اند. مباحثاتی که دنیای امروز و مقدرات کمونیسم در مقیاس جهانی را تجزیه و تحلیل میکند، مباحثاتی که در برابر تخریب کل سوسیالیسم بورژوائی زمان ما افق یک کمونیسم زنده و بالنده کارگری را ترسیم میکند، مباحثاتی که دارد چهارچوب تفکر محدود ضد پوپولیستی ما را میشکند و برای سوسیالیسم کارگری کادر و رهبر بار میاورد، مباحثاتی که صرفا در حاشیه اشاره محدودی به کار ما در کردستان میکند، با بارز ترین جلوه های تشکیلاتچینگری و عرق سازمانی پاسخ میگیرد و گفتیم که این سنگر کدام گرایش در صفوف ماست. همه دلواپس ارزیابی ما از پراتیک و افتخارات سازمانی شان میشوند، اعلام میشود که نقد باید «روحیه بخش» باشد، که کمونیسم کارگری در کومه‌له پیاده شده و «حلول کرده»، که منظور این بحث «ما» نیستیم.

ماحصل این شیوه برخورد بسته شدن گوش آن کمونیستهائی که در حزب کمونیست ایران متشکل شده اند بر روی نظراتی است که چه بخواهند و چه نخواهند سوسیالیسم رادیکال دوران ما را دگرگون میکند. چپ پوپولیست تاوان این شیوه برخورد به مباحثات ضد پوپولیستی را پس داد. تشکیل حزب کمونیست ایران

خود گواه اینست که عرق سازمانی سنگری برای مقاومت در برابر افق های زنده سیاسی نیست. تشکیل حزب کمونیست ایران خود گواه این بود که هر افقی «روحیه و ضد روحیه» را با هم به ارمان میآورد. برای جریانی که در این افق سهیم میشود و در آن پاسخ معضلات و راهی برای تحقق آرمانهای خود را پیدا میکند، نقد چیزی جز بیان روحیه و شادابی ای که فی الحال بوجود آمده است نیست. برای جریاناتی که در این نقد تنگنای تفکر و عمل سیاسی تاکونوی خود را میبینند، قطعاً آنچه گفته شده است مایوس کننده است. هیچ جریانی مانند کمونیسم کارگری ارزش سیاسی و تاریخی حزبی که ساخته ایم و بویژه سازمان و سنتی که در کردستان شکل داده ایم را بروشنی و با معیارهای اجتماعی توضیح نداده است. عضو حزب کمونیست برای شادابی سیاسی خود و تحمل شدا بدید در این مبارزه نیازی به پناه بردن به افتخارات تاکونوی خود ندارد. افتخارات گذشته و رضایت از خود برای نوشتن خاطرات سیاسی خوب است و نه برای مبارزه سیاسی. کمونیستی که هنوز تازه یک گام از صدگام را برای انقلاب کارگری و سازماندهی جامعه ای نوین برداشته است نمیتواند به گذشته و حال خود مدال بدهد. تمام شادابی و امید و استواری او محصول آرمان او و تعلق اجتماعی او به یک جنبش وسیع طبقاتی است که در کل جهان جریان دارد. اگر این خصلت حزب کمونیست، این نارضاایتی دائمی از وضع موجود از زاویه وظایف و دورنمای آینده اش، را از آن بگیرد تمام دینامیسم حرکت تاکونوی و تمام مایه استقامت تاکونوی اش را از میان برده آید.

از نظر عملی و تشکیلاتی فراخوان ما در کردستان فراخوانی است برای پایان دادن به این عقبگرد و بازگشت به نگرش و اولویت های ناظر به کنگره ششم، و پیاده کردن استنتاجاتی که حتی در جزئیات، چه در کنگره ششم و چه پس از آن، از این دیدگاه شده و مدتهاست در اختیار کمیته مرکزی حزب قرار گرفته است. ما این استنتاجات را راه واقعی کومله به جلو میدانیم.

در رابطه با مباحثات کمونیسم کارگری ما از اعضاء حزب در کردستان، درست مانند سایر اعضاء حزب و همه کسانی که مخاطب این بحثها هستند، انتظار داریم که بعنوان انسانهای کمونیست، با تمام معضلات و سوالاتی که یک کمونیست با توجه به موقعیت بین المللی و اوضاع جنبش طبقاتی بطور کلی در برابر خود دارد، به این مباحثات توجه کنند.

کمونیسم کارگری و فعالیت حزب در کردستان

۳- آینده کومله و دورنمای فعالیت ما در کردستان

مقدمه:

اجازه بدهید ابتدا به چند نکته اشاره بکنم که نقطه حرکت اصلی در کل بحث من را تشکیل میدهند. ۱- این سوال که «آینده کومله چیست» زیاد پرسیده میشود. وقتی به پاسخ های متداول نگاه میکنیم میبینیم برداشت معینی از کومله «در پس این پاسخ ها و در واقع در پس خود اینگونه سوالات نهفته است. کومله برای خیلی ها، از رهبری تا بدنه تشکیلات، با جغرافیای معین، اردوگاه معین، اشخاص معین و کار و بار معینی تداعی میشود. سوال در واقع چیزی جز این نیست که «آینده این اردوگاه و کار و بار افراد حاضر در آن چیست». هر رفیق قدری دقیقتر نگاه کند، میبیند که چگونه این برداشت از کومله یک برداشت عمومی و غالب است. من بارها به مناسبت های مختلف اصرار کرده ام که این برداشت را باید کنار گذاشت و کومله را آنطور که واقعا هست، بعنوان یک حرکت و نیروی اجتماعی دید. بنظر من کومله فقط آن چیزی نیست که ما در آن اردوگاهها و آن افراد معین میبینیم. برداشت رایج یک برداشت محدود، کوتاه نظرانه و زیان آور است که کومله را آنطور که هست نمیشناسد و لاجرم نمیتواند به نیازهای کومله واقعی پاسخ بدهد و دورنمای آتی آن را ترسیم کند.

۲- وقتی از این برداشت محدود درباره کومله حرکت کنیم گریزی از این نداریم که پاسخی به همان درجه کوتاه نظرانه برای جهت گیری آتی کومله پیدا کنیم. ریشه بحث «داخل یا خارج» همینجاست. گویا سوال اینست که کومله یک عده را ببرد «خارج» یا نبرد. وقتی کومله به یک جغرافیا و یک اردوگاه و لیست معینی از افراد تقلیل

پیدا کرد آنوقت طبیعی است که «آینده کومله» هم به مساله سرنوشت اردوگاه و افراد حاضر در آن و محسنات این یا آن کشور و منطقه برای «استقرار کومله» کاهش یابد. اما اگر حاضر باشیم کومله را به آن معنای واقعی و حقیقی که من بکار میبرم در نظر بگیریم به پوچی و عقب ماندگی این معضل «داخل یا خارج» پی میبریم. بهرحال اگر بخواهم از دیدگاه خودم راجع به این مساله داخل و خارج اظهار نظر بکنم باید بگویم تمام مساله بر سر سازماندهی فعالیت کومله در داخل است، نه به معنایی که در اردوگاه ما و در میان رفقای کومله بکار میرود، بلکه به معنای واقعی کلمه یعنی داخل ایران. تمام انرژی ما باید صرف سازماندهی کومله ای بشود که در داخل ایران است (و اگر کسی فکر میکند چنین کومله ای وجود ندارد دیگر صد برابر بیشتر باید در این کار تعجیل داشته باشد). من به این وجه موجودیت کومله باز میگردم. اما فقط اینجا این نکته را هم اضافه میکنم که طبعاً بخش علنی و حرفه ای تشکیلات کومله مستقر در اردوگاههای مرزی نیز باید تغییرات اساسی بکند. اما تمام جهت فعالیت ما و از جمله شاخص ما در تغییر شکل کار اردوگاههایمان، گسترش بخشیدن به فعالیت سیاسی و تشکیلاتی در داخل ایران است.

بنابراین وقتی از آینده کومله حرف میزنیم قبلاً باید تعیین کرده باشیم که از «کومله» چه برداشتی داریم. کومله چیست. من درباره این سوال بدفعات صحبت کرده ام و نوشته ام. از کنگره دوم حزب و کنگره های پنجم و ششم تشکیلات کردستان دیگر مصرانه سعی کرده ام رفقای خودمان را متوجه حقایقی در مورد وجود اجتماعی و طبقاتی کومله بکنم که حتی باور کردن و اذعان کردن به آنها برایشان دشوار بوده. معمولاً حرفهای مرا، حتی خود کمیته مرکزی کومله، تهییج برای بالا بردن روحیه تشکیلات (همان تشکیلات حاضر در اردوگاه که نقطه شروع تعقل و تفکر سیاسی و محاسبات خیلی از رفقای ماست) تلقی کرده اند. اما برای من اینها حقایق غیر قابل انکار و شورانگیزی است. اینها واقعیاتی که انسانهای «واقع بین»، بویژه آنها که ادعای رهبری فعالیت کمونیستی در یک دوره در حیات یک طبقه را دارند باید ببینند. هر نقشه ای درباره آینده باید به ارزیابی ای از حال متکی باشد. کسی که درباره موقعیت کنونی اسیر ذهنی گرایی است نمیتواند نسخه مناسبی برای آینده بنویسد. اما ذهنی گراهای ما آنها نیستند که بلند پروازی میکنند، بلکه دقیقاً کسانی هستند که در ذهن خود کومله را تنزل میدهند، وجود اجتماعی و موقعیت فوق العاده مساعد برای فعالیت کمونیستی را کتمان میکنند. اینها حتی ارزش و شان سیاسی بخش علنی و نظامی تشکیلات ما و ارگانهای ما را که در اردوگاهها مستقر هستند پائین میآورند و آنرا دچار یاس و ابهام میسازند. برای اینکه بدانید از نظر من کومله واقعا چیست میتوانید به قطعه نامه های کنگره ششم، به قطعه نامه مربوط به حزب دموکرات و به بیانیه آتش بس یکجانبه ما در جنگ با حزب دموکرات رجوع کنید. آنچه آنجا درباره جایگاه و موجودیت اجتماعی حزب ما در کردستان گفته شده تهییج نیست بلکه حقایقی عینی و غیر قابل انکار است.

۳- محدود نگرشی دیگری که در میان ما هست اینست که گویا بحث دورنمای فعالیت ما در کردستان و آینده فعالیت کومله با ختم جنگ ایران و عراق شروع میشود و گویا نقطه حرکت ما در این بحث «شرایط ناشی از ختم جنگ» است. این استنباط آن دوتای قبلی را تکمیل میکند و در واقع نتیجه اجتناب ناپذیر آنهاست. اگر کومله همان اردوگاه های بخش علنی کومله است و معضل امروز معضل «داخل یا خارج» است، آنوقت این معضل دقیقاً با ختم جنگ و تردیدهای مربوط به سرنوشت مناطق استقرار شروع میشود. اما آینده کومله را ما به تفصیل در کنگره های قبلی مان بحث کرده ایم. ما میخواهیم حزب کارگری باشیم، برنامه ای داریم، استراتژی تعیین کرده ایم، جامعه کردستان و موقعیت طبقه کارگر را بررسی کرده ایم، در هیچکدام اینها جنگ ایران و عراق بعنوان یک فاکتور تعیین کننده وظایف و سرنوشت کومله مطرح نشده است. ختم جنگ شرایط مشخصی را برای بخشی از سازمان ما و برای اشکال معینی در مبارزه ما بوجود میآورد و باید در همین ظرفیت در تحلیل ما وارد شود و نه بیشتر. اتفاقی که در واقع افتاده است اینست که با ختم جنگ و محدودیت های بالفعل و بالقوه ای که اردوگاههای ما و مبارزه مسلحانه و جوانبی از کار تبلیغی با آن مواجه میشوند، ظاهراً تمام آن تحلیل هائی که در طول سالها از وظایف و سیاستهای خود داده ایم تحت الشعاع قرار گرفته اند و رفقای زیادی دارند تعقل و تفکر و مرزبندی ها و انقلابیگری و تعهدات سیاسی خود را از شرایط محلی ناشی از ختم جنگ استخراج و استنتاج میکنند. بحث من اینجا درباره آینده همان کومله ایست که در کنگره های پنجم و ششم از آن سخن گفته ایم و وظایف کارگری و کمونیستی که در طول یک روند طولانی نقد و تجربه به آن رسیده ایم. پاسخگونی به معضلات عملی ناشی از ختم جنگ یکی از مسائلی هست که باید بحث کرد، اما نه نقطه حرکت ماست و نه در غیاب سیاست های روشن برای پیشبرد مبارزه ای که مستقل از جنگ ایران و عراق در برابر خود گذاشته بودیم میتواند پاسخ بگیرد.

بنابراین من اینجا بحث خود را در تداوم مباحثات کنگره ششم دنبال میکنم. به معضلات عملی امروز میپردازم (که بنظر من به همه آنها پاسخ روشن میتوان داد)، اما ارزیابی خود را از فعالیت آتی مان بر همان شناخت بنیادی از کومهله و بر برنامه و سیاست و استراتژی حزب مان در کردستان بنا میکنم.

حقایق درباره کمونیسم در کردستان. کومهله واقعا چیست؟

اولین واقعیتی که باید شناخت و در نگرش سیاسی خود دخیل کرد اینست که در طول دهسال گذشته مناسبات تولید سرمایه داری در کردستان بشدت گسترش پیدا کرده، کار مزدی بعنوان شکل غالب و مسلط اشتغال تثبیت شده است. شهرها رشد غول آسا کرده اند. روابط سنتی و عقب مانده، مناسبات عشیرتی و عقب مانده در روستاها به نفع اقتصاد بازار و خرید و فروش نیروی کار سست و مضمحل شده است. دهسال پس از انقلاب ۵۷، کردستان جامعه ای بسیار شهری تر و تقسیم شده تر به کارگر و سرمایه دار است. طبقه کارگر مزد بگیر به مراتب از نظر کمی عظیم تر است و در نوع اشتغال طبقه کارگر نیز از نظر کیفی تفاوت های زیادی مشهود است.

به موازات این تحول اقتصادی، پلاریزاسیون و قطب بندی سیاسی متفاوتی شکل گرفته است. حضور طبقه کارگر در عرصه سیاسی برجسته شده است. طبقه کارگر و اعتراض کارگری جای مهمی در صحنه سیاسی یافته است، چه در شکل اعتراضات مستقیم کارگری و حرکت های به اصطلاح «خودبخودی» و چه در شکل مبارزه حزبی. یعنی چه در آنجا که کارگر را به عنوان یک قشر تولید کننده در قلمرو اقتصاد و تولید میبینیم و چه آنجا که در جنبش های حزبی و گرایشات سیاسی اجتماعی. این قطب بندی جدید امروز دیگر بر همه کس عیان شده است. خروج کومهله در برابر حزب دموکرات، روند تضعیف حزب دموکرات و قدرت گیری کومهله بعنوان یک نیروی سیاسی رهبر در جامعه کردستان، یک بعد از این تحول است. در سوی دیگر اعتراضات کارگری در بخش های مختلف و اول ماه مه ها و غیره را داریم که فضای سیاسی کردستان را بشدت تحت تاثیر خود قرار داده اند.

این روند باعث شده است که احزابی که در چهارچوب سنتی و قدیمی مساله کرد موجودیت یافته و فعالیت میکردند، دچار بحران و بن بست شوند. مساله ملی تحت الشعاع مطالبات جاری کارگری از یکسو و آرمان سوسیالیسم از سوی دیگر قرار گرفته است. انقلابی گری نوینی که موقعیت و مطالبات کارگر در کردستان را منعکس میکند شکل گرفته است که جای مبارزه جویی ملی در دوره های قبل را گرفته است. احزابی نظیر حزب دموکرات که این مبارزه جویی محدود و ملی را نمایندگی میکنند دچار ضعف و تشتت میشوند، و از سوی دیگر جریانهای مانند کومهله که با این انقلابی گری نوین طبقاتی تداعی میشود قدرت میگیرد.

این اغراق نیست اگر فکر کنیم که هر کارگری که در کردستان دست به اعتراض میزند، یا هر کارگر کرد مهاجری که در حرکات اعتراضی کارگری در نقاط دیگر شرکت میکند میدانند که کومهله چیست و چه میگوید و با آن سمپاتی حس میکند. کومهله برای او سازمانی است که هر چند احتمالا دور از دسترس جلوه گر میشود، با نیازها و حرکت و اعتراض او بعنوان یک کارگر خوانانی و انطباق دارد. از این گذشته کارگران میدانند که کومهله کمونیست است و لذا خود را کمونیست میدانند و یا با کمونیسم نزدیک حس میکنند. اینطور نیست که کومهله نفوذش را در میان کارگران با متوسل شدن به عواطف و تمایلات ماوراء طبقاتی بدست آورده باشد. کاملا بر عکس، بدرجه ای که کومهله بر خصلت کمونیستی و کارگری خود تاکید کرده است توانسته است توجه و سمپاتی کارگران را بخود جلب کند. آن کارگری هم که کومهله را دوست دارد آن را با همه کمونیسمش و بخاطر کمونیسمش دوست دارد. این یک تحول ایدئولوژیک عظیم در جامعه کردستان است. در سایر نقاط ایران نیز روند کمابیش همین است، یعنی رشد خودآگاهی سوسیالیستی طبقه کارگر. اما هیچ جا نظیر کردستان جریان کمونیستی نتوانسته است در این مقیاس وسیع توازن ایدئولوژیکی در جامعه را به نفع خود تغییر دهد و چنین حقانیت آرمان ها و اعتقادات خود را در صفوف طبقه کارگر جا بیاندازد. کارگر کرد امروزی سوسیالیسم را بسیار به خود نزدیک حس میکند. کمونیسم برای او یک لغت با بار مثبت قوی است. نقد کومهله و کمونیسم در کردستان از سرمایه داری بعنوان درونمایه نقد کارگر از اوضاع خودش پذیرفته شده است. این به معنی یک پتانسیل عظیم برای انقلاب و حرکت کارگری است.

بعلاوه این قطب های اجتماعی، یعنی کارگر و بورژوا از هم اکنون در ابعاد حزبی در جامعه کردستان مستقیما و

به قهرآمیز ترین اشکال در برابر یکدیگر قدعلم کرده اند. نکته مهم اینجاست که در این میان جریان کمونیستی، یعنی جریانی که ولو بطور فرمال پرچم کارگران را بلند کرده است، بورژوازی را به تنگنا رانده و پشتش را به دیوار کوبیده است. در تاریخ اغلب جوامع کمونیستها بکرات قربانیان سرکوب قهرآمیز بورژواهایی بوده اند که بر موج انقلاب بقدرت رسیده اند. زورآزمایی گرایشات طبقاتی اپوزیسیون عمدتا به دوران پس از انقلابات موکل شده است که در آن عموما بورژوازی با تکیه به ابزار دولت چپ خود را منهزم کرده است. اینجا در کردستان در همین دوره قبل از برآمد انقلابی، بورژوازی اپوزیسیون علیه کمونیست ها دست به اسلحه برده و پاسخ خود را نیز گرفته است. پاسخ ما به حزب دموکرات نمودی از آن قدرت اجتماعی بود که در پشت کومهله نهفته است.

این روندها، که در کردستان به شفاف ترین و برجسته ترین وجه قابل مشاهده اند، تصادفی و منحصر به فرد نیستند. اینها ریشه در واقعیات بنیادی دوران معاصر دارند. اینها نتایج جانبی و اجتناب ناپذیر این واقعیت هستند که در انتهای قرن بیستم وزنه اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر به شدت سنگین تر شده است. سنت ها و جریانات اعتراضی بورژوائی که تاکنون قدرت داشتند طبقه کارگر را بعنوان نیروی ذخیره بدنبال اهداف و سیاست های خود بکشند تضعیف شده اند و به بحران افتاده اند. روند اوضاع به نفع اعتراض مستقیم و مستقل کارگری و رشد و گسترش رادیکالیسم کارگری است که دست روی تضادهای بنیادی جامعه معاصر میگذارد. در این میان آن احزاب و جریاناتی که میتوانند به هر درجه ای به این رادیکالیسم و انقلابی گری طبقاتی متکی بشوند آینده دارند و رو به قدرت میروند، و جریاناتی که متعلق به سنت های اعتراضی غیرکارگری هستند و مبارزه جویی آنها از نیازهای غیر کارگری مایه میگیرد رو به ضعف و زوال میگذارند. اوضاع اپوزیسیون کرد در سایر بخش ها این حقیقت را بخوبی نشان میدهد. ببینید آنها در چه شرایطی قرار گرفته اند. بنظر من روند تضعیف جریانات اپوزیسیون بورژوائی و خرده بورژوائی روندی پایدار و ریشه ای است و این حرکت ها در دوره ای که وارد آن شده ایم به سرعت تحت الشعاع اعتراض کارگری قرار میگیرند.

اینها زمینه های عالی برای فعالیت کمونیستی است. برای اینکه از فکر «اوضاع پس از ختم جنگ» بیرون بیایید و زمینه های بنیادی فعالیت کمونیستی در کردستان را ببینید، بیاید برای یک لحظه کلا کومهله را، با همه معضلات عملی امروزی اش، از تصویر خردمان بیرون بگذاریم و جامعه کردستان را آنطور که اکنون هست مینا بگیریم، یعنی ماحصل تاریخ دهساله اخیر را. حال فرض کنید که شما ده نفر کمونیست هستید که میخواهید کارتان را در کردستان شروع کنید. میخواهید حزب درست کنید، کارگران را سازمان بدهید، تشکیلات مخفی و توده ای حزبی و کارگری درست کنید، اتحادیه و شورا بسازید، به جنبش اعتراضی و به قیام و مبارزه قهرآمیز علیه جمهوری اسلامی دامن بزنید. چه ارزیابی ای از وضعیت میدادید و چه دورنمایی برای خود میگذاشتید. من تردید ندارم که هرکس در این موقعیت قرار بگیرد خواهد گفت اوضاع بشدت برای کار مناسب است. در ظرف چند سال میتوان یک سازمان عظیم کمونیستی کاملا متکی بر کارگران ایجاد کرد. رژیم را میتوان بسرعت در یک منگنه جدی سیاسی قرار داد، ایجاد تشکل های توده ای کارگری کاملا میسر است، نارضایتی چنان عمیق و تجربه اعتراضی توده زحمتکشان چنان غنی است که زمینه های یک جنبش اعتراضی قدرتمند وجود دارد. آیا کسی که از خارج اردوگاههای ما به کردستان امروز نگاه میکند به نتیجه متفاوتی میرسد؟ آیا نفس ختم جنگ ایران و عراق (که برای بخش علنی ما محدودیت ایجاد کرده است) از نقطه نظر مبارزه کارگری و کمونیستی در شهرهای کردستان یک واقعه کاملا مثبت نبوده است؟ پس چرا وقتی کومهله را وارد تصویر میکنیم سوالات، مشغله ها، دورنماها، ارزیابی ها وظایف و بیم ها و امید ها همه بیکباره دگرگون میشوند. از تنگنا صحبت میشود، دست و بال ما از همان ده بیست کمونیست فرضی بسته تر جلوه میکند، و چنان اوضاع حساسی جلوی چشم تصویر میشود که گویا دیگر نه کمونیسم و مبارزه پیگیر و مداوم برای سازماندهی کارگران و اعتراض طبقاتی، بلکه روش و منش ملوانان و ناخداهای کشتی های طوفان زده باید الگوی حرکت رفقای ما قرار بگیرد؟

این یک تفکر مایوسانه نسبت به آینده کار ما در کردستان است که ربطی به سنت کمونیستی ما و به موقعیت عینی ای که حزب ما در کردستان در آن قرار دارد ندارد. این تفکر انعکاسی از همان تنگناهای سنتی است که اپوزیسیون کرد در منطقه تاریحا به آن دچار بوده اند. جریاناتی که در شکاف میان اختلافات دولتها رشد کرده اند و با سازش دولت ها آینده خود را تیره و تار میبینند. این تفکر انعکاس همان نگرش و همان ارزیابی غیر کارگری و غیر کمونیستی است که گویا «ما عده معینی از جنگجویان هستیم در منطقه و اردوگاه معین و با اوضاع جدید باید نگران باشیم که چه بسرمان میاید». این نگرش چاره ای جز یاس ندارد. حتی قهرمانانه ترین و رزمنده ترین استنتاجات

در چهارچوب این نگرش مبین یک یاس عمیق سیاسی است. ناخادانی که عزم خود را جزم میکند که «آخرین نفر باشد»، بطور قطع قید کشتی را زده است. چنین نگرشی، بویژه در این دوران که حزب ما در کردستان از عالی ترین موقعیت برای سازماندهی و هدایت یک جنبش عظیم سیاسی و کارگری برخوردار است، نباید جانی در بین ما داشته باشد. دیدن این موقعیت شرط اولیه وارد شدن به بحث دورنمای کار ما در کردستان است.

اما شیوه برخورد دیگری نیز وجود دارد که دیگر دارد بعنوان الگوی اظهار «خوشبینی» و «رزمندگی» در میان رفقای ما باب میشود و آن تجاهل نسبت به اهمیت مسائلی است که در پیش روی ما قرار گرفته است و تحولی که کومله باید از سر بگذراند. «اتفاق خاصی نیافتاده است، کارها به روال سابق ادامه دارد». براستی اگر واقعا کارها به روال سابق ادامه دارد و میرمیتی برای چرخش های اساسی حس نمیشود، آینده خوشی در انتظار ما نیست. این برخورد رویه دیگری از همان نگرش مایوس و مستاصل است که حتی نسبت به امکان تحول بموقع کومله ناامید است و ترجیح میدهد وضع موجود را در ذهن خود ابدی قلمداد کند.

وظایف خود را از کجا باید استنتاج کنیم؟

همانطور که گفتیم «چه باید کرد» کومله با ختم جنگ ایران و عراق شروع نمیشود. اگر نخواهیم خیلی به عقب برویم، در کنگره های پنجم و ششم ما دیگر صراحتا از ضرورت یک تغییر ریل بنیادی در کومله در جهت پاسخگویی به نیازهای جنبش طبقاتی سخن گفته ایم. مستقل از جنگ ایران و عراق، آن پراتیک صرفا سازمانی، یک بعدی و اساسا غیرکارگری و غیر اجتماعی میبایست فکری بحال خود بکند. کنگره های ما و اسناد مدون ما همه حاکی از یک نقد عمیق از محدودیت های فعالیت های تاکتونی ما بوده است. ما باید از همین ارزیابی انتقادی و راهگشایی های اثباتی خودمان شروع کنیم و در واقع باید مدت ها قبل از ختم جنگ شروع کرده باشیم. اوضاع پس از ختم جنگ و محدودیت هائی که این امر در برابر ابعاد معینی از فعالیت ما میگذارد متأسفانه چنان ذهن بسیاری از رفقای ما را اشغال کرده است که بنظر میرسد بسیاری از آنچه که رشته ایم پنبه شده است. نه دستاوردهای طبقاتی و اجتماعی ما، بلکه معضلات کومله مستقر در اردوگاه به محور بحث چه باید کرد تبدیل شده است. امروز بسیاری از رفقای ما وقتی از تعهد و عدم تعهد، پیگیری و ناپیگیری، و «تسلیم طلبی» و پایمردی سخن میگویند نهایتاً به رابطه فرد با اردوگاه و افراد و ارگانهای مستقر در آن رجوع میکنند. در ضرورت تعهد به این وجه موجودیت ما در کردستان تردید نیست، اما اگر این ذهنیت محدود و این بخود مشغولی «صنفی» بر ما مسلط شود، که متأسفانه بنظر میرسد دارد میشود، آنگاه قشر وسیع کارگرانی که هم اکنون کومله را رهبر خود میناسند (و متأسفانه اساسا در یک رابطه عشق یکطرفه با کومله قرار دارند) در مورد ایندوره از حیات کومله خواهند گفت که کومله ایها در سال های ۶۸-۱۳۶۷، وقتی با ختم جنگ ایران و عراق اوضاع مقررها و ارگانها و آینده آنها به دست انداز هائی افتاد، خودشان را نگاه کردند و رفیق بغل دستی شان را، سعی کردند نسبت بهم متعهد باشند و فکری بحال اوضاع خودشان بکنند. به ما کاری نداشتند و افق مبارزه عظیمی که در مقابل ماست و با هر اول ماه مه یکبار میکوشیم نشانشان بدهیم را از یاد بردند. علیرغم همه حرفها که در کنگره هاشان زدند، نه برای اتحادیه و شورای ما فکری کردند و نیروئی گذاشتند، نه پتانسیل عظیم مبارزه کارگری را جدی گرفتند و نه ظرفیت عظیم جنبش اعتراضی در شهرها را سازمان دادند. کلا در لاک خودشان فرو رفتند و مساله استقرار و حفظ وضع موجود خودشان را به مشغله محوری شان تبدیل کردند. به بحث هایشان، به مشغله هایشان، به ارزش ها و اخلاقیاتی که در این دوره در میانشان قوت گرفت، به نوع فعالیت و مرکز توجه رهبری شان نگاه کنید تا این حقیقت را ببینید.

کومله جمع عددی اردوگاهها و ارگانها و پیشمرگان نیست. آنچه عوامانه به آن کومله اطلاق میشود تنها نوک یک کوه یخ عظیم است که تمام حجم و عظمت اش در شهرها و در درون طبقه کارگر در کردستان نهفته است. از «چه باید کرد» سخن گفتن و تنها به تعیین تکلیف و دلسوزی برای این بخش پیدا و مشهود کومله معطوف شدن بدترین نوع طفره رفتن از وظایفی است که در قبال کل کومله داریم، در قبال کل مبارزه ای که بنام کومله صورت میگیرد و در قبال کل اعضاء چندین صد هزاره کومله که تا امروز کومله مسافر در اردوگاه حاضر به برسمیت شناختن آنها و حقوقشان نشده است. ما برای این وظایف عظیم نقشه داشته ایم و داریم. نباید اجازه داد که پیدا شدن دشواری های فنی برای یک بخش از فعالیت و تشکیلات ما به چنین عقب گرد سیاسی میدان بدهد.

من به این میگویم تشکیلات داری که زمین تا آسمان با دلسوزی به حال حزب فرق میکند. حزب ما، کومله ما، یک حزب عظیم اجتماعی در کردستان است. بعنوان یک حزب، بعنوان یک جریان اجتماعی که فعالین آن آگاهانه از آرمانها، نقشه ها و برنامه ها و شعارها و رهبری واحد تبعیت میکنند و در این مبارزه به اشکال مختلف قبول خطر میکنند، حزب ما در کردستان صدها هزار عضو و هزاران کانون و ارگان مبارزاتی دارد. اینکه تفکر سنتی خرده بورژوازی نسبت به حزب و حزبیت، اختناق و غیره نمیگذارد این بدنه عظیم ما واقعا عضو حزب ما باشد و در سرنوشت این حزب مانند من و شما دخیل بشود، سرسوزنی از تعلق او به حزب و تعلق حزب به او کم نمیکند. بسیار خوب بیایم از دورنمای کومله حرف بزنیم، از «شرایط جدید»، از «چه باید کرد»، از «تعهد» و «آلترناتیو» صحبت کنیم، اما مشروط به اینکه از واقعیات و داده ها و کومله ای حرکت کنیم که اینجا گفته شد. بیایم این را معلوم کنیم که هر سیاست و نسخه و پیشنهادی تا چه حد به مسائل ما در این سطح پاسخگوست. چیزی که ما ایدا به آن احتیاج نداریم ناخادانهائی است که با کم کردن قطب نما و یا خیس شدن عرشه تدارک قهرمانی آخرشان را میبینند. آینده حزب و تشکیلات و مبارزه ما بسیار روشن است. نقشه های ما برای پاسخگویی به نیازهای این دوره از مبارزه در کردستان روشن و کار شده و مدون است. آنچه لازم داریم پیوستگی با کنگره های پنجم و ششم، شهادت تغییر برای پاسخگویی به این نیازها و رهبران و فعالین پرکار و با پشتکار است. بیایم مسائل فنی و اجرایی آرایش و استقرارمان را بر مبنای این دورنما حل و فصل کنیم تا بتوانیم به کارمان برسیم

وظایف اساسی ما در دوره کنونی (یک تصویر کلی)

رنوس این وظایف و جهت گیری ها را با روشنی و بدون هیچ ابهامی در کنگره ششم تشکیلات کردستان حزب تعریف کرده ایم. از همینجا باید شروع کرد. ما گفته ایم که حزب کمونیست ایران در کردستان معتقد به سازماندهی یک مبارزه هماهنگ اقتصادی، سیاسی و نظامی است. شهرها کانون اصلی فعالیت ما هستند. طبقه کارگر موضوع کار اصلی و مستقیم فعالیت ماست. سازمان ما در شهرها و کلا تشکیلات کارگری ما باید ستون فقرات حزب ما در کردستان را تشکیل بدهد. تشکل های توده ای و حزبی کارگری ابزارها و اهرم های اصلی فعالیت ما را باید تشکیل بدهند. مبارزه مسلحانه بعنوان یک روش مبارزاتی و یک عرصه پر اهمیت فعالیت ما باید دنبال گرفته شود. ما باید از این جهت گیری ها حرکت کنیم. شاخص پیشرفت ما را باید درجه تحقق این اهداف تعیین بکند. آرایش و تقسیم کار ما باید در خدمت پیشبرد این جهتگیری ها باشد و از نیازهای آن تبعیت کند.

قبل از هر چیز باید تصویر روشنی از آنچه میخواهیم بدست بیاوریم داشته باشیم. مامیخواهیم کومله دو سال دیگر چه چیزی باشد و چه مشخصاتی داشته باشد. پاسخ ما اینست که ما باید از موقعیت یک گروه فشار نظامی با نفوذ وسیع معنوی به یک حزب اعتراض اجتماعی و اقتصادی تبدیل بشویم. رابطه ما با اعتراض توده ای کارگران و زحمتکشان باید یک رابطه مستقیم و بلافصل باشد. یک رابطه عملی و نه صرفا معنوی و بعضا سیاسی. ما باید در کردستان به یک حزب سیاسی و تشکیلاتی «داخل کشوری» تبدیل بشویم که این وجه فعالیتش معرف اصلی آن و دربرگیرنده بخش اعظم نیروی فعاله آن است و در عین حال موقعیت خود را بعنوان یک جریان مسلح و درحال جنگ با رژیم اسلامی حفظ کنیم. باید یک حزب سیاسی باشیم که قابلیت رزمی دارد، نیروی مسلح دارد، هرچا و به هر درجه ای لازم بدانند عملیات نظامی میکند و در صورتی که شرایط ایجاب کند قابلیت و آمادگی مسلح کردن سریع زحمتکشان و گسترش بخشیدن به جنگ با رژیم را داراست. بنظر من این آن تصویر عمومی است که باید داشت. باید نفوذ معنوی ما به یک قدرت تشکیلاتی و عملی در شهرها تبدیل شود. دست بکار سازماندهی حزبی در شهرها شدن، ایجاد تشکل های توده ای و گسترده از کارگران و زحمتکشان که بطرق مختلف با ما مربوطند و نهایتاً به سیاست های کومله خدمت میکنند، این جهت عمومی حرکت آتی ما باید باشد. بنظر من کمیته مرکزی حزب و کمیته مرکزی کومله باید در درجه اول چنین اولویت ها و چنین نقشه فعالیتی را جلوی خود بگذارند. هر مساله دیگر، و از جمله مساله نوع استقرار و فعالیت بخش علنی تشکیلات، باید از موضع پیشرفت در این عرصه حل و فصل شود.

وظایف ما در عرصه های اصلی

سازماندهی حزبی در شهرها

این مهمترین و مقدماتی ترین کار ماست. نیاز ما به سازماندهی حزبی در شهرها نه محصول شرایط جدید است و نه بتازگی میرمیت یافته است. تفاوت اینجاست که شاید امروز با انقباض اجباری فعالیت مسلحانه مطلوبیت این عرصه فعالیت برای عده بیشتری قابل پذیرش شده. در واقعیت امر این وجه فعالیت شاخص وجود و عدم وجود یک حزب سیاسی است. بدون سازماندهی حزبی در درون طبقه کارگر بدشواری میتوان برای دوره طولانی خود را حزب سیاسی نامید. کلید حل این مساله در دست کمیته مرکزی کومله و رهبری شناخته شده تشکیلات ما در کردستان است. ک.م. کومله باید بالاخره ضرورت این مساله را به رسمیت بشناسد و با قاطعیت و پیگیری در این مورد عمل کند. بدون آنکه بالاخره این رهبری برود و بدون ملاحظه اینکه کدخداهای متشکل در حزب دموکرات درباره اش چه خواهند گفت کومله را در انظار عام یک سازمان اساسا سیاسی شهری برای فعالیت کارگری معرفی کند، بدون آنکه مردم کردستان و بویژه کارگران کرد در تصویرشان از کومله بعنوان صف پیشمرگان و سازمانی که حول مبارزه مسلحانه شکل گرفته است تجدید نظر کنند، کار سازماندهی ما در شهرها روی غلطک نمیافتد. مادام که سازماندهی فعالیت کمونیستی در شهرها برای عموم مردم یک کار فوق برنامه کومله تلقی میشود، مادام که رهبری کومله صرفا بعنوان رهبر مبارزه مسلحانه برای خود صلاحیت کسب میکند، مادام که کارگر کرد رهبران کومله را در قامت صاحب نظران و آژیتاتورهای شورا و اتحادیه و مبارزه اقتصادی جلوی خود نمیبیند، کار سازماندهی ما در شهرها سر و سامان نمیگیرد. سازماندهی حزبی در شهرها مقدمات و ملزوماتی دارد که نخستین آنها وجود یک رهبری است که اساسا خود را با این وظیفه اش تداعی میکند و میشناسد. تا وقتی سازماندهی حزبی در شهرها و سازماندهی کارگری، با تصویری که رهبری کومله از خود بدست داده است امر حاشیه ای کومله تلقی میشود، هرگز نمیتوان سیمای جدیدی از کومله بدست داد و تشکیلاتی ساخت که این امر را وظیفه مقدم خود تلقی کند.

بنابراین هر قدر هم که تکش (کمیته تشکیلات شهرها) تقویت شود و هر قدر هم که اعضاء قدیمی ک.م. به این ارگان منتقل شوند (که در وهله اول با توجه به دوری طولانی شان از هر نوع بحث سازماندهی حزبی و کارگری گره جدی از مساله باز نمیکنند)، مساله بطور بنیادی حل نمیشود. مساله بر سر جایگاه این نوع فعالیت برای رهبری کومله است. کومله باید با صدای بلند و از جانب عالی ترین سطوح رهبری خود اعلام کند که آینده خود را در کار سیاسی و تشکیلاتی و در مبارزه کارگری در شهرها جستجو میکند. که این محور فعالیت آن است. این آن رکنی است که کل موجودیت نظامی ما و کل نقش ما بعنوان رهبر کل اعتراض مردمی در کردستان بر آن متکی است.

در قدم بعد باید مبانی سیاست سازماندهی ما در کردستان را باتوجه به آنچه که در مقیاس سراسری گفته ایم و نیز با تطبیق آنها با شرایط ویژه ای که در کردستان با آن مواجهیم روشن و اعلام کنیم. ما باید برای کارگران مبارز روشن کنیم که چگونه و از چه طریق میتوان بعنوان عضو و بخشی از حزب کمونیست ایران فعالیت کرد. ما باید روشن کنیم که در کردستان ایجاد سازمانهای حزبی از چه مسیر مشخصی عبور میکند. حوزه های حزبی چگونه و در چه کانونهایی بوجود میآیند. شکلبندی سازمانی اولیه ما چیست و از کجا شروع میکنیم، چگونه عضو میگیریم، رابطه حوزه ها و کانون های حزبی در شهرها با یکدیگر و با رهبری تشکیلات ما در کردستان چیست، نشریه و رادیو چه جایگاهی در کارشان دارد، در کجای مبارزات جاری جای میگیرند، عوامل مساعد و نامساعد برای رشد کار حزبی در کردستان کدامند. ما همه این مقولات را در رابطه با کار سراسری طی چندین سال روشن کرده ایم. بارها و بارها درباره آنها نوشته ایم. با گرایشها و حرکات های انحرافی در امر سازمانیابی حزبی مقابله کرده ایم. در مورد کردستان کار خیلی کمی انجام شده است. میتوانم بگویم مساله سیاست سازماندهی ما در کردستان حتی بطور جدی در دستور کمیته مرکزی کومله و یا کمیته مرکزی حزب قرار نگرفته است.

باید یک برنامه زمانبندی شده برای ایجاد سازمانهای مشخص حزبی در طول مدت معین داشت. بالاخره ما باید بدانیم که برای مثال در طول یکسال آینده در کدام شهرها و مراکز تجمع و کار کارگران کانونهای حزبی باید بوجود بیاید.

باید به امر سازماندهی حزبی در شهرها نیرو و توجه کافی را اختصاص داد. این کار رهبری کومله است و نه یک ارگان ستادی. کمیته مسئول سازماندهی در شهرها باید مهم ترین جزء تقسیم کار درونی کمیته مرکزی را تشکیل بدهد.

باید نیروی زیادی برای برقراری ارتباط مستقیم و غیر مستقیم فعالین حزبی و رهبران کارگری در شهرها با کمیته رهبری کومله صرف شود. نقش رادیو و نشریات در سازماندهی تشکیلاتهای شهر باید بدقت معلوم شود. جزوات و نشریاتی که باید در شبکه های حزبی مورد استفاده قرار بگیرند باید تهیه شوند و غیره.

مساله دیگر مساله عضویت کارگران در حزب ماست. تا کی قرار است کومله سازمان فعالین نظامی و علنی اش باشد؟ آیا سه سال متوالی سازماندهی مراسم باشکوه اول ماه مه و مبارزات مداوم کارگری که عموما بطور غیر رسمی تحت نام کومله صورت میگیرد نباید بما ثابت کرده باشد که در آنسوی اردوگاهها، آنجا که توده عظیم کارگران در یک جامعه واقعی کار و مبارزه میکنند تعداد کثیری عضو داریم؟ آیا زمان آن نرسیده که این اعضای «منتظر سازماندهی»، کسانی که مدتهاست دوره «پیش عضویت شان» را باسر بلندی در کارگاه و کارخانه و در صف اعتراض گذرانده اند در درون حزب ما جای بگیرند و در میان دهها نماینده تشکیلات علنی در کنگره دو تا نماینده هم آنها بفرستند؟ آیا آنها که هر اول ماه مه شهر سنندج را دست خالی بکنترل در میاورند و شعار «آزادی، برابری، حکومت کارگری» میدهند، اعضاء طبیعی و صالح حزب نیستند؟

سازماندهی حزبی در شهرهای کردستان عرصه ایست که بنظر من تا امروز حتی صورت مسائل آن هم بدرستی مطرح نشده. قدرت عظیم کومله در شهرها، چیزی که دشمنان ما از هم اکنون در مقابل آن بدست و پا افتاده اند، بیشکل و دست نخورده در انتظار لحظه ای است که ما بالاخره از نزدیک بینی سیاسی و نابوری ای که گریبانمان را گرفته است خلاص شویم.

طرح و حل و فصل این مسائل نیازمند یک بذل توجه جدی از جانب رهبری کومله به امر سازماندهی در شهرهاست که متاسفانه امروز شاهد آن نیستیم.

سازماندهی توده ای کارگران

اگر یک مورخ بخواهد بعدها تاریخ سوسیالیسم در ایران را بنویسد از یک نکته بشدت شگفت زده خواهد شد. رشد جنبش های سوسیالیستی و بالا گرفتن نفوذ احزاب کمونیستی، با هر خصوصیت ایدئولوژیکی و تعلق اردوگاهی، عموما مصادف با شکل گیری تشکل های توده ای کارگری، اتحادیه ها، شوراهای غیره، و افزایش نرخ اعتراضات کارگری است که مستقیما توسط کمونیست ها فراخوان داده و رهبری میشوند. اما در مورد ما تاریخ شاهد یک استثناء است. مورخین آینده تعجب خواهند کرد که چگونه ما توانستیم در طی دهسال مبارزه علنی و علیرغم نفوذ توده ای وسیعی که بدست آوردیم، از قرار گرفتن در راس یک اعتصاب اجتناب کنیم. چگونه توانستیم در طی این مدت نشانی از خود، بشکل تشکل های کارگری، رهبران شناخته شده جنبش اعتراضی و سنت های مبارزه منمشکل کارگری و غیره، در درون جنبش کارگری بجای نگذاریم. این یک پراتیک معوج است که از نقطه نظر کمونیسم و انقلاب کارگری ابداع قابل توجیه نیست. اینگونه فعالیت ها قرار است مرکز ثقل کار هر تشکیلات کمونیستی باشد. ما دلایل این ناتوانی را در ابعاد ایدئولوژیکی، سیاسی و سبک کاری نقد کرده ایم. اما عمل کردن به آن مستلزم آن تغییر ریل اساسی است که پیشتر از آن صحبت کردم.

در کردستان محیط سیاسی برای پا گرفتن تشکل های توده ای کارگری و چفت شدن اعتراضات کارگری با حزب ما بسیار مساعد است. کارگر معترض در کردستان علی القاعده خود را دوستدار کومله میداند، مبارزه تاکتونی ما تناسب قوای بهتری را برای جنبش اعتراضی در شهرها فراهم آورده است که در سایر نقاط ایران به اینصورت وجود ندارد. ما در سازماندهی جنبش کارگری با هیچ مانع جدی از چه از جانب سایر گرایشها و چه از جانب تشکل های دولتی روبرو نیستیم. تشکل های توده ای کارگری حتی اگر کاملا مستقل از تلاشهای ما تشکیل شوند بطور طبیعی از کومله الهام میگیرند و تحت رهنمودهای آن کار میکنند.

ایجاد تشکل های کارگری با تبلیغ آنها میسر نمیشود. ما باید مستقیماً دست بکار بشویم. اینکار به طرح های معین، تماسهای حضوری متعدد با فعالین جنبش کارگری، برخورد مداوم به موانع کار در هر مرحله و نقشه عمل مرحله بندی شده و زمانبندی شده برای کار دارد. متکی نبودن کومله به یک سازمان حزبی در شهرها کارجدی در این عرصه را بشدت دشوار میسازد. فعالیت کارگری مستلزم حضور در محل و برخورد زنده به موانع روزمره کار است. بعلاوه کسی که میخاهد پا به این عرصه بگذارد باید شناخت دقیقی از نوع تشکل هائی که باید ایجاد شود و موقعیت مبارزاتی بخش های مختلف کارگران در مناطق و صنایع در کردستان داشته باشد.

مبارزه در اشکال قانونی

یک خلاء جدی در کار ما فقدان بعد قانونی مبارزه است. سازماندهی سیاسی و توده ای بدون شرکت در عرصه مبارزه قانونی مقدور نیست. این را باید قدری توضیح بدهم.

اولاً منظور از مبارزه قانونی مبارزه در محدوده قوانین مدون و استفاده از نهادهای رسمی نیست. بلکه منظور اشکالی از مبارزه و تشکلهای مبارزاتی است که در یک شرایط غیر انقلابی و در تناسب قوای معین در طول دوره ای توسط دولت بورژوائی تحمل میشود. مبارزات اتحادیه همبستگی در لهستان، اتحادیه های کارگری در آفریقای جنوبی، مجامع عمومی کارگری در ایران امروز همه اشکالی از مبارزه قانونی را بدست میدهد. ممکن است در هر مقطع در قوانین موجود ماده و تبصره کافی برای زدن و بستن ارگانها و شخصیت های مبارزه قانونی مردم وجود داشته باشد. اما دولت برای اجتناب از یک بحران سیاسی و بی ثباتی و غیره از اجرای این مقررات احتراز کند.

ثانیاً، عبارت «مبارزه قانونی» شکل مبارزه را مد نظر دارد و نه هدف آن را. برای یک هدف معین میتوان به اشکال قانونی و غیرقانونی مبارزه کرد. هدف مبارزه قانونی لزوماً تصویب قوانین نیست، هرچند در این یا آن مبارزه این میتواند مطرح باشد، بلکه تحمیل و رسمیت بخشیدن به مطالبات معین و یا وضعیت اجتماعی معینی است. یک اتحادیه میتواند برای رسمیت یافتن خود تلاش کند. کارگران یک بخش ممکن است برای لغو فلان مقررات و یا آزادی فلان کارگر و سرکار برگشتن دیگری بکوشند و همه اینها را در چهارچوب یک مبارزه علنی و قانونی جلو ببرند.

ثالثاً، در هیچ جامعه ای ما صرفاً مبارزه زیر زمینی و غیرقانونی را شاهد نیستیم. همواره این وجوه مبارزه را با هم و در کنار هم میبینیم. نکته مهم اینست که در سیستم سوسیالیسم خرده بورژوائی مبارزه قانونی بعنوان مبارزه مسالمت آمیز و سازشکارانه رد و تحقیر میشود و در کشور هائی که این نوع سوسیالیسم بر جنبش چپ سیطره دارد، بعد قانونی مبارزه تماماً بدست احزاب لیبرال و رفرمیست بورژوازی میافتد و مبارزه قانونی رسماً به سازشکاری و رفرمیسم تنزل مییابد. کمونیسم کارگری مکان مهمی به اشکال قانونی مبارزه میدهد. مبارزه قانونی میتواند در محتوای سیاسی خود بسیار رادیکال باشد و جزء ارگانیک از کل مبارزه طبقاتی کارگران را تشکیل بدهد. مهم یافتن شکل های اصولی مبارزه قانونی و درک قانونمندی های این مبارزه است. جنبش انقلابی در آفریقای جنوبی و همینطور مبارزات توده ای زحمتکشان نوار غزه و کرانه غربی تا حدود زیادی از این اشکال قانونی سود جسته اند و در محتوا نیز حتی جنبش را نسبت به اهداف اعلام شده مبارزه غیرقانونی تاکتونی رادیکال تر کرده اند. یک نمونه برجسته مبارزه رادیکال قانونی اول ماه مه های کارگران سندج است.

رابعاً، این خاصیت مبارزه قانونی در سیستم های استبدادی است که دچار افت و خیز و عروج و افول قرار بگیرد. مبارزه قانونی بدفعات مورد حمله سرکوبگرانه قرار میگیرد. اما وجود دو بعد قانونی و غیر قانونی در مبارزه کارگری باعث میشود که دوره اوج مبارزه قانونی مقدمات رشد تشکل و مبارزه زیرزمینی را فراهم میسازد و قدرتگیری جنبش حزبی و غیرقانونی کارگری به سهم خود باز شدن مجدد فضا برای دوره نوینی از مبارزه قانونی را تسهیل میکند. بنابراین اینکه «رژیم بالاخره نمیگذارد» بهانه بسیار ضعیفی برای کم ارزش جلوه دادن مبارزه قانونی است.

ما بدون آنکه بطور جدی دست بکار سازماندهی بعد قانونی مبارزه بشویم نمیتوانیم در شهرهای کردستان جنبش کارگری و توده ای را به جلو برانیم. اینجا عواملی وجود دارد که تماماً به نفع ما عمل میکنند. کردستان یک جامعه حزبی یافته و قطب بندی شده است. از پیش میتوان گفت که تمام حرکت ها و تشکل های قانونی که با بافت کارگری و یا با اهداف رادیکال پا به میدان بگذارند، نهایتاً بعنوان بازوی قانونی کومله عمل خواهند کرد. کومله هم اکنون این موقعیت رهبری کننده را بدست آورده است. خطر بالا کشیده شدن اعتراض قانونی کارگری و رادیکال توسط عناصر این الوقت، تشکل های زرد دولتی و یا حتی حزب دموکرات بسیار اندک است. بعلاوه حرکت های قانونی در کردستان امروز لازم نیست از ابتدا سازش های زیادی را با مقررات موجود بپذیرند و یا برای ادامه کاری خود بیش از حد «جانماز آب بکشند» (هرچند که اگر چنین نیز نمیبود ما میبایست مراحل اولیه کار خود را حتی در تنگ ترین قالب های قانونی هم به جلو ببریم). و بالاخره، در شرایط ایران امروز و بویژه در اوضاع موجود در کردستان، مبارزه قانونی بناگزییر بسرعت جو جامعه را تحت تاثیر قرار میدهد و با هر مرحله رویارویی با دولت و بورژوازی از نظر مطالباتی و قدرت بسیج در فاز بالاتری قرار میگیرد. اگر درست عمل کنیم تلفیق مبارزه قانونی با مبارزه غیرقانونی که مستقیماً در ابعاد مختلف توسط خود حزب پیش برده میشود میتواند آن اعتدالی سیاسی را که در بحث استراتژی ما از آن صحبت شده است بشدت محتمل سازد. اوضاع سیاسی نابسامان رژیم اسلامی زمینه عمومی این امر را فراهم ساخته است.

چگونه باید مبارزه در بعد علنی و قانونی را توسط حزب سازمان داد؟ اینجا دیگر مساله تماماً به درک قانونمندی های مبارزه قانونی بر میگردد که باید در فرصت دیگری از آن صحبت کرد. اما یک نکته را میتوان تاکید کرد. شرط لازم هر نوع مبارزه علنی و توده ای وجود یک رهبری عملی حاضر در صحنه است. مبارزه قانونی باید این رهبری را داشته باشد. رهبران این جنبش ها افرادی هستند که به نوع کاری که بر عهده شان قرار گرفته است واقفند و حساسیت آن را میشناسند اینها شخصیت های مبارز سر شناسی هستند که حد و مرز فعالیت خود را میشناسند، میتوانند در یک متن قانونی برای بسیج و اعتراض توده ای آژیتاسیون کنند، تناسب قوا را بدرستی میشناسند، امنیت خود را با محبوبیتشان در میان مردم، با جلب اعتماد آنها به شرافت سیاسی و عملی خود و با تشخیص دامنه معقول اعتراض و تهییج در هر مقطع حفظ می کنند. این شخصیت ها هم اکنون در کردستان وجود دارند و باز هم در دل مبارزات اعتراضی توده ای افراد جدیدی پا بمیدان میگذارند. بدون این افراد کار قانونی پا نمیگیرد. وظیفه ماست که به اینها نزدیک شویم، برنامه مشترک برای کار بریزیم، نوع رابطه مان با آنها را با دقت و حساسیت تعریف کنیم و فضا را برای کار آنها باز نماییم. دیر یا زود فشار اعتراض توده ای در کردستان تشکل ها و شخصیت های مبارزه در بعد قانونی را به جلو خواهد راند. اگر میخواهیم این وجه مبارزه اصولی جلو برود، به پیدایش آلترناتیوهای سازشکارانه و لیبرالی در برابر کمونیسم در کردستان منجر نشود و به مثابه جزئی از استراتژی انقلاب کارگری عمل کند، خود ما باید امروز دست بکار شویم و خود را با نیازهای این مبارزه تطبیق بدهیم. مبارزه قانونی چه در جنبش کارگری به معنی اخص کلمه و چه در مبارزه سیاسی توده ای بطور کلی یک شرط حیاتی پیشروی است.

سازماندهی اعتراض توده ای

حول این فعالیت حزبی و توده ای کارگری تازه میتوان کل جنبش اعتراض سیاسی در کردستان را سازمان داد و رهبری کرد. در بحث کنگره ششم درباره استراتژی حزب در کردستان، اهمیت این وجه فعالیت را در مبارزه ما تصریح و تاکید شده است. این مبارزات هم اکنون در اشکال گوناگونی جریان دارد که تاثیر سیاسی ما بر آنها زیاد است و تاثیر عملی و تشکیلاتی ما بسیار کم. حال آنکه در تحلیل نهائی هم این مبارزات است که کمر رژیم را در کردستان خواهد شکست و مبارزه مسلحانه ما هم نهایتاً با خدمت کردن به آن ارزش خود را پیدا میکند. آنچه در این مورد باید گفت کمابیش همانهاست که در بخش جنبش اعتراضی کارگران و مبارزه قانونی به آن اشاره کردم. اینجا فقط یک نکته را راجع به سازماندهی جوانان اضافه میکنم. البته میدانم که با اشاره به این مساله چه ریسکی را دارم تقبل میکنم. چراکه اگر من حزب را درست شناخته باشم این احتمال وجود دارد که در انتهای دوره بعد، تمام آنچه که درباره فعالیت کمونیستی و کارگری باید در دستور بگذاریم تحت الشعاع همین یک نکته راجع به فعال کردن جوانان قرار بگیرد و سازماندهی شهر به سازماندهی تحرک ضد رژیمی جوانان شهری تنزل پیدا کند.

با اینحال چون این یک عرصه بهرحال مهم و کارساز در تنگ کردن فضای کردستان برای رژیم اسلامی است بهتر است به آن اشاره کنم. حزب ما در مقیاس سراسری هنوز آن اتوریته سیاسی عمومی را بدست نیاورده است که بتواند نسخه ای برای اعتراض جوانان بطور کلی پیشنهاد کند. بعلاوه در مقیاس کل ایران، «جوانان» بخودی خود مقوله سیاسی تعریف شده ای را تشکیل نمیدهند. کردستان از این لحاظ فرق میکند. اینجا از این لحاظ بیشتر به فلسطین شبیه است. جوانان کردستان یک سمپاتی عمومی به ایزدیسویون در کردستان و بطور مشخص به کومله بعنوان یک نیروی رزمنده، پیشرو و نماینده مبارزه با عقب ماندگی دارند. در این شرایط نفس اینکه جوانان و دانش آموزان بدانند کومله چه مکانی برای تحرک اعتراضی آنها قائل است و مشخصا انجام چه اقداماتی را از آنها انتظار دارد میتواند موجبات یک موج مبارزاتی وسیع را بوجود بیاورد. ما باید حتی مساله ایجاد رسمی و یا غیر رسمی یک سازمان جوانان و یا برنامه ها و نشریاتی برای آگاهگری و سازماندهی در میان جوانان و بسیج مبارزاتی آنها را بررسی کنیم. باید کمپین هائی را در نظر گرفت که میتواند این قشر را فعال کند. در عین حال، تاکید میکنم، فعالیت ما در شهرها باید تماما حول جنبش کارگری شکل بگیرد و تابع نیازهای این جنبش باشد. به تحرک در آمدن سایر بخش های جامعه تحت رهبری کومله نباید تصویر کومله بعنوان تشکیلات انقلابی کارگران کردستان را مخدوش نماید.

رهبری

هیچیک از این اقدامات بدون تغییر جدی در خصوصیات رهبری کومله و روش آن در قبال توده های کارگر و زحمتکش و در قبال کل مردم کردستان امکانپذیر نیست. رهبری کومله باید رهبری شناخته شده و تثبیت شده توده ها باشد در اعتراض خودشان، و نه سخنگوی بازوی مسلح جنبش در کردستان. باید به رهبر همان اعتراضی تبدیل شود که توده های زحمتکش دارند میکنند. رهبری کومله باید سخنگوی یک آلترناتیو فراگیر اجتماعی و نماینده تغییرات روشن و ملموس در زندگی توده زحمتکش باشد. رهبری کومله باید آن مرجعی باشد که در تحلیل نهانی اعتراضات کارگری و تشکل های کارگری از آن تبعیت میکنند. رهبران علنی و عملی این تشکل ها باید در رهبری کومله جمعی وارد، صاحب نظر و مجرب در مبارزه توده ای را ببینند. کسانی را که شالوده عالیترین نهادهای قدرت انقلابی در فدای کردستان را تشکیل میدهند. ما در این جهت پیش رفته ایم، اما هنوز کافی نیست. رهبری ما هنوز بیشتر از هر چیز مدیر و رئیس تشکیلات خویش است. کارگران کرد نیاز به کسانی دارند که در عالیترین سطح با جنبش و انقلاب کارگری و با دقایق و مراحل پیشروی آن نداعی میشوند. کارگر کرد هم باید مانند بورژوازی کرد شخصیت هائی را داشته باشد که بعنوان رهبران و سیاستمداران کارآموز موده در سطح سراسری با آرمانها و جنبش آنان نداعی میشود. این با رهبری ای که در امور تشکیلاتی غرق میشود بدست نیاید. این مستلزم روشی از فعالیت برای رهبران است که ما تا امروز کمتر شاهد بوده ایم. رهبری سراسری کارگران باید سخنگوی افق های عمومی در جنبش باشد. بر بنیادهای خودآگاهی طبقاتی کارگران تأثیر بگذارد، جامعه و تاریخ معاصر را برای آنها مفهوم سازد، و بیش از هر چیز نماینده کل اعتراض کارگری و سخنگوی کارگران در تمام نقاط عطف تعیین کننده و مقاطع حساس مبارزه باشد. نگاهی به مشغله ها و روش زندگی سیاسی رهبری ما نواقص کار ما را در این عرصه بوضوح عیان میکند.

موقعیت پس از ختم جنگ ایران و عراق

قبل از اینکه به وجوه مهم دیگری در فعالیت تشکیلات در کردستان بپردازم نظیر مبارزه مسلحانه، تبلیغ سراسری، تربیت کادرها و غیره) لازم است به بحث اوضاع پس از ختم جنگ ایران و عراق و تأثیرات آن بر دورنمای کار حزب در کردستان باز گردم. چراکه این ابعاد فعالیت، در شکلی که ما تا کنون سازمانشان داده ایم، رابطه مستقیمی با مساله استقرار و جغرافیای فعالیت ارگانهای کومله دارند.

همانطور که گفتیم ختم جنگ ایران و عراق شرایط جدیدی را برای کومله، با تعریف متعارف و تشکیلاتی آن،

بوجود میاورد. از نظر سیاسی ختم جنگ ایدا به معنای تحول نامساعدی که تجدید نظر در میانی و مفاد استراتژی مصوب کنگره ششم را ایجاب کند نیست. کاملا بر عکس، ختم جنگ اوضاع بسیار مناسبی را برای تسریع تحول کومله به سازمان حزبی دربرگیرنده کارگران کرد و رهبر مبارزه کارگری و توده ای بوجود آورده است. ختم جنگ برای جنبش اعتراضی کارگری گشایش جدی ای بوجود آورده است که نشانه های آن هم اکنون حتی در مقیاس سراسری مشهود است. قطع جنگ یک مطالبه سیاسی ما بوده است. در زمینه کار نظامی و مبارزه مسلحانه ممکن است چنین بنظر برسد که باید دست به تجدید نظرهایی زد. اما چنین تجدید نظری صرفا میتواند جنبه ای فنی داشته باشد و به کل مساله ضرورت و مطلوبیت مبارزه مسلحانه و حفظ و گسترش موجودیت کومله بعنوان یک سازمان حزبی مسلح و در گیر در مبارزه مسلحانه با رژیم اسلامی مربوط نمیشود.

ختم جنگ برای دیدگاه محدود نگرانه ای که کومله را در اردوگاهها و در روش زندگی و مبارزه موجودش خلاصه میکند میتواند به نتایج مشخص منجر شود. اول استنتاج به اصطلاح «تسلیم طلبانه» که با ختم جنگ دورنمای انقباض و محدودیت فعالیت کنونی کومله را میبیند و لذا، از آنجا که این برای او کل موجودیت کومله و تنها روش زندگی سیاسی آن است، به یاس و پوچی میرسد. استنتاج دیگر استنتاج به اصطلاح «رزمنده» است که همین مشاهدات را دارد ولی از روی عشق به کومله و از روی تعهد به مبارزه، و باز از آنجا که برای او کومله همین است که میبیند و لاغیر، ترجیح میدهد عواقب عملی ختم جنگ را در ذهن خود تخفیف بدهد و یا راهی برای حفظ وضع موجود در چهارچوب محدودیت های احتمالی بیابد. این حکم که «پیش بینی ما در مورد اینکه پروسه صلح بیش از اینها طول میکشد درست از آب در آمد»، در واقع دلداری ای است که جناح «رزمنده» این دیدگاه بخود میدهد و فراموش میکند که پروسه صلح بهرحال چه دیر و چه زود به فرجام میرسد و در آن مقطع، در غیاب یک دیدگاه ثالث که راه واقعی برای پیشروی کومله بگشاید، رزمنده ما بناگزر خود را در موقعیت تسلیم طلب امروزی خواهد یافت.

من هر دو این قطب ها را دقیقا از آنجا که آینده ای را که کومله باید بسوی آن حرکت کند نمیشناسند و وضع موجود را تنها شکل موجودیت سیاسی و نظامی ما قلمداد میکنند رد میکنم. مستقل از جنگ ایران و عراق و ختم آن، به حکم کنگره های پنجم و ششم کومله و کنگره دوم حزب، کومله میبایست تحولات جدی در مرکز ثقل و شیوه فعالیت خود بوجود آورد. با ختم جنگ و محدودیت هایی که این امر ولو فعلا به تدریج بر کار ما میگذارد این تغییر روش بسیار مبرم تر شده است. طول کشیدن پروسه صلح برای ما میبایست فرجه و فرصت باز یافته ای باشد برای آنکه این تحولات را عملی کنیم و نه مستمسکی برای به تعویق انداختن و طفره رفتن از آن. مستقل از وجود و یا ختم جنگ ما به این نتیجه رسیدیم و به زبان دهها قطعنامه و مقاله و سخنرانی اعلام کردیم که کومله در یک موقعیت انتقالی بسر میبرد که باید سریع تر طی شود، کومله باید از بازوی رادیکال جنبش مسلحانه به سازمان حزبی و فراگیر کارگران کردستان تحول یابد. امروز نیاید اجازه داد که تلاش موجه برای حفظ وضع موجود در برابر محدودیت ها به مقاومت عقب مانده و ناموجه در برابر سیر تحول حیاتی کومله میدان بدهد. نگرانی اصلی ما اینست که با ختم جنگ ایران و عراق و با تقویت شدن گرایش به حفظ وضع موجود، کومله گام به گام دستخوش انقباض و محدودیت شود تا جایی که دیگر حتی امکان و ابزار کافی برای گام گذاشتن به عرصه هایی که کنگره ششم طرح کرده است را نداشته باشد. بنابراین ما ضرورت تغییر روش ها و آرایش و جغرافیای فعالیت کومله را از ختم جنگ در نمیآوریم. بلکه مبرمیت دست بکار شدن را با توجه به فرصت محدودی که در اختیارمان است تاکید میکنیم.

اجازه بدهید درباره هر یک از اجزاء این بحث به اختصار توضیحی بدهم.

جغرافیای فعالیت کومله

در سطح کلی هدف باید ایجاد یک کومله داخل کشوری باشد. قطعا رفقای ما امروز لفظ «داخل» را با درجه ای اغماض بکار میبرند. داخل به معنی درست کلمه یعنی داخل جغرافیای سیاسی ایران و بطور مشخص شهرها و محل زیست و کار طبقه کارگر ایران. به این معنی تردید نیست که اساس فعالیت کومله باید در داخل ایران متمرکز شود. اگر بناست با طبقه کارگر در ایران کار کنیم، باید در ایران تشکیلات داشته باشیم و باید این تشکیلات داخل

کشوری ستون فقرات حزب ما را تشکیل بدهد. ممکن است اعتراض شود که «انتقال» اعضاء و کادرهای موجود کومله به داخل عملی نیست. من نیز چنین بحثی ندارم. بحث من اینست که بخش اعظم کومله هم اکنون در داخل ایران هست و رادیوی ما هر روز دارد فعالیت های این بخش را گزارش میکند. مساله بر سر سازماندهی این بخش بعنوان جزئی رسمی و ارگانیک از حزب ماست. من دارم از سازماندهی کارگری و عضویت کارگری حرف میزنم. رهبری ما باید بالاخره وظایف خود را نسبت به این بخش از حزب به رسمیت بشناسد و درهای حزب را بروی آن باز کند. مستقل از مساله جنگ و صلح ایران و عراق، اگر روی این مساله خم نشویم و حزبمان را در داخل کشور و در درون طبقه سازیم، حرفی از تحقق برنامه و استراتژی مان نمیتواند در میان باشد.

مبارزه مسلحانه

میدانم که آنچه گفتم هنوز پاسخ سوال را آنگونه که واقعا برای رفقای ما مطرح است نمیدهد. فرمول بندی سوال هرچه باشد مساله حساس برای خیلی ها سرنوشت مبارزه مسلحانه، اردوگاهها و ارگانهای مستقر در آن در اوضاع پس از ختم جنگ است. نظر من درباره جایگاه و دورنمای مبارزه مسلحانه همانست که در پلنوم ماقبل کنگره ششم با کمیته مرکزی کومله مطرح کردم و در اسناد «استراتژی ما در کردستان» و «ملاحظات درباره فعالیت نظامی ما در دوره کنونی» نوشته ام که به تصویب کنگره ششم کومله رسیده است. ما مبارزه مسلحانه خود علیه جمهوری اسلامی را از جنگ دو دولت استنتاج نکرده ایم و هرگز مطلوبیت تداوم آن را به تداوم این جنگ مربوط نکرده ایم. اعلام جنگ ما به جمهوری اسلامی در کردستان بر سر جایش است. خصلت مسلح حزب ما دستاورد مهمی است که با محدود شدن دامنه عمل نظامی مان در آن تجدید نظر نمیکنیم، ما فشار نظامی و حتی در بدترین حالت پتانسیل یک اعمال فشار نظامی در کردستان را جزء مهمی از سیاست خود در کردستان قرار داده ایم. حتی بسیار قبل از ختم جنگ، در واقع با کشیده شدن جنگ به کردستان در مقطع کنگره پنجم، ما تاکید کردیم که ولو با حفظ حضور نمایشی نیروی مسلح مان پیوستگی مبارزه مسلحانه را بمنظور آمادگی سیاسی و عملی برای گسترش سریع این جبهه از مبارزه در شرایط مساعد تر حفظ میکنیم. ما از پیش تاکید کرده ایم که مبارزه مسلحانه یک تاکتیک و روش مبارزاتی ماست که با تشخیص خود به آن دست برده ایم و به تشخیص خود درباره دامنه و ابعاد آن تصمیم میگیریم. با همه این تبصره ها، و با تاکید مجدد بر اینکه کومله اساسا باید به اعتبار فعالیت سیاسی و تشکیلاتی خود در شهرها و کانون های کارگری و با رهبری جنبش اعتراضی در کردستان تعریف شود، هیچگونه تجدید نظری را در تبیین کنگره ششم درباره مبارزه مسلحانه ضروری نمیدانم.

اتفاقا بحث من اینست که این سبک کار و آرایش موجود کومله است که امکانات ما را برای داشتن یک نیروی نظامی زنده، قابل مانور و ادامه کار کاهش داده است. اگر اردوگاههای ما در داخل خاک عراق نه در برگیرنده کل موجودیت رسمی کومله، بلکه صرفا محل استقرار و آموزش نیروهای رزمی ما بود، امروز ابهام بسیار کمتری در مورد چند و چون تداوم مبارزه مسلحانه حتی در شرایط محدودتر از این میداشتیم. در نوشته فوق الذکر در مورد مبارزه مسلحانه حتی به این نکته اشاره شده است که اندازه و قدرت عمل نیروی رزمی ما در همین مرحله استراتژیک میتواند چند برابر این باشد.

اردوگاه چه میشود

بطور قطع مادام که دولت عراق این امکان را در اختیار ما میگذارد ما باید در عراق اردوگاه داشته باشیم. مساله بر سر نوع فعالیتی است که میتواند از طریق این اردوگاهها (یا بقول رفقا «داخل») انجام شود و مکانی که در کل آرایش و تقسیم کار حزبی ما دارند. به اعتقاد من اردوگاههای ما باید اساسا در برگیرنده چند فعالیت اصلی ما باشند. اول، آموزش و استقرار نیروی رزمی، دوم، آن بخش از فعالیت رادیویی ما که بدلانل فنی و یا سیاسی باید در همان منطقه باقی بماند و سوم، برخی ارگانهای تخصصی، مانند واحدهای ارتباطی با شهرها، مرکز پزشکی و مشابه آنها. کومله، بمثابة یک کلیت سیاسی، نباید اردوگاه نشین باشد و با اردوگاه تداعی شود. ما باید در پاسخ این سوال

که در خاک عراق چه داریم بتوانیم به روشنی بگوئیم که آنجا محل استقرار پایگاهی نیروهای رزمی ما، رادیوهای ما و برخی سازمانهای فنی و تخصصی ماست. بدیهی است که بتناسب نیازهای این بخش ها باید یک سلسله مراتب و شبکه حزبی مانند فرماندهی نظامی کومله در منطقه، مسئولین سیاسی و مروجین و مربیان نیروی پیشمرگ در همین اردوگاهها سازمان یافته باشند. مابقی فعالیت ما دیگر باید با توجه به نقشه عمومی فعالیت سیاسی ما جایی باشند که با وظیفه سیاسی ای که به آنها سپرده شده است خوانائی دارد.

شاید این مساله برای رفقای ما که اردوگاههای کنونی ما را مشابه اردوهای ما در اطراف بوکان و در آلان و غیره میپندارند قابل هضم نباشد. مگر نه اینست که کل فعالیت ما از این اردوگاهها رهبری و سازماندهی میشود؟ اما تفاوت زیادی میان ایندو وجود دارد. اینجا بحث بر سر حق حاکمیت و حد و مرز «داخل و خارج» است. در ایران رهبری و ارگانهای مرکزی ما در مناطقی سازمان داده شده بود که تحت کنترل خود ما بود. مرزهای حاکمیت جمهوری اسلامی مستقیما به مناطق تحت کنترل ما محدود میشد. از نظر حقوقی و واقعی نیز ما یک نیروی اپوزیسیون ایرانی بودیم که با اتکاء به قدرت نظامی خود در خاک ایران فعالیت میکردیم و رهبری و ارگانهای خود را در خاک ایران سازمان داده بودیم. اما امروز، طی یک روند تدریجی که مراحل بینابینی مختلفی را شامل میشد، به مرحله ای رسیده ایم که امکان استقرار ارگانهای ما در منطقه ای است که تحت حاکمیت یک دولت ثالث قرار دارد و ما طبعا این حق حاکمیت را پذیرفته ایم. به این معنا (و در واقع به هر معنای دیگر)، ما دیگر ارگانهای خود را در خارج کشور سازمان داده ایم. فاصله جغرافیائی چیزی را در این میان تعیین نمیکند. «کمی آنطرف تر» از ماکو اتحاد شوروی قرار گرفته است. اگر حزب ما بهرحال ارگانهای مرکزی و رهبری خود را از ایران خارج کرده است آنوقت باید دیگر به کل امکانات این خارج نگاه بکند و نیروی خود را بنحوی سازمان بدهد که نه فقط از نظر فنی بلکه از نظر سیاسی و ادامه کاری مبارزاتی بهترین نحوه استقرار را داشته باشد. همانطور که گفتم برای نیروی نظامی و رادیوی ما بهترین جا همانجاست. اما برای رهبری سیاسی و اجرائی کومله، برای کل سازمان مرکزی و حرفه ای کومله، این حکم دیگر ابداء صادق نیست.

رهبری کومله

بنظر من تنها آن بخشی از رهبری کومله باید در اردوگاههای مستقر در خاک عراق باقی بماند که مستقیما وظیفه فرماندهی و آموزش نیروی نظامی، سرپرستی فرستنده رادیویی و اداره ارگانهای تخصصی محدود مستقر در محل به آن سپرده شده است. رهبری سیاسی کومله، مانند هرسازمان سیاسی جدی در اپوزیسیون ایرانی، اگر نمیتواند بطورزیر زمینی و یا در مناطق پایگاهی در خاک ایران مستقر شود، باید به پایتخت های سیاسی اروپا منتقل شود. صحبت بر سر رفاه و شرایط بهتر زیستی برای فعالیت رهبری نیست. صحبت حتی صرفا بر سر امنیت و ادامه کاری هم نیست. این یک تصمیم سیاسی است. محل استقرار یک رهبری حزبی معنای سیاسی مهمی دارد. رهبری حزب توده از تهران به ارزروم عقب نمینشیند، بلکه به شوروی میرود. در طول بیش از یک قرن اروپای غربی به کانون انقلابیونی تبدیل شده است که در کشور خود امکان ماندن و فعالیت ندارند. از انقلابیون روسیه که علیه تزارسیم مبارزه میکردند تا رهبری جنبش های استقلال طلبانه و توده ای در آسیا و آفریقا در ۴۰ سال اخیر، همه دوره های کم و بیش طولانی فعالیت خود را از اروپا پیش برده اند. من موقعیت جغرافیائی کنونی رهبری کومله را بسیار نامناسب میدانم. انتقال رهبری کومله به خارج نه یک عقب نشینی امنیتی بلکه یک پیشروی سیاسی است و باید کاملا علنی و با اعتماد به نفس انجام شود.

از این گذشته اکنون دیگر منطقه استقرار رهبری کومله برای انجام وظایف این رهبری، بخصوص اگر بناست به شیوه ای که گفتم کار کند مناسب نیست. رهبری کومله نباید تحرک، امکان ارتباط برقرار کردن با شاخه های مختلف فعالیت و استقلال عمل خود را از دست بدهد. فقط بعنوان یک نمونه، کسی که میخواد دست به سازماندهی کارگری در شهرهای کردستان بزند امکانات در اروپا بسیار وسیع تری برای تماس سیاسی و عملی با موضوع کار خود خواهد داشت.

و بالاخره، پلنوم ها، کنگره ها و جلسات وسیع و عالی تشکیلاتی کومله باید در محل استقرار رهبری سیاسی کومله در خارج انجام گیرد.

رادیوها

بدیهی است فرستنده های رادیویی ما از نظر فنی باید در همانجا بمانند. اما بخش زیادی از کار تحریریه و تهیه کنندگی رادیو ها میتواند و باید برای حفظ ادامه کاری و تبدیل اردوگاه داخل ما به اردوگاه رزمی در خارج کشور صورت بگیرد. اگر دورنمای ما اینست که احتمال اینکه دیر یا زود رادیوهای ما بسته شوند کم نیست، آنگاه از مدتها پیش از این میبایست انرژی خود را صرف پایه ریختن ابزارهایی میکردیم که بتوانند این خلاء را پر کنند. رهبری ما به رادیوی ما گره خورده است. بستن رادیو در شرایط کنونی یعنی ساکت شدن رهبری ما و قطع همین تماس یکجانبه اش با توده مردم. ما نیاز به نشریه ای داریم که ارگان رهبری کومهله باشد و از هم اکنون جای خود را در میان زحمتکشان کردستان باز کند. باید شبکه های تکثیر و توزیع این نشریات در شهرها بوجود آیند. باید نویسندگان آن آمادگی بدست بیاورند، باید ارتباط این نشریه با خوانندگانش برقرار شود، خبر و گزارش دریافت کنند. اما خلاء رادیو صرفا با اشکال دیگر تبلیغی پر نمیشود. رادیو امروز تنها شکل ابزار وجود رهبری ما در شهرها و در میان کارگران کردستان است. رادیو دارد بر فقدان یک سازمان حزبی وسیع در شهرها و در درون طبقه کارگر سرپوش میگذارد و بخش از بار آنرا بدوش میکشد. در غیاب رادیو دیگر همین هم از کف میروند. کلید فعالیت ما در این دوره همانطور که گفتیم ایجاد یک سازمان حزبی در درون ایران است که تبلیغ و ترویج و سازماندهی را در سطح محلی و حضوری جلو میبرد. این را میتوان و باید ساخت و تنها در چنین صورتی است که با حذف امکانات رادیویی کومهله ضایعات اساسی متحمل نخواهد شد.

در مورد آینده رادیو بعلاوه فکر میکنم باید در صدد تهیه طرح هایی بود که در صورت ممانعت از کار رادیویی بنام حزب و بنام کومهله ما بتوانیم در اشکال دیگری و تحت نام نهادهای سیاسی غیر حزبی رابطه رادیویی خود را توده مردم حفظ کنیم. گرفتن امکان استقرار یک رادیوی خبری برای اپوزیسیون ایرانی و یا فلان کمیته و کمپین معین میتواند مقدر باشد.

سایر ارگانها

در مورد سایر ارگانها، نظیر تکش، انتشارات، مدرسه های حزبی و غیره هم بحث من مشابه همانست که گفتیم. در مورد تک تک اینها باید نشست و با توجه به مجموعه مسائل و اصل استقلال عمل و ادامه کاری دراز مدت تشکیلات کردستان تصمیم گرفت.

به این ترتیب خلاصه حرف ما درباره جغرافیای فعالیت و استقرار کومهله این است: کومهله باید دیگر بطور جدی خود را با فعالیت داخل کشوری اش معنی کند. مبارزه مسلحانه بعنوان یک تاکتیک و یکی از جبهه های مبارزه تنها در صورت در جای درست خود قرار میگیرد. جغرافیای استقرار ارگانهای ما باید با توجه به نقشه های فعالیت ما و دورنمای ادامه کاری آنها تعیین شود. تنها آن ارگانهایی که حضورشان در خاک عراق شرط حیاتی ادامه کار آنهاست باید در اردوگاههای ما مستقر شوند. آن بخش از تشکیلات ما که در خاک عراق مستقر است تنها باید یک جزء تشکیلات ما محسوب شود و این منطقه جایگاه طبیعی و رسمی کومهله در کلیت آن قلمداد نشود. رهبری کومهله باید ضمن گماردن بخشی از اعضاء خود برای سرپرستی فعالیت هایی که از طریق خاک عراق انجام میشود، خود رسماً و علناً به مراکز مناسب برای استقرار رهبری سازمانهایی سیاسی اپوزیسیون ایرانی در اروپا منتقل شود. محل این پروژه این خواهد بود که بدنه اصلی تشکیلات کومهله در داخل شهرهای کردستان ایران خواهد بود، سازمان نظامی کومهله و رادیوهای ما در مناطق پایگاهی در خاک عراق مستقر خواهند شد و رهبری سیاسی کومهله و ارگانهای تخصصی پیرامون آن در اروپا جای میگیرند. این تنها شکلی است که در این دوره میتوانیم موقعیت سیاسی خود را در کردستان حفظ کنیم، ادامه کاری خود را تضمین کنیم، و به وظایف مهمی که در این دوره در برابر ما قرار گرفته است بپردازیم.

به چند نکته اینجا باید اشاره کنم. ممکن است گفته شود «کوچک کردن اردوگاه معنای عملی و یا سمبلیکی در رابطه با حزب دموکرات دارد. اندازه اردوگاه ما نباید زیادی کوچک شود». بحث من بر سر اندازه اردوگاه ما نیست. بلکه

بر سر ماهیت آن و جایگاه آن در کل کار ماست. با این وجود تصور میکنم بهتر است این مساله را با تقویت کمی و کیفی نیروی رزمی مان در اردوگاهها حل کنیم. اردوگاه ما میتواند ابدا کوچک نشود مشروط بر اینکه مصوبات کنگره ششم اجرا شود. من کاملاً معتقدم که ما باید نیروی نظامی زیادتری را در این دوره جذب کنیم و اردوگاههای بزرگ نظامی داشته باشیم. اما اردوگاه نظامی دیگر باید اردوگاه نظامی باشد و نه شهرکی که از رهبری و کادر ها نیروی مسلح تا پناهندگان و تبعیدیانی که ما سرپرستی شان را بر عهده گرفته ایم در خود جای داده است. فعال سیاسی ما باید جایی کار کند که ظرفیت ها و توان سیاسی او را فعال میکند.

نکته دیگر اینست که بخش مهمی از مقاومت در برابر این طرح یک مقاومت اخلاقی به اعتقاد من عقب مانده و محدود نگرانه است که حزب دموکرات هم به آن دامن میزند. برای ما «صحنه مبارزه» کردستان و جنبش کارگری در کردستان است. در واقع تنها راه «ترک صحنه» توسط کومهله پذیرش این فشارهای اخلاقی و قبول محدودیت گام به گام کل کومهله در اردوگاههای محدود و محصور است. ما یک حزب سیاسی هستیم که بهر طریق که لازم بدانیم و با هر آرایشی که صلاح بدانیم باید ادامه کاری سیاسی خود و پیشبرد وظایف خود را تضمین کنیم. بحث تعلق به آب و خاک و غیره میتواند در مقطع عقب نشینی از آلان مطرح باشد که همانجا هم پاسخ خود را گرفت.

خلاصه کنم: هرکس باید امروز به این سوال پاسخ بدهد که برای وظایف روشنی که کنگره ششم در برابر ما قرار داده است چه باید کرد. نحوه استقرار تشکیلات علنی کومهله و سرنوشت اردوگاه کومهله صورت مساله نیست بلکه موضوعی است که باید در متن پاسخگویی به سوال اصلی ما پاسخ گیرد. پاسخ ما روشن است. اوضاع سیاسی و اجتماعی و موقعیتی که کومهله تا هم اکنون بدست آورده است ما را در موقعیتی بسیار مساعد برای انجام وظایف تاریخساز در قبال طبقه کارگر در کردستان قرار داده است. اقدامات ما معلوم است و باید با سرعت و قاطعیت به اجرا درآید.

مرداد ۱۳۶۸

اوت ۱۹۸۹

«خود» فشار میاورد و باج و امتیاز تشکیلاتی و سیاسی طلب میکند.

یک لحظه نباید تردید کرد که جریان راست مهتدی و شرکاء در درجه اول اسم «کومه‌له» را میخواهد. دنبال حفظ وحدت سازمانی با کسی نیست. این یک محاسبه گری ساده است. در نوشته «درباره دوره جدید فعالیت تحت نام کومه‌له» صریحا میگویند که استفاده از «سرمایه سیاسی» ای که تحت این نام فراهم شده است را مدنظر دارند. اما سازمانی بنام کومه‌له فی الحال وجود دارد. جریان مهتدی حمایت این سازمان را ندارد. سیاست های رسمی این سازمان را نمیپذیرد. دو دهه تاریخ آن را تخطئه میکند، از حضور تاکنونی خود در آن اعلام ندامت کرده است، در رهبری آن حضور ندارد. در بدنه آن اقلیت کوچکی را تشکیل میدهد. با اینحال هیچیک از اینها مانع از این نیست که این جماعت برای گرفتن اسم کومه‌له هجوم ببرند. اسم کومه‌له را برای آن حضور بهم رساندن ها در مراجع و هیات ها، در رقابت با حزب دموکرات بر سر «رهبری جنبش ملی» و در تلاش براه اندازی یک هیستری ضدچپ در کردستان نیاز دارند. تلاش دهساله برای چرخاندن رسمی کل کومه‌له به چنین موضعی ظاهرا بی ثمر مانده است. ظاهرا حتی پس از جدایی کمونیسم کارگری و بعد از قریب ده سال هنوز سنت چپ در این سازمان آنقدر ریشه داشته است که مانع پیروزی این تعرض ناسیونالیستی بشود و مهتدی و شرکاء را به یک اقلیت ضعیف تبدیل کند. این هجوم اخیر که به کمک اتحادیه میهنی و کل طیف ناسیونالیستهای بیرون کومه‌له («دوستان حال و آینده» معروف مهتدی) آغاز شده است آخرین تلاش این جریان برای غصب نام کومه‌له و دست اندازی به این «سرمایه های سیاسی» است.

این جماعت میدانند که جدایی از کومه‌له و استفاده از نام کومه‌له با هر پسوند دیگری، مادام که یک کومه‌له رسمی وجود دارد و بنا به پروسه های قانونی درون تشکیلاتی تحت این نام فعالیت میکند، یک پروژه شکست خورده است. اگر بعنوان یک اقلیت ناگزیر به انشعاب شوند، هر اسمی روی خود بگذارند، مردم اینها را بعنوان «جماعت مهتدی» و «کومه‌له طالبانی» خواهند شناخت. چیزی از آن «سرمایه سیاسی» گیرشان نمیداند. مسیر اینها ایجاد یک «خه بات» جدید وابسته به اتحادیه میهنی است که معلوم نیست چرا حزب دموکرات و نماینده ولی فقیه در کردستان باید تره برایش خرد کند. در نتیجه تلاش شدیدی را برای منحل کردن پروسه های انتخاباتی و اساسنامه ای سازمان و دور زدن رای اعضای آن آغاز کرده اند. میخواهند به هر قیمت خود را در مرکزیت این سازمان بچپانند. نمیخواهند پشت سر خود کومه‌له دیگری باقی بگذارند. اطلاعاتی هابی که با نام «هیات رئیس کنفرانس بازسازی» علیه کنگره صادر میشود و اتمام حجت های زمخت و وقیحانه ای که بروی کنگره پرتاب میشود، صحنه های یک گروگان گیری هوایی و رویدادهای اخیر در پارلمان فیجی را بیاد میاورد. طرح اینها معلوم است. مهم نیست به چه شکل بدرون رهبری کومه‌له راه می یابند. مهم اینست که چند ماه دیگر هنگام انشعاب، بخصوص وقتی بخشی از این «طیف کومه‌له» را برای سرشماری های بعدی به درون سازمان کشیدند، نام سازمان را با خود میبرند و طرف مقابل را مضمحل میکنند. تمام این ماجرا، پروژه غصب نام کومه‌له توسط جریان ناسیونالیستی و اسپرگاری است که از بیست و چند سال پیش علیه رشد و تکوین کمونیسم در این سازمان مقاومت میکرد و مدام در مراحل مختلف شکست میخورد و تقیه میکرد و می ماند. این عروج مجدد آنتی کمونیسم در کومه‌له است که همه کمونیستهایی که در این سالها حزب کمونیست ایران و کومه‌له را ساختند و راه بردند بخوبی ماهیت و ابعادش را میشناسند. هر نوع سازش تشکیلاتی کمیته مرکزی کومه‌له با این جریان، هر نوع تسلیم به مطالبات تشکیلاتی اینها، خدمت به اجرای این پروژه کودتاگرانه راست است. همه میدانند که این بار اولشان نیست. علیه تشکیل حزب کمونیست، علیه رادیکالیسم کومه‌له پس از تشکیل حزب، علیه نوگرایی، علیه احقاق حقوق زنان در تشکیلات و مسلح کردن آنها، علیه مشی سیاسی و توده ای، علیه توجه به شهر و کارگر، علیه کنگره ششم کومه‌له، علیه کمونیسم کارگری و رهبری ما در حزب کمونیست و کومه‌له بارها تحریک و بسیج کردند و شکست خوردند. این دیگر تکاپوی آخرشان است. این جریان کوچکترین مشروعیتی در استفاده از نام کومه‌له ندارد و باید عمیقا بعنوان آنچه که هست، یعنی یک محفل ناسیونالیستی نوپا که قصد کودتا در کومه‌له و مصادره «سرمایه ها» ی آن را دارد، افشا بشود.

تسلیم به مطالبات تشکیلاتی اینها برای رهبری امروز کومه‌له اشتباه ترین سیاست ممکن است. باید از موازین و اصول اساسنامه ای تشکیلاتی دفاع کرد. نباید اجازه داد ترکیب کمیته مرکزی کومه‌له را جلال طالبانی و هیات بازسازی تعیین کنند. اما حتی همین نیز کافی نیست. صرف سنگربندی تشکیلاتی پاسخ مساله نیست. باید از نظر سیاسی افشاء و منزوی شوند. باید جایگاه اینها را در صحنه سیاسی کردستان نشان مردم داد و امیال و رویاهای

بحران کومه‌له و بازسازی ناسیونالیسم کرد

منصور حکمت

اختلافات درونی کومه‌له به نقطه جوش رسیده است. پس از یک دوره طولانی پنهانکاری های سیاسی بیهوده و صدور اطلاعاتی کلیشه ای در مورد توفیقات کنگره ها و مجامعی که اکنون معلوم میشود صحنه جر و بحث بوده و حتی نیمه کاره رها شده بوده اند، حال هر دو جناح سازمان رسما دیگران را به مداخله در این کشمکش فراخوانده اند. ظاهرا در یک قدمی انشعاب قرار گرفته اند.

کاملا روشن است که جناح مهتدی در فکر ایجاد یک گروه ناسیونالیستی جدید در کردستان ایران است. نوعی شاخه ایرانی اتحادیه میهنی و یا نسخه جدید حزب دموکرات. قطعا توضیح این مساله صرفا با دگر دیسی سیاسی شخصی عبدالله مهتدی و بلوغ تمایلات ناسیونالیستی همیشه مشهود او ممکن نیست. سوال اینست که چه عاملی به ایده ایجاد یک آرایش جدید در ناسیونالیسم کرد در ایران میدان داده و طیفهایی از فعالین ناسیونالیست را با این هدف به جنب و جوش در آورده است. بنظر من فاکتور های اساسی عبارتند از:

- ضعف و تشننت حزب دموکرات و ناتوانی اش از اعمال یک رهبری منسجم بر گرایشات و محافل ناسیونالیستی کرد در ایران. این یک فضای خالی برای ناسیونالیستهای ناراضی و جاه طلب باقی گذاشته است. سازماندهی گروه های ناسیونالیست آلترناتیو در برابر حزب دموکرات در ابعاد دیگری در خود ایران نیز به ابتکار دوم خردادی ها آغاز شده است.

- پدیده دوم خرداد و تلاش محافل مختلف ناسیونالیسم کرد برای مرتبط شدن و بهره جستن از این پدیده در کردستان. تصور امکان یک ساخت و پاخت قریب الوقوع با دوم خرداد تحت پرچم نوعی هیات نمایندگی خلق کرد، عاملی است که آشکارا جریان مهتدی را به پیش میراند. مذاکره در قاموس اینها نهایت توفیق سیاسی و علامت «دولتمرد» شدن در کردستان است. اما در غیاب تعلق به یک سازمان سیاسی مدعی «رهبری جنبش ملی» که بدوا با مواضع رادیکال ضد دوم خردادی تسویه حساب کرده باشد و اصل مذاکره را مشروعیت داده باشد، حضور در چنین مجمعی برای اینها مقدور نخواهد بود.

- رشد سریع کمونیسم کارگری در کردستان. «کومه‌له» مورد نظر مهتدی و عناصر و محافل مختلف ناسیونالیست که در دوران کومه‌له کمونیست به حاشیه رانده شده و از تشکیلات خارج شدند (و اکنون راست ها با عنوان «طیف کومه‌له» به آنها رجوع میکنند) یک رسالت خود را دشمنی با کمونیسم کارگری در کردستان میدانند. اینها کومه‌له موجود را ابزار مناسبی برای این سیاست خصمانه تمام عیار نمی بینند. ابراهیم عزیزاده و اکثریت کومه‌له موجود را «آلوده» به گرایشات «کمونیسم کارگری» اعلام کرده اند و به همین عنوان محکوم کرده اند. تکاپوی چند ساله مهتدی برای ایجاد یک هیستری علیه کمونیسم کارگری نهایتا با پاسخی که آخرین هجویات و فحاشی های مهتدی از دهها نفر از بنیانگذاران و کادرهای قدیمی کومه‌له گرفت رسوا شد و به هیچ رسید. اما امر اجتماعی مقدس حضرات به قوت خود باقی است.

- وجود اتحادیه میهنی و «دولت» سلیمانیه بروشنی ایجاد یک سازمان برادر در ایران و تاسیس شعبه ایرانی این جریان را به یک امر مقدور و قابل اجرا بدل کرده است. مادام که اتحادیه میهنی در قدرت است و دستش در جیب مردم کردستان عراق، یک سازمان ناسیونالیستی ایرانی برادر میتواند میتواند روی امکانات این جریان حساب باز کند. دیدنی است که چگونه جریان مهتدی رسما توسط اتحادیه میهنی و جلال طالبانی به کنگره سازمان سیاسی

عقب مانده شان را به مردم شناساند. باید حرف زد، نقد کرد، موضع گرفت. جریان راست خود هم اکنون با خطاب قرار دادن به آنچه «طیف کومه له» مینامد، با استفاده از فشار فوق تشکیلاتی اتحادیه میهنی علیه کنگره سازمان خود، با تلاش برای تعیین ترکیب ارگانه‌های رهبری این سازمان از طرق غیر اساسنامه‌ای با پلتیک و مانور و اعمال فشار سیاسی و حتی مادی، عملاً اعلام کرده است که کومه له را یک سازمان منحل شده میدانند. طرح اینها روشن است. باید در مقابل آن ایستاد.

جریان راست در استمداد طلبیدن از «طیف کومه له» فراموش کرده است که بزرگترین و معتبرترین بخش فعالین تاریخ کومه له امروز در حزب کمونیست کارگری ایران متشکل است. این صف صدها تن از برجسته ترین بنیانگذاران و رهبران و کادرهای کمونیستی را در بر میگیرد که مقدم بر هرکس دیگر کومه له کمونیست را ساختند و آن «سرمایه سیاسی» که این عالیجنابان در صدد مصادره اش برآمده اند را بوجود آوردند. وقتی این کادرها، که اکثریت عظیم آن سازمان و نهادهای رهبری آن را تشکیل میدادند قریب دهسال قبل جدا شدند تا حزب کمونیست کارگری را بسازند، برخلاف اپورتونیستهای کاسبکار نهضت «بازسازی»، نام و تمام امکانات کومه له را برای رفقای گذاشتند که در آن سازمان میمانند. اما این میراث را برای مصادره و سوء استفاده مهتدی‌ها و طالبانی‌ها نگذاشتند و تاریخ آن دوران پرشکوه مبارزه کمونیستی را زیر تیغ ناسیونالیسم کرد رها نکردند. آری، شک نکنید، در این ماجرای اخیر سازندگان تاریخ کمونیستی کومه له حتما دخالت میکنند. حزب کمونیست کارگری مصمم است، مستقل از فعل و انفعالات داخلی کومه له و تصمیمات مقامات قانونی این سازمان، رویای ایجاد یک جریان ناسیونالیست، ضد کمونیست و دوم خردادی در کردستان تحت نام کومه له را نقش بر آب کند. عبدالله مهتدی، عمر ایلخانی زاده، جلال طالبانی و یارانشان مختارند هر سازمانی میخواهند بسازند و هر سیاسی میخواهند در پیش بگیرند. اما تاریخ کمونیستی کومه له و حزب کمونیست ایران قابل مصادره و بالا کشیدن نیست. سازندگان این تاریخ، در صحنه اند و چنین مجالی به ناسیونالیستهای تازه بدوران رسیده «هیات رئیسه کنفرانس بازسازی» نخواهند داد. حزب کمونیست کارگری و رهبران کمونیست جامعه کردستان که در این حزب متشکل اند، این پدیده را از هم اکنون عمیقاً به مردم کردستان خواهند شناساند.

در هر حال مثنی سیاسی‌ای که جریان مهتدی دنبال میکند، حتی اگر در این باج خوری تشکیلاتی موفق بشود، راه به جایی نمیبرد. اینها خبر ندارند که کردستان امروز چقدر رادیکال تر است. اینها خبر ندارند که مردم کردستان به ریش آلتزناتیو دوم خردادی و طرحهای قیم مآبانه شیوخ ملی برای مردم میخندند. اینها جامعه امروز کردستان را نمیشناسند. اینها ابعاد رسوخ کمونیسم کارگری در کردستان را نمیدانند. اینها حتی روندهای سیاسی سراسری در ایران را تشخیص نمیدهند. تمام پروژه «بازسازی»، حتی اگر مطابق نهایت رویاهای مهتدی و شرکاء پیش رود، پس از چند هفته چراغانی در برخی محافل ملی فراموش شده کرد در خارج کشور، به همان واقعیت پیش پا افتاده‌ای بدل میشود که هست. یک سازمان ملی کوچک، با شخصیت‌های درجه دومی که بازنده‌های مکرر روندهای سیاسی بیست ساله اخیر بوده‌اند و با همه همت و یاری همسایگان چند ده نفر بیشتر به گرد خود جمع نکرده‌اند تشکیل میشود تا سر سهمش در اردوی ناسیونالیسم با حزب دموکرات چانه بزنند.

۱۵ اوت ۲۰۰۰

بحران و انشعاب در کومه له

سخنرانی در انجمن مارکس لندن
۲۴ مارس ۲۰۰۱

متن پیاده شده از روی نوار سخنرانی

رفقا!

بحث امروز درباره کومه له و انشعابی است که در آن شده است. من میخواهم این بحث مبنائی باشد، لاقلاً برای خودم، تا بر اساس آن و بحثی که اینجا میکنیم و رفت و برگشتی که احتمالاً در صحبت‌های بعدی میشود نوشته‌ای بنویسم در مورد کل ماجرای کومه له و شیوه برخورد ما به جناحهای مختلف، خود مسأله انشعاب، ماهیت اجتماعی و سیاسی هر کدام از این فراکسیونهای آن و اینکه حزب کمونیست کارگری باید چکار کند؟ خیلی از شماها که اینجا نشسته اید نسبت به مسأله صاحب نظرتر هستید در نتیجه سعی میکنیم فرصتی باشد که همه امکان بحث در این باره را داشته باشند.

بطور مشخص من به سه وجه از مسأله میپردازم. اول محتوای واقعی این پدیده یعنی کومه له و انشعابش. به این معنی برمیگردم و راجع به تاریخ حزب کمونیست ایران صحبت میکنم. چرا پدیده‌ای که در دهه هشتاد میلادی به اسم حزب کمونیست ایران وجود داشت، این ترکیب نیروها از آن بیرون آمدند، چرا بیرون آمدند و این انشعاب آخر کجای آن روند قرار میگیرد؟ دوم میخواهم در مورد دو فراکسیون کومه له، ماهیت سیاسیشان و خط مشی‌شان اظهار نظر کنم. و بالاخره نظرم در مورد شیوه برخورد به هر کدام از اینها، که فکر میکنم باید مبنای سیاست حزب کمونیست کارگری ایران باشد، را توضیح میدهم.

انشعاب جریان عبدالله مهتدی، عمر ایلخانی زاده، محمد شافعی، فاروق بابامیری، و چند نفر دیگر، از کومه له پدیده خلق‌الساعه‌ای نیست. اصلاً چیز جدیدی نیست و نشان دهنده چرخش معین سیاسی هم نیست. این نیروئی است که از ابتدای تشکیل حزب کمونیست ایران با آن وجود داشت. این نیروئی است که در پیدایش کومه له سهم داشته است. این نیروئی است که در تمام طول تاریخ این جریان با آن بوده و اگر امروز میبینیم که بصورت یک کومه له مجزا و متمایز جدا میشود و اسم خودش را کومه له میگذارد، برای این است که تازه برای اولین بار از نظر تاریخی و از نظر سیاسی شرایطی فراهم شده است که میتواند این تعین را بخودش بدهد. تا امروز این جریان نتوانسته بود یک سازمان ایجاد کند، تا چه رسد به اینکه به اسم کومه له این کار را انجام دهد. برای اینکه اشتباهی پیش نیاید من در این بحث همه جا به جریان ایلخانی زاده - مهتدی میگویم سازمان زحمتکشان و به جریان ابراهیم علیزاده میگویم کومه له. برای اینکه تفکیک کرده باشم و مجبور نشوم اسم شخصیت‌های آنها را بگویم. در نتیجه سازمان زحمتکشانی که امروز بوجود آمده بر مبنای یک داده قدیمی سیاسی در کردستان، بر مبنای یک داده قدیمی سیاسی در حزب کمونیست ایران سابق و کومه له سابق بوجود آمده. آنچه که تازه است شرایط تاریخی است که برای اولین بار اجازه داده است که این سازمان با این پرچم و توسط این نیرو تشکیل شود. نیرویش قدیمی است و در صحنه حاضر بوده است. جریانی که بجا مانده هم همانقدر واقعی است. کومه له فعلی هم پدیده‌ای نیست که محصول تحوّل در درون خودش باشد. بلکه اینها هم به یک معنی روی بستر موجودی در تاریخ سیاسی بیست سال اخیر ما بوجود آمدند، نشان دهنده چرخش یا گسستی از چیزی نیستند. این هم پدیده‌ای است که سر جای خودش ایستاده است. بنابراین من میخواهم این تاریخ را بررسی کنم و بگویم اینها چطور از دل این ماجرا بیرون میآیند، هر کدام چه جایی دارند، چه مقدراتی دارند و آینده‌شان چیست.

۱- جدائی گرایش کمونیسم کارگری

سیر تکوین تعین تشکیلاتی گرایشات مختلف در درون کومه‌له و حزب کمونیست ایران

اتفاق عظیمی که در حزب کمونیست ایران افتاد جدائی ما بود. جدائی ما شروع همه این پروسه است. ولی معنای این حرف این نیست که اگر ما جدا نمیشدیم این پروسه به اشکال دیگری اتفاق نمیافتاد. بحث اساسی که ما از آن موقع، در آن حزب، کردیم این است که حزب کمونیست ایران تلاقی گرایشهای سیاسی و اجتماعی مختلفی است و این گرایشها را اسم بردیم. گفتیم یک جریان ناسیونالیستی گرد وجود دارد. میتوانستیم این جریان و عملکردش را در سازمانی که خودمان در رهبریش بودیم نشان دهیم. خیلی از کسانی که امروز در این جلسه هستند، و در آن سازمان پستهای کلیدی داشتند و در رهبری آن بودند، میتوانند نشان دهند که گرایش ناسیونالیستی گرد خود را چگونه و در چه عملکردهای نشان میداد. گرایش ناسیونالیستی گردی که مخالف تشکیل حزب کمونیست ایران باشد به قدمت خود حزب کمونیست ایران و حتی قدیمی‌تر است. گرایش ناسیونالیستی گردی که خودمختاری طلب باشد و کاری به سوسیالیسم نداشته باشد و مسأله‌اش فقط خودمختاری در کردستان باشد، از حزب کمونیست ایران قدیمی‌تر است. گرایش ناسیونالیستی گردی که به حزب دمکرات نپیوندد، علیرغم اینکه حزب دمکرات خودمختاری طلب است، از حزب کمونیست ایران قدیمی‌تر است. گرایشی که علیه چپ خودش سمپاشی کند و ترور شخصیت و ترور سیاسی و فکری کند، از حزب کمونیست ایران قدیمی‌تر است. این جریان وجود داشت. روز خودش برای تشکیل نشدن حزب کمونیست ایران تلاش کرد. و روز خودش شکست خورد. و امروز بعد از بیست سال برای اولین بار فرصتی بوجود میآید که گروه کوچکی نمایندگی آن جریان سیاسی که مدام در این بیست سال در لحظات مختلف شکست خورد است را به عهده بگیرد و تشکیل شود. اینکه شخصیت‌های این جریان برای مثال عبدالله مهدی، به آن جریان ناسیونالیستی تعلق نداشت، به نظر من چیز عجیبی نیست. آدم‌ها تغییر روش میدهند و انتخابهای زیادی میکنند. تاریخ چپ پُر از شخصیت‌هایی است که بقول انگلیسها از سالن عبور کردند و از صف این حزب به صف حزب دیگر پیوستند. کسان زیادی در حزب کارگر انگلیس هستند که فعالین حزب کمونیست بریتانیا بودند. پیتر مندلسون که رهبر فکری حزب کارگر جدید، «نیو لیبر»، و تصویر ساز آن است عضو سازمان جوانان کمونیست و عضو حزب کمونیست بریتانیا بوده است. چندین خزانهدارشان عضو حزب کمونیست بریتانیا بودند، اگر اشتباه نکنم جک استرا، وزیر کشور فعلی، عضو حزب کمونیست بریتانیا بوده. کسان زیادی در تاریخ چپ هستند که به این نتیجه میرسند که کمونیسم فایده ندارد و میروند عضو حزب سوسیال دمکرات کشور مربوطه میشوند. اگر به صف احزاب سوسیال دمکرات نگاه کنید میبینید که پر از شخصیت‌های سابقا کمونیست است. خط عوض کردن یک فرد نه احتیاج زیادی به توضیح دارد، هر چند من به توضیحش میپردازم، نه چیزی را عوض میکند و نه در ماهیت سازمانی که ایجاد شده تغییری میدهد. سازمانی که اکنون ایجاد شده، سازمان زحمتکشان، پلاتفرم گویاترین معرفی است. این سازمان چه میخواهد؟ میگوید خودمختاری. میگوید فدرالیسم. میگوید یک اشتباه تاریخی بزرگ بود که حزب کمونیست ایران تشکیل شد. نباید تشکیل میشد. میگوید کمونیسم کارگری کومه‌له را نابود کرد، تاریخ کومه‌له را نابود کرد. این پلاتفرم یک حزب نفرت علیه کمونیسم کارگری است. این پلاتفرم از قبل وجود داشت. قبل از تشکیل حزب کمونیست ایران وجود داشت، قبل از جدائی ما وجود داشت. سؤال این است که چرا چنین پدیده‌ای فرصت میکند که یک گروه بشود؟ آیا چنین گروهی زمینه رشد دارد یا نه؟ و چه جایگاهی در جامعه کردستان پیدا میکند؟

حزب کمونیست ایران به نظر من یکی از مهمترین پدیده‌های سیاسی چپ در دوران معاصر بوده است. حزب کمونیست ایران به دلایل عینی و روشنی دچار انشعاب شد. به دلایلی که شخصیت‌های ما کوچکترین تأثیری بر آنها نداشت. اینکه من آدم خوبی بودم، فلانی آدم بدی بود، چه کسی حوصله داشت و چه کسی نداشت، چه کسی با صداقت و اخلاص همه چیزش را در طبق گذاشت و مثلا فارسی بدون اخلاص و بدون طبق وارد این پروسه شدند، هیچکدام نقشی نداشت. چیزی که اتفاق افتاد همان بلائی است که ممکن بود سر حزب کمونیست فیلیپین بیاید، بر سر حزب کمونیست مالزی بیاید، بر سر حزب کمونیست ایتالیا بیاید و بر سر حزب کمونیست فرانسه بیاید. مردم بعد از مدتی تحت تأثیر شرایط عینی اجتماعی خط‌هایشان از هم جدا میشود. اتفاقاتی که برای حزب کمونیست ایران افتاد هر کدامش برای بستن پنج شش سازمان چپ سنتی کافی بود. حزب کمونیست ایران حزبی است که مقدمات فکریش دارد قبل از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ فراهم میشود. مقطعی که کودتا و سرکوب جمهوری اسلامی شروع میشود

و جمهوری اسلامی شمشیر را از رو میندود، اعدام‌های وسیع شروع میشود، رئیس جمهورشان را خلع میکنند و موج سرکوبی که میشناسیم شروع میشود و چپ تار و مار میشود. مباحثات فکری تشکیل حزب کمونیست ایران در بطن مباحثات آنتی پوپولیستی پا گرفته بود، تدوین شده بود و برنامه‌اش بدست آمده بود. حزب کمونیست ایران و پروسه تشکیلش به بعد از یکی از خونین‌ترین سرکوب‌های قرن بیستم افتاد. این کلمات معنی دارند. واقعا پروسه اتفاقی که از روز ۳۰ خرداد ۶۰ آغاز شد، یکی از خونین‌ترین سرکوب‌های سیاسی قرن بیستم بود. میدانم یک میلیون نفر در جنگ ایران و عراق کشته شدند، یک میلیون نفر در رواندا کشته شدند. ولی سرکوب سیاسی که یک دولت دست به اسلحه ببرد و شهروندانش را بدلیل اعتقادات سیاسی و تشکلهایشان بکشد، کم نمونه است. صد و بیست سی هزار نفر را بگیرند بکشند و عده زیادتری را زندان کنند و تمام جلوه‌های اعتراض سیاسی را برای مدتی از صفحه حذف کنند. بطوری که آدم‌هایی که حاضر نمیشوند در زندان بگویند من مسلمان هستم را فورا اعدام کنند. این یکی از بزرگترین وقایع بود. حزب کمونیست ایران بعد از این پروسه تشکیل شد. و به یک معنی در پاسخ به این وضعیت تشکیل شد. پرچم اتحاد کسانی شد که آن تجربه خونبار را پشت سر خود داشتند. اگر آن حزب تشکیل نمیشد، بنظر من، صفحه‌ای که امروز ما رویش کار میکنیم خیلی تاریک بود. درست در جهت خلاف جامعه که کوبیدن و کشتن چیزها بود، عده‌ای از کمونیست‌های آن مملکت جمع شدند گفتند که ما میخواهیم حزب کمونیست ایران را تشکیل بدهیم و تشکیل دادند. و جالب است که در ظرف یکی دو سال فضایی که علیه فعالیت کمونیستی بود را به عکس خود تبدیل کردند. روزی که حزب کمونیست ایران میخواست تشکیل شود نمیدانستیم که کسی که از شهر به اردوگاه آمده مأمور رژیم است یا قهرمان یک انقلاب؟ نمیدانستیم چه کسی آلوده است و چه کسی نیست، چه کسی پلیس است و چه کسی نیست، چه کسی تواب است و چه کسی نیست؟ جرات نداشتیم به کسی در شهر بگوئیم سر قرار کس دیگری برود. در ظرف دو سال حزب کمونیست این تشکیلات را بازسازی کرده بود، اعتماد را برگردانده بود، انتشار نشریاتش را شروع کرده بود، روی کل کشور برنامه رادیویی پخش میکرد، رهبری اعلام کرده بود. موجودیتی را اعلام کرده بود که نقطه امید بسیاری در زندان شد. به هم میگفتند حزب تشکیل شده. بجای انهدامی که بود این جریان یک واقعیت سیاسی رشد یابنده‌ای را گذاشت.

تلاشی و انشعابات چنین حزبی را با «فلانی صادق بود» و «فلانی نبود» و «فلانی ما را نردبان ترقی کرد» نمیشود توضیح داد. این را حتی با گفتن اینکه فلانی خیلی ناسیونالیست بود نمیشود توضیح داد. باید دید که چه شد که یک حزب فوق‌العاده متحد، فوق‌العاده هم دل در مقطع‌های ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ تبدیل به جریانی میشود که امروز میبینیم و چند شاخه اصلی از آن بیرون میآید؟

اولین مسأله بنظر من این بود که تا وقتی حزب تشکیل نشده بود، خود تشکیل حزب آرمانی بود که این جنبش را جلو میراند. وقتی حزب تشکیل شد دستور کار حزب و مسأله‌اش شد. چکار میکنیم؟ این حزب باید چکار کند؟ اینجا بود که دستور کارهای مختلف که هر کدام از ما از نظر سیاسی داشتیم شروع به نشان دادن خود کرد. هر کدام از ما که در ایجاد آن تشکیلات نقش داشتیم ایده‌هایی در مورد کمونیسم، فعالیت سیاسی، فعالیت کمونیستی و اینکه کمونیسم چیست؟ محتوای فعالیت کمونیستی چیست هم در ضمن داشتیم. اگر شما برگردید به کنگره اتحاد مبارزان کمونیست، یعنی تنها کنگره اتحاد مبارزان کمونیست، نظری بیان‌نازید، دستور کارش چیزی است در باره این که کمونیستها چگونه کار میکنند؟ نه اینکه برنامه‌شان چیست و اعتقاداتشان کدام است؟ فکر میکردیم اینها را تثبیت کرده‌ایم. سؤال این بود که کار کمونیستی چیست؟ کنگره‌ای بود معطوف به کار کمونیستی. میخواهیم بگوئیم یک عده‌ای نظر داشتند که فردائی که حزب کمونیست ایران ساخته میشود این حزب باید چگونه کار کند. یکی دو سال طول کشید تا این ایده‌ها خود را نشان دادند. بصورت این که هدف ما از تشکیل این حزب چه بود؟ حزب تشکیل شد، رادیو دارد، امکانات دارد، نیروی مسلح دارد، به قطبی تبدیل شده که میتواند به آدم‌ها امید بدهد و به آن جذب میشوند. حالا باید چکار کرد؟

برای عده‌ای حزب کمونیست ایران پاسخ یک بن بست بود. بن بست بود که از فشار جمهوری اسلامی و بنظر من از پایان افق برگشتن مسلحانه به شهر در کردستان ایران ناشی میشد. تشکیلات کومه‌له بمعنی وسیع کلمه در انقلاب شکل گرفت. من خیلیها را یادم هست، و صورتشان را در حین گفتن این جمله یادم هست که «به ما گفتند میرویم کوه برمیگیریم شهرها را میگیریم. یک بار اینطور شد دفعه دیگر هم همینطور خواهد شد. نشد... گفتند باید بایستیم تا انقلاب دمکراتیک و حالا اتحاد مبارزان کمونیست آمده و میگوید باید تا انقلاب سوسیالیستی سر این کوه‌ها بنشینیم.» یعنی انقلاب سوسیالیستی و برنامه حزب به واکسنی تبدیل شده بود که میتوانستی به مردم بزنی تا آنها در

صحنه بمانند. اگر شما به نامه عبدالله مهدی به من که چرا حزب را تشکیل نمیدهید و در آن نظرات من در مورد تشکیل حزب را نقد کرده بود - نامه‌ای که قبل از تشکیل حزب و در اواخر وجود مناطق آزاد نوشته شد و به اسم نامه‌ی شیرکو معروف شد - دقت کنید، میگوید اگر این کار را نکنیم نابود می‌شویم. باید جلو برویم. نمیتوانیم دوام بیاوریم و باید حزب را تشکیل بدهیم. سعید یزدیان برای ملاقات مهدی از شهر آمده بود میدانست فضا چیست. به این نتیجه رسیدند که باید حزب را تشکیل دهیم و این حرفهای اکنومیستی منصور حکمت که بخشی از کارگران باید با ما بیایند و یا رهبران عملی کارگری بعضا باید با ما باشند مانع حزب است. من در مقابل آن بحث رهبران عملی بدرست عقب نشستم. به این امید که آوردن طبقه کارگر را در دستور حزب میگذاریم و بحث کادرها را مطرح کردم که باشد این حزب را تشکیل بدهیم اما حزب جمع عددی هرکس در این کوهها ساکن است نیست. بگوئیم که این حزب یک عده کادر است که یک برنامه عمل کمونیستی را دارند و می‌خواهند انجام دهند. جدال از آنجا شروع شد. اینکه حزب کمونیست ایران سابیانی است که در هوای طوفانی زیر آن میایستیم یا اینکه برنامه‌ای است برای کار سیاسی. همه جور آدمی در آن تشکیلات بود. جریانی که میگفت حزب کمونیست نباید تشکیل شود همان موقع وجود داشت.

بگذارید تجربه‌ای را برایتان بگویم. در کنگره سوم کومله سه نفر میهمان داشتند. عزالدین حسینی، جلال طالبانی و من. به هرکدام از ما یک نوبت وقت دادند که صحبت کنیم. عبدالله مهدی هم صحبت کرد. من رفته بودم که برنامه حزب کمونیست ایران را بتصویب برسانیم. پیشنویس را نوشته بودیم. رفته بودم تا سعی کنم کومله با اتحاد مبارزان روی این خط حزب تشکیل بدهد. من از تشکیل حزب دفاع کردم. عبدالله مهدی هم آن موقع این کار را کرد. ولی دو میهمان دیگر چشم نداشتند این پروسه را ببینند. دو میهمان دیگر تمام زندگیشان این بود. میگفتند چکار دارید میکنید؟ شما کردها همه چیز را در طبق اخلاص گذاشته‌اید و این فارسها معلوم نیست کی هستند؟ کسی نیستند. خوب اگر هر کس همه موجودیت سیاسیش را پشت سر بگذارد و با یک ساک به کردستان برود، آنجا کسی نیست. اگر دوسال صبر میکرد میدید که کسانی که کسی نیستند و با یک پیراهن به کردستان آمده‌اند، همه سازمان آنها را باخودشان برداشتنده رفتند. پس لایذ کسی بودند. شاید تاریخ چیزهای مادی‌تری جدا از بیست و چند نفر آدم در یک چادر است. به هر صورت، این بحث که اینها کسی نیستند، چرا این کار میکنید، استقلالتان را از دست میدهید و این کار را نکنید حرف عزالدین حسینی و جلال طالبانی از آن وقت، قبل و بعد از آن بود. جنبش توابعین کومله، کسانی که دستگیر شده بودند و در راس آنها معروف کیلانه، حرفشان این بود که حزب نباید تشکیل شود. خط حزب را تشکیل ندهید، حزب خیانت به خلق کرد و خیانت به کومله است که به قدمت سپاه پاسداران است. به قدمت عزالدین حسینی است، به قدمت جلال طالبانی است. و همه اینها حرف زدند. امروز بعد از بیست و خرده‌ای سال دو میهمان و یک میزبان باهم رفته‌اند یک طرف ایستاده‌اند و فقط ما از حزب کمونیست ایران دفاع میکنیم. بعدا البته به جریان کومله برمیگردم. حزب کمونیست ایران تجربه‌ای شده که ما از ایجاد آن دفاع کرده‌ایم. ما از صحت آن دفاع کردیم. خود عبدالله مهدی امروز رفته به موضع عزالدین حسینی، جلال طالبانی و معروف کیلانه و میگوید نباید حزب تشکیل میشد. من اینجا منظورم جنبه توابعیت معروف کیلانه نیست. منظورم موضعش است. مهم نیست زده بودنش که این را میگفت و یا چون این را میگفت تصمیم گرفته بود همکاری کند. ولی به هر حال این خط در بیرون ما و در شهر وجود داشت. در دهات روی دیوار مینوشتنند منصور نکبت. یک واحد نظامی، تقریبا مثل زورو، میگفتند در کومله هست که هیچ وقت تشکیل حزب را قبول نمیکرد. میگفتیم زن باید روسریش را بردارد میگفتند پیشمرگه‌های این واحد قبول نمیکند. از هر پیشمرگه‌ای میپرسیدی قبول داری میگفت بله. اما یک واحد گمنامی بود که پرسه میزد حزب را قبول نمیکرد، برابری زن و مرد را قبول نمیکرد، تسلیح زنان را قبول نمیکرد، تبلیغ علیه مذهب را قبول نمیکرد، بحث مارکس را قبول نمیکرد. اینها وجود داشتند. کومله بعدا البته تشکیل حزب را به رأی گذاشت. یک عده کمی هم رای منفی دادند. نمیخواستند تشکیل شود. در نتیجه چیزی که میبینیم جریانی است که از موضع ناسیونالیسم کرد مخالف تشکیل حزب کمونیست ایران بود. حزب دمکرات هم جزو نیروهائی بود که نمیخواست این حزب تشکیل شود. بگذارید چند جمله از آن دوران بگویم. آن موقع حزب دمکرات در شورای ملی مقاومت بود. من دفاعیاتی که گرایش ناسیونالیستی از حضورش در حزب میکرد را یادم هست. میگفتند دمکرات رفته با شورای ملی مقاومت ما هم رفته‌ایم با حزب کمونیست ایران.

وقتی حزب تشکیل شد عبدالله مهدی، دبیر کل حزب، برای همه سخنرانی کرد که اتفاق مهمی نیفتاده است. ببینید من دبیر کل حزب هستم و ببینید که کومله بیشتر اعضای این تشکیلات را تشکیل میدهد. داشت به یک بدبینی

جواب میداد. داشت در دل خودش به یک تعرض ناسیونالیستی جواب میداد که در مقابلش زیاد احساس اطمینان نمیکرد. فکر نمیکرد میتواند تاب بیاورد. مجبور بود بگوید ببینید چیزی عوض نشده. این جریان ناسیونالیستی آن موقع وجود داشت و با تشکیل حزب هم به حزب پیوست. یکی دو نفرشان رفتند که شدند رهبری حزب دمکرات. اگر عبدالله مهدی نامی آن موقع این کار را کرده بود بطریق اولی رهبری حزب دمکرات بود. یکی از خطوط تبلیغاتی حزب دمکرات علیه حزب کمونیست و کومله اتفاقا همین خط بود. تمام احزاب و گروههای چپ ایران میگفتند این حزب نباید تشکیل شود، پوشالی است، من در آوردی است و غیره و غیره. یک عده‌ای هم همانطور که گفتم حزب را برای این میخواستند که تشکیلاتشان را نگهدارند. اگر حزب نمیداشتیم در مقابل حمله ارتش و به اصطلاح «روزه توابعین» آسیب پذیر میشدند. فکر میکردند که با حزب صاحب یک سر در بزرگتر می‌شویم که میتوان با روحیه و اعتماد بنفس در آن ماند و فعالیت کرد. حزب را میخواستند برای تشکیلاتداری. تشکیلاتداری آن روی سکه نداشتن استراتژی طبقاتی است. در متن تحول صبر میکند. صبر میکند تا تحول بعدی او را از این مخزن بیرون بیاورد. تشکیلاتداری این بود: مقاومت کنیم، نیرو از دست ندهیم، پول از دست ندهیم، منطقه از دست ندهیم، چهره از دست ندهیم، باشیم، بقیه هم هستند. بالاخره جمهوری اسلامی ابدی که نیست. میمانیم تا وقتی که گشایشی بوجود بیاید. و بالاخره یک خط وجود داشت که کمونیسم را برای فعالیت کمونیستی میخواست. حزب کمونیست کارگری امتداد این خط است. کتاب خیلی خوبی که در این مورد هست کتابی است تحت عنوان «درباره فعالیت حزب در کردستان - اسنادی از مباحثات درونی حزب کمونیست ایران» از انتشارات کانون کمونیسم کارگری، که متعلق به همان دوره است. حتما سعی کنید آنرا بخوانید. تمام این پروسه‌ای که گفتم را به تفصیل و با جزئیات توضیح میدهد که چه گزایشی چه فکر میکرد و چرا کار به اینجا کشید.

بعد از تشکیل حزب و به اصطلاح ماه عسل آن، واگرایی این گرایشها شروع شد. تا مدتی ما حرفمان را بطور کلی بعنوان حزب میزدیم. من هر سخنرانی در کنگره کردم گفته‌ام «نظر ما این است»، «حزب اینطور میگوید»، «دفتر سیاسی چنین میگوید»، «به اعتقاد ما...»، «خط ما میگوید...» و غیره. این وضع تا کنگره دوم حزب کمونیست ایران هم همینطور است. در بحث کنگره دوم حزب کمونیست ایران اگر دقت کنید این اختلاف را میبینید. ولی همچنان من آنجا بعنوان نماینده افکار عمومی «بالا» شرکت کردم. در صورتیکه واقعیت این نبود. قبل از اینکه به کنگره برویم من در دفتر سیاسی گفتم که این وضع برای ما زندگی نمیشود. من حرف دارم. حزب باید برود روی خط دیگری کار کند. وضع فعلی را ادامه دادن و کاری نکردن و پاسیویتی و بی خطی‌ای که ما داریم و فقط تشکیلات را نگاه میداریم را من قبول ندارم. من حرف دارم که حرفهایم بعدا این چیزی شد که میبینید. گفتند «خوب بیا برو بگو». اما در سنت آن موقع همه با هم رفیق بودیم و این حرفها را به اسم حرف همه گفتم. البته همه هم اتوماتیک قبول کردند و همه هم کمونیست کارگری شدند. ولی بطور واقعی این شکافها شروع به باز شدن میکند.

یک جهت اساسی قضیه جهت‌گیری به طرف طبقه کارگر و کمونیسم است. کمونیسم و طبقه کارگر رکن‌هایی است که خط ما را متمایز میکرد. میگفتیم: «ما می‌خواهیم کار کمونیستی کنیم»، «ما می‌خواهیم با طبقه کارگر کار کنیم»، «کارگران در شهرند»، «بنابراین جنبش ما جنبش شهری است» و غیره. و این در تناقض قرار میگرفت با دیدگاههای مسلط. برای مثال با دیدگاههای سبک کاری کومله در تناقض قرار میگرفت. با طرز تفکرهای انحلال طلبانه و شکست طلبانه‌ای که میگفتند دوره، دوره افول است و باید فکر دیگری کرد در تناقض قرار میگرفت. این واگرایی به تدریج زیاد میشود، عمیق میشود و به اختلافات فاحشی در حزب کمونیست ایران تبدیل میشود. حتی قبل از بحران شوروی و قبل از اینکه بلوک شرق سقوط کند. حزب کمونیست ایران بدلیل این مباحثه درونی دچار یک تنش داخلی است و این سه خط را در آن میبینیم. خط ناسیونالیستی گرد عملا لال میشود تا این آخر که عبدالله مهدی گروهش را تشکیل میدهد. یعنی تا ایجاد سازمان زحمتکشان، خط ناسیونالیستی گرد، بجز در دوره کوتاهی که جلال طالبانی و جرج بوش سلیمانیه را فتح میکنند، ساکت است، گوش میدهد و هیچ نمیگوید. تحریک میکند، دروغ میگوید، پشت پا میگیرد، ترور شخصیت میکند، آیه یاس میخواند. ولی هیچ جا نمایان عقیده‌اش را بگوید. نمایان بگوید فدرالیسم، خود مختاری، مرگ بر کمونیسم کارگری و حزب هم نباید تشکیل میشد. کاری که یک سازمان الان دارد میکند. هیچ وقت نیامندن این را بگویند. ولی ما میدانستیم این خطشان است. اکنون با اتفاقاتی که بعد از این ماجرا افتاد، اگر یکبار کسی، یک راه کارگری، یک حزب توده‌ای، یک لیبرال، یک دوم خردادی، یکی از خود سازمان زحمتکشانی‌ها، یکی از خود کومله‌ای‌ها، بنشینند و کلاهش را قاضی کند خواهد گفت که بحث گزایشهای اینها درست بود. نه فقط درست بود، خیلی درست بود. آنقدر که میبینیم که تک تک آن گرایشها تعیین تشکیلاتی

خودشان را بدست آورده‌اند. از هم جدا شدیم و ببینید چه چیزهایی از آن در آمده است. خط‌حجاریان را داریم که این اواخر از ما جدا شدند. معتقد است که جمهوری اسلامی درحال تبدیل شدن به دولت متعارف بورژوازی است و اتفاقی که در ایران دارد می‌افتد نه بحران است و نه قرار است انقلاب بشود و نه کسی سرنگونی می‌خواهد. این تبدیل شدن دولت به دولت طبقه حاکمه است. حجاریان این را در داخل می‌گویند اینها آن را در خارج می‌گویند. علاوه بر اینها، کسانی را داریم که رفته‌اند دنبال خودمختاری و فدرالیسم و به کمونیسم بد و بیراه می‌گویند. کسانی را داریم که نشسته‌اند و سرشان را زیر برف کرده‌اند و می‌خواهد آن تشکیلات، همان یک ذره‌ای که از آن مانده است، را نگاه ندارد. و کسانی را داریم که رفته‌اند خط کمونیسم کارگريشان را تبدیل به یک سازمان مستقل کرده‌اند و دارند کارشان را میکنند. اگر کسی انصاف داشته باشد، یک ذره احترام به حقیقت، یک ذره احترام به علم داشته باشد و اگر واقعا صداقتش را در طبق اخلاص به این بحث بیاورد میفهمد که این گرایشات واقعی بودند. عبدالله مهندی دارد اذعان میکند که اینطور بوده. می‌گوید سه گرایش بود من از سومی پریدم توی اولی! یک مدت در دومی وقت گذراندم، دیدم فایده ندارد رفتم به گرایش اولی. عمر ایلخانی زاده اوائل بین اولی و دومی در تردد بود الان رفته در اولی مانده است. محمد شافعی فکر میکرد در گرایش سومی است الان در اولی است، فاروق بابامیری هم همی‌طور. شاید باید سرمان را بیندازیم پائین چون گرایش سوم بیشتر به اینها نیرو دادند تا گرایش دوم! این واقعیات گرایشات و جدائی‌هایی است که بوجود آمد. حتی قبل از سقوط شوروری و بحران بلوک شرق این جدائی‌ها عمیق شد. نمیدانم چقدر بحثهای آن دوره را تعقیب کرده‌اید اما این را میشد در کنگره سوم دید، در پلنوم سیزدهم دید، در پلنوم چهاردهم میشود این را دید، در پلنوم پانزدهم میشود دید و در پلنوم شانزدهم. و بعد در ماجراهای جنگ خلیج و بحران در کردستان عراق. به روشنی میشد این جریانه‌ها را دید. باعث شد که برای مثال بعد از کنگره سوم من خودم را کاندید دفتر سیاسی نکردم. گفتم من دنبال عقاید خودم می‌روم. کنگره سوم حزب کنگره‌ای بود که از موضع خط ۲ و با کمک خط ۱ به این ندا که انقلابیگری و جنبش داخل را می‌آوریم سر ما ریختند. در کنگره سوم دست بالا را همین خطی داشت که امروز کومه‌له را در دست دارد. شش هفته ماه بعد، بحث کمونیسم کارگری از بیرون کمیته مرکزی، از بیرون انتخابات و از بیرون کنگره ورق را دوباره برگرداند. به فاصله یکسال بعد، بعد از پلنوم شانزدهم، رهبری کومه‌له در دست چپ است. خط چپ می‌گوید سیاست درست این است و سیاستهای خط ۱ و ۲ اشتباه بوده و طرفدار کنگره شش کومه‌له است که مصوبات خط چپ را تصویب کرده است.

۲- فاکتورهای سیاسی اجتماعی:

ختم جنگ ایران و عراق، جنگ خلیج، فروپاشی شوروی، سرنوشت ناسیونالیسم درون کومه‌له در محدوده شکافهای منطقه ای، معضل «دیپلوماسی» با دولت عراق، به قدرت رسیدن احزاب ناسیونالیستی در کردستان عراق...

چند نکته می‌خواهم در رابطه به فاصله کنگره ششم کومه‌له تا کنگره سوم حزب یعنی از سال ۱۹۸۶ تا ۱۹۸۷، بگویم. در این فاصله اتفاقات جالبی افتاد. کنگره شش کومه‌له کنگره‌ای بود که کومه‌له روی یک خط چپ رفت. اسناد آن کنگره را من نوشتم. استراتژی حزب در کردستان، ملاحظاتی بر فعالیت نظامی حزب در کردستان، آتش بس یک جانبه با حزب دمکرات. اینها خط من بودند. من رفتم داخل اینها را مطرح کردم. خوشبختانه ابراهیم علیزاده روی این خط بود. عبدالله مهندی با این بحث‌ها مخالفت کرد، ممتنع بود، آن وقتها ممتنع معنی مخالفت بود، همی‌طور چند نفر دیگر در کمیته مرکزی. این عده این بحثها، از تحلیل‌مان از حزب دمکرات تا آتش بس یک جانبه، را قبول نداشتند.

کنگره شش این خط را به بحث گذاشت. البته در این فاصله اردوگاهها بمباران شد و من نتوانستم در آن کنگره شرکت کنم. مصوبات خط چپ در کنگره تصویب میشود. از فاصله کنگره شش کومه‌له، که ظاهر یک خط چپ در کومه‌له تثبیت میشود، تا کنگره سوم حزب که عملاً چپ را در بالای حزب ریشه‌کن میکنند چه اتفاقی افتاد؟ اتفاقی که افتاد خاتمه جنگ ایران و عراق و همچنین ضربات مرگبار نظامی بود که ما خوردیم. و فضائی که غالب شد فضای یأس بود. فضای این که دارند از ما قربانی می‌گیرند، فضای اینکه داریم نابود می‌شویم، و فضای «حالا بحث بحث روحیه است» و باید روحیه‌ها را بالا برد. وقتی جنگ ختم شد ما در پلنوم کمیته مرکزی حزب قطعنامه‌ای

تصویب کردیم که باید از وابستگی به عراق کم کرد. سعی کنیم هم در خارج و هم در داخل روی پای خودمان بایستیم. خطی که تشکیلات‌داری میکرد، و همچنین خط ملی، عراق را تنها راه نجات و بقاء میدانستند. تحریکاتی که این خط بر سر اینکه «اینها می‌خواهند رابطه عراق با کومه‌له را بهم بزنند» شروع کرد دیدنی بود. در فاصله کنگره ششم کومه‌له تا کنگره سوم حزب، فضا برگشت چون تشکیلات زیر منگنه فیزیکی، مالی، مادی، بی‌افقی آبی و غیره قرار گرفت. رفتند ببینند که منبع روحیه دادن به کسانی که بدون افق با یک تفنگ و با کمر درد قرار است در کوه و تپه‌ها منتظر بشوند چیست؟ کمونیسم به چنین کسی هیچ روحیه‌ای نمیتواند بدهد. اگر قرار است شما نوک کوهی بنشینید و دل خوش کنید که بزودی به شهر برمیگردید باید بروید از سنت‌های سیاسی دیگران استفاده کنید. و این کار را کردند. در ظرف شش هفته ماه چنان ناسیونالیسم، تشکیلات پرستی، عرق کومه‌له و زنده باد داخل بالا گرفت که وقتی در کنگره سوم حزب آن آدمها را میدیدی دیگر آنها را نمیشناختی. حتی جواب سلامت را نمیدادند. محاکمات کرده بودند و حکمت را داده بودند و اجرا کرده بودند و به کنگره آمده بودند. در کنگره سوم خط ما شکست خورد. اگر اسناد کنگره را بخوانید میبینید که گفتیم این کارها فایده ندارد. قاچ زین را بچسبیم راه نیست. آن کنگره، کنگره شکست چپ بود و دوره بعد از آن ما دیگر بحثمان را به عنوان کمیته مرکزی دنبال نکردیم. به عنوان خودمان حرف زدیم. و باقی ماجرا را میدانید.

بحران خلیج و بعد سقوط شوروی اتفاقات مهمی بود. به همین دلیل است که می‌گویم اشخاص مهم نیستند. شما مسأله‌ای مثل سقوط بلوک شرق را در مقابل سازمانی در یونان قرار بدهید، منشعب میشوند. مائوسه تونگ با استالین سر پول دعوایشان میشد دو شاخه مهم در کمونیسم بین‌المللی بوجود می‌آمد، چه برسد که بلوک مربوطه تمام شود. ریگانیست‌ها و تاچریست‌ها هجوم بردند و هم چیز را غارت کردند. معلوم است که یک حزب کمونیست در این سر دنیا تأثیر می‌پذیرد. اگر شما بروید بحثهای این دوره را بخوانید متوجه میشوید که تمام بحث ما این است که با این ترکیب ائتلافی از نیروهای اجتماعی و سیاسی مختلف ما نمیتوانیم به این مهلکه برویم. باید فکری کرد. باید برویم در مقابل سقوط بلوک شرق و جنگ آمریکا با عراق، در شرایطی که بسختی میشد نفس کشید، بایستیم و حرف بزنیم. ما نمیتوانیم با عده‌ای که اکنون معلوم میشود که خودمختاری، فدرالیسم، مرگ بر کمونیسم و ما «گردها صادقیم» ارکان ایدئولوژیکش را تشکیل میدهد به چنین مهلکه‌ای برویم. اصلاً قبل از اینکه ما این حرف را بزنیم و قبل از اینکه مسأله جدی بشود علیه ما شورش کردند. ما شکستشان دادیم. بار دوم که شورششان شروع شد ما تصمیم گرفتیم که از حزب بیرون برویم. ما یک بار خط ناسیونالیستی در تشکیلات کردستان را شکست دادیم. عقبش رانیدیم و تشکیلات را از دستش درآوردیم. وقتی دفعه دوم جلال طالبانی پرچم ملی‌گرایی را در سلیمانیه به اهتزاز در آورد و معلوم شد که چه بهشتی در مقابل ناسیونالیسم گرد باز شده و مارکسیسم هم در صحنه جهانی وضعیت خراب است، صحنه چرخیده به این که اصلاً چرا باید مارکسیست بود؟ لنین هرچه گفته که گفته، زنده باد واقعیت شیرین عینی و... و با این افق رفتند. اینجا دیگر نگاه داشتن حزب کمونیست اشتباه و خود گول زدن بود. ما تصمیم گرفتیم حزب کمونیست را ترک کنیم.

سقوط شرق مارکسیسم را از چشم انداخت. شرق مارکسیست نبود ولی سقوط شرق مارکسیست را از چشم همه انداخت. علت اینکه یک عده در کردستان به حرف کسانی از تهران ظاهراً با یک لا پیراهن به کردستان آمده‌اند گوش میدادند این بود که فکر میکردند کمونیست هستند. کمونیست هنوز جذبیه داشت. وقتی کمونیست جذبیه نداشت به راحتی میشد علیه منصور حکمت که تا دیروز پایش را از ماشین بیرون نگذاشته دورش جمع میشدند، مزخرف گفت و فحش داد. به راحتی میشد این کار را کرد. اگر کمونیسم مطرح نیست این آدم و کسانی که خودشان را با کمونیسم تداعی میکنند چه ارزشی دارند؟ کودتای خزنده‌ای، که رهبرانش را الان در این سازمان زحمتکشان میبینیم، را شروع کردند، کودتای خزنده‌ای که اینها بر سر مسأله جلال طالبانی و قضیه سلیمانیه شروع کردند ما را متقاعد کرد که باید برویم. من با خودم فکر کردم که این روند دوم را دیگر ما میبازیم. روند اول را بردیم چون مقررات بازی معلوم بود. حزب کمونیست ایران را بدون ما نمیتوان نگاه داشت پس کودتا کننده باید عقب برود. اما جمهوری خودمختار در سلیمانیه را نه تنها بدون ما میتوان نگاه داشت بلکه برای اینکار احتمالاً باید از روی نعش ما هم رد شوند و این بار احتمالاً میشوند. تعرض اول تعرض تشکیلاتچی‌ها بود اما تعرض دوم حمله اینها ها نبود، تعرض خط یک، یعنی ناسیونالیستها، بود. اگر به نوشته‌های عبدالله مهندی در آن دوره نگاه کنید گذار از عرض سالن و رفتن از این کمپ به کمپ مقابل را میشود دید و کار امروزشان چیزی بیشتر از وفاداری به خطشان نیست. در نتیجه در بحران دوم، در شرایطی که چائوشسکو را بردند و یک روزه گشتند، در شرایطی که اگر می‌گفتی

کمونیست هستم صاحب خانه اجاره را فسخ میکرد، در آن شرایط وقتی ناسیونالیستها به ما حمله کردند، با اینکه در تشکیلات ایدا کمیت بالائی نداشتند، با اینکه تمام اهرمهای تشکیلاتی دست ما بود، با اینکه تمام هویت و مهر و امضای تشکیلات ما بودیم، همه را گذاشتیم و رفتیم. توضیح میدهم که چرا در پرتو اتفاقاتی که امروز دارد میافتد، این کار فوق العاده درستی بود. به هر حال میخواستیم بگویم حزب کمونیست ایران در یک پروسه مادی تاریخی و به دلیل اوضاع سیاسی و به دلیل اختلافات طبقاتی و جنبشی موجود در آن تجزیه شد. قرار نبود که تا حالا پای صحبت آقای ایلخانی زاده بنشینم. حتی اگر شوروی هم سقوط نمیکرد و جرج بوش سلیمانیه را دست جلال طالبانی نمیداد ما نمیتوانستیم که تا حالا پای صحبت کسی نشسته باشیم که فدرالیسم میخواد. دعواش با ما سر خود بحث فدرالیسم شروع میشد. در بحث دمکراسی دعواش با ما شروع میشد. در بحث حق تعیین سرنوشت دعواش با ما شروع میشد. در بحث زن دعواش با ما شروع میشد. در بحث انقلاب فرهنگی در ایران و در بحث حجابیان دعواش با ما شروع میشد. و اینطور شد. در تک تک این مراحل عدهای از ما جدا شدند. در نتیجه، این پروسه بدلائل سیاسی اجتناب ناپذیر بود. این آدمهایی که در آن پروسه شرکت کردند، حتی کسانی که من سر سوزنی برای عقایدشان احترام قائل نیستم، یک سر و گردن از چپهای دور و بر خودشان بلندتر بودند. هیچکدام آدمهای حقیر و کوچکی نبودند. همه کارهای بزرگی کرده بودند و از هم جدا شدنشان هم به خاطر این نبود که کسی کلک زده. اینطور نبود. آدم های بزرگی بودند در پروسه بزرگی شرکت کردند و در مقابل نتایج آن پروسه از هم جدا شدند. این آدمها سه یا چهار سازمان مختلف درست کردند و اگر امروز ابراهامیان بخواهد تفاوتهايشان را توضیح دهد به دقت در یک صفحه میتواند این کار را بکند. امروز اگر کسی بخواهد این پروسه را تحلیل کند اینکار را به شیوه سیاسی انجام میدهد. چپ، راست، مرکز، ملی‌گرایی گرد و غیره را نشان میدهد. اینها خطوی هستند که معنی داشتند، از هم جدا شدند. نه بخاطر گرد بودن و فارس بودنشان، و به این ترتیب صادق و ناصادق بودنشان، نه بخاطر این که عدهای زود رفتند، چپ روی کردند، با لحن بدی حرف زدند، کتابی را از اسناد منتشر کردند، خوش رفتاری نکردند و غیره. بخاطر اینکه ما که سهل است حتی اگر حزب بلشویک هم با چنین اتفاق جهانی روبرو شده بود به هشتاد و پنج فرقه تقسیم میشدند. همه شدند. چه واکسنی ممکن بود به ما زده باشند که در مقابل ظهور دوی خرداد، پایان جنگ ایران و عراق، فتح کردستان توسط نیروهای جمهوری اسلامی، سقوط بلوک شرق، جنگ آمریکا و عراق، بقدرت رسیدن ناسیونالیسم گرد در کردستان عراق، از جایمان تکان نخوریم و کماکان با هم عکس بیندازیم؟ این عملی نبود. گرایشهای مختلفی بودند. سندش هم این است که الان چهار حزب از آن بیرون آمده که زمین تا آسمان با هم فرق میکنند.

۳- زمینه‌های عینی تشکیل سازمان زحمتکشان:

ضعف رهبری ناسیونالیسم کرد، دوی خرداد، بیتفاوتی رهبری کومله

تشکیل سازمان زحمتکشان کاری است که اگر ناسیونالیسم قدرتش را داشت میبایست بیست سال، پانزده سال، یا ده سال پیش میکرد. چرا ناسیونالیسم گرد موجود در آن سازمان مجبور شد بیست سال صبر کند که به این نقطه برسد؟ این سؤالی است که میخوام کمی روی آن مکث کنم که به نظر من صحت شیوه برخورد ما به این جریان را بیشتر از هر چیز نشان میدهد.

هنگام جدائی بعضی از رفقا به ما میگفتند که ما اکثریت قاطع هستیم چرا حزب کمونیست ایران را ترک میکنیم؟ چرا اسم و رسم و رادیو و تسلیحات و پول و همه چیز را برایشان میگذاریم و میرویم؟ چرا این کار را میکنیم؟ بحث من این بود که این جدالی است که در شرایط فعلی نباید به آن وارد شویم. گفتیم به نظر من فعلا کمونیست گشان است، ناسیونالیسم در کردستان عراق قدرت را بدست گرفته است، پول و اسلحه را در اختیار دارد، دروه آنتی کمونیسم است، آنوقت قرار است ما برویم از یک موضع اساسنامه‌ای جلوی این موج بایستیم و جوابگو باشیم؟ اگر ما آن موقع دست به تسویه راست در حزب کمونیست ایران میزدیم همین کاری را میکردند که امروز عبدالله مهندی کرد. عدهای جمع میشدند و میگفتند که اصلا تشکیل حزب از اول اشتباه بوده، فارسها خیانت کردند، ما همه چیز را در طبق اخلاص گذاشتیم، اینها دارند برای قدرت خودشان تلاش میکنند و بجای اینکه با دوازده نفر بیرون بروند با سیصد نفر بیرون میرفتند. یک سازمان درست میکردند و بخودشان کومله زحمتکشان میگفتند. عین همین کار را

ده دوازده سال پیش میکردند و اگر این کار را میکردند باخت بزرگی برای ما بود. ما اینها را گذاشتیم تا با پدیده‌ای که برایشان بجا گذاشته بودیم ور برونند. اگر ما ایستاده بودیم و تصفیه کرده بودیم خط ناسیونالیستی گرد، ده سال پیش این برنامه را پیاده میکرد و آن موقعی بود که آدمها را در دنیا به جرم مارکسیست بودن به سیخ میکشیدند. امروز که این کار را کرده‌اند، حزب کمونیست کارگری از آن موقع عظیم‌تر در مقابلشان ایستاده است. امروز که این کار را کردند داستان شکست کمونیسم تمام شده و لااقل در چهارچوب ایران داستان، داستان تعرض کمونیسم است. الان که این کار را کرده‌اند دیگر شانسی ندارد. اگر آن موقع این کار را کرده بودند همه ناسیونالیستها را از سوراخ‌هایشان بیرون میآورد. برمیگشتند و هرکس را که لای علفها افتاده بود را جمع میکردند و میبردند. بنابراین درست این بود که ما برویم نیروی خودمان را جمع کنیم و صف فشرده و جنبش خودمان را بسازیم. نیروی که امروز پدیده‌ای شده که همه چپ ایران روی هم گوشه کوچکی از کادرهای آن نمیشود. از نظر اهمیت سیاسی و از نظر کمیت نیرو. از نظر اکتیویسمش و از نظر حرف روشنی که دارد به مردم میزند.

چرا امروز جریان ناسیونالیستی جدا میشود؟ به نظر من عبدالله مهندی و دوستانش ده سال پیش هم این خط را داشتند. علت این که آن موقع نمیتوانستند به سادگی بگویند که میرویم این جریان را تشکیل میدهم شیوه فوق‌العاده رو به عقب در جدائی بود. گفتیم این سازمان مال شما، همه چیزش مال شما و اصلا حزب خودتان است آنرا اداره کنید. قول دادند که میروند روی خط ما اداره اش میکنند. اگر اسناد آن دوره را نگاه کنید، در پلنوم حزب قسم میخورند و میگویند اینها به بنیادهای افکار خودشان پشت کردند و ما میرویم کمونیسم کارگری را پیاده میکنیم. اینها ما را تضعیف کردند اما ما حزب را بازسازی میکنیم و حزب پرافتخار کمونیست ایران را پیش میبریم. گفتیم زنده باشید اگر این کار را بکنید ما مخلص شما هستیم. عبدالله مهندی سعی کرد از همان موقع ادبیات آلترناتیو آن سازمان را درست کند. در نشریه‌شان شروع کرد درباره اینکه کمونیسم چیست، دمکراسی چیست، شوروی چیست و غیره نوشتن. سعی کرد یک روایتی که بر اساس آن بشود عکس ما را لاک زد را بدست بدهد. عکس هیأت رئیسه کنگره موسس را نشان داد و گفت این عبدالله مهندی است و این هم ابراهیم عزیزاده و این وسط نمیدانیم چرا یک کانگرو ایستاده است!! سعی کرد عکسهای ما را لاک بزند و بجای آن کانگرو بکشند. شش هفت ماه سعی کردند دیدند نمیشود. حزب کمونیست ایران بالماسکه نیست. یک پدیده واقعی است، ایده‌ها واقعی هستند، کمونیسم واقعی است، آدمها واقعی هستند، فکر میکنند، خط دارند، تاریخی دارند، تاریخ واقعی است و حافظه تاریخی معنی دارد. شما نمیتواند یک تشریح در تیراژ هفتصد نسخه در بیاروید و بعد با دو مطلب راجع به دمکراسی، تکه‌های دست اول یا اریژنیالی که منصور حکمت یا ایکس و وای گفته‌اند را کنار بگذارید و باقیش را از اقتصاد نوشین و «تاریخ مختصر» سر هم جمع کنی و برای تحبیب چپ باقی مانده بگوئی این حرفهای مستقل من است و انتظار داشته باشی که آن جنبش و آن خط منسجم بشود. تنها موضع واقعی برای بازسازی کومله بعد از ما موضعی بود که امروز عبدالله مهندی گرفته است. تنها موضع واقعی، از نظر تاریخی، برای بازسازی یک سازمان در مقابل ما بنام کومله این بود که علیه کل تجربه آنرا فرموله کنی. نمیتوانید بروید آن تجربه را نگاه دارید و بگویند که من آنرا درست میکنم و اینها که آن را ساختند هیچ نیستند. خیلی جالب است که وقتی ما رفتیم جریانات چپ دیگر کاری نداشت که اینها برنامشان چیست و جملاتشان چیست. قبولشان کردند. با آغوش باز قبولشان کردند. با اینکه اینها مهر و امضا و همه امکانات تشکیلات و مسئولیت پلیمیکهای قبلی با چپ را داشتند. از نظر فرمال آنها به راه کارگر بد گفته بودند، آنها با دمکرات جنگ کرده بودند. اما دمکرات فهمید که گویا جنگش را با ما کرده است.

راه کارگر فهمید که گویا اختلافش با ما بوده، اتحاد چپ کارگری و همه ملی -اسلامی‌های خارج کشور فهمیدند که کسانی که در حزب کمونیست مانده‌اند آدم‌های خوبی هستند و میشود با آنها کنار آمد و همه گفتند که حزب کمونیست ایران که ما چشم نداشتیم ببینیمش، رفت. این پدیده‌ای که باقی مانده، درست است که اسمش حزب کمونیست است، اما از خودمان است. میشود با آنها کنار آمد. و یا بقول خود ابراهیم عزیزاده گفتند اینها خلق کردند، برویم به آنها آوانس بدهیم. اینها دوباره خلق گرد شدند و برای پیوستن به جبهه از آنها دعوت شد. وقتی عبدالله مهندی میگوید من رفته‌ام و تفنگ اتحادیه میهنی کردستان عراق را روی گردن کومله گذاشته‌ام که پنجاه- پنجاه در کمیته مرکزی شریک شوم و کومله میگوید نه، کسی نمیگوید که این کار مثل هوایما ربانی است. وقتی منشعبین حزب دمکرات جدا شدند ما گفتیم حزب دمکرات، حزب دمکرات است و منشعبینش هم منشعبین. ما حاضر نیستیم به منشعبین از حزب دمکرات بگوئیم حزب دمکرات. حتی اگر آمده با ما صلح کند. حزب دمکرات آنهاهی هستند که آنجا نشستند و کنگره قانونیشان را برگزار میکنند. ولی چون از نظر این چپ اینها خلق گرد تلقی میشوند و قرار نیست کسی

بگوید بالای چشمشان ابروست و همه باید با آنها وصلت و وحدت کنند، کسی نمیگوید که آخر چپ معیار هائی دارد و شما یا باید در کنگره سازمانتان رأی بیاورید و یا انشعاب کنید. کمیته مرکزی را با من پنجاه - پنجاه تقسیم کنید و گرنه اله و بله میکنم یعنی چه؟ چطور اسم خودت را کومله میگذاری؟ طوری شده که طرف از کومله بیرون رفته و اسم خودش را گذاشته کومله و با رادیو فرانسه مصاحبه میکند و وقتی کومله میپرسد چرا بنام دبیر کل کومله حرف میزنی؟ جواب میدهد ساکت! تو اصلا کی هستی که در کار کومله دخالت میکنی؟ این فضائی است که در آن میایند و با اینها دست میدهند و نزدیکی میکنند. چون ما رفته ایم.

تمام آن نفرت، تمام آن چپ‌ستیزی و تمام آن ترور شخصیت‌ها و تمام آن هیاهو برای این بود که خط ما در آن حزب حاکم بود و خود ما آنجا بودیم، و وقتی رفتیم حزب کمونیست ایران رفت. ما مهر و امضا را گذاشتیم چون نمیخواستیم به یک جنگ نابرابر و زودرس با نیروهائی برویم که در فضای سیاسی و اجتماعی آن دوره دست بالا را داشتند. کم بودند و در کنگره نمیتوانستند ۱۵ نفر را با خودشان ببرند. اگر ما به کنگره چهار میرفتیم همین بلائی سر عبدالله مهدی میآمد که در کنگره خودشان سرش آمد: انتخاب نمیشد و رأی نمیآورد، اگر ما توصیه‌اش نمیکردیم. ولی ما طوری رفتیم که وقتی در پلنوم بیست و یکم گفتیم که ما داریم میرویم و من خودم را برای رهبری آن تشکیلات کاندید کردم، همه آنها، از جمله آقایان مهدی، عزیزاده و بابامیری به من رأی دادند. این تصمیمات در نشریه کمونیست چاپ شده است. طوری رفتیم که به کسی که اعلام کرده دارد می‌رود رأی میدهند که تا وقتی که هست در رأس تشکیلات باشد. عبدالله مهدی در آن پلنوم، چهار رأی آورد، من همه رأی‌ها را آوردم. خود آقای مهدی به من رأی داده که در موقع انشعاب مسئولیت سازمانش را همچنان برعهده بگیرم. فضائی که ما بوجود آوردیم به اینها اجازه کار دیگری به اینها نمیداد. اگر ما اینها را آنتاگونیزه میکردیم، همانطور که بعدا دیدید، حقوق اساسنامه‌ای و اینکه چه کسی صاحب نام حزب است و غیره بی معنی میشد و آنوقت همین بحث را میکردند که حالا میکنند: کومله ما هستیم، شما ملاًخورش کردید، شما آنرا بالا کشیدید، شما خیانت کردید، سیصد نفر میشدند و اردوگاه‌هایشان را داشتند. و ما نمیتوانستیم برویم و به تک تک فعالین آن سازمان دسترسی پیدا کنیم و مثل امروز بگوئیم که چه اتفاقی افتاد. در نتیجه ما اینها را از این فرصت تاریخی محروم کردیم. ۱۰ سال تلاش کردند که کومله را به این خطی که هستند تبدیل کنند، نشد. آن آدمهائی که با یک پیراهن آمده بودند و ظاهرآ کسی نبودند، آنقدر کسی بودند که حتی وقتی رفتند نمیشد تنمه آنچه که باقی مانده را بدست آورد. هنوز جریان مهدی-ایلخانی برمیگردد و میگویند که «اینها (کومله) به خط کمونیسم کارگری علاقمندند و تحلیلهای این خط را تحویل میدهند» ، «هنوز دیدگاهشان روی مسأله ملی دیدگاه حزب کمونیست کارگری است»، اگر این درست است باید قبول کرد که ناسیونالیسم کرد در حزب کمونیست ایران پدیده زبون و ضعیفی بود، همین حشش است که الان میبینید و حزب کمونیست روی آن بنیاد ساخته نشده بود. ناسیونالیسم کرد یکی از گرایشات جعلی و کاذبی بود، که بخاطر اینکه آلترناتیو دیگری نبود، خودش را در آن حزب چپانده بود. ده سال اینها سعی کردند که سازمانشان را روی این خط ببرند و نتوانستند. معلوم شد که تحلیل ما درست است. تشکیلاتداری جوابگو نیست. اما تشکیلاتداری کردند. ده سال رفتند تشکیلاتداری کردند. ما گفتیم که اگر این کار را بکنید بجائی نمیرسید. و بجائی نرسیدند. اگر به انتقاد عبدالله مهدی به کومله نگاه کنید، میگوید ما در این دهسال پاسیو شدیم، هیچ فعالیتی نکردیم، انگار هیچ خبری نیست و کاری نمیخواهیم بکنیم. دقیقا دارد همان انتقادی را به خط مرکز میکند که ما آن موقع میکردیم: کاری نمیخواهد بکند و فقط صبر میکند. گفتیم جامعه دگرگون شد کاری بکنید. دقیقا خط مرکز را دارد باهمان تبیین میگوید که ما می‌کوبیدیم و میگفتیم که این خط افق فعالیت سیاسی ندارد. وقتی حزب کمونیست تشکیل شد دیگر نشسته و دارد صبر میکند. اما عبدالله مهدی و دوستانش دیگر نمیتوانند صبر کنند. مملکت دارد شلوغ میشود، جامعه دارد قطبی میشود، در باز شده و هزار و یک امکان بوجود آمده و روی ایدئولوژی کومله نمیشود چیزی را تکان داد. مهدی ده سال سعی کرد خط خودش را حاکم کند نتوانست، نیرویش را برداشت و بیرون رفت. این اتفاقی است که افتاده است.

در نتیجه سازمان زحمتکشان تشکلی است که ایجادش بعد از سالها بدلائیل مختلفی مقدور شده و به همین دلایل مختلف از نظر سیاسی پدیده ضعیفی است. من این دلایل را در نوشته‌های که در نشریه هفتگی داشتم شمردم. حزب دمکرات در بحران است. اگر حزب دمکرات در بحران نباشد ناسیونالیسم می‌رود عضو حزب دمکرات میشود. ممکن است دو نفر هم عضو نشوند ولی بطور کلی جامعه پرچم ناسیونالیسمش بلند است و به آن می‌پیوندند. بحران حزب دمکرات است اجازه میدهد «بروسکه» این را بگوید، ناصر رزازی آن را بگوید و عبدالله مهدی حرف

بزند و غیره. اگر این بحران نبود هژمونی در حزب دمکرات بود. اگر الان قاسملوئی بود که تصویر بزرگ حزب دمکرات را جلوی جامعه کرد ناسیونالیست داخل و خارج نگه داشته بود، این محافل فوقش گروه فشار روی حزب دمکرات میشدند. میرفتند شرایطشان را برای وحدت به حزب دمکرات بگویند. حزب دمکرات در بحران است و خوایش برده است. یک حزب نهادی در جامعه است اما کاری نمیکند. کسی حزب دمکرات را در زندگیش نمیبیند. از یک طرف حزب دمکرات در رابطه با ناسیونالیستهای خارج کاری نمیکند، از طرف دیگر در داخل دارند جنبش دو خردادی درست میکنند، که بنظر من دو خرداد در کردستان یعنی حزب دمکرات، اما رهبری حزب دمکرات از روی بیماریگی این را نمیفهمد و علیه آن موضع گرفته است. حزب دمکرات شروع کرده نهضت دوم خردادی در کردستان را محکوم کردن در حالی که عملاً رفقای خودش هستند. در هر صورت حزب دمکرات رهبری بی‌کفایت و ناتوانی دارد، بی‌افق است و در نتیجه ناسیونالیستها ول شده‌اند. اگر یکی بیاید و سوت بزند که «شام حاضر است» همه اینها به حزب دمکرات برمیگردند. باید چنین رهبری در حزب دمکرات عروج کند.

فاکتور دوم رشد کمونیسم کارگری است. اینها خیلی پیش خودشان گفتند که کمونیسم کارگری هیچ نیست و مدام این را در این ده سال تکرار کردند که اینها هیچ نیستند. اما حتما گزارشهای داخل بدستشان میرسد، حتما میدانند داستان چیست، و این که در صحنه داخلی کردستان باید روبروی حزب کمونیست کارگری بایستند. جواب حزب کمونیست کارگری را با خط پاسیو کومله نمیشود داد. باید رفت روی موضع سیستماتیک «افق سوسیالیسم» ایستاد، باید شروع به ترور شخصیت کرد، باید شروع به دروغ گفتن کرد، و قومیت آدمها را به گناهشان تبدیل کرد. قومیتی که اینها به مردم میدهند. ما گرد هستیم و اینها فارسند. باید شروع به تحریک کردن و دروغ گفتن راجع به تاریخ کرد، باید سر این موضع ایستاد. کومله جوابگوی این نبود.

بالاخره مسأله دوم خرداد یک فاکتور تعیین کننده است. گویا قرار است مذاکره بشود. «دوم خرداد آمده و قرار است مذاکره شود و ما را دعوت نمیکند». در نتیجه باید برویم و کاری کنیم که ما را دعوت کنند و پای مذاکره باشیم. اینها تصویری از اینکه ایران تحولاتی انقلابی و سرنگونی خواهانه‌ای را از سر می‌گیرند، ندارند. بیشتر تصور حجاریانی از پروسه سیاسی آتی در ایران دارند. که گویا قرار است یک جناح دوم خردادی بیاید و شرایط را در ایران متعارف کند و با کردها بنشیند و راجع به خودمختاری حرف بزند و بهتر است اینها عقب نیاشند. نشریه «خبرنامه کومله» را که باز میکنی میگوید «دکتر رئیس دانا» تشریف برده‌اند این را گفته‌اند، خانم کدیور نماینده مردم آن را گفته‌اند، آقای فلانی سردبیر فلان نشریه مسلمان این را گفته و غیره. انگار اکثریت دارد حرف میزند. خبرنامه سازمان زحمتکشان از نظر موضعش در مورد اتفاقات داخل ایران تفاوتی با نشریه کار اکثریت ندارد. وگرنه چه وقت من احمد بنی احمد را به عنوان نماینده مجلس از شاه قبول کردم و یا مجلس شاه را به عنوان مجلس قبول کردم که تو جمیله کدیور را بعنوان نماینده مردم قبول میکنی؟ کی ما مصباح زاده رئیس کیهان را ژورنالیست قبول کردیم که حالا قرار است آقای ایکس را در تهران ژورنالیست تعریف کنیم؟ کی هوشنگ نهاوندی را اقتصاددان دانستیم که حالا رئیس دانا را اکونومیست و اقتصاددان خطاب کنیم؟ این یک انتخاب سیاسی است، قرار گرفتن کنار اینها و رفتن در کلاس آنهاست. این موضع اکثریت است، موضع اکثریت و جریان شفیق، آذرین، رضا مقدم، امیر پیام، حسن وارث است. موضع همان کسانی است که از میان ما از پنجره بیرون افتادند. این موضع حجاریان است. از نظر سیاستشان روی ایران دیدگاه حجاریان را قبول کرده‌اند. منتهی مهدی سهم خودش را میخواهد. حجاریان هر کاری را که میخواهد بکند به شرطی که سهم اینها را بدهد. این موضعی است که اینها دارند. این فاکتورها، یعنی ضعف حزب دمکرات، رشد کمونیسم کارگری، پاسیویته کومله فعلی و ناتوانیش در جوابگویی به این مسائل و بالاخره دوم خرداد و چشم انداز مذاکره، چهارچوب کنونی انشعاب اینها را میسازد و دیگر باید بروند روی این موضع.

۴- ماهیت سیاسی سازمان زحمتکشان، رمز جدال بر سر نام «کومله»

آیا این جماعت سازمان زحمتکشان نیروئی هستند؟ به نظر من از نظر اجتماعی نه اما از نظر نظامی و سیاسی آری. به نظر من راه انداختن باندهای فالانژ مسلحی که بر نفرت و کاریزمای رهبریش و بر تحریک بنا شده باشد، اصلا کاری ندارد. به ارتش رهائی بخش کوسو نگاه کنید، به عبدالله اوجالان نگاه کنید، که تازه دارد خیلی

اجتماعی‌تر کار میکند. عبدالله اوجالان پلاتفرمی که دارد در ترکیه نیروی مادی ندارد. جامعه ترکیه نمیداند بالاخره با این پدیده چکار کند. عبدالله اوجالان جوابگوی مسائل نیست اما این واقعیت مانع از آن نمیشود که اوجالان ده سال نیروی زیادی را پس و پیش کند و برود و بیاید. ارتش رهائی بخش کوسوو را اصلاً سبنا درست کرده است. اما الان نمیدانند در مقdonیه چطور از شرش خلاص شوند. به نظر من سازمان زحمتکشان میتواند دو هزار، پنج هزار یا شش هزار نفر مسلح را جمع کند و موی دماغ هر آدم متمدنی در جامعه کردستان بشود، شورا تخته کنند، فلان چیز مالیده بگویند، زیر جُلکی با همتای فارسشان در تهران گاوبندی کنند و شرایطی را به مردم کردستان حفته کنند، تروریسم سیاسی و نظامی سازمان بدهند. اینطور نیست که چون از نظر اجتماعی چیزی نمیشوند، چون رهبری ناسیونالیسم کرد را نمیخواهند بگیرند، چون طبقه کارگر کردستان با آنها نمیرود، در نتیجه محفلی مثل «بروسکه» هستند. نه، اینطور نیست. بنظر من دستکم گرفتن جریان سازمان زحمتکشان اشتباه است. چون آگاهانه میخواهد ناسیونالیسم را به یک سطح فالانژ ارتقا بدهد و میخواهد حزب نفرت علیه چپ درست کند. حزب دمکرات با ما جنگ هم کرده است اما از رویرو که نگاهش می‌کند میبینی که ممکن است در یک چهارچوب سیاسی تابع یک مقرراتی شود و مقررات بازی را قبول کند. اینها این طور نیستند. فالانژیسمی که در این تشکیلات هست خیلی برجسته است. نفرتش از چپ و تحریف تاریخش و بحث‌های اخلاقی-عاطفی که دارد میکند: «اخلاص»، «صداقت». «حزب دمکرات ندیده‌ایم از اخلاص و صداقت و حرف بزند. میگوید موضع من این است. بحث اخلاص، بحث صداقت، بحث خیانت کلماتی است که بدرد پاکسازی قومی میخورند. در نتیجه ما داریم در اینها «آرکان» ها، «توجمان» ها و «کارادزیچ» های آینده آن مملکت میبینیم. چقدر رشد میکند؟ بستگی دارد به اینکه بقیه ما چطور با آن برخورد میکنیم. به نظر من اگر اینها دارند رشد میکنند به این دلیل است که جریان کومله، مطابق همان ایرادی که به آن میگیرند، نا فعال و خواب آلوده افتاده است. چون سد اول در مقابل آنها کومله است. کومله است که باید هویت اینها را در جامعه نامشروع اعلام کنند. آنها هستند که باید بگویند کسی دور اینها نرود. در صورتی که میدان را داده‌اند دست اینها، و اینها را به حال خود گذاشته‌اند. حتی من و شما نمیتوانیم بفهمیم کدام اعلامیه دفتر نمایندگی کومله مال کی است؟ اخبار کدام یک را میخواند؟ سخنرانی کدام یک از اینها باید برود؟ فلان جشن را کی گرفته؟ چون کومله سرش را کرده زیر برف و فکر میکند «هیچ نیست»، «هیچ نیست» میگذرد و قضیه شفا پیدا میکند و طرف مضمحل میشود، و طرف هم شروع کرده به عوام فریبانه‌ترین اشکال از اینها نیرو کردن و بازسازی کردن خود. واقعا با عوام فریبانه‌ترین شیوه. از تعریف کردن عده‌ای به اسم «طیف کومله»، کسانی که خودشان در جلسات مختلف درباره عقب ماندگی سیاسی آنها حرف زده‌اند، تا شهید خوری. شروع کرده‌اند شهید شهید کردن و همه را بحساب خودش میگذارد. میخواهد تاریخچه آن سازمان را بخورد، افراش را بخورد، محبت به آن را بخورد و غیره.

اینها نام خودشان را گذاشته‌اند کومله. این یکی از سرعت‌های بزرگ سیاسی محسوب میشود. کومله اسم تشکلی بود به اسم سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران. این تشکیلات سه کنگره گرفت. کنگره اولش را نه نفر تشکیل دادند و کسانی که در جلسه انجمن مارکس درباره تاریخ شفاهی کومله بودند یادشان هست که چه کنگره‌ای بود. اسنادش را ما داریم اگر بخواهند میتوانیم چاپ کنیم. کنگره دومش به اتحاد مبارزان کمونیست درود میفرستد و میگوید من چپ هستم و پوپولیسم را نقد میکند. کنگره سومش برنامه حزب کمونیست ایران را تصویب میکند و تصمیم میگیرد حزب را تشکیل بدهد. کدام یک از این کنگره‌ها وجود این سازمان را توجیه میکند؟ اینها طرفدار کدام کنگره سازمانیشان هستند؟ از اینها باید پرسید شما طرفدار کدام یک از کنگره‌های سازمان زحمتکشان هستید؟ هیچکدام؟ به چه اجازه‌ای این اسم را روی خودتان گذاشته‌اید؟ میتوانم من جگرکی بالای مغز هام یک M بنویسم و بگویم این مک دونالد است؟! بالاخره حساب و کتاب و قانونی وجود دارد. سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان توسط کنگره‌هایش و نمایندگان و رهبران منتخب قانونیش به یک حزب پیوست. تازه در این مورد رفتارند هم کرد و شما رأی نیاوردید. همه، از جمله خود شما، در آن حزب عضو شدند. مثل این است رفیقی که ما قبلاً میشناختیم برود سر خود اتحاد مبارزان کمونیست را تشکیل بدهد. این سازمان معلوم است چه شد. از اینجا به آنجا رفت. نمیتوانی اسم خودت را داروین بگذاری و باقی تئوریش را بگویی یا آرم کس دیگری را برداری، دست تو نیست. سازمان انقلابی زحمتکشان به حزب کمونیست ایران پیوست، قانوناً، با پای خودشان و با رأی خودشان و مطابق پروسه‌های قانونی خودشان. این بالا کشیدن یک سازمان است. قبول داشتم اگر میگفتی که من ایده‌های آن سازمان را قبول دارم. اما ایده‌هایش را هم که قبول نداری. آن سازمان «از کنگره یک تا کنگره دو»، نوشته

شعبی زکریائی، سند هویتی‌اش است و پوپولیسم را نقد کرده، گفته باید حزب تشکیل شود، به من ایراد گرفته چرا اکنونمیستی مخالف تشکیل حزب هستم... بنابراین معلوم است که فقط اسمش را میخوانند.

چرا اسمش را میخوانند؟ چون اگر فردا روزنامه کیهان بنویسد که سه تن به اسامی بابامیری، ایلخانی زاده و مهدی سازمان دیگری تشکیل دادند، همه میگویند خوب که چی؟ چکار کنیم؟ مگر ظاهر خالیدی تشکیل نداده؟ مگر صد نفر دیگر از کومله چیزهای دیگری را تشکیل نداده‌اند؟ طرف اسمش را میخواند و رسماً در روز روشن سرعت مسلحانه میکند. اسم را میخواند چون خودش کسی نیست. وگرنه چه سنتی را میخواند بیدار کنید؟ به کدام سنت این کومله دارید دست میبرید و از آن دفاع میکنید؟ دارد میگوید معروف کیلانه حق داشت، دارد میگوید جلال طالبانی حق داشت، دارد میگوید ماموستا شیخ عزالدین حق داشت، بعد خودش میگوید کومله. دارد به کومله فحش میدهد اما میگوید من کومله‌ام. کومله نگفت جلال طالبانی حق داشت. کومله نگفت معروف کیلانه حق داشت، کومله وقتی زنده بود و آدمهایش کشته نشده بودند، که الان نتوانند شهادت بدهند، اینها را نگفت. یک عده زیادی از چیزی که شما دارید خودتان را به آن میچسبانید رفته به اسم سوسیالیسم کشته شده و گفته است زنده با حزب کمونیست ایران! این دزدی است. و جالب است که کومله نشسته است و میگوید اسم مهم نیست محتوایشان را باید نقد کرد!

اسم مهم نیست چیست؟ دارد بزرگترین هدیه تولدش را به او میدهد و میگوید بفرما اسم را هم میخواهی بپر و هر چقدر میخواهی با آن عوامفریبی کن. هر چقدر کسی معتقد باشد که اسم کومله اسم معتبر و مهمی است، به همان درجه باید از کاری که اینها کرده‌اند منجر باشد، چه برسد به اینکه هنوز اسم خودش کومله باشد. این دادن حربه به یک عده آدم ناسیونالیست است که فردا به اسم سازمانی که نقطه درخشانی در تاریخ چپ جامعه بوده، پاکسازی قومی سازمان بدهد، ملیت ما را در شناسنامه‌هایمان بنویسد، نفرت از چپ را دامن بزند، و در مدارس مزخرفات درس بدهد. تاریخی که از آن حرف میزند را که داریم میبینیم. میخواند این را بنویسد و در درس تاریخ مدارس تدریس کند. داریم به چیزی نگاه میکنیم که فردا قرار است ارتش آزادیبخش کوسوو باشد. و میخواند این کار را به اسم کومله انجام دهد. مثل این است که ارتش آزادیبخش کوسوو اسم خودش را بگذارد حزب بلشویک. به نظر من این پروسه که ما در مقابل این جریان ایستاده‌ایم نه اهالی محل، که دقیقاً خواب آلودگیشان آن چیزی بوده که ما بخاطر آن ترکشان کردیم، خجالت‌آور است. دقیقاً بی‌تفاوتیشان به سیاست، به طبقات، به ایدئولوژی، به تئوری و به آرمانهای اجتماعی و سیاسی چیزی بود که ما گفتیم دیگر نمیتوانیم تحمل کنیم و آنها را ترک کردیم. این همان پدیده است که دارد به یک عده یک مانده آسمانی میدهد که در حالی که در غیاب این اسم یازده نفر را هم نمیتوانند دور خودشان جمع کنند، بروند کاسه بچرخانند و نیرو جمع کنند. دروغ بگویند و نیرو جمع کنند. و ما میدانیم اینها چرا نیرو جمع میکنند. ناسیونالیسم کرد را دارند در یک سازمان فالانژ متشکل میکنند. جای تأسف است که کسانی که دیروز رفیق ما بودند و چپ بودند رهبر این ماجرا شده‌اند. اما این قبلاً هم پیش آمده است و چیز عجیبی نیست. بعضی برای اینکه رهبر شوند حاضرند هر جایی بروند. نتوانست رهبر کومله بشود، رهبر سازمان خودش شده. به هر حال باید این را در نظر بگیریم که اینها یک جریان فالانژ هستند و حقانیتی در مورد نام کومله ندارند.

۵- خودمختاری و فدرالیسم، مسأله ملی

بحث خودمختاری موضع خیلی گویائی است. ما راجع به خودمختاری نظر دادیم. گفته‌ایم که خودمختاری را قبول نداریم و خودمختاری بخودی خود جزو حقوق ملل نیست. ما حق تعیین سرنوشت داریم و حق تعیین سرنوشت یعنی حق جدائی. و حق جدائی یک حق یک جانبه است. در مواردی که معتقدیم جایی مسأله ملی هست، معتقدیم که ملتی که مسأله ملی‌اش آنقدر برجسته شده که مزاحم رشد و توسعه‌اش است و مزاحم خوشبختی آدمهایش شده، باید بتواند رأی بدهد و اگر خواست بطور یک جانبه جدا شود. اما بطور یکجانبه جدا شدن بدین معنی نیست که شما میتوانید بطور یک جانبه شرایطی را برای باقی ماندن بحث کنید. اگر حق جدائی را با حق طلاق مقایسه بکنید، حق خودمختاری چیزی شبیه حق تعدد زوجات میشود. یعنی اینکه من میخوام در ایران بمانم با این حقوق. اگر میخواهید بمانید که باید بقیه هم راضی باشند. اگر میخواهی بروی، خودت میتوانی تصمیم بگیری. اما میخواهی بمانی با شرایط خودت؟ این دیگر فرق میکند. در این صورت یک عده دیگری باید بنشینند و ببینند که این شرایط را از شما قبول میکنند یا نه؟ و دقیقاً برای همین مسأله است که کسی که خودمختاری میخواند دو دقیقه بعدش فوراً

میگوید اصلا فدرالی. به او میگوئی چرا میخواهی قومیت را وارد رابطه شهروندان کنی؟ چرا باید در پاسپورت و شناسنامه بنویسیم اهل کجا؟ چرا مدرک درست میکنی که از روی لیستش فردا خودت نه، یک نفر دیگر، کمپ درست کند، گُردها را یکجا بسوزاند، لُر‌ها را جای دیگر آتش بزند، بچه‌های تُرک را جای دیگری اعدام کند؟ چرا میخواهی هویت قومی آدمها را به چشمشان بیاوری؟ چرا خودمختاری میخواهی؟ میگوید اصلا همه را فدرالیستی کنی. هرکس برود کشور خودش را تشکیل بدهد... تهران مال کدام قوم است؟ مال کدام ملت است؟ شما کافی است بحث فدرالیسم را در ایران مطرح کنید تا تهران بیروت شود. اگر پلاتفرم فدرالیسم را در ایران قبول کنند، کشور خودمختار آذربایجان تشکیل میشود و بعد کشور خود مختار کردستان، بلوچستان خودمختار و من که در تهران نشسته‌ام و آذری هستم میگویم نصف این شهر مال من است. عبدالله مهدی لطف کرده و مسأله را منطقه‌ای گفته است. گویا فردا کسی که تفنگ روی دوشش انداخته است میگوید نه! آقای بابامیری منظور من منطقه‌ای بوده است. شما قومیت را باد زده‌اید، وارد هویت مردم کرده‌اید، آنرا به وجه تمایز خودت تبدیل کرده‌ای، و میگوئی هر قوم باید کشور خودش را داشته باشد و ایران اصلا تقسیم شود به مملکتی که هر کس بر اساس قومیتش خاکی دارد، بعد لطف میکنی به مردم تهران تذکر میدی که شلوغ نکنی که ما منظورمان منطقه‌ای بود؟ گویا مردم فقط در کردستان خودمختاریشان را دارند وقتی به تهران آمدند، به تهران آمده‌اند. انگار به مجردی که ایشان بفرمایند مردم دست از قومگراییشان بر میدارند و تهران امن و امان میشود. تهران یک نمونه است. آیا باید استان‌های جمهوری اسلامی را بشماریم و به هر استان خودمختاری بدهیم؟ هیچ دعوائی بین آذری‌ها و گُردها بر سر نَفْده نخواهد شد؟ نشده است؟ در اهواز بین عرب و غیر عرب دعوا خواهد شد؟ بر سر گَهِکیلویه و بویراحمدی بین عربها و لُر‌ها و فارسها دعوا خواهد شد؟ اگر شما دارید حکومت را منطقه‌ای میکنید بر سر منطقه دعوا است.

طرف به سادگی، فقط برای اینکه می‌خواهد خودش قومیتش را مبنای قدرت سیاسی برای خودش قرار بدهد و نمی‌خواهد برود اهداف اجتماعی را طرح کند، تصمیم گرفته که ما بقیه شصت میلیون نفری یک یوزی بگردنمان بیندازیم و تا بیست سال در آن مملکت بر سر وجب به وجب تُرکی کردن و لُری کردن و پُشتو کردن و گیلکی کردن و عرب کردن و بلوچ کردن خاک آن مملکت جنگ کنیم. همدیگر و بچه‌های همدیگر را بکشیم. به نظر من موضع خودمختاری و فدرالیسم به همین سر راستی است. در کشوری که هیچ وقت فدرالی نبوده است، قومیت آدمها را پادشاهان میاورند و به ساختار اداری جامعه منتقل میکنند. این یک جریان راست است. یک جریان فالانژ است. میگوید من خودمختاری می‌خواهم شما هم فدرالی کنید. چون نمی‌خواهد بار گناه قوم‌گرایی را خودش بر عهده بگیرد. میفهمد عیان است. میگوید من کرد می‌شوم تو هم لُر بشو. برای اینکه من بتوانم گُرد بشوم تو هم عرب بشو. برای اینکه من بتوانم روی دوش تمایلات ملی اینجا حکومت کنم شما دو نفر در مشهد با هم جنگ کنید. افغانها سرزمینشان در ایران کجاست؟ اینها آدمهای غیر مسئولی هستند که فقط چکیده تصب قومی و ملی و حکومت خودشان هستند. همین. نه مسئولیت اجتماعی دارد، نه به آینده‌اش فکر کرده، نه به مردم عشق میورزد و نه هیچ چیز دیگر. فقط کشور خودش را می‌خواهد و قبول نمیکند که برود. میگوئیم رفرا اندم می‌گذاریم اگر مردم گفتند جدا می‌شویم جدا شوید. میگوید نه! می‌خواهم بمانم و این دُرُ گرانبهای قوم‌گرایی را با همه شما شریک شوم. موضع ما روی خودمختاری این است که خودمختاری چیزی نیست که شما بتوانید روی آن رفرا اندم کنید. خودمختاری را باید شورای مرکزی در تهران، که نماینده همه مردم در آن هستند، تصویب کند و تصمیم بگیرد ساختار اداری جامعه چیست؟ اگر مبنا خودمختاری باشد باید طرفی که قرار شد در یک رابطه تعدد زوجات با تو بماند و از بعضی از حقوق در کردستان صرف نظر کند، را راضی کنی. اگر خودمختاری بعنوان گُرد به شما در یک منطقه حقوق بیشتری میدهد غیر از این است که به اهالی سمنان در آنجا قدرت کمتری میدهد؟ میشود عرب بود و در آنجا کاندید ریاست مدرسه، رئیس رادیو تلویزیون یا رئیس شهر بانی سندانج شد؟ میشود یک سمنانی یا مشهدی در آنجا کارهای بشود؟ اصلا ماشین نمره رشت را میشود در سندانج پارک کرد؟ طرف دارد حکومت جایی را به گُردها میدهد. قوم‌گرایی را مبنای زندگی مشترک ما با هم قرار میدهد. ما این را نمی‌خواهیم. بنظر من یک عده آدمهای هیچی نفهم در چپ ایران که حتی یوگسلاوی و بالکان را در مقابل چشم دیده‌اند برای فدرالیسم دم گرفته‌اند، فکر میکنند هر چقدر قدرت را بیشتر به دست خان‌های محلی بدهند دمکراتیک‌تر شده است. این مملکت که از فدرالی فدرالی‌تر بود. این مملکت تیول بود. آدمهای مختلف عشیره‌ای مملکت را بین خودشان تقسیم کرده بودند. اینهمه سرمایه‌داری زور زده آدمها را به شهر آورده است و قیافه‌هایشان را دارد شبیه همدیگر میکند تا بتواند با هم حرف بزنند و زبان مشترک ایجاد میکند که شما آنها را متفرق کنید؟ این جریان ارتجاعی است. راه حلی که برای کردستان پیشنهاد

میکند ارتجاعی است و وقتی که خودمختاری تبلیغ میکند دارد تبلیغ ارتجاع میکند. کسی که خودمختاری تبلیغ میکند مثل کسی است که تعدد زوجات و یا نژادپرستی را تبلیغ میکند. اگر اینجا یک کشور است، یک کشور است. اگر می‌خواهید در آن بمانید یا نمانید تصمیم با خودتان است، اما اگر می‌خواهید در آن بمانید باید صبر کنید ببینید مردم می‌خواهند چگونه زندگی کنند. و اگر مقرراتی که شما برای آن کشور می‌خواهید با سکولاریسم و با برابری انسانها مستقل از قومیت و نژاد و جنسیت تناقض دارد به نظر من مرتجع هستید.

۶- جدال زحمتکشان با کومله

در برخوردشان به کومله میگویند یکی از دلایلی که ما از اینها جدا شدیم انفعال و پاسیویته‌ای بوده که دامن آنرا گرفته است، به نظر من دست روی نکته درستی گذاشته‌اند. اینها دیده‌اند که با این نیرو و با این کومله به هیچ جا نمیرسند. دارند از میدان حذف میشوند، باید بروند در قطب سیاسی خودشان و از یک موضع تعرضی شروع به کار کنند. و به نظر من این یک نقطه قوت بزرگشان در مقابل کومله‌ای است که باقی مانده است. سازمان زحمتکشانی‌ها انرژی دارند. بالاخره آدم جانی تصمیم میگیرد که من دست راستی هستم، میروم این را به مردم میگویم و نیرو جمع میکنم. اقلا کاری را شروع میکنم. امروز خبرنامه کومله را میدهد و فردا اعلامیه‌اش را با «هم‌میهنان مبارز» شروع میکند. فکر میکند این نوستالژی سیاسی را همه مردم دارند و منتظرند یکی اسم نشریه‌اش را بگذارد خبرنامه تا در مقابلش به خاک بیفتند. نمیفهمد که همانوقت که میگفتند خبرنامه کومله همان آدمها آنرا کافی ندانستند و رفتند کار دیگری کردند. می‌خواهد عفر به ساعت را برگرداند به موقعی که آن آدمها هنوز به یک نتایج دیگری نرسیده بودند. از آن تاریخ تا حالا احتمالا جمعیت کردستان دو برابر و نیم شده و هیچکدامشان نمیدانند که خبرنامه کومله یعنی چه. لابد فردا می‌خواهد اعلامیه‌اش را با «هم‌میهنان مبارز» شروع کند. انگار کار خوبی میکرده که در انقلاب ۵۷ مردم را با عنوان هم‌میهنان مورد خطاب قرار میداده است. این نوستالژی و گذشته پرستی است. دریغ و افسوس گذشته‌ای است که فکر میکند به تنهایی موفق میشد. آن گذشته روز خودش شکست خورد. شما چطور میتوانید از نو آن را ایجاد کنید؟ در نتیجه به نظر من جریان سازمان زحمتکشان به عنوان یک سازمان اجتماعی شانس ندارد. اگر روی ناسیونالیسم برود نیرو از دست میدهد. بر سر منطقه نفوذش باید با حزب دمکرات چانه بزند. باید برود پرچم ناسیونالیسم را از حزب دمکرات بگیرد. حزب دمکرات اگر پاسیو و ناعفالش و پیه باشد عده‌ای که گُرد هستند، ناسیونالیست هستند و عرق ملی دارند و می‌خواهند کاری بکنند، دنبال سازمان آلترناتیو میگردند. بعضی‌هایشان میروند با شیخ جلال و بعضی هم میروند با عمر ایلخانی‌زاده. این اتفاق خواهد افتاد. اما اگر حزب دمکرات فعال و اکتیو شود، اینها محیط را به خودشان تنگ مبینند و مجبور میشوند تعریف جدیدتری از خودشان نسبت به ناسیونالیسمشان بدهند و به نظر من میچرخند به فالانژیسم ملی. در قیاس با حزب دمکرات که یک نوع جریان اصلی و ناسیونالیسم نهادی شده در جامعه کردستان است و یک درجه ناسیونالیست سکولاریست است، اینها احتمالا قوم‌گرایان را غلیظ میکنند و در آینده از موضع ناسیونالیستی روی حزب دمکرات فشار می‌گذارند. روی فرهنگ ملی، روی شکاف گُرد و فارس، روی سازشکاری حزب دمکرات با مرکز، تمرکز میکنند. هدفی که اینها دارند و الهامی که میگیرند، پ.کا.کا است. دیده‌اند که در ایران ممکن است بعضی جوانها نسبت به پ.کا.کا سمپاتی داشته باشند و عکس عبدالله اوجلان را بالا میبرند و با روی در و دیواری مینویسند، «آپو» فکر میکنند میروند این را از دست اوجلان در می‌آورند. فکر میکنند اگر عبدالله اوجلان میتواند در ایران نفوذ پیدا کند، چرا ما عبدالله اوجلان خودمان را درست نکنیم؟ عبدالله اوجلان نه با کمونیسم روی است و نه با یک ناسیونالیسم گُرد جا افتاده‌ای که قدمت و توانایش از تو بیشتر است. عبدالله اوجلان دارد در یک برهوت سیاسی فعالیت میکند و در یک شرایط اجتماعی دیگر. در یک شرایط خیلی اختناق آمیز. به درجه‌ای که در ایران گشایش بوجود بیاید و جنبش توده‌ای بالا بگیرد، این پروژه محدودتر و لاجرم مهجورتر و مایخولیاتی‌تر میشود. اگر کسانی در این سازمان عقل داشته باشند و اگر بخواهند این مسیر نامیمون تا پاکسازی قومی را طی نکنند، باید به حزب دمکرات بپیوندند. وجدانا باید به حزب دمکرات بپیوندند. مگر پلاتفرم شما با حزب دمکرات فرقی دارد؟ این که آنها رئیس خودشان را دارند و ما می‌خواهیم رئیس شویم کافی نیست. یک آدم سیاسی میگوید آن حزب دارد ایده‌های من را بیان میکند و به آن می‌پیوندم. من فکر میکنم اگر ده سال پیش عبدالله مهدی، عمر ایلخانی‌زاده، و کسانی از این دست، میرفتند و میگفتند که بعد از این انشعاب در حزب کمونیست باید عقاید ما را بازبینی کنیم میروم

فکرهایم را می‌کنم. و بعد میگفت خودم را کمونیست میدانم، اما امروز عصر فلان و بهمان است و حرفهای فعلیش را میزد و میگفت آمده‌ام به حزب دمکرات بیبوند، دو سال سه سال پشت در کمیته مرکزی نگاهش می‌داشتند اما حالا عضو کمیته مرکزی بود. الان هم پای مذاکره بود و هم بحث خودمختاریش را داشت و هم بیخود اعصاب رفقای سابقش را خُرد نمی‌کرد. اینها این کار را نکردند. به نظر من باید به اینها به عنوان جریانی که می‌خواهد برود و یک فالانتریزم ملی را سازمان بدهد نگاه کرد، و باید مانعش شد. اینها را باید به همین عنوان افشا کرد. و به نظر من لاف‌ها را در حزب کمونیست کارگری نباید دقت کنیم که مردم ماهیت اینها را بشناسند و حقارت سیاسی‌شان را بشناسند. به نظر من نیروی عمده‌ای نیستند، یک نیروی مزاحم هستند، موی دماغ حزب دمکرات و موی دماغ حزب کمونیست کارگری هستند و یک نیروی اصلی در جامعه کردستان نخواهند بود به دلیل این که دو طرف قطب سیاسی در جامعه تعریف شده است.

۷- درباره کومله موجود

در اینجا می‌خواهم چند کلمه در مورد جریان کومله حرف بزنم، جریانی که ابراهیم عزیززاده رئیس آن است. صاف و ساده چیزی که الان میبینم تلاشی میشود. این کومله‌ای که الان هست امکان بقا ندارد. موقعیتی که در آن قرار گرفته متناقض است. این جریانی است که با آن ناسیونالیسم نمی‌خواهد برود. می‌خواهد در مقایسه با کسانی که از آن جدا شده‌اند چپ باشد. ولی فکر میکند باید هویتش را علیه چپ ترسیم کند. از نظر مادی در جامعه طرفدارانشان خودشان را به ما نزدیک میدانند، کسی که در شهر مهاباد و سنندج و غیره بگوید من کومله‌ای هستم میگوید خودم را به بچه‌های حزب کمونیست کارگری نزدیک احساس میکنم. اما بالایش تمه فرهنگ نفرتی را دارد که جریان انشعابی ممتکزش بوده است. و خود اینها هم کم نداشتند. اکثریت کمیته مرکزیشان کسانی هستند که چشم ندارند حزب کمونیست کارگری ببینند. هنوز هم الان، جنگش را با هیچکس دیگری نکرده، مالش را خورده‌اند و زیرآب سازمانش را زده‌اند، اصرار دارد برود در رادیواش علیه ما تبلیغ کند. در رادیو کومله مرزبندیش با ما، به نظر من، سند نابودیشان است. مرزبندی اینها و موضع غیرسیاسی‌ای که علیه ما دارند، و به این دلیل ناتوانیشان از چرخش به چپ، باعث نابودیشان میشود. کومله فعلی یا باید برود به چپ، یا نیرویش را به عبدالله مهدی بدهد. از این گریزی ندارد. برای اینکه چپ باشد موظف است چپ جامعه، که ما باشیم، را برسمیت بشناسد. و موظف است با این چپ نزدیکی کند و موظف است این را علنی انجام دهد. اینکه غروب یک روزی یکی از بچه‌هایشان با یکی از بچه‌های ما سلام و علیک کند جواب نیست. رهبری سازمانی که می‌خواهد روی یک موضع چپ برود، چشمش را باز میکند ببیند چه کسان دیگری چپ هستند و همین را میگوید. میگوید که ما به این نزدیک هستیم و از آن یکی دور هستیم و غیره. اینها می‌خواهند از ما دوری کنند، حتی با ما بعضاً دشمنی کنند و علیه ما تبلیغات کنند و موضعشان را در این موقعیت نگاه دارند. این غیر ممکن است. بنظر من اگر کومله فعلی روی موضع بینابینی فعلی بایستد از بین میرود. بعلاوه پائین و بالایش روبروی هم قرار میگیرند. این چیزی است که خود ما تضمین خواهیم کرد. اگر اینها روی یک موضع ضد حزب کمونیست کارگری بایستند، به نظر من، تشکیلاتشان در شهرها، ابعادش هر چقدر باشد، بزودی رهبریش را زیر آخیه میکشد که چکار دارید میکنند؟ من خودم را کمونیست میدانم و اینهم رفیق کمونیست من در حزب کمونیست کارگری است داریم شب و روز سر آکسیون با هم فکر میکنیم، ما خودمان را به اینها نزدیک میبینیم. کسی که می‌خواست حزب نفرت درست کند و فحاشی میکرد رفت، این فرهنگ آنها بود، چرا شما هنوز دارید تَر آنها را دنبال میکنید؟ به نظر من اگر بنا باشد اینها از ما فاصله بگیرند و یا حتی فاصله نگاه دارند پائین‌شان علیه بالایشان قد علم میکند. اگر ابراهیم عزیززاده و رهبری حزب کمونیست ایران و رهبری کومله نیاید و علناً نگوید: راست‌ها رفتند، این راست‌ها بودند که تاریخ را تحریف کردند، این راست‌ها بودند که بین ما و نزدیکترین جریانی که به ما وجود داشت فاصله انداختند، این راست‌ها بودند که ترور شخصیت کردند، این فرهنگ را ما قبول نداریم، و ما حزب کمونیست کارگری را یک حزب نزدیک و قابل همکاری میدانیم و فکر میکنیم با آنها در یک کمپ قرار میگیریم، اگر اینها را نگویند پائینش می‌آید با ما. من این را بخاطر خیر آنها نمی‌گویم. به عنوان یک واقعیت ابژکتیو دارم می‌گویم. می‌گویم اگر اینها بطرف ما نیایند پائین‌شان را ما میبریم. هر کاری که می‌خواهند بکنند. کمیته مرکزی‌ش برود در رادیو مرزبندیش را بکند. هیچ جا مرزبندی نمیکند مگر اینکه نوبت ما باشد. این پدیده قابل ادامه نیست. تناقض را در اسمشان میبینیم. طرف مقابل به اینها میگوید چرا اسم حزب

کمونیست را برداشته‌اید؟ این اسم پوچ است چرا نگاهش داشته‌اید؟ این اسم باید کنار گذاشت. اینها می‌گویند نه! ما از این اسم دفاع میکنیم. این چاهی است که در آن افتاده‌اند. تو نمیتوانی از اسم حزب کمونیست ایران دفاع کنی بدون اینکه از تاریخ حزب کمونیست ایران دفاع کنی. و نمیتوانی از تاریخ حزب کمونیست ایران دفاع کنی مگر اینکه با سر بلند از ماها دفاع کنی. همه دنیا آن حزب را مال ما میدانند، تاریخ واقعی آن حزب را به حساب ما نوشته است، هنوز اسناد و ادبیاتی که می‌خواهی از آن دفاع کنی مال ماست. تو نمیتوانی بیانی از کنگره شش دفاع کنی و بعد یک جمله بنویسی که نوشتن این اسناد البته مهم نیست و هرکس ممکن بود بنویسد. اینطور نیست. شما اگر کنگره شش را نگاه دارید، منصور حکمت را در مغز استخوان سازمانتان نگاه میدارید. نمیتوانی تشکیل حزب کمونیست را نگاه داری و تلاش آدم‌هایی که با همین ناسیونالیست‌ها در افتادند و کنارشان زدند و به مدت هشت سال آن حزب را جلو بردند را تخطئه کنی، ندیده بگیری و یا درز بگیری. مردم خواهند پرسید کمی از این تاریخی را که از آن دفاع میکنی را توضیح بده. ما تضمین میکنیم نتوانید این کار را بکنید. دفاع از اسم حزب کمونیست ایران دفاع از تاریخ حزب کمونیست ایران است و دفاع از تاریخ حزب کمونیست ایران، دفاع از ماست. کسی که نمی‌خواهد از ما دفاع کند، دروغ می‌گوید که می‌خواهد از حزب کمونیست ایران دفاع کند. نمیتوان این کار را کرد. همانطور که کسی نمیتواند از بلشویسم دفاع کند و به دارودسته لنین در سالهای قبل از انقلاب حمله کند. نمیشود این کار کرد. به ریشتم می‌خندند، قبول نمیکند. ممکن است آدم سرش را زیر برف کند، اما بقیه دارند قدم می‌زنند و منظره را میبینند. در نتیجه این نگاه داشتن اسم بدون این که بطور واقعی به سمت حزب کمونیست کارگری بچرخند باعث نابودی اینها میشود. اگر اینها بیایند و بگویند ما حزب کمونیست ایران هستیم، ما که از حزب کمونیست کارگری ایران جدا نشدیم، ما که نمی‌گوئیم تجدید نظر کرده‌ایم، ما تا آخرین لحظه‌ای که آنها ما را ول کردند با آنها بودیم و وقتی میرفتند به آنها رای دادیم. ما انتقادی مطرح نکردیم، آنها فاصله گذاشتند، ما روی همان خط هستیم و به این اعتبار تا اینجا سنت‌مان مشترک است، اگر این را بگویند، شانس دارند. این افق یک عده است میتوانند بنشینند بحث کنند. ولی نمیشود تاریخ حزب کمونیست ایران را به روایت عبدالله مهدی نوشت و بعد از آن دفاع کرد. باید به آن حمله کرد. در نتیجه حذف ما، حذف مائی که اینجا نشستیم، حذف من، حذف شما، حذف رهبری حزب کمونیست کارگری ایران، که بخش اعظم رهبری آن سازمان بودند، از آن تاریخ به معنی اعلام شکست است. وقتی که جماعت مهدی حمله به تاریخ را شروع میکنند اینطرف نامه‌های سربسته چاپ میکند که از همه کسانی که به این تاریخ علاقمندند انتظار داریم بیایند از این تاریخ دفاع کنند. با ما هستید؟ چشم! عبدالله مهدی را از ما میترسانند. یعنی برو جوابت را از حزب کمونیست کارگری ایران بگیر. حتی الان اینطور است. حتی الان تنها جریانی که از آن تاریخ دفاع میکند ما هستیم. تنها جریانی که برای آن تاریخ ارزش قائل است ما هستیم. و این موضع آنها شکننده است و قابل دوام نیست.

یک امکان دیگر را شاید دارند بررسی میکنند و این از همه فکاهی‌تر است. اینکه برگردی و ببینی در مسیر و توی علف‌ها چه کسی افتاده و یا دنبال حزب کمونیست کارگری بروی و هر کس از پنجره بیرون افتاد صدایش کنی و بگویی بیا باهم بخش سراسریش را درست کنیم. این عجیب است اما از غیر سیاسی‌گری اینها بعید نیست که این فکرها را هم کرده باشد که ما مشکلمان کمبود فارس است. اگر ما فارس بیاوریم، بخصوص که قبلاً از همین عرابه بیرون افتاده باشد، میتوانیم برویم و با کمکش حزب کمونیست ایران را درست کنیم. این عملی نیست. حزب کمونیست ایران ما هستیم. حزب کمونیست ایران ما بودیم. این را راه کارگر می‌گوید، جلال طالبانی می‌گوید، شیخ عزالدین حسینی می‌گوید، عبدالله مهدی می‌گوید، جمهوری اسلامی می‌گوید، ادیباتان می‌گوید، مصوباتان می‌گوید. همه اینها می‌گویند که حزب کمونیست ایران ما هستیم. همانقدر این کار مآخوَر کردن یک جنبش واقعی است که کار آن یکی که می‌خواهد اسم کومله را روی خودش بگذارد. ما بدلیل سیاسی و ایدئولوژیکی معینی وقتی جدا میشدیم اسم حزب را دادیم به ملت. اینها ده سال است دارند بیخود با این اسم ور می‌روند و با خودشان بازی میکنند. آن اسم مال ما بود. آنرا بحساب شما نمیتوانستند. اگر می‌خواهید بنویسند باید بیایند و از آن تجربه و از ما دفاع کنید. علناً و با سر بلند از آن دفاع کنید و فکر نکنید اگر این حرف را بزیند نگهبانان دیگر جای را مثل سابق دم نمیکند. باید شهامتش را داشته باشید و از آن تاریخ و از آن افراد دفاع کنید. به نظر من شانس این کار را دارند. اگر کسی پیدا شود، اگر چپ این تشکیلات وجود عینی داشته باشد و این کار را بکند. در مورد بالایش تردید دارم چپ خیلی قوی باشد، فکر میکنم بالاخره چند نفری چپ دارند ولی من فکر میکنم پائین‌اش چپ است چون کسی که راست باشد و ناسیونالیست باشد و از آن حزب اینقدر بدش بیاید چه لزومی دارد در تشکیلات کومله بماند می‌رود با

مهدی... برای اولین بار در جامعه باجهای هست که نفرت از حزب کمونیست ایران و نفرت از آن تاریخ را میشود برد و تبدیل به سرمایه سیاسی کرد و کادر شد. در نتیجه اگر تو با چپ تشکیلاتت مانده‌ای آنوقت نمیتوانی با این شیوه‌های نیمبند خودت را نگاه داری. حزب کمونیست ایران یا باید بیاید علنا به تاریخش افتخار کند و در نتیجه رو به ما برگردد و بخواهد که با ما در جامعه در یک سنگر قرار بگیرد که در این حالت بنظر من میماند و حتی ممکن است در یک تلافی سیاسی و اجتماعی مهم دیگری در مقطع دیگری از تاریخ حتی وحدتی در این خط رخ بدهد. اما اگر این کار را بکنند اکثریت رهبریشان میروند.

این را هم باید بگویم، چه اینها بیاند و چه نیابند، در هر بزنگاهی، در هر تند پیچی و در هر فشاری دو نفر از اینها میروند خانه‌شان. و بعد از مدتی معلوم میشود که با جناح دیگر مرتبط شده و به آن پیوسته‌اند. به نظر من کسانی که در حزب کمونیست ایران و کومله علیه ما هستند جایشان در صف جریان مهدی است و به آنجا میروند. فکر میکنم فرهاد شعبانی بود که مقاله‌ای نوشته بود و گفته بود که خلیلیها به حرف عبدالله مهدی سمپاتی داشتند اما از خودش خوششان نیامد و بخاطر کارهای ضد تشکیلاتی که کرده بود، با او نرفتند. دارد حقیقت را میگوید. حتی اگر فرد با فحش و فضحیت هم از کسی جدا شده باشد بعد از دو سال او را میبخشد. بد آمدن فلان کس از عبدالله مهدی چقدر عمیق بوده؟ شش ماه؟ هفت ماه؟ هشت ماه؟ بالاخره طرف از این سد عبور میکند و به او ملحق میشود. این پدیده به نظر من ماندگار نیست و قرار است. پدیده‌ای که امروز بنام کومله هست در حال تلاشی است و به حوزه و ترمینالی تبدیل میشود که آدمها به آنجا بروند، بعضا به سازمان زحمتکشان پیوندند، بعضا به ما ملحق شوند و بعضا هم سیاست را کنار بگذارند. این یک ترمینال است چون هیچ هویت مستقلی ندارد و حاضر نیست که تنها هویت واقعی که چپ میتواند در کردستان داشته باشد، را بپذیرد. بگوید حزب کمونیست کارگری رفقای من بودند، با آنها اختلاف داریم ولی میرویم این اختلاف را حل میکنیم.

۸- شهامت سیاسی، کومله کمونیست یا...؟

این کار شهامت سیاسی میخواهد. اما به نظر من، ما و جریان زحمتکشان این شهامت را نشان داده‌ایم. فقط این وسط است که در آن شهامت کیمیا است. مهدی بالاخره تصمیم گرفته به گوشه مهمی از زندگی خودش که مدتها بخاطر آن به او احترام گذاشته‌اند پشت کند و بد بگوید. بخاطر اینکه دبیر کل حزب کمونیست ایران بوده و یا بخاطر ساختن آن حزب تلاش کرده، پوپولیسم را شکست داده و به عنوان شخصیت کمونیستی که کمک کرده کومله به حزب کمونیست ایران پیوندند، احترام داشته. تصمیم گرفته که از خیر این سابقه و احترام بگذرد. شهامتی بخرج داده و یک انتخاب مهم کرده است. و رو راست به انتخابش نگاه کرده و به آن عمل کرده است. با خود را به کوچه علی چپ زدن و به روی خود نیاوردن نمیشود سازمان سیاسی ساخت. سازمان سیاسی حاصل موضع شفاف است. این را دیگر همه یاد گرفته‌اند. موضع شفاف بگیرد طرفدارانتان در جامعه دورتان جمع میشوند. در نتیجه، به نظر من، جریان ابراهیم عزیزاده، جریان کومله موقعیت نابسامانی دارد. اینکه میگویند ناسیونالیستها در محیط کارگری نفوذ ندارند، محیط کردستان فالانژیستی و قومی نیست، مردم در کردستان بیشتر از اینکه بخواهند جدا شوند میخواهند در ایران انتگره شوند و تبعض نژادی ضد اقوام دیگر ندارند، دلیل کافی نیست که نتیجه بگیرند که جریان زحمتکشان بجائی نمیرسد. بالاخره در یک جامعه چند میلیونی دو هزار نفر آدم نخاله پیدا کنید، سازمان دارید. تا همین حالایش هم این کار را کرده است. جمع شده، فرهنگ قومی و ملی را در بوق کرده و عده‌ای را جمع کرده که در جلسهای فریاد زنده‌باد پ.ک.ا.کا سر بدهند. طرف دارد روی این خط بسیج میکند. فقط آدمهای حسابی جامعه را نمیتواند بسیج کند. ولی هر جامعه‌ای آدم ناحبسی هم دارد و بعضی اوقات تاریخ را آدمهای ناحبسی رقم میزنند و چند دهه زندگی مردم را پر از مشقت میکنند. در نتیجه این سازمان کومله اگر نخواهد به این سوالات جواب دهد، میبازد. توصیه من، به کسی که در این سازمان چپ است، این است که اسم را از روی خودتان بردارید. نام حزب کمونیست ایران را بردارید، به خودتان بگویند کومله کمونیست، که مشخص شود شما خودتان را کومله کمونیست میدانید و آنها را کومله ناسیونالیست. اجازه بدهید هر کس که میخواهد برود، برود. بزرگداشت تجربه تاریخ حزب کمونیست ایران را اعلام کنید و بگویند تجربه پرارزشی بوده، ما بطور واقعی آن حزب نیستیم، حزب کمونیست ایران کسان مختلفی را در بر میگرفت که به جاهای مختلفی رفته‌اند، ما آن تجربه نیستیم، ما آن پراتیک نیستیم، ما کومله کمونیست هستیم، که اگر بخواهند باشند، واقعا هستند. اعلام کنید نیرویمان

را نگاه میداریم و اینکه آینده در مورد وحدت چپ در کردستان چه میگوید را اجازه میدهیم آینده تعیین کند. لابد با حزب کمونیست کارگری، و هر کس دیگری، باید اختلافات زیادی را رفع کرد و غیره. لابد هزار و یک انتقاد دارد که نظرش را باید بدهد. به هر صورت باید به خودشان بگویند کومله کمونیست و بحث را ببرند بر سر محتوای سیاسی و طبقاتی اختلافشان با جریان مهدی و سعی کنند نیرو بگیرند. اگر ده نفر هم در بالا به این نتیجه رسیدند که اختلافشان با عبدالله مهدی به این عمق نیست، بگذارید بروند. چون به هر حال آنها نیروی آن طرف هستند. در نتیجه اگر چپ در کومله از من بپرسد ما باید چکار کنیم؟ به او خواهیم گفت که اعلام کن که این اسم در این شکل قابل دفاع نیست، به خودمان بگوئیم کومله کمونیست و علنا اعلام کنیم که به حزب کمونیست کارگری نزدیک هستیم و دوست داریم به آنها نزدیک شویم. و از واقعیات گذشته مشترکمان بحث کنیم و اگر اختلافی با آنها داریم اختلافمان را بگوئیم. اگر این کار را نکنند پائین کومله به ما میپیوندند و بالایشان به مهدی. این اتفاقی است که صد در صد خواهد افتاد. دیر یا زود خواهد افتاد. ممکن است از بالایشان یکی دو نفر با مهدی نروند، ممکن است یک عده پاسیو شوند و با هیچکس نروند، ممکن هم هست که عده‌ای برگردند و خودشان به حزب کمونیست کارگری پیوندند. ولی بنظر من تجربه میتواند چیز دیگری باشد.

چرا ما نباید بخواهیم که اصلا همه کومله با ما پیوندند؟ چرا وجود یک کومله کمونیست خوب است؟ من معتقدم که الان وجود یک کومله کمونیست خوب است، چون کومله هنوز مقوله‌ای است که باید در جامعه کردستان تعیین تکلیف شود. من هیچ ابهامی از نظر تاریخی نسبت به این پدیده ندارم. کومله ما هستیم. ثبت احوال در مورد این مسأله هرچه بگوید بخودش مربوط است. کومله ما هستیم، ما بودیم حزب کمونیست ایران را تشکیل دادیم و به آن حزب پیوستیم. ما حزب کمونیست ایران بودیم. همان وقت، هنگام جدائی ما از حزب کمونیست ایران، من گفتم که این یک تصفیه مثبت است. بجای تصفیه منفی، داریم تصفیه مثبت میکنیم. گفتیم اسم و روبنا مال شما، سنت و نیروها مال ما. گفتند قبول و رفتند دنبال کارشان. اما هیچ کس باور نکرد کومله آنها هستند. خلیلیها شاید قبول کردند که کنگره اول، کومله زحمتکشان هستند. آن کومله ما نبودیم و من هم ادعا نمیکند ما بودیم. کومله قبل از ۵۷ هم ما نبودیم و من هم ادعا نمیکند ما بودیم. اما سازمان کردستان حزب کمونیست ایران و حتی کنگره‌های قبلیش که روی این خط بود ما هستیم، شخصیت‌هایش اینجا هستند، سنتش اینجا است، دفاع پر افتخار از آن اینجا است، حساسیت نسبت به اسمش اینجا است و حساسیت نسبت به سرنوشتش اینجا است. من دوست ندارم که کسی که اقوام مختلف را به سمت اردوگاه‌هایشان به صف میکند جلو سینه‌اش نوشته باشد کومله. کومله تاریخ زندگی ماست. بخصوص که جریان عزیزاده به اینها نیرو میدهد. به جریانی که میخواهد بازوبند کومله را ببندد و دستور بدهد «کردی حرف بزنی!» نیرو میدهد. ما اجازه نمیدهیم کسی به نام کومله این کار را بکند. و وجود یک کومله کمونیست کمک میکند که اجازه این کار را ندهیم. خود حزب کمونیست کارگری ایران مستقل از این مَهر و امضاها هویتش را بدست آورده و ۸ ماه یک سال دیگر اگر این پروسه ادامه پیدا کند، دو قطب مشخص در کردستان ایران بوجود میاید که یکی از آنها ما هستیم. همین الان این قطب بوجود آمده است. استاندار کردستان طلا کف دست جلال طالبانی نگذاشت برای اینکه نیروهای ابراهیم عزیزاده به مریمان نروند. میخواست ما سراغ مریمان نرویم. تا حالا هم به رفتن تیمهای اینها اعتراضی نکرده است. ما برای بورژوازی در کردستان مسأله هستیم، ما مسأله جمهوری اسلامی در کردستان هستیم و ما مسأله راست در کردستان هستیم. و البته خودمان گلیم خودمان را از آب میکشیم. اگر کومله این جنگ را نکند ما این جنگ را خواهیم کرد. اگر اینها با این فالانژیسم در نیفتند، ما در میافتیم. این سرنوشت و کار ماست. اما وجود کومله کمونیستی که اجازه ندهد این اسم، به همین صورت، ملاًخور شود، وجود جریانی که این بحث را باز نگاه دارد و بگذارد جامعه کردستان یک قضاوت حقیقی نسبت به کومله بکند، مهم است. نهایتاً کومله کمونیست به هر تجربه‌ای که حزب کمونیست کارگری در کردستان بکند میپیوندد. اینکه چند نفر از آدم‌های امروز کومله در آن هستند نمیدانم. ممکن است هیچکس از رهبریش در آن نباشند. اما اگر شما بخواهید، در مقابل سازمان زحمتکشان، کومله سازمان بدهید و اگر بخواهید بگویند از اسم حزب کمونیست ایران دفاع میکنم، و اگر بخواهید بگویند ما کمونیست هستیم، مشغول رشد پایه‌های جنبش ما هستیم. دارید برای حزب ما نیرو درست میکنید. باید این را بدانید و به آن افتخار کنید.

اینکه ما یکبار با اینها رفتیم بعد زجر کشیدیم دلیل کافی برای اجتناب از این پروسه نیست. چه اشکالی دارد؟ دفعه پیش با چشم بسته و بدون تحلیل از اوضاع سیاسی اجتماعی اینکار را کردید، خوب، اینبار چشمتان را باز کنید و این خط را انتخاب کنید. مگر دفعه پیش چکار کردیم؟ خطی را گذاشتیم و شما انتخاب کردید. این بار هم این کار

را بکنید چه اشکالی دارد؟ بعضی از اینها میتوانند این کار را بکنند. من با این سازمان مسأله کالیبر دارم. آدمی که کالیبرش را داشته باشد میتواند برود و این سازمان را از این وضعیت در بیارود و به سازمان پویائی که نقش مثبتی در حیات چپ در کردستان بازی کند تبدیلش کند. اگر چنین کسی نباشد، به نظر من، از بین میروند. من فکر میکنم این جریان با این روشی که الان دارد از بین میروند. به هلمت احمدیان بگوئید برو نشریه در بیاور جواب نیست. شما باید پرچمتان را بلند کنید. و اگر از پرچمتان ابا دارید و یا اگر پرچمتان طوری است که میخواهید بگوئید دارم اما بلند نمیکنم چون اگر بلند کنم مردم میبینند که این پرچم را در ارتباط با آن جنبش عظیم بیرون از خودم بدست آوردم، و نگرانید که فلان کس متوجه ما میشود، شما به هیچ جا نمیرسید. در جنبش سیاسی، بخصوص در دوره‌های تلاطم، پرچم باید بلند کرد، بدون ابهام، چون نمیخواهید کسی که با شما نیست همراهتان بیاید. بدترین کار برای یک سیاستمدار این است که کاری کند که کسانی که با او نیستند همراهش شوند. باید کاری کنید که کسانی که با شما هستند همراهتان بیایند. و اگر اینها نخواهند بگویند کی هستند که شخص بفهمد آیا باید به آنها ببیوندد یا نه، به هیچ جا نمیرسند. حزب کمونیست کارگری باید فوق‌العاده فعال به این مسأله برخورد کند.

به نظر من جریان سازمان زحمتکشان یک جریان ناسالم سیاسی است.

منتخب آثار - صفحات ۱۶۴۳ تا ۱۶۶۲

به سیاهی پاکسازی قومی

در حاشیه قمه کشی جدید باند ایلخانی - مهتدی برای کومله
هفتگی شماره ۵۵ - ۴ خرداد ۱۳۸۰ - ۲۵ مه ۲۰۰۱

کوروش مدرسی

کمپین اخیر سازمان ایلخانی - مهتدی علیه حزب کمونیست کارگری ایران و کومله از بسیاری جهات آموزنده است. زبان این کمپین و تهدید آشکار کومله از جانب اینها حتی ناسیونالیست‌های متمدن کرد را بفکر فرو برده است. ابعاد کمپین بازی اینها علیه کومله و دریچه‌ای که این کمپین بر روی شخصیت و خصلت این دارودسته باز کرده آب سردی بود بر امیدهای ناسیونالیسم ناراضی از حزب دمکرات. فکورت‌هایشان لابد از خودشان میپرسند شاهد تولد چه موجودی هستند؟ در افشانی‌های اخیر این جماعت ظاهراً علیه حزب کمونیست کارگری ایران است. اما هدف اصلی ارعاب کومه له است. تهدیدهای کتبی و عملی اینها در مورد خطرات «تشنج» مسلحانه در اردوگاه‌هایشان قمه ایست که اینها بالای سر کومله گرفته اند. میخواهند کومله را مرعوب کنند که میادا از زیر چتر نفرتی که مهتدی ده سال کوشید تا بر این تشکیلات حاکم کند خارج شود و نفسی در هوای آزاد و سالم سیاسی بکشد. سخنرانی منصور حکمت در انجمن مارکس و عکس العمل آرام ابراهیم عزیزاده در مقابل انتقادات رفقای ما در جلسه سخنرانی ایشان در کلن یکسره این جماعت را در وحشت فرو برده است. میبینند که دلایل موجودیت شان را منصور حکمت در آن سخنرانی عریان کرد. میبینند که چهار دیواری نفرتی که اینها ده سال تمام کومله را در آن محبوس کرده‌اند در خطر فرو ریختن است. اما مهمتر از همه میدانند که خارج شدن کومله از این زندان نفرت معنای جز چرخش آن به چپ و نزدیکی با حزب کمونیست کارگری ایران نمیتواند داشته باشد. شروع این پروسه را در داخل کردستان شاهد هستند. میبینند که در شهرها و روستاهای کردستان دوستداران و فعالین کومله حزب کمونیست کارگری ایران و فعالین آن را نزدیک ترین جریان بخود میبینند. فشار از پائین روی رهبری کومله را میبینند و ترسشان از این است که «بالای» کومله همین پروسه را طی کند. و بالاخره میدانند که این اتفاق سناریوی ساختن یک باند قومی فاشیست در کردستان ایران و راه انداختن پاکسازی قومی، که اینها در تدارک آن هستند، را سخت تر میکند. سوال این است که آیا «بالای» کومله میخواهد و یا میتواند درهای این زندان نفرت را بشکند و این بندهای ملی را پاره کند؟ اطلاعیه متقابل کومله تحت عنوان «فضای سیاسی کردستان را آلوده نکنید» در این رابطه آموزنده است که به آن بعداً برخواهم گشت.

اما بگذارید در اینجا به اختصار هم که شده توضیح دهم که اطلاعیه‌های اخیر دارودسته ایلخانی - مهتدی تنها یکی دیگر از شاهکارهای «عقل» عمر ایلخانی زاده نیست که در نفرت و عطش مقام مهتدی ضرب شده باشد، هر چند که این هم هست. اما کمپین اخیر این دارودسته انعکاس سیاست اینهاست. جماعت مهتدی - ایلخانی همانطور که ما از بدو تولدشان گفتیم چیزی جز یک دارودسته باند سیاهی قوم گرا نیستند و هرکس که، با هر بینشی، ذره‌ای به یک آینده انسانی و متمدنی برای مردم کردستان و ایران علاقه دارد باید در مقابلشان بایستد. باید راهش را از اینها جدا کند و باید تلاش کند که اینها منفرد، رسوا و پراکنده شوند. اینجا بحث بر سر ناسیونالیسم و کمونیسم نیست. مسأله پاکبیری یک جریان فاشیست به معنی دقیق کلمه است. بحث بر سر اظهار وجود آراکان‌های کردستان است که پاکسازی قومی و راه انداختن جنگ قومی در ایران و کشاندن آن به درون خانواده‌ها را امر مقدس خود برای «بجائی» رسیدن اعلام کرده‌اند.

سازمان زحمتکشان یا سازمان چاقوکشان کردستان ایران؟

دارودسته مهدی - ایلخانی تولد خود را با نام سازمان زحمتکشان کردستان ایران - کومهله اعلام کردند. و گفتند که میخواهند به سنت انقلابی کومهله مراجعت کنند. اما این باند جدید بلحاظ سیاسی نشان مادر خود، یعنی جلال طالبانی، را مثل خورشید برپیشانی دارد و بلحاظ عملی چیزی جز سیاست باند سیاهی در چپته ندارد. اما مطلقاً از سنت کمونیستی کومهله چیزی را به ارث نبرده است.

از نظر عقاید و پلاتفرم چیز تازه‌ای ندارند. عقاید اینها در مورد حزب کمونیست ایران و کومهله قبلاً توسط معروف کیلانه و جلال طالبانی اعلام شده است (شاید لازم باشد اسناد این بحث‌ها را منتشر کرد). این عقاید و پلاتفرم که طالبانی و بعضاً عزالدین حسینی در کنگره های سوم و چهارم کومهله رسماً مطرح کردند به اتفاق آرا در آن کنگره ها رد شد و مطرح کنندگان آن مورد ریشخند قرار گرفتند. از نظر شیوه فعالیت اما این نوزاد دست مادر را از پشت بسته است. شیوه فعالیت اینها شیوه فعالیت چاقوکشان است. اینها سازمان چاقو کشان کردستان را تشکیل داده اند. اما همین نقطه ضعفشان است. مگر کردستان چند چاقو کش و لمپن دارد؟ تعداد چاقوکشان کردستان حداکثر پتانسیل گسترش اینها را نشان میدهد. و البته همگان ابعاد جسارت لمپن را میدانند. در اولین رودرونی با مردم فرار را بر قرار ترجیح خواهند داد.

این دارو دسته از کومهله تنها نامش را و لیست جان باختگانش را میخواهند. همین. این واقعیت را بسادگی میشود نشان داد. فعالیت کومهله مانند هر سازمان و تشکل دیگری، در مصوبات کنگره ها و کنفرانس های این تشکیلات و برنامه آن اعلام شده است. اعضای و پیشمرگان آن برای این اهداف مبارزه می کردند و بسیاری جان باختند. کومهله، قبل از تشکیل حزب کمونیست ایران، سه کنگره و چند کنفرانس داشته که اسناد اینها همگی قابل دسترس هستند. کنگره دوم کومهله کنگره چرخش به مارکسیسم انقلابی بود. علاوه بر مصوبات کنگره، جزوه «از کنگره اول تا دوم» نوشته شعیب زکریانی این چرخش را منعکس میکند. کنگره سوم کنگره تصویب برنامه حزب کمونیست ایران بود. در کنگره سوم کومهله جلال طالبانی، عزالدین حسینی و منصور حکمت میهمانان کنگره بودند که نظرات خود را به اطلاع کنگره رساندند. جلال طالبانی و عزالدین حسینی هر دو نظراتی را در مورد کومهله، اتحاد مبارزان کمونیست و پروسه تشکل حزب مطرح کردند که امروز عیناً توسط دارودسته مهدی - ایلخانی تکرار میشود. این نظرات در آن کنگره رد شد. قبل از تشکیل حزب کمونیست ایران در سال ۶۲، رهبری کومهله انحلال سازمان زحمتکشان کردستان و پیوستن آن به حزب کمونیست ایران را به رای عمومی همه اعضا، و حتی پیشمرگان، کومهله گذاشت. تا جایی که بیاد دارم این الحاق با بیش از ۹۸٪ آرا به تصویب رسید ۲ درصد با نظراتی شبیه نظرات امروز جماعت مهدی - ایلخانی به این پروسه رای منفی دادند. در نتیجه بحث های امروز این جماعت در مورد کومهله و حزب کمونیست قبلاً در آن تشکیلات مطرح شد و توسط اکثریت تقریباً مطلق آن تشکیلات رد شد. اینها علیه کنگره دوم، کنگره سوم، کنفرانسهای آن تشکیلات و سرانجام آرای عمومی اعضا و پیشمرگان کومهله در آن مقطع برخاسته‌اند. این کومهله نقطه رجوع آنها و تاریخ آنها نیست. بعکس تا آنجا که به این کومهله مربوط است پدیده ای هستند که رد شده اند.

تکلیف کنگره ها و نشستهای رسمی بعد از تشکیل حزب روشن است. اینها کنگره چهارم کومهله، که پیوستن به حزب کمونیست را مجدداً، به اتفاق آرا، به تصویب رساند، و خرواری قرار و قطعنامه در جهت خطی که برگزیده بود تصویب کرد، کنگره پنجم کومهله که خطوط عمومی پیشرفت کومهله را ترسیم کرد، علیه نظامیگری سنتی موضع گرفت و اعلامیه حقوق مردم زحمتکش در کردستان را رسماً بتصویب رساند و بالاخره کنگره ششم کومهله که قطعنامه‌های آن استراتژی کومهله در عرصه های مختلف را تصویب کرد بطریق اولی مورد قبول اینها نیست. از نظر این دارودسته این تاریخ همگی جزئی از دوارن «سیاه» تسلط منصور حکمت و اتحاد مبارزان کمونیست بر کومهله است. البته بلحاظی راست میگویند. میتکر و مطرح کننده همه بحث‌ها و جهت گیری‌های اصلی کومهله، از کنگره دوم کومهله تا کنگره ششم آن، منصور حکمت بوده است. حتی اعلامیه حقوق مردم زحمتکش، که در مقابل بحث‌های پوپولیستی عبدالله مهدی فرموله شد، و مصوبات کنگره ششم کومهله بطور مشخص نوشته‌های منصور حکمت هستند. در نتیجه از کل تاریخ کومهله میماند کنگره اول آن. اما من گمان نمیکنم اینها خود را به کنگره اول کومهله منتسب کنند. این کنگره بیش از هر چیز به انتقاد و انتقاد از خود بیمارگونه ای معطوف بود که از قضا مهدی و ایلخانی از جمله مجروحین آن هستند. بهر حال صورت جلسات این کنگره را من دارم و شاید لازم

باشد برای اطلاع عموم منتشر کنم. با این تفصیل جریان ایلخانی - مهدی از آنچه که کومهله اعلام کرده و برایش مبارزه کرده و سنت خود را شکل داده چیزی را قبول ندارند. نه اینکه قبول ندارند اینها را همه صفحات سیاه تاریخ کومهله میدانند. اقلیتی چند نفره کل رای کسانی نظرات کنونی این دارودسته را با چشم باز و وجدان بیدار رد کرده اند را ملغی اعلام میکنند. به دلایل این کار بعداً میپردازم اما چنین کلاه برداری سیاسی تنها در شرایط خاصی ممکن است. اگر اینها این کار را در یک جامعه متمدن میکردند امروز بجرم قلب و کلاه برداری در زندان بودند. این کار به یمن لانه کردنشان در مطبخ آقای طالبانی و زیر حمایت مالی، تدارکاتی، نظامی و سیاسی او و خواب آلودگی و محافظه کاری فکری رهبری کومهله ممکن شده است. کومهله با تیغ طالبانی و زیر لوله تفنگ اوباش او سزارین شد و باند ایلخانی مهدی پا به صحنه حیات گذاشت. در غیاب آن چاقو و تفنگ اینها سر را میرفتند.

بهر صورت از نظر سیاسی باند ایلخانی - مهدی کل سیاست کمونیستی کومهله را کنار میگذارند تا کومهله غیر سیاسی را صاحب شوند. این سیاست زدائی از کومهله و قبول یک روح انقلابی تھی از سیاست و عقاید حکمت خود را دارد. تبدیل کردن خون به ارزش اصلی در صفوفشان. اینها به آرمان و عقاید همه کسانی که از لاقلاً از فاصله کنگره دوم تا امروز جان خود را در سنگر مقاومت علیه جمهوری اسلامی و حزب دمکرات از دست دادند پشت میکنند، این آرمانها و عقاید را جزو تاریخ سیاه زندگی کومهله میدانند. جان باختگان این بیست سال از همه خصلت انسانی و اراده آگاهان شان تھی میشوند تا از مرگ آنها برای خود سرمایه‌های بسازند. کومهله اینها کومهله ای نیست که پرچم برابری زن و مرد را برافراشت، کومهله اینها کومهله ای نیست که علیه خرافه مذهب ایستاد، کومهله اینها کومهله ای نیست که علیه ناسیونالیسم کرد قد علم کرد و در مقابل تعرض حزب دمکرات ایستاد. کومهله اینها کومهله رو کردن به جنبش کارگری، کومهله اول ماه مه های سندنج، کومهله نوید دهنده رهائی از قید بندگی و بردگی سرمایه نیست. این آرمانها عارضه «سلطه» منصور حکمت بر آن تشکیلات اعلام میشود. حمله به منصور حکمت و حزب کمونیست کارگری داستان مایخولیائی نردبان و نردبان بازی ترقی، که البته شیزوفرنی ایلخانی و مهدی را منعکس میکند، نیست. داستان مبارزه علیه این آرمانها و این سیاست ها است. منصور حکمت پرچمدار این سیاست ها و این آرمانها است. آقای ایلخانی زاده در سخنرانی اخیر خود در کلن اعلام فرمودند که کردستان آماده سوسیالیسم نیست و هرکس این شعار را بدهد پولپوتی است. و اصلاً بروی خود نیابرد که این افاضات عین جملات حزب دمکرات و شخص قاسملو است. حزب دمکرات درست با همین استدلال کومهله را مورد تعرض قرار داد و صدها نفر از کمونیست ها متشکل در کومهله در مقابل با این تعرض جانشان را از دست دادند. مهدی و ایلخانی به عقاید قاسملو گرویده اند اما رندانه خود را صاحب صفی اعلام میکنند که بدست قاسملو و شرفکندی بخاک افتادند. آنها که جانشان را از دست دادند امروز متأسفانه زنده نیستند که به این شیدای اعتراض کنند. زبانشان از اعتراض کوتاه است. اما اکثریت عظیم زندگان آن تاریخ این جماعت را طرد کرده اند. این سیاست زدائی از چهره کمونیست هائی که در صفوف کومهله جان باختند تنها یک حکمت دارد. میخواهند بگویند کومهله یعنی نظامی گری یعنی انقلابی گری کور و نا آگاه، یعنی جنگجوی ملی و قومی. نقطه رجوع اینها خون و قومیت است. درست مثل فرقه های فاشیست قومی یا مذهبی دیگر. میخواهند صفوفشان را بر اساس تعلق به جنگ، خون و قومیت منسجم کنند. یاد جانبختگان برای اینها مراسم سینه زنی و تعذیه‌ای است که قرار است صفوفشان را منسجم کند و به خلسه فاشیستی فرو برد. با ملغمه عقاید قاسملو و طالبانی نمیشود یک تشکیلات جدید درست کرد، حزب دمکرات وجود دارد. پس باید تاریخ موجود را جعل کرد، از سیاست تھی کرد، باید آرمان جانبختگان کومهله را روتوش کرد، از انسانیت تهشان کرد تا بتوان آنها را وثیقه و «شهید» آرمان و سیاستی نمایاند که آنها در مقابل آن ایستادند و جان خود را از دست دادند. چقدر این کثیف است! چقدر این کار تبهکارانه و رزل است! این جنایتی فراتر از کشتن آنهاست. تعرض به آرمان آنها و خاطره آنها و چهره واقعی آنهاست. جمهوری اسلامی و حزب دمکرات این کمونیستها را بخاک انداختند اما نتوانستند عقاید آنها را روتوش آند. اینها برای ساختن سرمایه سیاسیانشان از این جنایت ابائی ندارند.

مکمل این خون پرستی و وقومی گری فاشیستی پلافرم اعلام شده اینها در باب فدرالیسم قومی در ایران است. میگویند همه اقوام ایران باید در یک کشور فدرال براساس قومیت سازمان پیدا کنند. منصور حکمت در جلسه انجمن مارکس نشان داد که معنای زمینی این شعار چیست. جنگ میان ترک و کرد در نقره و ارومیه، جنگ میان کرد و فارس در تهران و کرمانشاه، جنگ عرب و فارس در خوزستان، و ... همه کوچه ها و خیابانهای شهر ها و روستاهای ایران باید صحنه جنگ بر سر این کوچه و آن خانه، این نهر و آن رودخانه، این تپه و آن کوه

شود تا اینها بتوانند بردوش این پدیده کثیف به جایی برسند. این جنگی است که محدوده خانواده را هم برسمیت نخواهد شناخت. تجربه یوگسلاوی، بوسنیا، چینیا، کوسوو، آذربایجان و ارمنستان امروز جلوی چشم همه است. باند ایلخانی -مهندی آرزویشان این است که به چیزی شبیه ارتش آزادیبخش کوسوو تبدیل شوند که یک پایش در نفرت قومی است و یک پایش در مواد مخدر و سرش در آخور دستگاههای اطلاعاتی آمریکا. اینها نقطه مقابل همه چیزهایی است که کومله از روز تشکیل برایش مبارزه کرده است. واقعا کثیف اند!

نام کومله و تاریخ غیر سیاسی و غیر آرمائی آنرا میخوانند چون برای «کاره‌ای» شدن در کردستان به آن احتیاج دارند. میخواستند در مذاکره «موعود» حزب دمکرات با جمهوری اسلامی سرشان بی‌کلاه نماند. در این راه حاضر شدند علیه تشکیلات خود، علیه کومله‌ای که اینهمه ظاهرا به حال آن دل میسوزاند، توطئه کنند و با به میدان کشیدن نیروهای جلال طالبانی از کومله‌ها باج گیری کنند و آنها را مجبور به قبول پلاتنوم فاشیستی شان کنند. ده سال در کومله و حزب کمونیست ایران عقایدشان را ترویج کردند، وقتی بجائی نرسیدند. بلافاصله به طالبانی، آموزگار و رهبرشان، رو میاورند. با پول طالبانی و مخفیانه شروع به خرید آدم و تدارک کودتا میکنند. وقتی دستشان رو شد به اردوگاهی خزیدند، جلال طالبانی را سراغ کومله فرستادند، کنگره کومه‌له را از عکس العمل نیروهای مسلح طالبانی ترسانند تا قبول کند که ۵۰ در صد کمیته مرکزی را به آنها بدهد وقتی که این ماجراجویی کثیف، از جمله بدلیل دخالت حزب کمونیست کارگری ایران، به نتیجه نرسید جدا شدند. با پوچ در آمدن و عده‌های جمهوری اسلامی، کل سناریو در محاق فرو رفت. امروز آقای ایلخانی دارد چاقوی پلاستیکیش را در خیابانهای سوئد و آلمان به زمین میکوبد و عضله میگردد! واقعا چه عضلاتی!؟

میدانند علیه ما کاری از دستشان ساخته نیست. با همه دروغ‌هایی که بهم میبافند میدانند نفوذ ما در کردستان چقدر است. میدانند که سازمان دهندگان کوچ مریوان و جنگ‌سندج، آنهایی که زنده هستند، امروز در صفوف حزب کمونیست کارگری ایران متشکل هستند. اما همانطور که جانبازان را خلع آرم‌ان و سیاست میکنند تا از خون آنها پرچم سیاهی بر افرازند، زندگان را به فحش میگیرند تا بخیال خودشان در ذهن مردم آنها را بکشند. پس باید همه آرمانها تف کرد، نفرت آفرید، نفرت پخش کرد و خون را مبنا قرار داد و چاقو کشید. این عمق فاشیسم آنهاست. وحشتشان از این است که «بالای» کومله تکلیفش را با این دیوار نفرت روشن کند و واقعا و بی شبه آرم‌ان‌ها و سیاست‌های کومله کمونیست را مبنا قرار دهد، چشم به دنیای انسانی، واقعی و سیاسی امروز بیندازد. میدانند که این کار میخ دیگری بر تابوت آرزوهایشان است. پس باید عربده کشید و تهدید کرد. این دارو دسته سخیف رسما کومه‌له را بدلیل نسبت دادن صفاتی چون «عقب‌مانده» و «عشیره‌ای» به آنها تهدید به تشنج در اردوگاهها میکنند. اطلاعاتیه هایشان و نوشته هایشان، بخصوص در نشریه شورش (ارگان کردی اینها)، را بخوانید تا این واقعیت را ببینید. دارند برای کومله چاقو میکشند. این سازمان چاقوکشان کردستان است. باید رسوایش کرد.

کومله در دو راهی سرنوشت: گردش به چپ یا اضمحلال

عکس العمل کومله در رابطه با این دارودسته لمپن - چاقو کش و کمپین اخیر آنها، همانطور که گفتیم، آموزنده است. عده‌ای نام کومله را بزور اسلحه جلال طالبانی بسرقت برده‌اند، هرروز از رادیویشان علنا مشغول تحریک علیه کومله هستند، افرادشان را آماده رودروئی مسلحانه با کومله میکنند، مسئولین کومله هر شب نگران درگیری مسلحانه با اینها سر بیالین میگذارند، در یک کلام برایشان چاقو کشیده اند که سیاست کمونیستی کومله را بیاد کسی نیاورند و روابطشان را با حزب کمونیست کارگری عادی نکنند. آنوقت کومله، بجای دفاع از خود و بجای مقابله با چاقو کشی علیه خود، همت کرده و از آزادی فعالیت سیاسی ما در کردستان دفاع میکند و نسبت به «بیگانه ستیزی» این جماعت، که گویا میشود از آن برداشت ناسیونالیستی کرد!، هشدار میدهند. واقعا چه جسارتی؟ واقعا چه دوراندیشی؟

اولا همینجا از جانب حزب کمونیست کارگری ایران از کمیته مرکزی کومه‌له تشکر میکنم که از حق فعالیت سیاسی ما بدفاع برخاسته اند. حتما از «بیگانگانی» چون حمه سور، فاتح شیخ الاسلامی، رحمان حسین زاده، عبدالله دارابی، مجید حسینی، اسد گلچینی، صالح سرداری، جلال برخوردار، ایرج فرزند، صلاح ایراندوست، عمر کریمی، خالد علی پناه و دهها عضو دیگر شورای مرکزی تشکیلات کردستان حزب خواهش خواهم کرد که هرقت

خواستند به کردستان بروند حتما یادشان باشد که از رفقا فرهاد شعبانی و حسن رحمان پناه و دبیر خانه کومه‌له برگ عدم تعرض بگیرند تا مبادا عمر ایلخانی زاده مانعشان شود.

ثانیا، از شوخی گذشته، این دفاعیه، هرچند شریف، جواب مساله نیست. مستقل از اینکه رهبری کومله چقدر از موقعیت کنونی ناخشنود باشد، سرنوشت تشکیلاتشان مورد سوال است. نه از جانب ما، از جانب کل جامعه از چپ تا راست. با جاخلی دادن نظری نمیتوان سر را زیر برف کرد و خود را به کوچه‌های چپ زد و از نظر سیاسی جان بدر برد. سوال این است که کومله چکار میخواد بکند؟ چه بر سر آن خواهد آمد؟ و چگونه میتواند خود را سر پا نگاه دارد؟ تفاوتش با حزب کمونیست کارگری چیست؟

گفتن اینکه تفاوتشان با حزب کمونیست کارگری ایران روشن است جواب این سوالها نیست. خواهش ما این است که برای اطلاع عموم، هم ما، هم اعضا و دوستانانتان در کردستان و هم دارودسته ایلخانی - مهندی، این اختلافات را روی کاغذ بیاروند. روشن کنند که بلحاظ سیاسی و آرمائی، بلحاظ هدف و برنامه کجا ایستاده‌اید؟ بحث بر سر «تاریخ دو انشعاب» نیست. بحث بر سر این است که کومله‌ها چه آرم‌ان و افقی را میخواد نمایندگی کند؟ تئوریش برای توضیح جهان پیرامونیش چیست؟ کمونیسم و جامعه سوسیالیستی را چه میدانند؟ فکر میکنند چگونه باید این هدف را متحقق کند؟ برنامه ۵ سال آینده اش چیست؟ رابطه‌اش با نیروهای سیاسی ایران کدام است؟ چه کسی را بخود نزدیک و چه کسی را بخود دور مینیند؟ در مقابل عربده‌های این دارودسته لمپن، بجز توسل به میانجیگری «شخصیت»‌های کرد، چه برنامه‌ای دارد؟ اگر بخواهند این کار را بکنند آنوقت متوجه میشوند که مشکل دارودسته مهندی - ایلخانی منصور حکمت نیست. هر کلمه‌ای کومله‌ها علیه ناسیونالیسم بگوید، هر جمله‌ای که در مورد برابری حقوق زن و مرد بگوید، هر حرفی که در مورد منفعت کارگران در کردستان از زبانشان بیرون بیاید مهر منصور حکمت را برخود دارد. نمیتوان از تاریخی دفاع کرد و سازندگان آن تاریخ را زیر فرش قایم کرد. نه کارگران و آزادیخواهان در کردستان و نه اعضا و دوستاناران کومله‌ها پشت چنین خطی بسیج نمیشوند. دولا دولا و لای جملات دوپهلو و مبهم نمیشود موجودیت سیاسی خاصی را حفظ کرد. کومه‌له مورد سوال است، چه دوست داشته باشند و چه نداشته باشند. جواب این سوالات را باید داشت.

مشکل کومه‌له را هرکس که به آن دقت کند میبیند. در «بالای» کومله اکثریت با کسانی است که با سیاست ناسیونالیستی باند ایلخانی - مهندی مشکلی ندارند. با منش و رفتار تشکیلاتی آنها، و بخصوص مهندی، اختلاف دارند. اینها حاضر اند با حزب دمکراتی که صدها فعال کومه‌له را کشته است روابط عادی داشته باشند اما از نزدیکی با حزب کمونیست کارگری منزجر اند. هر تعبیری از تاریخ گذشته داشته باشید این یک انتخاب سیاسی است که توسط دوستاناران خط مهندی در «بالای» کومله‌ها به آن تحمیل شده است. در پائین، بخصوص در شهرهای کردستان، اما قضیه عکس این است. فعالین و دوستاناران کومله‌ها حزب کمونیست کارگری ایران را نزدیک ترین جریان بخود میدانند. فعالین و دوستاناران کومله‌ها، کومله‌ها را بخاطر دفاعش از آرمانهای انسانی آن دوست دارند. میدانند و میبینند که این آرمانها توسط کسانی فرموله شد و به سیاست کومله تبدیل شد که امروز در صف حزب کمونیست کارگری ایران هستند. میدانند سخنگوی این آرمانها منصور حکمت بوده، میبینند که این آرمانها بیش از هر جریان دیگری امروز توسط حزب کمونیست کارگری نمایندگی میشود. در نتیجه دوستی با همه جانوران سیاسی کردستان و ایران و دوری از حزب کمونیست کارگری به خرجشان نمی‌رود. اینهم یک انتخاب سیاسی است. سوال این است که بالاخره بالای کومه‌له، بخصوص کسانی نظیر ابراهیم علیزاده و صلاح مازوجی که میخوانند از سنت و تاریخ کمونیستی کومله‌ها دفاع کنند، چقدر میتوانند لای این دو گرایش تشکیلاتشان را حفظ کنند. تاریخ و تجربه نشان داده است که این کار ممکن نیست. زیر فشار دو طرف دیر یا زود بالای تشکیلات به صف مهندی - ایلخانی و پائین آن به ما جذب میشود و کومله‌ها اگر منحل نشود به پدیده مرده‌ای تبدیل میشود. این اتفاق جالبی نیست. زیرا که با از میدان بدر رفتن کومله‌ها کنونی دارودسته مهندی ایلخانی در موقعیت تنها کومله‌ها موجود در کردستان تبدیل میشوند. این به ضرر ما، به ضرر صف آزادیخواهی و صف برابری طلبی در کردستان و در سراسر ایران است. بگذارید در اینجا یک سیاست حزب کمونیست کارگری ایران را به صراحت و روشنی توضیح دهم. ما سیاست الحاق کومله‌ها به حزب کمونیست کارگری ایران را نداریم. وجود یک کومله کمونیست در کردستان را بنفع خود و به نفع جنبش کمونیستی میدانیم. اما ما نمیتوانیم کومه‌له را برای کسی حفظ کنیم. کومه‌له در متن کشمکش سیاسی، ایدئولوژیک و فرهنگی جامعه باید بتواند روی پای خود به ایستد. این کار جز باروشنی و صراحت سیاسی ممکن نیست. باید به تشکیلاتتان خط، امید و افق بدهید. این جز با دفاع از سنت کمونیستی کارگری

و جز با دفاع سربلند از جهت گیری های سیاسی ناشی از آن ممکن نیست. آیا کومهله میتواند از این گرداب بیرون بیاید؟ برخورد تاکنونی علیزاده و مازوجی امید زیادی را بجای نمیگذارد. ظاهراً منزوی کردن و افشای دارودسته فاشیستی ایلخانی - مهتدی تنها کار ماست. همانطور که دفاع پایه ای و عمیق از کومهله و تاریخ کمونیستی آنرا تا همین حال پیش بر عهده ما بوده است.

رفقای عزیز! بعنوان یک رفیق عرض میکنم چه دوست داشته باشید و چه نداشته باشید به وسط صحنه پرتاب شده‌اید. هر تبیینی از گذشته داشته باشید، آینده سراغتان آمده. خود را بخواب زدن و حرف کلی و مخرج مشترک زدن دردی از کسی دوا نمیکند. تجربه گذشته باید نشانده داده باشد که آنکس که پرچم سیاسی بر میافرازد و دیدگاههایش را روشن میکند میتواند نیرو جلب کند. و آنکس که این کار را نکند نیرو از دست میدهد.

۲۵ مه ۲۰۰۱

کومهله: از توهم تا واقعیت

به بهانه تشکیل فراکسیون جدید ناسیونالیستی در کومهله

کورس مدرسی

عنوان بحث امروز "کومهله: از توهم تا واقعیت" است. در این بحث به یک توهم و یک واقعیت درباره کومهله میپردازم. این بحث به بهانه فراکسیون جدیدی است که به نام "فراکسیون فعالیت به نام کومهله"، در کومهله شکل گرفته است اما من فقط در مورد وضعیت امروز کومهله صحبت نمیکنم، بلکه اساساً در مورد مقوله‌ای به اسم "کومهله" صحبت میکنم و اینکه تاریخاً نسبت به مقوله‌ای به اسم "کومهله"، یک توهم و یک واقعیت وجود دارد.

علاوه بر آن راجع به اینکه این فراکسیون، که فعالین قدیمی کومهله مانند ساعد و طندوست، مینه حسامی، جعفر ایلخانیزاده در آن عضو هستند؛ چه هست و چه نیست صحبت میکنم. اما قبل از اینکه درباره ماهیت این فراکسیون صحبت کنم، ابتدا درباره کومهله بحث میکنم که چه بوده، چه شده و امروز چه هست.

کومهله یک موجود تاریخی

همانطور که گفتیم تاریخاً نسبت به مقوله‌ای به اسم "کومهله"، یک توهم و یک واقعیت وجود دارد. تصویر گرایش ناسیونالیستی درون کومهله از این سازمان این است که کومهله فی‌الذمه طرفدار زحمتکشان بود، انقلابی بود، طرفدار کارگر بود، به فکر توده‌ها بود، جنگجو و مبارز بود، محبوب توده‌ها بود و و اینها مختصات یک "پدیده تاریخی" است که در لحظه‌ای متولد شده و از بدو تولد این خصوصیات را داشته است! در این سیستم "کومهله" مقوله مجردی است که نه به تاریخ مربوط است، نه به مولفه‌ای مربوط است، نه تکامل پیدا کرده است، نه مواضع برمی‌دارد، نه نقد برمی‌دارد، نه مارکس برمی‌دارد، نه انگلس برمی‌دارد، نه تاریخ بر میدارد! یک "حقیقت مطلق"، یک "روح جاودانه" یک "موجود ازلی و ابدی" که محور همه چیز است. "پدیده" ای که عبدالله مهتدی میخواهد به آن برگردد، عمر ایلخانی زاده میخواهد به آن برگردد و امروز "فراکسیون فعالیت به نام کومهله" هم میخواهد به آن برگردد. تصویر مشترک شان این است که کومهله یک پدیده غیر تاریخی است. این یک تصویر جعلی است و با حقایق خوانایی ندارد.

در ادامه بحث به خاصیت این تصویر برای ناسیونالیسم درون کومهله میپردازم. در دنیای واقعی چنین کومهله‌ای وجود ندارد. کومهله یک واقعیت تاریخی است و مانند همه احزاب دیگر تاریخی دارد. ما، خط ما، بخشی از آن تاریخ هستیم، در آن نقش داشتیم، ما از سیاستها، سنت و پراتیک معینی دفاع کردیم، آنها را تضمین کردیم، بر سر آنها جدل کردیم و گرایشهای دیگر درون کومهله را عقب زدیم.

بحث حول اینکه کومهله یک پدیده اجتماعی است، از کنگره پنجم کومهله شروع شد و در کنگره ششم کومهله، در سال ۱۳۶۶، به اوج خود رسید. پس از آن در دوره مباحث "چپ و راست" و در نوشته‌های منصور حکمت در مورد کومهله، اینکه کومهله نه یک "حقیقت مطلق" و نه یک موجود "در خود"، بلکه یک پدیده تاریخی است، که مانند هر پدیده تاریخی دیگری تاریخ آنرا هدایت کرده است، تاکید شد.

ما بارها تاکید کردیم که کومهله مخلوطی بود از سنت‌ها، تندیس‌ها یا گرایشهای مختلف که در یک شرایط متحول اجتماعی تشکیل شد و متحول شد. یکی از شرکای اصلی یا گرایشهای اصلی کومهله یک گرایش تماماً

ناسیونالیستی کرد بود که الگوی خود را از "کومله رنجدران عراق" می گرفت. "کومله رنجدران عراق" یک جریان پوپولیستی و پایه اصلی اتحادیه میهنی کردستان عراق بود. این الگو برداری را در زمینه های مختلفی مانند شباهت اسم، شیوه جنگ کردن، رابطه درونی، موقعیت زن و رابطه آنها با "مسئله زن"، رابطه با مردم، با کارگر، با دهقان و... را در هر دو سازمان میشد دید. در بطن این کومله البته یک کومله شهری هم بود، یک کومله چپ و مدرن تر ایران هم بود که، در دوره ای معین و بر متن شرایطی معین، گرایش "کومه له رنجدران عراق" را در درون کومله پس زد.

"فراکسیون" دقیقاً در تقابل با این تئیین در تمام نوشته های خود و بخصوص نقد به کنگره ششم کومله مدعی اند که خط و رویکرد حاکم در کنگره ششم کومله و مباحث حول آن "غیر مارکسیستی"، "غیر تاریخی" و "غیر مستدل" است، گرایشات و جنبشها را اختراع کرده و بطور اختیاری افراد را به جنبش ها وصل و منتسب کرده و بر اینکه کومله یک "حقیقت مطلق" است، تاکید میکنند.

کنگره اول کومله در سال ۵۷ در شهر نرده برگزار می شود. کومله کنگره یک؛ کومله ای عقب مانده، راست ترین جریان چپ به لحاظ تنوری، یک پوپولیسم عقب مانده، بود که علیرغم دیدن این واقعیت که در ایران یک انقلاب در حال شکل گیری است، طبقه کارگر به حرکت درآمده و اعتراضات در حال گسترش است، به جای پیوستن به اعتصابات کارگری در تهران و فرستادن کادرهای خود برای فعالیت به آنجا، تصمیم می گیرد به "مام جلال" اسلحه برساند. این اوج انقلابی گری این سازمان و "کومله کنگره اول" بود. بعدها دکتر جعفر شفیعی، از آن تصمیم بعنوان یکی از تصمیمات بسیار تأسف بار زندگیش اسم میبرد. در ادامه بحث به این واقعیت که کومله همزمان یک هسته انقلابی با یک تاریخ واقعی دارد، اشاره خواهیم کرد.

نسخه ای از صورت جلسات کنگره اول کومله در اختیار ما است. برای اینکه این تاریخ یک جانبه طرح نشود و تصویری عینی، حقیقی و مستند از کومله ارائه شود، برای درک اینکه این سازمان در آندوره چه مشغله هایی داشت، چه سنتی را نمایندگی می کرد، چگونه بود و چه تغییراتی کرد و بخصوص اینکه تشکیل حزب کمونیست ایران چه تغییری در ایده و فرهنگ و سیاست آن بوجود آورد، این صورتجلسه باید منتشر شود. البته بخش هایی از این تاریخ و تحولات در کومله را شعیب ذکریایی، زمانیکه هنوز معتقد به مارکسیسم بود، در بحث "از کنگره اول تا کنگره دوم" منعکس کرده است.

کافی است به مباحث و فضای کنگره یک تا دو کومله نگاه کنید تا متوجه شوید که در کومله علاوه بر عنصر انقلابی گری، یک عنصر مرتجع و عقب مانده هم وجود دارد. متوجه شوید در کومله هم ناسیونالیسم، ضدیت با زن و مذهبی گری وجود دارد و هم تمایلات چپ. همه این عناصر در کومله آندوره وجود دارند. اتفاقاً تاریخ کومله قبل از کنگره دو، تاریخ سلطه بینش اساساً ناسیونالیستی در کنار جریانات دیگر در آن است. کنگره دو پیروزی جریان چپ علیه ناسیونالیسم، علیه جریان پوپولیستی-ناسیونالیستی درون کومله است. این یک واقعیت است.

"فراکسیون"، مهدی، ایلخانیزه و... تمام این تاریخ را در می گیرند، تمام جدل ها را در می گیرند و ادعا میکنند "کومله یک پدیده کردستانی است!" ادعای امروز عبدالله مهدی یا شعیب ذکریایی و... بعنوان بنیانگذاران آن سازمان، که از سال ۱۳۴۸ فعالیت دارد، مبنی بر اینکه "کومله یک پدیده کردستانی است!" واقعی نیست. برعکس کومله در کردستان فعالیت خیلی جدی نداشت. شعیب ذکریایی در ذوب آهن اصفهان کار میکرد و در اصفهان دستگیر شد. بخش زیادی از دستگیرهای آن دوره شبکه ای که بعدها نام کومله را روی خود گذاشت، و ما در زندان با آنها آشنا شدیم، اصلاً کرد نبودند. محل فعالیتشان تهران و کارخانه ها بود و به خودشان می گفتند کمونیست ایرانی! فواد مصطفی سلطانی در مقاله ای، که شاید از آخرین نوشته های او است، مینویسد "بروید خورشید حزب کمونیست ایران را بجنبانید!". این کومله کی کردستانی بود؟ خیلی ساده این ادعا واقعیت ندارد.

اما کومله از دوره ای معین شاید از سال ۵۷ و اتفاقات بعد از آن کردستانی شد. همانطور که گفتیم دوره کنگره یک، دوره سلطه خط ناسیونالیستی، کومله را کردستانی کرد. در کنگره دوم این خط ناسیونالیستی شکست خورد و کومله دوباره خود را سراسری تر تعریف کرد. حتی تا قبل از کنگره دو، تا بعد از دستگیریهای سال ۶۱، تشکیلات کومله در تهران یکی از بزرگترین تشکیلاتهای چپ ایران بود. مصطفی صابر تعریف میکند که "ما در ذوب آهن اصفهان بودیم و با کارگرها کار میکردیم که چپ شوند و وقتی چپ میشدند میگفتند ما طرفدار کومله

ایم!" کسی که این پدیده میگوید کردستانی و ادعا میکند "کومله کردستانی بود" یا دروغ می گوید یا مطلع نیست و اشتباه میکند.

قبل از حمله جمهوری اسلامی به کردستان، چپ کردستان، چپ سنندج، شوراها شهر در کردستان، خود را با "جنبش کردستان" تداعی نمی کردند. سازمانهای توده ای آندوره نام خود را "جمعیت دفاع از آزادی و انقلاب" گذاشته بودند و "دفاع از خلق کرد" در کار نبود. در آندوره حزب دمکرات از لحاظ اجتماعی فعال نبود. زمانیکه جمهوری اسلامی به کردستان حمله میکند، کردستان به تنها سنگری که میتوانست از خود دفاع کند، می رود. این حمله جمهوری اسلامی به کردستان است که ناسیونالیسم کرد و پرچم ناسیونالیستی کرد را فعال میکند. تا قبل از حمله جمهوری اسلامی به کردستان، در سال ۵۷، از پرچم ناسیونالیسم کرد در کردستان خبری نیست. کوچ مردم مریوان علیه حضور سپاه پاسداران در شهر "کردایتی" بود؟! راهپیمایی مردم سنندج به سمت مریوان "کردایتی" بود؟! شوراها شهرها "کردایتی" بود؟! جمعیتهای "دفاع از آزادی و انقلاب" "کردایتی" بودند؟! هیچکدام از این اعتراضات و نهادها و .. ربطی به "کردایتی" نداشت. اتفاقاً با حمله جمهوری اسلامی به کردستان، و اینکه چپ در ابعاد سراسری قادر نبود جلو این حمله را بگیرد، برای چپ در کردستان سنگر دیگری که بتوان خود را در آن بقبولاند باقی نماند جز "به من حمله نکن"! تحرک برای دفاع از انقلاب و آزادی ناچار به سنگر گرفتن پشت "به من حمله نکن" می رود. سنگر "به من حمله نکن" و "از کردستان برو بیرون" (اخراج نیروهای اشغالگر از کردستان) مترادف میشود، با اینکه "کردها دوباره بدبخت شدند" و... و این شرایط را برای قد علم کردن ناسیونالیسم و پرچم ناسیونالیستی فراهم و موجه کرد. قبل از این اتفاق، در کردستان خبری از پرچم ناسیونالیسم کرد نیست.

واقعیت این است که در کردستان بخصوص در شهرهای جنوب کردستان مثل سنندج، مریوان، سقز، کامیاران، کرمانشاه "کردایتی" وجود نداشت و ناسیونالیستها به حساب نمی آمدند. اساساً جمعیتهای "دفاع از آزادی و انقلاب" بود، کارگران بیکار تظاهرات می کردند، راهپیمایی کارگران در جریان بود و اتفاقاً فضا کاملاً چپ بود. حمله جمهوری اسلامی است که همه نیروها را به سنگری برای دفاع از خود سوق میدهد. این نیروها برای دفاع از خود به سنگری که تاریخاً در کردستان موجود بود و سنتی داشت، مبارزه مسحانه، دست بردند. راهی جز این نداشتند.

تا جاییکه به کومله بر میگردد، یک وجه واقعی کومله این بود که حاضر نبود زیر بار جمهوری اسلامی برود، اما یک وجه واقعی تر این بود که حاضر نبود زیر بار حزب دمکرات برود. بخشی از تحصیلکرده های جامعه کردستان، که بخشی از آنها به کومله پیوستند، اصلاً حزب دمکرات را قبول نداشتند. بخشی از این تحصیلکردگان چپ بودند و بخشی نبودند، اما مشخصه شان این بود حاضر نبودند زیر دست قاسملو و حزب دمکرات بروند. این پدیده را از نظر خانوادگی، از نظر سنتی، تحصیلاتی و طبقاتی قبول نمی کردند. نه فواد مصطفی سلطانی و نه عمر ایلخانیزه این پدیده را قبول نمی کردند. رابطه کومله با حزب دمکرات مانند رابطه سایر نیروها چپ در ایران با این حزب نبود. مثلاً رهبری بیکار در مقابل حزب دمکرات خود را جونیور میدانست. "آقای دکتر قاسملو" برای رهبری بیکار شخصیت مهمی بود، اما برای کومله چنین نبود، از نظر آنها قاسملو عقب مانده بود و نماینده روستایی گری گذشته کردستان بود نه نماینده فرهنگ جدید شهری که این طیف محصول آن بودند. به همین دلیل در مقابل حزب دمکرات ایستادند، از خود دفاع کردند، در ضدیت با جمهوری اسلامی پرچم مستقل و متمایز از حزب دمکرات را برداشتند و به همین اعتبار بخشی از چپ آن جامعه را حول خود جمع کردند. در چنین شرایطی طبیعی بود همه افرادی که به چپ سمپاتی داشتند زیر پرچم کومله بروند. _

این دو عنصر دلیل جمع شدن چپ کردستان حول کومله بود. این جمع شدن چپ حول کومله ناشی از خاصیت "روحانی" فواد یا عبدالله یا یک تشعشعات مغزی "رحمتکش دوستی" فرد دیگری نبود. اگر جمهوری اسلامی به کردستان حمله نمی کرد این اتفاق نمی افتاد. چه بسا قدرت چریک در سنندج بیشتر از کومله میشد. جهت اطلاعات تا حمله جمهوری اسلامی چریک در سنندج، سقز و بوکان از کومله قوی تر بود. "فراکسیون" و گرایش ناسیونالیستی درون کومله این پدیده عینی و مادی و کنکرتی که در آن جامعه اتفاق افتاد را غیر اجتماعی میکنند و "کومله ای" ها را به پیامبرانی تبدیل میکنند که گویا خاصیتهای عجیب و غریبی داشته اند.

این کومله، همزمان سازمانی بود که تشکیلات خود را در اورامانات، با این استدلال که "کارگران اورامان فاسد شده اند"، تعطیل کرده بود. اورامان بخشی از کردستان بود که اولین کارگران فصلی را در ایران تامین کرد.

کارگران فصلی که از اورامانات به شهرهای ایران رفته بودند و شهر و فرهنگ شهری آنرا تجربه کرده بودند، با شلوار جین و ضبط صوت و با "دست انداختن" آخوند به کردستان برگشتند. کومه‌له با این استدلال که "زحمتکشان اورامان فاسد شده اند" و با فاسد دانستن کارگر شهری، تشکیلاتش را در اورامان تعطیل کرد.

از سال ۵۷ تا سال ۶۲ کومه‌له در مبارزات کارگری نقشی ندارد و شما شاهد درگیر بودن کومه‌له در مبارزه کارگر نیستید. حتما افرادی در این تشکیلات غمخور کارگر بودند، اما کارگر امر کومه‌له نبود. واقعیت این است که قبل از کنگره دوم، کومه‌له به بن بست رسیده بود. بطور مثال لمپنیسم در تشکیلات جنوب کردستان کاملا غالب بود. کنگره دو کومه‌له بود که این لمپنیسم را در هم شکست و مواد در هم شکستن آن را تامین کرد.

نمونه دیگر، مسئله مبارزه دهقانان منطقه بوکان علیه مالکین است. در این دوره چریک شعار "زمینها را باید مصادره و تقسیم کنیم" را سر میداد و حزب دمکرات هم از مالکین دفاع می کرد و در این میان کومه‌له مدتها سیاست و راه حلی نداشت. در کومه‌له سیاستی به نام "سیاست دهقانی" وجود نداشت و ابتکارات همه محلی و منطقه ای بود. "دهقانان خودشان تعیین کنند چه میخواهند"، سیاست عمومی کومه‌له بود، در صورتیکه مبارزه دهقانان به رهبری نیاز داشت. زمانیکه جزوه "حل امپریالیستی مسئله ارضی" اتحاد مبارزان کمونیست بدست کومه‌له میرسید، "کمیته بخش" در بوکان، که رحمان حسین زاده هم عضو آن بود، از این جزوه شعارها و سیاستهایی را استنتاج و در نامه ای به رهبری کومه‌له این سیاستها و شعارها را پیشنهاد میکند.

نمونه دیگر برخورد به مذهب است. کسی یادش هست اولین گفتار ضد مذهبی رادیو صدای کومه‌له چه تاریخی بود؟ من یادم هست چون من آنرا نوشتم. سال ۶۲ یا اوایل سال ۶۳، زمانیکه عقب نشینی کرده بودیم و در اردوگاه "شبن کاهه" مستقر بودیم آنرا نوشتیم و از رادیو پخش شد. رهبری کومه‌له به شدت به اینکار متعرض بود. ضدیت با مذهب جزء تاریخ قدیم کومه‌له نیست، جزء تاریخ بعدی آن است. در مراسم ازدواج عضو رهبری کومه‌له، عبدالله مهندی، ملا (ماموستا) خطبه عقد را خواند و ازدواج اسلامی شد. سال ۶۲ و حول و حوش برگزاری کنگره موسس حزب رفیق خالد فرهادزاده در اثر سانحه ای جان خود را از دست داد. در مسجد روستا مراسمی برگزار شد و تمام رهبری کومه‌له در این مراسم فاتحه خواندند. همان دوره در مورد این مسئله بحث و جدل شد. حتی بعد از تشکیل حزب مسئله زن در کومه‌له یکی از مسائل مورد جدل بود. بعد از تشکیل حزب در روستای "سلامت" یا "خانقاه" حرکتی برای چارقد (جامانه) کردن سر زنها راه افتاد. تحت عنوان اینکه "به توده مردم روستاهای کردستان برمیخورد که زنها روسری نداشته باشند!". خجالت آور است اما عملا جنبش "یا روسری یا توسری" راه افتاد. سال ۶۲-۶۳، عضو رهبری کومه‌له رفقای زنی که حاضر به سر کردن روسری (جامانه) نشدند را با این عبارت که "در واحد نظامی با شنیدن صدای شلیک گلوله، متوجه خاصیت روسری (جامانه) میشوید و این قرتی بازی های شهری را فراموش میکنید"، به واحدهای نظامی "تبعید" کرد.

نمونه دیگر در کومه‌له قبل از تشکیل حزب، دادگاه منصفانه برای متهمین و تشکیل نمیشد. تشکیل دادگاه منصفانه و حق دفاع از خود به متهم به کومه‌له بعد از تشکیل حزب کمونیست ایران برمیگردد. به مسئله کومه‌له و حاکمیت نگاه کنید! واقعا کومه‌له میدانست چگونه حاکمیت کند؟ تصور کومه‌له از حاکمیت قبل از کنگره دو چه بود و بعد از کنگره سه چه بود؟

باز هم نمونه دیگر، روحیه نظامیگری و برخورد به رفقای که در واحدهای نظامی نبودند، است. رفقای که در این جلسه هستند یادشان هست که در واحدهای نظامی به اعضا "کمیته تشکیلات روستا" یا "دسته سازماندهنده"، که وظیفه سازمان دادن اعضا و فعالین کومه‌له در روستاها را داشتند، لقب "ته دیگ سوسیالیسم" داده بودند.

بر سر اینکه چرا در رادیو "صدای انقلاب" اطلاعیه عزالدین حسینی را با تمام دعاها و سوره های قرآن، آن میخوانید؟ چرا تبلیغ ضدمذهبی نمیکنید؟! و بحث و جدل بود. کومه‌له همه این واقعیت بود. کومه‌له ای که بیانیه "حقوق پایه ای مردم زحمتکش کردستان" را صادر کرد این کومه‌له قدیم نبود. این بیانیه را، سال ۶۲-۶۳، منصور حکمت نوشت و به رهبری کومه‌له تحمیل کرد.

اینها نمونه های بسیار کوچکی از عقب ماندگی درون کومه‌له است که یک خط، یک گرایش و افرادی مخالف آن بودند، علیه آن جنگ کردند و سنگر به سنگر این سنتها را عقب زدند.

این واقعیت که کومه‌له پس از تشکیل حزب کمونیست ایران به سازمانی تبدیل شد که خارج از کردستان همه می دانستند کارگران فصلی کردستان طرفدار کومه‌له و طرفدار حزب کمونیست هستند، میدانستند برای پیدا کردن ادبیات کمونیستی باید سری به کوره پزخانه، به کارگاههای ساختمانی، و ... در کردستان زد، را هم باید گفت و گفت کدام سنت این را ممکن کرد؟ یادتان هست که "تکش" (کمیته تشکیلات شهرها) را چه کسانی درست کردند و برای درست کردن آن چه جدلهایی علیه چه افراد و سنتهایی کردند؟ یادتان هست که تمام مروج سازمانده ها و کسانیکه در "تکش" فعالیت میکردند علیه همین کسانیکه امروز پرچم ناسیونالیستی را بلند کرده اند، چه جنگ و جدلهایی کردند؟

نمیتوان این پیشروی ها را به حساب روح "کومه‌له دلسوز زحمتکشان" نوشت. کومه‌له از سال ۶۲ تا ۷۲ در میان کارگر و زحمتکش کردستان رشد کرد. قبل از آن کارگر فصلی "کومه‌له ای" نبود، کارگران کارخانه های سنج "کومه‌له ای" نبودند. کومه‌له را یک خط و سیاست و پدیده هایی به اسم تکش، کمیته تشکیلات شهر، و کمیته روستایی که هیچ وقت در اردوگاه آدم "مهمی" حسابش نکردند و تحقیرتان کردند، در میان کارگران برد و ساخت!

کومه‌له یک پروسه تاریخی را طی کرد، جریاناتی در خلق آن نقش داشتند. جریان و گرایشی این خصلت کارگری و کمونیستی را به آن داد و اعضا "فراکسیون" قطعا صاحبان این گرایش نبودند! صاحبان آن گرایش کسان دیگری بودند، که امروز بخش اعظم آنها با کومه‌له نیستند. بخش کوچکی هم که با کومه‌له مانده اند، با "فراکسیون" نیستند. اینها واقعیاتی است که "فراکسیون" و ناسیونالیسم درون کومه‌له آنرا مخفی می کنند و تصویری مقدس و مذهبی گونه از کومه‌له بدست میدهند.

کومه‌له آندوره بخشی از تاریخ جنبش طبقاتی طبقه کارگر است و دستاوردهایش دستاورد طبقه کارگر است و باید از آن دفاع کرد. این واقعیت را باید به طبقه کارگر در کردستان و ایران گفت که تاریخ کارگری کومه‌له هیچ ربطی به اینها ندارد، تاریخ حزب کمونیست است، تاریخ خط منصور حکمت است. در آندوره در کومه‌له عده ای صاحب خط راست و ناسیونالیستی بودند، ربطی به کارگر زحمتکش نداشتند، همانطور که امروز ندارند و همین سیاست های امروز را داشتند و شکست خوردند.

مسائلی چون "کومه‌له و مسئله زن"، "کومه‌له و جنبش دهقانی"، "کومه‌له و جنبش کارگری"، "کومه‌له و مسئله حاکمیت"، "کومه‌له و مبارزه نظامی"، همه تاریخی دارند و کسی نمیتواند تاریخ پیشروی های گرایش دیگری را جعل کنید و به اسم خود بنویسد و بعد به صاحب آن تاریخ بد و بیراه بگویند. این منصفانه نیست، درست نیست، حقیقت نیست.

ما تا جانیکه بتوانیم اجازه نمیدهم این تاریخ و دستاوردهای آنرا مسکوت یا به حساب ناسیونالیستهای کرد بگذارند. این واقعیت کومه‌له است و امروز کادرهای قدیمی کومه‌له باید یکبار دیگر از این واقعیت و این تاریخ دفاع کنند. باید بعنوان کسانیکه در پروسه مبارزه سیاسی رشد میکنند، تاثیر میگیرند و تاثیر میگذارند، بگویند کومه‌له چه بود و طی چه جنگی به چه چیزی تبدیل شد.

این تنها جنبه هایی از حقیقت و اقیعت کومه‌له است. رحمان حسین زاده سخنرانی خوبی داشته که اخیرا هم چاپ شده. به نظرم نکات خیلی خوب و مثبتی راجع به جنبه های از تاریخ کومه‌له در آن است. میشود راجع به تاریخ "کومه‌له و مذهب" نوشت، اینکه چطور متحول شد.

به کسی که خود را مستقل از تحول سیاسی و بعنوان "حقیقت مطلق" جا میزند و ادعای پیامبری میکند، باید گفت بیخشد جای شما در سیاست نیست! کار پیامبران دخالت در سیاست نیست. این "حقیقت مطلق" فقط برای فریب مردم است.

"فراکسیون" ادامه جدالی در گذشته

در سخنرانی دیگری اشاره کردم که فریمن، تاریخدان انگلیسی قرن نوزدهم، میگوید: "تاریخ، سیاست گذشته است و سیاست، تاریخ معاصر است". زمانیکه درباره تاریخ حرف میزنید، راجع به اتفاقات حرف نمیزنید، درباره

سیاست در دوره های گذشته حرف می‌زنید. به همین اعتبار بحث "تاریخی" که اعضا "فراکسیون" می‌کنند بحث اتفاقات در گذشته نیست، بلکه ادامه یک جدال در گذشته است که در آن، توسط خط و گرایش ما در کومه‌له، سنگر به سنگر به عقب رانده شدند و شکست خوردند. جدالی که تا امروز ادامه پیدا کرده است.

"فراکسیون" معتقد است که تاریخ کومه‌له، تاریخ جریان پوپولیست داخل این سازمان است. واقعیت اما چیز دیگری است. پوپولیسم در طول تاریخ هیچگاه جریانی نبوده که روی پای خود بایستد و به اعتبار خود یک جریان سیاسی باشد. پوپولیسم همیشه پوشش یک جنبش دیگر و اساساً پوشش ناسیونالیسم است. پشت یک جریان پوپولیستی همیشه یک جنبش ناسیونالیستی خوابیده است. چون خود پوپولیسم هیچ حقیقت اجتماعی ندارد. حقیقت اجتماعی متعلق به جنبش های اصلی مانند ناسیونالیسم و یا سوسیالیسم است.

همانطور که گفتیم پایه بحث "فراکسیون"، تفسیری از تاریخ گذشته است. "فراکسیون" خود را به جدال سیاسی که در گذشته کومه‌له اتفاق افتاده و در آن شکست خورده ارجاع می‌دهد. این مسئله در خود ایرادی ندارد. هیچ ایرادی نداشت اگر روشن می‌گفتند که "ما کومه‌له مثلاً قبل از کنگره دو هستیم. کومه‌له کنگره یک هستیم و می‌خواهیم کومه‌له را به مواضع و سیاست های کنگره یک برگردانیم". به طور واقعی این "فراکسیون" نماینده کنگره یک است. "فراکسیون" به جای گفتن همین واقعیت تلاش میکند شکست های دیروز خود را مخفی کند و پیروزی های ما و تاریخ پس از کنگره یک کومه‌له را هم به حساب خود بگذارد.

"فراکسیون" از اینکه به خود بگوید نماینده "کومه‌له کنگره اول" پر هیز میکند. فعالیت به نام "کومه‌له کنگره اول" ممکن نیست چرا که اولاً امروز با سی سال پیش بسیار متفاوت است. دوماً باید تاریخ بخش بزرگی از افتخارات کومه‌له و تاریخ این سازمان را، که متعلق به بعد از تشکیلات حزب کمونیست ایران است، زیر خاک مدفون کرد، که ممکن نیست. شما نمی‌توانید اول ماه مه های سنج را زیر خاک کنید. شما نمی‌توانید جنگ با حزب دمکرات را زیر خاک کنید. شما نمی‌توانید جنگ با جمهوری اسلامی را زیر خاک کنید. شما نمی‌توانید کل تبلیغات کمونیستی رادیو کومه‌له و حزب کمونیست ایران در آن مدت را زیر خاک کنید. شما نمی‌توانید تغییری که در موقعیت "زن" در کومه‌له به وجود آمد را زیر خاک کنید. هیچکدام از اینها را نمی‌توانید زیر خاک کنید. تنها راه این است که به نحوی صحنه را بچینید که این دستاوردها به اسم خودتان تمام شود. این تاریخ پر افتخار هیچ تعلق به کومه‌له کنگره یک ندارند. نه تنها تعلق ندارد که علیه آن هم هست!

اینها تاریخ افتخارات کومه‌له، تاریخ نفوذ کومه‌له در زحمتکشان، تاریخ قهرمانی های کومه‌له، تاریخ همه آنهایی که با شعار "زنده باد سوسیالیسم" در مقابل مسلسل های سپاه پاسداران و ارتش در هشت سال جنگ ایستادند را به حساب کومه‌له پوپولیست و ناسیونالیست می‌نویسند. این یک جعل بزرگ در تاریخ است و کسی محق نیست این کار را بکند.

شما می‌توانید درباره خودتان هر تصمیمی بگیرید، اما نمی‌توانید حقیقت آن شخصی که با شعار "زنده باد سوسیالیسم" لوله مسلسل طرف مقابل را گرفت و از سنگر بیرون کشید را به اسم خودتان بنویسید. این بی انصافی است. واقعیت این است که از سال ۶۲ نود درصد پیشمرگان کومه‌له با شعار "زنده باد سوسیالیسم" به جنگ رفتند. با شعار "بزی کردستان" (زنده باد کردستان) به جنگ رفتند! اگر مانند "فراکسیون" فکر می‌کردند که سوسیالیسم امکانپذیر نیست و اول باید نیروهای مولده رشد کند و اصلاً معلوم نیست سوسیالیسم چه هست و...، در آن صورت پیشمرگان کومه‌له هم مانند نیروی اتحادیه میهنی با شعار "بزی کردستان" به جنگ می‌رفتند و برای یک چیز "واقعی تر" و "امکانپذیرتر" جان می‌باختند.

"فراکسیون" تاریخ کومه‌له را به تاریخ گرایش پوپولیستی-ناسیونالیستی داخل کومه‌له و "کومه‌له رنجبران" تبدیل کرده است. تاریخ واقعی کومه‌له عکس آنرا نشان می‌دهد. پیش‌تر هم اشاره کردم؛ ما در اولین فرصت ممکن صورت جلسه های کنگره یک کومه‌له، نشریه های "شورش" آن دوره و بحث های "چه باید کرد" آن را چاپ می‌کنیم تا واقعیت در مقابل جامعه و طبقه کارگر زحمتکش قرار گیرد؛ خصوصاً هر کارگر و کمونیست و چپی که در کردستان امروز این تاریخ را می‌شنود و ممکن است فکر کند که این تاریخ خودش است، متوجه شود که این تاریخ ربطی به تاریخ مبارزه کارگر کردستان و تاریخ کمونیسم ندارد. برعکس در مقابل آن قرار دارد. عروج "فراکسیون" محصول ناتوانی کسانی است که کومه‌له که می‌توانستند از این تاریخ دفاع کنند، اما مصلحت جویانه

اینکار را نکردند و این تاریخ را به نفع مصلحت امروزشان فروختند.

به یک جنبه دیگر مسئله اشاره کنیم. اینها اسم خود را "فراکسیون فعالیت به نام کومه‌له" گذاشته‌اند. سوال این است که مگر تا امروز کومه‌له به اسم "راه کارگر" فعالیت می‌کرد؟ باید پرسید اگر منظور فاصله گرفتن از کومه‌له بعنوان "سازمان کردستان حزب کمونیست ایران" است، چرا "فراکسیون تلاش برای خروج کومه‌له از حزب کمونیست ایران" را تشکیل ندادید؟ اینکار خیلی محق می‌بود! اعضا "فراکسیون" می‌توانستند بگویند حزب کمونیست ایران موجود نیست، که واقعاً هم نیست، و ما می‌خواهیم کومه‌له از آن حزب ناموجود خارج شود. در آن صورت می‌شد با آن مخالف یا موافق بود. می‌توانستند بگویند ما در داخل حزب کمونیست ایران یک فراکسیون که خواستار انحلال این حزب است، تشکیل می‌دهیم. زیرا این حزب، یک حزب واقعی نیست. اما این واقعیت را نمی‌گویند و نامی روی خود گذاشته‌اند که هم ظاهراً از بدیهیات است و هم اصلاً مشخص نیست یعنی چه! اسم "فعالیت به نام کومه‌له"!

مخالفت "فراکسیون" صرفاً با پوسته ناموجود "حزب کمونیست ایران" نیست. اگر این عده می‌خواستند خود را از این موجود دست و پاگیری که هیچ واقعیت بیرونی ندارد رها کنند، می‌توانستند فراکسیونی به نام "فراکسیون انحلال حزب کمونیست ایران" یا "فراکسیون خروج کومه‌له از حزب کمونیست ایران" تشکیل دهند و اعلام کنند پس از خروج کومه‌له از حزب چه بر سر حزب کمونیست ایران می‌آید، مشکل خود این حزب است.

واقعیت این است که مشکل اصلی این "فراکسیون"، همانطور که خود هم به آن اشاره می‌کنند، اسم حزب کمونیست ایران نیست. مشکل اصلی آنان سیاسی است که با حزب کمونیست ایران تداعی می‌شود. زمانیکه اعلام می‌کنند: "ما فراکسیون فعالیت به نام کومه‌له هستیم"؛ استدلال ضمنی آن تنها این نیست که حزب کمونیست ایران موجود نیست؛ بلکه یک سلسله استدلالات و تصویری از گذشته کومه‌له و نقد حزب کمونیست ایران به همراه آن می‌آید که به معنی کنار گذاشتن تمام اصولی است که حزب کمونیست ایران بر اساس آن ساخته شد. نقد تمام اصولی است که کومه‌له با آن رشد کرده و به کومه‌له دیگری، بعنوان سازمان کردستان حزب کمونیست ایران، تبدیل شده است. هدف "فراکسیون" تسویه حساب با اصول و سیاسی است که حزب کمونیست ایران و کومه‌له با آن تداعی می‌شود. در غیض اینصورت فراکسیونی با همان ادعا و عنوانی که من گفتیم درست می‌کرد. لازم نبود به اصطلاح لقمه را از پشت سر در دهانشان بگذارند. خودشان هم اذعان می‌کنند و می‌گویند که "مشکل ما یک اسم نیست، مشکل ما یک سیاست است، یک سنت است، یک تاریخ است."! اما برای اینکه آن تاریخ را نقد کنند، ابتدا آن را جعل و تحریف می‌کنند. در ادامه به آن اشاره می‌کنم.

همانطور که گفتیم مسئله اینها "حزب کمونیست ایران" نیست بلکه کل سیستم، سیاست و تاریخی است که با این حزب تداعی می‌شود. هدف کنار گذاشتن این تاریخ و بازگرداندن کومه‌له به کومه‌له کنگره اول است.

این "فراکسیون" پشتوانه‌ای حقیقی ندارد و به واقعیاتی متکی نیست. تصویر کاذبی از گذشته ارائه می‌دهد و مطلقاً به تاریخ واقعی کومه‌له و مدال هایی که از این تاریخ به سینه خود می‌زنند، تعلق ندارد. نه تنها به آن تعلق ندارد، بلکه علیه آن تاریخ و سنت ها و حتی علیه شخصیت‌های معینی در این سازمان شکل گرفته است.

همانطور که گفتیم ناسیونالیست های درون کومه‌له، همیشه یک تصویر وهم آلود از کومه‌له ارائه می‌دهند و تاریخ دیگران را به اسم خود ثبت می‌کنند. این تلاش در واقع یک جدال سیاسی است و ادامه جدالی است که ما با ناسیونالیسم گرد در درون کومه‌له داشتیم. به نظر من بسیار حیاتی است که کارگر، زحمتکش و کمونیست کردستان واقعیت این تاریخ، واقعیت سنت های درون کومه‌له را بداند و تصمیم بگیرد که به کدام سنت تعلق دارد. به نظر من کارگر زحمتکش کردستان به هیچ کدام از این سنت هایی که امروز در کومه‌له وجود دارند، تعلق ندارد.

اگر به گذشته نگاه کنیم می‌بینیم که عبدالله مهدی هم همین کار را می‌کرد. تمام جریانات ناسیونالیست در کومه‌له این کار را می‌کنند و خود را به یک "حقیقت مطلق"، مستقل از زمان، به نام کومه‌له وصل می‌کنند، تا این واقعیت که کومه‌له پس از پیوستن به حزب کمونیست ایران تغییر کرد و موجود دیگری شد، را انکار کنند. تاریخ کومه‌له پس از کنگره دوم ربط چندانی به تاریخ کومه‌له پیش از کنگره دو ندارد. کومه‌له پس از کنگره دو نقد آن تاریخ و نقطه آغاز تغییر آن تاریخ و گذشته است. بعداً به مؤلفه های آن اشاره می‌کنم. تمام این جریانات روی این واقعیت خاک می‌پاشند تا خود را به عنوان نماینده آن کومه‌له‌ای که موجود نیست معرفی کنند و سپس خود را به عنوان دلسوز

این تاریخ معرفی کنند. این تلاش منصفانه نیست، واقعی نیست، حقیقت ندارد و متناقض است.

در سیستم "فراکسیون" هم کومهله مقوله مجرد و "حقیقت مطلق"، یک "روح جاودانه" است، که حالش هم خوب نیست! جالب است که در بیانیه‌شان اعلام می‌کنند که "هر کس از کومهله جدا شده‌است از سوسیالیسم دور شده است. وضعیت خود کومهله هم خوب نیست." یاد نقل قول نشریه "پانچ" می‌اقتیم که "همه بزرگان دنیا از بین رفته‌اند و حال من هم خیلی خوب نیست!". مشخص نیست که اگر وضع این "حقیقت مطلق" خراب است شما چرا نماینده آن شده‌اید؟

این "فراکسیون" به خودش می‌گوید چپ اما به طور واقعی یک "فراکسیون" کاملاً ناسیونالیستی است. ادعا می‌کنند که سوسیالیست هستند و سوسیالیسم باید همیشه مطابق با آخرین پیشرفت های علمی آپدیت یا به روز شود، اما علمی که خود را با آن آپدیت و به روز می‌کنند مربوط به قرن نوزدهم یا اوائل قرن بیست و عقب مانده ترین علم آن دوران است.

باید از اینها پرسید آیا واقعا کارگر و زحمتکش کردستان مسئله شما بودید؟ اگر آری، لطفا چهار نوشته و عملکردتان را در این رابطه نشان دهید. قهرمانان این تاریخ چه کسانی بودند؟ چه کسی سیاست تعیین می‌کرد، چه کسی در شهر و روستا جلسه می‌گذاشت و سازمان میداد و کمیته درست می‌کرد، چه کسانی در نشریات می‌نوشتند و در "تکش" و رادیو پیام به فعالین داخل رمز می‌کردند؟ و رهبری کومهله برای اینکار چقدر وقت می‌گذاشت؟ هیچ! برای رهبری کومهله این یک فعالیت جانبی بود. کسانی که این فعالیت را "علیه مشغله های خود" میدانستند امروز همه این فعالیتها را به اسم خودشان مینویسند. این واقعیت ندارد و این را باید کارگر و زحمتکش کردستان ببیند. اول ماه مه های سنج هیچ ربطی به این سنت قدیمی در کومهله نداره و اتفاقا علیه آن بوده. در تمام این سالها اعتراضات کارگران کوره پزخانه ها، کارگران ساختمانی و در جریان بود و اعضا "فراکسیون" نه یک مقاله در مورد آن نوشتند، نه درگیر آن بودند و نه هیچ ربطی به آن داشتند، برعکس علیه آن بوده، علیه این بخش از فعالیت کومهله سنگ اندازی میکردند و آنرا و تمام کسانی که در این بخش فعالیت میکردند را تحقیر کردند. اگر خط پیشرو و کمونیستی و جنگی که این خط در کومهله کرد و آنرا به اینجا رساند، را از تاریخ کومهله درز بگیریم، اونوقت این تاریخ تبدیل میشود به تاریخ کسانی که هیچ تعلقی به آن نداشته و اتفاقا همیشه علیه اش بودند.

"فراکسیون" و سوسیالیسم

"فراکسیون" ادعا میکند طرفدار سوسیالیسم است و اعضا آن سوسیالیست اند، اما مشخص نیست که این سوسیالیسم چیست. می‌گویند سوسیالیست اند اما "هنوز وقتش نیست". می‌گویند سوسیالیست اند اما "معلوم نیست انقلاب سوسیالیستی یعنی چه!". می‌گویند سوسیالیست اند اما ترشان این است که "سوسیالیسم در ایران عملی نیست!". می‌گویند در کردستان به طریق اولی عملی نیست و فعلاً باید نیروهای مولده رشد کنند، جامعه صنعتی شود و بعد سوسیالیسم متحقق میشود. اگر از این "فراکسیون" بپرسید "هنر و خاصیت شما چیست؟"، " شما چرا موجود هستید؟" و "موجودیت شما ناشی از چه معضلی است؟" می‌گویند "چون به خلق گُرد ستم شده است!" خوب این یک ناسیونالیسم خالص است.

این "طرفداری" و "اعتقاد" به سوسیالیسم درست مانند این است که در دوره برده داری یک "ضد برده دار" به برده ها بگوید "الآن زمان مناسب برای جنبش ضد برده داری نیست"، "نمی‌شود بی خودی شلوغ کنیم"، "معلوم نیست اگر این برده داری از بین برود چه چیزی جایگزین آن می‌شود"، "اول باید برده دارها کمی ثروتمند شوند، که بعد بتوانیم فنودالیسم را بوجود بیاوریم"، "الآن نمی‌شود برده داری را برانداخت"، در نتیجه "شما لطفاً فعلاً برده بمانید و برده وار کار کنید و یا با حیوانات وحشی بجنگید و مردم را سرگرم کنید!" و "البته من هم ضد برده داری هستم!" حتی یک برده هم در دنیا پیدا نمی‌شود که به چنین شخصی بگوید "ضد برده دار!" همانطور که هیچکس به حق به این "فراکسیون" نمی‌گوید "سوسیالیست ضد سرمایه داری!"

در عین حال این "فراکسیون" به بردگان امروز، به کارگران مزدی، که از انگلستان تا تهران، از چین تا آفریقا، از صبح تا شب کار می‌کند، استثمار می‌شود، حقوق‌اش را نمی‌دهند، از گرانی به تنگ آمده است، تمام دنیا بر

گُرده او می‌چرخد، آخرین قطره خون و عرق پیشانی‌اش را کشیده‌اند؛ کاری ندارند، بلکه فقط با کارگر کردستان و کارگری که در شهرهای کردستان است، کار دارد. به کارگران در کردستان هم می‌گوید "دوستان عزیز، رفقای کارگر؛ ما خیلی دلسوز شما هستیم اما سوسیالیسم ممکن نیست. اصلاً مشخص نیست چیست. فعلاً شما کار کنید تا نیروهای مولده رشد کند، صنعت بیاید، بعد "انشالله" فرزندانان یک روزی سوسیالیسم را تجربه خواهند کرد!"

اجازه بدهید خاطره ای را تعریف کنم. سال ۵۷ در خلال اعتصابات کارگری، یک کارخانه دار بزرگ تهرانی وسط اعتصاب کارگری روی چهارپایه رفت و گفت: "رفقای کارگر، من هم سوسیالیست هستم. اما الان در مرحله دمکراتیک انقلاب هستیم. من "بورژوازی ملی" هستم. شما نباید در ایندوره علیه من اعتصاب کنید. شما باید کمک کنید که من رشد کنم!". این سخنرانی یک سرمایه دار خطاب به کارگران بود. این "فراکسیون" سخنگوی همان سرمایه دار است، اما نوع سنجی، مهابادی یا بوکانی آن! به کارگر می‌گوید "نیازی نیست برای سوسیالیسم مبارزه کنید، چون معلوم نیست سوسیالیسم چیست!"! اینها به سوسیالیسم ربطی ندارند.

"فراکسیون" واقعیت وجودی خود را به چیزی به نام "خلق گُرد" ارجاع می‌دهد. "خلقی" که گویا همه با هم مشترک‌المنافع هستند و ستم واحدی به آنها روا داشته می‌شود و اینها نماینده ضدیت با آن "ستم واحد" هستند. در دنیای سیاست به این می‌گویند "ناسیونالیسم"! از اعضا "فراکسیون" باید پرسید چرا شرم می‌کنید به خودتان بگویید ناسیونالیست؟ سرتان را بالا بگیرید و از جنبشی که به آن تعلق دارید خجالت نکشید. میدانید چرا نمی‌توانند این را اذعان کنند؟ چون تاریخ کومهله با مبارزه علیه ناسیونالیسم نوشته شده است و حتی امروز هم نمیتوانید در کومهله سرشان را بالا بگیرند و بگویند ناسیونالیست اند! یا باید بگویند "شهاد" و خود را به خون شهدا وصل کنند؛ مانند عبدالله مهندی‌ها و یک فرقه مذهبی خونین درست کنند. یا یک تصویر کج و معوج و پرت و پلاپی از گذشته و حال کومهله به کارگری که در کردستان به کومهله سمپاتی دارد، بدهند تا او را متقاعد کنند که سوسیالیسم نمی‌شود!

"فراکسیون" صریحاً اعلام نمیکند ناسیونالیست اند تا به بورژوازی گُرد بگویند که ما کارگران و زحمتکشان کردستان را طرفدار شما می‌کنیم! اما این یک توهم است. نمی‌توانند این کار را بکنند. خیلی ساده نمی‌توانند. عبدالله مهندی نتوانست، عُمر نتوانست، اینها هم نمی‌توانند. به این دلیل که چپ دیگری در کردستان هست و جامعه رشد کرده است.

باید به اعضا "فراکسیون" گفت مانند "تونی بلر"، "قاسملو"، یا هر شخصیت سیاسی دیگری از جنبش خود دفاع کنید. حرفی که قاسملو زد خیلی کمتر از اینها بود. قاسملو گفت "سوسیالیسم مثلاً بیست سال دیگر میسر می‌شود." با این حساب قاسملو جزو نیروهای چپ اینها و خیلی از "سوسیالیست" تر است. به اعضا "فراکسیون" باید گفت: سرشان را بالا بگیرید، به خود و حرفتان افتخار کنید و بگویند "ما ناسیونالیست هستیم"، "دوره سوسیالیسم تمام شد"، "اصلاً معلوم نیست سوسیالیسم چیست" و! اتفاقاً اگر با صراحت بگویند ناسیونالیست هستند شانس‌تان بیشتر می‌شود. ممکن است یک عده ناسیونالیست طرفدار شما شوند، شما را با حزب دمکرات، پُژاک، عبدالله مهندی، عمر ایلخانیزاده، حزب سوسیال-دمکرات و جریان عبدالله کهنه پوشی (عبه دلیر) کنار هم می‌گذارند و یکی را انتخاب می‌کنند.

"فراکسیون" و انکار چپ و حزب کمونیست ایران در کردستان

از نظر "فراکسیون"، حزب کمونیست هیچوقت در تاریخ کردستان وجود نداشته است. اگر کسی به تاریخ سال ۶۲ تا سال های ۷۰- ۷۲ نگاه کند، متوجه میشود در آندوره هر کسی که در ایران زندگی کرده و سیاسی بوده، هر فعال سیاسی چپی، خود را با حزب کمونیست ایران تداعی می‌کرد. اینکه سرکوب اجازه نمی‌داد که حزب کمونیست ایران ابراز وجود علنی کند، به این معنی نیست که حزب کمونیستی وجود نداشت. به شهادت همه کارهایی که شد حزب کمونیست وجود داشت. به شهادت ردی که حزب کمونیست در تمام چپ ایران به جا گذاشته است، به شهادت اینکه حتی "راه کارگر" مجبور می‌شد حرف های حزب کمونیست را تکرار کند. به شهادت اینکه حتی چریک مجبور می‌شد ادبیات حزب کمونیست را قرض بگیرد. به شهادت اینکه "محسن رضایی" هم در تلویزیون گفت که "اینها حزب کمونیستی درست کرده‌اند"، این حزب موجود بود.

حرف "فراکسیون" این است که در ایران چپی وجود ندارد و وجود نداشته است. در کردستان هم چپ، همان چپی است که "فراکسیون" خود را به آن ارجاع میدهد؛ یعنی کومه‌له کنگره یک، که اولویت اصلی اش "خلق‌گرد" بود.

در پلاتفرم "فراکسیون" آمده است که "ما خلق کرد و مبارزات مردم کردستان را نمایندگی می‌کنیم!" و از مبارزات خلق های دیگر هم پشتیبانی می‌کنیم چون تحت ستم شوونیسم هستند و باید با شوونیسم مبارزه کرد. منتهی فراموش می‌کنند که باید با "شوونیسم‌گرد" هم مبارزه کرد. از نظر آنها شوونیسم تنها "شوونیسم فارس" است! می‌گویند باید با شوونیسم مبارزه کرد، ما از خلق های دیگر هم پشتیبانی می‌کنیم اما در کارشان دخالت نمی‌کنیم. این یعنی، آنها هم در کار ما دخالت نکنند، یعنی "کردستان مال من است، من نماینده کارگر زحمتکش کردستان هستم و لطفاً شما که فارس، تُرک، بلوچ و ... هستید، در کار من دخالت نکنید". اینجا سرزمین من است و کارگر آن هم، که من متقاعدش کرده‌ام سوسیالیسم معلوم نیست چیست و امکان پذیر هم نیست، با من است. زمانی که به "فراکسیون" می‌گوئیم شما "ناسیونالیست" اید، بهشان بر می‌خورد!

به نظر من این فراکسیون ناسیونالیستِ خالص است. نه یک کلمه بیش و نه یک کلمه کم. ناسیونالیسم، منجمله ناسیونالیسم‌گرد، هیچ ربطی به سوسیالیسم، به حق کارگر، به حق زن و ... ندارد. علاوه بر این، ناسیونالیسم‌گرد همیشه عقب مانده است. شاخص آن زندگی مردم در کردستان عراق است. در کردستان عراق که احزاب ناسیونالیست کرد حاکم اند و ظاهراً هیچ مانعی ندارند. دولت شوونیست مرکزی هم که مانع نیست. پس چه چیز باعث می‌شود در کردستان عراق در مدت کمی چندین هزار زن تنها به خاطر مسائل ناموسی کشته شوند؟ تعداد زنانی که در دوره حاکمیت اینها به دلایل ناموسی به قتل رسیده اند بیشتر از تعداد قربانیان بمباران شیمیایی صدام حسین است. در کردستان عراق حکومت در دست کیست؟ سوسیالیست‌ها؟ نه، دست همتهای همین "فراکسیون" است.

زمانیکه به اعلامیه "فراکسیون"، به پشتیبانی هایی که از آن شده، به مطالبی که وحید عابدی یا شعیب ذکریایی نوشته اند، نگاه می‌کنید می‌بینید که این جریان هیچ ربطی به سوسیالیسم ندارد. یک جریان کاملاً ناسیونالیستی کرد است و باید به همین اسم هم از آنها نام برد. اگر کومه‌له کنگره اول، به شکلی که "فراکسیون" می‌خواهد، ادامه پیدا می‌کرد، پدیده ای میشد مانند مثل "کومه‌له رنجدران"، یا "اتحادیه میهنی"! مستقل از ارزیابی ما از خوب و مثبت یا بد و منفی بودن آن، این سرنوشت کومه‌له می‌بود. امروز هم "فراکسیون" همان جایگاه را پیدا کرده است.

یک نکته که شخصاً در مورد آن با "فراکسیون" توافق دارم این است که می‌گویند حزب کمونیست واقعیت ندارد. من هم فکر می‌کنم حزب کمونیست ایران واقعی نیست. حزب کمونیست ایران با خروج ما کمونیسم کارگری از آن، واقعیت خود را از دست داد و به بخشی از سازمان کردستان حزب تبدیل شد. بزرگترین بخش کادرهای آن حزب از آن جدا شدند و امروز در حزب کمونیست کارگری هستند. نکته دیگری که می‌گویند این است که "کومه‌له امروز دیگر آن کومه‌له سابق نیست." من با این تز هم موافق هستم. همانطور که حزب کمونیست وجود ندارد، کومه‌له امروز هم کومه‌له جدیدی است. آن کومه‌له‌ای نیست که در دوره ای سخنگوی نقد مذهب بود. سخنگوی نقد به ستم بر زن بود. سخنگوی کارگر و راهنمای کارگر در مبارزه‌اش در کوره پرخانه‌ها و کارگاه های ساختمانی بود، سخنگوی کارگران اول ماه مه های سنندج، سخنگوی اتحادیه "صنعتگر"، سخنگوی همه حرکتهای کارگری، سخنگوی مبارزه آزادیخواهانه و برابری طلبانه در آن جامعه بود. این کومه‌له دیگر آن کومه‌له نیست! این یک واقعیت است. منتهی "فراکسیون" هم ربطی به کومه‌له آندوره ندارند.

کومه‌له امروز یک کومه‌له منفعل است. هر کسی که می‌آید و به آن یک لگد می‌زند و او هم قابلیت دفاع از خود را ندارد. حتی شخصی مانند ایرج آزرین هم به آنها فخر می‌فرشد و تهدید میکند "من ارتباطم را با شما قطع می‌کنم." و اینها هیچ عکس‌العملی نشان نمی‌دهند. علیه شان فحاشی میکنند و هیچ نمی‌گویند؛ نقدشان می‌کنند و هیچ نمی‌گویند؛ به آنها حمله می‌کنند و هیچ نمی‌گویند؛ برایشان پاپوش درست می‌کنند و هیچ نمی‌گویند و از چیزی دفاع نمی‌کنند. تنها از بودن خودشان که "موجود هستیم" دفاع می‌کنند. این واقعیت امروز کومه‌له است و "فراکسیون" هم به همین دلیل به کومه‌له می‌گوید "شما منفعل هستید!" منتهی در مقابل یک فعالیت کمونیستی که می‌توان در مقابل کومه‌له گذاشت، "فراکسیون" یک فعالیت ناسیونالیستی را پیش روی کومه‌له می‌گذارد است.

"فراکسیون" و مبارزه سیاسی درون حزبی

زمانیکه اطلاعاتی‌های "فراکسیون" را می‌خوانید متوجه سطح نازل سیاسی و عقب ماندگی فضای سیاسی و فکری آن میشوید. "فراکسیون" از اینکه "فضا بر ما سخت است و اجازه نمی‌دهند حرفمان را بزنیم." شکوه می‌کند. در دنیای امروز نمیتوان این را از هیچ کسی پذیرفت که بگوید "من نمی‌توانم حرفم را بزنم."! شما عضو هر سازمانی باشید می‌توانید حرف خود را در سایت‌های اینترنتی منتشر کنید و کسی نمی‌تواند مانع شما شود. هر کس و از هر حزبی بگوید "نمی‌گذارند حرفم را بزنم!" یا حرفی برای گفتن ندارد یا جسارت سیاسی گفتن حرف خود را ندارد. وگرنه چه کسی مانع شده است که شما حرفتان را بزنید؟ چه کسی مانع شده استندلال کنید؟ چه کسی مانع شده است که راجع به تاریخ کومه‌له کتاب بنویسید؟ چه کسی مانع شده شما تبیین خود را از لحظات مهم زندگی کومه‌له بگویند؟ بگویند رابطه کومه‌له با جنبش دهقانی مثلاً در بوکان چه بود؟ رابطه کومه‌له با مسئله زن چه بود و چگونه با این مسئله کنار آمد؟ رابطه‌اش با مذهب چگونه بود؟ رابطه‌اش با طبقه کارگر چگونه بود؟ "فراکسیون" در مورد این مسائل چیزی نمی‌گوید چون حرفی برای گفتن ندارد! و یا اگر حرفی بزنند ناچاراً علیه تاریخ جعلی آنان از کومه‌له خواهد بود. "اجازه نمی‌دهند حرفمان را بزنیم" صرفاً بهانه‌ای برای توجیه این تناقض است.

"فراکسیون" می‌گوید "در تعیین مسئولیت‌ها لیاقت افراد در نظر گرفته نمی‌شود." ظاهراً در تعیین مسئولتیهای حزبی "لیاقت" اعضا "فراکسیون" در نظر گرفته نشده است و مسئولیت‌ها به کسانی داده شده است که هم خط رهبری حزب یا رهبری کومه‌له هستند. طبیعتاً در یک حزب سیاسی، خط سیاسی جزئی از "صلاحیت"‌ها برای سپردن مسئولیت‌هاست. نمیتوان انتظار داشت شما را، که طرفدار انحلال این حزب هستید، مسئول آموزش اعضا و کادرهای حزب کرد، تا با اتکا به نظرات خود تاریخ و سیاست این حزب را تدریس کنید؟ این یک تصویر عقب مانده و غیر سیاسی از احزاب است. تصویر اینکه که گویا مانند یک خانواده همه دور هم جمع میشویم و مسئولیت‌های سیاسی را مستقل از سیاست تقسیم کنیم. در دنیای سیاست انسان‌های هم خط دور هم جمع می‌شوند نه اعضا خانواده و فامیل‌هایی که با هم خاطرات مشترکی دارند. مسئولیت‌ها به کسانی که هم خط هستند یا در چارچوب آن خط کار و فعالیت میکنند و مفید هستند، سپرده میشود. طبیعی است به عضو یا کادر حزبی که مخالف بنیادهای فکری و سیاسی آن حزب است، بگویند لطفاً شما داوطلب قبول مسئول آموزش تاریخ حزب یا مانیفست در این حزب نشوید، چون شما مانیفست را نادرست توضیح می‌دهید. همینطور شکوه از اینکه "مجال داده نمی‌شود" و "همه ارگان‌های تبلیغاتی در دست خط دیگر است" جایی ندارد! اشاره کردم در یک حزب سیاسی، یک خط تلاش می‌کند اکثریت را به دست بیاورد تا بتواند ارگان‌های تبلیغی را به دست بیاورد. نمیتوان انتظار داشت خطی که تلاش کرده و اکثریت را بدست آورده است، تلویزیون، رادیو، آموزش و ... را به دست اقلیت بدهد که حرف خود را بزند. طبیعتاً هر زمان گرایش و خط شما اکثریت شد، میتوانید مسئولیت آموزش را به عهده بگیرید.

این انتظار که مخالف سیاسی یک فراکسیون در مقابل آن نایستند، ناشی از یک فرهنگ عقب مانده است! گویا تشکیل فراکسیون با خود حقوق اضافه و امتیازاتی را به همراه می‌آورد و فراکسیونی که مخالف اکثریت یک حزب یا سازمان باشد علاوه بر حقوق اکثریت، یک حقوق و امتیازاتی هم بدست می‌آورد! اتفاقاً حقوق هر فراکسیونی در یک سازمان سیاسی به اندازه وزن این فراکسیون در آن سازمان است. اگر فراکسیون شما ده نفر است و فراکسیون من صد نفر است، شما یک دهم نیروی سازمان هستید و حزب هم باید به اندازه یک دهم به شما امکانات بدهد. تبعیت اکثریت از اقلیت که قانون نیست، برعکس در همه احزاب و سازمانهای سیاسی تبعیت اقلیت از اکثریت قانون است! در پارلمان هم همین قانون صدق میکند. شما نمیتوانید انتظار داشته باشید با سه رای وارد پارلمان شوید و ادعا کنید چون اقلیت هستید باید وارد پارلمان شوید. به شما می‌گویند ببخشید شما رای کافی برای ورود به پارلمان را نیاوردید.

این تصویر که همه با هم "رفیق" هستیم و "رفیقانه" بحث کنیم و اختلافات سیاسی در رابطه و فعالیت مشترک تأثیری ندارد، ناشی از عقب ماندگی و غیر سیاسی گری این "فراکسیون" است. اولاً در فضای رفیقانه انسان‌ها با هم بحث می‌کنند. کسی شاهد هیچ بحث جدی و سیاسی، جز گلابیه و شکوه از یک تاریخ جعلی، از طرف "فراکسیون"، نبوده است. دوماً در سنت شما اگر بخواهیم "رفیقانه" بحث کنیم که شما سر من را زیر آب می‌کنید! کجای دنیا سر همدیگر را بر سر اختلاف سیاسی زیر آب می‌کنند، مگر در یک جامعه عقب مانده جهان سومی!

بنیادهای سیستم "فراکسیون" عقب مانده است و حاکی از عدم بلوغ سیاسی و جهان سومی آن است و این اتفاقا یکی از خصوصیات مادرزادی ناسیونالیسم گُرد است.

رهبری کومله و دفاع از تاریخ

همانطور که گفتیم من هم فکر می‌کنم حزب کمونیست ایران وجود خارجی ندارد. اینکه آیا منحل می‌شود یا نه به خودشان مربوط است. اما تا آنجایی که به کومله مربوط می‌شود، تاریخ کومله، تا مقطعی که ما از آن جدا شدیم، تاریخ مبارزه طبقاتی طبقه کارگر در ایران در مقابل بورژوازی؛ چه بورژوازی گُرد و چه بورژوازی ایران، تاریخ جنبش کمونیستی ایران است و دستاورد همه ماست. شخصاً فکر می‌کنم که وظیفه هر کمونیستی است که از آن تاریخ، در مقابل تعرض دائمی بورژوازی، در هر لباسی، امروز به نام "فراکسیون"، و تلاش آن در قانع کردن طبقه کارگر به اینکه "سوسیالیسم امکان پذیر نیست و به نفع شماست گُرد باشید"، دفاع کند.

امروز ابراهیم علیزاده و صلاح مازوجی جرات نمی‌کنند، در مقابل این گرایش ناسیونالیستی در کومله از سابقه و تاریخ خود دفاع کنند. شهامت سیاسی آن را ندارند که سر خود را بالا بگیرند و به "فراکسیون" بگویند کومله مورد نظر شما ضد زحمتکش بود! اگر این شهامت سیاسی را داشتند برخورد‌های تشکیلاتی، توییح‌ها و تعلیق عضویت تعدادی از اعضا و کادرهای حزب، به دلیل ضرب و شتم مردم، اخاذی، توهین به مردم و ... در آندوره، را علنی می‌کردند و نشان میدادند بخشی از کسانیکه امروز زیر بیانیه‌ای که ادعا میکنند "حزب کمونیست ربطی به کارگر و زحمتکش ندارد"، را امضا میکنند!، شامل این برخوردهای تشکیلاتی میشوند. باید به رهبری کومله گفت جسارت سیاسی داشته باشید و از خود دفاع کنید، از کارگر زحمتکش کردستان دفاع کنید، از مارکسیسم دفاع کنید، از کمونیسم دفاع کنید، از حقیقت دفاع کنید. چرا تحمل میکنید؟ چرا اجازه میدهید تاریخ را جعل کنند؟ اما مصلحت جویی رهبری امروز کومله حکم میکند باج بدهند و از آن تاریخ دفاع نکنند. زمانی هم که می‌گوید این حزب جنازه بی حرکتی است که مدام روی آن قارچ می‌زند، ناراحت میشوند.

در مورد "کومله و جنگ با حزب دمکرات"، امروز کسی در کومله هست که توضیح بدهد این جنگ چه بود، چرا بوجود آمد، چرا آندوره از آن دفاع کردند؟ این همه "خون شهید" و "شهید" میکنند میتوانند به خانواده پیشمرگانی که در این جنگ کشته شدند بگویند این جنگ بر سر چه بود؟ چرا یک کلمه از خودشان دفاع نمی‌کنند؟ چرا نمی‌گویند که ما از آزادی دفاع کردیم؟ چرا از آرمان کسانیکه که برای دفاع از آزادی به ما پیوستند و جنگیدند و جان خود را از دست دادند، دفاع نمی‌کنید؟ چرا اگر آندوره دروغ گفتید، امروز نمی‌گوید دروغ گفتیم؟! ما که ایستاده ایم و از حقیقت دفاع میکنیم، ما می‌گوییم از آزادی دفاع کردیم، کسانیکه در این جنگ جان باختند از آزادی دفاع کردند، جانشان را برای سوسیالیسم از دست دادند.

کومله تنها با انتساب صریح و روشن خود به آن تاریخ و دفاع صریح و روشن از آن می‌تواند در مقابل ناسیونالیست‌ها از خود دفاع کند. کاری که رهبری آن مناسفانه نمی‌کند، چرا که به دست دفاع از آن تاریخ به دفاع از ما و همه کسانی که در آن تاریخ نقش داشته‌اند، تبدیل می‌شود. محافظه کاری، بی خطی و انفعال فکری که امروز بقیه رهبری کومله را گرفته است باعث ناتوانی‌شان شده است. بطوریکه حتی از دفاع از خود ناتوان هستند. شما نمی‌توانید شرمگینانه از تاریخ کومله دفاع کنید. باید سرتان را بالا بگیرید و از تاریخ حزب کمونیست دفاع کنید. دستاوردهای آن را در مقابل حرکت ناسیونالیستی در تاریخ کومله بازگو کنید. باید به مصوبات کنگره شش که می‌گوید "کومله خود تاریخی داشته و سنت‌های مختلفی داشته" پایبند باشید و سنت خود را در مقابل سنت دیگران قرار دهید. شما نمی‌توانید هم نماینده کنگره اول کومله باشید، هم نماینده کنگره دو، سه، چهار و پنج و شش آن! نمی‌توانید، چرا که کنگره یک در مقابل همه کنگره‌های دیگر قرار می‌گیرد. کسی که می‌خواهد از کومله در مقابل ناسیونالیسم دفاع کند ناچار است از کنگره دو تا شش در مقابل کنگره یک دفاع کند. رهبری کومله خط و روشن بینی آن را ندارند و در مقابل محافظه کاری و موضع سائتر گرفتن و مماشات کردن، را دارند! و در نهایت بازنده خواهند بود.

اگر کومله بخواهد از آن دستاورد دفاع کند باید اسم خود را "کومله کمونیست" بگذارد. همان راه حلی که منصور حکمت پیش پای کومله گذاشت. اگر شما خود را "کومله کمونیست" خطاب کنید، معلوم می‌شود اینها کومله

غیر کمونیست اند. ناچار می‌شوند بگویند "ما کومله کمونیست نیستیم"؛ "ما کومله کنگره یک هستیم." رهبری کومله به جای اینکار، چتری باز کرده به اسم "کومله و حزب کمونیست ایران" که همه می‌توانند زیر آن بخزند. عبدالله مهتدی، عمر ایلخانی زاده، شعیب ذکریایی، ساعد وطندوست و ...؛ همه می‌توانند زیر آن چتر قرار بگیرند. کسانیکه تاریخ دیگری دارند، به جنبش دیگری تعلق دارند و صراحتاً می‌گویند "ما جنبش‌های دیگری هستیم"، میتوانند زیر این چتر بروند.

عجیب است آیا رهبری کومله متوجه نیستند چرا هیچوقت از کومله یک انشعاب "کارگر-کارگری" اتفاق نمی‌افتد؟ چرا یک انشعاب تر و تسکیستی صورت نمی‌گیرد؟ چرا یک انشعاب "چپ مریخی" صورت نمی‌گیرد؟ یک انشعاب که ظاهراً یا باطناً چپ باشد. چرا یک انشعاب فمینیستی صورت نمی‌گیرد؟ چرا همیشه انشعابات ناسیونالیستی اتفاق می‌افتد؟ اگر این حزب، حزبی بود که یک بار کسی از موضع چپ از آن انشعاب میکرد و یک بار کسی از موضع راست پدیده دیگری بود. اما اگر حزبی باشد که دائم "گل" بدهد و گل ناسیونالیستی بدهد باید به خود نگاه کند و بگوید "یک چیزی مشکل دارد. یک چیزی درست کار نمی‌کند!". باید در مقابل این ناسیونالیسم راست یک سدّی وجود داشته باشد که وجود ندارد. آن سد را "کومله کمونیست" می‌تواند ایجاد کند. به نظر من این تنها شانس‌شان است. برای دفاع از این تاریخ و سد بستن در مقابل ناسیونالیسم درون کومله، منابع کافی وجود دارد. هنوز فایل صوتی جلساتی که منصور حکمت در آن اظهار نظر کرده است در سایت‌های حزب کمونیست موجود است. میتوان به مباحثی که در این جلسات شده، ارجاع کرد.

کومله یک موجود واقعی است. کومله واقعی متولد شد، کومله واقعی هم متاسفانه مرد. آن چیزی که امروز از آن باقیمانده است، یک عمارت است که باید ببینیم در اتفاق بعدی چه کسی صاحب آن میشود. کسانی که امروز "صاحب" کومله هستند، در اصل مستاجرانی هستند که حتی جرات دفاع از خود را هم ندارند. "صاحب" بودن این افراد موقت هستند، مطمئن باشند که موقت است، یا ما از آنها می‌گیریم یا ناسیونالیست‌ها! این عمارت با این درجه از جبن نمیتواند از خودش دفاع کند و سرپا بماند. از بین میرود.

آینده "فراکسیون"

این "فراکسیون" ظاهراً برای به دست گرفتن رهبری کومله درست نشده است. حداقل خودشان چنین ادعایی ندارند و اگر هم برای در دست گرفتن رهبری کومله فراکسیون تشکیل داده اند، صراحت و جسارت سیاسی اعلام آنرا ندارند.

می‌گویند "فراکسیونی درست کرده‌ایم که بتوانیم حرفمان را بزنیم". قاعدتا و سنتا در هر سازمان سیاسی یا حزبی فراکسیون برای بدست گرفتن رهبری آن سازمان یا حزب تشکیل میشود. خط و کسانیکه "فراکسیون" درست می‌کنند می‌خواهند قدرت را از کسی که در قدرت است بگیرند و به اکثریت تبدیل شوند. منطق تشکیل فراکسیون همین است. فراکسیون ابزار این کار است. "فراکسیون فعالیت به نام کومله" اعلام میکند که چنین تصمیمی ندارد و در عین حال نمی‌خواهد از کومله هم جدا شود، خوب این فراکسیون، گروه فشار است.

این فراکسیونی است که نه ادعا و تصمیم آنرا دارد که رهبری را در دست بگیرد و نه می‌تواند! چندین بار تلاش کردند و شکست خوردند. برای اینکار باید شخصیت، امکانات و توان علم کردن سازمانی به نام کومله را داشت، که این "فراکسیون" شخصیت‌های اینکار و امکانات و توان آن را ندارند. نتیجتاً اگر هم بخواهند نمی‌توانند. این یک فراکسیون غیر سیاسی است که تنها شاخص نوعی آماتوربسم سیاسی، عدم جدیت و عقب ماندگی است. یک فراکسیون مغشوش و مبهمی است که بیشتر از اینکه پاسخ داشته باشد سوال دارد. راجع به هیچ چیز حکم ندارد و تنها ابهام پراکنی می‌کند.

آیا این جریان و این "فراکسیون" آینده سیاسی و شانس دارد؟ به نظر من خیر! من فکر می‌کنم که این جریان به چند دلیل شانس ندارد. اولاً آنقدر سیاسی نیست، در کار خودش روشن نیست و تصویرش از خود، یک جریان گروه فشاری است. این فراکسیون نه ادعا دارد و نه می‌تواند به یک جریان جدی تبدیل شود. دوم اینکه کسی که می‌خواهد در کومله شانس داشته باشد باید خاصیت‌هایی داشته باشد.

قبل از پرداختن به این مسئله، در مورد دو کومهله، "کومهله اردوگاه" و "کومهله شهر" توضیحاتی بدهم.

یکی از بحث‌هایی که از مدتها پیش در کومهله، شاید از زمانی که اردوگاه ساخته شد، وجود داشت و هنوز هم صادق است این است که ما دو کومهله داریم؛ یک "کومهله اردوگاه" و یک "کومهله شهر"! "کومهله شهر" شامل طیف وسیعی از کارگران و زحمتکشان آن جامعه است که خود را با یک مبارزه حق طلبانه در دفاع از کارگر، زحمتکش و چپ، که کومهله حدوداً تا سال ۹۲ میلادی سمبل آن بود، تداعی می‌کنند. همانطور که گفتیم این تاریخی است که همه ما بخشی از آن هستیم. این یک کومهله است که وجود دارد. کارگر و زحمتکش در شهر و مراکز کاری به طور اتماتیک به کومهله تعلق خاطر دارد، چپ در کردستان به طور عادی به کومهله تعلق خاطر دارد، چون این "کومهله شهر" تاریخ چپ آن جامعه است.

"کومهله اردوگاه" از طرف دیگر نیروی پیشمرگ و است که در اردوگاههای کومهله در مرزها مستقر است. تاریخ این "کومهله اردوگاه" تاریخ چپ آن جامعه نیست. "کومهله اردوگاه" در مقاطع مختلف حرفهای مختلفی میزند. اگر "کومهله اردوگاه" در آن سالها، اردوگاه نیروی پیشمرگ بود و جنگ می‌کرد، امروز یک کاخ است. یک کاخی در مرز ایران و عراق که از نظر کسی که در شهر است هرکه در این کاخ است، کومهله است. هر کس در آن اردوگاه زندگی کند و اردوگاه دستش باشد کومهله است. در نتیجه اگر شما می‌خواهید در کومهله موجود، که اساساً "کومهله اردوگاه" است، به نیرویی تبدیل شوید، باید مانند دیگران اردوگاه برپا کنید، پول داشته باشید، امکانات داشته باشید، تا بتوانید نیرو جمع کنید، و به کسانی که در اردوگاه زندگی می‌کنند این دلخوشی را بدهید که "اگر با من همراه باشید و من سر کار بیایم حقوق‌تان را می‌دهم، زندگی‌تان را تامین می‌کنم". در غیر اینصورت به شما خواهند گفت "آقای مینه حسامی اگر شما سر کار بیایید و ابراهیم عزیز را عزل کنید، دیگر کسی هزینه زندگی من را نمی‌دهد. در نتیجه من به هیچ وجه با شما همراه نمی‌شوم!"

"کومهله اردوگاه" به طور واقعی "اردوگاه" است، اسمش روی خودش است. در "کومهله اردوگاه" کسی شانس دارد به نیرویی تبدیل شود که بتواند سر نخ پول و امکانات و تامین معاش و تامین امنیت یک جمع باشد. اعضا "فراکسیون" هیچکدام این امکانات و خاصیتها را ندارند. عبدالله مهتدی این کار را بلد بود، عمر ایلخانی زاده بلد بود، اما اینها بلد نیستند. در نتیجه شانس ندارند.

اینها در "کومهله اردوگاه" به عنوان نیروی فشار می‌مانند. اما در اروپا رشد می‌کنند. چرا؟ چون سمبل نوستالژی تحصیلکرده‌های ناراضی گرد تبعیدی در اروپا هستند. تحصیلکرده‌های گردی که بخش بزرگی از آنها راننده تاکسی اند اما به راننده تاکسی بودن افتخار نمی‌کنند. کارگراند اما به کارگر بودن خود افتخار نمی‌کنند. دون شان خود می‌دانند که کارگر هستند. رفتگر و نظافتچی اند اما آن را دون شان خود می‌دانند. بخش زیادی از آنها انسان‌هایی هستند که در این جامعه زحمت می‌کشند اما انجام این کارها را دون شان خود می‌دانند. و چشم امیدشان به پدیده‌ای دوخته شده که در کردستان عراق اتفاق افتاد. اینکه کردستان ایران شلوغ شود و اینها بتوانند رئیس و وکیل و وزیر و رئیس اداره و مهندس و دکتر شوند و به جایی برسند. اینها سخنگوی امید و آرزوی طیف تحصیلکردگان ناراضی گردی هستند که در خارج از کشور در یک موقعیت "زیر دست" کار می‌کنند. به همین خاطر در خارج کشور احتمال رشد شان بالا است. اما در جامعه "شهری" کردستان رشد نمی‌کنند؛ چون شرایط امروز جامعه کردستان را نمی‌شناسند. بطور مثال دو پاراگراف درباره اهمیت "مسئله زن" نوشته‌اند اما حتی یک کلمه راجع به "مسئله زن" در آن به چشم نمی‌خورد و اساساً در مورد خاصیت "جنبش زنان" در پس زدن جمهوری اسلامی است. می‌گویند "جنبش زنان خوب است، نه اینکه خودش دارد از حق کسی دفاع می‌کند، بلکه برای اینکه به من کمک می‌کند جمهوری اسلامی را سرنگون کنم!" اگر فردا معلوم شود که جنبش زنان نمی‌تواند در سرنگونی جمهوری اسلامی به شما کمک کند به آن پشت می‌کنید. این اپورتونیزم سیاسی است. مانند مجاهدین. مکانیزم برخورد اینها به "مسئله زن" شبیه مکانیزم مجاهدین است.

به هر حال به نظر من "فراکسیون" به جایی نمی‌رسد و شانس ندارد؛ نه در "کومهله اردوگاه" و نه در "کومهله شهر"! اما در کومهله خارج از کشور شانس دارد. به اضافه اینکه شانس اینکه اغتشاشی به وجود بیاورند و عقب نشینی دیگری را در تبیین تاریخ کومهله مسجل کنند، که دور آینده بر این متن جریانات ناسیونالیستی رشد کنند، را دارد. عبدالله مهتدی تصویری جعلی از تاریخ کومهله ارائه داد که ما در مقابل آن ایستادیم و گفتیم که اینطور نبوده است. "فراکسیون" امروز بر تصویر جعلی مهتدی استوار است و قارچی است که روی آن تصویر جعلی "رشد"

شده. مستقل از اینکه خود این جمع چه هستند، "قارچ" بعدی، که قرار است بر روی این موجود بی تحرک اردوگاه سبز شود و بر متن عقب نشینی احتمالی که این فراکسیون تحمیل کرده سوار می‌شود. اینکه جریان بعدی که در کومهله سر بلند کند چه مشخصاتی دارد، روشن نیست. شاید یک جریان شبه فاشیستی مانند "پژاک" بشود. بهر حال این جمع در داخل کومهله نیرویی نمی‌شوند. اما میتوانند با تحریف تاریخ و تصویری وارونه و ناسیونالیستی از جامعه کردستان و تاریخ کومهله بدست بدهند.

۲۸ ژوئیه ۲۰۰۸

پیاده شده از فایل صوتی توسط رفقا سعید محمدی و وریا نقشبندی، ادیت، فصلبندی و از فواد عبداللهی

تاریخچه: این مصاحبه ای است با «سایت بیان» که در سال ۲۰۰۹ انجام شده است. تیتر مصاحبه در سایت بیان «هر کس ذره ای شرف داشته باشد باید در مقابل فدرالیسم بایستد» است که به نظر من گویا نیست. از یک طرف بحث بر سر فدرالیسم قومی است و نه هر فدرالیسم دیگری و از طرف دیگر بخش بیشتر بحث در باره ی مسائل دیگری است.

کردستان، چپ و فدرالیسم قومی

مصاحبه «سایت بیان» با کورش مدرسی

به‌یاد: کمونیسم در کردستان، فعالیت کمونیست هاو جایگاه احزاب کمونیستی در کردستان، کشمکشهای درون حزبی و انشعابات جریانات کمونیستی و.... در نهایت نگرش حزب حکمتیست به جنبشهای سیاسی در کردستان ایران و جامعه کردستان. اینهاو سوالاتی دیگر با کورش مدرسی لیدر حزب کمونیست کارگری - حکمتیست را در گفتگویی اختصاصی با «بیان» دنبال خواهید کرد: به‌یاد: بگذارید سوالم را راجع به جایگاه نیروهای چپ در کردستان ایران مطرح نمایم، آن هم این است که به نظر جنابعالی فضای سیاسی و فکری و عمومی کردستان ایران در چه حوله هوایی است؟ آیا می شود از این فضا يك ایدئولوژی ویژه را استنباط کرد؟ یا نا فضایی است که همه جریانهای سیاسی می توانند برای خود سهمی داشته باشند؟ جنابعالی با ترسیم این فضا جایگاه نیروهای چپ در کجای این بلوکبندی می بینید؟

کورش مدرسی: در سواتان از دو لغت استفاده کرده اید که معانی بسیار متفاوتی میتوانند داشته باشند و مطمئن نیستم که منظور شما از این دو لغت یعنی «چپ» و «ایدئولوژی» را درست متوجه هستم. لذا برای اینکه سوتفاهمی پیش نیاید نظرم را در چند سطر در مورد این دو ترم توضیح میدهم و بعد به پاسخ به سوال شما میپردازم.

نکته اول اینکه بنظر من چپ مساوی با کمونیسم نیست. چپ در کلیت خود یک جبهه بسیار وسیع است که بالقوه میتواند از ناسیونالیست چپ و بورژوازی رفرمیست و «اومانیست» تا کمونیست مارکس را در بر بگیرد. آنچه در اینجا مشترک است در سطح رفرم گذاشتن و قید و بند بر عملکرد سرمایه و تامین نوعی رفاه برای مردم. اینکه برای مارکسیست این تنها یک جنبه از زندگی است و جنبه مهمتر سرنگونی بورژوازی است و برای رفرمیست این لالقی برای آینده قابل پیش بینی فلسفه زندگی تفاوتی در این زمینه ایجاد نمیکند. به این معنی کمونیست و مارکسیست هم طرفدار رفرم است اما رفرمیست نیست، انقلابی است. منظورم از انقلاب، انقلاب سوسیالیستی همین امروز است. نه انقلاب ملی و دهقانی و دمکراتیک و غیره. در نتیجه اطلاق چپ به یک نیروی سیاسی هنوز اطلاعات زیادی در مورد آن نمیدهد. جریانات سوسیال دمکرات یا ناسیونالیست زحمتکش دوست و فقیر دوست کم نیستند که همه در طیف چپ نیروهای سیاسی جامعه ما قرار میگیرند.

نکته دوم این است که جریانات سیاسی منشا ایدئولوژیک ندارند. منشا جنبشی تر و اجتماعی تری دارند. مثلا ناسیونالیسم کرد منشا خود را از فلسفه برتری ملت کرد نمیگیرد از منفعت بورژوا و تحصیلکردگان ناراضی کرد از موقعیت اجتماعی شان شروع میکند و سیستم ایدئولوژیک ناسیونالیسم ابزار توجه محور بودن این نارضیاتی است. وگرنه چرا باید برای کارگرو زحمتکش در کردستان مهم باشد که عبدالله مهندی به فدرالیسم رسیده و به ریاست پاسگاه ژاندارمری یا فرمانداری بوکان رسیده است یا نه.

در نتیجه من سوال شما که «آیا می شود از این فضا يك ایدئولوژی ویژه را استنباط کرد؟» را به این معنی میفهمم

که آیا جامعه کردستان برای چپ و برای کمونیسم فضا دارد یا نه. که البته همانطور که اشاره کردم پاسخش در بحث ایدئولوژی نیست. به فضای اجتماعی، طبقاتی و تاریخ مبارزه سیاسی در کردستان مربوط میشود.

وجود جامعه سرمایه داری در کردستان و در ایران، وجود سرمایه دار و کارگر تنها صرفا برای چپ بلکه برای انقلاب سوسیالیستی مجال اجتماعی و سیاسی باز کرده است. همین واقعیت به کمونیست ها در کردستان اجازه داد که تأثیری که میبینیم را داشته باشند. جامعه کردستان جامعه ویژه ای نیست. در کردستان سود هست و کار هست و مثل هر جای دیگر جهان سرمایه دار و کارگر هست. در نتیجه فضا برای همه جنبش ها و یا بقول شما ایدئولوژی ها باز است. از فاشیسمی که جریان عبدالله مهندی نمایندگی میکند تا کمونیسمی که ما نماینده آن هستیم. سرنوشت جامعه کردستان هم در نهایت به درجه موفقیت این جنبش ها منوط است. و اینکه چقدر میتوانند پرچم طبقه خود را به پرچم توده وسیع مردم زحمتکش تبدیل کنند و به این اعتبار نماینده نه این زحمتکشان به وضع موجود بشوند.

کمونیسم در کردستان راه مهمی را طی کرده است. در کردستان ایران به یمن فعالیت پیگیرانه کمونیست ها، اولاً بطور کلی چپ نفوذ بسیار بیشتر و عمیقی از سایر نقاط ایران پیدا کرده است و ثانیاً این نفوذ دارد نا با هر چپی بلکه با تاریخ یک حزب، حزب کمونیست ایران، و با کومه له به اعتبار آن تاریخ پیوند خورده است. این دو خاصیت را قبلاً، به یمن انقلاب مشروطه، در آذربایجان داشتیم که به همت حزب توده و شکست سوسیالیسم اردوگاهی اساساً از دست رفت. سازمان دادن مقاومت مسلحانه و توده ای در مقابل جمهوری اسلامی، فعالیت حزب کمونیست ایران در سال های ۶۲ تا ۷۰ و دفاع پیگیرانه این حزب از منافع طبقه کارگر و زحمتکشان کردستان در مقابل بورژوازی سراسری و بورژوازی کرد، آرمان خواهی کمونیستی و ایده های چپ را در کردستان در میان توده وسیع طبقه کارگر و زحمتکشان بسیار عمیق تر از سایر نقاط ایران کرده است.

مبالغه نیست اگر بگوئیم بخش اعظم کارگر و زحمتکشان در کردستان بنا به تعریف خود را متعلق به جبهه چپ جامعه در مقابل جبهه راست یعنی بورژوازی ناسیونالیست سنتی کردستان تعریف میکنند. برای هر کس که طالب انقلاب سوسیالیستی در ایران باشد این سرمایه ای بسیار عظیم است. در کردستان تجربه و تعلق حزبی مردم بسیار عمیق تر و پا برجا تر از سایر نقاط ایران است و تعلق سیاسی و حزبی طبقه کارگر و توده زحمتکش کردستان از سطح بسیار بالاتری نسبت به سایر نقاط ایران برخوردار است.

البته باید تأکید کنیم که این خود آگاهی و این تعلق سیاسی و حزبی بورژوازی در کردستان را نیز در بر میگیرد. ناسیونالیسم کرد امروز بیشتر از همیشه شائبه های چپ و رفرمیستی را از خود تکانده است و بیشتر از همیشه بورژوازی کرد و روشنفکرانش خود را با آن تداعی میکنند. جامعه کردستان از هر دو سو، چپ و راست، کار گر و بورژوا حزبی تر، خط کشی شده تر و آگاه تر از سایر نقاط ایران است.

اشاره کردم که انقلاب مشروطه در اختلاط با بلشویک های آذربایجان روسیه و قفقاز، آذربایجان ایران را برای مدتها و یک پایگاه توده ای نفوذ چپ در ایران تبدیل کرد. مدتها طول کشید و اتفاقات عظیم تاریخی افتاد تا این نفوذ چپ در آذربایجان ایران به سطح سایر نقاط ایران «کاهش» پیدا کرد.

انقلاب ۵۷ ایران و چرخش کومه له به مارکسیسم انقلابی و تشکیل حزب کمونیست ایران همین تأثیر را در کردستان بجای گذاشت. عقب نشینی کومه له به یک سنگر ناسیونالیستی طی بیست سال گذشته تأثیرات بسیار مخربی بر این خود آگاهی طبقاتی کارگر و زحمتکش کردستان گذاشته است. کارگر و زحمتکش، امروز در کردستان بسیار کمتر از سال ۷۰ شمسی خود آگاه است و بسیار بیشتر به توهمات و آرمانهای ناسیونالیستی آلوده شده است.

به‌یاد: آیا می توانیم بگوئیم که امروزه در کردستان ایران سازمان یا احزابی چپی وجود دارند؟ صراحتاً» به ما بگوئید که امروز در کردستان ایران احزاب چپ کدامند؟

کورش مدرسی: گفتیم من چپ را بعنوان یک عنوان عمومی تر از کمونیست بکار میبرم. چپ را به جریاناتی اطلاق میکنم که لااقل در سطح برنامه و گفتار قبل از تعلق قومی، قبل از کرد بودن خود را برابری طلب و سوسیالیست

بدانند و خود را در مقابل سنت اصلی بورژوازی کرد، یعنی حزب دمکرات تعریف کنند. بر این متن به اعتقاد من اساسی ترین جریانات چپ فعال در کردستان کومه له، حزب حکمتیست و حزب کمونیست کارگری ایران اند که فعالیت و نفوذ قابل مشاهدهی دارند.

په‌یان: زمانی کومه‌ی یکی از نیروهای چپ در کردستان به حساب می‌آمد. به تعبیری دیگر زمانی در کردستان چپ بودن مترادف بود با کومه‌ی بودن، یا می‌شد به طریقی کومه‌ی بودن را نمود چپ بودن تلقی کرد، حالا بگذریم که به راستی کومه‌ی نماد کدام چه نوع چپی بود. کومه‌ی چه درکی از چپ بودن را از خود به جایی گذاشت که این حدیثی دیگر است، اما سوال من این است که کومه‌ی چپ و کومه‌ی دیروز در کجای امروز کومه‌ی هاست؟ یک کومه‌ی چرا شد چند کومه‌ی. کدام یک از اینها نماد کومه‌ی چپ هستند؟

کوروش مدرسی: می‌خواهم بار دیگر تاکید کنم که به اعتقاد من اولاً چپ به معنی کمونیست نیست. آدم میتواند چپ باشد اما اصلاً کمونیست نباشد. و ثانیاً کمونیست باشد اما آن نوعی از کمونیسم باشد که ما، به تبع مانیفست کمونیست، آن را کمونیسم بورژوائی می‌خوانیم.

در نتیجه وقتی به کسی چپ می‌گویم منظورم این است که در مصاف عمومی جنبش‌های اجتماعی‌ای در سمت چپ ایستاده است. در کردستان علاوه بر اینکه چپ خود را با کومه‌ی له تعادلی می‌کرد، چپ خود را با کمونیسم و کومه‌ی له متعلق به حزب کمونیست تداعی می‌کرد. می‌خواهم بگویم سابق در کردستان کمونیسم قوی بود و ریشه داشت امروز، به یمن تقویت ناسیونالیسم کرد در کومه‌ی له طی ۲۰ سال گذشته، که این کمونیسم به یک سنگر عمومی چپ و آغشته به داده‌های ناسیونالیستی عقب نشسته است. این عقب نشینی به یمن فروپاشی سوسیالیسم اردوگاهی، عروج ناسیونالیسم کرد در کردستان، اتفاقات عراق و نفوذ ناسیونالیسم کرد در کومه‌ی له، که بعد از جدائی ما از حزب کمونیست ایران موقعیت دست بالائی پیدا کرده بود و بالاخره ناتوانی جریان سانتر بی‌خط در رهبری کومه‌ی له برای بستن سنگری در مقابل این ناسیونالیسم شکل گرفت.

من نظرم را در مورد کومه‌ی له به تفصیل در مناسبت‌های مختلف توضیح داده‌ام و اینجا مجال تکرار آنها را ندارم. باید بگویم کومه‌ی له در بیست سال اخیر یکی از منفعل‌ترین جریانات سیاسی ایران بوده است. و طی سالهای اخیر، بجای فعالیت جاری خود، در واقع از جیب تاریخ گذشته خورده است.

از نظر پراتیک در بیست سال اخیر کومه‌ی له چیزی جز ناسیونالیسم چپ را نمایندگی نکرده است. اما رنگ قرمز و کمونیستی تاریخ گذشته و مشترک ما آنقدر تند است که از نظر توده وسیع کارگر و زحمتکش کردستان کومه‌ی له هنوز بزرگترین و بارزترین نیروی چپ کردستان است. این البته دال بر آن است که سازش چپ در کومه‌ی له با ناسیونالیسم کرد، همراه خود، ذهنیت و آگاهی کارگر و زحمتکش کردستان را پائین کشیده است. تغییر این ذهنیت نیازمند پراتیک عمیقتر ما، حضور کمونیسم ما در تار و پود سیاسی جامعه کردستان است.

متأسفانه امروز کومه‌ی له به مسیری افتاده است که نتوانده‌ای‌های آذرین و مقدم پیشفر اولان آن هستند. با شناختی که از رهبری کومه‌ی له دارم فکر میکنم باید عمیقاً نگران چرخیدن کومه‌ی له به یک سیاست تماماً توده‌ای ایستی بود. تحولی که خود آگاهی طبقه کارگر در کردستان را سال‌ها به عقب میبرد و عملاً موقعیت ویژه کمونیسم در کردستان را از میان میبرد.

اما در مورد جدائی‌های کومه‌ی له، بنظر من جدائی در سازمان‌های سیاسی را تنها میتوان با رویداد‌های جامعه توضیح داد. جدائی و شکاف‌ها در کومه‌ی له مثل هر حزب دیگری، از جمله حزب کمونیست کارگری ایران یا حزب حکمتیست را در متن تحولات بزرگتر جامعه باید معنی کرد. نه در خلق و خو و ایدئولوژی افراد.

فروکش جنبشی که برای سرنگونی جمهوری اسلامی برپا شده بود، شکست آمریکا در عراق و در مقابل جمهوری اسلامی و همراه آن شکست افق ناسیونالیسم پرو غرب ایران و ناسیونالیسم کرد، که دخیل خود را به آمریکا بسته بودند، یک زمین لرزه عظیم سیاسی و اجتماعی بود که فضا را برای نزدیکی‌ها و دوری‌ها سیاسی جدید باز میکند.

هر حزبی بر متن شکاف‌هایی که در آن هست و آسیب‌پذیری که در مقابل این تحولات دارد به این واقعیات واکنش نشان میدهد. رویداد‌های درون کومه‌ی له را هم باید بر همین متن تبیین کرد. ناسیونالیسم کرد از یک طرف و جریان نتوانده ایستی از طرف دیگر در کار تعیین تکلیف کومه‌ی له هستند. البته ما هم از بیرون تلاش میکنم تا مانع تسلط اینها بر کومه‌ی له شویم و کاری که اگر کمونیستی در کومه‌ی له مانده باشد می‌کرد را بکنیم.

په‌یان: خیلی مختصر می‌توانید بفرمائید در امروز کردستان ایران شما کدام حزب و سازمان و جریان را نماد چپ بودن به شمار می‌آورید؟

کوروش مدرسی: گفتیم به نظر من با هر مقیاسی بگیرید چه اجتماعی و چه جنبشی امروز جریانات چپ حاضر در کردستان ایران، حزب حکمتیست، کومه‌ی له و حزب کمونیست کارگری ایران است. حزب حکمتیست کمونیسم را نمایندگی میکند، کومه‌ی له بیشتر بارکش کوله‌ی بار تاریخ حزب کمونیست ایران و تحولات دوره انقلاب است و حزب کمونیست کارگری بیشتر یک پوپولیسم چپ پرو غربی را نمایندگی میکند. به نظر من اینها با هم طیف چپ جامعه کردستان را شکل میدهند.

په‌یان: حزب کمونیست ایران چه جایگاهی میان نیروهای چپ در ایران دارد حزب شما چه ارتباطی با این حزب دارد؟

کوروش مدرسی: به نظر من حزب کمونیست موجودیت خارجی ندارد. بیست سال است این را می‌گوئیم. آنچه که هست کومه‌ی له است. که تنها سایه‌ای مغشوش از کومه‌ی له کمونیست سالهای ۶۲ تا ۷۰ است.

رابطه ما با کومه‌ی له در سالهای اخیر بر دو اساس استوار بوده است؛ اول اینکه از تاریخ کومه‌ی له در مقابل ناسیونالیسم کرد در داخل و خارج کومه‌ی له دفاع کنیم و سعی کنیم مجال ندهیم که این تاریخ را ناسیونالیسم کرد به نفع خود مصادره کند و کارگر و زحمتکش کردستان را به خود جلب نماید.

در سال‌های گذشته از مقابله با جریان عبدالله مهدی تا امروز در مقابله با فراقسیون ناسیونالیستی «فعالیت به نام کومه‌ی له» و جریان نتوانده ایستی آذرین و مقدم، ما مدافع تاریخ حزب کمونیست و کومه‌ی له کمونیست بوده ایم و منتقد پا برجای ناسیونالیسم و بی‌خطی رهبری کومه‌ی له.

دوم در سطح اجتماعی و سیاسی ما تنها نیروئی بوده ایم که وقتی پای تحركات اجتماعی و تقویت چپ در مقابل راست به میان آمده در حمایت از تقویت موقعیت چپ در مقابل راست و سازمان‌های چپ، بویژه کومه‌ی له، در مقابل حزب دمکرات – پژاک و زحمتکشان تردید نکرده ایم.

آنچه جای تأسف است، شاید هم تعریف خط حاکم بر کومه‌ی له است، این است که این رابطه البته تماماً یک طرفه بوده است. نفوذ ناسیونالیسم کرد در رهبری کومه‌ی له آنقدر زیاد است که آنها نزدیکی با حزب دمکرات کردستان و همه و هر جریان ناسیونالیستی دیگری را مطبوع تر از نزدیکی با ما میدانند. این البته چیز عجیبی نیست. از کوزه همان تراود که در اوست.

په‌یان: چند سالی است که در خود حزب کمونیست ایران و سازمان کردستانی این حزب صدای دیگری شنیده می‌شود. طیفی از مؤسسين ديروز این حزب و چهره‌های شناخته شده کومه‌ی امروزه اعتراف می‌کنند که حزب کمونیست دیرزمانی است مرده است. آنان خواهان برچیده شدن نام این حزب و فعالیت زیر عنوان کومه‌ی هستند؟ نظر جنابعالی چیست؟ رویدادهای اخیر این حزب را چگونه ارزیابی می‌نمائید؟

کوروش مدرسی: من مفصل در این مورد صحبت کرده‌ام و البته از جانب ناسیونالیست‌های مختلف هم در این رابطه مثل همیشه مورد «لطف» قرار گرفته‌ام.

گفتم که به نظر من هم حزب کمونیست وجود خارجی ندارد. این را بیست سال است که میگوئیم. از زمانی که ما از آن حزب جدا شدیم حزب کمونیست منحل شد و تبدیل به یک روکار و دکور شد.

اما مشکل جریان منتقد درون کومه له وجود یا عدم وجود حزب کمونیست ایران نیست. مانیفست آنها را بخوانید تا متوجه شوید که مسئله تسویه حساب با تاریخ گذشته کومه له و اعلام مالکیت ناسیونالیسم کرد بر پراتیک و نفوذ کومه له است.

میگویند فعالیت به نام کومه له اما مگر کومه له امروز به چه نامی فعالیت میکند جز به نام کومه له؟ این فرمول بی معنی در واقع فرمول فعالیت تحت نام کومه له قدیم ماقبل حزب کمونیست یا در واقع فعالیت به نام کومه له قبل از کنگره دوم کومه له و نقد ناسیونالیسم پوپولیستی آن است. برای آن است که کومه له را مجبور کنند که رسماً با گذشته کمونیستی خود و با کمونیسم حزب کمونیست ایران تعیین تکلیف کند. اینها کمونیسم را هدف گرفته اند نه حزب کمونیست را.

اینها یکی دیگر از جریانات ناسیونالیست درون رهبری کومه له هستند. تعرض آنها تعرض مجدد ناسیونالیسم کرد برای تصرف کامل کومه له است. اینها خود را کمونیست میخوانند اما میگویند کمونیسم معلوم نیست چیست. میگویند سوسیالیست هستند اما در همان جمله میگویند که سوسیالیسم در کردستان و ایران عملی نیست. آنچه که برای اینها واقعی و عملی است کرد بودن است این ناسیونالیسم است نه یک کلمه زیاد و نه یک کلمه کم.

په‌یان: شماچه نگرشی به شعار فدرالیسم احزاب کردی در ایران دارید، آیا این شعار را می توان بعنوان خواست مردم کردستان تلقی کرد؟ کمیته کردستان حزب شما یا در کل حزب حکمتیست در میان این شعارو تعدد احزاب کردی در کردستان چه شعارو چه خواستی رو دارد؟

کوروش مدرسی: به نظر من شعار فدرالیسم قومی در ایران، از جمله در کردستان، یک شعار تماماً فاشیستی است که جنگ، کشتار و پاکسازی قومی را به هر کوچه و برزن در ایران تسری میدهد. اگر ماجرای نرده و کشتار دهات قلاتان و قارنا در آغاز انقلاب را بیاد داشته باشید که تنها یک جرعه کوچک در محیط کوچک بود. آینده ایران فدرالیسم از یوگسلاوی و عراق به مراتب خوفناک تر و مهلک تر خواهد بود. این دیگر کمونیست و غیر کمونیست بر نمیدارد. به نظر من هر کس ذره ای شرف و وجدان داشته باشد باید در مقابل این چشم انداز به ایستد. این فاصله ارتجاع مطلق با سوزنی انسانیت را رقم میزند.

خواست ما برای کردستان با خواست ما برای سایر نقاط ایران تفاوتی ندارد. ما تلاش میکنیم که انقلاب سوسیالیستی طبقه کارگر را سازمان دهیم و به نتیجه برسانیم. راه خروج از محنت کنونی برای مردم کارگر و زحمتکش در کردستان با سایر نقاط ایران تفاوتی ندارد.

اما اگر منظور شما از این سوال سیاست ما در قبال مساله ملی در کردستان است، آنوقت پاسخ ما این است: رفراندم یا همه پرسی آزاد از مردم کردستان برای اینکه مستقل شوند، یک دولت مستقل تشکیل دهند و یا به عنوان اتباع متساوی الحقوق با سایر مردم ایران در ایران به مانند. حقوق اضافی و یژه برای کسی قائل نیستیم. در نهایت مردم کردستان باید تصمیم بگیرند. ما تماماً تلاش خود مان را میکنیم تا مردم را قانع کنیم که راه دوم یعنی ماندن در ایران به عنوان اتباع متساوی الحقوق با سایر مردم ایران را انتخاب کنند.

په‌یان: به خود حزب شما برگردیم ان هم این است حزب شما چه جایگاهی در کردستان دارد؟

کوروش مدرسی: حزب ما در کردستان یک حزب مطرح و فعال است. این موقعیت از دو ریشه جوانه زده است: اولاً وجود طیف وسیعی از رهبران کمونیست کارگران و زحمتکشان کردستان در صفوف این حزب، که بخش مهمی از تاریخ کمونیستی کومه له به آنها گره خورده است و دوم یک خطر روشن، سازش ناپذیر و عمیقاً کمونیستی که بخصوص حزب حکمتیست را متمایز کرده است. ما سعی میکنیم هر نوع تعیین تکلیف کردستان به نفع جریانات

ناسیونالیستی را مانع شویم و در مقابل یک جریان کمونیستی قوی، توده ای و با پتانسیل اعمال قدرت نظامی را سازمان دهیم.

په‌یان: شما چه نظام حکومتی را برای ایندی ایران ترسیم می کنید؟

کوروش مدرسی: اگر منظور شما از ترسیم آینده پیش بینی آن باشد این کار ما نیست. فالبینان و طالع بینان سیاسی به اندازه کافی مشغول این کار هستند. از نظر ما آینده به نتیجه تلاش ما و سایر نیروهای سیاسی برمیگردد. هیچ آینده محتومی وجود ندارد. ایران میتواند به کام یک سناریو سیاه فرو برود و یا در آن انقلاب سوسیالیستی انجام شود. تا آنجا که به ما برمیگردد، ما خواستار بر افتادن سرمایه داری و استقرار یک دولت و جامعه سوسیالیستی در ایران هستیم. همین. و به سروسوزنی کمتر از این رضایت نخواهیم داد.

واقعیت تلخ است که تنها گزینه واقعی و قابل دسترس همین گزینه است.

در خود شهرها، اگر همین امروز پ ک ک تقریباً شریک در قدرت محلی از طریق متحدین سیاسی خویش است، ناسیونالیسم سنتی کرد در کردستان ایران دستش جایی بند نیست. برعکس ترکیه، نمایندگان کرد مجلس اسلامی بیشتر نماینده منافع طبقاتی خود در شکل انتگره با بورژوازی ایران در قدرت اند تا هوادار سیاست احزاب ناسیونالیست کرد در اپوزیسیون. در پارلمان ترکیه برعکس، هواداری از پ ک ک و هویت ناسیونالیسم کردی نمایندگان کرد پارلمان ترکیه برای شان منشا قدرت و اتوریته و افتخار است. پ ک ک تقریباً یک حزب قانونی شریک در قدرت و پارلمان ترکیه را دارد که مرتباً به امرالی سفر و دستورات اوچلان را به جامعه اعلام میکنند. احزاب ناسیونالیست کرد ایرانی محبوب ترین مهمان شان از درون مرزهای ایران فرستاده های وزارت اطلاعات است.

از نگاه منافع دولت ها هم نقش پ ک ک و ناسیونالیست های کرد ایرانی بسیار متفاوت است؛ دولت ترکیه میداند که در داخل کشور، پ ک ک قدرت قابل توجهی در دفاع از دولت ترکیه در مقابل مردم معترض دارد؛ سال گذشته در حالیکه اعتراضات توده ای شهرهای مختلف این کشور علیه دولت به راه افتاد، شهرهای کردنشین، به تبعیت از پ ک ک، تنها منطقه ساکت و تابع وضع موجود ماندند. در کردستان ایران، به دلیل حضور کمونیسم و چپ، ناسیونالیسم کرد این اتوریته بلامنازع را ندارد تا در شرایط کنار آمدن با جمهوری اسلامی، جزیره آرامی در کردستان برای حاکمیت تامین کند. همه اینها یعنی پ ک ک نزد دولت ترکیه جایگاهی دارد که ناسیونالیسم کرد ایرانی نزد اسلاميون ندارد.

به همه این دلایل، درد در پیش گرفتن چنین گزینه ای بالاست. تا همین لحظه بخش قابل توجهی از دمکرات ها و سازمان های زحمتکشان خود را برای ورود به این پروسه آماده کرده اند. دمکرات ها بیشتر و طیف زحمتکشانی ها کم تر. تفرقه بین اینها و به نتیجه نرسیدن مذاکرات مربوط به وحدت مجدد محصول عدم یکدستی در انتخاب مسیر آینده است. نزدیکی دو شاخه دمکرات به هم نشان نزدیکی هر دو به نقطه انتخاب گزینه نزدیکی با جمهوری اسلامی است. برعکس، تفرقه در میان دو سازمان زحمتکشان نشان دوری از همین نقطه انتخاب گزینه طی کردن مسیر بعداز پایان مذاکرات غرب و جمهوری اسلامی است.

گزینه فرعی تر در مقابل ناسیونالیسم کرد در ایران، پشت بستن به کشمکش منطقه ای عربستان سعودی و ترکیه و اسرائیل با جمهوری اسلامی است. نزدیکی عبدالله مهدی به سیاست های مسعود بارزانی و خصومت با پ ک ک، نشانه هایی از در پیش گرفتن این گزینه فرعی است؛ سیاستی که تحمیل خود به جمهوری اسلامی از طریق ابزار فشار شدن دولت های منطقه است. این سیاست در مقابل انتخاب کنندگان گزینه اول، میتواند عوامفریبانه تر باشد، با این پوشش که ظاهراً سر سازش با جمهوری اسلامی ندارد! با این حال گزینه ای حاشیه ای است، چون حمایت طبقه بورژوا در کردستان را پشت خود ندارد. به همین دلیل به جز به بازی گرفته شدن مقطعی توسط عربستان سعودی و ترکیه و بخشا اسرائیل، سودی عاید این سازمان خوش خط و خال نمیکند.

بحث پژاک چرا نه؟

پژاک در کردستان ایران ابزاری تر از این است که خود مستقل از پ ک ک محل مراجعه جمهوری اسلامی حتی برای یک تماس باشد. شکل دادن یک شبه و ناشیانه به یک نهاد به اصطلاح سیاسی-کودار - و اعلام همراه با تعجیل آن توسط کنگره ای که بخش زنانه و مردانه اش به شکل جمهوری اسلامی با پرده از هم جدا شده بود، به شکل عجیبی ناشی از ذوق زدگی باز شدن مسیر پذیرش توسط جمهوری اسلامی در دوره روحانی از طریق "مذاکره" بود. خواست اینها مبنی بر تشکیل یک هیات صلاحیت دار مثل هیات نمایندگی توسط احزاب، خود گوئی این واقعیت است که نه جمهوری اسلامی ماموری سراغ اینها برای مذاکره می فرستد و نه احزاب جا افتاده ناسیونالیسم کرد برایش جایگاهی در سیاست این منطقه قایل اند تا هنگام ملاقات با وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی دعوتش کنند. در دنیای واقعی، طبقه سرمایه دار در کردستان ایران با هم طبقه هایش در سطح سراسری ایران انتگره تر از چیزی است که تصور میشود. از این زاویه حتی احزاب سنتی ناسیونالیسم کرد و در اساس حزب دمکرات به سختی توان نمایندگی آنها را دارد. الیت نمایندگان سیاسی این طبقه در داخل کشور واقعی تر و به طبقه شان نزدیک تر اند.

تاثیرات ادامه بحران ناسیونالیسم کرد در ایران

محمد فتاحی

چرا ناسیونالیسم کرد در کردستان ایران در بحران عمیق تری است؟

عواقب تعمیق بحران بر سازمان های زحمتکشان و دمکرات ها

تاثیرات تعمیق بحران ناسیونالیستی بر رشد لیبرالیسم چپ در کومه له

تاثیرات تعمیق بحران ناسیونالیسم کرد در کردستان ایران بر مبارزات اجتماعی

چرا ناسیونالیسم کرد در کردستان ایران در بحران عمیق تری است؟

این سوال را ناسیونالیسم کرد رو به بیرون طرح نمی کند، اما این را خودشان از هر کسی بهتر میدانند. پروسه سالهای نسبتاً طولانی مذاکره برای وحدت مجدد دمکرات ها و گلايه های کومه له های زحمتکشان از هم به خاطر بی توجهی به امر وحدت، جدا شدن از این و پیوستن به آن یکی، بروزات بیرونی زندگی در شرایط انتظار است. نه انتظار برای مذاکره با دولت که انتظار برای پیدا شدن افقی برای حرکت. سالها امریکا امید و قدرت و قوت قلب بود، حالا امریکا نه فقط مشغول کنار آمدن با جمهوری اسلامی بلکه مشغول به رسمیت شناسی این رژیم به عنوان قدرتی منطقه ایست. عراق دوران صدام هم نمانده تا شکاف آن با ایران میدانی برای زیست ناسیونالیسم کرد تامین کند. اختلاف ناپایداری ترکیه هم با ایران، برای به بازی گرفته شدن شان قابل اعتماد نیست. حمایت های سیاسی و مالی اسرائیل هم قادر به تامین حیات به عنوان یک اپوزیسیون افق دار و با امید نیست. کشمکش منطقه ای عربستان با جمهوری اسلامی هم جای امیدواری زیادی برای ناسیونالیسم کرد ندارد، به این دلیل ساده که از رقابت منطقه ای عقب است. حسن روحانی هم که ظاهراً تمام اقشار بورژوازی ایرانی در اپوزیسیون امیدشان را به برنامه های سیاسی و اقتصادی او بسته اند، هنوز برای ناسیونالیسم کرد چیزی جز تعیین یک نفر به عنوان مشاور در رسیدگی به مسائل ادیان و اقوام در دولت نداشته است. در این فضای تاریک و ناامید کننده برای ناسیونالیسم کرد تنها دو گزینه روی میز است؛ تسلیم جمهوری اسلامی به سبک تسلیم پ ک ک به ترکیه یا ماندن موقتی در کنار رقابت و کشمکش عربستان و اسرائیل با جمهوری اسلامی، آنهم برای فشار به جمهوری اسلامی برای کسب درجه ممکن از امتیاز.

گزینه اول واقعی ترین گزینه روی میز و در عین حال تلخ ترین است. اگر پ ک ک قندیل برای زندگی و نیروی نظامی برای فشار نظامی به ترکیه و پول زیاد برای هزینه و حامی یان گسترده در غرب و خارج کشور برای فشار سیاسی دارد، ناسیونالیسم کرد ایرانی، در شکل احزاب سنتی، همین امروز هم در اردوگاههای شان هم تضمین امنیت ندارند. این یعنی اگر ماندن در قندیل برای پ ک ک تقریباً بی مشکل است، بقا در اردوگاههای کردستان عراق برای ناسیونالیسم کرد ایرانی، آنهم در شرایط قدر قدرتی جمهوری اسلامی در منطقه، ناروشن و بی آینده و آزاردهنده است. پاک کردن داعش در عراق به رهبری نیروهای جمهوری اسلامی به معنی قبضه شدن بیشتر عراق در دست ایران و تنگ تر شدن افق ماندگاری پشت مرز هم هست. پ ک ک در شرایطی مسیر خلع سلاح خود در ترکیه را طی میکند که هم در پشت مرزهای ترکیه و هم در داخل ترکیه قدرتمند و دارای امکانات و متکی به نیروی توده ایست. ناسیونالیسم کرد در ایران این مسیر را ناچار است در شرایطی طی کند که نه پشت مرز نیرویی و نه در داخل پشتوانه توده ای در میدان دارد. سختی شرایط فقط همین نیست؛ سخت ترین مسئله قبول این

خود جمهوری اسلامی حتی خود را از مراجعه به ناسیونالیست های سنتی کرد در اپوزیسیون بی نیاز می بیند. در چنین شرایطی، برای سازمانی که یک طرفه مدعی نماینده طبقه ای است که احدی از آنرا همراه ندارد، انتظار تحویل گرفته شدن توسط جمهوری اسلامی به عنوان نماینده طبقه سرمایه دار در کردستان، دور از تصور است. رابطه یک گروه سیاسی با طبقه مورد نظرش هیچگاه چنین خطی، ساده و یک طرفه نیست، صرفنظر از اینکه سازمان پژاک نه یک حزب سیاسی که اساسا یک نیروی نظامی ذخیره پ ک ک در مناطق معینی از کردستان، گاه هم ابزاری فشاری توسط پ ک ک در مقابل جمهوری اسلامی است.

تاثیر این بی افقی در کومه له

تاثیرات این بحران و بی افقی ناسیونالیسم کرد در کومه له متفاوت است. صرفنظر از رشد درجه ای ناسیونالیسم هوادار پ ک ک در کومه له که مشخصه تمام چپ های سنتی است، رشد خط و جهت ایرج آذرین زمینه بسیار بیشتری یافته است. در سازمانی که جناح راست آن میتواند در بحران بی افقی فرو رود، جا برای رشد چپگرایی باز میشود. در کومه له به این دلیل که جناح چپ بی افقی است (۱)، ناچار است افق سیاسی اش را از نزدیکترین گروه خون به خود بگیرد. تئوری های لیبرال چپ امثال ایرج آذرین بین چپ های شان نزدیک ترین خط به جنس چپ کومه له است و به همین دلیل هوادار پیدا میکند. در کردستان دوران جنگ، جناح چپ حزب دمکرات کردستان را حزب توده افق و پاسخ سیاسی میداد و جذب میکرد. سیاست دوران انتظار در کومه له را هم امثال ایرج آذرین خط و تئوری او میدهد. خارج از این دو زمین، نه در کردستان حزب توده قادر به جذب کسی بود، نه ایرج آذرین در کردستان امروز، بیرون از تشکیلات کومه له قادر به جذب احدی هست. علت این است که در کردستان فعال چپ غیر کومه له ای، برای پاسخ خود سراغ چپی رادیکال تر و صاحب سیاست و صاحب خط میروند. اما چپ کومه له از قبل سیاست انتظار و بی عملی در کنار ناسیونالیسم کرد را در کومه له پذیرفته، در آن بزرگ شده و لذا زمینه های سیاسی لازم برای جذب یک خط لیبرال بظاهر چپ را دارد. همانطوریکه در دوران جنگ علیه جمهوری اسلامی هم فعال چپ بیرون حزب دمکرات سراغ حزب توده نمی رفت، اما عنصر دمکراتی در آن حزب، از قبل خط سیاسی توده را در حزب دمکرات پیدا کرده بود. بطور غریبی این دو سنت را میشود به قارچ هایی تشبیه کرد که تنها محل رشدشان تنه از کار افتاده درختان کهنسال است، نه خاک و فضای نرمال برای رویش.

در فضای نامیدی و بی افقی که ناسیونالیسم کرد مدتهاست در آن دست و پای میزند، تشکیلات های کومه له در داخل و خارج محل کشمکش جناح ها و اساسا تعرض گرایش چپ لیبرال به تنه درخت کومه له است. کومه له در مقابل این گرایش بی سپر و قابل تصرف است. قرار گرفتن تلویزیون و امکانات کومه له در اختیار این گرایش برای اقدام علیه دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب در سال های گذشته، پرخاش گری های توام با فحاشی به حزب حکمتیست به امضای حزب کمونیست، از یادگار های نفوذ این گرایش در سالهای گذشته در کومه له اند. امروز که شرایط سیاسی فراهم شده، تسلط این خط بر ادبیات سیاسی کومه له کافی نیست؛ تمام تنه درخت کومه له مورد شاهد رشد این قارچ بر بدنه خویش است.

کشمکش هایی که آثارش بر جمع های کومه له ای را همسایه گان هم در شرها شاهدند، را این بار نمیتوان با فحاشی به حکمتیست ها مخفی کرد. آن زمان بقیه چپ در کومه له ساکت بود، با این حساب و کتاب اشتباه که این نه کومه له که دیگران مورد حمله واقع شده اند. چپ کومه له در دوران عروج عبدالله مهدی در درون خود هم همین اشتباه را کرد؛ مهدی با کمپین علیه منصور حکمت شروع کرد و بخش قابل توجهی از کادر های کومه له را تا منتها درجه راستگرایی در سیاست و دشمنی با کمونیسم عقب برد و از این مسیر فراکسیون از قبل آماده خود را در یک کنگره به سازمان امروزش تبدیل کرد.

امروز مسئله تغییر کرده است. به همین دلیل سوال این است که فعال جدی در کومه له در مقابل رشد لیبرالیسم خط آذرین چه پاسخی دارد؟ فعال جدی در کومه له اگر بخواهد با رشد قارچ لیبرالیزه کننده کومه له بر تنه اش مبارزه کند، باید جای دیگری سراغ جواب بگردد. چپ لیبرال در کومه له خط و افق و نقشه هایش را از رهبر سیاسی این خط در بیرون تشکیلات کومه له میگیرد. چپ غیر لیبرالی که در مقابل این تعرض دست و پا میزند، در درون کومه له خط و افقی در دسترس ندارد. فراخوان من به هیچ احدالناسی تغییر باور و عقاید و آرمان نیست، تغییر سازمان

و تشکیلات و انشعاب هم نیست. اگر عبدالله مهدی خارج از مرزهای کومه له دنیایی دوست و متحد ناسیونالیست سراغ داشت و به سرعت بیرون رفت، چپ لیبرال در کومه له کسی را بیرون کومه له سراغ ندارد؛ برعکس، این لیبرالیسم چپ است که در غیبت یک وجب جا برای خود در جامعه، به درون کومه له پناه آورده است. به همین دلیل لیبرالیسم چپی که در کومه له امروز شکل گرفته است، قصد رفتن از کومه له و پیوستن به گروه نحیف و بی ابروی آذرین مقدم را ابدان ندارد.

چاره چپ در مقابل لیبرالیسم درون کومه له، دفاع از انقلابیگری کمونیستی به هدف تغییر در جامعه است. راه مهم مبارزه علیه سنت لیبرال چپ در کومه له، نشان دادن مسیر تغییر در فعالیت فعال شهری کومه له است. مادام که فعال شهری کومه له در عرصه سیاسی در جامعه منشا اثری نیست، مادام که تشکیلات شهری کومه له به جای سازماندهی سازمان و تشکیلات برای زنان و جوانان و بویژه کارگران، مادام سراغ بازی های سیاسی و تخود سپاه برود و بعداز سالهای سال منشا سازماندهی یک تشکل توده ای کارگری در مرکزی در کردستان نشود، چرا انقلابیگری اش را از دست ندهد؟ تنه لش چنین درختی چرا نباید محل رویش قارچ هیچ نکردن نشود؟

در طول تاریخ طول و عرض سازمانها و احزاب کمونیستی را با اندازه تاثیراتشان و نقش شان در ایجاد وحدت کارگری نشان داده اند. ظاهر تنها در کردستان است که میشود دهها سال صاحب تشکیلات عریض و طویل چپ بود، بدون اینکه اتحادیه و شورا و سندیکایی شکل گرفته باشد، بدون اینکه شبکه رهبران کارگری با افق پیشرفت مبارزه و وحدت طبقاتی کارگر را تضمین کرده باشند! چنین چپی چرا نباید به زیارت رهبر لیبرال خویش در بیرون مرزهای کومه له برود؟ انقلابیگری تاریخ کومه له برای چپی که قرار نیست کاری کند، واقعا به چه درد میخورد؟

تاثیر بی افقی ناسیونالیسم کرد در جامعه

ناسیونالیسم کرد سنت غالب بر سیاست در کردستان ایران است. نتیجتا این تنها احزاب سیاسی ناسیونالیست نیستند که در بی افقی مانده اند. تاثیر این سنت در جامعه خود را به شکل نامیدی و سستی و غیبت نشاط سیاسی در اعتراضات توده ای مردم کارگر و زحمتکش نشان میدهد. تاثیر مستقیم این وضع فقط در پائین آمدن سطح اعتراض نیست، در بالا رفتن سطح تمکین به حاکمیت هم هست. در بالا رفتن درجه اعتیاد و فحشا و خودکشی و قتل هم هست.

تفاوت جنس سیاسی فعال کمونیست و ناسیونالیست در امروز کردستان در این است که فعال کمونیست دنیایی کار در مقابل خود می بیند و با بشاشیت و اشتیاق سراغش میروند و تشکیلات و سازمانش را می سازد و رهبران و سازماندهندگان کارگری را افق میدهد. فعال کمونیست این روزها پیش خود میگوید حالا که ناسیونالیسم منتظر و سرگردان مانده است، من باید فعالیت کمونیستی ام را با مانع کمتری پیش ببرم. با این حال، طیف فعالین ناسیونالیست و ظاهرا ”چپ“ی که این روزها در کردستان بیحال و بی فعالیت مانده اند، و به دلایل مختلف آیه یاس میخوانند را باید باز شناخت، که زیاد اند. در مقابل ”کاری نمیشود کرد“ اینها، کمونیست های روشن بین مستقیم سراغ موضوع کار خویش میروند؛ سازماندهی هر نوع تشکل توده ای که ممکن است. و در متن آن سازماندهی تشکیلات کمونیستی متشکل از رهبران و سازماندهان کارگری.

مارس ۲۰۱۵

زیرنویس؛

• مقاله موقعیت ناسیونالیسم کرد در منطقه

<http://www.hekmatist.com/2015/Nina%203%20Mohamad%20Fatahi.html>

کدامین جامعه است؟ اگر ریشه در یکی از این جوامع دارد، تفاوت های سیاسی اقتصادی آن جامعه با کردستان چیست؟ خود مقاله تلویحا به رابطه ریشه آن در کردستان عراق اشاره دارد. اگر چنین است، تفاوت کردستان عراق و ایران در چیست که در آنجا شکل سازمانی هم به خود گرفته ولی در کردستان ایران بی ریشه است؟ چه ویژگیهایی این دو کردستان را از هم جدا میکنند که در یکی اسلام گرایی زمینه رشد دارد و در دیگری ندارد؟ نوشته شده که اسلام گرایی به مطالبه ای در کردستان متکی نیست. اگر در کردستان ایران به مطالبه ای مربوط نیست، در کردستان عراق به کدامین مطالبه و خواست مردم مربوط است؟

نگاهی به تاریخ اجتماعی و سیاسی جوامع خاورمیانه به ما میگوید که اولاً اسلامگرایی رگه ای سیاسی از بعداز ورود این جوامع به دوران سرمایه داری است. در خود ایران، همراه و در رقابت با ناسیونالیسم و لیبرالیسم و سوسیال دموکراسی در دوران انقلاب مشروطه حضور دارد، ولی رشد ملموس آن محصول دوران خلع سلاح رفرمیسم جبهه ملی و حزب توده به عنوان نیروهای اصلی اپوزیسیون وقت، توسط اصلاحات و رفرمهای محمد رضاشاه پهلوی، در دهه چهل شمسی است. جدایی بخش هایی از جوانان میلیتانت و ضد شاه در حزب توده و جبهه ملی و شروع شکل گیری جریان فدایی محصول همین تسلیم جریانات مادر در مقابل رفرم های شاه بود. جریان فدایی به جای جامعه دنبال مخفیگاه رفت. نتیجتاً وقتی هیچ نیروی سیاسی اجتماعی سرنگونی طلب و سکولاری در مقابل شاه نماند، جریان قاطع خمینی در مقابل شاه، به تدریج پر و بال گرفت و گسترش پیدا کرد. در پروسه بحران اقتصادی سالهای دهه پنجاه شمسی هم وقتی چپ ها مشغول ساختن خانه های تیمی بودند، اسلامی ها از طریق مساجد و تکاپا شبکه های وسیع و اجتماعی خود را گسترش داده و با آمادگی وارد عرصه استفاده از بحران اقتصادی و سیاسی شده و شرایط انقلابی وقت را به نفع خود کانالیزه کردند. دست یافتن آنها به قدرت در کشور مدرنی مانند ایران، بیش از هر چیزی محصول غیبت بقیه در آن دوره بود.

در تاریخ جوامع دیگر خاورمیانه، بویژه در مصر و فلسطین و لبنان و...، محصول شکست ناسیونالیسم سکولار عربی و سوسیالیسم ناصری در پاسخ به نیازهای مردم محروم منطقه است؛ فقر و محرومیت در کنار قدری اسرائیل در اشغال سرزمین های مردم در فلسطین و لبنان و ناتوانی ناسیونالیسم عرب، خلا سیاسی وسیعی برای شکوفایی اسلام گرایی نه فقط در این کشورها بلکه در کل خاورمیانه را فراهم کرد. در خود فلسطین هم برعکس تبلیغات پوچ ناسیونالیست های سکولار، رشد اسلامگرایی بیش از هر چیزی محصول رشد فساد در دستگاه اداری ناسیونالیسم سکولار فلسطینی در قاموس سازمان آزادیبخش فلسطین و همزمان ناتوانی اش در مقابله با وحشیگری اسرائیل بود. در لبنان هم رشد حزب الله محصول غیبت بقیه در مقابله با اشغالگری اسرائیل و وحشیگری آن در جنوب لبنان بود.

چپ ناسیونالیست فلسطینی هم بشیوه غربی اسلامی ها را دست ساز اسرائیل علیه خود و جنبش مقاومت فلسطین معرفی میکرد، همانطوریکه همین چپ ناسیونالیست خود ما اسلامی ها را محصولات وارداتی از خارج و حمایت های جمهوری اسلامی معرفی میکنند.

دوم-

فرض را بگیریم که از تاریخ مزاحمت های اسلام گرایی بورژوازی در جوامع شرقی بی خبریم. فرض را بگیریم که کل این گرایش از جوامع ناشناخته تاریخی، به شیوه وارداتی وارد زندگی سیاسی جوامع امروزی شده است. در اینصورت سوال این است که چرا این کالای صادراتی در جوامع وارد کننده ریشه پیدا میکند؟ اگر زمینه رشد آن وجود ندارد، گسترش آن بر چه فاکتورهایی متکی است؟ چرا درخت کاج خوش رنگ غربی در کردستان کاشتنی نیست، ولی ریشه اسلامگرایی و سلفی گری زشت میتواند شاخ و برگ بدهد؟

مقاله رفیق شعبانی هم البته به فاکتور فقر و بیکاری و محرومیت اشاره میکند، ولی در این اشاره، به اسلامگرایی به عنوان نیرویی اشاره دارد که "با تکیه سرمایه های هنگفت و یاد آورده انی که اختیار دارند، ریخت و پاش می کنند و در تلاش اند با دادن "وام" به این و آن، دایر کردن یک سری فروشگاه زنجیره انی با کالاهای نسبتاً" ارزان قیمت، در این شرایط دشوار اقتصادی عده انی از جوانان و خانواده های بیکار و دردمند را با روش های "کمیتة امداد خمینی و بهزیستی" بسمت خود جلب کنند...."

وزن جنبش های سیاسی در کردستان از زبان کومه له

محمد فتاحی

به بهانه رهنمود کومه له برای مبارزه با اسلامی های کردستان

در فروردین ماه امسال مقاله ای (۱) به قلم آقای فرهاد شعبانی از رهبری کومه له در سایت آزادی بیان، در باره ریشه های جریان اسلامی و رهنمودهایی برای مقابله با آن منتشر شد. پرداختن به مقاله مذکور از این نظر مهم است که به شیوه سمبولیکی نگرش مسلط بر چپ بی نقش و ملی زده در کردستان را منعکس میکند. نکات مد نظر من میخواهد نشان دهد که راه مقابله نه فقط با اسلامگرایی بلکه راه یک قدم پیشروی کمونیسم در کردستان، نقطه مقابل سیاست کومه له و نگرش غالب بر چپ ملی گرا در این منطقه است.

اول اجازه دهید نکات اصلی مقاله مذکور را از نظرتان بگذرانم؛

نوشته مذکور در مورد ریشه های جریان اسلامی در کردستان میگوید که "سلفی گری و اسلام گرایی افراطی نه یک گرایش اجتماعی در میان مردم کردستان است و نه بر هیچ خواست و مطالبه آنان متکی است. سلفی گری در کردستان ایران اساساً" ساخته دستگاههای اطلاعاتی و سپاه پاسداران جمهوری اسلامی و کالایی وارداتی و در واقع محصول مشترک سپاه پاسداران و اسلام گرایان افراطی کردستان عراق از جمله "انصار الاسلام" است."

در مورد علل رشد آن به دو عامل اشاره دارد؛ یکم؛ استفاده ایزاری جمهوری اسلامی و سپاه پاسداران از سلفی ها بر علیه جنبش انقلابی مردم کردستان، جریانات چپ و رادیکال درون این جنبش و برهم زدن آرامش مردم در مناسبتهای گوناگون است.

دوم؛ "عامل دیگر فقر و بیکاری است. مدتهاست که جریان اسلامگرای مفتی زاده انی با تکیه سرمایه های هنگفت و یاد آورده انی که اختیار دارند، ریخت و پاش می کنند و در تلاش اند با دادن "وام" به این و آن، دایر کردن یک سری فروشگاه زنجیره انی با کالاهای نسبتاً" ارزان قیمت، در این شرایط دشوار اقتصادی عده انی از جوانان و خانواده های بیکار و دردمند را با روش های "کمیتة امداد خمینی و بهزیستی" بسمت خود جلب کنند...."

در مورد مقابله با جریان اسلامی هم چنین میگوید و رهنمود میدهد که "مردم کردستان نه تنها از جمهوری اسلامی متنفرند، بلکه، از داعشیان آینده کردستان نیز بیزارند. این تنفر و بیزاری از سلفی ها اما، باید بشکل سازمانیافته و توده انی بروز اجتماعی پیدا کند. راه حل فردی ره به جانی نمی برد. بهمین دلیل است که در مقابل مزاحمت های آنها نه بصورت فردی بلکه، بشکلی اجتماعی و سازمانیافته باید ایستادگی کرد... جنبش های رادیکال و قدرتمند اجتماعی در کردستان ایران از جمله، جنبش کارگری و جنبش های رادیکال زنان، جوان و دیگری جنبش های مدنی باید بتوانند از هم اکنون زوزه سلفی گری در کردستان را در نطفه خفه کنند...."

اما نکات مد نظر من؛

یکم-

اسلام گرایی در کردستان همان اندازه وارداتی است که در فلسطین، لبنان، مصر و کل جوامع عربی و بالاخره ایران وارداتی است. اگر اسلام گرایی در چنین جوامعی هم وارداتی است، بالاخره این پدیده محصول تولیدی

چرا "وارداتی" و چرا "عده ای"؟

توجه کنید؛ اول این نیرو وارداتی ارزیابی میشود. بعدا که به واقعیت وجودی آن اشاره دارد، "عده ای از جوانان و خانواده های بیکار و دردمند" اند که بسمت خود جلب کرده اند. این مقاله تاریخ فروردین همین امسال یعنی ماه قبل را بر خود دارد و ما تا این تاریخ شاهد پیوستن بخش های قابل توجه از محلات متعددی از شهرهای کردستان به اسلامیون هستیم. در شهرهای اصلی مانند سنندج و سقز، اسلامیون بعضی محلات محروم را تقریباً قرق کرده اند. گسترش اینها محصول رشد بعداز داعش هم نیست؛ چهار سال قبل روز جمعه بعداز قتل بن لادن، هزاران نفر سقزی رسماً و علناً برایش نماز میت خواندند. تهدیدات اینها علیه کمونیست ها و سکولارها به نزدیک به ده سال قبل برمیگردد. امروز دیگر کار جایی رسیده که نزد اینها شهر سقز به دارالسلام اسلامیون معروف شده است. نه فقط این بلکه در سالهای گذشته به تعداد بسیار بیشتر جمعیت اردوگاههای کومه له و دمکرات، از همان نیروی جوانانی که قبلاً با شور و اشتیاق کومه له و یا دمکراتی می شدند، برای پیوستن به اسلامیون، با همان شور و اشتیاق رهسپار افغانستان و عراق و پاکستان و... میشوند. برای دریافت اطلاعات همین اطلاعات را در گوگل میتوان جستجو کرد و آمارهای باور نکردنی بدست آورد.

اگر همانطور در واقعیت امروز شهرهای کردستان و محلات اسلام زده و نیروی توده ای اسلامیون به رسمیت شناخته شود، نمیشود با تز "وارداتی" سراغ تحلیل علل رشد و گسترش آن در کردستان رفت. ترس اصلی آن موقع در این واقعیت است که علل واقعی رشد اسلام گرایی تحلیل شود. علل پیوستن توده وسیع فقرزدگان بخشی از محروم ترین محلات کردستان به اسلامی های سنی گرا در خرید "عده ای" از طریق پول و امکانات نیست. چنین ارزیابی یک توهین حتی به شرافت این مردم است. بیخودی نیست چپ های ناسیونالیست در شهرهای کردستان با استفاده از عبارات توهین آمیز به این محرومان اسلام زده اشاره میکنند.

همه میتوانند ببینند که بیکاری و فقر و گرانی بیش از حد زندگی محرومان را به جهنمی به معنی واقعی تبدیل کرده است. این وضع سی و چند سال است که ادامه دارد. در این سی و چند سال، توده محرومان این جامعه به اندازه کافی احزاب چپ و راست سکولار کردستان را امتحان کرده اند. کسی فراموش نمی کند که همین محلات اسلامی شده روزی تماماً کومه له ای و یا دمکراتی بودند و رهایی از محرومیت را در تقویت آنها می جستند و برای کمک به آنها بالاترین فداکاری های ممکن را از خود نشان دادند. بهترین قهرمانان کومه له و فداکارترین های دمکراتی از همین محلات برخاستند. تعداد کمتری از اینها بعدا به کمونیسم کارگری پیوستند و حکمتیست و این و آن شدند... این داستان بیش از سی سال ادامه پیدا کرد و نتیجه تمام فداکاری محرومان در این محلات نه تشکیلی برای مبارزه و جنگ هر روزه شان شد، نه سازمانی به عنوان محمل اتحادشان شکل گرفت، نه از فقرشان کاسته شد و نه برای حل مشکل بیکاری و بیمه بیکاری شان راهی یافته شد. چاره این شد که توده وسیعی به اعتیاد روی آورد، اندازه همان شمار در چاه تن فروشی افتادند و از کرامت و عزت و شرافت خود مایه گذاشتند، به همان اندازه به کول بری پناه برده و خیلی های شان هم در همین راه ناقص العضو و یا کشته شدند، خیلی ها کودکان شان را به جای مدرسه به کار و بازار روانه کردند، خیلی های بیشتر خانواده های شان از هم پاشید و زندگی شان به معنی کامل کلمه تباہ شد... در این بازار بیرحم سیاست و اقتصاد و جنایت، تعدادی پیدا شدند و به این محرومان وامانده و مستاصل گفتند که ریشه مشکل را یافته و راه مبارزه برای رفع آن را هم آماده در دست دارند؛ "حکومت حکومت شیعه است و ما سنی ها مورد ظلم واقع شده ایم." راه مبارزه اتحاد سنی ها به معنی مسلمانان واقعی است...

اسلام گرایی در فلسطین هم به همین شیوه قدرت شد؛ ناسیونالیست ها و ناسیونال چپ ها وامانده و اسلامیون وسیله مبارزه برای فلسطینی محروم را تامین کردند؛ "اگر کاری از دست مان بر نمی آید، خودمان را که میتوانیم بکشیم!" عملیات انتحاری فلسطینی برعکس نظرات روشنفکران شکم سیر مرتجع چپ و راست، از فرط علاقه به هفتاد حوری در دنیای بعدی نیست، از فرط ناتوانی و استیصال در مقابل مسلح ترین و وحشی ترین قدرت دولتی در شکل اسرائیل است... جوان جنوب لبنانی هم حزب اللهی میشود چون به جز حزب الله هیچ نیروی جدی چپ و راست سکولاری در مقابل قدری اسرائیل در میدان مقاومت نمی بیند.

به سادگی، در تمام این سرزمین ها، اسلام گرایی آخرین "گزینه" است که مردم خسته از ناتوانی چپ و راست

سکولار به آن مراجعه میکنند. و البته در این دنیای رقابت های جنایتکارانه، برای اسلامی ها هم مثل ناسیونالیست ها به اندازه کافی پول و امکانات هست تا با تکیه بر همین پول و امکانات مادی هم بیش از پیش ارتش خود را از نیروی محرومان پرشمار کنند. پول و بخشش های باندهای اسلامی برای جذب محرومان بیشتری، بعداز این مرحله است که وارد ماجرا میشود.

جنبش های قدرتمند رادیکال و اجتماعی؟

مقاله مورد نظر در کنار اشاره به اسلامیون به عنوان "عده ای"، به "جنبش های رادیکال و قدرتمند اجتماعی در کردستان ایران از جمله، جنبش کارگری و جنبش های رادیکال زنان، جوان و دیگری جنبش های مدنی" اشاره میکند که قرار است به جنگ آن "عده" اسلامیون سلفی بروند. اسم بردن از این همه "جنبش قدرتمند و رادیکال و اجتماعی" برای مقابله با "عده ای" به اندازه ای گویا بی پایگی ادعای مقاله حتی نزد نویسنده آن را به نمایش میگذارد.

در همه جای دنیا حضور جنبش های اجتماعی مساوی با روئیت صفوف علنی و اجتماعی شان در صحن جامعه است. ظاهراً کردستان تنها نقطه ای در این جهان پهناور است که در آن میتوان مدعی وجود یک جنبش رادیکال و آنهم قدرتمند کارگری بود که ما به ازای این جنبش نه شورایی هست و نه اتحادیه ای. نه سازمان قدرتمند کارگری هست، نه مجامع عمومی نیمه قدرتمند و منظم. نه فقط این بلکه کارگر علیرغم داشتن یک "جنبش قدرتمند و رادیکال و اجتماعی" توان بالا بردن یک تومانی دستمزدش را ندارد که هیچ، مداوماً هم دستمزد کار انجام داده اش را هم پرداخت نمیکند. هزار هزار معتاد است، هزار هزار تن فروشی، و کودکش را هم برای یک تکه نان روانه بازار کار میکند، میلیونی هم بیکار و بی نان و مسکن است! آدم میماند چرا کارگر از این "جنبش قدرتمند رادیکال و اجتماعی" اش برای درمان حتی یک دردش استفاده نمیکند؟! زنان هم معلوم نیست چرا علیرغم داشتن یک "جنبش قدرتمند رادیکال و اجتماعی" چرا توان دفاع از هست و نیست خود را ندارند؟ چرا ختنه دختران و کودکان را توسط این قدرت جارو میکنند و چرا درجه محرومیت زن در کردستان در سطح بلازده ترین استان های کشور است؟ جوانان چرا علیرغم یک "جنبش قدرتمند رادیکال و اجتماعی" اسلامی های رنگ و وارنگ را از شهرهای کردستان جارو نمیکند؟

علت این ادعاهای بی پایه چیست؟

اگر در کردستان این جنبش های قدرتمند و اجتماعی متأسفانه حضور ندارند، علت یا علل چنین ادعایی چیست؟

کومه له مانند همه چپ های بورژوایی ایران، فکر میکند یا دوست دارد فکر کند که جمهوری اسلامی در سر اشیب سقوط و لرزان است. تحلیل های آیکی بقیه راست و چپ های بورژوایی هم در مورد جام زهر نوشیدن جمهوری اسلامی در پروسه مذاکرات، همین تحلیل را میرساند که حکومت ضعف حاکم برای نجات خود از مرگ به سازش با امریکا دست زده است. برای ادعای ضعیف بودن حاکمین فاکتورهای تزیین کننده لازم اند؛ اقتصاد ورشکسته و ویران، اختلافات جناح ها، و در جبهه مقابل حضور جنبش های قدرتمند اجتماعی. این تحلیل برای همه نیروهای سرگردان سیاسی لازم است تا احتمال وقوع یک بحران انقلابی در پیچ بعدی تحلیل شود. ادعاهای راست تری که مژده وقوع جام زهرهای بیشتری را به خلق الناس میدهند از همین تیزبینی در "پیشگویی های انقلابی" است. این چپ اگر چنین تحلیل های آیکی و سطحی تبلیغ نکند، باید رسماً تعطیل کند و کرکره مغازه هایش را پائین بکشد. چنین ادعاهایی تبلیغات بی پایه ای اند که از نظر اینها برای حفظ "روحیه های انقلابی" لازم اند. در سال های قبل تر بخشی از اینها ما را تهدید میکردند که "اجازه نمیدهیم رژیم را متعارف کنید!" فکر میکردند تحلیل های واقعبینانه ما در مورد دشمن، روحیه نیروهای خودی را پائین آورده و ضرورت در میدان ماندن شان را منتفی میکند. از نظر این چپ اگر روزی ثابت شود که این رژیم قدرتمندتر از چیزی است که اینها ادعا میکنند، باید بار و بندیل شان را ببندند. روحیه دادن های اینها به خود که این رژیم برای بقا دست و پا میزند، یک مژده تلویحی است که احتمال سرنگونی و انقلاب در پیچ بعدی را به دنبال دارد. این بحث را مفصل تر باید جای دیگری کرد،

اما مضرات چنین تحلیل سطحی در چیست؟

اولین ضررش در این است که کارگر و زحمتکش جامعه را به فراهم کردن زمینه های سرنگونی این نظام نمی کشاند، چون به قول تبلیغات اینها، این رژیم آنقدر ضعیف است که فقط یک فشار کوچک سرنگونش میکند. نتیجتاً ایجاد تحزب کمونیستی در درون طبقه کارگر، تامین زیرساخت های محکم سیاسی تشکیلاتی و سازماندهی سرنگونی و انقلاب غیر لازم میشوند. به قول مشهور شمع و گل و پروانه این چپ در تحلیل های آبکی اش همه جمع اند و چیزی که کم دارد، حضور یک فشار و فقط یک فشار توده ای به جمهوری اسلامی است، تا سرنگون شود و بلافاصله انقلاب کمونیستی هم بزاید!

این گفته های مایخولیایی تحلیل نیست، تبلیغ است. تبلیغ برای حفظ روحیه نیروهای در صحنه! بزرگترین ضرر این تبلیغ، برعکس هدف اینها، فرستادن مردمان محروم و کارگر و کمونیسم به خانه است. نیرویی که قدرت و توان دشمن را دقیقاً و آنچه واقعا هست درک نمی کند یا عمداً نمیخواهد درک کند، هیچ وقت توان کنار زدن دشمن را ندارد و ساز و برگ جنگی لازم را تامین نمی کند. در کردستان هم اگر "جنبش های قدرتمند رادیکال و اجتماعی" حضور داشته باشند، چپ و کمونیسم چه غمی دارد به جز اینکه مثل کومه له و کل اردوی ناسیونالیستی فقط منتظر بماند؟

جنبش انقلابی کردستان اما واقعیت!

ادعای مقاله البته در مورد یک جنبش در کردستان واقعیت دارد؛ "جنبش انقلابی کردستان" که کومه له جناح چپ و رادیکال آن است. این همان جنبشی است که نه برای کارگر چیزی دارد، نه برای جوان و نه برای زن و کودک. این جنبش که سایه اش بر کردستان تماماً قابل رویت است، همان جنبش ملی یا جنبش ناسیونالیسم کرد است که کومه له افتخار نشستن بر صندلی دست چپ آن را برای خود حفظ کرده است. بقیه کومه له ها و دمکراتی ها و پژاک و خبات و... صندلی های جناح های راست آن را اشغال کرده اند که در متن ملاقات ها و مذاکرات و دیدار های هیات شان از هم، مرتب مشغول "سیاست" اند. با این تعریف، کومه له توده مردمان کارگر و زحمتکش را در کنار مرتجع ترین نیروهای ناسیونالیست قرار داده و آنها را دسته جمعی در انبان "جنبش انقلابی کردستان" جای میدهد. رضایت کمونیست ها و سوسیالیست ها و آزادیخواهان به قرار گرفتن در این صف ملون، اگر در یک نگاه اجتماعی تاسف آور است، در عرصه سیاسی فاجعه و پیام آور خشکین هر نوع چپ گرایی انقلابی در آینده سیاست این جامعه است.

اگر در کردستان از کارگر و انسان محروم و بیکار گرفته تا زن و جوان صاحب قدرتی نیست، ناشی از سلطه و هژمونی سنن و شیوه کار و اولویت و مشغله و ارزشهای همین جنبش ناسیونالیستی بر تحرکات اعتراضی در قلب شهرهای کردستان است. کمونیسم در کردستان اگر دست و پایش بسته است، بخاطر در پیش گرفتن راه و روش و منش و خلق و خوی همین ناسیونالیسم در عمل سیاسی است. حالا که این ناسیونالیسم در کردستان ایران در بحران است، بحرانش را در خون جناح چپ خود هم جاری کرده است. چپ و راست جنبش ملی در کردستان، امروز، از همیشه ناتوان تر و دست و پا بسته تراند. و این دست و پای بسته فقط شامل احزاب دمکراتی و کومه له ای و زحمتکشانی ها نمیشود؛ تمام این چپ در کردستان، فعالین احزاب و "مستقل" ها، امروز تقریباً مثل کل ایران، دست و پا بسته و سرگردان است.

برای مقابله با اسلامی گری و سلفی و آن دیگری، برای سازماندهی امر کارگر و زن و جوان، و برای شروع دیگری در کردستان، از کمونیسم کارهای مهم ساخته است. بعضی تحرکات و بعضی کارهای انجام شده نشان از وجود ظرفیت های مهمی در عمق این جامعه است. مهم این است که زیر فشار هژمونی ناسیونالیسم چپ و افکار و شیوه کار و سبک و راه زندگی سیاسی آن، آیا کمونیسم میتواند در شکل و قیافه شبکه ها و محافل و کمیته های کمونیستی قد علم کند؟ بدون چنین اتفاقی، هر جانور سیاسی میتواند شاخه هایش را بر جوانه های اعتراض توده ای پیوند بزند. کارگر و زحمتکش نمیتواند دسته جمعی خودکشی کند. قادر به سکوت در مقابل زور و استثمار نیست. در ضمن محصول اعتراض کارگر و زحمتکش بطور اتوماتیک تولد یک جنبش عدالت خواهانه نیست. در غیبت کمونیسم و عنصر دخالتگر، حتی عدالتخواهی زمینه رشد ضد عدالت ترین جریانات سیاسی میشود. اعتراض علیه

فقر و محرومیت را اگر کمونیسم سازمان ندهد و رهبری نکند، اسلامی ها و فاشیست ها میتوانند قدم جلو بگذارند و به سازمان و ابزار توده معترض و محروم تبدیل شوند.

امروز یکبار دیگر این سوال در مقابل کمونیست ها قرار گرفته است؛ کاری میکنند یا سیاست را بیش از پیش به بقیه می بازند؟

می ۲۰۱۵

زیرنویس؛

(۱)

زمینه های تحرکات ماههای اخیر سلفی های کردستان ایران و شیوه های برخورد به آن / فرهاد شعبانی

<http://www.azadi-b.com/arshiw/?p=53441>

(۲)

عروج داعش و وظایف کمونیسم در کردستان/ محمد فتاحی

<http://www.azadi-b.com/arshiw/?p=49137>

از جمله:

- کومه له مدام تلاش کرده است از کمونیست ها فاصله بگیرد و با ناسیونالیسم کرد مدام در حشر و نشر و نزدیکی بوده است.

- کومه له در پروژه ی ارتجاعی به نام "کنگره ملی" با حضور احزاب قومی و مذهبی و کرسی های دول مرتجع منطقه، شرکت کرد.

- ابراهیم عزیزاده رهبری رسمی کومه له آشکارا تاریخ گذشته ی حزب کمونیست ایران را در مقابل چشما ما صاحبان این تاریخ، تحریف کرد.

- کومه له در مقابل سیاستهای ارتجاعی و ضد مردمی دولت اقلیم کردستان، در همه این سال ها سکوت کرده و در مقابل جنگ نیابتی حزب دمکرات کردستان ایران به نفع عربستان سعودی، بی تفاوت بوده است.

- در مقابل سیاستهای قوم پرستانه و ضد کمونیستی جناحی از خودش که جدا شده و خود را کومه له ی زحمتکشان می نامد، خجولانه سکوت کرده است.

- در برابر اتحاد "کردایه تی" و سنی گری و تلاش حدکا برای سازمان دادن ملاهای سنی در کردستان ممانعت و مدارا کرده است و ...،

در این پروسه ی چرخش به راست کومه له امروزه ما شاهد توافقات و ادغام کومه له در جنبش ناسیونالیستی کرد هستیم. ابراهیم عزیزاده اعتراف می کند در کردستان یک جنبش با گرایشات مختلف وجود دارد و این گرایشات باید متحد و منفق باشند! به این ترتیب رهبری راست کومه له آخرین میخ را بر تابوت این جریان زده است. زمانی ما کومه له را جناح چپ ناسیونالیسم کرد می نامیدیم و رهبری این جریان به ما اعتراض داشت. اما امروز اعتراف می کند که کومه له گرایشی در جنبش "ناسیونالیسم کرد" در کردستان است.

شما کارگران آگاه، توده های زحمتکش، زنان برابری طلب و جوانان آزادیخواه، خیر کومه له را در پیوستن به ناسیونالیسم کرد می توانید ببخشید، این انتخابی است که خودش کرده است. اما نفی و انکار جنبش کمونیستی و کارگری در کردستان را بهیچوجه نمیتوان از رهبری کومه له خرید. این یک دروغ آشکار است.

عزیزاده فکر می کند چون او و تشکیلاتش به کمونیسم و کارگر پشت کرده است، در نتیجه فاتحه ی کمونیسم و جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی هم در کردستان خوانده شده است.

کومه له ناباوری خود را به جنبش انقلابی در کردستان، به شما کارگران کمونیست و سوسیالیست و پیروزی آزادی و برابری نشان داده و پیروزی قومگرایی و مذهب را با اتکا به شکاف دول منطقه و راه حل های امریکایی مساله ی کرد را نزدیک تر دیده است.

جواب شما کارگران سوسیالیست و کل صف آزادیخواهی و برابری طلبی در کردستان به تحولات کومه له و پیوستنش به ناسیونالیسم کرد، بسیار روشن و صریح و قاطع این است که کمونیسم و برابری طلبی در کردستان ریشه ی چند ده ساله دارد و با چرخش این و آن بخش "چپ" در کردستان به راست، تضعیف می شود اما از بین نمی رود. فروپاشی بلوک شرق و سرمایه داری دولتی به نام کمونیسم، آواری بر سر کمونیسم و طبقه کارگر جهان بود، اما کمونیسم و برابری طلبی و دفاع از انسانیت در مقابل توحش سرمایه داری را نتوانست از جوامع بشری بزدايد.

کمونیسم در کردستان به یک سنت اجتماعی و با رهبران و فعالین و صاحبان واقعی اش تبدیل شده است. ما شاهد حضور طیف وسیعی از کارگران سوسیالیست و جوانان کمونیست و دختران و زنان برابری طلب هستیم که در همه ی این سال ها صف چپ و انسان دوستی و ضد قومی و ضد سنی گری را نمایندگی کرده اند. کومه له ی جدید و کنونی هیچ وقت به این طیف و صف متعلق و مربوط نبوده است.

"نگذارید کمونیسم را ملی کنند"

به کارگران سوسیالیست و صف آزادیخواهی و برابری طلبی در کردستان

مظفر محمدی

دوستان و رفقا!

این روزها شاهد تحركات و تجمعات و اتفاقیه های صفوف جنبش ناسیونالیسم کرد در منطقه هستید. ناسیونالیست ها مساله ی کرد را دستاویز سیاستهای ارتجاعی، قوم پرستانه و مذهبی "سنی گری" خود قرار داده اند. امریکا و اسرائیل و دول مرتجع منطقه چون عربستان و ترکیه و جمهوری اسلامی هم از مساله کرد ابزاری برای دخالت و معاملات وحل و فصل اختلافات خود بهره برداری می کنند. به این دلایل می توان گفت کارگران و زحمتکشان و اکثریت مردم کردستان تحت نام ملت کرد، قوم کرد، سنی و غیره، در محاصره نیروهای خودی و بیگانه قرار گرفته اند.

اما این سرنوشت محتوم مردم کردستان نیست. همانطوری که حاکمیت بیش از دو دهه احزاب ناسیونالیست در کردستان عراق سرنوشت محتوم مردم این بخش منطقه نبود.

وحدت و اتفاق امروز احزاب و جریانات چپ و راست ناسیونالیست کرد اتفاق نامقدسی است که به نام شما مردم کردستان انجام می شود. و این دروغی بیش نیست.

صحنه ی سیاسی امروز کردستان ایران را نگاه کنیم، در مقایسه با دو دهه پیش، بسیار عوض شده است. نیروهای سیاسی جابجا شده و معادلات جدیدی به میان آمده است. ما باید آگاهانه این اوضاع جدید را نگاه کنیم و اجازه ندهیم هر گونه تغییر و تحول در صفوف ناسیونالیسم کرد توازن قوا را به نفع آنها و به ضرر کارگران و زحمتکشان و اکثریت مردم کردستان تغییر دهد.

در دهه ی اول جنبش مقاومت مردم کردستان در مقابل جمهوری اسلامی، در کردستان دو نیروی اصلی و دو جنبش متفاوت در مقابل حمله ی رژیم به کردستان ایستادند: کومه له و دمکرات. برای هیچ کسی پوشیده نبود که کومه له یعنی نمایندگی منفعت کارگران و زحمتکشان و آزادیخواهان کردستان و دمکرات یعنی نماینده ی منفعت بورژوازی بزرگ و متوسط کردستان در جنبش مقاومت. عملکرد این دو نیرو و این دو جنبش را مردم در زندگی خود تجربه کردند. از آن زمان تا کنون علیرغم تغییراتی که در جابجایی این دو نیرو حاصل شده است اما کماکان کمونیسم و ناسیونالیسم دو گرایش و دو نیروی اجتماعی در مقابل همدیگر ایستاده و هر کدام منافع و سیاستهای خاص خود را نمایندگی کرده اند.

در جابجایی نیروها، در دوره اخیر ما شاهد چرخش به راست تدریجی کومه له و نزدیک شدن و نهایتا پیوستن به صف و کمپ ناسیونالیسم کرد بودیم. این کار به اشکال مختلف جلو چشمان همه ی ما اتفاق افتاده است.

رفقا و دوستان!

چرخش به راست کومه له وظایفی در دستور ما قرار می دهد. از این قبیل که:

۱- ما باید تغییر توازن قوای اجتماعی به نفع ناسیونالیسم کرد به دلیل پیوستن کومه له به آن را با تلاش پیگیرانه در آگاه کردن بخش هر چه وسیع تری از کارگران به منافع طبقاتی خود، جبران کنیم.

۲- صف عظیم طبقاتی و اجتماعی کارگران و زنان و جوانان و روشنفکران غیر قومی و غیر مذهبی در کردستان را هر چه فشرده تر کرده و سازمان دهیم. نگذاریم کمونیسم را ملی و قومی کنند.

۳- سیاستهای توکل به بالا و تبدیل شدن احزاب و جریانات قومی به ابزار نیابتی دخالت دول مرتجع منطقه و امپریالیست ها را به شدت افشا و رسوا کنیم و در مقابلش بایستیم و سد ببندیم.

۴- ما افق کور و بی افقی ناسیونالیسم کرد و عملکرد غیر انسانی اش در رابطه با مردم در کردستان عراق را با چشمان خود دیده ایم. این به ما نشان داد است که جز با چشم انداز آزادیخواهی و برابری طلبی و طرد و منزوی کردن قوم پرستی و مذهب، هیچ چیزی به دست نمی آید و پیروزی ای در کار نیست. ما باید مبلغ، مروج، سازمانده و متحد کننده ی نیروهای این افق باشیم. راه پیروزی مردم کردستان برای زندگی بهتر که رفع ستم ملی هم جزئی از آن است، پیروزی این افق و جنبش متعلق به آن است.

۵- هر اندازه دشمنان مردم در صفوف ارتجاع متحد و فشرده تر می شوند، تلنگری به ما است که تعجیل کنیم، بیشتر متحد شویم و سازمان یابیم و سریع تر جلو برویم.

دستتان را به گرمی می فشارم

ژوئیه ۲۰۱۷ (تیرماه ۹۶)

کومه له‌ی تازه همه پل های پشت سر را خراب کرده است!

مظفر محمدی

رهبر اصلی و سیاستگذار کومه له، ابراهیم علیزاده حد اقل در دو دهه اخیر به تدریج همه پل های مانع راستروی خود را خراب کرده است.

علیزاده زمانی که به تحریف تاریخ حزب کمونیست ایران پرداخت، آن را اتفاقی پیش پا افتاده تلقی کرد و آگاهانه از تاریخ این حزب برائت جست. او نشان داد که بسیار راضی تر بود اگر کومه له همانطور که بود و یا به تنهایی حزب "کمونیستی" خلقی و ملی ای را تشکیل می داد و خود را در خانواده ی ملی گرایی کردستان نگه می داشت و دستش را به کلاه خود می گرفت و به زندگی سیاسی ادامه می داد و ان اتفاقات بعدی نمی افتاد.

علیزاده از عروج کمونیسمی که کومه له و کمونیسم را در کردستان ابعادی اجتماعی بخشید، راضی نیست. دوستان و همکارانش پیشدستی کردند و زودتر یقه خود را از کمونیسم خلاص کرده و به حاشیه ی ناسیونالیسم و قومگرایی افتادند. و اکنون همراهان علیزاده، حزب کمونیست ایران را وبال گردن خود می دانند و دیر تر از مهتدی می خواهند کومه له ای داشته باشند در خانواده ناسیونالیسم کرد. کاری که علیزاده مدتها است شرایط آن را فراهم کرده است. علیزاده در کنگره ملی کرد شرکت کرد و هیچ ابایی برای آشتی دادن کمونیسم اش با ملی گرایی و حتی شورتر از آن نشست با سران دولتهای مرتجع منطقه نداشت. با احزاب و جریانات قومی و مذهبی بیانیه مشترک سر انتخابات ایران امضا کرد. در نشست های متعدد با میزبانی و کارگردانی جریانات قومی و مذهبی کردستان عراق که بخشا طرفداران جمهوری اسلامی بودند، شرکت کرد که موضوعش اتفاق و اتحاد احزاب کردی و حتی تشکیل جبهه برای حل و فصل مساله کرد در کردستان ایران با جمهوری اسلامی بود.

علیزاده با برائت و حتی انکار جنبش انقلابی و کمونیستی و کارگری در کردستان، به جنبشی پیوسته است که یک جناحش "مرکز همکاری احزاب کردستان ایران" وابسته به کمپ بارزانی و عربستان و جناح دیگرش "کنگره ملی کرد" در کمپ پ ک ک و اتحادیه میهنی و جمهوری اسلامی است که کومه له علیزاده به این جناح پیوسته است. جنبش ناسیونالیسم کرد که اهدافش را راه حل امپریالیستی مساله کرد و زندگی در شکاف اختلاف دولتهای مرتجع منطقه تشکیل می دهد...

این پروسه ای است که کومه له علیزاده طی کرده تا به این نقطه و مکانی که بر تداومش پای می فشارد رسیده است. برای رسیدن به این جایگاه، کومه له می بایست همه پلهای پشت سر خود را خراب کند تا راه برگشتی باقی نگذارد. دلیل سیاسی و واقعی این انتخاب، این است که علیزاده و همراهانش افقی برای پیروزی کمونیسم و کارگر و زحمتکش در کردستان نمی بیند و پیروزی را در هماهنگی و همکاری و توافق و اتحاد با ناسیونالیسم کرد و سیاستهای توکل به بالا جستجو می کند. او می خواهد از این قافله "پیروزمند" همانند برادران کرد حاکم در عراق یا پ ک ک و حزب برادرش در سوریه عقب نماند.

تلاش بقایای کمونیسم در حزب کمونیست ایران و کومه له برای گذر از این چرخش به راست، تلاشی با ارزش است. اما بازگرداندن کومه له به جنبش چپ انقلابی و کمونیستی و کارگری در کردستان، تنها از کانال مبارزه ای سیاسی و اجتماعی و دفاع جانانه از کمونیسم و منفعت کارگران در مقابل تعرض ناسیونالیسم و ملی گرایی و قوم پرستی و سنی گری می گذرد. مبارزه ای که اگر نتواند علیزاده و همراهانش را از سیاست راستروانه پشیمان کند، اما بتواند به مانعی جدی در مقابل آن تبدیل شده و کومه له را با ضرر کم تر و کم درد و کم دردسری از این

راستروی عبور دهد.

علیزاده و جناحش برای تثبیت موقعیت جدیدشان، مخالفت کمونیستهای درون کومه و حکا را بعنوان گرایشی سیاسی و جدی درون خود انکار می کند، اما در عمل به هر شیوه و توطئه ای برای پس زدن این مانع متوسل می شود و نهایتاً تلاش می کنند با تصفیه تشکیلاتی و سلب مسوولیت و جمع آوری رای به عقیمانده ترین شیوه، یقه خود را رها کنند. چرا که قدرت و ثروت و اسلحه تماماً دست رهبری کنونی کومه له به زعامت علیزاده است. هر نوع مخالفت جدی با تصفیه ای روبرو می شود که امکان زیست و امنیت شخص یا اشخاص ناراضی را بخطر می اندازد.

اگر بازگشت علیزاده و جناحش به کمونیسم و دفاع از منافع طبقاتی کارگران و زحمتکشان کردستان در مقابل تعرض ناسیونالیسم و خطر ملی گرایی و قوم پرستی و سنی گری، توهم باشد، اما فشار کمونیسم باید چنان صریح و شفاف و با اعتماد بنفس و قدرتمند باشد که رهبری کنونی کومه و در راس آن علیزاده را از سیاست شترسواری دولا دولا و نام بردن از کمونیسم در حرف و انتخاب سیاستهای ناسیونالیستی در عمل، پشیمان کرده و صریح و روشن اعلام کند که دیگر به کومه کمونیست و حکا پایبند نیست. این جناح باید صراحت و جسارت را از عبدالله مهندی بیاموزد.

نباید متوهم بود که راستروی کومه علیزاده بسیار فراتر از امضای بیانیه ای به همراه خبات و یا تبریک سال نو به همراه پژاک است. علیزاده صراحتاً بر همکاری خود با کنگره ملی کرد و کمیته دیپلماسی آن پای می فشارد و آن را نشانه ی درایت و زیرکی سیاسی خود می نامد. از نظر علیزاده، کومه وقتی اجتماعی است که سری در میان احزاب و جریانات قومی و مذهبی باشد. و ریاکارانه این راستروی سیاسی آشکار را دیپلماسی زیرکانه تلقی می کند. گویا این کومه او است که احزاب ناسیونالیست را به بازی گرفته است. اما در واقع این منافع کمونیسم و کارگر در کردستان است که او با استفاده از نام کومه، با ناسیونالیسم کرد به معامله گذاشته و قربانی می کند.

من همه کسانی که هنوز به کومه کمونیستی دوران پیشین وفادار هستند را به باور یکی از رهبران کومه قدیم، ارجاع می دهم تا در یابند که آیا کومه علیزاده با آن کومه هیچ سنخیت و شباهتی دارد؟ این انسان کمونیست کسی است که علیزاده ریاکارانه سالگرد هایش را گرامی می دارد! این کمونیست انقلابی جعفر شفیعی است که می گوید:

”ما می خواهیم دورانی از مبارزات را به میدان بازگردانیم که کمونیستها پیشرو اولان طبقه کارگر شوند. آنانی که قهرمانانه ترین و تاریخی ترین نبرد طبقاتی را انجام می دهند و در هیچ تحول سیاسی و اجتماعی به بورژوازی مجال نمی دهند که خود را دوباره بسیج کند. ما می خواهیم دورانی دیگر در جنبش کارگری پدید آوریم که پرچم کمونیسم در صف اول مبارزه به اهتزاز در بیاید. می خواهیم یک بار برای همیشه به این مصائب خاتمه دهیم. می خواهیم کارگران حین مبارزه بدانند که به کمتر از حکومت کارگری رضایت ندهند. بدانند تنها آن زمان پیروزند که نظام سرمایه داری سرنگون شده، بردگی کار سرمایه داری از میان رفته و حکومت کارگری، نظام سوسیالیستی و کمونیستی برقرار شده است. می خواهیم توده های میلیونی کارگران با این اهداف سیاسی و مبارزاتی و برای نیل به چنین آرمانی به میدان بیایند. در برابر چنین نیروی عظیمی بورژوازی توان مبارزه را هرگز نخواهد داشت. هویت ما این چنین است.“

برای کمونیسم در کردستان و کمونیست ها و کارگران سوالاتی مطرح است که آیا تحولات درون کومه له تاثیر مستقیمی بر جامعه کردستان یا بخشی از مردم کردستان دارد؟ آیا سیاست های راستروانه کومه علیزاده می تواند یا توانسته است در کردستان نیرویی به نفع ناسیونالیسم کرد جابجا کند؟ آیا راست روی کومه له می تواند توازن قوای چپ و راست در کردستان را تغییر دهد؟...

این سوالات از آنجا مطرح است که کومه له کنونی هنوز از حرمت و اعتبار کومه له ی قدیم استفاده می کند. هنوز سنت اجتماعی و خوشنامی کومه له قدیم زنگوله ای است بر گردن علیزاده و جناحش. و این می تواند مضرات چرخش به راست کومه له علیزاده را توضیح دهد.

از نظر من چرخش به راست کومه له علیزاده به ناسیونالیسم و سنی گری مشروعیت و حرمت می بخشد. این سیاست، کرنش کمونیسم در مقابل ناسیونالیسم در جامعه تلقی می شود و از اعتبار و حرمت کمونیسم کم می کند

چرا که هنوز مردم می گویند کومه له ی حزب کمونیست ایران! و این، نام کمونیسم را بی اعتبار می کند. یدک کشیدن نام کمونیسم اما سیاست و عملکرد ناسیونالیستی کومه علیزاده، قطب بندی و صف طبقاتی در جامعه را مخدوش می کند. علیزاده با استناد به ”وحدت طلبی خلق کرد“، ”کردایه تی“ و جنبش اش را تقدیس و جامعه طبقاتی و منفعت کارگر و زحمتکش کردستان را نفی می کند. همچنین از آنجا کومه له ای که تا کنون با چپ تداعی می شد، وابستگان به آن را یک کاسه به دامن ناسیونالیسم کرد می اندازد و آنها را از کمونیسم و چپ بودن پشیمان و دور می کند...

کارگران و کمونیست ها در کردستان هیچگاه به وحدت و همراهی کمونیسم و ناسیونالیسم، کارگران و بورژوازی کرد و احزاب ناسیونالیست و قومی و مذهبی، تن نمی دهند و از تجارب و درسهای زیاد دشمنی ناسیونالیسم و ضدیت احزاب قومی و مذهبی در کردستان با کارگر و کمونیسم در طول ۴ دهه مبارزه آموخته اند. از دیدگاه کارگران و کمونیست های کردستان وحدت طلبی ضد کارگری و ضد کمونیستی و قربانی کردن منافع طبقاتی کارگران و زحمتکشان جامعه در پیشگاه ناسیونالیسم، مذموم و غیر قابل بخشش است.

۸ ژوئن ۲۰۱۸

رسمًا اعلام میکند که مسئله اول آنها مطالبات مادی و زمینی توده کارگر و زحمتکش نیست.

نتیجتاً سوال این است که چه فاکتورهایی موجب شده که بیان واقعی اهداف شان با چنین صراحتی بیان شود؟

بی شک دلیل آنرا باید در ناکامی های پیاپی کومه له در پیدا کردن جایی در میان جریانات و احزاب اصلی ناسیونالیست کرد در ایران و منطقه جستجو کرد. با جدایی کمونیسم کارگری از حزب کمونیست ایران، حزب کمونیست ایران با اولویتهای کمونیستی و کارگری، سراسری، ضد ناسیونالیستی، و ... خود دیگر وجود خارجی نداشت. ایستادن در کنار شهادتین و ضد مردمی ترین های کردستان عراق در دولت خودی کرد، شرکت در کنگره ملی ناسیونالیستهای منطقه، نشست و برخاست های پی در پی با گروههای ناسیونالیست کرد و شریک دائم مشغله های شان، بخش اصلی بدنه فعالیت این سازمان را شامل شده است. در کنار این سوخت و ساز شبانه روزی با ناسیونالیست های کرد، حفظ تابلوی حزب کمونیست، اساساً به دلایل منفعت سیاسی روز بوده است، همانطوریکه سوسیالیسم مندرج در برنامه حزب دمکرات کردستان در سالهای قبل هم بر اساس نیاز سیاسی روزشان بود. به همین دلیل هم هست که امروز درست در دل تحولات توده ای در ایران، الویت اول رهبری این سازمان چیز دیگری خارج از فضای سیاسی ایران باشد.

اما صراحت امروز و برای اولین بار در تاریخ این سازمان در بیان الویت سیاسی خود، صرفاً بیان عدم تعلق خود به خیزش توده ای در شهرهای خارج از کردستان نیست. در کنار این واقعیت، اتفاقات دیگری منجر به اعلام علنی چنین تصمیمی شده است.

دردل تحولات خاورمیانه و اوضاع سیاسی امروز کردستان، تقابل احزاب ناسیونالیسم کرد در دو جبهه متفاوت تشدید شده است؛ جبهه پ ک ک که در ایران به عنوان پژاک فعالیت دارد، و فعالیت هایش را در هماهنگی با بلوک "شیعه" به رهبری جمهوری اسلامی در منطقه تنظیم میکند، و از طرف دیگر احزاب ناسیونالیست کرد پرو عربستان و پرو ترامپ، که به تناسب روز موضع سرنگونی طلبانه و ملیتانی علیه حکومت اسلامی اتخاذ کرده اند. سیر نزولی هواداری از پ ک ک به دلیل مخالفت با سرنگونی جمهوری اسلامی در اردوی ناسیونالیسم کرد، و سیر پرو ترامپ و پرو عربستان در این اردو، جایی برای ناسیونالیسم نشسته در صندلی وسط باقی نگذاشته است.

اگر دوره قبل، بدلیل شیفت کومه له از همراهی با ناسیونالیست های پرو ترامپ، به همراهی با پ ک ک در بلوک مقابل، عملاً اعتبار این سازمان را پشت پ ک ک برد، امروز با اعلام حمایت پ ک ک از بقای جمهوری اسلامی، و نتیجتاً تضعیف موقعیت آن در جنبش ناسیونالیستی، کومه له عزیزان در موقعیت دشوارتری قرار گرفته است. از طرفی پ ک کایی که این سازمان به آن پناه برده بود، در موقعیت رو به نزول قرار گرفته و مرتب نیروی نظامی و حمایت سیاسی از دست میدهد، در مقابل، کسی که امروز به تصویر تحولات ناسیونالیسم در کردستان ایران می نگرند، متوجه میشوند

که همانها که قبلاً پشت پ ک ک بودند، امروز به سمت هواداری از ناسیونالیسم پرو ترامپ خیز برداشته اند. دلیل روشن است؛ امروز نوک پیکان ملیتانی علیه جمهوری اسلامی در دست پروترامپی ها قرار دارد و پ ک کایی که روزی به دلیل نقش موقتی در سوریه در بورس اردوی ناسیونالیستی بود، امروز و بویژه در شرایط رشد جنبش سرنگونی در ایران، رو به تضعیف و بحرانی است. امروز برای ناسیونالیست کردی که جمهوری اسلامی را دشمن خود میدانند، هواداری از بلوک پ ک ک یک شرمساری محسوب میشود. فاصله اخیر ناسیونال چپ های کرد ایرانی از پ ک ک محصول همین تحولات است.

کومه له ای که دیروز به دنبال شکست پروژه استقلال کردستان و نا امن شدن موقعیت منطقه برای ادامه حیات اردوگاهی خود، بلوک ناسیونالیست های کرد هوادار ترامپ و عربستان را به امید موقعیت ظاهراً با ثبات تر پ ک ک در قندیل ترک کرد، امروز در موقعیتی قرار گرفته که نه پ ک کای متحد حکومت اسلامی برایش اعتبار می آورد و نه در اردوی ناسیونالیستی هوادار ترامپ جایگاهی دارد. همین حقیقت دبیر اول کومه له را در همین دوره به تلاش برای جمع کردن جریانات چپ در کردستان و تشکیل جبهه یا بلاخره چتری مشترک به قول خودشان برای "همکاری پایدار" انداخت و عده ای هم دورش حلقه زدند. ادعای بالا بلند دبیر اول کومه له که میخواهد موقعیت خود در رهبری جنبش ملی ناسیونالیسم کرد را تحکیم کند، تقلایی بی ثمر برای خروج از موقعیت ضعیف و بن بست است که در آن گیر کرده است. بی ثمر از این لحاظ که ناسیونالیست هوادار سازش با جمهوری اسلامی

پرچم کردستان بر بام کومه له

نکاتی حول سخنرانی اخیر ابراهیم عزیزان

محمد فتاحی

ابراهیم عزیزان دبیر اول کومه له یک سخنرانی داشته به تاریخ پنجم مرداد ماه ۹۷ در اردوگاه این سازمان که در تلویزیون آن پخش و در یوتیوب قابل دسترس است سخنران مضمون بحث را سرخط هایی در مورد اولویت اول پلنوم کمیته مرکزی این سازمان عنوان میکند. در توضیح مصوبات پلنوم مذکور میگوید پلنوم کمیته مرکزی کومه له شش الویت را در دستور این دوره فعالیت قرار داده است، که الویت اول این دوره، تقویت و تحکیم موقعیت کومه له در رهبری جنبش ملی (جولانه وه ی نه ته ی) است. خود سخنران تاکید میکند که این الویت با همین صراحت بیان شده است.

این یادداشت به موضوعات اصلی این سخنرانی در همین مورد می پردازد و نشان میدهد که این سازمان رسماً هم به یک حزب ناسیونالیستی شیفت کرده است.

یکم؛ آیا مسئله ملی اولویت اول فقط همین دوره این سازمان است؟

عزیزان میگوید که: "تحکیم موقعیت کومه له در رهبری جنبش ملی (جولانه وه ی نه ته و ایه تی) الویت اول این دوره کومه له است." (همینجا متذکر شوم که فاکت های مربوط به سخنان دبیر اول کومه له توسط من ترجمه از اد، شده اند، لذا مسئولیت در این کار به عهده من است)

این ادعا که مسئله ملی در آخرین پلنوم کمیته مرکزی این سازمان به اولویت آن تبدیل شده غیر واقعی و عمیقاً گمراه کننده است. برعکس در طول عمر بیش از بیست سال گذشته، اولویت کومه له همین مسئله ملی بوده است. مشغولیت دائمی اینها مانند احزاب هم جنبشی شان در سنت ناسیونالیسم کرد، جز همین مسئله هیچ چیزی در اولویت کومه له نبوده است. جنبش کارگری، جنبش رهایی زن، معضل جوانان و جنبش خلاصی از ارتجاع فرهنگی حاکم، هیچ دوره ای اولویت اول که هیچ حتی در لیست عملی اولویت های شان هم نبوده اند و برعکس اینها اساساً ابزاری در خدمت همان اولویت اول کومه له بوده است. طبیعتاً نباید ادعاهای این سازمان در دفاع از کارگر، برابری و رهایی زن، خلاصی از مذهب و حاکمیت آن و ... را با عمل آن یکی گرفت. دفاع یا پرداختن کومه له به این جنبشهای اجتماعی، مانند هر جریان

بورژوا-ناسیونالیست دیگری، اساساً با هدف سربازگیری از این جنبش ها برای جنبش ملی شان است. جنبش کارگری، جنبش حق زن، جنبش علیه استبداد و دیکتاتوری قرار است "ملت کرد" و سازمانهای آنها، منجمله کومه له را در مبارزه شان برای "حقوق حقوق از دست رفته ملت کرد" تقویت کند. عزیزان قبلاً هم گفته بود همبستگی با جنبشهای دیگر برای تقویت مبارزه مردم در کردستان برای رسیدن به "حقوق ملی شان" است. در این باره ادبیات ما مملو از بحث های طولانی و مستدل است.

درست در دوره ای که توده های وسیع گرسنه به خیابان می ریزند و از درد بی درمان گرانی و بیکاری و فقر و مصائب این سیستم جهانی میگویند، دوره ای که سرنگونی جمهوری اسلامی روی میز همه است، دوره ای که هر فعال کمونیست و هر کارگر و زن و جوان عدالتخواهی در فکر تقویت جنبش طبقاتی خود و سرنگونی جمهوری اسلامی به شیوه ای است که آنها در فردای سرنگونی به چیزی برسد، دوره ای که همه آنها در فکر آنند که چگونه این بار سر کارگر و محرومین در فردای سرنگونی بی کلاه نماند و تجربه شکست انقلاب ۵۷ تکرار نشود، سازمان کومه له مثل همه ناسیونالیست های کرد میگوید اولویت اول و آخرش سهم "ملت خویش است. این یعنی

سراغ پ ک ک می‌رود و ناسیونالیست میلیتانت ضد جمهوری اسلامی به جبهه زیر رهبری مصطفی هجری می پیوندد. کومه له در این میان با اعلام اینکه تغییرات باید

نه با تکیه به امریکا بلکه باید از درون و با تکیه به خود جنبش توده ای اتفاق بیافتد، فکر میکند نقشه فعالش برای این تغییر کلید خورده و تنها بیان صریح تعلق به جنبش ملی کم دارد که با صراحت بر آن تأکید کرده است. ظاهراً جدال کومه

له با حزب دمکرات و بقیه، در نحوه به پیروزی رساندن جنبش ناسیونالیستی در کردستان است. غافل از اینکه جنبش ناسیونالیستی از درون و بیرون ندارد و هر دوره با تکیه بر افقی که رهبران این جنبش در مقابل آن قرار میدهند، قبله خود را معلوم میکند. قبله امروز ناسیونالیسم کرد قدرت فشار امریکا و عربستان و اسرائیل است. خود کومه له هم بطور مستقیم منشا هیچ حرکت مستقلی از این جنبش نمی تواند باشد. اگر فکر میکند با ادعاهای چپ گرایانه قادر به جلب حمایت کارگر و زحمتکش این جامعه به سیاست ناسیونالیستی خویش است، ادعاهای احزاب اصلی تر جنبش ناسیونالیستی در دلسوزی برای ”ملت فقیر کورد“ ظاهری بسیار جگرسوزتر و قدرت عوامفریبی بسیار بیشتری دارد.

کومه له اگر کمونیست بود و یا سیاست کمونیستی را در پیش می گرفت، تلاش میکرد، مانند هر حزب جدی سیاسی نیروی خود در داخل شهرهای کردستان را حول سازماندهی شوراهای مستقل در محل کار و زیست و تحصیل را بسیج کرده و مبتکر سازماندهی توده ای از پائین می بود و در مقابل میلیتانیسم پروترامپ و پروعربستان و اسرائیل، به یک تحرک روشن توده ای و انقلابی دامن میزد.

صدای صریح کومه له و بانگ رسای آن رو به ناسیونالیست ها که ”بابا ما را درک کنید، ما به دنبال مسئله ملی و کوردایتی و ملی گرایی هستیم“، برای خروج از بن بست است که در آن گیر کرده است. این بن بست برای این سازمان، بیش از هر چیزی گیر کردن میان ادعاهای کمونیستی و عمل سیاسی واقعی آن در زمین ناسیونالیسم کرد است. اینها سالهاست که به جای دفاع صریح از افق ملی و ناسیونالیستی، عبارت گنگ ”جنبش انقلابی کردستان“ را ابداع کرده اند که ظاهراً هم کمونیستی و هم انقلابی و هم ملی و ناسیونالیستی است. با چنین افق ناروشنی در مسیر ملی گرایی، کومه له به دست خود، خود را در بن بست قرار داده است. ظاهر فشار سیاسی امروز جنبش ناسیونالیستی به آن، این نیرو را ناچار کرده است که با صراحت بیان، و برای اولین بار تعلق سیاسی و آرمانی خود به جنبش ملی را اعلام کند. در دنیای

واقعی اما این ادعای آرمانی برای تحکیم موقعیت این سازمان در جنبش ناسیونالیستی کافی نیست. مسیر خروج از این بن بست با پرش سیاسی به جبهه راست در جنبش ناسیونالیستی، ممکن است. مشکل اما این است که موضع یا صندلی سنت راست در جنبش ملی کردستان تاریخاً توسط حزب دمکرات کردستان اشغال شده است.

دوم؛ تعریف مسئله ملی توسط سخنران

تاریخ پیدایش مسئله ملی؛

طبق بیانات سخنران، ناسیونالیسم دیگران محصول نقشه برای دولت سازی توسط بورژوازی است، که کاملاً درست میگوید. اما وقتی به ملی گرایی کرد میرسد، میگوید که ”تولد آن محصول مقاومت مردم در برابر ستم ناسیونالیسم ملت بالادست در دوران قبل از رشد جامعه بورژوازی در کردستان است.“ مال بقیه محصول دوران جامعه بورژوازی است، اما مال ایشان محصول مقاومت اولیه عشایر و طوایف و فئودالها و قبیله های کرد است، که در برابر زورگویی ناسیونالیسم حاکم حاضر به تسلیم نشده اند. و گویا به همین دلیل ”جنبش های ملی کرد در ابتدا زیر رهبری همین سران عشایر و فئودال های کرد شکل گرفته اند.“ از همین سر برمیگردد و مقاومت فئودال ها و سران عشایر کرد زبان در دفاع از نظم قبیله ای و عشایری و فئودالی در مقابل دوران مدرن سرمایه داری را مقاومت مردم کرد در برابر ستم ملی عنوان میکند. اسماعیل آقای سمیتکو رئیس عشیره ای در شمال کردستان ایران، از این سر به عنوان رهبر مبارزه علیه ستم گری ملی، توسط دبیر اول کومه له درجه معتبر سیاسی میگیرد. ظاهراً علیزاده به تبع بارزانی معتقد است کرد تافته جدابافته ای در تاریخ بشریت است.

تمام این تقلاهی سخنران، از نظر وی تعریف ”علمی“ از مسئله، برای حذف موضع کمونیستی در این عرصه است. ظاهراً فرمول ”شناخت جامعه شناسانه و علمی“ بهانه مشروعی برای پرهیز از مقایسه برخورد طبقه کارگر و طبقه بورژوا به این مسئله است. ملی گرایی در هر کجای جهان محصول جامعه بورژوازی، و ناسیونالیسم ابزار ایدئولوژیک برای شکل دادن به ملت خودی، است. مسئله ملی در کردستان هم، چیزی جز مسئله بورژوازی برای سهیم شدن در قدرت نیست. از تئوری که بگذریم، حکومت ناسیونالیسم کرد در کردستان عراق در نزدیک به سه دهه گذشته، به همه ما نشان

داده که دست بردن ناسیونالیسم به مسئله ملی هیچ چیز و مطلقاً هیچ چیز جز وسیله کسب قدرت یا شرکت در قدرت نیست. چنین حکمی، امروز، در مورد تمام جریانات ناسیونالیست و ملی گرا صدق میکند. جایی که بورژوازی ناسیونالیست این مسئله را علم نکرده باشد، هیچ اعتراضی به ستم و تبعیضات ملی منجر به یک جنبش ملی نشده و نمی شود. در ترکمنستان ایران جنبشی علیه تبعیض و ستم ملی و مذهبی شکل نگرفته، چون بورژوازی محلی به هر دلیلی سراغ آن نرفته است، که بخشا احتمالاً به دلیل عدم علاقه دولت ترکمنستان به علم کردن چنین پدیده ای بوده است. در بلوچستان، علیرغم وجود تبعیض و ستم ملی مذهبی، چنین جنبشی بی تاریخ است. در میان مردمان عرب زبان ایران، علیرغم ستم و تبعیض ملی، این مسئله همانقدر به مسئله ای ملی تبدیل شده که دول عرب حاشیه خلیج برایش نقشه داشته اند. در آذربایجان، علیرغم

تقلای جریانات قومی و فاشیست، تاریخاً چنین مسئله ای توسط بورژوازی ترک به دست گرفته نشده است، چرا که خود این طبقه همیشه به عنوان یک بخش اینتگره در حاکمیت ایران نقش داشته است. در کردستان برعکس تمام این مناطق، به دلایل متعدد تاریخاً جنبشی توسط بورژوازی محل به بهانه مسئله ملی راه افتاده است. همین فردا اگر ناسیونالیسم کرد به آرزوی شرکت خویش در قدرت برسد، آتش ملی گرایی یک شبه خاموش میشود، به این دلیل ساده که در آنصورت ”کورد“ به کرسی و موقعیت سیاسی مورد مطالبه اش رسیده است.

علیزاده در برخورد ”انقلابی“ کومه له به مسئله ملی هم، ملغمه ای از مطالبات و خواست های متنوع دوران ماقبل سرمایه داری، یعنی فئودالی و عشایری کردستان، کاریکاتوری از موضوعات طبقاتی مد نظر کمونیست ها، و همچنین مطالبات

ناسیونالیست های کرد ردیف میکند و از ”فرهنگ و زبان تا نبود مراکز صنعتی در کردستان، و تا آوارگی کارگر به دنبال کار، بیکاری و فقر“ را به عنوان مصائب مربوط به مسئله ملی برمی شمارد.

”دفاع از فرهنگ خودی و رسم و رسومات و سنن خودی“ که اگر کش داده شود تمام سنن خرافی و ارتجاعی دوران فئودالی و عشایری کردستان را در بر می گیرد، اعتراض به نبود کارخانه و مراکز بزرگ صنعتی که مطالبه بورژوازی ناسیونالیست کرد ناراضی از عدم سهم بری در استثمار کارگر است، تا اعتراض به بیکاری و استثمار و فقر و ستم ملی که در لیست اعتراض کمونیست ها می گنجد، همه در لیست آقای علیزاده پیدا میشود.

سوم؛ تعریف فدرالیسم

در این باره سخنران به ما میگوید که ”فدرالیسم در خود پدید آمده محکومی نیست و کارکرد آن بستگی به ماهیت دولت حاکم بر کشور دارد.“ میگوید خصومت علیه فدرالیسم موضع شونویستی چپ ناسیونالیست ایرانی است. برای تأیید گفته خویش که فدرالیسم در خود محکوم و بد نیست، کارکرد سیستم فدرالی در کشورهای مختلف غرب را نمونه می آورد که بطور معمول کار میکند. میگوید از نظر آنها : ”مشکل فدرالیسم در کم بودن مطالباتی است که فدرالیست ها در مقابل دولت مرکزی دارند. چون در سیستم فدرالی هنوز بخش مهم ابزارهای قدرت سیاسی اقتصادی و نظامی در دست دولت مرکزی اند.“

دبیر اول این کومه له به عمد وانمود میکند که مشکل کمونیست ها بطور عموم با معنی و جایگاه مقوله فدرالیسم در فرهنگ لغت سیاسی است. استدلال سخنران مشابه استدلال ناسیونالیست ها در زمانی است که میخواهند از مارکس برای حمایت از ناسیونالیسم بورژوازی دوران قرن نوزدهم فاکت بیآورند و ما را به ناشیگری در درک او از ناسیونالیسم و ملی گرایی محکوم میکنند. هر دو اما فراموش میکنند که منظور ما نه ناسیونالیسم و نه سیستم

فدرالی نه به عنوان مقولات خارج از زمان و مکان بلکه در دوران امروز مورد بحث اند. فدرالیسم به عنوان یک سیستم اداری غیر متمرکز با تقسیمات یک مملکت بر اساس اقوام و ملیتها و سهم هر کدام از قدرت بر اساس یک سیستم فدرالی چیزی که ناسیونالیسم کرد و طیفی از انواع جریانات راست و چپ غیر مسئول علم کرده اند دو چیز متفاوت است. سیستم فدرالی برای اداره امروز جوامعی مانند ایران، از مسیر پاکسازی های قومی و کشت و کشتار میگذرد، همانطوریکه شاهد تولد عراق فدرال بودیم. همین امروز، هنوز که هواداران فدرالیسم قومی به جایی نرسیده اند، برای تقسیمات کشوری بر مبنای هویت قومی در آینده، در مقابل هم شمشیر را از رو بسته اند. دهها شهر بزرگ و کوچک ایران مورد منازعه همین امروز فدرالیستچی ها برای تعیین هویت و شناسنامه قومی شان است. از این هم بگذریم که امروز در صحنه سیاسی کشور، هیچ جریان فدرالیست غیر سناریو سیاهی قابل رویت نیست. همه از دم برای ویرانی جامعه و شروع خونین تعیین هویت قومی بخش بخش جامعه، به کمک امریکا و عربستان و اسرائیل امید بسته اند. کسی که این مشکل و این مسیر خونین بسوی فدرالیسم را نمی بیند، به سختی میتواند حتی در جایگاه یک بورژوازی آینده نگر و مسئول به حال امنیت جامعه، برای تنظیم ساختار

سیاسی آتی این کشور قرار گیرد. سخنران کومه له نه تنها رنگ خونین فدرالیسم قومی امروز کرد را نمی بیند، بلکه راه دفاع شرمگینانه از آنرا هم با حمله به نقد کمونیست ها هموار میکند. اصلا ایرادی به فدرالیسم ندارد که هویت قومی را

در جامعه ابدی میکند. نه فقط این، از موضع یک ناسیونالیست تمام عیار به فدرالیسم خرده میگیرد که کافی نیست و تمام "حق کرد" را در بر نمی گیرد! برای کمونیست ها، رفع ستم ملی، حذف یک ستم در جامعه است و بس. برای ناسیونالیست ها اما این رفع ستم تنها وقتی مورد قبول آنهاست که در قدرت شرکت داده شده و از این نظر حق بورژوازی تامین شده باشد. برای کارگر رفع ستم یعنی رفع یکی از موانعی که جلوی اتحاد طبقاتی اش را میگیرد، به بهانه ملی و قومی و فرهنگی و زبانی متفرق میشود و در مبارزه برای یک زندگی مرفه ناتوان میماند.

چهارم؛ جدایی طلبی از روز اول کومه له؛

رهبر کومه له میگوید که: "کومه له از روز اول هیچگاه خواهان ماندن با ایران نبوده است." و شعار خروج نیروهای اشغالگر از کردستان در دوران جنگ در کردستان را نشان چنین مطالبه ای میگیرد. هر فردی با درجه متوسطی از شعور و سواد سیاسی تفاوت مطالبه خروج نیروهای اشغالگر از یک منطقه را با خواست جدایی درک میکند و بعید است عزیزان متوجه این تفاوت فاحش نباشد. هدف عزیزان از این خلط مبحث اساسا سوء استفاده از یک مطالبه در یکدوره معین تاریخی در مبارزه علیه جمهوری اسلامی برای توجیه مسیر امروز این سازمان است.

ایشان یادشان می رود که برای کمونیست ها، جنگ در کردستان هنوز دفاع از انقلابی بود که جریان داشت و برای جمهوری اسلامی حمله به کردستان همزمان با حمله آخرین دستاوردهای انقلاب تلاش برای سرکوب و به شکست کشاندن آن انقلاب بود نه صرف حمله به "خلق قهرمان کرد" برای تشدید ستم ملی. کردستان سنگر دفاع از دستاوردهای سیاسی آن انقلاب بود و بخشی از مقاومت یک جامعه در برابر ضد انقلاب به قدرت رسیده بود. بعدها که نقشه تاریخی کومه له مستند شد، طبق سند "استراتژی کومه له در کردستان" مصوب کنگره ششم کومه له، پیشبرد مبارزه در کردستان بخشی از یک وظیفه سراسری و به عنوان حلقه ای در استراتژی سرنگونی جمهوری اسلامی و انقلاب کارگری در ایران بود. این دوره ای بود که رژیم اسلامی هنوز مستقر نشده و فضای پسا انقلاب سال ۵۷ بر چگونگی اتخاذ تاکتیک سیاسی نقش ایفا میکرد. هنوز امید، هر چند کم، این بود که این انقلاب ادامه پیدا کرده و جامعه ایران این وصله ناجور به تن خویش را دور می اندازد. هنوز جنگ ایران و عراق پایان نیافته بود و هنوز رژیم اسلامی در متن کشتارهای وسیع، مسیر تثبیت خویش را طی میکرد.

برخلاف ادعای عزیزان در هیچیک از اسناد و مصوبات حزب کمونیست ایران و سازمان کردستان آن خواست جدایی طرح نشده است. برعکس تاکید بر همسرنوشتی طبقه کارگر در کردستان با سایر نقاط ایران، در مبارزه مشترک طبقه کارگر در ایران برای به زیر کشیدن جمهوری اسلامی، برای مبارزه علیه حاکمیت سرمایه و برقراری سوسیالیسم خط

حاکم بر این حزب و سازمان کردستان آن بود. زنان و مردان آزادیخواه با شعار زنده باد سوسیالیسم به کومه له میپیوستند نه با شعار "زنده باد جدایی" یا، "زنده باد خلق کرد" یا "زنده باد خودمختاری"! آقای عزیزان بیهوده تلاش میکند با تحریف تاریخ برای سیاستهای راست روانه امروز خود اعتباری کمونیستی بخرد. طبقه کارگر در کردستان و سازندگان این تاریخ اجازه چنین تحریفی را نمیدهند.

پنجم؛ رفراندم و "پیگیری" کومه له؛

داستان پیگیری کومه له در امر حل مسئله ملی و رفراندم واقعا تماشایی است. سخنران کومه له به ملت هشدار میدهد که "نباید صرفا با یک رفراندم بر سر جدایی یا حق شهروندی برابر، کار را تمام شده حساب کرد. بلکه باید همیشه مواظب بود و در صورت نیاز باز هم به رفراندم پناه برد."

در مورد راه حل رفراندم و جدایی یا ماندن بعنوان شهروند متساوی الحقوق، ما کمونیست ها هیچگاه نگفتیم یکبار برای همیشه یک رفراندم صورت میگیرد و همه چیز را حل میکند. ما به روشنی اعلام کرده ایم رفراندم برای حل مسئله کرد است و در صورتیکه این مسئله پس از رفراندم حل نشود کماکان رفراندم دیگری روی میز ما قرار دارد. حل مسئله کرد برای ما اساسا برای پایان دادن به سوءاستفاده بورژوازی کرد و جریانات ناسیونالیست از ستم ملی و سربازگیری از طبقه کارگر برای سهم خواهی شان از بورژوازی مرکز است و بس! اما آقای عزیزان به کاسه داغ تر از آش ناسیونالیستهایی تبدیل شده و حتی بعد از رای فرضی مردم به ماندن و داشتن حق شهروندی برابر، در بوق ناسیونالیسم کرد میزنند و از حالا با دامن زدن به احساسات ناسیونالیستی و "اعتماد نکنید!" به تقابل با رای مردم و تلاش آنها برای فاصله گرفتن از هویت قومی میپردازند. ایشان مدام ستم ۷۰ ساله "فارسها به کردها" را یاد مردم می اندازند که مبدا اعتماد کنند! این عین دامن زدن به تفرقه قومی و ابدی کردن آن است. ظاهرا آقای عزیزان فراموش کرده اند که زنده کردن ستم های صد سال پیش زمینه همه جنگهای قومی دوره پسا جنگ سرد در کشورهای اروپای شرقی بود. فراموش میکنند فاشیستها و ناسیونالیستها با زنده کردن دشمنی های عهد عتیق میان چک ها، سلوکی ها و بوسنی، توانستند آن جوامع را تقسیم بندی قومی کنند و در تمام بالکان مردمی که سالها در کنار هم زندگی، کار و مبارزه کرده بودند را به جان هم بیندازند و کشتارهای قومی را راه بیندازند. عزیزان با این درجه از راست روی ناسیونالیستی خود پا در میدان خطرناکی گذاشته است.

کسی یا نیرویی که خود را کمونیست میدانند و مدافع منافع طبقاتی کارگر و یک جامعه مرفه و آزاد است، به جای تلاش برای تامین ملزومات جامعه ای آزاد و برابر که در آن همه مستقل از جنسیت و هویتهای کاذب قومی و ملی و مذهبی شهروندان متساوی الحقوق اند و رفع موانع آن، چرا باید به جای دامن زدن به هم سرنوشتی طبقاتی تمام مشغله اش این باشد، مادام که ملت یادآوری کند که به اینها (فارس ها) اعتماد نکنید. برای یک نیروی کمونیست، در چنین شرایطی، به جای نگرانی از تبعیض ملی هزار و یک نگرانی مهمتر و مهمتر از همه نگرانی در خطر افتادن کل زندگی مرفه و شاد جامعه مسئله است. سخنران کومه له به عنوان نماینده تمام عیار "کورد" تمام هم و غم سازمان مطبوعش را در چنین شرایطی حفاظت از حقوق ملیتاریف میکند و با ظهور اولین مشکلات برای آن جامعه، به جای نگرانی برای جامعه،

فورا یاد هویت ملی و قومی اش می افتد و "ملت" را برای خیز برداشتن جهت حفاظت از "منفعت ملی" بسیج میکند.

ادعای اول سخنران "شناخت عملی از مسئله ملی و برخورد انقلابی به حل آن" است. در نگاهی به نکات کلیدی در این سخنرانی، هیچ جایی مطلقا هیچ شبه اثری نه از شناخت و نه از برخورد کمونیستی به این مسئله دیده نمی شود. دبیر اول این کومه له همان اندازه کردانه سراغ شناخت و برخورد به مسئله ملی رفت که بقیه کومه له ها و دمکرات ها میروند. تفاوت اساسا در استفاده این یکی از یک زورق چپ برای بسته بندی کردن بیانات و اهداف و سیاست های شان به تناسب نیاز سیاسی روز است.

جمهوری اسلامی که از سر قدرت نظامی پ ک ک و مکان جغرافیایی قندیل انتخاب کرد. کومه له با موقعیت پستی که آن دو در طول عمرشان کسب کرده اند، فاصله دارد. رسیدن این سازمان به چنین موقعیتی در گرو کنار گذاشتن موانع متعددی است که برای کومه له حکم مرگ دارد.

معضلات کومه له در مسیر این "پیشروی" ها

کومه له در کمپ ناسیونالیست ها متحدینی داشته و دارد که تمام پرنسب های نرمال یک سازمان سیاسی را زیر پا نهاده و به وابستگی این و آن تبدیل شده اند. ناسیونالیست واقعی که قرار است در دوره جنگ های نیابتی فعالیت کند، ناچار اند به بینهایت مرز بی پرنسبی برسند. مسعود بارزانی روز روشن شهر و منطقه سنگال را تحویل وحشی ترین های تاریخ بشر داد و نتیجه آن ویرانی زندگی دهها هزار زن در دستان داعش شد. و پ ک ک به جایی رسیده که در زمانی که میلیون ها مردم در ایران عزم سرنگونی جمهوری اسلامی کرده اند، در مقابل شان رسماً و علناً فرمان ایست میدهد. کومه له در مسیر تبدیل شدن به یک ناسیونالیست مورد قبول بورژواهای منطقه، باید تمام موانعی که فاسدهای ناسیونالیست کرد پشت سر گذاشته اند را رد کند، وگرنه هیچ دولت و قدرتی، در حالیکه دیگران را دست به سینه میخوانند، حاضر به خوش آمدگویی مفت کومه له نیست. این یعنی باید از خیر اشغال صندلی در جناح چپ ناسیونالیسم کرد گذشته و در دست راست برای خود طلب صندلی کند. از شانس بد کومه له، به جز در جناح چپ، تمام صندلی های از میانه روی تا فاشیسم و نیهکاری در جنبش ناسیونالیسم کرد، همگی از دم اشغال و دارای صاحبان خویش اند. تنها راه عبور ظاهر کم در دسترتر، خزیدن تدریجی به جمع جناح های سابقاً کومه له، و دسته جمعی نشستن بر یکی از صندلی هایی که آنها در همین سال ها اشغال کرده اند.

اعتراض متحدین کومه له

متحدین و موافقین این سازمان گول این را خوردند که روی خوش کومه له به آنها و ورودش به جمع اینها از سر چپ گرایی این سازمان در دوره خیزش توده ای در ایران است. اما نیاز کومه له به ویتترین نیروهای چپ در کنار خویش، چیدن ویتیرینی بود تا توسط آن دو مشکل خود را رفع کند؛ از طرفی میخواست در مقابل ناسیونالیست های رقیب در کمپ ترامپ و عربستان بگوید که به جز قدرت پ ک ک، جمع نیروهای چپ را هم همراه خود دارد. دلیل دیگر جبران حضور در کنار پ ک ک بود که در بلوک جمهوری اسلامی است.

این نیاز کومه له برای کمک به رفع کمبود خویش، از طرف این چپ ها چپ گرایی در کومه له ترجمه شد. آنها درست در دوره ای که این سازمان برای اولین بار در تاریخ خود، رسماً و علناً اعلام کرده که تحکیم موقعیت در رهبری جنبش ملی اولویت درجه یک است. همین تصمیم نشان میدهد که کومه له اصلاً تحت تاثیر خیزش های ایران قرار نگرفته بلکه اساساً متأثر از فضای سیاسی کردستان است، جایی که تنها منطقه حضور سیاسی تشکیلاتی این سازمان است. فضای کردستان هم در دوره این خیزش ها، ابتدا با آن نبود. نه فقط این بلکه در اوج تحركات دیمه قبل تر، کردستان سوت و کور بود و اگر تکان سندهج به یمن کمونیست ها نبود، هیچ نشانی از تمایل کردستان به آن تحرک سراسری قابل رویت نبود. کومه له اگر تحت تاثیر فضای کل کشور چپ تر شده بود، لابد برای وصل کردن کردستان به آن قیام ها کاری میکرد.

چپی که متوجه اوضاع نیست، و حالا خبر شرکت کومه له در یک نهاد ناسیونالیستی را شنیده است، ناگهان سراسیمه شده و قصد ترمز حرکت کومه له را دارد. کومه له حق دارد بگوید اینها قابل اعتماد نیستند، چون واقعا این سازمان همان مسیری رفته که قبلاً با بانگ رسا اعلامش کرده بوده است. به همین دلیل از اعتراض متحدینش متعجب است. از نظر کومه له که تحکیم موقعیت در جنبش ناسیونالیستی اولویت است، بطور طبیعی کار کردن با نیروهای آن جنبش و ورودش به ائتلاف ها و دوستی ها یک امر بسیار طبیعی است. از این نظر حق دارد بپرسد که واقعا این چپ ها را چه شده که ناگهان شروع به پرخاش کرده اند.

کومه له اما با آنها تا زمانی که به آنها برای ساختن ویتیرینی رنگارنگ نیاز دارد، سعی میکند کنار بیاید. این چپ ها هم به داشتن این سازمان در کنار خویش نیاز دارند. تفاوت معامله اینجاست که اولی اینها را برای تامین ویتیرینی

نکاتی در مورد بحران امروز کومه له

محمد فتاحی

حیات سیاسی کومه له امروز متأثر از دو فاکتور دخیل در سوخت و ساز این سازمان است؛ فاکتور اول مسیر بیست و چند ساله ای است که به دنبال جدایی منصور حکمت از آن، و با اتکا به سنت ناسیونالیستی درون خویش در پیش گرفته است که یک دگر دیسی سیاسی به نفع ملی گرایی در آن بوده است. فاکتور دیگر تحولات خاورمیانه، تاثیر این تحولات بر حیات ناسیونالیسم کرد و بلوک بندی های متفاوت و متخاصم آن به دور دولت های و قدرت های منطقه ای و جهانی است.

فاکتور اول که آنرا ملی تر کرده است، موجب شده تا مثل بقیه ملی گرایان یا ناسیونالیست های کرد در منطقه متأثر از رقابت های منطقه ای دول درگیر در خاورمیانه شده و وارد بلوک بندی های آنها شود.

امروز، علنی شدن عضویت کومه له در نهادی به اسم کمیته دیپلوماسی یکبار دیگر هویت سیاسی این سازمان و تعلق آن به این یا آن کمپ زیر ذره بین رفته است. غوغایی که به همین دلیل به پا شد، مثل دوره ای که گویا همین سازمان امضایش را کنار امضای سازمان ملی مذهبی خیبات کردستان گذاشته بود، مثل امروز، به جای روشن کردن چیزی، یکبار دیگر منشا توهمات و ناروشتی ها میشود. توهم و ناروشتی به این دلیل که از نظر چپ های دوست و متحد کومه له، هر فصلی به دلایلی صدای شان بلند میشود که کومه له با ناسیونالیست ها رفته و یا مشغول همکاری است، در حالیکه این سازمان سال هاست جای ثابتی در این کمپ برای خود اشغال کرده است. کومه له سالهای طولانی است که تمام سوخت و ساز و فعل و انفعالش همراه بقیه سازمان های کمپ ناسیونالیسم کرد در منطقه است. سرنوشت این سازمان، بود و نبود این سازمان، بالا و پائین رفتن ضریان قلب این سازمان، بدون ذره ای تفاوت، در کنار بقیه ناسیونالیست های کرد است. همراه آنها تمام تقاضایش را برای جمع و جور کردن کنگره ملی کرد که تجمع بخش کردی ارتجاع منطقه بود و هست، به خرج داد. به دنبال شکست آن کنگره که عاملش تعلق بارزانی و پ ک ک به دو بلوک متخاصم منطقه ای بود، همراهی با تجمع بخش ناسیونالیست کرد ایرانی را در شکل های مختلف ادامه دادند. همراه همین دسته به عنوان شش جریان کردستانی پشت بلوک مسعود بارزانی رفتند. تحلیل دسته جمعی اینها، حتمی بودن موفقیت کردستان عراق با حمایت دول منطقه در دوره پیشا فراندوم استقلال کردستان عراق بود.

شکست مسعود بارزانی و پیشروی جمهوری اسلامی در کنار نیروهای دولت عراق در مناطق کردنشین عراق و تحویل شبانه کرکوک به سردار سلیمانی، یکباره آینده حضور کل ناسیونالیسم کرد ایرانی در خاک عراق را وارد تاریکی تمام عیار کرد. رهبری کومه له در متن ترس از این آینده تاریک، به فکر دوست یابی در بلوک مقابل برای تضمین ادامه حضور در منطقه شد. این بلوک پ ک ک بود که در کنار پیشروی در سوریه، مناطق کوهستانی قندیل را هم در اختیار داشت. اگر چه تقلا کومه له برای دست یابی به مکانی در کردستان سوریه ناموفق ماند، اما قندیل و پ ک ک کماکان برای روز مبادای آنها بدیلی برای بقای اردوگاهی در ذهن آنها باقی ماند.

اگر انتخاب مسعود بارزانی و پ ک ک از میان دول رقیب منطقه برای تضمین بقای قدرت و موقعیت خودشان بود، انتخاب رهبری کومه له هم بین این دو، نه از سر تعلق آنها به عربستان و جمهوری اسلامی، که از روی تامین امکانات سیاسی و مادی و جغرافیایی برای سازمان شان بود. کومه له کمپ مسعود بارزانی را نه مانند حزب دمکرات برای تبدیل شدن به ابزار جنگ نیابتی عربستان و اسرائیل، که به خاطر احتمال قدرت شدن مسعود بارزانی و دولت شدن کردستان عراق انتخاب کرد، همانطوریکه پ ک ک را هم نه از سر تعلق آن به کمپ

میخواهد تا به پیشبرد کار اصلی و اولویت اولش کمک کند. دومی ها هم مستاصل از بند نبودن دست شان به جایی در آن جامعه، دست نیاز بسوی کومه له ای دراز کرده اند که در چشمان آنها روی زمین سفت یک نیروی واقعی است. یک نیروی واقعی روی زمین سفت! اما این نیرو به کمونیسم و کارگر و تحرک رادیکال در آن جامعه بیربط است. نیرویی که کومه له امروز پشت خود دارد، دربست سراغ کردایتی رفته است. ندیدن این واقعیت نزد این چپ، نشان تشابه کمونیسم شان با آن سازمان است.

آوریل ۲۰۱۹

با این کومه له چکار باید کرد؟

سند همکاری کومه له با احزاب، در حاشیه جدل با چپ ها

محمد فتاحی

جهت اطلاع خواننده این متن، چند هفته قبل، جریانات چپ متحد کومه له به امضای این سازمان زیر یک اطلاعیه که «کمیته دیپلماسی» متعلق به جریانات ملی اسلامی کرد، که در بلوک پ ک ک و کنگره ملی کرد حضور دارند، اعتراض کردند. نهایت ماجرا به آنجا انجامید که کومه له در پاسخ گفت که جریان امضای آنها، اشتباهی فنی از طرف آن کمیته بوده و این سازمان حتی در جلسه کمیته صادر کننده این اطلاعیه شرکت نداشته تا آنرا امضا کرده باشد. نتیجتاً اینکه کمیته مذکور نام کومه له را به درخواست این سازمان، از نسخه اصلی منتشر شده در سایت شان حذف کرده اند. در طول این مدت مباحث متعدد تصویری و نوشتاری حول آن مسئله در جریان بوده که مصاحبه دبیر اول کومه له در پاسخ به این چپ ها یکی از آنها بود، که این نوشته هم نگاهی به نکات اصلی مندرج در همین جوابیه است.

بحث با مخالفین و نصایح دبیر اول کومه له

در این مباحث یک تم محوری سخنان دبیر اول کومه له در مصاحبه با تلویزیون کومه له، ضمن اشاره به برخوردهای نادرست، نصایحی مربوط به شیوه بحث سیاسی در میان گروههای چپ و کمونیست بود. در این زمینه چند نکته را برجسته کرد. یکی اینکه این چپ زبان خصمانه ای نسبت به مخالفین سیاسی خود و حتی رفقای درون حزبی خود دارد. زبانی که عامل تفرقه و شکاف است. او از قطبی کردن بیمورد و بستن هر نوع دیالوگ (ترم مورد علاقه ابراهیم علیزاده) متمدنانه از طرف این چپ می نالد. در اینکه سنت برخورد سیاسی به منتقد و مخالف سیاسی در چپ به شدت فرقه ای، غیر اجتماعی، غیر سیاسی و بخشا مسوم است تردیدی نیست. میتوان در اینمورد بسیار گفت و نوشت و سراغ علل سیاسی و جنبشی آن رفت، که اینجا هدف این نوشته نیست.

اما نصایح ابراهیم علیزاده، دفاع او از بحث سیاسی (یا دیالوگ) آرام و متمدن و سیاسی، ظاهر شدن در مقام منتقد این چپ، دعوت به متانت و برخورد سیاسی و اجتماعی و مسئولانه در بحث سیاسی برای کسی که دبیر اول سازمانی است که اتفاقاً برخورد غیر سیاسی، فحاشی، پرونده سیاسی و شخصی درست کردن برای مخالفین، اتهام زندهای نوع مجاهدینی (همکار رژیم و خائن و مزدور نامیدن مخالف سیاسی) در آن سنتی جا افتاده است، خارج از تناسب است.

آخرین نمونه آن «قیام توده های تشکیلاتی» این سازمان علیه حزب ما، البته به رهبری و دخالت اعضای کمیته مرکزی، است که در شبکه فیسبوک، رسماً ضمیمه نشریه نینای دفتر کردستان حزب ما، به جرم انتقاد از کومه له و مؤتلفین آن، در ملاء عام سنگسار شد. اعضا و کادرهای این سازمان به جای پرداختن به مباحث آن، علاوه بر فحاشی، دهها اتهام نثار کمونیست ها و حکمتیست های خط رسمی کردند که «خائنین»، «دشمنان کومه له»، «دزدان اموال و دارایی کومه له»، «مزدور جمهوری اسلامی» و «خادمین صدام حسین»، نمونه هایی از این برخورد بود. «توده تشکیلاتی خشمگین» کومه له حتی به رفقای هم حزبی خود رحم نکردند و در کنار عکسی از صفحه اول ضمیمه نشریه نینا، عکسی از ضمیمه نشریه جهان امروز که حاوی بحث هایی در دفاع از حزب کمونیست ایران و نقد گوشه هایی از ناسیونالیسم غالب در کومه له بود را در فیسبوک منتشر دادند و عملاً مدافعین

حزب کمونیست ایران در صفوف خود را در کنار حکمتیست های «دشمن»، «خائن» و «مزدور جمهوری اسلامی» قرار دادند. این حتاکی ها و برخورد غیر سیاسی، لمپنی، نه فقط مورد نرترین انتقاد رهبری «متمدن» و «سیاسی» این سازمان قرار نگرفت که با افتخار بعنوان «نقدی تیز» از جانب حسن رحمان پناه (جانشین اعلام نشده ابراهیم علیزاده) جایزه گرفت و توزیع شد. سخنان نرم و مملو از نصایح پدرا نه و متمدنانه دبیر اول کومه له و همزمان عمل حسن رحمان پناه در بسیج اعضا و کادر هایشان علیه «دشمنان» و «خائنین» و حتاکی و اتهامات سخیف به کمونیستها، سنت و اپورتونیسیم ویژه این جریان است. این کارشان تازه نیست!

شخص اول سازمان شان ژست مقبول و مسئول، سیاسی و متمدن، میگیرد، و سازمان دادن توده تشکیلاتی برای تبلیغات غیرسیاسی از جنس غیر اجتماعی ترین فرقه های سیاسی-مذهبی بعهده شخص دیگری در رهبری گذاشته میشود. پرونده سازی های شنیع مبنی بر دزدی اموال و دارایی و تخریب اموال، در دوره اختلافات و جدایی ما از حزب کمونیست ایران در سال ۱۹۹۱، دیروز توسط بالاترین اعضا رهبری این سازمان و امروز توسط «توده های تشکیلاتی» نسخوار میشود و دبیر اول محترم و متمدن کومه له علیرغم وقوف به پوچ بودن این پرونده سازی ها و شانناژها، به پچ و پچ ها و گله گذاری در محافل خودی اکتفا میکند و عمدا و آگاهانه از تکذیب رسمی و علنی آن پر هیز میکند. ظاهرا در تقسیم کار درونی این سازمان «توده های تشکیلاتی» وظیفه این برخوردها را دارند و مسئولین و رهبری وظیفه دفاع از «دیالوگ متمدنانه»! رهبری کراوات میزند و مودب است و «توده های تشکیلاتی» کفچرانی می کنند و خالکوبی هایشان را به رخ میکشند.

تکرار امروزی تبلیغاتی که زمانی عبدالله مهندی پرچمدارش بود، به هر آدم آشنا به تاریخ این جریان پیام میدهد که مهندی در قلب این سازمان زنده است. اما کسی که فکر کند تکرار خز عیلات تبلیغاتی قدیمی انها علیه ما حکمتیست ها در جامعه و در میان کمونیستها و کارگران و مردم از ادیخواه گوش شنوایی دارد، اشتباه میکند. مخاطبین ضد کمونیست آنها چنین ماتریال زشتی را به اندازه کافی در محافل خودی تحویل گرفته اند و از این سر کاملا بی نیازند.

اما نقد ابراهیم علیزاده از برخورد غیر سیاسی و حتی سرکوبگرانه به منتقد و مخالف سیاسی متوجه «احزاب سیاسی کردستان» نمیشود. احزاب سیاسی کردستان که اسم رمز ناسیونالیست ها و ناسیونال اسلامی های کردستان نزد کومه له است، از نظر دبیر اول کومه له چنین سنتهایی را ندارند. علیزاده در کمال خونسردی همه تاریخ برخورد حزب دمکرات کردستان به پیشمرگان و هواداران کومه له، قبل از جدایی ما از حزب کمونیست ایران و چرخش کومه له علیزاده به راست، را سانسور میکند. امروز اگر از مردم عقب افتاده ترین روستاهای کردستان تاریخ برخورد حزب دمکرات با نیروهای کومه له را بپرسید به شما میگویند که چیزی جز شکنجه و ضرب و شتم و اذیت و آزار و ترور نبوده است. علیزاده آگاهانه از کشتار کادرهای سازمان پیکار، ترور مخالفین سیاسی و کمونیستها، یورش به نیروهای پیشمرگ کومه له و بالاخره اعلام جنگ سراسری به کومه له را، بدلیل افشاگری این سازمان از ماهیت و عملکرد حزب دمکرات، جنگ مسلحانه این حزب با جناح انشعابی خود، طرح ترور مخالفین خویش در میان کمونیست ها توسط جریان تبهکار عبدالله مهندی، اخراج و تصفیه منتقدین در درونی و دست بردن به اسلحه گرم و سرد در متن اختلافات درونی، کشتار احزاب ناسیونالیست کرد عراق از همدیگر و کمونیست ها، خودداری میکند. اینها نمونه های بسیار کوچکی از برخور جریانات هم جنبشی دبیر اول کومه له در میان ناسیونالیست های کردستان اند.

سکوت علیزاده در مقابل جنایات احزاب و نیروهای ناسیونالیست کرد و حمله به مخالفین سیاسی خود و بویژه کمونیستها هشدار دهنده است. این سکوت عملا مجوزی است به «توده های خشمگین تشکیلاتی» برای پاسخ های مشابه به «خائنین و دشمنان» کومه له و «خادمین صدام»!

کومه له «اجتماعی» دستمایه معامله با دیگران

دبیراول کومه له در همین مصاحبه، ضمن دادن تصویری اجتماعی از این سازمان، باد به غیغب می اندازد که موقعیت اجتماعی کومه له، حاصل فکر و تدبیر و روشن بینی رهبری امروز است و این سازمان نمیتواند و نمی خواهد سرنوشت مشابه سایر نیروهای چپ، که از نظر علیزاده اجتماعی نیستند، برای خود رقم بزند.

با قبول ادعای دبیراول کومه له درمورد موقعیت اجتماعی کومه له به عنوان یک سازمان کمونیست، علاقمندم چند نکته ای متذکر شوم. این موقعیت اجتماعی و ویژه کومه له، برعکس ادعای بی اساس ایشان محصول فکر و تدبیر و روشن بینی و سنت سیاسی امروز حاکم در کومه له نیست. محصول عضویت این سازمان در تشکیلات ناسیونال اسلامی «کنگره ملی کرد» نیست، محصول عضویت امروز کومه له در کمپ پ ک ک نیست، محصول مهمانی و جلسه و خوش و بش و همکاری با احزاب دمکرات و دولت کرد و طالبانی نیست، محصول دوستی با سنت راه کارگر و فدایی هم نیست، همانطوریکه محصول فکر و تدبیر بسیج ضد کمونیستی امروز علیه منصور حکمت و حکمتیست ها و سنگسار نشریات و ادبیات کمونیستی هم نیست.

و بالاخره این موقعیت، برعکس ادعای کذایی ناسیونالیست های عاشق دوران ما قبل پیوستن کومه له به اتحاد مبارزان و برنامه حزب کمونیست هم نیست. آن دوره هنوز کومه له حتی صوری هم از کارگر و صف مستقل کارگر، اسم نبرده بود، نقدی به مذهب و ارتجاع دینی نداشت، در مقابل ستم بر زن ناپیاسته بود، نقدی به ناسیونالیسم نداشت و پشت عقب ماندگی سیاسی فرهنگی در روستاها سنگر گرفته بود.

موقعیت اجتماعی که رهبری امروز کومه له به ناحق آنرا محصول فکر و تدبیر خود و همراهان امروز خود میداند، موقعیت بدست آمده در دل نبردهای سیاسی، اجتماعی و بالاخره نظامی این سازمان در دوران جنگ دهساله در مقابل جمهوری اسلامی است. محصول دوره ای است که پیشمرگ کومه له با شعار «زنده باد سوسیالیسم» در مقابل گلوله می ایستاد، محصول سند «استراتژی ما در کردستان»، سند «حقوق پایه ای مردم در کردستان»، محصول تقابل آشتی ناپذیر با بورژوازی کرد و زورگویی و ارتجاع سیاسی حزب دمکرات در کردستان، محصول دفاع مستقیم از منافع کارگر و زحمتکش، محصول تبدیل کومه له به ابزار و سازمان اتحاد کارگر، محصول ممنوعیت توهین و بی احترامی به مردم در صفوف کومه له، محصول متحقق کردن برابری زن در صفوف خود کومه له و ورود زن به عرصه نبرد مسلحانه، محصول سازش ناپذیری با هیچ نیروی ارتجاعی و بورژوایی و... است. موقعیت اجتماعی که علیزاده امروز به آن میباید محصول تلاش کمونیستها در حزب کمونیست ایران و زیر رهبری منصور حکمت است. اعتبار امروز کومه له ناشی از همین رادیکالیسم کمونیستی است که علیزاده مدتها است جنگ خود را علیه آن اعلام کرده است.

این واقعیت که دستاورد تاریخی کمونیسم در کردستان محصول دست درگردنی و خویشاوندی کومه له با انواع نیروهای ناسیونالیست کرد در منطقه نیست، را نمیتوان از تاریخ و ذهن جامعه پاک کرد و رهبری کومه له فعلی نمیتواند راحت و آسوده آنرا محصول مدارای خود با این جنبش در دهه های اخیر ارزیابی کند. نه فقط این بلکه نمیتواند به همین راحتی این تاریخ پر افتخار را تحویل کمپ ارتجاع ناسیونال اسلامی دهد و به اسم کمونیسم، کارگر را پشت سیاه ترین پرچم در صحنه سیاسی کردستان به صف کند. ما حکمتیستها اجازه چنین معامله ای را نمیدهیم.

سیاست استراتژیک همکاری با ناسیونالیست ها

علیزاده در پاسخ به انتقادات سازمانهای چپ متحد کومه له، از رابطه با «کمیته دیپلماسی» احزاب کمپ کنگره ملی کرد، اعلام میکند که همکاری و رابطه این سازمان با بقیه احزاب ناسیونالیست کرد و ناسیونال اسلامی در چهار کشور دارای مناطق کردنشین، نه یک انحراف و اشتباه که در ادامه مصوبات کنگره هفدهم این سازمان است. در این پاسخ، حق با رهبری کومه له است. کنگره هفدهم کومه له مسیری را که این سازمان سالهاست بدون سند طی میکند، تصویب کرد. ما همان موقع گفتیم این گردش به راستی جدی در کومه له است.

سند مذکور همکاری همه جانبه با احزاب ناسیونالیستی را در تمام عرصه های خارج کشور و داخل تعریف میکند. تقریبا هیچ عرصه فعالیتی خارج از چهارچوب این سند باقی نمی ماند. اما شاهکار و گل سرسبد این سند چنین میگوید؛

«همکاری عملی فعالین مبارزات علنی در جهت پیشبرد مبارزه ی مردم کردستان علیه رژیم جمهوری اسلامی در داخل کشور جنبه مهمی از سیاست هماهنگی و همکاری ما را تشکیل میدهد. اما تأکید بر ضرورت این همکاریها بیش از آنکه به موضوع تبلیغات رسانه ای تبدیل گردد، لازم است به درک مشترک فعالان سیاسی در داخل تبدیل شود و بازتاب خود را در گسترش اعتراضات مردم علیه رژیم

اسلامی نشان دهد. ما در همه جا خواهیم کوشید با در پیش گرفتن یک سیاست متحد کننده در خدمت قدرتمند نمودن چنین مبارزه ای بر علیه جمهوری اسلامی، امر پیروزی هر حرکت و اعتراض معینی را تسهیل کنیم. پیشنهادات سازنده در زمینه کاراثر کردن این سیاست مورد توجه قرار خواهد گرفت و حداکثر انعطاف ممکن نشان داده میشود تا چنین اتحاد عملیاتی در محل صورت بگیرند.»

این یعنی فعالین کومه له در شهرهای کردستان همدوش فعالین احزاب ناسیونالیست و قومی تمام مبارزات مردم را در عرصه های سیاسی اقتصادی و فرهنگی سازمان داده و رهبری کنند. این یعنی ناسیونالیست ها و ظاهرا کمونیست ها همدوش هم کارگر و زحمتکش این جامعه را در مقابل جمهوری اسلامی متشکل میکنند. این یعنی کل این اردوی ناسیونالیست و کمونیست، به زبان ساده تر، کارگر و بورژوا، استثمارگر و استثمار شده، دوش به دوش هم قطب خویش را در مقابل جمهوری اسلامی شکل میدهند. اتحاد میان دو نیروی کمونیست و ناسیونالیست، دو نیروی متعلق به دو جنبش سیاسی-اجتماعی حتی حول ضدیت با حاکمیتی سیاه چون جمهوری اسلامی، غیرممکن است. مگر اینکه کومه له تابلوی کمونیسم صرفا مستمسکی برای معامله میان جریانات یک جنبش سیاسی-اجتماعی، و اینجا نیروهای جنبش ناسیونالیسم کرد، قرار بگیرد.

رهبری کومه له در تنظیم این سند، دست حزب کمونیست چین در تنظیم یک سیستم ضد کارگری با آویزان کردن خود به مارکس و انگلس را از پشت بسته است. در گزارش اولین پلنوم بعد از این کنگره، کمیته مرکزی این سازمان مدعی میشود که سند مذکور منجمله بر سند «استراتژی کومه له در جنبش کردستان» مصوب کنگره ششم کومه له قدیم، و مصوبات کنگره هفدهم این سازمان متکی است. چنین ادعای کذبی برای بستن چشم کارگر و کمونیستی تنظیم شده که از کومه له می پرسد که این پرده زشت را چرا به اسم قناری تحویل ملت میدهند. کنگره هفدهم این سازمان که سال ۲۰۱۷ برگزار شد، مصوباتی دارد که بر متن ضعف جناح منتقد این سیاست و این درجه از گردش به راست کومه له، ممکن شد. کنگره هفدهم همکاری های همه جانبه با ناسیونالیست ها در همه عرصه های مبارزه سیاسی اقتصادی را به تصویب رساند و پلنوم بعد از این کنگره هم میخ هایی بود بر تابوت استراتژی کمونیستی در این سازمان، که تحکیم موقعیت کومه له در جنبش ناسیونالیستی را در اولویت درجه یک این سازمان قرار داد.

سند همکاری با ناسیونالیست ها در همه عرصه های مبارزاتی، نتیجه دست بالا پیدا کردن گرایش ناسیونالیسم کرد، به رهبری ابراهیم علیزاده، در کومه له و «یکدست» شدن کمیته مرکزی منتخب این کنگره به نفع این جناح است. اما انتصاب این سند به سند استراتژی کومه له در کنگره ششم کومه له از منصور حکمت، تلاشی عوامفریبانه برای اولاً لاپوشانی پیوستن رسمی کومه له به کمپ ناسیونالیسم کرد و ثانیاً استفاده از اتوریته سیاسی و اجتماعی خط و شخص حکمت در میان کمونیستها و کارگران چپ و رادیکال در کردستان است. اولین سوالی که به ذهن هر کسی میرسد این است که سازمانی که اپوزیسیون درونی خود را به اتهام بی پایه جانبداری از منصور حکمت کنار میزند، چگونه خود را وفادار به سندی میدانند که خط و سیاست او در بیش از سه دهه قبل بوده است.

سواستفاده رهبری کومه له از سند «استراتژی کومه له در جنبش کردستان»

برای نشان دادن پوچی ادعای اتکای استراتژی جدید شان به سند «استراتژی کومه له در جنبش کردستان»، نگاهی به این سند که توسط منصور حکمت تنظیم شده و به تصویب کنگره ششم کومه له قدیم رسیده بود، می اندازیم. جوهر سند استراتژی کومه له خود بر سازماندهی یک قطب کمونیستی در مقابل قطب ناسیونالیستی تاکید میکند.

اولین بند مقدمه این سند میگوید؛

«فعالیت ما در کردستان جزئی از فعالیت عمومی حزب کمونیست ایران برای سازماندهی و به ثمر رساندن انقلاب کارگری و برقراری حکومت کارگری در مقیاس سراسری است. از این لحاظ، خط مشی عمومی و الگوها و موازین فعالیت سراسری حزب در سازماندهی انقلاب کمونیستی و در به میدان کشیدن طبقه کارگر به مثابه نیروی محرکه اصلی و رهبر هر تحول انقلابی در عرصه سیاسی، بر فعالیت تشکیلات حزبی ما در کردستان نیز ناظر است.»

و در سومین رکن این سند میگوید:

«شرط لازم پیشروی جنبش انقلابی جدایی توده های کارگر و زحمتکش از افق، آرمانها و سیاست های احزاب بورژوایی در کردستان و تقویت کمونیسم در قبال ناسیونالیسم در مقیاس اجتماعی است.»

در بند هشتم ارکان استراتژیک یکبار دیگر در مورد ضرورت تقابل با تلاش ناسیونالیست ها در پروسه سرنگونی جمهوری اسلامی میگوید:

«شرط لازم تحقق این امر نه فقط غلبه بر نیروهای حکومت مرکزی بلکه جلوگیری از تلاشهای احزاب بورژوایی در کردستان برای جایگزین کردن نهادهای قدرت حکومت مرکزی با ارگانهای فوق مردمی بورژوازی محلی خواهد بود.»

در بخش مربوط به وظایف دوران قبل از برآمد توده ای که چیزی مشابه همین دوره است، چنین میگوید؛

«رنوس وظایف ما در دوره کنونی (قبل از برآمد توده ای) ۱- تحکیم رابطه کمونیسم و طبقه، سازماندهی و به میدان کشیدن طبقه کارگر و گسترش اشکال متنوع اعتراض طبقاتی، تبدیل کمونیسم به یک نیروی اجتماعی و تبدیل سازمان کردستان حزب به تشکل رهبران و فعالین مستقیم جنبش کارگری. ۲- ایجاد تشکلهای توده ای کارگران و زحمتکشان به نحوی که قادر به مبارزه و حفظ و گسترش وحدت آنها در متن تناسب قوای موجود باشد. ۳- ترکیب اشکال اصلی مبارزه (اقتصادی، سیاسی، نظامی) در یک سیاست اعمال فشار هماهنگ و چند جانبه بر دولت مرکزی. تبدیل کومه له به رهبر حرکات اعتراضی مردم، تبدیل رهبران کمونیست به رهبران با نفوذ در مقیاس کردستان. ۴- حفظ استحکام و قدرت نیروی مسلح کمونیستی، گسترش آن در حد مقدرات این دوره، حفظ و تقویت استحکام ایدئولوژیک و سیاسی این نیرو. ۵- افزایش توان سیاسی و نظامی در رابطه با دولت مرکزی و بهبود دانمی تناسب قوای سیاسی و نظامی با بورژوازی محلی و احزاب آنها. ۶- منزوی کردن سیاسی احزاب بورژوایی، تضعیف افق ناسیونالیستی جنبش به نفع افق سوسیالیستی و دمکراتیک انقلابی. ۷- آماده کردن رهبران توده ای و آژیتاتورهای کمونیست برای آموزش و هدایت زحمتکشان در شرایط کنونی و نیز هدایت جنبش وسیع توده ای در شرایط گسترش جنبش همگانی و اعتلای انقلابی. ۸- گسترش مطالبات و ایده آلهای کارگری و دمکراتیک در سطح جامعه و افزایش ظرفیت و آمادگی کارگران برای قرار گرفتن در راس جنبش اعتراضی و حکومت کردن از طریق شوراها در آینده.»

این سند را با سند سر تا پا راست و ناسیونالیستی مصوب کنگره هفدهم کومه له، سندی که حتی یک کلمه از رابطه این سازمان با کمونیسم و طبقه کارگر، از ایجاد تشکل های کارگری، از ضرورت منزوی کردن احزاب بورژوایی در کردستان، تقابل با افق ناسیونالیسم کرد، نمیگوید مقایسه کنید. سند کنگره هفدهم کومه له و رهبری امروز این سازمان بر عکس، استراتژی رهبری جنبش ملی کردستان و رقابت با سایر احزاب ناسیونالیست کرد را جایگزین این سیاست و استراتژی کمونیستی کرده و به شیوه بسیار زشتی تلاش میکنند آنرا به استراتژی کومه له در کنگره ششم و خط کمونیستی و رادیکال منصور حکمت منتسب کنند. دلیل نفرت کومه له از منصور حکمت و فحاشی ها و حتاکی رسمی و غیر رسمی این سازمان را باید در همین سایه سنگین و اتوریته سیاسی منصور حکمت بر کارگر، کمونیسم در ایران و کردستان، عجین شدن تاریخ رادیکال، کمونیسم اجتماعی و پرافتخار این سازمان با منصور حکمت و خط کمونیستی او دید.

هر عابر حتی بیطرف تاریخ نگاهی به سرگذشت سه دهه اخیر کومه له ببیند، مشغولیت بدون وقفه رهبری این سازمان با احزاب و نهادهای ناسیونالیستی و خاک پاشاندن در چشم کارگر می بیند. کافی است عکسی از تلاش غیرموجود این کومه له برای اهداف مندرج در سند استراتژی مصوب کنگره ششم را با عکس های دست در گردنی رهبری این سازمان با رهبری احزاب کردی در منطقه و خوش و بش و «دیپلماسی» با احزاب و مجامع

ناسیونالیستی کرد مقایسه کنید. حضور در کنگره ملی کرد به رهبری بارزانی، شرکت در جمع ناسیونالیست و اسلامی عراق و ترکیه و سوریه و ایران به رهبری بلوک پ ک ک، حضور در بلوک ناسیونالیست های هوادار امریکا و عربستان در منطقه، سازماندهندگان جنگ نیابتی، کومه له در تک تک این کنسرت های سیاسی فعالانه، «مسئولانه» و برای کسب کرسی در ریاست «جنبش کردستان» شرکت کرده است. در کنار همه این راست روی ها و همکاری های «مسئولانه» و «اجتماعی» با نیروهای مترجم ناسیونالیست کرد در منطقه، آویزان کردن تابلوی ائتلاف و همکاری باچپ در کردستان، آنهم با پز و ادعای «زیر پر و بال چپ را گرفتن»، بر سردر سازمانشان شوخی بیش نیست. ائتلافی که با تلنگری به ناسیونالیسم عزیزان از هم می پاشد!

راه انداختن مراسم نوروزی همراه شاخه ایرانی پ ک ک؛ پژاک، فقط میتواند اعلام قبول کردن مقدسات ناسیونالیسم کرد در رابطه با «نوروز کوردی» به عنوان بخشی از ایدئولوژی کومه له باشد. مقتداسی که کومه له در کنار نیروهای ناسیونالیست کرد از حزب دمکرات و باند زحمتکشان تا بارزانی و پ ک ک و طالبانی به خورد مردم کردستان میدهد. اعلام این است که منبع نوروز نه فقط برای پ ک ک و «کورد» در ترکیه، که برای «کوردها» در ایران هم یک روز سیاسی تاریخی برای «جنبش کردستان» و «ملت کورد» خواهد بود. امروز دیگر کومه رسما به جبهه ناسیونالیسم کرد و ناسیونالیسم ایرانی پیوسته است که با رنگ ملی و نژادی زدن به یک روز طبیعی آغاز سال تازه، مردم را به پذیرش حماقت ناسیونالیستی تعلق نوروز به نژاد و خاک ایران یا کردستان می کشانند.

کومه له در اقداماتی این چنینی، برضد جوهر انتقادی و ضد ناسیونالیستی سند «استراتژی کومه له در کردستان»، به جای تلاش در منزوی کردن ناسیونالیسم کرد و افق ناسیونالیستی، در حضور مردم حاضر در مراسم های نوروزی، عکس خود و پژاک را به ملت نشان میدهد تا در عمل و در صحنه سیاسی و در جمع همه، اعلام کند با چه نیرویی و بلوکی مشغول شکل دادن به تحركات سیاسی در کردستان است. مضمون چنین شاهکارهایی به همه میگوید که اینها مشغول شکل دادن جامعه طبق معیارهای ناسیونالیستی اند. بلوکی که دست بر قضا راس آن در ائتلاف منطقه ای متحد رژیم اسلامی است. نتیجه این سیاست کومه له شکل گرفتن تحرکی به نفع زندگی امروز کارگر و زحمتکش، تقویت صف کارگر و آزادیخواهی است یا تقویت بلوک ناسیونالیستی کرد که اتفاقا در تقابل روشن با یک زندگی بهتر، آزاد و مرفه برای کارگر و زحمتکش این جامعه عمل میکنند؟ این کار دقیقا تصویر سند کنگره هفدهم کومه له عزیزان از «همکاری همه جانبه» با ناسیونالیست ها، و تصویری واقعی از تصمیم پلنوم شان است که تحکیم موقعیت کومه له در رهبری ارتجاع جنبش ملی را اولویت مهم این سازمان کرده است.

اوضاع امروز منطقه، تبدیل آن به محل حل و فصل کشمکش قدرتهای جهانی و قومی کردن خاورمیانه بر موقعیت ناسیونالیسم کرد در ایران، بلوک بندی قدرتها و نیروهای ارتجاعی در منطقه و فرار گرفتن نیروهای ناسیونالیست کرد در یکی از این بلوکها، شکل گیری دولت کردی در کردستان عراق و ... تاثیرات جدی گذاشته است. این ها فاکتورهایی نه در «رادیکال» شدن ناسیونالیسم کرد که برعکس در تبدیل احزاب و نیروهای کردی، که سنتا در شکاف قدرتهای منطقه ای زندگی کرده اند، به اهرم دست قدرتهای منطقه ای و جهانی و بالا رفتن پتانسیل ارتجاعی و مخرب و ضداجتماعی احزاب کردی تاثیر جدی داشته است. به همین دلیل اتفاقا تقابل جدی هر نیروی مدعی کمونیست و چپ با این نیروها و افق ارتجاعی که در مقابل جامعه قرار میدهند صد چندان مهم شده است.

معادلات جدید جهان چند قطبی

سی و چند سال قبل، هنوز بوریس یلتسین عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی، گورباچف رئیس جمهور و جهان بین دو قطب تقسیم شده بود. هنوز دیوار برلین برقرار، و یک آتش بس جهانی بین دو قطب معنی داشت. هنوز بر برای امریکا مقدر نبود دیکتاتورهای سرکش را تنبیه و پشت سر هم کشور به کشور ویران و تصرف کند.... اینها تصاویر خیلی قدیمی از جهان امروزند. قدرت امریکا قداره بند جهان متمدن، که به دنبال فروپاشی بلوک رقیب، سردار بی رقیب جهان شد، در فاصله کوتاهی رو به افول گذاشت. امروز دنیای چندقطبی بعد از فروپاشی بلوک شرق، و پا به پای آن، شکست تنها رئیس جهان است. بلوک روسیه و چین، بلوک اروپای غربی، بلوک بسیار تضعیف شده امریکا، رقیب جدید در یک تناسب قوای جدید برای تقسیم مجدد بازار و جهان اند. در منطقه خاورمیانه عربستان سعودی، ترکیه و اسرائیل و ایران قدرت های نوظهور مدعی سهم شده اند. پس از شکست

امریکا در عراق و افغانستان کشمکش این بلوک ها و قدرت های جهانی و منطقه ای، امروز نه از مسیر دخالت مستقیم نظامی خود و جنگ رودرو، که توسط جنگ های نیابتی پیش میرود. تولد نیروها و باندهای اسلامی نوع جدید در لیبی، عراق، سوریه، و کل منطقه، تولد انواع نیروهای قومی جدید و منجمله ناسیونالیسم جدید کرد در منطقه، از محصولات این معادلات جدید و تغییرات است. امروز دیگر موقعیت این نیروها و رابطه آنها با طبقه کارگر و مبارزه ازادخواهانه مردم در منطقه و بالطبع خیلی از عناوین و مفاهیم سیاسی معانی دیگری یافته اند. مطالبه «دمکراسی برای ایران و خودمختاری برای کردستان»، دیگر شعار سنتی حزب دمکرات کردستان و بقیه نیروهای کرد نیست. امروز به یمن سیاست ارتجاعی امریکا در منطقه، فدرالیسم قومی مطالبه احزاب قومی و منجمله احزاب کردی است. امروز احزاب کردی در ایران، سوریه، ترکیه و عراق بخشی از اهرم و نیروی حل و فصل کشمکش قدرتهای منطقه ای و جهانی برای تقسیم مجدد قدرت اند. نتیجتا همه اینها پا در کفش روسای منطقه ای و جهانی کرده و به چیزی جز ویرانی جامعه از طریق جنگ نیابتی و سناریوی سیاه و تقسیمات قومی جامعه، رضایت نمیدهند. شعار فدرالیسم قومی که جای خودمختاری نیروی خودمختاری طلب دیروز را گرفته است، از این نیاز سرچشمه میگیرد.

اگر تا دیروز می شد همراه نیروی ناسیونالیست «خودمختاری طلبی» که هنوز رئیس باسواد شان با ای میل و کامپیوتر آشنایی نداشت، برای یک عملیات ساده نظامی یک طرح مشترک ریخت، امروز قبل از حتی یک ملاقات ساده با اینها باید چک کرد که اینها نیروی نیابتی کدام قدرت منطقه ای اند و ماموریت مستقیم امروزشان چیست. اگر دیروز حزب دمکرات کردستان مطالبه ریاست ژاندارمری منطقه را در زوروق خودمختاری می پیچید، امروز در روز روشن نماینده اش به زیارت حج و عربستان میرود، به مراسم سالگرد پاشاهان سعودی، که روز روشن در مقابل میلیاردها مردم جهان روزنامه نگار منتقدشان را در سفارت با اره برقی قطعه قطعه کردند، میرود. جوجه ناسیونالیست تبهکاری هم که دیر به قافله رسیده، از عشق عکس گرفتن با مقامات فاشیستی ترین دولت های جهان سر از پا نمی شناسد.

. ناسیونالیسم کرد امروز، به جز ابزار جنگ نیابتی و اجاره دادن نیروی خود به قدرتهای منطقه ای و جهانی مطلقا هیچ برنامه و افقی ندارد. کل احزاب کردی بشیوه عجیبی بین بلوک های مختلف تقسیم شده اند. ایران، عراق، سوریه و ترکیه که هیچ، قدرت های دورتر هم شبانه روز و نوبتی اینها را در کنار خود دارند. امروز عنوان نیروی مبارزه برای رفع ستم ملی به اینها همان اندازه بد قواره است که عنوان نیروی اسلامی مبارزه علیه تبعیض مذهبی به داعش. اینها باید چند کرکوک و چند منطقه مانند سنگال را به داعش سنی و حشداالشعبی شیعه تحویل دهند، تا ماهیت تبهکارانه امروز شان برای کومه له عزیزان روشن شود؟

بعلاوه شرایط جدیدی هم در خود ایران وارد مولفه رابطه با احزاب ناسیونالیست کرد شده است. خیزش دو سال پیش توده میلیونی گرسنه و بیکار و به فقر کشیده شده، تمام حساب و کتاب های قدیمی احزاب بورژوازی را به هم زده است. در متن فضایی که کارگر و مردم محروم جارو کردن فساد و فقر و گرسنگی و بیکاری را با رفتن نظام حاکم و از مسیر عبور از آن میبینند، نیروهای سیاسی در یک رقابت و کشمکش دائمی برای شکل دادن به آلترناتیوهای خوداند. امروز کمونیسم و کارگر از یک طرف و ناسیونالیسم ایرانی و محلی و قومی از طرف دیگر مشغول جذب نیرو به نفع بلوک سیاسی طبقاتی خویش اند. ناسیونالیسم کرد در این میان به دو شاخه و دو مسیر متضاد تقسیم شده است. تاجانیکه به ایران برمیگردد بلوک متشکل از احزاب کردی در ایران متکی به عربستان و اسرائیل و ترامپ پشت سر سناریوی قومی کردن و به خون کشیدن جامعه ایران ایستاده است. بلوک دیگر به رهبری پ ک ک مدافع بقای رژیم اسلامی است. در این شرایط، کمونیسم و بلوک سوسیالیسم و کارگر نمیتواند به هیچ بهانه ای در کنار آلترناتیوهای سیاسی دشمنان طبقاتی خود از بورژوازی حاکم در ایران تا بورژوازی ناراضی کرد عکس بگیرد. نه فقط این بلکه باید برای توده کارگر و زحمتکش روشن کند که تفاوتش با بقیه بلوک های ارتجاعی چیست. برجسته کردن ضدیت با جمهوری اسلامی برای توجیه این سازش طبقاتی از طرف عزیزان فریبکاری محض است. برعکس سیاست امروز این سازمان، افشاکری دائمی علیه ناسیونالیسم از هر نوعش یک ضرورت سیاسی و ویژه این دوره است. سازماندهی طبقاتی و سیاسی در مقابل جنبشی که هارترین قدرت های منطقه ای را پشت سر خود دارد به اندازه نان شب لازم است.

همه اینها به کومه له، اگر نه فقط کمونیست بلکه چپ بود، میگوید که نباید به بهانه رفع «ستم ملی» با اینها عکس

گرفت، نباید وارد بلوک های شان شد، نباید هم و غم شبانه روزی تان یافتن دوست و متحد بین اینها باشد.

یک تغییر اساسی دیگر به نفع کارگر و زحمتکش؛

به دنبال قیام و شورش های شهری دو سال قبل، ما شاهد یک روی آوری سازمان یافته توده ای به شعارهای مطالباتی روشن هستیم. شاهد جلو آمدن کارگر و فصل تشکل سازی و قدرتگیری افق رهایی کارگر و یک جنگ تمام عیار شبانه روزی برای نان. شاهد تغییر موقعیت طبقه کارگر در جامعه و از منظر مردمی که برای زندگی بهتر و سعادت مبارزه میکنند هستیم. شاهدیم که وزن طبقه کارگر، آنهم با افق چپ و رادیکال خود، در جامعه به شدت بالا رفته است.

درست در متن چنین جنگی، اولویت اول کومه له ای که خود را کمونیست میخواند، تحکیم موقعیت خویش در رهبری جنبش ناسیونالیستی در مقابل جمهوری اسلامی است. باید از اینها پرسید اگر کمونیستند، چرا در دوره ای که اولویت طبقه کارگر میلیونی نان و رفاه و معیشت است، شما الویت تان مسئله ملی و کردایتی شده است؟ چرا فکر میکنند کارگر بیکار و به فقر محکوم شده شبانه به جای یک زندگی شایسته، حاکمیت کردها در لباس کردی (کوپاتول) و جامانه را به خواب می بیند؟ چرا فکر میکنند مشکل بنی بشر گرسنه و بی نان و زندگی، امروز در گرو به قدرت رسیدن لباس کردی به تن ها است؟ پاسخ مثل روز روشن است؛ امر ملی اصلی ترین مشغله و هدف این سازمان است.

نزد آنها، نه شرایط متفاوت جهانی و منطقه ای و کشوری و نه آرایش بلوک بندی های سیاسی، سیاست متفاوتی را از آنها نمی طلبد. ظاهراً اینها به سیاست مبارزه همه با هم علیه رژیم روی آورده اند. این سیاست، اگر فقط ادعا نباشد، در بهترین حالت سیاست یک نیروی صرفاً ضد رژیم و پوپولیستی است که چپ و راست نمی شناسد و مخالفت با جمهوری اسلامی تمام کارش است. اما یک ساده لوحی تمام عیار است اگر کسی از عزیزان بپذیرد که ماجرا صاف و ساده همین است. اگر چنین است چرا فقط با راست ها در صف ناسیونالیست های کرد همراه میشود و نه با ناسیونالیست های ایرانی سرنگونی طلب؟

به این دلیل ساده که برای کومه له ناسیونالیسم کرد خودی و ناسیونالیسم ایرانی غیر خودی است. کومه له منتها است اعلام کرده با احزاب کردی در یک جنبش، جنبش ناسیونالیسم کرد، قرار دارد و هم خانواده است و نتیجتاً ناسیونالیسم ایرانی دشمن است. به همین دلیل در حالیکه با مصطفی هجری مشغول لاس زدن و بده بستن است، روی خوش به ناسیونالیسم ایرانی نشان نمیدهد. سوال دیگر این است که اگر هدف از اتحاد با ناسیونالیستهای کرد مقابله با جمهوری اسلامی است، شرکت در کنگره ملی جبهه پ ک ک، را چگونه توجیه میکنند؟

تحکیم موقعیت کومه له به هر قیمت، تمام هدف است!

تناقضاتی در رابطه کومه له با جریانات مختلف وجود دارد که نگاهی به آنها هدف این سازمان در مسیر پیش رو را روشن میکند. دبیر اول کومه له در مصاحبه مورد اشاره میگوید که برای تقویت صف مقاومت و ایستادگی در مقابل جمهوری اسلامی، سیاست همکاری با جریانات سیاسی را در پیش گرفته اند. منظور او از جریانات سیاسی احزاب ناسیونالیست کرد اند. ما از طرفی متوجهیم که این سیاست متوجه دوستی و رابطه با احزاب ناسیونالیست ایرانی مخالف جمهوری اسلامی نمیشود، بلکه فقط شامل ناسیونالیست های کرد مخالف جمهوری اسلامی میشود، که مرکز همکاری خود را دارند. اگر برای بستن صف قدرتمند در مقابل جمهوری اسلامی است، در این وسط همکاری با پ ک ک و پژاک و کل اردوی جریانات ناسیونالیست و اسلامی کرد در کنگره ملی کرد، که به رهبری پ ک ک در بلوک جمهوری اسلامی است، برای چیست؟ ابراهیم عزیزان در توصیف این بلوک و علت رابطه خود با آن میگوید که کنگره ملی کرد یک قدرت عظیم منطقه ای است که در چهار کشور ایران و عراق و ترکیه و سوریه نیروی بسیار زیادی زیر رهبری خود دارد. اینجا معلوم میشود که ادعای قبلی که گویا از عشق سازماندهی یک بلوک و یا صف قوی در مقابل جمهوری اسلامی به ناسیونالیست های کرد ایرانی روی می آورد، واقعیت ندارد. متوجه میشویم که این سازمان با هر نیرویی که فکر میکند روزی به دلیلی قدرتی باشند، وارد دوستی و همکاری میشود. این همان صف دوستان و متحدین حال و آینده اند. مهم نیست ماهیت اینها ناسیونالیست سکولار

است یا اسلامی، مهم نیست هدف اینها کردستان مستقل، فدرالیسم، تقسیمات قومی کشور، و یا سازش و ممانعت با جمهوری اسلامی و هم اکنون در بلوک آن اند. مهم این است که این کومه له دوستان و متحدین و روابط نزدیک هر چه بیشتری داشته باشد. اینجاست که به سیاست آشنای ناسیونالیست های سنتی و کلاسیک کرد میرسیم؛ استفاده از هر نیرویی و هر امکانی برای تقویت خویش!

یادمان هست که کومه له در یک دوره قبل از شکست پروژه استقلال کردستان، در یک سری جلسات نهاد میری وابسته به حزب مسعود بارزانی شرکت کرد و همراه همه ناسیونالیست های کرد ایرانی در آن سمینارها (که نقش جلسات آموزشی برای احزاب ناسیونالیست کرد ایرانی را داشت)، نصاب مشاورین ارشد مسعود بارزانی را حلقه گوش خود کرد. به آنها گفته شد که مستقل از هر فاکتور دخیل در اوضاع سیاسی، اول مشغول تقویت جنبش خویش، جنبش کرد، بشوند، آنگاه شرایط هر طرفی رفت، آنها قادر به شرکت با قدرت کافی، برای کسب امتیاز و یا قدرت اند. (نقل به مضمون از آن سمینارها) مضمون این نصابی قاعدتاً باید هنوز در ارشیو نهاد میری قابل دسترس باشند.

رهبری کومه له هم بنا به این نصاب، تشخیص داده است که در این دوره موقعیت خود را در دوستی و همکاری به هر نوع نیرویی تقویت کند. دبروز ممکن بود کردستان عراق مستقل شده و به تبعیت از متحدین منطقه ای اش، در مقابل جمهوری اسلامی با نیروهای کرد ایرانی همکاری کند. لذا این کومه له از ایستادن در کنار زیر چتر بلوک پشت سر مسعود بارزانی ابایی نداشت و خیلی هم سر حال بود. وقتی هم دورنمای آن استقلال با تحویل کرکوک به دولت عراق تاریک شد، این باز یواشکی و اما به سرعت وارد بلوک پ ک ک شد، چون فکر کرد آنها در منطقه از آینده روشن تری بهر مندند. لذا برای دوستی مناسب تر و امن تر اند. بعداً متوجه شد که وضع ناسیونالیست های کرد ایرانی متحد مسعود بارزانی هم زیاد بد نیست. آنوقت رابطه و دوستی و همکاری با آنها را هم حفظ کرد.

برای این کومه له، امر اصلی تقویت موقعیت خویش از هر طریق ممکن است. چه همراه مدافعان جمهوری اسلامی و چه همراه مخالفان جمهوری اسلامی، چه هواداران غرب و چه هواداران بلوک روسیه و اقمارش. این همان سنتی است که در تمام عمر بارزانی و طالبانی طی شده و به قدرت و موقعیت و مقام امروزشان رسانده است. پ ک ک همین امروز در سوریه همراه امریکاست تا موقعیت خود در سوریه را تقویت کند. در بقیه کشورها هم همراه جمهوری اسلامی است. بعداز تیره شدن رابطه ترکیه و روسیه در جریان سرنگون کردن هوپیمای روسی چند سال پیش، یک شبه یک جنگ سراسری با ترکیه را اعلام کرد و بدنبال در جزیره وارد جنگ رودرو با ترکیه شد، و با اسم قیام جزیره جنجال به پا کرد. با توافق ترکیه و روسیه، بلوک و جنگ سراسری اعلام شده علیه ترکیه پایان یافت و «قیام جزیره» هم چیزی جز کشتار مردم و قربانی شدن شان برای اهداف روسی پ ک ک، چیزی نبود. مسعود بارزانی زمان خود برای کسب حمایت جمهوری اسلامی علیه نیروهای پیشمرگ در ایران جنگید و خون ریخت و در شهر اشنویه مردم را به گلوله بست. برای کسب حمایت ترکیه با پ ک ک جنگ راه انداخت. طالبانی مشهور بود که در یک لحظه، بسته به موقعیت از قرآن یا از کاپیتال مارکس نقل قول می آورد. این زمانی بود که در کنار دوستی با چین با جمهوری اسلام هم بود. در کنار دوستی و همکاری با چپ ها با اسلامی ها هم بود. تمام سالهای گذشته همزمان که با جمهوری اسلامی بوده، با امریکا هم بوده است.

برای نیروهای بورژوا، خیلی طبیعی است که از هر مسیری عبور کنند و هر امکانی را بدست بگیرند و ابزار هر دولت و قدرتی در خدمت به تقویت خود، باشند. چنین سنتی نمی تواند برای کمونیست ها قابل استفاده باشد. شرط تقویت موقعیت یک نیروی کمونیست چیزی جز تقویت صفوف طبقه کارگر و تقویت صفوف کارگران کمونیست نیست. ایجاد حزب، تشکل، و بالا بردن موقعیت رهبران و سازمندان کارگری اولین و پایه ای ترین راه تقویت کمونیسم به عنوان یک جنبش طبقاتی در جامعه است. در کنار آن دخالت است در هر واقعه ای و هر تحرک و تحول آزادیخواهانه ای که به نوعی به تقویت موقعیت کمونیسم و هموارتر کردن مسیر انقلاب کارگری منتهی شود. برای کمونیست ها هدف وسیله را توجیه نمی کند. علت این تفاوت ها در سنت دوست و همکار و متحد یابی، در تفاوت منافع طبقاتی است. کارگر کمونیست نمی تواند در رابطه با ناسیونالیست ها و اسلامیت ها و لیبرال ها و محافظه کاران و این و آن مشغول تقویت موقعیت خویش باشد. تنها راه بستر صف در مقابل تمام اینهاست. تنها مسیر پیشروی کمونیسم سنگربندی در مقابل تمام دشمنان رنگارنگ است.

مثل روز روشن است که این کومه له در آغاز این مسیر و استراتژی هم رنگ شدن با بقیه اردوی ناسیونالیست

ها است. به همین دلیل اولویت اول کمیته مرکزی این سازمان برای این امر، اقدامی بسیار واقعی پیدا کردن بیشترین دوست و همکار و متحد در آن اردوست. در این وسط، چیدن گروه‌های چپ کنار خود، مطلقاً چیزی جز تزیین ویتزین سیاسی و به رخ کشیدن قدرت خود در مقابل رقبای خود در «جنبش کردستان» نیست. نمی‌شود نیرویی ظاهراً برای همکاری با کمونیست‌ها و چپ‌ها سخت بکوشد و همزمان چپ‌های درون سازمان خویش را پشت سر هم از تمام پست‌های تشکیلاتی کنار زده و راه خروج نشان‌شان دهد.

زمینه‌های سیاسی گام بزرگ این کومه‌له بسوی یک استراتژی ناسیونالیستی

بالاخر از درس گرفتن این سازمان از مشاورین ارشد مسعود بارزانی صحبت شد، اما چنین درس‌گرفتنی نمیتواند به همین سادگی محصول چند جلسه و سمینار و گوش‌فرا دادن به توصیه‌های حاکمان اقلیم کردستان عراق باشد. درست است که کومه‌له سالهاست در کنار بقیه ناسیونالیست‌ها مشغول تمرین سیاست به سبک آنهاست، اما تصمیم به در الویت دادن به مسئله ملی و اعلام ایفای نقش به عنوان جناح چپ جنبش ناسیونالیستی و در پیش گرفتن همکاری‌های همه‌جانبه در همه سطوح و همه عرصه‌ها، محصول یک دوره تاریخی و سیاسی سالهای اخیر در متن کشمکش‌ها و جنگ‌های منطقه‌ای و جهانی است که در آنها دو شاخه ناسیونالیسم کرد نقش بالایی ایفا کردند.

نقش برجسته اول را پ‌ک‌ک ایفا کرد؛ به دنبال تحویل مناطق کردنشین سوریه توسط دولت بشار اسد به پ‌ک‌ک، ناگهان و در عرض یک شبانه‌روز، این سازمان حاکمیت مناطق وسیعی در شمال سوریه را تحویل گرفت. تسلیح همگانی به کمک دولت سوریه، و بعداً جنگ مقاومت بزرگ در مقابل داعش، با حمایت نیروی هوایی امریکا، سازمان پ‌ک‌ک را به یکی از مهمترین نیروهای مسلح سوریه علیه داعش تبدیل کرد. پیروزی کوبانی در این جنگ، یک محبوبیت جهانی برای نیروهای این نبرد، که شاخه سوریه پ‌ک‌ک بود بدنبال داشت. ناسیونالیسم کرد در تاریخ خود برای اولین بار بود که به دلیل دفاعش از جامعه و مدنیت مورد تشویق و حمایت جهانی قرار گرفت. جنگ‌های بعدی و آزادسازی مناطق نسبتاً وسیع در برابر وحوش داعش، موقعیت منطقه‌ای ناسیونالیسم شاخه پ‌ک‌ک را به اوج خود رساند. کسی که ادبیات کومه‌له در این دوره را تعقیب کرده باشد، متوجه میشود که دفاع این سازمان از نیروهای ناسیونالیست کرد در سوریه، نه به خاطر نقش آنها در تامین امنیت و بازی با کارت سفید در دل سناریوی سیاه این کشور، که به خاطر ارزش‌های دیگری بود که در چشمان کومه‌له متعلق به یک نیروی تماماً انقلابی بودند. توصیف کومه‌له از این نبردها، این سازمان در مقابل پ‌ک‌ک خلا سلاح و نیروی آن را رسماً پشت آن برد. به زبان دیگر، این کومه‌له، ناسیونالیسم میلیتانت پ‌ک‌ک را به عنوان انقلابیگری تماماً قورت داده و هوادار آن کرده بود. این تحول سیاسی در کومه‌له چیزی از نوع پذیرش سیاسی ایدئولوژیک سنت پ‌ک‌ک بود، که دگرذیبی تدریجی قبلی این سازمان بسوی تبدیل بک یک نیروی ملی، شتاب بالایی بخشید.

نقش دوم را ناسیونالیسم کرد در کردستان عراق بازی کرد. اگر از معامله مسعود بارزانی با داعش و اسکندال تحویل شنگال به آن و ابروریزی مقطعی در افکار عمومی بگذریم، دوره شکست داعش و پیشروی‌های نیروی نظامی مسعود بارزانی در تسخیر مناطق مورد مناقشه با دولت مرکزی، قدرت و ابهت بالای نزد افکار عمومی جنبش ناسیونالیستی به او داد. در این دوره، مساحت مناطق تحت تسلط دولت اقلیم بارزانی تقریباً دو برابر شد. اعتماد به نفس ناسیونالیسم کرد در کردستان عراق برای طرح استقلال و برگزاری فراندوم در مناطق تحت کنترل خویش، محصول آن پیشروی‌های نظامی بود. این واقعه هم به عنوان قدمی برای رسیدن ناسیونالیسم کرد به مرحله تشکیل کشور مستقل کردستان، در افکار عمومی جایگاه بالایی یافت. مسعود بارزانی به عنوان عنصر منفوری که چند ماه قبل با داعش معامله کرده و مردمانی را تحویل آن داده بود، ناگهان بر قله آرزوهای میلیون‌ها مردمی قرار گرفت که سالها برای این آرزو متحمل قتل عام و آوارگی شده بودند.

در چشمان نیرویی مانند کومه‌له امروز، که سالهاست در متن یک دگرذیبی سیاسی ایدئولوژیک است، این پیروزی‌های ناسیونالیسم کرد، در سایه کشمکش‌های منطقه‌ای و جهانی و حمایت قدرت‌های رنگارنگ بورژوازی، اعتماد به نفس برداشتن یک گام بزرگ سیاسی ایدئولوژیک را پیدا کرد. تصمیمات کنگره هفدهم این سازمان و الویت درجه یک ایفای نقش در جنبش ناسیونالیستی محصول پشت سر گذاشتن این دو پیروزی بزرگ ناسیونالیسم کرد است. درس‌های سمینار و جلسات نهاد "میری"، که بروید جنبش خود را از هر راهی قوی کنید، در چنین متنی و در چنین فضای سیاسی، پختن نان در تنور داغ بود.

به همین خاطر است که ما مدتهاست هشدار داده ایم که کومه‌له و شخص ابراهیم علیزاده وارد بازی خطرناکی شده‌اند و بر تأثیرات این چرخش در تقویت ناسیونالیسم کرد و مخاطرات آن برای طبقه کارگر و برای ما کمونیست‌ها تأکید کرده ایم. امروز برای ما کمونیست‌ها هیچ راهی جز افشای بی‌امان این استراتژی جدید این کومه‌له باقی نمانده است. یکی از پیش‌شرط‌های اتحاد کارگری در شهرهای کردستان، افشای این ناسیونالیسم بسته‌بندی شده در زورق کمونیستی است. باید به جنگ سنت کار سیاسی توسط این نوع ناسیونالیسم رفت و سبک جاقفاده پیش‌فنگ و پافنگ ناسیونالیستی به اسم کارگر و کمونیسم را از همیشه حاشیه‌ای‌تر کرد. بعلاوه ضمن دفاع از تاریخ حزب کمونیست ایران، باید بیربطی محض موجودیت سیاسی امروز کومه‌له به آن تاریخ را به کارگر و زحمتکش نشان داد. باید کاری کرد که اینها قادر به دفن تاریخ گذشته آن حزب و آن کومه‌له کمونیست برای خدمت به اهداف نامقدس و ناسیونالیستی امروز‌شان نشوند. باید کاری کرد که آن واقعیت اجتماعی پشت نام کومه‌له به اسم کمونیسم در بارگاه جنبش طالبانی و بارزانی و عبدالله اوجلان قربانی نشود. آن واقعیت اجتماعی محصول نقش سیاست دیگری بود و نباید سفره مهمانان تازه این کومه‌له را رنگین‌تر کند. این کار یکی از وظایف ما کمونیست‌هاست.

۶ مه ۲۰۱۹

توضیح:

اطلاعیه مشترک ۶ جریان کردستانی (دو حزب دمکرات، سه شاخه کومه له و خبات) و یا همکاری این جریانات در رابطه با انتخابات در ایران در سال ۲۰۱۷، موج جدیدی از انتقاد را از طرف نیروهای چپ متوجه کومه له علیزاده کرد. انتقاداتی که رهبری این سازمان و در راس آن ابراهیم علیزاده بعنوان سیاست یک جریان سهیم در "جنبش کردستان"، ضرورت دفاع از منافع مشترک این "جنبش" و "نیازهای مشترک این جنبش" از آن دفاع کردند. کنگره هفدهم کومه له مهر تائیدی بر این سیاست راست و ناسیونالیستی زده و آغاز دوره جدیدی از حیات سیاسی کومه له بود. سخنرانی "ناسیونالیسم کرد، کومه له و جدال بقا" در آوریل ۲۰۱۷، چند روز بعد از کنگره هفدهم کومه له و قبل از انتشار علنی مصوبات این کنگره، در لندن انجام شد. متن زیر بر مبنای این سخنرانی تهیه شده است.

ناسیونالیسم کرد، کومه له و جدال بقا

آذر مدرسی

مدتی از اطلاعیه مشترک ۶ جریان کردستانی و تلاش کومه له برای پیوستن به جبهه کردستانی و انتقادات از آن میگذرد.

در این فاصله دو اتفاق نشان میدهد که ابعاد مسئله بسیار جدی تر از آن است که کومه له ادعا میکند. اتفاقاتی که بلوک بندی های در حال شکلگیری و تأثیرات آن بر فضای سیاسی در کردستان و بالاخره اهمیت ایستادن در مقابل این بلوکها از طرف یک نیروی کمونیست، مثل حزب ما، را نشان میدهد.

این دو اتفاق یکی کنگره یازدهم جریان عبدالله مهتدی است و دیگری کنگره هفدهم کومه له علیزاده است. دو کنگره که با یک هدف معین برگزار شده اند. شعار کنگره یازدهم جریان مهتدی "تلاش برای تشکیل جبهه کردستانی" است و شاخص کنگره هفدهم کومه له علیزاده ارائه پلاتفرمی برای این جبهه است که به گفته علیزاده یکی از دستاوردهای مهم این کنگره بوده. هنوز متن پلاتفرم مصوب کنگره هفدهم کومه له علیزاده علنی نشده است، اما در سخنرانی اختتامیه ابراهیم علیزاده و همیطور در گزارشی که از این کنگره پخش شده اعلام شده است که کنگره پلاتفرمی را برای اتحاد احزاب کردی در کردستان تصویب کرده است.

این دو اتفاق نشان میدهد مسئله شرکت کومه له در جبهه کردستانی بسیار جدی تر از تصویری است که کومه له علیزاده مبنی بر اینکه گویا همکاری اخیر این سازمان با احزاب قومی و مذهبی صرفاً تاکتیکی برای برخورد به انتخابات بوده میباشد. توجیهاات تا کنونی رهبری کومه له در این رابطه و بخصوص کنگره هفدهم کومه له، مصوبات و ترکیب رهبری منتخب این کنگره که حاکی از دست بالا پیدا کردن خط ناسیونالیستی علیزاده در این سازمان است، مسیر خطرناکی که این سازمان در آن پا گذاشته را نشان میدهد.

در سخنرانی امروز سعی میکنم به مسائل زیر بپردازم

- تبیین های موجود چه از طرف کومه له و چه سایر جریانات و منتقدین کومه له از مسئله
- تاریخچه این چرخش به راست کومه له
- پروژه تشکیل ائتلافی کردستانی چه در سطح ایران و چه منطقه، از چه تاریخی این پروژه فعال شده و از چه زمانی کومه له به آن پیوسته
- جبهه کردستانی و آینده آن

- نگاهی به توجیهاات کومه له علیزاده در رابطه با این چرخش به راست
- انتقادات جریانات موسوم به چپ به کومه له
- آینده کومه له و حزب کمونیست ایران، تأثیرات این چرخش به راست کومه له و نقش ما

تبیین های رایج

همکاری کومه له و نیروهای ناسیونالیست کرد با فراخوان مشترک شش جریان کردی در تحریم انتخابات، با موجی از انتقادات سازمانهای چپ به کومه له، اساساً از همکاری کومه له با خبات، بعنوان یک جریان اسلامی که خود را بعنوان شاخه مجاهدین در ایران و رگه سنی آن معرفی میکند، شروع شد. همکاری کومه له با جریانی تا این حد مذهبی (اسلامی) و حاشیه ای، با سابقه ای سیاه در کردستان، روبرو شد. راه کارگر از امضا بیانیه مشترک با کومه له خودداری میکند، اقلیت اعلام میکند حزب کمونیست ایران باید تعیین تکلیف کند. در ادامه و بخصوص در دفاعیات رهبری کومه له و پس از آن کنگره هفدهم این سازمان روشن شد که مسئله از یک همکاری موردی با خبات فراتر است. روشن شد که مسئله صرفاً یک تاکتیک نیست. بلکه تلاشی مشترک از جانب احزاب کردی، منجمله کومه له، برای شکل دادن به جبهه ای کردستانی است.

تبیین های رایج میان جریانات چپ این است که گویا این چرخش به راست کومه له امروز و با پیوستن کومه له علیزاده به این پروژه معین اتفاق افتاده است و باید در مقابل آن ایستاد. تبیین دیگر معتقد است این چرخش در کومه له از شرکت این سازمان در کنگره ملی شروع شده است. ظاهراً این گفته ابراهیم علیزاده که کومه له با احزاب ناسیونالیست کرد عضو یک جنبش اند، شاهدهی از به راست چرخیدن امروز کومه له علیزاده و یکی از انتقادات جدی این چپ به کومه له است.

از نظر ما هیچکدام از این تبیین ها درست نیست. ما معتقدیم بیست و چند سال است این چرخش به طرف راست، ناسیونالیسم کرد، در کومه له علیزاده شروع شده است. کومه له و شخص علیزاده مدتها است اعلام کرده اند که بخشی از جنبش ناسیونالیسم کرد اند و تلاش میکنند مهر خود را بر این "جنبش ملی" بزنند و مدتها است ما میگوئیم کومه له جناح چپ ناسیونالیسم کرد است. میگوئیم کومه له نماینده طبقه کارگر، نماینده صف سوسیالیستی طبقه کارگر، نماینده کمونیسم در یک مبارزه برحق در کردستان نیست. اعلام هم جنبشی بودن کومه له با احزاب ناسیونالیست کرد، اعلام بخشی از "جنبش ملی" کردستان بودن این سازمان از طرف علیزاده به هیچ وجه امر جدیدی نیست. مدتها است پیوستن کومه له به "جنبش ملی کرد" اعلام شده است. به مصوبات کنگره هایشان نگاه کنید. به سیاستهایی که این بیست و چند سال داشته اند، به تبیین شان از ستم ملی و رفع آن در کردستان، به مبارزه طبقه کارگر و بورژوازی کرد چه در کردستان ایران و چه عراق، به رابطه مردم در کردستان با جمهوری اسلامی، به رابطه مردم در کردستان و احزاب بورژوا-ناسیونالیست کرد، نگاهی بنیدازید تا متوجه شوید سالها است کومه له با احزاب کردی در یک جنبش، "جنبش ملی کرد"، قرار گرفته است. متحدین کومه له در "شورای همکاری نیروهای چپ"، منتقدین امروزی کومه له، به نفعشان نبود این ناسیونالیسم قوی در کومه له را ببینند. همکاری با یک جریان اسلامی ظاهراً چشم آنها را به روی این واقعیت باز کرده است.

میگویند "حل امپریالیستی مسئله کرد" از طرف ترامپ طرح شده و تشکیل جبهه کردستانی در راستای "حل امریکایی مسئله کرد" است. این تبیین هم نادرست است چرا که "حل امریکایی مسئله کرد" در دستور امریکا و ترامپ نیست. ما قبلاً هم گفته ایم "عطف توجه" هیئت حاکمه امریکا به احزاب کردی و رابطه نزدیک با آنها اساساً در راستای استفاده ابزاری امریکا از مسئله کرد، از احزاب کردی در معادلات منطقه ای است. این در مورد تشکیل "کنگره ملی کرد" و تشکیل "جبهه کردستانی" صدق میکند. امریکا هیچگاه اعلام نکرده که میخواهد مسئله کرد را "حل" کند و این احزاب هم ادعا نکرده اند که هدف از تشکیل این جبهه "حل مسئله کرد" است. برعکس هر دو اعلام میکنند هدف فشار و یا امتیاز گیری از دول منطقه ای است. بعد از شکست سیاستهای نظامی امریکا در منطقه، بعد از شکست در عراق و افغانستان، بعد از شکست سیاست حمله نظامی و دخالت مستقیم نظامی در منطقه، امریکا به طرف قومی و مذهبی کردن خاورمیانه، رو آوردن به نهادهای قومی و مذهبی "بومی"، شکل

دادن به بلوکهای قومی و مذهبی شیفت کرد. تشکیل جبهه کردستانی پروژه ای در این راستا است و ربطی به حل مسئله کرد و یا حل امریکایی آن ندارد.

تیبین دیگر این است که تشکیل جبهه کردستانی در راستای سیاست "رژیم چینج" است. این تیبین هم تیبینی نادرست است. امریکا امروز در موقعیتی نیست که دست به رژیم چینجی در ایران بزند و چنین سیاستی را هم در دستور خود ندارد. امریکا در بلوک غرب معضلات جدی تری دارد که مانع در دستور گذاشتن رژیم چینجی در ایران و چه در سایر کشورهای منطقه است. در نتیجه این انتقاد که پیوستن کومه له به جبهه کردستانی، پیوستن آن به پروژه "رژیم چینج" است هم، مستقل از اینکه در این جبهه نیروهای طرفدار و آماده در پروژه "رژیم چینج" (مانند حزب دمکرات و جریان مهدی) عضو هستند، نادرست است.

تا جائیکه به امریکا و متحدینش در منطقه برمیگردد بعد از شکست سیاست عربستان، که به کمک حزب دمکرات مرزهای ایران را نا امن کند، سیاست امروز امریکا استفاده از نیروهای قومی و مذهبی برای فشار آوردن به جمهوری اسلامی "از داخل" است و احزاب کردی کاندیدهای مناسبی برای این سناریو هستند. مسئله اساسا فشار به جمهوری اسلامی از طرف اپوزیسیون رژیم در "خاک ایران"، کشیدن تمرکز جمهوری اسلامی به معضلات درونی است. برای احزاب و جریانات ناسیونالیست کرد هم جبهه کردستانی تلاشی است برای نشان دادن قدرت و قابلیت خود به امریکا و رقبای جمهوری اسلامی برای کسب امتیاز است.

ترامپ با فاصله گرفتن از سیاست اوپاما، تمرکز جدی بر محدود کردن جمهوری اسلامی در منطقه دارد. در این رابطه ظاهرا تشکیل جبهه کردستانی موثرترین و نزدیکترین راهی است که جمهوری اسلامی را با معضلات درونی روبرو کند. کاندید بهتری از احزاب کردی برای موشدوانی ندارند. جریانات قومی دیگری مانند ناسیونال-فاشیستهای ترک یا عرب نه از چنان قدرت اجتماعی و احزاب جدی برخوردار اند که بتوان روی آنها حسابی باز کرد و نه زمینه اجتماعی جدی برای قدرتگیری نیروهای قومی مثلا در آذربایجان موجود است. ممکن است نیروهایی مثل جنرال در آینده و زیر سایه تحریک نیروهای جدی تر و اجتماعی تر قومی بتوانند نقشی ایفا کنند اما مستقلا و قائم به ذات نیروی قابل اتکایی نیستند. کردستان با اتکا به سابقه طولانی کشمکش اجتماعی، نظامی و بخشا خونین با جمهوری اسلامی و با اتکا به نفوذ و وجود احزاب ناسیونالیست کرد در آن که از قبل وجود مسئله کرد ارتزاق میکنند، بهترین و مناسب ترین کاندید برای سرمایه گذاری و اجرای پروژه "فشار از درون" به جمهوری اسلامی و ناامن کردن این منطقه برای او است. مستقل را حضور کومه له در این جبهه، این خاصیت و کارکرد این جبهه برای امریکا و متحدین منطقه ای اش است.

بهرحال احزاب کردی کاندیدهای مناسبی برای "رژیم چینج" در ایران نیستند. دامنه نفوذ و عمل این احزاب محلی تر و محدودتر از آن است که امریکا بعنوان نیروی اصلی سناریوی "رژیم چینج" روی آنها حساب باز کند. این احزاب اساسا در حاشیه نیروهای اصلی تر نقش ایفا میکنند.

تعیین تکلیف در کومه له علیزاده

اما به پیوستن کومه له به این جبهه برگردیم. پیوستن کومه له به این جبهه رعد و برق در آسمان بی ابر نبود که دوستان کومه له در "شورای همکاری..." را چنین شوکه کرده است.

اجازه بدهید کمی به عقب برگردیم. بیست و چند سال پیش ما گفتیم کومه له نمیتواند به این شکل و با این سیاست "بینابینی" ادامه حیات بدهد. گفتیم کومه له نمیتواند طولانی مدت به سیاست پاندولی میان چپ و کمونیسم از یکطرف و ناسیونالیسم کرد از طرف دیگر، ادامه بدهد. آندوره بحث "کومه له کمونیست" را طرح کردیم و گفتیم بعد از جدایی ما از حزب کمونیست ایران و بعد از اختلافات درون کومه له و سربلند کردن گرایش ناسیونالیستی کومه له (به رهبری عبدالله مهدی)، این راه هنوز در مقابل کومه له باز است که بعنوان نماینده کارگر، بعنوان یک کومه له کمونیست ادامه حیات بدهد. گفتیم این امر مستلزم این است که کومه له جسارت سیاسی داشته باشد و در مقابل ناسیونالیسم کرد، در مقابل بورژوازی کرد، بایستد. گفتیم کومه له ناچار است میان کمونیسم و ناسیونالیسم کرد انتخاب کند و کومه له انتخاب کرد. رهبری کومه له تصمیم به پیوستن به "جنبش ملی کرد" و سهیم شدن در

رهبری این جنبش را گرفت. متحقق کردن و قطعی کردن این تغییر شیفت و قطع کامل بند ناف خود با کمترین شائبه ای از چپ و کمونیسم اما به زمان نیاز داشت.

امروز وقتی به ادبیات و سیاستهای این جریان نگاه میکنید، وقتی به دوستی شان با احزاب ناسیونالیست کرد و دشمنی شان با نیروهای کمونیست و کمونیستها نگاه میکنید، متوجه میشوید پروسه جدایی کومه له از کمونیسم و هر چیزی که نام چپ بر خود دارد، فاصله کومه له علیزاده از کومه له ای که سالهای ۶۰ تا ۷۰ با آن شناخته میشد و حزب کمونیست آندوره شناخته میشد، بیست سال است شروع شده. متوجه میشوید کومه له علیزاده انتخاب سیاسی خود را کرده و جبهه خود را در مبارزه طبقاتی تعیین کرده است. تصمیم گرفته است بعنوان عضوی و بخشی از "جنبش ملی کرد" در کنار احزاب ناسیونالیست قرار بگیرد. اتفاقی که امروز افتاده حلقه دیگری است از این چرخش به راست و ورود کومه له به بازی خطرناکی که از امتیاز دادن های قبلی به احزاب کردی، سکوت در مقابل دولت اقلیم و .. بسیار فراتر میرود. این سیاست، علیرغم توجیحات اپورتونیستی ابراهیم علیزاده که گویا او با ورود به این پروژه آنرا دمکراتیک میکند و از آن برای تقویت مبارزه مردم کردستان، استفاده میکند، نقطه پایانی است بر حیات سازمانی که کمترین شائبه ای از چپ بودن را دارد. از این زاویه است دور جدیدی در حیات کومه له آغاز شده و من معتقدم امروز گفتن "ناسیونالیسم چپ" به کومه له ارفاق و امتیاز دادن به این سازمان است.

به زمینه های اجتماعی این چرخش به راست کومه له، ائتلاف های متعدد کومه له و احزاب کردی و اثبات این ادعا که چرخش در کومه له بیست و چند سال پیش شروع شده است، بپردازیم.

تا جائیکه به کومه له برمیگردد، امروز سه سازمان به نام کومه له، یکی به نام سازمان کردستان حزب کمونیست ایران، یکی به نام حزب کومه له و دیگری سازمان کومه له، فعالیت میکنند. حواشی اینها محافل دیگری هستند که امروز مورد بحث نیستند. بحث ما اساسا در مورد کومه له ای است که به نام سازمان کردستان حزب کمونیست ایران فعالیت میکند، کومه له علیزاده!

بیست و چند سال پیش گرایش غالب در کومه له ای که ما جا گذاشتیم چپی بود که ما آندوره به آن "سانتر" میگفتیم. گرایشی که یکی از مشخصاتش، علاوه بر بیربطی به طبقه کارگر و کمونیسم آن، بی افقی سیاسی و سیاست انتظار بود. این سیاست که در اثر بحرانهای سیاسی اجتماعی، خیزش برای سرنگونی جمهوری اسلامی به راه می افتد و ما میتوانیم با سوار شدن بر این جنبش رهبری انقلاب آتی را بدست بگیریم. در جدایی ما از حزب کمونیست ایران این گرایش دو شقه شد. بخشی در حزب کمونیست ایران ماند و بخشی با ما، کمونیسم کارگری، از حزب کمونیست ایران جدا شد و با حزب کمونیست کارگری ایران آمد. علیزاده در راس این گرایش در حزب کمونیست ایران، پس از جدایی ما، بود. علیرغم اعلام وفاداری علیزاده و مهدی به سیاستها و "باورهای مشترک" در حزب کمونیست ایران، چرخش به راست را در این سازمان میشد دید. راست و ناسیونالیسمی که عبدالله مهدی در راس آن بود و علیزاده با توجیه همیشگی خود در "حفظ اتحاد تشکیلات" و در اصل برای بقا کومه له و ممانعت از از هم پاشیدن کامل کومه له، سیاست امتیاز دادن به این جناح، رفتن زیر چتر تعرضی که این ناسیونالیسم افراطی به خط کمونیستی و تاریخ کمونیستی حزب کمونیست و کومه له راه انداخته بود، را در پیش گرفت.

در دنیای واقعی علیزاده سنتا و جنبشی به ناسیونالیسم راست مهدی نزدیکتر بود تا به کمونیسم. در تمام جدالهای درون حزب کمونیست ایران میان کمونیسم کارگری و ناسیونالیسم کردی که بر متن عروج ناسیونالیسم کرد در عراق سربلند کرده و اعتماد به نفس پیدا کرده بود، سانتر به رهبری علیزاده، به جناح ناسیونالیسم کرد احساس نزدیکی بیشتری میکرد تا به کمونیسم کارگری. نه فقط در جدالی که این ناسیونالیسم کرد با ما درون حزب کمونیست ایران داشته، بلکه در جدالی که در کردستان عراق در جریان بود، علیزاده و گرایشی که او نمایندگی میکرد بیشتر و بیشتر به احزاب ناسیونالیست کرد در عراق، بخصوص به اتحادیه میهنی، نزدیک میشد. به لحظات مهم این چرخش که ابعاد اجتماعی این گردش به ناسیونالیسم کرد را در کومه له علیزاده نشان میدهد، نگاهی میندازیم.

در دوره جدایی ما از حزب کمونیست ایران، شاهد همراهی، نزدیکی و شباهت علیزاده نه فقط در مباحث سیاسی بلکه در روشهایی که ناسیونالیسم کرد در حزب کمونیست ایران بکار میرود، به این گرایش بودیم. علیزاده در مقابل تحریف، پاپوشدوزی، جعل تاریخ و پرونده سازی که اساسا توسط گرایش ناسیونالیستی در کومه له علیه ما به راه

افتاده بود نه فقط سکوت کرد، بلکه با آن همراه شد و به اصطلاح از این روشهای غیر سیاسی و ضد اجتماعی برای پیشبرد امر خودش استفاده کرد. ممکن است امروز عزیزان بتوانند پرونده سفید خود و اینکه رسماً یک برخورد غیر سیاسی و نکرده است را به رخ بکشند اما همزمان عزیزان نمیتوانند حتی یک کلمه علیه چنین برخوردها، علیه کمپنیسمی که ناسیونالیسم و طرفداران عزیزان علیه کمونیستها راه انداخته بودند، علیه پرونده سازی و حتاکی های شخصی که در سازمانی که او رهبرش بود را در اسناد شخصی خود یا اسناد این سازمان به ما نشان دهد. در اسناد این سازمان یک کلمه از تقابل عزیزان علیه تعرض ارتجاعی که علیه کمونیسم در کومه له راه افتاده بود پیدا نمیکند. برعکس هر چه میگذرد نزدیکی حتی روش برخورد عزیزان به چنین روش هایی را بیشتر و بیشتر میبیند. هر چه میگذرد حل شدن هر چه بیشتر عزیزان در این گرایش در همه ابعاد آن را میبیند.

یکی دیگر از مهمترین نمونه ها رابطه کومه له با احزاب ناسیونالیست کرد حاکم در کردستان عراق است. اگر اشتباه نکنم هفته گذشته احزاب حاکم در کردستان عراق بیست و هفتمین سالگرد تشکیل دولت اقلیم را جشن گرفتند. زمانیکه به رابطه کومه له و احزاب کردی در کردستان عراق در این بیست و هفت سال و رابطه این احزاب ناسیونالیستی و دولت اقلیم با مردم و طبقه کارگر در کردستان عراق نگاه میکنید سرسوزنی نشانه ای از سیاست سوسیالیستی و کمونیسم، در دفاع از طبقه کارگر و مردم محروم در کردستان عراق و در تقابل با احزاب بورژوا ناسیونالیست و مرتجع کرد در عراق را از طرف کومه له عزیزان نمیبیند. در تمام این بیست و هفت سال کومه له مدعی سوسیالیسم در مقابل قتل های ناموسی، که از طرف نیروهای ارتجاعی صورت میگرفت، سکوت کامل کرد. در این بیست و چند سال در جدال طبقاتی که میان طبقه کارگر و کمونیستها با بورژوازی و دولت و احزاب آن در جریان بود، کومه له بیشتر و بیشتر به قطب بورژوا ناسیونالیستی و احزاب و دولت آن نزدیک و فاصله اش از کارگر و مردم محروم در کردستان بیشتر و بیشتر میشد. در تمام این بیست و هفت سال کومه له از نظر طبقه کارگر کردستان عراق بعنوان دوست و هم جبهه بارزانی و طالبانی و دولت اقلیم و در مقابل آنها قرار گرفته است. شما حتی شاهد یک مورد از اعتراض و تقابل کومه له عزیزان با احزاب ناسیونالیست کرد در عراق نیستید. حتی یک مورد شما نمیبیند کومه له، بعنوان یک جریان مدعی چپ، اعلام کرده باشد احزاب کردی احزابی بورژوایی و ارتجاعی اند. برعکس در تمام این بیست و هفت سال ما شاهد دوستی های عمیقتر، هم پیمانی های بیشتر کومه له عزیزان با این احزاب هستیم. تا جائیکه از این نیروهای ارتجاعی بعنوان احزاب هم جنبشی خود در جنبش ملی کردستان و بعنوان نماینده "مردم کرد" نام میبرد.

تکان دهنده ترین آن حرفهای عزیزان در اختتامیه کنگره هفده این سازمان، که ظاهراً دیروز تمام شده، است. این ادعا را باید با دقت خواند تا دید رهبر یک جریان مدعی سوسیالیسم و سازمان کردستان یک حزب کمونیستی است، چه میگوید. عزیزان در مورد کردستان عراق بعد از فراندن استقلال میگوید:

"ما باید هشدار بدهیم که نباید مردم را وارد پرتلاطم تر با جنگهای بیشتری کرد. امروز وقت آن است که بعد از یک ربع قرن استقلال عملی کردستان، بعد از ظرفیت و امکاناتی که در این چند سال برای آزادی، رفاه، خوشبختی، تندرستی و دمکراسی در این منطقه (یعنی کردستان عراق) بوجود آمده و عملی شده است، پروسه استقلال باید کم هزینه و بی دردسر پیش برود."

این ارزیابی جریان مدعی سوسیالیست ما است از اوضاع کردستانی که در آن نه از رفاه نه از خوشبختی و تندرستی و آزادی خبری هست. این ارزیابی جریانی است که ادعای نمایندگی کمونیسم را در کردستان دارد و تعریف و تمجید این جریان از دولتی است که در هر اس از یک انفجار عظیم اجتماعی علیه خود به سر میبرد. دولتی که بیش از یکسال است طبقه کارگر و مردم محروم برای دستیابی به آزادی و رفاه علیه اش صف بسته است. آیا ابراهیم عزیزان جرات میکند در اجتماعات اعتراضی کارگری سلیمانیه و اربیل و علیه دولت اقلیم ظاهر شود و به آنها بگوید شما بیش از یک ربع قرن است که در یک جامعه مرفه، خوشبخت، تندرست و آزاد زندگی میکنید و قدر خدمات این دولت بدانید و آنرا پاس بدارید؟؟ این آخرین ارزیابی رهبری سازمان مدعی سوسیالیست در مورد یکی از فاسدترین و مرتجع ترین دولتها در منطقه است.

اما این تعریف و تمجید تمام ماجرا نیست. در این بیست و چند سال یک جدال جدی سیاسی- طبقاتی در کردستان عراق در جریان بوده. جدالی میان طبقه کارگر و نماینده آن حزب کمونیست کارگری عراق و کردستان، و بورژوازی کرد و احزاب کردی و دولت اقلیم بعنوان نماینده این طبقه. جدال طبقاتی که لحظات تعیین کننده ای داشته است. از جدال بر سر حق زن، بر سر قتلهای ناموسی تا جدال بر سر دفاع از شوراهای مردمی در کردستان عراق، بر سر رفاه و آزادی، علیه فساد مالی احزاب و همه و همه عرصه هایی از جدالی است که در این بیست و هفت سال در کردستان عراق در جریان بوده و احزاب موجود در آنجا در جبهه های مقابل هم قرار گرفته اند و در تک تک این لحظات کومه له عزیزان در کنار برادر بزرگترهای خود "مام جلال" و "کاک مسعود" قرار گرفت. یکی از مرتجعترین عناصر اسلامی در کردستان عراق فتوای قتل لیدر وقت حزب کمونیست کارگری عراق، ریویار احمد، را میدهد و جریان مدعی سوسیالیسم ما لام تا کام حرف نمیزند. کومه له مدعی سوسیالیست ما در مقابل زندانی کردن فعالین کارگری در کردستان عراق و اعتراض کمونیستها به این سرکوب و دستگیری و خفقان گرفته و لام تا کام حرف نمیزند. زمانیکه اعتراض و راهپیمایی مردم سلیمانیه در سال ۹۴ توسط دولت اقلیم سرکوب خونین میشود و حزب کمونیست کارگری عراق فراخوان سد بستن در مقابل این یورش وحشیانه را میدهد، جریان مدعی سوسیالیست بودن ما باز هم لام تا کام حرف نمیزند. زمانیکه اتحادیه میهنی به کمونیستهای آن جامعه حمله میکند و قتل عامشان میکند، زمانیکه دو نفر از اعضا رهبری یک حزب کمونیستی را ترور میکند، باز هم جریان و سازمان مدعی سوسیالیست ما خفقان مطلق گرفته و لام تا کام حرف نمیزند. نه فقط کاملاً سکوت میکنند، که در دفاع از "دولت نوپای کردستان" به حرف میاید و از مردم میخواهد "محدودیتهای دولت نوپا" را درک کنند. زمانیکه فاجعه شنگال اتفاق می افتد و دنیا از توافق بارزانی و داعش در تحویل دادن شنگال میگویند، باز جریان "سوسیالیست" ما لام تا کام حرف نمیزند. زبان این سازمان علیه هر نیروی "غیر کرد"، بعنوان نیروی "غیر خودی" و "بیگانه" منجمله داعش دراز است اما در مقابل حاشیه ای ترین و مرتجع ترین و کوچکترین جریان کردی مانند خبات سرتعظیم فرو می آورد. تمام این اتفاقات و جنایات سرسوزنی به نشست و برخاستها، به روابط "دیپلماتیک" و در واقع به اتحاد سیاسی کومه له با این دو حزب ارتجاعی خدشه وارد نمیکند.

قبل از اشغال شنگال اعتراضات وسیعی در کردستان عراق علیه دولت اقلیم در جریان بود و اگر یادتان باشد همه از اینکه بهار عربی به کردستان عراق رسیده می گفتند. در دل چنین وضعیتی که اکثریت محروم کردستان عراق علیه دولت اقلیم به پا خاسته بودند، کومه له بالاخره با تاخیری غیر قابل توجیه اطلاعیه ای داد که "اعتراضات مردم بر حق است" و بلافاصله یادآوری کرد که "دولت نوپای" کردستان عراق با معضلات جدی روبرو است. گوشزد کرد که "نمیبیند که دولت مرکزی عراق، دولت شیعه، بودجه دولت خودی را نمیدهد!" از مردم خواست "موقعیت دشوار دولت نوپای اقلیم" را درک کنند و فشار زیادی به آن نیاورند. امروز هم بعنوان مشاور دولت اقلیم به آنها هشدار میدهد که باید مردم را در معضلات خود شریک و مطلع کنند و یادآوری میکند که نتیجه این مشارکت و دمکراتیزه کردن رابطه دولت اقلیم و مردم، همراهی مردم کردستان با احزاب حاکم و دولت اقلیم خواهد بود. عزیزان اسم این مشاوره دادن به احزاب بورژوا-ناسیونالیست کرد برای به سازش کشاندن مردم با خود را میگذارد "سیاست سوسیالیستی"!!! سازمانی که هیچوقت در دفاع از مبارزه طبقه کارگر در کردستان عراق علیه بورژوازی کرد و دولت آن حتی دست به قلم نبرده. سازمان مدعی سوسیالیست و دخالتگر ما، احزاب کردی که بر متن و در دل پروژه نابودی جامعه عراق به قدرت رسیدند را دوست و کمونیستهای کردستان عراق را دشمن خود میداند و یک کلمه در مورد فجایی که این احزاب در کردستان عراق بوجود آوردند، حرفی نمیزند.

عزیزان و سازمانش در تمام این بیست و چند سال علیه کمونیستهای عراق و کردستان دست به شانتاژ و تبلیغات زدند و علیه شان ایستادند. عمر ایلخانیزاده زمانی که عضو رهبری کومه له عزیزان بود گفت این احزاب دست ساز کمونیسم کارگری و منصور حکمت اند. "اتهامی" غیر قابل بخشش برای جریانی که دولت اقلیم و احزاب بورژوا- ناسیونالیستی کرد را متحد جنبشی خود میدانند. "اتهامی" که سرکوب این نیروها بعنوان نیروهای غیر خودی توسط اتحادیه میهنی را مشروع میکرد. تبلیغاتی چون "چپ در کردستان عراق ضعیف و حاشیه ای" است، "منزه طلب" است چون حاضر به سازش با بورژوازی کرد نیست، و هنوز که هنوز است چاشنی توجیهاات عزیزان در دفاع از احزاب و دولت بورژوا-ناسیونالیستی کرد در عراق است. برای عزیزان این چپ به "جرم" کوچک بودن قابل حمایت نیست اما "مام جلال" و "کاک مسعود" رهبران احزاب "قوی" و مطرح و در قدرت در جامعه اند. عزیزان انتخاب سیاسی خود میان جبهه کارگر و بورژوا کرده و گناه آنرا به گردن "کمونیستهای ضعیف" در کردستان

عراق می اندازد. عزیززاده که مدتها هم جنبشی بودن خود با اتحادیه میهنی و بارزانی را زیر پوشش "دیپلماسی" مخفی میکرد، امروز و در اثر تغییر اوضاع روشن از هم جنبشی بودن و "منافع مشترک" و ... با احزاب کردی میگویند و از آن دفاع میکند. اعلام امروزی این "هویت مشترک" به معنی تعیین تکلیف یا چرخش امروز کومه له با راست نیست. کومه له مدتها است تعیین تکلیف کرده. تلاش برای پیوستن به جبهه کردستانی شروع این پروسه نیست. برعکس انتهای آن است.

برخلاف تصویری که ناسیونالیسم کرد و عزیززاده از کردستان عراق میدهد، کردستان عراق صحنه جدال "مردم کرد" با دولت مرکزی بر سر آزادی و رفاه نیست، جدالی که گویا کارگر و بورژوازی دولت بورژوایی آن در یک جبهه و در مقابل "مردم غیر کرد" و دولت آنها در جبهه مقابل، قرار دارند. کردستان عراق مانند هر جامعه بورژوایی دیگری صحنه جدال دائمی کارگر و بورژوازی آن بر سر رفاه، آزادی، برابری و بالاخره قدرت سیاسی است. کومه له عزیززاده در این جدال در جبهه احزاب بورژوا-ناسیونالیست قرار گرفته است.

القابی که این سازمان و رهبری اش به خود میدهد مثل "نیروی مسئول"، "اجتماعی"، "دخالنگر" و ... در مقابل "منزه طلب بودن" و "حاشیه ای" و غیر مسئول خواندن ما کمونیستهایی که هر اتحاد با جریانات ارتجاعی را محکوم میکنیم، است. صرفا و صرفا برای توجیه این درجه از راست روی و اتحادشان با نیروهای بورژوا-ناسیونالیست کرد است.

پروسه تعیین تکلیف کومه له که با جدایی ما، کمونیسم کارگری، از حزب کمونیست ایران شروع شد، امروز به انتهای خود رسیده است. امروز کومه له جدایی مطلق خود را از کمونیسم و کارگر و افق سوسیالیستی و کمونیستی اعلام کرده است. تلاش این سازمان آشتی دادن طبقه کارگر با ناسیونالیسم کرد است. عزیززاده وظیفه خود را "دمکراتیزه" کردن احزاب ناسیونالیست کرد میداند و چندین بار در اختتامیه خود در کنگره هفدهم کومه له روی آن تاکید میکند. عزیززاده در مورد کردستان سوریه هشدار میدهد که احزاب کردی باید هوشیار باشند که فاصله ای بین حاکمیت (خودشان) و مردم پیش نیاید. باز حتی یک کلمه از احزاب کردی چه در عراق و چه در سوریه بعنوان احزاب بورژوا و ناسیونالیستی، از اینکه در فردای هر درجه از ثبات در سوریه جدال طبقه کارگر و بورژوازی در کردستان سوریه شروع خواهد شد و کومه له "سوسیالیست" ما کجای این جدال قرار میگیرد، حرفی نمیزنند. تمام بحث عزیززاده این است که روزاوا (عنوان ناسیونالیستهای کرد به کردستان سوریه) باید پیروز شود و از احزاب کردی آنجا میخواهد که به امریکا اتکا نکنند. در مورد کردستان ترکیه و عراق هم باز همین را تکرار میکند. ظاهرا تمام تفاوت کومه له عزیززاده با سایر احزاب کردی دارد "دمکراتیک" کردن فضای سیاسی کردستان و پیوند دادن احزاب ناسیونالیست کرد با مردم محروم و کم کردن فاصله احزاب کرد حاکم با مردم است.

پیام امروز عزیززاده به طبقه کارگر در کردستان (ایران، عراق، سوریه و ترکیه) "زنده باد بورژوازی کرد"، "زیر پرچم بورژوازی کرد متحد شوید" است. پلاتفرم کنگره اخیر کومه له هم پلاتفرم پیوستن قطعی و نهایی کومه له به جرگه احزاب ناسیونالیست راست کرد، پلاتفرم بردن طبقه کارگر در کردستان به زیر پرچم بورژوازی کرد و احزاب آن است. و این مخاطره جدی است که ما از آن صحبت کرده و میکنیم. هژمونی ناسیونالیسم کرد در کومه له تقویت ناسیونالیسم کرد در کردستان ایران و لطمه ای به جبهه کارگر و چپ است. بخصوص که کومه له و عزیززاده در این راست روی آشکار از اعتبار و تاریخچه کمونیستی و تصویر رادیکال، چپ و توده ای کومه له سالهای ۶۰ تا ۷۰ بیشترین سوء استفاده را میکند.

در مورد نقشی که کومه له در کردستان عراق دارد فکر میکنم هیچکس به اندازه منصور حکمت این نقش و موقعیت را بیان نمیکند. اجازه بدهید عین نقل قول منصور حکمت را برایتان بخوانم.

"تصور کنید همانطور که در عمل پیش آمد سازمان آزادیبخش فلسطین بعد از سر کار آمدن خمینی با دولت و جریان اسلامی در ایران ابراز نزدیکی بکند. رسماً رژیم اسلامی را بعنوان محصول مشروع انقلاب مردم به رسمیت بشناسد. حاکمیت رژیم اسلامی را تأیید کند و در تهران مقر دائر کند. تصور کنید که این سازمان علیرغم مشاهده سرکوب ها و دستگیری ها و بعد اعدامهای جمعی مردم انقلابی، بعد از سی خرداد، نه فقط اعتراض و قطع رابطه نکند بلکه

هرچه بیشتر رژیم اسلامی را تأیید کند و باز آنرا حکومت مشروع در ایران بنامد. (کاری که عزیززاده در کنگره هفده انجام داده و میگوید "وضعیت امن کردستان نتیجه پروسه آزادسازی عراق توسط امریکا نبود، نتیجه مبارزه چندین ساله، مبارزه خونین؛ مردم کردستان عراق بود")

تا همین جا کمونیست فلسطینی یا ایرانی نه فقط حق بلکه وظیفه دارد این رابطه را افشا کند و بخواهد که حقانیت خواست رهایی مردم فلسطین وثیقه توجیه یک رژیم ارتجاعی نشود. بخواهد که سازمان آزادیبخش به فرصت طلبی خود خاتمه بدهد، دست از حمایت سیاسی خود از رژیم بردارد و در کنار انقلابیون در ایران بایستد.

حال فرض کنید "پی ال او" (سازمان آزادیبخش فلسطین) به همین بسنده نکند و شروع کند به اطلاعاتی صادر کردن علیه پیکار و فدایی و آنها را وابسته به این و آن بنامد و اعلام کند اینها نیرویی نیستند، فریب خورده اند. اعتراضیه بنویسد که فلان مقاله پیکار و رزمندگان در افشای یک مورد معین حمایت مادی "پی ال او" از رژیم اسلامی، بدستور اجانب و به منظور خیرچینی و تحریک عربستان سعودی که از قرار امکاناتی به "پی ال او" میدهد، صورت گرفته باشد. (اینها اتهاماتی است که در آندوره کومه له به ما زد).

به چنین جماعتی چه باید گفت؟ شک نیست که برای سازمانهای کمونیست در ایران و فلسطین هیچ چیز مشروع تر از نقد و افشای جدی این روش اپورتونیستی نمیتواند باشد. (پرانترها از من)

بیست و چند سال از این نوشته میگذرد و من معتقدم این پروسه و این دگرپرسی به نتیجه رسیده است. این تفاوت کومه له بیست سال پیش با کومه له امروز است. کومه له امروز خیلی روشن تر از همیشه در کنار احزاب بورژوا-ناسیونالیست و ارتجاعی کرد، نه تنها در ایران که در منطقه، ایستاده و این نزدیکی و پیوستن را با سری برافراشته اعلام میکنند و اسم آنرا هم میگذارند "سیاست فعال یک نیروی دخالتگر"؛ "یک نیروی مسئول" و از کمونیستهایی که در مقابل چنین سیاستی صف بسته اند بعنوان "منزه طلب"، "حاشیه ای"، "بدون پایه اجتماعی" و ... اسم میبرند.

از نظر عزیززاده رمز "اجتماعی" شدن، "مهم" شدن و "بزرگ" شدن، پیوستن به برادران بزرگتر خود در جنبش ناسیونالیسم کرد است. به همین دلیل هر درجه این سازمان راست تر و به احزاب اصلی ناسیونالیسم کرد نزدیکتر شود و بیشتر تحویلش بگیرند، هرچه ضدیت این سازمان با کمونیستها در کردستان عراق و ایران بیشتر شود و ... از نظر خودش "بزرگتر" و "اجتماعی" تر است. رابطه با طبقه کارگر و کمونیسم آن مطلقا جایی در تفکر و سیاست این جریان مدعی سوسیالیست ندارد. بند اول استراتژی این سازمان از زبان دبیر اول آن "جلب همبستگی طبقه کارگر و مردم آزادیخواه از جنبش خلق کرد" است! و ادامه میدهد که "بدون آن جنبش سراسری جمهوری اسلامی سرنگون نمی‌شود". جلب حمایت طبقه کارگر از جنبش خلق کرد استراتژی سازمانی است که ادعای سوسیالیست بودن را دارد.

رهبری کومه له امروز رسماً اعلام میکند که به موفقیت رساندن "جنبش کردستان" امر و اولویت این سازمان است. عزیززاده روشن می‌گوید "دیگران به موفقیت رساندن جنبش ملی کرد را در دستور ندارند در صورتی که این امر من است." در خوشبینانه ترین حالت قبول میکنیم منظور عزیززاده حل مسئله کرد و رفع ستم ملی بر مردم در کردستان است. اینرا از عزیززاده قبول می‌کنیم! سوال این است حل مسئله کرد در کردستان ایران از چه طریقی ممکن است؟ پاسخ عزیززاده و کومه له "سوسیالیست"، نه انقلاب سوسیالیستی است، نه جامعه‌ای که هر نوع تبعیضی را از بین می‌برد، نه حقوق شهروندی برابری یا استقلال، هیچیک از این جواب های مارکسیستی را شما از عزیززاده و رهبری کومه له نمیشویند، برعکس راه حل اینها "رفع ستم ملی" از طریق سهیم شدن در قدرت و سری در میان سرها در آوردن احزاب کردی، استراتژی شناخته شده و قدیمی احزاب ناسیونالیست کرد، است.

بیخود نیست در ادبیات این سازمان حرفی از طبقه کارگر و کمونیسم، از رابطه طبقه کارگر در کردستان با

بورژوازی کرد نیست و یک کلمه از تقابل این دو طبقه، احزاب و جنبشهای شان در کردستان ایران باهم نمی‌بینید. برعکس مدام از "خلق کرد"، "منافع مشترک این خلق"، از "ملت کرد"، از "جنبش کردستان" و نمایندگان آن و نصایح دائمی در مورد ضرورت درک احزاب ناسیونالیست و هم جنبشی خود و ... می‌گویند. امر کومه له مدعی سوسیالیسم مانند حزب دمکرات بورژوا-ناسیونالیست به سرانجام رساندن جنبش ملی کرد است و برای دستیابی به این امر، نه تنها با احزاب بورژوا-ناسیونالیست آشتی می‌کند و متحد می‌شود، بلکه تا آنجا که توان داشته باشد با سوء استفاده از سابقه و اعتبار اجتماعی و محبوبیت کومه له کمونیست سالهای ۶۰ تا ۷۰ تلاش میکند جامعه کردستان را "کرد" تر و قومی تر و هویت قومی را در میان طبقه کارگر قوی کند. این آن خطری است که دگرپرسی کومه له و پیوستن آن به جبهه احزاب کردی به وجود می‌آورد.

کنگره هفدهم کومه له نقطه تعیین کننده ای است در این دگرپرسی و غلبه گرایش ناسیونالیسم کرد، به رهبری علیزاده، در کومه له!

تلاشها برای تشکیل ائتلافهای کردستانی در منطقه

نگاهی بیندازیم به تلاشها برای شکل دادن به ائتلافهای احزاب کردی در چند سال اخیر.

سال ۲۰۱۲، یعنی سالی که اعتراضات مردم سوریه به جنگ و کشتار مردم و به صحنه جدال قدرتهای امپریالیستی و دول ارتجاعی منطقه تبدیل شد، طرح قومی و مذهبی کردن خاورمیانه به پروژه جدی غرب تبدیل شد. در این سالها رابطه ایران و امریکا مشتتج بود و پروژه های آلترناتیو سازی از طرف امریکا هنوز روی میز بود. این سیاست جنب و جوشی را در میان نیروهای سیاسی که اساسا زیر سایه این کشمکش ها آینده ای برای خود تصور میکنند به راه افتاد. از راست پرو غرب تا احزاب کردی جانی تازه گرفتند. همگی کفش و کلاه کردند تا خود را بعنوان آلترناتیوهای مورد اتکا امریکا مطرح کنند.

تا جاییکه به احزاب کردی برمیگردد، دو شاخه حزب دمکرات بعد از سالها اختلاف و کشمکش به هم نزدیک میشوند و اعلام نزدیکی میکنند. در همین سال حزب دمکرات و جریان عبدالله مهدی توافقنامه ای را امضا و اعلام میکنند که تصمیم دارند "اتحادی کردستانی" ایجاد کنند. عکس العمل کومه له مدعی سوسیالیست به این توافقنامه خواندنی است. کومه له "سوسیالیست" به جای اعلام اینکه این ائتلاف ها چه جایگاهی در متحقق کردن سیاست امریکا در قومی و مذهبی کردن خاورمیانه دارد و مخاطرات آنرا برای مبارزه طبقه کارگر در ایران هشدار بدهد، نوشته ای منتشر میکنند تحت عنوان "در راه هماهنگی یا مسیر تفرقه" و اعتراض میکنند که چرا ما را در این نشست راه ندادید! انتقاد کردند که این دو سازمان که مدعی شکل دادن به "اتحادی کردستانی" اند با ما، "کومه له، توده ای و اجتماعی و" هماهنگ نکرده اند و در نتیجه در مسیر تفرقه پیش میروند. این تمام اعتراض و نق زدن کومه له مدعی سوسیالیست به جریانات قومی و ارتجاعی در کردستان برای تشکیل یک جبهه ناسیونالیستی و سراپا ارتجاعی بود. همان موقع ما به کومه له و همه چپ، به کمونیستها در کردستان گفتیم این ائتلاف برای قومی کردن مبارزه طبقه کارگر در کردستان و باید در مقابل آن ایستاد.

راست پرو غرب در اپوزیسیون هم کنفرانس های متعددی، برای شکل دادن به آلترناتیو مورد توجه امریکا، برگزار کرد. در همین سال کنفرانس بروکسل، کنفرانس واشنگتن، کنفرانس استکهلم را داشتیم.

کومه له در ایندوره و بعد از اینکه جریانات کردی در ایران بعنوان نیروی قابل اتکا و هم جنبشی در سناریوی ایجاد "اتحاد کردستانی" راهش ندادند، برای نشان دادن "قدرت" و "نفوذ" خارج کردستانی خود به این احزاب، سراغ نیروهای چپ در ایران رفت. هدف علیزاده برخلاف بسته بندی شیک "تقویت چپ" و "شکل دادن به آلترناتیوی چپ در مقابل راست"، اساسا تقویت موقعیت خود در مذاکره و چک و چانه زدن با حزب دمکرات برای سهم شدن در پروژه "اتحاد کردستانی" بود.

اولین نشست این نیروهای چپ هم درست در همان سال ۲۰۱۲ برگزار شد و سازمانی که ادعای سوسیالیست

بودن را داشت و به احزاب کمونیست کارگری در کردستان و عراق میگفت "شما ضعیف و حاشیه ای هستید"، حزب رنجبران و هسته اقلیت و انواع کمیته های دو سه نفره "همبستگی" و "کارگری" و ... را بعنوان نیروهای سوسیالیست و چپ همراه خود داشت. این جریانات در آن دوره و برمتن پروژه آلترناتیو سازی امریکا رسماً از اینکه ما هم در مقابل راست باید آلترناتیو درست کنیم رفتند سراغ تشکیل "آلترناتیو سوسیالیستی"!

سال ۲۰۱۳ بعد از انتخاب روحانی و تخفیف کشمکش میان امریکا و ایران و برجام، سیاست آلترناتیو سازی امریکا موقتا هم که شده کنار گذاشته شد و افق "رژیم چینج" برای اپوزیسیون راست بسته شد. تمام کنفرانسهای راست متوقف شدند و راست از تکاپو افتاد. اما "شورای همکاری نیروهای چپ" ظاهراً هنوز کار خود، یعنی صدور اطلاعیه مشترک، را میکرد.

در همین سال "کنگره ملی کرد" به ابتکار بارزانی، که ظاهراً وکالت طالبانی و اوجالان را داشت، متشکل از ۳۹ جریان ناسیونالیستی، قومی و اسلامی در کردستان تشکیل میشود. یکی از مهمترین اهدافی که بارزانی از این کنگره داشت پیام آشتی به دولتهای منطقه بود. این تنها انتقادی است که کومه له "سوسیالیست" به این کنگره دارد، اینکه این دولتها دولتهایی ضد مردم کرد اند! کومه له از عناصر مهم پایه گذاری این کنگره و مدافعان جدی آن بود.

مهمترین فاکتوری که کنگره ملی کرد را به پروژه ای مهم تبدیل کرد، سیاست امریکا در منطقه بود. ظاهراً تشکیل دولت اقلیم کردستان در عراق و ایجاد منطقه نفوذ امریکا، مستقل از سرنوشت عراق، تجربه خوبی برای امریکا بود. اینکه امریکا بتواند همه بخشهای مختلف کردستان را بعنوان پایگاه نفوذ خود و احزاب کردی را بعنوان مهره های خود برای دخالت در منطقه و فشار به دولتهایی مثل ایران، داشته باشد، مورد توجه امریکا قرار گرفت. هدف از راه انداختن کنگره ملی کرد این بود. این کنگره البته، بدلیل اختلافات میان بارزانی و پ ک ک، بعد از مدت کوتاهی شکست خورد.

درست در این دوره که سناریوی قومی و مذهبی کردن خاورمیانه در دستور امریکا بود و ما کمونیستها مخاطرات این سیاست را در مورد عراق، سوریه، ایران و کل خاورمیانه هشدار میدادیم و مخاطرات "کنگره ملی" را برای مبارزه طبقه کارگر در کردستان گوشزد میکردیم، کومه له دوباره بعنوان "دخالگری" یک جریان "مسئول" و "اجتماعی"، بعنوان عضوی از خانواده جنبش ملی کرد در این کنگره شرکت کرد و آنرا "گام مهمی برای تبدیل کردستان به یکی از مناطق مهم در خاورمیانه" ارزیابی کرد. اعلام کردند اگر کنگره ملی کرد بتواند در دنیا مرجعیت قانونی کسب کند، دیگر نیرویی نمیتواند "کرد" را در منطقه حذف کند. ما همان موقع گفتیم این گام دیگری است در پیوستن علیزاده و کومه له به جبهه ناسیونالیسم کرد. امروز علیزاده حق دارد به منتقدین چپ خود در "شورای همکاری..." بگوید ظاهراً شما کومه له و سیاستهای آن را خوب شناخته اید. کومه له مدتها است این چرخش را کرده و این شما هستید که تشخیص نداده اید که ما سالها است برادری خود را با احزاب ناسیونالیست کرد اعلام کرده ایم.

برگردیم به تشکیل جبهه کردستانی و شرایطی که این جبهه در آن شکل گرفته و میگیرد.

بعد از تخفیف کشمکش میان ایران و غرب، مشخصاً ایران و امریکا، و تبدیل خطر جنگ یا تغییر رژیم، یا مجموعه ای از این دو، به یک رابطه دیپلماتیک، پس از برجام اپوزیسیون غیر کارگری و اپوزیسیون بورژوازی ایران از چپ تا راست با یک بن بست، بی افقی و بلاتکلیفی روبرو شد. اگر یادتان باشد بخشی از اپوزیسیون اعتراض داشتند که "چرا در مقابل ایران کوتاه می‌آیید؟"، "ایران هنوز خطر هسته‌ای است" و از امریکا و اوپاما انتقاد می‌کردند که "چرا با جمهوری اسلامی کنار می‌آیید؟" اینها اعتراض جناح راست اپوزیسیون بورژوازی بود. جناح چپ این اپوزیسیون هم تحت عنوان "رژیم سرکوبگر" که کشتار می‌کند و ضد کارگر است مخالف تخفیف تشنج بود. تخفیف کشمکش و دخالت امریکا، به هر شکل آن، بی افقی کاملی را به این بخش از اپوزیسیون، که روی این کشمکش سرمایه گذاری کرده بودند تحمیل کرد. چپترین شان، منجمله کومه له، به این امید که این رابطه متشنج اوضاع ایران را بحرانی نگه می‌دارد و خیزشی اتفاق می‌افتد، جمهوری اسلامی فلج می‌شود، انقلابی می‌شود و ما در رأس آن قرار خواهیم گرفت، دل به این کشمکش خوش کرده بودند و راست ترین شان که به امید دخالت نظامی، "رژیم‌چنج" می‌شود و شعار میداد "بعد از سوریه نوبت ایران است" و تقاضا می‌کرد "بعد از

قذافی به سراغ خامنه‌ای بیاید!"، تا باند سیاهی ترین شان که روی سوریه ای شدن حساب باز کرده بودند، همگی آچمز و با بن بست روبرو شدند. معلوم شد سوریه ای شدن در کار نیست. معلوم شد "رژیم‌چنج" از دستور خارج شده‌است. معلوم شد حمله نظامی به ایران نخواهد شد. معلوم شد "برجام"، حداقل به صورت کوتاه مدت، جمهوری اسلامی از زیر فشار سیاسی - اقتصادی بیرون خواهد کشید.

تنها جریانی که به عنوان یک جریان کمونیستی ایستاد و گفت که چه اتفاقی در حال رخ دادن است، ما بودیم. ما در مورد عواقب تخفیف این کشمکش‌ها روی جمهوری اسلامی و موقعیت منطقه‌ای آن، تأثیر آن بر عقب نشینی‌های رژیم در مقابل طبقه کارگر و مردم، عواقب این تخفیف کشمکش بر رابطه طبقه کارگر و جمهوری اسلامی بدقت گفتیم، نوشتیم و تلاش کردیم شرایط جدید جدال طبقاتی و سیاستهای منطبق بر این دوره جدیدی را به کمونیستها و طبقه کارگر نشان دهیم. گفتیم بورژوازی تلاش خواهد کرد طبقه کارگر را به بهبود زیر سایه برجام امیدوار و در نتیجه غیر فعال کند، گفتیم نباید اجازه داد که طبقه کارگر را دنبال خود سیاه "برجام" و "فرصتی به حاکمیت بدهید" فرستاد.

در شرایطی که سایر نیروهای اپوزیسیون با سرگیجه و بی‌افقی روبرو بودند و چپ این بی‌افقی را زیر پرچم ظاهراً متحد کننده "جامعه به ما احتیاج دارد و چپ باید با هم متحد و بزرگ بشود!" رفتند، ما بر استقلال سیاسی- طبقاتی طبقه کارگر تأکید کردیم، گفتیم رابطه طبقه کارگر با بورژوازی و نمایندگان آن مستقل از رابطه آمریکا و رژیم، مستقل از برجام و است و باید خود را با شرایط جدید مبارزه طبقاتی منطبق کرد و تلاش کردیم سیاستهای جمهوری اسلامی برای خفه کردن این مبارزه و حاکم کردن افق انتظار خنثی کنیم.

ناسیونالیسم کرد که پس از برجام قطب نمای خود را گم کرده بود، شاید به نسبت سایر جریانات راست زودتر راهی برای بیرون آمدن از این خلسه سیاسی پیدا کرد. تشدید کشمکش عربستان با ایران و سیاست جدید عربستان به کشیدن جنگ نیابتی به ایران و "نا امن کردن مرزهای ایران" امکانی برای احزاب کردی ایجاد کرد تا استراتژی "زندگی در شکاف دولتهای منطقه" را فعالانه دنبال کنند. نیروهای اپوزیسیون به افشا حزب دمکرات و لیبیک آن به این سیاست و آمادگی این حزب برای تبدیل شدن به مهره جنگ نیابتی در کردستان، دست زدند. طیفی از ناسیونالیست‌های راست و چپ ایرانی از سر ضدیت‌شان با عربستان و از سر ناسیونالیسم ضد عربشان علیه این پروژه ایستادند. حزب ما مخاطرات این سیاست (راسان) و پیوستن حزب دمکرات به این جبهه هشدار داد و از اپوزیسیون و بخصوص در کردستان خواستیم در مقابل این سیاست ارتجاعی به ایستد. اما کومه له عزیزان باز هم بعنوان برادر کوچکتر شروع به نق زدنهایی کرد. تمام انتقاد این سازمان "سوسیالیست" این بود که "چرا به تنهایی سراغ این پروژه رفتید؟"، "شرایط آماده نیست" و "شما بدون هماهنگی با ما پیش رفتید!" از تحرکات نظامی حزب دمکرات تحت این عنوان که "امروز شرایط برای مبارزه نظامی آماده نیست" و "شما زود دست به اسلحه برده‌اید" انتقاد میکرد اما باز یک کلمه در مورد اینکه این پروژه، پروژه کشاندن جنگ نیابتی به کردستان است، از عواقب این سیاست و تأثیرات مخرب آن بر مبارزه طبقه کارگر در کردستان ایران نگفت.

رابطه کومه له با احزاب اصلی و راست ناسیونالیسم کرد سنتا، رابطه برادر کوچکتر، تازه به "جنبش ملی کرد" پیوسته ای است که از اینکه او را به حساب نمی‌آورند، ناراضی است. در کنگره ملی کرد اعتراض عزیزان این بود؛ که این کنگره دمکراتیک نیست، کسی صاحب منزل نیست و کسی مستاجر، به هر جریانی باید بر مبنای پایه اجتماعی‌اش اهمیت داد! (یعنی من مهمتر از باند مهدی هستم) و و نتیجا ما را به عنوان برادر کوچکتر به حساب نیاورید! ما هم به اندازه شما صاحب نفوذ هستیم! بود. در برخورد به توافقنامه حزب دمکرات و جریان مهدی برای تشکیل جبهه کردستانی اعتراض شان به راه ندادنشان بعنوان صاحب مسئله بود، در این مورد هم اعتراض شان به حزب دمکرات مشورت و هماهنگی نکردن با آنها است.

به هر حال جنگ نیابتی آنگونه که عربستان نقشه کشیده بود و حزب دمکرات بر روی آن حساب می‌کرد به دلایل متعدد شکست خورد. این سیاست با مخالفت جدی کمونیستها در کردستان روبرو شد و نه در جامعه کردستان طرفداری پیدا کرد و نه حتی بخشی جدی از بورژوازی کرد، چه در قالب جریانات سازمان یافته و چه در قالب روشنفکران کرد از آن حمایت کرد. مخالفت کمونیست‌ها در مقابلشان و شاید مهمتر از هر چیزی، ناتوانایی حزب دمکرات در اجرای این سیاست عملاً بی نتیجه مانده‌است. البته حزب دمکرات هنوز این سیاست را پس نگرفته است. اگر به مجادلات امروزشان، در همین اجلاس جبهه کردستانی، نگاه بکنید می‌بینید که مصطفی هجری یک

قطب است و می‌گوید باید از طریق تحریکات نظامی به پیش برویم و ابراهیم عزیزان یک قطب دیگر است که می‌گوید باید از طریق توده‌ای کردن و سیاسی کردن پروژه جمهوری اسلامی را تحت فشار قرار بدهیم. ظاهراً طرفین بر سر نفس پروژه اختلافی ندارند، بحث بر سر راه و نحوه متحقق کردن آن است.

به قدرت رسیدن ترامپ و تشدید کشمکش با جمهوری اسلامی، نزدیکی بیشتر آمریکا به متحدین قبلی و رقبای جمهوری اسلامی در منطقه، مشخصاً عربستان سعودی، و جدی تر شدن این پروژه شاهد تلاش کومه له عزیزان برای ایفای نقش بیشتر در این پروژه‌ها و ائتلاف‌های کردستانی هستیم.

به چند نشست و تلاش احزاب کردی منجمله کومه له در این راستا اشاره کنیم.

انستیتیوی "میری" یا "انستیتیوی تحقیقات خاورمیانه"، که نزدیک به جریان بارزانی است و مرکز آن در "اربیل" است، در اکتبر ۲۰۱۶ زمانیکه عملیات به اصطلاح "آزادسازی موصل" شروع شد، اجلاس چند روزه‌ای را تحت عنوان "آینده خاورمیانه، چالش‌ها و فرصت‌ها" برگزار کرد. ارزیابی "میری" از اوضاع جدید این است که که پس از به قدرت رسیدن ترامپ دولت آمریکا تمرکز جدی روی ایران دارد و در همین رابطه نگاه و رابطه‌اش در قبال احزاب کردی در کردستان ایران را مورد بازبینی قرار می‌دهد.

در این اجلاس چند روزه تعداد زیادی از کارشناسان غربی، متخصصین و سفرای پیشین دول غربی در عراق و خاورمیانه، شخصیت‌ها و احزاب قومی، از عرب تا کرد، جریانات مسلمان تا شاخه‌های مختلف اسلام و هر نیروی قومی و مذهبی که در آن منطقه پیدا کرده بودند، را جمع کردند. قرار بود این اجلاس آینده خاورمیانه را از نظر اقتصادی و چه از نظر سیاسی بررسی کنند و تعیین کنند که باید چه بلوک‌بندی‌هایی را شکل دهند و چه باید کرد.

عنوان یکی از این اجلاس‌ها "احزاب اپوزیسیون کرد ایرانی، آرزوها بر متن جدایی‌ها" بود. در این کنفرانس دو حزب دمکرات، و سه کومه له (کومه له عزیزان، کومه له ایلخانی‌زاده و کومه له عبدالله مهدی) بعنوان پنج حزب کردی شرکت کردند. هدف اجلاس به گفته برگزارکننده سمینار "رفع موانع نزدیکی و هم صدایی احزاب کردی" بود. البته عزیزان اصرار دارد که هدف سمینار "تبادل نظر و دیالوگ" بود!

در این اجلاس "کارشناسانی" از کردستان عراق هم حضور دارند که پنج شرکت کننده ایرانی را به نمونه اقلیم کردستان عراق و ائتلاف دو حزب اصلی ناسیونالیست کرد ارجاع می‌دهند که "نگاه کنید وقتی دو حزب اصلی با هم ائتلاف کردند به چه قدرتی تبدیل شدند و توانستند دولت تشکیل بدهند و آمریکا و غرب و جامعه بین‌المللی روی آنها حساب می‌کنند!" به اینکه دولت مرکزی عراق به تنهایی از عهده این دو حزب و دولت اقلیم بر نمی‌آید، تأکید می‌کنند! و سولاتی را در مقابل این پنج جریان قرار میدهند. منجمله اینکه "فکر نمی‌کنید که دوره جنگ مسلحانه به پایان رسیده‌است و امروز لابیسیسم مهم است؟"، "فکر نمی‌کنید تبدیل شدن به قطبی قابل اتکا برای غرب باید یکی از سیاست‌های جدی‌تان باشد و از این زاویه ضروری است به هم نزدیک شوید؟" و "آیا وقت آن نشده که به این مسئله که آیا در آینده ایران می‌شود روی احزاب کردی به عنوان یک قطب جدی حساب کرد، بپردازیم و آیا شما می‌خواهید در این قامت قرار و به عنوان یک قطب جدی سهیم در آینده ایران ظاهر شوید؟". از این پنج جریان سوال میکنند "نبايد به این مسئله فکر کرد که جمهوری اسلامی تا چه چقدر حاضر است روی احزاب کردی به عنوان یک قطب تکیه کند؟" بخصوص که "ایران نمی‌تواند در منطقه موقعیت بالادستی داشته باشد مگر اینکه با کردهای ایران به توافقی برسد." و بالاخره نصیحت میکنند که "بهتر است که گذشته را کنار بگذاریم و به آینده بپردازیم."

در جواب به این سوالات و فراخوان انیستیتیوی "میری" نماینده دو جریان به روشنی می‌گویند که آماده اند همین امروز "جبهه کردی" را تشکیل دهند. یکی "خالد عزیز" نماینده شاخه‌ای از حزب دمکرات که طرفدار توافق با جمهوری اسلامی بود، است و دیگری "عبدالله مهدی" نماینده جریانی سناریوی سپاهی، حاشیه ای که هیچ ریشه ای در کردستان ندارد و می‌داند که به تنهایی نمی‌تواند بازیگر هیچ سناریویی، بخصوص سناریوی مورد علاقه مهدی (رژیم چینج) باشد، است. عبدالله مهدی به روشنی می‌گوید "رژیم‌چنج چه اشکالی دارد؟ اجازه بدهیم اتفاق بیافتد. رژیم‌چنج نسبت به وضعیت فعلی به نفع مردم ایران است."

مصطفی هجری در این اجلاس بر طبل "کار نظامی" می‌کوبد، و عزیزان با پرچم "دمکرات" و "توده‌ای" باشیم،

خواهان فشار سیاسی به جمهوری اسلامی است. خط عزیزاده در این اجلاس خط فشار جبهه کردستانی به جمهوری اسلامی از طریق فشار سیاسی و جنبش اعتراضی توده‌ای است. عزیزاده آگاهانه چشم بر این واقعیت که "جبهه کردستانی" قرار نیست جنبش اعتراضی در ایران را به راه بیندازد، قرار نیست از طریق پایه‌ی اجتماعی هیچ جریانی در کردستان، و از طریق سازمان دادن هیچ اعتراض کارگری، مردمی یا آزادیخواهانه‌ای در کردستان به جمهوری اسلامی فشار بیاورد، میبندد و تلاش میکند وزن "دمکرات" و "اجتماعی" این جبهه را تقویت کند. جبهه‌ای که قرار است قطبی قابل اتکا برای آمریکا در کردستان باشد. عزیزاده با علم به این واقعیت هدف خود را "دمکرات" و "مردمی" و توده‌ای کردن این جبهه و هم جنبشی‌های خود در آن، و در یک کلام به سازش کشاندن کارگر و مردم آزادیخواه در کردستان با احزاب ارتجاعی کردی و این جبهه "دمکرات و توده‌ای"، تعریف میکند.

عزیزاده همین سیاست را به احزاب برادرش در کردستان ترکیه و عراق و سوریه توصیه میکند. اینکه "خودتان را مردمی کنید. رمز پیروزی شما در این است که فاصله‌تان را با مردم کم کنید."

نشستی که برگزارکننده آن رسماً اعلام میکند پس از انتخاب ترامپ برای تشکیل دادن جبهه‌ای است که جای پای آمریکا در منطقه و در کردستان را باز کند، روشنتر از این نمی‌تواند بیان شود.

عزیزاده در جواب این انتقاد که تشکیل چنین جبهه‌ای پروژه‌ای آمریکایی است می‌گوید: "این انتقاد خیلی سهل انگارانه است!"، "عده‌ای می‌گویند ترامپ در یک کشوری به قدرت رسیده‌است و این تلاش را ناشی از آن میدانند. اما این تأثیری بر ما ندارد!" عزیزاده مخاطب خود را نادان فرض میکند. او حتی زحمت خواندن تحلیل برگزارکننده این نشست را که رسماً اعلام میکند بعد از انتخاب ترامپ و تشدید کشمکش میان آمریکا و ایران، نگاه ترامپ به احزاب کردی تغییر کرده و به دنبال دوستان و پایگاه خود در میان احزاب کردی میگردد، را زیر فرش میکند. به دبیر اول سازمان مدعی سوسیالیست ما باید خاطر نشان کرد که ترامپ در کشوری مانند گواتمالا و اوگاندا به قدرت نرسیده‌است! در سوماتری به قدرت نرسیده‌است که تأثیری بر شما نداشته باشد. ترامپ در آمریکا به قدرت رسیده‌است و کشمکش ترامپ با ایران مستقیماً بر سرنوشت جریاناتی که خودشان را به این کشمکش وصل کرده‌اند، منجمله سازمان شما، تأثیر داشته دارد. برخلاف تبلیغات عزیزاده که گویا این تلاشی خودجوش از طرف احزاب برادر و هم جنبشی ایشان است، برخلاف ادعای عزیزاده در رابطه با نقش کومه‌له در این ماجرا، "جبهه کردستانی" فقط بر متن این کشمکش و تلاش آمریکا برای سامان دادن به مهره‌های خود در منطقه معنی پیدا میکند.

در نشست دوم انیستیتوی "میری" که در تاریخ ۲۷ فوریه ۲۰۱۷ برگزار میشود، علاوه بر پنج سازمان قبلی، جریان اسلامی "خبات" نیز دعوت شده و در اجلاس حضور پیدا میکند. دستور این اجلاس یک "کشمکش ترامپ با جمهوری اسلامی و آینده کردستان" و دوم "تحریم انتخابات رئیس جمهوری" در ایران است. در این اجلاس شش سازمان بر سر تحریم انتخابات توافق میکنند. کافی است به اسناد انیستیتوی "میری" مراجعه کنید تا به پوچی و کذب محض ادعا و پز عزیزاده که گویا "بایکوت (تحریم) انتخابات سیاست و ابتکار ما بود"، پی ببرید.

انیستیتوی "میری" روشن و بدون کوچکترین پرده‌پوشی و مخفی‌کاری مهمترین هدف این دو اجلاس، "تشکیل جبهه کردستانی" پرو آمریکایی و استفاده از فرصت تشدید کشمکش ترامپ و ایران، را اعلام میکند و کومه‌له از شرکت کنندگان فعال این اجلاس و تشکیل آن جبهه، البته با "نقاط تأکید خود!!" است.

تصویب پلتفرم تشکیل این جبهه در کنگره هفدهم کومه‌له ادامه این سیاست و پروژه "میری" است. زمانیکه عزیزاده در مورد این مصوبه می‌گوید "این پلتفرم یک پلتفرم حداقلی و واقعی و ممکن است"، میتوان حدس زد این مصوبه تا چه حد راست و ناسیونالیستی است. بهر حال باید منتظر ماند و دید مفاد این پلتفرم چیست و کومه‌له عزیزاده در این "تلاش مشترک" و "همکاری احزاب کردی" و تلاش برای تشکیل "جبهه کردستانی" پرو ترامپ کجا قرار است بایستد.

مستقل از مفاد و جزئیات پلتفرم کومه‌له و ادعاهای دهان پر کن عزیزاده در مورد دفاع از "مردم زحمتکش کرد"، مشروعیت دادن به یک جبهه متحد کردی، متشکل از نیروهای ارتجاعی در کردستان، به نام مقابله و ضدیت با جمهوری اسلامی، از جانب کومه‌له عزیزاده، تلاشی است برای بردن طبقه کارگر در کردستان زیر پرچم ارتجاعی‌ترین جریانات قومی و مذهبی و اعلام رسمی پیوستن کومه‌له عزیزاده به این کمپ قومی و ناسیونالیستی است.

شرکت کومه‌له در پروژه تشکیل جبهه کردستانی، ارائه پلتفرمی برای این جبهه، اعلام رسمی عضویت کومه‌له در "جنبش ملی کرد"، تأکید بر منافع مشترک کومه‌له مدعی سوسیالیست و احزاب ناسیونالیست -اسلامی، پیامدهای جدی برای طبقه کارگر در کردستان خواهد داشت و مقابله با این آتش بس مبارزه طبقاتی در کردستان از طرف عزیزاده و تبدیل مبارزه مردم در کردستان به دستمایه معامله و امتیازگیری احزاب کردی یا کشمکش آمریکا و جمهوری اسلامی را صد برابر مهم و حیاتی میکند. بخصوص که کومه‌له و شخص عزیزاده روی اعتبار کومه‌له‌ای که در ذهن جامعه با رادیکالیسم، آزادی‌خواهی، با حق کارگر، با سوسیالیسم، با برابری زن و مرد، با آرمان‌های کمونیستی، با ضدیت با مذهب، با تلاش و جنگ مسلحانه علیه بورژوازی کرد، و... تداعی می‌شود سرمایه‌گذاری و از آن سوءاستفاده میکند. دفاع از حزب کمونیست ایران، از تاریخ پرافتخار آن، از مبارزه بی‌امان این حزب و سازمان کردستان آن، نشان دادن فاصله عمیق سیاسی، اجتماعی و طبقاتی کومه‌له امروز، کومه‌له ناسیونالیست با کومه‌له کمونیستی که سازمان کردستان یک حزب کمونیستی بود، بخشی از مقابله با آتش بس طبقاتی است که کومه‌له عزیزاده در کنار همه احزاب ناسیونالیست کرد اعلام کرده است.

توجیهات کومه‌له

کومه‌له عضویتش در "جنبش کردستان" و هم جبهه‌ای شدن با خبات، مهدی، هجری، بارزانی، طالبانی و اوجلان و دنباله‌هایشان را با ضرورت رساندن صدای کرد، روحیه وحدت طلبی، غیر ایدئولوژیک و اجتماعی بودن خود توجیه میکند. توجیهاتی که مخاطبش نه کارگر و سوسیالیست فهیم در کردستان که عقب مانده ترین اعضا مرتجع ترین باندهای قومی است. توجیهاتی که اتفاقاً بیگانگی و فاصل عمیق کومه‌له با کمونیسم و مارکسیسم و سوسیالیسم، که ظاهراً امروز دست و پا گیر شده‌اند، را نشان میدهد.

دبیر اول "سوسیالیست" این سازمان در دفاع از پیوستن به جبهه ارتجاعی کرد می‌گوید: "بالاخره در این دوره کرد باید صاحب صدایی بشود." انتظار نام بردن و دفاع از کارگر، از صف مستقل آن علیه بورژوازی کرد، از اتحاد طبقاتی کارگر در کردستان و بلوچستان و خوزستان از عزیزاده و سازمان او دیگر زیاده روی است.

عزیزاده در تمام مصاحبه‌هایش بر روی "روحیه وحدت طلبی مردم" سرمایه‌گذاری می‌کند. و دائماً تکرار می‌کند که "ما به روحیه وحدت طلبی مردم پاسخ مثبت می‌دهیم." و البته طبق معمول این "پاسخ مثبت" را با تعریف، دهان پرکن خود، بسته بندی میکند و می‌گوید "به عنوان یک جریان مسئول، دخالتگر و اجتماعی، غیر منزوی و غیر حاشیه‌ای ما مسئولیم که به روحیه وحدت طلبی مردم پاسخ مثبت بدهیم". عزیزاده انتظار دارد با این "استدلال قوی" اما عوامانه کارگر سوسیالیست و کمونیست را در کردستان به آشتی و وحدت با احزاب کردی قانع کند؟

کارگر سوسیالیست و آگاه در کردستان از آقای عزیزاده نمی‌پرسد بر سر استقلال سیاسی-طبقاتی طبقه کارگر چه آمد؟ نمی‌پرسد از چه زمانی کمونیست‌ها به نام "پاسخ مثبت به روحیه وحدت طلبی مردم" از اختلاف طبقاتی و جنبشی خود با احزاب بورژوایی و با بورژوازی-چشم پوشیده‌اند؟ نمی‌پرسند از کی "پاسخ به روحیه وحدت طلبی مردم" مجوزی برای همراهی با نیروهای ارتجاعی شده است؟ اینها حداقل سوالاتی است که هر کارگر و کمونیستی از دبیر اول کومه‌له "سوسیالیست"، که سنتا گردش به راست خود را "مطالبه مردم" و "پاسخ به خواسته‌های آنها" قلمداد میکند، خواهد کرد.

توجیه عامیانه دیگر رهبری این سازمان این است که: "ما غیر ایدئولوژیک رفتار می‌کنیم، می‌خواهیم مردم کرد یک صدا داشته باشند. ما به روحیه وحدت طلبی مردم پاسخ مثبت می‌دهیم و در این ائتلاف شرکت می‌کنیم تا نشان بدهیم که چه کسی صادق است و چه کسی نیست." و این "استدلال" رهبری یک جریان سیاسی "سوسیالیست" است! البته مدتها است در ادبیات و فرهنگ سیاسی این سازمان و رهبری آن جای کمونیستی یا ناسیونالیستی بودن، انقلاب یا ارتجاعی بودن یک سیاست، یک نقد، یک نظر و ... "صادق، ناصادق، مردمی، غیر مردمی، دمکراتیک، غیردمکراتیک، علمی، غیر علمی و ... را گرفته است. نام بردن از کمونیسم و طبقات و تقابل طبقاتی و اصرار بر سیاست کمونیستی حمل بر ایدئولوژیک بودن یک جریان و "به سرانجام رساندن رفع ستم ملی" و "منافع مشترک مردم کرد" و "خلفها" و ... حاکی از "اجتماعی" بودن کومه‌له است.

چپ و جبهه کردستانی چپ

عکس العمل نیروهای چپ در "شورای همکاری نیروهای چپ" به فراخوان مشترک شش سازمان کردی، اعتراض به همکاری کومه له و خبات و همینطور پاسخ کومه له به علیراده به این انتقادات از چند لحاظ قابل بررسی است.

اولا همکاری کومه له با احزاب کردی و تاریخچه آن علنی است و قاعدتا تمام سازمانهای حاضر در این شورا از این درجه از نزدیکی و همکاری، از انتلافها و تلاشهای کومه له برای عضویت در "جنبش کردستان"، از غلبه و دست بالا پیدا کردن ناسیونالیسم در کومه له و ... مطلع بودند. بخشی از این سازمانها "منتقدین" حضور و شرکت کومه له در کنگره ملی کرد، "منتقدین" سکوت و سازش کومه له با دولت اقلیم کردستان و احزاب ارتجاعی حاکم در آنجا بودند. اما ظاهرا علم به این همکاری های دائمی سرسوزنی تردید در شرکت این سازمانها در "شورای همکاری نیروهای چپ" ایجاد نکرد. اما اپورتونیسیم این سازمانها و بده بستان سنتی این چپ با کومه له و همینطور توهم این سازمانها در اینکه چنین شورایی میتواند مانع به راست چرخیدن بیشتر کومه له شود، موضوع بحث امروز ما نیست.

ثانیا اولتیماتوم به حزب کمونیست ایران برای تعیین تکلیف با این "راست روی" کومه له چنان خارج از تناسب است که حتی اولتیماتوم دهندگان هم آنرا جدی نمیگیرند. اولتیماتوم دهندگان به اینکه حزب کمونیست ایران اتوریته ای روی کومه له ندارد، به اینکه منتها است کومه له سازمان کردستان حزب کمونیست ایران نیست و برعکس حزب کمونیست ایران سازمان غیر کردی کومه له است، واقفند.

در نتیجه این درجه از "شوکه" شدن و "عصبانیت" از رهبری کومه له از جانب این چپ ناشی از اتفاق دیگری، پایان دگر دپسی کومه له، است.

اتفاق جدیدی که افتاده است تعیین تکلیف و انتخاب کومه له میان این چپ و ناسیونالیسم کرد، همکاری کومه له با جریانی اسلامی (خبات) و وجود عربستان در این پروژه است. این مولفه ها است که دوستان چپ کومه له را شوکه و برافروخته کرده است. و گرنه نزدیکی کومه له به احزاب ناسیونالیست کرد امروز شروع نشده است.

سازمانهایی مانند راه کارگر و اقلیت در مورد شرکت کومه له در "کنگره ملی کرد" یک سر سوزن انتقاد به کومه له نداشتند و با توجیهاتی چون "اینها امور کومه له در کردستان است" و قبول اینکه کومه له به عنوان نماینده "انقلابی خلق کرد" باید وارد مناسباتی با احزاب کردی شود، عملا در مقابل این ناسیونالیسم کومه له سکوت میکردند، امروز کشف می‌کند که "این جبهه (جبهه کردستانی) متحد شدن کومه له با بورژوازی مرتجع کرد است!" راه کارگر امروز کشف کرده که احزاب دمکرات نماینده بورژوازی مرتجع کرد اند! همه این سازمانها، این نمایندگان بورژوازی مرتجع کرد، به اضافه بارزانی و طالبانی و پ ک ک در کنگره ملی کرد حضور داشتند! و سازمان راه کارگر حتی یک کلمه در نقد همکاری و هم جبهه ای شدن کومه له با نمایندگان بورژوازی مرتجع کرد نگفت و ننوشت.

دوستان چپ کومه له از اینکه این سازمان دست رد به سینه شان زد و نشان داد میان این چپ و دوستان هم جنبشی اش در "جنبش کردستان" دومی را انتخاب میکند. نشان داد شورای همکاری تابلویی مانند تابلوی حزب کمونیست ایران است و عضویت در کنگره ملی و جبهه کردستانی پروژه های واقعی و روی زمین این سازمان است.

برافروختگی و اولتیماتوم دادن امروز این چپ به حزب کمونیست ایران و کومه له نه ناشی از نقد آنها به ناسیونالیسم کومه له و نه از سر دفاعشان از کمونیسم و کارگر و ... که اساسا بدلالی است که اشاره کردم. ناسیونالیسم این چپ همکاری کومه له با پروژه ای که یک پای آن عربستان است را تحمل نمیکند! تفاوت "جبهه کردستانی" و "کنگره ملی کرد" اساسا در همین است. یکی دست ساز عربستان و دیگری دست ساز امریکا است. به همین دلیل هیچیک از این سازمانها، از راه کارگر تا حزب کمونیست کارگری همکاری با حزب کمونیست ایران و کومه له "برای اتخاذ سیاست های مشترک علیه جمهوری اسلامی و در کردستان" را منوط به خروج کومه له از کنگره ملی کرد نکردند.

ظاهرا محاسبات دو طرف اشتباه از کار درآمد. کومه له روی اتوریته خود روی این چپ حساب زیادی باز کرده

و طرف دیگر هم روی اینکه با حضور کومه له در این شورا بالاخره کومه له از ناسیونالیسم کرد فاصله بگیرد زیادی حساب باز کرده بود. به چپ های اپورتونیستی که سر پیچ بعدی بهانه ای برای آشتی با کومه له پیدا میکنند، نباید امیدی داشت.

همکاری کومه له با "جبهه کردستانی" و اعلام رسمی آن در کنگره هفدهم و تلاش برای تبدیل پلاتنوم خود به پلاتنوم این جبهه، به نظر من آخرین توهمی که می‌توانست نسبت به کومه له چپ وجود داشته باشد را در چشم هر کمونیست و کارگر آگاهی ریخت.

این تعیین تکلیف پایه اعتماد به نفس امروز علیراده و سازمانش در مقابل نقدها و فشارهای متحدین اش در چپ است.

در نتیجه در مقابل اولتیماتوم "حزب کمونیست ایران تعیین تکلیف کند"، یا اعلام اشتباه بودن این سیاست از طرف رهبری حزب کمونیست ایران کوتاه نمی آید و راه خود را میبرد. کومه له و شخص علیراده تصمیم خود را گرفته و تعیین تکلیف کرده اند و در کنگره هفدهم مهر این گرایش ناسیونالیستی به کومه له خورد.

جبهه کردستانی آینده، مشکلات و تناقضات آن

"جبهه کردستانی" قرار نیست جبهه ای باشد برای سازمان دادن اعتراض توده ای با مطالبات رادیکال علیه جمهوری اسلامی و ... بلکه قرار است ابزاری در دست آمریکا و رقبای جمهوری اسلامی اولا برای فشار به جمهوری اسلامی و ثانیا برای ایفای نقش در آینده خاورمیانه قومی و مذهبی. قرار است از کانال این "جبهه" به "احزاب کردی" ایران هم مانند "احزاب کردی" عراق جایی و امتیازاتی بدهند و نام آنرا "صاحب حق و صدا کردن ملت کرد" بنامند.

پروژه قومی کردن مبارزه مردم در کردستان با مشکلات جدی روبرو است. یکی از این مشکلات شرایط اجتماعی و سیاسی کردستان است. علیرغم گسترش نفوذ ناسیونالیسم کرد در کردستان، که با پیوستن کومه له به آن وسیعتر هم خواهد شد، برخلاف ادعای نیروهای قومی جامعه ایران ائتلاف شکننده ای از اقوام و ملتها و ... نیست که بتوان به راحتی چنین پروژه ای را در آن پیاده کرد. این پروژه فقط با اتکا به باندهای قومی، اولترا ارتجاعی و سناریو سیاهی ممکن است نه از طریق هویت کردی دادن به طبقه کارگر و مردم آزادیخواه در کردستان.

نمونه چنین تلاشی تشکیل "کنگره اقوام"، "طرح فدرالیسم"، راه انداختن "سلفی گری" در مقابل "شیعه گری" جمهوری اسلامی و ... علیرغم همه تبلیغات جریانات قومی با شکست مواجه شدند. تاریخ مبارزه طبقاتی طبقه کارگر در کردستان و سایر نقاط ایران در هم تنیده تر از آن است که بتوان به این راحتی آن را قومی کرد. این تلاش از طرف طبقه کارگر آگاه، از طرف کمونیستها در کردستان پس زده خواهد شد. و ما در رأس این تقابل هستیم.

آینده کومه له و سیاست ما

آینده کومه له و حزب کمونیست ایران و رابطه این دو بطور قطع نمیتواند مانند امروز ادامه داشته باشد. حزب کمونیست ایران و تاریخی که این حزب به آن وصل است و با آن تداعی میشود برای کومه له علیراده دست و پا گیر و مزاحم است. کومه له علیراده ادامه این تاریخ نیست. نه تنها ادامه آن نیست بلکه درمقابل تمام این تاریخ ایستاده است.

کومه له علیراده سر سوزنی به کومه له سالهای ۶۰ تا ۷۰ ربطی ندارد. نه تنها ربط ندارد بلکه برخورد امروزشان به این تاریخ حاکی از تلاشی جدی برای خلاص شدن از این تاریخ رادیکال و کمونیستی است. تمام تاریخ نگاری جعلی علیراده برای خلاصی و "رها" شدن از این تاریخ است. حذف نقش مارکسیسم انقلابی و منصور حکمت از حزب کمونیست ایران، ادعاهای مسخره ای چون "کومه له می‌توانست به حزب کمونیست ایران تبدیل شود"، اینکه "یک عده دانشجوی دانشگاه رفته تهرانی آمده اند، فکر کرده اند که ما نمی‌فهمیم و ...؛" تمام آن توجیهات غیر سیاسی

و جعل تاریخ برای رها کردن کومه له از آن تاریخ است. سایه این تاریخ بعد از نزدیک به سی سال کماکان بر سر کومه له سنگینی می‌کند و مانع قبول شدن آن در کمپ ناسیونالیستهای کرد است.

تا جائیکه به کومه له برمیگردد اگر تا قبل از کنگره هفدهم امیدی بود که خط علیزاده تحت فشار درونی به درجه ای عقب رانده میشود، کنگره هفده کومه له حاکم شدن خط ناسیونالیستی علیزاده را علیرغم اختلافات، انتقاداتی که در درون حزب کمونیست ایران و کومه له به این خط هست، قطعی کرد.

امروز دیگر همه از اختلاف در درون حزب کمونیست ایران و کومه له و انتقاد به سیاستها و عملکرد جریان علیزاده اطلاع دارند. متأسفانه منتقدین علیزاده به روش تاکنونی، با نق نق زندهای پراکنده، با انتقاداتی غیر شفاف به بعضی از عملکردها، لحن تند نسبت به کمونیستها و انتقادات سطحی و دوپهلوی از علیزاده، ناتوان از مقابله جدی با این گرایش ناسیونالیستی اند.

بعد از کنگره هفدهم کومه له و پیروزی خط ناسیونالیستی علیزاده امکان عقب زدن جدی این خط اگر نه غیرممکن که بسیار سخت است. بخصوص با توجه به ویژگی و ناتوانی منتقدین درونی و روشی که تاکنون پیش گرفته اند. مقابله با این ناسیونالیسم عریان در کومه له مستلزم نقدی مارکسیستی، ریشه ای از گرایشی که متحدین استرالیایی خود را در میان احزاب ناسیونالیستی جستجو میکند، با یک خط روشن کمونیستی است.

امروز امیدی به "نجات کومه له" بعنوان یک سازمان، امیدی به اینکه کومه له از مسیری که در آن پا گذاشته است برخوردار گشت، بسته شده است.

مسئله سرنوشت کسانی که در آن سازمان، خود را کمونیست می‌دانند، سرنوشت کمونیستهایی که با افق پیروزی کارگر و کمونیسم به این سازمان امید بسته اند، چه خواهد شد. ما به عنوان حزب حکمتیست آماده هستیم به هر تک نفری که در درون آن جریان خود را کمونیست می‌داند کمک کنیم که سرنوشت خود را از راه سازمانی که رسماً به جبهه ناسیونالیسم کرد پیوسته، جدا کند. ما باید کمک کنیم که هر تک فردی که در درون این سازمان از زاویه کمونیستی به این چرخش اعتراض دارد بتواند تصمیم سیاسی و کمونیستی درستی بگیرد.

ما به عنوان یک جریان کمونیستی در کردستان، باید مخاطرات این سناریو را تمام و کمال در مقابل جامعه قرار دهیم. ما باید منشأ یک فشار سیاسی و اجتماعی در جامعه کردستان علیه کومه له علیزاده و این پروژه باشیم. قطعاً کار آسانی نیست اما ما با توجه به موقعیت مان در کردستان میتوانیم از عهده اینکار بر بیاییم.

کردستان تاریخی از مبارزه رادیکال، انقلابی، کارگری و نفوذ یک حزب کمونیستی را دارد و به این راحتی این تاریخ را تقدیم ناسیونالیسم کرد نمیکند. طبقه کارگر کردستان به کومه له چک سفید نداده است. برعکس اگر اعتباری برای کومه له قائل است دقیقاً بدلیل تداعی کردن کومه له با این تاریخ، به خاطر رادیکال و کمونیستی بودن این تاریخ است. تاریخی که امروز کومه له در مقابل آن ایستاده است. امروز ما نماینده، مدافعین این تاریخ و ادامه دهندگان آن هستیم میتوانیم و باید یک فشار سیاسی جدی از موضع چپ، کمونیستی و رادیکال را بر کومه له اعمال کنیم. اتوریته‌ای که ما در میان کمونیست‌ها در کردستان داریم را نباید دست کم گرفت. اعتباری که رفقای ما در کردستان و در میان کمونیست‌ها، کارگران و فعالین کارگری دارند را نباید دست کم گرفت.

انزوای خط علیزاده در کردستان، در میان کمونیست‌هایی که در جامعه کردستان و ایران هستند، در میان فعالین کارگری و کارگران سوسیالیست وظیفه ما است. ما باید به هر کارگر سوسیالیستی در کردستان کمک کنیم که از این خط، از قومی کردن مبارزه‌اش سدی ببندد و در مقابل اعلام آتش بس مبارزه طبقاتی علیه بورژوازی کرد توسط کومه له علیزاده بایستد.

۸ مه ۲۰۱۹

با تشکر از رفیق سعید محمدی که در پیاده کردن این سخنرانی کمک کرد.

منتشر شده در نشریه کمونیست ماهانه، دور دوم، شماره ۲۳۹

چرا ناسیونالیسم چپ در کردستان به جایی نمیرسد؟

باز هم در باره سرنوشت کومه له

محمد فتاحی

تحکیم موقعیت در رهبری جنبش ناسیونالیستی، اولویت اول کومه له به رهبری ابراهیم علیزاده است. این یادداشت به موانع این هدف می‌پردازد. برای این کار، با یک حساب سرانگشتی، اول نگاهی میکنیم به چگونگی رشد موقعیت خود جنبش ناسیونالیستی در فضای سیاسی جامعه. سپس نگاهی به پتانسیل و ظرفیت های این کومه له برای رسیدن به این هدف در این جنبش می‌اندازیم.

تاریخ ناسیونالیسم کرد در دوره هایی رشد کرده که در سطح منطقه کشمکش بین دول و قدرت های رقیب شکل گرفته است. شکاف دولت های منطقه تنها زمین حاصلخیز برای شکوفایی اینها بوده است. اولین نیروی ناسیونالیست کرد که توسط یک حزب سیاسی شکل گرفت و یک شبه قدرتی شد، جمهوری قاضی محمد در مهاباد سال ۱۹۴۶ میلادی است. تولد این نیروی سیاسی، محصول رقابت شوروی استالین و بلوک غرب در متن و دوره پایانی جنگ جهانی دوم، برای گسترش مناطق تحت نفوذ خویش در ایران است. در مقطع حضور نیروهای شوروی در بخش هایی از شمال و غرب ایران، مقامات دولت استالین، بر متن شکاف های ملی بین مردم در آذربایجان و کردستان ایران با دولت های مقتدر و سرکوبگر مرکزی، کمک کردند که دو حکومت محلی وابسته به خود، در کردستان و آذربایجان، در مدت کوتاهی شکل بگیرد. موجودیت هر دو این جمهوری ها، بعدها سرمایه ای برای استالین در معامله با شاه شد.

دومین جنبش قدرتمند ناسیونالیسم کرد متعلق به ملا مصطفی بارزانی در دهه هفتاد میلادی است که بخش اعظم کردستان عراق را به تصرف خویش در آورد. این جنبش و قدرت هم، محصول کشمکش دوران جنگ سرد بود و با حمایت و دخالت مستقیم شاه ایران موفقیت هایی کسب کرد. اگر قدرت قاضی محمد و حزب دمکرات کردستان ایران را بار قبل استالین با شاه ایران معامله کرد و آن را فروخت، این بار نوبت شاه بود تا جنبش بارزانی و حزب دمکرات کردستان عراق را با صدام معامله کند.

تحرك پشت سر پ ک ک و عبدالله اوجلان و رشد آن به عنوان یک نیرو در منطقه فعالیت خویش هم محصول کشمکش دوران جنگ سرد است. دولت سوریه به عنوان عضو بلوک شرق، حامی و ناظر بر کار جنبش اوجلان به هدف فشار به دولت ترکیه و از این طریق فشار به بلوک غرب بود. با پایان کشمکش های دوران جنگ سرد و توافقات بعدی دو دولت سوریه و ترکیه و از این طریق خالی شدن محل اطراق پ ک ک در آن منطقه، این بار اختلافات یونان و ترکیه برای مدتی "سر پناه" پ ک ک شد. با کم شدن اختلاف یونان با ترکیه، اوجلان فراری شد.

محل اطراق بعدی پ ک ک به ترتیب ارمنستان و جمهوری اسلامی در تقابل ترکیه بوده است. امروز، نه فقط موجودیت پ ک ک بلکه موجودیت طالبانی و بارزانی در کردستان عراق و احزاب ناسیونالیست کرد ایرانی، تماماً و بدون استثنا محصول کشمکش بین دول منطقه و شکاف بین قدرت های جهانی است.

مشکل اینها اما تنها اتکا به شکاف ها نیست. امروزه در متن کشمکش قدرت های جهانی و منطقه ای، در متن جنگ های نیابتی، اتکای اینها به شکاف ها تبدیل به تقبل نقش های خونین و نوکری و توطئه و جنایت در خدمت طرف های صاحب جنگ است.

حزب بارزانی در این متن است که شنگال و سرنوشت خونین دهها هزار مردم آن شهر و منطقه را تحویل داعش میدهد.

در متن تقبیل نوکری برای این قدرت هاست که حزب دمکرات کردستان ایران دسته دسته پیشمرگانش را به اسم عملیات نظامی به کام مرگ می فرستد و سپاه پاسداران را صاحب پیروزی می کند.

در متن چنین سناریو دردناک، وحشیگری و جنایت و خون است که رهبری این کومه له، که دیگر تماما از اتکا به قدرت پایین، چپ و کمونیسم دست شسته است، برای بقا در فضای سیاسی و ادامه حیات، امید تحکیم موقعیت خویش در این جنبش را دارد.

نیرویی که می خواهد در میدان این جنبش موقعیتی کسب کند، باید با پ ک ک و بارزانی و پسران طالبانی و عبدالله مهدی و مصطفی هجری رقابت کند، تا مورد لطف قدرت های درگیر واقع شود؛ باید به سفارت عربستان رفته و برای طول عمر خاندان آل سعود دعا بخواند، باید نماینده ای به مکه بفرستد تا از دمکرات عقب نماند، باید آماده تحویل کرکوک بشود، شنگالی را همراه هزاران زن و مرد و کودک و پیر و جوان تحویل داعش بعدی بدهد، باید برای ترکیه در خاک کردستان بجنگد، باید از پوتین عملیات نظامی سفارش قبول کند، باید برای کمونیست ها در همسایگی خود طرح ترور بریزد، باید آماده لیبیک به به ترامپ ها باشد، باید تیم نظامی برای شهادت به داخل مرز های ایران بفرستد، باید قول نا امن کردن کردستان را به اسرائیل و عربستان بدهد و البته اگر تمام این خدمات موثر واقع نشد، برگردد و سلام و علیک و احوالپرسی های مخفی و علنی در اطراف سفارت جمهوری اسلامی در اربیل را از سر بگیرد، و بلاخره به دست گرفتن انواع ابتکاراتی که ناسیونالیست های مقبول تر، در یک سال اخیر از خود نشان دادند و رکورد آخرین در یوزگی ها را شکستند و مرز فروش آدم را بسیار بیشتر از مسعود بارزانی هموار کردند...

بلی، از شانس بد کومه له، خودفروشی و مردم فروشی و به کشتن دادن نیروی خود و مردم بی دفاع، هزینه تحویل گرفته شدن توسط دولت ها و قدرت ها را به درجه غیر قابل تصویری بالا برده است. صف نیرو های ناسیونالیست را بنگریم، میزان موفقیت های موفق های اینها، نسبت مستقیمی دارد با شمار نقش هایی که روز روشن علیه انسانیت بعهده گرفته اند. به صف تمام نیرو ها و احزاب ناسیونالیست کرد که نگاه می کنید، هیچکدام شان بی هزینه صاحب موقعیت امروز نزد دولت ها و قدرت ها نشده اند.

تمام نیرو های ناسیونالیستی که امروز صاحب قدرت نظامی و پول و امکانات اند، بدون استثنا یک تاریخ طولانی خدمت به دول و قدرت های منطقه ای را در کارنامه رنگین خویش دارند. از این نظر، هیچ و مطلقا هیچ پرسیب و اصل سیاسی مسیر حرکت اینها را نشان نمیدهد؛ تنها پرنسیپ کسب موقعیت و امکانات به هر قیمت است.

بارزانی و طالبانی و پ ک ک تاریخی طولانی از چنین نقشی پشت سر موقعیت و پول و نیرو و امکانات امروز شان دارند. میدان جنبش ناسیونالیستی نه فقط در کردستان بلکه در هیچ جایی محل فعالیت یک نیروی مسنول، شرافتمند، با پرنسیپ و قابل حساب و کتاب نیست.

سوال اینجاست که آیا رهبری این کومه له ظرفیت و آمادگی لازم برای ایفای چنین نقشی را دارد؟

فاکتور های موجود در حیات این سازمان برای این سوال پاسخ منفی دارند.

عوامل بازدارنده؛

اولین عامل همین پرونده سرخ، انقلابی، معتبر، چپ و کارگری، تاریخ پشت سر این کومه له است. تاریخی که در آن، این کومه له با تشکیل حزب کمونیست ایران، قادر شد تبعیض علیه مردم در کردستان ایران، سرکوب های تاریخی و شکاف با دولت مرکزی، را به یک جنبش چپ و رادیکال، کارگری و کمونیستی گره بزند که همسرنوشت مردم محروم در سراسر ایران و طبقه کارگر در ایران است.

قلب این تاریخ، تغییر این فرهنگ و این سنت و این تجربه، تحت نام کومه له، اگر کار اگر غیرممکنی نباشد، مطلقا ساده نیست. این کومه له لولای اتحاد هزاران و دهها هزار کارگر در کوره های آجرپزی بوده است، صفی طولانی از شرافتمندترین و فداکارترین انقلابیون کمونیست در قلب شهرها را همراه خود داشته است.

بخش عظیم خوش نام ترین انقلابیون برخاسته از انقلاب در صفوف تاریخ پشت سر آن حضور داشته اند. تاریخی از مراسم های کارگری، از جنگ های قهرمانانه، از دفاع جانانه از کارگر و زحمتکش در مقابل ارتجاع، پشت سر این نام است. این کومه له در تاریخ معاصر تنها نیروی کمونیستی بوده است که در دوران جنگ با یک رژیم هار و فاشیستی، پوزه رقیب ناسیونالیست خود را به خاک مالیده و تاریخ شکستی به اسم آن نوشته است که نسل به نسل کمونیست ها را در مقابل عنصر ناسیونالیستی صاحب اعتماد به نفس و باور به خود کرده است.

زحمتکش و کارگر و زن، در کردستان، بعد از تولد آن کومه له کمونیست قدیمی بود که دارای شخصیت و موقعیت و عناوینی با بار مثبت سیاسی اجتماعی شدند. بیانیه حقوق زحمتکشان به زحمتکشان قدرت و اعتبار داد. تسلیح زنان، به زن موقعیتی داد که در سرتاسر دوران های جنبش های ناسیونالیستی، بی حقوقی زن یک پای قدرت شان بوده است. کارگر در کردستان با تولد کومه له کمونیست است که یک هویت مستقل سیاسی و طبقاتی و جنبشی پیدا کرد.

این حقایق توقع جامعه از یک نیروی سیاسی حتی غیر کمونیست را بالا برد. در طول فعالیت آن کومه له قدیمی ارزش هایی در کردستان تثبیت شدند که نه فقط از صفحات تاریخ بلکه از اذهان و شعور سیاسی و داده های همین امروز جامعه پاک نشدنی اند.

مسئولیت، پرنسیپ، عنصر شرافتمندی و حساب و کتاب سیاسی و تعهد، در اذهان عموم از این نمونه ها هستند.

تومار طولانی شخصیت های سیاسی آن جامعه علیه توطنه گری و تروریسم باند تبهکار مهدی، یک گوشه کوچک از حساسیت اجتماعی نسبت به عملکرد یک نیروی نامسنول، بی پرنسیپ و خطاکار را به نمایش گذاشت. چنین پدیده ای در کردستان های دیگر مطلقا دیده نمی شود. در همین کردستان عراق، احزاب ناسیونالیست در طول عمر خویش خرواری جنایت و ترور و سرکوب در پرونده دارند، بدون اینکه در جامعه با یک ایست قوی روبرو شوند. در ترکیه، پ ک ک در دوره ای تعداد پرشماری معلم روستایی را به اتهام آموزش به زبان بیگانه اعدام کردند. تعداد بسیاری کخندای روستاها را به اتهام کارمند دولت و خائن کشتند و هیچ جبهه اجتماعی و سیاسی در داخل کردستان شان به اینها ایست نداد.

اگر در کردستان ترکیه پ ک ک به سادگی زنان و مردان صفوف خود را در سالهای گذشته به جرم عشق به هم در ملا عام به گلوله می بست و برای عبرت جنازه عاشقان را به نمایش می گذاشت، در مناطق شمالی کردستان ایران، منطقه حضور اولیه اینها، با اولین تنفر اجتماعی از این جنایات شان، ناچار شد این وحشیگری و بربریت را تعطیل کند.

اگر همین سازمان قادر نشد بمب گذاری در شهرها را، درست مانند شهرهای ترکیه، به یک سنت تبدیل کند، به خاطر عدم پذیرش اجتماعی آن از همان بدو شروع کار بمب گذاری های شان در سنج بود. اگر دمکرات کردستان ایران مانند دمکرات کردستان عراق پرونده سیاه تری ندارد، مدیون حضور کومه له تاریخی در این جامعه است. اگر سازمان زحمتکشان از بدو تولد، علیرغم اطلاعات و تبلیغات، در امر راه اندازی خصومت و دشمنی و تفرقه قومی بین دانش آموزان مدارس در کردستان موفق نبود، به خاطر عدم پذیرش اجتماعی آن و دست رد بر طرح پاکسازی قومی به دنبال این طرح شوم شان بود. اینها همه نمونه هایی از ارزش ها و پرنسیپ هایی اند که به یمن حضور کومه له تاریخی، امروزه داده های حاضر در فرهنگ سیاسی جامعه اند. نتیجه این میشود که علیرغم تمام عشق رهبری این کومه له به ایفای نقش در جنبش ناسیونالیستی، ورودش به لجنزار ناسیونالیستی با مقاومت اجتماعی از طرف بخش چپ جامعه، روبرو میشود.

مانع دیگر وجود و حضور یک کمونیسم قدرتمند در فضای سیاسی این جامعه است، که یک سرش در شهرهای اروپا و سر دیگرش در شهرهای کردستان است. منظور از این کمونیسم، طیف وسیعی از شخصیت ها و فعالین شناخته شده و محافل و جمع های پرشماری است که بخش اعظم شان در بیرون صفوف احزاب سیاسی قرار دارند. چند صد نفری که بیانیه مشترک و تومار علیه طرح های ترور باند مهدی صادر کردند، بخشی از این نیروست که قدرت فشارش وقتی که به حرکت می افتد، در افکار عمومی و در قلب شهرها، غیرقابل انکار است. این طیف و این نیرو به فروش تاریخ پشت سر خویش توسط کومه له امروزی رضایت نمیدهد و تمکین نمی کند. بخش عمده ای از ادبیات شبکه های اجتماعی محصول کار فکری این طیف است که علیرغم هر ناروشنی در افق و هر کجروی

در این و آن مقطع، علی العموم مدافع پرنسپب‌هایی است که با معامله و مسیر ملی شدن این کومه له همساز نیست. برای صدها کمونیست جان به در برده از جنگ علیه جمهوری اسلامی و حزب دمکرات کردستان، ایستادن روی پای خود و دفاع شرافتمندانه از تاریخ پشت سر یک ارزش معتبر است. این صف و این طیف وسیع، دگرذیبی این کومه له بسوی راست را می‌بیند و از آن دل خوشی ندارد. اگر دوستی این کومه له با این و آن موجود سیاسی راست انرژی زا و قوت قلب است، برای صف وسیعی از کمونیست‌های بیرون این کومه له، موجب نارضایتی و اعتراض است. علت روشن است؛ این صف میداند که این کومه له مشغول معامله و خرید و فروش سیاسی با سواستفاده از آن سرمایه‌تاریخی است که محصول کار کمونیست‌های آن تاریخ است. همین مورد افشا شدن رابطه و دوستی این کومه له با لشکری جریان ناسیونالیست و اسلامی در کنگره ملی پک ک، موجبات یک ابرو ریزی و یک اسکندال سیاسی در فضای طیف وسیعی از این چپ را فراهم کرد. حالا در نظر بگیرید این کومه له رسماً و علناً وارد همکاری نه با گروه‌های دست راستی بلکه با این و آن دولت و بلوک منطقه‌ای بشود و مسیر ناسیونالیست‌های شناخته شده را در پیش بگیرد، چه غوغایی برپا میشود.

مانع بعدی همین عنوان کمونیستی است.

این کومه له مادام مثل منشعبین خود رسماً عنوان کمونیسم را کنار نگذاشته است، و مادام به اسم یک سازمان کمونیستی فعالیت میکند، در ابعاد اجتماعی، و در قلب شهرهای کردستان، هیچ بخش چپ این جامعه آنرا برای ورود به لجنزار سیاسی و نوکری دولت‌ها و مزدوری برای این و آن، را همراهی نمی‌کند.

در بعد اجتماعی این واقعیت شناخته شده است که کمونیسم همراه سازماندهی کارگر است، همراه عدالت خواهی و خصومت با تبعیض است، همراه برابری بین زن و مرد است. همراه ایفای نقش برای جارو کردن مذهب و زن ستیزی از جامعه است. کمونیسم عنصر مبارز علیه ناسیونالیسم و خرافات ملی و قومی و طایفه‌ای است... کومه له البته میتواند وارد عرصه مورد علاقه اش شده و مثل بقیه نیروهای هم جنبشی خود عمل کند، اما این کار وقتی میسر میشود که در متن جامعه، آنرا هم چیزی دقیقاً مانند بقیه کومه له‌ها به حساب آورده اند...

عنوان کمونیست در درون خود این سازمان هم یک مانع دائمی ایفای نقش به عنوان یک سازمان تمام عیار ناسیونالیستی است. مادامی که به اسم کمونیست فراخوان میدهد، خواسته یا نخواستہ جوان وارد شده به اردوگاه شان هم از سر کنجکاوای هم که باشد سراغ کمونیسم میرود و وقتی رفت، سراغ متفکرین و شخصیت‌های آنرا هم میگیرد و میخواند و چشم باز میکند. کمونیسم منصور حکمت، اگر چه دست و پاشکسته ولی از همین مسیر وارد سوخت و سازشان میشود.

این حقایق به ما میگویند که برای ایفای نقش آنهم در رهبری جنبش ناسیونالیستی، این سازمان باید تغییرات خیلی بیشتری بکند. باید ظرفیت‌هایی کسب کند که احتمالاً هنوز خیلی به آن فکر نکرده اند. دور ریختن عناوین امروز شرط اول اند. یک جنگ آشکار علیه کمونیسم و برابری طلبی شرط دوم است. در متن چنین تغییراتی است که آماده ایفای نقش مانند همه ناسیونالیست‌ها میشوند. تا آن روز، علیرغم تمام از خود راضی بودن‌ها، ناچار است به موقعیت مشابه حزب شیوعی کردستان عراق رضایت دهد، که همیشه ضمیمه دیگران و جزو ضعیف‌ترین‌های جنبش ناسیونالیستی کرد بوده است.

یک علت اصلی رشد مداوم ناسیونالیست‌های افراطی در درون این سازمان، بی‌نقشی و ناتوانی آن در همراهی تمام عیار با نیروهای روشن بین ناسیونالیست کرد است. عنصر جدی ناسیونالیست به این کوتاهی در ایفای نقش ناراضی است و بیرون میزند. جدا شدن‌های فصلی جمع‌های ناسیونالیست روشن بین از این سازمان محصول همین لنگان لنگان کردن‌های این کومه له در جنبش ناسیونالیستی است. از طرفی تحکیم موقعیت در این جنبش اولویت است، از طرف دیگر مدعی گردآوری متحد و نیرو برای تقویت آلترناتیو کمونیستی! نقش شتر مرغی کومه له در چنین موقعیتی یک اجبار و یک تحمیل ناشی از تناقضات سیاسی درون خویش است. فردا روز اوضاع کمونیسم در متن اجتماعی بهبود بیشتری بیابد، این بار نوبت کمونیست‌های روشن بین درون صف اینهاست که مسیر خروج در پیش میگیرند.

اوضاع فعلی هم یک مانع جدی است؛

تحکیم موقعیت در جنبش ناسیونالیستی کرد، از شانس بد این کومه له، در دوره ای است که تغییر در تناسب قوای سیاسی در یک سال اخیر و بویژه بعد از سربرآوردن شوراها هفت تپه و اهواز، به نفع جنبش و افق کارگریست. برای اولین بار در تاریخ این مملکت، شخصیتی مانند اسماعیل بخشی، در موقعیت یک کارگر آگاه و یک رهبر فهیم کارگری، جایگاه یک قهرمان ملی پیدا میکند که از شمال تا جنوب و از شرق تا غرب این کشور، هر جا صدا و پرچم اعتراض بالاست، اسم و عکس و شعارهای او هم بالاست. نه فقط در میان کارگران، بلکه در میان معلمان، دانشجوگان، دانشجویان و حتی مال باختگان و کشاورزان هم اسماعیل بخشی به عنوان یک رهبر کارگری، با قامتی بلند، به شیوه‌های مختلف بر شانه‌های معترضین ایستاده است. چنین فضایی آماده استقبال از نیرویی نیست که به عنوان کمونیست، مشغول معامله و خوش و بش و بند و بست و دوستی با ارتجاعی‌ترین نیروها در اپوزیسیون است. این تناقضات، موانع و مشکلات، کار این کومه له برای رسیدن به موقعیتی که آرزو دارد را اگر نه غیر ممکن، بسیار سخت کرده است.

مانع درونی؛

خوشبختانه امروز بخش قابل توجهی از کادرهای قدیمی خود این سازمان، در مقابل راست روی آن سنگر گرفته اند. صرفنظر از کیفیت و چگونگی این سنگربندی، ولی این بخش کومه له همراه این راست روی و فروش این سازمان به جنبش ناسیونالیستی نیست. اگر دوره‌های قبل بخش‌هایی از خود کادرهای قدیمی این سازمان در دوره‌های متفاوت آنرا برای پیوستن به راست ناسیونالیستی کنار گذاشته اند، امروز شاید تنها دوره ای است که بخشی از لایه کادری آن از موضع چپ در مقابل رهبری راست رو آن قد علم کرده است. تقلائی این بخش از چپ کومه له، بطور واقعی مورد حمایت هر کمونیستی است که علاقه‌ای به تحویل این سازمان و تاریخ پشت سر و اعتبار آن، به ارتجاع ناسیونالیستی ندارد.

و بلاخره حزب حکمتیست؛

خود ما به عنوان حزبی که نه تنها در کل این تاریخ به روشنترین وجه در مقابل راست روی این سازمان و کل جنبش ناسیونالیستی ایستاده ایم که دست بر قضا صاحب آن تاریخ هم بطور واقعی هستیم. ما کومه له موجود را جاگذاشتیم اما هیچ زمانی آنها را صاحب آن تاریخ و کل جنگ و جدلهای حزب کمونیست و تشکیلات کردستانش و پراتک مورد اشاره در این یادداشت ندانستیم. اگر قطب چپی در جامعه و بیرون در مقابل این راست روی موجود است سر روشن بین این قطب حزب ما است. ما بطور قطع نخواهیم گذاشت اعتبار آن دوران درخشان تاریخی را پشت راست برده و ضمیمه جنبش ناسیونالیستی کنند. ما چشم و گوش کارگران و بلوک چپ جامعه را بر کل حقایق مربوط به این مسئله و این تاریخ را باز میکنیم. ما برای حفظ آن سرمایه تاریخی در خدمت به کمونیسم و کارگر، از هیچ کوششی صرفنظر نمی‌کنیم و در این مسیر، دست هر کمونیستی که برای این هدف از تلاش خود مایه میگذارد را می‌فشاریم.

حزب کمونیست ایران، کومله و آینده آن

مصاحبه با دبیر کمیته مرکزی (آذر مدرسی)

کمونیست: مدتی از علنی شدن اختلافات درون حزب کمونیست ایران میگذرد. رهبری حزب حکمتیست تابحال در این رابطه عکس العمل یا اظهار نظری نکرده است. دلیل این مسئله چیست؟ آیا دلیل آن مهم نبودن مسئله است؟

آذر مدرسی: عدم اظهار نظر در مورد اختلافاتی که علنی شده اند، قطعاً بدلیل کم اهمیت بودن مسئله از نظر ما نبوده است.

دلیل اینکه تا امروز ما در مورد این اختلافات رسماً اظهار نظر نکردیم اساساً به این دلیل بود که اولاً از نظر موقعیت سیاسی و طبقاتی، مادی و جنبشی کومله، اتفاق جدیدی نیفتاده است، مسئله یک شکاف و بحران داخلی است که سر باز کرده است و ثانیاً در ابتدا عمق و دامنه اختلافات داخلی برای ما روشن نبود. امروز مستقل از اینکه طرفین چه تئیینی از اختلافات دارند، آنرا انکار میکنند یا همه اختلافات را طرح میکنند، مسئله به درجه زیادی روشن شده است.

اگر اختلاف امروز درون این حزب بر سر گردش به راست و هژمونی ناسیونالیسم کرد در درون کومله و فاصله عمیق این سازمان از گذشته کمونیستی آن و بر سر آینده حزب کمونیست ایران است، ما بطور دائم در مورد تحرک گرایش ناسیونالیستی در کومله، در مورد انشعاباتی که در این سازمان پیش آمد، در مورد سیاستهای راستی که رهبری کومله در پیش گرفت، در مورد تغییر ریل در کومله و نزدیکی سیاسی و استراتژیکی آن با احزاب ناسیونالیست کرد، به تلاش این گرایش در کمونیسم زدایی در تاریخ این سازمان و حرف زده ایم، نقد کرده ایم، درمورد ریشه این گردش به راست و دلایل آن نوشته ایم.

بخصوص بعد از کنگره هفدهم این سازمان، ما تنها حزبی بودیم که ورود کومله به دوره جدیدی از حیات سیاسی خود را هشدار دادیم. به دست بالا پیدا کردن و هژمونی ناسیونالیسم کرد در کومله پرداختیم و گفتیم کومله عزیزان تعیین تکلیف کرده و دیگر سرسوزنی به گذشته کمونیستی خود بعنوان یک سازمان کمونیستی که در تقابلهای اجتماعی و طبقاتی در کردستان نماینده چپ، عدالتخواهی، نماینده طبقه کارگر در مقابل بورژوازی کرد و احزاب آن است، ربطی ندارد.

اگر به ادبیات بیست و چند سال گذشته ما نگاه کنید متوجه میشوید که مملو از پرداختن و نقد رشد گرایش ناسیونالیستی در این سازمان است. نقد ناسیونالیسم کومله بخشی از تلاش ما برای مقابله با قومی کردن مبارزه مردم در کردستان و همچنین شکل دادن به یک صف مستقل کارگری، چپ و کمونیستی در مقابل بورژوازی در کردستان است. نقدی که دائماً با حملاتی اخلاقی، غیرسیاسی از طرف کومله و رهبری آن روبرو شده است. اینجا نمیشود به همه موارد پرداخت اما اشاره به مهمترین لحظات این گردش به راست و نقد ما میتواند تصویر دقیقتری به خواننده بدهد.

نزدیکی و رابطه دوستانه کومله با احزاب بورژوایی و ناسیونالیست کرد حاکم در عراق، شاید اولین نشانه این گردش به راست کومله بود. ما همان زمان سکوت کومله در رابطه با جنایات و تعرض این احزاب به طبقه کارگر و مردم محروم و در راس آن کمونیستها در کردستان، سکوت کومله در مقابل قوانین ارتجاعی و ضد زن شریعه، سکوت در مقابل ترور کمونیستها و فتوای قتل شان توسط ارتجاع اسلامی و دهها و دهها مورد دیگر را، که کومله

نام آنرا دیپلماسی می گذاشت، نقد کردیم و گفتیم این نه دیپلماسی که یک انتخاب سیاسی روشن و آگاهانه است. گفتیم که این پروسه به سرانجام رساندن انتخاب میان چپ و کمونیست ماندن این سازمان و یا نزدیکی به جنبش ناسیونالیست کرد و حل شدن در آن است.

همان زمان هشدار دادیم که راهی که رهبری کومله در پیش گرفته است به پیوستن کامل این سازمان به ناسیونالیسم کرد منجر خواهد شد. گفتیم ادامه وضعیت دفاکتو و ادامه حیات میان راست و چپ در کردستان برای کومله عزیزان ممکن نیست و کومله باید انتخاب سیاسی کند. نزدیکی و سکوت در مقابل بورژوازی کرد و احزاب آن در کردستان عراق اعلام این انتخاب سیاسی از طرف رهبری کومله بود.

پس از آن شاهد تلاش کومله برای شرکت در مجامع احزاب کردی و سهم خواهی این سازمان از جنبش ناسیونالیسم کرد بودیم. عضویت در “کنگره ملی کرد” یکی از لحظات تعیین کننده در این پروسه بود. در این مورد هم ما علاوه بر نقد عضویت کومله در این کنگره، مخاطرات این سیاست و این تغییر شیفت را در مبارزه طبقه کارگر در کردستان، در تقویت ناسیونالیسم کرد، در مشروعیت دادن به ناسیونالیسم کرد بعنوان بخشی از مبارزه برای آزادی و برابری و رفاه، را نشان دادیم و توانستیم در میان کارگران آگاه و کمونیستها در کردستان در مقابل این ناسیونالیسم در حال رشد در کومله سدی ببندیم. فاصله گرفتن طرف کارگران پیشرو و کمونیست ها از کومله در کردستان نتیجه این گردش به راست و نقدهای مارکسیستی جنبش ما بود.

نمونه دیگر همکاری مشترک ۶ جریان کردستانی (دو حزب دمکرات، سه شاخه کومه له و خبات) و تشکیل عملی یک جبهه و سر انجام اطلاعیه مشترک و همکاری این جریانات در رابطه با انتخابات در ایران بود. سیاستی که رهبری این سازمان و در راس آن ابراهیم عزیزان از آن بعنوان سیاست «فعال» و «مسئولانه» یک جریان سهم در “جنبش کردستان”، ضرورت دفاع از منافع مشترک این “جنبش” و “نیازهای مشترک این جنبش” دفاع کردند. همان دوره ما این سیاست راست و ناسیونالیستی کومله را نقد کردیم و گفتیم که این همکاری بخشی از سیاست قدیمی تر کومله و ابراهیم عزیزان در پیوستن به “جنبش ملی” در کردستان و تلاش او برای زدن مهر خود به این جنبش است.

تحریف تاریخ حزب کمونیست ایران یکی دیگر از لحظات تعیین کننده در این تغییر شیفت در کومله عزیزان بود. حذف تلاشهای تنوریک، سیاسی و سبک کاری و جدالهای مارکسیستی آن دوره که سرانجام راه تشکیل حزب کمونیست ایران را هموار و به تشکیل حزب کمونیست ایران انجامید، حذف گرایش کمونیستی و برنامه و شخصیتها و سازمان آن و تبدیل تشکیل حزب کمونیست ایران به «شعبده بازی» و «کلاهبرداری» “عده ای فارس» علیه “مبارزین صادق کرد”، لوٹ کردن تلاش کمونیستی برای تشکیل حزب کمونیست ایران، ملی کردن این حزب و وصل کردن آن به چپ پوپولیست و ملی و همه و همه تلاش عزیزان برای اعلام برانته کومله از تاریخ کمونیستی، از جدالهای حزب کمونیست ایران و کومله با بورژوازی کرد در ابعاد سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، نظامی و ... بود.

تلاشی که اتفاقاً این واقعیت که کومله امروز مطلقاً ربطی به کومله سالهای ۶۰ تا ۷۰ ندارد، این واقعیت که کومله عزیزان نه فقط ادامه این تاریخ پرافتخار و کمونیستی نیست، بلکه در مقابل آن ایستاده است را در برابر هر کمونیست و کارگر پیشرویی قرار داد. عزیزان و سازمانش برای عضویت در جنبش ناسیونالیسم کرد، بعنوان هم ردیف و هم رده احزاب کردی و نه برادر کوچکتری که فریب خورده و دوره ای چپ و کمونیست شده، به این اعلام برانته نیاز داشت. همانطور که عبدالله مهدی به آن نیاز داشت. برای مهدی و عزیزان حمله به تاریخ کمونیستی حزب کمونیست ایران و سازمان کردستان آن، تخطئه این تاریخ، حمله به کمونیسم این حزب و شخصیتهای اصلی آن و تبدیل آنها به عده ای “روشنفکر» و “بچه شهری فرصت طلب» و ساختن دیوار نفرت از آنها، اعلام فاصله شان از کومله کمونیست و هم جنبشی شدن شان با نیروهای ناسیونالیست کرد است. مدتها است در کومله طرفداری از منصور حکمت و مباحث او جرم سیاسی است اما دوستی، همکاری و اتحاد عمل و ... رهبری کومله با سران ارتجاعی ترین و ضد کارگری و ضد کمونیستی ترین احزاب کردی و حتی باندهای بی ریشه قومی و مذهبی افتخار سیاسی محسوب میشود. مدتها است آثار منصور حکمت در اردوگاههای کومله و حتی

آرشیو این سازمان پاکسازی شده و ممنوعه است.

شاید مهمترین لحظه این چرخش کنگره هفدهم و مصوبه «خطوط عمده سیاست کومله در مورد همکاری و تنظیم مناسبات با احزاب سیاسی در کردستان» که با بدست گرفتن کامل رهبری کومله بدست جناح عزیزاده و پلاتنوم پلنوم کمیته مرکزی کومله برای «تحریم موقعیت خود در رهبری جنبش رفع ستم ملی در کردستان ایران» تکمیل شد، بود. در این مورد هم ما مفصل به تأثیرات این سیاست بر خود کومله و مخاطرات آن در کردستان و تقویت بیشتر ناسیونالیسم کرد پرداختیم و تلاش کومله برای شکل دادن به «جبهه کردستانی» را هشدار دادیم.

بالاخره آخرین نمونه حضور کومله در کنگره ملی کرد پ ک ک و کمیته دیپلماسی آن است. سیاستی که حاکی از تغییر جبهه از قطب بارزانی (مرکز همکاری احزاب کردستان) به قطب پ ک ک (کنگره ملی و کمیته دیپلماسی) است. نقد ما به همراهی کومله با طیفی از گروههای قومی، ناسیونالیستی و مذهبی در ترکیه، ایران، عراق و سوریه که در قطب بندی های ناسیونالیسم کرد با پ ک ک همراهند، دفاع روشن ابراهیم عزیزاده و طیفی از همراهان او از این سیاست و تأکید بر ادامه آن، آخرین نمونه است که کماکان ادامه دارد.

ما در دل این نقد ها علاوه بر آگاهگری به درجه زیادی توانستیم تاریخ، سنت و گرایش کمونیستی در کردستان را از زیر دست و بال ناسیونالیسم در کومله، که همیشه از اعتبار آن «تغذیه» کرده است، بیرون بکشیم. نشان دادن تحولات درونی کومله، در تمام لحظات دگرذیبی این سازمان، بررسی ریشه های آن و ... برای ما نه یک تلاش آکادمیک یا تبلیغی یا تهییجی، نه جدالی «درون خانوادگی» که عرصه ای از جدال فکری - مبارزاتی برای بیرون کشیدن آن تاریخ و سنت و گرایش از زیر آوار ضرباتی بود که ناسیونالیسم کومله بر سرش خراب کرده بود.

به یمن همین نقدها و تلاش دائمی جنبش ما، امروز برخلاف ادعای رهبری کومله، از دید کارگر کمونیست و آگاه در کردستان، کومله امروز ربطی به کومله کمونیستی که پیشتر سوسیالیسم، تقابل با بورژوازی کرد، مقابله با ناسیونالیسم، پیشتر برابری و رهایی زن بود، ندارد.

امروز از منظر هر کمونیست و کارگر پیشرویی، از منظر هر زن و مرد آزادیخواهی جریبان و حزب ما است که صاحب این تاریخ، مدافع لحظه به لحظه آن و ادامه تلاش کمونیستی برای پیشبرد مبارزه طبقاتی در کردستان، سمبل همان شفافیت، تیزبینی، رادیکالیسم و امتیازدادن به بورژوازی کرد و احزاب کردی، سمبل مقابله همزمان با حاکمیت و بورژوازی کرد، است.

ما برخلاف سازمانهای مدعی چپ که ظاهراً منتقد کومله اند و گاه نقدهایی از این سازمان میکنند، اما در عمل دائماً به دنبال انتلاف و همکاری بر پایه امتیاز دادن به همین گرایش ناسیونالیستی در کومله بوده و هستند، نقدمان را مبنای رابطه خودمان و طبقه کارگر و کمونیستها با کومله قرار دادیم. نقدمان را مبنای شکل دادن به صفی از کمونیستهایی که به ضرورت تقابل با ناسیونالیسم کرد در هر بسته بندی برای پیشبرد جنبش کمونیستی و کارگری را درک کرده بودند، قرار دادیم. ما برخلاف این سازمانها که تلاش کرده و میکنند کومله ناسیونالیست را بعنوان نیروی اصلی و تعیین کننده چپ در کردستان، به طبقه کارگر حفته کنند، روشن و صریح اعلام کردیم که شکل دادن به صف مستقل کارگری و کمونیستی بدون مقابله با ناسیونالیسم کرد و بویژه جناح چپ آن که به نام کارگر و چپ و کمونیسم طبقه کارگر را به صلاح خانه ناسیونالیسم کرد میبرد، ممکن نیست.

این چپ، که دائم مشغول «دیپلماسی» با کومله است و عملاً در مقابل نقد روشن و شفاف قرار میگیرد که در مباحث ما جاری است، در اعتبار و اتوریته بخشیدن به کومله عزیزاده و گرایش ناسیونالیستی آن، در حق به جانبی این سازمان، در مشروعیت دادن به آن بعنوان «کومله چپ و سوسیالیست» سهیم است.

کمونیست: بهررو امروز که از نظر شما دامنه اختلافات شفافیت پیدا کرده است، کومله به کجا میرود؟ میدانیم که مسائلی که تا بحال بعنوان اختلاف طرح شده است عبارت است از مسئله سرنوشت، ضرورت یا عدم ضرورت وجود حزب کمونیست ایران، سوسیالیسم در یک کشور، مسئله حضور کومله در کمیته دیپلماسی و کنگره ملی پ

ک ک است. ابراهیم عزیزاده از نبود جناح بندی در این حزب حرف میزند. طرف مقابل خود را چپ مینامد، تبیین شما از اختلافات در این حزب و جناح بندیهای آن چیست؟ گرایشات درون حزب کمونیست ایران و وزن هر یک از آنها را چگونه میبینید؟

آذر مدرسی: امروز اینکه دو جناح در حزب کمونیست ایران وجود دارد علیرغم انکار مسئله از طرف جناح عزیزاده، علنی شده است.

باید توجه داشت که جناح بندی در این حزب، جناح بندی در یک جنبش با همه اشتراکاتشان، محدودیتهای تاریخی شان و... آن است. در اینکه جناح عزیزاده گرایش راست و ناسیونالیستی درون کومله است و جناح دیگر با این درجه از گردش به راست مخالف است و در مقابل آن مقاومت میکند تردیدی نیست. اما همانطور که گفتیم اینها چپ و راست یک جنبش و یک حزب هستند. صرف چپ یا راست بودن هر یک هنوز چیز زیادی در مورد سیاست و ... آنها نمیگوید.

جناح چپ در تمام این سالها در مقابل تمام این راست روی ها سکوت کرده و بخشی از آن بوده است. در تمام این سالها کسی از این چپ در مورد رابطه با اتحادیه میهنی و بارزانی و دولت اقلیم، در مورد سکوت کومله در قبال ترور کمونیستها، در مورد تحریف تاریخ حزبی که ظاهراً این چپ در راس آن است و امروز برای ماندن آن میجنگند، در مورد عضویت کومله در کنگره ملی و حتی یک سطر نقد ندیده است.

موله جدیدی که ظاهراً این همزیستی را برای جناح چپ سخت کرده است وضعیت احزاب کردی و بی آبرویی آنها است. امروز همه احزاب و گروههای هم جبهه و همکار کومه له، رسماً در بلوک بندی های منطقه ای در کنار یکی از دول مرجع منطقه قرار گرفته اند. همکاران دیروز ابراهیم عزیزاده در «جبهه کردستانی» و «مرکز همکاری احزاب کردی» (دو شاخه حزب دمکرات، دو شاخه کومه له زحمتکشان و گروه مذهبی خبات) همگی پرونده هایی مملو از اعلام آمادگی در بارگاه ترامپ و اسرائیل و عربستان تا ترکیه و بارزانی دارند و ابایی از دفاع از تحریم، حمله نظامی و رژیم چینج و مهره جنگ نیابتی عربستان شدن ندارد. بلوک پ ک ک نیز علیرغم پرونده «سفید» کوبانی امروز عملاً و رسماً در جبهه ایران قرار گرفته و مخالف سرنگونی جمهوری اسلامی هستند. این وضعیت، ادامه همزیستی با عزیزاده برای جناح چپ را سخت کرده است.

با توجه به تاریخچه همزیستی این دو جناح، قبول اینکه موضوعات مورد مناقشه ظاهراً حضور کومله در کمیته دیپلماسی و کنگره ملی پ ک ک و یا اختلاف بر سر تحقق سوسیالیسم در یک کشور، اختلاف میان سوسیالیسم یا رفرمیسم و حتی ماندن یا نماندن حزب کمونیست است، را سخت میکند. بخصوص که بحثهایی که امروز طرح میشود مربوط به چند سال پیش است. به اعتقاد من این ها سنگرهایی است که جناح چپ برای فرار از رفتن در میدان واقعی جدال، در آن خزیده است. این بحث ها برای فرار از مقابله قاطع، روشن و محکم در مقابل دگرذیبی کامل کومله به یک سازمان ناسیونالیستی چپ در کردستان ایران، است. برای مقابله با راست روی افراطی، نمی توان در این سنگر های کناری و حاشیه ای چیزی فتح کرد! بنظر میاید که علنی شدن اختلافات و این جدال به جناح چپ تحمیل شده است.

ظاهراً مسئله ای که باعث علنی شدن اختلافات، که الزاماً به معنی طرح اختلافات واقعی در این حزب نیست، شده است، تلاش جناح عزیزاده برای کسب همه کرسی های تشکیلاتی و خلع ید تشکیلاتی از جناح مخالف در حزب کمونیست ایران است.

جناح چپ مدتها بود به حزب کمونیست ایران و کومله بعنوان یک سازمان ائتلافی از چپ و راست رضایت داده بود. این جناح هژمونی ناسیونالیسم کرد بر حزب کمونیست ایران و کومله را پذیرفته بود و با آن مشکلی نداشت. این ائتلاف با کسب کرسی های قدرت در تشکیلات خارج حزب کمونیست توسط گرایش عزیزاده، یعنی گرایش راست و ناسیونالیستی، عملاً مورد تعرض قرار گرفته و گرایش چپ بیشتر و بیشتر به انزوا کشیده شده است.

در کنگره هفدهم کومله ما شاهد یکدست شدن کمیته مرکزی کومله، به نفع گرایش ناسیونالیست کرد، بودیم. جناح چپ، پس از تصویب سند «خطوط عمده سیاست کومله...» و دست بالا پیدا کردن گرایش ناسیونالیستی در این

کنگره، با این امید که حزب کمونیست ایران سنگر دفاعی مناسبی در مقابل گرایش ناسیونالیسم کرد به رهبری علیرزاده است، کومله را به علیرزاده واگذار کرد و امیدوار بود علیرزاده متقابلاً حزب کمونیست را به آنها واگذار کند.

از نظر این جناح ظاهراً قرار بود کومله در اختیار ناسیونالیسم کرد باشد و حزب کمونیست ایران در اختیار جناح چپ تا بتواند از زیر «گناه» سیاست‌های ناسیونالیستی کومله شانه خالی کند. قرار بود کومله به نام نماینده «خلق کرد» و «جنبش ملی کرد» برای «تحکیم موقعیت خود در این جنبش» فعالیت کند و با احزاب ناسیونالیست جبهه تشکیل دهد و حزب کمونیست هم به نام دفاع از کارگر و سوسیالیسم مشغول ائتلاف با نیروهای موسوم به چپ و تشکیل «الترناتیو سوسیالیستی» شود! این تقسیم کاری پذیرفته شده از جانب متولفین شان در «الترناتیو سوسیالیستی» است!

سناریو و تصویری که بیش از هر چیزی توهم این جناح به عمق ناسیونالیسم در قدرت در کومله و سنت و پتانسیل آنرا نشان میدهد.

همانطور که گفتیم چپ این حزب هم جناح چپ یک حزب معین با همه نقاط و سنت مشترک و نتیجتاً محدودیتهای خود است. اینها نیاز گرایش ناسیونالیستی در کومله به تابلو و نام «حزب کمونیست ایران» را با نیاز این گرایش به وجود و تحمل یک جناح و گرایش چپ در حزب، را یکی گرفتند. با چنین توهمی تصور میکردند میتوانند موجودیت سیاسی و سازمانی خود را نگاه دارند.

این جناح عملاً قربانی سنت قدیمی و ریشه دار کومله شد. سنتی که ابتدا کرسی‌های تشکیلاتی را تصرف میکند و بعد سیاست خود را اعلام میکند. جناح چپ سنت کسب رهبری تشکیلاتی بدون اعلام روشن اختلافات، سنت «حفظ ظاهر متحد» در «انظار عمومی»، اما همزمان دست زدن به تصفیه تشکیلاتی و محفل‌سوی قوی در کومله، را دست کم گرفتند. تصور میکردند خودشان قربانی این روشها و سنتهای مشترک، قدیمی و ریشه دار کومله نمیشوند. حتی ترجیح دادند این واقعیت آشکار را انکار کنند که گرایش ناسیونالیستی در کومله مدت‌ها بود نه فقط عملاً کومله را به سازمانی خودمختار و مستقل از حزب کمونیست ایران تبدیل کرده بود، بلکه حزب کمونیست ایران را رسماً به زیر مجموعه کومله، تبدیل کرده بود. واقعیتی که هر ناظر بیطرف اما هوشیاری آنرا میدید.

امروز هم که جناح چپ تشکیلات خارج حزب کمونیست را از دست داده است و خطر از دست دادن حزب کمونیست ایران و در دست گرفتن رهبری آن توسط جناح علیرزاده جدی شده است، به جای مقابله‌ای سیاسی با ناسیونالیسم درون حزب کمونیست و کومله، به جای نقد روشن از سیاست ناسیونالیستی «تحکیم موقعیت کومله در جنبش ملی کرد و کسب رهبری آن»، به جای اعلام رسمی مخالفت با سیاست سازمان کردستان این حزب در شرکت در انواع ائتلافهای احزاب کردی منجمله کنگره ملی پ ک ک و کمیته دیپلماسی آن، مشغول بحثهای «تنوریک» بر سر «سوسیالیسم در یک کشور» و «نیاز به حزب کمونیست ایران»، بحث‌های چند سال پیش در حزب کمونیست ایران، بعنوان مبنای اختلافات اند.

به جای دفاع از کمونیسم و سوسیالیسم در مقابل ناسیونالیسم در حزب و سازمان کردستان آن، برای حفظ موجودیت سازمانی شان، به بحث‌های حاشیه‌ای در مورد ضرورت وجودی سازمان سراسری پناه برده اند. این سنگری شنی و کوتاه در مقابل موج عظیم و سیل ناسیونالیستی است که کومله و سازمان سراسری اش را با خود برده و میبرد.

تصور میکنند با به بیراهه زدن، با بحث تنوریک بر سر مسائلی که حاشیه معضل واقعی و هژمونی ناسیونالیسم کرد در کومله است، با بحثهای تنوریک اما بی‌خاصیتی که مستقیماً جدالی را علیه این ناسیونالیسم سازمان نمیدهد، میتوانند فعالین معترض به ناسیونالیسم کرد، فعالین تشنه کمونیسم و سیاست کمونیستی در این حزب را بسیج کنند و به جنگ این گرایش بروند.

تصور میکنند با بالا بردن دوز صدور اطلاعات با نیروهای چپ، با بزرگ کردن نقش همکاری و ائتلاف نیروهای چپ و مقاله نوشتن در مورد ضرورت همکاری نیروهای چپ و ... میتوانند جناح علیرزاده را در حزب عقب بزنند.

تنها و تنها با رجوع به کمونیسم و گنجینه نظری و پراتیکی تاریخی که حزب کمونیست ایران در دل آن شکل گرفت، دفاع از همه دستاوردهای ارزشمند کمونیستی حزب کمونیست ایران تا قبل از پیشروی و تعرض ناسیونالیسم در آن، و تعرض از این سنگر به راست روی‌های تاریخی حزب کمونیست و کومله پس از خروج منصور حکمت

است که میتوان در مقابل موج عظیم و سیل ناسیونالیستی که همه را در این حزب دارد با خودش میبرد، سد بست. تلاشی که امروز اساساً فعالینی که به امید مبارزه‌ای کمونیستی به صفوف کومله پیوستند، آنرا نمایندگی میکنند.

«راس» این جناح چپ هنوز جسارت دفاع از تاریخ حزب کمونیست ایران، از گرایش کمونیستی در آن و سیاست‌های کمونیستی آن را ندارد و هنوز برای هر نقدی از جناح مقابل دهها بار مرزبندی خود با کمونیسم کارگری و شخصیت اصلی آن، منصور حکمت، را اعلام میکند. اما دفاع از گذشته کمونیستی این سازمان، از گرایش کمونیستی در این حزب، مقابله با جعل و تحریف تاریخ این حزب از طرف علیرزاده، شکستن دیوار نفرت از کمونیسم کارگری و منصور حکمت، در فعالین و کادرهای جوان این سازمان براه افتاده است و اگر نقطه امیدی برای سد بستن علیه ناسیونالیسم کرد در کومله وجود دارد، این طیف از کادرهای این سازمان است نه راس جناح چپ حزب کمونیست ایران.

امروز علیرزاده دقیقاً در راهی قدم بر میدارد که مهدی برداشت. تنها تفاوت در سرعت و نحوه آن است. اگر مهدی سریع و بی‌محابا و سریع به مقابله با هر آنچه شائبه‌ای از گرایش کمونیستی و کمونیسم در این سازمان در سیاست و تاریخ و ... آن بود، پرداخت، علیرزاده همان مقابله را اما آرامتر، زیر جلگی تر، «دیپلماتانه تر» انجام میدهد. ضدیت علیرزاده با کمونیسم درون این سازمان، با تاریخ کمونیستی آن و حتی شخصیت‌های اصلی این گرایش کمتر از مهدی نیست. ناسیونالیسم کرد، ضدیت با کمونیسم و گرایش و تاریخ کمونیستی حزب کمونیست ایران نقطه اشتراک مهدی و علیرزاده، بعنوان شخصیت‌هایی است که اتفاقاً از آن تاریخ اعتبار گرفته اند و به یمن حضورشان در این تاریخ امروز «کسی» هستند.

جناح چپ، به رهبری صلاح مازوجی، امروز سیاست کنار آمدن با ناسیونالیسم درون کومله برای حفظ حزب کمونیست ایران را پیش گرفته و امیدوار است با دیپلماسی، علیرزاده را به سازش بکشاند. علیرزاده تصمیم خود را گرفته است. مخاطب اینکه «شما نمیتوانید سیاست مصوب کنگره هفدهم ما را تغییر دهید» نه سازمانهای چپ و متولفین کومله، که اساساً جناح چپی است که در کنگره هفدهم شکست خورد.

اما در این میان آنچه که میتوان آن را مثبت ارزیابی کرد این است که اعلام مخالفت با علیرزاده و ناسیونالیسم کرد در کومله توسط شخصیت‌ها و کادرهای اصلی در حزب کمونیست ایران، برای اولین بار جاری شده است. شکستن تابوی انتقاد از کومله در صفوف این سازمان، امکانی را برای فعالین کمونیستی که بدهی به گرایش ناسیونالیستی و شخصیت‌های اصلی آن مانند علیرزاده ندارند، باز کرده است تا تقابل مستقیم با ناسیونالیسم کرد را پیش ببرند. در مقابله با راست روی افراطی کومله، این پدیده‌ای امیدوار کننده است.

به نوشته‌ها، اظهار نظرهای این طیف که نگاه میکنید صراحت و جسارت بسیار بیشتری را مینماید. جسارت و صراحتی که ناشی از روشن بینی سیاسی آنها است. در مقایسه با نقدهای روشن این طیف، نقدهای «تنوریک» و بی‌خاصیت، عدم صراحت و محافظه کاری شخصیت‌های اصلی حزب کمونیست ایران تاسف آور و اعجاب انگیز است.

بهرحال مسئله این است که جدالی علیه ناسیونالیسم کرد در درون حزب کمونیست ایران شروع شده است. سنت کومله در مبارزه سیاسی همیشه به جای بحث سیاسی و استدلال، به جای اعلام اختلاف سیاسی در مراجع و مجامع رسمی، بحث در محافل «خودی»، «یارگیری» های محفلی، دامن زدن به عرق سازمانی، راه انداختن یک فالانژیسیم سازمانی قوی به نام «دفاع» از کومه له و شهدای آن و شهید پروری، هتک حرمت، پرونده سازی و اتهام زدن به مخالفین است. امروز دامن زدن به عرق ملی و «کرداپتی» هم به این سنت اضافه شده است. به همین دلیل باید کمک کرد این جدال هرچه سیاسی تر، روشن تر و شفاف تر و هرچه متمدنانه تر پیش برود. هر چند عدم جسارت، ناتوانی سیاسی راس جناح چپ و شاید نقاط اشتراک بالای دو جناح، جای امیدواری کمی برای پیشبرد سیاسی و متمدنانه اختلافات و تعیین تکلیف نهایی این اختلاف میگذارد.

کمونیست: شما از هژمونی گرایش ناسیونالیسم کرد در کومله حرف زدید. زمینه این دست بالا پیدا کردن چیست؟

آذر مدرسی: همانطور که قبلا هم گفتیم انتخاب سیاسی میان چپ و ناسیونالیسم کرد مدتها پیش در کومه صورت گرفته بود. مهم نیست عزیزان و رهبری کومه آنرا انکار میکردند اما رهبری کومه و شخص عزیزان مدتها است این انتخاب را کرده اند.

اما متحقق کردن آن و پیوستن کامل کومه به این کمپ و اعلام رسمی آن و قطعی کردن آن آسان نبود. راه رهبری کومه و عزیزان با موانع زیادی روبرو بوده و هستند. منجمله اینکه ناسیونالیسم کرد در چنین موقعیتی نبود، بخشا شرایط برای قطع رابطه کامل با چپ آماده نبود. رهبری کومه و عزیزان نمیتوانستند مانند مهدی یک شبه بند ناف خود را از گذشته کمونیستی خود و سازمان آن قطع کنند، نمیتوانستند یک شبه تابلوی حزب کمونیست ایران را پائین بکشند. نمیتوانستند هم صاحب تمام افتخارات این حزب و سازمان کردستان آن باشند و هم مانند مهدی بر این تاریخ تف کنند و خود را از آن میرا کنند و به راست ترین بخش ناسیونالیسم کرد بپیوندند. مهمتر از همه هنوز این تغییر ریل برای خود این رهبری و شخص عزیزان امکان بقا نبود. سرنوشت امروز عزیزان و گرایش اش، و چرخش به راست به این درجه، امری اجتناب ناپذیر نبود. میتوانست قابل اجتناب باشد.

مولفه های متعددی در دست بالا پیدا کردن و بالاخره هژمونی امروز ناسیونالیسم کرد در کومه نقش داشته و دارند.

یکی از تبعات اوضاع بحرانی منطقه و تبدیل آن به حیات خلوط قدرتهای بین المللی برای حل و فصل معضلات خود، سربلند کردن و ایجاد انواع نیروهای قومی و مذهبی و دامن زدن به و حتی ایجاد هویتهای قومی و مذهبی بود. انواع قومیت و شاخه مذهبی را از دوره بربریت از گور بیرون کشیدند و مردم را به یکی از آنها منتسب کردند و نیروی مسلح «نماینده» آنرا هم درست کردند. تا قبل از این نه مردم منطقه خود را با این هویتها کاذب میشناختند و نه انواع نیرو و باند مسلح به نام نماینده شعبه هزارم از شاخه صدم فلان مذهب بعنوان «نماینده» این مردم کشتار و مذاکره میکرد.

در دل این وضعیت، مسئله کرد، بعنوان یکی از مسائل یا معضلاتی که تاریخا حل نشده بود، دوباره سر باز کرد. سناریوی به قدرت رسیدن احزاب ناسیونالیست کرد در عراق، زیر سایه به خاک و خون کشیدن عراق و به کمک امریکا، امیدی را در میان نیروهای کرد در هر چهار کشور بوجود آورد. این وضعیت برای ناسیونالیسم کرد، که سنتا و تاریخا در شکاف میان قدرتهای منطقه زندگی و امروز به فردا میکند، امکانی را باز کرد. امکان و شانس استفاده از این شکافها و کشمکشها و گرفتن امتیاز! در ایران احزاب اصلی کرد به کشمکش امریکا با جمهوری اسلامی امید بستند و آنرا تنها امکان امتیاز گرفتن از جمهوری اسلامی دیدند.

وجود و تداوم مسئله کرد، بعنوان یکی از معضلات حل نشده در منطقه، تجربه «موفق» به قدرت رسیدن «کردها» در عراق، استفاده امریکا از نیروهای کرد، آنها را به متحدین طبیعی امریکا در منطقه تبدیل کرد. احزاب ناسیونالیست کرد چه در ایران چه در ترکیه، عراق و سوریه از این موقعیت بیشترین استفاده را کردند. نقش احزاب کرد در مقاومت علیه داعش در سوریه و پدیده کوبانی اعتبار از دست رفته ناسیونالیسم کرد در کردستان عراق را به درجه زیادی جبران کرد. «کردها» دوباره «در بورس» رفتند!

این وضعیت و غیاب یک قدرت مطرح و در صحنه کمونیستی قطعاً بر روی قوی شدن ناسیونالیسم در کومه و دست بالا پیدا کردن آن، در مقبولیت دوباره این جنبش بعنوان جنبشی که میتواند کومه را از بی افقی و انفعال بیرون بیاورد، موثر بوده است. اگر برای کومه دوره ای پیوستن به حزب کمونیست ایران راهی بود برای بیرون آمدن از بحران و بی افقی، امروز پیوستن به ناسیونالیسم کرد این امکان را باز میکند. بخصوص که در این مدت جنبش ما، کمونیسم کارگری، ضرباتی خورد و فشار بر ناسیونالیسم کرد برای مدتی کم شد.

مقابله با این فشار عظیم ناسیونالیسم کرد که به هیچ عنوان ناشی از موقعیت اجتماعی و قدرت اجتماعی آن نبود، و برعکس کاملاً ناشی از پروژه ها و سناریوهای مخرب دول غربی بود، مقابله با ناسیونالیسم کردی که در منطقه بعنوان اهرم فشار امریکا عمل میکرد و سهم خواهی میکرد، نیازمند یک جنبش جدی اجتماعی، رادیکال و کمونیستی بود. در نتیجه حتی اگر ما، بعنوان کمونیسم کارگری، این ضربات را نخورده بودیم عقب زدن ناسیونالیسم کرد در قامت جدید آن نیازمند کاری عظیم بود. عزیزان و رهبری کومه ظرفیت سیاسی مقابله با این موج عظیم و حتی پیوستن به صف کمونیستهایی که به جنگ آن رفته بودند، را نداشتند و مصلحت را در تسلیم و پیوستن به این جنبش دیدند.

دیماه و تحولات پس از آن نیاز کومه به ظاهر چپ و دست نکشیدن کامل از این ظاهر و تابلوی حزب کمونیست ایران را بیشتر و بیشتر کرد. ائتلاف و همکاری با نیروهای چپ در کردستان تلاشی برای ایجاد این «بالانس» و این «حفظ ظاهر» بود. این اپورتونیزم عزیزان، تنها بر متن بی افقی سایر نیروهای چپ در کردستان، بی تاثیر بودن این چپ در کردستان، و نیاز مشترک همگی آنها به این نزدیکی و احساس قدرت ناشی از آن، ممکن بود.

بهر حال عروج ناسیونالیسم کرد مسئله ای محدود به ایران و تحولات اجتماعی آن و تغییر صفبندی و بالانس میان نیروهای سیاسی در ایران نبود. کل منطقه را قومی کردند و در این میان ناسیونالیسم کرد یکی از بازیگران جدی، نه الزاماً موفق و پیروز، آن شد. به همین دلیل امروز عزیزان نیازی به «حفظ ظاهر» چپ هم ندارد و در جواب به «تهدید»ها و «فشار»ها و «انتخاب کنید»، موثلفین چپ خود در کردستان به راحتی و علناً انتخاب خود، در پیوستن به جنبش ناسیونالیسم کرد، را اعلام میکند.

کمونیست: رهبری کومه له تاریخا نزدیکی و دفاع خود از جنبش ناسیونالیستی کرد و جریانات مختلف آن از حاکمان بر اقلیم کردستان تا احزاب و جریانات مختلف آنرا تحت نام دیپلماسی، حضور آنها در کردستان عراق و محدودیتهای آنها، سمتگری ملی و نیاز آنها به رابطه با این جریانات و..... توجیه کرده است. امروز دفاع رسمی از نفس این رابطه و نزدیکی و همکاری و قرار گرفتن آن در این کمپ، چه عواقبی برای مبارزات آزادیخواهانه و برای کمونیستها و حزب حکمتیست در ایران و خصوصاً در کردستان دارد.

آذر مدرسی: به نظر من این اتفاق تأثیرات منفی زیادی بر فضای سیاسی در کردستان و حتی ایران خواهد داشت.

مهمترین تأثیر مخرب آن مشروعیت دادن به ناسیونالیسم کرد و قومیگری به نام چپ، به نام کارگر از طرف سازمانی است که از اعتبار یک دهه مبارزه کمونیستی، که امروز علیه آن ایستاده، ارتزاق میکند.

کومه با سازمانی مانند راه کارگر فرق دارد. راه کارگر و سایر احزاب حاشیه ای با هیچ تحرک اجتماعی، با هیچ تقابلی سیاسی اجتماعی تداعی نمیشود. اگر بخواهیم مقایسه ای بکنیم کومه با حزب توده قابل قیاس است و تأثیرات پیوستن آن به ناسیونالیسم کرد را باید با تأثیرات سیاستهای راست حزب توده بر جنبش کارگری مقایسه کرد. مهم نیست حزب توده از چه زمانی رسماً به کمپ ارتجاع پیوست اما برای مدت زمان طولانی این حزب با اعتصاب کارگران نفت، با تشکلهای کارگری و ... تداعی میشد. امروز هم مهم نیست کومه در تقابلهای طبقاتی و صفبندی سیاسی کجا ایستاده است، مهم نیست تا چه حد به مبارزه اجتماعی و آزادیخواهانه و رادیکال در کردستان بیربط شده است، مهم نیست نسل جوان طبقه کارگر و کمونیست در کردستان آنرا طرفی برای مبارزه سیاسی و اجتماعی خود نمیبینند، مهم این است هنوز در اذهان جامعه کومه با مقاومت علیه تعرض نظامی جمهوری اسلامی، با تاریخ جنبش ما، جنبش کمونیستی، با مبارزه برای آزادی و سوسیالیسم، با نمایندگی برابری زن، بعنوان سمبل مقابله با بورژوازی کرد در همه ابعاد سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و نظامی، با شکست سیاسی- نظامی دادن حزب ناسیونالیست کرد و سرجا نشانیدن آن و ... تداعی میشود.

تا جائیکه به طبقه کارگر، کارگران پیشرو و کمونیستها برمیگردد مسئله متفاوت است. این بخش قطعاً در مقابل این کومه جدید، کومه ناسیونالیست، می ایستند و تا بحال هم ایستاده است. افت اتوریته کومه در میان طبقه کارگر در کردستان که کمونیسم در آن اعتبار و اتوریته ویژه ای دارد، مدتها است شروع شده است. روی برگرداندن از کومه در چند سال گذشته در میان طبقه کارگر، فعالین آزادیخواه و چپ در جنبش دفاع از حق زن، در فعالین اجتماعی و سیاسی در کردستان مدتها است شروع شده و از منظر این بخش از جامعه کومه مدتها است تعلق به این طیف و مبارزه آن ندارد.

کمونیسم اجتماعی، رادیکال، ماگزیمالیست، ضد مذهب و قومیت در کردستان مدتها است دیگر با کومه تداعی نمیشود. این مانع جدی در برابر رهبری کومه برای دگرذیبی سریع و تبدیل به جریانی مانند مهدی است.

کمونیست: آینده حزب کمونیست ایران و کومله را چگونه ببینید؟

آذر مدرسی: یک مسئله روشن است آنهم اینکه هیچ یک از جناح‌ها حاضر نیستند دست از حزب کمونیست ایران بکشند. حفظ سنگر، تابلو و نام حزب کمونیست ایران برای جناح چپ تنها محمل ادامه حیات، تنها سرپناهی است که میتواند زیر آن زندگی کنند و با بقیه چپ حشر و نشر داشته باشند و در تبلیغات و دنیای ذهنی خود «آلترناتیو سوسیالیستی» تشکیل بدهند.

برای جناح ناسیونالیست هم تابلویی است برای «حفظ ظاهر» چپ و اعمال اتوریته در میان دوستان و موثلفین چپ خود در کردستان و ایران، برای ابراز قدرت و قبولاندن خود بعنوان برادر بزرگتر و «قوی» در نشست با احزاب اصلی و راست ناسیونالیست کرد، و بالاخره برای روز «مبادا» که اگر ورق برگشت و ناسیونالیسم کرد بی اعتبار شد، سنگر عقب نشینی داشته باشند، است! در این میان آنچه که قرار است قربانی شود، اعتبار و تاریخ گرایش کمونیستی در حزب کمونیست ایران است!

علیزاده پتانسیل قوی چپ و کمونیستی در کردستان و ایران، را می‌شناسند و سرنوشت عبدالله مهتدی را هم دیده است. به همین دلیل حاضر نیست به این سادگی از تابلوی حزب کمونیست ایران دست بکشد. اینکه گویا جناح علیزاده خواهان تعطیل کردن حزب است واقعی نیست. علیزاده به نام و تابلوی حزب کمونیست احتیاج دارد.

جدال امروز بر سر بدست گرفتن رهبری این حزب است. جناح ناسیولیستها، به رهبری علیزاده، برای یکدست کردن رهبری حزب به نفع خود و خلع ید از جناح مقابل، جناح چپ به رهبری صلاح مازوجی، خیز برداشته است.

اگر جدال سیاسی به شکلی که تا امروز پیش رفته، پیش برود امید زیادی به پیروزی جناح چپ نیست. هیچ نیرویی راست یا چپ نمیتواند با جدال بر سر حاشیه‌ها، با به بیراهه زدن و بدون یک پلاتفرم سیاسی روشن در یک جدال سیاسی به پیروزی برسد. تفاوت جناح چپ و راست در حزب کمونیست ایران همین است. جناح علیزاده در کنگره هفده کومله و پلنوم پس از این کنگره پلاتفرم خود را اعلام کرده است اما جناح چپ هنوز پلاتفرمی روشن در مورد امروز و آینده حزب کمونیست ایران، در مورد سازمان کردستان آن، در مورد رابطه این سازمان با احزاب ناسیونالیست و ارائه نداده است. جونیوریسم و عدم جسارت راس جناح چپ، نا امید کننده است. بطور واقعی صف مخالفین جدی و محکم ناسیونالیسم کرد در کومله، در راس حزب کمونیست ایران نماینده ای ندارد. در نتیجه تا جاییکه به کسب کرسی‌های تشکیلاتی برمیگردد چپ موقعیت مناسبی ندارد. اما آینده سیاسی کومله و حزب کمونیست ایران به این سادگی و با تصرف پستهای تشکیلاتی رقم نمیخورد.

مانع اصلی در مقابل ناسیونالیسم کومله و علیزاده مولفه‌های اجتماعی و بیرونی است. مانع اصلی وجود کمونیسمی رادیکال و اجتماعی در آن جامعه است که با تاریخ مبارزه مردم در کردستان عجین شده است. همین کمونیسم و رادیکالیسم نهادینه شده در کردستان و بویژه در طبقه کارگر آن جریانی فاشیستی مانند متهدی را وادار میکند کماکان دم از سوسیالیسم، از آزادیخواهی و برابری بزند و مدعی آن شود.

ما حزب حکمتیست (خط رسمی) بخش متحزب این جنبش و این واقعیت اجتماعی هستیم و تا امروز هم توانسته ایم این فشار سیاسی- اجتماعی را روی کومله نگاه داریم. این آن واقعیت و نقطه اتکایی است که فعالین چپ و کمونیست در صفوف حزب کمونیست ایران باید به آن متکی شوند.

کمونیست: سیاست حزب حکمتیست (خط رسمی) در قبال حزب کمونیست ایران و کومله چه خواهد بود؟ آیا ما شاهد تغییری در این سیاست خواهیم بود؟

آذر مدرسی: سیاست رسمی ما در قبال حزب کمونیست ایران تغییری نخواهد کرد. ما کماکان تقابل با ناسیونالیسم

کرد، چپ و راست آن، را یکی از مهمترین جدالهای سیاسی در کردستان میدانیم. ما مدتها قبل اعلام کردیم کومله به ناسیونالیسم کرد پیوسته و جناح چپ آن است. بر همین مبنا سیاست خود را در قبال این سازمان بعنوان یکی از احزاب ناسیونالیست روشن کردیم، در مقابل سیاستهای راست و دگرذیسی آن ایستادیم. سیاست ما برخلاف چپ‌هایی که از سر بی‌آفتی خود به دنبال کومله علیزاده دویدند، نقد روشن و بی‌تخفیف به این گرایش در کومله بوده. ما هر مقاومتی در درون حزب کمونیست ایران در برابر این ناسیونالیسم را تقویت میکنیم اما همزمان محدودیتهای این مقاومت، ناتوانی‌هایی آن، نقاط اشتراک هر دو بخش در تقابل و یا فاصله از کمونیسم و ... را نشان میدهیم.

سرنوشت و چپ یا راست شدن حزب کمونیست ایران و کومله برای ما همیشه مسئله جدی و مهمی بوده است و بدقت آن را دنبال کرده ایم. طبعاً ما همواره تلاش کرده ایم و امیدوار بودیم که کومله و حزب کمونیست ایران، کمونیست، چپ و کارگری، می‌ماندند.

بهرحال شاخص ما در برخورد به حزب کمونیست ایران و کومله، تقویت کمونیسم و صف کمونیستی در کردستان است. مستقل از اینکه این حزب چه آینده‌ای داشته باشد ما قطعاً در راس کمونیستها در کردستان در مقابل تعرض راست، از احزاب دمکرات تا باند مهتدی، به چپ و کمونیسم و آرمان آزادیخواهی در جامعه، به بهانه اختلافات درون حزب کمونیست، میایستیم.

۴ ژوئن ۲۰۱۹

منتشر شده در نشریه کمونیست ماهانه، دور دوم، شماره ۲۴۰

کومه‌له در مسیر تدارک کنگره!

محمد فتاحی

دشمن‌تراشی در خارج تشکیلات، در خدمت سرکوب درون حزبی

اخیرا تعدادی از اعضای کمیته مرکزی، اعضا و هواداران کومه‌له، ظاهرا برای جنگ علیه مقاله‌ای از مجید حسینی، در نشریات و میدیای اجتماعی دور برداشته‌اند. فرد بی‌خبر از ماجرا، بطور اتوماتیک تصور میکند که لابد حملات گسترده ای متوجه ساحت غیرقابل انتقاد این جریان شده و اینها سربازان فداکار یک دفاع مقدس از موجودیت تشکیلات خویش اند. برای عنصر آگاه به فضای سیاسی اما جای سوال است که چرا کومه‌له که غالبا در مقابله با انتقادات و افشاگری های کمونیست ها فقط به یک تحریک احساسات ناسیونالیستی متعصب درون تشکیلات و محافل ناسیونالیست پیرامون خویش اکتفا میکند، در اینمورد، دست به بسیج و فضا سازی علنی علیه مقاله ای برده اند؟

فرهاد شعبانی، عضو کمیته مرکزی کومه‌له، در معرفی مجید حسینی، او را ”یک فرد منزوی، بازنده، شکست خورده“ می نامد که هر چه بیشتر بر اشتباه خود اصرار میکند، بیشتر در آن غرق میشود. اگر تعریف مقاله نویس کومه‌له ای از فرد منتقد واقعیت دارد، چه ضرورتی دارد که اعضا رهبری یک ”سازمان قدرتمند اجتماعی و با اتوریته در جنبش انقلابی کردستان“ برای پاسخ به نقد ”فردی بازنده، منزوی و شکست خورده“ این چنین بسیج شوند؟ استدلال رسما اعلام نشده این است که فرد منتقد حکم داده که ”مبارزه با کومه‌له در کردستان یک اصل مبارزه برای کمونیست هاست!“! اینجا هم سوال این است که مگر چنین گفته ای برای اولین بار است که از زبان کسی جاری میشود؟ ما و کمونیستهای زیادی کومه‌له را یک جریان ناسیونالیستی میدانیم. حزب ما بارها نوشته ایم و توضیح داده ایم و کمونیستهای زیادی را قانع کرده ایم که کمونیسم در کردستان در خلاء یک مبارزه مداوم و مستمر عیله ناسیونالیسم کرد، راست و چپ آن، علیه سنن و شیوه کار و فرهنگ و کل موجودیتش قادر به پیشروی نیست، همانطوریکه در سطح سراسری ایران، پیشبرد مبارزه کمونیستی علیه حاکمیت بدون افشاگری و مقابله با ناسیونالیسم ایرانی ممکن نیست، و در مناطق فعالیت جریانات قومی، مثلا در خوزستان، بدون منزوی کردن ناسیونالیسم عرب ممکن نیست. چنین جدالی، کوهی ادبیات نوشتاری و گفتاری از طرف ما را پشت سر خود دارد. این را کومه‌له ای ها و بقیه ناسیونالیست های کرد و غیر کرد هم میدانند. نتیجتا ادعای کومه‌له ای ها مبنی بر اینکه یک نفر برای اولین بار ”جسارت“ کرده و به ”ساحت مقدس کومه‌له“ توهین کرده، در ”ضرورت“ بسیج نه فقط علیه یک مقاله و نویسنده آن، که علیه کمونیسم کارگری و تلاش در ساختن مجدد دیوار نفرت علیه کمونیستهایی که در سال ۹۱ از کومه‌له و حزب کمونیست ایران جدا شد، بی پایه است.

اما این هجمه و حمله به کمونیسم کارگری و هر سازمان و فردی که خود را با کمونیسم کارگری تداعی میکند، دلایل دیگری دارد. دلایلی اساسا درون سازمانی! مسئله این است که حزب کمونیست ایران مشغول تدارک کنگره است. در کنگره قبلی کومه‌له، جدال دو جناح راست و چپ درون کومه‌له، به کنار کشیدن طیفی از اعضا کمیته مرکزی (از جناح چپ) از کاندیداتوری کمیته مرکزی کومه‌له انجامید و به این ترتیب رهبری کومه‌له یکدست شده و تماما تحت هژمونی خط عزیزاده قرار گرفت. واقعه ای که منجر به استعفای تعدادی از کادرهای این سازمان شد.

کنگره آتی حزب کمونیست ایران، مرحله دیگری از لحظات تعیین کننده جدال جناح های درونی حزب کمونیست ایران است. مبارزه سیاسی در کومه‌له سنتا نه از مجرای بحث سیاسی روشن، بر سر مهمترین مسائل و اختلافات واقعی، که از کانال فضا سازی، محفلیسم، لشکرکشی سازمانی، و اخیرا از طریق حذف مخالفین و منتقدین پیش رفته و می‌رود. اینبار هم خط عزیزاده برای یکدست کردن رهبری حزب کمونیست، با فضا سازی علیه کمونیست

های بیرون از صفوف خویش، با زنده کردن نفرت از کمونیسم و کمونیسم کارگری و بازسازی دیوار نفرت از کمونیسم کارگری و هرچه و هرکسی که با آن تداعی میشود، تلاش میکند منتقدین درون تشکیلاتی خویش را ساکت کند. این همه ”تدارک سیاسی“ این جناح برای کسب رهبری حزب کمونیست ایران است. اینکه جناح ”چپ“ تا چه حد در این سنت سهیم است، فعلا مورد بحث ما نیست. اما خط عزیزاده تلاش میکند چنان فضای رعبی در نقد به ”کومه‌له مقدس“ راه اندازند که در آن تسلیم، انزوا، کناره گیری و استعفا تنها گزینه پیش پای منتقدین باشد. این شیوه از اخراج و یا تضعیف منتقد درون تشکیلاتی برای اینها کم هزینه تر است؛ اما در حالیکه کمونیسم یکی از شانس های زمینی در تحولات امروز ایران است، اخراج آدمها به اتهام نقد ناسیونالیسم، بیش از اندازه برای جریانی که کمونیسم را ضمیمه عنوان خود دارد، مایه بی آبرویی است.

اما مضمون اصلی کمپین راست در کومه‌له؛

یکی از چهره های اصلی راست که ”رشادت“ به خرج داده و بیش از بقیه مایه گذاشته است فرهاد شعبانی است. ایشان فرموده اند که در دهه نود میلادی، اینها (که منظورش کادرهای کمونیسم کارگری است) کج رفتند، ”استراتژی شان بی اعتبار شد و شکست خورد“، و به اینجا رسیدند و کومه‌له کماکان بعنوان نیروی ”کمونیست“ و ”اجتماعی“ گل سرسبد مبارزه کمونیستی در کردستان است! ”فرمانده رشید“ و بی یال و کوپال کومه‌له فراموش میکند که پس از فروپاشی دیوار برلین و سقوط بلوک شرق، با اوجگیری فضای ضد کمونیستی در جهان و اعلام پایان تاریخ توسط روشنفکران بلوک پیروز بازار آزاد، و با حمله امریکا به عراق در سال ۹۱ و به قدرت رسیدن ملیشهای ناسیونالیست کرد در کردستان عراق، فیل جناح ناسیونالیست کرد در حزب کمونیست ایران و کومه‌له، به رهبری عبدالله مهدی و همراهی ابراهیم عزیزاده، یاد هندوستان کرد و با شیرجه به آغوش ناسیونالیسم کرد رفتند و امروز این شده اند که همه می بینند! نیرویی که میان نیروهای اصلی ناسیونالیسم کرد مانند پاندول در رفت و آمدند، دسته جمعی دست اخوت و دوستی در دست جنایتکارترین مسئولین و فرماندهان و رهبران اتحادیه میهنی کردستان و در راس همه اعضای منفور خانواده جلال طالبانی، که در کردستان عراق به ”کرکوک فروش“ معروف اند، گذاشتند. در ادامه متحدین دیگرشان را هم برخواهیم شمرد.

سال ۹۱ با خروج ما از حزب کمونیست ایران و کومه‌له، کمونیسم و انقلابیگری کمونیستی در این سازمان به پایان خود رسید. ما رفتیم اما سایه سنگین کمونیسم ما روی این جریان ماند و امروز وبال گردنشان شده. اسم و عنوان حزب کمونیست ایران، عنوان کمونیستی در این سازمان، برنامه کمونیستی این سازمان، اینها علائم ظاهری ساختمانهای است که از آن فقط یک ویرانه باقی مانده است. اینها علاوه بر این خوشنامی و حرمت و اتوریته سیاسی تاریخی این سازمان کمونیستی به خاطر ایفای نقش تعیین کننده حزب کمونیست در حیات سیاسی جامعه، را هم به ارث بردند. اتوریته و اعتباری که وارثین راست آن، آنرا دستمایه گرو کشی از ”چپ“ در ایران و بند و بست و معامله با احزاب ناسیونالیسم کرد و یا اعتبار خریدن برای باند قوم پرست مهدی به نام کومه‌له شده است.

علیرغم رشد قارچ وار ناسیونالیسم در درون کومه‌له و حزب کمونیست ایران، چه در قالب انواع باندهای فاشیستی مانند باند مهدی، چه در قالب خط عزیزاده در درون کومه‌له، اما تاریخ کمونیسم در این جریان و ادعا و نام و نشان شبیه کمونیستی، باعث سر بلند کردن کسانی است که به پیشروی ناسیونالیسم درون کومه‌له معترض اند و صدای اعتراض شان موی دماغ پیشروی ناسیونالیسم در این سازمان است! کومه‌له و خط عزیزاده میخواهد از دست اینها رها شود.

اما انتساب هر منتقد درون سازمانی به منصور حکمت و کمونیسم کارگری، صرفا بدلیل نفرت پراکنی تاریخی علیه آن، نیست. به این دلیل ساده است که امروز در جامعه هم، از کارگر گرفته تا روشنفکر و دانشجو و جوان پرشور چپ، کمونیسم کارگری تنها آلترناتیو است؛ به این دلیل ساده که امروز هیچ آدم پرشور کمونیستی، انتخابی جز این در مقابل خویش ندارد. به این دلیل که آنسوی سیم خاردار چیگرایی ناسیونالیستی، گزینه دیگری نیست. کمونیسم منصور حکمت پاسخ امروز کمونیستی برای پیشبرد مبارزه طبقاتی است. به همین دلیل عنصر چیگرا در درون کومه‌له بطور طبیعی به جای جبهه چپهای خرده بورژوازی چون راه کارگر و فدایی که امروز همسنگران کومه‌له و حزب کمونیست ایران هستند، بطور طبیعی به حکمت و کمونیسم او عطف توجه دارد و جلب آن میشود.

نتیجتاً رشد "حکمت گرایی" در درون منتقدین چپ‌گرای کومله، یک پدیده طبیعی و قابل درک است. حکمت و خط مارکسیستی و کمونیستی آن "خطر" جدی در مقابل رشد ناسیونالیسم کرد در درون کومله و حزب کمونیست ایران است.

به همان درجه طبیعی است وقتی سازماندهندگان کمپین فعلی برای یکدست کردن کومله سراغ سوژه رفته اند، می باید سراغ جریان و یا فردی بروند که اولاً با خط حکمت و کمونیسم او تداومی می‌شود، دوماً "دشمنی" با کومله، را در دستور خود گذاشته است. در متن جنگ با دشمنی با این مختصات است که میتوان در محافل خودی علیه چپ درون تشکیلاتی بسیج کرد، فضا ساخت و ترور شخصیت راه انداخت که ببینید: "اینها هم مانند "دشمنان سازمان" خواهان نابودی آن اند و جای شان کومله نیست!" مجید حسینی و مقاله او بهانه است!

ظاهراً مجید حسینی برای اینها طعمه ای است که میشود با تیراندازی به او و جنبشی که او خود را متعلق بدان میدانند، منتقدین داخلی را خفه کرد.

دفاعیات فرهاد شعبانی و "رشادت" او

شعبانی در پاسخ به منتقد خویش به دو موضوع اشاره دارد؛ "نقش و جایگاه اجتماعی کومله در جنبش انقلابی کردستان"، و حضور فعال آن در سازماندهی کار و فعالیت های اجتماعی در کردستان امروز. شعبانی در مورد اولی و افعال درست میگوید و در مورد دومی ادعای توخالی دارد.

او درست میگوید که کومله یک "نیروی اجتماعی، شناخته شده و با نقش" در "جنبش انقلابی کردستان" است. "جنبش انقلابی" مورد ادعای شعبانی، جنبش ناسیونالیسم کرد و احزاب سیاسی کرد اند که نیروی نظامی و مقر و بارگاه دارند، به نام "کورد" و مسئله کرد، مشغول مذاکره و ملاقات و بند و بست و امتیازگیری از قدرت های محلی، منطقه ای و جهانی اند و در متن شکاف دولتها زیست میکنند. در این جنبش خانواده حزب دمکرات ها و کومله ها، حزب مسعود بارزانی، حزب خانواده جلال طالبانی، پ ک ک و پ ژاک، خبات و جریانات اسلامی در کردستان عراق و ... حضور فعال و زنده دارند. این جنبش در کردستان نه فقط غیر قابل انکار بلکه قوی هم هست. جنبشی که امروز دو بلوک است؛ یک بلوک اساساً حول مسعود بارزانی و دیگری حول پ ک ک، با حضور اتحادیه میهنی، است. کومله، بنا به مصلحت روز به کمپ پ ک ک پیوسته است. در حال حاضر کومله، به امکانات پ ک ک و حمایت مادی اتحادیه میهنی و بویژه خانواده طالبانی متکی است. از این زاویه است که فرهاد شعبانی ها با اعتماد به نفس در مقابل هر منتقد و مخالفی مدعی اند که موقعیت آنها محکم و جایگاه آنها در این جنبش بالا و صاحب کرسی و موقعیت و جاه و جلال اند. فرد ساده لوح انتگره شده در متن این جنبش سیاسی ملون با شاخه ها و احزاب و گروههای مسلح و پولدار و با امکانات، میتواند به خود ببالد که در چه موقعیت "قدرتمندی" قرار گرفته و در میز مذاکره با احزاب اصلی ناسیونالیسم کرد و دول منطقه صندلی را اشغال کرده است. برای امثال شعبانی ها، قضیه میتواند به همین سادگی باشد که موقعیت آنها "عالی و قوی"، حال مخالفین کمونیست هم "زرا" است.

ما کمونیست ها در این "جنبش انقلابی کردستان" کومله، منزوی نیستیم، به این دلیل ساده که حضوری نداریم. ما "افتخار" دست دادن با "مام جلال" و جانشینان آن، "افتخار" دیپلماسی با بارزانی، "افتخار حضور در "کنگره ملی کرد" و "جبهه کردستانی" و دوستی با انواع سازمانهای ارتجاعی ناسیونالیست کرد را نداریم! ما در جنبش بورژوازی کرد که ذاتاً دشمن طبقه کارگر و تا مغز استخوان ارتجاعی و مملو از نیروهایی است که وسیعاً انسان رنجدیده را کشته اند، مملکتی را به نابودی کشانده اند، صدها هزار نفر انسان ستمدیده را روز روشن در یک معامله ساده به فروش رسانده و افتخارشان هم جبهه ای بودن با ترامپ و عربستان و ... است حضور نداریم. عضویت در این جنبش و احزابی که آرزویشان "دیکتاتوری کورد" است و برای رسیدن به آن از قتل و ترور مخالفین و منتقدین خود ابایی ندارند، پیشکش کومله و آقای شعبانی!

کومله و شعبانی میتواند به خاطر اشغال "موقعیت بسیار محکم" و اما در اصل حقیرانه و فرو رفتن در چنین گندابی به خود ببالد و نعره شادی سر دهد. برای کمونیسم و کمونیست ها، در مقابل این جنبش و این اردوی سیاسی

آنها با حضور جریانات تبهکار، شبهه فاشیست و رسماً آدمکش و آدم فروش، هیچ وظیفه ای جز سنگربندی محکم سیاسی در مقابل اینها و تلاش در منزوی کردن و کوتاه کردن دستشان از زندگی و مبارزه مردم، متصور نیست. از این زاویه مجید حسینی هزار بار حق دارد بگوید شرط پیشروی کمونیسم و کار کمونیستی یک مبارزه دائم و تعطیل ناپذیر و قاطع علیه ناسیونالیسم کرد و لجنزار سیاسی است که کومله امروز، علیرغم تمام افتخارات کمونیستی پشت سر، به آن قدم نهاده است.

جناح چپ جنبش انقلابی کردستان؟

در مقابل افشاگری ما کمونیست ها، کومله ای ها، ناسیونالیسم کرد و "جنبش انقلابی کردستان" را به دو جناح چپ و راست تقسیم میکنند تا در آن صندلی جناح چپ را به اسم خودشان ثبت کنند. این کار مثل این است که جناح بندی در جنبشهای ارتجاعی مانند جنبش اسلامی یا فاشیستی و یا لیبرالیسم و کنسرواتیسم و ... توجیهی برای حضور کمونیستها در این جنبشها برای "رادیکال" کردن آنها باشد. با این استدلال بخشی از "چپ های" کومله مدعی اند "جنبش ملی کردستان" مانند جنبش کارگری جناح های مختلف و منجمله چپ و راست دارد و کومله بر صندلی چپ آن نشسته است. اینها با تردستی نه چندان زیرکانه ای "جنبش ناسیونالیستی" را با جنبش کارگری مقایسه میکنند و "فراموش میکنند" جنبش کارگری جنبش یک طبقه معین است، و جنبش ناسیونالیستی هم جنبش طبقه ای دیگر، یعنی طبقه سرمایه دار! بخش فرمیست جنبش کارگری یا سندیکالیست های این جنبش، علیرغم تعلق به سنت و گرایش بورژوازی، بخشی از موجودیت طبقه کارگر اند. به همین ترتیب در جنبش ناسیونالیستی و یا ملی هم، جناح چپ آن هم بخشی از یک جنبش بورژوازی است که علیرغم گرایش های چپ و راست در آن، متعلق به طبقه بورژوا و سرمایه دار است. اینجا دیگر تردست ترین شعبده بازها هم نمیتوانند جناح چپ بورژوازی را بعنوان کمونیست و نماینده عدالتخواهی و برابری طلب کمونیستی در آن جنبش به کسی قالب کند!

شعبانی ها میتوانند چنین ادعایی را در دنیای مجازی که صدای خنده حضار را نمیشنوند، تکرار کنند و به وجد بیایند، اما قطعاً از تکرار آن در دنیای واقعی و چشم در چشم هر فردی با درجه متوسطی از آگاهی سیاسی، و نه الزاماً مارکسیست، ابا خواهند کرد.

به ادعای دوم فرهاد شعبانی بپردازیم.

ادعای دوم ایشان که بی پایه، تو خالی و عاری از حقیقت است، مربوط میشود به نقش آنها در سازماندهی کار و فعالیت اجتماعی و مدنی در کردستان و "گل سر سبد" این نقش، گویا نقش آنها در سازماندهی کمیته های محلات برای جنگ با کرونا بوده است.

تمام دوران سی ساله گذشته، که این تشکیلات تحت رهبری جناح چپ ناسیونالیسم کرد فعالیت کرده، به جز تقویت "کردایتی" در کردستان نقشی نداشته اند و بدون کم و کسر، فقط و فقط از کیسه افتخارات دوران حضور کمونیست ها خورده اند و بس. در طول این سی ساله، این کومله، مطلقاً و مطلقاً هیچ نقشی نه تنها در ایجاد وحدت کارگری و سازماندهی تشکل و سازمان های اجتماعی نداشته، بلکه، در بهترین حالت، کارهای اجتماعی هم که توسط فعالین مدنی و اجتماعی پیش رفته، جز تماشاجی نبوده اند. در موارد متعددی هم به جای اتحاد کارگری، کارگر را به دعوای فرقه ای و ایدئولوژیک و مراسم های شبهه مذهبی سوق داده اند. نقش مخرب سنت سیاسی کومله در این سالها، پاشاندن بذر ارتجاع کردایتی و جنبش کرد و کردستان و تلاش در نابینا کردن سیاسی کارگر کمونیست تاریخی طولانی دارد، که ما به تفصیل در مورد آن نوشته ایم. در مورد سیاست کومله در رابطه با کمک رسانی مردمی در دوره کرونا بر خلاف لاف زدن بی پایه فرهاد شعبانی که "ما از روز اول در جریان برپایی کمیته ها و نهادهای محلات برای مقابله با کرونا بوده ایم"، کسی نیست که کمپین اینها علیه کمک رسانی های مردمی و سازمان یافتن مردم برای کمک رسانی، تحت عنوان "این نهادها وظایف دولت را پیش میبرند"، چرا به دولت خدمت میکنند" و ... را در داخل و خارج، در مقابل فعالین این عرصه یا میدیای اجتماعی را ندیده و نشنیده باشد. اینجا هم شعبانی بدون شنیدن صدای هوی شنوندگان مقاله اش، بدون دیدن تعجب و عصبانیت فعالین این عرصه

قلم‌فرسایی میکند و پز “دست اندکار” میدهد. اما روی زمین سفت و در محل، کومه و مدافعین آن به مبارزه و زندگی مردم و طبقه کارگر بی ربط تر و منزوی تر شده اند. اینرا هیچ درجه از آژیتاسیون سطحی و تعریف از خود نمیتوان دور زد. این ادعای شعبانی را باید به قضاوت فعالین و دست اندرکاران واقعی این تلاش واگذار کرد.

ضرورت هجمه علیه منتقدین درون تشکیلاتی چرا؟

در تاریخ احزاب سیاسی صاحب سنت کمونیستی، مبارزه سیاسی ایدئولوژیک درونی یک سنت جا افتاده است. در همین حزب کمونیست ایران زمانی که تحت رهبری حکمت بود، مخالفت و منتقد حزب بودن جزو بدیهیات بود. سازماندهی نشریه برای درج نظریه های متفاوت سنت بود. حتی در گروه های حاشیه ای چپ، بحث و جدل علنی درون حزبی و درون گروهی، سنت ضعیفی نیست. اما نزد نیروهای هم سنت کومه‌له عزیزان، کسی شاهد بحث و جدل سیاسی سالم بین گرایش‌های درونی احزاب نیست. همین امروز، برای اطلاع از چند و چون اختلاف نظر در این سازمان، باید در عمق محافل درونی آنها سراغ نظرات مختلف رفت. باید بین خطوط بحث‌های عمومی را خواند تا متوجه اختلافاتی شد که با ایما و اشاره بیان میشوند و فقط “اهل بخیه” متوجه میشوند، شد. علت ساده است؛ برای اینها هم مانند تمام جریان‌های ناسیونالیست هم سنت خود، مبارزه سیاسی و سالم درون تشکیلاتی محلی از اعراب ندارد. به جای آن، بحث در محافل، فضا سازی، پرونده سازی، امتیاز دادن و امتیاز گرفتن، ترور شخصیت و توطئه و باند بازی و... سوخت و ساز و مکانیزم “مبارزه سیاسی” درونی است. تهییج توده تشکیلاتی توسط کسانی از جنس فرهاد شعبانی ها، علیه منتقد بیرونی، به هدف زدن رفیق بغل دستی، معرفی منتقدین داخلی به عنوان ستون پنجم های این و آن و دشمن تشکیلات، یک سنت جا افتاده است. شعبانی ها میروند و اعضا را در خلوت ملاقات می کنند و نقشه های شوم درون تشکیلاتی شان را با اتکا به دروغ و تهدید و تطمیع و ترور شخصیت کادرها و فعالین جناح مخالف، عملی میکنند. آخر روز، در یک نمایش رسمی، مانند کنگره، مخالف را به قدرت رای حذف میکنند، بدون اینکه در دنیای بیرون کسی از نظر و بحث کسی خبری داشته باشد. بحث نکردن و کرسی رهبری را با “رای” بدست آوردن سنت قدیمی و شناخته شده کومه‌له است. مقاله شعبانی بیان “سیاسی” فضا سازی درون حزب علیه منتقدین به جرم “مدافع حکمت” بودن برای “تابودی کومه‌له” است.

ضرورت تعجیل در حذف منتقدین درونی برای چیست؟

دست گرایش ناسیونالیسم کرد در کومه‌له، علیرغم تمام این “پیشروی” ها هنوز در مقابل تصمیمات مهم تر برای حرکت به جلو در این جنبش، بسته است. به همین دلیل در فضای ناسیونالیستی از رقبای خویش در کردستان ایران عقب است. دلیل این عقب بودن، موقعیت متناقضی است که کومه‌له در آن قرار گرفته است. رهبری کومه‌له مدتهاست که اعلام کرده و سند مصوب دارد که اولویت شان جنبش ملی کرد است. اولین کار جریان مدعی کمونیسم که رسماً و علناً، مسائل و پیروزی یک جنبش ارتجاعی را اولویت سیاسی کار خود میکند، زودن تمان شوانب و نشانه های چپ و کمونیستی خود است. کار دوم تغییر در ادبیات و زبان تبلیغ است. همانطور که نمیشود از ویلون صدای سورنا در آورد، با فرمولاسیون کارگری و کمونیستی هم نمیشود عاشقان “کردایتی” و “جنبش ملی کرد” را دور خود جمع کرد. “ملت کرد” در حالیکه صفی از مرتجعترین احزاب سیاسی، احزاب اصلی ناسیونالیسم کرد، را در مقابل خویش دارد، چرا باید به کومه‌له ببینند؟ چرا خیل سرمایه دار و مفتخور و لشکر آخوند سنی و شیعه کرد و تجار بازار و بخش مرفه جامعه باید وارد صفی شوند که هنوز بخشی از تبلیغاتش انقلاب کارگری و علیه سرمایه داری است؟ باید تغییرات اساسی تری کرد. اینها الفبای شروع هر چرخشی اند. اما کومه‌له با شروع از اینها تازه شاید بتواند از موانع بعدی عبور کند.

کومه‌له برای اشغال “جایگاه شایسته” در جنبش ارتجاعی ملی، باید با رقبای خویش وارد کارزار بشود؛ اگر حزب مصطفی هجری به حج و مکه نماینده میفرستد، کومه‌له باید بتواند در این قامت و با این پتانسیل، در قامت یک جریان ناسیونالیست ناب و تمام عیار وارد رابطه با احزاب و دول دیگر شود. در غیر اینصورت، نتیجه همین میشود که شده است؛ مصطفی هجری میتواند میلیون ها دلار تحویل بگیرد، طرف حساب دولتها و قدرتهای منطقه باشد و کومه‌له هنوز مشغول راضی کردن “درون” خود برای خلاصی از آخرین شائبه های دست و پاگیر گذشته

کمونیستی خود باشد و در این معامله سرش بی کلاه میماند. کومه‌له اگر میخواهد هم رده حزب دمکرات و پ ک ک باشد باید ظرفیت مشابه آنان را از خود نشان دهد. باید بلندتر از عبدالله مهتدی صدایش را خطاب به سران جمهوری اسلامی بلند کند تا مقبول واقع شود. باید از پ ک ک یاد بگیرد که هر روز رو به قیله ای می ایستد تا برای خود حامی دست و پا کند، باید از پژاک یاد بگیرد تجمعات شان مردانه و زنانه شود، برای امامان شیعه و سنی مراسم بگیرند، رنگ عوض کنند و هر فصلی آماده اعلام سیاستی باشند؛ روزی سرنگونی طلب و روز بعد ضد سرنگونی و هوادار اخوت با سران نظام محترم در تهران اند. شتر سوار دولا دولا و پاندول بازی مدتهاست کارساز نیست.

چنین اقداماتی است که مسیر این سازمان برای ورود به مرکز ثقل جنبش کردایتی را باز میکند. آنوقت دولت و قدرتهای مختلفی که برای انجام ماموریت و دادن نقش به “کورد” سراغ ناسیونالیست های کرد آمدند، کومه‌له هم دم دست و آماده ایفای نقش باشد.

در مسیر چنین “پیشرفتی”، شیوه کار و سیاست کومه‌له میتواند تعیین کند کجای احزاب مقبول غرب و شرق قرار خواهد گرفت.

به زبان مختصر، کومه‌له از هم قطاران خویش در جنبش ناسیونالیستی کرد، بسیار عقب است. برای پر کردن این فاصله نیازمند جهش است. در این مسیر، اولین کار “انسجام” و “وحدت” تشکیلاتی لازم است که نیرو از دست ندهد و به “سلامت” انتقال طبقاتی اش تکمیل شود. برای همین کار است که حذف چپ های غرولند کن و منتقد و معترض، مضرترین مانع “پیشروی” ضروری میشود. منتقدینی که مدام ابهام و دو دلی ایجاد میکنند و به سرعت حرکت قطار کومه‌له لطمه میزنند. در این مسیر هم به تدریج یاد میگیرد که ترور شخصیت رفیق چپگرا و پشت سر گفتن و توطئه انزوا و اخراجش ریختن، در سنت جنبش کردایتی، کارهای بسیار کودکانه ای میمانند.

ابراهیم عزیزان و گرایش ناسیونالیسم باقیمانده در کومه‌له با علم به اینکه راهی جز یک بنی کردن پیکر نحیف و ته مانده حزب کمونیست ندارد، مشغول “تدارک سیاسی” کنگره حزب است. حکمت و کمونیسم کارگری و نفرت پراکنی سنتی، تکراری و البته خسته کننده علیه آن، بهانه ای برای خفه کردن مخالفین و “آماده کردن فضای سیاسی کنگره” است.

۲۳ می ۲۰۲۰

را در مقابل نیروهای ناسیونالیست کرد، چپ و راست آن، باز کرد. این پدیده در تعیین تکلیف کومه له و رهبری آن برای «کسب موقعیت در جنبش ملی کرد» و شرکت و سهم بری در آینده ای «مفروض» و مشابه در ایران، مولفه مهمی بود. اگر تجربه منفی و بی اعتباری دولت اقلیم کردستان عراق پاشنه آشیل ناسیونالیسم کرد و بویژه احزاب مشابه آن در ایران بود، نقش «تمایز» احزاب برادر پ ک ک در کردستان سوریه، خون تازه ای در رگ جنبش ناسیونالیسم کرد، و منجمله کومه له، دمید.

۳- بن بست مزمن و چند دهه اردوگاه نشینی، علیرغم تقدیس دائمی آن در کومه له، بلاتکلیفی و استیصال ناشی از روابط نزدیک دولت اقلیم و جمهوری اسلامی و نتیجتاً تحمیل محدودیتهایی بر حضور و فعالیت‌های کومه له، بعنوان یک سازمان اپوزیسیون جمهوری اسلامی ایران، رهبری این سازمان را وادار به پیدا کردن راه حلی برای برون رفت از بن بست، بی عملی و بلاتکلیفی مخاطره آمیز، کرد. برانگیزش کومه له از گذشته کمونیستی خود و دگرذیبی کامل به یک نیروی ناسیونالیست راه حل رهبری کومه له برای «برون رفت» از این بن بست بود.

این دگرذیبی و همکاری های سیاسی ممتد کومه له با احزاب ناسیونالیست کرد در منطقه، نزدیکی به راست ترین و ضد اجتماعی ترین «نیروهای کرد»، نمی توانست در کردستان ایران که کمونیسم در آن تاریخ و سنت قوی و اجتماعی دارد، انعکاسی نداشته باشد. فاصله گرفتن طبقه کارگر، کمونیستها از کومه له اولین انعکاس و جواب به این تغییر مکان اجتماعی کومه له بود. «دست رد» مردم و طبقه کارگر کردستان به سینه ناسیونالیسم کرد و پروژه های مخرب آن، قدرتگیری کمونیسم، تبدیل شدن این کمونیسم به پرچم چپ و آزادیخواهی در میان طبقه کارگر و مردم آزادیخواه در کردستان، یکبار دیگر ضرورت دامن زدن به هیستری و دشمنی کور با کمونیسم کارگری و منصور حکمت چه در درون کومه له و چه در جامعه، را در دستور رهبری کومه له قرار داد. تا جایی که امروز طرفداری از خط منصور حکمت، بعنوان رهبر کمونیسم کارگری، دفاع از سیاستها و دستاوردهای او در حزب کمونیست ایران و کومه له، در این سازمان عملاً جرم و قابل مجازات و در مقابل دفاع از ناسیونالیسم کرد، به دهها زبان و بیان افتخار محسوب میشود.

رهبری کومه له علاوه بر این، برای عروج بعنوان یک سازمان همپراز، و نه «برادر کوچکتر» و «چپ» احزاب کردی، و برای «تحکیم موقعیت کومه له در جنبش ملی» در مقابل رقبایی چون حزب دمکرات و مهدی، به راه اندازی یک هیستری ضد کمونیستی نیاز دارد. تحریف تاریخ حزب کمونیست ایران، تقدیس کومه له قبل از تشکیل حزب، دامن زدن به نوستالژی تاریخ پیش از کمونیست شدن کومه له، تاریخ نگاری های جعلی و عملاً ضدیت با تشکیل حزب، ضدیت با رادیکالیسم کومه له پس از تشکیل حزب کمونیست، ارجاع به عقب مانده ترین سنتها در تقدس «کومه له»، «شهید پروری» و پوشاندن لباس سیاسی و فرهنگی «کردایتی» بر تن برجسته ترین شخصیت‌های کمونیست جانباخته در حزب کمونیست و کومه له کمونیست، تحریک احساسات ناسیونالیستی مدتها است از طرف عزیزان و رهبری کومه له بعنوان یک روش «مبارزه سیاسی» جریان دارد.

رهبری کومه له و عزیزان برای تقویت موقعیت سازمان خود، به جلب نیروهایی که پیشتر از موضع ناسیونالیستی، کومه له را ترک کرده بودند، به جلب «طیف قدیم کومه له»، که بدلیل بدنامی مهدی حاضر به پیوستن به باند زحمتکشان نیستند، امید بسته اند. باز کردن آغوش برای «اخراجی» های دیروز خود و همزمان دامن زدن به هیستری ضد کمونیستی، بیان این واقعیت است. عزیزان امروز در راهی گام نهاده است که مهدی دهها سال پیش در آن گام نهاد و غرق شد!

در خلا وجود یک گرایش کمونیستی در حزب کمونیست ایران که با افتخار و سربلند و با اعتماد بنفس، شفاف و صریح از تاریخ این حزب و کومه له کمونیست، از دستاوردها، مباحث و سیاستهای کمونیستی حزب کمونیست ایران و سازمان کردستان آن دفاع کند، گرایش ناسیونالیستی به رهبری عزیزان، کومه له را تسخیر و حزب کمونیست را به پدیده ای در حاشیه خود تبدیل کرده است. این واقعیتی است که انکار آن غیرممکن و جبران آن غیر قابل تصور است.

رهبری جناح منتقد عزیزان در کمونیسم زادایی در حزب، در تعرض به تاریخ و دستاوردهای کمونیستی این حزب، در گردش به راست کومه له، امتیاز دادن به احزاب ناسیونالیست کرد و سهم شدن در پروژه های آنان و در کسب قدرت بلامنازع عزیزان در این جریان، شریک است. رهبری این جناح، علیرغم تلاش امروز آن برای مقابله با

بحران در حزب کمونیست ایران و کومه له حزب حکمتیست (خط رسمی)

بحران در حزب کمونیست ایران و کومه له

بیانیه حزب حکمتیست (خط رسمی)

علنی شدن اختلافات در حزب کمونیست ایران، پس از یکدوره انکار و پنهانکاری از طرف رهبری این حزب و سازمان کردستان آن (کومه له)، اعلام رسمی وضعیت بحرانی در حزب و خطر انشعاب یا حذف تشکیلاتی، عملاً به معنی تقاضای دخالت نیروهای سیاسی چپ در این کشمکش است.

دخالت در این کشمکش برای حزب حکمتیست (خط رسمی) به دلیل اولاً تأثیرات این بحران و هژمونی ناسیونالیسم کرد در این حزب بر فضای سیاسی کردستان و دوماً بدلیل موقعیت ویژه حزب ما در کردستان، و همچنین منافع بلند مدت تر کل طبقه کارگر در ایران، ضروری و تعیین کننده است.

بحران امروز در حزب کمونیست و صفبندی علنی «رهبری کومه له در مقابل رهبری حزب» و یا «طرفداران کومه له در مقابل طرفداران حزب کمونیست ایران»، تقسیم شدن عملی ارگانها و اردوگاه میان دو جناح «طرفداران حزب کمونیست» و «طرفداران کومه له» رعد و برقی در آسمان بی ابر نیست. پروسه پیوستن کومه له به ناسیونالیسم کرد مدتها است شروع شده است. تعیین تکلیف گردش به راست ابراهیم عزیزان و رهبری کومه له و پیوستن رسمی این سازمان به جناح راست ناسیونالیسم کرد و اعلام برانگیزش کامل از گذشته کمونیستی خود، تاریخی قدیمی تر دارد. کنگره هفدهم این سازمان در تیرماه ۱۳۹۶ بویژه اولین پلنوم کمیته مرکزی کومه له پس از این کنگره و سیاست «در اولویت قرار دادن تقویت و تحکیم موقعیت کومه له در رهبری جنبش ملی در کردستان»، به این پروسه قطعیت داد.

برای بررسی و دخالت سیاسی در بحران امروز در حزب کمونیست ایران و کومه له، لازم است مولفه ها و فاکتورهای پایه ای در ایران و در منطقه، توازن قوا میان جنبش های سیاسی و طبقاتی، در جنبش ناسیونالیستی کرد و کمونیسم در ایران و بخصوص در کردستان ایران، را مرور کرد.

مولفه هایی که در تعیین تکلیف کومه له موثر بودند:

۱- پولاریزه شدن فضای سیاسی و اجتماعی در ایران و هرچه شفاف تر شدن موقعیت و نقش جنبشهای سیاسی و طبقاتی، صف بندی صریح و روشن تری را از احزاب و جریانات سیاسی می طلبید. در چنین فضایی، نیروها و احزاب سیاسی که دهه ها در حاشیه دو جنبش کمونیستی و بورژوازی فعالیت و ابراز وجود کرده و میان جنبش های اصلی جامعه نوسان می کردند، دیگر شانس در دخالتگری جدی و بویژه در قامت رهبری آن، ندارند. پولاریزاسیون امروز نیروهای سیاسی، بیان این واقعیت و انتخاب شفاف است که به آنها تحمیل شده است. کومه له از این واقعیت مستثنی نیست و بر این مینا میان کمونیسم و ناسیونالیسم کرد، دومی را انتخاب کرده و امروز تماماً به یک جریان ناسیونالیستی دگرذیبی کرده است. به نحوی که شیفت ماهوی از ناسیونالیسم به کمونیسم، اگر غیرممکن نباشد، به دشواری قابل تصور است.

۲- بحران سوریه و بر متن آن حاد شدن مسئله کرد در منطقه، جذابیت نقش ناسیونالیسم کرد در تحولات سوریه، با اتکا به قدرتهای بین المللی و معادلات منطقه ای، افق ایفای نقش و تبدیل شدن به وزنه ای در معادلات منطقه ای

«افراطی‌گری» عزیزاده و رهبری کومه‌له در گردش به ناسیونالیسم کرد و پیوستن مطلق آن به این جبهه، علیرغم مقابله با توطئه‌های تشکیلاتی رهبری کومه‌له علیه مخالفین و منتقدین، ناتوان از نقد کمونیستی ناسیونالیسم حاکم در این سازمان و دفاع از سیاستهای کمونیستی کومه‌له و حزب کمونیست ایران پیش از جدایی کمونیسم کارگری، است. تلاش مشترک رهبری حزب کمونیست ایران و کومه‌له در تقابل با دستاوردهای تاریخی کمونیستی حزب و کومه‌له قدیم، دست‌گرایش ناسیونالیستی به رهبری عزیزاده را برای تسخیر کامل کومه‌له و تبدیل حزب کمونیست به حاشیه خود باز گذاشت.

احیای روش‌های شناخته‌شده و سنت دار ناسیونالیسم کرد در کومه‌له، در پروسه مبارزه سیاسی درون حزبی، حاشیه‌ای شدن مبارزه متمدنانه روشن و شفاف سیاسی، تسخیر عملی ارگانها، حذف تشکیلاتی، توطئه، پرونده سازی، نا امن کردن محیط زندگی منتقدین رهبری کومه‌له، در سازمانی که همه در آن مسلح اند، هشدار دهنده است. باید در مقابل این سنتها، در مقابل توطئه‌گری، علیه سنت تسویه حساب سیاسی «به زور رای» و مانورهای تشکیلاتی، علیه محفلیم و دامن زدن به احساسات «تقدس کومه‌له» و تحریک احساسات عقب مانده و اخلاقی، در مقابل اعمال فشار سیاسی-تشکیلاتی، مالی و حقوقی به مخالفین، ایستاد. نباید اجازه داد زندگی و امنیت نیروی این حزب دستمایه امتیازگیری‌های سیاسی-تشکیلاتی شود. مسئولیت حل اختلاف سیاسی و تصمیم‌گیری سیاسی در امن‌ترین، سالم‌ترین و سیاسی‌ترین فضا و تامین امنیت سیاسی، مالی، امنیتی و جانی اعضا و کادرهای این جریان بویژه در اردوگاه، تماماً بر عهده رهبری کومه‌له، و شخص ابراهیم عزیزاده است.

پیوستن رسمی کومه‌له، بعنوان آخرین مدعی اعتبار کومه‌له کمونیست سیاستها و تاریخ تلاش کمونیستی این سازمان، به جناح راست ناسیونالیسم کرد، اگر با مقابله جدی کمونیستها و در راس آن حزب ما روبرو نشود، میتواند به اعتبار و اعتماد کمونیسم در جامعه لطمه زده و ناسیونالیسم کرد را تقویت کند!

امروز اما به یمن مقابله جدی ما کمونیستها با خط ناسیونالیستی حاکم در کومه‌له، این واقعیت که کومه‌له امروز، میراث دار اعتبار، اتوریته و محبوبیت ناشی از تاریخ پرشکوه مبارزه کمونیستی علیه بورژوازی حاکم در ایران و بورژوازی کرد در کردستان نیست، به داده بخش وسیعی از کمونیستها و مردم آزادیخواه در کردستان تبدیل شده است.

دفاع بی قید و شرط، صریح و شفاف از تاریخ پر افتخار و دستاوردهای حزب کمونیست و کومه‌له کمونیست، بیش از همه به عهده سازندگان واقعی این تاریخ و ادامه دهندگان امروز آن است. باید رویای عزیزاده در تبدیل شدن به جلال طالبانی کردستان ایران، در سوءاستفاده از اعتبار و اتوریته کومه‌له کمونیست در معاملات سیاسی با رقبای خود در «جبهه کردستانی»، در اتحاد و همکاری با شعبات پ‌ک‌ک، را افشا کرد. باید همه واقعیت پشت بحران کنونی حزب کمونیست ایران را به مردم کردستان و طبقه کارگر نشان داد. باید تلاش رهبری کومه‌له در سوء استفاده از مبارزه کمونیستی، اعتبار، اتوریته و محبوبیت حزب کمونیست ایران و سازمان کردستان آن را به شکست کشاند. سوء استفاده از اعتبار کومه‌له کمونیست و چوب حراج زدن به کمونیسم و مبارزه کمونیستی در کردستان ممنوع است. اینرا ما نمایندگان این کمونیسم و مبارزه کمونیستی در ایران و کردستان تضمین میکنیم.

حزب حکمتیست (خط رسمی) مصمم است این تلاش ضدکمونیستی و ناسیونالیستی رهبری کومه‌له را با تمام توان عقب براند و برای پیشبرد این امر دست همه کمونیستها را میفشارد.

کمیته رهبری حزب حکمتیست (خط رسمی)

۲ سپتامبر ۲۰۲۰ (۱۲ شهریور ۱۳۹۹)

پیرامون بحران در حزب کمونیست ایران و کومه‌له

مصاحبه رادیو نینا با آذر مدرسی

وریا نقشبندی: بحران در حزب کمونیست ایران و کومه‌له موضوع این برنامه ما است که امروز با رفیق آذر مدرسی از رهبری حزب حکمتیست(خط رسمی) مورد بحث و گفتگو قرار می‌دهیم.

آذر مدرسی همانطوری که می‌دانید بحث اختلافات و بحرانی که امروز در حزب کمونیست ایران و کومه‌له بوجود آمده اگر تا دیروز درون سازمانی بود و بروز پیدا نمی‌کرد اما امروز در این دوره شکل علنی تری به خودش گرفته است. در همین رابطه حزب حکمتیست (خط رسمی) بیانیه‌ای با عنوان «بحران در حزب کمونیست ایران و کومه‌له» منتشر کرده است. سوالی که از شما دارم این است که چرا در این رابطه اصلاً بیانیه‌ای داده شده و اهمیت این موضوع و بحرانی که در حزب کمونیست ایران و سازمان کردستان آن بوجود آمده، چرا برای حزب در این درجه اهمیت از قرارگرفته است؟ آیا اگر در نیروهای سیاسی دیگر اختلافاتی بوجود بیاید با همین درجه از اهمیت و با همین درجه از احساس مسئولیتی که ما در این بیانیه نشان دادیم در آن مورد هم همین کار را انجام می‌دهیم؟

آذر مدرسی: همانطور که شما هم گفتید از مدتها قبل روشن بود که در حزب کمونیست ایران و کومه‌له اختلاف نظرهایی وجود دارد. اما اینکه وضعیت حزب کمونیست ایران و کومه‌له بحرانی است چند هفته ای هست که از طرف رهبری حزب کمونیست ایران رسماً اعلام شده است. بنظر می‌رسد اعلام علنی این ماجرا و شکستن سکوت چند ساله در مورد اختلاف نظرها و اصطکاکهای سیاسی و تشکیلاتی، تقاضای هست از نیروهای سیاسی بخصوص نیروهای چپ که در این ماجرا دخالت کنند و تأثیرگذار باشند.

در مورد اهمیت مسئله به دلایلی که توضیح میدهم اهمیت اختلاف در حزب کمونیست و کومه‌له و سرنوشت این جریان، برای ما مانند اختلاف یا بحران در سازمانهای چپ علی‌العموم نیست.

برای ما مسئله از یک زاویه بسیار مهم است و آن هم تاریخی است که حزب کمونیست ایران و کومه‌له با آن تداعی میشوند و یا تلاش دارند تداعی شوند. مستقل از اینکه حزب کمونیست ایران فعلی و کومه‌له فعلی چقدر به آن تاریخ ربط دارند، که بنظر ما ربطی ندارند، مستقل از اینکه تا چه اندازه ادامه آن تاریخ انقلابی و کمونیستی هستند، که به نظر ما نیستند، و یا اینکه آیا این حزب و سازمان کردستان آن، واقعا نمایندگی آن رادیکالیسم کمونیسم و به اصطلاح نمایندگی کمونیستی آن حزب و سازمان در سالهای ۶۱ تا ۷۱ را می‌کنند یا نه، که به نظر ما نمیکند و بالاخره مستقل از ارزیابی ما و حتی مستقل از موقعیت اجتماعی و سیاسی واقعی که امروز حزب کمونیست ایران و کومه‌له در جامعه، چه در کردستان و چه ایران، و در جدالهای طبقاتی دارند، این دوسازمان با این تاریخ تداعی میشوند. اهمیت پرداختن به سیاستها و سرنوشت سیاسی این جریان از این زاویه و به این دلیل است.

پس از انقلاب ۵۷ کردستان برای مردم انقلابی و در راس آنها برای کمونیستها در ایران به سنگری در دفاع از انقلاب تبدیل شد. کسانی که آن دوران زندگی و در آن جدال بزرگ طبقاتی شرکت داشتند، به یاد دارند که شعار «کردستان سنگر دفاع از انقلاب» سراسر ایران را فراگرفته بود. انقلابی که ضدانقلاب حاکم کمر به سرکوبش بسته بود. با لشکرکشی به کردستان و اشغال بخشهای جدی از آن با هدف پس گرفتن آخرین دستاوردهای انقلاب بود. اهمیت و وزن کردستان در این مقاومت و مبارزه رادیکال و انقلابی در ایران ناشی از این جایگاه است. تاریخ یک دهه مقاومت در مقابل ضد انقلاب اسلامی، همزمان با نام حزب کمونیست ایران و کومه‌له تداعی میشود. تاریخ

پرافتخاری که سازندگان و ادامه دهندگان آن از آن دفاع میکنند. از این زاویه پرداختن به حزب کمونیست ایران و کومله، که مدت‌ها است سیاستها و پراتیک این حزب و سازمان کردستان آن کومله نشان داده است که کمترین ربطی به آن تاریخ ندارند، برای ما از اهمیت ویژه ای دارد. توجه و تعقیب اتفاقاتی که در این جریان می‌افتد، به چرخشهای که در این حزب و سازمان صورت می‌گیرد، تحلیل دلایل گردش به راستها، سازشها، کوتاه آمدنهایشان در مقابل بورژوازی کرد، به ورودشان به جبهه‌ها و بلوک بندی‌های احزاب ناسیونالیسم بخشی از دفاع نه فقط از این تاریخ بلکه بخشی از دفاع ما از کمونیسم و دستاوردهای آن و فضای رادیکال و سیاسی در کردستان و ایران است.

به همین دلیل مجموعه جدالهای سیاسی ما، تا آنجاییکه به کردستان بر می‌گردد، مملو از افشاگری، جدال سیاسی علیه ناسیونالیسم کرد، علیه احزاب سنتی آن، علیه جناح چپ آن، که تا دوره ای کومله آن را نمایندگی می‌کرد، است. تلاش ما در نشان دادن طرح‌های ارتجاعی احزاب کردی برای کردستان، مانند کشیدن جنگ نیابتی رقبای جمهوری اسلامی به کردستان ایران، افشاگری ما از جبهه ارتجاعی احزاب کردستانی، نقد و افشا شرکت کومه له در کنگره ملی کرد، افشا پیوستن این سازمان به جبهه راست ناسیونالیسم کرد بخشی از این جدال است. بخصوص که رهبری کومله و رهبری حزب کمونیست ایران تلاش جدی دارند که خود را با آن تاریخ پرافتخار تداعی کنند، از اعتبار و محبوبیت و ارزشی که آن تاریخ در اذهان مردم کردستان و ایران دارد، برای گردش به راست شان استفاده کنند و بیرطی امروز خود به مبارزه طبقه کارگر و رادیکالیسم و کمونیسم که در آن جامعه هست را لاپوشانی کنند.

بهرحال بدلیل تداعی شدن حزب کمونیست ایران و کومله با یک دوره پر افتخار از مبارزه کمونیستی و توده‌ای نه فقط علیه بورژوازی مرکزی بلکه علیه بورژوازی کرد در کردستان و حزب نماینده آن، حزب دمکرات کردستان، است، حزبی که امروز متحد یار و یاور کومله است. ائتلاف‌ها و همکاری‌های استراتژیک و برنامه‌های برای همکاری‌های استراتژیک کومله نه فقط با حزب دمکرات بلکه با باندهای ارتجاعی ناسیونالیستی در کردستان دیگر از کسی پوشیده نیست. امروز هر کسی به کومله نگاهی بیندازد تصویر کاملا متفاوتی از کومله کمونیست، رادیکال که زده‌ای امتیاز به بورژوازی کرد و احزاب آن نمیداد، از کومله‌ای که صریح و روشن از منافع طبقه کارگر در ایران دفاع میکرد و علیه عقب ماندگی سیاسی و اجتماعی در کردستان می‌جنگید اثری نمی‌بیند. به جای آن «دیپلماسی» و رابطه با احزاب کردی در منطقه، حضور در پروژه‌های آنان و ... می‌بیند. دیدن این بیربطی کومله امروز به کومله کمونیست سالهای شصت تا هفتاد؛ بیربطی به آن مبارزه کمونیستی و سیاستهای رادیکال و کمونیستی، در بی اعتبار شدن کومله بی تاثیر نبوده است.

بهرحال دفاع از آن تاریخ و دستاوردهای آن، دفاع از کمونیسم در کردستان، رسالت و وظیفه هر کمونیستی است. وظیفه ما است که بحران امروز حزب کمونیست ایران و کومله را آنطور که هست توضیح دهیم، پیوستن کامل کومله به جناح راست ناسیونالیسم کرد و تعیین تکلیف نهایی آن با گذشته خود را نشان دهیم و اجازه ندهیم این چرخش باعث بی اعتباری آن تاریخ، باعث بی اعتباری کمونیسم و باعث بی اعتباری نمایندگان واقعی آن تاریخ شود. نباید اجازه داد که کومله آن تاریخ را دستمایه به راست چرخیدن خود و معامله با احزاب رقیب خودش در جنبش ناسیونالیسم کرد بکند.

وریا نقشبندی: در دل این اختلافات و بحرانی که بوجود آمده ما شاهد عروج دو جناح «جناح چپ» و «جناح راست» در درون حزب کمونیست ایران و کومله هستیم. سوالی که من از شما دارم این است که مختصات این جناح چپ را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ آیا این جناح چپ نمایندگی کمونیسم در درون این حزب را میکند یا شما طور دیگری مسئله را می‌بینید؟ دوست داشتیم بیشتر در این مورد برای بینندگان و شنوندگان رادیوینا توضیح بدهید.

آر مدرسی: ببینید اینکه در هر حزب و سازمانی جناح چپ و راست داشته باشد هنوز چیز زیادی در مورد اینکه این چپ چقدر کمونیست هست یا نیست نمی‌گویند. در احزاب سیاسی در تمام کشورها جناح چپ و راست داریم. شما در حزب محافظه کار انگلیس هم جناح راست و چپ دارید. در حزب لیبرانگلیس هم جناح راست و چپ داریم. در نتیجه اگر جناحی به خودش می‌گوید چپ، چپ آن جریان یا آن حزب است، چپ به معنای کمونیست نیست بلکه چپ آن حزب، آن جنبشی که آن حزب نمایندگی میکند، است. اینکه جناح منتقد رهبری کومله به خودش می‌گویند جناح چپ هنوز چیزی در مورد خود این جناح، در مورد سیاست، ماهیت جنبشی، سیاسی و تشکیلاتی آن نمی‌گویند.

گویند. در نتیجه ما با اینکه جناح منتقد علیرزاده به خود بگویند جناح چپ مشکلی نداریم و به آنها می‌گوییم جناح چپ حزب کمونیست ایران ولی جناح چپ درون یک حزب معین که متعلق به جنبش معینی است. این به معنای کمونیست بودن آن جناح نیست.

در مورد «جناح راست» شاید توضیح زیادی لازم نداشته باشد. بدلیل اینکه اولاً ما سالها است در افشای این جناح و سیاستهای آن حرف می‌زنیم و دوما امروز حتی در درون حزب کمونیست ایران روی «افراطی‌گری» این راست افشاگری و صحبت میشود و مباحثات قدیمی تر و درون سازمانی را علنی میکنند.

تا آنجایی که به جناح منتقد یا «جناح چپ» برگردد ما در بیانیه و بحثهای قبلی هم گفتیم این جناح ممکن است جناح منتقد راست درون حزب کمونیست ایران و کومله به رهبری ابراهیم علیرزاده باشد و به سیاستهای راست در رهبری کومله انتقاد و اعتراض دارد. اما همانطور که ما قبلا و در این بیانیه اخیر هم اشاره کرده ایم، این جناح فاقد یک رادیکالیسم کمونیستی و کارگری است. نمی‌توان به آن گفت یک جریان انتقادی کمونیستی! این جناح در تاریخ سه دهه گذشته کومله و حزب کمونیست ایران، در کمونیست زدایی در حزب کمونیست ایران و کومله سهیم بود، در تدوین سیاستهای راست در کومله سهیم بوده است. تعدادی از آنها بعنوان اشخاص، اعضا رهبری و عناصر مهم و شناخته شده در آن حزب و سازمان در عمده کردن نقش کومله و عملا حاشیه‌ای کردن حزب کمونیست ایران و تبدیل شدنش به یک تابلو و فقط یک نشریه، در اینکه موجودیت اجتماعی در ایران نداشته باشد، در اینکه هیچ تاثیر و سیاسی واقعی در جامعه ایران نداشته باشد، در تعیین سیاستهای راست روانه و گردش به راست کومله بطرف احزاب ناسیونالیست کرد چه در ایران و چه در منطقه نقش تعیین کننده ای داشته اند.

برای نمونه به مباحث در باره حضور کومله در کنگره ملی کرد، که رسماً پروژه قدرتهای منطقه‌ای و احزاب ناسیونالیست در کردستان عراق و ترکیه بود، نگاه کنیم. ما شرکت در این نشست، رفتن پای بستن یک پیمان مشترک با احزاب بورژوا-ناسیونالیستی، را نقد کردیم. گفتیم اساس شرکت در چنین پروژه ارتجاعی، آمادگی همکاریهای استراتژیک، تشکیل ائتلاف و جبهه با احزاب بورژوا-ناسیونالیست کرد، انهم از طرف جریانی که به خود می‌گویند کمونیست و نماینده کارگر، نشانه گردش به راست کومله و بیربطی کامل آن با کمونیسم و کارگر و رادیکالیسم کارگری است.

سران و شخصیتهای اصلی جناح منتقد (جناح چپ) که امروز از گردش به راست کومله اعلام نارضایتی می‌کنند، آن موقع مدافعین، قلمزنان و مدافعین و سخنگویان پروپا قرص این گردش به راست بودند. در دفاع از شرکت کومله در کنگره ملی کرد نوشتند و درست با فرهنگ و توجیهاتی که در کومله رایج است و همه گردش به راستهای خود را با آن توجیه میکنند، نوشتند ما حزب و جریانی اجتماعی هستیم و یک جریان اجتماعی احزاب راست را نجس نمی‌دانند و هر کس به ما انتقاد می‌کند چپ حاشیه‌ای و غیر اجتماعی است. با همین ادبیات از حضور کومله در کنگره ملی کرد، از نزدیکی کومله و روابط «دیپلماتیک» (اسم رمز نزدیکی سیاسی) با احزاب ناسیونالیست کرد در منطقه حمایت کردند. امروز هم که کادرهای این حزب از اینکه اسناد کنگره‌ها منجمله سند «تنظیم روابط با احزاب کرد در منطقه» دست پخت مشترک سران دو جناح است، می‌گویند و می‌پویند.

سران این جناح از عناصر جدی در تدوین و تثبیت این گردش به راست و نزدیک شدن کومله به ناسیونالیسم کرد، در فاصله گرفتن سریع کومله و حزب کمونیست ایران از کمونیسمی که این حزب و این سازمان در سالهای ۶۰-۷۰ نمایندگی می‌کرد نقش جدی داشتند. آنها در راه اندازان کمپین‌های ضد کمونیستی و درست کردن دیوار نفرت علیه کمونیسم کارگری و در اصل دیوار نفرت از گذشته کمونیستی کومله و حزب کمونیست ایران نقش داشتند. این جناح می‌تواند چپ درون کومله و حزب کمونیست ایران باشد ولی به هیچ عنوان نمایندگی یک جریان رادیکال کمونیستی و کمونیسمی که از سیاستهای کمونیستی حزب کمونیست ایران و کومله کمونیست با اعتماد به نفس دفاع میکند و اجازه تعرض به آن نمی‌دهد و با صلاحیتی کمونیستی در مقابل تمام گردش به راستهای این سازمان و این حزب می‌ایستد، نیست. این جناح فاقد رسالت و فاقد خط کمونیستی است که بتوان به آنها گفت جناح کمونیستی گفت!

در مورد اختلاف نظر، اینطور نیست که صحنه سازی می‌کنند. قطعاً این جناح انتقاداتی از علیرزاده و رهبری کومله دارد، اما این انتقاد به کل پروسه گردش به راست نیست بلکه به افراطیگری و تعیین تکلیفی است که رهبری کومله و در راس آن ابراهیم علیرزاده میکنند. اولین پلنوم کمیته مرکزی کومله پس از کنگره ۱۷ اعلام کرد که تثبیت

موقعیت کومله در جنبش ملی کرد و در رهبری آن، در اولویت کومله است و این به معنای دست شستن کامل و بدون اما و اگر از هر چیزی که رنگ و بوی کمونیستی، کارگری، چپی در آن سازمان می دهد، بود. ما شاهد نقدی به این جهتگیری از طرف جناح منتقد نبودیم. جناح منتقد اما به پراتیک این سیاست آنهم پیوستن کامل و قطعی کومله به احزاب کردی، و به این تعیین تکلیف، نقد دارد. به نظر من جناح منتقد به اینکه کومله بعنوان یک جریان چپ ناسیونالیست در نشستهای احزاب کرد حضور داشته باشد، راضی است و خواهان ادامه و ماندن در سطح سیاستها و پراتیک دوره کنگره ملی کرد است.

جناح چپ خواهان این است که کومله بعنوان نیرویی چپ بعنوان «طرفدار کارگر و زحمتکش»، بعنوان اهرم فشار و منتقد راست روی های احزاب راست «کرد» در تمام این ائتلافات حضور داشته باشد. سیاست و موقعیتی که بنظر می رسد این برای رهبری کومله کافی نیست. زمانیکه رهبری کومله کسب و موقعیت بهتر و موقعیت بالاتری را در جنبش ملی کرد در دستور خود میگذارد، دیگر در حاشیه احزاب اصلی قرار گرفتن کافی نیست. باید با هر چیزی که نشانه ای از رادیکالیسم و کمونیسم دارد، تعیین تکلیف کند. این مسیری است که رهبری کومله و عزیزان در پیش گرفته است و ظاهرا رهبری حزب کمونیست ایران و جناح منتقد با این درجه از چرخش و با این تعیین تکلیف نهایی مشکل دارند. انتقاد از این درجه از راست روی ربطی به دفاع از کمونیسم ندارد.

امروز گردش به راست را نه فقط در سیاست بلکه در فرهنگ، اخلاقیات، تشکیلات میتوان دید. عقب گردهای فرهنگی و اخلاقی، عقبگردهای تشکیلاتی که هر کمونیستی از شنیدن آن شوکه میشود. رواج فرهنگ و سنتهای عقب مانده و ناسیونالیستی در یک سازمان کمونیستی بدون اینکه این سازمان ابتدا از نظر سیاسی توسط ناسیونالیسم کرد تسخیر شده باشد، ممکن نیست.

وریا نقشبندی: شما در بیانیه به این اشاره کرده اید که این راست روی و این تعیین تکلیف براساس مولفه و فاکتورهای است. در این دوره چه فاکتورها و مولفه های این امر را بیشتر تسریع کرده است؟

آذر مدرسی: قطعاً مولفه های متعددی تأثیر داشته اند، از مولفه های درونی که من به بخشی از آن اشاره کردم تا مولفه های بیرونی. در مورد مولفه های بیرونی میشود به مولفه های متعددی اشاره کرد، اما فکر می کنم سه مولفه، تعیین کننده بودند یکی اینکه بعد از دی ماه ۹۶ ما شاهد پولاریزه شدن فضای سیاسی ایران هستیم. طبقه کارگر در اعتراضات و زدن مهر خود بر اعتراضات در جامعه ایران، جامعه ایران را به درجه زیادی پولاریزه کرد نه فقط جامعه ایران و احزاب سیاسی را، بعلاوه جمهوری اسلامی را هم در مقابل انتخابها و تصمیمات جدی قرار داد.

صورت مسئله جمهوری اسلامی این بود که چگونه جناح بندی درونی خود را برای مقابله با بحرانهای آتی که کلیت جمهوری اسلامی را هدف قرار داده سامان دهد. ارتجاع منطقه ای و ارتجاع جهانی را در مقابل یک وضعیت جدید قرارداد و این سوال که در تحولات آتی ایران چگونه می توان مانع قدرتگیری طبقه کارگر و کمونیست شوند، را در مقابلشان قرار داد. اینها فعلاً موضوع بحث ما نیست.

آنجا که به فضای سیاسی در ایران برمیگردد، در جامعه پولاریزه شده احزاب بینابینی، احزاب حاشیه ای، احزابی که در حاشیه جنبش های اصلی جا خوش کرده اند و منتقدین جنبشهای اصلی خودشان و جناح چپ جنبشهای خود هستند، باید انتخاب میگردند. ما این پولاریزاسیون را در تمام نیروهای سیاسی و جنبش های سیاسی دیدیم، راست پرو غرب رفت ناب ترین و فاشیستی ترین نوع ناسیونالیسم ایرانی، فرسنگرد، را بعنوان سخنگوی خود علم کرد. بر متن قدرت گیری طبقه کارگر و «خطر» حضور طبقه کارگر و انقلاب کارگری بر علیه کل بورژوازی و کل سیستم سرمایه داری فرسنگرد آلترناتیو کل راست شد و تمام جریانات دیگر راست که تا قبل از آن ماجرا بروبیایی داشتند و حرفی برای گفتن داشتند عملاً حاشیه ای شدند و این جریان سخنگو و شمشیر زن این صف شد.

در طیفی که به چپ موسوم است هم همین اتفاق افتاد. شاهد این بودیم که چپی که صرفاً ضد رژیم و صرفاً ضد اسلامی بود، از نظر سیاسی و استراتژیک به اپوزیسیون راست پرو غرب نزدیک می شود و از تمام سیاستهای امریکا در منطقه و در ایران حمایت می کند و به ناسیونالیسم پرو غرب نزدیکتر میشود. احزاب و نیروهای سیاسی در کردستان، منجمله کومله، هم شامل همین ماجرا هستند. کومله هم از یک طرف یک جنبش عمومی با مهر

رادیکالیسم طبقه کارگر ابراز وجود می کند و تپش بالایی در جامعه دارد و آنرا تحت تأثیر و اتوریته خود قرار می دهد، را میبیند و از طرف دیگر در کردستان احزاب کردی که کفش و کلاه کردند که «ارتش ملی کرد» و بلوک خود را تشکیل بدهند که در تقابلهای آتی صاحب سهمی شوند، را داشت. شرایط به کومله هم امکان اینکه کماکان در حاشیه احزاب اصلی بایستد را نمیداد، کومله باید انتخاب می کرد یا بر می گشت به صفوف کمونیسم و کارگر، یا راهی که تا حالا آمده بود را تمام می کرد و با کمونیسم و کارگر و ... تعیین تکلیف کند. رهبری کومله رسماً اعلام کرد که راهی که تا نیمه آمده است را ادامه خواهد داد، ظاهراً کشمکش بر سر این دگرپرسی و تعیین تکلیف از کنگره ۱۵ شروع میشود. کنگره ۱۷ و پلنوم بعد از آن، مهر این جناح را و پیروزی جناح عزیزان را بر خود دارد.

موقعیت ناسیونالیسم کرد در منطقه در این تعیین تکلیف تأثیر جدی داشت. به قدرت رسیدن دولت و احزاب کردی در کردستان عراق، تشکیل دولت اقلیم و به نان و نوبی رسیدن احزاب کردی در آنجا، اگر در ابتدا نقطه امید برای ناسیونالیسم کرد بود، اما با گذشت زمان، ضدیت کامل این احزاب با زندگی مردم کردستان با طبقه کارگر و زحمتکشان در کردستان به تقابلهای جدی در کردستان عراق کشیده شد بطوریکه امروز دولت اقلیم و احزاب بی آبروی کردستان عراق، برای جنبش ناسیونالیستی کرد لکه ننگی است و به پاشنه آشیل آن تبدیل شده. امروز هر کسی که روزی به «دولت خودی کرد» توهمی داشت امروز میگوید اگر دولت کردی این است ما نمی خواهیم، اگر به قدرت رسیدن احزاب کردی یعنی این! ما نمی خواهیم. بهرحال این تجربه یک بی آبروی و بی اتوریته ای جدی را برای احزاب کردی به ارمغان آورد.

دولت اقلیم پاشنه آشیل ناسیونالیسم کرد بود، اما نقش حزب خواهر پ ک ک در دل بحران سوریه و کوبانی آبروی دوباره ای برای ناسیونالیسم کرد و احزاب آن خرید. ببینید اگر کوبانی اتفاق نیفتاده بود، اگر آن مقاومت موجود نبود و اگر پ ک ک و سازمان تابع آن در سوریه در راس آن مقاومت قرار نمی گرفت، امکان نداشت کومله امروز با پژاک، که دست ساز پ ک ک است و در ایران هیچ ریشه اجتماعی ندارد، بعنوان یک جریان سیاسی و جدی در کردستان رابطه بگیرند و اصرار داشته باشد که باید پژاک در نشستها و پروژهای مشترک جبهه دیگر قرار گیرد. در نتیجه بحران سوریه، مقاومت کوبانی برای ناسیونالیسم کرد آبرو خرید و این شرایط را برای جناح ناسیونالیستی درون کومله و تعیین تکلیف نهایی کومله فراهم کرد.

مولفه دیگر اردوگاه نشینی و معضلات آن است. اردوگاه در سیستم هر دو جناح تقدس بالایی دارد. از دید هر دو جناح اردوگاه یعنی مراکز کارگری و صنعتی، اردوگاه یعنی مراکز چپ پتروشیمی، نفت، خودرو سازی و اگر نیرویی اردوگاه نشین نباشد انقلابی نیست، اجتماعی نیست و فوری انگ خارج کشوری میخورد. گویی اردوگاهی که در خاک عراق است پلایشگاه نفت آبان است و اگر نیرویی آنجا را ول کند پلایشگاه نفت آبان را ول کرده است! این اردوگاه نشینی و تن دادن به قوانینی که دولت اقلیم و احزاب کردی برای فعالیت آنها علیه جمهوری اسلامی تعیین میکردند و میکنند، با خود محدودیتهای جدی را برای کومله بوجود آورد و در مقابل این محدودیتها کومله مجبور بود جوابی بدهد. جواب برون رفت از این بن بست نزدیکی و وارد ائتلافها و بلوکهای منطقه ای شدن با بخشهای راست و «میلیتانت» ناسیونالیسم کرد بود.

همانطور که گفتیم میتوان به مولفه های زیادی اشاره کرد اما این سه مولفه به نظر ما مهمترین مولفه های بود که شرایط را برای چرخش به راست و تعیین تکلیف کامل در کومله را مهیا کرد.

وریا نقشبندی: اینرها در رسانه های اجتماعی نوشته ای از ابراهیم عزیزان منتشر شد است تحت عنوان اینکه چگونه اختلاف نظر در درون حزب کمونیست ایران را بزرگ نمایی می کنند. عزیزان مانند مصاحبه های رادیویی که داشته از اینکه نبود فرهنگ دمکراتیک در نقد و حل اختلاف نظرات صحبت کرده و از این سر بیشتر وارد این جنگ و این جدال شده است، دوست داشتیم نقد شما را در این رابطه بشنوم تا به سوالات بعدی بپردازیم.

آذر مدرسی: راستش فکر می کنم ابراهیم عزیزان «اعتماد به نفس» زیادی دارد که از بزرگنمایی اختلافات و بحران درون حزب کمونیست و کومله حرف میزند. بخصوص زمانی که نه فقط رهبری این جریان بلکه طیفی از اعضای کمیته مرکزی حزب و طیف وسیعتری از کادرهای آن حزب با فاکتورهای متعدد از جدالهای سیاسی، از اعتراضها به گردش به راست میگویند. زمانیکه نمونه های متعدد از زیرپا گذاشتن تحزب و موازین حزبی،

از تصفیه حسابهای تشکیلاتی با مخالفین سیاسی را از طرف ابراهیم عزیزاده و جناحش با فاکت علنی کرده اند، اعلام اینکه این بزرگ نمایی است، راستش بیشتر از هر چیزی سر خود را زیر برف کردن و امید به اینکه خوب حرف من را عده ای بدون چون چرا قبول می کنند و همزمان دستمایه تبلیغات جناحی برای از سر گذراندن این بحران است.

فکر نمی کنم «تاکتیک انکار» و پز «حال حزب و کومه خوب است» بیش از این کارآیی داشته باشد و بتواند فضا را به نفع عزیزاده تغییر دهد. فکر نمی کنم کسی در خارج این جریان قبول کند که این یک بزرگنمایی است. سیاست من سرم را زیر برف می کنم به امید اینکه دیگران هم همراه من سر را زیر برف کنند و قبول کنند که اینها بزرگ نمایی است و هیچ اتفاقی نیافتاده، شما آسوده بخوابید ما بیدار هستیم و همه چیز را تحت کنترل داریم و کارمان را ادامه می دهیم، دیگر کار نمی کند.

بخش دیگری از ادعاهای ابراهیم عزیزاده بنظر من درست است و آنهم شراکت جناح مقابل در گردش به راست کومه و در تثبیت سیاستهای راست در کومه است. عزیزاده حق دارد می گوید جناح مقابل با من شریک است. از حضورم در کنگره ملی کرد، ارتباط با احزاب دیگر، خبر داشته و تأیید کرده است. در این بخش عزیزاده که حق دارد. در نتیجه اینطور نیست که جناح منتقد با کل این چرخش به راست و ناسیونالیسم مقابله کرده و میتواند مدال چپ و کمونیستی را به سینه بزند.

اما در مورد «فرهنگ غیر دمکراتیک» و نقش آن در بحران امروز این جریان، من کمتر شخصیت سیاسی، نه فقط کمونیست، را دیدم که در توضیح بحران سیاسی یک حزب، در توضیح اختلاف سیاسی یک سازمان تا این حد اخلاقی و غیر سیاسی اظهار نظر کند. حداقل من در تاریخ فعالیت سیاسی ام کمتر چنین تحلیل اخلاقی و غیر سیاسی را برای توضیح دادن پدیده های سیاسی مهم دیده ام. شما هیچ حزب سیاسی را نمی توانید بخاطر «بد اخلاقی»، «غیر دمکرات» بودن کسی با بحران روبرو کنید. در بررسی تجربه شوروی و دلایل شکست انقلاب اکبر هم نقد عده ای این بود که چون استالین دیکتاتور بود توانست حزب بلشویک را به طررف دیگری ببرد. همان موقع نقد ما این بود که این غیر سیاسی ترین و غیرمارکسیستی ترین تبیین است. گفتیم هیچ حزب سیاسی جدی، هیچ سازمان سیاسی جدی بخاطر «بد خلقی»، «دیکتاتور» بودن، «غیر دمکرات» بودن کسی یا حلول روح غیر دمکرات و دیکتاتوری در جسم کسی به راست و یا به چپ نمی چرخد و یا دچار بحران نمی شود.

البته این اولین باری نیست که ابراهیم عزیزاده چنین «تبیین» غیر سیاسی و روانکاوانه ای از اختلافات میکند. در دوره اختلافات در حزب کمونیست ایران در سال ۹۰-۹۱، همین نوع «تبیین» را داشت. همان موقع و امروز هم البته مقداری محتاط تر و «سیاسی تر» از اینکه ۹۰ درصد از رهبری و کادرهای حزب و کومه، منجمله سیاستگذار اصلی آن (منصور حکمت) روحیه خود از دست داده اند، اینکه فضا برایشان تنگ شده و منفعل شده اند و انواع توضیحات اخلاقی و روانکاوانه را بعنوان تبیین سیاسی ارائه داده و میدهد.

هیچ آدم سیاسی نمی تواند اتفاقات سیاسی را به این شکل توضیح دهد و هیچ آدم سیاسی با این توجیه و توضیح قانع نمیشود، مگر اینکه بنا به مصالح سیاسی یا نادانی یا اینکه تصمیم گرفته هر چه ایشان بگویند قبول است. اما کسی که دو روز در آن جامعه فعل و انفعالات سیاسی را دیده باشد امکان ندارد یک چنین تحلیل روانکاوانه ای را نه از اختلافات سال ۹۰-۹۱، نه از اختلافات امروز در این جریان را از کسی بخرد.

این ادعا در عین حال عدم احساس مسئولیت سیاسی حتی در مقابل جناح خود است. من فکر می کنم ابراهیم عزیزاده باید بایستد و با صراحت بگوید بله این سیاست و تصمیم است. نمی شود شما در پلنومی بگویید من می خواهم موقعیت سازمان خود را در جنبش ملی کرد تثبیت کنم، دست به تصفیه مخالفین بزنید و همه را به «جرم» گرایش به کمونیسم کارگری تحت فشار سیاسی قرار دهید و زمانیکه از سیاست و پراتیک شما انتقاد می کنند بگویید شما غیر دمکرات هستید و روح غیر دمکراتیک در جسم شما حلول کرده و تحمل اختلاف نظر ندارید. نمی شود شما کودتای تشکیلاتی بکنید و بعد هم منتقدتان را به «غیر دمکرات» بودن و عدم تحمل آن متهم کنید. نمی شود عضو کمیته مرکزی رسماً در کنگره به مهندسی شدن انتخاب کنگره اعتراض کند و جواب شما این باشد که شما روحیه غیر دمکراتیک دارید و تحمل نمی کنید من انتخابات کنگره را مهندسی کنم!

باید پرسید بالاخره حقوق ویژه شما هم مرزی دارد؟ آیا «متمدن بودن»، «فرهنگ بالای سیاسی»، «قوانین» و

«تحمل نظر مخالف» شامل همه میشود یا فقط شامل مخالفین و منتقدین شما؟

وریا نقشبندی: در حالیکه کومه که در کنگره ملی کرد حضور داشت و مدعی بود باید بعنوان صاحب خانه نقش ایفا کند نه بعنوان مهمان! همزمان هم شاهد بودیم جبهه چپ کمونیست در کردستان را تشکیل می داد و بحث از آلترناتیوسوسیالیستی را با احزاب چپ و کمونیست تشکیل می دادند در این رابطه سوالی که پیش میاد این است که بیرون از خود این سازمان چه جریانهایی شریک این امر بودند؟ چه جریانهایی در مهیا کردن شرایط برای تقویت راست در کومه و موقعیتی که امروز کومه بدست آورده، با تأیید یا تمکین به آن، نقش داشته اند؟ چه جریانهایی می توانند در تسهیل شرایط برای عزیزاده شریک باشند؟

آذر مدرسی: اجازه بدهید ابتدا نکته ای را توضیح بدهم. بطور واقعی حزب کمونیست ایران چیزی نیست جز همان کومه! قطعاً قدرتگیری و هژمونی ناسیونالیسم کرد در آن سازمان و حزب نتیجه حضور یا عدم حضور گرایشاتی در درون این سازمان است. اما نیروهای سیاسی دیگر، بخصوص نیروهای که به خود چپ و کمونیست می گویند، در این مسئله و تقویت ناسیونالیسم در کومه بی نقش و بی تأثیر نبوده اند. آوانس دادن به ناسیونالیسم در کومه، سکوت در مقابل راست روی های آن، انتقادهایی در سطح کاغذ اما دنباله روی در دنیای سیاسی و واقعی، مشخصه «رادیکالترین» و «منتقدترین» این «چپ» است. این نیروها عملاً با جناح چپ درون حزب کمونیست ایران همصدا بودند و انتقادشان از نوع انتقاد آنها بود. وقتی صدایشان در آمد که کومه با جریانات حاشیه ای و بدنام تر ناسیونالیستی مانند خبات، عبدالله مهندی و پژاک وارد حشر و نشر شدند و به اصطلاح رابطه دیپلماسی برقرار کردند.

همان موقع که ایجاد «شورای همکاری نیروهای چپ در کردستان» مطرح بود، ابراهیم عزیزاده سراغ ما هم آمد و با پیغام و پیغامکاری های غیر رسمی تلاش کردند که ما هم وارد این پروژه شویم. ما با وجود علم و آگاهی به چنین تلاشها و طرح هایی اصرار کردیم که کومه رسماً روشن کند که ماجرا چیست و طرح را سیاه روی سفید برای ما بفرستد و روشن کند طرح چیست آیا قرار است این ائتلاف و جبهه ای برای فعالیت در خارج کشور باشد و ابعاد آن چیست که موفق نشدیم و هیچکدام از نیروهای حاضر در این پروژه حاضر نشدند رسماً اعلام کنند که طرح چیست. زمانیکه متوجه شدیم جوانی روشنی از کومه و سایر نیروهای سهیم در طرح نخواهیم گرفت تصمیم گرفتیم صریح و روشن سیاست خود را اعلام کنیم.

ما رسماً اعلام کردیم که تشکیل چنین ائتلاف ها و جبهه ها نه برای جواب دادن به نیاز طبقه کارگر و تقویت چپ و کمونیست در ایران بلکه تا آنجای که به جریانات چپ دیگر بر می گردد برای جواب دادن به بی افقی و بن بست و سیاست انتظاری که بر همگی شان حاکم بود، است. در مورد کومه هم همین بود کومه برای اینکه بتواند سر میز با حزب دمکرات و جریانات ناسیونالیست دیگر بعنوان یک قدرت غیر قابل حذف و هم سطح ابراز وجود کند، احتیاج داشت به اینکه نشان بدهد در راس چپ در کردستان است و نیرویی است که می تواند چپ را جمع کند. البته امروز به آن هم احتیاج ندارد شنیدیم که ابراهیم عزیزاده گویا دریکی از پلنوم هایشان گفته ما در کردستان دنبال نخود سیاه رفتیم و این چپ هیچی نیست.

بنظر من جریانات چپ از سر بی افقی و ناتوانی خودشان علیرغم علم به اینکه هر ائتلاف، اتحاد عمل نیروهای چپ در کردستان به معنی رفتن سایر نیروهای چپ به معنی رفتن آنها زیر چتر و اتوریته کومه بود و کومه و شخص عزیزاده شخصیت اول این ائتلاف و ... میشد، پای تشکیل این «اتحاد عمل» رفتند. با اینکار به این امر که کومه در راس این بلوک «چپ» در کردستان است، سهیم و شریک هستند. اینها شرایط را برای راس گرایش راست و ناسیونالیستی در کومه فراهم کردند که امروز اینطور با اعتماد به نفس می ایستد و با چپ و کمونیسم مقابله می کند و در مقابل منتقدین درونی هم اعلام می کند که من تصمیم خودم را گرفتم، به این سمت میریم و جواب کسی را نمی دهیم.

بنظر من این چپ در کسب این موقعیت از طرف عزیزاده شریک است. راه کارگر که بعنوان یک جریان ناسیونالیست چپ ایران همیشه به ناسیونالیسم بدهی داشته. اینها در دوره جنگ حزب دمکرات با کومه و حزب کمونیست ایران عملاً حزب کمونیست ایران را محکوم کرد. به درگاه حزب دمکرات تعظیم کرد و اعلام کرد که شما (حزب

کمونیست) هستند که آشوب بپا می‌کنند و جنگ داخلی در کردستان راه می‌اندازید. ما همان وقت جوابشان را دادیم. حساب و پرونده راه کارگر که همیشه به ناسیونالیسم کرد کولی و امتیاز داده و روزی طرفدار فدرالیسم قومی میشود، روزی طرفدار خودمختاری، به فعالین سیاسی و مدنی هویت قومی می‌دهد و به شما می‌گویند فعال کرد و به دیگری می‌گویند فعال کارگری عرب، روشن است. اما جریاناتی که با یدک کشیدن اسم کمونیسم کارگری و منصور حکمت با علم به کمونیسم زدایی و دیوار نفرتی که به رهبری علیزاده، علیه منصور حکمت و کمونیسم کارگری و علیه آن تاریخ کومله کمونیستدی، ساخته شده، وارد پروژه «اتحاد عمل» شدند و بخشا کاسه از آش داغتر هم بودند، نیروهایی که اعتبار کمونیسم کارگری و حکمت را پشت راست در کومله و شخص علیزاده بردند، امروز بی‌صلاحیت ترین نیروهای هستند که بتوانند به نام دفاع از چپ و کمونیسم در این مسئله اظهار نظر و دخالت کنند. این نیروها باید قبل از هر چیزی جوابگو باشند که چرا به ناسیونالیسم در کومله کولی دادند؟ چرا به آن امتیاز دادند؟ چرا با وجود اینکه ما گفتیم و نشان دادیم که برنده اصلی این «اتحاد عمل» ها در کردستان با گرایش راست کومله و علیزاده است، ناسیونالیسم را در کومله تقویت کردند؟ جز منافع حقیر سازمانی شان؟ این نیروها نه فقط به ما بلکه به طبقه کارگر و کمونیستها، به هر کسی که به آینده کمونیست و رادیکالیسم در آن جامعه فکر می‌کند جوابگو هستند. از نظر طبقه کارگر و کمونیستهای آن این جریاناتی هستند که اعتبار اتوریته و اعتبار ویژه منصور حکمت و کمونیسم کارگری را دستمایه منافع حقیر سازمانی خود کردند و شرایط تقابل کمونیسم را با ناسیونالیسم کومله سخت تر کردند.

پیوستن کمونیستها در کردستان، به احزاب ناسیونالیست کرد و رفتن زیر پرچم ناسیونالیسم کرد نیست. علاوه بر این ما در مقابل بدنه کمونیستی درون این حزب که بدنیاال جواب می‌گردند وظیفه جدی داریم. ما تقویت این طیف از کمونیستها چه در درون و چه در بیرون این حزب، کمک به نقد کمونیستی این گرایش راست و چرخشهای کومله، نشان دادن راهی که کومله علیزاده طی کرده و اینکه نهایتا انتهای این راه پیوستن کومله به ناسیونالیسم کرد و رفتن کنار بقیه کومله ها مثل کومله عبدالله مهدی، کومله ایلخانی زاده و هفت، هشت کومله دیگری که هستند، است. مسلح کردن این رفقا به نقدی کمونیستی و سیاسی کمونیستی در تقابل با کومله ناسیونالیست وظیفه ما است. دفاع از کمونیسم امروز، نه فقط دفاع از حزب کمونیست ایران و کومله کمونیستی که در آن تاریخ نقش داشته و نگهداشتن یک صف قوی از کمونیستها در کردستان و کم کردن تاثیرات منفی این دگرپرسی کومله بر مبارزه طبقه کارگر در ایران، مهمترین وظیفه ما در قبال بحران حزب کمونیست ایران و کومله، وظیفه ای است که در مقابل خودمان گذاشته ایم.

کومله و علیزاده تصمیم خود را گرفته اند که به کدام سو می‌روند و ما هم تصمیم گرفتیم بهای این رفتن را به هیچ عنوان طبقه کارگر در کردستان و جنبش کمونیستی در ایران نپردازد.

۷ سپتامبر ۲۰۲۰

با تشکر از رفیق آرام خوانچه زر برای کمک به پیاده کردن مصاحبه

وریا نقشبندی: بعنوان سوال آخر که در واقع دوسوال است که در قالب یک سوال مطرح می‌کنم. آنها هم اینکه فکر میکنید سرنوشت این بحران به کجا ختم میشود؟ سوالی که شاید برای خیلی ها مطرح شود و مسئله و دغدغه شان باشد این است که این ماجرا به کجا ختم می‌شود و سوال دوم اینکه سیاست ما بعنوان حزب حکمتیست (خط رسمی) و کلا وظایف ما کمونیستها در رابطه با این مسئله چیست؟

آذر مدرسی: برای تشخیص اینکه این بحران از لحاظ تشکیلاتی چگونه حل می‌شود هنوز زود است. صلاح مازوجی بعنوان سخنگوی جناح منتقد در مصاحبه ای اعلام می‌کند که قول بدهید در کنگره بعد ما را حذف نکنید ما انشعاب نمی‌کنیم. یعنی ما راتحمل کنید و ما انشعاب نمی‌کنیم و از طرف دیگر ابراهیم علیزاده بعنوان راس جناح راست گفته خوب بیایید کنگره ما تحمل تان می‌کنیم. اینکه علیزاده تا چه حد به حرف خود وفادار می‌ماند برای هیچکس تضمین شده نیست. اما مستقل از نحوه حل تشکیلاتی این اختلاف یا بحران و اینکه از نظر تشکیلاتی چه اتفاقی در آن حزب می‌افتد، بنظر من از نظر سیاسی روندی که ناسیونالیسم کرد در کومله و حزب کمونیست ایران طی کرده قطعی است و جناح منتقد قابلیت مقابله با آن را ندارد. من سعی کردم در صحبتهای قبلی به ناتوانی های «چپ» در کومله، حداقل در رهبری آن، اشاراتی بکنم. از این زاویه امیدی به اینکه ما شاهد توقف این پروسه و تفوق «چپ» در پروسه باشیم، نیست. بنظر من اعلام بحران و مقابله ای که الان علنی راه افتاده نهایتا میتواند پروسه تفوق رسمی و کامل راست را مقداری آهسته کند. بنظر من کومله و گرایش ناسیونالیستی در آن تصمیم خود را گرفته و تعیین تکلیف خود را کرده اند و امیدی به اینکه از درون کومله نیرویی بتواند در مقابل سدی ببندد و مانعی ایجاد کند نیست. روسای این «چپ» نه افق، نه سیاست، نه امکانات و نه جسارت این مقابله را ندارند.

شاخص ما در تعیین سیاست منافع طبقه کارگر، دفاع از کمونیست و دفاع از تاریخ و دستاوردهای جنبش کمونیستی در کردستان و ایران است. ما بعنوان بخشی از سازندگان آن تاریخ و ادامه دهندگان امروزی آن وظیفه مان دفاع از کمونیسم و حفظ دستاوردهای آن در جامعه است. طی دو دهه گذشته ما تلاش کردیم این گردش به راست کومله را به طبقه کارگر و کمونیستها نشان دهیم، تلاش کردیم نشان دهیم که کومله امروز به مبارزه امروز شما کاملا بیربط است. امروز مستقل از ادعاهای کومله و علیزاده، بطور واقعی کومله در چشم طیف وسیعی از مردم ایران ربط زیادی به آن تاریخ ندارد. نه پراتیک، نه سیاست، نه سنت، نه رابطه اش با جنبش کارگری، نه رابطه اش با بورژوازی کرد و رابطه اش با احزاب ناسیونالیست کرد، نه رابطه اش با طبقه کارگر در ایران هیچ کدام ربطی به کومله کمونیستی سالهای ۶۰ و ۷۰ ندارد. از این زاویه فکر میکنم به درجه زیادی در کارمان موفق بودیم و کومله دیگر موقعیت و اعتبار قبلی را در دهن کارگر و کمونیست و بخش آگاه آن جامعه ندارد. بطور کلی پیوستن علیزاده به «کومله» های دیگر از نظر سیاسی-اجتماعی به هیچ عنوان به معنای پیوستن کمونیسم و جنبش کمونیستی و

موجود نبود و تقریباً همه چپ ایران و آن جریاناتی که خود را کمونیست می‌نامیدند، بر علیه اش بودند. این حزب امتداد چپ ایران و کمونیسم روسی، چینی، مشی چریکی نبود و حتی سازمان کردستان آن (کومه‌له) نیز امتداد و ادامه «سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان» نبود. تاریخ و پراتیک این حزب، تاریخ کمونیسم ایران در دوره ای تاریخی است، تاریخ ما صاحبان و مدافعین واقعی این تاریخ و امتداد واقعی این کمونیسم، است. با خروج کمونیسم کارگری از آن جریان، دشمنان حزب کمونیست آن زمان و دوستان آن به دشمنان و دوستان کمونیسم کارگری تبدیل شدند و هنوز هم دشمنان و دوستان ما هستند. پس از گذشت سه دهه از این جدایی اقلیت باقی مانده، که همه امکانات و اسم و رسم آن حزب را تحویل گرفته بود، بتدریج مسیری را در پیش گرفت که امتداد آن حزب و آن کومه‌له نبود، تا جائیکه امروز یکی از جریانات جنبش ناسیونالیستی کرد در ایران است. این جریان و همه شاخه‌های جدا شده از آن، از اعتبار تاریخ پرافتخار حزب کمونیست ایران و کومه‌له کمونیست، از سمپاتی به آن، از خوشنامی آن، از اعتبار رهبران و فعالین جانباخته‌اش، از اسم آن و اعتبار این اسم، در خدمت یک جنبش بورژوازی سوءاستفاده کرده‌اند. رهبری این حزب تلاش کرده است تاریخ آن حزب و کومه‌له آن دوره را در بازار سیاست در خدمت این جنبش بورژوازی مسخ کند و اعتبار کمونیستی این تاریخ را دستمایه معامله در محافل ناسیونالیستی کند. این دوستان حق داشته و دارند هر راهی را انتخاب کنند، اما وظیفه ماست، که مانع این سوءاستفاده شویم و به عنوان صاحبان و مدافعان واقعی آن تاریخ از این سرمایه جنبش کمونیستی ایران دفاع کرده و مانع قربانی کردن این تاریخ در بارگاه ناسیونالیسم کرد شویم. این تاریخ معتبر و پرافتخار نسلی از کارگران، نسلی از زنان و مردان آزادیخواه و مردم زحمتکش در کردستان و ایران است و معامله و قربانی کردن آن ممنوع است. حزب کمونیست ایران و کومه‌له کنونی نه فقط هیچ حق ویژه ای بر این تاریخ ندارند، بلکه طی سالیان گذشته تقابل آشکار خود را با این تاریخ و دستاوردهای آن ثابت کرده‌اند.

سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان که در سال ۵۷ اعلام موجودیت علنی کرد، از نظر سیاسی-تئوریک از بسیاری از جریانات چپ آن دوره عقب مانده تر بود. تزهای مائو، تز «محاصره شهرها از کانال دهات» و تبدیل روستاها به مراکز اصلی فعالیت و نقش دهقان بعنوان نیروی محرکه اصلی انقلاب، در آن سازمان پدیده ای جدی بود. پوپولیسم و خلق گرایی و احترام به مذهب و عقب ماندگی فرهنگی و سیاسی به نام احترام به مردم از سر و کول آن جریان بالا میرفت. این سازمان مهر کمبودها و عقب ماندگی‌های چپ آن دوره را بر خود داشت. با همه این اوصاف این جریان خود را جریانی کردستانی تعریف نمی‌کرد، کارگر دوستی و زحمتکش دوستی و نفرت از ظلم و ستم و استثمار در آن جایگاه و الایی داشت. خود را کمونیست میدانست و جسورانه تحولات جدی ای را با اتکا به خط و سیاست و افقهای کمونیستی یک جریان مارکسیستی که اتحاد مبارزان نام داشت از سر گذراند. به نقد گذشته خود پرداخت، قبول کرد ایران سرمایه داری و آلترناتیو آن انقلاب سوسیالیستی است. در کنگره دوم خود از مباحث و سیاستها و نظرات «اتحاد مبارزان کمونیست» به عنوان جریانی که از جمله آنها را نجات داد، تقدیر کرد و در کنگره سوم خود «برنامه حزب کمونیست ایران» (مصوب اتحاد مبارزان) را تصویب و نهایتاً همراه اتحاد مبارزان کمونیست دو جریان اصلی و دو پایه اصلی حزب کمونیست ایران شدند. با تشکیل حزب کمونیست ایران، کومه‌له بعنوان سازمان کردستان این حزب ادامه فعالیت داد. با این اتفاق عملاً عمر «سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان» به پایان رسید. همینجا اذعان کنم که در مقابل تمام شاخه‌های فعلی کومه‌له (علیزاده، مهندی، ایلخانیزاده، روت سوسیالیستی، ریپاز کومه‌له و...)، باید از کومه‌له قبل از تشکیل حزب کمونیست ایران دفاع کرد. به این دلیل که آن جریان علیرغم عقب ماندگی‌های سیاسی، فرهنگی و سنت و سبک کار و...، با جسارت تحولاتی انقلابی و پیشرو در خود ایجاد کرد. اما کومه‌له‌های امروز و حتی «چپ‌ترین» آنها، کومه‌له ابراهیم علیزاده، در سه دهه گذشته، عقب‌گردهای سیاسی عمیقی کرده و همگی به ناسیونالیسم کرد پیوسته‌اند.

تشکیل حزب کمونیست ایران تحولی جدی و بسیار مهم و ارزشمند در سیاست ایران بود و این حزب پس از ده سال فعالیت دستاوردهای بزرگی را کسب کرد. با تشکیل این حزب، نوعی دیگر از کمونیسم در سیاست ایران و این بار در قالب یک حزب بزرگ کمونیستی میدان دار شد که بر کل تحولات دوره خود تاثیر گذاشت. با تشکیل حزب عملاً در حزب و تشکیلات کردستان آن (کومه‌له)، دوره ای جدی از مبارزه علیه پوپولیسم، درکهای انحرافی از کمونیسم، مبارزه شهری و انقلاب کارگری، مقابله با ناسیونالیسم، مقابله با سنت ناسیونالیستی در برخورد به تبعیض جنسی، در جریان بود و نهایتاً سیاست کمونیستی در رابطه با موقعیت زن و حقوق پایه ای مردم، جایگاه طبقه کارگر در مبارزه طبقاتی، نقش ارتجاعی و جایگاه بورژوازی کرد، سبک کار و فرهنگ و مناسبات حزبی

کمونیستها و اختلافات در حزب کمونیست ایران و کومه‌له

خالدحاج محمدی

مقدمه: مدتها است که زمزمه اختلاف و کشمکش در حزب کمونیست ایران و سازمان کردستان این حزب (کومه‌له) شنیده می‌شد. صف بندی و شکل گیری دو جناح در تشکیلاتهای مختلف این جریان، حتی قبل از بیان علنی مباحثات سیاسی از طرف کادر و اعضا رهبری این حزب و کومه‌له، در همه جا مشهود بود. فضای عمومی که در خارج از این حزب قابل مشاهده بود و مباحثات و جنگ و دعوايي علنی و نیمه علنی که در محافل مختلف طرح میشد، حاکی از یک شکاف بزرگ، مملو از بغض، عصبانیت، بی اعتمادی، کینه و فضای غیر سیاسی و ناسالم حاکم در نحوه برخورد به اختلافات و کشمکش‌ها در این جریان بود. انتقادات و اعتراضاتی چون دست بردن به تصفیه‌های تشکیلاتی، مهندسی کردن انتخابات کنگره‌ها و کنفرانسها، عدم کاندید شدن اعضای زیادی از کمیته مرکزی کومه‌له در انتخابات کنگره ۱۷ این جریان، در اعتراض به این فضای غیر سیاسی و ناسالم، گروه گرفتن نان و دارو و امنیت عده ای در اردوگاه، شایعه پراکنی، پاپوش دوزی‌ها و پرونده سازی‌های اخلاقی و غیر سیاسی، که پیشتر بعنوان شایعه به گوش همه رسیده است، امروز دیگر در نوشته‌های کادر و اعضای این تشکیلات علناً بیان میشود.

اکنون با علنی شدن اختلافات و منتشر شدن نوشته‌ها و سخنرانی‌های طرفین، به راحتی میتوان به ابعاد اختلاف پی برد و قضاوت کرد. من در این نوشته سعی خواهم کرد، به این ماجرا و روندی که جریانی که سالها است به نام «حزب کمونیست ایران» و «کومه‌له» فعالیت دارد، طی کرده است و چرایی آن و همزمان به موقعیت گرایش چپ در این جریان، نیز بپردازم. در این نوشته نکاتی را با توجه به سخنان ابراهیم علیزاده دبیر اول کومه‌له و حداقل در این جدال سخنگوی یکی از این جریانات و صلاح مازوجی به عنوان دبیر اجرایی حزب کمونیست و سخنگوی جناح چپ آن نیز اشاره خواهم کرد. همینجا اشاره کنم جناح چپ و راست نامیدن این دو جریان مستقل از اینکه من در مورد آنها چه قضاوتی دارم، اسمی که که در مجادلات در درون این حزب رایج است و من برای متوجه شدن مخاطب از همین نام استفاده میکنم.

چرا پرداختن به این مجادلات لازم است؟

اگر حزب کمونیست ایران و کومه‌له (تشکیلات کردستان حزب کمونیست) بعد از سال ۹۱ و خروج کمونیسم کارگری از آن، اسامی جدیدی، بر اساس سیاست و پراتیک امروزی خود، روی آن جریان میگذاشتند، و اگر فعالیت آنها به نام «حزب کمونیست ایران» و «سازمان کردستان آن حزب (کومه‌له)»، باعث تداعی شدن آنها با یک تاریخ مبارزه کمونیستی در کردستان و ایران نبود، چیزی که من معتقدم به آن نامربوط‌اند، مطلقاً نیازی نبود روی اختلافات، بحران و مجادلات آنها تمرکز کرد و نیروی زیادی گذاشت. در اینصورت میشد درست مانند مجادلات احزاب و جریانات دیگر از راست تا چپ، به مجادلات این جریان پرداخت. حتی اگر این جریان به اسم «سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان(کومه‌له)»، نامی که قبل از تشکیل حزب کمونیست ایران بر خود داشتند، فعالیت میکرد، هر چند من تفاوت زیادی میان آن جریان با همه «کومه‌له‌های امروز قانلم، هنوز این درجه از تمرکز مطلقاً لازم نبود.

حزب کمونیست ایران نیرویی کمونیست در تاریخ ایران است که در یک دوره تاریخی معین، با عروج طبقه کارگر در دل انقلاب ۵۷ و برای پاسخگویی به نیاز و ضرورتهای تاریخی تشکیل شد و مهر خود را بر تحولات جامعه ایران کوبید. این حزب با پدیده‌هایی تداعی شد که در چپ ایران آن زمان، موجود نبود، سیاست‌هایی را دنبال کرد و افق و آرمان و استراتژی‌ها را در دستور خود گذاشت، که تا آن زمان و حداقل در چند دهه قبل از قیام ۵۷

و دهها مسئله دیگر طی کشمکشهای جدی سیاسی و سازمانی تثبیت شدند. مبارزه ای جدی علیه عقب ماندگی و فرهنگ ناسیونالیستی، مذهبی و فئودالی و ضد زن چه در جامعه و چه در خود کومه له شد و این سنتها عقب رانده شد. معنی عملی این عقب راندن این بود که زنان از نیروی پشت جبهه و تدارکاتی نیروی پیشمرگ، از «نیروی حامی پیشمرگ»، سنت عقب مانده و مردسالارانه ناسیونالیسم کرد حتی در خود سازمان ما، به موقعیت دیگری به موقعیت رهبران و فعالین کمونیست، سخنرانان و مسئولین حزبی ارتقا یافتند. زنان و دختران علیرغم مقاومت‌های عقب مانده در کومه له در کردستان مسلح شدند. زن در صفوف خود کومه له «کشف حجاب» شد و در مناطق تحت نفوذ کومه له سنتهای عقب مانده و ضد زن چون «زن به زن»، ممنوع اعلام شد و مذهب سرجای خود، به عنوان افیون توده ها، گذاشته شد. کردپیتی حاشیه ای و کارگر و پرولتاریای صنعتی و ضرورت انقلاب کارگری بطور جدی وارد فرهنگ سیاسی این جریان و کل چپ ایران شد و طی مبارزه ای جدی و جدلهای مارکسیستی به مصوبات رسمی حزب و کومه له تبدیل شدند. سند «حقوق پایه ای مردم زحمتکش در کردستان» نوشته شد و مینا قرار گرفت، سنتهای ناسیونالیستی پیشمرگ‌پایه تی مانند زورگویی و اخاذی، از مردم ممنوع شد، کشتن اسرای جنگی ممنوع شد و حقوق زندانی توین و بازرسی از زندانهای کومه له شروع و همه چیز بازبینی شد و عملا زندانهای کومه له مراکز آموزشی برای اسرای جنگی تبدیل شد.

علاوه بر اینها و مستقل از جنگ مسلحانه چند ساله با ارتجاع اسلامی حاکم به عنوان یک رکن از فعالیت ما و تدوین استراتژی نظامی ما، در مقابل گردن کشی و جنگ طلبی و تعرضات حزب دمکرات سدی بستیم، تقابلی که نهایتاً به تحمیل یک جنگ سراسری علیه حزب کمونیست و کومه له از طرف حزب دمکرات منجر شد. جنگی که با شکست سیاسی و نظامی حزب دمکرات و اعلام آتش بس یکطرفه از جانب ما پایان یافت. با این پیروزی کمونیسم به عنوان نیروی قدرتمند، نیرویی که میتواند، نه تنها علیه حاکمیت که علیه قدری ناسیونالیسم کرد، بایستد و مغلوبش کند، جایگاه ویژه ای در ایران پیدا کرد. کارگر و زحمتکش در کردستان نه تنها در مقابل کارفرما که در مقابل زورگویی حزب دمکرات و دسیسه های مشترک او با کارفرمایان اعتماد به نفس پیدا کرد. در شهرها و در میان طبقه کارگر، حزب کمونیست و سازمان کردستان آن بعنوان نماینده این طبقه در جدال طبقاتی و رودررویی های سیاسی نه فقط با بورژوازی مرکزی که در تقابل با بورژوازی کرد، به رسمیت شناخته شد.

این تحولات در ایران کمونیسم را به یک جریان حزبی اجتماعی بزرگ تبدیل کرد و سمپاتی طبقه کارگر را بدنبال داشت. در کردستان کومه له را به سازمان انقلابی کارگران کردستان در مقابل حزب دمکرات به عنوان حزب بورژواها، فئودالها، کدخدا و آخوندها و مرتجعین تبدیل کرد. مقابله با عقب ماندگی های فرهنگی، مناسبات مردسالارانه و ناسیونالیستی، دفاع از حقوق زنان و مقابله با ارتجاع ضد زن در خود جامعه و در سازمانی که درست شده بود، نقد افکار پوسیده و ارتجاعی ضد زن، مقابله با حزب دمکرات و فرهنگ و سنتهای مذهبی و ارتجاعی آنها، سمپاتی وسیعی در جامعه ایران و در کرستان در میان زنان به ما را ایجاد کرد. ذهنیت از کمونیسم در جامعه از نیروی فشار به جریانی مدعی، انترناسیونالیستی، توده ای و قدرتمند تغییر یافت. اینها و دهها مسئله دیگر تحولات جدی در تاریخ سیاسی ایران و در چپ ایران بود که کمونیسم و خط جدیدی در تاریخ سیاسی آن را ممکن کرد.

از این رو نفرت امروز شاخه های مختلف کومه له از منصور حکمت، مطلقاً شخصی نیست بلکه سیاسی و نفرت از این کمونیسم و این تاریخ است. دلیل این نفرت انتخاب سیاسی امروز رهبرانشان و فاصله گرفتن آنها از این تاریخ کمونیستی، آزدیخواهانه و ضد ناسیونالیستی آن و نفرت از این تاریخ در همه ابعاد سیاسی، فرهنگی و طبقاتی و جنبشی است. این نفرت در دوره تشکیل حزب کمونیست ایران و در طی ده سال حیات این حزب در چپ ایران موجود و برجسته بود. اگر نگوییم همه اما بخش عمده چپ ایران از جمله آنهایی که امروز همراه کومه له و حزب کمونیست ایران «اتحاد چپ و آلترناتیو سوسیالیستی» را ساخته اند، هنوز هم علیه این تاریخ و علیه این کمونیسم و علیه شخص حکمت، به عنوان نماینده و سخنگو و تئوری پرداز این کمونیسم، قلمفرسایی میکنند. این جریانات در لشکرکشی حزب دمکرات برای نابودی ما و تحمیل جنگ به ما در آن دوره، کنار حزب دمکرات ایستادند و به نام دفاع از «خلق کرد و جنبش ملی دمکراتیک کردستان»، حزب کمونیست و کومه له را به آتش افروزی و «برادرکشی» متهم کردند و به شکست ما امید بسته بودند. جدال کمونیسم و این چپ غیر کارگری و ملی تاریخی طولانی دارد و کماکان در جریان است اما نیروهای درگیر در آن جبهه خود را تغییر داده اند. امروز دیگر حزب کمونیست و سازمان کردستان آن در کنار منتقدین دیروزی خود به تقابل با کمونیسم کارگری و تئوریسین

آن می تازند. کسانیکه در تشکیل حزب کمونیست ایران شریک بودند و در کنار منصور حکمت هزار بار به این کمونیسم اعلام وفاداری کردند امروز و در امتداد همین جنگ به نام این حزب و سازمان کردستانش علیه این تاریخ شمشیر میزنند.

این حزب و کومه له آن دوره را منصور حکمت و اکثریت بالایی از کادر و اعضای همراهش جا نگذاشت، که به بارگاه ناسیونالیسم کرد و جنبش بورژوازی ناراضی کرد تعظیم کنند و همه اعتبار کمونیستی این جریان را دستمایه قبول شدنشان در رهبری جنبش ملی کرد کنند. ما همان دوره گفتیم اجازه نخواهیم داد از دستاوردهای کمونیسم ما برای کسب اعتبار یک جنبش ضد کارگری، جنبش ناسیونالیسم کرد، که کومه له ابراهیم عزیز زاده امروز دیگر یک شاخه آن است، استفاده شود. جدال ما علیه این سوءاستفاده، دفاع از یک طبقه اجتماعی و کمونیسم این طبقه است که در حزب کمونیست ایران و کومه له نمایندگی میشد.

اگر اینها به اسم «حزب کمونیست ایران» و «کومه له» و با اتکا به این موجودیت اجتماعی و به نام این تاریخ فعالیت نداشتند، اگر قطع رابطه سیاسی و جنبشی خود را با این تاریخ رسماً اعلام میکردند، پرداختن به بحران و تحولات این جریان جایگاه مهمی نداشت. دفاع از این تاریخ و از این اعتبار و خوشنامی در مقابل تعرضاتی که در سه دهه اخیر به این کمونیسم و به این اعتبار و این تاریخ، از جانب بخشی از کسانی که در آن تاریخ سهیم بودند و سه دهه است راهی دیگر انتخاب کرده اند، وظیفه جدی ما است. در دل هر انشعاب و اختلافی در سی سال گذشته در حزب کمونیست و کومه له، پس از جدایی ما رخ داده است، حمله به این تاریخ و حمله به کمونیسم، حمله به خط معینی در سیاست ایران که حزب کمونیست بر اساس آن بنیاد نهاده شد و حمله به منصور حکمت به عنوان صاحب اصلی آن خط، بخشی از ماجرا است. ضرورت دخالت ما از همین سر و بر همین اساس است.

افق و آرمان کومه له و وظایف حزب کمونیست ایران

از سال ۱۹۹۱ و خروج کمونیسم کارگری از حزب کمونیست ایران جریان باقی مانده همیشه با دو پدیده روبرو بوده است. یکی، تلاش جریانات و شخصیت‌های راست و ناسیونالیست درون این حزب برای خداحافظی با کمونیسم و پیوستن رسمی به جنبش ناسیونالیسم کرد و دیگری مقاومت‌های پراکنده و متأسفانه ضعیف در مقابل این راست روی و امید به حفظ کومه له روی «سیاست انتظار». ناسیونالیسم کرد همیشه یکی از گرایش‌های درونی کومه له بود و اینرا ما بکرات گفته ایم. طی سی سال گذشته چند جریان ناسیونالیستی از کومه له جدا شده و هر کدام سازمان خود را ساخته و راه خود را رفته اند. ما اکنون با چند گروه و سازمان طرف هستیم که همگی از این اعتبار میخورند و همگی از هر تلاشی علیه تاریخ واقعی حزب کمونیست ایران و سازمان کردستان آن کوتاهی نکرده اند. امروز چندین سازمان به نام کومه له فعالیت میکنند، کومه له عبدالله مهندی، کومه له عمر ایلخانی زاده، روت سوسیالیستی کومه له، ریباژ کومه له، کومه له عبدالله کهنه پوشی و نهایتاً کومه له ابراهیم عزیز زاده !

اینجا جای پرداختن به پروسه دگرذیسی کومه له و حزب کمونیست ایران در تاریخ سی ساله گذشته نیست. جریان ما در این سی سال مکرراً به این تاریخ و در لحظات تعیین کننده این پروسه به دگرذیسی آن پرداخته است. اما جایگاه امروز این جریان و افق و آرمانها و جایگاهی که در صف بندی های طبقاتی و جدالهای سیاسی در جامعه ایران قرار گرفته است، امری بسیار روشن است. آنچه امروز و یا در سه سال اخیر باعث بحران یا تشنات و اختلافات در این حزب شده است، و یا آنچه باعث شکل گیری رسمی دو جناح در این حزب شده است، محورهایی که بر سر آنها اختلاف موجود است و از جانب سخنگویان این جریان و شخصیت‌های اصلی این دو بیان میشود، مقاومت جناح چپ در مقابل «افراطی گری» جریان راست، به رهبری ابراهیم عزیز زاده، در نزدیکی و پیوستن به ناسیونالیسم کرد و تعیین تکلیف نهایی است.

این کومه له در تاریخ سه دهه گذشته به عنوان جناح چپ جنبش ملی در کردستان ایستاده است و این را خود رهبری آن قبلاً با زبان الکن و امروز با زبان سلیس بیان میکند. مشکل نیروهای سیاسی که این حقیقت را انکار میکنند، موقعیت امروز خود این نیروها و باج دهی آنان نه تنها به کومه له بعلاوه به ناسیونالیسم کرد است. کومه له امروز در دنیای سیاست با اتکا به فاصله گرفتن و مقابله آشکار با گذشته خود، در میان مخالفان و دشمنان گذشته حزب کمونیست ایران و کومه له کمونیست، مقبولیت پیدا کرده است. رابطه ای که چپ سنتی و ملی ایران با جنبش ناسیونالیست کرد داشته، بدهکاری تاریخی این نیروها به ناسیونالیسم کرد، ترک، عرب و، امروز شامل او

هم شده است. تعجیل امروز کومه له برای تعیین تکلیف و پیوستن کامل به ناسیونالیسم کرد، دست بردن به سنتهای ناسیونالیسم کرد و احزابش در مبارزه سیاسی و مناسبات حزبی و تعیین تکلیفهای تشکیلاتی در اختلافات این دوره، تلاش برای تسخیر پستها و ارگانهای تشکیلاتی قبل از بروز و یا طرح روش و باز اختلافات و مبارزه متمدنانه سیاسی، جناح چپ این جریان را به تکاپو برای حفظ موقعیت خود در مقابل حریف انداخته است.

بعلاوه در طول تاریخ سه دهه گذشته همیشه عده ای از سر کمونیسم خود و بر اساس ذهنیت خود از حزب کمونیست ایران و کومه له قدیم، جذب جریانی شده اند که هنوز تحت این نام فعالیت میکند. این پیوستن و اسم و رسم کومه له و حزب کمونیست، مشکلاتی برای این جریان فراهم کرده است و فعلا هم خاتمه نمی یابد. لذا وجود طیفی از رفقای کمونیستی که به کل این پدید و راست روی آنها از جمله به شریک بودن جناح چپ در این راست روی، اعتراض داشته است و به تمکین کردن و سازش و کوتاه آمدن و ناپیگیری جناح چپ معترض است، جناح چپ را نیز مجبور کرده است زیر فشار تکانی بخورد و حداقل از خود دفاعی کند.

جناح راست متمرکز در رهبری کومه له، بر متن تحولات جدی این دوره و ضرورت در پیش گرفتن یک سیاست و استراتژی سر راست و غیر بینابینی، تصمیم گرفته است تکلیف خود را تماما با گذشته خود یکسره کند و رسماً تمام قد به یک پای جدی و قوی جنبش ملی کرد تبدیل و برای تامین رهبری آن با رفقای خود مقابله کند. این جناح مصمم است آخرین بارقه های چپ و ته مانده های سنت حزب کمونیست ایران و کومه له قبل از ۱۹۹۱ را، در همه زمینه ها از تاریخ تا سیاست و سبک کار و مناسبات حزبی و... از خود بزدايد. تلاش کرده است در دوره اخیر این دگر دیسی سیاسی را در کنگره و پلنومهای خود تصویب کند، رهبری و ارگانهای حزبی را در این راستا تغییر دهد، ناراضیان را، با دامن زدن به فضای عقب مانده و ضد منصور حکمت در این سازمان، با شمشیر و جرم تعلق به کمونیسم کارگری در درون خود ایزوله کند. در چنین فضایی بخشی از منتقدین، کسانی که گوشه ای از این حقایق را گوشزد کرده اند، کسانی که این درجه راست روی را مغایر آرمانهای کمونیستی خود میدانستند، اخراج شده، یا وادار به استعفا و کناره گیری شده و عملاً تصفیه شده اند. در دوره ای که عبدالله مهندی که با زور اسلحه خواهان تقسیم قدرت پنجاه پنجاه میان خود و عزیزان بود و با همین ابزار به جنگ عزیزان رفت و همین «اتهام» که ابراهیم عزیزان زیر سایه منصور حکمت است را در بوق و کرنا میکرد، ما گفتیم این حمله به کمونیسم و گذشته کمونیستی، این دیوار نفرت از حکمت و کمونیسم کارگری برگ عبور مهندی از مرز و پیوستن به جبهه بورژوازی کرد است. امروز ابراهیم عزیزان و همراهانش به این برگه عبور نیاز دارند. دلیل در پیش گرفتن این سیاست آشنای ضدیت با کمونیسم کارگری منصور حکمت را باید در این واقعیت دید! صرف انتقاد از جواب دادن به قلدری حزب دمکرات و شکست سیاسی و نظامی به آن، صرف اعلام تعلق به جنبش ملی کرد و کردایه تی، حضور در مجامع و بلوک بندی ها کافی نیست. باید تا آخر خط رفت!

این جریان در افق و اهداف اولویت کار خود را تحکیم موقعیت در رهبری جنبش ملی تعریف کرده است. ابراهیم عزیزان هم و غم خود و کومه له را حفظ و حدت این جنبش، مقابله با انشقاق در آن و احزابش گذاشته است. عزیزان تلاش کرده است با داستانسرای به نام تاریخ، کل تاریخ کمونیستی گذشته را آگاهانه زیر خاک کند و تاریخی جعلی و ضد تاریخ را به نام حقیقت بر اساس نیازهای امروز خود جایگزین آن کند. اسناد آن تاریخ را از همه سایتها ی خود، سی سال است جمع کرده اند. برای عزیزان مستقل از اعلام وفاداری صوری به «باورهای مشترک حزب کمونیست ایران»، این حزب امروز تنها ابزاری است برای جلب حمایت مردم ایران از «جنبش ملی کرد».

علیرغم این بیان صریح و روشن ناسیونالیستی از جایگاه حزب کمونیست برای کومه له، زمانیکه میگویند دوستان، در جریان شما نه از کمونیسم و نه از حزب کمونیست ایران چیزی باقی نمانده است و شما تماماً به ناسیونالیسم کرد پیوسته اید و تمامی سیاستهای تان در جهت منفعت جنبش ناسیونالیستی کرد تنظیم شده است، هیاهو میکنند که «ما حاشیه ای نیستیم» و «ضدیت با کومه له» راه افتاده است. خواننده کنجکاو میتواند به صدها بحث صریح و روشن از طرف سخنگویان این جریان و نقدهای کمونیستی رفقای حزب ما در طول این سه دهه مراجعه کند.

برای اثبات هزار باره این حقیقت، تنها به مواردی از گفته ها در میان خرواری نوشته رسمی این جریان و صحبتهای سخنگویان آن را شاهد می آوریم.

در اطلاعات پایانی پلنوم کمیته مرکزی منتخب کنگره ۱۷ این جریان بعد از تعریف و تمجید از جنبش روزاوا

(بخوان کردستان سوریه) و دستاوردهای اجتماعی آن از جمله در زمینه «حاکمیت مردم»، در بخش اولویتهای این جریان آمده است:

«تحکیم موقعیت کومه له در رهبری مبارزه بر علیه ستم ملی با اتکا به «برنامه کومه له برای حاکمیت توده ای ، «استراتژی کومه له در جنبش کردستان» و

«رهبری مبارزه بر علیه ستم ملی» در حقیقت منظور رهبری بر همان «جنبش کردستان» است که استراتژی این جریان و چیزی جز جنبش ناسیونالیست کرد نیست.

این تبیین و سیاست ناشی از آن در حزب کمونیست ایران و کومه له تاریخی دارد. در دوره جنگ ما با حزب دمکرات این تر که جنگ بر سر رهبری جنبش ملی است و کومه له برای تامین این رهبری وارد جنگ شده است، در رهبری حزب کمونیست و کومه له وجود داشت که مورد نقد منصور حکمت قرار گرفت و ظاهراً مورد توافق بقیه قرار گرفت. در ایندوره دو سیاست در مقابل هم قرار گرفتند. سیاست «جنگ جنگ تا پیروزی» عبدالله مهندی با این تبیین که گویا جنگ ما با حزب دمکرات جدال بر سر حاکمیت در یک جنبش واحد است و سیاست منصور حکمت مبنی بر اعلام آتش بس یکجانبه از طرف کومه له بود با اتکا به این تبیین که این جنگ تقابل دو جنبش ناسیونالیستی به رهبری حزب دمکرات و جنبش انقلابی به رهبری حزب کمونیست در شکل نظامی آن است، وجود داشت. رهبری حزب و کومه له (که عزیزان نیز عضو آن بود) سیاست و تبیین منصور حکمت از جنبشهای مختلف در کردستان، رابطه احزاب آن و دلایل جنگ حزب دمکرات علیه کومه له و سیاست اعلام آتش بس یکجانبه را قبول کرد. امروز بعد از گذشت سی و چند سال از این جدل عزیزان و رهبری کومه له دوباره سراغ تبیین و سیاست رد شده در این جریان رفته اند و نام آنرا «احساس مسئولیت» و «پیشروی» میگذارند!

اما اجازه بدهید معنی عملی «رهبری مبارزه علیه جنبش رفع ستم ملی» که فرمولی بسیار زیرکانه است و «جنبش کردستان» و ارزش و جایگاه حزب کمونیست این دوستان و جنبش سراسری و... را نیز در این افق و آرمان از زبان این دوستان بشنویم.

ابراهیم عزیزان در مصاحبه ای تحت عنوان «بحث و گفتگو پیرامون مسائل خاورمیانه، کردستان در شرایط کنونی و اختلافات سیاسی احزاب» با محمد خاکی (رادیو دیالوگ) که در ۲۶ ژوئیه ۲۰۲۰ انجام گرفته است، میگوید:

«ما در حزب کمونیست ایران افقی را به روی مردم کردستان باز کرده ایم، یعنی به مردم کرد میگوییم که سرنگونی جمهوری اسلامی در مبارزه مشترک شما و مردم ایران بدست می آید و حقوق شما هم اینجا تامین میشود. باز کردن این دریچه و زنده نگهداشتن این افق و بلند کردن این پرچم در عین حال پیامی هم هست برای مردم کردستان و پیامی هم هست به مردم زحمتکش و کارگران در ایران هم که جنبش کردستان خودش را همیمان شما میدانند و شما هم باید هم پیمانش باشید.» بودن ما در حزب کمونیست ایران خدمت میکند به نگهداشتن چنین افقی». (تاکید ها از من است)

اینجا معلوم میشود که همه چیز در «جنبش کردستان» (نام دیگر جنبش ملی) خلاصه میشود و سخنگوی این جنبش به روشنی و با صراحت میگوید منظور از «جنبش رفع ستم ملی» در سند پلنوم کمیته مرکزی شان چیست. منظور جنبشی است که هر جریان و گروه و سازمان و فردی به شرطی که کرد زبان باشد و از جمله احزاب دمکرات و شاخه های زحمتکشان، خبات، پژاک، کودار و...، و البته کومه له هم عضو آن هستند و آرمان کومه له هم چیزی نیست جز پیروزی این جنبش! توجه داشته باشید پرچم این افق و این آرمان تقریباً در طول تاریخ و از جمله از قیام ۵۷ ایران تا امروز، در دست حزب دمکرات بوده است. امروز کومه له همان پرچم و آرمان را قبلگاه خود کرده است. ما در حزب کمونیست و کوله آن دوره، از جانب ناسیونالیستهای دو آتشه بدلیل قائل نبودن به چنین «جنبش واحدی، مخالفت و مبارزه با افق آنزمان حزب دمکرات و امروزی کومه له، لقب خائن به این جنبش را گرفته ایم. نوشته بالا سخنان کسی است که دبیر اول کومه له جدید است. تعجب نکنید که امروز از جانب طیف فالانتر و متعصب کومه له کنونی همان لقب را به ما نسبت دهند و البته هزار بار با «زبان زمخت» نسبت داده اند.

بعلاوه اینجا معلوم میشود و دبیر اول کومه له روشن و واضح میگوید، ارزش حزب کمونیست ایران و بودن کومه له در این حزب برای کمک به پیروزی این افق است. مردم ایران و طبقه کارگر ایران و جنبش سراسری، با تمام تعارضات و تشریفات لفظی در مورد آنها، قرار است از این «جنبش» واحد کردستان حمایت کنند. حزب کمونیست

از ظرف اتحاد کارگران کمونیست و ابزار سازماندهی انقلاب کارگری، به وسیله جلب حمایت مردم ایران از «جنبش کردستان» تبدیل شده است. جایگاه کارگران در این حزب و ضرورت پیوستن به آن برای انقلاب کارگری، از زمان خروج کمونیسم کارگری از این حزب، تنها در تشریفات و تعارفات با چپ و مناسبت‌های ویژه بکار گرفته میشود. در دنیای واقعی حزب کمونیست ایران پرچمی است برای جلب حمایت از «جنبش کردستان» و نه هیچ چیز دیگر! معلوم است سند و مصوبه و «باورهای مشترک» که بسیاری در آن حزب بر آن پافشاری میکنند، نزد صاحبان و شخص دبیر اول کومه له هیچ ارزشی ندارد و مبنای هیچ پراکتیکی نیست.

تمام تلاشهای شبانه روزی کومه له در همکاری و تشکیل جبهه کردستانی با احزاب ناسیونالیست، تمام تاکیدهای شخص ابراهیم عزیزاده در مورد ضرورت اتحاد و همکاری با این احزاب و ممانعت از انشقاق و اختلاف میان آنها، تمام دفاعیات از هر دو شاخه مختلف این جنبش، شرکت در «کنگره ملی کرد» و تعریف و تمجید از آن، دفاع از حکومت اقلیم به نام «حکومت نوپا» و توجیه عملی بربریت حاکم بر طبقه کارگر و توحش علیه زنان در اقلیم کردستان، سینه زنی برای جلال طالبانی و تقدس او به عنوان یار «کومه له» و صدها نمونه دیگر، و در مقابل زبان زخمیت نسبت به کمونیستها، در ایران و عراق، گوشه‌هایی از دگرپسویی و تغییر و چرخش کومه له به سوی ناسیونالیسم کرد است. چرخشی که بدون پاک کردن تاریخ کمونیستی و کارگری حزب کمونیست و کومه له و جایگزینی آن با تاریخ خود ساخته و بدون دشمنی با منصور حکمت و شیطان سازی از او ممکن نیست.

تاکید بر «حاکمیت مردم» در کردستان سوریه، تمجید و تعریف از خود مدیریتی پ ک ک، قورت دادن نام «روژاوا» به جای کردستان سوریه و تکرار این واژه که مربوط به پ ک ک و اعتقاد به یک کردستان بزرگ است و بکار بردن آن در اسناد رسمی و از جانب پلنوم و شخص دبیر اول کومه له و دبیر اجرایی حزب کمونیست، نشانه نزدیکی عمیق و جنبشی کومه له با ناسیونالیسم کرد و رفتن در مسیری مشترک است.

در کنگره ملی کرد همین جهت بطور برجسته از جانب رهبری این حزب و کومه له پیش رفته است. ابراهیم عزیزاده در نوشته اخیرش زیر عنوان «چگونه اختلاف نظرهای درون حزب کمونیست ایران بزرگمانی می شود؟» مینویسد:

«یا در گرما گرم تدارک «کنگره ملی کرد»، که افکار عمومی در هر چهار بخش کردستان شدیداً به آن امید بسته بود، بر سر شرکت در آن اختلاف نظر میداشتیم؛ در حالی که میدانیم در آن موقع نه تنها بر سر شرکت در پروسه تدارک آن اختلاف نظری وجود نداشت، بلکه بر سر لزوم به خرج دادن ابتکار عمل برای تامین درجه ای از هماهنگی بین کلیه احزاب موجود در کردستان ایران هم در برخورد به مسائل درون کنگره اتفاق نظر وجود داشت. اینها همگی تحولات سیاسی مهمی در سالهای اخیر بوده اند.»

فعلاً از «تحولات مهم سیاسی سالهای اخیر» ابراهیم عزیزاده و اشتراک نظر رهبری حزب و کومه له بر سر شرکت در «کنگره ملی کرد» میگذریم و به بقیه سخنان و نظرات این جریان از زبان دبیر اول توجه میکنیم.

در سال ۲۰۱۲ دولت ترکیه با عبدالله اوجلان مذاکراتی داشت و متعاقب آن تلاش برای توافق میان پ ک ک و ترکیه و پایان مبارزه مسلحانه پ ک ک و... در جریان بود. در ۲۱ مارس ۲۰۱۳ دولت ترکیه از پ ک ک خواست سلاحها را زمین گذاشته و به مرزها عقب نشینی کنند. چند ماه بعد در ژوئیه ۲۰۱۳ به فراخوان مسعود بارزانی نشستی متشکل از ۳۹ جریان و گروه ناسیونالیستی، اسلامی و قومی «کرد» از ایران، عراق، ترکیه و سوریه در اربیل برگزار شد که نام آن را «کنگره ملی کرد» گذاشتند. «کنگره ملی کرد» را مسعود بارزانی به نمایندگی از جانب جلال طالبانی و عبدالله اوجلان فراخوان داد. بارزانی هدف از این کنگره را «آشتی با دولتهای منطقه و ملتها» اعلام کرده بود، نتیجتاً علاوه بر دولت آمریکا، جمهوری اسلامی و دولت ترکیه نیز جزو مدعیان این کنگره بودند.

روسای کنگره ملی به ترکیه قول داده بودند که این کنگره خلاف منافع آنها عمل نمیکند. اردوغان در آن دوره بر سر این ماجرا میگوید:

«بگذارید بی تعارف بگویم مدیریت منطقه ای شمال عراق، باید در این خصوص به شیوه ای قدم بردارد که تصمیمات کنگره با تعهداتی که در قبال ما دارد، مخالفت و تناقضی نداشته باشد. آنها در بیانات و سخنان خود تعهداتی به ما

داده اند.»

بررسی کنگره ملی کرد» در این نوشته نمیگنجد. ما در همان دوره به بررسی هدف این کنگره که از زبان صاحب آن «آشتی ملتها و دولتها» اعلام شد، ترکیه در آن نقش جدی داشت و مسعود بارزانی از طرف روسای پ ک ک و اتحادیه میهنی آنرا هدایت میکرد و امروز به عنوان وقایع مهم سیاسی از آن اسم برده میشود، به نقش کومه له و دفاع هر دو شاخه چپ و راست امروز آن پرداخته ایم که لینک آنها ضمیمه است.

ابراهیم عزیزاده دبیر اول کومه له و نماینده آن در کنگره ملی در مصاحبه ای با تلویزیون کومه له در مورد اهداف این کنگره، میگوید:

«از نظر ما اگر این کنگره موفق شود پیامی محکم برای دولتهایی که مردم کرد در آنها زندگی میکنند و مردم کرد را تحت فشار میگذارند و مردم کرد را از حقوق ابتدایی خود محروم میکنند بفرستد، میتواند کنگره ای موفق باشد.»

«...میتواند در این کنگره این پیام بیرون برود که دولتهای اشغالگر کردستان، دولتهای دشمنان مردم کرد، نمیتوانند بیش از این بر سر تفرقه انداختن و دو دستیگی ایجاد کردن در میان نیروهای سیاسی حساب باز کنند.»

در سال ۲۰۱۳ افق دبیر اول کومه له از نزدیکی با سایر احزاب ناسیونالیست کرد در منطقه، افقی است که چند سال بعد بعنوان سند و سیاست رسمی این سازمان در کنگره ۱۷ و پلنوم کمیته مرکزی تصویب میشود. ممانعت از ایجاد «دو دستیگی» در میان «نیروهای کردستان»، ضرورت یکدست و هماهنگ ظاهر شدن «نیروهای کردستان» در این کنگره، بحث از دولتهای اشغالگر و...، سیاستی است که ابراهیم عزیزاده و سازمانش از سال ۲۰۱۳ تعقیب کرده و در پیش گرفته اند. تشکیل «جبهه احزاب کردستانی» هم ناشی از همین «ضرورتها» و برای جواب دادن به همین «نیازها» و تقویت «جنبش کردستان» بود.

افقی که عزیزاده امروز از آن بعنوان «جنبش کردستان»، ضرورت وحدت این «جنبش» و احزاب آن، نام میبرد و وظیفه نیروها و جنبشهای دیگر در ایران را حمایت از آن میدانند و حزب کمونیست را ابزاری برای جلب این حمایت از «جنبش ملی کرد» و نیروهای آن در ابعاد سراسری و کمک به تقویت و پیروزی این جنبش، میدانند. این سیاستی است که کومه له از سال ۲۰۱۳ رسماً و عملاً اتخاذ کرده است. لازم نیست مارکسیست بود تا به عمق ناسیونالیسم این افق و آرمان پی برد.

ابراهیم عزیزاده در مصاحبه با خبرگزاری فرات که در جهان امروز شماه ۳۹۵ اوت ۲۰۱۸ منتشر شده است، در جواب سوال خبرگزاری که میپرسد: «نظر شما در مورد پروژه اقدام دمکراتیک پژاک و کودار چیست؟ تا بحال حمایت خود را از این پروژه اعلام نکرده اید؟» میگوید:

«درست است این پروژه یک پروژه حزبی است، اما در آن یکسری مسائل که خواست و آرزوی مردم است مطرح شده است که بسیار بجا میباشد. اما آنچه مورد انتقاد ما است، این است که فشار برای سرنگونی جمهوری اسلامی را از روی حکومت ایران برمیدارد و از پایان آن مرحله سخن میگوید. ما در پروژه کودار با این قسمت آن مخالفیم. اما این مخالفت بر روابط ما با کودار و پژاک تاثیر نمیگذارد.»

فکر نکنم احتیاجی به معرفی «پژاک» و شاخه به اصطلاح سیاسی آن «کودار» به عنوان یک جریان عقب مانده و ناسیونالیست افراطی و شاخه ایرانی حزب مادر یعنی پ ک ک، باشد. انتقادات «رادیکال» دبیر اول کومه له از پلاتفرم کودار و اینکه تنها اشکال آن «برداشتن فشار برای سرنگونی است» به اندازه کافی معرف نقاط اشتراک عزیزاده با این جریان اولترا ناسیونالیست است.

اعلام مخالفت فقط با «برداشتن فشار برای سرنگونی» از پلاتفرم جریانی که رسماً و علناً علیه انقلاب به عنوان خشونت تبلیغ میکند، بر تلاش برای آشتی با جمهوری اسلامی اصرار دارد، چند مطالبه در چهارچوب نظام را، مطالبات قدیمی تر اصلاح طلبان حکومتی، علم میکند، جریانی که نام «فدرالیسم قومی» را «خود مدیریتی»، با حضور روسای «خلفها» و «اقوام» مختلف، میگذارد و خواهان پذیرفتن آن توسط جمهوری اسلامی است، از جانب دبیر اول کومه له بیشتر از اینکه ماهیت ارتجاعی پژاک را نشان دهد، ظرفیت پیوستن به این جبهه را از طرف عزیزاده نشان میدهد.

- دلایل جدایی کمونیسم کارگری و کشف عوارض اتمام جنگ با عراق

ادعاهای ابراهیم علیزاده در مورد جدایی ما، بخشی از تاریخ سازی و مهندسی آگاهانه یک تاریخ و کذب محض است. تاریخی که برای خود شبیرینی و رفع موانع پیوستن نهایی کومه له به دوستانشان در «جبهه کردستانی» آگاهانه، اما به شدت ناشیانه، تحریف و جعل میشود. میگویم ناشیانه چرا که ساختگی بودن تاریخ مورد ادعای دبیر اول کومه له حتی برای کدخداهای دهات کردستان هم قابل هضم نیست. او در مصاحبه مورد اشاره با رادیو دیالوگ در مورد جدایی ما در سال ۱۹۹۱ میگوید:

«جدایی در دوره حزب کمونیست ایران هم روی این بود که در کردستان (منظور کردستان عراق است) بمانیم یا نمانیم، وقتی آنها به این رسیدند که بابا خارج همان خارج است و چرا اینجا زیر سیطره احزاب ناسیونالیست بمانیم، در شرایطی که جنبش کردستان هم از لحاظ نظامی و توده ای فروکش کرده است، ضرورت ماندگاری ما اینجا چه است، به قیمت امتیاز دادن به این و آن. مدتی کوتاه بعد از اینکه این رفقا متوجه شدند که اشتباه کردند تلاش کردند برگردند و حتی تلاش کردند با دولت عراق که هنوز مانده بود ارتباط بگیرند. (پرانترز داخل متن و خط تاکیدها از من است. از آنجائیکه مصاحبه ابراهیم علیزاده با رادیو دیالوگ به زبان کردی است، مسئولیت آوردن نقل قولها و ترجمه به فارسی آنها در این نوشته به عهده نویسنده است)

علیزاده در بخش دوم این مصاحبه و در جواب سوالات و اینکه انشعاب ۱۹۹۱ با هزیمت جواب نمیگیرد، یک بار دیگر همین ادعا را تکرار میکند و میگوید:

«درست است که با هزیمت توضیح داده نمیشود. راست است که آنها میخواستند اینجا نمانند و نیروهایشان را از کردستان بیرون ببرند... اگر این رفقا عجله نمیکردند و کمی صبر میکردند که عوارض جنگ ایران و عراق با تعجیل بر سرما خراب نمیشود، و.... جدایی آنها در آن دوره ضروری نبود و کافی بود رضایت میدادند که در آن دوره ما به عنوان نیرویی در آن منطقه ماندگار باشیم حال با محدودیتهایی....، فقط کافی بود این تصمیم را می گرفتند و نگرفتند.»

بر اساس این «تاریخ نگاری» سطحی و دلبخواهی و جعلی، انشقاق در حزب کمونیست ایران بدلیل توافق و عدم توافق در ماندگاری نیروی ما در خاک عراق و بعد از پایان جنگ با عراق بود. کافی است این تبیین از اختلافات در حزب کمونیست ایران و جدایی کمونیسم کارگری از آن حزب را در کنار تاریخ نگاری های دیگر و اظهار نظرهای متفاوت او در مقاطع دیگر مقایسه کنید تا متوجه تعهد و وفاداری علیزاده به حقیقت شوید.

نمونه ای از این تعهد اخلاقی به حقیقت سخنرانی او در دانشگاهی در سلیمانیه در سال ۲۰۱۵ در مورد تاریخ حزب کمونیست ایران، است. در این سخنرانی علیزاده، ضمن آسمان ریسمان بافتنهای زیاد، تحت عنوان زمینه های سیاسی و اجتماعی تشکیل حزب، این حقایق که کنگره دوم کومه له نقطه چرخش این سازمان از مائونیسم به مارکسیسم انقلابی بود، اینکه این کنگره در سند پایانی خود از نقش و تاثیرات بزرگ اتحاد مبارزان کمونیست در چپ ایران و در خود کومه له رسماً تقدیر کرد، اینکه کنگره سوم کومه له «برنامه حزب کمونیست ایران» مصوب اتحاد مبارزان را تصویب کرد، همه را پنهان میکند. در کنگره سوم کومه له در مقدمه قرار و قطعنامه های این کنگره اعلام کردند:

«کنگره سوم کومه له با تصویب «برنامه حزب کمونیست» توانست گام اساسی را در راه غلبه بر آشفتگی ایدئولوژیک و پراکندگی تشکیلاتی کمونیستهای ایران بردارد و پرچم برنامه لنینی را برافرازد که دیگر تنها متعلق به اتحاد مبارزان کمونیست و کومه له نبوده بلکه از آن همه کمونیستهای صادق و پیگیر و کارگران پیشرو ایران میباشد»، (از متن قطعنامه ها و پیام های کنگره سوم کومه له- اردیبهشت ۱۳۶۱)

اینها را ابراهیم علیزاده در اوج خونسردی سانسور میکند. در عوض ادعا میکند کنگره سوم کومه له وظیفه تشکیل حزب را به رهبری کومه و گذار کرد و اینکه «اگر کومه له میخواست با تغییر یک اسم و کمی تغییر آرایش میشد حزب کمونیست ایران»، و اینکه «تشکیل حزب کمونیست ایران امتداد تلاش چپ ایران در کنفرانس وحدت» بوده است. بر متن این جعل تاریخ البته او تصویر محدودنگرانه، غیر مارکسیستی را از حزب کمونیست و پروسه تشکیل آن، بی اطلاعی مطلق از نیروهای سیاسی چپ در ایران و اتفاقات درون این چپ و تقابلهای آن را نشان میدهد و گرنه علیزاده زیرک تر از آن است که چنین سوتی بزرگی بدهد.

توصیه میکنم علاقه مندان به تاریخ حزب کمونیست ایران و چرایی انشقاق و جدایی ما، به صفحه ویژه «اسناد تاریخی» در سایت حزب ما و به نوشته های، «زمانی که آدمها مسخ میشوند (نکاتی در مورد تاریخ نگاری ابراهیم علیزاده) از نگارنده این مطلب، در جواب به ادعاهای او در دانشگاه سلیمانیه و نوشته آذر مدرسی تحت عنوان «حزب کمونیست ایران در دادگاه علیزاده»، مراجعه کنند. لینک اسناد و نوشته های فوق ضمیمه میباشد.

ادعای اخیر علیزاده در مورد دلیل جدایی و اینکه «اصرار و تعجیل» ما در ترک خاک عراق، پس از پایان جنگ ایران و عراق بود، هم شامل همین درجه از تعهد اخلاقی و سیاسی به تاریخ حزبی است که علیزاده افتخار عضویت در رهبری آن را داشته است.

اجازه بدهید به دوره ای که علیزاده به آن اشاره میکند، پایان جنگ ایران و عراق و تاثیرات آن بر فعالیت کومه له بپردازیم.

اگر پایان جنگ ایران و عراق برای گرایش ناسیونالیستی و بینش محدودنگرانه در کومه له، بدلیل امکان محدود شدن فعالیت نظامی، محدود شدن اردوگاهها، محدود شدن امکان استفاده از شکاف میان دولت ایران و عراق، مانند فروریزی دیوار برلین بود، برای کمونیستهای واقعی در آن حزب پدیده مثبتی بود که فشار همه جانبه، سیاسی، اقتصادی، امنیتی، پلیسی و اطلاعاتی را از سر مردم ایران و همچنین مردم عراق کاهش میداد. از زاویه طبقه کارگر و حزب آن پایان جنگ هم از نظر انسانی و هم از نظر سیاسی عمیقاً مثبت بود. جنگ بزرگترین خدمت را به ارتجاع اسلامی برای سرکوب مردم ایران، برای تحمیل یک عقب نشینی همه جانبه به آنها در زمینه های مختلف کرد. پایان جنگ، فضایی را برای جامعه باز کرده و زمینه را برای گسترش جدال طبقه کارگر و مردم آزادیخواه با حاکمیت و حق خواهی طبقه کارگر و مردم محروم فراهم میکرد. این اتفاق اگر در کوتاه مدت محدودیتی برای نیروی نظامی ما ایجاد میکرد، اما در دراز مدت برای کومه له اجتماعی، کومه له شهر، برای کومه له بعنوان یک سازمان کمونیستی که وظیفه اش سازمان دادن طبقه کارگر در کردستان بود، بسیار مثبت بود. این حقایق همان زمان از جانب منصور حکمت و طیف زیادی از رفقای آن حزب طرح شد. البته گرایشی که دنیایش همان اردوگاه و نیروی نظامی آن اردوگاه بود، نیرویی که فعالیت نظامی آن بدلیل عقب نشینی های وسیعی که به ما تحمیل کردند و استقرار جمهوری اسلامی در تمام مناطق کردستان، پایان جنگ نه تنها پدیده ای منفی که «پایان تاریخ» بود و دنبال راهی برای روحیه دادن به نیروهای خود میگذشتند.

در همین رابطه منصور حکمت در «سمینار کمونیسم کارگری و فعالیت حزب در کردستان» میگوید:

«این سوال که «آینده کومه له چیست» زیاد پرسیده میشود. وقتی به پاسخ های متداول نگاه میکنیم میبینیم برداشت معینی از «کومه له» در پس این پاسخ ها و در واقع در پس خود اینگونه سوالات نهفته است. کومه له برای خیلی ها، از رهبری تا بدنه تشکیلات، با جغرافیای معین، اردوگاه معین، اشخاص معین و کار و بار معینی تداعی میشود. سوال در واقع چیزی جز این نیست که «آینده این اردوگاه و کار و بار افراد حاضر در آن چیست». هر رفیق قدری دقیقتر نگاه کند، میبیند که چگونه این برداشت از کومه له یک برداشت عمومی و غالب است. من بارها به مناسبت های مختلف اصرار کرده ام که این برداشت را باید کنار گذاشت و کومه له را آنطور که واقعا هست، بعنوان یک حرکت و نیروی اجتماعی دید. بنظر من کومه له فقط آن چیزی نیست که ما در آن اردوگاهها و آن افراد معین میبینیم. برداشت رایج یک برداشت محدود، کوتاه نظرانه و زیان آور است که کومه له را آنطور که هست نمیشناسد و لاجرم نمیتواند به نیازهای کومه له واقعی پاسخ بدهد و دورنمای آتی آن را ترسیم کند.

«وقتی از این برداشت محدود درباره کومه له حرکت کنیم گریزی از این نداریم که پاسخی به همان درجه کوتاه نظرانه برای جهت گیری آتی کومه له پیدا کنیم. ریشه بحث «داخل یا خارج» همینجاست. گویا سوال اینست که کومه له یک عده را ببرد «خارج» یا نبرد. وقتی کومه له به یک جغرافیا و یک اردوگاه و لیست معینی از افراد تقلیل پیدا کرد آنوقت طبیعی است که «آینده کومه له» هم به مساله سرنوشت اردوگاه و افراد حاضر در آن و محسّنات این یا آن کشور و منطقه برای «استقرار کومه له» کاهش یابد. اما اگر حاضر باشیم کومه له را به آن معنای واقعی و حقیقی که من بکار میبرم در نظر بگیریم به پوچی و عقب ماندگی این معضل «داخل یا خارج» پی میبریم»

اگر جنگ ایران و عراق افق گرایشی را محدود کرد، که کرد!، این گرایش قطعاً نه منصور حکمت و گرایش کمونیسم کارگری که ابراهیم علیزاده، محدودنگرانی چون ایشان و گرایش ناسیونالیستی در کومه له بود. در این

مورد هم مستقل از جعل تاریخ و تحریف اختلافات و دلایل جدایی ما از حزب کمونیست، ادعای امروز عزیزان که «ماندن یا نماندن در کردستان عراق» دلیل جدایی بوده، بیانگر بینش محدودنگران، کوتاه نظرانه و غیر اجتماعی از کومه له آندوره، است. امروز هم از نظر عزیزان هر نیروی سیاسی و یا حتی باندی در کردستان عراق مستقر باشد نیرویی «داخل کشوری»، مبارز، اجتماعی، موثر و قابل اعتنا است. فخرفرشی سیاسی عزیزان به نیروهای سیاسی «خارج کشوری» هم ناشی از همین محدودنگری تاریخی است.

البته این اظهارات را در کنار اظهار نظر و انتقاد ابراهیم عزیزان از محدودنگری خود در پلنوم ۱۶ کمیته مرکزی بگذارید، متوجه خواهید شد، که با دهها ابراهیم عزیزان طرف هستید که هر روز موضعی دارد و هر روز سخنی میگوید. برای جواب به ادعاهای او باید ابتدا فهمید جواب ابراهیم عزیزان کدام دوره و کدام سال را میدهند. چنین کسانی مستقل از هر میزان دوری و نزدیکی سیاسی، نه تنها در تاریخ نگاری و تاریخ نویسی امانتدار نیستند، که بعلاوه به اندازه یک سر سوزن قابل اعتماد نیستند.

ابراهیم عزیزان در پلنوم ۱۶ کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران، پلنومی که رسماً توطئه آنها علیه کمونیسم کارگری شکست خورد. با اشاره به اینکه به زمان بیشتری برای فکر کردن روی مباحثات احتیاج دارد، میگوید:

«منتهی یک چیزهایی برای خودم روشن است. یکی اینکه کلاً خودم را که نگاه میکنم و کارم را در رابطه با موقعیتی که حزب کمونیست توش بوده، توی دوره ای که رهبری اش توی نابسامانی سیاسی و تشکیلاتی به سر میرده و من خودم یکی از ارکانش بودم، و در دوره ای که سوالات تعیین کننده ای در مقابل جنبش کمونیستی جهانی طبقه کارگر قرار گرفته، حزب ما حداقل ادعایش این بود که میخواهد به اینجا جواب بدهد، توی دوره ای با مسائلی به این درجه عظیم طبقاتی و اجتماعی که در برابر ما قرار دارد، من برای یکدوره نسبتاً طولانی نه تنها دخیل نبودم در روشن کردن اینجور مباحث و ادای سهم در این پروسه، بلکه عملاً هم دوری گرفتم. این یک واقعیت عینی است و همه رفقا میتوانند ببینند. دوری گرفتنم هم به معنای انفعال نیست. به معنای فیزیکی و اینها نبوده. بلکه به یک کار دیگری مشغول بودم و آن کار محدوده تشکیلات کردستان و بخصوص در تشکیلات علنی. این وضعیت با خودش عوارضی را بوجود آورده بود. به تدریج بوجود آورده بود. نه اینکه من الان به آن واقف شده ام، بلکه در ذهنم خودم به نظرم روشن است و باز میبینم از اینجا و آنجا سربلند میکند عوارضش. این وضعیت با خودش یک محدودنگری در برخورد به مسائلی که حتی در رابطه با مسائل کردستان است و بخصوص در رابطه با مسائل حزب، مسائل سراسری در من بوجود آورده بود، که این محدودنگری در ایندوره به کار ما در کردستان بطور مشخص ضربه زد.»

اختلاف گرایش کمونیستی در حزب کمونیست ایران، «کمونیسم کارگری»، که منصور حکمت در راس آن بود، با گرایشات دیگر بکرات در چندین کتاب و جزوه و دهها نوشته از جمله از خود منصور حکمت و مجموعه ای سند و... منتشر شده است. کتاب «بحران خلیج و رویدادهای کردستان عراق» اساساً به اختلافات و جناحبندیهای درون حزب کمونیست ایران پرداخته است.

اختلاف در میان گرایشات علیرغم سکوت و بی حرفی گرایشات دیگر و تمکین به هژمونی گرایش کمونیستی، در آن حزب از ابتدا هم موجود بود. اما در دوره اختلافات سیاسی اتفاقات بزرگ دیگری بوقوع پیوست که بدون دیدن این اتفاقات و تاثیرات آن بر جنبش کمونیستی، بر منطقه و نیروهای سیاسی در منطقه، تبیین و تصویر درستی از تشدید اختلافات و تصمیم گرایش کمونیسم کارگری به ترک حزب نخواهیم داشت.

مهمترین این اتفاقات یکی فروپاشی بلوک شرق و هیاهوی پایان کمونیسم و دیگری جنگ خلیج و «نظم نوین جهانی» بود.

فروپاشی بلوک شوروی و پیروزی غرب به رهبری آمریکا چهره جهان را تغییر داد. یک ارتجاع عقب ماند با پرچم دمکراسی و بازار آزاد و با شعار پایان کمونیسم و هر نوع عدالتخواهی در جهان عروج کرد و عقب گردی سیاسی-فرهنگی- اجتماعی و ارزشی به جهانیان تحمیل شد. تمام نیروهای مدعی کمونیسم یک شبه «دمکرات، دگر اندیش»، و «دمکراسی طلب» شدند. کمونیسم جذابیت خود را برای جنبشهای غیر کارگری، جنبشهای ناسیونالیستی، استقلال طلبانه و... از دست داد. این واقعه نمیتوانست بر حزب کمونیست ایران و تقابل گرایشات درون آن بی تاثیر باشد. مسئله تعیین تکلیف همزیستی گرایشات در حزب کمونیست در اجلاسهای رسمی حداقل از طرف منصور حکمت طرح میشد.

جنگ خلیج و حمله آمریکا و متحدین آن به عراق، ویرانی آن کشور و به قدرت رسیدن ناسیونالیستها در کردستان عراق توسط آمریکا، مولفه ای جدی در تقویت و اعتماد به نفس پیدا کردن گرایش ناسیونالیستی در کومه له بود. این واقعه و قدرتگیری احزاب ناسیونالیست در کردستان عراق، عده ای را در کومه له به وسوسه انداخت و نهایتاً عبدالله مهندی سخنگوی آن و علمدار دوستی با اتحادیه میهنی شد. قدرت گیری ناسیونالیسم کرد در کردستان و بالا رفتن پرچم آن در کومه له امکان ادامه همزیستی با این گرایش را در چهار چوب یک حزب و یک سازمان مسلح را ناممکن کرد. اگر فضای ضد کمونیستی دوره هیاهوی پایان کمونیسم نبود، اگر بر ویرانه عراق و قتل و کشتار یک میلیون انسان و گرسنگی و آوارگی مردم یک مملکت و به قدرت گمارده شدن جریان طالبانی و بارزانی در کردستان عراق، که ما در آن مستقر بودیم، نبود، قطعاً سیر تحولات و اختلافات درون حزب کمونیست ایران و کومه له به نحو دیگری پیش میرفت.

اما در مورد اینکه ما به قول عزیزان بعد از «هزیمت» و ترک اردوگاه این «مرکز انقلاب پرولتری و پتروگراد» ایشان، برای برگشت به عراق به دولت صدام مراجعه کردیم، این یک پرونده سازی زشت و دور از هر پرنسیب سیاسی و اخلاقی است. همین یک نمونه از دروغ و بی پرنسیبی سیاسی کافی است تا نشان دهد نصاب عاقلانه «فرهنگ سیاسی بالا»، «صداقت» و ضرورت داشتن «زبان نرم» در مبارزه سیاسی از طرف عزیزان یک لاف زنی پوچ و ژستی بی محتوا نیست.

«فرهنگ دمکراتیک» و «زبان نرم»

در مورد زبان و رفتار سیاسی و نصایح ابراهیم عزیزان در دل این مباحثات، چند نکته را کوتاه بیان کنم. اولاً همین امروز هم در حزب کمونیست و کومه له منتقدین عمدتاً از زبان زمخت همراهان شخص ابراهیم عزیزان و از تصفیه ها و پرونده سازی ها و گرو گرفتن نان و امکانات از طرف جناح او صحبت میکنند. کنگره ۱۷ و سمینار تشکیلات خارج را به عنوان نمونه ای از مهندسی کردن انتخابات از طرف جناح عزیزان بیان میکنند. نصایح پدراکه در مورد ضرورت «فرهنگ دمکراتیک» و «زبان نرم» در مباحث سیاسی، ژست رهبری با «فرهنگ بالای سیاسی» گرفتن، آنهم از طرف کسی که با چنین پرونده ای، زیادی از تناسب خارج است. شاید هم عزیزان طرفدار «زبان نرم» و اما «عمل زمخت» است!

آقای عزیزان! ما با سنت راه انداختن کمپین های غیر سیاسی و حقیرانه علیه مخالفین، هتک حرمت آنان، با سنت شایعه پراکنی و ترور شخصیت، تحریک احساسات عقب مانده، شیطان سازی و پرونده سازی جریان شما در مقابل مخالفین سیاسی، از جمله در برخورد به ما، آشنا هستیم. ما شاهد نوشته های مملو از اهانت از جانب همراهان خود شما و مقامات بالای سازمان تان رو به بیرون هستیم. ما شاهد تاریخ سازی های جعلی به جای تاریخ مدون و واقعی حزب کمونیست ایران و کومه له کمونیست، از جانب شخص شما هستیم. ما شاهد اشاعه فرقه گرایی و لمپنیسم علیه کمونیستها و شخص منصور حکمت، به نام دفاع از «کومه له مقدس» بوده ایم. ما شاهد تحریک احساسات عقب مانده به نام دفاع از خون «شهدا»، انتقاد از راست روی شماها را بعنوان «خیانت» به خون «شهدا»، از جانب جریانتان علیه کمونیسم کارگری بوده و هستیم. ما امروز هم شاهدیم که شما جدا شدن کمونیسم کارگری از حزب کمونیست ایران و سپردن سرنوشت سیاسی تان به خودتان و از بین رفتن این امکان که با سیاستهای کمونیستی این گرایش عکس بگیرد و همزمان «به قاچ زین خود چسبیدن»، را بعنوان ضربه به «کومه له مقدس» و تضعیف آن تبلیغ میکنید. با این سابقه نه چندان درخشان، باور اینکه امروز هم با همین سنت و «فرهنگ بالای سیاسی» به منتقدین درونی سازمان خود برخورد میکنید، سخت نیست.

شما در برخورد فرقه گرایانه و مذهبی گونه به «کومه له» تا جایی پیش میروید که هر نقدی از سیاستهای راست این سازمان بعنوان دشمنی با «کومه له» و خدمت به جمهوری اسلامی مورد حمله شما و یورش پیروان کور شما قرار میگیرد. واقعا فاصله زیادی میان این برخورد و این تقدس «سازمان من» با برخورد فرقه های مذهبی به فرقه خود هست؟

شما اگر واقعا به این نصایح اعتقاد دارید لطفاً ابتدا رهبران و سخنگویان جناح خود را متقاعد کنید که در جدل سیاسی، زبان زمخت پیشکش شان، فحاشی نکنند و تمدن باشند! لازم نیست برای اثبات این نکات راه دوری رفت، هر کس در این ادعا تردیدی دارد لطفاً دندان روی جگر بگذارد و «مطلب» و «جواییه» حسن رحمان پناه،

متحد ابراهیم عزیزاده، را به مجید حسینی تحت عنوان «سردار بی سپاهی که به همه می تازد» مطالعه کند. خواندن چند پاراگراف اول کافی است تا ناچار شوید برای تغییر و تهویه هوای اتاق چند روزی در و پنجره را باز نگاه دارید. رحمان پناه های آن سازمان در طول سه دهه گذشته یک پای «مبارزه سیاسی» به سبک عبدالله مهدی و هوادارانش علیه ما و هر رگه ای انتقادی از موضع چپ، در این سازمان بوده اند. ناصیاح ابراهیم عزیزاده در این زمینه و ژست «سیاست و فرهنگ متمدنانه»، زمانی که در صفوف جریانش به منتقدین درونی هم رحم نمی‌شود، بیش از اندازه بی تناسب است.

«قدیس» و «شهیدایش»

حالا که بحث «فرهنگ بالای سیاسی» و «زبان محترمانه و غیر زمخت» به میدان آمد، اجازه بدهید در مورد پدیده «شهید» و «مقدسات» در این سنت سیاسی چند نکته را بیان کنم. همه شاخه هایی که اسم کومه له را بر خود گذاشته اند و از جمله کومه له ابراهیم عزیزاده، از این سازمان یک قدیس برای خود ساخته اند، قدیسی که زمان و مکان ندارد، تابع تحولات دنیای ما نیست، ثابت و غیر قابل دگرگونی است، حال و آینده ای ندارد، از همه معایب دنیا و مافیای بری است، شک و تردید بر نمیدارد و.... اسم این قدیس «خدا» نیست بلکه کومه له است. این کومه له مقدس است و هر کس و جریانی که «مدال» این مکتب الهی را بر گردن کرده باشد؛ اسم آن را بر خود گذاشته و روزگاری در دلانهایش قدم زده باشد، تا ابد قابل احترام است. این موجود آسمانی چون شبی بر فراز کردستان و خصوصاً «اردوگاه مقدس» آنها در سلیمانیه در گشت و گذار است. خون «شهادی» این سازمان از خون همه جانب‌ناگهان دنیا رنگی تر است، زیرا این خون، خون فدایی» این قدیس» و این شبخ است. این رفتار مذهبی با کومه له از یک ذهنیت مذهبی گونه، ناسیونالیستی و عقب افتاده، و از نیاز یک جنبش عقب مانده سرچشمه می‌گیرد که در این نوشته به آن پرداختیم. شما می‌توانید هر سازمان سیاسی را نقد کنید و مخالف سیاستهای آن باشید و از آن جدا شوید و کسی به شما اتهام ضربه زدن، تضعیف من، هزیمت کردن، به جمهوری اسلامی خدمت کردن و.... را نزنند. اما از نظر «صاحبان» همه کومه له های موجود و تازه تاسیس شده، کومه له سازمان نیست، خدایی است که نقد و مخالفت با آن از موضع چپ، کفرگویی است و رابطه با آن تعیین کننده رابطه شما با دنیا و کائنات است. شما یا دوست کومه له هستید و به فخر فروشی همه شاخه های آن تمکین می‌کنید یا دشمنی هستید که در پی ضربه زدن به این قدیس هستید. همه این «صاحبان» روی همین سنت و تحریک احساسات کور مذهبی گونه، عقب مانده و ضد کمونیستی سرمایه گذاری می‌کنند.

گفتم اگر از موضع چپ نقد کنید، با چنین رفتاری مواجه می‌شوید، زیرا که راست های جدا شده از این سازمان حتی زمانی که با اسلحه اردوگاه ابراهیم عزیزاده را محاصره می‌کنند، حتی زمانی که پاسبانان سلیمانیه را علیه کنگره قانونی آنها به اردوگاهشان می‌کشانند، حتی زمانی که نقشه ترور و حمله و سر به نیست کردن فیزیکی عده ای را میریزند، حتی زمانی که برنامه ترور کمونیستهای بیرون این پدیده را مهندسی می‌کنند، زبان این دوستان در مقابلشان لال است و بعلاوه رازدار این نقشه های شوم میمانند و به جایی درز نمیدهند و جامعه را از آن مطلع نمی‌کنند.

اما در دنیای واقعی کومه له نامی است که مجموعه ای فعال سیاسی چپ بر سازمان خود گذاشته اند. این سازمان، مانند هر سازمان دیگری، در سیر تاریخ هزار و یک دگرگونی بر خود دیده است. مقدس کردن این پدیده نیاز یک جنبش راست برای ملاحظه کردن یک دهه مبارزه کمونیستی و بعلاوه شیطان سازی از مخالفین سیاسی خود و صاحبان و سازندگان آن تاریخ، به جای جدل و نقد سیاسی، است. کسانی که این قدیس را ساخته اند آرزو دارند مقاطع مهم فعالیت این جریان زیر خاک نهان شود و دنیا از دیدن و شنیدن از آن بی خبر بماند. این تنها راه ایجاد فضایی برای به فروش رساندن اعتبار این جریان در جنبشی ارتجاعی است، جنبشی که در اساس ضد کومه له کمونیست و حزب کمونیست ایران است.

تبدیل جانب‌ناگهان حزب کمونیست ایران و کومه له، رهبران و شخصیت‌های مهم آن، از فواد مصطفی سلطانی، که روزگاری آرزوی تشکیل حزب کمونیست ایران را میکرد، محمد حسین کریمی، تا دهها شخصیت برجسته کمونیسم ایران، مانند صدیق کمانگرها، جعفر شفیعی ها، غلام کشاورزها، ایوب نبوی ها، خالد بابا حاجیان ها، عمر فیضی ها، نظام حسنی ها و صدها کمونیست دیگر که یا در شکنجه گاهها و در دفاع از کمونیسم تا آخر

ایستادند، و یا با زنده باد سوسیالیسم در رودرویی نظامی با رژیم اسلامی جان خود را از دست داده و یا ترور شده اند، به رهبران و فعالین «جنبش ملی کرد»، کاری است که این «کومه له» ها کرده اند. بر تن همگی این رفقا جامه این قدیس میپوشانند و به عنوان «شهادی جنبش کردستان» و سازمان های تازه تاسیس خود از آنها نام میبرند. این پدیده از اولی ناروا تر، نارفیقانه تر، مزورانه تر و شیدانه تر است.

امروز صدیق کمانگر چهره محبوب و یکی از رهبران شناخته شده جنبش کمونیستی ایران، کسی که احزاب متحد کومه له کنونی همراه مفتی زاده ها و صفدری های در سندنج، او را عامل و بانی جنگ در کردستان مینامیدند، توسط همه شاخه های عروج یافته از «قدیس» به عنوان «رهبر جنبش ملی کرد» معرفی میشود. این امر در مورد جعفر شفیعی، فواد و صدها کادر و عضو و شخصیت کمونیستی که در جبهه های مختلف مبارزه طبقاتی در آن دوره جان باختند هم صادق است.

«سازمان زحمتکشان» در تحریکات قومی خود، روزی «جامانه» و لباس کردی را به عنوان سمبل «کرد» معرفی میکند و جناب مهدی یک جامانه بر گردن و یکی دیگر «آلایش میز» خود میکند تا بتواند احساسات ناسیونالیستی را تحریک کند، تا بگوید لباس کردی و جامانه بخشی از هویت انسان کرد زبان و مقدس است همانطور که مقتعه در جریانات اسلامی به صلیب تبدیل میشود و مقدس است و همانطور که صلیب شکسته به پرچم راسیستها تبدیل میشود، و روزی دیگر عکس فواد و رهبران خوشنام جنبش کمونیستی را برای سوء استفاده از اعتبار و محبوبیت شان بدست میگیرد. جریان آقای ایلخانی هم در دستی عکس قاسملو و در دستی دیگر عکس این عزیزان را بلند میکند. کومه له عزیزاده هم بعنوان مدعی حق به جانب آن تاریخ همین سوء استفاده را از اعتبار و محبوبیت این شخصیتها و صدها کمونیست جان باخته میکند. سوء استفاده از اعتبار صدها کمونیست، چهره های محبوب و رهبران شناخته شده جنبش کمونیستی ایران، که در جنگ با جمهوری اسلامی و یا در جنگ با دوستان و متحدین امروز کومه له عزیزاده، مهدی، ایلخانیزاده و.... جان خود را از دست دادند، برای کسب اعتبار و اتوریته در بارگاه ناسیونالیسم کرد، شیدای کامل است.

این نوع تقدس سازمان، این نفرت پراکنی نسبت به مخالف و منتقد، این «شهید پروری»، کوچکترین ربطی به سنت احزاب سیاسی حتی راست در جوامع بورژوازی، حتی سکتاریست ترین آنها، ندارد و برعکس فقط میتواند بر متن یک سنت عقب مانده، جهان سومی و مذهبی متکی باشد. نمونه چنین برخوردی را فقط در سکتها و فرقه های مذهبی میشود دید.

جناح چپ و اختلافات

تاریخ گردش به راست و سیر دگرذیسی کومه له و حزب کمونیست ایران از امروز شروع نشده است. طی سه دهه گذشته افق «پیروزی جنبش کردستان» و «اتحاد احزاب این جنبش» به عنوان امیال و آرزوهای کومه له در همه دوره های تاریخی و تندپیچ های مهم سیاسی قطب نمای حرکت این جریان بوده است. بخشی از رهبری این جریان که امروز به نام جناح چپ علنا از اختلافات و جناح بندی صحبت میکند، در این تاریخ، در تحکیم این افق، در قطع بند ناف کومه له با گذشته کمونیستی آن، شرکت داشته و سهیم بوده است. امروز ابراهیم عزیزاده و همراهان او شفاف تر و «رادیکالتر» از گذشته این مسیر را میروند تا بتوانند با زدودن آخرین بقایای این گذشته به عنوان یک جریان روشن ناسیونالیست و غیر بینابینی امکان ایفای نقش داشته باشد. به همین دلیل عزیزاده و همراهانش در این مسیر در همه زمینه ها حتی در موازین تشکیلاتی و سنتهای مبارزه سیاسی تماما به سنت ناسیونالیسم کرد متکی شده و به همه کسانی که در صفوف این جریان به این دگرذیسی کامل و تعیین تکلیف نهایی تردید و دودلی دارند، و یا مخالف آن هستند، فشار سیاسی، تشکیلاتی و... آورده است. ابراهیم عزیزاده علاوه بر فاکتورهای سیاسی که او را در این تصمیم مصمم کرده است، چشم به صفی نسبتاً بزرگ از «کومه له ای های قدیمی» و از جمله دو کومه له «روت سوسیالیستی» و «ریباز کومه له» و محافل و جمعهای دیگر ناسیونالیستها، برای پیوستن یا اتحاد با خود بسته است و برای ورودشان نه تنها آغوش باز کرده است بلکه و بعلاوه به این طیف رسماً اطمینان خاطر میدهد که نگران حزب کمونیست، به عنوان مزاحمی در این مسیر، نباشند. به همین دلیل میگوید «حزب کمونیست مانع نیست»، «در بر خورد به آنها اشتباه شده است» و اطمینان میدهد که «وظیفه حزب کمونیست ابزار جلب حمایت مردم ایران از جنبش کردستان است». این درجه از راست روی و مصمم بودن عزیزاده است که رهبری جناح چپ

را هراسانده است و علیه افزایش فزونی های او در گردش به راست، دست به اعتراض زده اند.

جناح چپ قطعا یکدست نیست و در این جناح هم طیفی قرار دارند که حتی بخشا به خود چپ و سازش و مامشات آن معترضند. صلاح مازوجی در مورد محورهای اختلافات در مصاحبه با رادیو پیام کانادا در برنامه «بی پروا» به تاریخ ۲۸ اوت میگوید:

«اختلافات ما که قبلا در حزب وجود داشته از جمله اختلاف بر سر شیوه برخورد به احزاب بورژوازی و ناسیونالیستی در کردستان و حتی در سطح سراسری یکی از موارد اختلاف بوده، یا اختلاف بر سر حاکمیت شورایی در کردستان و یا اختلاف بر سر امکان پذیری تحقق سوسیالیسم در یک کشور، و یا اختلاف بر سر خود موجودیت حزب کمونیست که ما به عنوان یک حزب سراسری فعالیت کنیم یا خودمان را محدود کنیم به یک جریان محلی و اینها همه موضوعات جدی و مورد اختلاف هستند در حزب ما. البته این اختلافات ارتداد آمیزی نیستند و نمیتوان با این سطح اختلاف نظر یک حزب انشعاب کند و دوشقه شود.»

صلاح مازوجی در همین برنامه میگوید:

«... بحران این دوره این را نشان داد که حزب ما از عدم وجود یک فرهنگ پیشرو و مدرن امروزی که لازمه یک حزب کمونیستی در قرن بیست و یکم است، در هزاره سوم است از این رنج میبرد.» یعنی در واقع این بحران به نوعی درد زایمان یک حزب امروزی است»

مازوجی در نوشته ای هم زیر عنوان «سیمای سیاسی بحران درونی حزب کمونیست ایران» بر چند نکته تاکید دارد که قابل توجهند. او مینویسد:

«همچنین رفتن به پای اطلاعیه مشترک با جریان حاشیه ای مانند سازمان اسلامی خبات (خه بات) که از جانب احزاب ناسیونالیست به رهبری کومه له «تحمیل» شد یک عقبگرد سیاسی به شمار می آید.»

«سیاست، مواضع و حمایت بی دریغ کومه له و حزب کمونیست ایران در دفاع از جنبش حق طلبانه و خودمدیریتی روزآوا یکی از برگ های پرافتخار جریان ماست.»

«شایعه گرایش به طرف کمونیسم کارگری هم پوچ و بی اساس است.»

صلاح مازوجی همزمان توصیه میکند فرهنگ سازی شود، مخالفین را حذف نکنند و در ارگانهای تصمیم گیرنده حضور داشته باشند و طبیعتا تصمیمات با رای و یا گرایش اکثریت گرفته خواهد شد.

این تمام محور بحثهای مازوجی است. افتخارات صلاح مازوجی از سیاست جریانش در تحولات سوریه و آن چیزی که «جنبش روزآوا» نام گذاشته اند و «خودمدیریتی» که پ ک ک مطرح میکند، از علیرزاده پرننگ تر است. ما قبلا هم تاکید کرده ایم که دفاع از کوبانی و دفاع از ایستادگی و مقاومتی که آنها در مقابل داعش سازمان دادند، کاملا مشروع و برحق است. اما جریانی که این دفاع را به دفاع از کل پروژه پ ک ک یا حزب خواهر آنها در سوریه، به دفاع از این احزاب و سیاست و افق ناسیونالیستی که دارند، تعمیم میدهد، پدیده دیگری است، این دیگر خود ناسیونالیسم کرد است که سخن میگوید. اگر آمریکا در جنگ علیه داعش و به نام جنگ با داعش به تصفیه حسابهای خود با دیگران نمیبپرداخت و زندگی و هستی و خانه و کاشانه مردم را ویران و فدای این هدف نمیکرد، فکر نکنم هیچ انسان عاقلی با آن مخالفت میکرد. اما تعمیم دادن عدم مخالفت با این جنگ به تانید سیاستهای آمریکا بعنوان یک قدرت ارتجاع جهانی سیاست روشن نیروهای راست است. بهر صورت جنگ با داعش و میلیتاریستی نیروهای پ ک ک و متحدین او در بحران خاورمیانه، بخش اعظم چپ ایران منجمله کومه له و حزب کمونیست، و از جمله جناح چپ آنرا، با خود برد و امروز هم، صلاح مازوجی از آن به عنوان یکی از «افتخارات» جریانش نام میبرد.

در مورد «شیوه برخورد به احزاب بورژوازی» هم اساسا تفاوت و نقد به حضور خبات و اطلاعیه ای مشترک از جمله با این جریان است. تمام «دیپلماسی» و ... با احزاب دمکرات کردستان، حمایتها و دفاع سی ساله کومه له از جریان طالبانی به نام «حکومت نوپای کرد»، تمام سکوت و مامشات آنها در مقابل گرسنگی و فقری که به کارگران و محرومین کردستان عراق تحمیل کردند، به زن کشی و جنایاتی که مرتکب شدند، به کمونیست کشی و ترور و

آدم ربایی آنها، به زدنی و چپاول و مسابقه سران احزاب در این زمینه، و بعلاوه به قرار گرفتن کومه له در تمام اتحادها و از جمله جبهه کردستانی در گذشته و جبهه پ ک در امروز و ... مورد اختلاف نیست و تنها نزدیکی با «جریان حاشیه ای و اسلامی خبات» مورد نقد رهبر جناح چپ است.

بحث سوسیالیسم در یک کشور خود بخود باعث جناح بندی نمیشود و باید دید که استنتاجات عملی و سیاسی از این بحث چیست. مستقل از اینکه نفس سوسیالیسم در یک کشور در این جریان به وقایع این حزب واقعا نامربوط است. صاحبان این بحث حتی اگر معتقد بودند تحقق سوسیالیسم در یک کشور هم ممکن است، حتی اگر فکر میکردند اصلا سوسیالیسم به تنهایی در کردستان ایران هم مهم است، در دنیای سیاست باعث هیچ پروژه ای سیاسی و تاکتیک و برنامه ای نمیشد. برای جریانی که افق خود را «تقویت موقعیت خود در جنبش ملی کرد» و ایفای نقش رهبری در آن گذاشته است، سوسیالیسم در یک کشور ممکن یا ناممکن باشد چه اهمیتی دارد. هر چند این پدیده میتواند ابزاری برای توجیه جیتی باشد که چند دهه است اثراتری جریان خود را مقابله با «اشغالگران کردستان» و پیروزی ناسیونالیستهای کرد در مقابل آن و «آزادی کردستان» از دست آنان گذاشته است و احتمالا به این بهانه فعلا زمان سوسیالیسم نیست و باید در فکر کردستان باشیم توجیه شود. اما صلاح مازوجی به اصل ماجرا یعنی «تقویت موقعیت کومه له در جنبش ملی کرد»، «تلاش در ایجاد اتحاد میان احزاب این جنبش» و «تلاش در به پیروزی رساندن جنبش ملی کرد» کاری ندارد، اینها مورد نقد مازوجی نیست اما به بحثی در حاشیه این سیاستهای تعیین کننده و راست، میپردازد.

ظاهرا اگر همکاری با خبات صورت نمیگرفت و کومه له در کنگره ملی پ ک ک شرکت نمیکرد و اگر علیرزاده دست به حذف مخالفین نمیزد، حرفی از راست روی، گردش به ناسیونالیسم کرد و فاصله گرفتن از سیاستها، دستاوردها و تاریخ کمونیستی کومه له، نبود و تمام سیاستها و پراتیک راست روانه کومه له به جز این چند مورد اخیر قابل دفاع، چپ و کمونیستی هستند. همین همه «رادیکالیسم» نقد صلاح مازوجی را نشان میدهد.

بهر صورت و مستقل از انتقادات اینجا و آنجا این چپ، و با فرض انتقادات درست به این یا آن سیاست و به تصفیه های درونی، هیچ افق و پرچم متفاوتی از جناح علیرزاده ندارد. هر دو در این افق و استراتژی شریکند و هر دو در این تاریخ در کمونیسم زدایی و باج دادن به ناسیونالیسم کرد، در دفاع از هر جریان ارتجاعی از حکومت اقلیم تا سوگواری برای مرگ طالبانی و اسطوره سازی از او و صدها نمونه دیگر شریک اند.

این چپ در حقیقت منتقدین در صفوف همان جنبشی هستند که علیرزاده رهبر آن است. همان پرچم و آرمان را در میدان سیاست بلند کرده اند، که کومه له در این تاریخ در دست داشته است.

جالب است کسی که خود را کمونیست میداند و ادعای چپ بودن دارد، قبل از کوچکترین انتقاد از راستترین سیاست رفقای خود، از خود رفع اتهام میکند و میگوید «شایعه گرایش به طرف کمونیسم کارگری هم پوچ و بی اساس است». البته و انصافا مازوجی راست میگوید! اما صلاح مازوجی بهتر از هر کسی میداند منظور از «گرایش به کمونیسم کارگری» نه گرایش به احزابی است که با یدک کشیدن نام کمونیسم کارگری و حکمت در انواع شوراها همکاری و آنتلافها مشغول کولی دادن به کومه له هستند، بلکه گرایش کمونیسم کارگری در حزب کمونیست ایران، سیاستها و تاریخ کمونیستی این حزب و سازمان کردستان آن است. «رفع اتهام» صلاح مازوجی از «گرایش به کمونیسم کارگری» نزدیکی او را به علیرزاده سالهای ۹۰-۹۱ و فاصله او را از حزب کمونیست ایران و کومه له کمونیست همان سالها است. دلیل قطع امید کمونیستهای درون این جریان از رهبری «جناح چپ»، ریزش همان تعدادی که از زیر تیغ تصفیه تشکیلاتی جان سالم بدر برده اند را باید در همین واقعیت دید.

واقعیت این است که حزب کمونیست کنونی همچنانکه ابراهیم علیرزاده هم بیان کرده است، ابزاری برای جلب پشتیبانی از «جنبش کردستان» است. معلوم نیست چرا باید کارگر کمونیست در تهران و اصفهان و خوزستان با حزب کمونیست ایران که چنین رابطه یک جانبه ای با آنها تعریف کرده و خود متعلق به یک جنبش ملی و ناسیونالیستی است، حزبی که اساسا خاصیت ابزاری برای تقویت و پیروزی «جنبش کردستان» دارد، سمپاتی پیدا کند و به آن نزدیک شود؟ رهبری جناح چپ به این حقیقت که در دنیای واقعی از این حزب جز اسمی باقی نمانده، به حفظ نام حزب و در دست داشتن ریاست آن، تن داده و آنرا قبول کرده است.

به همین دلایل است که در دل بحران امروز در حزب کمونیست و کومه له، این نه رهبری حزب کمونیست و

هیئت اجرایی آن بلکه رهبری کومه له است که حزب و کومه له را اداره میکند، دستورات و موازین تعیین میکند، اطلاعیه میدهد و میگوید نگران اختلافاتی که رهبری حزب میگوید نباشید من فضا را آرام و متمدن نگاه میدارم و همزمان اعضا حزب را توییح و اخراج میکند. و رهبری جناح چپ به اینکه از ارگانهای تشکیلاتی و تصمیم گیرنده بیرون شان نکند قانع است و تهدید میکنند اگر بخواهید ما را حذف کنید انشعاب میکنیم.

انشقاق در حزب کمونیست ایران و کومه له سر سوزنی به نفع ما، به نفع کارگر و کمونیست نیست. بعلاوه با این درجه از انتقادات که مورد بحث است ضرورتی سیاسی برای جدایی نیست. اما فضای کنونی و صف بندی هایی که شده است، خندقهایی که کنده اند و سنگر هایی که اساسا بر روی تحریک احساسات خصوصا از جانب راست درست شده است و تعصباتی که باد زده اند، ممکن است بودن با هم آنها را به بن بست برساند. این فضا در شرایطی که نیروهای آنها در اردوگاه مسلح اند و متاسفانه از طیف فالانژ متعصب در بالا و پایین کم نمی آورند، بشدت نگران کننده است. در نتیجه اینکه انشقاق و جدایی شکل میگیرد یا نه به تصمیم طرفین و فاکتورهای زیادی بستگی دارد. چنین اتفاقی، بخصوص با هژمونی کامل ناسیونالیسم در این جریان، به معنی تقویت ناسیونالیسم کرد در فضای سیاسی- اجتماعی کردستان خواهد بود. مقابله با تأثیرات این اتفاق و اساسا مقابله با تأثیرات پیوستن کومه له به ناسیونالیسم کرد، نشان دادن ابعاد سیاسی اتفاقی که افتاده است، دفاع از تاریخ مبارزه کمونیستی در کردستان ایران و سد بستن و غیر ممکن کردن قربانی کردن این تاریخ و دستاوردهای آن در بارگاه ناسیونالیسم کرد، به عهده کمونیستهایی است که ادامه همان تاریخ، همان رادیکالیسم کارگری و کمونیستی اند و با سر بلند و با افتخار از آن تاریخ، از سیاستهای آن، از دستاوردهای آن دفاع میکنند.

حامیان و متحدین کومه له

طی چند سال اخیر شاهد تحرکی در میان نیروهای موسوم به چپ برای تشکیل ائتلافها، اتحاد عملها و بوده ایم. این نوشته جای تحلیل و ارزیابی از این تلاشها و ... نیست و وارد این بحث نمیشویم. اما از یک زاویه ابه این تلاش و نقش آن در اختلافات درون حزب کمونیست ایران و کومه له باید پرداخت.

در سالیان گذشته و خصوصا بعد از اینکه در میان جریانات راست چه در بعد سراسری و چه در بعد کردستانی تلاشهایی برای نشان دادن چهر متحد از اپوزیسیون جمهوری اسلامی انجام گرفت، در میان چپ هم اینکه چهره ای بزرگ از خود نشان دهیم و با این استدلال که چپ هم در مقابل اتحادهای راست باید یکدست باشد و این جواب وحدت طلبی مردم است، تحرکاتی راه افتاد. نیاز به نشان دادن چهر متحد از اپوزیسیون اساسا به امید و رابطه این جریانات با دول غربی و متحدین او در منطقه و در متن تخصصات آنها با جمهوری اسلامی و تبدیل این اپوزیسیون به اهر فشاری به حکومت ایران بود. حزب کمونیست و سازمان کردستان آن، هم در سطح سراسری و هم کردستان برای متحد کردن چپ زیر یک پرچم تلاش کرد. برای این جریان ظاهر شدن به عنوان چهره ای که اپوزیسیون چپ را در هر دو سطح سراسری و کردستانی جمع کرده است، چند خاصیت را داشت. یکی اینکه در توازن قوا میان خود و احزاب راست در کردستان و پیمانها و همکاری های خود با آنها به عنوان جریانی که چتر چپ شده است، موقعیت بهتری برای خود کسب میکرد. و دوم اینکه به طور سراسری نیز سعی میکرد پرچم حزب کمونیست ایران را با توجه به تحولات سراسری نگهدارد و همچنانکه به روشنی خود میگویند حمایت از جنبش کردستان از کانال این حزب وسعت بخشند.

اتحاد عمل پایدار آنها در کردستان با اولین اختلاف به هم خورد و فعلا اتحاد سراسری آنها تحت نام «شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست» ادامه دارد.

«شورا» در حقیقت مجمع الجزایری از نیروهای «خلفی» و خواهر زاده های حزب توده و جنبش ملی اسلامی، شاخه های مختلف ناسیونالیسم چپ ایران و «کرد» اند، که از نظر خانوادگی به حزب کمونیست و کومه له نزدیکند. برای بخشی از نیروهای این «شورا»، بدهکاری به «جنبش کردستان»، باج دهی به ناسیونالیسم «ملل تحت ستم» در ایران و بویژه ناسیونالیسم کرد، سنت و رابطه ای قدیمی تر است. نیروهایی که نمایندگان «چپ ملت ستمگر اند» و به «ملتهای تحت ستم» و «خلفهای» ایران بدهکار اند و در نتیجه حاضر به هر نوع باج دهی هستند و آماده اند هر جریان قومی را بدون چون و چرا بعنوان نماینده «خلق تحت ستم» پذیرفته و در مقابلش سر تعظیم فرود بیاورند و زیر هر سند ارتجاعی قومی احزاب بورژوا-ناسیونالیست کرد، ترک، عرب و را

برای جبران این بدهکاری تاریخی امضا کنند. از این زاویه نیروهای متشکل در «شورا» در اعتبار خریدن برای ابراهیم علیزاده و کل پدیده «کومه له و حزب کمونیست ایران» به عنوان نیروی اصلی چپ در کردستان، صاحبان اعتبار و تاریخ کومه له کمونیست و حزب کمونیست و دامن زدن به توهم نسبت به این جریان نقش جدی داشتند.

بهرحال این شورا برای همه اعضا آن «خواصی» داشت. خاصیت مشترک آن سرپوش گذاشتن بر بی افقی و استیصال نیروهای تشکیل دهنده آن بود. برای حزب کمونیست ایران این شورا در اختلافات درونی کنونی سنگر مهمی برای حفظ چهره چپ و سراسری این حزب در مقابل فشار درونی برای خلاصی از نام و دفتر و دستک این حزب است. برای سایر شرکت کنندگان در شورا هم، صرف اعلام شورای همکاری سرپوشی بر بی افقی تاریخی شان بود و علاوه بر آن علیرغم واقف بودن به موقعیت ضعیف حزب کمونیست ایران، عکس گرفتن با این حزب بخاطر «اعتبار» نام این حزب و کومه له مهم بود و هست. به همین دلیل حفظ این «شورا» برای همه اعضا آن حیاتی است.

دلیل عکس العمل و تحرک در میان اعضا «شورا»، نه آینده حزب کمونیست و کومه له، نه آینده کمونیسم و چپ و سایر ادعاهایی که دارند، بلکه سرنوشت و آینده خود و «شورایی» است که به آن دخیل بسته اند. دفاع از جناح مازوجی در این جدالها، امتیاز دادن به این جناح بعنوان صاحبان واقعی حزب کمونیست و کومه له و تاریخ آن، انتقادهای سطحی از علیزاده، نه دفاع از کمونیسم و چپ که دفاع از کعبه آمال و آرزوهای خود و ممانعت از نابودی آن است. بدون تابلوی حزب کمونیست ایران از همین موجودیت نحیف با هیاهوی زیاد و ابراز وجودهای «اطلاعیه ای» این «شورا» چیزی باقی نخواهد ماند. توقع زیادی است که در دل بحران حزب کمونیست ایران و کومه له پرچمی رادیکالتر از جناح چپ آن جریان و شخص صلاح مازوجی را این شورا داشته باشد.

به عنوان آخر کلام

نیازهای این دوره از مبارزه طبقاتی و تحولات این دوره در جامعه ایران، ضرورتهایی را روی میز احزاب و نیروهای سیاسی گذاشته است. سیر تحولات و پولاریزاسیون در جامعه ایران، عروج طبقه کارگر و اعتصابات و اعتراضات کارگری این دوره، همزمان بن بستها و مشکلات عدیده جمهوری اسلامی، فضای جامعه ایران و سیاست در آن را بدرجه زیادی قطبی کرده است. همین حقیقت احزاب و نیروهای راست و چپ جامعه را به تکاپو انداخته است که یکبار دیگر جا و موقعیت خود را در این جدالها تعریف کنند. همزمان در سطح کل منطقه و در میان احزاب ناسیونالیست کرد نیز چه در جواب به این نیاز و چه در امتداد پروژهای قبلی خود، شاهد تکاپو و صف بندی های جدیدی بوده ایم. نیروهای بینابینی و سردرگم در دل این اتفاقات شانس برای ایفای نقش ندارد. این دوره دوره تاثیر گذاری نیروی روشن و صاحب افق و بی توهم راست یا چپ است. شانس نیروهای بینابینی تقریبا صفر است. این نیروها نهایتا حول جریانات اصلی و زیر چتر آنها و در حاشیه جنبشهای اصلی سیاسی قرار خواهند گرفت و یا از میدان خارج خواهند شد.

تکاپوی کومه له و خانه تکانی از چپ، امید بستن به گروهها و جمعهای ناسیونالیستی که از او جدا شده اند و همزمان برجسته شدن افق ناسیونالیستی به عنوان پرچم این جریان در این دوره، در جواب به این نیاز است. در چنین اوضاعی و در چنین جدال تعیین کننده ای دفاع الکن از کمونیسم در حزب کمونیست ایران و غرولند کردن شانس نخواهد داشت. کمونیسم در این دوره باید روشن، شفاف، صریح و جسور روی پای خود و با صف مستقل خود و بر اساس نیاز جنبش کمونیستی طبقه کارگر و در خدمت افق انقلاب کارگری صف ببندد. شاخه های مختلف ناسیونالیسم ایرانی و کرد در دایره همراهان کومه له و بیرون آن و لایه ای که به نام چپ در حزب کمونیست فعالیت دارند در چنین دوره پرتلاطمی، راه زیادی خواهند رفت.

غیبت یک فشار قدرتمند سیاسی به کومه له، به عنوان قویترین سنگر علیه ناسیونالیسم در کومه له و در جامعه، تأثیر بسیار بالایی در سرعت گرفتن رهبری کومه له بسوی کردایتی داشت. مولفه های بیرونی دیگر، مانند به بازی گرفته شدن ناسیونالیسم کرد توسط قدرت های درگیر در پروسه تجدید تقسیم جهان، و حمایت های وسیعی که جنبش ناسیونالیستی در کل منطقه، در این سالها گرفت، نیز به کمک ناسیونالیسم درون رهبری کومه له آمدند. و نهایتاً اوضاع متحول سالهای اخیر در ایران و ضرورت آمادگی هر نیرویی برای ایفای نقش در این دوره حساس سیاسی. با این مقدمه به اصل بحث می پردازیم؛

تعریف دوست و دشمن در فرهنگ سازمانی، در خدمت فرهنگ سازی برای تغییر

شروع رسمی و علنی دگر دینی در این سازمان با کاربرد ادبیات و فرمولاسیون شدید ناسیونالیستی برای تحولات چند ساله درونی حزب کمونیست ایران و کومه له بود.

ناسیونالیسم کرد همیشه یک گرایش حاضر در حیات حزب کمونیست ایران از روز اول تشکیل آن بوده است. اما در غیبت یک افق سیاسی، همیشه نقش یک گرایش نحیف و حاشیه ای در متن فعالیت های حزب و کومه له را داشت. فروریختن دیوار برلین و شکست بلوک شرق، جلو آمدن ناسیونالیسم و قدرت گیری آن در کشورهای بلوک شکست خورده و اعلام پایان تاریخ و مبارزه طبقاتی توسط مدیای بلوک پیروز و انحلال و یا تغییر نام احزاب کمونیست پرو روس آوار شکست سرمایه داری دولتی در شرق را بر سر کمونیست هایی ریخت که از بدو حضور در سیاست مرزهای روشنی با کمونیسم بورژوازی شرق داشتند. این وضعیت ورقه را در تمام جهان علیه کمونیسم برگرداند. حمله آمریکا به عراق و به قدرت رسیدن ناسیونالیسم کرد زیر سایه بوش پدر، گرایش نحیف ناسیونالیستی درون حزب کمونیست را یک شبه صاحب پلاتفرم سیاسی کرد.

ناسیونالیسم درون حزب کمونیست و سازمان کردستان آن، اگر تا دیروز که ناسیونالیست های کرد عراقی در همسایگی خویش را به عنوان جمعی آواره سیاسی در ایران و کشورهای منطقه می یافت، حالا شاهد به قدرت رسیدن آنها در کردستان عراق و کیا و بیای آنها بود. در چنین شرایطی ناسیونالیسم تا دیروز نحیف و ساکت درون حزب کمونیست ایران، یک شبه صاحب رهبر رسمی و افق سیاسی شد؛ عبدالله مهندی عضو دفتر سیاسی وقت، ضمن ارائه یک پلاتفرم ناسیونالیستی، اعلام کرد که از نظر او، از آن به بعد، حزب کمونیست و کومه له دوستان خود را از میان ناسیونالیست های کردستان عراق پیدا خواهند کرد. و ناگهان تمام آنها که قبلاً در فرآکسیون کمونیسم کارگری ثبت نام کرده بودند، زیر بیرق عبدالله مهندی به صف شدند.

وقتی در انتهای پروسه آن مجادلات حجیم و در فاصله زمانی نسبتاً طولانی، نیروهای کمونیسم کارگری بدنبال منصور حکمت صف آنها ترک کردند، توضیح رهبری جدید آن حزب و آن کومه له به جامعه، در آن زمان در کمال ناباوری، در یک خط چنین شد که آنها هزیمت کرده و مبارزه را کنار گذاشته و رفتند! در ادبیات ناسیونالیسم کرد چنین پدیده ای «ناش به تال» نامیده می شود. و فقط به کسی یا کسانی گفته میشود که صف جنبش مسلحانه ملی کرد را به هر دلیلی ترک میکنند. کاربرد آن عبارت ناسیونالیستی توسط بخش باقیمانده در آن حزب، در اساس تحریف نبود، بلکه نشانه شروع کاربرد زبان و ادبیات و فرمولاسیون رسمی ناسیونالیسم کرد برای تعریف نوع مبارزه یک نیروی سیاسی، و اینجا برای تعریف هویت سیاسی کومه له توسط شخصیت های اول آن یعنی عبدالله مهندی و ابراهیم عزیززاده، بود. ناسیونالیسم کرد، با استفاده از «تعمت الهی» خیر و برکت ستم ملی بر مردم کردستان، برای کسب قدرت و موقعیت و ثروت، مشغول سیاست در عرصه ملی است. حالا بعد از سی سال از آن واقعه، وقتی دبیر اول این کومه له همان عبارت عادت شده بین خودشان را، برای آن اتفاق مهم بکار می برد، در اساس نه تحریف است و نه کم دقتی. ترجمان ناسیونالیستی آن واقعه، در زبان و ادبیات ناسیونالیستی همین است که سی سال است تکرار میکنند. ابراهیم عزیززاده که آن زمان با همین عبارت تحولات مهم درون آن حزب را توضیح میدهد، مفهوم آنها را به دقت میداند. از سی سال قبل، زبان رهبری و بخش اعظم لایه کادری آن نسل باقیمانده در کومه له و حزب کمونیست ایران، همین بوده است. «خبانت منصور حکمت به جنبش انقلابی کردستان»، «ضربه به کومه له»، «آنها که از پشت به این ملت و این سازمان و جنبش انقلابی کردستان از پشت خنجر زده اند»، زبان اینها و بخش های بی اطلاع اعضا و هواداران شان بوده است. کاربرد این ادبیات و فرمولاسیون مسعود بارزانی

کومه له در انتهای دگر دینی سی ساله

ف- ش و محمد فتاحی

از کومه له کمونیست تا یک جریان ناسیونالیست

مضمون اصلی این نوشته پرداختن به مسیر عقبگرد این سازمان و نهایتاً نگاهی به بحران امروز آن است. اما از آنجایی که بیانیه حزب حکمتیست-خط رسمی، بصورت فشرده و جامع، به این موضوع پرداخته است، این نوشته، با پرهیز از تکرار مضمون آن بیانیه، به نظریه ها و تئوری های پشت این دگر دینی و با فاکتورهای موثر دیگر در شکل گیری آن میپردازد.

زیرساخت های فرهنگی، نظری و تئوریک برای شیفت سیاسی ایدئولوژیک در کومه له

سنتا تغییرات ایدئولوژیک در احزاب سیاسی جا افتاده، نیازمند سند معتبر ارگانهای رهبريست. اما چنین سنتی الزاماً برای همه یکی نیست؛ ماهیت جریان مربوطه و بعد رابطه آن با جامعه میتواند در مسیر جدیدی که در پیش میگیرد، موثر باشد. مثلاً برای جریانی فرقه ای مانند سازمان مجاهدین، تغییر اسم فامیلی مریم به رجوی در انتهای مراسمی مذهبی- فرقه ای، کافی بود، تا این سازمان را به یکی از عوامل سناریوهای سیاه تبدیل و اعضای آنرا به بردگان ایدئولوژیک برادر مسعود تبدیل کند. در حزب کمونیست کارگری، در غیبت منصور حکمت و حکمتیست ها، پافشاری بر انقلابیگری ضد رژیم صرف، کافی بود تا در مدت نسبتاً کوتاهی، آنرا در جایگاه یک سازمان هوادار پروپاقرص دخالت های آمریکا و غرب، دست چپ رضا پهلوی، به عنوان جناح چپ ارتجاع ناسیونالیسم ایرانی پرو غرب، مستقر کند.

تغییر در مسیر سیاسی برای اکثریت سازمان چریک های فدایی، بسوی حزب توده و جمهوری اسلامی، هم کار شاق و سختی نبود؛ چون خود از ریشه بخشی از جنبش ملی اسلامی و محصول به هم پیوستن جوانان میلیتانت حزب توده و جبهه ملی در قامت جنبش فدایی بود.

از بد شانس رهبری کومه له، تغییرات پایه ای در این سازمان به همین سادگی ممکن نبود. دلیل اول این کار بیگانگی رهبری این سازمان با یک افق روشن سیاسی برای پیروزی بود.

مانع مهم تر در وجود آن پایه اجتماعی یک سازمان خوش نام کمونیست بود، که در همان دوره به لولای اتحاد کارگر در ابعاد دهها هزار نفره در کوره های آجر پزی و کارگران فصلی تبدیل شده و تغییرات ایدئولوژیک نسبتاً مهمی را در طبقه کارگر در کردستان، به نفع کمونیسم، موجب شده بود. جنگی دهساله را پشت سر گذاشته بود که همراه آن اسم و رسم و تأثیر سیاسی کمونیست ها را همه جا برده بود. حمله و توطئه حزب دمکرات کردستان به رهبری قاسملو را در هم شکسته و برای اولین بار در تاریخ منطقه، کمونیسم توانسته بود رقیب خود را قبل از کسب قدرت سیاسی، حاشیه ای و به شکست بکشاند.

مانع مهم دیگر وجود حزب قدرتمند کمونیسم کارگری در دوران منصور حکمت بود. با وجود چنین موانعی، رهبری این سازمان متوجه مشکلات مسیر عقبگرد خویش بود. به همین دلیل، به تدریج و دست به عصا، از هر امکان و فرصتی برای تغییر شیفت سیاسی و جنبشی، نه فقط در سازمان خود، بلکه در ابعاد اجتماعی، استفاده کردند. برای این کار، نرم نرمان آمدند و تغییر ایجاد کردند. البته مرگ منصور حکمت و شکست آن حزب، نتیجتاً

و جلال طالبانی، بیان این حقیقت است که برای این سازمان، در مبارزه سیاسی، جز «ملت کرد» و کومه له و مبارزه علیه ستمگری ملی برای رسیدن به قدرت به سبک همان بارزانی و جلال طالبانی، در عمل و در دنیای واقعی، چیز دیگری معنی ندارد. وقتی فرد حتی بی طرفی برگردد و سی سال اردوگاه داری اینها و انتظار و مذاکرات و معاملات و دست به گردنی های اینها با احزاب دوست و برادرشان در منطقه را نگاه کند، تمام هست و نیست شان در فعالیت سیاسی هیچ تفاوت ماهوی با بقیه احزاب رنگارنگ جنبش ناسیونالیستی کرد ندارد.

کار فقط به اینجا ختم نمی شود؛ کسی که به جنبش خلق کرد ضربه زده است، کسی که روزی از پشت به جنبش کردستان خنجر زده است، و کسی که به این جنبش «خیانت» کرده است، جوابش را میگیرد! جواب این «خیانت ها و ضربه زدن ها و خنجر از پشت زدن ها»، مجازات انقلابی به سبک «کوردانه» است. پ ک ک و شعبه های آن، که جزو نزدیک ترین دوستان این کومه له اند، «خاننین و هزیمت کرده» های صفوف خویش را روز روشن «اعدام انقلابی» میکنند. در حزب دمکرات کردستان هنگام جدایی اولیه جریان انشعابی، حمله نظامی علنی و کشتار منشعبین پاسخ «خاننین» بود. در سازمان عبدالله مهتدی نسبت به رقیبای کومه له و بخش انشعابی خود، عملیات های نظامی علیه اردوگاههای طرف، سنگربندی و راه انداختن خون و برخورد قهرآمیز بود. آنها هم که تحت فشار فرهنگ بالاتر جامعه از اعدام انقلابی مجرمین ملی عبور کرده اند، تولید کینه و نفرت و حس انتقام جویی، در صفوف شان جزو بدیهی ترین تولیدات سیاسی این سنت است. در برخورد به کمونیسم کارگری و منصور حکمت، رهبری کومه له بطور مدام چنین کرده است. چرا؟ چون در چپ ایران، منصور حکمت تنها خطی است که ناسیونالیسم کومه له را به روشنی، از روز اول به همه نشان داده است. عبارت «منصور نکبت» قبل از ترک منصور حکمت و در جریان همان مجادلات روزهای اولیه، در میان اینها کاربرد داشت.

تولید نفرت نسبت به منصور حکمت، برای کل رهبری کومه له در سی سال گذشته، همیشه نقش واکسن علیه رشد کمونیسم و چپگرایی در این سازمان را داشته است. نه فقط این بلکه در کنار تولید این ادبیات نفرت علیه کمونیسم کارگری، مسیر استراتژیک دوستی و آمد و رفت ها و اتحاد و ائتلاف های متعدد با جریانات ناسیونالیست و قومی را به روی رهبری کومه له هموار کرده است. همین جانفشانی های شبانه روزی علیه کمونیسم حکمت، فرهنگی را در این سازمان تولید کرده که بدون تصویب یک تک سند خصومت علیه کمونیسم و انقلابیگری کمونیستی، زمین «انقلابیگری» ناسیونالیستی نرم نرم انبساط یافته است. به همین دلیل، هدفی که حزب دمکرات کردستان در جنگ علیه کومه له میخواست یعنی به رسمیت شناختن حزب ارتجاع سیاسی در کردستان به عنوان یک حزب انقلابی، توسط رهبری کومه له، بدون تصویب یک سند «آ چهار»، در یک فضای مملو از دوستی و رفاقت کردانه، تامین شده است.

وقتی بحث هزیمت (آش بتال) میشود، بحث فقط بر سر نیروی هزیمت کرده نیست، بلکه بحث نیروی باقی مانده هم هست. اینجا معلوم میشود که نیروی باقیمانده نه یک سازمان حزبی در قلب شهرهای کردستان که مشغول سازماندهی جنبش خویش است، بلکه نیروی مسلحی است که خارج از سوخت و ساز سیاسی جامعه مشغول امور سیاسی نظامی خویش است. تعریف کومه له به عنوان یک سازمان، در دوره اختلافات بین چپ و راست قبل از جدایی منصور حکمت، یک بحث مهم تعریف از کومه له بود. از نظر منصور حکمت، کومه له یک سازمان شهری در قلب جامعه بود، با یک شاخه نظامی خارج از شهر و مستقر در اردوگاههای نظامی خویش و یک رهبری اساسا مستقر در خارج کشور، و با تمرکز اصلی بر سازماندهی کمونیستی طبقه کارگر در شهرهای کردستان. از نظر جناح راست اما، کومه له همان موجودیت اردوگاهی بود و بس. همین نگرش موجب می شد که هیچ وقت سازماندهی و کار شهرها در الویت رهبری کومه له قرار نگیرد. همین مسئله هم موجب شد که از صدها هزار کارگری که کومه له لولای اتحادشان بود، یک عضو گیری وسیع توده ای در ابعاد دهها هزار نفره شکل نگیرد، و در بهترین حالت، کارگر تنها نقش هوادار را پیدا کرد و در عمل هیچگاه آن سازمان را برای خود تصرف نکرد. عملی شدن این کار میتوانست چنان تغییر ایدئولوژیک عظیمی در کردستان را موجب شود که به سهولت در شهرهای بزرگ ایران شکل گیری قویترین تشکیلات های کمونیستی را موجب شود.

با جدایی منصور حکمت، رهبری باقیمانده در کومه له با همان افق سنتی خویش پیش رفت. نتیجتا کومه له برای همیشه، نه آن حزب سازمان یافته در قلب شهرها، که آن نیروی نظامی مستقر در اردوگاههای خاک عراق تعریف شد. انزوای چنین سازمانی در کوه و در اردوگاه، آنها در فضای پروامریکیایی آن دوره و قدرت بادآورده احزاب

ناسیونالیست کرد در کردستان عراق، به اضافه ناسیونالیسم قدرتمند در رهبری آن کومه له، همه فاکتور ها، دست به دست هم میدهند تا این سازمان عملا مسیر بقیه احزاب ناسیونالیست حاضر در همان منطقه را در پیش بگیرد. «جنبش انقلابی کردستان» با مفهوم جدید، در این دوره، رسماً به ظرف اصلی سوخت و ساز سیاسی این کومه له تبدیل میشود.

شکل گیری عبارت جنبش «انقلابی» کردستان

از مقطع بعد از شکست انقلاب و استقرار و تسلط کامل جمهوری اسلامی بر کردستان، کاربرد جنبش انقلابی کردستان توسط کومه له، هیچگاه اشاره به مجموعه احزاب سیاسی فعال در کردستان نبوده است. اصلاً کومه له از بدو تولد و شکل گیری، مرزبندی با نماینده سیاسی ارتجاع در کردستان را به عنوان بخشی جدایی ناپذیر از هویت سیاسی خویش داشته است بعلاوه، غیرممکن بود که کومه له ای که در برابر کمونیست کشی دمکرات در جنگ علیه کومه له، ایستاده بود، دشمن طبقاتی خویش را که با آن درجنگ بود، را به عنوان بخشی از انقلاب و یا جنبش انقلابی نام ببرد.

«جنبش انقلابی کردستان» بعد از جدایی کمونیسم کارگری، با تعریف متفاوتی توسط این کومه له کاربرد پیدا کرد؛ جنبشی اساساً متشکل از تمام تحركات و موجودیت سیاسی نظامی و حزبی در کردستان و متشکل از دو جریان کومه له و دمکرات. تولد حاکمیت احزاب ناسیونالیست کرد در کردستان عراق و حمایت تمام عیار کومه له از آن «دولت خودی»، چفت شدن کومه له در افق و آرمان با جنبش کردایتی را بیش از هر زمانی عملی کرد. در متن آن فضای ناسیونالیستی در منطقه، مناسبات دوستانه، آمد و رفت ها و همکاری های سیاسی دو جریان به تدریج به تثبیت این عنوان برای اشاره به جنبشی بکار رفت که این دو سازمان مشترکا در رهبری آن نقش داشتند. پیروزی «جنبش کردستان» با شرکت همه نیروهای ناسیونالیست کرد در عراق، بطور اتوماتیک تصویری از نوع و شیوه پیروزی را در دل رهبری کومه له هم تثبیت کرد، که ملاقات ها و همکاری ها و دوستی نزدیک با دمکرات ها از عوارض و تأثیرات رسوب آن تصویر از پیروزی در رهبری کومه له بود. زمینه های رشد همکاری های وسیع تر با جریانات ناسیونالیست کرد و شرکت و عضویت در کنگره ملی کرد که ظرف سیاسی ارتجاع ناسیونالیستی کرد از تمام مناطق کردنشین در کشور های منطقه بود، در این پروسه هموارتر شد. شرکت در کنگره ملی کرد و دسترسی رهبری کومه له به جنبشی نسبت قدرتمند در منطقه، هیچ اما و آگری برای تعریف خود به عنوان جناح چپ آن جنبش باقی نگذاشت. کومه له از آن تاریخ رسماً به آن جنبش پیوست. و عبارت «جنبش انقلابی کردستان» و یا «جنبش کردستان» در منطقه، از آن تاریخ، عملاً و رسماً عنوان یک جنبش واحد سیاسی برای کمونیست ها و ناسیونالیست ها و اسلامیت ها، دسته جمعی با هم است.

فرمول جنبش ملی با دو جناح راست و چپ، به جای دو جنبش متفاوت طبقاتی در کردستان

در مقابل نقد ما به این حرکت ارتجاعی کومه له در پیوستن به کمپ ناسیونالیسم کرد در منطقه، این جناح چپ های این سازمان بودند که به نقدهای ما عکس العمل تند نشان دادند و از کمونیستی بودن اقدام شان تعریف و تمجید کردند. جناح رهبری کومه له نیازمند تر اشیدن فرمولاسیون کمونیستی برای اقدام خویش نبود، و سفت و سخت پای آن ایستاده بود. نتیجتاً این جناح مقابل آنها بود که به قلم صلاح مازوجی و محمد نبوی به افشاگری های ما عکس العمل نشان دادند.

در مقابل افشاگری ما به خاطر ورود رسمی کومه له در جنبش ناسیونالیستی هم، این نه جناح رهبری کومه له، که از جناح مقابل آن، عکس العمل نشان دادند و در مصاحبه تلویزیونی و مباحث شفاهی ادعا کردند که آنها در جنبش ملی، جناح چپ آنها نمایندگی میکنند. عوامفریبان چپ این سازمان ما را درس میدادند که جنبش ملی هم مانند جنبش کارگری جناح های مختلف دارد! از این طریق، آنها تصمیم گرفتند که جایگاه جنبش طبقاتی کارگر را با جنبش ارتجاع ملی هم وزن کرده و از تعلق طبقاتی متفاوت و متضاد این دو جنبش بگذرند. یا این تعریف، کارگر در کردستان میتواند بعضی روزها به عنوان کسی که برای رفاه و خوشبختی و لغو مناسبات استثمارگرانه

پورژوایی در مقابل سرمایه و سرمایه دار بایستد، بعضی روزها هم برای اعتراض به ستم ملی، کنار همان سرمایه دار بایستد و دست در دست او برای رسیدن به یک هدف مشترک سیاسی مبارزه کند! روزی سرمایه دار را به عنوان دشمن طبقاتی ببیند و نقشه سرنگونی اش را بکشد، و روز بعد برای پیروزی ملی، نقشه یک پیروزی مشترک در پیش بگیرند!

اولویت مسئله ملی؛ علنی شدن کلاهدرداری «کمونیستی»

اعلام تحکیم موقعیت در جنبش ملی به عنوان اولویت اول در دستور این دوره، توسط دبیر اول این کومه له در یک سخنرانی که از تلویزیون این سازمان پخش شد، رسماً و علناً پایان عمر این جریان به عنوان جریانی که روزی، کارگر و جنبش کارگری و به پیروزی رساندن کارگر در مبارزه اش، هدف اول و آخرش بود، اعلام شد.

ابراهیم عزیزه در آن سخنرانی اعلام کرد که از این تاریخ، مسئله ملی اولویت اول کومه له در لیست اولویت های آنها است. او تاکید کرد که سند پلنوم این سازمان، به همین روشنی بر در الویت گذاشتن تحکیم موقعیت کومه له در رهبری جنبش ملی تاکید کرده است.

سنتا سازماندهی کمونیستی طبقه کارگر الویت دائم و روتین یک حزب کمونیستی است، اما یک جنگ شبانه روزی برای نان، یک جنگ تمام عیار میلیونی برای طبقه کارگر از هر ملیت و قوم و مذهبی است. در دو سال گذشته، این مردم، در این جنگ، هزاران قربانی داده اند و بخشی از اسرای این جنگ نیز به اتهام نان خواهی اعدام شده و تعداد بیشتری هم زندان رفته و شکنجه و شلاق دریافت کرده اند. درست در وسط این جنگ، یک سازمان سیاسی پیدا شده که خطاب به این مردم محروم از نان و معیشت، میفرماید به جای نبرد برای نان، حول حزب آنها برای حل مسئله زبان و فرهنگ و ستم ملی متحد شوند! کومه له سالهاست به جنگ مردم برای نان و آزادی بیربط شده ولی در عرصه ملی و «جنبش کردستان» همراه هم جنبشی هایش در میان احزاب ناسیونالیست، مشغول امر ملی خویش است. برای این کار نیازمند هیچ سندی نبوده است. اعلام این الویت ملی خطاب به جامعه، در شرایط امروز، ناشی از تعجیل این سازمان برای ایفای نقش جدی تر در این جنبش است. شرایط بحرانی جمهوری اسلامی، همه جریانات و جنبش های سیاسی را ناچار به ارائه نقشه خود برای آینده کرده است. کومه له به زبان رسمی، علنی و نه زیرجلگی مانند سابق، خطاب به جامعه اعلام کرده که حزب کدام جنبش سیاسی و طبقاتی در جامعه است. تصمیم راسخ اینها برای این امر، کاری کرده تارو در روی میلیون ها مردم به زیر خط فقر رانده شده و گرسنه اعلام کنند که آنها، آنهم به عنوان کمونیست، امرشان نان و همراهی با مردمان کارگر نیست.

از طرف دیگر، آنها که در صدد فروش کالای بنجل شان به طبقه کارگر، با فرمولاسیون چپ بودند، حالا میتوانند مطمئن باشند که کلاهدرداری شان ناموفق است. به این دلیل ساده که قرار دادن امر ملی در اولویت سازمانی که عنوان کمونیست یدک میکشد، آنهم در این روزگاران سخت جنگ طبقاتی، شبهه ای باقی نمیگذارد که این سازمان برای تحکیم موقعیت خویش در قعر ارتجاع جنبش ملی تصمیم نهایی گرفته است.

تئوری های بی سر و ته برای توجیه تغییر ریل؛ تلطیف ناسیونالیسم کرد

ابراهیم عزیزه در مصاحبه اش با رادیو دیالوگ در هفته های اخیر، پرده از این واقعیت برداشت که ایشان مدتهاست که به تئوری هایی برای توجیه تغییر ریل طبقاتی دست یافته است که برای اولین بار توسط او کشف شده اند! نظریات ظاهراً تازه او شامل موضوعات زیر است:

مبارزه ملی، چگونگی شکل گیری مبارزه ملی، ماهیت احزاب سیاسی درگیر در جنبش ملی در کردستان ایران، تعریف ناسیونالیسم، نقش انقلابی احزاب سیاسی کرد در امر حل مسئله ملی و در جنبش سرنگونی جمهوری اسلامی، و غیره.

او در جواب سئوال مجری برنامه در مورد نقش ناسیونالیسم کرد، ضمن اشاره به مسائل متعدد در این زمینه، از پدیده ملت کرد شروع میکند و توضیح میدهد که: «ملت کرد یک واقعیت عینی است و تاریخ شکل گیری و رشد

آن معلوم است. عمر آن از صد سال بیشتر نیست. دولت هایی تبدیل به ملت شده اند که تا جایی که تیغ شان بریده است مملکت خویش را گسترش و توسعه داده و نام آن را هم ملت خودشان گذاشته اند. هر تعداد ملت هم که زیر سلطه آنها بوده اند یا وادار کرده تا آسیمیله و ذوب شده و همانند ملت خویش کنند. ملت کرد و واقعیتی بین چند کشور بوده که سعی کرده اند به قدرت زور و سرکوب به ملت خود تبدیل شان کنند. واقعیت دیگر ستم ملی است که یک واقعیت عینی است. دول دیگر سعی کرده اند با زور سرکوب هم شکل خودشان کنند و در لباس و آداب و رسوم و فرهنگ و زبان، و در مورد بویژه اقتصاد، آنها را عقب مانده نگه میدارند. به کردستان که نگاه می کنید فقط از سیستان و بلوچستان عقیمانده نیست؛ در زمینه مرگ و میر کودکان، شمار یاسوآدان، بیکاری و از نظر هر چیزی. می بینیم که نه ستم ملی و نه ملت کرد به هر دو پدیده های واقعی و به نقش ناسیونالیسم نامربوط اند. جنبش ملی هم هست که موجودیتی عینی است. این مردم در مقابل این ستم بر میخیزند، آگاهانه است، خودبخودی است، به هر شیوه ای است، سیاسی است، نظامی است، به هر شکل که هست، ولی به هر شکلی، مقاومت است. این جنبش در تاریخ کردستان واقعی است. بعضی ها را احزاب سیاسی رهبری کرده اند، بعضی ها را شاید رئیس عشیره ای رهبری کرده باشد، و این جنبش هم ربطی با ناسیونالیسم ندارد. مسئله دیگر حزب سیاسی است که بر نامه دارد و خط و مشی دارد و بعضاً ایدئولوژی دارد. احزاب دخیل در جنبش های کردستان متنوع بوده اند؛ کمونیست ها، رفرمیست ها، لیبرال ها حضور داشته اند، آنوقت ناسیونالیست ها هم دخیل بوده اند. ناسیونالیسم به عنوان یک ایدئولوژی اینجا وارد بحث ما میشود. اینجا است که حزب سیاسی بر مبنای ناسیونالیسم شکل میگیرد.»

(نقل قول بالا بخشی از سخنان دبیر اول کومه له است که توسط همین قلم مکتوب شده است.)

ادعای ابراهیم عزیزه در شیوه شکل گیری ملت مبنی بر کاربرد زور و ایدئولوژی در شکل دادن به آن، و اعمال ستم و تبعیض علیه مردمان منتسب به ملل دیگر، واقعی و علمی است. اما این ادعا که رشد و شکل گیری «ملت کرد» و جنبش ملی کرد به عنوان یک محصول طبیعی و خارج از کارکرد ایدئولوژی، غیر علمی و بی پایه است. این «تئ» یادآور لطیفه ای در مورد ملا مصطفی بارزانی است که میگویند، نامبرده زمانی که در شوروی سابق در تبعید بوده، کلاس درس میرفته است. روزی معلم کلاس توضیح میدهد که انسان محصول تکامل میمون است. ملا مصطفی دستش را به عنوان اعتراض بالا می برد و میگوید که نظر جناب معلم در مورد همه مردم جهان واقعی است، اما کرد نه از میمون که از نسل شیر است!

زمانی که در کشورهای دارای مردمانی کرد زبان، دول مدرن دوران سرمایه داری شکل میگیرند، طبقات حاکمه در مناطق کردنشین هم به تبعیت از همان ایدئولوژی دنیای مدرن، و شیوه ای که بقیه عمل کرده اند، مدعی میشوند که «کرد» هم یک ملت و شایسته دولت مستقل خویش است و برای رسیدن به قدرت در مناطق خویش دست به مبارزه میزنند، که بطور طبیعی با تبلیغات ایدئولوژیک و پاشیدن تخم آگاهی کاذب در سرزمین خود شروع میشود. اگر تا دیروز کرد رعیت ارباب در خانه بود، حالا می بایست به عنوان ملتی واحد، که گویا منافع مشترکی با همان فنودال و زمیندار و مالک و صاحب خویش داشت، برای تشکیل دولت خویش جان فدایی کند. در پروسه شکل دادن به این «ملت» ناموجود، روشنفکران طبقه حاکمه در طول زمان مشغول تزریق آن آگاهی کاذب در مغز مردم شدند، کتاب ها نوشتند، داستان ها ساختند، تاریخی مکتوب کردند و فرهنگ و ادبیاتی به حجم خروارها کاغذ تولید کردند، تا به این پدیده خرافی در ذهن مردم شکل دهند. اگر فرهنگ و ایدئولوژی حاکم بر جامعه فرهنگ و ایدئولوژی طبقه حاکمه است، چرا زمانی که به کرد میرسد، حکم بی پایه دیگری داده میشود. شکل گیری «ملت کرد» همان اندازه محصول خودبخودی تاریخ است که شکل گیری «امت» در اسلام. این احکام نه ادعای این قلم که ادعای روشنفکران و محققین خود طبقه حاکمه امروز هم هست که در اینمورد کتاب ها و رساله های متعدد، نوشته اند. این بحث نمیتواند موضوع مفصلی در این نوشته باشد، اما علاقمندان میتوانند برای پیگیری این بحث، به منصور حکمت و بحث او با عنوان «ملت، ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری» مراجعه کنند.

شکل گیری جنبش ملی کرد هم به همین روال، محصول تقلای بورژوا و طبقه حاکمه در مناطق کردنشین، برای شکل دهی به دولت و قدرت خویش بوده است. چگونه میشود در دنیای مدرن شاهد جنبشی برای استقلال و کسب قدرت و ایجاد دولت جدید تصور کرد که بدون یک افق سیاسی روشن در مورد هدف و استراتژی و آمل و آرزوهای معین، جنگ و تبلیغات جنگی سازمان میدهد و به مذاکره و معامله و معاهده مبارزت میکند، و به اتحاد و ائتلاف می پیوندد و سیاست و تاکتیک اتخاذ میکند؟ مهم نیست موقعیت طبقاتی تا دیروز سازمانده و رهبر این

جنبش، فئودال یا رئیس عشیره و قبیله و ملا و یا روشنفکر متعلق به طبقه بورژوا بوده است. مهم این است که همه اینها در دوره ای که بقیه حاکمان در لباس رئیس و رهبر ملت ظاهر میشوند و برای خود عمارت و دولت و مملکت و ملت می سازند، طبقه حاکمه منطقه کردنشین و روشنفکران آن هم عین همین ابزار نوین یعنی ایدئولوژی را برای شکل دهی به چیزی که میخواهند، بدست گیرند. بعلاوه حضور دانشجویان کرد زبان در کشور های غربی، در گذشته های دور و نزدیک، که بطور طبیعی از طبقات ممتاز و بالای جامعه بوده اند، چرا نباید حامل ایدئولوژی مدرن روز خود به جوامع اولیه شان باشند؟ چرا کشورگشایی های طبقه مدرن و سازماندهی و شکل دهی به ملت و بازار اقتصادی خویش، نمیتواند الگوی طبقه حاکمه در مناطق کردنشین ایران و عثمانی هم باشد؟ ملی گرایی و رگه های ناسیونالیستی در اشعار احمد خانی در سه قرن پیش، نشانی بر این واقعیت است که نه فقط از قرن قبل بلکه از دوران خیلی قبل تر، ناسیونالیسم به عنوان یک دستگاه فکری عقیدتی در مناطق کردنشین هم منشا تغییرات فکری روشنفکران طبقات حاکمه بوده است. در ادامه به علت انکار علیزاده در وجود نقش ناسیونالیسم در شکل دهی به جنبش ملی کرد خواهیم پرداخت.

در ادامه مصاحبه، علیزاده به نکاتی در رابطه با همین موضوع اشاره میکند و میگوید که «ناسیونالیسم ایدئولوژی است که خط و مشی خود را دارد، زبان و موسیقی خود را دارد، بر اساس جدا کردن خود از دیگران بنیاد گذاشته میشود. تفاوت ویژه ای برای خود قایل است. دور تاریخ این ملت دیواری می کشد. احزاب موجود در کردستان تماما به عنوان ناسیونالیست توضیح دادنی نیستند؛ ترکیبی هستند از لیبرالیسم و ناسیونالیسم. مثلا هیچکدام از احزاب کردستان خواهان استقلال حتی در آن کشور خویش هم نیستند. در همان کشور خود به خودمختاری راضی اند، به خودگردانی و فدرالیسم راضی اند، حتی راضی اند که فقط حزب شان به عنوان یک حزب سیاسی فعالیت داشته باشد. آنچه که در این دوره در مورد احزاب سیاسی گفته میشود که ناپیگیر اند، یا فرصت ها را از دست میدهند، تنها با ضعف رهبران و اشتباه محاسبه سیاسی توضیح داده نمیشود. علت در آن جایگاه اجتماعی است که بدست نیآورده اند؛ آن موقعیت اجتماعی که در کشور های دیگر داشته اند، با اتکا به آن بازار خود را تشکیل داده و مرزها را توسعه داده اند. اینجا در غیبت این توان اجتماعی، به خودمختاری و خودگردانی راضی است. به نمونه کردستان عراق اشاره میشود که چرا از فرصت های پیش آمده استفاده نکردند. آنها قادر به استفاده از آن فرصت ها نبودند. حالا میرسیم به سنوآل شما. ناسیونالیسم ایرانی چه در شکل ایزدیسون و چه در شکل حاکم، ناسیونالیسم کرد را تحریک میکند، تشویق میکند، انگیزه برایش می سازند، طوری با او رفتار میکنند که زنده بماند، نه به خاطر حل مسئله ملی، که توسط آنها حل شدنی نیست، چون بلحاظ اجتماعی ضعیف اند. چون پایگاه اجتماعی و اقتصادی شان شکل نگرفته است، بوجود نیامده و به آنها متکی نبوده است. سرمایه دار کرد برای حفظ حقوق خود، حالا به حزب سیاسی کرد متکی نیست. کسی مانع سرمایه گذاری او در جایی نیست. این مشکل کارگر کرد است که در شرایط بیکاری مجبوراً آواره مناطق دیگر میشود... به همین دلیل رفع ستم ملی بر عهده نیروهای چپ و کمونیست می افتد اگر به وظایف خویش عمل کنند...»

حالا که به ماهیت سیاسی احزاب ناسیونالیست میرسد، مدعی میشود که اینها نه ناسیونالیست بلکه ترکیبی از گرایشات لیبرال و ناسیونالیستی اند. این ادعایی پایه است؛

اولا لیست خواسته های ناسیونالیستهای کرد از دولت مرکزی، یا بطور کلی اهداف سیاسی آنها، برعکس ادعای علیزاده، نه تابعی از درجه غلظت ایدئولوژیک، بلکه محصول تناسب قوای سیاسی نظامی بین طرفین است. پ ک ک در دوران جنگ سرد، که حمایت بلوک شرق را پشت خود داشت، خواستار استقلال کردستان بود. بعد از شکست بلوک شرق و هنگامی که جایش در سوریه هم تنگ میشود، از خواست استقلال میگردد و به داشتن حق شهروندی در ترکیه رضایت میدهد. نمونه دیگر حزب مسعود بارزانی است که بنا به تناسب قوای سیاسی لیست مطالباتش را بالا و پایین برده است؛ روزی که احساس قدرت کرده فراخوان رفراندوم برای استقلال میدهد. روز بعد که تناسب قوا تغییر کرد، نچپروان بارزانی اعلام میکند که به عراقی بودن خود افتخار دارد. در هر دو نمونه ذکر شده، هویت سیاسی ایدئولوژیک شان همان است که بود. این فاکتور ها در مورد تمام احزاب ناسیونالیست کرد، بدون استثناء ثابت است.

ثانیا، هر حزب سیاسی در جامعه به یک سنت سیاسی معین تعلق دارد. نمیشود یک حزب سیاسی همزمان ریشه

در دو سنت سیاسی داشته باشد؛ مثلا هم ناسیونالیست و در عین حال هم سوسیالیست باشد، یا هم شبهه فمینیست و هم سوسیالیست باشد، یا هم اسلامی و هم آزادیخواه باشد. در هرکدام این مثال ها، اولی ناسیونالیست است اما تمایلات چپ هم دارد. دومی هم فمینیستی است که تمایلات چپگرایانه دارد.

ثالثا احزاب سیاسی ریشه در سنت های معین دارند؛ برای مثال، جنبش فمینیستی که احزاب و گروه های ایدئولوژیک متعددی از راست تا چپ را در درون جنبش شکل داده است، اما سرچشمه همه آنها سنت سیاسی فمینیستی است. ناسیونالیسم ایرانی هم به همان شیوه، احزاب متعددی را شکل داده است؛ نوع آریایی آن فاشیست تر، نوع جبهه ملی لیبرال تر و نوع اسلامی آن مذهبی تر و غیره. اما سنت مشترک دسته جمعی شان متعلق به ناسیونالیسم ایرانی است. همین نوع دسته بندی ها در درون جنبش ناسیونالیستی کرد هم هست؛ احزاب دمکرات کردستان ایران و عراق محافظه کارتر، پ ک ک شبهه فاشیست تر، کومه له چپ تر، اسلامی ها مذهبی تر و... که دسته جمعی به سنت سیاسی ناسیونالیسم کرد تعلق دارند.

رابعا لیبرالیسم نمی تواند سنت جا افتاده نه فقط در کردستان بلکه در دنیایی باشد که کارگر ارزان و خاموش یک ضرورت اقتصادی برای بورژوازی حاکم است. دولت های استبدادی محصول چنین نیازی از طرف طبقه سرمایه دار اند. لیبرالیسم سنتا مدافع یک سری حقوق معین، مانند آزادی بیان و عقیده و حق تشکل و تحزب و... است. با وجود چنین حقوق «طلایی»، کدامین دولت در دنیای شرق میتواند بیش از یک شبانه روز سر پا بماند؟ به همین دلیل هیچ بخش بی عقل طبقه بورژوا حاضر نمی شود حزب سیاسی برای چنین مطالباتی در جوامعی با این ویژگی سازمان دهد. همین امروز، در صورت وجود چنین حقوقی برای مردم، دولت بارزانی و طالبانی در کردستان عراق، یک شبانه روز هم عمر نمی کند. این واقعیت ها به ما میگوید که این یکی ادعا جزو بی پایه ترین ادعاهای دبیر اول کومه له است.

تألیف ماهیت احزاب ناسیونالیست کرد تنها علت تئوری بافی های علیزاده است. ایشان تازگی ها رسماً وارد جنبش این احزاب شده است و میخواهد چشم در چشم کارگر و زحمتکش کردستان بگوید احزاب کردی آن اندازه هم که گفته میشوند، بد نیستند! اما از شانس بد این کومه له، ناسیونالیست های کرد، امروز بسیار مضرت تر از ناسیونالیست های قدیم تر اند. علت آن دو اتفاق، یکی تاریخی و دیگری امروزی رخ داده اند که ماهیت و نقش ناسیونالیسم را چیز دیگری کرده است. تاریخاً امروز ناسیونالیسم در هیچ مملکتی در جهان امروز، نماینده یک ذره مطالبه مترقی و آزادیخواهانه نیست. نه عنصر آزاد کردن دهقان از دست ارباب است، چون این مسئله دوره طولانی قبل تر حل شده است، و نه عنصر جارو کردن جهالت مذهبی و ناموسی و قومی و قبیله ای دوران جهالت بشر است چون در غیبت یک هویت مترقی خواهانه، برای تعریف خویش به کهنه ترین و عنیق ترین خرافات دوران جهالت بشر دست برده است. به لحاظ مادی و اقتصادی هم پیام آور ذره ای گشایش در زندگی انسان کارگر و زحمتکش نیست. حاکمیت ناسیونالیسم در کردستان عراق مشکل ما برای توضیح را حل کرده است. اینها از صدام حسین مذهبی تر و از ناسیونالیسم صدام حسین زن ستیز ترند. تعداد مساجد در حکومت اینها و شمار کشته های زنان در دوران صدارت اینها را با دوران صدام حسین مقایسه کنید. این در عرصه فرهنگ. در عرصه اقتصاد، نه تنها کاری نکرده اند بلکه همان مراکز صنعتی دوران صدام هم نابود شده اند. اگر کارخانه سیمان سلیمانیه روزگار صدام بزرگترین مرکز از نوع خود در خاورمیانه بود، حالا چیزی شبیه ویرانه باقی مانده است. کارخانه های دخانیات و لباس و غیره تماماً تعطیل شده اند. در عرصه خدمات شهری و آب و برق و بهداشت و دکتر و درمان، تمام آنچه که در دوران صدام موجود بود را از زندگی مردم حذف کرده اند. دکتر و درمان ها و بیمارستان های رایگان دیروز دوران صدام، امروز جای شان را مراکز لوکس خصوصی ویژه طبقات مرفه گرفته است. برق و آب دوران صدام جایش را به ویرانه داده است. این تغییرات جهانی در منطقه حزب برادر رفیق علیزاده، یعنی حزب مام جلال شان، که جناح چپ دولت کرد عنوان میشوند، بیش از منطقه مسعود بارزانی مشهود است.

تغییر دیگر در ناسیونالیسم کرد، در نقش آن و لذا در ماهیت آن در دوران کشمکش قدرتهای امپریالیستی برای تقسیم مجدد جهان، و تحرک قدرتهای منطقه ای برای گرفتن سهمی متناسب با قدرت شان است. در من این کشمکش، ضعیف ترین های این بازی، سربازان پیاده نظام جنگ های نیابتی اند. ناسیونالیسم کرد جزو دسته سوم و مامور پیشبرد جنگ های نیابتی است. همکاری دولت اقلیم و شخص بارزانی با داعش در عراق و تحویل شهر سنگال که در آن دهها هزار نفر اسیر و هزاران زن به بردگی جنسی گرفته شدند، فاجعه ای بسیار باورنکردنی تراز بمباران

شیمیایی صدام در حلبچه بود، آنهم توسط نیرویی که تمام تاریخ سیاه خود را به عنوان دفاع از همین « ملت کرد » نوشته است. حزب دمکرات کردستان در ایران و گروه تبهکاری مانند عبدالله مهدی در سالهای گذشته نشان داده اند که تماما اهل این کاراند. با این وصف، ابراهیم عزیزاده میتواند پاسخ دهد که چرا بورژوازی جامعه شهری سرنوشت خود و سرمایه اش را به سرنوشت چنین موجوداتی گره بزند؟

بورژوازی کرد انتگره شده در یک طبقه قدرتمند اجتماعی مانند ایران، چرا و برای کدامین گزینه بهتر به نفع خویش، سراغ امثال هجری و مهدی برود؟

اگر ناسیونالیسم کرد حمایت طبقه سرمایه دار کردستان را پشت سر ندارد، به این دلایل مربوط به نقش و ماهیت سیاسی احزاب ملی گرای کرد در این دوره است. به همین دلیل، طرف حاضر است جناح چپ اصولگرایان به عنوان اصلاح طلب کرد، اعتراض ناسیونالیستی اش را به گوش مقامات و هم طبقه ای هایش برساند، تا امید به نیرویی ببندد که پشت مرز، برای پذیرش توسط جمهوری اسلامی گدایی ملاقات یک مامور درجه چند وزارت اطلاعات بکند.

ابراهیم عزیزاده کسی نیست این واقعیت ها را در مورد این ناسیونالیست ها نداند. تنوری پردازیهی او برای دل سوزاندن به این احزاب، هدف روشنی دارد. اول میخواد ثابت کند که اینها ناسیونالیست نیستند، بعد میخواد ثابت کند که شکست پشت شکست اینها نه از ماهیت شان، که از ضعف پشتوانه اجتماعی شان است. در قدم بعدی هم میخواد ثابت کند که ناسیونالیسم کرد جزئی از جنبش برای رفع ستم ملی است. این در حالی است که تمام تقلائی این احزاب، برای پذیرش اینها توسط جمهوری اسلامی به عنوان شریک و یا گرفتن سهمی از قدرت سیاسی برای شرکت در استثمار طبقه کارگر و داشتن حساب بانکی هایی مشابه مقامات فعلی است. حتی وقتی به جنگ نیابتی برای دول منطقه خیز بر میدارند، ویا برای فاشیستی مانند ترامپ دم می جنبانند، هدف ایجاد فشار برای پذیرفته شدن در تهران به عنوان شریک سیاسی - اقتصادی در همین سیستم است.

به عنوان خلاصه در مورد سخنان عزیزاده؛ بحث بی پایه او در مورد شکل گیری خودبخودی جنبش ملی و بی ربطی آن به ایدئولوژی ناسیونالیسم کرد، برای این است تا بگوید پیوستن رسمی شان به جنبش ملی به معنی شیفت طبقاتی آنها و پیوستن به کمپ ارتجاع ملی نیست. ادعا میکند ناتوانی احزاب ناسیونالیست کرد مبارزه برای رفع ستم ملی از ناتوانی تاریخی و ماهیت سیاسی شان نیست، تا از قبح پیوستن به کمپ آنها بکاهد. تازه او از اینهم فراتر میرود و آنها را انقلابی معرفی میکند! برای این شعبده بازی دو کارت در دست دارد؛ اینها در مبارزه برای رفع ستم ملی حضور دارند، پس در این جنبش نقش ضد انقلابی ندارند. در مبارزه برای سرنوختی جمهوری اسلامی هم شرکت دارند، نتیجتا در انقلاب علیه آن شرکت دارند و انقلابی اند! کاربرد شکل سلبی در ادعای خود مبنی بر اینکه «ضد انقلابی نیستند»، به جای شکل اثباتی «آنها انقلابی هستند، باز هم برای پائین آوردن درجه قبح ادعای خویش در ارزیابی از ماهیت ارتجاعی آنهاست. در صورت صحت تنوری من درآوردی او، باید تمام شاخه های ناسیونالیست ها از مکتب قرآنی های قدیمی تا مفتی زاده ای های جدید، تا سازمان خبات، تا گروه های ناسیونالیست اسلامی کردستان عراق و تمام جریانات ناسیونالیست اسلامی که امروز از طریق کنگره ملی کرد، در صفوف انقلابیون هم جنبشی این کومه له اند.

راستی حالا که ناسیونالیست های کرد به دلیل شرکت شان در مبارزه علیه جمهوری اسلامی در صف انقلاب نوع کومه له قرار میگیرند، سلطنت طلبان و بقیه ناسیونالیست های ایرانی در اپوزیسیون، که از ناسیونالیست های کرد، ضد جمهوری اسلامی ترند، هم در صف انقلاب مد نظر ابراهیم عزیزاده قرار میگیرند؟ البته که نه! بحث عزیزاده تنها شامل نیرو هایی میشود که خون کرد در رگ دارند یا به قول ملا مصطفی بارزانی فقط کرد از نسل شیر است.

از نظر کمونیست ها، تنها انقلاب، انقلاب کارگری است و بس. شرکت در سرنوختی جمهوری اسلامی هیچ ناسیونالیست و فاشیست و لیبرالی را انقلابی نمیکند، اینها بالقوه ضد انقلاب کارگری و در حال حاضر هم برای انزوای کمونیست ها و خون پاشی به کمونیسم مسایقه دارند. چنین نکاتی اما برای ابراهیم عزیزاده نیست، چون او و سازمان متبوع شان از این موانع کمونیستی گذشته است. برای آنها، کمونیسم فقط اسمی است و روکشی تحمیل شده از دوران منصور حکمت، که فعلا در آن گیر کرده اند.

علت جنگ احزاب چپ و راست

در همین مصاحبه در مورد جنگ احزاب چپ و راست میگوید: «ما با مرکز همکاری احزاب کردستان همکاری میکنیم و ما عقیده نداریم آینده کردستان را به میدان جنگ ایدئولوژیک احزاب دو جبهه چپ و راست کنیم... مسئله قدرت میتواند با شرکت مردم و در یک تناسب قوای معیین حل و فصل شده و هیچ درگیری نظامی به دنبال نداشته باشد...»

عزیزاده بی پرده و البته تلویحی دارد میگوید در جنگ کومه له و دمکرات، نه به دلیل خصومت دمکرات با آزادی های سیاسی و فعالیت کمونیستی، بلکه به خاطر نگاه ایدئولوژیک به حزب دمکرات کردستان بوده است. توضیح منطقی گفته ایشان این است که امروز سازمان ایشان از خر شیطان پائین آمده، سماجت کمونیستی در دفاع از کارگر و زحمتکش را کنار میگذارد، و به عنوان یک نیروی ملی و هم جنبشی با دمکرات، وارد تعامل و همکاری برادرانه میشود. رفع اتهام از حزبی که قبل از دوره جنگ سراسری علیه کومه له، به همه گروه های چپ و راست در کردستان تعرض مسلحانه کرده بود، بهتر از این نمیشود. انهم گروه هایی که هیچگونه توان مقابله و مزاحمتی برای دمکرات نداشتند. همه میدانند که علیرغم فرصت سه ماهه ای که کومه له کمونیست به دمکرات داد تا کشتار دوازده نفر از رفقای ما در اورامان را محکوم و قاتلین را به جامعه معرفی مجازات کند، حزب ارتجاع که در کنگره قبلی ترشان تصمیم جنگ سراسری علیه کومه له برای «چارو کردنش» گرفته بود، حاضر به قبول خطا نشد و از سیاست قدری خود عقب نیامد، حتی زمانی که هیئتی از جانب نیرو های سیاسی از جمله کومه له و دمکرات و دفتر شیخ عزالدین حسینی و... به منطقه رفتند و حزب دمکرات به عنوان عامل جنگ شناخته شد. ابراهیم عزیزاده پادش رفته است که در تمام جنگ های مختلفی که حزب دمکرات به ما تحمیل کرد و از جمله در جنگ سراسری آخرش، تنها زمانی عقب نشست که با قاطعیت در مقابل اش ایستادیم و با زور او را پس زدیم. در همه جنگ های پراکنده مجبور شدیم پای مذاکره بیاید و در آخرینش زمانی که شکست خورد، ما یک جانبه اعلام آتش بس کردیم. لذا ممانعت از جنگ و استفاده از اسلحه در کردستان، ممانعت از تعرض به کارگر و به نهادهای کارگری و شورا های مردم و به چپ و کمونیست، تحمیل آزادی فعالیت سیاسی به آنها و نیرو های از نوع دمکرات، از کانال بالا بردن زور کمونیستها، از کانال قدرت بودن کمونیستها و افزایش دامنه نفوذ و بعلاوه نقد صریح ماهیت سیاسی و طبقاتی ناسیونالیستها مقدر است نه مماشات و آوانس دادن. سیاست جدید این کومه له در مورد علت آن جنگ تحمیلی، برای تحریف علت آن جنگ، فقط پیام جدیدی به دمکرات نیست. او میخواد بگوید تعلق سیاسی و عقیدتی آنها به ایدئولوژی کمونیستی اگر نه تمام علل بلکه یک علت اصلی در جنگ دمکرات علیه کومه له بود. فراخوان علنی تر از این که کمونیسم برای کومه له و کرد چه مضراتی میتواند داشته باشد ممکن نیست. او در این گفته با عمر ایلخانیزاده در مصاحبه اش با تلویزیون کردی «ان آر تی»، علنا تهدید میکند، که اگر کمونیست ها میخوادند در کردستان نقش داشته باشند، باید مطمئن باشند که با جنگ و خون طرف اند. عمر ایلخانیزاده البته میدانند تهدید او را به رسمیت می شناسیم و از جنگ دمکرات علیه کومه له به این طرف قانع شده ایم که ناسیونالیسم کرد، احتمالا تنها با یک شکست در مقابل کمونیست ها، به همین آسانی عقب نمی نشیند. اما مشکل ایشان این است که فکر میکنند چون پول عربستان و اسرائیل و ترکیه و... وارد خزانه «جنبش کردستان» میشود، میتواند با اعتماد به نفس تر در مقابل کمونیست ها ظاهر شود.

نقش دو فاکتور موثر دیگر در سرنوشت کومه له؛

اول؛ غیبت افق استراتژیک برای یک پیروزی سوسیالیستی در رهبران کومه له و حزب کمونیست آن

به لحاظ تاریخی، سنت سیاسی الیت کادری اولیه کومه له، به عنوان گروهی چپ با خطوط فکری اساسا مائوئیستی، ریشه در سنت ناسیونالیسم کرد و جناح چپ حزب دمکرات کردستان ایران دارد. بخشی از ادبیات منتشره در میان محافل کومه له ای در مقطع تظاهرات های توده ای سال ۵۷ علیه شاه که در کنار اطلاعیه هایی با عنوان هم میهنان مبارز، انتشار می یافت و دست به دست می گشت، از جمله کتابچه های مربوط به سرنوشت جنبش و

تحرك سیاسی شاخه های میلیتانت حزب دمکرات کردستان، یعنی کسانی مانند ملا آواره، سلیمان معینی، اسماعیل شریفزاده و امثال اینها بود. در اولین اطلاعیه کومه له در مقطع بعد از قیام، در سالروز قتل سلیمان معینی از کادرهای جناح میلیتانت جریان حزب دمکرات، از او به نام یک انقلابی که توسط ملا مصطفی بارزانی «خانن» به شهادت رسیده بود، اسم برده شده بود. در ظاهر آن ادبیات و تبلیغات، به روشنی چهره یک سازمان کردی با تمایلات چپگرایانه نمایان بود. تغییرات بعدی در آن کومه له در متن تحولات عظیم بعد از سرنگونی شاه، اگرچه قادر به تحول سیاسی فکری در آن شده و نهایتاً یک پای تشکیل حزب کمونیست ایران شد، ولی الیت رهبری کومه له، علیرغم عضویت در کمیته مرکزی و دفتر سیاسی حزب کمونیست ایران، هیچگاه در نقش تعیین کننده تعیین مسیر استراتژیک آن حزب ظاهر نشد. حتی در مسیر پیشروی کومه له به عنوان یک سازمان کمونیستی، رهبری سازمانی آن، هیچ وقت حتی در نقش تعیین استراتژی مسیر پیروزی سیاسی نظامی سازمان خویش ظاهر نشد. در هر دو عرصه فوق، این تماماً کادرهای حزبی سابقاً اتحاد مبارزان کمونیست در رهبری اند، که این نقش را هم برای حزب در سطح سراسری و هم برای کومه له در کردستان ایفا میکنند. اسناد معرف جهت گیری های استراتژیک تماماً به قلم منصور حکمت است. آنچه که برای الیت کادری برآمده از سنت کومه له باقی بود، در بهترین حالت، عملی کردن آن سیاست ها و آن استراتژی در عرصه جامعه بود.

علت اصلی این کمبود فکری در الیت کادری کومه له، ناتوانی در بریدن از سنت و ریشه ای بود که از روز اول از آن و ادامه آن شروع کرده بود؛ سنت سیاسی ناسیونالیسم کرد.

ناسیونالیسم کرد، همانطوریکه تاریخاً تجربه شده است، یک استراتژی برای پیروزی روی پای مستقل خویش ندارد. پیروزی در این سنت میتواند در هر مقطعی، در هر شرایطی و هر روزی، در نتیجه توافق با دولت مرکزی عملی شود. به این دلیل ساده که ناسیونالیسم کرد تاریخاً نیازمند یک نقشه استراتژیک برای پیروزی نهایی نبوده است. به این دلیل که پیروزی خود را هیچگاه به سرنگونی نظام حاکم گره زده بوده که هیچ، پیروزی همیشه در متن یک سازش و معامله طی یک مذاکره با دولت مرکزی ویا در متن یک شرایط منطقه ای و یا جهانی، در افق بوده است. به همین دلیل، سیکل جنگ-انتظار-مذاکره در جنبش ناسیونالیستی کرد، تنها استراتژی دم دست و تنها مسیر مستقیم این جنبش و احزاب آن برای طی کردن مسیر بوده است. علت ریشه ای تر این مسئله، رسیدن به قدرت و یا شریک شدن در قدرت، و از این طریق شرکت در استعمار طبقه کارگر، همراه طبقه حاکمه در کشور محل زندگی، تمام هدف بوده است. (بحث مفصل مستقل در اینمورد را جای دیگری باید کرد.)

اگر فرماندهان نظامی کومه له و دمکرات هیچگاه طرح استراتژیک برای پیروزی نداشتند، اگر آموزش فرماندهان هیچ گاه مسیر علمی و جا افتاده در جهان را در پیش نگرفت و کسب توانایی فرماندهی تنها و تنها از مسیر فداکاری و از خود گذشتگی و کسب تجربه شخصی ممکن بود، و اگر پیشمرگ کومه له و دمکرات هیچگاه حتی توان کاربرد نقشه و یک قطنمای ساده در کار نظامی نیاموخت، همه و همه، به این دلیل ساده بود، که در این سنت سیاسی، نیروی نظامی برای یک کار استراتژیک و برای یک پیروزی نهایی بر دشمن، سازمان نیافته بود.

رهبری کومه له اگر چه در دوره کار در حزب کمونیست ایران، فرصت یافت تا پوسته سنت افق محدود خود در کردستان را بشکنند. اتفاقات بعدی نشان داد که نه فقط آن الیت رهبری بلکه بخش بسیار وسیعی از لایه کادری در همان سنت محدودنگر باقی مانده بود. الیت کادری آن سازمان، در نبود مشغله های استراتژیک در سیاست و افق مبارزاتی، در چهارچوب تنگ سرنوشت مبارزه در کردستان، در چهارچوب همان «جنبش کردستان» شکل گرفت و قوام پیدا کرد. اگر بیش از نود و نه درصد الیت کادری پرورش یافته در آن سازمان و جنبش، تا به امروز از ناتوانی در داشتن یک سیستم فکری منسجم، از یک افق سیاسی باثبات و محکم رنج می برد، علت همین بود و هست. در این بی افقی از بدشانسی رهبری این سازمان، زمان جدایی کمونیسم کارگری، دوره عروج ناسیونالیسم بشدت عقب مانده در کشورهای اروپای شرقی بعد از شکست دیوار برلین بود؛ دوره هار شدن ناسیونالیسم، با حمایت های همه جانبه ناتو و غرب بود. و البته دوران به قدرت رسیدن برادران تاریخی کومه له در لباس ناسیونالیسم کرد عراق، به دنبال ویرانی این کشور توسط بوش پدر بود. چنین پدیده های بزرگی زمینه را برای عروج ناسیونالیسم کرد با پلاتفرم و سخنگوی خود در حزب کمونیست وقت را فراهم کرد.

دوم؛ نقش تجربه فردی از تصویر پیروزی

در کنار بی افقی در مبارزه کمونیست، فاکتورهای متعددی در شکل دهی به سنت سیاسی و شیوه نگرش به چگونگی کسب قدرت و پیروزی نقش دارند. یکی از این فاکتورها تصویری است که از طریق تجربه فردی در ذهن حک میشود. برای خیلی ها، این تصاویر میتواند محصول تجربه مستقیم فرد و نوع نگاه به آن تجربه باشد. رهبری این کومه له، در دوران حیات سیاسی خود دو بار تصویری زنده از نوعی از پیروزی تجربه کرده است؛ اول، تجربه انقلاب ۵۷ است. در آن انقلاب، کومه له شاهد انقلابی میشود که پیروزی آن در شکل سرنگونی شاه، محصول نقشه از پیشی و یا حتی شرکت فعال آن سازمان نبود. در نتیجه آن انقلاب خلا قدرتی در کردستان بوجود می آید که کومه له را در تبدیل شدن به یک نیروی وسیع اجتماعی کمک میکند.

تجربه دوم پیروزی ناسیونالیست های کرد عراقی در اوایل دهه نود میلادی و در متن حمله نظامی آمریکا به عراق است. ترجمه تجربه دوم نزد رهبری کومه له این است که در حالیکه رژیم در مرکز ضعیف است، نیروی کرد میتواند طی یک حمله نظامی به مراکز دولتی، قدرت در منطقه خویش را بدست بگیرد. در تجربه دوم، رهبری این کومه له یاد میگیرد که اگر در سال ۵۷ یک نیروی نظامی حاضر و آماده داشت، میتواند از همان روزهای حتی قبل از سرنگونی، کردستان را از دست ارتش شاه در آورد و به فاصله کمی حاکمیت ایدال خویش را هم سازمان دهد. در تجربه دوم یاد گرفته که سرنگونی مانند دفعه اول در مرکز کشور، خودش سر می رسد. در چنین حالتی کافی است از قبل نیروی نظامی آماده و حاضر در منطقه داشت، تا در یک خیز، با کمک و حمایت مردم قدرت را قاپد.

تصویری که از دو تجربه در ذهن رهبری این کومه له نقش بسته است، از همین حالا، تصویر اینها از گرفتن قدرت سیاسی، چیزی دقیقاً مانند تکرار همین دو دفعه گذشته است. ظاهراً، در اثر تحولات سیاسی پیش رو، و خارج از اراده آنها، شرایطی پیش می آید که رژیم در مرکز تضعیف و امکان حمله نظامی نیروی پیشمرگ به مراکز دولتی در کردستان برای قاپیدن قدرت فراهم میشود. با اتکا به این احتمال که از نظر آنها تکرار تصویر حک شده در ذهن شان است، از حالا، تنها کار اساسی، آمادگی مسلحانه از قبل، انتظار برای روز موعود، و در فرصتی که برای آنها دست میدهد، که همان تضعیف دولت مرکزی است، برای کسب قدرت وارد عمل شوند. بر پایه چنین تصویری، سراغ احزاب برادر در جنبش خویش میروند تا همراه آنها، اقدام هماهنگ نظامی برای کسب قدرت و شیوه تقسیم قدرت بین خود را به بحث بگذارند. متمرکز کردن نیروهای نظامی احزاب تحت یک فرماندهی نظامی، ترجمه دوران گذار به زبان چراغ راهنمایی و رانندگی و بقیه ساز و کارها، ناشی از همین نگرش در پیش بینی احتمالی رویدادها در ایران دوران سرنگونی جمهوری اسلامی است. این تصویر از پروسه قدرت گیری، تصویر تمام ناسیونالیست های کرد دیگر هم است. زبان مشترک احزاب ناسیونالیست در مورد شیوه پیروزی، وظایف زیادی برای آنها و منجمله این کومه له، جز تقویت نیروی نظامی خویش در اردوگاه و بعضی آمادگی های دیگر ندارد. نتیجتاً شعار اینها برای حکومت شورایی و سازماندهی شوراهای کارگری و محلات و انواع نهاد و تشکل توده ای دیگر، همان اندازه در دستور است که حزب مصطفی هجری برایش نقشه میریزد.

نگاهی به انتقادات جناح چپ این سازمان

این جناح هم در تمام دوران سه دهه گذشته، در تمام «فتوحات» این سازمان جهت خاک کردن سنن انقلابی و کمونیستی گذشته، گام به گام همراه با رهبری کومه له مسیر دگر دینی تا به امروز را پیموده است. پیوند انکار ناپذیر و مداوم با اتحادیه میهنی و جلال طالبانی، کسب افتخار عضویت در کنگره ملی کرد، ورود رسمی به جنبش ملی و به رسمیت شناختن صندلی چپ در این جنبش برای خود، تعیین امر ملی به عنوان الویت اول این سازمان در دوره حاضر، تبلیغ جنبش ناسیونالیستی تحت رهبری پ ک ک در کردستان سوریه به عنوان جنبش انقلابی، و... از نمونه های کار مشترک کومه له و حزب کمونیست با هم اند. حالا که کل مسیر را مشترک پیموده اند، در پایان کار، یک هو به فکر این می افتند که انگار دارند راست میروند! بگذارید چند نمونه از انتقادات شان را با هم مرور کنیم تا نشان دهیم که تفاوت اینها از هم، به سختی قابل رؤیت و هر دو جزو یک سنت سیاسی واحد اند؛

کیس پ ک ک و پژاک؛

شخص اول منتقدین، صلاح مازوجی، در تصویری که از انتقادات چپ داده است، منجمله به همکاری های نزدیک این سازمان کردستان با پ ک ک و پژاک، به دلیل حضورشان در کمپ جمهوری اسلامی، انتقاد دارد. این در حالی است که از همین پ ک ک در کردستان سوریه بنام انقلابی و نمونه اعمال قدرت توده ای اسم می برد و قضیه برای او آنقدر مهم شده که عبارت عوامفریبانه و پوچ «خودمدیریتی» اختراع پ ک ک، وارد ادبیات کمونیستی» او هم شده است.

اجازه بدهید داستان سوریه را برای بار چندم توضیح دهیم؛

در شروع سناریوی سیاه در سوریه، دولت این کشور پ ک ک را به کمک دعوت کرده و منطقه کردنشین را به شرط دفاع از آن، تحویل این سازمان میدهد. پ ک ک این ماموریت را بعهده میگیرد و از این طریق نقش سفیدی در دوران سناریو سیاه ایفا میکند و به همین خاطر مورد حمایت تمام بشریت آزاده و ما کمونیست ها هم واقع میشود. پ ک ک در این ماموریت موفق درآمد و در مناطق تحویل گرفته، حاکمیت خود را اعمال کرد.

در چشمان تمام چپ ناسیونالیست، در این پروسه ناگهان نیروی یک جریان ناسیونالیست افراطی به کموناردهای پاریس تغییر ماهیت داد، ایدئولوژی اش انقلابی شد، سازماندهی حاکمیت نمایندگان قومیت ها و مذاهب زیر عناوین پرطمطراق خودمدیریتی و کانتون، حاکمیت انقلابی مردم نامگذاری، و در پایان تنها با یک شعبده بازی «سوسیالیستی»، «انقلاب روزآوا» متولد شد!

متوجه میشویم که یک پیشنهاد دولت سوریه به اضافه حمایت نظامی و مالی آمریکا، و البته قبول مسئولیت توسط پ ک ک، برای حفظ منطقه و آگذاری شده، یک انقلاب، یک حاکمیت و یک دمکراسی مستقیم توده های مردم عنوان گرفت. رئیس حزب کمونیست ایران در این وسط به نقش سازمان خویش اقتدار میکند که به خاطر تقبل نقش سناریو سفید توسط پ ک ک، هر چه عنوان کمونیستی تاریخ بشریت را تقدیم سازمان سوپر ناسیونالیستی کرده و از این طریق نه فقط جامعه را نسبت به ماهیت ارتجاعی آن متوهم، بلکه ماهیت سازمان خویش را عینا از آن جنس کرده و در درون خود طیفی پ ک کایی دو آتشه در سطح رهبری و بدنه این جناح تولید کرده است.

در آخر ماجرا هم، اساسا تحت فشار جریانات ضد رژیمی در چپ پرو غرب ایرانی، بر میگردد به رهبری کومه له انتقاد میگیرد که چرا با سازمانی که صلاح مازوجی حب انقلابی گری اش در سوریه را فوریت داده است، همکاری نزدیک میکند! اگر فشار این چپ ضد رژیمی رئیس جناح رهبری حزب کمونیست ایران را وادار به این موضع گیری ابکی نکرده است، دوستی و رفاقت چند دهه با جریان جلال طالبانی که صد برابر پ ک ک به جمهوری اسلامی خدمات رسانده است، چرا یکبار هم مورد انتقاد نبوده است؟ یا چرا به مرثیه خوانی کومه له برای مرگ مام جلال طالبانی شان اعتراضی نشده است؟

جنگ اسناد؛

در حالی که تمام عمر کومه له در سی سال گذشته در یک اتحاد اعلام نشده با کل جبهه ناسیونالیستی کرد به سر برده است، در حالیکه تمام سالهای گذشته این حزب مشغول غزل سرایی در کنار جریانات منقرضه تاریخ، در صف راه کارگر و هسته های فدایی و رنجبران، مشغول انشا نویسی و سرگردانی بوده است، و در حالیکه تمام دوره های گذشته، همراه تولید تنفر علیه منصور حکمت به کمونیسم زدایی در این حزب و کومه له مشغول بوده اند، حالا برمیگردند به غیبت سند برای یک صدم آنچه مشترکا کرده اند، آنهم وقتی دسته جمعی تابوت کمونیسم در این جریان را روی دست دارند، تقاضای سند میکنند!

حقیقتا تماشایی است؛ این «چپ» پذیرفته است که کومه له جریانی در درون جنبش ملی است. وقتی تعیین کرده اند کومه له در متن این ارتجاع ملی جای پایش را مستحکم کند، وقتی دسته جمعی وارد کنگره ارتجاع ناسیونالیستی اش کرده اند، و بعد از اینکه پیشبرد همین نقشه را در پیش گرفته و امر ملی را الویت این سازمان کرده اند، تازه چرت شان پاره میشود که راستی قضیه شورا و حاکمیت شورایی ملت چه میشود!

راستی فراموش شد سؤال شود که منظور از سند حزبی، اسناد آن حزبی است که در دوران حضور منصور حکمت در آن حزب مصوبه شدند، یا بعد از ظهور « کاک » عبدالله مهتدی و نشریه « افق سوسیالیسم» در راس حزب؟

بی اعتقادی به سوسیالیسم در یک کشور!

برای نیرویی که تمام بارقه های انقلابیگری کمونیستی را از خود زدوده است، برای نیرویی که توسط سنت ناسیونالیستی تسخیر شده و امر ملی به الویت اول آن تبدیل شده است، بود و نبود عقیده به امکان پذیری سوسیالیسم در یک کشور، کدامین مشکل را حل میکند؟

سرنوشت حزب کمونیست و کومه له؟

مژده به همه چپ های سرگردانی که امروز همراه این سازمان شورای همکاری و «آلترناتیو کمونیستی» دارند، این است که این کومه له از این بیشتر راست نمی شود. این جریان به اندازه لازم راست شده است، به اندازه لازم کردی شده است، و به اندازه لازم دگر دیسی کرده است. این حد و مرز البته در اختیار آنها نیست؛ در جنبش ناسیونالیستی کرد، صندلی جناح راست و محافظه کار ناسیونالیسم توسط حزب آقای مصطفی هجری اشغال است. صندلی راست افراطی هم توسط گروه عبدالله مهتدی اشغال است. تنها جای باقیمانده، دست چپ مصطفی هجری، در هیبت یک جریان سوسیال دمکرات کردی، مشابه حزب مام جلال طالبانی که احتمالا از رویاهای ابراهیم عزیزان است. برای حزب دمکرات دوم و سازمان زحمتکشانش دوم، اگر بخواهند از انزوا خارج شوند، جایی جز پیوستن به این راست و چپ ندارند.

دلیل دیگر ماندگاری این کومه له بر صندلی یک چپ سوسیال دمکرات کرد، سرنوشت دو کومه له دیگر است که به امید اشغال یک صندلی اصلی در جوار حزب دمکرات، چپگرایی را از وجود خود زدودند.

جناح رهبری حزب کمونیست، با تصویری که شخص اول آن از تفاوت با جناح مقابل بدست داده است، اگر حتی با تمام قوا به عنوان یک سازمان مستقل جدا شود، فاصله سیاسی آن با این کومه له کم، و بعد از دوره کوتاهی همان مسیر را طی میکند. در درون خود کومه له هم، در شکل فعلی تحمل شدنی نیستند، به این دلیل ساده که اولاً ابراهیم عزیزان تعجیل دارد خود را یکدست کند، و دوماً به نیروی کادری دست راست خود طمع کرده است که بعد از سالها جدایی، به تبعیت از جامعه، به پیوستن به دو سازمان زحمتکشانش رضایت نداده اند. کومه له با اخراج و یا منزوی کردن طرف مقابل خود، با دست بازتری میتواند نیروی چندین برابر کادرهای چپ و قدیمی خود، نیروی تازه نفس تر دو آتشه ناسیونالیست جذب کند، و از این طریق موتور تغییر خود را هم پرسوخت تر نگهدارد.

۱۰ سپتامبر ۲۰۲۰

توافق سازمان زحمتکشان و حزب دمکرات و اتحاد کردستانی!

وریا نقشبندی

اخیرا بین حزب دمکرات کردستان ایران و سازمان زحمتکشان کردستان (حزب کومله)، توافق مهمی صورت گرفته است. اساس این توافق، تلاش برای شکل دادن به یک «اتحاد کردستانی» است، حول ایران فدراتیو! این توافق از خیلی پیشتر قابل پیش بینی بود و انتظار میرفت که بر پایه سیاستهای غرب و اسرائیل در مورد ایران روابط حسنه ای ما بین این احزاب شکل بگیرد. اشاره به چند عامل که در ایجاد این پیوند تاثیرگذار بوده، لازم است تا بتوان اهداف و جایگاهی که این دو حزب در آینده کردستان و پس از «رشد» امید حمله آمریکا به ایران، برای خود تعریف کرده اند، را بیش از پیش روشن کرد.

برخی از مشخصات بارز این جریانات عبارت از اینها هستند: ناف این احزاب با قومی گرای و ناسیونالیسم بریده شده است. از نظر این ها ساختار حکومت ایران بعد از جمهوری اسلامی، با شعار فدرالیسم پی ریزی شده است. جایگاهشان در رابطه با مبارزات مردم ایران بر کمترین دخالت مردم شکل گرفته است. مشترک المنافع بودنشان از لحاظ پایه جنبشی به حزب دمکرات وصل است، حزبی که تاریخا و ماهیتا نماینده تمام و کمال بورژوازی «کورد» بوده است. سازمان زحمتکشان نیز جایگاه جنبشی خود را بر همین اساس پایه ریزی کرده است. رکنی که آنها را تماما در کمپ بورژوازی پرو غرب قرار داده است. هم رکاب بودنشان در حمایت آشکار از دخالت نیروهای خارجی و بیشترین تلاش برای وقوع جنگ، که معنایش افزایش احتمال سهم شدن در حکومت آتی ایران و کسب قدرت در کردستان، است. با این همسویی پایه ای، پیوند و توافق نامه اخیرشان نباید جای کمترین تعجبی باشد. دورنمای سیاسی این جریانات برگرفته از الگوپذیری از حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ است، که به نفع باندهای قومی و مذهبی در عراق و کردستان عراق، به سرانجام رسید. این احزاب با تبدیل شدن به مهره های اجیر شده توسط آمریکا، و دخیل بستن به ناتو، رویای فدرالیته کردن ایران را در سر میبروراندند، هر چند به قیمت متلاشی شدن شالوده های اجتماعی و مدنیت جامعه ایران تمام شود.

حزب دمکرات به عنوان نماینده رسمی ناسیونالیسم در کردستان، دارای موقعیت اجتماعی خاصی در طول حیات سیاسی اش بوده است. آنهم نه به این دلیل که ناسیونالیسم این جریان از همپالگی های بغل دستش که سازمان زحمتکشان یکی از آنهاست پر رنگ تر است، نه به این دلیل که حزب دمکرات بر سر تشنت و پراکندگی در میان صفوف طبقه کارگر گوی سبقت را از سازمان زحمتکشان ربوده است، نه به این دلیل که تنها پرچمدار بازگشت به ارتجاع قومی و سنتهای منسوخ شده ملی است، بلکه به این دلیل که از زمان تاسیس حزب دمکرات تا دهه های ۸۰ تنها حزبی در کردستان بوده که در مبارزه با مدرنیته و آزادی و برابری در جامعه، یکه تاز بوده است. حزب دمکرات کردستان ایران، تنها سازمانی در کردستان بود که به خمینی لیبیک گفت و در برابر نفوذ کمونیستها در جامعه کردستان با فرقه های مذهبی آن دوره یعنی مفتی زاده ها هم کاسه بود. حزب دمکرات هنوز پرونده اعدام و کشتن کمونیستها در کردستان را در پرونده خود دارد. تاریخ این حزب از ابتدا تا امروز در تقابل با سکولاریسم، برابری زن و مرد در جامعه، و در طرفداری و حمایت از فرقه های مذهبی در تقابل با رشد کمونیسم در جامعه کردستان است. نمونه تاریخی آن، رسمیت بخشیدن به یکی از رهبران همین فرقه های مذهبی یعنی احمد مفتی زاده به عنوان رهبر مذهبی کردستان در دوره بعد از انقلاب ۵۷ میباشد. این حزب همچنین در مقاطع مختلف سیاست

ائتلافها، جبهه ها

حضور فعالانه مردم در انتخابات ریاست جمهوری یا انتخابات مجلس اسلامی و انتخابات شورای اسلامی شهرها را در پیش گرفته و کماکان هم در دوره اخیر، یعنی در بطن عروج جنبش سبز به رهبری موسوی و کروبی، همچنان در همان فاز در حرکت بوده است.

اما کومله عبدالله مهندی نیز از این تاریخ بی بهره نبوده. اینها نیز زائران سینه چاک لیبرالها و کهنه جنایتکاران درون جمهوری اسلامی هستند. خزیدن زیر چتر جنبش سبز در وقایع سال ۸۸ یا داشتن روابط مخفیانه، دیپلماسی و ملاقاتهای مکرر با مقامات دولتی، دنباله پروژه ای میباشد که توسط حزب دمکرات از قبل تر آغاز شده بود. برای این جریان و حزب دمکرات پایین آوردن جمهوری اسلامی به عنوان سیستم ایدئولوژیک حاکم «ملاک نیست»! بلکه باز شدن درب، در هر جایی و هر مقطعی برای ابراز وجود این تشنه به قدرت های قومی در کردستان، تحت هر حاکمیت ضد کارگر و ضد زن و ضد مردم تحت ستم، اساس است. اگر چنین فرصتی رویشان باز شود، و از طرف رژیم یا جناح های داخل حکومت کمترین وعده و عیدی بگیرند، از هیچ جنبیتی بر علیه مخالفان بخصوص کمونیستهای آن جامعه، فروگذاری نخواهند کرد. همچنانکه که پیشتر نیز از این بابت خوش درخشیده اند. تاریخا نشان داده اند که مشتاقانه از چراغ سبز نشان دادن های هر کدام از جناح جمهوری اسلامی بر سر پامال کردن حقوق و مطالبات مردم کردستان، استقبال میکنند.

سازمان زحمتکشان نیز کماکان در این مسیر از هرگونه سازشی ای ابای نداشته و ندارد. میخوامم بگویم که اینها فی الواقع یک سنت را به ارث برده اند اما با این تفاوت که حزب دمکرات جایگاه اجتماعی خود را در میان طیف ناسیونالیست موجود در کردستان تثبیت کرده اما کومله عبدالله مهندی هنوز دارای چنین جایگاهی نیست و آینده درخشانی را برای خود در فردای از هم پاشیدن جامعه کردستان را تجسم نمیکند. هر چند که از هیچ اقدامی برای تبدیل شدن به وزنه قابل مراجعه از طرف جنبش ناسیونالیستی در کردستان یا طرفداران حضور ناتو در منطقه و عظمت طلبان پرو غرب فروگذاری نخواهد کرد. این توافقنامه برای کومله زحمتکشان، کمکی است برای رفتن در این راه. یعنی به حساب آمدن در میان کمپ ناسیونالیسم در کردستان. پروژه اتحاد کردستانی، تحت تاثیر اوضاع دنیای عرب و جدیداً هم سوریه، باز در دستور روز قرار گرفته و این تحركات ناسیونالیستی در منطقه رویای به قدرت رسیدن این قوم پرستان را در کردستان باز زنده کرده است. دلخوش بودن به وقوع جنگ بین ایران و آمریکا باعث به حرکت در آمدن این اردوگاه گردیده و خواب رسیدن به قدرت محلی در کردستان، تحت حاکمیت ایرانی فدرال را در سر میپروراندند. دندان تیز کردن این دو حزب برای فردا، نه برای شکل دادن به کردستانی فارغ از ستم ملی، نه برای کمک به برقراری جامعه ای که خواست آزادی و برابری بخش عظیمی از مردم کردستان در آن به رسمیت شناخته شده باشد، بلکه تنها و تنها برای دست یافتن به قدرت و قرار دادن تمام امکانات اقتصادی کردستان «زیر بال و پر» بورژوازی در کردستان میباشد، هر چند که این اتفاق به قیمت سلاخی شدن بخشی از طبقه کارگر و مردم تحت ستم در ایران تمام شود.

با کمی نگاه گسترده تر به وضوح می توان مشاهده کرد که حزب دمکرات الگوی خود را از پارت دمکرات کردستان عراق به عاریه گرفته و کومله زحمتکشان الگوی خود را از اتحادیه میهنی کردستان عراق. پس قابل درک است که پشت این توافقنامه اخیر که تنظیم کرده اند از ابتدا تا پایان چه پروسه ای را دنبال میکنند. همان پروسه ای که مسئله تقسیم قدرت در کردستان عراق، پس از حمله آمریکا به عراق و سرنگونی رژیم بعث، اتفاقی که طی آن احزاب ناسیونالیست کردستان عراق به عنوان سربازان ارتش آمریکا نقش ایفا کردند، تقسیم قدرت بین حزب پارت دمکرات کردستان و اتحادیه میهنی کردستان در مناطق کردنشین را به سرانجام رساند. آنها نیز مثل وارثین فعلی خود متحدانه هم پیمان شده بودند که سربازان خوبی برای حمله آمریکا به عراق باشند.

آیا این احزاب در لیست سناریو سیاه قرار میگیرند؟

پاسخ به این سوال به چند فاکتور بستگی دارد: یک: چگونگی سرنگونی جمهوری اسلامی. دوم: متفاوت بودن موقعیت سیاسی احزاب در عراق و ایران. و سوم: نقش کمونیستها به عنوان مانع بازدارنده در شکل گیری باندهای سناریو سیاهی در کردستان ایران.

برای حزب دمکرات و کومله زحمتکشان حیاتی است که بدون کمترین هزینه ای، بر کرسی های قدرت در آینده

کردستان ایران تکیه دهند. با وقوع جنگ، با اتکا به نیروی نظامی خارجی و ناتو، شانس بیشتری برای رسیدن به این رویای «شیرین» را دارند. و قابل تصور است همانطور که تاریخا نشان داده اند، در رکاب این نیروها دست به سرکوب هر صدای اعتراضی از جانب مردم و کارگران بزنند. این جریانات کاملاً واقف هستند که با وقوع جنگ در ایران و دنبال کردن همزمان طرح ارتجاعی فدرالیسم، چاشنی وقوع سناریو سیاه را خواهند زد. اگر تا دیروز با شعار خودمختاری برای کردستان سیاست خود را پیش میبردند، امروز با شعار فدرالیسم، جنگی تمام عیار و سناریو سیاهی در ایران را باد میزنند. قطعا با تصور چنین رویدادی در آینده ایران، می بایست منتظر دیدن صحنه های بدتر از عراق، لیبی و سوریه باشیم. این جنگ احتمالی و این اپوزیسیون میتواند زمینه ساز یک نسل کشی عظیم در ابعاد وسیع انسانی که صرفاً با لهجه یا گویشی متفاوت صحبت میکنند، باشند. این توافق تنها در سطح کردستانی نیست! قطعا فالانژها و فاشیستهای دیگری از جنس ناسیونالیستهای آذری یا عربهای جنوب که خوابی مشابه خواب این احزاب «کوردی» را دارند، شریک قافله میشوند. توافق بر سر تقسیم قدرت بعد از جمهوری اسلامی و نشستها و جلسات مخفی و علنی که با هم دارند، تنها یک بازتاب عملی روی زمین دارد و آن کمک به وقوع سناریو سیاه و تسهیل تصفیه غیر بومیها از مراکز قدرت خود با هر وسیله ای!

واقعیت این است که از آذربایجان تا خوزستان، از بلوچستان تا مشهد، جریاناتی هستند که به دنبال روزنه ای میگردند که در کمپ فدرالیسم خواهان ایرانی به حساب آیند و از حکومت ایران یا بخشی از آن، سهم بخواهند. در میان جنبش ناسیونالیسم ایرانی، از هر قوم و دسته ای، بخش «کوردایتی» آن بیش از همه واقف است که برای رسیدن به چنین خواسته ای باید روی چه سناریوهایی حساب باز کنند. میدانند که با ایجاد شکاف و تفرقه ملی و قومی بین مردم، و انداختن آنها به جان هم، و سازمان دادن تعرض به جان و مال مردم بی دفاع تحت عنوان حقوق قومیت ها و ملیت ها، خوابشان به واقعیت تبدیل میشود. به همین دلیل یک سیاست کمونیستی اقتضا میکند که جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی در ایران نسبت به مخاطرات این توافقات آگاه باشد، و جنبش خود را بیش از پیش تقویت کند و سازمان دهد. باید نگذاشت که مردم را با شعار فریبنده و عوام فریبانه اتحاد کردستانی، نسبت به نتایج چنین توافقاتی خوش بین کنند.

این جریانات، با هر تحول یا اتفاقی در ایران و کردستان، نیروهای خود را برای سازمان دادن تقسیم جغرافیایی مردم در ایران و تقویت نیروهای کمپ سناریو سیاهی از اقصای مختلف جامعه، به خدمت میگیرند. بر خلاف تمام تحلیل هایی که سعی دارند این اتفاق را در سطح یک «حرکت زیگراگی» از جانب این احزاب «زیر فرش کنند»، و از بازگو کردن پیامدهای آتی چنین فاجعه ای شانه خالی کنند، لازم است که طبقه کارگر ایران، و نه تنها کردستان، نسبت به این اتفاقات، ساکت ننشینند و آن را افشا کنند. کمونیستهای ایران در کردستان، بخشی از جنبش کمونیستی ایران اند. لازم است جنبش کمونیستی در سراسر ایران بر علیه چنین تحرکاتی سد عظیمی ایجاد کند و آن را تنها در سطح کردستانی نبیند. برای کمونیستها حیاتی است که با اتکا به طبقه کارگر ایران و به کمک مردم تحت ستم در سراسر ایران، امر سرنگونی جمهوری اسلامی را پیش ببرند و با دخالت آگاهانه طبقه کارگر، بر علیه هرگونه توافقاتی که از بالا و وقوع طرح های سناریو سیاهی را تسهیل می کنند، سد محکمی ببندند.

اما با در نظر گرفتن حذف احتمال وقوع جنگ این جریانات در چه موضعی قرار میگیرند؟

در تحلیل جایگاه احزاب متعلق به جنبش ناسیونالیستی در ایران و در کردستان، تفاوت چندانی در رفتار و منش آنها چه از لحاظ سیاسی یا اجتماعی نیاید قائل شد. این جریانات و احزاب رسماً در خط مقدم فروپاشی هرگونه مدنیت در جامعه ایران ایستاده اند. اینها سربازان تحت فرمانی هستند که زیاد برایشان فرقی نمیکند که چه کسی یا چه قدرتی بر آنها حکم میراند. همانطور که گفته شد، هم میتوانند با جمهوری اسلامی به شرط برآورد کردن خواسته هایشان که رسیدن به بخشی از قدرت تحت پوشش مطالبات ملت کرد است سازش کنند، هم میتوانند با آمریکا یا هر قدرت نظامی دیگری در منطقه تحت پوشش سرنگونی جمهوری اسلامی توافق کنند. تاریخا از شکاف دولتها رشد کرده اند و تغذیه شده اند. نقش ویروس هایی را ایفا می کنند که در تضاد بین دولتها، هم از توبره خورده اند هم از اغل. پس با این تفاسیر، مسلم است که با بهره گیری از هر موقعیتی برای تقویت خود در هر پوستی می خزند. اینها می دانند اگر صف محکمی از کمونیستها و مردم آزادیخواه و برابری طلب در میدان نباشد، آسان تر میتوانند به تمام ابزارهای قدرت دست پیدا کنند. به همین دلیل است که تقویت کمپ خود با همدست شدن با هر باند و فرقه ای، سنت

جا افتاده ای در میان آن احزاب است. چرا که بدون چنین موقعیتی شانس برای رسیدن به قدرت ندارند. میدانند با حضور صف کمونیست ها و مردم آزادیخواه و برابری طلب در میدان، فرصت دست درازی کردن به جان و مال مردم را نخواهند داشت و توطئه هایشان علیه مردم با بیشترین تعرض از جانب نیروهای چپ و مردمی که هیچگاه ستم و ظلم دو نظام سلطنتی و اسلامی را نپذیرفته اند مواجه میشوند.

بعلاوه یک دوره مبارزه تاریخی و تقویت جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی از طرف مردم کردستان، و به دست گرفتن کنترل امورات محلات و شهرها توسط کمونیستها و مردم، موجب بالا رفتن خواسته های جامعه منطبق با استانداردهای یک زندگی متمدن و مدرن گردیده، که خود این تاریخ و این جنبش، میتواند به عنوان اهرم فشاری بر احزاب ناسیونالیست در کردستان ایران عمل کند و مانع وقوع سناریو سیاه در کردستان شود. در کردستان صفی از کمونیستها وجود دارد که نسبت به کل منافع طبقه کارگر و مردم ستمدیده ایران، آگاه است. نگرانی از تعرض این صف به این باندهای سناریو سیاهی، خود عامل فشاری است بر پروسه نشستن احزاب ملی در کردستان به پای میز هر مذاکره و سازشی از بالا.

جنبه دیگر یکسان نبودن جامعه کردستان ایران با کردستان عراق از لحاظ تحزب یافتگی میباشد. کردستان عراق عملاً بین دو حزب ناسیونالیستی تقسیم بندی شده بود و متأسفانه کمونیستهای آن جامعه چه به صورت متحزب و چه به صورت نیروی قابل اتکا به شمار نمیرفتند. اما وضعیت کردستان ایران با عراق متفاوت است. چرا که در کردستان ایران تاریخاً دو قطب ناسیونالیستی و کمونیستی در بعد اجتماعی شکل گرفته است، و فرقه های مذهبی موجود که ریشه اجتماعی ندارند، در حاشیه این دو قطب اند. به همین دلیل اوضاع سیاسی و اقتصادی جامعه ایران و نقش احزاب موجود در این جامعه در سطح غیر قابل مقایسه ای با اوضاع سیاسی و اقتصادی عراق، متفاوت است. تحت حاکمیت همین جمهوری اسلامی، به وضوح تحرک کمونیستهای این جامعه را میتوان مشاهده کرد. میتوان مشاهده کرد که با کوچکترین احساس قدرت و ابراز وجودی، چگونه به یک جنبش در سطح سراسری تبدیل میشود. این پتانسیل قطعاً به عنوان نیروی محکم مانع هرگونه سر بلند کردن باندهای قومی و مذهبی در تخریب بنیان های مدنیت در این جامعه میشوند. پس شانس آنچنانی برای این احزاب جهت ظاهر شدن در قواره سناریو سیاهی فراهم نمی شود و به نفعشان است که در این قواره ظاهر نشوند.

اما لازم است که مردم کردستان با استفاده از همان تجربه تاریخی که داشته اند جهت تقویت این جنبش «جنبش خودشان» بیشتر آگاه و متحد و متشکل شوند. چرا که در دوره بحران و از کنترل خارج شدن اوضاع، مشکل خواهد بود که «در آن واحد» هم حافظ امنیت کودکان و مردم بی دفاع باشند یا به دنبال سرپناهی برای جان بدر بردن از مرگ حتمی، و هم بتوانند خود را برای کنترل اوضاع و در دست گرفتن مراکز کلیدی سازمان دهند.

این احزاب از هم اکنون از هر موقعیتی بهره می گیرند که مدل های عراق و لیبی و سوریه را برای ایران کپی کنند که این برای ایران وقوع سناریو سیاه را محتمل میکند. بنابراین تنها عاملی که میتواند در برابر وقوع جنایات سناریو سیاهی سد ببندد، و زنگ خطری باشد در مقابل خطر عروج دار و دسته های قومی و مذهبی، آگاه شدن به ماهیت ضد انسانی چنین پروژه هایست و پس زدن هرگونه سیاست مبتنی بر قومی گرای و مذهبی در کردستان، توسط نیروی مردم میباشد. از هم اکنون مردم کردستان و کمونیستهای آن جامعه باید هوشیار باشند، و بدانند که چنین سناریویی غیرمحتمل و دور نیست. افشای چنین سیاستهای کار کمونیستها و طیف متعلق به جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی در کردستان و ایران است که از وقوع چنین پدیده ای جلوگیری کنند. باید منتظر ملحق شدن بخش های پراکنده دیگر جنبش ناسیونالیستی در کردستان به این سناریو محتمل بود.

رهبان این احزاب تنها به شرط اینکه بتوانند مسند امور در کردستان را بدست بگیرند، حاضرند سیاهترین آینده و سرنوشت را مثل بختک بر سر همین مردم تحت حکومت شان خراب کنند. برای طبقه کارگر، سرمایه دار به عنوان صاحب کار و سرمایه مسئله است، نه همزیان و هم فرهنگ. کجای مناسبات اجتماعی این جوامع سرمایه داری، طبقه سرمایه دار و طبقه کارگر هم فرهنگ هستند! و یا در آشتی بسر میبرند! یا اینکه از رفاهیات جامعه که خود خالق و مولدش هستند به نسبت برابر با سرمایه دار «کورد» مفت خور، بهره میبرند. برای زنان، برابری یعنی به رسمیت شناختن امکانات و حقوق برابر انسانی جدا از هر تفکیک جنسیتی، نه از چاه درآمدن و به چاله افتادن. نه القای این باور خود فریبانه که گویا بین دیدگاه این قوم با قوم دیگر تفاوت مهمی وجود دارد! در حالی که

حتی اگر با این ملاک، یعنی فرهنگ و سنت هم سنجیده شود، ما شاهد بیشترین سرکوب و فشار بر زنان از طرف سنتها و عرفها موجود در فرهنگ «کوردایی» و سایر فرهنگ های قومی و قبیله ای هستیم. نه حکومت کردی و نه هیچ حکومت مبتنی بر هویت ملی یا مذهبی ارمنان آور حتی یک ذره حرمت انسانی نیستند. کما اینکه نافی بنیادین خواست انسانی و برابری خواهی جامعه نیز میباشند. با این توضیحات مسجل است که بستن چنین توافقنامه های از جانب اینچنین جریانات ارتجاعی، قدمی است به طرف وقوع یک فاجعه دیگر انسانی اما اینبار در ایران.

واقعیت این است که با در نظر گرفتن هر احتمالی در مورد آینده ایران، چه با وقوع جنگ و یا غیر از آن، کمونیستهای آن جامعه باید به درک بالایی از متشکل شدن و سازماندهی خود و افشار مختلف جامعه، برسند. هرگونه نادیده گرفتن این احتمالات، در تحلیل رهبان و آژیتاتورهای کارگری و رهبان در محل، در مبارزه علیه تخریب بنیاد یک جامعه آزاد و برابر برای طبقه کارگر و مردم زحمتکش، نقش پاشنه آشیلی را بازی میکند.

این جریانات میدانند که اولین نیروی که در برابرشان قد علم میکند، کمونیستها هستند. بنابراین نباید نیروی دقیقه نودی باشیم! به ازای هر دقیقه کم کاری کمونیستها در جامعه، به توان جریانات مرتجع و دست راستی افزوده میشود. سیاست ما تا کنون بر پایه بیشترین حضور و سازماندهی رادیکالترین بخش جامعه بوده است. سیاستی که به چیزی کمتر از انقلاب کارگری با اتکا طبقه کارگر و مردم ایران قانع نیست. سیاست ما بر پایه جنبشی شکل گرفته است که معتقد به دخالت مستقیم مردم، از لحظه سرنگونی تا لحظه به نتیجه رسیدن انقلاب است. در مقابل این کمپ ارتجاعی و ضد انسانی بایست کمپ رادیکالیسم و به شدت انقلابی طبقه کارگر را تقویت کرد. هیچ راه دیگری نیست که بشود آن را پیش نهاد کرد، غیر از متکی بودن به اکثریت عظیم استعمار شده جامعه. این صف متعلق به تمام انسانهای شریف و کمونیست است که با هرگونه دخالت قدرانه یا اصلاح طلبانه پوزیسیون و اپوزیسیون برای قیچی کردن انقلاب بر پایه منافع کل طبقه کارگر، خود را در تضاد میدانند. در مقابل شعار فدرالیسم، باید شعار سوسیالیسم را فریاد زد. کمپ ارتجاعی ناسیونالیسم برای کسب قدرت در منطقه، از طبقه کارگر، زنان و جوانان مایه میگذارد و زد و بند میکند. وظیفه کارگران، زنان و جوانان است که بر علیه این فرصت طلبی و قیحانه دست به افشاگری بزنند و اقدام کنند. با تشکیل تشکل های مستقل در مراکز کار و محل زندگی، بر دخالت هر چه بیشتر در تعیین سرنوشت شان و برای رسیدن به آزادی و برابری، و برای ایجاد یک دنیای بهتر برای کودکان خود، پافشاری کنند. اعلام کنند که نیازی به قیم، آن هم از طرف کمپ طرفدار نسل کشی و بمباران مراکز کار و مناطق مسکونی ندارند و بالاخره بایست این رویا را تبدیل به یک کابوس برای این اردوگاه کرد..

۴ سپتامبر ۲۰۱۲

سیاسی معرفی می‌کردیم، اولین کسی که در مقابل ما ایستاد، کومه له ای ها بودند، که گویا تندروی به خرج دادیم. شناخت جنس سنت سیاسی مهدی نزد ما احتیاج به امتحان و گذر زمان نداشت. هیچ کمونیستی محق نیست تا روز کشتار توسط فاشیست ها برای افشای ماهیت واقعی آنها و معرفی شان به جامعه در انتظار بماند. هیچ نیروی مسئولی مجاز نیست معرفی عناصر سناریو سیاهی به جامعه را تا مقطع شروع سناریوی سیاه به تأخیر اندازد. و ما چنین نکردیم. مخالفت آن روز کومه له با ارائه چنین تصویری از مهدی، امروزها مایه تعجب ما بود. تأکید ابراهیم عزیزاده در موقعیت دبیر اول کومه له، بر اشتراک منافع شان با باند مهدی در جنبش کردستان، سرچشمه برجسته تندروی بر افشاگری آنروز ما علیه مهدی و سنت سیاسی اوست. جنبش کردستان که اسم مستعار جنبش ناسیونالیسم کرد برای شریک کردن بورژوازی کرد در قدرت محلی است، ظرف زندگی مشترک چپ تا راست ملی در کردستان، ناسیونالیست تا فاشیست، هواداران کرد قدیم و جدید جمهوری اسلامی در جمع ناسیونالیست های کرد، اسلاميون و سکولارهای ناسیونالیست کرد، شامل همه و همه جز کمونیست ها میشود. این صف طولانی تر است، اما به شهادت هر ناظر شرافتمند سیاسی پرونده باند مهدی سیاه ترین های این مجموعه است. با اینهمه، دبیر اول کومه له سنگ تمام می‌گذارد و برای لاپوشانی کردن اشتراک منافع جنبشی با مهدی در ”جنبش کردستان“، او را به دوری گرفتن از چپگرایی مورد سرزنش قرار میدهد. حتی در انتقاد از او نه به ماهیت فاشیستی و قوم پرستانه، که به ”اشتباهات سیاسی“ او ایراد دارد. بیخود نیست که ابراهیم عزیزاده برای هر انتقاد نیم بندی حتی از عبدالله مهدی و حتی در جواب به درخواست امروز مهدی خود را ناچار میدانند به شیوه ای بسیار سبک و حقیرانه چهار لگد اول به کمونیستها و مشخصاً منصور حکمت و ما پرتاب کند. شاید باید گفت دست صلاح مازوجی درد نکند که بالاخره در جواب خواست عبدالله مهدی گوشه هایی از تاریخ ضد کمونیستی او و مخصوصاً نقشه حمله مسلحانه به کومه له را برای اولین بار و با گذشت سالهای مدید از آن واقعه رسماً بیان کرده است.

برای کمونیست ها جنگ علیه ستم ملی هیچگاه به معنی ملی شدن خود و جذب جنبش ملی شدن، نبوده است، همانطوریکه اعتراض به تبعیض جنسی فمینیست شان نکرده است. برای کومه له اما برعکس است. اعتراض اینها به ستم ملی، یکراست شریک جنبش هزار و یک ناسیونالیست و فاشیست و باندسیاهی کردشان کرده است. این دیگر نه ادعای ”تندروانه“، ما که اصرار سیاسی خودشان برای تعلق به این سنت است.

دبیر اول کومه له در سخنرانی اش پیام های سر بسته اش را در لابلای صحبت هایش تقدیم عبدالله مهدی میکند؛ ایشان برای خیر مقدم گفتن به کاک عبدالله بر متن بر شمردن قهرمانانه ”اشتباهات“ سیاسی یار قدیمی خود، و با تکرار درسهای قدیمی مهدی به صفوف کومه له در روزهای کمپین ضد کمونیستی در راس این سازمان، لگدی هم به کمونیسم کارگری میزند و میگوید اینها هیچی نیستند، تقریباً کسی با آنها نماند است و صدای شان به جایی نمیرسد و حال و روزشان چنین و چنان است... عزیزاده میدانند اگر کمونیست روشن بین و فهیمی باشد، نباید وقت دیالوگ با فاشیست ها و ناسیونالیست ها، با بیان ترهات علیه کمونیست ها شروع کند. برای نقدش به کمونیست ها و افشاگری هم وقت دارد و هم امکان. مسئله آنجاست که او ضرورت این درایت را فقط در محضر ناسیونالیست ها درک میکند و در مقابل مهدی عمداً و از سر آگاهی به او خاطر نشان میکند که او هم از کمونیسم کارگری دل خوشی ندارد. احتمالاً فکر این را نکرده است که فردا اگر مهدی برایش زنگ بزند، نصیحتش میکند که مسئله کمونیسم کارگری بیرون از صفوف خودتان نیست، مشکل شعار حزب تان مبنی بر آزادی و برابری و حکومت کارگریست که نوشته و سیاست و استراتژی حکمت است، وگرنه کومه له آن روزهای خودمان و این ادعاها؟ برایش توضیح میدهد که مشکل شما وجود روح حکمت در شعار و ادعاهای شماست، نه احزاب خارج از مرزهای تشکیلاتی شما. این نصیحت مهدی در صفوف کومه له گوش شنوا داشته و دارد و خروج دسته دسته راست ها از کومه له ناشی از قوی بودن همین رگه راست در سرتاسر وجود کومه له است.

بعلاوه، عزیزاده فراموش میکند سازمان متبوعش منشا تولد انواع باندهای ارتجاعی و ناسیونالیست و فاشیستی چون باند زحمتکشان شده، فراموش میکند بخشی از رهبری دیروز سازمان اش امروز در راس باندهای سناریوی سیاهی قرار دارند. نزد عزیزاده، مهدی شایسته چنین افشاگری های حقیرانه ای نیست، چون در سایه شرکت فعالش در جنبش کردستان، به شهادت عربستان و قطر و ترکیه و خیل جنایتکاران شریک در کشتار مردم خاورمیانه هم، اولاً کسی است، دوماً اردوگاه و نیرو و پول دارد و صدا و تصویرش هم به اندازه طول و عرض تمام مدیای ارتجاع سیاسی قوی و بلند است.

دیالوگ مهدی و رهبری کومه له

محمد فتاحی

پیام عبدالله مهدی به کومه له و پاسخ ابراهیم عزیزاده به او، همراه پاسخ کوتاه بعدی عبدالله مهدی به دبیر اول کومه له، یک کتاب نقد و روشنگری ضد ناسیونالیستی لازم دارد. با این حال این نوشته، بدلیل زمانی، از یک یادداشت کوتاه بیشتر نیست.

رهبر سازمان زحمتکشان بعد از سالها کوشش در کسب مهارت های گرانگیز در موقعیت یک جمع بی پرستی، باب گفتگو با سازمانی را شروع کرده که قدم اول بعد از شکست کودتایش در درون آن، طرح نقشه برای تسخیر نظامی اردوگاه و قتل عام رهبران آن بود. آنچه که همه طیف کومه له ای ها از آن تاریخ به یاد دارند، تبدیل چاقوکشی و سنگربندی های نظامی درون اردوگاهی علیه هم، به ابزاری برای تنظیم روابط و مناسبات درون سازمانی از طرف آنها است. توطئه ای که فقط حضور هر باره پلیس سلیمانیه متضمن آرامش مقطعی آن بود.

سیاست به جان هم انداختن کرد و غیرکرد در کردستان، از طریق تشویق شاگردان مدارس به تحریم زبان فارسی، برای ایجاد زمینه پاکسازی شهرها از غیرکردها، اولین طلوع فاشیسم عیان باند مهدی در عرصه اجتماعی بود، که خوشبختانه مانند پروژه بمب گذاری های پژاک در شهرهای کردستان بی پاسخ و نتیجتاً عقیم ماند. در سیاست، سابقه مهدی و باند مربوطه نیازی به افشاگری ندارد. طی سالهای گذشته تقریباً هیچ نیروی سناریو سیاه جهانی و منطقه ای و محلی بدون پادویی باند مهدی نقشه ای علیه جامعه و تبدیل آن به سوریه، نریخته است با همه اینها، مسئول ”سازمان زحمتکشان“ این روزها به روباهی میماند که پشم و پيله اش ریخته و تمام امیدش به تبدیل به ابزاری موثر در به تباهی کشیدن زندگی مردم بر باد رفت. پیوستن جمهوری اسلامی به ”جامعه متمدد“ تیر خلاصی بود بر این امید. این یعنی نه فقط فاشیست ها و باندهای قومی و ناسیونالیست های اپوزیسیون در سیاست ایران بلکه چپ ها و خیل وسیع کمونیست های پروتاتو هم باید قطب نماهای شان را از نو تنظیم کنند. درخواست عبدالله مهدی از کومه له در این فضا معنی میدهد.

سوال این است که از میان کومه له ها، چرا اول سراغ جناح دیگر سازمان زحمتکشان نرفته است؟

برای مهدی، برعکس تصور خیلی ها، این تلاش نه برای جذب نیروی بیشتر سازمانی و نه برای اقدام معینی است. همانطوریکه قبلاً امضای پلانفرم مشترک با حزب دمکرات به رهبری مصطفی هجری، نه برای کار مشترک بلکه برای ژست مشترک در مقابل رقبای سازمانی شان بود. اقدام این بار مهدی هم دوباره برای ژست سیاسی است، اما برعکس تصور خیلی ها نه برای کوچک کردن رقبای سازمانی اش در جناح جدا شده به رهبری عمر ایلیخانیزاده، که عکس گرفتن با تابلو و اسم و رسم سازمان کردستان حزب کمونیست ایران در دوران برزخ امروزشان است. این هدف اصلی مهدی در رویکرد ”دوستانه اش“ به کومه له است. بخش جدا شده سازمان زحمتکشان برای مهدی پرستیژی سیاسی اجتماعی لازم را ندارد. جناح دمکرات به رهبری خالد عزیزی هم این ویژگی را لاقابل بدلیل قرار گرفتن در کمپ هواداران جمهوری اسلامی، ندارد. پژاک هم به دلیل عضویت در کمپ قدرت های رقیب منطقه ای، چنین جایگاهی برای تامین ویتترین پر زرق و برق رهبری باند مهدی ندارد.

نزد عبدالله مهدی، کومه له با حفظ آبروی قدیمی تر خود، کاندید مناسبی برای عکس مشترک گرفتن در ”کاخ“ روستای زرگزیز در دوران نگون بختی ناسیونالیسم کرد شده است.

اما پاسخ دبیر اول کومه له به مهدی دیدنی تر است!

زمانی که کودتای مهدی در درون کومه له را افشا و سازمان مربوطه اش را به عنوان یک باند قومی و نه سازمانی

مشکل ابراهیم عزیزاده این است که هنوز از منصور حکمت عبور نکرده است. هنوز زخمهای ناشی از جدایی کمونیسم کارگری از حزب کمونیست ایران و از سپردن سرنوشت این حزب به خود التیام پیدا نکرده، هنوز منصور حکمت را مسئول نابسامانی های کومه له تحت رهبری خود میدانند. هنوز به موقعیتی نرسیده تا مستقل از حضور او خود و نیروی خود را ارزیابی کند. به همین دلیل با مناسبت و بی مناسبت به او برمیگردد و به خود حق میدهد که "سانتر" ساکت و بی نقشه و افق درون حزب کمونیست و تحت رهبری منصور حکمت بوده. به خود حق میدهد که بی سیاست و دنباله رو اوضاع روز بوده. میگوید اوضاع بی سامان آنها را با قدرت بالای ما در راس یک جنبش سوسیالیستی معتبر در کردستان مقایسه کنید تا به حقانیت آنروز ما پی ببرید!

دبیر اول کومه له خبر ندارد که سانتر اگر روزی یک گرایش سیاسی بی خط و بی ضرر و بی نقش و ضداستبدادی در رهبری حزب کمونیست ایران دوره حکمت بود، به یمن طلوع خونین دمکراسی و پیروزی بازار آزاد و سیاست های رژیم چینج غرب، یک شبه صاحب جنبش های سیاسی ارتجاعی شد، یک شبه از حاشیه به مرکز رانده شد و صاحب پول و امکانات و اسلحه و ارتش شد. بالکان و کل اروپای شرقی و خاورمیانه میدان حضور نیروی اینها علیه دولت ها و حکومت های شرور و سرکش در مقابل غرب شدند. از آن مقطع است که شهامت رهبران دیروز ساکت و بی افق کومه له و منجمله دبیر اول فعلی کومه له نه به عنوان رهبران کمونیست که به عنوان رهبران "ملت و جنبش ملت خود"، بالا گرفت. کسی که دو روز با کمونیست ها همسایگی داشته باشد میتواند از عزیزاده بپرسد که این جنبش و قدرت معتبر "سوسیالیستی" شما در کردستان از کدامین جنس سیاسی است که در سایه اش، کارگر در کردستان یک تشکل قدرتمند ندارد، نه فقط این که در اوج تفرقه اخراج میشود، شلاق میخورد و تا دم مرگ گرسنگی داده میشود و توان حتی یک قلم اعتراض همدست ندارد؟ این کدامین نوع جنبش سوسیالیستی و سوسیالیسم اجتماعی شده است که در سایه اش فقر و بی حقوقی و تن فروشی و اعتیاد روز به روز رو به فزونی است و اختیار یک نه گفتن حتی نیم بند ندارد؟

چرا رهبر کومه له در افشای سوسیالیسم رئیس جمهور فرانسه میگوید نه به ادعای او که به عمل او نگاه کنید، اما وقتی به ارزیابی وزن و جایگاه خود میرسد، ادعاهای توخالی "سوسیالیستی" خود را به جای عمل سوسیالیستی می شمارد؟ کجای تاریخ بشر شاهد بی قدرتی و اوج تفرقه کارگر در متن یک جنبش قدرتمند سوسیالیستی در همان جامعه بوده است؟ این اعتماد به نفس کذایی از طرف رهبری نیرویی که تمام دوره بعداز منصور حکمت سرگردان ترین های سیاست در کردستان بوده است از کجا می آید؟ تاریخ سازی جعلی قبلی و ادعاهای بی پایه فعلی کمکی به کومه له نمی کند.

کمونیست روشن بین میتواند سرتاپای عمل و نقش کومه له در کردستان امروز را با نقش بقیه ناسیونالیست ها مقایسه کند. آنها مفر دارند، اینها هم دارند. آنها تلویزیون و امکانات خود دارند، اینها هم دارند. آنها مشغول زیست در دالان اختلافات دولت های منطقه اند، اینها هم هستند. آنها در سیاست امرشان دنباله روی از اوضاع و انتظار در سالن سرگردانی "کورد" است، اینها هم هستند. در داخل کشور، همه اینها به یک اندازه برای کارگر منشا اتحاد و برای زن منشا رهایی و برای جوان منشا یک فرهنگ مدرن برابری طلبانه بوده اند و هستند.

تفاوت اما در ادعا هست؛ کومه له ای های داخل مانند رهبری شان در خارج، در مقابل جمهوری اسلامی سرسخت تر از بقیه ناسیونالیست ها هستند. اسم این سازش نکردن را هم میگذارند کمونیسم و سوسیالیسم و برابری طلبی. فراموش میکنند که حزب دمکرات های ایران و عراق و جلال طالبانی و انوشیروان رهبر جنبش گوران و پ ک ک و کل لشکر ناسیونالیست های کرد، سابقا برنامه های شان و ادعاهای شان آراسته به همین شعار های مشابه کومه له بود و همه از دم قرار بود طبق برنامه شان سوسیالیسم را برای کورد و کردستان شان به ارمان بیاورند. حالا با تغییر جهان اینها ول کرده اند و کومه له به هر دلیلی فعلا تابلویش کماکان سرجایش است. وجود این تابلو و سابقه و دلسوزی های واقعی بخش مهمی از رهبران کومه له برای مردم ستمدیده و محروم کردستان، کومه له را علیرغم تمام بیربطی اش به کارگر، در مقایسه با بقیه ناسیونالیست ها در سمت چپ جامعه جای داده است.

مسئله اما این است که دلسوزی رهبری کومه له برای زحمتکشان کردستان الزاما کمونیسم و سوسیالیسم از آب در نمی آید. دلسوزی برای ستمدیدگان ویزگی کمونیست ها و چپ ها نیست. بخش اعظم ناسیونالیست ها و نه رهبران شیداشان، از صمیم قلب دلسوز زحمتکشان ملت خودی اند. ادعا هم کار ساز نیست، چون احمدی نژاد از همه کمونیست ها ادعای بیشتری برای مردم مستضعف و ستمدیده داشت. برنامه و شعار هم جواب نمیدهد چون

بخش مهمی از کمونیست های متعلق به بلوک شرق که سابق رسماً جنایتکار و آدمکش بودند، برنامه های شان و اسنادشان کم کمونیستی نبود. آنچه کمونیست ها را از بقیه جدا میکند، عمل شان است. کومه له نمیتواند چپگرایی خود در درون جنبش ناسیونالیستی را کمونیستی و کارگری و جنبش سوسیالیستی عنوان کند. کومه له نمیتواند اتوریته خود در کردستان را و نفوذ سیاسی اجتماعی خود به خاطر حضورش و عضویتش در جنبش ناسیونالیسم کرد را اتوریته سوسیالیستی و جنبش سوسیالیستی و قدرت اجتماعی سوسیالیستی عنوان کند. کومه له میتواند به عنوان یک حزب ناسیونالیست چپگرا روی نفوذ خود در همان جنبش حساب کند، و می کند، اما باید درک کند که به قول مشهور اینجا دنیای کوران نیست. نمیشود مشغله و سیاست و افق و سنت و شیوه کار و درک و فکر روز و شب شان کوردانه باشد، اما بی وقت و با وقت بر صندلی ادعاهای بی پایه کمونیستی ظاهر شوند.

ادعا شده که کومه له همیشه روح بزرگ برای اتحاد و نزدیکی با دیگران و به دور از سکتاریسم را در درون خود داشته است!

این ادعا هم بی پایه است. کومه له با فدایی قدرتمند دوران خود نرفت. با پیکار به عنوان دومین سازمان قدرتمند کمونیستی دوران خود نرفت، با بقیه هم نرفت، اما افق روشن اتحاد مبارزان کمونیست آنروزها ناشناس برای کومه له، رهبری کومه له و بعد کل آن سازمان را با خود به دنبال خود برد و به تنها قطب کمونیستی در ایران تبدیل شد. در تمام آن سالها کومه له زیر رهبری داهیانانه حکمت مسیر تفوق در پیش گرفت و سر اتحاد با هیچ نیروی دیگری نداشت. آن دوره کومه له "سکتاریست ترین" های چپ ایران بود که به هیچ کس سواری نداد. راه کارگر و شعبات فدایی و حزب رنجبران و طوفان و هسته اقلیت و بقیه خرده ریزهای چپ تنها زمانی عنوان کومه له و حزب کمونیست را از گیومه در آوردند که این بار کومه له به بلوک سرگردان سیاسی آنها پیوسته و با کمونیسم دخالتگر خداحافظی کرده بود. قبل از آن تاریخ، راه کارگر هم جبهه دمکرات در جنگ علیه کومه له و تئورسین بخشی از سیاست ضدکمونیستی اش بود.

دوره اخیر جمع آوری همین صف نه محصول زرنگی کومه له، که دور هم جمع شدن کل خرد و ریزهای چپ به دور کومه له برای بهره بردن از فضای پسا حمله غرب به ایران بود. آن روز اگر پرزیدنت مهدی در راس راست ایران منتظر حمله به ایران بود، کومه له هم مانند تمام ناسیونالیست ها منتظر طلوع خورشید تحولات ناشی از حمله احتمالی امریکا و غرب به ایران بود. تفاوت کومه له در آن دوره در نقش منفعل تر و "آبرومندانه تر" به نسبت سیاست فعال مهدی در همان دوره بود. بعلاوه مهدی فعالان ابزار هر سناریوی سیاهی بود، اما کومه له منتظر نتایج حاشیه ای همان سناریو برای ایفای نقش "چپ" در فضای "بازشده" بعدی بود. البته کومه له و عزیزاده تنها مسافران منتظر آن تحولات نبودند. آنها انصافاً متعادل تر از بقیه چپ ها و کمونیست های پروناتو ظاهر شدند. بقیه عزم جزم کرده بودند سفارات ایران در خارج را به یمن حمله ناتو به ایران تسخیر کنند و سوسیالیسم شان را توده ای و اجتماعی کنند و فضای روانی شان طوری بود که با دم گردو می شکستند. کومه له در این مسیر منفعل تر و به همین دلیل متین تر ظاهر شد، که به سودش بود.

در خاتمه

مهدی بیخود سراغ عزیزاده نرفته است. میدانند کومه له هم علیرغم ادعاهای بیپایه اش در بی افقی مطلق سیاست انتظار را در پیش گرفته، میدانند عزیزاده خودی تر و بی جریزه تر از اینها است که بگوید با جریانی سناریوی سیاهی حرفی برای گفتن ندارد. میدانند جنگ عزیزاده با او جنگ نام کومه له است نه جنگی سیاسی- جنبشی بر سر آینده. به همین دلیل علیرغم جواب شرمگینانه منفی عزیزاده آنرا به فال نیک میگیرد و آنرا مثبت ارزیابی میکند. این دوری و نزدیکی ها مانند عملیات های مسلحانه حزب دمکرات فقط و فقط ناشی از بی افقی جریاناتی است که آینده خود را به اوضاع بحرانی جمهوری اسلامی و کشمکش غرب با آن بسته بودند. تلاش مهدی برای حفظ اسم و رسم و تابلوی باند خود میتوانست جوابی صریح سیاسی و کمونیستی بگیرد، میتوانست مایه تعرضی جدی علیه یکی از بی ریشه ترین باندهای ناسیونال- فاشیست کرد شود، اگر عزیزاده شخصیت چنین جدالی بود. اگر!

در حاشیه یک میزگرد با هویت قومی و مذهبی!

مظفر محمدی

اخیرا رهبران احزاب اپوزیسیون کرد (مصطفی هجری رهبر حزب دمکرات کردستان ایران، خالد عزیزی رهبر حزب دمکرات کردستان، ابراهیم علیزاده رهبری کومه له حزب کمونیست ایران، عبدالله مهتدی از سازمان زحمتکشان و عمر ایلیخانیزاده به دعوت یک نهاد در شهر اربیل (MER) کردستان عراق در پانلی گرد هم آمدند. در ماه های اخیر تحرکاتی در ابعاد سراسری در داخل و خارج کشور راه افتاده است. جناح های مختلف بورژوازی ایران در داخل و خارج مشغول ابراز وجودند. از جمله، کنگره مجاهدین خلق، میزبان مامور اطلاعات عربستان سعودی بود. حزب دمکرات کردستان ایران با وساطت بارزانی، با ماموران اطلاعاتی عربستان سعودی در اربیل نشست مخفیانه داشت، نماینده به حج فرستاد و به نیابت عربستان سعودی جنگ مسلحانه برپا کرده است. پان ایرانیست ها در تخت جمشید سالگرد تولد کورش کبیر را جشن گرفتند. و فاشیست های ایرانی کمپینی در مدیای مجازی راه انداخته اند. و بالاخره رهبران سازمانهای کرد اپوزیسیون در اربیل پانل اتحاد، ائتلاف یا تشکیل جبهه برگزار کردند. چه خیر است؟

با نگاهی گذرا، ماهیت کل این تحرکات، قومی و مذهبی است. در جای دیگر و به تفصیل باید در مورد کل این تحرکات و ماهیت شان حرف زد. اما مورد معین مورد بحث این یادداشت کوتاه، میزگرد رهبران احزاب ناسیونالیست کرد از چپ و راست است.

این که احزاب ناسیونالیست کرد بارها و بارها بنشینند و از تشکیل جبهه و ائتلاف و امضای پلاتفرم مشترک حرف بزنند و حتی به اجرا در آورند بخودی خود قابل بحث نیست. اما با نگاهی به ترکیب شرکت کنندگان در این بحث بر سر تشکیل جبهه یا پلاتفرم مشترک می بینیم که از “حدکا”ی مامور جنگ نیابتی عربستان در کردستان، تا “حدک” خالد عزیزی خواستار کنار آمدن با جمهوری اسلامی تحت نام مبارزه مدنی، زحمتکشان عبدالله مهتدی قوم پرست و فدرالیست و تا سازمان کردستان حزب کمونیست ایران ابراهیم علیزاده را با نقاب کمونیسم و کارگر... کنار هم قرار گرفته اند. تعدادی با آرم کمونیسم و قومگرایی و فدرالیسم و ناسیونالیسم کنار هم نشسته اند و از تشکیل جبهه و ائتلاف و پلاتفرم مشترک حرف می زنند. اهداف و محتوای بحثهای آنها حتی برای خود شرکت کنندگان مطلقا اعتباری ندارد. این نشست کسانی است که در اوج بی افقی سیاسی و استراتژی، دنبال راه برون رفت با ایجاد جبهه و پلاتفرم مشترک می گردند. کاری که خود از پیشی، نه به آن امید و باور دارند و نه به همدیگر اعتماد می کنند. چرا نشسته اند، باید خودشان جواب دهند.

اما بحث من و مخاطب من کارگران کمونیست و سوسیالیست ها و آزادیخواهان کردستان است که چرایی به رهبری ابراهیم علیزاده با پرچم و آرم آنها در این نشست شرکت کرده است.

علیزاده به رقبای ناسیونالیست و فدرالیست و قوم گرا و مذهبی خود می گوید مشکل، نداشتن استراتژی و تاکتیک است. در اینجا از علیزاده باید پرسید که کدام استراتژی و تاکتیک مد نظر است؟ او از مصطفی هجری گلایه دارد که چرا مبارزه مسلحانه را شروع کرده بدون این که از قبل با خود او و بقیه، سر استراتژی و تاکتیک های این مبارزه مشورت یا توافق کرده باشد. بگذریم که علیزاده بر سر ماهیت این جنگ نیابتی سکوت می کند و خود را به نفهمی می زند. مصطفی هجری می گوید من مبارزه مسلحانه ام را شروع کرده ام و منتظر شما نشدم چون نمی توانم به انتظار بحثهای دور و دراز بنشینم که فرصت از دست می رود. این هم ادعای ریاکارانه و دروغی بیش نیست. فرصت برای حدکای مصطفی هجری، نه منفعت مردم کردستان و حتی بورژوازی ناسیونالیست کرد در کردستان ایران است که با او مخالفتند، بلکه استفاده از فرصتی است که تخاصم میان عربستان و ایران فراهم کرده

است و هجری می خواهد از آن بهره برداری کند و حزیش را تقویت کند، غافل از آن است که جنگ نیابتی او به نفع عربستان، اگر پولی به خزانه و سلاحی به انبار بدون مصرف حزیش بریزد، اما آبرو و حرمتی در جامعه کردستان سهل است، بلکه حتی در میان بورژوازی کرد که او می خواهد نمایندگی شان کند، برای او نمی خرد. این پروژه بر اساس معامله ای کثیف است که بر پیشانی حدکای هجری بخواد نخواهد، مهر مزدوری میزند.

و در این میان حزب ابراهیم علیزاده است که با نقاب طرفداری از کارگر و زحمتکش با این طیف از جریانات قومی و مذهبی و ناسیونالیستی مدام در حشر و نشر است. دیروز در کنگره ملی کرد، در کریودرهای رفت و آمد و مهمانی و خوش ویش با آنها و امروز در میزگرد اتحاد و جبهه و ائتلاف و پلاتفرم مشترک!

معلوم نیست این چه کمونیسم و سوسیالیسمی است که در هر قالبی می گنجد. در قالب کنگره ملی کرد، در قالب دیپلماسی و لاس زدن با ناسیونالیست ها، در قالب بحث بر سر جبهه و ائتلاف و پلاتفرم مشترک بر اساس هویت قومی و سنی گری!!

هر کمونیست و سوسیالیست و کارگر و زحمتکش و آزادیخواهی در کردستان حق دارد از ابراهیم علیزاده بپرسد. اگر بحث بر سر ائتلاف و جبهه و پلاتفرم مشترک شما با احزاب قومی و مذهبی به نام کمونیسم و سوسیالیسم و کارگر می گنجد، حتما این نسخه برای کمونیست ها و کارگران کردستان هم جایز است. بر اساس این سیاست، کمونیست ها و کارگران باید بروند با جبهه متحد کرد، فراکسیون نمایندگان کرد مجلس، اصلاح طلبان کرد و با کارفرماها و بورژوازی کرد جلسات و میزگرد بر سر همین مسایل بگذارند و استراتژی و تاکتیک معین و مشترک تعیین کنند، پلاتفرم مشترک امضا کنند و الی آخر!

اما اگر بحث بر سر صف مستقل کارگری و کمونیستی و آزادیخواهی در کردستان است اگر بحث بر سر نفی هویت قومی و مذهبی است، آنوقت علیزاده و حزیش باید آرم و شعار کمونیسم و کارگر را از سینه بکند و دور بیندازد. شترسواری دولا دولا نمی شود. نمی شود پایی در کمونیسم داشت و پای دیگر در ناسیونالیسم و هویت قومی – مذهبی. این سیاست نشان میدهد که حزب علیزاده به ایجاد صف مستقل کمونیستی و کارگری در کردستان نه اتکا دارد و نه باور! دنبال راه های دیگری است. راه آویزان شدن و حرمت و مشروعیت دادن به هویت قومی و مذهبی. به نام کمونیسم و کارگر مدام با ناسیونالیست ها و قوم پرست ها و فدرالیست های قومی و مذهبی عکس گرفتن، جز خاک پاشیدن به چشم کارگر نیست. هیچ مرزی وجود ندارد. این سنت ناسیونالیسم چپ است و سابقه تاریخی هم دارد. زمانی در اتحادیه میهنی جریانی به نام سوسیالیسم و کارگر، خواهان تشکیل حزب سراسری عراق (عراقچیتی) است. این جریان صرفنظر از اینکه چقدر به کمونیسم و سوسیالیسم ربط داشت، نهایتا تسلیم اتحادیه میهنی طالبانی شد. نقشی که امروز علیزاده بر عهده گرفته است شباهت زیادی به نقش ملامختیار و نوشیروان مصطفی در اتحادیه میهنی دارد. کومه له رنجبران کردستان عراق و رهبران امروز دیگر حتی در جناح چپ ناسیونالیسم کرد قرار ندارند و تماما در قدرت و ثروت با ناسیونالیست های دیگر شریک اند. در همه این سالها و در غیاب کمونیسم و کارگر آگاه و متشکل، سر کارگر و زحمتکش کرد بی کلاه مانده است.

اگر حزب و جریان ابراهیم علیزاده به کمونیسم و کارگر متکی بود، می بایست اتحادیه ۶ هزار نفری کارگران فصلی و ساختمان فقط در سنندج و ۴ هزار نفر در سفز و ۲۰۰۰ نفر در میروان و... بجای چپ و راست شدن توسط اداره کار و خانه کارگر توسط این جریان، رهبری و هدایت می شد. سر خم کردن در مقابل هویت قومی و مذهبی جریان علیزاده، آشکارا نشان می دهد که میلیون ها کارگر در کردستان در کارخانه ها و کارگاه ها و کوره های آجرپزی و خبازان و قالیبافان و شهرک های صنعتی و در صفوف کارگران فصلی و ساختمانی و بیکار و تعداد زیادی از رهبران و فعالین کارگری و نهادهای مدنی رادیکال، موضوع کار و سازماندهی و ایجاد صف مستقل کارگری و غیر قومی و غیر مذهبی این جریان نیست.

اگر این جریان به این صف معتقد بود و باور داشت نیازی به کنگره ملی کرد یا پلاتفرم مشترک با هویت قومی و مذهبی نداشت!

دلیل پلکیدن با ناسیونالیست ها و قوم پرستان و نیروی جنگ نیابتی در کردستان، معنایی جز این ندارد که این جریان بیربط به کارگر و زحمتکش و صف رهبران و فعالین کارگری و کمونیست در کردستان و به آن ناباور است.

این را کارگران کردستان و کمونیست ها باید بدانند و اجازه ندهند کسی یا جریانی به نام کمونیسم و کارگر حرف بزند اما به در یوزگی بارگاه ناسیونالیسم و قوم پرستی و سنی گری برود. اگر گرایش کمونیستی در درون کومه له حزب کمونیست ایران باقی مانده است، می بایست سیاست بورژوازی و ناسیونالیستی و مذهب صفوف جریانی خود را به چالش بکشد و در مقابلش سد ببندد.

تلاش ما کمونیست های کردستان این است که نقاب از چهره هر جریانی که به نام کمونیسم حرف می زند ولی در عمل سیاستهای قومی – سنی گری را نمایندگی می کند برداریم. ”نه قومی، نه مذهبی، زنده باد هویت انسانی“ جواب هر تحرک ناسیونالیستی، قوم پرستانه و سنی گری در کردستان است. ایجاد صف مستقل کارگری و کمونیستی و از ادیخواهی و برابری طلبی امر دایمی و فوری ما است.

علیزاده و طرفدارانش باید بدانند که در مسابقه و رقابت یا ائتلاف با ناسیونالیست ها و قوم پرستان، پلاتفرم هویت قومی – سنی گری مهندی و خالد عزیزی و حدکای نایب عربستان سعودی، برنده است نه استرانی و تاکتیک مورد ادعای ابراهیم علیزاده. و این مساله ای است که کارگران و زحمتکشان و صف از ادیخواهی و برابری طلبی زنان و مردان و جوانان در کردستان، نباید اجازه دهند اتفاق بیفتد!

اکتبر ۲۰۱۶

در حاشیه انتخابات ریاست جمهوری در کردستان

محمد فتاحی

سیاست تحریم انتخابات از جانب نیروهای ”کرد“

انتقادات نیروهای چپ به کومه له در رابطه با امضای فراخوان مشترک جریانات سیاسی در کردستان

پاسخ های کومه له به نیروهای چپ

منشا اعتماد به نفس راه کارگر در نقد سیاست کومه له

روزهای قبل از انتخابات در ایران، شش گروه ”کرد“ شامل سه کومه له (کومه له و دو شاخه سازمان زحمتکشان)، دو شاخه حزب دمکرات و سازمان خبات، در یک فراخوان مشترک این انتخابات را تحریم کردند. فعالین و شخصیت های ناسیونالیست کرد آنرا یک اقدام مهم تاریخی ارزیابی کردند. از میان نیروهای چپ سیلی از انتقادها روانه کومه له شد، اساسا به دو دلیل؛ اولاً همراهی با ناسیونالیست ها و دوماً و بویژه امضای مشترک با سازمان خبات(*) . خود کومه له اقدام خود را در جهت منافع و مصالح مردم کردستان معرفی کرده است.

ناسیونالیست های کرد ایرانی حق دارند آنرا یک دستاورد تاریخی ارزیابی کنند، چون اولاً همه جریانات ناسیونالیست کرد زیر یک سیاست واحد را (تحریم انتخابات) امضا گذاشته اند. ثانیاً در شرایطی که سایر گروههای سیاسی کرد هر یک در بلوک های رقیب در منطقه در مقابل هم قرار گرفته و در کشمکش دائم به سر می برند، همقطاران ایرانی شان هر چند موقتی زیر یک بیرق واحد خیمه زده اند. البته ناگفته نماند در این میان پژاک، شاخه پ ک ک در ایران، و دستجات مسلح کوچکی که در بلوک پ ک ک هستند و به این اعتبار در تحولات منطقه ای به بلوک ایران نزدیکند، در جمع ”تحریم کنندگان“ نیستند.

ادعای کومه له هم از ”حقانیت“ برخوردار است. هیچ حزب و گروه سیاسی روی این کره زمین یافت نمیشود که سیاست و منافع خود را به نام منافع مردم و در جهت مصالح مردم بسته بندی نکند. سوال اینجاست که اگر فراخوان مشترک با بقیه ناسیونالیست های کرد برای تحریم انتخابات در جهت مصالح و منافع مردم است، علت خودداری کومه له از اقدام مشابه در همین رابطه و با همین ناسیونالیست ها در تمام سالهای گذشته در چیست؟

بخش قابل توجهی از چپ های منتقد کومه له به این سازمان گیر داده اند که به ناسیونالیست ها پیوسته است، یا اینکه ”اسیر ناسیونالیسم کرد“ شده است. اما این دو ”مشکل“ ریشه سیاست امروز کومه له نمی تواند باشد. اولاً خود کومه له خود را بخشی از ”جنبش کردستان“، جنبشی متشکل از همه احزاب و جریانات کرد مخالف جمهوری اسلامی، ارزیابی میکند. جنبشی که بر محور ضدیت با جمهوری اسلامی و ”مصالح عمومی ملت کرد“ تعریف میشود و ماهیت طبقاتی این احزاب، ارتجاعی و باند سیاهی بودن جریاناتی در این ”جنبش“ اهمیت چندانی ندارد. به همین دلیل هم سالهاست پسوند ”انقلابی“ را هم به این جنبش بخشیده اند. (***) به همین دلیل کومه له در جواب منتقدین به این موقعیت، هیچگاه تعلق خود را به این جنبش انکار نکرده است.

انتقاد دومی که گویا کومه له ”اسیر ناسیونالیسم کرد“ است هم واقعیت ندارد، چون خود این سازمان خود را نه اسیر آن که بخشی از جنبش ملی یا ناسیونالیستی میداند. تفاوت فقط در شکل بیان این حقیقت است؛ کومه له اسم جنبش ناسیونالیستی کرد را ”جنبش کردستان“ گذاشته است. در حالیکه دیگران و منجمله صاحبان تاریخی تر این جنبش آنرا سرراست و مستقیم جنبش ملی کرد یا جنبش ناسیونالیسم کرد عنوان میکنند. تفاوت اینجاست که کومه له هنوز سایه سنگین تاریخچه کمونیستی اش در گذشته دور را بر خود احساس میکند و از نظر اخلاقی از اعلام روشن تر

و بی ابهام تر تعلق جنبشی خود به جنبش ناسیونالیسم کرد شرم دارد. همین تعلق جنبشی کومه له آنرا بارها و بارها پای سیاست ها و اقدامات مشترک و مشابه با جریانات ناسیونالیست کرد برده است. نتیجتاً اقدام امروز کومه له مطلقاً نشانی از یک "سیاست جدید هویتی" برخوردار ندارد. نه این کار امروز و امضای مشترک با جریانات ریز و درشت کرد، کومه له را ناسیونالیست تر کرده است و نه فعالیت‌های مشترک او با همین جریانات چپ ها نشان چپ تر شدنش است. کومه له در سیاست "کار مشترک" با راست و چپ شباهت زیادی با سنت و فرهنگ سیاسی جلال طالبانی و اتحادیه میهنی در سالهای گذشته دارد؛ جلال طالبانی هم میتوانست در میان چپ ها و کمونیست ها به زبان آنها حرف بزند و به عنوان عضوی از جمع با آنها به "کار مشترک" بپردازد و با راست ها هم که بعنوان عضوی از جنبش ناسیونالیسم کرد بی نیاز به تغییر زبان و بیان، مشغول فعالیت و گاه "کار مشترک" میشد.

اما ریشه های این اقدام مشترک آن اندازه که خود کومه له می نمایانند، ساده نیست. اینکه گویا فقط یک سری جلسات و نتیجتاً یک توافق برای برخورد به انتخابات ریاست جمهوری صورت گرفته است، واقعی نیست. سالهای گذشته همکاران امروز کومه له به این آسانی و آنهم دسته جمعی زیر اعلامیه تحریم انتخابات امضا نمیگذاشتند، کومه له هم که برعکس همه این جریانات قومی و مذهبی همیشه سیاست ثابت تحریم انتخابات داشته است، هیچگاه گذاشتن امضا کنار بی ابروترین ها و حاشیه ای ترین باندهای این لیست را نپذیرفته است.

این اتفاق نه محصول جلسات پنهان و علنی و نه محصول فکر کردن های طولانی این و آن است. آن جلسات و آن مشورت ها و فکر کردن های طولانی به حال "منافع و مصالح جنبش کردستان" خود محصول شرایط جدیدی در منطقه است.

یک محصول توافق قدرت های جهانی با جمهوری اسلامی در مذاکرات هسته ای و جمهوری اسلامی به رسمیت شناخته شده توسط قدرت های جهانی به عنوان یک قدرت منطقه ای است. محصول جانبی تر این اتفاق در خود ایران برسمیت شناخته شدن دولت روحانی به عنوان صاحب صلاحیت ترین دولت بورژوازی ایران از طرف این طبقه است. بستن پرونده امثال رضا پهلوی از بیرون و همچنین از طرف خود سلطنت طلبان یکی از تأثیرات تبدیل دولت روحانی به دولت مطلوب بخش اعظم بورژوازی ایران است. بیخود نیست روحانی و وزیر خارجه اش با نامدارترین های تاریخ طبقه حاکمه در ایران مقایسه میشوند. یک نتیجه دیگر این مسئله احساس نزدیکی بیشتر بورژوازی کرد در کردستان ایران به دولت روحانی و کل سیستم حاکم و دوری از احزاب ناسیونالیست اپوزیسیون است.

تبدیل جمهوری اسلامی به یک قدرت منطقه ای و رسمیت یافتن آن توسط قدرت های جهانی، رقبای دیگری را از جمله عربستان و ترکیه و اسرائیل را وارد کشمکش با آن کرده است. جنگ های نیابتی در کشور های منطقه محصول این رقابت است.

ناسیونالیسم کرد تاریخی محیط زیست خود را شکاف های بین دول منطقه تعیین کرده است. به همین دلیل هر شکافی زمینه ای برای "فعالیت" و هر صلحی برایشان رکود و خشکسالی و قحطی به همراه داشته است. اگر دوره کشمکش صدام و جمهوری اسلامی و شکاف میان ایران و عراق منشا فعالیت احزاب ناسیونالیست کرد و عراق پشت جبهه ای برای اپوزیسیون ایرانی بود، امروز نه فقط شکافی موجود نیست بلکه دولت عراق متحد ایران است. نتیجتاً این دوره بویژه، بقایای اپوزیسیون ایرانی که به دنبال پاکسازی مجاهدین از عراق فقط شامل اپوزیسیون کرد میشود، دوره شناسایی و پیدا کردن شکافی دیگر برای ادامه حیات شان است. شکاف جدید شکاف بلوک عربستان است که ترکیه و دولت ناسیونالیسم کرد در عراق (یا حداقل جریان اصلی حاکم که بارزانی باشد) و اسرائیل را در مقابل جمهوری اسلامی همراه خود دارد. حزب دمکرات کردستان ایران اولین نیروی ناسیونالیست کرد ایرانی بود که به طرف شکاف عربستان با جمهوری اسلامی شیرجه رفت.

علاوه بر این تهدیدات جمهوری اسلامی علیه کل اپوزیسیون کرد در ماههای گذشته موجب شد بقیه هم به فکر پیدا کردن راهی برای مقابله با این تهدید و همزمان برای زیست خود شوند. آقای بارزانی و حزیش که متحد عربستان است، به عنوان کاتالیزور اجلاسها و همکاری های نیروهای ناسیونالیست کرد، برای دفاع از امنیت خود در مقابل تهدیدات جمهوری اسلامی علیه موجودیت شان، وارد عمل شد. توافق بر سر اتخاذ یک سیاست واحد در مقابل

انتخابات ریاست جمهوری اسلامی محصول این مولفه های متعدد و این پروسه است.

تا جائیکه به حزب دمکرات برمیگردد، شاخه مصطفی هجری این حزب، برای رضایت عربستان سعودی، چندین تیم نظامی اش را به قربانگاه فرستاد و تقریباً کسی سالم برنگشت. هیئت دفتر سیاسی این حزب به زیارت مسئولین عربستان به کنسولگری آنها در اربیل رفت و در جشن سالگرد تشکیل این کشور شرکت کرده و با آنها عکس یادگاری گرفت با آن سایت حزبشان را "تزنین" کردند. این سیاست هم به وجهه سیاسی حزب دمکرات به عنوان یک حزب به اصطلاح مسئول در میان حامیانش لطمه زد و هم در میان مردم کردستان مایه بی ابرویی آن شد. نتیجه اش اینکه سال گذشته برای اولین بار کسی برای فراخوان این حزب مینی بر تعطیل کردن بازار شهر ها به یاد ترور قاسملو تره خورد نکرد. نه فقط این بلکه لیستی بیش از چهارصد روشنفکر ناسیونالیست در شهر ها در بیابانه ای رسماً پشت کردن خود (و البته بورژوازی کردستان را هم) به این حزب را اعلام کردند. حزب دمکرات بعد از تاریخی طولانی برای اولین بار از طبقه اش که امروز دیگر بخشی اینتگره از بورژوازی حاکم بر ایران شده است، برید. امروز حرف شنویی بورژوازی کرد و صف روشنفکرانش در کردستان ایران از جناح اصلاح طلب و دولت اعتدال بر خلاف گذشته و از سر منافع مادی خود بسیار بیش از احزاب دمکرات در اپوزیسیون است و با آنها انتگره تر از گذشته است و همین در پروسه های انتخابات جمهوری اسلامی نیز تأثیر داشته و آنها در جبهه "اصلاحات و اعتدال" صف می‌کشند. دلیل پیوستن حزب دمکرات، که سنتاً مدافع جناح "اصلاح طلب" بوده، به سیاست "تحریم انتخابات" در کنار کومه له را باید در این واقعیت جستجو کرد.

اینکه کومه له با انگیزه دیگری وارد این بازی شده و تلاش میکند از این توافق و پیوستن جریانات ناسیونالیست کرد، از حزب دمکرات تا باند زحمتکشان و خبات به سیاست تحریم، بیشترین استفاده را برای مقابله با تهدیدات جمهوری اسلامی، برای امر خود و تقویت موقعیت خود در "جنبش کردستان" بکند تغییری در این واقعیت نمیدهد.

اعتماد به نفس راه کارگر در نقد سیاست کومه له از کجاست؟

راه کارگر در کنار سازمان اکثریت و حزب توده به عنوان جریاناتی از سنت ناسیونالیسم رفرم خواه ایران همیشه اپوزیسیون "رژیم ولایت فقیه" و نه نظام بورژوازی در ایران بوده و به همین دلیل در دوره دوم خرداد که شاهد پیشروی "اصلاح طلبان" به رهبری خاتمی بود، به سمت آن رفت و بعنوان یکی از جریانات دو خردادی در کنار سازمان اکثریت و حزب توده علیه کمونیستها به میدان آمد. دفاع راه کارگر از "جامعه مدنی" خاتمی و "گفت و گوی تمدنها"، حمله به ما در جریان کنفرانس برلین و اعلام جنگ علیه همه کمونیستهای رادیکال را همه به خاطر دارند. آن روزها راه کارگر، از زبان هیئت اجرایی خود، ما مخالفین جمهوری اسلامی که در آن کنفرانس علیه جمهوری اسلامی اعتراض کردیم، را به خشونت و چماقداری متهم کرد.

نبض "رادیکالیسم" راه کارگر با نبض جناح "غیر ولایت فقیه" نظام میزند. با قدرت گیری این جناح با اعتماد به نفس و خوشبینی به بهبود در چارچوب جمهوری اسلامی و پرو رژیمی ظاهر میشود و با ضعف آنها در "رادیکالیسم" و "ضد رژیمی" اش قوی تر میشود. در این دوره هم که شاهد پیشروی جناح "غیر ولایت فقیه" نظام است، تزلزل در سیاست تحریم انتخابات را به شکل اعتراض به فراخوان مشترک تحریم شش گروه کردستانی را از خود نشان داد و آن را به شکل انتقاد تند به کومه له بیان کرد. سخنان محمدرضا شالگونی از رهبری این سازمان بعد از انتخابات در مصاحبه با رادیو پیام آزادی، عمق تزلزل قبلی اینها در تحریم انتخابات را به نمایش میگذارد؛

آقای شالگونی میگوید:

"مردم نه بزرگی به "آقا" گفتند! ... مردم بیش از آن چه که من فکرمی کردم در انتخابات شرکت کرده اند. برندگان انتخابات، چه کسانی هستند؟ "آقا" برنده انتخاب نبود. مردم در برانگیختگی رای دادند. آنان که رای داند، خلاف نظر "آقا"، علیه ولایت فقیه رای داند. علیه سیستم بودند، خشم و بیزاری خود را علیه نظام اعلام کردند. برندگان و بازندگان انتخابات، اعتباری هستند. خامنه ای تو دهنی محکمی خورد. مردم نه بزرگی به "آقا" گفتند..."

اینجاست که متوجه میشویم اینها تحت تأثیر فضای تحریم پیرامون خود و نه طبق تصمیم سرراست خود قبل از

انتخابات به موضع تحریم افتاده بوده اند.

در نامه دوم روابط عمومی راه کارگر به "شورای نمایندگان نیروهای چپ و کمونیست" آمده است که:

"رفقای هیئت هماهنگی به درستی زمان اظهار نظرها را تا پایان روز جمعه موکول کرده بودند زیرا از دیشب با روشن شدن شرکت کنندگان در انتخابات توسط شورای نگهبان بسیاری از مسائل در مورد این انتخابات روشن شده است و به صورت مشخص می توان به افشاکاری بازی انتخاباتی رژیم پرداخت."

راه کارگر و آقای شالگونی خود را "ضد" سیستم مینامند و اما سیستم از نظر آنها همچنانکه در سخنان شالگونی به روشنی بیان شده است، ولی فقیه است. و در این سیستم جز آقا و دفتر و دستکش بقیه نه تنها مورد اعتراضی نیستند که راه کارگر هر دوره ای مدافع یکی شده است. راه کارگر درست مثل مجاهد و بخش بزرگی از ناسیونالیستهای چهار آتش از نوع شرقی آن، مخالف دستگاه ولایتی است و بورژوازی ایران و کل دستگاه حاکمه جز "آقا" و همراهانش از هر نوع نقد و اعتراضی قسر در میروند.

با اینهمه، تزلزل در تحریم و احساس نزدیکی به دولت روحانی تمام علت اعتراض راه کارگر به کومه له نیست.

راه کارگر در چند نامه و اطلاعیه در خصوص اینکه، "چرا اطلاعیه مشترک در باره تحریم انتخابات را امضا نکردیم؟" که به قول این جریان جزو اسناد سازمان آنها درون "شورای نمایندگان نیروهای چپ و کمونیست" است، به کرات دلایل اصلی خود را بیان میکنند. از جمله در مقدمه اطلاعیه آنها ("چرا اطلاعیه مشترک در باره تحریم انتخابات را امضا نکردیم؟") آمده است که:

"این مباحثات، که تا تصویب پیش نویس به عنوان اعلامیه بخشی از اعضای شورا یک ماه تمام ادامه یافت، همه نیروهای درون شورا را به طور آگاهانه در برابر موضع گیری در قبال نیروهای تغییر رژیم (regime change) و جنگ نیابتی، که مهم ترین اختلاف ما با پیش نویس ارائه شده توسط حزب کمونیست ایران بود، قرار داد."

سازمانی که در دوره سیاست رژیم پنج امریکا، همراه بقیه، در مقابل رژیم "ولایت فقیه" ظاهرها شیر بود و همراه همین کومه له و گروههای مشابه خود جمع شده بودند تا در متن تحولات فضای رژیم چنجی همان دوره برای "دخالت" خود نقشه بریزند و "آلترناتیو" بسازند، سازمانی که همیشه برای گروههای قومی و ملی رژیم چنجی در چهارگوشه ایران دست زده و برای شان "ایران فدرال" را تئوریزه کرده بود، سازمانی که به ساز هر فاشیست ترک و ناسیونالیست کرد هوادار غرب و رژیم چنجی می رقصید، سازمانی که "در اویش دگر اندیش" گنابادی و عطسه های منتظری منجمله مشغله ها و نگرانی های همیشگی هیئت اجرایش بود و نامه و اعتراضیه میداد و از وضع منتظری اظهار نگرانی میکرد، ناگهان کشف کرد که کومه له کفر کرده و با ناسیونالیست های کرد "رژیم چنجی" بیانیه مشترک امضا کرده است!

بطور واقعی "رژیم چنجی" بودن جریانان ناسیونالیست کرد که امر جدیدی نیست مشکل راه کارگر نیست. راه کارگر "رژیم چنجی" بودن احزاب کرد را بهانه کرده تا مشغله اصلی خود، نزدیکی حزب دمکرات و سازمان زحمتکشان به عربستان، را ببوشاند. مشکل راه کارگر عربستان و همکاری حزب دمکرات با آن است. سازمانی که علیرغم غرولندهای ضد امپریالیستی، البته نوع غربی آن، هیچوقت سناریوی "رژیم چنج" را جدی نگرفت، امروز که مسئله همکاری بخشی از نیروهای ناسیونالیست کرد با عربستان را دیده است دست به نقد میزند. ناسیونالیسم ایرانی و ضد عرب راه کارگر منشا اعتراض و نقد امروز او از کومه له و کشف کردن "رژیم چنجی" بودن حزب دمکرات و باند زحمتکشان است.

راه کارگر شاخه عقب مانده، شرقی و وطنی ناسیونالیسم ایرانی از نوع چپ عاشق ملت و وطن ایرانی است. راه کارگر رگه جدی ایران پرستی با تولیدات فکری و سیاسی عقب مانده و عهد عتیقی آن است. کل تاریخ این جریان باج دهی به انواع ناسیونالیسم "ملت تحت ستم" از هر نوع آن و تقدیس و پرستش آن تحت لوای دفاع از توده ها و دمکراسی نوع خود این جریان است. این عقب ماندگی شرقی راه کارگر و دفاع از هر نوع تولیدات فکری و سیاسی مام وطن و "ملیتها" و تراشیدن تنوری برای آنها، از شعر و ادبیات عقب ماند تا فرهنگ و هنر و توقهای بردگی وطن و ملیت و مذهب، به نام چپ، بخشی از هویت این جریان است. نامه های راه کارگر به شورای نیروهای "چپ" مملو از تقدس انواع ناسیونالیستهای مختلف و ارتجاع کامل و ارتقا تفکر تا حد "ازاد اندیشی" خود است

که اینجا جای پرداختن به آن نیست.

اما ضدیت با عربستان و عرب ستیزی یک وجهه همیشگی و عمیق ناسیونالیست ایرانی از همه نوع آن است. راه کارگر و شاخه های مختلف چپ نوع او در تاریخ سیاسی ایران در باجدهی و دفاع از ناسیونالیسم کرد، دفاع از حزب دمکرات و حتی ایستادن در کنار این حزب زمانی که دست به کشتار کمونیستها میزد و جنگی که به ما کومه له آن زمان تحمیل کرد، بر کسی پوشیده نیست. اما ضد "عرب" و خارجی ستیزی وجه مشترک کل ناسیونالیستهای ایرانی از جمله راه کارگر است. جنگ نیابتی حزب دمکرات مایه نفرت است. اما مشکل راه کارگر خود جنگ نیابتی نیست بلکه عربستان است. تاریخ خارجی ستیزی راه کارگر در نوع زحمت و راسیستی آن تا نوع تلطیف شده علیه کارگر افغانی و پرستش فرهنگ هر ارتجاع وطنی و همزمان ضد "عرب" بودن مشخصه تاریخی در این جریان است. پزهای چپ نمای راه کارگر و لباس "دمکرات" وطنی پوشیدن درد لاعلاج عقب ماندگی او را دوا نمیکند.

اعتراض راه کارگر به کومه له برخلاف ظاهر "رادیکال" آن نه از موضعی رادیکال، چپ و انقلابی که اساسا از موضعی ناسیونالیستی، ضد عرب است که با لفاظی های ضد "رژیم چنجی" نمیتوان آنرا مخفی کرد.

کنار زدن ناسیونالیسم کرد، ناسیونالیسم ایرانی، کنار زدن همه جریان ها و جنبش های ارتجاعی نه کار سازمانها و نیروهای همین جنبش، نه کار نیروهای بورژوایی به نام چپ و کمونیست که کار طبقه کارگر و کمونیستهای این طبقه است. اتحاد طبقاتی، تحزب کمونیستی در صفوف طبقه کارگر و مسیر انقلاب کارگری امروز تنها گزینه در مقابل بورژوازی یکدست ایران است. برای ما در حزب حکمتیست الویت اول و آخر نقشه برای همین پروسه مبارک است. برای این کار همه رهبران و سازماندهندگان کمونیست طبقه کارگر را به کارستانی حول سیاست، مشی و استراتژی این حزب فرامیخوانیم.

۳۰ مه ۲۰۱۷

(* خبات به معنی مبارزه در کردی است. سازمان خبات یک گروه ناسیونالیست اسلامی است که اوایل جنگ در کردستان توسط یک آخوند به نام شیخ جلال حسینی برادر شیخ عزالدین حسینی تأسیس شد.

(**) این سیاست در اوایل دهه نود میلادی، از روز جدایی منصور حکمت از حزب کمونیست ایران، به سیاست رسمی و شناخته شده کومه له تبدیل شده و در بیش از دو دهه گذشته، کومه له در این مسیر گام های بلندی برداشته است. دوستان کومه له و کسانی که در این تاریخ بوده اند یا آنرا میشناسند میدانند که قبول حزب دمکرات به عنوان یکی از احزاب در "جنبش انقلابی کردستان"، مطالبه آن حزب از کومه له و حزب کمونیست آن دوره بود. امری که ما و کومه له آن دوران آنرا حتی علیرغم تحمیل یک جنگ سراسری و چند ساله از جانب حزب دمکرات نپذیرفتیم، و چنین عقب گردی را خاک پاشیدن به چشم کارگران در کردستان و بی پرسویی سیاسی ارزیابی میکردیم.

به تخصصات امریکا با ایران داده است و بادیان کشتی خود را در جهت سیاست آمریکا تغییر جهت داده اند. هدف کشیدن جمهوری اسلامی به چنان موقعیتی است که ناچار از مذاکره با احزاب ناسیونالیست، به رسمیت شناختن و دادن امتیازاتی به بورژوازی کرد و احزاب آن است. ناسیونالیسم کرد سنتا و تاریخا برای رسیدن به این هدف از هر امکانی منجمله جنگ، صلح، رفتن پشت سیاستهای غرب، حمایت از خمینی یا اصلاح طلبان خودی، استقبال کرده است.

احزاب ناسیونالیست کرد در کردستان ایران بدنبال فروپاشی بلوک شوروی، تماما به قطب پیروز و مشخصا دولت آمریکا و تخصصات آن با ایران امید بستند. این مسئله بدنبال جنگ خلیج و سرانجام حمله به عراق و ویرانی این کشور و پرتاب شدن احزاب بارزانی و اتحادیه میهنی به قدرت، به مراتب شدت گرفت. از آن تاریخ تا کنون شاخه های مختلف ناسیونالیست کرد علیرغم تلاش همیشگی برای توافق با جمهوری اسلامی و رابطه های غیر شفاف و دور از چشم و مخفی دائمی آنها با جناحهای مختلف جمهوری اسلامی، نه تنها چشم آملی به آمریکا و کمک این کشور داشته اند که خود را متحدین وفادار آمریکا دانسته اند. تا اینجای مسئله بر کسی پوشیده نیست. همزمان خود این احزاب هیچ زمانی منکر آن نبوده اند و رسماً نه تنها به آن اذعان کرده اند، بلکه چنین رابطه ای را مایه افتخار خود دانسته اند.

اما تا جایی که به کومه له (سازمان کردستان حزب کمونیست ایران) بر گردد و رابطه آن با این احزاب و سیاست کومه له در مقاطع مهم تاریخی این دوره و افت و خیزهای ناسیونالیست کرد، لازم است به مقاطعی از تاریخ این دوره و سیاست این احزاب و برخورد کومه له به آن اشاره ای کوتاه کنم.

سیاست رژیم چینج و جان گرفتن ناسیونالیسم کرد

دوره بوش مسئله رژیم چینج و روی میز بودن گزینه نظامی، تهدیدات اسرائیل و خطر حمله به ایران، تحریمهای اقتصادی و تبلیغات جنگی رسانه های غربی علیه ایران و همزمان شاخ و شانه کشیدنهای جمهوری اسلامی و تبلیغات ضد امریکایی، فضای سیاسی ایران را تسخیر کرده بود. در این دوره درست برخلاف ترس و نگرانی جامعه و هراس مردم ایران از شروع جنگی ویرانگر در ایران و تبدیل ایران به عراقی دیگر، احزاب بورژوایی ایران از راست تا چپ در میدانی بازی کردند که دول و قدرتهای غربی و رسانه های آنها مهندسی میکردند. بحثهای خطر ”ایران اتمی“، ”تفص حقوق بشر“ و ”نبود دمکراسی“ در ایران پرچمهایی بودند که دولت امریکا و رسانه های رسمی آنها، کشمکش و دعوی خود با جمهوری اسلامی را زیر آن پیش میبردند. در ایندوره احزاب ناسیونالیست کرد که در بی افقی کامل قرار داشتند، آمیدی به مذاکره با جمهوری اسلامی نداشتند، رسماً و علناً به پروژه آمریکا امید بستند و تلاش میکردند دولت وقت آمریکا روی آنها و توانشان حساب کند. در میان طیفی از احزاب بورژوایی و شخصینهای آنها و گروههای مختلف قومی که در این دوره سر برآوردند، مصطفی هجری و عبدالله مهندی از هر تلاشی در کمپ آمریکا دریغ نکردند. ناسیونالیستهای کرد که قبلاً خواهان خودمختاری بودند و برای ایران نیز طلب ”دمکراسی“ میکردند، همگی خواهان ایرانی فدرال شدند و کاسه از آتش داغتر حقوق انواع اقلیتها بر اساس زبان و مذهب را به عنوان هویت خود و دیگران به میدان کشیدند. فدرالیسمی که در روز روشن و در کنار اردوگاههای آنها در عراق و کردستان عراق، به کمک دولتهای غربی و زیر سایه تحریکات قومی و مذهبی احزاب مختلف بورژوایی، مردم همسروش و محروم عراق را با همین هویتها و در دل استیصال حاکم بر این کشور در مقابل هم قرار داده و آنها را میان انواع باندتهای جنایتکار جنگی و احزاب و گروههای قومی و مذهبی تقسیم کرده بود. فدرالیسمی که برای این احزاب و گروه و فرقه های قومی و مذهبی امکانی فراهم کرد تا برای کسب امتیاز، از مردم سربازگیری کنند.

در این دوران ”کنگره ملیتها“ متشکل از انواع جریانات ناسیونالیستی از ترک تا بلوچ و عرب و کرد که بخش عمده و اساسی آنها را کسی نمیشناخت و بیکاره در این دوره سر و کله شان پیدا شده و میکروفون در اختیارشان گذاشته شد و به اجلاس و کنفرانسهای مختلف دعوت شدند، همراه با احزاب سنتی ناسیونالیسم و گروههای قومی، زیر سایه سیاست دول غربی شکل گرفت. این کنگره و جریانات سازنده آن از جانب جریانات مختلف چپ به نام دفاع از ”حقوق خلقها“ و ”احترام به توده ها“ تقدیس میشدند. چپ خلقی و ناسیونالیست ایرانی، نه تنها گاردی در مقابل

تحولات خاورمیانه و ”جبهه کردستانی“ کومه له و موقعیت آن

خالد حاج محمدی

در این مبحث به ائتلافها و اتحاد ناسیونالیسم کرد در پرتو و تحت تاثیر تحولات خاورمیانه و تخصصات دولت آمریکا و دول منطقه با جمهوری اسلامی میپردازم. در ادامه به جبهه کردستانی و ضرورت آن، به پیوستن رسمی کومه له به این احزاب، به جایگاه و موقعیت کومه له در دل وقایع این دوره و عواملی که پروسه این پیوستن و راست روی را تسریع کرده است خواهیم پرداخت. بعلاوه به تاثیرات منفی این مسئله و اهمیت تلاش برای کاهش این تاثیرات بر جامعه کردستان و اهمیت صفی متحد در مقابل ناسیونالیسم کرد خواهیم پرداخت..

استراتژی ناسیونالیسم کرد

تخصصات جمهوری اسلامی در طول حاکمیت خود، دوری و نزدیکی، جنگ و آشتی آن با دولتهای غربی و همزمان با دول منطقه، بازتاب و عواقب و تاثیرات خود را بر فضای جامعه و همزمان بر اپوزیسیون جمهوری اسلامی گذاشته است. بررسی این مهم در طول حیات جمهوری اسلامی بعد از قیام ۵۷، و حتی قبل از آن تا کنون، و سیاست و جهت و برخورد اپوزیسیون راست جمهوری اسلامی از حوصله این بحث خارج است. اما امر مسلم اینکه احزاب ناسیونالیست کرد در طول حیات جمهوری اسلامی پروسه ای از امید و ناامیدی، سیاست جنگ برای مذاکره و تلاش برای توافق با جمهوری اسلامی را دنبال کرده اند. این مسئله نه ناشی از فریب خوردن و اشتباه این جریانات و یا عدم درک جایگاه این کشمکشها که معمولاً برای توجیه ناکامی آنها گفته میشود، بلکه ناشی از مطالبه اساسی بورژوازی کرد و بالطبع استراتژی این احزاب یعنی شرکت در حاکمیت و گرفتن بخشی از قدرت به نام ”ملت کرد“ در چهارچوب جمهوری اسلامی است. لذا دامنه امید و ناامیدی این احزاب، به افق توافق یا تخاصم با تهران و سیاستهای عملی جمهوری اسلامی و همزمان تخصصات و آشتی آن با دول غربی و متحدین او گره خورده است.

احزاب اصلی ناسیونالیست کرد در کردستان همیشه در انتظار توازن قوایی در ایران اند که جمهوری اسلامی را وادار به توافقاتی با آنها کند و این کل استراتژی آنها از دوره قاضی محمد تا امروز را تشکیل میدهد. آنها در چهارچوب طرجهای خودمختای، خودگردانی و یا تامین چندین ماده و خواست در کردستان، و یا امروز با طرح فدرالیسم قومی یا کسب امتیازاتی در چهارچوب جمهوری اسلامی خواهان ادامه حیات خود هستند. لذا و با این استراتژی چه زمانی که در حال جنگ بوده اند و چه زمانی که پرچم صلح با تهران را برداشته اند، در هر دو شرایط هدف قانع و وادار کردن جمهوری اسلامی به مذاکره و توافق و کسب امتیازاتی برای سهیم شدن در قدرت بوده اند.

اما امید به توافق با جمهوری اسلامی هر چند در میان احزاب ناسیونالیست کرد در ایران نقطه پایانی نشناخته است، با این وصف در هر دوره ای که رابطه جمهوری اسلامی با دولت های غربی و مشخصا دولت امریکا تیره شده است، هر زمان سیاست رژیم چینج توسط امریکا و متحدین آن از دولت اسرائیل تا امثال عربستان شدت گرفته است و هر زمان دولت امریکا به تهدیدات و تبلیغات جنگی علیه جمهوری اسلامی شدت بخشیده است، افق امید به مذاکره و توافق با جمهوری اسلامی در میان ناسیونالیستهای کرد جای خود را به سیاست آویزان شدن و امید بستن

آن نداشت که خود با پرچم ”دمکراسی خواهی“ و ”احترام به حقوق اقلیتها“، پرچم فدرالیسم را بر دوش کشید.

بدنبال در همین دوران کنفرانسهای مختلف برای اتحاد اپوزیسیون بورژوازی جمهوری اسلامی و تبدیل آنها به اهرم فشاری بر ایران در کشورهای مختلف اروپایی و آمریکا، در پرتو تخصصات غرب و ایران به نام ”بحران هسته ای“ و خطر ”ایران اتمی“ و ”دمکراسی“ و ضرورت اتحاد احزاب سیاسی برگزار شد.

در سال ۲۰۱۰ در فرانسه کنفرانسی از جانب مراکز امنیتی و ”بنیاد دمکراسی“ آمریکا که به گوادلوپ ۲ مشهور شد و قرار بود ”دولتی در تبعید“ را به رهبری فردی به نام رضا مدحی و جانشینی امیرحسین جهانشاهی تشکیل دهند، برگزار شد. در این کنفرانس از رهبران مجاهدین خلق تا محسن قالیباف از جنبش سبز، حسن شرفی از حزب دمکرات و عبدالله مهدی از سازمان زحمتکشان تا ناسیونالیستهای ترک و عرب و بلوچ و ... شرکت داشتند. سرانجام فیلم این کنفرانس توسط جمهوری اسلامی به نام ”الماسی برای فریب“ پخش شد و از زبان رهبر این به اصطلاح دولت که رضا مدحی بود، اعلام شد که ایشان مامور جمهوری اسلامی بوده است. به این ترتیب پروژه ”تشکیل دولت در تبعید“ متشکل از احزاب ناسیونالیست و مذهبی راست ناکام ماند.

در این دوره و همزمان تلاش برای ”اتحاد چپها“ در مقابل کنفرانس و نشست احزاب راست هم به جریان افتاد. فضای این دوره و اترناتیو ساختن بر متن تخصصات ایران و آمریکا و متحدین او، چپ را هم به میدان کشید. سرانجام و بعد از بحثهای پراکنده در ژوئن ۲۰۱۲ «اتحاد چپ» با شرکت ۲۵ حزب، گروه و نهاد و ... در آلمان و طی نشست سه روزه شکل گرفت. حزب کمونیست ایران از فعالین این حرکت و از مبتکرین اصلی این ماجرا بود. این حرکت در حقیقت تلاشی در همان میدان و امید بستن به تهدیدات نظامی و تحریم اقتصادی ایران به عنوان فرجه ای برای دخالت آنها و برای بی سهم نماندن ”چپ“ ایران از برکات تخصصات آمریکا با ایران بود. در این دوره رضا پهلوی رسماً و علناً از هر دولتی منجمله از اسرائیل درخواست کمک به اپوزیسیون را میکرد.

آن زمان شخص بارزانی از پیام آوران دولت آمریکا برای اتحاد در صفوف ناسیونالیستهای کرد و حتی جریانات چپ آن دوره بود. ”اتحاد چپ“ که کومه له آنرا به عنوان کارنامه ”غیر سکتی“ بودن و ”اجتماعی و مسئول“ بودن خود در قبال چپ و طبقه کارگر در ایران در بوق و کرنا میکرد، در دنیای واقعی از همان ضرورت در آمده بود که اتحاد راست و کنفرانس و دولت سازی های آنها. ”اتحاد چپ“ ورژن چپ اترناتیو سازی بر متن کشمکش آمریکا با جمهوری اسلامی بود.

حزب کمونیست ایران و سازمان کردستان آن در تمام این دوران نقدی جدی و مرزی جدی با احزاب ناسیونالیست کرد، به برنامه و افق و فدرالیسم آنها نه تنها نداشته است که خود یک پای نشستها و هیئت فرستادن ها و با هم عکس گرفتههای مختلف آنها از ایران تا عراق و .. بوده است. این جریان در همه نشستها و دیدارهای احزاب ناسیونالیست کرد در منطقه به نام کومه له و کرد، با لباس کردی و به نام نماینده واقعی ”خلق کرد“ شرکت داشت و در نشست احزاب و گروههای چپ هم به نام چپ و طبقه کارگر با کت و شلوار و زیر تابلوی حزب کمونیست ایران، حضور می یافت.

بحران خاورمیانه و کنگره ملی کرد

بحران خاورمیانه و دخالتهای امپریالیستی اوضاع منطقه را دگرگون کرد. دول غربی و مشخصاً دولت آمریکا طرح خاورمیانه قومی و مذهبی و شقه شقه کردن آنرا در دستور داشت. سپردن خاورمیانه و سرنوشت آن به دولتهای مرتجع منطقه زمانی که خود آمریکا و متحدین او در سوریه به بن بست رسیده بودند، نمیتوانست خاورمیانه را با جنگهای قومی و بی پایان رویرو نکند. در این دوران کل خاورمیانه و دولتهایش در دل جنگ و کشتار در این منطقه به قطبندی های جدیدی شکل داده بودند. ناسیونالیسم کرد در ایران و عراق در این قطب بندی ها به عنوان متحد دولت آمریکا قرار داشتند. البته این امری سابقه دارتر و به قدمت به قدرت رسیدن بارزانی و طالبانی به کمک آمریکا در کردستان عراق است. جنگ در سوریه و دفاع ایران از دولت اسد و قرار گرفتن کل غرب و دولتهای ترکیه، قطر، عربستان و اسرائیل در مقابل قطب سوریه، روسیه و ایران، بخش عمده و اساسی اپوزیسیون راست و چپ جمهوری اسلامی را امیدوار کرده بود که شکست دولت اسد و پیروزی اپوزیسیون او

که ۸۰ درصد آن جبهه النصر و داعش بود، به زیان جمهوری اسلامی است. بعضی ها به روشنی میگفتند بعد از سوریه نوبت ایران و بعد از اسد نوبت خامنه ای است. اپوزیسیون ناسیونالیست راست و چپ ایران سیاست پرو آمریکایی خود را زیر عنوانهای مختلف مقابله با دیکتاتوری، دفاع از ”انقلاب“ سوریه، دفاع از دمکراسی در سوریه و ... می آراستند و تحویل جامعه میدادند.

قبل از کنگره ملی و تلاش برای تشکیل آن ”حزب کارگران کردستان ترکیه“ (پ ک ک) چندین کنگره را با هدف متحد کردن احزاب ناسیونالیست کرد تشکیل داد. اما بدلائیل مختلف و از جمله تلاش برای سیطره کامل خود بر آن و فضای تشنت و دشمنی میان این جریان و بارزانی و ... این سیاست و کنگره ها به جایی نرسیدند.

در اواخر سال ۲۰۱۲ دولت ترکیه اعلام کرد مذاکراتی با عبدالله اوجلان با هدف متقاعد کردن پ ک ک به کنار گذاشتن اسلحه و پایان درگیریهای نظامی را شروع کرده است. متعاقباً خبر مذاکرات دولت ترکیه با اوجلان و فرستادن هیئتهای به زندان در جریان بود. بعد از این پروسه و به مناسبت نوروز شاهد پیام اوجلان در روز ۲۱ مارس ۲۰۱۳ بودیم که از پ ک ک خواست سلاحها را زمین گذاشته و به مرزها عقب نشینی کنند.

تغییر اوضاع و سیاستهای آمریکا تغییر جایگاه و اهمیت و خاصیت ابزاری احزاب ناسیونالیست کرد و ”مسئله کرد“ را بدنبال داشت. در این دوره ”اتحاد کردها“ بخشی از سیاست غرب در منطقه بود. احزاب ناسیونالیست کرد در ایران آرزو داشتند که آمریکا آنها را قبول کند. بخصوص که احزاب ناسیونالیست کرد در عراق در قدرت بودند، در سوریه در دل بحران این کشور در بخشهایی از کردستان سوریه حاکم بودند. خطر جنگ علیه ایران پایان یافته بود و امید ناسیونالیسم کرد در ایران به حمله نظامی به ایران، دیگر به نامیدی تبدیل شده بود. دولت اوپاما سیاستی دیگر در پیش گرفته بود و در خاورمیانه ایران متحد دولت اسد بود که غرب مشغول سازمان دادن و مسلح کردن اپوزیسیون آن بود. در نتیجه پدیده کردها در منطقه میتوانست اهرمی برای غرب در این منطقه باشد. همزمان دولت ترکیه تلاش داشت در میان کردهای منطقه و از جمله علیه پ ک ک از اهرم بارزانی هم در عراق و هم در سوریه استفاده کند و لذا مشکلی با کنگره ملی به رهبری بارزانی به عنوان متحد قابل اعتماد دولت اردوغان نداشت.

سرانجام در ژوئیه ۲۰۱۳ به فراخوان بارزانی نشستی متشکل از ۳۹ جریان و گروه ناسیونالیستی، اسلامی و قومی ”کرد“ از ایران، عراق، ترکیه و سوریه در اربیل شکل گرفت. کنگره ملی کرد را مسعود بارزانی به نمایندگی از جانب جلال طالبانی و عبدالله اوجلان فراخوان داد. بارزانی هدف از این کنگره را ”آشتی با دولتهای منطقه و ملتها“ اعلام کرده بود، نتیجتاً علاوه بر دولت آمریکا، جمهوری اسلامی و دولت ترکیه نیز جزو مدعیون این کنگره بودند.

کومه له یکی از احزاب شرکت کننده در این کنگره بود. حزب ما قبلاً در مورد کنگره ملی رسماً اظهار نظر کرده است. احزاب و شخصیتهای زیادی از راست و ناسیونالیست تا چپ و کمونیست در ایران و عراق در مورد کنگره ملی، اهداف آن و همزمان نقد سیاست کومه له و دفاع آن از این کنگره اظهار نظر کرده اند.

در این کنگره ابراهیم عزیزاده به عنوان دبیر اول کومه له شرکت داشت و در مصاحبه با تلویزیون خودشان به اهداف کنگره و در دفاع از شرکت کومه له و به دفاع حتی از خود کنگره ملی پرداخته است. ایشان در کل بحث خود بر این تاکید میکند که کنگره ملی به جای پیام آشتی به دولتهای اشغالگر کردستان، به نمایندگی از طرف خلق کرد به خلقهای دیگر پیام بفرستند. این تمام جهت و سیاست کومه له و توجیه عزیزاده در دفاع از این کنگره و شرکت خود در آن است. ابراهیم عزیزاده و کومه له و حزیش فوکل کراوات را باز کردند، پرچم حزب کمونیست را پائین کشیدند و به جای آن با لباس کردی و با پرچم ”کومه له کرد“، مدافع واقعی ”خلق کرد“ که پرچم آشتی با همه ملتتهای دیگر را بلند کرده است در این کنگره شرکت کرد و اعلام کردند تلاش میکنند بقیه احزاب شرکت کننده نیز این پرچم را بر دروازه کنگره ملی به اهتزاز در آورند. عزیزاده همزمان تاکید میکند که جریان او تلاش میکند ”موازین دمکراتیک“ بر کنگره ملی حاکم شود. ”موازین دمکراتیک“ اسم رمز کومه له برای سهم خواهی از احزاب اصلی تر ناسیونالیست کرد و اعتراض او به ”برادر کوچک“ بودن خود بود. آنها در این کنگره همراه با احزاب و جریانات ناسیونالیست از کردستان ایران عملاً و رسماً فرآکسیون را تشکیل دادند تا در این کنگره سهم ”کرد های“ کردستان ایران را از کنگره طلب کنند و یا بقول ابراهیم عزیزاده موازینی دمکراتیک حاکم کنند و مانع سیطره کامل دو نیروی بزرگ (بارزانی و پ ک ک) بر کنگره شوند. در ایندوره دبیر اول کومه له به مناسبتهای

مختلف رسماً جریان خود و احزاب و جریانات و حتی باندهای ناسیونالیست را نماینده کرده‌ها میدانند، و می‌خواهد به عنوان کرد و احزاب کرد به دولتهای اشغالگر پیام بدهد. او همزمان اعلام می‌کند "بگذار بدانند که نمیتوانند میان احزاب کرد تفرقه بیندازند!". بر اساس صحبت‌های دبیر اول کومه له کردها یکی هستند، احزاب کردی متحدند و اختلاف میان آنها توطئه دولتها اشغالگر کردستان است. دیگر کارگر و بورژوا و جامعه بورژوایی و منافع مختلف طبقاتی و کل تاریخ خود این جریان و کمونیسم در کردستان، بدلیل منافع "کردها" و احزابش که ایشان هم رسماً خود را در این کلوب می‌بینند، خط کشیده میشوند. چیزی که سالیان سال ما و کومه له دوره ما و حزب کمونیست آن دوره برایش تلاش کردیم و علیه توهم پراکنی حزب دمکرات و طبقه بورژوا در کردستان و همسرنوشتی بورژوازی کرد و کارگران و مردم زحمتکش کردستان، مبارزه کردیم و جنگیدیم.

کنگره ملی کرد در دل دعوی پ ک ک و بارزانی که هر یک متحد ایران یا ترکیه بودند و در تحولات خاورمیانه در قطبهای مختلف ایستاده بودند، بر متن اختلافات دیرینه این دو جریان و به بن بست رسیدن پروسه آشتی ترکیه و پ ک ک، عملاً شکست خورد.

حزب دمکرات و جنگ نیابتی در کردستان

توافقات دولت ایران و غرب و ماجرای برجام، بسیاری از امیدها و آرزوهای اپوزیسیون بورژوایی و دولت سازی ها و کنفرانسهای وحدت و... را پایان داد. عروج داعش و پاره کردن افسار خود که تا آن زمان متحد غرب و ناتو بود و راه انداختن آدمکشی و جنایت در سوریه و عراق و خارج شدن پروژه کنار رفتن اسد از دستور غرب و خصوصاً دولتهای اصلی اروپایی، اپوزیسیون بورژوایی ایران که در انتظار چیدن میوه جنگ آمریکا و متحدینش با ایران بعد از سوریه بود، را دچار بی دورنمایی و سرخوردگی کرد. توافقات برجام و روی کار آمدن روحانی به عنوان جناح "معتدل" جمهوری اسلامی و قبول ایران در منطقه نه بعنوان محور شر که به عنوان عنصر تأمین امنیت و یک پای مذاکره بر سر اوضاع خاورمیانه، به پروژه های حقوق بشری و دمکراسی دولتهای غربی در ایران پایان داد. چتر پروژه های "رژیم چینج" که زیر آن بخشی از اپوزیسیون بورژوایی در خارج کشور برای خود محملی برای جنب و جوش فراهم کرده بود را نیز حاشیه ای کرد.

اما در خود خاورمیانه کشمکش میان دولتهای مرتجع در جریان بود. کشمکشی که شکل نظامی بخود گرفت. عربستان در این دوره در یمن عملاً وارد جنگ شده بود و ایران از حامیان حوسی ها در این کشور بشمار میرفت. جنگ نیابتی این دو کشور و تلاش برای مقابله با ایران از جانب عربستان شدت گرفت. عربستان تلاش کرد با امکانات مالی خود و پرداخت پول به چند کشور عربی، جبهه ای از کشورهای عربی را علیه ایران تشکیل دهد و جنگی تبلیغاتی راه افتاد. کمک به اپوزیسیون جمهوری اسلامی نیز در دستور این کشور و متحدین او قرار گرفت. کنفرانس مجاهدین در پاریس در تابستان ۲۰۱۶ شکل گرفت و شاهزاده عربستان، مسئول سابق اطلاعات و امنیت این کشور در حمایت از مجاهدین در این کنفرانس سخنرانی کرد.

حزب دمکرات جناح هجری نیز یکی از کاندیداها و یکی از بازیکنان در پروژه جنگ نیابتی عربستان و متحدانش در کردستان از آب درآمد. حزب دمکرات از مدتها پیش از کنفرانس مجاهد در پاریس، تلاش کرد در کوههای قندیل که سالهای مدیدی بود به محل استقرار نیروهای پ ک ک تبدیل شده بود، واحدهایی از نیروهای خود را مستقر کند. سرانجام یکی از واحدهای این حزب که در مه ۲۰۱۵ به قصد استقرار در قندیل و یا وارد شدن به ایران از این مسیر به آنجا رفته بود، مورد حمله نیروهای پ ک ک قرار گرفت و دو نفر از آنها کشته و تعدادی زخمی شد. پ ک ک و حزب دمکرات در این دوره و تا کنون در قطب بندی های منطقه ای در مقابل هم قرار گرفته اند. پ ک ک متحد ایران، روسیه و سوریه است و حزب دمکرات با بارزانی و ترکیه و عربستان در قطب مخالف قرار دارد.

سرانجام در ژوئیه ۲۰۱۶ حزب دمکرات شاخه مصطفی هجری اعلام کرد که واحدهایش در ایران فعالیت دارند و عملاً وارد پروسه جنگ با جمهوری اسلامی شد که خودشان آنرا "راسان" نام نهادند. این پروژه بدلیل مختلفی منجمله ضربات نظامی که حزب دمکرات خورد، مقابله کمونیستها و در راس آن حزب حکمتیست با این پروژه، فاصله گرفتن شخصیت‌های ناسیونالیست کرد در ایران از حزب دمکرات و بالاخره عدم استقبال توده ای از این پروژه، عملاً شکست خورد. البته جریان مهدی هم مدعی بود که سازمان ایشان هم وارد ایران شده است. هم حزب

دمکرات هجری و هم سازمان زحمتکشان مرتب عکسهای واحد پیشمرگ خود را که مدعی بودند در کوههای قندیل مستقر اند را منتشر میکردند و تلاش میکردند و هنوز تلاش میکنند توجه به خود و "فعالیت نظامی جریانشان" را از این طریق جلب کنند. در این دوره یکی از کادرهای حزب دمکرات به ناگاه سر از مکه درآورد و میکروفن رسانه های عربستان در میان حجاج به مصاحبه با حاجی حزب دمکرات، علیه جمهوری اسلامی و دفاع شرمگینانه از شیوخ عربستان، پرداخت. حزب دمکرات در قبال این ماجرا و مصاحبه حاجی در مکه که سرزبانها افتاده بود، اعلام برائت کرد. اما با فاصله کمی پس از این ماجرا، هیاتی از حزب دمکرات در تاریخ ۲۶ سپتامبر ۲۰۱۶ برای تبریک و ادای احترام به مناسبت سالگرد استقلال عربستان سعودی راهی کنسولگری آنها در اربیل شد. سایت رسمی حزب دمکرات(کردستان میدیا) در گزارشی که همراه عکس از دیدار منتشر کرده چنین نوشته است:

"هیاتی از حزب دمکرات کردستان ایران به سرپرستی محمدنظیف قادری، عضو دفتر سیاسی حزب دمکرات کردستان ایران نیز حضور یافت و بدین مناسبت پیام تبریک رهبری حزب دمکرات و مراتب احترام و درودهای مصطفی هجری، دبیرکل حزب دمکرات کردستان ایران را به سرکنسول عربستان سعودی در اربیل ابلاغ نمود....در این دیدارها، نمایندگان کشورهای عربی و دیگر کشورهای خارجی نسبت به روابط سیاسی و دوستانه با حزب دمکرات کردستان ایران ابراز علاقه نمودند."

این نوشته جای بررسی این ماجرا و چرایی و چگونگی آن نیست. حزب ما در همان دوره مفسلاً به این ماجرا پرداخته است. اما کومه له کوچکترین نقدی به این حرکت و تبدیل حزب دمکرات به ابزار جنگ نیابتی نداشته و امروز هم ندارد.

در این دوره در اوت ۲۰۱۶ به دعوت دکتر دلاور علالدین از انستیتوی تحقیقات خاورمیانه (میری) نشستی در شهر اربیل در مورد اتحاد و همکاری 5 جریان کردستانی (دو حزب دمکرات و سه جریان کومه له) برگزار شد. دبیر اول های هر 5 جریان یعنی مصطفی هجری، خالد عزیزی (دبیر کل وقت حزب دمکرات کردستان) ابراهیم عزیزاده، عمر ایلخانی زاده و عبدالله مهدی در این نشست شرکت داشتند. بحث جبهه مشترک احزاب شرق کردستان (کردستان ایران) همکاری و اتحاد و نزدیکی و همصدایی آنها مورد بحث بود. نهایت نقد ابراهیم عزیزاده، که معتقد بود هنوز برای رسیدن به این هدف احتیاج به دیالوگ دارند، از حزب دمکرات ایران (جناح هجری) این بود که شروع مبارزه مسلحانه بدون اطلاع آنها بوده است. او در صحبت‌های خود اشاره میکرد که چرا درست امروز مبارزه مسلحانه وارد دستور حزب مصطفی هجری شده است. کل بحث او عدم توازن قوای مناسب برای مبارزه مسلحانه بود و نفس موشدوانی عربستان در ایران و تبدیل حزب دمکرات و جناح مهدی به ابزار او برای ناامن کردن و تحریکات قومی در این منطقه حتی مورد گله گزاری دبیر اول کومه له قرار نگرفت.

آن زمان بر سر مخاطرات جنگ نیابتی و موشدوانی های عربستان و ایران در امور همدیگر و جایگاه مجاهد و حزب دمکرات ما علاوه بر اینکه به همه احزاب سیاسی و تعدادی از شخصیت‌های سیاسی نامه نوشتیم و بر ضرورت بستن گاردی جدی در مقابل آن تاکید کردیم، تلاش کردیم جامعه را، در مقابل این سیاست هوشیار کنیم و همزمان میلیتاریزه کردن کردستان از جانب جمهوری اسلامی و هر نوع توطئه ای علیه اپوزیسیون مستقر در کردستان عراق به بهانه "فعالیت نظامی حزب دمکرات"، را محکوم کردیم. متأسفانه نه کومه له و نه بقیه احزاب سیاسی این هشدارها را جدی نگرفتند و اقدامی جدی برای مقابله با این خطر نکردند. بعضی ها با تأخیری چند ماهه علیه سازمان مجاهدین و حضور شاهزاده عربستان دست به افشاگری زدند، اما حزب دمکرات حتی شامل این افشاگری هم نشد.

تمام اتفاقات فوق از مبارزه مسلحانه حزب دمکرات تا اعلام اعتصاب عمومی این حزب در همین دوره و بی جوابی مردم کردستان و تبلیغات غیر واقعی حزب دمکرات، برقراری رابطه با عربستان، عکس گرفتن و هیئت فرستادن آن حزب و پیام تبریک به عربستان، باعث نشد که ابراهیم عزیزاده و کومه له نکاتی بخورند و از مخاطراتی که این ماجرا برای مردم کردستان میتوانست داشته باشد لام تا کام حرفی بزنند.

قابل توجه است که اخیراً و بدنبال حمله نیروهای جمهوری اسلامی به واحدی از پیشمرگان کومه له زحمتکشان مهدی در سنج و کشته شدن سه نفر از آنها، سازمان مجاهدین به تاریخ ۴ تیرماه ۱۳۹۶ به آنها پیام تسلیت میدهد

و «جان باختن» پیشمرگان شهید و دلیر، را به سازمان زحمتکشان تسلیت میگوید. این اولین بار است که مجاهد در تمام طول حیات کومه له چنین پیامی میدهد. حتی زمانی که گردانهای ما از جمله گردان شوان در جنگی نابرابر، توسط جمهوری اسلامی از بین رفت و جامعه کردستان تماما در عزا بود، مجاهدین خلق احتیاجی به یک کلمه تسلیت ندید. امروز آقای مهدی هم به کمپ عربستان و کل این جبهه پیوسته است و مجاهد هم به پاس این پیوستن به آنها پیام میدهد.

نکته ای را در این زمینه باید توجه داشت و آن حذف پ ک ک و هر جریان متحد او در این نشستها است. دلیل این امر از طرفی جدال پ ک ک با ترکیه و اختلافات آن با بارزانی و از طرف دیگر قرار گرفتن پ ک ک در جبهه ایران، روسیه و سوریه در بحران خاورمیانه است. خاصیت اتحاد پنج حزب کردستانی، مستقل از نیت و اراده عزیزان، کمک به جبهه مقابل و تبدیل شدن به ابزار و بازویی موثرتر و قویتر زیر سایه بارزانی و دولت آمریکا و متحدین منطقه ای آمریکا در جدال آنها با ایران است.

کومه له، جبهه کردستانی و جایگاه «خه بات»

همچنانکه اشاره کردم بحث اتحاد احزاب ناسیونالیست کرد و ضرورت آن در دل تخصصات غرب و جمهوری اسلامی و همزمان قطب بندی های دولتهای مرتجع منطقه امری جدید نیست. آنچه جدید است رسمیت دادن به این «با هم بودن» و تقدیس آن از جانب دبیر اول کومه له تحت نام تعلق آنها به یک جنبش است، چیزی که کومه له و ابراهیم عزیزان همیشه انکار میکردند، است.

اما و علیرغم اینکه به مقاطعی از افت و خیزهای احزاب ناسیونالیست کرد در ایران در پرتو تخصصات دول امپریالیستی و دولتهای منطقه در دوره چند ساله گذشته اشاره کردم، این مسئله در این دوره جدی شده است و ظاهرا آقای بارزانی به کمک آقای دلاور علالدین به کمک موسسه اش «انستیتوی تحقیقات خاورمیانه (میری)»، این وظیفه را بر دوش گرفته اند و تلویزیون «زوداو» که متعلق به جریان بارزانی است، در این راستا در خدمت آنها است. در مورد «جنبش کردستان» و گرایشهای آن و توجهات کومه له و دلایل این سیاست، بعدا توضیح میدهم، اما لازم است در مورد جایگاه «سازمان خه بات» و نقشی که در این دوره برایش در نظر گرفته اند چند نکته را اشاره کنم.

اخیرا و همچنانکه اشاره شد، «خه بات» نیز به این اتحاد پیوسته است. صلاح مازوجی در مصاحبه ای با رادیو پیام پیوستن خبات را امری «تحمیلی» به کومه له ارزیابی میکنند. اما ابراهیم عزیزان مستقل از هر توجیهی به ناگاه جریان حاشیه ای «خه بات» را تا سطح جریانی سکولار و معتبر که «در کردستان آنرا میشناسند و...» ارتقا میدهد. همینجا اشاره کنم که نزدیکی کومه له به احزاب و جریانات ناسیونالیستی، در دوره جدیدش و بعد از جدایی منصور حکمت و طیف وسیعی از کادر و فعالین و اعضای حزب کمونیست و کومه له، امری جدید نیست. کومه له جدید، در همه دو دهه گذشته با انواع سازمانها و جریانات ناسیونالیستی، فرقه های قومی و حتی مذهبی «کرد» نزدیکی داشته است. شرکت در و دفاع از کنگره ملی که کلکسیون ای از همه جریانات خرد و ریز کرد بود تا روابط حسنه با پژاک و دوستی و نزدیکی با فرقه قومی عبدالله مهدی و بخشش اسم و اعتبار کومه له به این جریان، همه و همه اقداماتی است برای نزدیکی و کسب اعتبار در میان ناسیونالیستهای کرد در منطقه.

ظاهرا امروز در پرتو خاورمیانه قومی و «خاصیت» کردها برای ارتجاع امپریالیستی و ارتجاع منطقه ای و بر متن چرخش جریانی مانند کومه له، باند «خه بات» مانند همه دارودسته های دست ساز ترک و عرب و بلوچ، میتواند نقشی ایفا کند.

زمانی حزب دمکرات با اتکا به فضای باز سنی گری و سلفی گری، که جمهوری اسلامی برای تقابل با کمونیستها برایشان ایجاد کرده بود، تلاش کرد اتحادیه روحانیون سنی در کردستان را برای جذب آنها تشکیل دهد. امروز که سلفی گری به پدیده ای تبدیل شده است، محتملا عملیات تروریستی و انتحاری بعد از شکستها و محدودیتها برای داعش و از دست دادن شهرهای مختلف و آخرین موصل، افزایش یابد. «خه بات» دلایل پیشینه سیاه و سنی آن در این دوره میتواند به ظرفی برای «سنی ها» تبدیل شود و کردستان از طریق دو بازوی ناسیونالیسم و سنی گری به

میدان جدال و امکانی برای دخالت دولت امریکا و دول منطقه از جمله عربستان تبدیل شود. در بلبشوی کنونی «خه بات» این باند مرده ای که سالهاست حتی در روستاهای عقب مانده و مرزی بانه و میان درویش و صوفی های این منطقه هم دیگر به تاریخ سپرده شده است، میتواند جانی بگیرد و در فضای خاورمیانه قومی و مذهبی که انواع ویروسهای نژادی و مذهبی امکان رشد یافته اند، او هم عروج کند و یازل اتحاد احزاب و گروه های ناسیونالیستی-مذهبی را کامل کند. به هر صورت در این دوره به یمن سیاست ارتجاعی دولتهای منطقه و امکانات کل ارتجاع در کالبد هر مرده فراموش شده ای روحی دمیدند، آنرا عروج دادند و با امکانات مالی و تبلیغاتی و نظامی به موی دماغ جامعه تبدیل کردند. در چنین دوره ای «خه بات» هم میتواند در کردستان برای ایفای نقش به نمایش گذاشته شود. تا اینجای مسئله قابل فهم است، اما جای تاسف سقوط عمیق جریانی است که در تلاش است به این جریان حاشیه ای، پوسیده و مذهبی اعتبار دهد، برایش تاریخ بسازد و لباس تمدن و سکولاریسم تنش کند و به بازار تحویل دهد. این تلاش که ابراهیم عزیزان به عهده گرفته است قبل از فریب هر کسی در مورد «خه بات»، سیمای جدید خود کومه له و سقوط دردناک آن نه تنها از نظر سیاسی که از نظر اخلاقی را نشان میدهد.

باید توجه داشت که در این دوره در ایران نیز طیفی از روشفکران اصلاح طلب کرد و مدافعان همیشه در صحنه جمهوری اسلامی با علم به اوضاع کنونی و مخاطراتی که میتواند ایران را تهدید کند، به راه افتاده اند تا مخاطرات این اوضاع و سیاست امریکا و عربستان، حساس بودن کردستان از این زاویه را به جمهوری اسلامی گوشزد کنند. تلاش میکنند روحانی و سران نظام را قانع کنند، «علمای» کردستان را فراموش نکنند و جایگاهی برای آنها بگذارند و از توان و امکانات آنها در خدمت نظام جمهوری اسلامی استفاده کنند. همزمان به روحانی توصیه میکنند که کردستان را فراموش نکنند، نگاه امنیتی را از سر مردم این منطقه بردارند و روشفکران و صاحب نظران و آخوندهای این منطقه را هم در خود هضم کند، پستی در دولت خود برای آنها در نظر بگیرد. مسئله «خه بات» و پیوستن به جبهه ناسیونالیستهای کرد(قطب هم پیمان بارزانی) را باید در این فضا گذاشت تا بتوان کل واقعیت این اتحاد و نیازها و دلایل آنرا فهمید. اتحاد احزاب کردستانی و یا «جبهه کردستانی» تلاشی است برای جمع کردن هر خش و خاشاکی و هر ویروس قومی و مذهبی، از «سازمان» آقای مهدی تا «خه بات»، به عنوان آلترناتیو و بازویی قومی در خدمت قدرتهای جهانی و منطقه ای. و همه این سیاست زیر پرچم ضدیت با ارتجاع اسلامی حاکم در ایران و دفاع از «خلق کرد» تحویل مردم داده میشود!

جبهه کردستانی و دفاعیات ابراهیم عزیزان

ظاهرا عبدالله مهدی از سالها پیش پیشنهاد دهنده تشکیل جبهه کردستانی بوده است. اما مستقل از این مسئله در نشستی که سه «کومه له» و دو شاخه حزب دمکرات در اوت ۲۰۱۶ به دعوت دلاور علالدین از انستیتوی تحقیقات خاورمیانه(میری) داشتند و روسای هر پنج جریان در آن شرکت داشتند، مسئله جبهه کردستانی توسط عبدالله مهدی و فوریت آن طرح شد. مهدی در این نشست تاکید کرد که حاضر است از جلسه بیرون نرود تا پای چنین اتحادی را امضا کند. در همین نشست پیشنهاد یک تلویزیون برای این جبهه و استفاده همه جریانات عضو جبهه از آن را داشت. در این نشست خالد عزیزی و عمر ایلخانی از پیشنهاد تشکیل جبهه استقبال کردند. ابراهیم عزیزان و مصطفی هجری هیچ مخالفتی نکردند. دبیر اول کومه له بر سر این مسئله تاکید کرد که هنوز شرایط آماده نیست و باید زمینه های واقعی مسئله فراهم شود و همینجا از موضع «برادر کوچک و ناراضی» انتقاد کرد که مبینید که حزب دمکرات تصمیم میگیرد که مبارزه مسلحانه کند و ما هم مثل بقیه بعدا باخبر خواهیم شد. بهر حال ابراهیم عزیزان یک کلمه در مخالفت با این مسئله به زبان نیاورد. ایشان چه در این نشست و چه در کنگره ملی کرد به به عنوان یک کرد و «مدافع راستین» منافع «ملت کرد»، در مقابل «عدم صداقت و دفاع غیر راستین حزب دمکرات»، ظاهر میشود.

اما بدنبال انتقاداتی که از موضع و سیاست کومه له بعد از اطلاعیه مشترک ۶ جریان کردستانی (دو حزب دمکرات، سه شاخه کومه له و خبات) و با همکاری این جریانات در مورد انتخابات ایران، ابراهیم عزیزان در مصاحبه ای با رادیو پیام کانادا و در دفاع از سیاست کومه له رسما و علنا سیاست راست جریان خود را به عنوان گرایشی در «جنبش کردستان» و منافع مشترک آن «جنبش» بیان کرد. در این مصاحبه ایشان علاوه بر ادعای اینکه، بقیه مواضعشان در دل انتخابات به کومه له نزدیک شده است و اینکه جریان او از این موقعیت بهره

برداری کرده است، میگوید: ”رابطه و همکاری ما با احزاب کردستان از نیاز یک جنبش سرچشمه میگیرد.“ او در این مصاحبه به جنبش کردستان و اینکه در این جنبش بالاخره گرایشهای مختلفی هست و کومه له از سر احساس مسئولیت در قبال این جنبش وارد این همکاری ها شده است، میپردازد.

جنبش مورد نظر ابراهیم عزیزاده جنبش ناسیونالیسم کرد است. ادعای او مبنی بر وجود یک جنبش و تقدیس این جنبش و تعهد سازمانش به نیازهای این جنبش، پرچم طیفهای رنگارنگ ناسیونالیستهای کرد و شخصیتهای مختلف آن از دوره قاضی محمد تا کنون است. این پرچم حزب دمکرات و بورژوازی کرد در کل تاریخ در مقابل کارگر و کمونیستها و کومه له بعد از قیام ایران تا دوره اخیر بوده است. پرچمی که از زمان جدایی ما از حزب کمونیست ایران و کومه توسط بخش باقیمانده در این حزب و کومه له طی پروسه ای کوتاه برداشته شد و اکنون ابراهیم عزیزاده سرراست تر از گذشته و بی ملاحظه تر آنرا بدست گرفته است. کندخدا، ارباب و ملاهای ضد کمونیست و عقب مانده و مرتجع روستاهای کردستان هوادار و فعال حزب دمکرات، با همین پرچم، سالهای متمادی علیه کمونیست و کارگر و فعالین کومه له آن دوران جنگیده اند و شکست خورده اند. با همین پرچم حزب دمکرات در دل اعتصاب کوره پزخانه های بوکان رفیق سلیمان محمدی کادر کمونیست و محبوب کومه له را به جرم ”تحریک“ کارگران علیه کارفرما و ”خیانت به منفعت خلق کرد“ (همان جنبش کرد مد نظر دبیر اول کومه له) ترور کرد. و با همین پرچم حزب دمکرات علیه کومه له کمونیست آن دوره، وارد جنگ شد و شکست خورد.

ابراهیم عزیزاده و رهبری کومه له فراموش نکرده است که آن زمان حزب دمکرات میگفت کومه له تفرقه می اندازد و ملت کرد را در مقابل هم قرار میدهد و به اتحاد کردها لطمه میزند. امروز همین ادعاها را ابراهیم عزیزاده به شیوه ای بسته تر و تزئین یافته تر و تحت عنوان سیاست ”مسئولانه یک جریان اجتماعی“ بیان میکند و منتقدین کمونیست و چپ خود را جریانات ”غیر اجتماعی“، غیر مسئول و ... مینامد. امروز عامل تفرقه در میان ملت کرد را ابراهیم عزیزاده دولتهای منطقه میداند چیزی که دیروز حزب دمکرات ما و عزیزاده و کومه له آن دوره میدانست. حزب دمکرات و کل مرتجعین با پرچم کردها یک ”ملت“ هستند و کمونیستها به نام مبارزه طبقاتی و منافع متضاد کارگر و بورژوا، به یکپارچگی جنبش کردستان لطمه میزنند، علیه کمونیست و کارگر و زحمتکشان کردستان صف بستند. این تبلیغات و توهم پراکنی علیه طبقه کارگر و فراخوان به کارگر کرد زبان که فعلا آن زمان جنگ طبقاتی نیست و فعلا باید یکپارچگی ”ملت کرد“ حفظ شود را زمانی خود ابراهیم عزیزاده و عبدالله مهدی و عمر ایلخانی زاده زیر اتوریت و فشار کمونیسم کارگری پاسخ میدادند. ابراهیم عزیزاده باید بداند که نمیتواند این انتخاب خود را به نام تاریخ نسلی از کمونیستهای کردستان و به نام تاریخ کومه له و حزب کمونیست ایران آن دوران و با سواستفاده از سرمایه تلاش هزاران کمونیست که اکنون زنده نیستند، و با شعار زنده باد کمونیسم جان باختند، تحویل ناسیونالیسم کرد بدهد. به مصوبات کنگره ۶ کومه له که ابراهیم عزیزاده آن زمان جزو سخنرانان و مدافعین اصلی آن بود نگاه کنید تا متوجه شوید تاریخ سازی عزیزاده و توجیهاات عوامانه او به نام اینکه ما همیشه با احزاب سیاسی کردستان ”همکاری“ کرده ایم، کجای این تاریخ قرار دارد. به مباحثات ما در آن دوران، به بیانیته وقت رهبری کومه له در مورد جنگ کومه له و حزب دمکرات و به بیانیته کومه له در مورد اعلام یک طرفه پایان جنگ با حزب دمکرات نگاه کنید، به مباحثات کمیته مرکزی کومه له بر سر بحث استراتژی ما در جنبش کردستان، بر سر نقد مباحثات وقت عبدالله مهدی و مسئله هژمونی در ”جنبش“ کردستان که مورد قبول همه این دوستان و شخص عبدالله مهدی واقع شد نگاه کنید تا بدانید سیاست امروز و دو دهه گذشته کومه له علیه تمام آن تاریخ است.

ابراهیم عزیزاده و کومه له یک انتخاب سیاسی کرده اند. این انتخاب سیاسی به یمن واقیعات جامعه کردستان شکست خورده است. بر اساس، تئوری یک ”جنبش“ و منافع آن، امروز هر کارگر فرضی که خود را در کردستان مدافع کومه له بداند باید ابتدا با کارفرمای خود (اگر کرد زبان باشد) متحد شود. منافع ”جنبش کردستان“ ابراهیم عزیزاده، ضرورت اتحاد و همکاری و.. میان حزب دمکرات و کومه له ی مدعی سوسیالیسم و هر گروه و فرقه قومی و مذهبی ”کرد“ را میطلبد. همین منافع لابد به کارگر کرد زبان هم میگوید با کارفرمای خود متحد شو، بالاخره منافع ”جنبش کردستان“ این را میطلبد. لابد کارگر کمونیستی که به این راست روی آشکار عزیزاده نه بگوید مهر ”غیر اجتماعی“ و ”غیر مسئول“ را میخورد و البته اگر نگویند سیاست او در خدمت دولتهای ”ضد کرد“ منطقه است.

جامعه کردستان و موقعیت طبقه کارگر در این جامعه بدلیل واقیعات زنده و ملموس، این سیاست را به شکست

میکشاند. همان واقیعاتی که در سالهای اول انقلاب و با عروج طبقه کارگر در سال ۵۷ به تئوریهها و سیاستهای بخش بزرگی از چپ ایران و خود کومه له آن دوره پایان داد. همین واقیعت ادعای پوچ حزب دمکرات آن دوران که میگفت در کردستان کارگر نداریم و این کمونیستها هستند که به نام کارگر نفاق افکنی میکنند را به تاریخ سپرد. این طبقه در کردستان ۳۷ سال است حتی خود را به حزب دمکرات و کل جبهه ارتجاع تحمیل کرده است. انتخاب سیاسی امروز رهبری کومه له و پیوستن رسمی آن و افتخارش به این انتخاب به نام ”منافع جنبش کردستان“ نزد کارگری که روزانه نه تنها در ایران بلکه در کردستان عراق شاهد استثمار و بیحقوقی مطلق خود توسط بورژوازی ”کرد“ و دوستان کومه له در حاکمیت است، چیزی جز پشت کردن کومه له به طبقه کارگر و دفاع رسمی و علنی از دشمن طبقاتی کارگر نیست. امروز جامعه کردستان متناسب با رشد بورژوازی ایران و تبدیل ایران به یک جامعه صنعتی بزرگ و با یک طبقه کارگر صنعتی، رشد کرده است. همزمان بورژوازی کرد نیز با ۳۰ سال قبل، چه از زاویه توان و قدرت اقتصادی خود و چه از زاویه پیوستگی به بورژوازی ایران و درک و آگاهی طبقاتی خود، قابل قیاس نیست. همین حقایق عینی به هر کارگر و بورژوایی میگوید در این جامعه که روزانه جدال و جنگ بر سر نان شب اکثریت کارکنان و افزایش ثروت اقلیتی بورژوا، به سیمای سیاسی جامعه شکل داده است. در این اوضاع توصیه های عزیزاده در نیازهای ”جنبش واحد کردستان“ به حق به عنوان بیان منافع بورژوازی کرد، تحویل گرفته میشود. این یک عقب نشینی بزرگ و واقیعت هر چند تلخ را باید به همین عنوان قبول کرد.

ابراهیم عزیزاده و کومه له جدید، تلاش میکنند ضمن بردن اعتبار کومه له کمونیست پشت این سیاست راست، از تاریخ گذشته کمونیسم در کردستان هم برانگیزند. عبدالله مهدی زمانی رسماً و علناً پیوستن به ناسیونالیسم کرد را به عنوان یک انتخاب اعلام کرد. آن زمان جنگی بر سر اسم کومه له در جریان بود و حزب کمونیست ایران و کومه له هنوز و به درست عبدالله را به نام کومه له برسمیت نمیشناختند. مهدی مصمم بود از اعتبار و اسم کومه له در خدمت انتخاب سیاسی و چرخش اش به ناسیونالیسم کرد استفاده کند. امروز سه کومه له مهدی و عمر ایلخانی زاده و ابراهیم عزیزاده هر سه در ”جبهه کردستانی“ جمع شده اند و دیگر جنگی هم بر سر نام کومه له در میدان نیست. بالاخره همه پای در راهی مشترک گذاشته اند و همین ”امر مشترک“ جنگ بر سر اعتبار و خوشنامی کومه له را حاشیه ای کرده است. همگی وجود سه جریان با یک نام را قبول کرده اند، توافق کرده اند که همگی از آن اعتبار و سرمایه در خدمت جبهه و ”جنبش کردستان“ سواستفاده کنند. به همین دلیل ابراهیم عزیزاده در مورد پیوستن ”خه بات“ به این جبهه، میگوید سازمان ایشان ابتدا ترجیحش برای این همکاری سه جریان کومه له و دو حزب دمکرات بود و دلیل این انتخاب را بالاخره شناختن کومه له و دمکرات در کردستان بیان میکند، شناختن و اعتباری که امروز به ناحق و به نام کومه له و تاریخش به گردن عبدالله مهدی و عمر ایلخانی زاده آویزان میکند.

اما در مورد خلاص کردن خود از تاریخ واقعی کمونیسم و حزب کمونیست ایران و کومه له کمونیست، ابراهیم عزیزاده هم در چند سال اخیر، مانند عبدالله مهدی و با تقلید از او، تلاش کرد تاریخی جعلی و خود ساخته ای را به جای تاریخ واقعی آن جنبش و حزب معین بگذارد. سخنرانی او در مورد تاریخ حزب کمونیست ایران و کومه له برای دانشجویان علوم سیاسی دانشگاه سلیمانیه در فروردین ماه ۱۳۹۴ و بحثهای بعدی او در مورد تاریخ حزب کمونیست ایران و اینکه کومه له میتوانست با یک تغییر نام ساده حزب کمونیست ایران را تشکیل دهد، همراه با کل تلاش این دوره و ادعای اینکه سیاستهای او و سازمانش امتداد سیاستهای همیشگی کومه له بوده است، همگی در همین راستا است. ابراهیم عزیزاده از یک طرف یک تاریخ مدون و مکتوب و واقعی را درز میگیرد و از طرف دیگر تاریخ و سیاست کومه له جدید و حزب کمونیست ایران دوره جدید را جای آن و به عنوان کل تاریخ گذشته میگذارد. آنچه مسلم است سایه سنگین کمونیسم و آن تاریخ برای انتخاب کومه له و دبیر اول او مزاحم است. به همین دلیل سعی میکند آنرا سانسور کند، از آذهان عمومی پاک کند و آنرا به شیوه ای بیان کند که در خدمت توجیه انتخاب دوره اخیرش باشد. دفاع کومه له از ناسیونالیسم کرد زیر توجیهاات دیپلماسی و حضور در کردستان عراق و سکوت در مقابل اجحافات جریان بارزانی و طالبانی ”کرد“ در کنار اردوگاهشان علیه کارگر و زحمتکش کردستان عراق، حضور به هم رساندن با سران ناسیونالیسم کرد و اهمیت ”والای“ آن برای کومه له، امر جدیدی نیست. ادامه این سیاست تا نقطه پیوستن رسمی اتفاقی است که اخیراً افتاده است. دلیل این اتفاق و تسریع این مسئله واقیعت هایی است که به آن اشاره ای خواهیم کرد.

واقعتهایی که این پروسه را تسریع کرده است

چند فاکتور در تسریع این پروسه و قطعیت یافتن پیوستن کومه له به "جبهه کردستانی" متحد بارزانی نقش داشته است. میگویم متحد بارزانی زیرا که مخالفان بارزانی در این اتحاد جایی ندارند. آنها عموماً در جناح یا قطب دیگر ناسیونالیسم کرد که به پ ک ک نزدیک هستند قرار میگیرند. دو قطبی که در دل بحران خاورمیانه و در این مقطع نزدیکیان و متحدین و مدافعان و مخالفان منطقه ای و جهانی خود را دارند.

اولین مسئله سیاست غرب و متحدین او در منطقه است. دولت ترامپ عروج کرده است و سیاست فشار به ایران و محدود کردن دامنه نفوذ ایران در منطقه در دستور دولت ترامپ قرار گرفته است. رکس تیلرسون، وزیر خارجه آمریکا در ۱۴ ژوئن در نشست کمیته روابط خارجی مجلس نمایندگان آمریکا از سیاست "تغییر مسالمت آمیز رژیم ایران" سخن میگویند. در این نشست از این صحبت میکند که دولت وقت آمریکا تحمل "حضور بی ثبات کننده ایران" در منطقه را ندارد. وزیر خارجه آمریکا رسماً اعلام کرده است که سیاست دولت ترامپ کمک به مخالفان جمهوری اسلامی در خود ایران با هدف تحت فشار قرار دادن جمهوری اسلامی است.

ناسیونالیسم کرد عموماً بر خلاف بخش عمده جهان از عروج ترامپ به عنوان "مدافع" خود خوشحال است. مستقل از اینکه سیاست ترامپ در خود آمریکا و هیئت حاکمه آن چقدر دوام بیآورد، اما به هر حال دولت اسرائیل و عربستان، به دلایل مختلف منجمله تقابل با ایران، هم به او دل خوش دارند و عملاً در کمپ آمریکا، بر اجرای سیاست ترامپ تاکید دارند و در این جهت خود از دولت آمریکا برای فشار به ایران سبقت گرفته اند. ناسیونالیسم کرد در کردستان ایران و عراق علاوه بر اینکه همیشه چشم امید به آمریکا داشته و خود را نه تنها متحد که آماده خدمت دانسته اند، امروز از آمدن ترامپ خوشحالند. از جهت دیگر "جبهه کردستانی" برای ترامپ و دولتش به عنوان اهرم فشاری در خدمت اهداف و سیاستهای آمریکا در مقابل ایران، نمیتواند مورد استفاده قرار نگیرد. در محافل دولت آمریکا و اسرائیل و عربستان و در محافلی از ناسیونالیستهای کرد، بحث اینکه امکانی فراهم شود که دولتی "کردی" (کردستان بزرگ) شکل بگیرد و به عنوان پایگاهی برای غرب استفاده شود، در جریان است. مستقل از اینکه این پروژه امکان طرح پیدا کند یا نه و اصلاً رسماً شرایط طرح و عملی شدن پیدا کند یا نه، بالاخره خود مسئله در دل این اوضاع که احزاب ناسیونالیست کرد در سوریه منطقه ای را در دست دارند و در عراق حاکم و در ایران هم که آمریکا سیاست فشار به ایران را در دستور دارد، قابل توجه است.

فاکتور دیگر آینده عراق و سرنوشت نیروهای اپوزیسیون مستقر در عراق و مشخصاً سرنوشت کومه له است. در حال حاضر جمهوری اسلامی در عراق بیش از هر دولتی قدرت دارد. نجات عراق و دولتش از دست داعش بخشا با کمک جمهوری اسلامی انجام یافته است. حشدالشعبی که ورژن عراقی سپاه پاسداران است عملاً توسط جمهوری اسلامی سازمان یافته است. بعد از جنگ موصل تعیین تکلیف عراق در دستور است و همه خود را برای آن آماده کرده اند. اینکه چه جنگهایی و چه تصفیه ها و کشتارها یا توافقاتی صورت میگیرد، مسئله باقی است. اما در اینکه دولت عراق تلاش میکند جایی برای اپوزیسیون جمهوری اسلامی در خاک عراق باقی نماند، تردیدی نیست. بحث بردن لایحه ای به پارلمان عراق برای خلع سلاح اپوزیسیون جمهوری اسلامی مدتها پیش در جریان بود. بهر حال این فاکتور برای این احزاب مشکلی جدی و واقعی و حیاتی است.

این مسئله برای کومه له هم مسئله ای جدی و واقعی است. مسئله به روشنی این است که اردوگاه و نیروی مسلح برای این جریان کل هویت او است. در حزب کمونیست و کومه له، قیل از جدایی کمونیسم کارگری، جدالی بر سر اینکه کومه له چیست و چه نیست در جریان بود. گرایشی در کومه له هیچ زمانی نپذیرفت که کومه له واقعی در شهر است. نپذیرفت فعالیت اصلی کومه له باید روی شهرها و روی طبقه کارگر متمرکز شود، که مشغله و فعالیت اصلی رهبری کومه له باید مشکلات و مشغله آن بخش و آن طبقه باشد. این گرایش، به روال سنت ناسیونالیسم کرد، کل هم و غم خود و هزینه و امکاناتش در خدمت نیروی نظامی و اردوگاههایش بود. این جریان از کومه له شهر و تشکیلات شهر هم به عنوان ابزار و پشت جبهه نیروی نظامی استفاده میکرد و آنرا اساساً برای این هدف لازم داشت. این سنت امروز و در گذشته عملاً در فکر این بود و است که زمانی اوضاع شلوغ بشود، این نیرو میتواند از مرز بگذرد و در کردستان به نیرویی تبدیل میشود. امروز که دیگر مدافعین آن کومه له اصلی، آن کومه له شهری و آن تشکیلات کمونیستی در شهرها، دو دهه و نیم است از آن تشکیلات جدا شده است، این گرایش در رهبری سه جریان و گروه کومه له غالب شده و سه سازمان کومه له را ساخته است. امروز هیچ مانعی دیگر بر

سر راه این سنت سیاسی که سنت جنبش ناسیونالیست کرد در عراق است و از اتحادیه میهنی و بارزانی به عاریت گرفته شده است، وجود ندارد. به همین دلیل حدود سه دهه است اردوگاهی در مرز مستقر کرده، نیروی خود را آنجا سرگرم کرده است تا چهره مسلح نوع پیشمرگانه حفظ شود. این کل سرمایه و موتور محرکه اصلی این سنت است. امروز این نیروی علنی علیرغم اینکه نمیتواند فعالیت نظامی کند، در اردوگاهها مستقر است و بطور واقعی منشا کاری نیست، اما برای کومه له این همه چیز و کل هویتش است. لذا از نظر ابراهیم عزیزاده و رهبری این جریان امروز کل این هویت و این هستی، در خطر است. پیوستن رسمی کومه له به جناح راست ناسیونالیسم کرد و "جبهه کردستانی" زیر سایه سیاست دولت آمریکا و بارزانی و اعلام آگاهانه این پیوستن توسط دبیر اول کومه له با توجیهاات همیشگی و پیش پا افتاده ای در چنین اوضاعی صورت میگیرد و برای نجات این "هویت" است.

فاکتور دیگر مسئله کردستان عراق است. سرنوشت خود عراق و آینده آن در پرده ابهام است. عراق یکپارچه و ماندن به عنوان یک کشور حتی اگر چنین پدیده ای بعد از جنگ موصل شکل بگیرد، مورد سوال است. عراق عملاً کشوری خواهد بود سه پارچه و با جنگ و جدال همیشگی که احتمال آرامش در آن صفر است. امروز هیچ حزب و جریانی پرچم عراق متحد را در دست ندارد. یکی شیعه است و یکی سنی و دیگری کرد. این منشا جنگ و جنایت بی پایان است. احزاب مختلف ناسیونالیسم کرد امروز پرچم رفرا اندم و تشکیل دولت مستقل را به دست گرفته اند. کردستان عراق تنها جایی در این کشور است که احزاب ناسیونالیست کرد اپوزیسیون ایران امکان بقا و ماندن در آن دارند. فردا اگر این بخش مستقل شود و یا دوفاکتو با عراق بماند، دوستی با بارزانی و قبول او به عنوان جریان اصلی در این بخش شرط بقا است. این مسئله برای جریانی که مستقل از هر ادعایی، عملاً کل هویت خود را عضوی از جنبش ملی کردستان و نیرویی پیشمرگ در اردوگاه کرده است، مسئله ای غیر قابل چشم پوشی است و طبیعی است هر بهایی برای آن بپردازد. بهایی که کومه له از زبان دبیر اولش رسماً پرداخته است.

باید در مقابل تسلیم کومه له به ناسیونالیست کرد ایستاد

سیاست کومه له و کل این جبهه بر خلاف توجیهاات ابراهیم عزیزاده که در مصاحبه با رادیو پیام مدعی نزدیکی مواضع دیگران به کومه له است و وانمود میکند سازمانش از این "موقعیت بهره برداری میکند"، در پرتو پروژه های غرب و متحدینش معنی میدهد. در مورد انتخابات نیز همچنانکه قبلاً هم گفته ایم، ما مشکلی با تلاش کومه له برای متقاعد کردن دیگران و عدم شرکت آنها در انتخابات نداریم. هر جریانی محق است در این راستا تلاش کند که اپوزیسیون جمهوری اسلامی به مشروعبیت آن کمک نکنند، مستقل از اینکه این اپوزیسیون راست است یا چپ. اما این اتحاد نتیجه توافق در عدم شرکت آنها در انتخابات جمهوری اسلامی نیست. بلکه "توافق بر سر تحریم انتخابات" خود ناشی از انتخابی دیگر و افقی دیگر برای کل این جریانات است. این افق امید بستن به تحولاتی در منطقه زیر سایه دولت آمریکا و ایجاد امیدی در این جریانات و از جمله کومه له برای چیدن میوه این تخصصات است. لذا منزوی کردن صاحبان افق سرمایه گذاری بر پروژه غرب و متحدین منطقه ای او وظیفه هر نیروی مسئول و هر انسان آزادیخواهی است.

اولین تاثیرات این انتخاب کومه له، دلسرد شدن و نا امید شدن هر کسی است که برای دفاع از سوسیالیسم و به عنوان یک کمونیست، به کومه له پیوسته است. تاثیرات سیاست کومه له، به هر میزان این جریان حرفش در جامعه کردستان برایی پیدا کند، امید بستن به تخصصات غرب و ایران به جای شکل دادن و قوام گرفتن تحرکی انقلابی بر دوش کارگر و زحمتکش این جامعه به عنوان بخشی از طبقه کارگر ایران و مردم محروم است.

بعلاوه این انتخاب، به معنی قدرت گیری ناسیونالیسم کرد است. بر خلاف توضیحات عامیانه ابراهیم عزیزاده، این دیگران نیستند که به سیاست کومه له نزدیک شده اند، این کومه له است که به آنها پیوسته و زیر پرچم آنها قرار گرفته است. و این پیشروی ناسیونالیسم کرد است و به همین دلیل است که اختلافات و تخصصات گذشته با جریانی قومی و ضد کمونیست مانند آقای مهتدی جای خود را به دیدار و دوستی و تملق گویی متقابل به هم داده است.

انتخاب کومه له انتخابی از روی سهو و اشتباهی در یک سیاست و لغزشی در مسیری اصولی نیست. بلکه نتیجه مسیری است که طی بیست سال گذشته پیموده است. جریانی که در طول بیش از بیست سال علیه ناسیونالیسم کرد چیزی نگفته است و هر سیاست و تحرک ناسیونالیستی را با توجیهاات ناسیونالیستی لاپوشانی کرده است، نهایتاً

به همین اینجا میرسد.

هر نوع فشار سیاسی به کومه له برای فاصله گرفتن از ناسیونالیسم کرد محق است، نمیشود کسی را در این راه سرزنش کرد، اما این تلاش برای "تصحیح" رهبری کومه له به نتیجه مطلوب نخواهد رسید. رهبری کومه له و شخص ابراهیم عزیززاده بیست سال است که آگاهانه، با چشمان باز انتخاب سیاسی کرده و در این مسیر گام برداشته است. راه اصولی تقویت صف کمونیسم و کمونیستها در مقابل جبهه ناسیونالیستها و دفاع شفاف و بی تعارف از کمونیسم است.

امروز هر فعال جدی و کمونیستی در جامعه کردستان، هر دوستدار کومه له و هر کسی که از سر سوسیالیسم و آزادیخواهی به هر دلیل به کومه له پیوسته است، باید به این حقایق بدون تعصب و با چشمان باز نگاه کند. تعصبات و چشم بستن و بدو بیرا گفتن به منتقدین، میتواند در صفوف کومه له دیوار نفرت نسبت به هر منتقدی را بالا برده و تحریک کند. این روشی است که متأسفانه تا کنون رهبری کومه له به آن متوسل شده است. اما این دیوار با اولین باران ذوب میشود و فرو میریزد. دیوار نفرت مهدی، کسی که تلاش کرد چنان تحریک احساسات کند و چنان تحریک قومی کند و چنان تعصبات کور ضد کمونیستی را در سازمانش بالا ببرد که آنها را آماده حمله نظامی به ابراهیم عزیززاده و کومه له اش کند، کسی که پاسبانان سلیمانیه را برای باج گیری و تقسیم کرسی در کنگره کومه له و پنجاه پنجاه بودن آن به زرگزیز (اردوگاه کومه له) بسیج کرد، کسی که از مدتها قبل از جدایی در فکر پول و امکانات بود و جعبه سیاه او زبانزد خاص و عام بود، دوام زیادی نیارود. امروز سیاست مشترک، و به قول خود ابراهیم عزیززاده منفعت جیشی مشترک و تعلق هر دو به آن، آنها را در کنار هم و به عنوان مدافعان و رهبران "جنبش کردستان" قرار داده است. کسی که به اینها فکر نمیکند و چرایی آن مورد سوالش نیست، در بهترین و خوشبینانه ترین شرایط، یک دنباله رو کور و قربانی همین تعصبات است.

کمونیستها در کردستان باید در مقابل تعرض ناسیونالیست کرد، صف مستقل خود را تشکیل دهند. تاریخ و اعتبار کومه له کمونیست را کسی به سه "کومه له"، جبهه کردستان و اتحاد احزاب "جنبش کرد" هدیه نداده است. اگر تا کنون هم بدلیل توهمات و رواج کمونیسم ملی، این جریانها با اتکا به آن تاریخ در خدمت ناسیونالیسم لم داده اند، باید این سواستفاده را مانع شد. آن تاریخ، تاریخ کمونیسم در کردستان، تاریخ نسلی از زنان و مردان کمونیست، تاریخ کارگران کمونیست در کردستان است. اینکه در بخشی از این تاریخ ابراهیم عزیززاده و عبدالله مهدی و عمر ایلخانی زاده سهم ادا کرده اند، یک واقعیت است. این آدمها در آن تاریخ نقش داشتند و آدمهای مهمی بودند. امروز اما از این تاریخ فاصله گرفته و علیه آن ایستاده اند. ابراهیم عزیززاده متأسفانه به عنوان آخرین مسافر این راه، خود و سازمانش را به همین راه هدایت میکند. بسیاری از رهبران آن تاریخ، بیش از دو دهه قبل این حقایق را گوشزد کردند و تلاش کردند که این اتفاق نیفتد. اما به دلایل واقعی و خصوصاً با به قدرت رسیدن ناسیونالیسم کرد در کردستان عراق و بسیاری عوامل دیگر سنبه آنها پرزورتر بود و این واقعیت امروز دارد روی زمین واقعی خود را تحمیل میکند.

امروز نه تنها رسالت دفاع از تاریخ حزب کمونیست ایران و کومه له کمونیست، که رسالت دفاع از کومه له قبل از تشکیل حزب کمونیست ایران و رسالت دفاع از هر درجه آزادیخواهی در کومه له و حزب کمونیست ایران دو دهه گذشته و تا امروز در مقابل تعرض به کمونیسم و تاریخ آن در کردستان، بر دوش ما، حزب ما و هر جمع و جریانی است که چنین تعهدی را در قبال کمونیسم و آینده آن و در قبال آزادیخواهی و برابری طلبی در جامعه کردستان و کل ایران، برای خود قائل است.

باید تلاش کرد نه تنها در مقابل تعرض ناسیونالیست کرد و راه حلهای آنها برای ایران و جامعه کردستان سد بست، که علیه هر افق و راه حلی با اتکا به سیاستهای امپریالیستی و دخیل بستن به دولتهای مرتجع منطقه برای تحولی در ایران سد بست. این سد بستن چیزی جز اتحاد کمونیستها، چیزی جز متحد کردن کارگران و فعالین کمونیست در صفی مستقل و با پرچم کمونیسم و برابر طلبی و دفاع از اتحاد و همسرنوشتی کل طبقه کارگر در مقابل بورژوازی ایران و جمهوری اسلامی نیست. باید مانع شد افقهای ارتجاعی، قومی و ناسیونالیستی، افقهای امید به دخالت آمریکا و... به جامعه و به مردم آزادیخواه در ایران و کردستان و به مبارزه آنها با جمهوری اسلامی تحمیل شود و بر مبارزه مستقل آنها سایه بیندازد و آنها را دچار استیصال و ناامیدی کند.

یک پایه اصلی دفاع از کمونیسم در این دوره مقابله جدی با راه حلهای ارتجاعی برای ایران، و مقابله جدی با هر نوع هویتهای تراشیده شده ملی، قومی، ناسیونالیستی و مذهبی است. کمونیسم در این دوره اگر این خصلتها را بطور برجسته نداشته باشد و اگر تلاش نکند در عمق جامعه و سیاست ایران خط متمایز خود را در میدان مبارزه پیش برد، اگر تلاش نکند مبارزه روزمره طبقه کارگر و زن و جوان آن جامعه علیه نابرابری و برای بهبود زندگی و علیه هر نوع تبعیض و برای هر درجه از بهبود را مستقلاً هدایت کند، به کارگر و به کمونیسم مربوط نیست.

کومه له انتخاب خود را کرده است و راه خود را از آنچه زمانی برایش تلاش میکرد جدا کرده است. این اوضاع و شرایطی که در آن قرار داریم بار سنگینی بر روی هر کمونیستی است که در کومه له فعالیت میکند. بار سنگینی است بر روی هر انسانی که از این اوضاع و از سیاست امروز کومه له ناراضی است. اما یک حقیقت را بدون تعصب باید در نظر گرفت و آن اینکه خود ابراهیم عزیززاده به عنوان یکی از شخصیتهای معتبر جامعه کردستان از سال ۱۹۹۱ و جدایی کمونیسم کارگری، به ناسیونالیستها در درون کومه له باج داد و فکر میکرد به این صورت کومه له را نگاه میدارد و چپ میماند. در این پروسه و تا امروز علاوه بر دو کومه له مهدی و ایلخانی زاده، روند سوسیالیستی کومه له که خود آنها هم دوشاخه هستند، از او جدا شدند و همگی مستقل از هر تفاوتی که داشته یا نداشته باشند از موضع راست و ناسیونالیستی منشعب شدند. این بخشا نتیجه همان سیاست سازش کردن و بی خطی ابراهیم عزیززاده و همراهانش در آن دوره است. امروز این بی خطی، این دفاع شرمگینانه و غیر مارکسیستی از کمونیسم، این احساس خانوادگی و هم جنبشی با راست ناسیونالیست و این همزیستی، نهایتاً خود ابراهیم عزیززاده و رهبری باقیمانده را به همان راه برد که زمانی خود را مخالفش میدانستند و عکس گرفتن با آنها را عار میدانستند. لذا و امروز به همین دلیل هر کس نخواهد به ناسیونالیسم کرد باج بدهد و هر کس بخواهد علیه راستروی کومه له کاری کند و تلاشی کند، باید با تمام قد و روشن به عنوان کمونسیت همه جانبه نقد کند، بایستد و تلاش کند حول پرچم سیاسی خود نیرو جمع کند، قطبی شود و راه دیگری را جلو پای خود و بقیه و حتی کومه له قرار دهد. غرولند و اعتراض زیر لب و نقد ناپیگیر و غیر شفاف کاری نمیکند و صاحبان آن فردا حتی اگر خود راه دیگران را نروند، مستاصل و ناامید خواهند شد. مبارزه و مرزبندی با ناسیونالیسم کرد و دفاع تمام قد و بی کم و کاست از کمونیسم، مقابله جدی با قوم پرستی، وطن پرستی یک شاخص اساسی برای هر کسی است که میخواهد علیه راست روی کومه له بایستد.

کار کمونیستها در کردستان بلند کردن پرچم کمونیسم و دفاع از رفاه و آسایش طبقه کارگر و محرومان جامعه مستقل و در صف متمایز خود است. دوره توهم به و انتظار از کومه له پایان یافته است.

۲۵ ژوئن ۲۰۱۷

دعوا با ایران و تهدیدات مختلف ترامپ و متحدین او را باید در متن چنین اوضاعی نگاه کرد. امروز قرار نیست جنگی علیه ایران صورت بگیرد و چنین چیزی در دورنما نیست. در دوره جنگ سوریه اپوزیسیون بورژوایی ایران از سر استیصال و بی‌آفتی خود به سیاست میلیتاریستی آمریکا امید بسته بود و به تکرار تبلیغات بی‌سی و دولتهای غربی میپرداختند. آنها به نام اینکه بعد از سوریه نوبت ایران است و یا برداشتن بشار اسد به معنی تضعیف ایران است، در کنار ناتو و ماشین کشتار جمعی او و در کنار "ارتش آزاد سوریه" که داعش بخش مهم آن بود، ایستادند. این دوره پایان یافت و همراه خود این اپوزیسیون را ناچار از پیدا کردن راههای دیگر برای ادامه حیات کرده است.

اکنون نه رژیم چینج در جریان است و نه قرار است تحولی جدی با اتکا به دولت ترامپ، عربستان و... در ایران اتفاق بیفتد. توافق با ایران و ماجرای برجام پایان این دوره بود. جنگ تبلیغاتی ترامپ و عربده کشی او و همراهانش، جنگ تبلیغاتی و ابزاری برای فشار به ایران و تحمیل کردن عقب نشینهایی به این کشور است. سیاست دولت آمریکا در خاورمیانه محدود کردن دامنه قدرت ایران در این منطقه است، نه رژیم چینج و تحولی در ایران. سیاست دولت ترامپ و ادعاهای گاه و بیگاه او تا کنون بکرات توسط هیئت حاکمه آمریکا رد شده است. کابینه ترامپ و وزرای او یک بیک استعفا داده اند و هر روز عوض میشوند. در دنیای واقعی هر چه ترامپ حرف مفت بزند و جهان را تهدید بکند فوری معنای عملی ندارد و در خود هیئت حاکمه آمریکا خریدار ندارد. موقعیت آمریکا دیگر این نیست و اجازه و امکان ادامه ژاندارمی جهان را به او نمیدهد.

جنگ نیابتی عربستان و تلاش و هزینه کردن برای گروههایی مثل مجاهد و امثال حزب دمکرات ایران و فرقه های قومی و مذهبی برای ایجاد مزاحمت و حرکتهای ایدایی، باز هم قرار است ابزار فشار به ایران باشد. همین سیاست را ایران هم متقابلاً علیه عربستان به اشکال مختلف پیش میبرد.

کمونیست: اما در بیانیه بحث از این است که بخشی از اپوزیسیون جمهوری اسلامی به تخصصات دول منطقه با ایران و به دولت ترامپ و تهدیدهای او علیه ایران دل خوش کرده اند. با توجه به ارزیابی شما از اوضاع با تخفیف این تخصصات وضعیت این نیروها چگونه خواهد بود؟

خالد حاج محمدی: امید بستن به تخصصات میان جمهوری اسلامی و دول دیگر در میان بخشی از اپوزیسیون، امری جدید نیست و به قدمت عمر آنها است. اپوزیسیون بورژوایی جمهوری اسلامی از راست تا جناح چپ آن همیشه به تخصصات دولتهای دیگر و مشخصاً دول غربی با جمهوری اسلامی دل خودش کرده است. ما شاهد تاریخی از رشادتهای بخشی از این اپوزیسیون در سایه تهدیدات دولتهای مختلف غرب علیه ایران هستیم. دولت در تبعید ساختن ها، امید بستن به حمله نظامی به ایران در دوره بوش، دفاع از تحریم های اقتصادی، بازی در کمپین های غرب علیه جمهوری اسلامی، دفاع از ناتو در کل تحولات خاورمیانه از جنگ عراق تا لیبی و سوریه تا جنگ موصل و...، همگی مقاطعی مهم از تاریخ دوره اخیر است که بخش بزرگی از آنها از مجاهد و طیفهایی از سلطنت طلب و جمهوری خواهان تا ناسیونالیستهای کرد تا حزب کمونیست کارگری به رهبری حمید تقوایی و جریانهای دیگر به پرورده و سیاستهای غرب امید بستند.

توافق با ایران در ماجرای برجام، عدم پیروزی اپوزیسیون متحد و دست ساز ناتو در سوریه (ارتش آزاد سوریه) و عدم توفیق غرب و مشخصاً آمریکا در خاورمیانه، برسمیت شناختن موقعیت ایران در خاورمیانه و حساب کردن روی او به عنوان عامل "ثبات" و "کلا بهبود رابطه ایران با "جامعه جهانی"، یک بار دیگر اپوزیسیونی که به تخصصات آمریکا و کل غرب با ایران دل خوش کرده بودند و در رویای حمله نظامی به ایران شب و روز میکردند را به هم زد و آنها را در ناامیدی و استیصال و... غرق کرد.

از چند سال گذشته و شکل گیری قبطهایی در بحران خاورمیانه، افزایش تنش میان ایران با عربستان و اسرائیل و سرانجام انتخابات آمریکا و موفقیت ترامپ و هارت و پورتها و جنگ تبلیغاتی علیه ایران و بحث کمک به اپوزیسیون او، خونی در رگهای بخشی از نیروها دمید و جنب و جوشهایی زیر آفاق این تخصصات شروع شد. در

ناسیونالیسم کرد، آینده کردستان،

رویاها و حقایق

مصاحبه کمونیست با خالد حاج محمدی

کمونیست: بیانیه کمیته رهبری حزب حکمتیست تحت عنوان "اتحاد ناسیونالیستهای کرد و مخاطرات آن" که ۱۴ اوت منتشر شده است، حاوی مسائل متنوعی، از امید بستن احزاب بورژوایی و از آن جمله ناسیونالیستهای کرد به تخصصات دولت ترامپ و ارتجاع منطقه با جمهوری اسلامی، بحث جنگهای نیابتی دول منطقه علیه هم، به اتحاد ناسیونالیستهای کرد زیر سیاست و آفاق این تخصصات، به پیوستن رسمی کومه له به جبهه ناسیونالیستهای کرد و همزمان به مخاطراتی که در مقابل جامعه است و وظایف کمونیستها و حزب حکمتیست و لزوم سد بستن در مقابل افقهای ارتجاعی در کردستان و... پرداخته است. قبل از هر چیز سوال این است که آیا موقعیت ایران و دامنه تخصصات آمریکا، عربستان و کل این جبهه در سطحی است که رژیم چینج یا تحولی از کانال آنها در ایران ممکن باشد، چیزی که اپوزیسیون بورژوایی ایران به آن دل خوش کرده است؟

خالد حاج محمدی: بحث تخصصات دول منطقه و دولتهای امپریالیستی، جبهه بندیهای جهانی و منطقه آنها، جایگاه ایران و دلایل این اوضاع و ناامنی که به بشریت در جهان تحمیل کرده اند، احتیاج به بحث مفصلتری دارد که جایش اینجا نیست. اما و برای جواب به سوال شما به چند فاکتور و مسئله اساسی اشاره میکنم.

همچنانکه تا کنون گفته ایم جهان با یک نابسامانی و ناامنی عمومی طرف است. تعادل قبلی به هم ریخته است و توازن قبلی نمانده است. ضرورت وجودی قطب پیروز در جنگ شرق و غرب به رهبری آمریکا، با نماندن قطبی به نام شرق زیر سوال رفت و امروز خود قطب پیروز هم به هم ریخته است. موقعیت آمریکا علیرغم اینکه هنوز هم بزرگترین قدرت نظامی و اقتصادی جهان است، تضعیف شده است. قدرتهای دیگری عروج کرده اند، اروپا به راحتی پای هر تصمیمی که آمریکا بگیرد را امضا نمیکند. اتحادیه اروپا با ماجرای برگزیت دچار تشنگی شده است. "بلوک غرب یکدست به رهبری آمریکا" دیگر برای خود آمریکا هم واقعی نیست. توافقات و تعادل قبلی در جهان و در خود غرب هم دیگر به هم ریخته است. توازن جدید و بازتعریف روابط و توافقی بر روی سهم قدرتهای اصلی جهان روی میز است. جنگهای دوره اخیر هم در لیبی و سوریه و هم در عراق چه در دوره صدام و چه اخیراً، دسته بندی های دول منطقه در بحران خاورمیانه، تخصصات با ایران و تهدید کره شمالی، هیچکدام بدلیل دیکتاتور بودن صدام، قذافی، بشار اسد، خطر "ایران اتمی" برای بشریت و یا "کره اتمی" برای آمریکا و جهان نیست. اینها از جانب قدرتهای اصلی برای حل و فصل تخصصات خود آگاهانه به مرکز بحران و کشمکش تبدیل میشود. عراق، لیبی، افغانستان، سوریه و ایران و پرچمهایی که به نام حقوق بشر و دمکراسی و "دخالت بشردوستانه" و... از جانب دنیای (متمدن) به رهبری آمریکا علم شدند، سر سوزنی برای رفع هیچ مشکل و خاتمه دادن به عمر هیچ دیکتاتوری و برای "نجات جان" مردم این کشورها نبود. این اوضاع و عدم ثبات و تقابلهای دولتهای امپریالیستی و معضلات بورژوازی خود غرب و خود آمریکا است که در انواع تقابلهای واقعی با همدیگر، از مردم لیبی و سوریه و عراق و.. قربانی میگردد و خطر جنگ و تبلیغات جنگی را بالای سر مردم خاورمیانه و امروز مردم خاور دور قرار میدهد. اینها تبلیغات و توجیهات دولتهای بزرگ برای مهندسی افکار و فریب بشریت است. اگر قرار باشد خطر جنگ و بمب اتم و توحش را از روی بشریت کم کرد، قبل هر کشوری باید قدری آمریکا لگام زد.

این اوضاع است که امثال مجاهد و بخشی از اپوزیسیون کرد از حزب دمکرات تا فرقه های قومی امثال سازمان زحمتکشان عبدالله مهدی، امیدوار میشوند و زیر سایه تخاصمات عربستان و ... حتی به قیمت لطمات جدی نظامی، تحرکاتی نظامی را شروع میکنند که حزب ما همان زمان مفصل به آن پرداخته است.

با تخفیف این کشمکش ها ما شاهد بازبینی در سیاست، بروز اختلافات، پارگیری های جدید در میان اپوزیسیون بورژوایی از سلطنت طلب و جمهوریخواه گرفته تا احزاب ناسیونالیست کرد و جریانات موسوم به چپ هستیم. بی افقی بیشتر و قطع امید از این کشمکشها مجموعه این نیروها را با معضلات جدی تری روبرو کرده است.

کمونیست: در بیانیه بحث از سرمایه گذاری بر کردستان طرح شده است، چرا کردستان؟ در ضمن جایگاه احزاب و جریانات "کرد" در سیاست غرب و برای عربستان و.. در کردستان چیست؟

خالد حاج محمدی: همچنانکه قبلا هم اشاره کردیم دولت آمریکا و متحدین منطقه ای او خواهان محدود کردن دامنه نفوذ جمهوری اسلامی در منطقه هستند. برای پیشبرد این سیاست از هر ابزاری استفاده خواهند کرد. بحث این نیست که ترامپ و یا عربستان نگران بی حقوقی مردم کردستان هستند، اینها که خود هزار بار از جمهوری اسلامی مرتجع تر اند. عربستان که با گماردن سران چند طایفه بر چاههای نفت، روی تمدن بشری را به خود ندیده است و از عقب مانده ترین کشورهای جهان است، در موقعیتی نیست که برای مثلا مردم کردستان دل بسوزاند و در موقعیتی نیست که مثلا ایران را تهدید کند. امروز آل سعود با هزار و یک مشکل دست بگریبان است و اختلافات بالا در میان صدها "ولیعهد" صف بسته برای جانشینی و مسابقه و اختلافات آنها، تا معضل پایان نفت در این کشور و آینده آن و از دست رفتن جایگاه قبلی او برای غرب و... روی میزش است. در نتیجه از مجاهد تا حزب دمکرات برای آمریکا و عربستان و اسرائیل و... ابزاری اند در خدمت سیاست خود. ابزاری برای فشار به ایران. از این زاویه است که بر اتحاد اپوزیسیون "کرد" جمهوری اسلامی تاکید میکنند. میخواهند از آنها به عنوان بازوی تاثیر گذار استفاده کنند. لذا سیاست حمایت کردن از امثال مجاهد و حزب دمکرات ایران و... و هزینه کردن برایشان تا زمانی است که میخواهند این فشار روی ایران ادامه پیدا کند و به آن احتیاج دارند. مسئله این است که این پروژه سیاه و ارتجاعی زیر نام "حقوق کردها" دنبال میشود و به نام "مبارزه" با جمهوری اسلامی در "دفاع" از مردم کردستان آراسته و تحویل جامعه میدهند.

اما در مورد اینکه، چرا کردستان و احزاب ناسیونالیست کرد کاندید مناسبی هستند، چند فاکتور را باید در نظر گرفت. در ایران و کل منطقه مسئله ای به نام مسئله کرد مطرح است که جواب نگرفته است. ما شاهد تاریخی از جنگ و کشمکش میان مردم، احزاب سیاسی و... با جمهوری اسلامی در کردستان بوده ایم. احزاب ناسیونالیست کرد نیز همراه ما کمونیستها با جمهوری اسلامی (حال هر کس با اهداف جداگانه و متضاد خود) جنگ کرده اند. مردم کردستان شاهد لشکر کشی، قتل عام و بمباران شهرهای مختلف و اعدام وسیع مخالفان جمهوری اسلامی در کردستان بودند. نفرت از جمهوری اسلامی در این جامعه بالا است. در این جامعه، هم کمونیسم و هم ناسیونالیسم، هم جریانات کمونیستی و هم ناسیونالیستی، مستقل از هر سیری که طی کرده باشند، اجتماعی اند، نفوذ و اعتباری دارند و تاریخی را پشت سر دارند. لذا اپوزیسیون کرد و احزاب اصلی ناسیونالیست کرد، مانند جریانی چون مجاهد جریاناتی بی ریشه نیستند.

ایران امروز با دوره شاه از زاویه رشد سرمایه و قدرت سرمایه داران و دامنه تکنیک و صنعت و همزمان طبقه کارگری که همراه آن رشد کرده، خیلی متفاوت است. بورژوازی و کارگر کردستان هم با پی پای تحولات این چهار دهه رشد و تغییر کرده اند. بورژوازی کرد هم رشد کرده است، اما با این وصف، هنوز ناراضی است و خود را شریک در قدرت سیاسی و اقتصادی نمیداند و مواعی در مقابل خود می بیند. هنوز حتی برای مقامات بالای این کشور، اگر شیعه نباشید، راهی ندارید. هنوز مذهب رسمی در این کشور شیعه است. هنوز ستم گری ملی جای خود باقی است. علیرغم این فضای جامعه ایران، مناسبات مردم کردستان با بقیه ایران مطلقا با ترکیه و عراق قابل مقایسه نیست، احساس همسرنوشتی در میان زحمتکشان این جامعه بالا است. با این حال و با وجود فاکتورهای مورد اشاره و وجود ستمگری ملی و حل نشدن مسئله کرد و حاکمیت دولتی اسلامی و شیعه و اوضاع

کل منطقه و...، جامعه در مقابل ناسیونالیسم، مذهب و نفاق قومی و مذهبی واکنش نیست، چیزی که بورژوازی کرد و ناسیونالیستهای کردستان هم بر آن سرمایه گذاری میکنند.

علاوه بر این مسائل، ناسیونالیسم کرد هم در ایران و هم در منطقه، حداقل بعد از شکست بلوک شرق، پرو غرب و مشخصا پرو آمریکایی است. خود را متحد آمریکا دانسته و چشمی به سیاستهای این کشور و امیدی به تخاصمات آن با ایران و کمکهای او به خود داشته است. حاکم شدن ناسیونالیستهای کرد در کردستان عراق در دل یک جنگ جنایتکارانه و گشتار صدها هزار انسان توسط آمریکا، انگلستان و متحدین آنها به نام مبارزه با صدام و با نابودی یک جامعه، به کمک آنها ممکن شد. متحد ترین، وفادارترین و سر بزیرترین جریانات سیاسی در مقابل غرب، احزاب ناسیونالیست کرد خصوصا در عراق و ایران اند.

بعلاوه اکنون مسئله کرد در سطح منطقه، بدلیل بحران خاورمیانه و شقه شقه کردن آن و تحمیل جنگهایی بر اساس قومیت و مذهب و عروج انواع دارودسته های مسلح از جمله داعش، مورد بحث است. در سوریه احزاب ناسیونالیست کرد یک پای جدی جنگ علیه داعش بوده و در منطقه ای فعلا حاکم هستند. در عراق به هزار و یک دلیل، دولت فدرالی قومی و مذهبی حاکم شکست خورد و باز تعریف سهم احزاب قومی و مذهبی حاکم روی میز است. عراق عملا سه تکه شده است، تخاصمات و کینه و نفرت قومی و مذهبی به مراتب از دوره صدام، بیشتر شده است و عراق یک پارچه تقریبا به رویا نزدیک است تا واقعیت. مسئله کردستان عراق و آینده و استقلال آن هم یکی از این مسائل است.

اینها همگی به کردستان ایران و احزاب ناسیونالیستی هم جایگاهی میدهد و همزمان استفاده از این منطقه و از این احزاب برای فشار به ایران، بدلیل وجود مسئله کرد، در خاورمیانه تکه پاره شده بر اساس قومیت و مذهب، جدی تر میشود.

کمونیست: با این توضیحات مخاطرات این مسئله چه است و چه اندازه این مسئله میتواند به افزایش نفاق قومی و مذهبی چیزی که حزب حکمتیست حساسیت زیادی نسبت به آن از خود نشان میدهد، دامن بزند؟

خالد حاج محمدی: حساسیت حزب ما واقعی است و عدم حساسیت دیگران خود فریبانه است. دوره کنونی ما شاهد سربرآوردن و سازمان دادن صدها گروه قومی و مذهبی با پول و امکانات و تسلیحات مدرن در کل جهان و خصوصا در آفریقا و خاورمیانه بوده ایم. کسی هست بتواند ثابت کند، امروز کشوری به عنوان کشور لیبی باقی مانده است و جامعه و مردم آن زندگی طبیعی خود را پیش میبرند؟ لیبی هم اکنون به میدان تخاصمات دهها طایفه و قوم و باند مسلح از همه رقم تبدیل شده است. سوریه در مقابل چشمان همه ما و از روی نقشه و دخالت دولتهای بزرگ جهان به یک ویرانه تبدیل شده است. عراق به میدان تاخت و تاز هزار جانور تبدیل شده و مردم محروم هر روز ابزار جنگی در خدمت یکی از اینها در گوشه و کنار این کشور هستند. حشالشعبی در بیخ گوش ما به عنوان دفاع از مذهب شیعه و قهرمان جنگ در موصل و "آزادی" آن مرده هایش را می شمارد و آماده جنگ برای وجب به وجب خاک "شیعه" علیه "سنی" و "کرد" است. امروز دامنه و ابعاد تخاصمات کور و عقب مانده دوران بربریت به نام مذهب و ملیت و ... زندگی مردم در قلب اروپا را هم تهدید میکند. اینها نتیجه کارکرد و سیاست رسمی دولتهای بزرگ جهان است. لذا حساسیت ما واقعی است. بیست سال قبل کسی چنین سناریویی را تصور نمیکرد، اما امروز این بخشی از سیمای عادی جهان است. هر روز رسانه ها اجساد قربانیان را نشان میدهند و من و شما را به قناعت و راضی شدن به آنچه بر ایمان درست کرده اند و هراس از بدتر شدن سوق میدهند.

این وضعیت شرایط مناسبی برای رشد ناسیونالیسم و دامن زدن به عرق ملی در ایران را هم فراهم کرده است. همزمان وجود مسئله کرد در ایران، حاد شدن مسئله کرد در منطقه امکانی برای رشد ناسیونالیسم کرد، برای جمع کردن نیرو، برای سهم خواهی بیشتر به نام "حق مردم کرد"، را فراهم کرده است. به همین دلیل امروز شاهد دامن زدن هرچه بیشتر به عرق ملی، گلایه از نداشتن استاندار و شهردار و... کرد از جانب جریانات ناسیونالیست نه فقط در اپوزیسیون بلکه و بعلاوه در میان صفی از شاعر و نویسنده و "روزنامه نگار" و...، طرفدار با سابقه

جمهوری اسلامی هستیم.

به اصل سوال شما برگردم. جایی که به نفس ماجرا برمیگردد، امید بستن به دول امپریالیستی و یا عربستان و ... افقی سراسر سیاه و ضد انسانی و ارتجاعی است. ما در همین دوره شاهد دخالتگری دولتهای بزرگ جهان و همپیمانان آنها و کل دول مرتجع منطقه در عراق، لیبی، سوریه، افغانستان و ... بوده ایم. صدها هزار نفر از مردم بیگناه کشته و دهها میلیون آواره و چند مملکت ویران شده است. علاوه بر این و همچنانکه گفتم انواع جریانات باند سیاسی، کانگسترهای نظامی، دسته جات آدم کش که داعش و النصر و حشد الشعبی تنها نمونه هایی از آنها هستند عروج کرده اند. در همین جنگ موصل امنستی بحث از جنایت علیه بشریت توسط آمریکا، ارتش عراق و پیشمرگ و خلاصه نیروهای ائتلاف علیه داعش دارد. شهر موصلی دیگر باقی نیست و به یک ویرانه تبدیل شده است. خودشان میگویند ۴۵ هزار نفر از مردم عادی کشته شده است. و اینها هنوز کل ماجرا نیست، مسئله این است که چنان مردم این منطقه را به نام ملیت و مذهب مختلف به جنگ علیه هم ترغیب کرده و تحریک کرده اند، که ممکن است چندین دهه جنگ و جنایت و دشمنی میان مردم هم سرنوشت و علیه هم در این منطقه باقی بماند. احزابی که وارد این میدان میشوند، مستقل از نتیجه آن، ماهیت ارتجاعی و ظرفیت سیاه خود را به نمایش میگذارند.

اولین نتایج چنین سیاستی، حاشیه ای کردن مردم و دور کردن آنها از مبارزه ای مستقل و با اتکا به نیرو و اتحاد خود علیه جمهوری اسلامی است. این سیاست به هر میزان عملی شود، ترس و نگرانی و محافظه کاری را در میان مردم دامن میزند. ترس از ناامنی، ترس از جنگ و جنایت، ترس از بمباران، ترس از ویرانی و آوارگی در خاورمیانه ای که سه دهه است به میدان تصفیه حساب دولتهای بزرگ جهان به قیمت تحمیل یک عقب گرد عظیم به کل بشریت در جریان است. این اوضاع طبقه کارگر و مردم محروم و معترض را از تغییر میترساند و این ترس مبنای واقعی دارد. درست برخلاف گروههای قومی، جریانات فاشیستی، کانگسترهای نظامی و جریانات باند سیاسی که در چنین اوضاع میتوانند رشد کنند، جامعه و مبارزه طبقاتی، اعتراض مدنی و متمدن در چنین اوضاع معمولا کاهش پیدا میکند. بیخود نیست که جریانات باند سیاهی از قبیل مجاهد و سازمان زحمتکشان عبدالله مهندی با دم گردو میشوند و در میان ترس و واهمه عمومی از جنگ، از کشتار، امثال مهندی از رژیم چپ و خوبی آن حرف میزند. هفت، هشت سال پیش دفاع چنین صریح از رژیم چینج، حتی در سازمان قومی خود آقای مهندی با اعتراض عده ای روبرو میشد. امروز این صحبتها را میکند و فردا هم در مجلس خوش و بش سایر رهبران "کرد" با ابراهیم علیزاده و آقای هجری و ... ، بحث از اهمیت اتحاد و نزدیکی بیشتر و ضرورت جبهه مشترک به نام "منافع" مردم "کرد" میکنند.

نیروهایی که به آمریکا یا جنگ نیابتی عربستان و ... با ایران امید میندند و وارد این میدان میشوند، به هر میزان نفوذ و اعتبار داشته باشند، به همین میزان به مبارزه مستقل و واقعی مردم کردستان علیه جمهوری اسلامی لطمه میزنند. بعلاوه این نیروها بر تحریک قومی و ناسیونالیستی و بر افزایش نفاق و دشمنی میان مردم کردستان و بقیه ایران به نام مبارزه با جمهوری اسلامی و "منافع" مردم کردستان، سرمایه گذاری میکنند. چنین سیاستی که سیاست همیشگی ناسیونالیست های کرد است، به همسرنوشتی مردم زحمتکش کردستان با مردم بقیه ایران و به اتحاد و همسرنوشتی کل طبقه کارگر ایران لطمه جدی میزند. همچنانکه اشاره کردم با وجود جمهوری اسلامی و تاریخی از لشکر کشی و کشتار و ماندگاری ستم ملی به همراه یک مذهب رسمی به نام شیعه و ...، بعلاوه دخالت دولت ایران در کل تحولات خاورمیانه و در دفاع از "قطب شیعه"، دامنه این نفاق و تحریکات قومی و مذهبی فراتر از کردستان خواهد بود.

همزمان جمهوری اسلامی به بهانه مبارزه با دول خارجی، دستش در سرکوب مبارزات آزادیخواهانه، در سرکوب کارگر و زن و جوان آن جامعه، در نظامی کردن فضای جامعه بازتر شده است. عریده کشی های همین دوره ترامپ و تخاصمات با عربستان و جنگ نیابتی حزب دمکرات و ...، علاوه بر اینکه ترس و نگرانی و محافظه کاری را در میان مردم ناراضی و معترض به جمهوری اسلامی افزایش داد و اسلحه ای در دست جمهوری اسلامی برای مقابله با آنان قرار داد، کل ناسیونالیسم ایران را در پشت جمهوری اسلامی بسیج کرد. امروز ناسیونالیسم ضد "عرب" ایران سرو کله اش حتی از درون احزاب و گروه های "چپ" و متحد و همکار حزب کمونیست و سازمان کردستانش، در حزب توده و اکثریت و شاخه های چریک و راه کارگر و ... بیرون زده است. امروز راه کارگر هم برای "تجزیه طلبان" در کردستان به سیاق ناسیونالیسم اصیل ایرانی از کنگره خود خط و نشان میکشد. جریانی که

تمام زندگی خود سر تسلیم و تعظیم در مقابل ناسیونالیست کرد و مشخصا حزب دمکرات حتی زمانی که کمونیست کشی راه می انداخت، به نام "خلق" کرد و نماینده "راستین" این "خلق" فرود می آورد. اعتراضات علیه کومه له ابراهیم علیزاده در میان متحدین دیروز خود در چپ ایران بخشا نتیجه همین است.

کمونیست: در بیانیه کمیته رهبری به نزدیکی و همکاری پنج جریان کردستانی در پرتو سیاست غرب و پیوستن رسمی کومه له به ناسیونالیسم کرد و همزمان پیوستن گروه اسلامی "خبات" صحبت شده است. این در شرایطی است که خود کومه له (تشکیلات کردستان حزب کمونیست ایران)، میگویند که آنها سندی را برای همکاری با این جریانات در کنگره ۱۷ تصویب کرده اند. در این مورد چه میگویند؟

خالد حاج محمدی: ضرورت اتحاد احزاب ناسیونالیست کرد، نزدیکی آنها و تشکیل یک جبهه متحد، امری جدید نیست. اینکه احزاب "کرد" ایران یکی شوند و یا اتحادی شکل دهند، مستقل از درجه خواست و تمایل هر کدام، چندین سال است از جانب دول غربی و مشخصا دولت آمریکا و دیگر دولتهای مرتجع برای تبدیل آنها به اهرم فشاری در خدمت سیاست خود، در جریان است. در دوره قبلیتر که حزب دمکرات آقای هجری و عبدالله مهندی امید حمله نظامی به ایران و شدت تخاصمات غرب و اسرائیل با ایران را داشتند، مشخصا محافل غرب شرط کمک به اپوزیسیون کرد را اتحاد و نزدیکی آنها اعلام کرده بودند. جریان بارزانی در این دوره بعنوان واسطه برای به ثمر رساندن این امر و اتحاد آنها در جبهه ای و یا شکلی دیگر از اتحاد، تلاش کرده است. بعلاوه در اجلاس مختلف این دوره کومه له ابراهیم علیزاده و دو شاخه دیگر "کومه له" عبدالله مهندی و عمر ایلخانی و هر دو شاخه حزب دمکرات، مسئله ضرورت نزدیکی بیشتر، حتی تشکیل جبهه کردستانی، که طراح و مدافع سرسخت آن عبدالله مهندی است، بدون مخالف یک نفر هم طرح شده است. ابراهیم علیزاده حداکثر گفته است که هنوز زود است و باید دیالوگ بیشتر کرد. در چند جلسه مشترک این ۵ جریان این بحث طرح شده و هیچ زمانی رهبری کومه له چنین جبهه یا اتحادی را رد نکرده است. کنگره ۱۷ آنها به نام تصویب سند "همکاری" جهت تا کنونی این جریان را تائید کرده است.

بعلاوه واقعیت دیگر این است که سند و مصوبه مبنایی واقعی برای ارزیابی از هیچ جریانی و خصوصا کومه له نیست. پراتیک عملی این جریان مبنای واقعی است. هزار سند انقلابی و کمونیستی حزب کمونیست و کومه له کمونیست، پیش از جدایی کمونیسم کارگری از آن، هنوز در هیچ کنگره و اجلاس رسمی حزب کمونیست ایران و سازمان کردستانش رسماً کنار گذاشته نشده اما در دنیای واقعی این اسناد در آرشو خاک میخورند و وجود آنها مانعی برای اوانس همیشگی کومه له به ناسیونالیسم کرد و ارتجاعی ترین جریانات و همزمان خاک پاشیدن به چشم کارگر و زحمتکش کردستان، نبوده است.

اما آنچه امروز اتفاق افتاده است، رسمیت دادن به اتحاد با ناسیونالیستهای کرد از جانب کومه له در یک دوره تاریخی معین و زیر سایه تخاصمات دولت آمریکا و دول مرتجع منطقه با جمهوری اسلامی است. در دوره ای که ناسیونالیستهای کرد به امید تحولاتی در کردستان ایران به نفع ناسیونالیسم کرد و رویای تکرار تجربه کردستان عراق در این دوره و در دل بحران خاورمیانه، به هر دری از دولت ترامپ تا عربستان و اسرائیل و .. زده اند. در این مدت اتحاد یا همکاری و نزدیکی بیش از حد این دوره و بحث جبهه کردستانی و عدم مخالفت رهبری این جریان، به کرات از زبان خود ابراهیم علیزاده در انواع مجامع و اجلاس ناسیونالیستها طرح شده است. همچنانکه من و رفقای دیگر در بررسی این اتفاق اشاره کرده ایم، این مسئله از زبان شخص اول این سازمان (ابراهیم علیزاده) به نام منافع یک جنبش، که چیزی جز جنبش ناسیونالیسم کرد نیست، بیان می شود. علیزاده اعلام میکند که جنبش مد نظر ایشان گرایشات مختلفی دارد و تفاوت خود با احزاب دمکرات و شاخه های دیگر "کومه له" را و حتی امثال گروه اسلامی نوع سنی "خبات" را به عنوان گرایشات یک جنبش بیان میکند. لذا امروز خود رهبری این سازمان و شخص ابراهیم علیزاده است که میگوید با احزاب ناسیونالیست کرد جزو یک جنبش اند، چیزی که ۲۵ سال است ما میگوئیم و آنها مدام انکار میکنند.

مشکل و نقد ما نه امروز و نه هیچ زمانی نفس همکاری کومه له با مثلا حزب دمکرات نبوده و نیست. همکاری

میان نیروهای اپوزیسیون علیرغم اختلافات جدی سیاسی و جنبشی، ممکن است در مقاطعی و بر سر مسائلی موضوعیت پیدا کند. مسئله ما پیوستن به ناسیونالیستهای کرد و توجیه آن به نام منافع "جنبش کردستان" و "وحدت طلبی" توده های مردم از جانب رهبری این جریان در دوره معینی و زیر افق تخصصات دولت آمریکا و دول مرتجع منطقه است. گفتیم امروز آنچه که جریان ما از پیش از دو دهه قبل طرح میکرد و این دوستان به آن اعتراض داشتند را خود ابراهیم علیزاده به عنوان تعلق همه به یک جنبش(جنبش کردستان)، قدوسیت این جنبش و منافع آن جنبش و گرایشات متفاوت در آن تائید میکند.

کمونیست: در بیانیه کمیته رهبری پیوستن کومه له به این احزاب را تعرضی از زاویه راست و لطمه ای به جنبش آزادیخواهانه ارزیابی میکند. اگر کومه له ابراهیم علیزاده به قول شما جناح چپ ناسیونالیست کرد بوده است، دیگر چرا این یک راست روی ارزیابی میشود؟

خالد حاج محمدی: نزدیکی امروز در دوره ای معین و زیر افقی صورت میگیرد که تخصصات دولت آمریکا و دول منطقه با جمهوری اسلامی باز کرده است. به این اعتبار جبهه کردستانی، اتحاد یا ائتلاف کنونی سرپا ارتجاعی است. ما در دوره ای مکررا شاهد مجاهدت بخشی از این نیروها برای توافق با جمهوری اسلامی بودیم. بخشی از آنها دهها تلاش برای مقبولیت از جانب جمهوری اسلامی و رفت و آمد و مذاکره با کنسولگی آنها در کردستان عراق را در پرونده دارد. در دوره اخیر و بعد از به نتیجه رسیدن توافق با ایران، آنها سر به هر سفارتخانه ای زده اند، از عربستان تا در خواست کمک از ترامپ و تا اسرائیل. نفس اینکه نیرویی ناسیونالیست باشد، دلیل بر این نیست در یک پروژه اینچنینی مشارکت کند. با هر اختلافی که ما با کومه له ابراهیم علیزاده داشته باشیم، اینها قبلا به راحتی وارد چنین میدانهایی نمیشدند. بعلاوه ما به کل احزاب سیاسی اپوزیسیون جمهوری اسلامی از جمله احزاب دمکرات برای مخاطرات چنین سیاستی، مخاطرات همکاری با عربستان، انتظار دخالت دولتهای آمریکا در ایران، خطر سناریوی سپاه و... هم در این دوره و هم در دوره های دیگر هشدار داده و به سهم خود تلاش کرده ایم از این راه حلها فاصله بگیرند و در قبال جامعه احساس مسئولیت کنند.

علاوه بر این کومه له با تمام فاصله عمیقی که از دوره قبلی خود و از کومه له کمونیست گرفته است، هنوز در ذهن جامعه به عنوان نیروی چپ شناخته میشود و خودشان حتی امروز هم مدعی اند که چپ و کمونیست هستند. مسئله ما اولا گذاشتن توقعی در مقابل آنها و احزاب سیاسی دیگر است که این توقع معقول است. و در ثانی تا جایی که به کومه له برگردد، این جریان بر روی اعتبار کمونیسم در کردستان و دوره ای درخشان از فعالیت کمونیستی همه ما در حزب کمونیست ایران و کومه له قبل از جدایی ما، سرمایه گذاری میکند و از این اعتبار در خدمت ناسیونالیست کرد آنها در دل سناریویی که بحث شد، استفاده میکند و این مسئله ای است که هر انسان شرافتمند و منصفی و هر کمونیستی باید در مقابلش صف ببندد.

کمونیست: اتحاد شکل گرفته و نزدیکی بخش زیادی از احزاب سیاسی و قومی و و مذهبی کردستان ایران در این اوضاع و با مختصاتی که شما اشاره کردید، روی آوری ناسیونالیستهای کرد و امید بستن به تخصصات آمریکا و عربستان و.. با ایران و تاثیرات و عواقب آن بر جامعه کردستان، امری قابل توجه است. اما سوال این است که چگونه میتوان در مقابل آن سد بست و چگونه؟

خالد حاج محمدی: اولین قدم بیان خود حقیقت است. باید جامعه را متوجه کرد که چه واقعه ای در جریان است و چه خوابهایی را برای مردم ایران و اینجا مردم کردستان میبینند. باید عوارض و تاثیرات امید به سیاستهای غرب، به تخصصات دولت ترامپ و عربستان و بقیه با ایران و ضد انسانی بودن آنها را رو به جامعه روشن کرد. باید عوارض دخیل بستن به دولت آمریکا و دول منطقه و راه حلهای آنها را نشان داد. باید تلاش برای قومی و مذهبی کردن جامعه، تقسیم مردم هم سر نوشت بر اساس هویتهای کاذب قومی و مذهبی، و ضدکارگری و ضد انسانی بودن

آن و لطماتی که این ماجرا به مبارزه طبقه کارگر و جنبش آزادیخواهانه علیه جمهوری اسلامی میزند را نشان داد و افشا کرد. باید صفی از کمونیستها، صفی از رهبران و فعالان کارگری، صفی از زنان و مردان مبارز را نه تنها متوجه ماجرا که متقاعد کرد که در این تلاش انسانی مشارکت کنند و صاحب این جهت شوند.

علاوه بر این بطور مشخص در کردستان باید به روشنی علیه هر نوع تحریک قومی و مذهبی از جانب ناسیونالیستهای کرد و هر جریانی ایستاد. حل مسئله کرد و راه حلی اصولی برای آن چیزی جز توسل به رای مستقیم مردم کردستان در یک فرآیند نیست. نباید گذاشت زیر پرچم ستمگری بر مردم کردستان و به نام "دفاع" از آنها، احزاب ناسیونالیست کرد، جامعه کردستان را به سوی افقهای ارتجاعی بکشانند.

تلاش برای تقویت همسرنوشتی و اتحاد کل مردم زحمتکش ایران، تلاش برای تقویت همسرنوشتی و اتحاد در میان کل طبقه کارگر ایران علیه جمهوری اسلامی، به عنوان تنها راه بهبود زندگی و نجات جامعه وظیفه ای جدی بر دوش صف کمونیستها و کل آزادیخواهان جامعه است. نقد توسل به افق و پروژه های دولت امریکا و .. تقابل آن با منافع مردم و خطرات آن و تبدیل این حقیقت به خودآگاهی بخشی از کارگران و زن و جوان آن جامعه یک امر جدی است.

همچنانکه در بیانیه کمیته رهبری هم اشاره کرده ایم، بهبود و رفاه و امنیت برای کارگران و میلیونها انسان زحمتکش در ایران، در گرو مبارزه متحد و یکپارچه، در گرو عروج طبقه کارگر و به میدان آمدن پرولتاریای صنعتی ایران به عنوان رهبر اعتراض عدالتخواهانه در آن جامعه است. بهبود و رفاه و امنیت برای این صف بدون سرنگونی جمهوری اسلامی ممکن نیست. دولت ترامپ و عربستان و دول مرتجع منطقه خود عامل ناامن کردن، عامل فقر و جنگ و محرومیت بر جهانند. جریاناتی که به نام مردم ایران، به نام دلسوزانند برای مردم کردستان به راه حلهای این دولتها متوسل میشوند، بخشی از ارتجاع هستند و افشا و حاشیه ای کردن آنها بخشی از پروژه و برنامه هر جریان و حزب و گروه کمونیست و آزادیخواه باید باشد.

کردستان تاریخی از جنگ علیه جمهوری اسلامی و تاریخی از مبارزه عدالتخواهانه در دفاع از رفاه ، آزادی، برابری، در دفاع از حق زن و علیه فرهنگ مردسالار و پوسیده اسلامی را در پشت سر نهاده است. نسل وسیعی از کمونیستها در این تاریخ و در دفاع از همسرنوشتی کل طبقه کارگر ایران، نه تنها علیه جمهوری اسلامی که علیه ناسیونالیستهای کرد و جریانات قومی و مذهبی، از حزب دمکرات تا مکاتب اسلامی در کردستان(مکتب قران)، جریان مفتی زاده، زرگاری و مرتجعین دیگر ایستاده است. کارگر کردستان در کل این تاریخ و در مقاطع مهم به عنوان بخشی از طبقه کارگر ایران، در اعتراض و اعتصابات کارگری، در اول ماه مه ها و... خود را نه تنها به جمهوری اسلامی، بعلاوه به بورژوازی کرد و احزابش که منکر وجودش بودند تحمیل کرد.

در کل این تاریخ احزاب ناسیونالیست و بورژوازی کرد، صاحب کوره پزخانه، فنودال و ملا و کدخدای روستا، علیه کارگر و زحمتکش و زن و جوان حق طلب ایستاده اند و جواب خود را از کمونیستها و کارگران گرفته اند و شکست خورده اند. امروز عده ای به نام آنها، به نام کمونیستها و به نام "صاحب" آن تاریخ و با سواستفاده از اعتبار کمونیسم در این جامعه، به کارگر فراخوان میدهد که سر تسلیم و آشتی در مقابل بورژوازی کرد و احزابش فرود آورد! میگویند ما همه "کرد" هستیم و یک منفعت داریم و از یک جنس و جنبش هستیم! برای صف ما این صدای آشنای همان صاحب کوره و همان کدخدا و ملای روستا و حزب سیاسی اش است که امروز به نام "کومه له"، علیه منافع ما و برای تسلیم ما بلند شده است.

کمونیسم در کردستان با این تاریخ، با مقاومت ۲۴ روزه سنندج، با سازماندهی مردم زحمتکش در "بنکه ها" در سنندج، با مراسمهای ۸ مارس و با مقابله و دفاع از کمونیسم و عدالتخواهی در مقابل حزب دمکرات و لشکر کشی علیه کمونیستها و شکست و عقب راندن آنها، با دفاع از حقوق زحمتکشان کردستان و با ممنوع کردن قانون قرون وسطایی "زن به زن"، با دفاع از آزادی های سیاسی، علیه مذهب و خرافات و هزار و یک مسئله سوسیالیستی و عدالتخواهانه و متمدن شناخته شده است. نباید گذاشت خوشنامی و اعتبار کمونیسم در این جامعه توسط کومه له های امروز در خدمت ناسیونالیسم و ارتجاع در کردستان قرار گیرد. این تاریخ کمونیسم و تاریخ مقابله سنگر به سنگر در مقابل ارتجاع اسلامی و در دفاع از برابری و سوسیالیسم است. نباید به راست چرخیدن کومه له ابراهیم علیزاده و فراخوان آشتی ناسیونالیسم کرد و کمونیسم، و آشتی طبقه کارگر و بورژوازی کرد به جامعه حفته شود.

مهمترین مسئله در این دوره نه گفتن به پروژه ناسیونالیستهای کرد در دل جدال و مبارزه مستقل طبقه کارگر و مردم آزادیخواه علیه جمهوری اسلامی است. نباید گذاشت مبارزه حق طلبانه مردم کارگر و زحمتکش کردستان علیه جمهوری اسلامی رنگ قومی و سنی‌گری را بگیرد. این مبارزه بخشی از مبارزات طبقه کارگر و محرومان و مردم آزادیخواه ایران برای آزادی و برابری است.

آنچه مسلم است این دوره وظیفه بزرگی بر دوش کمونیستها در کردستان قرار میدهد. باید به روشنی این واقعیت را درک و هضم کرد که چرخش به راست کومه له و رسمیت دادن آن در کنگره ۱۷ و اتفاقات دوره اخیر، نشانه رشد ناسیونالیسم و تعرض راست به چپ جامعه است. اما تاریخ کمونیسم در کردستان را کسی به رهبران این جریان تقدیم نکرده است که آنرا دستمایه تعرض ناسیونالیست و تبلیغ برادری کارگر و سرمایه دار، و دامن زدن به نفاق قومی و ملی کنند.

هر آدم مسئول و هر کمونیستی باید بداند، تاریخ آتی جامعه، سرنوشت آینده ما، سرنوشت آینده طبقه کارگر و محرومان جامعه، بستگی به دخالت و تلاش آگاهانه امروز ما دارد. باید فعالانه دخالت کرد و این آینده را با دستن خود و برای رهایی بشریت و برای پایان بی حقوقی و جنگ و جنایت، و برای رفاه و آسایش و برابری ساخت.

۲۴ اوت ۲۰۱۷

آیا کومه له تحت رهبری ابراهیم علیزاده راه کج کرده است؟

محمد فتاحی

در جریان نشست اخیر احزاب پیچ گانه ناسیونالیست کرد ایرانی، کومه له مزبور غایب بود. احزاب مذکور عبارتند از دو کومه له دیگر و دو حزب دمکرات و سازمان خیاب. در آن نشست که چند هفته قبل برگزار شد، احزاب مذکور مرکزی برای هماهنگی های خود در خارج کشور سازمان دادند. بعد از این جلسه گفته شد که این کومه له عمدا در آن شرکت نکرده است. اطرافیان این سازمان میگویند که علت این کار از طرف کومه له امریکایی گری آن حزب است. این یادداشت کوتاه به همین مسئله می پردازد تا نشان دهد که مشکل این سازمان نه با امریکایی گری این احزاب بلکه از نیاز آن به پیوستن به شاخه دیگری از ناسیونالیسم کرد در خدمت دست و پا کردن امکانات اردوگاهی در دوره آینده است.

همه به یاد دارند که کنگره چند ماه قبل این کومه له به یک همکاری نزدیک با همین احزاب، در خارج کشور برای معرفی ”جنبش انقلابی کردستان“(*) و در داخل کشور برای هدایت مبارزات مردم در تمام عرصه ها، رای داد. بدنبال آن، قدم های عملی در این رابطه برداشته شد. نتیجه این سیاست در همان قدم اول شکافی در صفوف این سازمان ایجاد کرد که طبق آن برای اولین بار اعضا به کومه له ای ها و حزب کمونیستی ها تقسیم شدند؛ چیزی که بطور عیان این تشکیلات را دو قسمت کرده بود، نشان یک جهش این سازمان در جهتگیری دور قبلی شان بود.

سوال این است که نتیجه آن تصمیم چرا امروز ظاهرا به سنگ خورده است؟

اینجا و آنجا گفته میشود که رهبری این سازمان به دلیل همکاری بقیه احزاب ناسیونالیست با امریکا حاضر به ادامه همکاری با آنها نیست! اما همه ما به یاد داریم که در مقطع اعلام آمادگی کومه له برای همکاری های مشترک در همه عرصه ها، این احزاب از هر دوره ای بیشتر امید خود را به حمایت امریکا و متحدین شان بسته بودند. رابطه کومه له عبدالله مهدی و حزب دمکرات کردستان مصطفی هجری که در راس آن بلوک اند، با متحدین امریکا در منطقه و قرار گرفتن شان در بلوک منطقه ای دولت های متحد امریکا چیزی نیست که برای این کومه له نامعلوم باشد. بعلاوه برای همه عیان بود که راهنمای آن دوره کل احزاب ناسیونالیست کرد ایرانی برای نزدیکی و همکاری های جدی تر، حزب مسعود بارزانی در کردستان عراق بود. جلسات متعدد این احزاب با مشاورین و متخصصین حزب بارزانی نتیجه اش تصمیم این کومه له برای ایجاد نزدیکی بیشتر با بقیه ناسیونالیست های کرد ایرانی بود.

فضا و جو سیاسی کردستان عراق و حمایت امریکا و غرب از دولت اقلیم آن، بویژه در متن جنگ ویرانگر موصل، تصویری از پیشروی ناسیونالیسم کرد عراقی در جنگ علیه داعش داده بود که انگار آن حاکمیت فدرال با همان قدرت، در آینده هم همان وزن را خواهد داشت. این اوضاع کومه له ابراهیم علیزاده را هم چهار دست و پا به میدان همکاری های همه جانبه با این احزاب ایرانی پرتاب کرد تا در دور آتی امنیت آنها در اردوگاههای شان در کردستان عراق و موقعیت سیاسی شان در خارج و داخل کشور به بهبودی چشمگیری برسد.

در این فاصله یک اتفاق بسیار مهم برای ناسیونالیسم کرد هوادار امریکا افتاد. این اتفاق شکست پروژه استقلال کردستان به دنبال رفراندوم موفق آن بود. به دنبال آن رفراندوم، دولت عراق به کمک بخشی از ناسیونالیسم کرد عراقی و غیبت مقاومت بخش دیگر، نه فقط مهمترین شهر این منطقه یعنی کرکوک بلکه تمام مناطق مورد منازعه بین آنها و دولت اقلیم را به تصرف خود درآورد.

به دنبال این واقعه، چه باید کرد احزاب ناسیونالیست کرد ایرانی برای رفع نگرانی از حمله نیروهای جمهوری اسلامی به مقر و اردوگاههای نظامی آنها شروع شد. همه نگران سرنوشت مشابه سازمان مجاهدین خلق در عراق شدند. نهایتاً معلوم شد که اینها نمی‌توانند روی حمایت دولت از نفس افتاده اقلیم کردستان و آمریکا و متحدین شان در منطقه حساب اضافی باز کنند. علیرغم همه اتفاقات بعدی، ظاهراً تا این لحظه پنج حزب از گروه شش حزبی ناسیونالیست‌های کرد کماکان روی حمایت آمریکا و بویژه متحدین منطقه ای آن ترکیه و عربستان حساب باز کرده و همراه حزب مسعود بارزانی و در کمپ او، سر جای خود مانده اند.

در این میان، کومه له سید ابراهیم علیزاده مسیر از نظر خودشان مطمئن تری در پیش گرفته و رابطه خود را با بلوک یا شاخه دیگر ناسیونالیسم کرد در منطقه یعنی پ ک ک نزدیک تر کرده اند. هدف این کومه له از این تغییر رابطه، تامین منطقه ای امن تر در کوهستان‌های قندیل در میان کشورهای عراق و ایران و ترکیه است، که سالهاست منطقه حفاظت نیروهای نظامی پ ک ک است. کومه له مذکور در نظر دارد تا در صورت تعطیل اردوگاه نظامی اش در کردستان عراق، اردوگاه شان را به مناطق تحت تسلط پ ک ک منتقل کند. منطقه کوهستانی صعبت العبور قندیل سالهای طولانی است که علیرغم حملات زمینی و هوایی ترکیه به پ ک ک، تا این لحظه استراتژیک ترین منطقه برای حفظ نیروی نظامی آن بوده است.

این تغییر و جابجایی در پیوند این سازمان با احزاب ناسیونالیست متحد مسعود بارزانی، و نزدیکی بیشتر با شاخه پ ک کایی ناسیونالیسم کرد، به دو دلیل نمی‌تواند همانطور که هست، توسط رهبری این سازمان بیان شود؛ دلیل اول ناروشنی از آینده موقعیت اردوگاهی آنست. اگر اوضاع طوری پیش رفت که این سازمان همراه بقیه قادر به تامین امنیت خود در کردستان عراق شد، همانجا را به قندیل کوهستانی ترجیح میدهد. به همین دلیل اقرار از پیشی جهتگیری بعدی شان برای انتقال به قندیل، از نظر خودشان، میتواند امکان ماندگاری بعدی شان در کردستان عراق را با دشواری روبرو کند. نتیجتاً تراشیدن دلیل سیاسی برای انتقال شان از این شاخه به شاخه دیگر ناسیونالیسم کرد، و ابراز نوعی نارضایتی از امریکایی که از نظر ناسیونالیسم کرد هم به "کورد" در کیس رفراندوم کردستان برای استقلال، خیانت کرده است، در ذهن ناسیونالیسم کرد نوعی کسب اعتبار برای این کومه له محسوب میشود.

دلیل دیگر استفاده سیاسی تشکیلاتی از این انتقال کمپ، در درون صفوف تشکیلات خویش است. در جریان پروسه جهش این کومه له به همکاری نزدیکتر با بقیه کومه له ها و دمکراتی ها و سازمان خبات، یک اختلاف سیاسی رخ داد که بلاواسطه تشکیلاتی شد؛ بخشی از کادرهای قدیمی تر این سازمان از کاندید شدن برای رهبری سازمان شان عقب کشیدند. صفوف تشکیلاتی شان هم به دو صف کومه له ای و حزب کمونیست ی تقسیم شدند. جناح "چپ" این سازمان انتقادش به نزدیکی با احزاب ناسیونالیست کرد ایرانی در مقطعی بود که اینها آشکارا همراه آمریکا و دنبال پروژه دونالد ترامپ اند. رهبری این سازمان امروز فرصتی یافته است تا همین نیازشان به یک جغرافیای امن تر برای اردوگاه نظامی را به یک تغییر جهتگیری سیاسی ترجمه کند، تا دل جناح چپ خود را بدست آورده و انشاق و دو دستگی را هم در صفوف خویش حذف کند. نتیجتاً به صرفه ترین شیوه برای بیان نقل و انتقال شان، دادن بیان ضدامریکایی به این کار است. نتیجتاً در حال حاضر، یک حمله سیاسی توسط بعضی از اعضای رده های پائین این تشکیلات به مخالفی موهوم، در دنیای مجازی باز شده، تا دسته جمعی از ظهور ناگهانی یک "مرزبندی استراتژیک با ناسیونالیسم کرد" انرژی بگیرند.

البته یک فاکتور مقطعی به چرخش کومه له و نزدیکی بیشتر به پ ک ک و فاصله با بقیه ناسیونالیست‌های کرد، چهره مثبت و معقول تری در چشمان ناسیونالیسم کرد میدهد؛ بقیه با کمپی اند که اخیراً بزرگترین شکست خود را خورده است و این کومه له با کمپی رفته است که بزرگترین تعرض از نوع خود را به داعش در سوریه و اخیراً مقاومت در مقابل دولت ترکیه در عفرین سازمان داده است.

ادامه زندگی ناسیونالیست‌های کرد در دل شکاف ها و اختلافات دول و قدرتهای منطقه میتواند بسته به شرایط بخشی از آنها را از این کمپ به کمپ دیگری منتقل کند و ادامه حیات و حضور خود را با حمایت دیگری تامین کنند، اما این جابجایی ها تأثیری در سنت سیاسی آنها نمیدهد. زمانی همین احزاب سنتی ناسیونالیست کرد در برنامه شان هم تغییراتی به نفع تظاهر تعلق به کمپ مد نظرشان را وارد کرده بودند. مثلاً تا زمانی که شوروی سرچا بود و قیله اینها مسکو، "سوسیالیسم" جزو بند برنامه و استراتژی شان بود. همین احزاب دمکرات کردستان ایران و عراق، "سوسیالیسم" بندی از برنامه شان بود! زمانی که امریکا شد آقای اول جهان، آن سوسیالیسم کذایی از برنامه

شان حذف شد. چنین تغییراتی برای همه اینها و منجمله برای این کومه له هم ممکن است، اما این تغییر کمپ همان اندازه میتواند موجبات تامین ژست چپ به خود بگیرد، که سوسیالیسم حزب دمکرات کردستان و حزب بارزانی در دوران گذشته شان میتوانست چهره چپی از آنها رو به کارگر و زحمتکش و جامعه بدهد.

البته اگر نیاز روز این کومه له به حفظ اردوگاه پیش نیامده بود، طی کردن مسیری که در پیش گرفته بود، علیرغم حضور متحدین دولت امریکا در راس آن، حتمی بود. این سازمان زمانی وارد کنگره ملی ناسیونالیست‌های کرد شد، که امریکایی ترین عنصر ناسیونالیسم کرد در منطقه یعنی مسعود بارزانی در راس آن بود. زمانی هم در کنگره شان، به همکاری جدی تر با احزاب ناسیونالیست کرد رای داد که امثال عبدالله مهدی از سالها قبل قبله دوستی با دولت های عرب منطقه را در پیش گرفته بود. حزب دمکرات کردستان ایران هم سال گذشته نماینده اش را به مراسم حج در مکه هم فرستاد، هیئت دفتر سیاسی راهی جشن کنسولگری عربستان در اربیل شد و صفحه اول سایت رسمی خود را با عکس یادگاری با شیوخ مرتجع عربستان تزئین کردند و نقشه برنامه ای که "راسان" نام گرفت را نیز به همراهی عربستان کشیده بود، که فقط چند ماهی عمر کرد و از دست جمهوری اسلامی شکست خورد. در مقطع همان کنگره این کومه له هم کمپ ناسیونالیسم کرد ایرانی، در روزهای خوش آمدگی برای همراهی با پروژه دونالدترامپ را از سر میگذراند. آنوقت از شوق مسیری که در پیش گرفته بودند، هیچ گوش شنوایی برای چپ ضدامریکایی درون خویش نداشتند و سهل و آسان به عقب راندن شان گردن نهادند.

حالا که نیاز روز و حفظ اردوگاه موجبات تغییر رنگ در این کومه له را فراهم آورده است، رهبری این سازمان بدون هیچگونه ابایی وانمود میکند که این او نبود که در تمام این دوره های به دنبال ناسیونالیسم امریکایی سرگردان بوده است!

چپ و راست این کومه له در افق و اهداف یکی است.

جناح چپ شرق گرا و ضدامریکایی در این کومه له از نوع ضدامریکایی گری بقیه چپ و بطور مشخص برگرفته از خط "اتحاد سوسیالیستی" یعنی خط ایرج آذرین و رضا مقدم است، که هوادار راه حل "مستقل" پیروزی جنبش ملی کرد هستند. مشکل اینها نه مضمون اهداف سیاسی استراتژیک ناسیونالیستی این سازمان، که پیوستن آن به کمپ هوادار غرب و امریکاست.

در حالیکه این سازمان کماکان با همه تعاریف جناح به اصطلاح چپ و راست شان، بخشی از "جنبش انقلابی کردستان" است و در کنار بقیه، از نظر خودشان، جناح چپ آن جنبش را نمایندگی میکند، بحث پیروزی این جنبش بی یا همراه امریکا یک بحث پوچ از زاویه کمونیسم و کارگر است. "جنبش انقلابی کردستان" مد نظر این سازمان همان جنبش ناسیونالیستی یا کوردی مد نظر بقیه است، که این یکی صفت انقلابی را برای توجیه حضور خود در این ارتجاع سیاسی را به آن افزوده است. کومه له کمونیست قدیمی در مقطع تنظیم سند برای حل مسئله ملی در کردستان در اوایل جنگ علیه جمهوری اسلامی، یک پسوند وسیع و دمکراتیک به خودمختاری چسبانده بود تا میان خودمختاری خود و حزب دمکرات تفاوتی قایل شده و نوع "رادیکال" آنرا نمایندگی کند، که خوشبختانه بعداً به کمک منصور حکمت، به سرعت اصلاح شد. اینها اما در تمام سال های اخیر، آگاهانه عنون انقلابی به گردن جنبش کردستان یا جنبش ملی کردستان آویزان کرده اند تا تعلق سیاسی و هویتی خویش به آنرا "توجیه انقلابی" کنند.

بعضی از کادرهای جناح چپ این سازمان، برای توجیه تعلق خود به جنبش ناسیونالیستی کرد، به مقایسه ای دست برده اند که یک شاهکار سیاسی است. اینها جنبش ملی و ناسیونالیستی کرد را با جنبش کارگری مقایسه کرده اند، به این شیوه که گویا اگر میشود همراه گرایشات دیگر در جنبش کارگری بود، لابد با گرایشات دیگر هم میشود در جنبش ناسیونالیستی کردستان بود. این عوامفریبی اما نمیگیرد، به این دلیل ساده که جنبش کارگری علیرغم وجود هر گرایشی در آن، یک جنبش طبقاتی طبقه کارگر است. در حالیکه ناسیونالیسم جنبش طبقه سرمایه دار برای کسب سهم در قدرت سیاسی و شرکت در آن در همین سیستم جهمی فعلی است و از دشمنان اصلی طبقه کارگر در جامعه است. صرفنظر از موقعیت و اوضاع و احوال جنبش کارگری، کمونیسم یک داده و یک بخش انتگره و جدایی ناپذیر از این جنبش است. جنبش ناسیونالیستی هم صرفنظر از موقعیت و اوضاع و احوال آن، یک جنبش طبقه سرمایه دار، یک دشمن کمونیسم و کارگر است و در هیچ موقعیتی، سوسیالیسم نمی‌تواند بخشی

از آن باشد. چنین اصلی مربوط به کردستان نیست؛ در همه جای دنیا کمونیسم و ناسیونالیسم دو جنبش طبقاتی متضاد دو طبقه متخاصم و در مقابل هم اند. اگر در مناطق حضور فعال یک جنبش ناسیونالیستی در دنیا، نیرویی هست که به عنوان چپ و کمونیست خود را بخشی از آن جنبش قلمداد کند، این همان دنیای عجایب استبداد شرقی است، که طرف راست راست در جنبش ملی و ناسیونالیستی راه می‌رود و قادر به اعلام حضور خود به عنوان چپ و کمونیست هم هست. به همین دلیل وقتی همین ناسیونالیست ها و ملی گرایان ایرانی در دنیای غرب ظاهر میشوند، عناوین سیاسی خود را به زبان متناسب با فضای آنجا ترجمه میکنند. در فرانسه ای که جبهه ملی اش رسماً یک جبهه فاشیستی معرفه نزد همه است، جبهه ملی نوع ایرانی ترجیح میدهد نام خود را چیز دیگری بیان کند. با همه اینها ابتکارات ناسیونالیسم کرد انصافاً کم نمونه اند؛ جلال طالبانی در بحث با اسلاميون به قرآن مراجعت میکرد و با کمونیست ها به مارکس و کاپیتال. پ کاکایی ها در بحث با کمونیست ها از فرمولاسیون های مارکسی برای بیان خود استفاده میکنند و با اسلاميون به زبان آنها و در بحث با خود ناسیونالیست ها هم از کل شان ملی ترند. زبان و فرمولاسیون مورد استفاده همین رهبران همین کومه له هم در اکثر مواقع، وقتی به فارسی و خطاب به کمونیست ها بحث میکنند، با مقطع بحث شان به زبان کردی و خطاب به ناسیونالیست های کرد متفاوت اند. ترکیب «جنبش انقلابی کردستان» و تعلق کمونیست ها به جنبش ناسیونالیستی جزو اختراعات چنین فضایی و چنین فرهنگ متناقضی است.

خلاصه بحث این است که این کومه له هیچ تغییر جبهه ای نداده، بلکه از شاخه ای از ناسیونالیسم کرد فاصله ای گرفته تا به شاخه دیگر آن، بدلیل نیاز روز و حفظ اردوگاه، نزدیکتر شود. اگر این تغییر چیزیست که چپ این سازمان میخواست، مبارک است!

۳ مارس ۲۰۱۸

(*) جنبش انقلابی کردستان را ما زمانی برای جنبشی که کمونیستها در رهبری آن بودند بکار میبریم. ما در حزب کمونیست ایران و کومه له کمونیست قائل به یک جنبش با حضور کمونیست و ناسیونالیسم نبودیم. عقیده داشتیم در کردستان یک جنبش انقلابی به رهبری کمونیستها موجود است و یک جنبش ناسیونالیستی که حزب دمکرات نماینده آن است. بعد از جدایی ما از حزب کمونیست ایران و کومه له، جنبش انقلابی کردستان توسط جریان به جا مانده (کومه له و حزب کمونیست در دوره جدید فعالیت) برای جنبشی بکار می‌رود که همه شاخه های مختلف ناسیونالیست کرد در آن حضور دارند.

حمله جمهوری اسلامی به اپوزیسیون در کردستان و مقابله مردم با آن

آثر مدرسی

متن سخنرانی در لندن ۱۶ سپتامبر ۲۰۱۸

از اینکه در این فرصت کوتاه تریبی دادید که در این جلسه حضور داشته باشید، تشکر می‌کنم. وقت کم بود و ما فکر کردیم لازم است درباره این مسئله به تفصیل صحبت کنیم. قصد ما این است که ارزیابی خودمان را از حمله جمهوری اسلامی، از برخورد نیروهای سیاسی با این حمله و همچنین ارزیابی از مقابله‌ای که مردم در کردستان با این تعرض انجام دادند، را ارائه دهیم. در عین حال می‌خواهیم درباره مخاطراتی که بر سر راه جامعه، خصوصاً کردستان قرار دارد هم صحبت کنیم.

معمولاً بعد از هر اتفاقی، مسبب آن اتفاق اهدافشان را بیان می‌کنند. وقتی که موشک باران مقرهای «حزب دمکرات کردستان» در خاک عراق صورت گرفت و همزمان سه زندانی سیاسی اعدام شدند، تصویر و تبیین ما این بود که جمهوری اسلامی برای بوجود آوردن فضای رعب و وحشت در جامعه ایران دست به چنین تعرضی زده‌است، این که جمهوری اسلامی تلاش می‌کند با ضربه زدن به نیروهای اپوزیسیون در خاک عراق و در عین حال اعدام سه زندانی سیاسی، از جامعه زهر چشم بگیرد و با حاکم کردن فضایی امنیتی و نظامی، همراه با قدرت نمایی در مقابل جامعه، اعلام کند که: «دستگاه سرکوب من کماکان کار می‌کند». در عین حال به خوبی می‌شد دید که، حتی قبل از اینکه جمهوری اسلامی استفاده سیاسی از این حمله را شروع کند، علاوه بر اهداف داخلی و تلاش در مرعوب کردن جامعه، اهداف فرا ایرانی و منطقه‌ای پشت این تعرض و جنایت قرار دارد. آنهم نشان دادن قدرت نظامی جمهوری اسلامی به رقبای خود در منطقه، نشان دادن اینکه قدرت دفاع از خود را دارد. قدرتی که به گفته کارشناسان نظامی که قدرت نظامی جمهوری اسلامی را رصد می‌کنند تا دو سال پیش تا این حد نبود و جمهوری اسلامی تا دو سال پیش امکان حمله کردن به چنین اهدافی از چنین فاصله‌ای و با این دقت را نداشت.

ما هم در اطلاعیه‌های رسمی حزب و هم در مصاحبه‌های دیگر گفتیم که جمهوری اسلامی بعد از خیزش دیمه به طور جدی از رویارویی مستقیم با اعتراضات مردم پرهیز می‌کند. اعتراضاتی که روز به روز گسترش بیشتری پیدا می‌کند، روز به روز خصلت «علیه کلیت جمهوری اسلامی» بودن آن بیشتر و بیشتر عیان می‌شود و روز به روز بی محابا تر و روشن تر اعلام می‌کند که منشأ فقر، فساد، فلاکت، نا امنی، بدبختی، نابسامانی محیط زیست و همه مصائب آن جامعه، حاکمیت آن جامعه است. جمهوری اسلامی از رویارویی مستقیم با این جنبش اعتراضی به طور جدی پرهیز می‌کند و از سرکوب عریان و آشکار آن هراس دارد. بسیاری اوقات تظاهر به ندیدن این اعتراضات و نشنیدن صدای خشم و نفرت مردم می‌کند و آنرا به عنوان اعتراضاتی که گویی همیشه در جریان بوده جلوه می‌دهد، تلاش می‌کند آن را امری طبیعی که خطری برای موجودیتش ندارد، نشان دهد. جمهوری اسلامی بهتر از هر نیرویی میداند که اگر وارد یک رویارویی مستقیم با چنین جنبش اعتراضی بشود، با یک انفجار اجتماعی بسیار عظیم و گسترده در ایران روبرو خواهد شد و دقیقاً با علم به این مسئله از تقابل و روبرو شدن مستقیم با جامعه و مردم معترض پرهیز می‌کند.

حمله موشکی و اعدام سه زندانی سیاسی شاید کم هزینه‌ترین و کم خطرترین راه برای جمهوری اسلامی بود که می‌توانست از طریق آن هم اعدام زندانی سیاسی و هم حمله نظامی به نیروهای اپوزیسیون را، به بهانه دفاع از امنیت، دوباره راه بیندازد و آنرا عادی کند، قدرت نظامی خود را به رخ جامعه بکشد. بدون رویارویی مستقیم با

مردم، که قطعاً شکست سنگینی را برایش به دنبال می‌داشت، فضای رعب و وحشت را در جامعه بوجود آورد. تا آنجا که به مردم در ایران مربوط می‌شود هدف جمهوری اسلامی به روشنی همین بود. تمام تبلیغات و خط و نشان‌هایی که فرماندهان سپاه پاسداران علیه به اصطلاح مخالفین ایران و مخالفین حاکمیت و نیروهای «ضد انقلاب» انجام دادند همه حاکی از این است که جمهوری اسلامی بسیار هدفمند این دو کار (اعدام و موشک باران) را همزمان انجام داد و از طریق ضربه زدن به ضعیف‌ترین حلقه، جامعه را مرعوب کند، بدون اینکه وارد هیچ رویارویی روشن و آشکاری با جامعه شود قدرت خود و بی‌محابا بودن خود را در مقابله با مردم نشان دهد. جمهوری اسلامی تلاش کرد با حمله موشکی به احزاب ناسیونالیست کرد عملاً اعدام سه زندانی را حاشیه‌ای و به بخشی از تقابل با جنگ نیابتی عربستان در ایران، مسئله‌ای محدود به کردستان، تبدیل کرده و مانع شکلگیری اعتراضی وسیع و سراسری علیه آن شود.

در عین حال کاملاً روشن بود که جمهوری اسلامی در منطقه معضلات جدی را پیش رو دارد. بخصوص بعد از تشدید کشمکش بین هیئت حاکمه ایران و آمریکا و بعد از فشار آمریکا و متحدین منطقه‌ای اش بر جمهوری اسلامی برای محدود کردن قدرت و حیطة نفوذش در منطقه، مسئله «خطر» محدود شدن نفوذ ایران در منطقه یکبار دیگر روی میز حاکمیت آمد. این بار نه تنها مسئله حضور جمهوری اسلامی در سوریه، نه تنها رابطه ایران با سازمانهایی مانند حزب الله، حماس و ...، بلکه حضور ایران در عراق مورد مشاجره بود. رقبای محلی و منطقه‌ای جمهوری اسلامی مدتی است تلاش می‌کنند عراق را از منطقه نفوذ ایران خارج کنند و آمریکا هم بر محدود شدن نفوذ ایران در عراق تاکید گذاشته. در نتیجه روشن بود که جمهوری اسلامی در این قدرت نمایی نظامی، تا جاییکه به معضلات منطقه‌ای اش برمیگردد، اهداف منطقه‌ای را دنبال می‌کرد.

در رابطه با موقعیت جمهوری اسلامی در عراق هدف این حمله اساساً برای رساندن این پیام بود که «من از موجودیت و نفوذ در عراق دفاع می‌کنم، قدرت آنرا دارم و به این راحتی عقب نشینی نمی‌کنم!». اگر در سوریه، در توافق روسیه و قدرت‌های امپریالیستی، نقش جمهوری اسلامی ضعیف‌تر و حاشیه‌ای‌تر شده و امروز روسیه طرف حساب آمریکا و بلوک غرب، هرچند بلوک غرب خودش یکدست نیست، است. با این حمله موشکی جمهوری اسلامی اعلام کرد «عراق را به این راحتی از دست نمی‌دهد». خصوصاً اینکه امروز علاوه بر نقش استراتژیک عراق برای جمهوری اسلامی، چه در رابطه با سوریه، چه در رابطه با فلسطین و چه نقش عراق در دستیابی ایران به دریای مدیترانه و استراتژی «هلال شیعه»، امروز پس از تحریم‌های جدید آمریکا علیه ایران و فرار سرمایه‌ها از ایران، بازار عراق از نظر اقتصادی یکی از بازارهای بسیار حساس برای جمهوری اسلامی است. امروز جدالی اقتصادی بین ایران، عربستان و ترکیه برای فتح بازار عراق، که تا امروز ایران چه از لحاظ صادرات چه از لحاظ نیروی کار کاملاً دست بالا را داشته است، در جریان است. حفظ این بازار و حفظ عراق بعنوان منطقه نفوذ ایران، برای مقابله با تحریم‌ها و کم کردن فشار تحریم‌ها روی جمهوری اسلامی نقش دوچندانی را پیدا کرده است. امروز بازار عراق از نظر اقتصادی یکی از امکاناتی است که جمهوری اسلامی می‌تواند از طریق آن، فشار اقتصادی را بر روی خود کم کند. اگر نگاه کنید می‌بینید که در صادرات به عراق، در معاملات بازرگانی عراق سالها ایران رده اول را داشته و مدتی است که از طرف ترکیه و عربستان این موقعیت مورد تعرض قرار گرفته است. در نتیجه عراق امروز برای جمهوری اسلامی، علاوه بر نقش استراتژیک آن اهمیت بسیار بیشتر و حیاتی تری پیدا کرده است.

علاوه بر این باند‌های شبه نظامی جمهوری اسلامی در منطقه مانند حشد الشعبی امروز تحت فشار اند. تحریم «حشدالشعبی» و نیروهای شبه نظامی وابسته به جمهوری اسلامی، در دستور کار آمریکا قرار گرفته است و این خود فشاری است برای محدود کردن دامنه نفوذ ایران در عراق.

اختلافات ایران با دولت اقلیم، و بویژه بارزانی، که همیشه متحد طبیعی ترکیه بوده و در این کشمکش‌های عربستان و ایران به واسطه‌ای میان دولت عربستان و احزاب ناسیونالیست گرد تبدیل شده بود، را هم باید به این مجموعه اضافه کرد..

در یک کلام موقعیت بلامنازع جمهوری اسلامی امروز مورد تعرض است و رقبای جمهوری اسلامی تلاش می‌کنند عراق را از زیر نفوذ جمهوری اسلامی بیرون بکشند و این نیاز ایران به نمایش قدرت در مقابل این تعرض و دفاع از دامنه نفوذش را بیش از پیش می‌کند.

زمانیکه به تبلیغات سپاه پاسداران بعد از حمله نگاه می‌کنید متوجه می‌شوید که کردستانی بودن تعرض جنبه‌ای به شدت حاشیه‌ای دارد و حتی شاید اصلاً ندارد. برعکس، مسئله اولاً تعرضی به جنبش سراسری برای به زیر کشیدن جمهوری اسلامی و دفاع از موقعیت مورد تعرض خود در منطقه، با نشان دادن قدرت نظامی جمهوری اسلامی در منطقه، بود. به همین دلیل بلافاصله بعد از این حمله، یکی از سران سپاه اظهار کرده بود که «بدانید که موشک‌های ما تا فاصله‌ی دوهزار کیلومتری بُرد دارد و بدانید که چه کسانی در شعاع موشکی ما قرار می‌گیرند». اسرائیل گفت «منظورش من هستم»، آمریکا گفت «منظورش من هستم»، دولت اقلیم در کردستان عراق هم می‌دانست که منظور او بود.

سوالی که پیش می‌آید این است که چرا جمهوری اسلامی امروز نه فقط این حمله را مخفی نمی‌کند، برعکس این چنین بی‌محابا آنرا تبلیغ می‌کند، با اتکا به آن می‌گوید: «از موشک باران مخالفین و از ترور آنها ابایی ندارم». چرا این چنین بی‌محابا اپوزیسیون را، مانند سالهای شصت دوره‌ای که اپوزیسیون را در داخل اروپا و خاک عراق ترور می‌کرد، تهدید می‌کند: «هرجای دنیا باشید مثل علف هرز شما را از بین می‌برم!». چرا جمهوری اسلامی به چنین سیاستی متوسل می‌شود و از تصویر «حکومت خوشحیم»، «لبیرال»، «غیر تروریست»، «مایه ثبات منطقه» و ... فاصله می‌گیرد؟ جمهوری اسلامی که با اتکا به گسترش تروریسم، تقویت موقعیت خود در منطقه و تهدیدات منطقه‌ای توانست پای میز مذاکره با غرب برود و پس از آن سالها است تلاش می‌کند از چهره یک حکومت تروریستی، حکومتی که اعدام می‌کند، سرکوب می‌کند، حکومتی که در منطقه منشاء نا امنی به حساب می‌آید فاصله بگیرد، جمهوری اسلامی که در دوره برجام با پرچم «منشاء ثبات در منطقه است، جنگ افزوزی نمی‌کند، تروریسم دولتی را گسترش نمی‌دهد، ترور مخالفین سیاسی را در دستور کار ندارد و»، پرچمی که غرب، خصوصاً اروپا زیر آن رفت، امروز چرا نیازی به این پزها و ادعاها ندارد؟

این چرخش در سیاست نمایانگر موقعیت به شدت مخاطره آمیز جمهوری اسلامی هم در منطقه و هم در داخل خود ایران است. جمهوری اسلامی اولاً از نظر داخلی احساس ثبات نمی‌کند و هر روز با خطر اوجگیری جنبش اعتراضی برای به زیر کشیدنش روبرو است و این خطری است که همه سران حکومت بدون استثناء به آن اذعان دارند؛ دوماً موقعیت جمهوری اسلامی در خاورمیانه، بن‌بست اقتصادی‌ای که با آن روبرو است، تحریم‌هایی که می‌تواند یک بار دیگر پشت جمهوری اسلامی را به خاک بمالد، خطر دیگری است که جمهوری اسلامی با آن روبرو است. جمهوری اسلامی با این تعرض نظامی و شاخ و شانه کشیدنهای پس از آن جنگ اول و آخرش را می‌کند و اعلام می‌کند که برای بقا از هیچ چیز ابایی ندارد.

به یمن خاورمیانه نا امنی که در آن هر دولت و نیروی ارتجاعی می‌تواند کشور دیگری را بمباران کند (نمونه بمباران سوریه توسط اسرائیل و ترکیه)، این حمله از طرف دول غربی، غیر از آمریکا که با ایران در کشمکش است، مورد هیچ مقابله‌ی جدی‌ای قرار نگرفت. «مخالفت می‌کنیم» ها و «محکوم می‌کنیم» ها و «هشدار می‌دهیم»‌های دیپلماتیکی که کشورهای غربی نسبت به چنین جنایاتی، مانند حملات اسرائیل به نوار غزه، حملات ترکیه به سوریه، و چه امروز حمله جمهوری اسلامی، ابراز می‌کنند را نباید جدی گرفت. هیچکدام از این دول هیچگونه فشاری را از طرف هیچ «مرجع بین المللی» برای متوقف کردن این حملات و جنایات را احساس نمی‌کنند تا دست از این تروریسم دولتی بردارند. نه شورای امنیت علیه‌شان قطعنامه‌ای صادر می‌کند، شورایی که ابزار دست خودشان است، نه سازمان مللی به آنها اعتراضی می‌کند و نه هیچ دولتی به خاطر چنین حملات و جنایاتی مورد تعرض قرار می‌گیرد یا ایزوله می‌شود. متأسفانه امروز این درجه از قلدری نظامی به امری عادی در خاورمیانه تبدیل شده است. و جمهوری اسلامی از این موقعیت بیشترین استفاده را برد و به جرگه این کشورها پیوست و گفت «من هم می‌توانم!»

اعلام موشک باران و اعدام و ترور و تهدیداتی که فرماندهان سپاه پاسداران بعد از حمله ایراد کردند ناشی از موقعیت به شدت ضعیف جمهوری اسلامی چه در ایران و چه در منطقه است. با بن‌بستی که جمهوری اسلامی گرفتار آن شده است، هم فشار داخلی و هم فشاری که در منطقه برای محدود کردن دامنه نفوذش بخصوص در سوریه و عراق به آن وارد می‌شود، رژیم جنگ آخرش را می‌کند.

برخلاف تصویری که ناسیونالیست‌های گرد ارائه دادند و گفتند که این تعرضی بود به مردم و نیروهای گرد، جمهوری اسلامی با این حمله و اعدامها چندین هدف را تعقیب می‌کرد که یکی از آنها مقابله با کشیدن جنگ نیابتی

به کردستان و زهر چشم گرفتن از نیروهای این سناریو بود. جمهوری اسلامی ضعیف‌ترین حلقه را در جامعه ایران پیدا کرد. با تحریکات نظامی نیروهای ناسیونالیست گرد به نیابت از عربستان (سعودی)، کشاندن جنگ نیابتی به کردستان، و اعلام علنی این موضوع که «ما می‌خواهیم نشان دهیم که ایران نا امن است و ما می‌توانیم ایران را نا امن کنیم»، عملاً کردستان را به حلقه ضعیفی در جامعه ایران و در بین مردم تبدیل کرد. امری که حزب ما از مدت‌ها پیش هشدار آن را داده بود. جمهوری اسلامی از این حلقه ضعیف استفاده کرد و با حمله به آن بود که می‌توانست تحت عنوان «مقابله با تروریسم» و «دفاع از امنیت کشور» و سرمایه‌گذاری بر اینکه «اینها نیروهایی هستند که با پول عربستان جامعه ایران را نا امن می‌کنند» چنین تعرضی را سازمان دهد و بتواند ناسیونالیسم ایرانی، نه فقط احزاب آن، را به خود جلب کند. حمله‌ای که با آن علاوه بر کردستان، بقیه نقاط ایران را هم در مقابل این تعرض به سکوت بکشاند و مانع از شکل‌گیری اعتراضاتی وسیع علیه آن شود. قطعاً اگر جمهوری اسلامی تنها آن سه زندانی سیاسی را اعدام می‌کرد، مستقل از اینکه آن سه زندانی متعلق به کدام جریان سیاسی هستند، کردستان با اعتراضات خیابانی و توده‌ای بسیار وسیع‌تری نسبت به اعتراض به کشته شدن چهار نفری که در آتش سوزی‌های مریوان جان باختند مواجه می‌شد و مردم غوغایی برپا می‌کردند، و ما شاهد اعتراض علیه اعدام در شهرهای دیگر در ایران هم می‌بودیم. اما همانطور که اشاره کردم همزمان کردن این دو، یعنی اعدام و در عین حال موشک باران احزاب کردی مسئله را به دفاع از امنیت و مقابله با جنگ نیابتی عربستان تبدیل کرد و امکان اعتراضی وسیع و رادیکال را از مردم گرفت. نمی‌دانم به سایت سپاه پاسداران، سایت «تسنیم»، مراجعه کرده‌اید اما این سایت مملو است از تبلیغات ناسیونالیستی که «این‌ها می‌خواهند امنیت کشور را به خطر بیندازند، این‌ها عاملین عربستان هستند و ما از امنیت ایران دفاع می‌کنیم» و تلاشی برای ایزوله کردن مردم کردستان تحت این عنوان که احزاب ناسیونالیست و ارتجاعی کرد نماینده اعتراض مردم هستند. تبدیل کردن باندها و احزابی که جنگ نیابتی را به کردستان می‌کشاند به نمایندگان مردم در کردستان، به نماینده مردم محرومی که هر روز در آن جامعه علیه فقر و فلاکت و خفقان اعتراض می‌کنند، تلاشی است آگاهانه از طرف جمهوری اسلامی برای منزوی کردن کردستان، آنهم به یمن سیاست ارتجاعی که احزاب قومی دست راستی در کردستان مدتی است در پیش گرفته‌اند.

حزب ما از مدتها پیش خطرات این سیاست ارتجاعی احزاب کردی را گوشزد کرده بود. ما گفتیم که کشیدن این جنگ نیابتی به کردستان می‌تواند، هم برای کردستان و هم برای کل جامعه، مخاطرات جدی داشته باشد. گفتیم می‌تواند محمل سرکوب مردم در کردستان، محمل نظامی کردن کردستان و از این کانال ترساندن مردم در نقاط دیگر باشد. و این اتفاقی است که امروز افتاد. جمهوری اسلامی همین سیاست را در پیش گرفته است. از این زاویه به حق باید گفت که جمهوری اسلامی برای مقابله با خیزش مردم برای به زیر کشیدن خود حلقه ضعیف را گرفت. ضعیف‌ترین حلقه‌ای که می‌توانست مردم را با آن و بدون مقابله‌ای جدی بترساند، مرعوب کند و قدرت خود را نشان دهد و با کمترین هزینه داخلی و روبرو شدن با کمترین اعتراض مردمی، سیاست خود را پیش ببرد.

ناسیونالیسم گرد هم متقابلاً به شدت به «محلی» کردن این حمله و اعدامها احتیاج داشت. احزاب کردی سعی کردند این حمله را «تعرض به مردم گرد»، «تعرض به نیروهای جنبش مردم در کردستان» یا به قول خودشان «جنبش کردستان» عنوان کنند. تلاش کردند از این حمله و قربانیانی که دادند بیشترین استفاده را برای کسب آبرو و اعتباری که در اثر تبدیل شدن به عامل جنگ نیابتی از دست داده بودند، بکنند. تلاش کردند با دامن زدن به احساسات ناسیونالیستی مردم در کردستان و بعنوان اولین قربانی میلیتاریسم جمهوری اسلامی، اولین نیروی سیاسی‌ای که جمهوری اسلامی اگر بخواهد به «خلق کرد» ضربه‌ای بزند و مردم کردستان را مرعوب کند به آن حمله می‌کند، کسب اعتبار کنند. تلاش کردند از این فرصت برای تبدیل خود به نیروی خط مقدم مبارزه مردم در کردستان تبدیل کنند و از این طریق اعتبار از دست رفته‌شان را مجدداً به دست بیاورند و مشروعیتی برای خود کسب کنند. این یکی از اهدافی بود که به نظر من همه احزاب ناسیونالیست بدون استثناء به دنبال آن بودند.

زمانیکه فراخوان یا اطلاعیه «مرکز همکاری احزاب کردی» را نگاه می‌کنید مملو از چنین قومیگری و محلی‌گری است. گفته‌اند «این حمله تعرض به خلق کرد است»، «تعرض به مردم کردستان است و مردم کردستان نباید قبول کنند»، «این تعرض به نیروهای سیاسی کردستان است» و «مرکز همکاری احزاب کردی» که از «حزب دمکرات» که رسماً اعلام کرده بود که به جنگ نیابتی پیوسته، تا باند «زحمتکش» و باند «خیات» در آن حضور دارند. این مرکز ارتجاعی با استفاده از این حمله خود را به عنوان نیروی میلیتانت و خط مقدم اعتراض

مردم در آن جامعه معرفی کرد و تلاش کرد بیشترین استفاده را برای کسب مشروعیت و کسب اعتبار سیاسی نیروهایی که جامعه‌ای رسماً دست رد به سینه‌شان زده بود، ببرد.

این احزاب به این امر واقفند که بدون دامن زدن به قومی‌گری، بدون دامن زدن به احساسات ناسیونالیستی کرد نمی‌توانند به خود مشروعیت ببخشند. به همین دلیل باید این تقابل را، نه تقابل جمهوری اسلامی با کل جنبشی که برای به زیر کشیدنش به میدان آمده‌است، بلکه تقابل جمهوری اسلامی با «مردم کرد» بیان کردند. از این زاویه همان سیاستی را در پیش بگیرند که در جنبش دیماه در پیش گرفته بودند. در دیماه تحت عنوان «این مبارزه ربطی به خلق کرد ندارد!». امروز هم با دامن زدن به عرق ناسیونالیستی و اینکه «ما کردها همیشه مورد تعرض جمهوری اسلامی قرار می‌گیریم»، «ما هستیم که قربانی می‌دهیم و جمهوری اسلامی همیشه از ما قربانی گرفته» سیاست منزوی کردن کردستان را دنبال می‌کنند.

وقتی از این زاویه به فراخوانی که این مرکز احزاب داده است نگاه می‌کنید می‌بینید که این فراخوان مملو است از عرق ناسیونالیستی.

«ترور، تجاوز و جنایات جمهوری اسلامی ایران علیه ملت کرد و مبارزین آزادیخواه ملت‌مان، ادامه دار و رو به افزایش خواهد نهاد اگر، مردم کردستان ایران و احزاب سیاسی جنبش کردستان با موضعی قاطع و دندان شکن در مقابل این رژیم نیاستند.» (فراخوان مرکز همکاری. تأکید از من).

این فراخوان قطعاً نمی‌توانست مورد حمایت هیچ نیروی کمونیستی قرار بگیرد و به همین دلیل ما از این فراخوان حمایت نکردیم. و به حق نکردیم. حمایت از این فراخوان هیچ مبارزه‌ای را علیه حاکمیت تقویت نمی‌کرد. یک نیروی کمونیستی نمیتواند به صرف مبارزه این جریان‌ات ارتجاعی با جمهوری اسلامی و به صرف نفرت جامعه از جمهوری اسلامی، از فراخوان نیروها و باندهایی که مهره‌های سناریوی سپاه در آن جامعه اند و چنین رنگ قومی و ناسیونالیستی و ارتجاعی دارد، حمایت کند.

اما با کمی تأخیر، روز بعد، متوجه شدیم که نیروهای سیاسی موسوم به «چپ» فراخوان مستقلی داده‌اند. این فراخوان از چند زاویه مورد نقد ما بود. اولاً قاعدتاً زمانیکه قبل از این نیروها فراخوانی با همان مضمون محلی و ناسیونالیستی، آنهم از جانب نیروهایی که مورد حمله قرار گرفته‌اند، داده شده است، اصولی این بود که این نیروها از همان فراخوان «مرکز همکاری» حمایت می‌کردند. دو فراخوان با یک مضمون در دو روز متفاوت را تنها میتواند حاکی از رقابت‌های جریان‌ات مختلف در یک جنبش باشد.

فراخوان دوم به اعتصاب عمومی، تحت عنوان «فراخوان نیروهای چپ» فراخوانی است با همان مضمون ناسیونالیستی. اطلاعیه کومله که خود را صاحب این فراخوان میدانند در مورد هدف جمهوری اسلامی از این حمله میگوید:

«سحرگاه روز شنبه ۱۷ شهریور، ۳ جوان مبارز، ۳ زندانی سیاسی، در زندان رجائی شهر کرج که بر اساس پرونده‌ای ساخته و پرداخته دستگاههای اطلاعاتی رژیم حکم اعدام به آنها تحمیل شده بود، صرفاً با هدف انتقام جویی از مردم کردستان، و مرعوب کردن آنان به اجرا در آمد.»

این فراخوانی است برای به راه افتادن یک اعتراض توده‌گیر. هماهنگی همه احزاب و سازمانهای سیاسی مخالف جمهوری اسلامی فعال در کردستان در این مورد دست آوردی است که میتواند مبارزه عمومی مردم کردستان بر علیه جمهوری اسلامی را یک گام به جلو ببرد. اجرای این اعتصاب عمومی موفقیتی بزرگ برای همه مردم کردستان با گرایشهای سیاسی متفاوت خواهد بود. پیروزی این اعتصاب حرکتی بزرگ در جهت بازداشتن رژیم از تعرض به جان زندانیان سیاسی، مبارزه برای آزادی آنها و برای پایان دادن به رنجها و سختیهای است که بر کولیران زحمتکش روا میشود.» (تأکید از من)

«اعتصاب عمومی روز چهارشنبه نشان از رشد سیاسی بالای جنبش انقلابی مردم کردستان خواهد داشت.»

«ما همه سازمانهای سیاسی میارز و مترقی اپوزسیون جمهوری اسلامی و نهادهای کارگری و مدنی در ایران را به اعلام پشتیبانی از اعتصاب عمومی مردم کردستان و خواسته های بر حق آن دعوت می کنیم.» (فراخوان کمیته مرکزی کومله به اعتصاب عمومی)

فراخوان مشترکت چند نیروی سیاسی که بعدها به فراخوان احزاب چپ از آن نام بردند هم به اندازه فراخوان «مرکز همکاری» و کمیته مرکزی کومله ملی و محلی است.

«هدف این حرکات جمهوری اسلامی مرعوب کردن مردم کردستان و بازداشتن آنها از مسیری است که آنها را به سوی رفاه و آزادی از ستم و نابرابری هدایت میکند. اما جمهوری اسلامی را در رسیدن به این هدف باید ناکام گذاشت و این کاری است در توان توده های مردم حق طلب در کردستان، مردمی که به آزمونی سرشار از مبارزه و مقاومت متکی هستند.» (بیانیه مشترک پنج سازمان سیاسی)

فراخوان همه این نیروها از ناسیونالیسم راست کرد تا جریاناتی که به خود چپ و کمونیست میگویند مضموناً تفاوت جدی‌ای با هم ندارد. همگی در اعتراض به حمله به «مردم کرد»، «جنبش انقلابی مردم کردستان»، «جنبش کردستان» فراخوان اعتصاب عمومی می‌دهند و از مردم سایر نقاط ایران می‌خواهند که از مبارزات مردم کردستان حمایت کنند.

این عین محلی کردن حمله و عین محلی کردن مبارزه است. هیچ جریان کمونیستی که خود را نماینده صف مستقل طبقه کارگر میدانند و معتقد است این جنبش برای به زیر کشیدن جمهوری اسلامی یک جنبش سراسری است، معتقد است منفعت طبقه کارگر در کردستان با منفعت طبقه کارگر در سراسر ایران یکی است، نمی‌تواند از جنبش فراخوانی حمایت کند. دو فراخوان از طرف دو جناح مختلف ناسیونالیسم کرد (مرکز همکاری و کومله)، یا به گفته امروز خودشان دو بلوک مختلف، اما در واقع با یک مضمون کاملاً ناسیونالیستی اعلام شده‌است. به همین دلیل هیچ حزب کمونیستی جدی نمی‌تواند از این فراخوان دوم هم حمایت کند.

ما خیلی روشن اعلام کردیم و گفتیم که این یک تعرض سراسری به طبقه کارگر و مردم محروم در ایران است و یک مبارزه سراسری را می‌طلبد. ما تلاش کردیم بدون اینکه اجازه بدهیم نفرت مردم در کردستان علیه این جنایت به نفع جریانات ناسیونالیست تمام شود، نشان دهیم که یک مبارزه متحد و سراسری می‌تواند جلوی این موج را بگیرد. مبارزه سراسری که یک سر آن سندانج است، سر دیگرش رشت و خوزستان و یک سر دیگرش تهران است. تبدیل کردن مبارزه علیه جمهوری اسلامی به مبارزات محلی عین قومی کردن آن و ارتجاعی است. تبدیل کردن این مبارزات به مبارزات «خلق کرد»، با هر فرمولبندی، علیه جمهوری اسلامی یعنی زدن مهر ناسیونالیستی به این مبارزه.

شاید فراخوان برخی از نیروهای موسوم به چپ تا این درجه ناسیونالیستی نبودند. اما شما امروز به صحنه جامعه که نگاه میکنید تبلیغات احزاب کردی از راست تا چپ (از مرکز همکاری تا کومله) و حتی بعضی از نیروهای موسوم به چپ این است که یکی از دستاوردهای این اعتصاب عمومی این بود که احزاب سیاسی کرد، مستقل از گرایش سیاسی‌شان و مستقل از اینکه بلوک چپ و راست دارند، متحدانه توانستند مبارزه مردم کردستان را پیش ببرند. و این تصویری است که در مقابل آن جامعه قرار می‌گیرد. به میزگرد اخیرشان در تلویزیون کومله نگاه کنید که همگی بعنوان سازماندهندگان و پیروان این اعتصاب از اهمیت همکاری «بلوک راست و چپ» علیه جمهوری اسلامی حرف می‌زنند.

اعتصاب مردم در کردستان در اعتراض به اعدام ها و علیه جمهوری اسلامی کاملاً قابل دفاع است و ما به حق از این اعتصاب دفاع کردیم. اما چنین فراخوان‌های ناسیونالیستی، چه به اسم چپ چه به اسم راست و محدود کردن مبارزه به مبارزه «مردم کرد» علیه جمهوری اسلامی مسئله ای نبود که یک جریان کمونیستی بتواند از آن دفاع کند و مهمتر دو فراخوان با یک مضمون در دو روز جداگانه خیلی روشن رقابت نیروهای ناسیونالیسم کرد را نشان میداد و نمیتوانست مورد حمایت ما قرار بگیرد. ما همزمان به همه رقیبیمان و به همه کمونیست‌ها گفتیم «هر اعتراضی در کردستان صورت می‌گیرد شما باید جزء فعالین آن باشید.» و باید تلاش کنید که در مقابل محلی کردن

آن، در مقابل زدن مهر قومی و ناسیونالیستی زدن به چنین مبارزه‌ای بایستید و اجازه ندهید چنین اتفاقی بیافتد.

جالب است نیروهایی که به سیاهی لشکر یکی از طرفهای این رقابت تبدیل شدند به ما میگویند پاسیو برخورد کرده ایم. اگر دنباله رو جریانات بورژوازی، ناسیونالیست و قومی نشدن، تحت عنوان مبارزه با جمهوری اسلامی، پاسیو برخورد کردن است، ما آنرا به جان می‌خریم.

ندیدن این واقعیت که این فراخوان تلاشی بود برای کسب اعتبار مجدد برای احزاب ناسیونالیستی دست راستی و ارتجاعی و بخشاً باند سیاهی و مهره‌های سناریوی سیاه در ایران، از طرف نیروهای سیاسی که به خود لقب چپ و کمونیست می‌دهند، به نظر من اگر ناشی از فرصت طلبی این نیروها نباشد حداقل حاکی از بی‌درایتی مطلق آنها است. کشمکش امروز میان «مرکز همکاری» و کومله بر سر «رهبری جنبش کردستان» و ماماشتهای پشت پرده کومله با این مرکز حداقل باید برای نیروهایی که پای این فراخوان رفتند درس عبرتی باشد.

هیچکس امروزه تک تک فراخوان‌های افراد و سازمان‌های مختلف را نمی‌خواند تا ببیند فاصله یکی با دیگری چقدر است. تصویر عمومی که امروز در مقابل جامعه قرار گرفته این است که «همکاری همه احزاب، مستقل از گرایشات سیاسی‌شان توانست مبارزه مردم کردستان را پیش ببرد و این یکی از عوامل مهم پیروزی این مبارزه بود.»

میزگرد تلویزیون کومله شاید شاهکار فراخوان دهندگان بود که همگی، از راست تا مدعی چپ، اعلام کنند «نقطه قدرت این اعتصاب همکاری ما علیرغم گرایشات سیاسی‌مان بود» و اینکه باید از این تجربه درس بگیریم. در مقابل درسی که ما کمونیستها همیشه به طبقه کارگر در کردستان داده ایم که «طبقه کارگر و کمونیستها هیچ نقطه مشترکی، حتی در مبارزه با بورژوازی مرکزی، با بورژوازی کرد ندارند.»، امروز از طرف مدعیان چپ به این درس تبدیل شد که درس بزرگ این اعتصاب همکاری نیروهای سیاسی از راست ارتجاعی تا چپ مدعی کمونیسم بود. این ضربه ای است که فراخوانندگان "چپ" به مبارزه طبقه کارگر در کردستان زدند.

در این جا نه تقویت چپ متحقق می‌شود، نه تقویت آن اعتراضی که کاملاً به حق است و نه تقویت نفرتی که آن جامعه از جمهوری اسلامی دارد. تنها چیزی که متحقق می‌شود فقط و فقط تقویت ناسیونالیسم کرد، تقویت و دامن زدن به روحیه «همه با هم»، از راست تا چپ، از بورژوازی تا طبقه کارگر در کردستان، علیه بورژوازی فارس است! همانطور که گفتیم هیچکس، نه امروز و نه در تاریخ اینکه جمله‌بندی فلان سازمان چپ غیر کردستانی یا فلان سازمان چپی که به این اعتصاب فراخوان داد، چه تفاوتی با جمله‌بندی کومله یا حزب دمکرات دارد، را در حافظه خود حفظ نمی‌کند. جامعه اینگونه به اتفاقات سیاسی نگاه نمی‌کند. من و شما که فعالین سیاسی هستیم اینگونه نگاه می‌کنیم و می‌گوییم «کدام تفاوت، چه سازش سیاسی، چه دیپلوماسی و فرصت‌طلبی و ...». اما جامعه این‌طور نگاه نمی‌کند. تصویری که در مقابل جامعه قرار می‌گیرد این است که اعتصاب موفق شد چون همه احزاب سیاسی مستقل از گرایش سیاسی آنها، از حزب دمکرات و خبات و کومله و حزب کمونیست کارگری و ... این فراخوان را دادند و افراد متعددی از آن حمایت کردند. تبلیغات همگی شان از حزب دمکرات تا کومله این است که اعتصاب عمومی نشان داد اگر همه با هم زیر پرچم مبارزه علیه جمهوری اسلامی برویم، موفق می‌شویم. توهمی که همیشه بورژوازی از آن سود برده است. هیچوقت طبقه کارگر و کمونیست‌ها از این «همه با هم» نفع نبرده‌اند. این سیاسی است که اتفاقاً بورژوازی برای کشاندن طبقه کارگر و کمونیست‌ها زیر پرچم سیاسی خود از آن استفاده کرده است.

ما با این فراخوان‌ها مخالفت نکردیم به یک دلیل روشن؛ نمی‌شد در دوره‌ای که مردم علیه جمهوری اسلامی و تعرض آن به جامعه و نیروهای سیاسی، مستقل از ارزیابی ما از این نیروها و نقش آنها در صحنه سیاست، چنین مقابله ای را انجام میدهند، علیه این تعرض ایستاد. برعکس باید تلاش کرد جلوی سوء استفاده سیاسی نیروهای ارتجاعی در اپوزیسیون را از این نفرت و اعتراض گرفت. خود اعتراض کاملاً قابل دفاع است و ما از این اعتراض دفاع کردیم. ما از اعتراض و مقابله‌ای که مردم علیه جمهوری اسلامی انجام دادند دفاع کردیم. اما نه از فراخوان نیروهای ناسیونالیست حمایت می‌کنیم و نه از استفاده‌های سیاسی که امروز از اعتصاب می‌کنند. به پیام‌های تریک کومله و «مرکز همکاری» مراجعه کنید. در هر دو پیام رقابت بر سر این است که چه کسی رهبر این «جنبش سیاسی کردستان» یا «جنبش انقلابی مردم کرد» است. «مرکز همکاری» ادعا میکند «این لیبیک جامعه بود به رهبران سیاسی آن «بود» و کومله ادعا میکند «این اعتصاب بدون رهبری سیاسی من و حمایت

دیگران ممکن نبود». این چیزی جز جدال شاخه‌های مختلف جناح‌های ناسیونالیسم کرد بر سر «رهبری جنبش کردستان» نیست. پس از موفقیت اعتصاب بحث اصلی میان فراخوان دهندگان از چپ تا راست و فعالینی که این اعتصاب را ممکن کردند، بر سر معنای سیاسی این اعتصاب است.

اما سؤالی که ممکن است برای همه پیش بیاید این است که «چرا با این وجود اعتصاب شکل گرفت؟». همه شاهد هستیم که اعتراض به فقر با پهن کردن سفره‌های خالی، اعتراض اقشار مختلف مردم از بازاریان تا خرده فروشان و کارمندان و معلمان تا کارگران به فقر و فلاکت حاکم، اعتراض به کولبری و کشتار کولبران مدتهاست در کردستان در جریان است. آتش سوزی اخیر در مریوان و کشته شدن چهار نفر و موج اعتراضی که متعاقباً در شهرهای مختلف کردستان بوجود آمد؛ کردستان را به بشکه باروتی تبدیل کرده بود. من فکر می‌کنم هر جریانی این فراخوان را می‌داد این اعتصاب شکل می‌گرفت و به حق می‌گرفت. نه به این خاطر که به گفته خودشان مردم به رهبری سیاسی‌شان «لبیک» گفتند. بلکه به خاطر نفرتی که آن جامعه از جمهوری اسلامی دارد و به خاطر آمادگی که در بخشهای مختلف مردم برای اعتراض وجود داشت و این قابل پیش بینی بود. دلیل گستردگی اعتصاب، که اتفاقاً باعث تعجب خود فراخوان دهندگان شده بود و دامنه اش از شهرهایی که سنتاً در آنها اعتصاب شکل می‌گرفت فراتر رفت و حتی به اطراف کردستان هم کشیده شد، را اساساً باید در این مولفه‌ها دید. این دلیل گستردگی این اعتصاب و فراگیرتر بودن آن نسبت به هر دوره‌ی دیگر است.

اعتصاب مردم در کردستان و اعتراض‌شان به جمهوری اسلامی طفل بی گناهی است که نیروهای سیاسی ناسیونالیست کرد در رقابت‌های درونی و کسب اعتبار و مشروعیت خود در آن جامعه، حداکثر استفاده سیاسی‌شان را از آن می‌کنند. چیزی که ناسیونالیسم کرد سنتاً با آن زاده شده و بدون این فرصت‌طلبی نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد. باید از این اعتصاب تا آخرین لحظه‌اش دفاع کرد و همزمان علیه نیروهای سیاسی که تلاش کردند این مبارزه را محلی و قومی کنند و امروز تلاش می‌کنند دستاورد آن مبارزه را نه برای تقویت جنبشی که علیه جمهوری اسلامی در جریان است، بلکه برای تقویت جنبش خودشان یعنی ناسیونالیسم کرد استفاده کنند، ایستاد. باید بدون کوچکترین امتیاز و اغماض و کوتاه آمدن در مقابل سیاست‌های ارتجاعی‌شان؛ خصوصاً جریانات ناسیونالیست راست در ایران، از حزب دمکرات تا باند زحمتکشان و خبات ایستاد. متأسفانه بسیاری از نیروهای موسوم به چپ در ادامه امتیازاتی که به این جریانات میدادند امروز هم، بدلیل فرصت طلبی یا بی درایتی خود، به کسب اعتبار مجدد این جریانات کمک کردند و تحت این عنوان که «ما علیرغم گرایشات مختلف مان با هم اتحاد کردیم و باعث شدیم که آن اعتصاب پیروز شود»، آنرا توجیه می‌کنند.

این اعتصاب موفق بود. این اعتصاب بدون فعالیت فعالینی که در محل نیرو بسیج کردند، مردم را تشویق کردند، دست به کار شدند، سازماندهی کردند و آن را ممکن کردند، امکان نداشت. باید به همه آنها دست مریزاد گفت. اما نباید به خاطر این پیروزی خطر بزرگتر را نادیده بگیریم. متأسفانه با کمپینی که راه افتاده مبنی بر اینکه «مبارزه سیاسی و متحد همه احزاب از راست و چپ»، بدون کمترین انتقاد به جنگ نیابتی که مرکز همکاری رسالت آن را به عهده گرفته، بدون اعلام اینکه باند زحمتکشان و خبات باندهای «سناریوی سیاه» هستند و این صف متحد را در مقابل جامعه قرار دادن، چیزی جز تقویت صف احزاب ارتجاعی ناسیونالیست کرد، ندارد.

توجیهاتی چون «ما با هم همکاری نکرده‌ایم»، «از توافق کومله به این مرکز خبر نداریم» و... تغییری در این واقعیت نمیدهد که قرار دادن یک صف، از خبات و زحمتکشان تا جریانی که به خود لقب کمونیست می‌دهد، در مقابل جامعه به عنوان نقطه قدرت این اعتراض فقط و فقط تضعیف صف مستقل طبقه کارگر، تضعیف مبارزه آن مردمی است که در آن روز به اعدام، فقر، فلاکت، حمله به یک نیروی اپوزیسیون، مستقل از ماهیت این نیرو، اعتصاب کردند و تقویت ناسیونالیسم کرد است.

امروز جمهوری اسلامی هم تلاش میکند مبارزه طبقه کارگر در کردستان را بخشی از مبارزه این نیروها قلمداد کند و آنرا منزوی کند. با مستمسک اینکه «این‌ها می‌خواهند ایران را ناامن کنند»، و «این‌ها همان کردهایی هستند که همیشه علیه به اصطلاح «تمامیت ارضی» ایران ایستاده‌اند»، ناسیونالیسم ایرانی را پشت سر خود متحد کند. سیاست هر دو ناسیونالیسم کرد و ایرانی در این سناریو منزوی کردن طبقه کارگر در کردستان است. یکی با دامن زدن به ناسیونالیسم و قومی‌گری کرد، دامن زدن به عرق ملی در کردستان و دیگری با دامن زدن به عرق ناسیونالیسم ایرانی و ایرانی‌گری با پرچم «دفاع از تمامیت ارضی و امنیت ایران»! اینها دو سر یک جدال

ارتجاعی اند اما قربانی این جدال طبقه کارگر و مردم محرومی اند که چه در کردستان، چه در تبریز، چه در اراک، چه در اهواز و چه در هفت تپه برای رفاه، برای آزادی و برای سعادت به خیابان‌ها آمده‌اند و می‌گویند «جمهوری اسلامی را نمی‌خواهیم».

هیچ تقابلی با جمهوری اسلامی هیچوقت توجیه کننده تقویت جریانات ارتجاعی مانند حزب دمکرات و باند زحمتکشان به نام چپ، سوسیالیست و کمونیست، نبوده. برای یک نیروی کمونیست هیچ درجه از ضدیت با بورژوازی حاکم در ایران و حاکمیت ایران توجیه نمی‌کند که خود را در کنار جریانات باندهایی مانند خبات و زحمتکشان قرار دهد.

اجازه بدهید به مخاطراتی که در مقابل این جامعه قرار گرفته‌اند هم اشاره ای بکنیم.

زمانیکه حزب دمکرات شاخه هجری با سیاست «راستان» خود اعلام کرد کردستان را ناامن میکند، ما اولین جریانی بودیم که به مردم و همه احزاب سیاسی در کردستان و ایران هشدار دادیم جنگ نیابتی می‌تواند به کردستان کشیده شود. گفتیم کشاندن جنگ نیابتی به کردستان علیه مبارزه اجتماعی طبقه کارگر و مردم محروم برای به زیر کشیدن جمهوری اسلامی است. گفتیم «راستان» در تقابل با این مبارزه است. ما به نیروهای سیاسی هشدار دادیم که اگر در مقابل این جنگ نیابتی، که حزب دمکرات رأساً و رسماً در پیش گرفته است و رسماً اعلام می‌کند که «ما می‌خواهیم به دنیا نشان بدهیم که کردستان ناامن است و ایران ناامن است»، سدی نبندیم، نه تنها شاهد میلیتاریزه کردن کردستان خواهیم بود، نه فقط مبارزه طبقه کارگر در کردستان حاشیه ای خواهد شد، بلکه نقطه ضعفی خواهد شد برای مبارزه سراسری طبقه کارگر و مردم محروم علیه جمهوری اسلامی. گفتیم این سیاست به جمهوری اسلامی امکان می‌دهد تا هر مبارزه‌ای را سرکوب کند و هر مبارزه‌ای را به تحکات نظامی حزب دمکرات و باند زحمتکشان وصل کند. و امروز می‌بینیم که این کار را شروع کرده است. این خطر همچنان و شاید جدی تر در مقابل جامعه قرار دارد.

متأسفانه نه آن وقت و نه امروز این خطر از طرف نیروهای موسوم به چپ جدی گرفته نشد و امروز هم به یمن قرار دادن یک صف متحد، از احزاب دمکرات و زحمتکشان و مرکز همکاری احزاب کردی تا کومله و سازمانهایی که به خود عنوان چپ میدهند، در مقابل جامعه، جریانات ناسیونالیست کرد دست راستی مشروعیت، اعتماد به نفس و اعتبار بیشتری برای کشیدن جنگ نیابتی به کردستان پیدا کردند.

این مخاطره‌ای است که بعد از اعتصاب موفقیت‌آمیز مردم در کردستان، در مقابل جامعه قرار گرفته است. مخاطره‌ای که فعالین سیاسی، مدنی و کارگری در داخل هم آنرا هشدار میدهند. هشدار می‌دهند که همین نیروهای به اصطلاح چپ تلاش میکنند با راه انداختن جنگ و جدل در میان فعالینی که تا این اعتصاب را ممکن کردند، حاشیه ای اش میکنند. فراخوان من به همه این دوستان این است که وارد این جنگ‌ها نشوید. اتحاد شما چنین اعتصابی را ممکن کرد. این اتحاد مبارزاتی‌تان را علیه جمهوری اسلامی و علیه ناسیونالیسم کرد حفظ کنید. نباید اجازه بدهید دست فعالین سیاسی و اجتماعی که در آنجا توانستند این اعتصاب را ممکن کنند از دست دیدگر در آورند و باعث تفرقه تان شوند. دوستان! اتحاد شما این اعتصاب را ممکن کرد. اجازه ندهید که رقابت‌های درون ناسیونالیسم کرد به رقابت و جدال میان شما تبدیل شود.

به مخاطرات پیش رو برگردم. همانطور که اشاره کردم هم ناسیونالیسم کرد و احزاب آن و هم جمهوری اسلامی کردستان را به حلقه ضعفی برای این مبارزه سراسری علیه جمهوری اسلامی تبدیل کرده‌اند. کسانی که هم سن من هستند به یاد دارند که تعرض سال پنجاه و هشت به کردستان با همین نوع پروپاگانداها صورت گرفت. می‌گفتند «مشتی تجزیه‌طلب و ضد انقلاب» می‌خواهند به انقلاب ضربه بزنند، تجزیه طلب اند و هنوز تبلیغاتی که خمینی و جمهوری اسلامی در بیست‌وششم مرداد راه انداخته آن را به یاد داریم که «این‌ها می‌خواهند کردستان را جدا کنند و باید به آنها حمله کرد». به وب‌سایت «تسنیم» نگاه کنید ببینید آیا امروز هم همین‌ها را نمی‌گویند؟ آن روز یک نیرو توانست در مقابل این بسیج نیرو علیه کردستان بایستد و آن هم کمونیست‌هایی بودند که اعلام کردند ما جنبشی هستیم برای دفاع از انقلاب و کردستان سرخ سنگر دفاع از انقلاب شد. نه سنگر دفاع از خودمختاری، نه سنگر دفاع از فدرالیسم قومی! به یمن حضور و قدرت همین کمونیست‌ها ناسیونالیسم کرد در کردستان شانس برای منزوی کردن این سنگر و معامله با جمهوری اسلامی پیدا نکرد. چهل سال مبارزه مردم در کردستان علیه

جمهوری اسلامی بخشی از مبارزه کل آن جامعه علیه فقر، استثمار و استبداد و برای رفاه و آزادی بوده. مبارزه ای که امروز می‌خواهند مهر «فدرالیسم قومی» را به آن بزنند

اگر آن روز نیرویی اجازه نداد کردستان منزوی شود و کردستان را به سنگر دفاع از انقلاب کرد، کمونیست‌هایی بودند که شفاف و روشن در مقابل ناسیونالیسم کرد، به نمایندگی حزب دمکرات، ایستادند. آن دوره ناسیونالیسم کرد یک حزب داشت آنهم حزب دمکرات بود و مثل امروز و این باندهای کوچک ارتجاعی امروز موجود نبودند. یک حزب دمکرات بود که سمبل سازشکاری، سمبل کشیدن پای سپاه به کردستان و سمبل لیبک به خمینی بود. و امروز اگر ما، که رسالت همان کمونیست‌ها را به عهده داریم، در کردستان با همان روشنی در مقابل این ناسیونالیسم کرد نایستیم و در مقابل آوانس‌ها و امتیازاتی که تحت عنوان مبارزه با جمهوری اسلامی و تحت عنوان مبارزه مردم علیه جمهوری اسلامی به آن داده می‌شود، سد محکمی نیندیم، کردستان از منزوی شدن مصون نخواهد بود. دست جمهوری اسلامی در بسیج نیروهای ناسیونالیسم ایرانی علیه مردم در کردستان و علیه مبارزه مشترکشان بسته نیست. دست ناسیونالیسم کرد هم بسته نشده که تفرقه جدی را میان طبقه کارگر در کردستان و طبقه کارگر در سایر نقاط ایران بوجود بیاورد. «کردستان همیشه سرخ می‌ماند» محتوم نیست. باید کمونیست‌هایی باشند که آن را سرخ نگه دارند. نیروهایی که به خود لقب چپ می‌دهند اما دائماً به خاطر بدهکاری شوونیسم فارس به ناسیونالیسم کرد به آن هستم یا شما» رقابت دارند، نیروهای چپی که دائماً به خاطر بدهکاری شوونیسم فارس به ناسیونالیسم کرد به آن آوانس می‌دهند و خود را همیشه طلبکار ناسیونالیسم کرد می‌دانند، نیروهایی نیستند که بتوانند این صف را ببندند. نیروهایی نیستند که بتوانند کردستان را سرخ نگهدارند. اتفاقاً نیروهایی هستند که به هر دلیلی، فرصت‌طلبی یا عدم تشخیص یا به هر دلیلی، می‌توانند مایه منزوی شدن این مبارزه باشند.

مخاطره ای که ظاهراً متأسفانه جز از ما و شاید کسانی در داخل آن را نمی‌بیند. شعف انگیز نیست که در این مسئله ما تنها هستیم. اصلاً شعف انگیز نیست که ما به عنوان حزب سیاسی تنها هستیم. اما در عین حال افتخار آمیز است که ما از روز اول مخاطرات را گفتیم و تا آخر پای آن می‌ایستیم و سعی می‌کنیم در مقابل آن صفی ببندیم.

تا جائیکه به تقابل با ناسیونالیسم کرد برمیگردد بعد از این اعتصاب عمومی باید کار جدی را در مقابل خود قرار دهیم. اولاً، به نظر من نباید به هیچ عنوان اجازه بدهیم این جریان‌ها میان فعالین مدنی و کارگری در داخل کشور، که تا امروز در کنار هم مبارزه کرده‌اند، تفرقه بوجود بیاورند. دوماً، ما باید تلاش کنیم که بیشترین نیرو را حول مقابله با نیروهای اصلی ناسیونالیسم کرد، که امروز با اعتماد به نفس بیشتر و با مشروعیت بیشتر سعی می‌کند دوباره پیکر نحیف شان را به عنوان نماینده مردم در کردستان در مقابل جامعه قرار دهند و کردستان را دستمایه سهمگیری خود کنند، سازمان دهیم. این دو وظیفه بزرگ و جدی ما هستند و فکر می‌کنم صرف نیروی جدی را از ما می‌طلبد. طرف اصلی این تقابل آن جریان‌ها ناسیونالیست ارتجاعی کرد هستند که بعد از این ماجرا ظاهراً قدرتمندتر، با اعتبار بیشتر، با مشروعیت بیشتر و با اعتماد به نفس بیشتر کنار جریان‌ها دیگر می‌ایستند و می‌گویند همکاری ما باعث شد این اعتصاب عمومی تا این حد موفق بشود.

این اوضاع بیشتر از هر زمانی از ما کمونیست‌ها و هر کسی که خود را در این صف می‌بیند، می‌طلبد که یک مقابله جدی، اجتماعی، سیاسی و همه‌جانبه را علیه ناسیونالیسم کرد، چپ و راست آن، به پیش ببرد. ممکن است ما در این جدال در مقابل تعداد زیادی از نیروهای سیاسی در کردستان قرار بگیریم. اصلاً اهمیتی ندارد. اما انرژی و کار چند برابر قبل از ما می‌طلبد. مسئله فقط کردستان و بدهکاری ما به کردستان نیست. کردستان می‌تواند دروازه قدرت کمونیست‌ها باشد، اما در عین حال می‌تواند دروازه به شکست کشاندن کمونیست‌ها و قدرت‌گیری ناسیونالیسم قومی کرد هم باشد. ما باید تضمین کنیم کردستان سرخ میماند.

با تشکر از رفیق سعید محمدی در پیاده کردن فایل صوتی سخنرانی

منتشر شده در نشریه کمونیست ماهانه، دور دوم، شماره ۲۳۳

چرا به فراخوان احزاب نپیوستید؟

گفتگوی رادیو نینا با مظفر محمدی

نینا: شما در مطلبی اشاره می‌کنید جمهوری اسلامی تعرضی را در ابعاد سراسری ایران از دانشگاه‌ها تا اعدام فعالین سیاسی و حمله به مقرات احزاب اپوزیسیون سازمان داد. گفتید که جمهوری اسلامی علاوه بر ارباب اهداف منطقه ای و سیاست‌هایی پشت این تعرض تعقیب می‌کند که مردم باید به آن آگاه باشند. این سیاست‌ها کدامند؟

مظفر محمدی: من در آن مطلب به اهداف جمهوری اسلامی اشاره کردم و همچنین از سوء استفاده ناسیونالیسم کرد از پتانسیل مبارزاتی مردم به نفع خود حرف زدم. اینجا بطور خلاصه می‌گویم که این اهداف از دو طرف کدامند:

– اهداف جمهوری اسلامی یک جنبه اش مرعوب کردن جامعه و قدرت نمایی در تقابل با خیزش‌های توده ای است که از دیماه ۹۶ شروع شده است. اما کسانی که کوتاه بینانه فکری کنند اعدام‌ها و حمله به مقرات احزاب اپوزیسیون در خارج مرزها فقط بخاطر مقابله با مردم کردستان است، ابعاد این حمله را نمی‌فهمند.

– هدف دیگر جمهوری اسلامی جلوگیری از کشیده شدن جنگ نیابتی به کردستان است که با راسان حدکا شروع شده است.

– هدف منطقه ای دیگر رژیم قدرت نمایی در مقابل امریکا و متحدینش در منطقه است که آن را با مانور قدرت موشکی و برد و دقت آن خواست به مخالفین نشان دهد. خواست بگوید که می‌تواند دشمنانش را در آنطرف مرزها و در فاصله چند صد کیلومتری هم بزند. این در شرایطی است که مساله توان موشکی جمهوری اسلامی از جانب امریکا و دول خلیج مورد سوال است.

– و بالاخره رژیم هدف جدا کردن مبارزه مردم کردستان از اعتراضات و خیزش‌های سراسری ایران را هم تعقیب می‌کند و می‌خواهد بگوید بامردم کردستان مشکلی ندارد و مشکل و مساله اش نیروهای جنگ نیابتی است که حدکا آن را نمایندگی می‌کند.

از طرف دیگر احزاب ناسیونالیست کرد و اتحادشان در «مرکز همکاری احزاب کردی...» تلاش می‌کنند مبارزه مردم کردستان را کردی و محلی جلوه بدهند و اعتصاب مردم را در خدمت این سیاست ناسیونالیستی و تفرقه افکنانه قرار دهند.

نینا: ما شاهد بودیم که بعد از اتفاقاتی که افتاد اعتصاب در کردستان با موفقیت به پیش رفت. این اعتصاب چه تاثیری بر فضای اعتراضی جامعه کردستان و ایران بعد از دیماه دارد؟

مظفر محمدی: اعتراض مردم کردستان به شکل اعتصاب عمومی قطعاً تاثیر مثبتی بر تداوم اعتراضات سراسری مردم محروم ایران دارد. ما این اعتراض را در ادامه همان مبارزات و علیه فقر و فلاکت و بیکاری و تورم و بحرانهایی که دامنگیر معیشت و زندگی مردم شده است، ارزیابی می‌کنیم. ما قطعاً رده می‌کنیم که گویا اعتصاب مردم لیبک به احزاب کردی بود. بدون اینکه فراموش کنیم که ناسیونالیسم کرد در ابعاد اجتماعی هم صاحب نیرو

است. بحث بر سر چرایی این مساله جایش اینجا نیست. و من فقط اشاره کوتاهی به آن می کنم:

احزاب کردی مبارزه امروز مردم کردستان را به تاریخ ملاک و عشایر ناسیونالیست از قاضی محمد و شیخ محمود و ملا مصطفی و غیره وصل می کنند. و تاریخ ۴۰ ساله مبارزات مردم علیه جمهوری اسلامی را در ادامه آن می بینند. اما این پیوندی دروغین و فریبنده است. از انقلاب ۵۷ به این طرف جنبش انقلابی، رادیکال و کمونیستی ای در کردستان عروج کرد که بیان ابعادش و سنتهایش و مبارزاتش در اینجا نمی گنجد. این جنبش هیچ سنخیتی با جنبش کردایه تی احزاب ناسیونالیست ندارد. حتی ناسیونالیسم کرد دیگر آن جریان سنتی سابق و متکی به نیروی اجتماعی متأثر از جنبش کردایه تی نیست.

بخشی از ناسیونالیسم کرد در منطقه که پ ک ک آن را نمایندگی می کند، مساله ملی و دولت کردی را رد کرده و شانس خود را برای گرفتن سهمی از قدرت در اتحاد و همکاری با دولتهای حاکم کشور خود می بیند.

بخش دیگر در کردستان عراق می خواهند با اتکا به دولت بغداد و سپاه قدس جمهوری اسلامی و جناحی با اتحاد با دولت ترکیه می خواهند حکومت میلیشیایی اقلیم را ترمیم کنند و سهم غارتگرانه شان از ثروت جامعه و از قدرت حفظ نمایند.

و بخش دیگر در کردستان ایران که امروز "مرکز همکاری احزاب کردی" آن را نمایندگی می کند هم حتی به همین نیروی متوهم و غفمانده اجتماعی خود هم اعتماد و امید ندارد. در عوض به امریکا و شیوخ عرب آویزان شده و شانس گرفتن سهمی از قدرت را در سناریوی کثیف آنها جستجو می کند.

اگر این فاکت ها را بپذیریم هر انسان منصفی می تواند قضاوت کند که تاریخ و تلاشهای ناسیونالیسم کرد و بویژه جریانات ناسیونالیستی و قومی و مذهبی در کردستان ایران ربطی به اعتراض و مبارزه مردم کردستان و منفعت کارگر و زحمتکش و محروم ندارد. امروز این جناح ارتجاعی، برعکس به نیروهای سناریوی سپاه در کردستان تبدیل شده است. کسی که این تغییر موضع احزاب کردی در کردستان ایران و چرخش به طرف امریکا و شیوخ منطقه را نبیند، خاک به چشم مردم می پاشد. موقعیت ناسیونالیسم کرد در کردستان ایران عوض شده است. مثل دوره انقلاب ۵۷ و حتی ده سال قبل نیست که می شد احزاب این جریان را عناصر سفید و قابل همکاری دانست. حرف من در مخالفت و ضدیت با ناسیونالیسم بطور کلی نیست. بحث بر سر تغییر موقعیت این جریان به عناصر سناریوی سپاه در اتحادشان با سیاستهای امریکا و اسرائیل و عربستان و غیره است. این خطری است که می بینیم و متأسفانه خیلی ها که خود را چپ می نامند یا نمی بینند یا مرعوب آن شده اند...

چپ ها می خواهند نیروی اجتماعی ناسیونالیسم در کردستان کماکان پشت حدکا بماند و بعنوان جنبشی اجتماعی رسمیت مادام العمرش را بپذیرند. و تلاش نمی کنند چشم این نیرو را به حقایق جدید باز کنند. در مقابل سناریوی منطقه ای و جنگ نیابتی و ادعای رهبری "خلق کرد" شان سکوت کرده اند. ما این را حتی زمانی حدکا با جمهوری اسلامی می جنگید و خود را رهبر "جنبش خلق کرد" می نامید و ما را به سکوت در مقابل خودش تهدید می کرد و علیه ما دست به جنگی کثیف زد و قتل عام کمونیست های پیکار در بوکان و اعدام رفقای کمونیست اسیر ما را در پرونده دارد، نپذیرفتیم و گفتیم در کردستان دو جنبش اجتماعی چپ و راست، بورژوازی و کارگری و ناسیونالیستی و کمونیستی وجود دارد که هر کدام اهداف خود را دارد و تنها همسویی ما جنگ با جمهوری اسلامی است. جنبش ما این واقعیت را نه با تبلیغ صرف بلکه با مقاومت در مقابل جنگ اش با ما و با زور به حدکا و در عمل قبولانندیم.

نینا: شما به تاثیر مثبت اعتصاب بر فضای اعتراضی جامعه ایران و کردستان اشاره کردید و نقش جدید ناسیونالیسم کرد، میخوایم ببینیم که از این وضع موجود چه نتایج و درس هایی باید گرفت؟ و فکر می کنید کمونیست ها اکنون و بعد از این اعتصاب علیه چه چیزی صف ببندند؟

مظفر محمدی: ببینید، امروز کمونیسم در کردستان صرفاً با نام چپ تعریف نمی شود. زمانی کومه له ی قدیم

کمونیست تعریف می شد و انزمان با وجود اینکه ما حدکا را عنصر سپاه نمی دانستیم، اما نه مرعوب جنگش با ما شدیم و نه به آن آوانس و امتیاز دادیم. حدکا خیلی تلاش کرد که ما این جریان را انقلابی بنامیم. و ما گفتیم نیستید و نبود. امروز این جریان صد برابر به راست و ارتجاع خزیده است. اما جریاناتی که علی العموم خود را چپ می نامند، امروز حتی از موقعیت آندوره تنزل کرده اند. در نتیجه کمونیسم و چپ در کردستان تعریف دیگری دارد. طیف وسیعی از فعالین کارگری و کمونیست و فعالین اجتماعی عروج کرده است که با این چپ تداعی نمی شود. حساب خود را از این چپ جدا کرده است. محتوای فعالیت کارگری و کمونیستی و انقلابی این ها با عملکرد و سیاستهای چپ سنتی خیلی فاصله دارد. حتی می توان گفت این چپ و بال گردن کمونیسم واقعی در کردستان شده است.

اتحاد عمل این چپ با "مرکز همکاری احزاب کردی" آگاهانه یا ناآگاهانه و از سر همه با هم باشیم و همه کردها متحد شوند، به مانهی بر سر راه مبارزه شفاف و مرزبندی طبقاتی و سیاسی کمونیسم واقعی در کردستان تبدیل شده است. کومه له ی امروز در راس و رهبری این چپ علی العمومی قرار دارد. این اولین درسی است که کمونیست ها و کارگران در کردستان می گیرند.

کمونیست های کردستان ولو بخشا تحت تاثیر جریانات چپ در اعتراض اخیر و سازماندهی اعتصاب فعالانه شرکت کردند،

اما طیف آگاه تر و روشن تر این کمونیسم هم، صریح و قاطع گفتند ما با ناسیونالیسم کرد و جنگ نیابتی و کشاندن پای دول منطقه به کردستان ایران میانه ای نداریم. گفتند مبارزه و اعتصاب و اعتراض مردم ریشه در نارضایتی عمومی و فقر و فلاکتی دارد که به جامعه تحمیل شده و علیه سرکوب و ارعاب جمهوری اسلامی است. این بخش صف خود را جدا اعلام کرده و هشدار دادند که مبادا پیروزی اعتصاب، پیروزی "مرکز همکاری احزاب کردی" تلقی شود و مدالشان را به سینه مصطفی هجری و عبدالله مهتدی و خه بات بزنند. کاری که چپ سنتی در کردستان کرد و عملا اعتصاب را به کیسه ناسیونالیسم کرد ریخت و خود به آن ها سواری داد.

این تجربه و درس دیگری است که کمونیسم واقعی در دل هیاهوی چپ و راست ناسیونالیسم کرد، مهر خود را بر این مبارزه زد. تلاش می کند نگذارد صدای مردم زیر هیاهوی جنبش کردایه تی خفه شده و مبارزه مردم مصادره شود. البته نمیخواهم ادعا کنم که در این اتفاق ناسیونالیسم کرد چیزی نصیبش نشد. برعکس احزاب کردی به همت "چپ علی العموم و سنتی" هم توانست رنگ ملی و قومی و محلی خود را بر این مبارزه بزنند. و این کار کمونیست ها را سخت تر کرده است. تا بتوانند این موج را رد کرده و عوارضش را که موقتی است خنثی کنند.

نینا: گفته می شود که حزب حکمتیست خط رسمی در اعتصاب شرکت نکردید و فعال نبودید، می گویند که شما در مورد این اعتصاب عمومی در کردستان کاملاً پاسیو عمل کردید نظر شما در این رابطه چیست؟

مظفر محمدی: سوال خوبی مطرح کردید. بگذار بگویم که این اولین بار نیست که کمونیسم ما را پاسیو غیر دخالتگر قلمداد می کنند. در جریان جنبش سبز هم به ما این را گفتند. ما حتی در آن جریان به مردم گفتیم با جنبش سبز نروید این جناحی از رژیم است. و بعد معلوم شد حق با ما بود و مردم اشتباه کردند. هر چند چپ مخالف ما و طرفدار جنبش سبز به این واقعیت اعتراف نکرد و خجولانه از کنارش رد شد.

نمیخواهم بگویم که این اعتصاب هم مثل همان تظاهرات بزرگ جنبش سبز بود یا احزاب کردی جناحی از رژیم اند. نه. اما ما از فراخوان اعتصاب حمایت نکردیم، چون اهداف و سیاستهای پشت آن را که اوایل حرفم، گفتم را می دانستیم. برای ما مساله شرکت یا شرکت نکردن در اعتصاب صورت مساله نبود. گفتیم کمونیست ها در سازماندهی اعتراض نقش زیادی ایفا کردند و سهم ما اگر بیشتر از چپ های علی العموم نباشه، کم تر نبود.

اما ما با قافله ی "اتحاد کردایه تی" نرفتیم. و لزومی هم نداشت جداگانه و در رقابت با آنها فراخوان اعتصاب بدهیم. ما به پیروزی اعتصاب بدلیل انگیزه و محتوای اعتراض مردم که همان نفرت از رژیم و لبریز شدن کاسه صبر

مردم از فقر و فلاکت، مطمئن بودیم. ما مطمئن بودیم که حتی اگر یک نهاد مدنی و زیست محیطی هم فراخوان می داد، مردم اعتصاب می کردند. در نتیجه نه تقدیس اعتصاب درست است و نه هنر در درایت و هوشمندی فراخوان دهندگان بود. خودشان می گویند ما حتی قبل از اعدام ها و حمله به احزاب اپوزیسیون به اعتصاب فکر کردیم! (معلوم نیست چرا برای لغو حکم اعدام سه زندانی سیاسی، فراخوان اعتصاب ندادند). البته خودشان هم جواب دادند که نمی گرفت!

در نتیجه ما موفقیت اعتراض را حتمی می دانستیم. اما فرصت طلبی نکردیم و به رقابت و سهم خواهی با احزاب ناسیونالیست کرد برخاستیم. ما به سهم خود خواستار مقابله سراسری و مردم کردستان علیه اعدام و حمله به احزاب اپوزیسیون شدیم. و کمونیست ها در کردستان برای سازماندهی این اعتراض تلاش کردند.

حمایت نکردن از فراخوان جبهه چپ و راست ناسیونالیسم کرد، به معنای مخالفت با مبارزه مردم علیه جمهوری اسلامی نیست. در نتیجه صحبت از پاسیفیسم و عدم دخالتگری کمونیسم ما در مبارزه علیه جمهوری اسلامی، هم پوچ و هم یک غرض ورز غیر سیاسی است. کمونیسم ما در خیزش دیماه و در تلاش برای سازماندهی و صاحب رهبری و متحد کردن و صاحب سازمان کردن نیروهای پیشرو این جنبش چه در میان طبقه کارگر و چه محرومان جامعه، سنت و تجاری را ثبت کرده است و افقی را پیشروی کارگران کمونیست و مدافعان آزادی و برابری در سراسر ایران و در کردستان گشوده است.

اجازه بدهید در پایان جواب به این سوال بخاطر اینکه عمومی حرف نزده باشم بطور مشخص به اظهارات رحمان حسین زاده در یک مصاحبه تلویزیونی اشاره کنم. ایشان با حرارت تلاش می کنند اتحاد عمل شان با مرکز همکاری احزاب کردی، توجیه کرده و حتی از آن اعلام برائت کنند. و در این رابطه نقد و مخالفت ما را با همان الفاظ کذابی و شناخته شده پاسیو و غیر دخالتگر و منزوی و جمعی محدود، توضیح دهند.

من در اینجا به رحمان حسین زاده می گویم، رفیق، الان دیگر دیر شده است. این توجیهاات را کسی از شما نمی خرد.

شما می گویند چپ ها، یعنی کومه له و شما دو کمیته حزبیان و ره و ت سوسیالیستی (معلوم نیست این یکی از کی وارد خانواده این چپ شد) فراخوان مستقل خودتان را دادید و ناسیونالیستها هم فراخوان جداگانه. گفتید انها تاریخ را از دوشنبه به چهارشنبه تغییر دادند و به ما پیوستند. و گفتید عزیز زاده رفت و آنها را قانع کرد که همه باهم باشیم و هماهنگ. درسته؟

حتی گفتید مسوولیت هماهنگی فراخوان شما ها و ”مرکز همکاری...“ برعهده ابراهیم عزیز زاده است و خودش باید جواب بدهد! گیریم چنین باشد و عزیز زاده از بالای سر اتحاد شما و خودسرانه رفته و با به قول شما ارتجاع ”مرکز همکاری احزاب کردی، زدو بند کرده و قانعشان کرده و توافقشان را برای فراخوان مشترک و هماهنگ جلب کرده است...!

ولی شما چرا ساکت بودید؟ چرا الان؟ فکر نمیکنی دیگر دیر شده است و کسی تو را باور نمی کند؟

پس سوال این است که چرا به پیوند نامبارک شما چپ ها با ارتجاع احزاب کردی رضایت دادید؟ بحث بر سر این نیست که شما با فراخوان احزاب کردی مخالفت می کردید. ما هم به فراخوان هیچ جریانی مخالفت نکردیم. بحث بر سر این است چرا قبل از فراخوان و یا همزمان با آن همانوقت این اعلام برائت را نکردید؟ چرا همانوقت نگفتید، مردم، هشیار باشید این اعتصاب و مبارزه، محلی و قومی و کردی نیست. شما در میزگرد بقول خودتان ”ارتجاع مرکز همکاری احزاب کردی“، حرفی از این برائت نزدید؟ شما همه چپ و راستان در میزگرد گفتید، یکی از نقطه قوت های اعتصاب اتحاد عمل احزاب بود و بر ادامه ی این اتحاد و همکاری تاکید کردید...!

خوب. خودتان قضاوت کنید. مردم به کدام باور کنند؟ به اینکه فراخوان شما ربطی به فراخوان مرکز همکاری احزاب کردی نداشت و اینکه این ها ارتجاع اند یا به اتحاد عمل و همکاریتان با آنها در تبلیغات و در عمل؟ یا بقول خودتان عزیز زاده کلاه سرتان گذاشته و شما را قاطی ارتجاع کرده است...؟ من به رحمان حسین زاده اطمینان می دهم که کمونیستهای کردستان جواب این سوالات را دارند و دادند. شا هنوز هم حاضر نیستید به این دوستانان در ”مرکز همکاری...“ بگویند دست از ماجراجویی بردارید؟ به جنگ نیابتی تان خاتمه دهید. مردم دیگر تاوان این

سیاست کثیف شما را نمیخواهند بدهند. فضای جامعه را نظامی نکنید. بگذارید مردم مبارزه شان را بکنند... نه. نمی گویند و منتظرید باز هم اتفاقی بیفتد و فرصتی دیگر و هیاهویی دیگر. ولی کمونیسم و کارگر در کردستان باید جلو این سیاستهای ناسیونالیسم کرد را بگیرند و ما می توانیم!

بخشید اگر صبحتهام طولانی شد بد نیست در اینجا به لفظ شناخته شده رحمان در باره ”جمع محدود“ فقط چند کلمه بگویم. میگویم دوست عزیز، گز شما برای اندازه گیری ”محدود“ بودن ما و ”نامحدود“ بودن شما و کمیته یک نفری حککا و کومه له چیست؟ از نظر من این گز میتواند این ها باشد:

۱- ما این سه جریان دوستیم و متحد و با هم. در نتیجه ”نامحدودیم“ و شما تنهاییید و ”محدود“. پس یک معیار گز کردنتان، دوستی و اتحاد عمل شما است.

۲- چون شما به ”جمع نامحدودها“ انتقاد دارید و مثل ما فکر نمی کنید و سیاست ما را قبول ندارید پس ”محدودید“.

۳- و بالاخره گز ما نه بر اساس استراتژی و خط و سیاست و تاکتیک بلکه بر اساس شمارش و عدد است!

ولی مطمئن باشید که شما در هر سه مورد اشتباه فاحشی می کنید و خود را گول می زنید. ما برای اتحاد عمل پرنسیپ سیاسی و معیارهای اصولی ای داریم که شما به آن پایبند نیستید. شما حقایقی را زیرفرش می کنید که جز فریب دادن مردم معنی ندارد. در سیاست هم، ما احزاب ناسیونالیست کرد را مثل سابق و شایسته ی اتحاد عمل و همکاری نمی بینیم. ”مرکز همکاری احزاب کرد“، یک جریان ارتجاعی و اعضایش عناصر سناریوی سیاه کنونی و آتی تحولات کردستان اند.

برای شما که این احزاب را هنوز جریانات درون ”جنبش خلق کرد“ می نامید، حق دارید با آنها هر اتحاد و همکاری بکنید، دیپلماسی داشته و لاس سیاسی بزنید... و ما به این سیاست انتقاد داریم و جواب شما این است که ما ”جمعی محدودیم“!! شکی نداشته باشید که کمونیست های کردستان به این ادعا و توجیه غیر سیاسی تان می خندند.

گز شما برای اندازه گیری و ارزیابی سیاسی نیست. و این نشان می دهد که این شما باید که هنوز فرقه اید و این سیاست کمونیستی و کارگری است که تجربه ی جنبش آزادی و برابری ”داب“،

جنبش زنان و جامعه حمایت آن در کردستان، سیاست تحزب کمونیستی طبقه کارگر و اتحاد و تحزب کمونیست ها در محل های کار و زندگی در کردستان که پایشان در جامعه و روی زمین سفت قرار دارد، مجامع عمومی و شوراهای کارگری و مردمی

از اینجا به بعد باید در نشره درج شود

در محل های کار و محلات زندگی... این ها است که “ جمع محدود“ ما در تنوری و سیاست و عمل با آن درگیریم. و “جمع نامحدود“ شما آویزان ناسیونالیسم کرد!

داشتم این یادداشت را می نوشتم که خیر عملیات نظامی الاحواز و کشتار سربازان را در شهر اهواز شنیدم. خوب است به این هم فکر کنید که تفاوت جنگ نیابتی احزاب ناسیونالیست پرو ترامپ و پرو عربستان در میوان و دیگر شهرهای کردستان با الاحواز چیست؟ از یک خانواده نیستند؟ بعدا به این برمیگردیم.

و کلام آخر، کمونیستها و فعالین کارگری و سیاسی و مدنی باید بدانند که این موج هیاهو و فشار سنگین تبلیغاتی ناسیونالیسم کرد برمیگردد. تلاش ما می تواند این فشار را خنثی کند. این شرایط گذرا است. ما به ظرفیت انقلابی و ضد ناسیونالیستی طیف و نسل جدید کمونیست های کردستان برای دفع این موج اعتماد داریم.

ناسیونالیسم و کمونیسم در کردستان به بهانه اعتصاب اخیر در کردستان

وریا نقشبندی

اعتصاب عمومی اخیر در کردستان در اعتراض به اعدام رامین حسین پناهی، زانیار و لقمان مرادی و همچنین بمباران مقرهای دو حزب دمکرات کردستان و کردستان ایران، بحث و جدل‌های را در میان طیف‌ها و جریانات مختلف مدعی چپ و همچنین راست ارتجاعی به راه انداخت. هر کدام به نحوی قصد مصادره و زدن مهر خود به این اعتصاب را دارند. چیزی که در این اعتصاب کتمان‌ناپذیر بود، هماهنگی کومله (سازمان کردستان حزب کمونیست ایران) با «مرکز همکاری احزاب کردستان ایران»، متشکل از حزب دمکرات کردستان، حزب دمکرات کردستان ایران، کومله انقلابی زحمتکشان کردستان ایران، کومله زحمتکشان کردستان و سازمان خبات، میباشد.

اولین فراخوان اعتصاب عمومی توسط «مرکز همکاری احزاب کردستان ایران» برای روز دوشنبه ۱۹ شهریور بود، که با وساطت کومله علیزاده به چهارشنبه تغییر یافت. با تاخیری کوتاه ما شاهد فراخوان مشترک روند سوسیالیستی کومله، کمیته کردستان حزب حکمیتست، کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری، مبارزان کمونیست و و کومله علیزاده بودیم. در حمایت از این اعتصاب لیست بلند بالایی از جریانات مختلف موسوم به چپ، فعالین و شخصیت‌های سیاسی منفرد نیز بچشم میخورد که بعدها وقتی طبل رسوایی این احزاب فراخوان دهنده در رابطه با همکاری با احزاب ارتجاعی و ناسیونالیست کردستان و اینکه این اعتصاب اساسا با هدف امتیازگیری کومله علیزاده از مرکز همکاری بوده بصدا درآمد، از این فراخوان و اعتصاب اعلام برانگیز شدند.

نکته اساسی که فراخوان دهندگان چپ ما به شدت اصرار دارند آن را زیر فرش کنند و یا حداقل با گله مندی درون خانوادگی آنرا حاشیه‌ای و از کنار آن عبور کنند رابطه همزمان کومله علیزاده با «مرکز همکاری احزاب کردستان» و فراخوان دهندگان دیگر به نام «فراخوان پنج حزب و سازمان سیاسی» است. همکاری که همان وقت هم رسماً و علناً اعلام شد. این هماهنگی را ابراهیم علیزاده قبل از اعتصاب عمومی در مصاحبه با تلویزیون کومله اعلام کرد. در نتیجه این ادعای فراخوان دهندگان چپ ما که این هماهنگی «بدون اطلاع ما بوده»، «بعدها متوجه شدیم» و توجیهاتی اینچنینی را کسی جدی نمیگیرد. فراخوان دهندگان «چپ» ما از این همکاری مطلع بودند و فرصت طلبانه خود را به ندیدن و نشنیدن زدند و تلاش کردند با سوار شدن بر موج اعتصاب عمومی آن را از آن خود کنند.

اما این بار هم اپورتونیزم این پنج جریانات کار دستشان داد و عملاً توسط علیزاده به کولی بده اردوی ناسیونالیسم کرد و رقابت درون خانوادگی اش با رقیبای خود در «مرکز همکاری» تبدیل شدند. همکاری کومله علیزاده با راست ترین باندهای ناسیونالیست کرد و اپورتونیزم جریانات دیگر هرچند گذرا و موقتی اما جان تازه‌ای به ناسیونالیسم کرد بخشید. این افصحاح سیاسی را باید مدال کردن همه شان کرد.

اگر کمی از هیاهوی احزاب چپ دخیل در فراخوان به اعتصاب فاصله بگیریم، می‌توان بهتر به مفهوم و ماهیت اجتماعی این اعتراض یکپارچه کسبه و بازاریان در کردستان پرداخت. همچنین از ادعای احزاب ناسیونالیست راست و باندهای ارتجاعی که تلاش کردند از یک واقعه تراز یک مشروع عینی برای خود کسب کنند، فاصله بگیریم، متوجه این واقعیت میشویم که بر متن فضای ملت‌هت جامعه جریحه دار شده و وجود اعتراضات وسیع دیگر زمینه یک اعتراض وسیع و اعتصاب عمومی، با توجه به سابقه این نوع اعتراض، با یا بدون این چنین فراخوانهای نیز امکان به وقوع پیوستن این اعتصاب بالا بود.

همانطور که گفتیم تاریخا نیز کردستان سابقه چنین اعتراضات و اعتصاباتی را در کارنامه خود دارد و به حق علیه اعدام و سرکوب و فقر یکپارچه علیه جمهوری اسلامی به میدان آمده‌اند. اشاره به چند نمونه برجسته دیگر در مورد اعتراضات عمومی کردستان، کمک میکند که مسیری را برای شکافتن و بیرون کشیدن این گرایشها از بطن این کنش‌های اجتماعی نشان دهد.

اعتصاب سراسری در واکنش به اعدام فرزند کمانگر در سال ۸۹، تظاهرات‌های خیابانی و اعتصاب در بعضی از شهرهای کردستان در واکنش به قتل شوانه قادری توسط جمهوری اسلامی در سال ۸۴، اعتصابات بانه در واکنش به بستن مرزها و همچنین کشتار کولبران، تظاهرات‌ها در حمایت از کوبانی، تظاهرات در اعتراض به ربوده شدن اوجالان و یک لیست دیگر از اعتراضات و اعتصابات کوچک و پراکنده که شاهد آن بوده‌ایم، نمونه‌هایی از اعتراض جامعه علیه اعدام و فقر و کشتار جمهوری اسلامی‌اند. می‌گوییم کوچک و پراکنده اما نه به خاطر بی‌اهمیت بودن یا بی‌تاثیر بودن آنها بلکه هیچ یک از این اعتصابات در یک ظرفیت عمومی مثل اعتصابات سراسری ظاهر نگردیده‌اند. در کنار سنت اعتصاب عمومی ما اول ماه مه‌های باشکوهی را در کردستان داشته‌ایم، مراسم‌های روز جهانی زن، تظاهرات علیه قتل‌های ناموسی داشته‌ایم، برای فعالین جانباخته کارگری و اجتماعی باشکوه‌ترین مراسمهای یادبود داشته‌ایم که آخرین نمونه مربوط به جان باختن چهار فعال محیط زیست مریوان بود.

با این مختصر توضیح از پتانسیل اعتراضی مردم کردستان به بهانه‌های مختلف علیه جمهوری اسلامی، لازم است به ریشه‌های تاریخی و سیاسی این نوع از تحرکات در کردستان، هژمونی‌های غالب و جدال و کشمکش بین آنها در هر دوره، کردستان و اعتراضات دی ماه، مبارزه در کردستان، جدال کمونیسم و ناسیونالیسم در کردستان و جمهوری اسلامی و ترویج ناسیونالیسم در کردستان پرداخت.

کردستان و اعتراضات دی ماه

در جریان اعتراضات دی ماه و خیزش‌های سراسری که به وقوع پیوست، جای کردستان به عنوان یکی از قطب‌های که همیشه و از ابتدای سر کار آمدن جمهوری اسلامی در تعارض با آن بوده است، خالی بود. فراموش نکنیم که ما در این دوره با خیزش محرومان در بیشتر شهرهای ایران روبرو بودیم، خیزشی که تاریخ حیات جمهوری اسلامی در تمام سالهای حاکمیتش به خود ندیده بود. یک خیزش برخاسته از سالها اعتراض و نارضایتی در گلو خفه شده که یکبار به علیه کلیت نظام به میدان آمد و یک نفر از چپ و راست نتوانست آن را قلم بگیرد. دی ماه تبلور یک نه بزرگ به انقیاد استثمار شدگان آن جامعه بود. این اعتراض زلزله‌ای بر پیکر حاکمیت موجود انداخت که آثار شکاف و ویرانی‌های آن را امروز در کل سیستم به روشنی می‌توان دید. این یک جدال طبقاتی بود که در دی ماه خود را در خیابانها به منصفه ظهور رساند، هر چند بی سازمان بود، حضور طبقه کارگر به عنوان یک طبقه در آن غایب بود، اما این ذره‌ای از خصلت طبقاتی این جدال و خیزش کم نکرد. شاید برای بسیاری این سوال پیش آمده باشد که چرا کردستان تحرکی از خود نشان نداد و با شهرهای دیگر همصدا نشد؟ چرا کردستان و اساساً سندج دیر به میدان آمد؟ آیا کردستان نسبت به این اعتراضات لاقید بود؟ آیا خواسته و مطالبات طبقه کارگر و محروم در کردستان با دیگر محرومان ایران یک جنس نیست؟ آیا خود را جدا از ایران میدانند؟ و خیلی از این دست سوالات و تعابیر مختلف که جواب به این سوالات میتواند هم آری باشد هم خیر که آن نیز منوط به مولفه‌های دیگری است که در اینجا به آنها اشاره میشود.

سیر این دور شدن مبارزات کردستان با مرکز یا بخش‌های دیگر ایران که بوضوح به چشم می‌خورد یک شبهه به وقوع نپیوسته است بلکه ماحصل سیاستهای درازمدتی میباشد که سالهاست جمهوری اسلامی برای آن هزینه کرده و محصولش را امروز دارد برداشت میکند. فقدان این هم جنبشی از سر سیر بودن شکم مردم کردستان نیست، خبر از داشتن یک وضعیت بهتر در کردستان نسبت به جاهای دیگر ایران نیست بلکه برعکس آن میباشد. کردستان دهه هاست برای یک زندگی بهتر فارغ از دسته بندی‌های درون جمهوری اسلامی در مبارزه بوده و هزینه‌های چه بسا سنگین تری نیز داده است. آزمونهای تاریخی گرانبهای در مبارزه با شوراهای اسلامی کار در کارخانه داشته است. اعتصابات کارگری، اعتراضات معلمان و بازنشستگان فرهنگی، خبازان و کارگران ساختمانی در این سالها، نمونه‌های از مبارزه مشترک سراسری در ایران است. اما تاخیر در حضور در خیزش دیمه نشانه نقش مخرب و تفرقه افکنانه احزاب ناسیونالیست کرد در کردستان است.

اگر در دیماه ناسیونالیستهای کرد، از چپ و راست، در کردستان بست نشسته بودند که ببینند سیر این اعتراضات به کجا ختم میشود، ما شاهد تحرک کمونیستها در سنجیدگی بودیم که صدای خود را به این اعتراض سراسری رسانند. تحرکی که علیرغم اینکه ادامه دار و سراسری نشد، اما نشان از وجود رادیکالیسم و کمونیسمی بود که در هر شرایطی به درست قدم برمیدارد و از خود عکس العمل نشان میدهد و اجازه نمیدهد ناسیونالیستها مبارزه مردم در کردستان را قومی و محلی کنند. همین را در رابطه جنبش کارگری و سایر اعتراضات در جامعه منجمله خیزش دیماه میتوان دید. در اعتراضات دی ماه نیز ما شاهد دخالت فعال طبقه کارگر در خیزش های مردمی نبودیم، یا اینکه ما هنوز با پدیده دستگیری فعالین کارگری، معلمان، دانشجویان و ... روبرو هستیم، بدون اینکه حمایت قاطع و وسیع کارگران را پشت آنها داشته باشیم. اینها نشانه بی تفاوتی طبقه کارگر یا بیگانگی طبقه کارگر با این اعتراضات نیست. دلایل آنرا باید در جای دیگری جستجو کرد. در کردستان نیز همین قضیه حاکم است بعلاوه اینکه کردستان بیش از هر جای دیگری نیازمند یک رهبری پیونده دهنده با بخش ها و اقشار دیگر جامعه است، در کردستان سیاست متحزب است و تقابل دو جنبش کمونیستی و ناسیونالیستی به عنوان تقابل احزاب خود را نشان میدهد و هژمونی هر کدام بر جامعه به معنی وصل کردن مبارزات کردستان با کل ایران یا جدا کردن آن از این مبارزات است.

در خیزش دی ماه ما شاهد تقابل این دو جنبش بودیم. ناسیونالیستهای راست با اعلام اینکه این اعتراض به «ملت کرد» مربوط نیستند، ناسیونالیسم چپ با گفتن اینکه «بگذارید ببینیم چه میشود» و کمونیستها با تحرک اعتراضی به این خیزش برخورد کردند.

کردستان و جایگاه آن در مبارزه سراسری

مراجعه به حافظه تاریخی و اشاره به چند نمونه برجسته آن در کردستان، می تواند کمکی باشد به شناخت بهتر فضای سیاسی کردستان و تقابل هایی که در هر دوره مردم کردستان در آن با حاکمیت دست و پنجه نرم کرده اند.

مبارزه در کردستان از همان ابتدایی انقلاب ۵۷ و روی کار آمدن جمهوری اسلامی از جریان نیفتاد، برعکس برای ضد انقلاب حاکم کردستان به یکی از جبهه های سرکوب انقلاب، باز پس گیری دستاوردهای انقلاب و تثبیت خود و برای طبقه کارگر کمونیستها به سنگر دفاع از انقلاب و ادامه آن تبدیل شد. در کردستان جمهوری اسلامی با وضعیت به مراتب دشوارتر، پر هزینه تری روبرو بود و همچنین یک تهدید جدی تر بر سر راه تثبیت نظام به نسبت مناطق دیگری که هنوز در شوک ناشی از قدرت گرفتن جمهوری اسلامی قرار داشتند، بود. زیاد طولی نمیکشد که تقابل در کردستان با نظام تازه به قدرت رسیده، با حمله جمهوری اسلامی به کردستان، شکل نظامی به خود میگیرد. در این دوره شاهد کوچ تاریخی مردم مریوان در مرداد ۵۸ هستیم و راهپیمایی حمایتی مردم سنندج و سقز و بانه و...، به طرف مریوان که توسط «جمعیت دفاع از آزادی و انقلاب» فراخوان داده شده بود، هستیم. تشکیل شورای شهر و محلات در سنندج، جدال و کشمکش و درگیری نظامی احزاب با جمهوری اسلامی که بخش عمده آن را در کردستان، کومله و دمکرات تشکیل می داد و همزمان جدال این دو جریان با همدیگر، کردستان را تبدیل به یک جامعه با مرزبندی های مشخص سیاسی کرد. جریانات مذهبی در صحنه مانند مکتب قرآن و بعدها جریان رزگاری و خبات شناسی برای ادامه حیات و کسب هژمونی در حیات سیاسی نداشتند. کردستان صحنه تقابل طبقه کارگر و بورژوازی چه در بعد سراسری، در قالب مقابله با جمهوری اسلامی، و چه در بعد محلی، در قالب جدال حزب کمونیست ایران و حزب دمکرات شد. تقابلی که تا امروز نیز با تمام فراز و نشیب هایی که طی کردند، ادامه دارد. تقابل سیاسی که از تپش نایستاده است اما از شکل نظامی به تقابلی اجتماعی تغییر کرده است.

تقویت کمونیسم در کردستان با این سابقه، وزن و موقعیت نقش اساسی در تقویت کمونیسم و مبارزه طبقه کارگر و محروم در ایران دارد و برعکس قوی شدن ناسیونالیسم کرد، بخصوص با پتانسیل ارتجاعی و ضد اجتماعی ایندوره خود، می تواند مبارزه طبقه کارگر و مردم محروم برای آزادی و رفاه و امنیت را با مخاطرات جدی روبرو کند.

جدال کمونیسم و ناسیونالیسم در کردستان

ناسیونالیسم اگر در بخشی از شمال کردستان دارای پایگاه مردمی بود، در دیگر بخش های کردستان علی الخصوص

در جنوب کردستان ضعیف بود. رسمیت دادن به خود را در سرکوب آزادی خواهی و برابری طلبی مردمی میگرفت که باورهای قومی و ملی نداشتند، در حمله به کمونیستها و همچنین نزدیکی به گروه های ارتجاعی مذهبی در کردستان میگرفت. این دوره ای بود که فعالیت نظامی در کردستان یک مشی تفکیک ناپذیر مبارزه برای سازمان یافتگی خود در جدال سیاسی- نظامی بود که جمهوری اسلامی به مردم در کردستان تحمیل کرده بود. اما در اواخر دهه هفتاد، با پایان جنگ ایران و عراق و محدود شدن مبارزه مسلحانه، فعالیت از شکل نظامی درآمد و شکل اجتماعی بخود گرفت. هم چپ و هم راست در کردستان تا مدتها مات و مبهوت این تغییر و دگرگونی بودند. اگر زمانی این اسلحه بود که جان تازه ای به مبارزات اجتماعی مردم علیه جمهوری اسلامی میداد و آن را به حرکت درمیآورد، اینبار مبارزه باید در اشکال دیگری خود را ادامه می داد. مبارزه ای که نشانی از تجربیات گذشته در آن سنت نبود. برای ناسیونالیسم کرد این مسیر به مراتب مهیا تر از جریانات چپ در کردستان بود. سرکوب و دستگیری فعالین چپ، تمرکز رژیم بر تحرکات کمونیستها به نسبت ناسیونالیستها، عملاً دست احزاب کردی را برای تأثیرگذاری بر پتانسیل های اعتراضی و البته جنب و جوش بیشتر را باز گذاشته بود. بنابراین ناسیونالیسم در این سالها دست به زانو ننشسته بود و هرگاه به رنگی درآمد تا بتواند هر آنچه که بویی از فرا قومی، مترقی، آزادیخواهانه و برابری طلبانه دارد را تصاحب کند و اینبار هر چه بیشتر رنگ قومی گریانه، سنتی و مرتجعانه به آن بزند. به عنوان مثال جنبش دفاع از حق زن در کردستان را کمونیستها نمایندگی کردند، برای آن مبارزه و هزینه سنگین دادند. هشت مارس ها را سازماندهی کردند. مبارزه زنان در کردستان را به مبارزه زنان در شهرهای دیگر ایران متصل کردند. خواسته ها سراسری و رادیکال بود ولی طولی نکشید که ناسیونالیسم، زنان کرد را در مقابل زنان انترناسیونالیست علم کرد، مراسم های هشت مارس را با لباس کردی و حفظ سنت های کردی اینبار به تن زنان دوخت، تشکل های زنان کرد را در شهرها براه انداخت و از خود بازتعریف دیگری کرد.

دلایل آن را در پایین با دو مولفه اساسی مورد اشاره قرار می دهیم:

جمهوری اسلامی و ترویج ناسیونالیسم در کردستان

یکی از مهمترین مولفه ها و اولین آن مربوط به سیاست جمهوری اسلامی در کردستان میباشد. سیاست جمهوری اسلامی در کردستان همیشه بر لولای نفرقه قومی چرخیده است. دو هدف عمده را جمهوری اسلامی در این سیاست در پیش گرفته است، هر چند این سیاست تنها مختص به کردستان نیست و مناطق دیگر ایران نیز به شدت تحت ظلم و اجحاف قرار دارند اما بی شک پرونده کردستان در جایگاه متفاوتی برای حاکمیت دارد که در قسمت مقدمه به آن اشاره کردم. اما این دو هدف چیست؟ اول دور کردن پتانسیل ضد حکومتی کردستان، که هنوز بعد از چهل سال از هر فرصتی استفاده میکند تا علیه نظام به میدان بیاید، از مناطق دیگر ایران است. ایجاد دو دستگی میان خواسته های مشترک این بخش از ایران با «مرکز» با زدن رنگ قومی و گاه مذهبی به مردم در کردستان، متقابلاً زمینه تقویت گرایش ناسیونالیستی کرد را فراهم میکند. کردستان تحت نفوذ ناسیونالیستهای کرد که تشنه مذاکره و امتیازگیری اند برای دستگاه حاکمیت دارای مطلوبیت بیشتری است تا کردستان تحت نفوذ چپ و کمونیستها!.

برای حکومت، تباری و زد و بند با جریانات ناسیونالیست همیشه مطلوبتر از جدال با جریانات چپ در کردستان است. آنها لیبیک قاسملو رهبر حزب دمکرات به خمینی را در تاریخ حاکمیت خود ثبت کرده اند، مماشیت و همکاری این حزب با جمهوری اسلامی علیه کمونیستها را تجربه کرده اند، میدانند که تمام اقدار ناسیونالیست کرد با یک چرخش قلم قابل کنترل هستند و چراغ سبزهای این احزاب را برای روز میدا نگه داشته اند، میدانند حتی با ترور رهبرانشان باز این احزاب هستند که پاشنه دفاقر جمهوری اسلامی را در کردستان عراق برای مذاکره با عوامل اطلاعاتی از پا درمی آورند. حتی به خوبی آگاه هستند که موش دوانی های این احزاب در حمله به این پایگاه و آن پایگاه نه از سر موقعیت بالای این احزاب بلکه از استیصال و احتضار آنهاست. بنابراین همین شناخت جمهوری اسلامی از این احزاب ناسیونالیست، ترجیح میدهد که توجه کردستان را بیشتر به طرف این احزاب معطوف کند تا بدین وسیله بتواند در فردای تحولات احتمالی کردستان، از آن به عنوان برگ برنده علیه دشمنان خود بکار بگیرد.

مولفه دوم مربوط است به احزاب ناسیونالیست در کردستان که به لطف جمهوری اسلامی توانسته اند به حیات سیاسی خود ادامه دهند، در واقع اگر ناسیونالیسم در کردستان هنوز به عنوان یک گرایش سیاسی توسط احزاب کردی باد زده میشود، نه از باور مندی آنها به خواست و مبارزه مردم کردستان علیه جمهوری اسلامی است و

نه حتی در باور به خود به عنوان گرایشی که این خواست مبارزه طلبی مردم را تامین کند همانطور که از هر فرصتی برای سهم بردن از قدرت هم با جمهوری اسلامی به پای میز مذاکره می‌رود و هم مزدوری هر ارتجاعی در منطقه را میکند تا سر سوزنی هم که شده از این قدرت سهمی برده باشد. اگر عربستان سعودی می‌تواند امروز به راحتی این احزاب را در مشت خود بگیرد، سهولت خریدن این احزاب برای جمهوری اسلامی صدها بار بیشتر از عربستان و ترکیه و حتی آمریکا است.

جمع بندی

کمونیسم در کردستان با وجود اینکه از یک طرف با سرکوب شدید هم از طرف جمهوری اسلامی مواجه بود هم از طرف جریانات ناسیونالیسم مورد تعرض قرار می‌گرفت، یک گرایش به شدت استخوان دار و اجتماعی است. بعد از پایان یافتن مبارزه مسلحانه و برگشتن به پشت مرزهای ایران، جریانات ناسیونالیست که در قالب شکل های رنگارنگ بنا بر موقعیتی که جمهوری اسلامی آن را فراهم کرده بود، نیروهای معترض به وضع موجود را حول خود جمع می‌کردند، چقدر در این تلاش موفق عمل کردند موضوع این نوشته نیست ولی بی‌گمان در به حرکت درآوردن شریان قوم‌گرایی توانستند بخش‌های را از جامعه جدا کنند. در آن دوره پک ک علنا در شهرهای ایران دفتر داشت و فعالیت علنی می‌کرد. بعدها این مسئولیت به پژاک رسید و از طریق پژاک دفاتر خود را برای مدتی دوباره در کرمانشاه، کردستان، ارومیه و همدان دایر کرد. حتی آخوندهای کردستان با لباس کردی در جامعه ظاهر می‌شوند، در موعظه‌های خود لباس کردی بر تن می‌کردند، و از اسلام و حقوق کردها و کرد مسلمان فغان سر می‌دادند. همزمان پژاک، دمکرات و کومه‌های زحمتکشان که برای مذاکره کردن با مقامات امنیتی و سیاسی جمهوری اسلامی دست و پا می‌شکستند، هر از چند گاهی دست به اقدامات نظامی می‌زدند و همیشه با تلفات سنگینی به پشت مرزها برمیگشتند.

همکاری کومه‌علیزاده، به عنوان جناح چپ ناسیونالیسم کرد، با مرکز «همکاری احزاب کردی» در فراخوان به اعتصاب عمومی، حمایت فرصت طلبانه سایر نیروهای «چپ» از این، حداقل برای کوتاه مدت مشروعیتی دوباره به نیروهای سناریوی سیاهی «مرکز همکاری» که مردم در کردستان دست رد به سینه شان زدند، بود.

در جدال و تقابل طبقه کارگر و بورژوازی کرد، در تقابل کمونیستها و ناسیونالیستهای کرد، کومه یکبار دیگر سنگر دوم را انتخاب کرد و جریانات چپ را به سیاهی لشکر امتیازگیری خود از رقبای هم جنبشی اش در «مرکز همکاری» کرد.

امروز تقابل کمونیستها با این وضعیت و بعد از خیزش‌های دی ماه از نان شب واجب تر و ضروری تر است.

چند کلمه در مورد اعتصاب عمومی

اعتصاب عمومی دوره ای سیاست ما کمونیستها برای سازمان دادن اعتراضی اجتماعی علیه جمهوری اسلامی بود. سوال این است آیا امروز و پس از خیزش دیماه اعتصاب عمومی کماکان تاکتیکی فعال، رو به جلو است؟

مبارزه ما کمونیست ها از امروز و بعد از خیزش‌های دی ماه دیگر اعتصاب و خانه نشینی نیست بلکه تشکیل شوراهای محلی و کارگری سرزنده و جسور و اعلام اینکه دیگر وضع موجود را نمی‌پذیریم است. در این راستا افشا نیروهای ناسیونالیست و سیاستهای اولترا ارتجاعی آنان، مقابله با قومی کردن مبارزه مردم و همزمان مقابله با چپ اپورتونیستی که آگاهانه یا ناآگاهانه در این سناریو سهم می‌شود حیاتی است. باید علیه این نمایندگان دولتهای ارتجاعی منطقه که جنگ نیابتی را به نام مردم کردستان به این مردم تحمیل می‌کنند ایستاد و اتفاقا اعتراض و راهپیمایی راه انداخت. یک بار برای همیشه باید تکلیف خود را با این جریانات ارتجاعی کردستان مشخص کرد و یک کمونیسم اجتماعی و کارگری را به محیط زیست و کاری جامعه برد.

۱۰ اکتبر ۲۰۱۸

زمانی که موج‌ها آرام میگیرند

(نکاتی در حاشیه اعتصاب عمومی در کردستان)

خاله حاج محمدی

مدتی از اعتصاب عمومی کردستان در اعتراض به اعدام سه فعال سیاسی و همزمان موشک باران اردوگاههای حزب دمکرات کردستان و حزب دمکرات کردستان ایران گذشته است. نیروهای فراخوان دهنده آن اعتصاب هر یک به صورتی تلاش کردند از آن تحرک در خدمت تقویت موقعیت خود استفاده کنند و لاقا و انمود کردند که این اعتصاب به نفع آنها تمام شده است. در این ماجرا و در میان طیف چپ، زمانی که موجی از انتقاد و نارضایتی از هماهنگی و همکاری «چپ» با ناسیونالیستهای کرد و تقویت آنان در این ماجرا به راه افتاد، هر یک تلاش کرد انتقاد و اعتراض در صفوف خود و بیرون را به اشکال مختلف توجیه و به نیروی بغل دستی و رفتار و برخورد غیر دوستانه دیگری پاس دهد..

همزمان در این میدان جریاناتی تلاش کردند و میکنند به جای جواب دادن به منتقدین و تناقضات سیاست خود، با حملات بعضا هیستریک و تحریک علیه منتقدین و بویژه ما، با دامن زدن به فضای غیر سیاسی و انگشت گذاشتن بر تعصبات فرقه‌ای و عرق‌سازمانی، خود را از این تند پیچ عبور دهند. تلاش میشود از این فرصت برای بدست آوردن دل متحدین جدید خود استفاده کنند. به همین دلیل و علیرغم اینکه فضای آندوره فرونشسته است، علیرغم بحثهای قبلی حزب و رفقای رهبری حزب ما در خصوص این ماجرا، بار دیگر به اعتصاب عمومی و خصوصا به کجراه رفتن جریانات موسوم به چپ در این ماجرا و به حقایق پشت این مواضع و همزمان به پاره‌ای از ادعاهای بی پایه علیه حزب ما می‌پردازم.

در بخش دوم و پایانی نوشته به تلاش ناشایست رضا مقدم که به بهانه اعتصاب عمومی در کردستان، دست به شایعه پراکنی و دروغ و جعل زده است، خواهم پرداخت. با این مقدمه کوتاه به اصل بحث خواهیم پرداخت.

صورت مسئله

صورت مسئله این است که جمهوری اسلامی در روز ۱۷ شهریور اردوگاه حزب دمکرات کردستان و حزب دمکرات کردستان ایران را با موشکهای دوربرد بمباران و همزمان سه زندانی سیاسی را اعدام کرده است. در این ماجرا ۱۶ نفر از نیروهای حزب دمکرات کردستان کشته شده و حدود چهل نفر از این دو حزب و اساسا از حزب دمکرات کردستان زخمی شده اند که در میان کشته و زخمی ها تعدادی از اعضا کمیته مرکزی آنها نیز مشاهده میشود. هر سه زندانی به جرم فعالیت با سازمان زحمتکشان دستگیر و حکم اعدام گرفته اند. در دنیای واقعی، هم بمباران دو حزب دمکرات و هم اعدام سه زندانی، علیه «مرکز همکاری احزاب کردستان ایران» متشکل از حزب دمکرات کردستان، حزب دمکرات کردستان ایران، دو سازمان زحمتکشان عبدالله مهتدی و عمر ایلخانی زاده و جریان خبات بوده است. مستقل از اهداف دیگر جمهوری اسلامی از این اقدام و مباحثات بعدی سران جمهوری اسلامی و احزاب و جریانات اپوزیسیون و تحلیل و ارزیابی آنها، اصل صورت مسئله این است.

بالاخره پس از این اتفاق در روز ۱۸ شهریور «مرکز همکاری احزاب کردستان ایران» طی اعلامیه‌ای رسمی، مردم کردستان را به اعتصاب عمومی در روز دوشنبه ۱۹ شهریور فراخوان میدهد. بدنبال این ماجرا جریانات موسوم به چپ (کومه له سازمان کردستان حزب کمونیست ایران، کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری، کمیته کردستان «حزب حکمتیست»، روند سوسیالیستی کومه له و مبارزان کمونیست) علاوه بر فراخوانهای مستقل خود، مشترکا نیز فراخوان به اعتصاب عمومی در اعتراض به حمله به دو حزب دمکرات و اعدام سه زندانی را

برای روز چهارشنبه ۲۱ شهریور اعلام میکنند. طیفی از شخصیتها و فعالین چپ نیز از این اعتصاب و فراخوان جریانات چپ حمایت میکنند. تا اینجا و مستقل از اینکه این جریانات چگونه با هم هماهنگی و توافق کرده و نکرده اند، از چه زمانی روی اعتصاب عمومی به عنوان یک تاکتیک ساق شده و نشده اند، بحث اعتصاب عمومی از کجا طرح شده است و کی پیش قدم شده است، هماهنگی آنها با مرکز همکاری چگونه صورت گرفته یا نگرفته است، تا جایی که به ما و جامعه برگردد این وقایع فاکت هستند و رو به جامعه علنا اعلام شدند.

در این میان و طبق شواهد «مرکز همکاری احزاب کردستان ایران» در هماهنگی و توافق با کومه له روز اعتصاب عمومی را از دوشنبه به چهارشنبه تغییر میدهد و عملاً روز چهارشنبه ۲۱ شهریور به عنوان روز اعتصاب هم از جانب نیروهای موسوم به چپ و هم «مرکز همکاری» تعیین میشود.

بازی چپ در زمین راست

بعدا به اهداف جمهوری اسلامی از این حمله و به ارزیابی و هم جہتی چپ و راست در محدود کردن اهداف جمهوری اسلامی از این حمله، به نام تعرض به مردم «کرد» و محلی کردن ماجرا و دلایل آن اشاره خواهم کرد. اما مستقل از این مسئله، در این میدان فرجه و امکانی برای سهم خواهی چپ اساساً موجود نبود و مستقل از آرزوهای افراد، احزاب چپ نمیتوانستند در دل این ماجرا صاحب سهمی جدی مستقل از ناسیونالیسم کرد شوند. حمله جمهوری اسلامی مستقل از اهداف فرا کردستانی و فرامحلی آن، به دو حزب دمکرات بود و حتی اعدام سه زندانی هم در دنیای واقعی از جریانات ناسیونالیست کرد بود و آنها صاحب مسئله و قربانیان این تعرض بودند. مستقل از اینکه این حمله باید از طرف نیروهای سیاسی به شدت محکوم میشد، اما صاحب ماجرا اساساً دو حزب دمکرات و باند زحمتکشان عبدالله مهندی است. در این میان طیفی از نیروهای موسوم به چپ طبق ادعا و روایت خودشان، تصمیم میگیرند مستقل از «مرکز همکاری» ناسیونالیستها، فراخوان اعتصاب عمومی بدهند تا به قول آنها در این ماجرا موقعیت چپ (نیروهای فراخوان دهنده) در مقابل راست و ناسیونالیستهای کردستان تقویت شود. اساس مسئله از همین محاسبه غلط و سیاست اپورتونیستی شروع میشود که پایه کل کار و فعالیت چپ را زیر سوال میبرد. صاحب عزا و صاحب مسئله دو حزب دمکرات و سازمان زحمتکشان هستند و اگر کسی نمیخواهد از اعتصاب عمومی آنها حمایت کند و با آنها همکاری کند، اصولاً جایز نیست در مسابقه با آنها اعلام اعتصاب کند. این سیاست مستقل از اینکه حاوی یک اپورتونیسم سیاسی و یک فرصت طلبی جدی است، در عمل هم در چشم جامعه زیر پرچم احزاب ناسیونالیست رفتن است. نمیتوان در روز «عزای» جریانی که بمباران شده و سه زندانی به جرم فعالیت با آنها اعدام شده اند، بعد از فراخوان این جریان به اعتصاب، شما هم فراخوان اعتصاب بدهید و انتظار داشته باشید سود آنها به جیب چپ برود و جبهه چپ در مقابل جبهه ناسیونالیستهای کرد تقویت شود! چپی که ادعای سیاست مستقل از ناسیونالیست کرد میکند و فراتر از آن ادعای «مقابله» با ناسیونالیستها را دارد، نمیتواند زمانی که نیروهای ناسیونالیست صاحب مسئله اعلام اعتصاب عمومی کرده اند، «مستقل» وارد میدان شود و به عنوان صاحب خانه و صاحب عزا وارد کارزار شود و کاسه داغتر از آتش از این فضا و نفرت انباشته شده مردم از جمهوری اسلامی به نفع خود استفاده و به قولی از آب گل آلود ماهی بگیرد. در دنیای سیاست به این کار فرصت طلبی میگویند و هیچ جریان با پرنسیبی اگر واقعا هدفش همکاری با ناسیونالیستها نباشد و اگر واقعا بخواهد مستقلاً صف چپ را تقویت کند و در جامعه هیزم آور تقویت قومی گری و تحریک ملی نشود، نمیتواند روز عزای جریانی دیگر را برای تقویت خود در مقابل آنها (اگر ادعای اعتصاب عمومی مستقل از ناسیونالیستها واقعی باشد) بهبود بخشد. میگویم اگر بپذیریم که ادعای جریانات موسوم به چپ مبنی بر اینکه تصمیم داشته اند مستقل از «مرکز همکاری» تحرکی راه بیندازند واقعی باشد، چرا که فهم این حقیقت کار پیچیده ای نیست. بالاخره در مقابل جامعه جریانی دیگر بمباران شده است، تلفات سنگین داده است، سه نفرش اعدام شده است. شما نمیتوانید نیرویی را به میدان بیاورید و تحرکی علیه جمهوری اسلامی راه بیندازید و فکر کنید شما، به جای صاحب مسئله، میوه سوسیالیستی این تحرک را میچینید. اینکه حمله به دو حزب دمکرات و اعدام سه زندانی را باید مستقل از هر محاسبه ای محکوم کرد یک واقعیت است، اما اینکه در روز «عزای» احزاب ناسیونالیست کرد بخواهید صف خود را در «مقابل آنها» تقویت کنید و از خود ناسیونالیستها که ۶۰ نفر کشته و زخمی داده و سه نفرشان را اعدام کرده اند، سبقت بگیرید، مستقل از فرصت طلبی عمیق آن، بسیار کودکانه است.

این همان سیاستی است که بخشی از نیروهای موسوم به چپ در برخورد به جنبش سبز و در دل جدال و کشمکش جناح های حکومتی اتخاذ کردند. سیاستی اپورتونیستی که تحت عنوان «تلاش برای زدن مهر چپ» به این کشمکش و «مبارزه علیه جمهوری اسلامی» عملاً به سیاهی لشکر یکی از جناح ها در این جنگ درونی تبدیل شدند..

در این اعتصاب عمومی نیز آگاهانه یا ناآگاهانه نیروهای موسوم به چپ زیر بغل «مرکز همکاری» را گرفتند و با رفتن زیر پرچم آنها عملاً جنبش آنها را تقویت کردند. در چنین شرایطی دیگر شعار «سوسیالیستی» و اینکه ما علیه ناسیونالیسم هستیم سر سوزنی تأثیر ندارد. لذا و مستقل از هر نیت خیری که هر جریان و انسانی در این ماجرا داشته است، در اذهان عمومی تحرکی (اعتصاب عمومی کردستان) علیه جمهوری اسلامی و در دفاع از مرکز همکاری انجام گرفته است. به همین دلیل از فردای اعتصاب احزاب دمکرات و سازمان زحمتکشان مهندی و «مرکز همکاری» به عنوان «صاحب عزا» و به عنوان صاحب اعتصاب عمومی درب هر دولت و سفارتخانه ای را میزنند تا قدرت و توان خود را در کردستان به آنها گوشزد کنند و پول و اسلحه و امکانات بیشتری بدست آورند..

بعضی از دوستان چپ ما در توجیه این سیاست میگویند در جنبشهای توده ای راست و چپ شرکت میکنند. اما معلوم نیست فراخوان اعتصاب از جانب شما و ناسیونالیستها چه ربطی به جنبش توده ای دارد!!! در جنبش توده ای و اعتراضات مردم علیه اعدام و زندان و فقر اقشار مختلفی از مردم معترض، و به قول این دوستان از همه رقم، شرکت میکنند، اما زمانی که نیرویی فراخوان میدهد دیگر ربطی به اعتراض خودبخودی و خود جوش «توده ها» ندارد. اینجا نیروهایی تصمیم گرفته اند از فضای جامعه برای یک حرکت معین استفاده کنند. هیچ تحرک مستقلی تا این دقیقه و تا اعلام فراخوان احزاب ناسیونالیست و چپ صورت نگرفت. این شما هستید که به قول خودتان تشخیص داده اید که فضا ملتهب است و میتوان اعتصاب عمومی راه انداخت و فراخوان آنرا داده اید. چپی که خواهد به ناسیونالیست کرد سواری بدهد مجبور نیست درست روز عزاداری آنها را به روز کارزار خود تبدیل کند، نمیتوان از عواطف و احساساتی که علیه کشتار جریانی دیگر ایجاد شده است، صف مستقل از خود آن جریان را به میدان آورد و از آنها پیشی گرفت و «هژمونی» چپ را اعمال کرد. ادعای صف مستقل در مقابل احزاب راست از طرف احزاب سیاسی «چپ» فراخوان دهنده، در بهترین حالت خودفریبی است..

آیا اصلاً نمی بایست به مردم فراخوان عدم شرکت میدادید؟ این بحث هم در میان عده ای از فعالین چپ موجود است که اصلاً چرا نباید از مردم خواسته میشد که به فراخوان ناسیونالیستها جواب ندهند. در این مورد چند نکته را کوتاه بیان کنم. اولاً ناسیونالیست و غیر ناسیونالیست مستقل از ادعاهای بخشی از آنها، در دنیای واقعی همگی فراخوان اعتصاب داده اند و با هم پای این حرکت رفته اند. علاوه بر این روی زمین واقعی جمهوری اسلامی سه زندانی سیاسی را اعدام کرده، دو نیروی اپوزیسیون را موشک باران کرده است و لطمات سنگینی به آنها زده است. اینکه احزاب و جریاناتی مثل ما نخواهد با ناسیونالیستها نداعی شود، اینکه موقعیت امروز جریانات ناسیونالیست کرد و مرکز همکاری آنها، مانند سالهای گذشته نیست و اینها امروز فرار است نطفه جنگ قومی در کردستان باشند و جنگ نیابتی در خدمت دول مرتجع را شروع کرده اند و... همگی درست. اما با این وصف احزاب دمکرات احزاب اپوزیسیون جمهوری اسلامی هستند و حمله به اردوگاههای آنها و کشتار آنها توسط جمهوری اسلامی را باید به شدت محکوم کرد. باید هشدار داد که این زمینه تعرض به کل نیروهای اپوزیسیون و مردم معترض است. ما به کرات حمله رژیم به مجاهد را، علیرغم ماهیت ارتجاعی این سازمان، محکوم کرده ایم. علاوه بر اینها تعرض به هیچ نیروی اپوزیسیونی حتی اپوزیسیون بورژوازی توسط جمهوری اسلامی امری مثبت و در خدمت جنبش محرومین و صف آزادیخواهی در آن جامعه نیست. اعتصاب عمومی مردم در کردستان، مستقل از اهداف فراخوان دهندگان، اعتراض به این تعرض بود. جمهوری اسلامی حمله ای وحشیانه به دو حزب دمکرات کرده است و سکوت در مقابل آن عملاً شما را در کنار جمهوری اسلامی قرار میدهد و این سیاست به غایت غلط است.

کومه له و «کلاه گذاشتن سر چپ»

تعدادی از فراخوان دهندگان «چپ» بعد از اعتصاب عمومی و مباحثات و انتقاداتی که به راه افتاده است، از قرار و مدارهای درونی خودشان و اینکه آنها از «هماهنگی کومه له با ناسیونالیستها بی اطلاعند» و اینکه مسئولیت این کار به عهده کومه له است، میگویند و از زیر بار مسئولیت شانه خالی میکنند. من به کومه له و اهداف این جریان

در ادامه اشاره ای خواهم کرد، اما ابتدا به خود این ماجرا. خواهیم پرداخت

اول اینکه کسی از قرار و مدار و دیپلماسی این نیروها و کومه له اطلاعی ندارد. دوم اینکه کومه له و ابراهیم عزیزه در ۲۵ سال گذشته هیچ ارجعیتی بر دوستی با نیروی چپ در مقابل دوستی و همکاری و نزدیکی خود با ناسیونالیستها قائل نبوده است. اگر این نیروها با هزاران تجربه در این زمینه هنوز فکر میکنند در کردستان کومه له با آنها قطب چپی تشکیل میدهد، فکر میکنند در روز حمله به قطب ناسیونالیست کرد توسط جمهوری اسلامی گویا کومه له میخواد با آنها همراه و علیه ناسیونالیستها قطبی قوی درست کند، در بهترین حالت توهم خود را به ناسیونالیسم کرد و بویژه به جناح چپ آن نشان میدهند. مستقل از اینها، در این ماجرا و تا روز اعتصاب عمومی و راه افتادن موج پشیمانی تعدادی از فعالین سیاسی از همراهی با این فراخوان، هیچ جریانی از شرکت کنندگان و فراخوان دهندگان موسوم به چپ، کوچکترین انتقاد رسمی و علنی از «از پشت خنجر زدن» کومه له و «بد قولی» این جریان نکرده اند. با فرض درستی این ادعا و اگر نیرویی واقعا نمیخواست با ناسیونالیستها کرد در یک جبهه قرار بگیرد، حداقل انتظار این بود که چنین جریانی برگردد و به روشنی اعلام کند که وارد این کارزار نمیشود، حداقل رسماً و همان زمان اعلام میکرد که کومه له سر آنها کلاه گذاشته است، اتفاقی که تا مدتی بعد از اعتصاب و شروع انتقاد به آنها پیش نیامد و کسی شاهد نقد و اعتراض این دوستان به کومه له نشد

در ابتدای بحث اشاره کردیم که نفس این سیاست که به چنین مناسبتی اعلام اعتصاب کنید، و مدعی تقویت جبهه چپ در مقابل راست و ناسیونالیستها بشوید، نه تنها واقعی نیست که فرصت طلبی و سیاستی به غایت اپورتونیستی است، حتی اگر کومه له هم به این چپ «خیانت نمیکرد و از پشت خنجر نمیزد». اما واقعیت این است که کومه له رسماً قبل از اعتصاب علناً اعلام کرده بود که همه نیروهای «کرد» را متقاعد کرده است که فراخوان اعتصاب از دوشنبه به چهارشنبه تغییر کند. کومه له به عنوان نیرویی که محرک اصلی «جمع کردن نیروهای چپ» در کردستان و همکاری و تشکیل جبهه یا اتحاد چپ در این دوره و از جمله در جریان اعتصاب بوده است، هیچ وقت ادعای راه انداختن تحرکی مستقل از احزاب ناسیونالیستی در اعتصاب عمومی حتی قبل از اعتصاب را نکرده است. بر خلاف ادعای این نیروها، نمایندگان کومه له قبل از شروع اعتصاب رسماً و بکرات از توافق مشترک راست و چپ گفته اند. برای نمونه فرهاد شعبانی عضو رهبری کومه له به نمایندگی از طرف جریان خود در مصاحبه ای به تاریخ ۱۸ شهریور با تلویزیون «آر آی تی». (یکی از شبکه های احزاب ناسیونالیست کردستان عراق) قبل از اعتصاب میگوید:

«ما با همه احزاب کرد صحبت کرده ایم و توافق کرده ایم که روز چهارشنبه اعتصاب عمومی باشد.»

در همین مصاحبه میگوید:

«دوباره تاکید میکنم که همه احزاب «کرد» توافق کرده ایم که روز چهارشنبه اعتصاب عمومی است.»

ابراهیم عزیزه به عنوان دبیر اول کومه له در روز ۱۹ شهریور در مصاحبه ای با تلویزیون حزب کمونیست ایران در برنامه ویژه تحت نام «فراخوان نیروهای سیاسی کردستان» برای اعتصاب عمومی در چهارشنبه، میگوید:

«اینکه ما تلاش کردیم این اعتصاب عمومی را از روز دوشنبه تغییر به روز چهارشنبه بدهیم اساساً به این دلیل بود که این فعالین فرصت این را داشته باشند وظایف خود را انجام دهند. لذا اعتصاب عمومی را انداختیم روز چهارشنبه»

ابراهیم عزیزه در دو مصاحبه دیگر خود در همین زمینه در روزهای ۲۰ و ۲۱ شهریور باز بر توافق «کل نیروهای کردستان» جهت اعتصاب عمومی در روز چهارشنبه تاکید دارد. بر اساس صحبت‌های عزیزه حتی قبل از اعلام اعتصاب روز چهارشنبه، کومه له با «مرکز همکاری» توافق کرده است که اعتصاب به جای دوشنبه چهارشنبه باشد تا فعالین فرصت لازم را داشته باشند. حال اگر نیروهایی فرمان جریان خود را به کومه له سپرده و ابراهیم عزیزه میتواند آنها را به هر جا خواست ببرد و این نیروها از همه چیز بی اطلاع بوده اند، دیگر گناه ما و دیگران نیست. جالب اینکه در کل این پروسه هیچ یک از جریانات چپ «منتقد» همکاری با «مرکز همکاری» و نیروهای ناسیونالیست، رسماً چیزی در مورد اینکه آنها مخالف هماهنگی با ناسیونالیستها بوده و از توافق کومه له

بی اطلاع اند نگفته اند و کوچکترین گله ای از کومه له در این خصوص نکرده اند. حتی بعد از اعتصاب نمایندگان تعدادی از فراخوان دهندگان از جمله نماینده هر دو حزب دمکرات، کومه له، حزب کمونیست کارگری و حزب «حکمتیست» در پانلی تلویزیونی در مورد دستاوردهای اعتصاب به عنوان صاحبین آن مشترکاً صحبت کرده اند و نمایندگان حزب کمونیست کارگری و حزب «حکمتیست» کوچکترین نقدی یا حتی گله مندی از کومه له نداشتند. حتی کلمه ای از اینکه آنها موافق همکاری و هماهنگی با «مرکز همکاری» نبودند، در میان نیست. برعکس بعنوان «پیروزمندان» یک حرکت مشترک، پای پانل مشترک رفته و همگی در مدح اهمیت این کار «عظیم و مشترک» و اهمیت همکاری نیروها گفتند.

در این میان از کسی مانند رحمان حسین زاده که مسئولیت هماهنگی با ناسیونالیستها را، البته بعد از مدتی، پای کومه له می اندازد، و بر دستاوردهای بزرگ چپ تاکید دارد، باید پرسید: دوست گرامی اگر حقیقت نزد شما جایی دارد و اگر واقعا قبول کنیم از این همکاری بی اطلاع بودید و به آن معترض هستید، شرکت در پانل مشترک با ناسیونالیستها بر سر اعتصاب فدای سرت، چرا در پانل یک سرسوزن انتقادی ظاهر نشدید؟ چرا اصلاً وارد پانل شدید و چرا یک کلمه از بی اطلاعی تان نگفتید؟ علیرغم تاکید چند باره کومه بر سر توافق مشترک چپ و راست برای تغییر تاریخ اعتصاب از دوشنبه به چهارشنبه، شما و حزبتان اپورتونیست وار سکوت کرده اید، بعد از اعتصاب با بقیه از جمله نمایندگان هر دو حزب دمکرات نشسته و از دستاوردهای این «اقدام مشترک و همکاری نیروهای سیاسی» گفته اید. ظاهراً شوق در صف «پیروزمندان» قرار گرفتن و خودفریبی رحمان حسین زاده مانع دیدن عواقب سیاست اپورتونیستی اش شده است.

باید از «فراخوان دهندگان چپ» پرسید چرا باید ادعاهای امروزتان در بی اطلاعی از توافق کومه له و ناسیونالیستها را جدی بگیریم؟! حتی اگر واقعا افرادی از این مسئله بی اطلاع بوده باشند، دیگر رهبری سازمانهایی مانند رحمان حسین زاده و دوستانش و حزب کمونیست کارگری و مبارزان و نمیتوانند خود را به کوچه علی چپ بزنند و اعلام بی اطلاعی کنند. هر انسان منصفی وقتی به ماجرا نگاه میکند، نمیتواند بپذیرد که این جریانات بی اطلاع بوده اند. اگر حتی در میان کل آنها کسانی بی اطلاع بوده باشند، اگر یک کلمه از صحبت‌های نمایندگان مختلف کومه له و شخص ابراهیم عزیزه راهم در توافق همگانی بر سر اعتصاب مشترک نشنیده باشند، نمیتوان قبول کرد که شرکت کنندگان در پانل، مستقل از اینکه برای همکاری با ناسیونالیستها توافق کرده اند یا نکرده اند، از خود توافق حتی ناراضی باشند. اعلام بی اطلاعی از سیاست اعلام شده کومه باز هم در بهترین حالت ساده لوحی این نیروها را نشان میدهد. در دنیای واقعی اما برای سایر نیروهای فراخوان دهنده هم فراخوان اعتصاب عمومی همراه کومه و «مرکز همکاری» امکانی برای مطرح شدن، برای اعلام حضور، و برای تبلیغات و، تحرک علیه تعرض جمهوری اسلامی و اعدام ها از طرف این جبهه هم اساساً زیر سایه اهداف حقیر سازمانی قرار گرفت.

«شهید» پروران ریاکار

علاوه بر کومه له بعضی دیگر از نیروهای چپ از جمله حزب کمونیست کارگری و حزب «حکمتیست» در ادبیات خود سه زندانی سیاسی اعدام شده را تا سطح قهرمان، آزادیخواه و برابری طلب ارتقا دادند. در بیرون این طیف و در صف چپ ایران البته این یک سنت جا افتاده است. هر کس را جمهوری اسلامی کشت از فردا انقلابی و آزادیخواه خواهد شد. بحث من بر سر این سه نفر به عنوان سه انسانی که جنایتکارانه اعدام شدند نیست. اما قربانیان هر جنبشی بلاخره فدائی و مبارز جنبش خود هستند. محکوم کردن مجازات اعدام یک پدیده است و اما ارتقا افراد اعدام شده تا حد یک انقلابی عدالتخواه، دیگر ربطی به خود اعدام شده ندارد و بیش از هر چیز موقعیت کس و جریانی را نشان میدهد که چنین بخشندگی را به نام کارگر و کمونیست به جنبش ناسیونالیست کرد انجام میدهد. اعدامین حزب دمکرات و سازمان زحمتکشان و هر جریان دیگری بلاخره فعالین و قربانیان آن جنبش هستند و در راه جنبش و حزبی که به آن تعلق داشته اند جان خود را از دست داده اند. اگر سازمان زحمتکشان یک باند قومی است، فعالین او در زندان یا بیرون زندان و در هر میدانی کشته شوند، در خدمت همان سازمان و همان اهداف قومی قربانی شده اند. نمی توان به نام چپ و کمونیست به قربانیان احزاب و جریانات قومی و ناسیونالیستی، ضد کارگر و ضد کمونیست، لباس عدالتخواهی و برابری طلب پوشید، چیزی که از جمله در دل این اعتصاب عمومی اتفاق افتاد. این رفتار علاوه بر یک فرصت طلبی و ریکاری مشمنز کننده، بیان جایگاه همان نیرو و یا همان افراد

و میزان گارد آنها در مقابل ناسیونالیسم کرد است.

اهداف کومه له و اتحاد چپ کردستان

در مورد اهداف کومه له در جمع کردن نیروهای موسوم به چپ ما قبلا هم تاکید کرده و گفته ایم که اتحاد چپ برای کومه له ابزاری برای مسابقه با جناح راست در «جنبش ملی کردستان» است. کومه له چپ را نمیخواهد که به قطب چپ در تقابل با قومی گیری و علیه ناسیونالیست کرد شکل بدهد. اگر چنین بود قاعدتا در مقابل ناسیونالیست کرد و در دفاع از کمونیسم شاهد جدال و تلاشی جدی از جانب کومه له علیه احزاب ناسیونالیست کرد در ایران و کل منطقه، میبودیم. در دنیای واقعی در تاریخ بیش از ۲۵ سال گذشته، کومه له بسیار روش و بی توهم از ناسیونالیسم کرد دفاع کرده است و همزمان علیه کمونیستها نوشته و گفته است. میتوان به کل این تاریخ نگاه کرد و در همه مقاطع مهم و تعیین کننده آن مستدل نشان داد که کومه له و شخص ابراهیم عزیزاده در کنار ناسیونالیستهای کرد ایستاده است و یک سر سوزن از هویت «کرد»ی خود و جریانش و دفاع از یک جنبش معین، یعنی جنبش ناسیونالیست کرد، کوتاه نیامده است. در تاریخ این جریان ما در تمام مقاطع در نقد ناسیونالیسم کومه له نوشته و گفته ایم و تلاش کرده ایم چشم کارگر و کمونیستهای جامعه کردستان را بر حقایق فوق باز کنیم. بحث بر سر نیت بد عزیزاده نیست، مسئله به روشنی این است که جریان او شاخه ای از جنبش ناسیونالیست کرد است و جناح چپ آنرا شکل میدهد. اگر از تاریخ کشمکش و مقابله این جریان علیه کمونیسم کارگری از سال ۹۱ به بعد بگذریم، تلاشهای آنها در دفاع از کنگره ملی کرد، نزدیکی و همکاری آنها با همین احزاب و گروههای قومی متشکل در مرکز همکاری، عدم تقابلی با جنگ نیابتی حزب دمکرات، تلاش برای جعل تاریخ حزب کمونیست ایران و کومه له به نفع جریان خود و به نفع ناسیونالیسم کرد و علیه تاریخ و تلاش کمونیستی کمونیستهای متشکل در حزب کمونیست ایران و کومه له کمونیست آن دوران، مماشات و دوستی همیشگی با احزاب ناسیونالیست حاکم بر کردستان عراق، چشم پوشی این جریان بر سیاستهای ارتجاعی دولت اقلیم و دفاع از آن بعنوان «دولت نوپای کرد» در مقابل مردم معترض در کردستان عراق، تنها نمونه های متاخر تلاش کومه له بوده است. کسانی و جریاناتی که با همه این حقایق که خود در دوره هایی نه چندان دور علیه ناسیونالیسم کومه له نوشته و گفته اند، امروز به ناگاه همراه این جریان و شعبات دیگر «چپ» امثال راه کارگر و...، مرکزی میسازند و الترناتیو «کارگری و سوسیالیستی» درست میکنند، ابتدا باید تکلیف خود با کل این تاریخ را روشن کنند.

این کومه له و راه کارگر نیستند که به چپ چرخیده اند و با تاریخی طولانی از تلاش و رشادت علیه کمونیسم، احزاب و شخصیت‌هایش به ناگاه مارکسیسم ارتدکس شده اند، این رفقای قدیم ما هستند که به آنها پیوسته اند. اگر چنین نیست چرا باید امروز همه این تاریخ یک روزه پاک شود و به فراموشی سپرده شود. چرا باید به دنبالچه این جریان تبدیل شد و هر از چند گاهی در تقدیر این دنبالچه بودن خود و عدول از کمونیسم و تاریخ کمونیستی تلاش حتی خود این دوستان، گفت و نوشت و علیه همان تاریخ کمونیستی با پرتاب کردن ادعاهای پوچ علیه ما مدافعین این خط و تاریخ، با سیلی صورت خود را سرخ نگهداشت؟

واقعیت این است که کومه له به شکل دادن به قطبی در جنبش ناسیونالیست کرد احتیاج دارد تا در مقابل جناح راست این جنبش متشکل در «مرکز همکاری»، وزنه ای باشد و به عنوان جناح چپ همان جنبش، قدرت و توان خود را به رخ بقیه بکشد. این هدف قرار است به کمک نیروهای متحد او به نام اتحاد چپ در کردستان تامین شود. نیروهای موسوم به چپ در کردستان که اکثرشان در این اعتصاب عمومی حضور به هم رساندند، برای کومه له وسیله و ابزار تامین این هدف است. اما اگر عده ای واقعا متوجه این ماجرا نیستند، دلیل ندیدن این واقعیات از طرف آنها نیست. واقعیت این است این عده و از جمله و از همه برجسته تر رفقای قدیم ما در حزب «حکمتیست» به این سمت شیفت کرده اند و اسم آنرا هم گذاشته اند «اجتماعی» شدن و «غیر سکتی» عمل کردن!! این دوستان هم تاریخ گذشته کمونیستی و تفاوت فاحش ما و جناح چپ ناسیونالیست کرد را به قیمت به حساب آوردن و سری داشتن در میان این کلوب بخشیده اند. این یک انتخاب سیاسی است.

اهداف جمهوری از حمله

تا جایی که به اهداف جمهوری اسلامی از حمله به احزاب دمکرات و اعدام سه زندانی برگردد، بر خلاف ادعای کومه له و ناسیونالیستهای کرد و فراخوان دهندگان «چپ»، هدف مطلقا کردستانی نبود. اکنون مدت مدیدی است که حزب دمکرات و باند زحمتکش آقای مهدی درب هر دولت مرتجعی را زده اند و آمادگی خود را برای خدمت در چهارچوب سیاستهای آنها به نام مبارزه با جمهوری اسلامی اعلام کرده اند. مدت مدیدی است که این جریانات جنگ نیابتی را در خدمت عربستان و با سفارش آنها پیش میبرند و چندین واحد از نیروهای خود را در این راه فدا کرده اند. با این وصف تا کنون جمهوری اسلامی احتیاجی ندیده است که از موشک دور برد برای مقابله با آنها استفاده کند. این دوره جمهوری اسلامی احتیاج داشت که او لا برای مرعوب کردن مردم ایران که از دیماه علیه آن در ابعاد وسیع به میدان آمدند و تا هم اکنون هم خطر سرنگونی را بالای سرش نگهداشته اند، و دوما برای نشان دادن قدرت خود به دولتهای متخاصم خود در منطقه، دندان نشان دهد. حمله به این احزاب فرصتی بود که از کانال آن، قدرت و توان نظامی خود را به گوش دیگران برساند. کما اینکه بدنبال این ماجرا بعد از چندین سال جنگ در سوریه و حضور و شراکت جمهوری اسلامی در این جنگ و در دفاع از دولت سوریه، اخیرا و بعد از حمله به دو حزب دمکرات، از همین موشکها در سوریه و منطقه تحت کنترل اپوزیسیون بشار اسد استفاده کرد و مدعی شد داعش را هدف گرفته است و از کرمانشاه علیه آنها موشک روانه کرده است.

بعد از حمله به احزاب دمکرات نیز فرماندهان و روسای جمهوری اسلامی، یکی پس از دیگری ظاهر شدند و از توان و قدرت نظامی خود گفتند و تلاش کردند جامعه را مرعوب کنند.

اینکه بخش عمده این چپ و خود کومه له همراه با ناسیونالیستهای کرد تلاش کردند هدف جمهوری اسلامی را حمله به مردم کردستان و حمله به «کرد» نام بگذارند و بقیه فاکتورها در اطلاعیه و بیانیه های آنها از قلم افتاد، دقیقا از همان اهداف محلی گری و ناسیونالیستی خود این جریانات ناشی میشود. به همین دلیل است که تفاوت جدی ای میان اعلامیه و فراخوان «مرکز همکاری» با «فراخوان مشترک نیروهای چپ» و بسیاری از نیروهای چپ و خود کومه له را مشاهده نمیکنید. اکثرا به صورتی حمله به «خلق کرد» را برجسته کردند و این آن نقطه اشتراک کل این جبهه بود. به این صورت اکثر جریانات موسوم به چپ نیز همراه کومه له به جای تقویت همسرنوشتی کارگر و زحمتکش کرد زبان با بقیه کارگران و مردم محروم در ایران، عملا بر احساسات ناسیونالیستی مردم کردستان انگشت گذاشتند.

در حمله جمهوری اسلامی و اهدافی که داشت، حزب دمکرات و مبارزه مسلحانه آنها بهانه بود. بهانه ای که به جمهوری اسلامی امکان داد اهداف بزرگتر خود را زیر نام مقابله با «تروریسم» پیش ببرد و قلدری و قدرت نظامی خود را برای مرعوب کردن مردم آزادیخواه در ایران و همزمان علیه دول متخاصم خود در منطقه نشان دهد.

سیاست «فعال» و «کشف» یک سند

در میان جریانات و کسانی که در مورد اعتصاب عمومی کردستان اظهار نظر کرده اند، (برای دفاع از سیاست اپورتونیستی خود، البته بعد از اینکه گند همکاری شان با «مرکز همکاری احزاب کرد» در آمد) و به بهانه آن ادعاهای بی پایه و سر هم بندی شده به نام فاکت و سند علیه ما صادر کرده اند، یکی از آنها رفقای هستند که زمانی نه چندان دور خود در حزب حکمتیست بودند. اینجا و در این بخش اساسا به ادعای رحمان حسین زاده در این زمینه میپردازم.

اینجا وارد کل مباحثات در مورد اعتصاب عمومی نخواهم شد. در مورد این مسئله رفقای دیگر همه جانبه پرداخته اند و لذا وارد همه بحثهای رحمان حسین زاده و دفاعیات هر روزه او از اتحاد نیروهای موسوم به چپ و نقش بارز آنها در اعتصاب عمومی و بالیدن بر «زکاوت سیاسی و تشخیص درست و تیزبینی» قطب سوسیالیستی و «چپ رادیکال» در اعتصاب عمومی کردستان نخواهم شد.

اجازه بدهید ابتدا به ادعاهای رحمان حسین زاده بپردازیم. ایشان در جواب سوال گوینده تلویزیونشان که میپرسد، «بعضی میگویند چون در این اعتصاب احزاب ناسیونالیست کرد شرکت داشته اند پس به نوعی اگر احزاب چپ

شرکت کنند دنباله روی از احزاب و نیروهای ناسیونالیست کرد است، نظر شما چه است؟» میگوید:

«عه ای نیست یک جمع محدودی است که قبلا از حزب حکمتیست جدا شده اند و سابتی که به آنها سمپاتی دارد. شما نگاه کن از این اعتصاب عمومی کردستان کل چپ ایران و آن جایی که ما به آن میگوییم چپ رادیکال حمایت کردند....»

«... ناسیونالیستها مجبور میشوند فرخوان خود را کنسل کنند و با یک تاخیر ۱۰ تا ۱۲ ساعته تازه از روز ۲۱ شهریور حمایت کنند. جلوشان را بگیریم؟»

«متأسفانه یک جمع محدودی هستند که با این پروپاگاندا و با این تبلیغات موقعیت پاسیو و غیر دخالتگر و بی ربط خودشان را به این ماجرا توجیه میکنند...»

او در ادامه بحث خود باز اشاره دارد که:

«.. این دوستان سابق ما در این حرکت پاسیو بودند، نقش نداشتند، حتی ارزیابیشان این بود که بهر حال نمیگردد، میخواستند بعدا طلبکار برگردند، دیدند یک حرکت بزرگ اتفاق افتاده الان دارند این موقعیت ایزوله و منزوی شده خودشان را با حمله به ما نیروهای چپ و کمونیسم میخوانند جبران بکنند. روش ناپسندی است.» (همه تاکیدها از من است)

اینجا از جواب به ادبیات نازل حسین زاده در مورد حزب ما، از جواب به طعنه و کنایه های سبکی که در این مصاحبه به مظفر محمدی میگوید و حتی از بردن اسم او خودداری میکند، میگذرم. اینها سبکتر از آنند که احتیاج به جواب داشته باشند. این ادبیات نیروها و افرادی است که از نقد سیاسی، بحث مارکسیستی، جدال سیاسی روشن و شفاف عاجزند و ناچارند با ادبیاتی غیر سیاسی، کینه توزانه و غیرمتمدنانه عقب مانده ترین افراد در صفوف خود را راضی و شارژ کنند. اینها ابزار توجیه تغییر ریل و عضویت در کلوپ «چپ رادیکال» است. حسین زاده اولین مسافر این قطار نیست. کم نیستند کسانی که به جای نقد سیاسی سراسر است گذشته خود و حزب و خطی که با آن بوده اند، سعی کرده اند با ادبیات نازل و با فراموشی حتی نوشته و گفته های سالیان قبل خود، برای کسب صندلی در کلوبی که به آن شیفت کرده اند، در مدح یاران جدید و علیه رفقای قبلی خود و خط و سیاست گذشته خود، با مشت‌های گره کرده به میدان رفته اند. شخصا برای این سرنوشت غمگین مناسقم، میتوانست اینجور تراژدی نباشد، میتوانست سراسر است و سیاسی تر و با پرنسیب تر باشد، اما این دیگر انتخاب خود این رفقا است و کاری از ما ساخته نیست. این همان پروسه ای است که شاخه های مختلف کومه له که هر کدام با سواستفاده از اعتبار تاریخ کمونیستی کومه له و حزب کمونیست ایران، در کنار احزاب راست و ناسیونالیستی لم داده اند، (البته دو جریان از آنها یعنی کومه له و روند سوسیالیستی کومه له، تا حد «کمونیسم رادیکال» از جانب حسین زاده ارتقا یافته اند) طی کرده اند. به ایشان توصیه میکنم نوشته های خود در نقد کومه له را در زمانی که این طرف آب بود، بخواند و جواب امروز خود در مدح یاران جدید و علیه ما را بیابد. ابراهیم عزیز زاده قبلا همین مسیر را رفت و فکر نمیکنم کسانی که فرمان حزب خود را به او سپرده اند و اندر فواید «کمونیسم رادیکال» از این نوع میگویند، راه دورتری برونند. معلوم نیست از سال ۱۹۹۱ تا کنون این همه جریان ما و شخص منصور حکمت که رفقای ما به شیوه ای بسیار مذهبی گونه به او مراجعه میکنند، در مورد گرایشات حزب کمونیست ایران، در مورد شیفت کومه له به ناسیونالیسم کرد، در مورد تاریخ نگاری جعلی و تاریخ سازی شکست خوردگان این تاریخ، در مورد ارزیابی از کومه له، در مورد بازگشت به عقب کومه له عزیز زاده و ... نوشته و گفته ایم، چگونه یک شب با تر دستی آنها همراه با طیفی از گروههای حاشیه ای و بازمانده از فدائی به مرکز عالم مارکسیسم و کمونیسم و چپ رادیکال تبدیل شدند. مسئله روشن است رفقای ما به این سمت شیفت کرده اند. به همین دلیل است وقتی که گوینده تلویزیون در مورد پیشروی اتحاد چپ در کردستان از حسین زاده میپرسد، در مدح نزدیکی خودشان و کومه له سنگ تمام میگذارد و میگوید «ما به هم خیلی نزدیک شده ایم و از جمله مبارزه قاطع جریانش و کومه له علیه جمهوری اسلامی» را به عنوان دلیل این نزدیکی می آورد. اگر تمام ماجرا این است، خوب این همه تلاش دو و نیم دهه لازم نبود. این همه بحث و جدل در کل این تاریخ لازم نبود. انصافا کومه له هیچ وقت و تا امروز ناقاطع علیه جمهوری اسلامی نبوده است. طرف تصمیم گرفته است به کومه له نزدیک شود و به جای بیان روشن همین واقعیت به توجیهات کودکانه مبارزه قاطع کومه له علیه جمهوری اسلامی اویزان میشود.

در مورد سیاست «فعال» آنها و مشی «پاسیو» ما هم فکر نکنم احتیاج به توضیح بیشتر باشد. لازم است نمونه های «دخالت فعال» در سیاست را از طرف کلوبی که رحمان حسن زاده از عضویت در آن در پوست خود نمیگنجند را یادآوری کنیم. حمایت فعال از دو خرداد و خاتمی، بلند کردن پرچم «خارجی» ستیزی ناسیونالیسم ایرانی علیه کارگران «افغانستانی»، حمایت فعال از تحرک نیروهای فاشیست و ارتجاعی قومی، ترک، الاهواز، هخا، حمایت فعال از جنبش سبز و موسوی و کروبی، تحت عنوان ضدیت با جمهوری اسلامی و ولایت فقیه، حضور در پروژه های ناسیونالیسم کرد در منطقه مانند کنگره ملی کرد، اتحاد احزاب کردستانی، دخالت فعال در حمایت از سوریه ای کردن ایران، دخالت فعال و دفاع از قتل عام مردم در موصل تحت عنوان مبارزه با داعش، (البته در این مورد رحمان حسین زاده مدافع سرسخت «سیاست دخالتگرانه: مردم را بمباران کنید» بود) فقط نمونه هایی از فعال بودن این کلوپ است. ما همیشه در دفاع از صف مستقل طبقه کارگر علیه هر نوع ارتجاعی در مقابل چنین «فعال» بودن و «سیاست فعال و دخالتگری» ایستادیم و همیشه از جانب این کلوپ مهر «پاسیو» خورده ایم. ما به اینگونه «فعال» بودن احتیاجی نداریم. ما برای نشان دادن وجود و تحرک خود به هیچ جنبش ارتجاعی باج نخواهیم داد و با هر بادی نخواهیم چرخید. اگر همراه نشدن با ناسیونالیستهای کرد و کولی ندادن به جنبش آنها، انهم در دوره تاریخی معینی که «مرکز همکاری» کذایی ناسیونالیستها در تلاش است به هسته اولیه ارتش آزاد سوریه در تحولات ایران تبدیل شود، پاسیو بودن است، ما لفای فعال بودن نوع آنها را به بقایش می بخشیم.

در مورد این ادعای رحمان حسین زاده که گویا ناسیونالیستها مجبور شده اند، فرخوان خود را کنسل کنند و از فرخوان روز ۲۱ شهریور «حمایت» کنند هم، ابراهیم عزیز زاده و فرهاد شعبانی به روشنی گفته اند که ماجرا چنین نیست و کل ماجرا از اول تا آخر با توافق مشترک کومه له و مرکز همکاری انجام گرفته است. در نتیجه کسی که با تاخیری طولانی، از همکاری کومه له و «مرکز همکاری» اعلام «بی اطلاعی» و برات کرده است و خودش کلاه سرش رفته، نمیتواند برگردد و با چنین ادعایی پوچ و زمختی اعلام کند که ناسیونالیستها آمده اند و از اعتصاب عمومی اعلام شده «نیروهای چپ» حمایت کردند.

اما و مستقل از اینها من از رحمان حسین زاده و همه رفقای عزیزی که در آن حزب و به نام حزب حکمتیست فعالیت دارند میپرسم این چپ کمونیست و رادیکالی که بعد از این همه سال پیدایشان کرده اید و قطب سوسیالیستی را با آنها شکل داده اید، کدامها هستند؟ میتوانید لیست نیروهای نوظهور چپ رادیکال و کمونیست مورد اشاره رحمان حسین زاده را که در این اعتصاب هم از شما حمایت کردند را اطلاع دهید؟ آیا اینها تازه تولد یافته اند و ما در این همه سال از آنها بی خبر بوده ایم؟ راه کارگر!!!، روند سوسیالیستی کومه له!!!، کومه له، اقلیت و هسته اقلیت!!!، اتحاد فدائیان!!! حزب کمونیست کارگری!!! اینها جریانات کمونیستی هستند؟ اینها چپ رادیکال اند و قرار است پرچم سوسیالیستی طبقه کارگر ایران با اینها به مقصد برسد؟ کل سنت سیاسی چپ پرو روس ایران و شاخه های مختلف آن از فدایی تا راه کارگر، در تاریخ جدال کمونیسم و ناسیونالیسم در کردستان ایران و حتی زمانی که حزب دمکرات به نیروهای ما شبیخون زد و جنگی سراسری و چند ساله را به ما تحمیل کرد، در کنار حزب دمکرات و ناسیونالیسم کرد ایستادند. اینها را به نام کمونیسم رادیکال تحویل مردم دادن بیان پیوستن شما است به آنها نه برعکس. این درجه از خود فریبی، این درجه از سقوط سیاسی و این درجه چرخیدن به راست، برای چیست؟ پس تاریخ چهار دهه نقد جریان ما از کل این چپ و تاریخ جدال و نقد ما از این چپ از روز تشکیل حزب حکمتیست تا وداع شما از حزب، چه شد؟ پس جدال سیاسی، تئوریک و پراتیک کمونیستی حکمت و خود حزب حکمتیست در این دوره که علیه آنها و به عنوان چپ بورژوازی، چپ خلقی و ناسیونالیسم پرو روس و فرزندان جبهه ملی ایران و چپ مدافع مصدق و شرقی و عقب مانده و اسلامی و چپ ملی کردستان مورد نقد قرار گرفته اند، کجا خواهد رفت؟

از این دوستان سوال خواهم کرد که ارزیابی از روند سوسیالیستی کومه له که از جانب حزب حکمتیست (وقتی که خودتان هنوز در آن حضور داشتید)، به عنوان جناح راست کومه له ای که خود به عنوان جناح چپ جنبش ناسیونالیستی کرد، مورد نقد و معرفی میشد را کجا دفن خواهید کرد؟ این بود بازگشت به حکمت که ادعایش را میکردید؟ شما با هر اختلاف و اعتراض و ادعایی که علیه ما دارید، با تاریخ کمونیسم کارگری و کوهی ادبیات مارکسیستی از اتحاد مبارزان تا سالهای اخیر و حداقل تا مقطع حضورتان در حزب حکمتیست، چکار میکنید؟ عبدالله مهندی همراه با «کمونیستها رادیکال» امروز شما در قطب سوسیالیستی و مشخصا هم کومه له و همه شاخه های دیگر از جمله روت سوسیالیستی، دوره بعد از جدایی ما از آن جریان، کتاب سوزان راه انداختند تا این تاریخ

را پاک کنند. مشاهده خواهید کرد که موفق نشدند. تلاش کردن تاریخ جعلی بسازند و ابراهیم علیزاده در این زمینه استاد بود، باز موفق نشده اند. سوال این است که شما با این تاریخ و جدال سیاسی و با زنجیر سنگین و دست و پا گیر کمونیسم کارگری، حکمت و حزب حکمتیست بر گردن خود در دل این چپ چه خواهید کرد؟

از رحمان حسین زاده میپرسم نیروهای «آلترناتیو سوسیالیستی» از نوع کمونیسم روسی، کمونیسم ملی که از نزدیکی با آنها به خود میباید، یا شعبه ایرانی پ ک ک (پژاک) که حتی یک کلمه در نقد آنها نمیگوید، جریانات بزرگی هستند؟

«کشف و روشن شدن» یک سند

رحمان حسین زاده در بخشی دیگر از سخنان خود باز اشاره دارد که:

«... الان یک سال و نیم است دوباره رضا دانش یک سندی را رو کرده است، یک سال و نیم قبلش همین احزاب ارتجاعی ناسیونالیسم کرد جمع شده بودند در پروژه انتخابات روحانی با هم همکاری کنند، همین کومه له امروز رفته بود به سخنگوشان تبدیل شده ... ما به عنوان چپ و کمونیست آن وقت کومه له را نقد کردیم سر این راست روی، سر آن اقدامات، درون خود کومه له و حزب کمونیست عاقبت نیرو و ترند و جهتی بود که با این سیاست همکاری، با همکاری کومه له با این احزاب ناسیونالیست مخالفت میکرد، اینها عضو رهبریشان اعلامیه داده و نوشته داده، مصاحبه کرده او گفته هیچ ایرادی در این کار نمیبیند و گویا کومه له در ایت سیاسی هم بخرج داده و نیروهای ناسیونالیست را جمع کرده که در انتخابات جمهوری اسلامی شرکت نکنند که بعدا هم کردند ..» (تاکیدها از من است)

سند مورد اشاره رحمان حسین زاده که دوستش رضا دانش گویا دوباره برایش پیدا کرده و اکنون «رو کرده است» و «مدرک راست روی» ما شده است، مصاحبه نشریه حکمتیست با من است تحت عنوان «همکاری ۶ جریان کردستانی» در انتخابات». این مطلب در سایت حزب و سایتهای دیگر از آزادی بیان تا پیشوند و سایت ایران تریبون و مدیای اجتماعی موجود است. اما معلوم نیست و رحمان حسین زاده حتی زحمت اینرا به خود نمیدهد که به احترام خود و شنوندگانش و برای قانع کردن آنها و درستی ادعای خود از این «سند کشف شده» و «مدرکی» که در اختیار حسین زاده قرار گرفته، چهار کلمه نقل قول روشن بیاورد و بگوید به کجای آن نقد دارد. اجازه بدهید به خود این نوشته مراجعه کنیم:

«ما نه در گذشته و نه اکنون مشکلی با رابطه احزاب سیاسی و همکاری های معین آنها با هم نداشته و نداریم. ما نه فقط برقراری رابطه با احزاب و سازمانهای مختلف را قابل انتقاد نمیدانیم، بلکه در مقاطعی چه در کومه له و حزب کمونیست ایران در دوره پیش از جدایی ما، چه در دوران بعد از جدایی از این حزب، ما تلاش کرده ایم در مقاطعی مانند دوره خطر حمله امریکا به ایران، خطر سناریوی سیاه و در دفاع از مدنیت و زندگی مردم در مقابل تعرض هر دولت و نیروی ارتجاعی با سازمانهای مختلف اپوزیسیون رابطه بگیریم و نیروهای اپوزیسیون را به پایبندی به تعهداتی بکشانیم و در این رابطه با آنها همکاری هایی داشته باشیم.»

«... در اینکه «حیات» یک باند مذهبی مسلح و تا مغز استخوان ارتجاعی است تردیدی نیست؛ در اینکه رابطه یا این باند و همکاری یا آن، این باند مرتجع را در اذهان مردم به سطح یک جریان سیاسی ارتقا میدهد شکی نیست. اما «حیات» ورژن مذهبی باند زحمتکشان به رهبری مهدی است. باند قومی که سالها است در جمع احزاب کردستان به نام کومه له حضور دارند و نه فقط از طرف کومه له بلکه و بعلاوه از طرف بخشی از نیروها و احزاب سیاسی چپ بعنوان یک سازمان سیاسی به رسمیت شناخته شده است.»

«متأسفانه همکاری امروز کومه له با «حیات» میتواند برگ عضویت این جریان ارتجاعی به کلوب «احزاب کردستان» باشد و باید علیه آن ایستاد و از این زاویه اعتراض بسیاری از فعالین چپ و آزادیخواه قابل فهم است.»

«علاوه بر این، این اولین بار نیست که کومه له با این گروهها وارد همکاری و رابطه سیاسی میشود. مورد کنگره ملی کرد که متشکل از طیف متنوعی از احزاب سیاسی کردستان تا باندهای قومی و ناسیونالیستی

از نوع مهدی و پژاک و... بود، نمونه بارزی از چنین رابطه ای بود که در اینمورد هم ما به نفس حضور کومه له در این اجلاس نقدی نداشتیم؛ نقد ما به دفاع کومه له از آن تحرک و بی مرزی و دفاع کومه له از کنگره ملی کرد بود.»

در ادامه در همین نوشته در مورد جنگ نیابتی عربستان و پیوستن حزب دمکرات کردستان ایران به این پروژه گفته ام ما به احزاب سیاسی نامه نوشته و مخاطرات سیاست حزب دمکرات را از جمله برای حزب کمونیست و سازمان کردستانش (کومه له) گوشزد کرده ایم و خواهان مقابله با آن شده ایم و گفته و تاکید کرده ایم که برای کومه له بودن با احزاب ناسیونالیست کرد جایگاه بزرگتر و اساسی تری دارد:

«اما ظاهراً ذوق و شوق در راس «کلوب احزاب کردی» قرار گرفتن مهمتر از اینها است. حتی به بهای ارتقا باندهایی مانند خبات و زحمتکشان به جرگه احزاب سیاسی.»

«یکی از شروط اولیه رشد کمونیسم در کردستان، تلاش برای تکاندن ذهنیت ناسیونالیستی در طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه و تلاش برای جدایی آنها از افق ناسیونالیستی و سیاستهای احزاب ناسیونالیست کرد در مقیاس اجتماعی است، چیزی که متأسفانه کومه له با آن خداحافظی کرده است. تضعیف احزاب ناسیونالیستی، نقد همه جانبه آنها و تلاش برای منزوی کردن آنها به نفع جنبش سوسیالیستی یک پای اصلی و اصول بنیادی کار ما است؛ چیزی که متأسفانه سال های سال است از کومه له در دوره جدید رخت بر بسته است.» (تاکیدها از اصل نوشته نیست و من اینجا تاکید گذاشته ام)

همچنانکه مشاهده کردیم در این نوشته گفته ام به نفس رابطه احزاب سیاسی (فکر نکنم حسین زاده تفاوت باندهای قومی و مذهبی و احزاب سیاسی را نداند) ما نقدی نداریم، بستگی به این دارد این رابطه مضمونا چیست و برای چه امری است. به تلاش کومه له برای قانع کردن دیگران و تحریم انتخابات جمهوری اسلامی نقدی نداریم و گفته ایم نقد ما به کومه له نه ارتباط با احزاب سیاسی در کردستان بلکه نقد ما به دفاع کومه له از ناسیونالیسم است. و در این نوشته با توجه به فضایی در میان چپ که به پیوستن خبات به عنوان یک گروه مذهبی سنی حساسیت داشتند اما به باندهای قومی امثال زحمتکشان نداشته اند، گفته ایم علاوه بر خبات امثال سازمان زحمتکشان مهدی حزب سیاسی نیستند و یک باند قومی است و به عدم حساسیت چپ علیه باندهای قومی انتقاد داشته ایم. در این نوشته از اینکه باندهای قومی و مذهبی از جمله سازمان زحمتکشان عبدالله مهدی، سازمان اسلامی خبات و امثال پژاک را به سطح احزاب سیاسی ارتقا خواهند داد، نقد داشته ایم. اینها را به عنوان احزاب سیاسی برسمیت شناخته ایم چه برسد به نشست و برخاست و همکاری با آنها. حال باید آقای حسین زاده توضیح بدهند نقد او به چیست و کجا خالد حاج محمدی نه تنها نقد نداشته است که آن را نشانه درایت سیاسی دانسته است؟ ما از همکاری های موردی میان احزاب سیاسی، از جمله همکاری اطلاعاتی علیه توطئه های جمهوری اسلامی، علیه جنگ نیابتی، علیه سناریوی سیاه و... صحبت کرده ایم. اینها راست روی است؟ بعلاوه ما گفتیم به رابطه داشتن احزاب سیاسی در اپوزیسیون و همکاری های معین (که چندین مورد مثال آورده ایم) ایرادی نداریم، نگفتیم کولی دادن به احزاب ناسیونالیست کرد یعنی همکاری و رابطه.

در مورد این ادعا که ترندی در کومه له و حزب کمونیست علیه این همکاری بود، اینهم زیاد واقعی نیست. این ترند در تمام حیات کومه له و همکاری آن با انواع ارتجاع ناسیونالیستی نقدی نداشته است و جاپایی از مقابله آنها مشاهد نمیشود. این ترند با پیوستن خبات به عنوان یک جریان مذهبی از نوع سنی و در دل شروع جنگ نیابتی حزب دمکرات، زبان به اعتراض گشود. مشکل امثال من با این ترند که رحمان حسین زاده به آن دل بسته است، تعلق اش به همان ناسیونالیست چپ است. چپی که ملی و خلقی و ناسیونالیستی است. اعتراضش به مذهب و جریانات مذهبی است و در مقابل ناسیونالیسم حتی از نوع قومی و باند سیاهی مانند مهدی زبان بسته است. اگر نزد رفقای دیروز ما از جمله خود رحمان حسین زاده روزی به ابراهیم علیزاده و روزی به این ترند در حزب کمونیست ایران دل میبندند، بیشتر از هر چیزی سردرگمی و سیاست دنباله روانه خود این رفقا را بیان میکند.

بهر صورت رحمان حسین زاده باید بداند که مردم شعور دارند و نمیتوان ادعاهای خود ساخته را به نام فلاکت از نوشته کسی دیگر به خورد شنوندگان خود داد، بدون اینکه چهار کلمه از خود نوشته را آورد و ادعای خود را اثبات کرد.

بعلاوه اگر نفس نشستن یا احزاب ناسیونالیستی سیاستی راست است، پس نشستن خود حسین زاده با نمایندگان هر دو حزب دمکرات با حضور نماینده کومه له و حزب کمونیست کارگری بعد از اعتصاب را چکار خواهید کرد؟ نشستنی که حسین زاده در آن نه تنها یک کلمه در مقابل همان مرکز کذایی احزاب ناسیونالیست کرد به زبان نیاورد، بعلاوه یک کلمه در مورد اینکه ایشان و رفقاییش از هماهنگی و توافق کومه له و این احزاب «بی اطلاعند» نگفت. شما که بعد از اعتصاب با نمایندگان همان «مرکز همکاری» کذایی در مورد دستاوردهای اعتصاب عمومی جمع شده اید و یک ساعت در مورد نتایج و ارزش آن صحبت کرده اید. بالاخره مردم قسم حضرت عباس را باور کنند یا دم خروس؟ در ثانی رحمان حسین زاده و رفقاییش در رهبری حزبشان از همان فردای جدایی از ما تا کنون چندین «هیئت بلند پایه» خود را روانه کردستان عراق کرده اند و با هر پاسبان دم در احزاب طالبانی و بارزانی نشست داشته اند. اگر نفس رابطه و نشست سیاستی راست روانه است، بفرمائید پس اینها را چکار خواهید کرد؟ کسی که نصف اعضا رهبریش در مرگ طالبانی غش کرد و فاتح شیخ، دبیر کنونی کمیته مرکزی اش، عکس یادگاری خود و طالبانی را به سینه میزد و در غم از دست دادن جلال طالبانی عزا گرفت، در ستایش شیرکو بیکیس، شاعر ناسیونالیست کرد و وزیر فرهنگ دولت اقلیم کردستان، کلی ستایشنامه بیان کرد و برای تشیع جنازه اش راهی کردستان عراق شد، در موقعیتی هست برگردد و «راست روی» ما را آنهم در کوتاه آمدن در مقابل ناسیونالیست کرد یادآوری کند؟

رضا مقدم از نژاد شناسی تا پرونده سازی

رضا مقدم نیز به روال همیشگی به بهانه بررسی اعتصاب عمومی کردستان، ضمن «تحقیق و تفحص» در ریشه یابی نژادی آدمها به این نتیجه رسیده اند که حکمتیستها جزو نژاد «کرد» اند و لذا مهر قومی بر پیشانی ما زده است. آقای مقدم در عین حال به نام بررسی اعتصاب عمومی کردستان فرصت را غنیمت شمرده و پرونده ای خود ساخته را علیه ما در دوره دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب «رو کرده» تا در این کارزار به شنوندگان خود بفروشد. اینجا و علیرغم اینکه هر دو شاهکار ایشان به خود اعتصاب عمومی نامربوطند و اما چون در دل بررسی های ایشان از اعتصاب عمومی آمده است به آنها خواهم پرداخت. در این بحث قصد وارد شدن به مباحثات مقدم در ارزیابی از اعتصاب عمومی را ندارم و همزمان در میان مشتای ادعای پوچ و بی پایه تنها به دو مورد که ذکر شد اشاره خواهم کرد.

ابتدا به نقش زبان مادری در هویت سیاسی و ایدئولوژیک ما از زبان رضا مقدم بپردازیم. ایشان در مصاحبه ای با تلویزیون «به پیش» تحت عنوان «اعتصاب عمومی کردستان، آلترناتیو حزبی یا جنبشی» بخش دوم به تاریخ ۹ اکتبر ۲۰۱۸ در جواب سوال مصاحبه کننده در مورد ارزیابی از نقش نیروهای چپ در این حرکت میگوید:

«حکمتیستها را نام بردید که به عنوان چپ سراسری که تازه شاخه کردستان آن در این اعتصاب نقش داشته و شاخه سراسری آن آمده از این اعتصاب حمایت کرده. حزب حکمتیست اوت ۲۰۰۴ درست شده از انشعاب از حزب کمونیست کارگری. بنا به تعریف سوسیالیسم بیان کننده منافع طبقه کارگر است، جهانشمول است و علت اینکه آن انشعاب شده، مسائلی که چه سیاست، چه تحلیلی و تئوری و چه منفعت طبقاتی بوده که در آن انشعاب اساسا کسانی که زبان مادریشان کردی است جدا شدند، و اساسا اینها هستند که جدا میشوند. (تاکیدها از من است)

مقدم در ادامه میگوید:

«... علاوه بر آن چرا حالا در حزب کمونیست کارگری عراق هم همین ماجرا به مزاج سیاسی بخش کردستان سازگار است و آنها جدا میشوند و رابطه شان را با اینها ادامه میدهند و نه با حزب کمونیست کارگری.»

رضا مقدم به سبک و روش ناسیونالیستها و نژاد پرستان از نوع شرقی و عقب مانده آن، از روی زبان مادری، لهجه و محل تولد آدمها به این نتیجه رسیده اند که اکثریت کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری همراه با طیف وسیعی از اعضا و کادرهای آن حزب که بعد از اتفاقات آن دوره از حزب کمونیست کارگری جدا شدند و حزب

حکمتیست را تاسیس کردند، کرد زبانند و به این اعتبار نتیجه میگیرد که ناسیونالیست کرد هستند. ایشان از این تفحص و تز پایه ای خود نتیجه میگیرد که دلیل اینکه رفقای قدیم ما که اکنون به اسم حزب حکمتیست فعالیت دارند و با کومه له نزدیک شده اند و همکاری دارند، محل تولد و زبان شان و نتیجتاً تعلق شان به خانواده ناسیونالیست کرد است.

ادعاهای رضا مقدم در مورد سوسیالیسم و منافع طبقه کارگر و جهانشمول بودن آن در شرایطی که دیگران را از روی زبان مادری تقسیم بندی قومی میکند، پیشیزی ارزش ندارد. تنها کسی میتواند از روی شناسنامه، محل تولد و زبان آدمها آنها را در دسته بندی های قومی و ملی بچیند، که ابتدا خود را نیز بر همین اساس جزو یکی از اقوام به حساب آورده باشد. کسی که دیگران را به جرم زبان و محل تولد آنها ناسیونالیست کرد میداند، ابتدا خود آگاهانه پذیرفته است که ناسیونالیست فارس است. استدلال رضا مقدم نه تنها صد و هشتاد درجه علیه کمونیسم و ابتدایی ترین اصول مارکسیستی در مورد جامعه طبقاتی و تقسیم بندی آن است، بعلاوه علیه هر نوع تمدن بشری است. ادعاهای رضا مقدم را امروز حتی زبان شناسان شرق زده و نژاد پرستان و احزاب ناسیونالیستی دنیا هم به این اندازه زحمت و زنده بیان نمیکند. اگر نژادپرستان امروزی این درافشانی رضا مقدم را بشنوند از او بخاطر این احیا عهد عتیق ترین و گدیده ترین و عوامانه ترین نوع نژادپرستی شکایت خواهند کرد.

در حقیقت این ادعا چیزی در مورد حزب حکمتیست بیان نمیکند و بیش از هر چیز بیان موقعیت خود رضا مقدم و همه کسانی است که امروز با این غلظت ناسیونالیستی هنوز دنبال او هستند.

باید به این درجه از «دانش مارکسیستی» و البته بلاهت آقای مقدم مدال طلا داد! معنی واقعی طبقات و هویت طبقاتی و هویت ملی و انترناسیونالیسم و سوسیالیسم مورد نظر آقای مقدم را در همین چند جمله میتوان دید. آقای مقدم با این تز خود گوی سبقت را از ناسیونالیستها- فاشیستهای هیتلری ربوده!

در مورد بخش دوم ادعای رضا مقدم و اینکه در حزب کمونیست کارگری عراق هم گویا «کرد زبانها» از آن حزب جدا شدند و به حکمتیستها نزدیک شدند، این هم سراپا جعل است. فکر نکنم رضا مقدم از روی بی اطلاعی چنین احکام بی اساس و پایه ای را به عنوان مدرک برای «ناسیونالیست» نامیدن ما و حزب کمونیست کارگری عراق بیان کرده باشد. در حزب کمونیست کارگری عراق نه انشعابی اتفاق افتاد و نه تقسیم بندی «کردها»! و «عربها»! در آن حزب اتفاق افتاد. این تقسیم بندی هم از جعلیات نوع راسیستی جناب مقدم و گروهش است. علاوه بر کودکانه بودن این ادعاهای زحمتی اینها بحدی است که آدم تعجب میکند که واقعا جریان آقای مقدم گروه سیاسی است یا مرکز دروغ پراکنی علیه کمونیستها!!! در جریان جدایی ما از حزب کمونیست کارگری، حزب کمونیست کارگری عراق سر جای خود ماند. کل آن حزب منهای چند نفر با رهبری و صفوف کادری در کل عراق سر جای خود ماند و در میدان سیاست حزب خواهر ما در عراق بوده و است. چند نفر از آن حزب جدا شدند که اسمی دیگر روی خود گذاشتند که مورد بحث این نوشته نیست و آنها هم عرب زبانها نبودند. آقای مقدم آگاهانه دست به یک جعلیات زده است و انگار دنیا در گوش گاو خوابیده است و هر پرونده ای جعلی و ضد کمونیستی را از جانب ایشان باور میکنند.

ایشان در بخش دیگری از سخنان خود در ادامه و بر سر دلیل نزدیکی رفقای قبلی ما به کومه له و اینکه این پروسه چگونه غیر شفاف و بدون نقد گذشته خود و سیاستهای حزب حکمتیست انجام شده است و ...، تلاش میکند پرونده های جعلی و دروغهای قبلی جریان خود را به شکل بسیار شیعتری علیه ما بیان کند. او میگوید:

«حکمتیستها در دوره ای که بحث دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب بود، دفتر سیاسی شان اطلاعیه دادند و یک اقدامات جنایتکارانه را نسبت دادند به کومه له و به کومه له گفتند همکار وزارت اطلاعات است.» (تاکیدها از من است)

نزدیکی رفقای قبلی ما به کومه له و دلایل آن اینجا مورد بحث من نیست. اما در مورد ادعاهای این آدم، انسان در تعجب میماند که جریان رضا مقدم واقعا گروه سیاسی است یا جمع شایعه پراکنی. به راستی باید به این مرکزی که در تمام تاریخ فعالیت مستقل شان، بخش جدی از کارشان جعل و پرونده سازی و دروغ پراکنی علیه مخالفین و منتقدین شان است، چگونه و با چه زبانی جواب داد. انسان در تعجب میماند که با این درجه از بی پرنسیبی و این درجه از بی وجدانی سیاسی چه باید کرد. آیا واقعا هیچ آدم سلیم و شرافتمندی میتواند مستقل از هر اختلافی با ما،

با این جریان حتی برای دو روز هم شده فعالیت مشترک داشته باشد؟

در جواب آقای مقدم باید بگویم این ادعا هم به اندازه بقیه ادعا های ایشان دروغ و جعل است. حزب حکمتیست در دوره داب و در هیچ دوره ای چنین اتهاماتی را به کومه له نزنده است و اینها سراپا جعلیات خود ساخته آگاهانه رضا مقدم است. اگر آقای مقدم راست میگوید و اگر احترامی برای خود و جریانش قائل است لطفاً آن اطلاعیه مورد ادعایش که گویا دفتر سیاسی وقت حزب حکمتیست علیه کومه له منتشر کرده است و گفته است «کومه له همکار اطلاعات است» را برای اثبات حقانیت جریانش منتشر کند و بگوید کجا به کومه له چنین گفته ایم!!! حزب حکمتیست به کنار بالاخره این جریان برای خود احترامی قائل است؟ این همه دروغ و پروپاگاندا را حتی بی بی سی هم (علیرغم اینکه کارش دروغ پرانی است و بابت آن پول میگیرد) نمیتواند تحویل جامعه دهد.

سه اعلامیه ای که در این زمینه منتشر شده اند به ترتیب عبارتند از: «پرووکاتور ها را باید ایزوله کرد»، «دریغ از یک جو شرف!» و «نئو توده ای ها در آخر راه حزب توده». خواننده میتواند همینجا و با کلیک بر تیتراژ این اعلامیه ها آنها را که در سایت حزب ما موجودند مطالعه کند. اولین اعلامیه ما تحت عنوان «پرووکاتور ها را باید ایزوله کرد»، به تاریخ ۲۱ ژوئن ۲۰۰۷ منتشر شده است. در این اطلاعیه در مورد منتسب کردن فعالین کمونیست در ایران به احزاب کمونیست و سرنگونی طلب و مخاطرات آن، به همه احزاب سیاسی هشدار داده ایم و نهایتاً گفتیم:

«هیچ انسانی که یک نخود عقل و احساس مسئولیت دارد برای مبارزه «فکری» با چپ به فضای پلیسی جمهوری اسلامی پشت نمیدهد. تنها حکمی که میشود داد این است که این شرگرد آگاهانه بکار گرفته میشود و تحریک پلیس علیه فعالین کمونیست و یا مجبور کردن آنها به سکوت و پس کشیدن از صحنه مبارزه علنی است.»

در ادامه همین اعلامیه گفته ایم که:

«ما از همه سازمان ها و جریانات سیاسی و از همه سایت ها و نشریات میخواهیم که اجازه چنین پرووکاسیون هائی را ندهند. اجازه ندهند که از امکانات آنان برای نا امن کردن انسانیت در ایران استفاده شود. پرووکاتور و پرووکاسیون باید منزوی و طرد شوند.»

تقریباً یک سال بعد از این ماجرا باز و در دل ادامه برخورد امنیتی و تلاش برای منتسب کردن دانشجویان زندانی به حزب ما و به گارد آزادی و تلاش برای علنی کردن هویت حزبی آنها، اعلامیه ای دیگر زیر عنوان «دریغ از یک جو شرف!» به تاریخ ۲۴ مه ۲۰۰۸ از جانب حزب ما منتشر شد. در این اعلامیه آمده است:

«اخیراً وبلاگی به نام «تریبون مارکسیسم» اقدام به یک پاپوش دوزی و توطئه چینی رسمی پلیسی علیه دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب زندانی و در آستانه محاکمه کرده است. این وبلاگ در نوشته‌ی بدون امضائی تحت عنوان «وضعیت فعلی و گام های ضروری» (نکاتی در مورد جنبش دانشجویی و چپ)، دانشجویان دستگیر شده را اعضای حزب حکمتیست و گارد آزادی معرفی کرده است و از آن بدتر اسلحه و اقدام مسلحانه را هم روی پرونده آنها گذاشته است. انتشار چنین هجویات و مزخرفاتی از جانب دستگاه های اطلاعاتی رژیم، دست راستی های متشکل در دانشجویان لیبرال و دفتر تحکیم وحدت نه اولین بار است و نه آخرین بار خواهد بود. آنچه در این میان تاسف آور است این است که این وبلاگ خود را به افراد و خط مشخصی در اپوزیسیون (ایرج آذرین و رضا مقدم) منتسب میکند.»

در ادامه همین اطلاعیه آمده است:

«ما یک هفته منتظر ماندیم تا ایرج آذرین و رضا مقدم خود را از این اقتضاح کنار بکشند. آنچه تکان دهنده است این است که این کار انجام نشد، ... اما صبر کردیم و واقعا اشتیاق داشتیم که این دو، خود را از این اتهام بترکانند. علی رغم اینکه به آنها تذکر هم داده شد، این کار را نکردند! در یک جمعبدی اولیه از ۱۳ آذر گفتیم که یکی از درسهای این حرکت این بود که بار دیگر نشان داد که چقدر وجدان و شرافت، طبقاتی است. اما ابعاد این بی وجدانی برای ما هم تازه بود.»

همچنانکه که مشاهده شد اعلامیه اول ما نسبت به کسانی که به نام مبارزه نظری فعالین کمونیست در ایران را

به احزاب کمونیست و سرنگونی طلب منتسب میکنند، هشدار داده ایم و از همه احزاب سیاسی، سایت و نشریات خواسته ایم که امکانات خود را در اختیار چنین افراد و جریاناتی قرار ندهند. اما و علیرغم هشدار ما سایت منتسب به جریان رضا مقدم و ایراج آذرین اقتضاحی به بار آورد که در اعلامیه بعدی «دریغ از یک جو شرف!» به آن پرداخته شده است. لذا تا اینجا بحث نه بر سر کومه له بلکه بر سر شیرینکاری های جریان رضا مقدم و ایرج آذرین است. لازم به ذکر است که در این دوره رابطه کومه له با جریان آذرین-مقدم بسیار حسنه بود. دوستی و نشن و برخورد و اجلاس مشترک و همکاری تا حد احتمالات اتحاد آنها در آینده در جریان بود. امکانات نسبتاً زیادی از جانب کومه له در اختیار جریان رضا مقدم و ایرج آذرین قرار می گرفت. علاوه بر تلویزیون حتی وبلاگ «تریبون مارکسیسم» آقایان روی سرور کومه له بود.

در این دوره و در شرایطی که دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب و خصوصاً فعالین و سخنگویان آنها در زندان و زیر شکنجه بودند، جریان ایرج آذرین و رضا مقدم علیه آنها، اقتضاحات بزرگی به خرج دادند که اشاره شد. این بار و در ادامه، دفاع از این اقتضاحات و ادامه آن علیه دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب توسط و به نام «دانشجویان سوسیالیست» ادامه یافت. باید یادآوری کنم که به محض اینکه جریانات محترم چپ فهمیدند که حزب ما در میان نسل جوان کمونیست نفوذی دارد و جمهوری اسلامی و مراکز پلیسی آنها تلاش میکرد برای قطور کردن پرونده آنها، به حزب ما و حتی به مبارزه مسلحانه منتسب شان کند، فوری بخش بزرگی از این چپ و از جمله کومه له همه اخبار و اطلاعیه و عکسهای گذشته از تحرکات چپ و دانشجویان آزادیخواه را از سایت های خود پاک کردند و این بار «دانشجویان سوسیالیست» را جایگزین کردند. اساس نقد و اعتراض ما به کومه له و حزب کمونیست ایران در این دوره و در این زمینه، نزدیکی و همراهی کردن کومه له و سکوت و مماشات آن با جریان نئو توده ای آذرین-مقدم بود که در ۸ جولای ۲۰۰۸ در اعلامیه ای از جانب کمیته رهبری حزب زیر عنوان «نئو توده ای ها در آخر راه حزب توده» به آن اشاره شده است و مخاطرات همکاری کومه له با این جریان را گوشزد کرده ایم. اینجا من دو نقل قول از این اعلامیه را جهت اطلاع خوانندگان می آورم و اما توصیه میکنم با کلیک بر تیتراژ سه اعلامیه فوق در همین نوشته کل آنها را مطالعه کنید. در این اعلامیه آمده است:

«آنچه در این میان نگران کننده است همسویی و همراهی رهبری کومه له و یا بخشی از رهبری و صفوف این سازمان با این گروه منحط و از جمله همسویی با اقدام زشت سیاسی و پلیسی اخیر آنها علیه دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب است. در ماجرای اخیر علیه دانشجویان، جریانات و شخصیتها و سایت های مسئول اقدام پلیسی سیاسی آنها را محکوم کردند. اما کومه له نه تنها سکوت کرد، بلکه متأسفانه در میان جریانات سیاسی تنها سایت های مختلف مربوط به کومه له نوشته پلیسی، سیاسی مشهور را لانس کرد. با وجود هشدار های زیاد چه از درون کومه له و چه از جانب ما و درخواست فاصله گرفتن کومه له از این انحطاط سیاسی تا این لحظه هم با گذاشتن دفاعیه های به اصطلاح «دانشجویان سوسیالیست» از این اقتضاح پلیسی سیاسی در سایتها و میدیای خود عملاً همسویی خود را ادامه میدهند. این اقدام آنها و به موازات آن حذف هر اثر و نشانه ای از دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب و «ممنوع شدن» این اسم از سایتها و میدیای کومه له در یک ماهه اخیر علائم یک انتخاب سیاسی نگران کننده توسط کومه له است.»

«رهبری کومه له بنا به هر مصلحتی، از جمله از سر بی تحرکی و پاسیفیسم خود و برای توجیه آن، و یا به امید جذب «قلمزن تئوریک - سیاسی» برای پدیده فرمال «حزب کمونیست ایران» همسویی با آذرین، مقدم را انتخاب کرده باشد، باید بداند که عاقبت بسیار خطرناکی را برای آینده سیاسی سازمان خود تدارک می بیند.»

در ادامه اعلامیه کمیته رهبری آمده است:

«صف آزادیخواهی و برابری طلبی و جریانات کمونیست و چپ و انقلابی لازم است با هوشیاری مانع پخش شدن ویروس نئوتوده ایسم کنونی در فضای سیاسی باشند. افشای این جریان و شناساندن آن ضامن قرنطینه کردن این اپیدمی است. در این میان جریانات چپ و آزادیخواه و متعهد و مسئول باید از کومه له بخواهند که از این جریان ناسالم سیاسی فاصله بگیرد. این بعد مهم و اساسی ایزوله کردن نئوتوده ایسم کنونی در فضای سیاست ایران است.»

همچنانکه ملاحظه کردیم ادعاهای آقای مقدم سراپا جعل است و بحث بر سر افتضاح سیاسی و گرای امنیتی و پاپوش دوزی جریان مقدم-آذرین است نه کومه له. در مورد خود کومه له اعلامیه های مورد اشاره به روشنی بیان کرده اند و این اعتراض و انتقاد ما بر کومه له در آن دوره حساس کماکان روی دوش این جریان باقی است. و البته کومه له تحت فشار از بیرون و از درون خود بر سر همکاری با جریان ایرج آذرین-رضا مقدم و اختلافاتی که بر سر ادامه همکاری و یا عدم آن در صفوفش ایجاد شد، نهایتاً رابطه و نزدیکی قبلی عملاً پایان یافت.

در مورد رضا مقدم متأسفانه تلاش برای مسموم کردن فضای سیاسی، دروغ و جعل علیه حزب ما، علیه فعالین کارگری و تلاش برای نفاق و دشمنی در میان آنها، گرای پلیسی و امنیتی دادن، تلاش برای هراساندن فعالین کمونیست از ارتباط و فعالیت با ما، کاری که وزارت اطلاعات وسیعاً تا امروز هم دنبال کرده است، تا امروز هم ادامه داشته است. اینجا جای پرداختن به موارد دیگر از این گونه فعالیت آقای مقدم نیست و اما این جانفشانی علیه ما و پرونده سازی و شایعه پراکنی ادامه دارد. همینجا اشاره کنم مسئول این جانفشانی های ناشایست امروز و بعد از کناره گیری ایراج آذرین از این جریان، دیگر مستقیم بر دوش رضا مقدم و همراهانشان است. اینجا و در خاتمه یکبار دیگر تأکید میکنم که افشا و ایزوله کردن این جریان نئوتوده ای و دروغ پراکن و تلاش برای سالم نگاه داشتن فضای سیاسی در اپوزیسیون وظیفه هر جریان و گروه و انسان جدی سیاسی است.

بعنوان خاتمه

همچنانکه اشاره کردیم مستقل از صحت و سقم ادعای بعضی از جریانات چپ در اعتصاب عمومی کردستان و عدم تمایل آنها در همکاری با ناسیونالیستها، مستقل از درجه درستی و نادرستی ادعای آنها مبنی بر اینکه از هماهنگی کومه له با احزاب ناسیونالیست کرد متمرکز در «مرکز همکاری» بی اطلاع بوده اند و کومه له سر آنها کلاه گذاشته یا نگذاشته است، میدانی که این چپ برای بازی خود تعیین کرد در اساس بردی برای او نمیتوانست به همراه داشته باشد. چپی که خواهان همکاری و هماهنگی با ناسیونالیستها نبوده باشد، قاعدتاً نمیتوانست و نمیتوانست روز عزای آنها را برای ابراز وجود خود انتخاب کند.

بعلاوه کل شواهد و از جمله سخنرانی و مصاحبه های مسئولین کومه له، وقایع بعد از اعتصاب و مصاحبه مشترک بخشی از این چپ (حزب کمونیست کارگری، حزب «حکمتیست» و کومه له) با ناسیونالیستها بر سر دستاوردهای اعتصاب و همکاری آنها، به هر آدم منصفی میگوید این چپ و حداقل این جریانات از این هماهنگی و همکاری با فرض بی اطلاعی از قبلی هم ناراضی نبوده اند.

بعلاوه درک این چپ از فعال بودن، رفتار این چپ با قربانیان یک جنبش ناسیونالیستی و تقدیس آنها و ارتقا تا حد از ایخواه و برابری طلب و...، مستقل از معامله گری و ریاکاری آنها، بیان سیاست سازش و کوتاه آمدن در مقابل ناسیونالیسم کرد است.

کمونیستها در کردستان بدون نقد همه جانبه این نوع از «کمونیسم و انقلابیگری» و بدون نشان دادن تمایز کمونیسم کارگری و دخالتگر، از این نوع از چپ و فعال بودن و انقلابیگری آنها، نمیتواند طبقه کارگر و صف انقلابیون راستین این طبقه را از آفات ملی گرایی در امان نگاهدارند.

۲۰ اکتبر ۲۰۱۸

چپ ملی و تروریسم عبدالله مهتدی [i]

محمد فتاحی

مقدمه: جریان نقشه های ترور باند عبدالله مهتدی در یکی دو ماه گذشته بخشی از فضای سیاسی را به خود اختصاص داد. نزدیک به پانصد نفر اساساً از شخصیت های سیاسی اکثراً با تجارب فعالیت های طولانی در حزب کمونیست ایران و کومه له قدیم و در احزاب سیاسی مختلف، و دویست نفر از فعالین و شخصیت های سیاسی شهرهای کردستان نقشه های ترور جریان تبهکار مهتدی در سال های گذشته علیه کمونیست ها و چپ ها را محکوم کردند. در کنار اینها تعدادی از احزاب سیاسی تروریسم این جریان را به شیوه های مختلف محکوم کردند. مصاحبه ها و میزگردهای متعدد رادیویی و تلویزیونی، بخش دیگری از یک کمپین افشاگری وسیع در محکومیت تروریسم باند تبهکار مهتدی بود. اتکای این افشاگری ها شاهدان زنده ای بودند که در این باره علناً سخن گفته بودند. بخش اصلی افشاکنندگان طرح ترور علیه حکمتیست ها و کومه له حزب کمونیست، اعضا و کادر و مسئولین سابق خود جریان عبدالله مهتدی بودند. بخش انشعابی از مهتدی که تحت رهبری عمر ایلیخانیزاده است، قبلاً طرح ترور رهبری کومه له ابراهیم عزیزاده را افشا کرده بودند، که به دلایلی که بعداً به آن برمیگردیم، از طرف خود کومه له مسکوت گذاشته شد. در دوره اخیر هم کسانی به اسامی شورش خراسانه، جوامیر مارابی، هر دو از اعضا و مسئولین سابق جریان مهتدی، علناً نقشه های ترور رهبران حزب حکمتیست در سلیمانیه را با اطلاعات ریز افشا کرده و به اطلاع عموم رساندند. جوامیر مارابی نه فقط طرح ترور رهبران حکمتیست بلکه عملیات شبانه نظامی علیه اردوگاه کومه له را هم همراه اطلاعات ریز افشا کرده است. به دنبال، کسانی مانند جبار محمدی و ارسطو گله داری که سابقاً در کومه له بوده و یا هنوز در آن عضویت دارند به حرف آمده و نقشه های تروریستی سالیهای گذشته جریان مهتدی را افشا کردند. بعلاوه صلاح مازوجی دبیر حزب کمونیست ایران نیز در ظرفیت شخصی مواردی از اقدامات آنها و عملیات نظامی علیه کومه له را بیان و اقدامات تروریستی این جریان را افشا کرد.

پاسخ عبدالله مهتدی به بیش از پنج مورد شهادت زنده این بوده که چنین اعمال و سیاست هایی در هیچ جلسه رسمی رهبری آنها طرح نشده بوده است! پاسخ رضا کعبی از رهبری سابق جریان مهتدی هم یک نوع شهادت غیر مستقیم است که نوشته «من این اتهامات را در باره خودم قویاً رد میکنم». ایشان ادعاهای طرح شده علیه سازمان سابق خویش را غیرواقعی ارزیابی نکرده، بلکه از شخص خود رفع اتهام کرده است.

تومار امضای نزدیک به پانصد نفر شخصیت و فعال سیاسی هم بخشا نه فقط بر اساس افشاگری های زنده اخیر که از شناخت سیاسی مستقیم خودشان از ماهیت این جریان منفور است، که در اردوگاه نظامی خود در کردستان عراق بارها علیه هم مسلحانه عمل کرده و زخمی های شان راهی بیمارستان شده اند. در متن اختلافات درونی تا به حال اینها، اسلحه و چاقو همیشه یک پای عمل در برخورد به همدیگر بوده است.

برخورد چپ ملی به سیاست ترور کمونیست ها و چپ ها در کردستان

منظور از این نوع چپ مشخصاً همانهایی اند که در تشکلی به اسم «آلترناتیو کمونیستی» دور هم جمع شده اند. چند گروه از شاخه های سابق سنت فدایی و سازمان راه کارگر و کومه له جزو این جمع اند. جمع اینها همراه حزبی که عنوان حکمتیست را بر خود یدک میکشد، نهادی را شکل داده اند که قرار است رهبر انقلاب سوسیالیستی در مثلاً ایران باشد. اینها به مناسبت های مختلف تا آنجا که حرف مفت است، اطلاعیه و بیانیه و سند انتشار میدهند و طبقه کارگر را به چپ و راست فراخوان میدهند اما در مقابل طرح ترور شخص اول همین جریان توسط سازمان

عبدالله مهدی زبان شان بند آمده است!

بگذارید نگاهی به علل سکوت شان کنیم؛

طیف فدایی و راه کارگر

ظاهرا هیچ موضع روشن و ناروشنی از اینها نسبت به طرح های ترور فاشیست های کرد علیه کمونیست ها در کردستان منتشر نشده است. تنها نکته ای که یکی از رهبران راه کارگر به اسم حسن حسام در صفحه فیس بوک ایشان دیده میشود این است که در این ادعاها سندی ارائه داده نشده است! ظاهر قضیه این است که گویا شهادت صفی از انسان های زنده که خود مستقیماً در جریان این نقشه ها بوده اند، برای این حضرات کافی نیست. مطالبه اینها هم ظاهر سندی به امضای شخص عبدالله مهدی است که اجرای این نقشه ها را به قلم خود تضمین کرده باشد! در دنیای واقعی چنین چیزی نمیتواند موجودیت داشته باشد. هیچ تروری همراه سند امضا شده توسط شخص دستور دهنده نیست. شاید هم بخشی از اینها قضیه طرح ترورها را مربوط به گذشته ارزیابی کرده که از نظرشان زنده کردن آن و طرح آن، امروز کار درستی نباشد. تمام این گروهها در برخورد به جمهوری اسلامی، کشتارها و ترورهای تاریخ گذشته آنرا ماتریال افشاگری امروز خود میکنند، ولی وقتی به واقعه امروز مربوط به سازمان عبدالله مهدی میرسند، مسئله را قدیمی و کهنه میدانند. نتیجتاً مشکل اینها نه کهنه بودن طرح این ترورها و نه بی سند بودن آنهاست. راه کارگر در دوره جنگ حزب دمکرات علیه کومه له بدون ذره ای تامل حامی حزب دمکرات بود و بخشی از تبلیغات جنگی آنها برای کشتار کمونیست های کومه له را تولید میکردند. کومه له "پولیوتی" تئوری راه کارگر بود که دمکرات بدست گرفته بود. آن روزها راه کارگر میدانست که نقشه و سیاست جنگ دمکرات علیه کومه له در کنگره قبلی تر آن حزب ریخته شده بود. خود جریان انشعابی دمکرات، دقیقاً مانند جریان انشعابی از عبدالله مهدی، طرح جنگ دمکرات برای کشتار کمونیست ها را افشا کردند. با این حال این قضیه هیچ تردیدی در سیاست حمایت عملی راه کارگر از جنگ دمکرات علیه کومه له ایجاد نکرد.

مسئله اصلی در ماهیت سیاسی ایدئولوژیک سنت راه کارگر نهفته است؛ تئوری و برنامه راه کارگر، دقیقاً مانند سنت فدایی و سنت حزب مادر که حزب توده است، بر تقسیم بندی جامعه انسانی در ایران به ملت های مختلف متکی است که از نظر آنها نمایندگان خود را دارند. بر مبنای این تئوری، جامعه ایران شبیه جزایر ملت های مختلف است. ملت فارس، ترک، کرد، بلوچ و عرب، لر، قشقایی و گیلک و ارمنی و... جزو ملت های تشکیل دهنده جامعه ایران اند که نمایندگان خودگمارده ملی خویش را دارند. اگر در تبلیغات اینها به وجود طبقه کارگر در ایران اشاره میشود، مانند خود جمهوری اسلامی و کل بلوک بورژوازی ایران، این طبقه را جزوی از اعضای شبیه جزایر ملل مختلف میدانند که جریانات مشابه دمکرات و باند تبهکار مهدی و گروههای ناسیونالیست و فاشیست قومی را نمایندگان و صاحبان و خودگمارگان ملی راس طبقه کارگر هم میدانند. بیخود نیست اعضای راه کارگر بسته به محل تولد یا زبان مادری تعلق قومی خود را مبنای تعلق سیاسی خود به سنن ناسیونالیستی قومی هم به رسمیت می شناسند. بر همین مبنا عضو مثلاً ترک زبان اینها فقط جزو ملت ترک نیست بلکه در صورت زن بودنش عضو یک گروه ناسیونال فمینیستی هم هست. از نظر راه کارگر و کل سنت فدایی و حزب توده، این واقعیت کمونیستی که هویت ملی و قومی و جنسی برای طبقه کارگر طوق گردن است، یک ادعای بی پایه است! در اعماق باورهای اینها مانند تمام ناسیونالیست های دنیا، طبقه کارگر جزو تقسیم بندی های درون پدیده ای موهوم به اسم ملت است. مصدق و آیت الله منتظری و آن نماینده دیگر طبقه بورژوا، برای اینها جزوی از شخصیت های ملی شان اند که در ردیف بقیه آحاد ملت دارای احترام و جایگاه ملی اند.

وقتی به محکومیت ترور توسط یک جریان ناسیونال فاشیست کرد هم میرسد، اینها موظب اند که چند دسته گی بین "ملت ستمدیده کرد" موجب چند دستگی و تفرقه "ضد ملی" در مقابل "رژیم آخوندی" نشود! بیخود نیست گفته میشود سنت راه کارگر از حزب توده و سنت فدایی از سنت راه کارگر تغذیه میکنند.

کومه له و محکومیت طرح های ترور مهدی

کومه له جدید که فرسنگ ها از کومه له کمونیست قدیمی فاصله گرفته است، موضعی تماشایی نسبت به تروریسم

عبدالله مهدی اتخاذ کرد. تماشایی نه از این نظر که خواهان تشکیل یک کمیته "حقیقت یاب" برای روشن کردن این قضیه شدند، بلکه از این نظر که اینها از نزدیک سالهاست زیر فشار تهدید ترور و عملیات نظامی توسط گروه عبدالله مهدی علیه خود بوده و هستند. نه فقط این بلکه اسراری از نقشه های مشابه عبدالله مهدی نزد اینها مخفی مانده است که فقط خودشان میدانند و رو به بیرون مثل مردمک چشم از آنها حفاظت میکنند که بیرون درز نشود. اصطلاح جعبه سیاه که محتوای نقشه های عبدالله مهدی علیه خودشان است، برای نوار حاوی این نقشه هاست که وقت خود اتفافی دست اینها افتاده بوده است. گاهی شده که نگهبانان شبانه اینها فرمانده عملیاتی باند مهدی را در دوگاه نظامی خود دستگیر کرده و بعداً بی سر و صدا آزاد کرده یا تحویل داده اند. جریان انشعابی از مهدی، وقت خود افشا کرد که عبدالله مهدی طرح ترور و نابودی این کومه له را داشته تا کردستان فقط یک کومه له داشته باشد! این طرح با مخالفت تعدادی از رهبری وقت جریان مهدی روبرو شده که امروز عضو این تبهکاران نیستند. آزمان که این قضیه هم علنی شد، احدی اعتراضی از این کومه له نشنید! نتیجتاً اگر امروز که طرح ترور رهبران حکمتیست در دو مقطع مختلف افشا شده است، اگر کومه له مجبور شده تا چیزی بگویند، هنوز حاضر نیست این طرح ها را به رسمیت بشناسد، بلکه منتظر تحقیقات یک کمیته بی طرف است، که لابد باید یک عضو آن همین کومه له باشد!

مشکل کومه له ابراهیم عزیزاده چیست؟

مثل راه کارگر و فدایی، مشکل اینها نه درک حقیقت بلکه واقعیتی ایدئولوژیک است که مانع دست بردن اینها به یک اقدام جدی و کارساز برای افشای این نقشه های تروریستی است. بعضی ها به غلط، جدی نبودن این کومه له حتی در دفاع از خود را ناشی از عقیم بودن آن حتی در دفاع از خود میدانند. واقعیت این است که مشکل این کومه له در این رابطه از راه کارگری ها و فدایی یان بزرگتر است؛

نزد خود اینها، در خلوت خود میگویند که اینها که در صف سازمان های زحمتشکان اند، بخشی از همین طیف کومه له ای هایی هستند که روزی باید متحد شوند. اگر این را رسماً اعلام نمی کنند، ولی همراهی اینها در رفتن در جمع احزاب کردستانی و کنگره ملی کرد به رهبری مسعود بارزانی و مسابقه برای دوستی با حزب دمکرات کردستان و... نشانه های عینی در موازی بودن مسیر استراتژیک اینهاست.

علاوه بر این، خود این کومه له خود را عضوی از جنبش خلق کرد یا جنبش انقلابی کردستان که عنوان چپ پسند جنبش ناسیونالیستی است، میدانند که بقیه و منجمله دمکرات ها و کومه له های دیگر و سازمان خبات و... در همان جنبش حضور دارند. از نظر این کومه له، تفاوت اینها نه در کمونیست بودن یکی و ناسیونالیست بودن دیگری، نه تعلق طبقاتی به طبقات مختلف اجتماعی، که تعلق دسته جمعی شان به جناح های متفاوت یک جنبش واحد سیاسی طبقاتی، یعنی به جنبش ناسیونالیستی کرد است. این را علناً میگویند و تئوریزه میکنند که همانگونه که جنبش کارگری جناح راست و چپ دارد، جنبش ناسیونالیستی هم چپ و راست دارد، که از نظر خودشان جناح چپ مکان استقرار اینها در این جنبش سرتاپا ارتجاعی است. هیچ کسی منجمله از چپ های ظاهراً موجود در اپوزیسیون درون سازمانی اینها هم مدعی نشده که آخر جنبش ناسیونالیستی یک جنبش طبقه حاکمه است، یک جنبش بورژوازی است، در حالیکه کل جنبش طبقه کارگر به لحاظ طبقاتی جنبش یک طبقه معین و متفاوت است به اسم کارگر. اگر کمونیستی نمیتواند در جناح چپ جنبش فاشیستی و لیبرالی برای خود لانه بسازد، در جنبش ناسیونالیستی هم نمیتواند به اسم مخفی چپ برای خود جایی باز کند. و همانطوریکه عنوان کمونیست برای عضو یک سازمان فاشیستی و یا لیبرالی مسخره است، همین عنوان برای عضو جنبش ناسیونالیستی هم واقعا مایه خنده است. برای کومه له اما قضیه متفاوت است؛ عضو جناح چپ یک جنبش لیبرالی مثلاً ایرانی اگر برای یک کمونیست نامربوط است، به عنوان چپ کرد عضویت در جنبش ملی به شرط قرار گرفتن در جناح چپ آن کاملاً قبول است! علت اصلی هم در تعلق این جنبش به "کرد" است! برای فعال کومه له ای و سنت چپ مشابه، وقتی حزب کمونیست کارگری به نوعی در کنار سلطنت طلبان و بلوک رسماً راست اپوزیسیون ایران ظاهر میشود، فوراً مورد سرزنش و افشاگری واقع میشود، در حالیکه آن حزب واقعا بلحاظ افق و استراتژی عضو جناح چپ جنبش بورژوازی سکولار پروغرب است. منتها وقتی همین کومه له رسماً و با دبدبه و کبکبه وارد بلوک ارتجاع ملی کرد، کنگره ملی کرد، میشود و زیر اتوریته امثال مسعود بارزانی هم قرار میگیرد، برای تقریباً تمام چپ های ملی ایرانی هم

بی عیب است، چون از نظر آنها هم کومه له کار اشتباهی نکرده و خط دیگری نگرفته، بلکه همراه احزاب "ملت ستمدیده خود" وارد بلوکی برای "درد درمان کورد" شده است!

اضافه بر همه اینها این کومه له هم مثل راه کارگر و فدایی و توده و کل چپ ناسیونالیست ایرانی و غیر ایرانی، کل احزاب ناسیونالیست کرد را جزوی از ملت کرد میدانند که جگر گوشه های همین کومه له اند. به همین دلیل علیرغم طرح های ترور توسط باندهای اینها، برای این کومه له، مانند اقدامات اشتباه فرزند یک خانواده اند که قابل گذشت و بخشش اند، که باید با آنها کنار آمد.

نکته بعدی، این کومه له اولویت خود را استحکام جایگاه خویش در جنبش ناسیونالیستی تعریف کرده است. در این جنبش احزاب و گروه های متنوع ناسیونالیست و مذهبی و حتی فاشیست حضور دارند که لابد باید هوای همه آنها را داشته باشد تا به عنوان رئیس و رهبر صاحب صلاحیت مورد قبول واقع شود. [ii]

[i] <http://www.b-azadi.com/J/post/12/2018/690.html>

مطالب، متن افشاگری ها و مقالات مربوط به نقشه های تروریستی جریان عبدالله مهدی علیه کمونیست ها و چپ ها در کردستان

[iii] همین بحث در جمعی پیش کشیده شد که در ادامه یکی از حاضرین مدعی شد که غیبت اعتراض جدی کومه له به سواستفاده سازمان زحمتکشان و جریان تبهکار مهدی از اسم کومه له به خاطر همین تعلق جنبشی است.

در دنیای واقعی اما چنین نیست. از نظر فرد کمونیست نا آشنا به وضع امروز این کومه له شاید این فاکتور اصلی باشد. اما کسی که گذشته کومه له و امروز این سازمان را با هم مقایسه میکند، میتواند از خود پرسد که واقعا تشابه اینها با آن کومه له غیر قابل وصف است؛ آن کومه له قدیمی حتی قبل از ورود به حزب کمونیست ایران، حتی در دوران آن پوپولیسم اولیه اش، هیچ وقت از موضع جنگ علیه ارتجاع سیاسی در کردستان پائین نیامد؛ چه ارتجاع بورژوایی بطور کلی و چه نماینده سیاسی این ارتجاع در شکل حزب دمکرات کردستان. دفاع از صف متفاوت زحمتکشان و سنگربندی در مقابل دشمنان آن، هویت سیاسی آن سازمان بود. بعدها همان کومه له به سازمان توده ای کارگران کردستان در مقابل طبقه حاکمه تبدیل شد. امروز ظاهرا همان کومه له دست در گردن هر چه ناسیونالیست و ارتجاع کردی است، بدون اینکه خم به ابرو بیاورد. تازه همین کار را به عنوان ابتکار و توانایی به خورد ملت میدهد. هر بنی بشری میتواند از خود پرسد که واقعا سیاست مقابله فواد و کومه له آن زمان با قیاده موقت و بارزانی ادامه اش دوستی امروز اینها و حضورشان در کنگره ملی به ابتکار بارزانی است؟ آیا در تمام تاریخ آن کومه له کسی به ذهنش خطور کرد که سندی برای تحکیم موقعیت کومه له در راس جنبش ناسیونالیستی تنظیم و پیشکش کمیته مرکزی بدهد؟ امروز این کومه له مشغول تامین این کار به عنوان اولویت است، آنهم در زمانی که همه از تغییرات اساسی در ایران میگویند. نتیجتا اگر همین کومه له به فرض محال برگردد و به امثال عبدالله مهدی بگوید که ربط شما به کومه له قدیمی چیست که از اسم او و از اسم فواد و دکتر جعفر و صدیق کمانگر او برای خود سواستفاده میکنید، چرا اسم عوض نمی کنید و مثل همه کمونیست های سابق برای خود اسم و عنوان جدیدی انتخاب نمی کنید، طرف میتواند برگردد و بگوید شما خودتان بفرمائید شباهت تان به آن دوران چیست؟ شما که تا لوایت تان رسماً جنبش ناسیونالیستی شده، چرا از عنوان آن کومه له کمونیست سابق سواستفاده میکنید؟ به همین دلیل اساسی است که جمع اینها، در یک توافق غیر رسمی و عنوان نشده، به سواستفاده جمعی از عنوان آن کومه له و از سابقه و تاریخ پرافتخارش سواستفاده میکنند و مسابقه سالروز کومه له را با هم راه می اندازند و در مسابقه شهیدخوری دست جمعی، همگی با هم دست بالا را دارند! در بعد اجتماعی هم دسته جمعی در بوق "کورد" میکنند. اگر کومه له آنروز سازمان توده ای کارگر در مبارزه روزانه اش بود، کومه له امروزی برای کدام کارگر و صف مستقل کارگر ذره ای مایه اتحاد و ظرف به هم پیوستگی آنهاست؟ آیا غیر از این است که چپ ترین آنهاهی موجود در دایره بسته خود را هم بسوی کوردایتی و افتخارات هویت کردی کشانده است؟

۳ مارس ۲۰۱۹

گوشت را از ناخن همیشه جدا کرد!

(در حاشیه همکاری کومه حزب کمونیست ایران با کمیته دیپلماسی احزاب و سازمانهای کردستانی)

وریا نقشبندی

بی گمان پرداختن به کارنامه کومه حزب کمونیست ایران در رابطه با همکاری و نزدیکی سیاسی این سازمان به احزاب ناسیونالیست در کردستان مربوط به دوره اخیر نبوده و نخواهد بود. در همین رابطه نیز مباحثات زیادی از جانب گروه های مختلف سیاسی صورت گرفته است و برای این سلسله مباحث له و علیه آن تا زمانی که کومه ای به نام کومه حزب کمونیست با تبیین چنین سیاستهای راست روانه ای وجود دارد، نمیتوان پایانی تصور کرد. این گفته شاید برای طیفی که خود را نزدیکتر به این سیاست بدانند ناخوشایند باشد، شاید هم برای طیف دیگری که همچنان در نوستالژی یک دهه مقاومت کومه در بعد انقلاب علیه جمهوری اسلامی بسر میبرند نیز کفرآلود باشد، اما امیدوارم که آن طیف کمونیستی که بیرحمانه هرکس و هر جریانی که کمونیسم در کردستان را آلوده به ناسیونالیسم و قومی گری نماید، هر آنچه را که باعث تضعیف اتحاد طبقه کارگر شود و سعی در غرق این طبقه در سراب خلق گرای و جنبش ناسیونالیستی خلق کرد میکند، هر گرایش و سیاستی که فرصت طلبانه نقش کمونیسم طبقه کارگر در کردستان را هزینه مرادوات دیپلماسی خود در منطقه کند، مورد نقد تند و تیز خود قرار دهند و خود را از این سراب برهانند.

اما آن چیزی که من را بیشتر مجاب کرد که به آن بپردازم، نه از سر نشان دادن جایگاه امروز کومه حزب کمونیست ایران در جنبش کمونیستی کردستان میباشد و نه براه چپ هدایت کردن این سازمان. من عمیقاً متأسف ام که طیف وسیعی از هواداران کومه به امید رهایی از بختک ناسیونالیسم عمیقاً ریشه دوانده در این سازمان، مستهلک و از بین میروند، اما با این غده سرطانی که تمام شریانهای حیاتی این سازمان را دربر گرفته نمی توان تنها با سلاح نقد وحدت طلبی به جنگ آن رفت. همان اندازه دفاع از تاریخ کمونیسم درون کومه حزب کمونیست افتخارآمیز، وجد آورنده و ضروریست، به همان اندازه نیز قبول این واقعیت که پیکره سازمانی و استخوان بندی این حزب بر شانه های سنت ناسیونالیسم به سبک اتحادیه میهنی بنا نهاده شد جسارت آور و ضروری است. کومه جدید سالیانی است که علناً اعلام کرده که میخواهد رهبریت جنبش خلق کورد را بعهده داشته باشد و برای این منظور با احزاب و سازمانهای کردستانی وارد یک فعالیت مشترک خواهد شد.

برای فهم بهتر این مسئله میتوان بصورت خلاصه وار به نمونه های تاریخی آن نگاهی انداخت، به اسناد کنگره های اول تا سوم نگاه بندازید، اسناد منتشر شده در مقطع بحران خلیج را ببینید، در آن دوره دفاع ابراهیم علیزاده از عبدالله مهدی به عنوان نماینده گرایش ناسیونالیستی علیه کمونیسم کارگری گواهی بود بر تلاش برای زنده به گور کردن کمونیسم در کومه و غلتیدن در اردوی ناسیونالیسم به حاکمیت رسیده در کردستان عراق. در لابلای این اسناد بوضوح جدال کمونیسم و ناسیونالیسم کرد در کومه و حزب کمونیست ایران را به خوبی می توان مشاهده کرد. چند سال بعد از آن تاریخ باز شاهد جهش دیگری از سوی کومه به دبیر اولی ابراهیم علیزاده در دامن ناسیونالیسم اما اینبار در دیدار با حزب دمکرات کردستان ایران هستیم. از این دهه به بعد است که عملاً جلسات دیدار و نشست های پی در پی با حزب دمکرات کردستان در هر دو مقر کومه و دمکرات شروع می گردد و در اثنای آن بود که کومه اعلام میکند حزب دمکرات به جنبش انقلابی کردستان تعلق دارد و آن را به رسمیت میشناسد. از آن تاریخ تا به امروز سیر فرو رفتن کومه حزب کمونیست در اردوی ناسیونالیسم کورد در برهه های مختلف شتاب فزاینده ای بخود میگیرد و سر از بارگاه اتحادیه میهنی و کنگره ملی کردستان و نزدیکی به پ ک ک و پژاک و در این اواخر نیز در کمیته دیپلماسی احزاب و سازمانهای کردستانی درمیآورد.

اما این نوشته قصد ندارد به این مکررات بپردازد، وقتی میبینیم به درازای چند دهه از حیات سیاسی این جریان که مجموعه ای تمام عملکردهای آن در راستای اتخاذ سیاستهای راست روانه و ناسیونالیستی توأم بوده است، به عنوان فرصتی برای افشای این دست سیاستها بهره جست بلکه نشان از بازی خطرناکی است که هم کومله ابراهیم عزیزاده و هم دیگر جریانات دیگر چپ به اسم کمونیسم در کردستان مشغول احیای آن هستند. در اینجا به نکاتی که از نظر من ضروری می باشد و لازم است به دید باز تری به آن نگاه و سرانجام تحلیل کرد میپردازم.

کومله کمونیست یا کومله ناسیونالیست

اول اینکه انشعابات بعد از انشعاب کمونیست کارگری از حزب کمونیست ایران که منجر به جدا شدن صفی از ناسیونالیستها و سپس تشکیل سازمان زحمتکشان و غیره شد ربطی به کمونیست بودن کومله نداشت. بهر حال دوره ای که بود که جمعی از سازمان ها و نیروهای کمونیستی در ایران دور هم جمع شده بودند و حزب کمونیست ایران را تشکیل داده بودند و این چیزی بود که به این حزب وجه سراسری در معنای عملی میداد. وقتی اکثریت قریب به اتفاق این کمونیستها همراه با اکثریت بالایی از اعضا و کادرها این حزب را رها کردند و تحویل ابراهیم عزیزاده و عبدالله مهندی دادند، جدال واقعی بر سر ماندن و پیش بردن حزب کمونیست در کومله برجسته میشود. اگر زمانی ناسیونالیسم نحیف و بی قدرت در کومله، جرات عرض اندام کردن نداشت اما بعد از جدایی کمونیست کارگری ها، لازم دید که تکلیف خود را با این اسم برای همیشه مشخص سازد. ناسیونالیسم آن دوره که عبدالله مهندی نمایندگی کرد، به این نتیجه رسیده بود که از ابتدا تشکیل حزبی به نام حزب کمونیست ایران اشتباه بود، در این دوره که این حزب نه تنها دیگر سراسری نیست بلکه در جغرافیای جنبش خلق گرد نیز بی رمق و جایگاهی ندارد، پس می بایست از آن عبور کرد و روی پای خودش بایستد. عبدالله مهندی با این توجیه عملاً شیفت رسمی خود به ناسیونالیسم کرد را اعلام کرد و به جریان فالانژ و ضد کمونیست تبدیل شد.

کومله حزب کمونیست بعد از جدایی منصور حکمت و آن اکثریت کادر و فعالین که زمانی در صدد بود خود نمایندگی رفع ستم ملی در کردستان را به عهده بگیرد، اما خود در گرایش ناسیونالیستی به نام جنبش خلق گرد غرق گردیده بود و این موضوع برای ناسیونالیستهای درون کومله یک امر مسلم و یک داده طبیعی این سازمان و جریان بود. از طرفی هم از سوی طیف ها و جریانات متنوع این جنبش از اسلامی ناسیونالیستی گرفته تا چپ ملی مورد هجمه قرار گرفت که یا با مای یا بی ما، به همین دلیل و بعد از تحولات منطقه و سرنگونی حکومت بعث در عراق و به قدرت رسیدن احزاب ناسیونالیست کورد در عراق، می رفت که وجود کومله حزب کمونیست و به طبع آن اردوگاه آن با مخاطرات جدی روبرو گردد. نزدیک شدن هر چه بیشتر اتحادیه میهنی به جمهوری اسلامی، سر بر آوردن احزاب ناسیونالیستی مختلف کورد در جهت همگرایی و تشکیل یک جبهه واحد حول به قدرت رسیدن به هر وسیله ای در کردستان ایران، کومله حزب کمونیست را بیش از پیش ترغیب کرد که از این قافله عقب نماند. اما شرط ادغام در چنین ظرفی، تقاضا میکرد که از زیر تابلو حزب کمونیست ایران بیرون آمده و با اعتماد به نفس بیشتری در مسیر کوردایتی قدم بگذارد، که این گرایش را عبدالله مهندی به خوبی نمایندگی میکرد، ولی در نقطه مقابل عبدالله مهندی یعنی صفی که ابراهیم عزیزاده رهبری آن را نمایندگی می کرد، همچنان مصر بود و هست که میشود همین مسیر را با یدک کشیدن این تابلو در پیش گرفت. غافل از اینکه رفتن در راه جنبش خلقی و سهیم شدن در تبیین سیاستهای ناسیونالیستی کورد با موانع جدی روبرو خواهد شد ولو حتی نام و لوگو حزب کمونیست را با خود یدک بکشد. این موضوع را عبدالله مهندی و طیف ناسیونالیست درون این حزب به خوبی تشخیص داده اند به همین دلیل است که با وجود تبلیغات گسترده در کومله حزب کمونیست مبنی بر اعتقاد به کمونیسم و انقلاب کارگری اما باز شاهد عروج ناسیونالیسم با اعتماد به نفس در این سازمان هستیم.

به رسمیت شناختن این گرایش در درون رهبری این حزب تقریباً به یک داده مسلح و طبیعی تبدیل شد و اسم آن را هم وحدت گرای سازمانی با نظریات مختلف اسم گرفت، ولی کافی بود که یک عضو این حزب در دفاع از گرایش کمونیسم کارگری در جای اظهار نظر کند، حتی کافی بود هر جنبنده ای در کومله را که از قضا ناسیونالیست نبود و از سر آزادی و برابری طلبی و مبارزه برای طبقه کارگر در جستجوی کمونیستی بود که زمانی فکر میکرد در حزب کمونیست میتوان به آن دست یافت، به اصطلاح کردی ” آش بتال ” یعنی پاسیو و کسی که از مبارزه خسته شده است متهم می کردند و به کمونیسم کارگری حواله میدادند.

اجازه بدهید به یک تجربه در همین رابطه اشاره داشته باشم. در یک دوره که من و تعدادی از رفقا در شهر برای ملاقات با رهبری حزب کمونیست کارگری به عراق میرفتیم(تاریخ برمیگردد به ۲۰۰۱ به بعد)، تصمیم گرفتیم به ملاقات یکی از دوستان که عضو کومله حزب کمونیست بود و از قبل در شهر همدیگر را میشناختیم برویم. در آنجا ما را در یک اتاق که مربوط به مهمانان بود چند ساعتی نگه داشتند، در طی آن مدت تعدادی از پیشمرگه ها که رفت و آمد داشتند شروع کردن به سوال کردن که آیا شما از روشنفکران هستید. ما در ابتدا متوجه نبودیم که منظورشان چیست ولی بعد که به صحبت با هم پرداختیم متوجه شدیم که منظورشان کسی است که کمونیست کارگری است. در آن دوره بود که فهمیدم گرایش به کمونیسم کارگری در میان بخشی از اعضا این حزب به شدت قوی میباشد ولی هیچکدام جرات ابراز آن را داشتند و تقریباً درگوشی در این رابطه حرف میزدند.

منظور این است که پدیده به نام حزب کمونیست در ادامه تغییر اوضاع جهانی و منطقه ای و متعاقب آن بالا گرفتن اختلاف بین چپ و راست که منجر به جدایی در حزب کمونیست ایران و تشکیل حزب کمونیست کارگری گردید، بالطبع کومله جدید با سران جدیدش به عنوان مثال عبدالله مهندی، ابراهیم عزیزاده و عمر ایلخانی زاده و ... در جناح راست قرار گرفتند. اگر هر آدمی با هر درجه از انصاف سیاسی به این تاریخ رجوع دهیم و از او بخواهیم یک تعریف ساده از راست و چپ در آن دوره را به دست بدهد، کدام یک را راست یا چپ معرفی میکند؟ منصور حکمت و اکثریت بالایی کمونیستهای جدا شده یا عبدالله مهندی و ابراهیم عزیزاده و غیره. لازم است یک نکته را در مورد موقعیت ابراهیم عزیزاده اینجا متذکر شوم. از زمان جدایی حزب کمونیست ایران تا به امروز، هم از دسته سازمانهای مختلف زحمتکشان و هم از طرف کومله ابراهیم عزیزاده بارها شنیده شده که منصور حکمت به کومله، به کردها، به حزب کمونیست و ... خیانت کرد. در طول تمام این سالها، حتی یکبار شاهد نبودیم ابراهیم عزیزاده علیه این لجن پراکنی ها علیه منصور حکمت زبان در رد این خزعبلات بگشاید. کیست که نداند، اگر اختلافات چپ و راست در حزب کمونیست دلیلی بود بر جدایی در این حزب، شخص ابراهیم عزیزاده بنا بر انتخاب سیاسی علیه کمونیسم کارگری در جریان راست و کنار عبدالله مهندی ایستاد. بنا بر همین تاریخ و بنا بر انتخاب سیاسی تک افراد که در روند جدایی در حزب کمونیست دخیل بودند، تشخیص چپ و راست از همان تاریخ تا به اکنون نباید پیچیده باشد. در مورد چراهای ادامه حیات کومله به اسم حزب کمونیست ایران، فاکتورهای دیگر میتوانند دخیل باشند که در حوصله این نوشته نمی گنجد و شاید در آینده بتوان کالبد شکافی عمیق تری در این رابطه را بدست داد، اما آنچه میرهن است، این است که حزب کمونیست ایران بعد از انشعاب کمونیست کارگری از آن، نه دیگر یک جریان سراسری جواگو به مبارزات در بُعد سراسری شد و نه حتی در فرمت تشکیلاتی توانست از جغرافیای مناطق کردنشین قدیمی به آن طرف تر بگذارد.

به همین دلیل و دلایل دیگر، ما شاهد یک نوع سیاه بازی و بده بستان های سیاسی کومله ابراهیم عزیزاده با هر دسته و باند مرتجع و عقب افتاده در کردستان هستیم که زمانی همین حزب کمونیست توانسته بود تمام این سازمان و دستجات را حتی اگر توان آن را نداشت که افسارشان بزند ولی حداقل توانسته بود آنها را تحت انقیاد و هژمونی سیاسی و اجتماعی خود در آورد، چیزی که امروز شاهد آن هستیم تنها یدک کشیدن آوازه این تاریخ برای حفظ تشکیلات و اردوگاه و با بهره از آن مورد پذیرش واقع شدن در میان محافل و جلسات جریانات مرتجع و باندهای سیاهی که دشمن کمونیسم و آزادیخواهی و برابری طلبی در جامعه کردستان هستند میباشد. خریدن زیر چتر ناسیونالیسم کورد با سوء استفاده از اعتبار کومله کمونیست و نام حزب کمونیست قدیم، محور اصلی سیاست کومله به دبیری اولی ابراهیم عزیزاده میباشد. این آن تناقض سیاسی است که گریبان کومله حزب کمونیست را گرفته و در این میان تنها خاک پاشاندن به چشم مردمی است که زمانی حزب کمونیست را با انسانهای کمونیست درون آن می شناختند که نه تنها به ناسیونالیسم باج نمیداد بلکه عرصه را بر سیاستهای مرتجعانه و غیر انسانی آنها تنگ کرده بود. این یکی از مخاطراتی است که لازم میباشد توسط هر انسان کمونیستی در این جامعه بدون هیچ ملاحظه و ممانعت کردنی دست رد و ایست به سینه آن زد.

جبهه چپ در کردستان

نکته دیگر بر میگردد به جریانات چپ دیگر که این مدت به اسم جبهه چپ و کمونیست سعی دارند که در کردستان قطب مخالف راست باشند. آن چیزی که بیشتر در این خصوص جلب توجه میکند اول قهر و آشتی های این چند

سازمان میباید که مدتی به سر و کله همدیگر می‌زنند و قهر میکنند و بعد از مدتی که فراموش کردند، دوباره آنها را دست در گردن میتوان دید. برای توجیه این رفتار نیز، آسمان و ریسمان را به هم میبافند و انگار نه انگار تا چند وقت پیش سایه هم را با تیر میزدند. به اصطلاح گوشت هم را میخوریم ولی استخوان هم دور نمیدانیم. اما این اصل ماجرا نیست، اجازه بدهید که کمی شفاف تر به قضیه نگاه بندازیم و از درون به مخاطرات پیش رو دست یابیم. این قطب محل تلاقی چند جریان میباید که هر کدام بنا بر سیاستهای که دارند خود را چپ و کمونیست معرفی میکنند ولی هنگامی که پای موضع گیرها و سیاستگذاری تاکتیکی و استراتژیکی میرسد، یکی چپ پروناتوی از آب درمیآید و یکی چپ ملی در جنبش انقلابی کردستان و آن دیگری معلق و پا در هوا به این سو و آن سود خیز برمیآورد و در این میان کومله حزب کمونیست ایران یکی از قدرتمندترین بازوهای این قطب بشمار میآید. جریانی که سکاندار ماهری برای هدایت این جریانات بسوی ساحل مطبوع خویش میباید.

از نگاه مخاطب بیرون از این تشکیلات ها، شاید تفوق جمعی این چند جریان حول همکاری های موردی میتواند در خوشبینانه ترین حالت منجر به تقویت قطب چپ در کردستان باشد. اما باز هم این قضیه در اصل ماجرا یعنی ماهیت سیاسی این قطب تاثیر چندان نمی تواند داشته باشد. نگاه کنید به آخرین اقدام مشترک این قطب در اعتصاب عمومی کردستان. بر کسی پوشیده نیست که در جریان این اعتصاب، این کومله حزب کمونیست ایران بود که کاملا حرفه ای و سازمان یافته محل نقطه تلاقی این قطب یعنی قطب چپ و کمونیست با جریانات ناسیونالیست کورد بود. در نهایت هم پائل ارزیابی برای هر دو طرف تشکیل داد و در مورد اعتصاب عمومی به ارزیابی پرداختند. اعتصابی که هیچ ربطی به قومی گرای و ناسیونالیسم کورد نداشت ولی بهره برداری تبلیغاتی سیاسی آن، به لطف کومله ابراهیم علیزاده شش دانگ به جیب ناسیونالیسم ریخت

دیوار حاشا بلند است

از دوره انشعاب حزب کمونیست کارگری از حزب کمونیست ایران، کوهی از نوشته ها و اسناد اجزایی در مورد بی ربط بودن کومله حزب کمونیست ایران به این اسم نوشته و چاپ شده است. هم در انتشارات حزب کمونیست کارگری و هم حزب حکمتیست به کرات در مورد ماهیت ناسیونالیستی کومله بحث و اظهار نظر شده است. رفقای سابق ما نیز قبل از انشعاب از حزب حکمتیست، یدی طولانی در نقد مواضع غیر کمونیستی و به شدت ناسیونالیستی و راست گرایانه کومله داشتند. اما امروز همان حزب کومله راست و چپ ملی را در زمره اقمار کمونیستی این قطب بشمار می آورند و هرز گاهی هم برای نشان دادن اینکه در رابطه با کومله دست به عصا حرکت می کنند، غرولندی به دمخور شدن کومله با احزاب ناسیونالیستی میکنند. اما مگر سابقه همکاری و بیعت کومله با احزاب ناسیونالیست در قطعنامه اخیر کمیته دیپلماسی احزاب و سازمانهای کوردی بر ملا شد؟! جالب است که دبیر اول کومله همین این بار و هم در گذشته هم با صراحت کامل اعلام کرد که به همکاری خود با احزاب ناسیونالیست کردستان ادامه خواهد داد. این احزاب درون قطب چپ و کمونیستی اگر بیشتر از ما ولی کمتر از ما از این مسئله آگاهند، ولی رفقا این برخورد را ما نمی توانیم اسمش را اپورتونیزم نگذاریم. نمیتوان دست رو دست گذاشته و شاهد این باشیم که کسانی یا جریاناتی به اسم کمونیسم و طبقه کارگر و حل مسئله کرد، توازن جنبش کمونیستی در کردستان را در سطح جنبش ناسیونالیستی تقلیل میدهند. آنها در دوره ای که احزاب ناسیونالیست در کردستان به تکاپو افتاده اند و از هر مترصدی برای در هم شکستن توازن قدرت چپ و کمونیست بهره میگیرند. این سیاست، یک فرصت طلبی محض است برای پیشبرد آن سیاستهای است که جدایی از حزب کمونیست از ابتدا اشتباه بود و می بایست میماندیم و در حزب کمونیست کار سیاسی مان را پیش می بردیم.

این چپ به این نتیجه رسیده که مشکلی با همکاری کومله با این احزاب راست و ناسیونالیست ندارد، اگر در جهت سرنگونی جمهوری اسلامی پیش برود، والا حداقل در یک دهه گذشته ما شاهد نه هیچ تغییر مواضع کومله به طرف کمونیسم و مزه کردن خود از جامه ناسیونالیسم بوده ایم، بلکه از آن بدتر، شنیدن صراحت کلام و دفاع از ادامه این روند سیاسی در آینده از طرف کومله هستیم. اما با کمال معذرت، ما و هر کسی دیگری که کمی از سابقه تعیین سیاستهای احزاب مختلف در رابطه با سرنگونی جمهوری اسلامی به هر شکل ممکن را داشته باشد را اسمش را میگذاریم مبارزه صرف ضد رژیم. مشکل شما این است که پ ک ک و پ ژاک و آن سی حزب دیگر بعلاوه کومله زیر قطعنامه ی را امضا کرده اند که در آن سرنگونی جمهوری اسلامی ذکر نشده است و پ

ک ک متحد جمهوری اسلامی است، والا لقا همکاری و نشستهای سیاسی کومله را با این احزاب را به بقایش خیلی وقت است که بخشیده اید.

ورودی کمونیسم به کردستان

برای این چپ، راه ورودی تقویت کمونیسم در کردستان، از درب اردوگاه کومله حزب کمونیست میگذرد. دانش سیاسی زیادی لازم نیست که این تشخیص را داد که حسرت به گذشته و بازگشت به اصل خود را در فرآیند سیاسی این نوع جهت گیری ها میتوان به خوبی مشاهده کرد. اگر تشخیص یک بیماری نیازمند بررسی کردن عوارض آن میباشد، در این فقره نیز تشخیص رجعت به کومله را در تعیین سیاستها و تحركات این قطب که بیشتر در رفقای سابق ما نمایان است، میتوان دید. معلوم است که بی تناسبی و بی وزنی امروز خود را در لابلای تاریخ کومله حزب کمونیست میخواهد پیدا کنید. برای ما مهم است که طیفی در کومله حزب کمونیست ایران که هنوز بر کمونیسم و سوسیالیسم در این حزب پافشاری میکنند دارای قدرت اثرگذاری بودند. برای ما خوشحال کننده بود که این طیف اجازه نمیداد بیشتر از این به نام کمونیسم و آرمان انقلابی طبقه کارگر، مضحکه سیاستهای راست گرایانه در این حزب نمیشد، اما بر این باور هم هستیم که تقویت کمونیسم در کردستان از کانال مبارزه صرف ضد رژیمی گری سرانجامی جز غلتیدن در آغوش کمونیستی غیر کارگری و بی ربط به انقلاب کارگری خواهد داشت. کمونیسم در کردستان بر پایه کمونیسم متعهد، پویا، انقلابی و آگاه به منافع طبقه کارگر و در محل میتواند آن درب ورودی باشد.

۴ مه ۲۰۱۹

متعلق به این قطب با توجه به اختلافات و تقابلات آنها با جریان پ ک ک در این اجماع شرکت نکرده اند. کمیته دیپلماسی که کومه له مدعی است به عنوان عضو ناظر در آن شرکت کرده است به این جریان قطب پ ک ک مربوط است که به آن برخوام گشت.

تلاش برای یک کاسه کردن و ایجاد اتحاد و تشکیل جبهه ای در میان ناسیونالیستهای کرد در منطقه، در هر دوره به ابتکار یکی از شاخه های این جنبش، و بخشا با خواست دولتهای معینی و با اهداف سیاسی خاص، سابقه طولانی دارد که پرداختن به آن در حوصله این نوشته نیست. در امتداد تلاشهای قبلی پ ک ک، این بار و سرانجام در سال ۲۰۱۳، کنگره ملی کرد به فراخوان مسعود بارزانی به نمایندگی از جانب جلال طالبانی و عبدالله اوجلان تشکیل شد. توافق دو قطب رقیب بر تشکیل یک جبهه کردی اساسا به دلیل بالا رفتن امید به توافق با ترکیه در صفوف پ ک ک و رهبری آن بود. با توجه به نزدیکی و رابطه دوستانه بارزانی با دولت اردوغان ظاهرا اختلاف و مانع تشکیل این جبهه برطرف شده بود. در تاسیس این کنگره، مسعود بارزانی هدف از این اجماع را بسیار صریح و روشن «آشتی با دولتهای منطقه و ملتنا اعلام کرد». این کنگر با توافق ضمنی ترکیه همراه بود و این ماجرا در سفر نیچپروان بارزانی به ترکیه و دیدار با مقامات این کشور طرح شد. بارزانی برای این کنگره نه تنها دولت ترکیه و جمهوری اسلامی بلکه دولت آمریکا را نیز دعوت کرده بود. در این کنگره حدود چهل گروه و جریان مختلف ناسیونالیست، مذهبی و... از کردستان عراق و ترکیه تا ایران و سوریه شرکت داشتند. کومه له نیز در این کنگره شرکت داشت. ما قبلا در مورد این کنگره، اهداف آن، شرکت فعال کومه له در آن و دفاع شان از آن با همین توجیحات امروزشان، مفصل بحث کرده ایم و مباحثات ما در سایت حزب قابل دسترسی است. بهر حال این کنگره بدلیل رشد اختلاف میان جریان بارزانی و پ ک ک که به عنوان دو قطب اصلی در آن، ناکام ماند و شکست خورد.

تحولات خاورمیانه در این دوره و پیوستن هر یک از شاخه های اصلی ناسیونالیست کرد به یکی از قطبهای منطقه ای و بین المللی (آمریکا، عربستان، ترکیه و قطب روسیه ایران، سوریه)، احزاب ناسیونالیست کرد را کاملا از هم جدا کرد و بخشا جریان بارزانی و پ ک ک و متحدین آنها را بیش از پیش از همدیگر دور و در مقابل هم قرار داد.

اما تا جایی که به کومه له برگردد آنها در این دوره اساسا با دو شاخه حزب دمکرات و دو شاخه دیگر کومه له زحمتکشان (جریان عبدالله مهندی و عمر ایلخانی زاده) در قطب آمریکا که بعد سازمان خبات (یک گروه اسلامی سنی) هم به آن اضافه شد، همکاری داشتند. حضور در «کنگره ملی کرد»، تلاش برای حضور در «مرکز همکاری احزاب کردستانی» و نمونه هایی از این سیاست و جهت گیری کومه له و تعلق آن به این قطب است. جریانات اقماری پ ک ک، علیرغم اینکه کومه له با آنها مشکلی نداشت، تا این دوره هنوز در یک جبهه قرار نداشتند و حتی در مرکز همکاری احزاب کردستانی هم جریانات مدافع و نزدیک پ ک ک جایی نداشتند.

در نتیجه برخلاف تصویری که گویا حضور کومه له در «کمیته دیپلماسی.....» حاکی از گردش به راست امروز کومه له دست بالا پیدا کردن امروز گرایش یا بلوک ناسیونالیستی درون کومه له است، کومه له سالها است این گردش به راست را انجام داده و سالها است این سازمان در کنار و در بلوک احزاب ناسیونالیست کرد قرار گرفته است. آنچه اخیرا اتفاق افتاده است، تغییر جبهه کومه له از قطب پرو بارزانی به قطب پرو پ ک ک است.

دلایل اصلی این تغییر جبهه از این قرار است:

۱- نا امن تر شدن کردستان عراق برای نیروهای اپوزیسیون کرد مستقر در آن! کردستان عراق که هیچوقت مکان امنی برای نیروهای اپوزیسیون جمهوری اسلامی نبوده، در دوره اخیر بیش از پیش نا امن شد. پس از جنگ علیه داعش و تسخیر موصل توسط «ائتلاف علیه داعش» (متشکل از آمریکا و متحدینش، منجمله دولت عراق)، موقعیت دولت عراق، بهبود پیدا کرد. پس از رفتنم کردستان عراق و تبنای دولت عراق و ایران و جناحی از اتحادیه میهنی در حمله به کردستان، بخشی از مناطق تحت نفوذ و حاکمیت احزاب ناسیونالیست کرد (حکومت اقلیم کردستان) از دست آنها خارج و دامنه قدرت آنها نیز شدیدا محدود شد.

بعد از این دو اتفاق توازن میان دولت اقلیم و حکومت عراق به نفع دولت مرکزی تغییر کرده و علاوه بر آن دست و پای جمهوری اسلامی در کردستان عراق بازتر از گذشته شد. این تحولات مخاطرات ادامه استقرار نیروهای

کومه له، ناسیونالیسم کرد و عشق و نفرت چپ

خالد حاج محمدی

روز ۱۱ اسفند ۱۳۹۷ برابر با ۵ مارس ۲۰۱۹ در نتیجه هفده همین نشست مشترک ۳۳ حزب و گروه و جریان مختلف ناسیونالیست و اسلامی «کرد» از سوریه، ترکیه تا عراق و ایران در دفتر کنگره ملی کرد (متعلق به پ ک ک) در بروکسل، قطعنامه ای زیر عنوان «قطعنامه پایانی ۱۷مین گردهمایی کمیته دیپلماسی مشترک احزاب و سازمانهای کردستانی» منتشر شده است که زیر آن امضای کومه له (سازمان کردستان حزب کمونیست ایران) هم درج شده است. این ماجرا اعتراضاتی را نسبت به حضور کومه له در این نشست و امضای او زیر قطعنامه به همراه داشته است.

کومه له طی اطلاعیه ای به امضای دبیر خانه این جریان در جواب به اعتراض کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری، در مورد این ماجرا چنین میگوید:

«۱۷مین گردهمایی «کمیته دیپلماسی مشترک احزاب و سازمانهای کردستانی»، اخیرا قطعنامه پایانی اجلاس سالانه خود را که در ماه مارس برگزار شده است، را منتشر نمود. از آنجا که کومه له (سازمان کردستان حزب کمونیست ایران) در جریان تاسیس این مرکز قرار دارد و در سالهای اخیر در بسیاری از اجلاسهای آن شرکت نموده و بعضا مواضع مشترکی را اتخاذ کرده است، صادر کنندگان بیانیه پایانی بدون توجه به عدم حضور ما در این اجلاس، نام سازمان ما را هم احتمالا با کبی از بیانیه های قبلی درج کرده بودند. این یک اشکال فنی بیش نبود و سوء تفاهم در یک تماس دوستانه با اداره کنندگان اجلاس بر طرف شد و نام کومه له از متن رسمی انتشار یافته آن برداشته شد. تا اینجای قضیه مشکل به سادگی بر طرف شد و لطمه ای هم به مناسبات دوستانه ما با این نهاد نخواهد زد.» (اطلاعیه: «حزب کمونیست کارگری ایران، شایسته هیچگونه اعتمادی نیست و جایی در مرکز همکاری نیروهای چپ و کمونیست ندارد»)

در این نوشته ضمن پرداختن به این ماجرا، نگاهی به جایگاه کومه له و ناسیونالیسم کرد، قطب بندیهای کنونی در ناسیونالیست کرد و تغییر جبهه کومه له، دلایل این ماجرا، ادعاهای خود کومه له در این مورد و حقایق مسئله، بهانه مسئله کرد و جنبش کردستان، همزمان نقدهای ناپیگر از کومه له خواهم انداخت.

آیا اتفاق جدیدی افتاده است؟

قبل از پرداختن به موقعیت امروزی ناسیونالیستهای کرد و جایگاه کومه له و توجیحات رهبری آن، به این اتفاق معین و چرایی آن اشاره ای میکنم. کمیته دیپلماسی همچنانکه اشاره شد، منتخب کنگره ملی کرد است که به یکی از شاخه های اصلی ناسیونالیست کرد یعنی پ ک ک مربوط و توسط او شکل گرفته است. این کمیته همچنانکه از اسم آن پیداست قرار است کمک کند که این جریانات و جنبش ناسیونالیسم کرد در سطح منطقه و جهانی جایگاهی پیدا کند و امکاناتی از هر نظر برای این جنبش دست و پا کند.

حزب کارگران کردستان (پ ک ک) به عنوان یکی از شاخه های ناسیونالیسم کرد، کنگره ملی کرد را با ترکیبی از شاخه های مختلف خود و انواع محافل و جریانات نزدیک خود تشکیل داد و از بسیاری احزاب مختلف دعوت کرد که زیر چتر او جمع شوند. این تلاشی است که حدودا بیست سال در جریان است. این تلاش پ ک ک برای تقویت قطب خود طبیعتا مورد استقبال شاخه دیگر این جنبش به رهبری حزب بارزانی قرار نگرفت و نیروهای

اپوزیسیون ایران در عراق را افزایش داد. خصوصا اینکه در همین دوران، از طرفی فشار مستقیم جمهوری اسلامی به دولت اقلیم برای محدود کردن نیروهای اپوزیسیون مستقر در کردستان عراق بیشتر و بیشتر شده و همزمان باز هم تحت فشار جمهوری اسلامی و محافل وابسته به آن در عراق، بحث خلع سلاح این اپوزیسیون در محافل حکومتی و تاسطح پارلمان عراق طرح شد. این تحولات، آینده اردوگاه و نیروی مسلح کومه له در کردستان عراق را نیز زیر سوال برد. بخصوص که دولت ایران علاوه بر تهدید رسمی و در جواب تحرکات نظامی حزب دمکرات، چندین بار به نیروهای آنها در کردستان عراق حمله و بار آخر با موشکهای دور برد اردوگاههای آنها را مورد حمله قرار داد و تلفات سنگینی به آنها وارد کرد.

این تحولات و اوضاع جدید نزدیکی به بلوک بارزانی و حساب کردن روی کردستان عراق بعنوان منطقه ای امن برای اردوگاه و استقرار نیرو را برای رهبری کومه له بطور جدی زیر سوال برد. و نزدیکی بیشتر به جریانات متحد و زیر چتر پ ک ک به عنوان امکانی برای ادامه حیات و حفظ نیرو و همچنین جایگزینی کوههای قندیل، حیاط خلوت پ ک ک، و یا کردستان سوریه و مناطق زیر حاکمیت متحدین پ ک ک بعنوان راه نجاتی از این بن بست را در دستور رهبری کومه له قرار داد.

۲- جنگ نیابتی در کردستان ایران! علاوه بر فاکتورهای فوق، بخشی از نیروهای مرکز همکاری احزاب کردستانی (دو شاخه دمکرات و سازمان زحمتکشان عبدالله مهندی) عملا و رسما به عنوان اهرم فشار دولت عربستان، آمریکا و حتی اسرائیل تحرکات نظامی جدیدی را آغاز کردند. حزب دمکرات شاخه هجری عملا جنگ نیابتی را از جانب عربستان در کردستان ایران دنبال میکرد. این اوضاع، ادامه همکاری نزدیک و ماندن در یک جبهه برای کومه له را از نظر سیاسی پر هزینه کرد و در جامعه به اعتبار این جریان لطمه زد و علاوه بر این در صفوف خود این سازمان هم اعتراضاتی را به دنبال داشت.

۳- بالا رفتن اعتبار بلوک پ ک ک بعنوان یک نیروی میلیتانت در سوریه! در ایندوره و پس از جنگ در سوریه و مقاومت نیروهای وابسته و متحد پ ک ک از جمله حزب اتحاد دمکراتیک کردستان سوریه در کوبانی وعفرین، پ ک ک و شاخه های آن اعتبار بیشتری پیدا کردند. این مولفه بخصوص میلیتانیسم آن (که آگاهانه بعنوان رادیکالیسم عنوان میشود)، سمپاتی و خوشنامی این جریان، توجیه مناسبی برای نزدیکی بیشتر کومه له با این بلوک شد.

با توجه به مجموعه این فاکتورها است که کومه له امروز جبهه خود را تغییر داده و اساسا با این قطب همکاری میکند. البته بدون اینکه رابطه دوستانه و همکاری های موردی با بلوک سابق را خدشه دار کند و وارد تخصصات و جدلی انتقادی و حتی گله گزاری با بلوک دیگر شده و همه پلهای را پشت سر خود خراب کرده باشد.

مشکل پیوستن به پ ک ک برای کومه له و متحدین امروزی او در «قطب چپ در کردستان» (کومه له، کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری، کمیته کردستان حزب حکمتیست و روت سوسیالیستی کومه له) ، نزدیکی پ ک ک با جمهوری اسلامی و رابطه نزدیک آنها با محور به اصطلاح شیعه در خاورمیانه است نه ناسیونالیست بودن این بلوک! انتقاد از این انتخاب و چرخش و اولتیماتوم تعیین تکلیف اساسا به این دلیل است وگرنه نزدیکی و هم جنبشی بودن کومه له و احزاب ناسیونالیست در کردستان را نه ما که خود ابراهیم عزیززاده سالها است اعلام کرده و کنگره اخیر کومه له بر آن مهر تائید زد.

کومه له مدتها است سیاست شناخته شده ناسیونالیسم کرد مبنی زندگی در شکافهای منطقه را در پیش گرفته و معضلات جدید، آرایش جدید در منطقه، نا امنی کردستان عراق، سیاست رقابیش در کردستان ایران، و اساسا بن بست سیاسی و بی افقی مطلق حاکم بر کومه له راهی جز این انتخاب و زیر چتر بلوک دیگر ناسیونالیسم کرد رفتن را در مقابل رهبری این سازمان باقی نگذاشته است. این در شرایطی است که رهبران پ ک ک رسما اعلام کرده اند که مقابله با جمهوری اسلامی و سرنگونی آن به نفع ترکیه است و با این بهانه جهت پرو جمهوری اسلامی خود را توجیه میکنند. آنها در مقاطع مختلف این نزدیکی و دفاع از ایران را در اشکال مختلف بیان کرده اند. سازمان «کودان» که به اصلاح شاخه سیاسی این جریان در ایران است رسما از جمهوری اسلامی دفاع میکند و راه و چاه نشان میدهد که چگونه کمک کند، جمهوری اسلامی در دل عروج مردم ایران و اعتراضات دیمه و در امتداد آن، جان سالم بدر ببرد. اما کومه له به این چرخش نیاز داشت. نیازی که رهبری کومه له آماده پرداختن هزینه آن

حتی در صفوف خود هم هست!

نزدیکی کومه له و همکاری و دوستی آن با احزاب ناسیونالیست کرد، دفاع رسمی و علنی رهبری این سازمان از اتحادها و نزدیکی ها و حشر و نشر با آنها تاریخی به قدمت تاریخ جدید این جریان، بعد از خروج ما از حزب کمونیست و کومه له، دارد. در این تاریخ و در مقاطع مختلف ما به نقد این جریان به عنوان جناح چپ جنبش ناسیونالیسم کرد و سو استفاده آن از اعتبار تاریخ کمونیستی کومه له در خدمت این جنبش پرداخته ایم. بی تردید و مستقل از ماهیت و سیاست کومه له، اصولا یک نیروی اپوزیسیون وارد همکاری و رابطه نزدیک با متحدین دولتی که علیه اش مبارزه میکند نخواهد شد و انتقادهایی که از این موضع به رهبری این جریان میشود، مبنایی واقعی دارد. اما و مستقل از این در دنیای واقعی نه ماهیت کومه له عوض شده است و نه کومه له سرنگونی طلبی را زمین گذاشته است. کومه له در چارچوب یک جنبش و میان احزاب یک جنبش که خود را متعلق به آن میداند و سالیهای میدیدی است به دو شاخه متخاصم تقسیم شده اند، صندلی عوض کرده است. این ماجرا سرسوزنی نشانه تغییر ماهیت این جریان نیست و کومه له روی صندلی همیشگی خود در تاریخ اخیر ایستاده است. کومه له مستقل از اینکه امروز با کدام شاخه ناسیونالیست کرد متحد است، سالها است که آگاهانه بعنوان جناح چپ جنبش ناسیونالیسم کرد و به عنوان عضوی از آن فعالیت میکند. این یک انتخاب آگاهانه سیاسی است نه لغزش.

توجیهاات کومه له و رهبری آن

ابراهیم عزیززاده دبیر اول کومه له بدنبال اطلاعیه دبیرخانه سازمان خود و در جواب به منتقدین خود و اینکه آنها از این ماجرا و حضور و همکاری کومه له بی اطلاع بوده اند و در توجیه حضور در کنگره ملی پ ک ک، استدلالات همیشگی این جریان را به عنوان دلیل و برهان می آورد.

او اشاره میکند که از همان اوایل، در فاصله سالهای ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۰، که به ابتکار پ ک ک استارت «کنگره ملی کرد» زده شد، در اجلاسهای شکل دادن به این مرکز، حضور داشته اند و اما به توافق نرسیده اند. میگوید چند سال قبل و در دور دوم این تلاش و شکل گیری این نهاد، صاحبان اصلی این ماجرا پلانفرمی داشته اند که برای کومه له هم ارسال میکنند.

او میگوید: «پلانفرمی داشتند و برای ما هم فرستادند و ما ملاحظات خود را روی آن نوشته و فرستاده ایم که کمتر نکات ما را دخیل کردند و لذا ما عضو آن نشدیم و اما به عنوان مهمان در اجلاس آن شرکت کردیم». در ادامه هدف شرکت در این اجلاسها را وجودشان در جنبش کردستان، منافع این جنبش، دیالوگ با احزاب سیاسی و مسئله ستم ملی بر مردم کردستان و... بیان میکند. ابراهیم عزیززاده در همین بحث و در گذشته هم به این میپردازد که کومه له همیشه با احزاب سیاسی کردستان رابطه داشته است، و به تشکیل هیئت نمایندگی در سال ۵۸ برای مذاکره با جمهوری اسلامی را بعنوان نمونه و شاهدهی بردرستی این سیاست اشاره میکند.

اینها تقریبا استدلالات و توجیهاات همیشگی کومه له است و ابراهیم عزیززاده هم برای چندمین بار به آن متوسل شده است. در این مورد چند نکته را اشاره خواهم کرد. ابتدا به موقعیت امروز ناسیونالیسم کرد خواهم پرداخت و بعد به توجیه ستمگری ملی و اینکه گویا کومه له همیشه چنین سیاستی را داشته است، می پردازم.

موقعیت امروز ناسیونالیسم کرد

واقعیت این است که ناسیونالیسم کرد علیرغم اینکه ماهیتا نمایندگی بورژوازی کرد یا بخشی از آنرا میکند و مسئله کرد و ستم گری ملی پرچم او و بهانه ای جهت بسیج نیرو و فشار به دولت مرکزی برای گرفتن سهمی از قدرت و ثروت جامعه است، اما امروز تفاوتهایی با گذشته دارد که عکس گرفتن با آنها را پر هزینه کرده است.

امروز ناسیونالیسم کرد با همه شاخه های آن، برای نیل به اهداف خود، با یکی از قطبهای امپریالیستی و ارتجاع منطقه متحد است. تحولات این دوره خاورمیانه و به خاک و خون کشیدن کل این منطقه، آوارگی و ویرانی و خانه بدوشی مردم محروم و با خاک یکسان شدن چند کشور را دنیا شاهد بوده. در کل این تحولات کل احزاب

ناسیونالیست کرد میان دو قطب ارتجاع امپریالیستی و متحدین منطقه ای آنها یعنی قطب ناتو به سرگردگی آمریکا و همراهی دولتهای عربستان، اسرائیل و... و قطب روسیه، سوریه، ایران و ترکیه (ترکیه در ابتدای این بحران با قطب آمریکا و عربستان بود)، تقسیم شده اند. هر گروه و جریان و دسته و حزبی در چهارچوب اهداف یکی از این قطبها و دولتها به نام «منفعت» مردم کردزبان جنگیده اند و در صف آنها ایستاده اند. لذا ناسیونالیسم کرد موقعیت متفاوتی از احزاب ناسیونالیستی در سال ۵۷ و ۵۸ ایران را دارند، که آزمان هم تشکیل جبهه و دست در گردنی و دوستی با آنها و به رخ کشیدن آن به عنوان «احساس مسئولیت» در قبال «جنبش کردستان» هیچوقت جایز نبود.

اشاره به تجربه هیئت نمائندگی هم کمکی به ابراهیم عزیز داده نمیکند. تفاوت عمیقی میان همکاری موقتی و موردی با احزاب کردی با تشکیل جبهه کردها وجود دارد. تشکیل هیئت نمایندگی در سال ۵۸ یک همکاری موردی برای عقب زدن تعرض یک رژیم ضدانقلابی بود که در تلاش سرکوب انقلاب بود و نه یک جبهه و ائتلافی برای سهم گیری، نه از سر «احساس مسئولیت» در قبال «جنبش کردستان»، یا برای سری در سرها درآوردن کردها و...! ابراهیم عزیز داده بهتر از هر کسی به تفاوت این دو سیاست آگاه است اما برای توجیه سیاست راست و ناسیونالیستی خود دست به چنین مغلطه کاری میزند.

در ضمن شاخه پ ک ک متحد ایران است و عملا در کنار جمهوری اسلامی ایستاده است و رسماً به عنوان پرو جمهوری اسلامی یک مخاطرات جدی در تقابلهای آتی مردم ایران و اساساً مردم در کردستان با جمهوری اسلامی است، کاری که در دوره انقلاب ایران و پیروزی جمهوری اسلامی جریان بارزانی به عهده داشت. سیاست آندوره کومه له نه آشتی با بارزانی و تشکیل جبهه کردی، بلکه افشا ماهیت ارتجاعی این نیرو، تقابل روشن سیاسی و حتی نظامی با نیروهای آنها (معروف به قیاده موقت) بود.

بعلاوه هم پیمانان و دوستان و متحدین دیروز کومه له، امروز در کردستان عراق حاکم اند. اتحادیه میهنی و بارزانی و جریان تغییر (گوران) همراه دو جریان اسلامی، بیش از دو دهه است در اقلیم کردستان حکومت میکنند. بیش از دو دهه است تمام دارای های جامعه کردستان و هست و نیست مردم محروم و خصوصاً طبقه کارگر در کردستان عراق را در کیسه خود کرده اند و همه به میلیاردرهای منطقه تبدیل شده اند. بیش از دو دهه است طبقه کارگر و مردم زحمتکش جامعه کردستان، برای گرفتن حداقلی از ثروتی که خود تولید میکنند با دوستان و هم پیمانان ابراهیم عزیز داده در حاکمیت در جدال هستند. میزان محرومیت و فقر و بیکاری و بی امکاناتی دهها طغیان گرسنگان را در کردستان عراق شکل داده بطوریکه دفاتر و دم و دستگاه این احزاب را مردم معترض در هر جا قدرتش را داشتند به آتش کشیدند. بالاخره هر آدم با شعوری حق دارد بپرسد چرا کومه له در میان این دو طرف جدال، در جدال میان طبقه کارگر و مردم محروم کردستان عراق با بورژواهای کردستان، کنار حاکمان و فرعونهای کردستان ایستاده است. این چه کمونیستی است که نه تنها چشم و گوش خود را بر همه فجایعی که ناسیونالیستهای «کرد» حاکم به مردم تحمیل کرده اند، بسته است بلکه به نام حکومت «نوپای» کردستان و با توجیه دیپلماتیک و... از آنها دفاع میکند؟

اجازه بدهید کمی در این رابطه توضیح دهیم. اینجا خطای ابراهیم عزیز داده و کسانی نیست که به این نزدیکی افتخار میکنند. خطای کارگر و کمونیستی است که برای رهایی و زندگی انسانی و برای سوسیالیسم و جامعه ای برابر تلاش میکند و کماکان کومه له را در صف این مبارزه مبینند. یک لحظه خود را جای کارگر کمونیست در کردستان عراق قرار بدهید که امروز قاعدتاً امر او انقلاب و سرنگونی حاکمان بر کل عراق و از جمله کردستان عراق است. یک لحظه خود را جای کارگری آگاه بگذارید که روزانه در تلاش اتحاد کارگری، برای بیرون کشیدن لقمه نانی از گلو حاکمان و بورژواهای کرد در اربیل و سلیمانیه است. یک لحظه خود را جای کارگران و مردم محروم آواره از کردستان سوریه بگذارید که از سر ناچاری و بدلیل فقر و گرسنگی، بدتر از کارگر افغانستانی در ایران، با یک چهارم حقوق کارگر «بومی» در کردستان عراق مشغول کار و بردگی است و شاهد استثمار وحشیانه و برده وار خود توسط «برادران کومه له و دوستان» آنها، توسط اقمار اتحادیه میهنی و بارزانی و گوران و جریانهای اسلامی عضو کنگره ملی، هستند. یک لحظه خود را جای دهها هزار کارگر و خصوصاً زنان کارگری بگذارید از کشورهای آسیای شرقی برای یافتن کار و تامین زندگی به کردستان عراق مهاجرت کرده اند و به عنوان کنیز و نوکر روسای کرد و سرمایه داران کردستان، ۲۴ ساعته برای چند دلار مشغول کارند و آنها را تر و خشک میکنند، و همه نوع سواستفاده از تجاوز تا گروگان گرفتن پاسپورت و .. را شاهد اند. و این اکثریت محروم جامعه

روزانه شاهد دوستی و دست در گردنی و حشر و نشر جمعی به نام کومه له و کمونیست با اربابان حاکم اند! اگر شما جای آنها باشید چه جوابی به کارگر معترض به استثمار در میان آنها خواهید داد. به قول رهبران کومه له میگویید «جنبش کردستان» و منفعت آن ایجاب میکند! کارگر فرضی ما حق ندارد بگوید این جنبش کردستان چه جانوری است که منافع آن شما را با دشمنان قسم خورده من همیشه دست به گردن و دوست و همدم کرده است؟ حق ندارد بگوید لطفاً به اسم من و دفاع از من و از کیسه کمونیسم من، دوست و یار و یاور همیشگی دشمنانم نشوید؟ حق ندارد بگوید دفاع از آنها چیزی جز تلاش برای ادامه بردگی من و هم طبقه ای هایم در این جامعه نیست؟ کارگر فرضی حق ندارد برگردد و بگوید لطفاً دروازه جنبش کردستانی که شما را مجبور میکند دوست و هم پیمان و مدافع حکومت اقلیم کند را به گل ببندید؟ حق ندارد بگوید که چنین «کمونیستی» پیشیزی ارزش ندارد؟ اگر شما بودید همین را تحویل کمونیستهای فرضی نمیدادید؟ کدام آدم انسان دوستی است که این همه فجایع حاکمین کرد را با توجیه منفعت کرد از شما بپذیرد؟ آیا اینها نباید هر انسان کارگر دوست و ضد ظلمی را هزار بار از چنین «کمونیستهای» بیزار و متفر کند؟

رهبری کومه له در توجیه دوستی و نزدیکی و دفاع عملی خود از این جریانات میگویند «آنها همیشه و از قدیم با امثال اتحادیه میهنی رابطه دوستی داشته اند». اینکه ما از قدیم با آنها رابطه داشته ایم در کجای دنیا توجیه این درجه از افت را خواهد کرد و کدام انسان با عمق شعور یک بند انگشت را قانع خواهد کرد. آیا اگر عده ای «کمونیست» فرضی مثل شما، قبل از به حاکمیت رسیدن جمهوری اسلامی با خامنه ای، رفسنجای، خمینی، روحانی و خاتمی و بقیه، به عنوان اپوزیسیون حکومت پهلوی، رابطه دوستی و حشر و نشر و «دیالوگ» داشته و امروز با این توجیه کنار جمهوری اسلامی می ایستاد، با روسای آنها در دوستی باز میکرد، در مرگ خمینی و رفسنجانی به ماتم می نشست و در توصیف شخصیت والای آنها میگفت و مینوشت، در انواع کنگره های جریانات اسلامی شراکت میکرد و عضو مهمان آن میبود و گاهها هم موافقتان میشد، در مورد او چه قضاوتی داشتید؟ آیا کمونیست فرضی فلسطینی یا کمونیستهای دنیای عرب، هم حق دارند با حماس با همان توجیهات شما در دوستی باز کنند، در کنگره های آنها با شراکت مثلاً الفتح و حزب الله لبنان و متحدین آنها به بهانه «حق مردم فلسطین» که کمتر از مسئله کرد در منطقه و جهان اهمیت ندارد، شراکت کنند و گاهها هم با آنها توافقاتی حاصل کنند؟ بی هیچ تردیدی در چنین شرایطی نصف صفوف امروز همین کومه له و حزب کمونیست ایران بر میگشت و به عنوان جریانی ضد کارگر و راست و پرو اسلامی از او اسم میبردند. چرا این احکام وقتی شامل ناسیونالیستهای کرد حاکم است، شامل دوستان آنها نخواهد شد؟

خلاصه و مستقل از اینکه مقابله با ناسیونالیسم به عنوان سمی ضد کارگری وظیفه هر کمونیستی است، اما امروز ناسیونالیسم کرد در کل منطقه همپیمان و متحد هر ارتجاعی از ترکیه، ایران، عربستان، اسرائیل، سوریه و دولتهای بزرگ مثل آمریکا و روسیه است. در ایران جنگ نیابتی میکنند، در همه جا برای اهداف خود حتی علیه همدیگر اسلحه میکشند و به نام منفعت کرد عراق علیه حزب ناسیونالیست ترکیه و به نام منفعت کرد ترکیه علیه بقیه هر کار ناشایستی میکنند. کومه له از من و شما بیشتر به اینها آگاه است و او هم قلبش آنجا میزند و انتخاب آگاهانه کرده است. این حقایق فاکت واقعی در مقابل چشم همگان است و کسانی که اینها را نمی بینند و کتمان میکنند، لابد منافع زمینی و انتخابهای سیاسی و جبهه و جنبشی که به آن تعلق دارند را به نمایش میگذارند. این بهانه ها برای هیچ کارگر آگاهی نه تنها قابل قبول نیست که مورد انزجار است.

توجیه مسئله کرد و «جنبش کردستان»

ابتدا در مورد جنبش کردستان چند نکته را بگویم. اینکه گویا ما جنبشی به نام جنبش کردستان داریم که از کارگر و کمونیست و زن و مرد آزادیخواه تا بورژوا و استثمارگر و جریانات بورژوایی، قومی و سنی مذهب و ... را در خود جای داده است، پوچ و بی پایه است. اینها استدلال آیکی امروز رهبری کومه له برای توجیه راهی است که انتخاب کرده اند. کردستان مثل هر جامعه بورژوایی دیگر از دو طبقه اصلی بورژوازی و طبقه کارگر و اقتدار میانی تشکیل شده است. این دو طبقه و احزاب متصل به آنها هیچ زمانی در یک جنبش به اسم جنبش کردستان جایی نگرفته و نمیگیرند. زمانی که ما اسم جنبش انقلابی کردستان را وارد ادبیات سیاسی (در حزب کمونیست ایران و کومه له آن دوره) کردیم منظورمان جنبشی بود که کمونیستها در راس آن بودند و نه برای خودمختاری و

فدرالیسم که برای آزادی و برابری مبارزه میکرد و هیچ زمانی حزب دمکرات و اقمار دیگر ناسیونالیست و مذهبی مخالف جمهوری اسلامی را، در این جنبش به حساب نیاوردیم. جنبش ما و حزبی که آقای عزیززاده زمانی عضو رهبری آن بود هیچگاه در کردستان قائل به یک جنبش واحد و انهم انقلابی نبودیم. کوهی از ادبیات مارکسیستی در این رابطه، سیاستهای رادیکال و کارگری حزب کمونیست ایران و کومه له سالهای ۶۰ تا ۷۰ شاهد این ادعا هستند. در مقابل این جنبش، جنبش ناسیونالیست کرد با عمری طولانی حضور داشت و جامعه کردستان علاوه بر مبارزه با جمهوری اسلامی شاهد کشمکش این دو جنبش، در همه سطوح آن، در مقابل هم بود. حملات مکرر حزب دمکرات به کومه له و سرانجام تحمیل جنگ سراسری به ما بخشی جدی از این کشمکش بود. همان زمان حزب دمکرات با ما جدل داشت که چرا او را در این جنبش انقلابی به حساب نمی آوریم. اینکه امروز همه اینها را کومه له و جریانات چپ بورژوا به اسم جنبش کردستان یا جنبش انقلابی کردستان نام میبرند، بیش از هر چیز تعلق خود این نیروها را به جنبش ناسیونالیستی کرد نشان میدهد.

اما در مورد مسئله کرد. ستم گری ملی در کردستان و جدال بر سر این ماجرا شکافی در میان طبقه کارگر و مردم کردستان با کارگران و مردم در بقیه ایران ایجاد کرده است. اکنون قصدم پرداختن به این مسئله و دلایل آن نیست. اما وجود این حقیقت کمونیستها را ناچار میکند که نه تنها خواهان رفع این ستم شوند که بعلاوه راه حلی برای آن پیدا کنند و مانع سوء استفاده احزاب ناسیونالیستی از این ستمگری و دامن زدن به انشقاق و دشمنی میان طبقه کارگر شوند.

تا جایی که به ما برگردد، ما فراندم را به عنوان راهی که در آن مردم این منطقه به جدایی و تشکیل دولت مستقل و یا ماندگاری در چهار چوب ایران با حقوق برابر شهروندی رای بدهند، طرح کرده ایم. رفع ستم ملی و ضرورت یافتن راه حلی برای آن امر ما کمونیستهاست. اما همزمان تلاش برای رفع ستم ملی هیچگاه توجیهی برای آوانس دادن به هیچ حزب و جریان و گروه ناسیونالیستی نشد. مارکسیستها تاریخا و در دوره حزب کمونیست ایران و کومه له قبل از جدایی ما ضمن داشتن راه حل خود برای مسئله کرد و دفاع از آن، یک طرف جدی مبارزه دائمی علیه ناسیونالیسم کرد و احزاب آن، که از این ستمگری برای نیل به اهداف خود و سهم گرفتن از قدرت سو استفاده میکردند، بود. یک بخش از جواب مارکسیستی به مسئله ملی (اینجا مسئله کرد) مبارزه قاطع و دائمی با ناسیونالیسم به عنوان سمی که با اتکا به یک معضل اجتماعی، در تلاش حفظ انشقاق و فاصله موجود و افزایش آن با تقسیمات قومی و ملی است. لذا وجود مسئله ای ملی به نام مسئله کرد کارت برادری با احزاب و جریانات قومی و ملی (کاری که کومه له میکند) نیست. یک وجه جدی حل این مسئله و در کنار راه حل آن، افشای ناسیونالیسم کرد و زدودن ذهنیت ناسیونالیستی از ذهن هر کارگر کرد زبان و هر زن و مرد ستمدیده ای است.

کومه له به بهانه اولی یعنی وجود ستمگری ملی، برادری و هم پیمانی و مامشات خود با ناسیونالیستها و دفاع از آنها را توجیه و به این صورت هم منفعتی بورژوای کرد زبان با کارگر کرد زبان را به عنوان آحاد یک «ملت» تبلیغ میکند. اینجا دیگر خود جریان مدعی کمونیسم به عنوان یک جریان ناسیونالیستی عرض اندام میکند. در این میان عملا، این کمونیسم است که قربانی شده و بعنوان شعار و پرچمی بی مسما ناسیونالیست چپ (کومه له) برای نیل به اهداف ناسیونالیستی علم شده است. عمل کومه له و پراتیک آن دفاع از ناسیونالیست است و ستم گری ملی بهانه است. اگر رفتار و کردار کومه له با ستم ملی در کردستان را تعمیم دهیم، آنوقت بدلیل ستمگری مذهبی در سوریه باید از گروههای اسلامی سنی از جمله داعش هم دفاع کرد. باید از جریانات سنی امثال مفتی زاده در دوره انقلاب ۵۷ دفاع میکردیم. باید از جریان سنی رزگاری که وقت خود کومه له آن زمان آنها را خلع سلاح کرد، دفاع میکردیم. باید از احزاب مختلف ناسیونالیستی در ایران دفاع میکردیم، کاری که حزب دمکرات وقت خواستار آن بود و هزار بار کومه له کمونیست آن دوره جواب «نه» داد. وجود ستم ملی توجیه دفاع از ناسیونالیسم نیست و کسی که به این بهانه با ناسیونالیستها هم پیمان و هم جبهه است در دنیای واقعی خود ناسیونالیست است و در چشم کارگر کرد زبان خاک میریزد.

است که انسان انگشت به دهان میشود. گرفتن امکانات از عراق در دوره ای بدون اینکه وارد هیچ همکاری و هیچ آوانسی به دولت صدام شده باشید و آوردن آن به عنوان توجیه همکاری امروز کومه له با ناسیونالیستها کرد و حاکمان بر کردستان عراق، اینقدر سطحی و نامربوط است که هواداران کومه له در دور افتاده ترین روستاهای کردستان را هم قانع نمیکند. هدف این توجیهات قطعاً صفوف خود کومه له و حزب کمونیست ایران است. پناه بردن به این مسئله در توجیه راهی که این جریان در پیش گرفته است، بیش از هر چیز استیصال و درماندگی رهبری کومه له و توصل به فریب را نشان میدهد.

در مور هیئت نمایندگی مردم کردستان در یک دوره تاریخی معین که کردستان در دست احزاب سیاسی و از جمله ما کمونیستها بود، و توجیه همکاری و دوستی کنونی و دفاع کومه له از ناسیونالیسم کرد، این هم دست کمی از استدلال رابطه با عراق را ندارد. در چهل سال حاکمیت جمهوری اسلامی تنها یک بار و نه بیشتر شرایطی پیش آمده است که مذاکره با اپوزیسیون جمهوری اسلامی در دستور جمهوری اسلامی قرار گرفت. در این دوره هم نیروهای سیاسی حاکم بر کردستان و هم جمهوری اسلامی، هر کدام از سر منفعت خود میخواستند وقت بخزند و مذاکره راه این وقت خریدن بود. مسلم است هر نیروی مسئولی در چنین شرایطی تلاش میکند وارد مناسبات و توافقی با بقیه نیروهای اپوزیسیون شود و در مقابل جمهوری اسلامی تلاش کند هماهنگ و یکدست ظاهر شود. این از آن مواردی است که ممکن است در حیات هر نیروی اپوزیسیونی پیش آید. اما این توجیه نزدیکی، دوستی و تشکیل جبهه و حضور دائمی هیچ نیروی مدعی کمونیسم و مدافع کارگر با احزاب و جریانات ضد کارگر و قوم پرست و اسلامی و... نیست.

مشکل کومه له نفس رابطه یا دیالوگ با احزاب ناسیونالیست نیست، کسی از این سر به کومه له انتقادی نکرده است. مشکل دوستی، همکاری دائمی و احساس خودی و هم خانوادگی و دفاع از این کار، دفاع از ناسیونالیسم کرد و در یک جبهه قرار گرفتن با آن، است. بحث دیالوگ با احزاب سیاسی توجیه و کلاه شرعی کومه له برای انتخابی است که این جریان کرده است. معلوم نیست طرفداران دیالوگ و بحث و تبادل نظر چرا در تمام جهان تنها و تنها محافل قومی و ناسیونالیستی و اسلامی از نوع «کرد» را برای این امر «مهم» انتخاب میکنند. شامورته بازی «احساس مسئولیت» در قبال «جنبش کردستان» حتی کودکی را هم فریب نمیدهد! معلوم نیست چرا تشکیلات کردستان این حزب و رهبری حزب کمونیست با همین درجه از «احساس مسئولیت» در سه دهه گذشته حتی یک بار هم شده وارد دیالوگ به جریانات راست اما غیر کرد زبان نشده اند. معلوم نیست در همین دوران حساس که از آمریکا و عربستان و اسرائیل که هر کدام به صورتی در حال موشدوانی در ایرانند، در این شرایط حساس که مردم از ادیخواه ایران پا پیش گذاشته اند، چرا یک بار هم که شده برای تقابل با راه حلهای امپریالیستی و دخالت ارتجاع آمریکا در ایران و برای تقویت مبارزات مردم و «وحدت طلبی» آنها، تلاشی برای رابطه و نه حتی دوستی با احزاب راست ایرانی انجام نداده اند. معلوم نیست در تمام کره خاکی چرا تنها با گروهها «کردی» از هر نوع و قماش باید رابطه برقرار کرد و دیدار و گفتگو و حشر و نشر داشت.

مشکل ما کمونیستها و طبقه کارگر با کومه له صرف دیالوگ و ارتباط با احزاب کردی نیست. مشکل احساس یکی بودن، احساس تعلق ملی رهبری کومه له به جنبش ناسیونالیست کرد است. کومه له برای تامین و جواب به این احساس از اعتبار یک تاریخ کمونیستی سو استفاده میکند و به نام این تاریخ و اعتبار آن و با پرچم چپ و کمونیست در جنبش ناسیونالیست کرد و به عنوان شاخه چپ آن جنبش عملا و رسماً تلاش میکند کارگر کرد زبان و مردم محروم در کردستان را به باج دهی به ناسیونالیسم کرد و خودی دانستن طبقه سرمایه دار در کردستان ترغیب کند. تلاش میکند به نام کمونیست و چپ طبقه کارگر و مبارزه او را دستمایه سهم گرفتن ناسیونالیسم کرد از حاکمیت کند. این خطری است که باید در مقابل آن سد بست!

منتقدین و گله های درون خانوادگی

در این میان اما انتقادات به کومه له قابل مکث و بررسی است. انتقادات کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری و رفقای جدا شده از حزب ما و تعدادی دیگر به کومه له، اساساً حول اهم پیمانی پ ک ک امروز با جمهوری اسلامی میچرخد. این نقد بیان یک حقیقت است و قطعاً میتوان از این سر به کومه له ایراد گرفت. اما این نقد یک

سرسوزن به نقد کمونیستی و از موضع منافع طبقه کارگر ربطی ندارد. پایه این نقد صرفاً بر مبنای ضدیت با جمهوری اسلامی است و دامنه این نقد بسیار محدود نگرا نه و از سر «سازشکاری» به کومه له است. بعضی از منتقدین امیدوارند کومه له به «راه راست» برگردد و از حضور در کنگره ملی کرد پشیمان شود و از خیر آن بگذرد و صفوف نیروهای «چپ و کمونیست» در کردستان را تضعیف نکند. ناسیونالیست بودن بلوکی که کومه له وارد آن شده برای این طیف از منتقدین ثانوی است. اساس ورود کومه له به بلوکی پرو جمهوری اسلامی است!

با استناد به مباحث بالا و با استناد به پراتیک نزدیک به سه دهه کومه له، با استناد به مباحثات خود کومه له و دبیر کل آن در جواب این رفقا، این حرکت و حضور کومه له در جمع متحدین پ ک ک نه جدید است و نه اتفاقی که گویا اخیراً کشف شده است. ابراهیم عزیزه حق دارد بگوید نزدیکی با احزاب کردی، شرکت و حضور در «جنبش کردستان»، تلاش برای بدست گرفتن رهبری این «جنبش»، حضور در اجلاسهای احزاب کردی و همکاری با این احزاب سیاست چند سال اخیر کومه له است و از «بی خبری» این طیف از منتقدین تعجب کند و بگوید همکاری کومه له با همه شاخه های ناسیونالیست کرد به قدمت تاریخ جدید این جریان است.

علاوه بر این چه تفاوتی میان پ ک ک و مثلاً جریان بارزانی و طالبانی وجود دارد؟ تاریخ ناسیونالیسم کرد در تمام چند دهه گذشته، زندگی در شکافهای منطقه، جنگ برای مذاکره و کسب امتیاز، ساخت و پاخت با دولتهای مرتجع، جبهه عوض کردنهای دائم برای به قدرت رسیدن است. لازم نیست به گذشته دور برگردیم و همین احزابی که کومه له مدعی است رابطه قدیمی و دوستانه ای با آنها دارد، حدود سه دهه است با جمهوری اسلامی رابطه حسنه دارند. اتحادیه میهنی و حزب تغییر (گوران) و دو جریان اسلامی و... کمتر از پ ک ک پرو جمهوری اسلامی نبوده اند. چه تفاوتی میان پ ک ک و اتحادیه میهنی پرو جمهوری اسلامی و مثلاً حزب دمکرات و جریان عبدالله مهدی و حزب بارزانی پرو آمریکا و عربستان و اسرائیل و ترکیه وجود دارد؟

علاو بر اینها حتی اگر این جریانات ضد جمهوری اسلامی هم بودند، در ضدیت با طبقه کارگر و آزادیخواهی و دفاع از زن ستیزی و تحمیل عقب ماندگی و فرهنگ و سنت عقب ماند و مرد سالار، دست کمی از هیچ ارتجاع دیگری ندارند. مستقل از اینها آیا دوستی و هم پیمانی و دفاع از احزاب بورژوازی و ضد کارگری در هر کجای دنیا، کافی نیست که مورد نقد مستمر هر حزب و جریان کمونیستی قرار بگیرد؟ منتقدین ما در «جبهه چپ در کردستان» سکوت و مماشات تا امروز خود را در مقابل ناسیونالیسم غالب در کومه له را چگونه توجیه میکنند؟ نمیشود زیر پرچم ضدیت با جمهوری اسلامی ناسیونالیسم کومه له را زیر فرش کرد.

بهر صورت این نکات برای منتقدین نه تازه اند و نه کشف جدید من. نقد ناپیگیر، ضد رژیم از کومه له و رابطه عشق و نفرت آنها با کومه له با نقد ما، نقد از موضع منافع طبقه کارگر، زمین تا آسمان فاصله دارد. این دوستان هم قطعاً انتخاب خود را کرده اند، مواضع و سیاستهای ناسیونالیستی کومه له و انتخاب آگاهانه این جریان نه امری جدید است و نه دور از چشم دیگران. مشکل در کومه له و بی اطلاعی این منتقدین از امضا داشتن یا نداشتن کومه له پای بیانیه «کمیتة دیپلماسی» پ ک ک نیست. مشکل خود آنها، بی آفتی شان و نیاز به احساس قدرت کردن در جمع عددی شان، نیاز متقابل آنها با «اتوریت» کومه له و بالاخره اپورتونیسیم حاکم در این جریانات است.

رابطه این جریانات با هم، گله گذاری ها، عشق و نفرتها، جنگ و آشتی ها، مستقل از نیازها و استیصال حاکم بر آنها، نقد فرزندان و احزاب یک خانواده است. باید منتظر آشتی دوباره بعد از قهر موقتی میان این جریانات بود.

۸ آوریل ۲۰۱۹

کومه له و اتحاد چپ در کردستان

مظفر محمدی

در همین شماره نینا، در مورد «کومه له و رابطه اش با احزاب سیاسی کردستان» و سندی که در کنگره ۱۷ در باره ی سیاست خود در این رابطه تصویب کرده، مطلبی یادآوری شده است.

متحدین کومه له در اتحاد چپ ظاهراً به این سیاستها و مصوبات کاری ندارند. در حالیکه این متحدان عزیز همانطوریکه عزیزه به درست می گوید با این مصوبات و سیاستها آشنا هستند و ظاهراً خود را به کوچی علی چپ می زنند و بیخود و موردی متحد خود، کومه را اذیت می کنند و می رنجانند، آنهم با «زبان زمخت و غیر دوستانه!»

ابراهیم عزیزه در مصاحبه ی تلویزیونی اخیر خود می گوید ما برای درست کردن اتحاد چپ گذشته را فراموش کردیم. (ولو سیاستهای گذشته و حال کومه ی جدید فرقی نکرده است) و می گوید بحران اعتماد هست و دوستان اتحاد چپ زبان زمخت و دشمنانه بکار می برند و چون مثل کومه اجتماعی نیستند و سکت و فرقه اند، بلد نیستند زبان نرم و ملایم داشته باشند.

همه بیاد داریم که حزب دمکرات بر سر همین نقد «زبان زمخت» جنگی را به ما تحمیل کرد. حزب دمکرات از ما می خواست که نگوییم حزب بورژوازی کرد است. نگوییم طرفدار حفظ سرمایه است. نگوییم ضد کارگر و طرفدار ملاک و ارباب ها است. نگوییم برابری زن و مرد را به رسمیت نمی شناسد، نگوییم اسلام سنی را باد می زند، مبارزه طبقاتی را در کردستان قبول ندارد و از او بپذیریم که در کردستان طبقات وجود ندارند و مبارزه طبقاتی بی معنی است. چون کردستان خلقی به نام کرد دارد و کارگر و سرمایه دار و دارا و ندار نمی شناسد و بپذیریم که حزب دمکرات رهبر محبوب این خلق است...

وقتی می گفتیم اخر آقا جان، تو رهبر اعتراض کارگر کوره را بخاطر دفاع از صاحبان کوره ترور کردید، پس برای تو هم، کارگر و سرمایه دار و ملاک و صاحبان بزرگ زمین و زحمتکش روستایی و تاجر بزرگ شهری معنی دارد... و اینجا است که حزب محبوب خلق کرد شانه بالا می اندازد و خود را به نفهمی می زند انگار کارگر و زحمتکش و کمونیست های کردستان این را نمی فهمند!

حالا برای کومه عزیزه هم همین داستان است. ما نباید به کومه بگوییم که اگر به برنامه و مصوبات خود پایبندید در کنگره ملی چکار می کنید؟ در ایجاد جبهه با حزب دمکرات و زحمتکشان خه بات چکار می کنید؟ در کمیته دیپلماسی متشکل از احزاب قومی و اسلامی چون زرگاری و حزب اسلامی و خه بات و غیره چکار می کنید؟ در انتالاف با اقمار پ ک ک چون پژاک و کودار پرو جمهوری اسلامی چکار میکنید؟ اگر اینها را بگوییم و بپرسیم زبان زمخت و دشمنانه است! نقد سیاسی از نظر عزیزه زبان زمخت و دشمنانه است.

عزیزه می گوید چون کومه «اجتماعی» است و «احساس مسولیت» می کند در نتیجه باید دل همه را به دست بیاورد.

می گوید ما اشکالی از هماهنگی با احزاب اپوزیسیون کرد چه در کردستان ایران و چه سایر بخش ها داریم تا هم در برابر جمهوری اسلامی قوی تر باشیم و هم به نیاز وحدت طلبانه مردم جواب دهیم! و از موضع پدرخوانده به دوستانتش در اتحاد چپ می گوید، شما در این رابطه با من زبان مشترک ندارید!

و سوال ما هم همین است که این به اصطلاح هماهنگی بدون حد و مرز تا حد ائتلاف و ایجاد جبهه و اتحاد درکنگره ملی و پیام و قطعنامه و فراخوان مشترک با ناسیونالیسم و اسلامیون سنی کرد و پرو امریکا و پرو عربستان و پرو جمهوری اسلامی ها...، چه ربط و سنخیتی با تشکیل قطب چپ و کمونیسم در کردستان دارد؟ و چگونه کومله با "درایت و هوشمندی و اجتماعی بودنش" می خواهد این کلاه گشاد را بر سر چپ و کمونیسم بگذارد.

چند ده سال است کومله به هیچ جریان چپی روی خوش نشان نمی داد. تمام سیاست و سر و سرش با دوستان ناسیونالیست و قومگرا و دولت اقلیم و زمانی در کمپ حدکا و بارزانی و زمانی در کمپ پ کک و اتحادیه میهنی سپری کرده است. و اگر ما بگوییم شما دیگر به کارگر و کمونیسم و زحمتکش کردستان ربطی ندارید زبان ما زمخت و دشمنانه است.

ما بارها با زبان نرم و دوستانه خواستیم و تلاش کردیم و آرزو کردیم کومله کمونیست بماند. ما ماندن کومله در صف کمونیسم در کردستان را به نفع کارگر و زحمتکش می دانستیم. مگر شما پذیرفتید؟ نه. همانزمان هم گفتید کومله اجتماعی است و شما فرقه و سکت هستید و هنوزم این فرمایشات را خرج می کنید. پس مشکل در زبان نرم یا زمخت نیست. مشکل این است شما نقد را بعنوان سلاح مبارزه ی سیاسی به رسمیت نمی شناسید. هر اندازه قسم شما به اصول و مصوبات و به سوسیالیسم و کارگر و زحمتکش و غیره در مقابل دیپلماسی نرم و دوستانه و سازشکارانه تان با ناسیونالیسم کرد و احزابش و حتی راست ترین جناح قوم پرست و اسلامی آن، بی معنی و بی ارزش و به شوخی شبیه است. اگر ما و مردم کردستان این سیاست را از شما نخریم زبانمان زمخت و دشمنانه است!

اگر امروز از ضرورت اتحاد چپ حرف می زنید، اولاً هنوز خودرا پدرخوانده ی این چپ می نامید و ثانیاً چپ را لال و ساکت در مقابل سیاستهای ناسیونالیستی تان می خواهید. اگر امروز یکی از همین دوستان چپ تان، میگوید بالای چشمتان ابرو است و در "کمیته دیپلماسی" که یک سال است مخفی کرده اید چکار میکنید؟ آنوقت از زبان زمخت و دشمنانه حرف میزنید و سرزنش می کنید که چرا نیامدند در پستوی مقرتان مخفیانه سوال کنند و "دوستانه" بدون اینکه "لطمه ای به دوستیتان بخورد"، حل و فصل نمایند.

حالا من خیلی دوستانه و نرم می گویم که ابراهیم عزیز از ی محترم، پایبند به اصول کمونیسم و سوسیالیسم و منفعت کارگر نیست، اما در مناسبات با احزاب ناسیونالیست کرد از همه رشمش "قومی و اسلامی و سنی و پرورجمهوری اسلامی و پرو امریکایی و پرو عربستانی و..." کاملاً پایبند به زبان نرم دیپلماسی است.

و باز خیلی نرم و ملایم می گویم، دوست عزیز، ببخشید، نمی شود هم از آخور خورد و هم از کاهدان. بالاخره به ما بگویید اهل کجایی؟ کجا ایستادید؟

و می گویم دوست عزیز، سیاست کمونیستی و سوسیالیستی بندبازی و چشم بندی و شعبده بازی نیست. شما که اینقدر اهل درایت و هوشمندی هستید حتماً الفبای کمونیسم و منفعت طبقه کارگر را می دانید و خواندید. حتماً مارکس و مانیفست و کمون پاریس را خواندید. یا حداقل برنامه ی حزبتان را قبول دارید، حالا بگویید که این سیاست مامشات و دیپلماسی و هماهنگی و زبان نرم با دشمنان کارگر و زن و انسانیت در کردستان به کدام گوشه ی این سوسیالیسم مربوط است؟

آیا می توانید با زبان نرم دیپلماسی، مهدی و هجری و خالد عزیزی و امرای اسلامی زرگاری و خه بات و حزب اسلامی و روسای پژاک و پ کک و اتحادیه میهنی را به دوست کارگران و زحمتکشان و زنان کردستان تبدیل کنید؟

آیا با زبان دیپلماسی و مامشات و ائتلاف و اتحاد درکنگره ها و کمیته هایشان می توانید جلو دشمنی آنها را با آزادی و برابری و حاکمیت کارگران و زحمتکشان بگیرید؟ نه. نمی توانید. چرا این همه به خودتان زحمت می دهید تا در این و آن دالان دیپلماسی وقت صرف کنید و خاک به چشم مردم بریزید. چرا مستقیم و سر راست و صادقانه سراغ کارگر و زحمتکش و زن ستمدیده کردستان نمی روید؟ چرا با کمونیسم و کارگر در کردستان، "هماهنگ" نمی شوید تا ۱۵۰۰۰ کارگر فصلی و ساختمان شهر سنندج را زیر دست ناجی مفتی چی بیرون آید و کمونیسم را ابزار مبارزه خود کنند! چرا هماهنگ نمی شوید تا سندیکای بی رمق خبازان سر پا شود؟ صدها هزار کارگر

بیکار کردستان از گرسنگی و فلاکت نجات یابند و...

مگر نمیگویید کمونیست هستید؟ چرا هنوز در کردستان زن را می کشند و دختران و زنان جوان اسیر مردسالاری و سنت ناسیونالیسم و سنی گری اسلامی، خود را می سوزانند؟

باز با زبان نرم و از زاویه منفعت کمونیسم و کارگر در کردستان می گویم، عزیزان! جامعه ی کردستان، کمونیستهای کردستان، چپ در کردستان، کارگر کمونیست در کردستان، زن برابری طلب و اسیر مردسالاری و سنی گری و ناسیونالیسم و قوم پرستی، امروز با چشمان باز به سیاست و احزاب سیاسی نگاه می کنند. این قطب چپ اجتماعی در کردستان، پز بی پایه ی "من اجتماعی هستم" و در نتیجه حق دارم هر گند کاری را به نام کمونیسم و سوسیالیسم بکنم و اگر کسی به من نقدی کند و بگوید بالای چشمتان ابرو است دشمنی کرده و زبان نرم بلد نیست و زمخت است، سکت است... را از شما نمی پذیرد. زشتی سیاستهای مامشات و هماهنگی و دیپلماسی شما با احزاب ناسیونالیست و قومی بر همگان آشکار است. مگر کسی از این دنیا چیزی حالش نباشد که به این پزهای شما نخندد. دوستانه و با زبان نرم میگویم که راهی که تو میروی به ناکجا آباد است. این سیاست اخر و عاقبت ندارد.

ما احزاب ناسیونالیست و قومگرا و اسلامی از چپ و راست را دشمن طبقه کارگر و زحمتکشان و زنان و جوانان می دانیم و دشمن خود. اما ما به کسی اعلان جنگ نکرده ایم. نه می خواهیم ونه به اندازه آنها پول و اسلحه ی امریکا و عربستان داریم. جنگ ما با اینها در زمین واقعی جامعه است.

اگر کمونیسم ما نتواند بخش مهمی از پیشروان جامعه را متحد کند و صفی محکم ایجاد نماید، جامعه از آسیب و فاجعه ی جنگی که ناسیونالیست ها و قومگرایان و اسلامی های سنی تحمیل خواهند کرد، مصون نیست. تنها قدرت کمونیسم و کارگر و آزادیخواهی و برابری طلبی در کردستان می تواند حتی از جنگ آنها بین خودشان بر سر قدرت و ثروت جلوگیری کند.

اگر ما قوی نباشیم در جنگ و سناریویی که این قوم ناسیونالیست چند وجهی به جامعه تحمیل می کنند، کلاهی بر سر کومله متوهم "اجتماعی" شما هم نمی ماند. همین دیروز اگر فشار کمونیسم ما نبود شاید اردوگهاتان به تصرف مهندی در آمده بود. کسی که الان دوست و متحد دیپلماتیک و شامل الطاف دوستانه و زبان نرم عاشقانه ی شما است.

اگر کمونیسم ما در کردستان نباشد حدکا و پژاک و اسلامی های سنی چنان جنگ و آتشی برپا کنند که به لیبی بختند. و ما نباید بگذاریم چنین اتفاقی بیفتد. این کار با دوستی و مامشات و زبان نرم دیپلماسی و هماهنگی و شرکت در کنگره ها و ائتلافهای آنها نمی شود. این کار تنها و تنها با آگاهگری سیاسی روشن و با برحذر داشتن زحمتکشان کردستان از دنباله روی از سیاستهای این جریانهای دشمن در لباس دوست، ممکن است. و شما کومله ی عزیز و "اجتماعی"، مرز دوست و دشمن را باخاک پاشیدن به چشم مردم مخدوش کرده و این خیل پر اسلحه و پر پول و نوکران دولتهای ارتجاعی منطقه و امریکا و اسرائیل را بعنوان رهبران جنبش کردستان به مردم می فروشید. گویا آنها خودشان در ریاکاری و فریبکاری کم آورده اند که شما هم به خدمتشان در آمده اید!

ولی دوستان عزیز کومله، باید بدانند و متوجه باشند که ما نمیخواهیم و نمیگذاریم کردستان ایران به چند منطقه زیر تسلط از طرفی حدکا و همراهانش و از طرف دیگر پژاک و پ کک و سنی های اسلامی و قوم پرستان مهدی و خه بات و زرگاری تقسیم شود. نمی خواهیم کردستان آتی به مناطق سبز و زرد و آبی و خاکستری و میدان جنگ و جدالشان بر سر قدرت و ثروت تقسیم و تبدیل شود. و این ادعای ما یک پز و شعار توخالی نیست. ما به این وظیفه ی تاریخی خود واقف و متعهدیم.

من به مخاطراتی که ناسیونالیسم کرد و قوم پرستان و فدرالیست ها و اسلامیون سنی برای جامعه کردستان دارند، آگاهم و این مخاطرات ترسناک است. شکی ندارم شما هم به این سناریوی ترسناک آگاهید. اما این مخاطرات، شما را مرعوب کرده و راه نجات خود را در همراهی با آنها و وارد شدن به اردو و میدان بازی آنها به شیوه هماهنگی و دیپلماسی و زبان نرم می دانید. ولی ما و کارگران کمونیست و آزادیخواهان و برابری طلبان مرعوب نیستیم و راه حل دیگری برای نجات جامعه داریم.

من می دانم و کاش شما هم میدانستید که در فردای تحولات انقلابی در ایران، پ ک ک به نام خود راسا و به نام پژاک از قنبدیل و لشکر بارزانی به حمایت حدکا به کردستان سرازیر می شوند و پشتیبانی امریکا و عربستان را هم خواهند داشت. بگذریم که قوم پرستانی چون زحمتکشان مهدی که تروریسم شان از همین حالا آشکار است و جریانات اسلام سنی هم عناصر سناریو سیاه هستند. اگر از حالا در مقابل این موج خطرناک ناسیونالیستی سدی بسته نشود، آن زمان برای جلوگیری از فاجعه ی سیاستها و عملکردهای این جریانات دیر شده است،

و باز با زبان نرم و دوستانه می گویم، کلاه پدرخواندگی را با توهم کومله قدیم از سر بردارید. دنیا عوض شده است. جامعه کردستان عوض شده است. موقعیت ناسیونالیسم کرد در کردستان ایران عوض شده است. ناسیونالیسم کرد از طرفی جبهه ی قنبدیل و پ ک ک را با حمایت اتحادیه میهنی دارد و در کمپ دیگر، حدکا و وابستگانش با حمایت بارزانی. در قیام ۵۷ حدکا به اعتراف خودش در گوش گاو خفته بود، حالا ۴۰ سال تجربه و حجم عظیمی اسلحه و دلار امریکایی و دینار عربستان دارد و پدر بزرگ همه اینها امریکا را هم اضافه کنید!

چپ و کمونیسم و کارگر هم در کردستان تغییر کرده است. بجای چپ دهقانی و کارگرخوش نشین روستایی مهاجر سابق، کمونیسم کارگر و کارگر تحصیلکرده دانشگاهی و چند دهه اعتراض و اعتصاب و مبارزه علیه سرمایه داران وجود دارد. کردستان امروز با شعار شهید خوری و پیشمرگ قهرمان، متحد و متشکل نمی شود. ناسیونالیسم کرد هم شهید و قهرمان دارد. دو نسل جدید کردستان وجود دارند که این میدان مسابقه ی شما را نمی شناسند، نمیفهمند و واردش نمی شوند.

ختم کلام، شترسواری دولا دولا کومله جدید، نه نشان اجتماعی بودن، بلکه خطر له شدن در منگنه ی سیاستهای ناسیونالیسم کرد را به دنبال دارد. جدال ما با ناسیونالیسم کرد در مبارزه سیاسی اجتماعی در جامعه برای آزادیهای بی قید و شرط و در مبارزه طبقاتی برای حاکمیت شوراهای کارگری و مردمی است. راه کمونیسم و کارگر و برابری زن و آزادیهای سیاسی و اجتماعی و انسانیت و پایبندی به دخالت مستقیم و مستقل کارگران و زحمتکشان و مردم محروم کردستان در سرنوشت خود، از راه و پروژه و سیاست و عملکردهای ناسیونالیسم کرد کاملا جدا است. اگر کومله در رابطه اش با احزاب ناسیونالیست در کردستان این اصل بی برو برگرد را نادیده بگیرد، جز یک جریان دنباله رو و بی حاصل در صحنه سیاسی کردستان نخواهد بود. متأسفانه باید بگویم که تا به امروز کومله این راه بی سرنوشت را انتخاب کرده است و این نه مایه خوشحالی بلکه جای نگرانی است. نگرانی نه بخاطر اینکه کومله به ادعای خود اجتماعی است و بخش بزرگی از مردم کردستان را با خود به کمپ ناسیونالیسم کرد می برد، بلکه حتی اگر سازمان خود و بخش بسیار کوچکی از متوهمان جامعه کردستان را با خود به این سناریو بکشاند، جای تأسف است!

فروردین ۹۸ - آوریل ۲۰۱۹

دیپلماسی مخفی محکوم است!

مظفر محمدی

در گزارش خبرگزاری فرات به تاریخ چهارم اوت ۲۰۱۹ (۲۰ مرداد ۹۸) آمده است:

”نیروهای سیاسی روز هلات کردستان، (بخوان کردستان ایران) در تلاشند با فعالیت و گامهای مشترک به روند اتحاد ملی در این بخش میهن سرعت بخشند. همچنین در این خبر آمده است که: ”حزب حیات آزاد کردستان- پژاک و کومله- سازمان کردستانی حزب کمونیست ایران سلسله دیدارهایی را با هدف فعالیت مشترک انجام داده‌اند. اعلام شد که این دو حزب در سطوح عالی بتازگی گرد هم آمده‌اند، در این دیدار سیامند معینی رئیس مشترک پژاک و ابراهیم علیزاده دبیر کل کومله با هم ملاقات کرده‌اند...“

ما پیش تر از ایجاد دو جبهه ناسیونالیستی کرد در کردستان ایران یکی ”مرکز همکاری احزاب کردستانی“ با شرکت دو حزب دمکرات و دو جریان زحمتکشان وابسته به دولتهای ترکیه و جناح بارزانی در دولت اقلیم از طرفی و جبهه پژاک و کومله (سازمان کردستان حزب کمونیست ایران) در جبهه جمهوری اسلامی و جناح طالبانی دولت اقلیم و اهداف و مخاطرات هر کدام از این جبهه بندی ها به تفصیل برای مردم کردستان حرف زدیم.

وجه مشخصه ی این دو ائتلاف یکی هدف مشترک سیاست مسالمت آمیز با جمهوری اسلامی و دومی دیپلماسی مخفی است.

اولا، جریانات ناسیونالیست چپ و راست هر کدام افسار سیاست خود را به طرف راه حل ”مسالمت آمیز“ با جمهوری اسلامی چرخانده اند. مرکز همکاری مستقیما در جریان و پروسه مذاکره و معامله و بند و بست با جمهوری اسلامی است. اتحاد ”پژاک و کومله علیزاده“ هم تابع سیاست و استراتژی پ ک ک مبنی بر همکاری با جمهوری اسلامی است که قبل تر در پلاتفرم ”کودار-پژاک“ اعلام شده است.

دوما، احزاب مرکز همکاری بیش از یک سال است مخفیانه با نمایندگان جمهوری اسلامی مذاکره کرده اند بدون اینکه کسی از محتوای این مذاکرات مطلع شود. کومله علیزاده هم از آغاز در جریان این مذاکره بوده و به دلایلی که هنوز روشن نیست از ادامه ی مذاکره بهمرام مرکز همکاری، محروم مانده است.

بعلاوه، دو جریان پژاک و کومله علیزاده هم بنا به گزارش فوق مشغول مذاکراتی هستند. تا کنون کومله در مورد این اتفاق و اتحاد با پژاک سکوت کرده و آن را مخفی نگه داشته است.

پلاتفرم و سیاست هر دو جبهه ناسیونالیستی کرد یکی است. هم احزاب مرکز همکاری و هم اتحاد پژاک - کومله خواستار سرنوشتی جمهوری اسلامی نیستند. هر دو جناح کمر همت به نجات جمهوری اسلامی از بحران های مرگبار اقتصادی، سیاسی و ورشکستگی ایدئولوژیک آن بسته اند.

مرکز همکاری احزاب کردستانی مدت ها است مشغول مذاکرات مخفی با عناصر جمهوری اسلامی در کردستان عراق و نهادهای وابسته به پلیس مخفی نروژ و سازمان سیا ی امریکا، هستند.

پژاک - کودار هم در پلاتفرم چند سال قبل رسما همکاری و توافق با جمهوری اسلامی را اعلام کرده است.

در این پلاتفرم آمده است: ”پژاک بعنوان پیشاهنگ تحقق عملی سیاست دموکراتیک در سیستم کودار، در راستای آزادی ملت های ایران و شرق کردستان آمادگی کامل جهت هرگونه چارمیایی دموکراتیک را دارد. کودار و پژاک

خواستار گشایش سیاسی از سوی دولت ایران و آماده برای حل مسالمت‌آمیز مسئله کورد و ملت‌های ایران در چارچوب پروژه ملت دموکراتیک و خودمبیریتی دموکراتیک خود هستند.“

بخش آگاه کارگران و مردم کردستان به این واقعیت آگاهند که در سنت ناسیونالیسم کرد جنگ هم در خدمت مذاکره و برای پذیرفته شدن توسط دولتهای حاکم است. همچنین ما به ظرفیت ضد کمونیستی، ضد کارگری و ضد زن احزاب ناسیونالیست کرد با هر نامی (احزاب دمکرات، پژاک و غیره)، و مخاطرات کنونی و آتی که بوجود آورده و می‌آورند واقفیم. با وجود این، هنوز ماندن آن‌ها بعنوان اپوزیسیون سرنگونی طلب، برای مردم کردستان مطلوب بود. ولی نه سلاح نقد سیاسی ما و نه انرجار و نفرت مردم آزادیخواه و ستمدیده‌ی کردستان، نتوانست مانع افسار گسیختگی و شیفتگی، از سر بن بست و استیصال، این احزاب برای پذیرش از جانب رژیم، شود.

تحولات درون ناسیونالیسم کرد در شرایطی است که طبقه کارگر و محرومان جامعه ایران چهار دهه توحش سهمناک جمهوری اسلامی، تحمیل فقر و فلاکت، سرکوب و تهدید و تجاوز و اعدام و تبعیض جنسی و تحقیر سیستماتیک زنان را نمی‌بخشند و با این رژیم هیچ سر سازشی ندارند. در دل هر اعتراض و مبارزه ای برای آزادی و امنیت و رفاه، خواست سرنگونی جمهوری اسلامی آشکار و پنهان موج می‌زند. خیزش دیمه جنبشی با خواست سرنگونی جمهوری اسلامی بود.

در دل این تحولات برای ما و مردم آزادیخواه کردستان دو مساله غیر قابل قبول و توجیه است:

یکم – کومله علیزاده سالها است به نام چپ و کمونیسم وارد بازی در زمین ناسیونالیسم کرد شده است. این جریان با پیچیدن نسخه ارتجاعی به نام کمونیسم و کارگر و به نام چپ و تاریخ کومله مشغول تحریف و دروغ پراکنی است. علیزاده حتی به ”اتحاد چپی“ که خود بنیانگذارش بود وفادار نماند و راه خروج کومله را از استیصال و بن بست سیاسی، در پیدا کردن جاپایی در جبهه ناسیونالیسم جستجو کرده است.

علیزاده در اتحاد با جریانی از ناسیونالیسم کرد قرار گرفته است که علاوه بر این که متحد جمهوری اسلامی است، از ضدیت با کمونیسم و کارگر و زن ابایی ندارد. پژاک فرهنگ اسلامی ضد زن را یکی از ارزشهای خود می‌داند. در پلاتفرم پژاک – کودار آمده است: ”اسلام فرهنگی در تقابل با اسلام دولت - ملت، در جامعه ایران همیشه دارای ارزش‌های خاص خود بوده و در بستر جامعه، این ارزش‌ها با ارزش‌های جامعه محور کودار که دموکراسی محلی و آزادیخواهی را مبنا قرار می‌دهد، یکی می‌گردد. (خط تاکید از من است)

کومله مدت هاست از دایره چپ و کمونیست خارج شده است. سکوت بقایای چپ در کومله و حزب کمونیست ایران که گاهی غیر مستقیم و خجولانه حرفی زده هم، نشان داد که امید به وجود شائبه چپ و کمونیسم در این جریان توهمی بیش نیست.

کومله ی علیزاده باید به کمونیست ها و کارگران و جنبش آزادیخواهی مردم کردستان جواب دهد که، ایستادن در جبهه ناسیونالیسم در لباس چپ و کمونیسم به چه معنی است؟ چه فرقی بین کودار و احزاب دمکرات هست؟ آیا علیزاده می‌تواند پژاک را به نام چپ و آزادیخواه به مردم کردستان بفروشد؟ این شعبده بازی، دروغ و ریاکاریها قابل توجیه نیست.

دوم- دیپلماسی مخفی است. تشکیل دو جبهه ی احزاب ناسیونالیست، یکی مرکز همکاری احزاب کردستانی و دیگری کومله – پژاک رسمی و علنی است، اما مذاکرات و توافقاتشان را مخفی می‌کنند. خیر مذاکره احزاب مرکز همکاری که کومله علیزاده هم از آن مطلع بوده است، بعد از یک سال و نیم افشا شد. نشست ها و ائتلاف و همکاری کومله و پژاک بعد از مدت ها از خبرگزاری فرات پخش می‌شود. کومله با حزب شیوعی کردستان عراق با ژست چپ، عکس می‌گیرد و خیر نشست شان را منتشر می‌کند اما نشست ها و توافقات خود با پژاک را مخفی می‌کند!

سکوت کومله علیزاده و دیپلماسی مخفی اش حتی برای هم حزبی هایشان معنایی جز بی اعتباری و ترس از علنی شدن محتوای مذاکرات و دیپلماسی‌شان نیست؟

از زاویه منفعت مردم کردستان، دیپلماسی مخفی مذموم و محکوم است و باید متوقف شود. مردم حق دارند بپرسند

و بدانند که پشت پرده دیپلماسی مخفی احزاب ناسیونالیست چپ و راست چه می‌گذرد. دیپلماسی مخفی معنایی جز این ندارد که این احزاب بر سر منفعت مردم کردستان مشغول معامله و بند و بست و نقشه های شوم هستند.

نهایتاً کومله علیزاده باید به مردم کردستان جواب دهد که ادعای شرم آور پژاک مبنی بر این که: ”همکاری و گسترش روابط دو حزب پژاک و کومله با استقبال گرم افکار عمومی روز هلات کردستان مواجه شده است.“ از کجا سرچشمه گرفته است؟ این ادعای دروغین و وقیحانه که مردم کردستان از معاملات و بند و بست ها و دیپلماسی مخفی و بازی با سرنوشت خود از جانب هر دو جبهه ی ارتجاعی ناسیونالیسم کرد استقبال می‌کنند، توهین به شعور مردم و دو دهه مبارزه و جنبش آزادیخواهانه در کردستان است.

ما به مخاطرات سیاستها و عملکردهای هر دو جبهه ناسیونالیسم کرد واقفیم و وظیفه خود دانسته و می‌دانیم مردم کردستان را نسبت به این تحرکات ضد مردمی آگاه کنیم. ما مسئول، موظف و مصممیم اتحاد صفوف کمونیست ها، کارگران، زنان، جوانان و مردم آزادیخواه و برابری طلب کردستان را در مقابل ناسیونالیسم کرد و توطئه ها و نقشه های شوم شان علیه جنبش آزادیخواهی مردم کردستان و تضعیف همبستگی جنبش سراسری، تامین و تضمین کنیم!

شهریور ۹۸ (سپتامبر ۲۰۱۹)

"کنگره ملی کرد" حقایق و توهمات، کومه له و سیاست آن

خالد حاج محمدی

روز دوشنبه ۳۱ تیر ماه نشست به فراخوان مسعود بارزانی رئیس اقلیم کردستان عراق، با شرکت ۳۹ جریان مختلف از کردستان عراق، ایران، ترکیه و سوریه به منظور بحث بر سر تشکیل "کنگره ملی کرد"، صورت گرفت. هیئت تدارک کنگره انتخاب و قرار است ۲۴ اوت کنگره گرفته شود. این اتفاق که در آن احزاب و جریانات مختلف ناسیونالیستی، گروه‌های قومی، اسلامی "کرد"، در این چهار بخش را در بر گرفته است، همراه خود بحثهایی را در میان جریانات مختلف سیاسی دامن زده است. اینجا و در این نوشته تلاش میکنم، به اوضاع و احوالی که این تجمع و این تلاش را ممکن کرده است، به اهدافی که کنگره مقابل خود قرار داده است و به عواقب و تأثیرات آن بپردازم. همزمان و از آنجائی که یکی از نیروهای شرکت کننده در این نشست کومه له است که خود را چپ و کمونیست میداند، نکاتی را نیز در زمینه سیاست کومه له در این نشست و عواقب آن اشاره کنم.

کنگره ملی کرد

"کنگره ه ملی کرد"، شرایط و اهداف آن

مسئله تشکیل کنگره ملی کرد در منطقه از سالها قبل مورد بحث احزاب ناسیونالیست کرد بوده است. قبل از همه حزب کارگران کردستان ترکیه (پ ک ک) در این زمینه دست به تلاشی زد که بدلیل اختلافات وسیع و جنگ و جدال میان احزاب اصلی ناسیونالیسم کرد در منطقه این تلاشها ناکام ماند.

اما امروز مؤلفه های منطقه ای و محلی به درجه زیادی عوض شده است و همین حقیقت، احزاب ناسیونالیست کرد در منطقه و در راس آن حزب دمکرات کردستان عراق را به این نتیجه رسانده است که دست به چنین اقدامی بزند و شخص مسعود بارزانی چنین فراخوانی را بدهد.

کردستان عراق در دل تحمیل یک جنگ جنایتکارانه به مردم عراق توسط دول غربی و در راس آن دولت آمریکا در جنگ خلیج، بدست دو حزب اصلی ناسیونالیسم کرد، حزب دمکرات کردستان (جریان بارزانی) و اتحادیه میهنی (جریان طالبانی) افتاد. اکنون بیش از دو دهه است، این منطقه از هر نظر در دست این احزاب است. این دو حزب در کل این پروسه متحدین و مطیع کامل دولتهای غربی و مشخصا دولت آمریکا بوده اند. در این دو دهه به مرور زمان و به دلایل مختلفی که در حوصله این نوشته نیست، جریان بارزانی بر رقیب تاریخی خود یعنی اتحادیه میهنی، فایق آمده است و به نیروی اصلی و حاکم در کردستان عراق تبدیل شده است. جریان بارزانی همراه جریان طالبانی و در اتحادی با آن، با در نظر گرفتن منافع مشترک طرفین بر مسند قدرت نشسته اند.

امروز کردستان، بر خلاف مناطق دیگر عراق از امنیتی بیشتر برخوردار است. این بخش با روابط حسنه دولت اقلیم کردستان با آمریکا، و همزمان با دولتهای منطقه و خصوصا ترکیه، به مرکزی تجاری تبدیل شده است. در این منطقه به یمن نیروی کار ارزان طبقه کارگر کردستان عراق و سیلی از کارگران مهاجر از کشورهای دیگر که در بیحقوقی مطلق بسر میبرند، و با برقرار کردن یک حاکمیت فاسد، با لفت و لیس و چپاول کامل و کم نظیر، دهها میلیارد و هزاران میلیونر در آن، سر بر آورده اند. بارزانی و خانواده اش به بزرگترین سرمایه دار در کردستان عراق و به یکی از پولدارترین سرمایه داران جهان تبدیل شده است. حفظ این موقعیت که نقطه اشتراک

کل بورژوازی کرد در کردستان عراق و در راس آنها دو حزب حاکم است، در وهله اول در گرو حفظ رابطه حسنه با آمریکا، و بدنیاال آن با ترکیه و حفظ رابطه ای بدور از تشنت با دولت ایران است. پیام آشتی به دولتهای منطقه که از جانب مسعود بارزانی به عنوان یکی از اهداف کنگره ملی بیان شده است، تلاشی برای حفظ این موقعیت برای بورژوازی کرد در کردستان و خانواده بارزانی به عنوان راس این هرم است.

علاوه بر احزاب ناسیونالیست کرد در کردستان عراق که اکنون حاکم این منطقه هستند، احزاب ناسیونالیست کرد ایران و گروههای قومی آن، در سه دهه گذشته و خصوصا بعد از به قدرت رسیدن اتحادیه میهنی و پارتی در کردستان عراق، متحد و مطیع کامل غرب و مدافع کامل طرحهای امپریالیستی آمریکا در مورد آینده ایران بوده اند. این حقایق از چشم دولت آمریکا بدور نبوده است و آمریکا نیز تلاش کرده است، ناسیونالیسم کرد در منطقه زیر سیاست غرب و به عنوان اهرم فشاری در دست آمریکا در توازن و تخصیص منطقه متحد شوند. حکومت اقلیم کردستان، و شخص بارزانی بدلیل رابطه حسنه با غرب، رابطه نزدیک با ترکیه، امکانات مالی فراوان، دادن یک الگو از حاکمیت کرد و تبدیل آن به قبله گاه بخش وسیعی از احزاب اپوزیسیون کرد در منطقه، بهترین گزینه برای پیشبرد این پروژه هم از نظر غرب و هم در دنیای واقعی است.

ماجرای سوریه و تبدیل این کشور به میدان جنگی جنایتکارانه که در راس آن دول غربی و روسیه و متحدین منطقه ای و محلی آنها قرار دارد، به احزاب ناسیونالیسم سوریه امکانی داد که در توافقی با بشار اسد، این منطقه را در دست داشته باشند. احزاب ناسیونالیسم سوریه که متحدین پ ک ک هستند، از این فرصت استفاده کردند، کنترل این منطقه را بدست گرفتند. وارد جنگ نه با دولت سوریه و نه با اپوزیسیون دست ساز آمریکا و عربستان و.. شدند و عملا و خوشبختانه این بخش از مردم از تحمیل جنگ داخلی در این منطقه تا حدودی در امان ماند. اعلام آتش بس و پیام دوستی پ ک ک به دولت ترکیه، شروع پروسه عقب نشینی نیروهای این جریان از ترکیه و عدم دخالت پ ک ک در اعتراضات دوره اخیر علیه دولت اردوغان و...، علاوه بر تأثیراتش در خود ترکیه، امیدواری برای دولت ترکیه بعنوان متحد آمریکا ایجاد کرده است، که از پ ک ک به عنوان اهرمی برای کمک به جبهه خود در سوریه استفاده کند. همزمان بارزانی به عنوان متحد ترکیه در دل تحولات سوریه تلاش کرد برای خود در کردستان سوریه جا پایی باز کند که موفقیت چندانی حاصل نشد. به پیام آشتی اوجلان به دولت ترکیه، برای حکومت اقلیم کردستان و مشخصا جریان بارزانی بعنوان فرجه ای جهت اعمال هژمونی خود در منطقه و در میان نیروهای ناسیونالیسم کرد و از جمله باز شدن فضا برای دخالتش در کردستان سوریه نگاه شده است.

انتخابات ریاست جمهوری ایران و تلاشهای جناح اصلاح طلب، رفسنجانی، جنبش سبز و.. برای تحمیل عقب نشینی به بخش تندرو جناح اصول گرا و سرانجام انتخاب حسن روحانی، همراه خود امیدهایی را در فضای سیاست ایران و در میان اپوزیسیون بورژوایی و بورژوازی لیبرال این کشور ایجاد کرد. این امیدواری شامل دول غربی و در راس آن دولت آمریکا و رسانه های آنها نیز بود. امید به بهبود رابطه با غرب و کاهش قدرت جناح خامنه ای، همزمان امیدواری را در میان احزاب ناسیونالیست کرد نیز افزایش داد. پیام آشتی به دولتهای منطقه که در نشست احزاب ناسیونالیستی توسط بارزانی به عنوان هدف کنگره ملی بیان شده است، در حقیقت علاوه بر ترکیه، خطاب آن به جمهوری اسلامی و شخص حسن روحانی به عنوان رئیس جمهور جدید آن کشور است.

یکی از فاکتورهای دخیل در کنگره فاکتور آمریکا و تلاش این کشور برای متحد کردن نیروهای مدافع غرب در منطقه و بطور روشن احزاب و گروههای ناسیونالیستی و قومی کرد به عنوان مطیع ترین، سربزیر ترین و آماده ترین جریانها در خدمت سیاست غرب در منطقه است. ایجاد قطبی متشکل از این نیروها، از حکومت اقلیم کردستان به عنوان مرکز و پایگاه این پروژه، تا احزاب و جریانها مختلف قومی، سنی مذهب و... در اپوزیسیون جمهوری اسلامی، تا پ ک ک و جریانها کرد در سوریه، برای غرب ابزار قابل توجهی جهت دخالت در تحولات منطقه است.

علاوه بر اینها کل احزاب ناسیونالیسم کرد، تشکیل کنگره ملی کرد را بعنوان گامی در همکاری و نزدیکی بیشتر با هم و به عنوان چتری برای بهبود موقعیت خود و ایجاد سمپاتی به خود در میان مردم کرد زبان در مناطق مختلف میبینند. آنها این کنگره را به عنوان چتری و ظرفی جهت اتحادی در کل منطقه کرد نشین و ایجاد وزنه ای برای ایفای نقش در تحولات منطقه نگاه میکنند. تاریخ ناسیونالیستهای کرد مملو از تلاش برای زیستن در شکاف دولتهای منطقه، تلاش برای مذاکره و آشتی و همزمان جنگ با این دولتها و پشت بستن به یکی از دولتهای مرتجع در سطح

منطقه بوده است. ناسیونالیستهای کرد در ۵۰ سال گذشته در هیچکدام از کشورهای منطقه صاحب استراتژی مستقل و روشنی نبوده اند. جنگ و همزمان روبوسی با صدام حسین، پیام لبیک به خمینی و اسکورت نیروهای جمهوری اسلامی برای استقرار در کردستان و همزمان جنگ و مذاکره با آنها، جنگ با ترکیه و همزمان مذاکره و پیام دوستی ارسال کردن، بخشی از زندگی آنها بوده است. و در قطب بندیهای جهانی زمانی مطیع روسیه بودند و در دوره اخیر متحد دولت آمریکا و در هر دوره منافع و سیاست این دو قطب سرنوشت آنها را رقم زده است. همزمان جنگ و لشکر کشی علیه همدیگر و در همدستی با این یا آن دولته مرتجع حاکم در منطقه و دوستی و آشتی و اتحاد کردن زندگی همیشگی آنها بوده و هست. لذا پیش بینی سرانجام این اتحاد و روند اختلافات داخلی جریانها دخیل در آن، هنوز زود است. در میان آنها انواع اختلافات و همزمان نقاط مشترک هم موجود است و ضمنا آینده این اتحاد در گرو فاکتورهای منطقه ای از جمله آینده سوریه، آینده عراق و آینده رابطه غرب و جمهوری اسلامی و آینده "صلح" پ ک ک و ترکیه است.

"کنگره ملی کرد" و عواقب آن

کنگره ملی کرد تلاشی است برای متحد کردن احزاب ناسیونالیست کرد در منطقه، با اهدافی که به آنها اشاره شد. عواقب آن بر تحولات منطقه و بر مبارزات حق طلبانه مردم، بر طبقه کارگر در مناطق کرد نشین و کل منطقه جای تأمل است که به نکاتی در این زمینه میپردازم.

احزاب شرکت کننده در این کنگره مشترکا شکل گیری این کنگره را ایجاد ارگانی که کل مردم کرد زبان منطقه را نمایندگی میکند، مینامند. این ادعا نه تنها شامل بارزانی و اتحادیه میهنی و پ ک ک و...، که شامل کومه له نیز به عنوان جناح چپ این کنگره، و شخص ابراهیم علیزاده میشود.

احزاب ناسیونالیست مورد اشاره هر کدام احزاب سیاسی، قومی، اسلامی و... معینی هستند و هر کدام طبیعتا طرفدارانی در بخشی از این مناطق دارند. اما هیچ بخشی از مردم کردستان به آنها نمایندگی خود را نسپرده اند.

مردم هیچ بخشی از کردستان، نقش و تأثیری در تعیین آنها به عنوان "نماینده" حتی به شکل صوری و مانند انتخابات پارلمانی در شکل موجود جوامع بورژوایی، را نداشته اند. "نماینده مردم کرد زبان" بودن ادعایی است که خود این احزاب دارند و حقیقتی در آن موجود نیست. اینها به همان میزان نماینده مردم کرد زبانند که اردوغان، حسن روحانی، بشار اسد و مالکی نماینده مردم ترکیه، ایران، سوریه و عراقند. با این وصف یکی از عواقب منفی این اتفاق، تلاش مشترک برای قطع کردن دست مردم از پایین و امید بستن آنها به "نمایندگان" خودگماره مردم در "کنگره ملی کرد" است. این ذهنیت وارونه، به هر میزان مورد قبول مردم متوهم واقع شود، به همان میزان سیاست انتظار و عدم دخالت از پایین را رشد میدهد.

کنگره ملی کرد گامی است در جهت باز شدن بیشتر دست دولت آمریکا و سیاست امپریالیستی آن در خاورمیانه و استفاده از معضل کرد در این منطقه در خدمت منافع غرب. همزمان این کنگره ظرفی است برای کمک به گمراه کردن مبارزات حق طلبانه مردم از جمله برای رفع ستم ملی و کانالیزه کردن آن از طریق "دیالوگ" احزاب بورژوایی کرد با دولتهای مرتجع و ساخت و پاخت آنها با همدیگر که تاریخی به قدمت تاریخ خود این احزاب و جنبش ناسیونالیسم کرد را پشت سر دارد. امری که همواره بخش وسیعی از مردم غیرنظامی و بیگناه کردستان را قربانی کرده است.

این "اتحاد" تلاش برای هویت تراشی ملی و قومی برای مردم کرد زبان و تبلیغ یک هویت کاذب به جای هویت انسانی آنها است. اینجا همسرنوشتی مردم ستمدیده و همزیستی آنها با مردمان دیگری که تفاوت آنها تکلم به دو یا چند زبان است، لطمه میخورد. مبارزات و منافع مشترک آنها حاشیه ای و انشقاق و اختلاف انداختن میان آنها برجسته میشود. کاری که تاریخا هر جا پیش رفته است، جز جنگهای قومی و کشتارهای جمعی و جنایتکارانه نتیجه ای نداشته است. میوه اینگونه تلاشها را بشریت در طول تاریخ و خصوصا در چند دهه گذشته به نام تعلق به "ملتهاها و مذاهب" مختلف به کرات دیده است. جنگها و پاکسازیهایی قومی در یوگسلاوی، در رواندا، در عراق و لیبی و اکنون در سوریه تنها چند نمونه از نتیجه چنین تلاشهایی است.

این اتفاق در عین حال تلاشی ارتجاعی برای ایجاد انشقاق در میان طبقه کارگر در این کشورها به نام کرد، ترک، فارس، عرب و... است. به ثمر رسیدن این تلاش چیزی نیست جز لطمه خورد اتحاد طبقه کارگر در این کشورها، لطمه خورد خودآگاهی این طبقه که در مقابل بورژوازی از "کرد و فارس و ترک" و.. آن، منافع مشترکی دارد، مبارزه مشترکی و اتحاد مشترکی لازم دارد. این نفاق چیزی نیست جز، شکستن حس همسرنوشتی، حس مشترک طبقاتی و نیاز به دوستی و اتحاد طبقاتی و فرا ملی در مقابل دشمنان طبقاتی خود که از دولتهای مرتجع حاکم تا احزاب بورژوایی از جمله احزاب بورژوایی کرد را شامل میشود.

یکی دیگر از عوارض این اتحاد مشروعیت دادن به بورژوازی کرد در کردستان عراق، به حاکمیت آن و به بی حقوقی کارگران کردستان در مقابل دولت بورژوایی حاکم است. کارگران در اربیل، سلیمانیه، کرکوک و همه شهرهای کردستان عراق، بیش از بیست سال است که توسط بورژوازی کرد، توسط دولت نوپای حاکم، توسط بارزانی و طالبانی و ... در بی حقوقی مطق بسر میبرند. دهها هزار کارگر مهاجر در کردستان عراق امروز به عنوان یکی از بیحقوق ترین بخشهای طبقه کارگر در جهان استثمار میشوند. کنگره ملی نه تنها به همه این فجایع به نام منفعت مردم "کرد" مشروعیت میدهد، بعلاوه سرمایه داران کرد در سلیمانیه و اربیل و دهوک ... را به عنوان سخنگو و نماینده خودگمارده آنها و نماینده کل مردم کرد زبان در منطقه و چند میلیون کارگر و خانواده کارگری معرفی میکند.

کومه له و "کنگره ملی کرد"

تشکیلات کردستان حزب کمونیست ایران(کومه له) یکی از شرکت کنندگان در این پروژه است. در اولین نشست این احزاب ابراهیم عزیززاده به عنوان دبیر اول کومه له شرکت داشته است. یکی از جریانات منتخب برای تدارک کنگره ملی کرد از میان ۲۱ جریان شرکت کننده کومه له است. ابراهیم عزیززاده در خصوص "کنگره ملی کرد" و شرکت خود در این پروژه مصاحبه ای با تلویزیون کومه له داشته که قابل توجه است. پرداختن به کل نکاتی که دبیر اول کومه له در مورد کنگره و اهداف جریان خود دارد در حوصله این نوشته نیست. همینجا یادآوری کنم که بحث من و نقد من از کومه له و دبیر او آن نفس شرکت در این نشست نیست، نقد من به موضع کومه له در مورد این ماجرا و دفاع روشن آنها از ناسیونالیسم و کل این پروژه است. مفاهیمی که نماینده کومه له بکار میبرد، تمهای مورد اشاره او و حتی هویتی که خود و حزبش را در آن قرار میدهد، چیزی جز هویت "ملی" و تقدیس آن، "کرد" بودن، نمایندگی "کردها" را داشتن، منافع "کردها" را پاسداری کردن و... نیست. برای روشن شدن این حقایق توصیه میکنم مستقیم و از زبان ابراهیم عزیززاده به مصاحبه او که لینک آن ضمیمه است بشنوید. کومه له خود بخشی از این تلاش است و لذا کل نکاتی که در مورد این کنگره و اهدافی که دارد و عواقب منفی که برای طبقه کارگر و مردم محروم دارد، گریبان کومه له را هم میگیرد. کل انتقاد ابراهیم عزیززاده و ملاحظات او که بسیار محتاطانه بیان میکند حاوی چند نکته است که اشاره میکنم. لازم به ذکر است که مصاحبه ابراهیم عزیززاده به زبان کردی است و نکاتی از آن که در این نوشته اشاره شده است، در حقیقت ترجمه متن کردی آن به زبان فارسی و توسط نویسنده این سطور است.

یکی از نگرانیهای اصلی دبیر اول کومه له در مورد کنگره ملی کرد، تاکید بارزانی و تعداد دیگری از جریانات شرکت کننده بر ارسال پیام آشتی به جمهوری اسلامی است. ابراهیم عزیززاده معتقد است به جای پیام به دولتها که اشغالگر کردستان هستند، باید به نمایندگی از طرف خلق کرد (گه لی کرد) به خلقهای دیگر (گه لانی تر) پیام آشتی فرستاد. و مسئله دیگر نگرانی از اعمال موازین غیر "دمکراتیک" از جانب احزاب دیگر و تلاش بعضی از آنها برای اعمال هژمونی خود بر دیگران و عدم رعایت حقوق "دمکراتیک" شرکت کنندگان در این کنگره است.

ابراهیم عزیززاده در جواب به سوالی در مورد اهداف این کنگره، از همصدایی تا پیام آشتی به دولتها و مشخصا دولت جمهوری اسلامی، میگوید:

«از نظر ما اگر این کنگره موفق شود پیامی محکم برای دولتهایی که مردم کرد در آنها زندگی میکنند و مردم کرد را تحت فشار میگذارند و مردم کرد را از حقوق ابتدایی خود محروم میکنند بفرستد، میتواند کنگره ای موفق باشد».

کنگره ملی کرد

«...میتواند در این کنگره این پیام بیرون برود که دولتهای اشغالگر کردستان، دولتهای دشمنان مردم کرد، نمیتوانند بیش از این بر سر تفرقه انداختن و دو دستگی ایجاد کردن در میان نیروهای سیاسی حساب باز کنند».

«... اینها در چنین زمانی و در کنگره ای اینچنین و از چنین تریبونی از طرف مردم کرد، چنین پیامی به مردم ترک، مردم فارس، مردم عرب و همه ملیتهای دیگر و آئین ها ارسال شود که ما همه انسان هستیم و میتوانیم مثل انسان با هم زندگی کنیم، همسرنوشت هستیم و باید برای اهداف مشترکمان همکاری و هماهنگی داشته باشیم، پیامی انترناسیونالیستی، پیامی انسانی از این کنگره، پیام آشتی و همزیستی به این معنا باشد، این خیلی جای خود دارد و این کنگره حتما باید این کار را بکند.»

تا اینجا ابراهیم عزیززاده نه به عنوان یک کمونیست که انسانها را بر اساس انسان بودن میشناسد و همین را هویت آنها میداند، نه بعنوان کسی که جامعه را طبقاتی میداند و در آن جامعه کارگر و بورژوا را به عنوان دو صف در مقابل هم و با منافع متضاد مبیند، بلکه به عنوان یک «کرد» جامعه را ترکیبی از ملتها و مذاهب و آئین های مختلف میداند و اساس صحبتهاش بر این پایه استوار است. اتحاد طبقه کارگر و همسرنوشتی و هم منفعتی آن، به همسرنوشتی کردها و لزوم دوستی با غیر کردها و آشتی با آنها به عنوان خلقهای دیگر تغییر میکند. نهایت «دمکرات» و «انسان دوست» بودن ابراهیم عزیززاده به عنوان دبیر اول کومه له پیام دوستی از جانب کنگره کردها، از جانب خودیها به غیر خودیها که «فارس، عرب و ترک» هستند است. خود عزیززاده در مقام نماینده «خلق کرد» و به عنوان یک «کرد» ظاهر میشود و توقع دارد کنگره به نمایندگی از جانب «کردها» به عربها، فارسها، ترکها و لایذ شیعه ها، کاتولیکها، علی الله هی ها، پیام دوستی و همزیستی بدهد. در گفته های دبیر اول کومه له متأسفانه اثری از ته مانده بارقه های یک جریان کمونیستی وجود ندارد. طبقاتی بودن جامعه و کادب بودن هویت ملی، سم بودن و ضد کارگر بودن افکار و عقاید ناسیونالیستی و تاکید بر همسرنوشتی کل طبقه کارگر به دور از نژاد، مذهب و ملیت و... در کل سخنان نماینده کومه له وجود ندارد. جای همه این ها را منافع «کردها» و اتحاد «کرد» و طوق ملی به گردن مردم کرد زبان و مردم دیگر منطقه و مشروعیت دادن به آن را گذاشته است

ابراهیم عزیززاده در حقیقت همان پیامی را به جامعه میدهد که همه احزاب ناسیونالیستی دیگر. تفاوت در این است که ابراهیم عزیززاده توافقی به دادن پیام آشتی به دولتها ندارد. و البته منظور از دولتها هم کل دولتهای مرتجع منطقه نیست، بلکه هدف دولت «عرب ها»، «فارس ها» و «ترک ها» است. اینجا دولت حاکم در کردستان عراق نه تنها قلم گرفته میشود، بلکه از آنجا که این دولت معین از نظر کومه له دولت «کرد ها» است، به عنوان متحد کومه له به حساب می آید و البته این حقیقت تلخ در کل سخنان نماینده کومه له به روشنی بیان شده اس

ابراهیم عزیززاده در مورد هدف کومه له از شرکت در هیئت تدارک کنگره میگوید:

«اینکه کمیته تدارک چه میکند و ما چه نقشی داریم، تلاش میکنیم که امکان ندهیم که جریانی بدلیل اینکه از موقعیت خاصی برخوردار است، امکانات دارد که نیروی بیشتر دارد، یا توجهاتی از این قبیل اراده خود را بر کنگره تحمیل کند و این هم تنها با تعیین راه و موازینی دمکراتیک تعیین میشود که راه چنین تمایلاتی را سد کند».

فرض کنیم موازین «دمکراتیک» مد نظر دبیر اول کومه له تحقق یافت و این تلاش ابراهیم عزیززاده مورد قبول واقع شد! اما موازین «دمکراتیک» میان جریان بارزانی، اتحادیه میهنی، پ ک ک، حزب دمکرات کردستان ایران، حرکت اسلامی کردستان، حزب تغییر(گوران)، پژاک، کومه له عبدالله مهندی، کومه له شما و بقیه جریانات شرکت کننده، چه ربطی به دفاع از حقوق میلیونها کارگر کرد زبان در سوریه، ترکیه، کردستان عراق و کردستان ایران دارد؟ اگر امروز در مجلس جمهوری اسلامی، در ترکیه، در مجلس افغانستان، مجلس سنای آمریکا، پارلمان انگلستان و ... مناسبات دمکراتیک مورد نظر شما حاکم شود، هیچ حزب و جریانی اراده خود را به مجلس این کشورها تحمیل نکند و همگی با «اخلاق حسنه» قواعد بازی میان خود را رعایت کنند، آیا کارگر ایرانی، افغانستانی، کارگر ترکیه و آمریکا و .. و مردمان محروم جامعه تغییری به نفعشان صورت میگیرد؟ رعایت حال همدیگر را کردن و منافع همدیگر را در نظر گرفتن، در میان بورژواها و سخنگویان آنها، به مردم این کشورها چه مربوط؟! نمی توان به این سادگی بنام منفعت «خلق کرد»، از کیسه طبقه کارگر در کردستان ایران و عراق و سوریه و ترکیه، خرج کرد!

هم اکنون اتحادیه میهنی و بارزانی با هم توافقاتی کرده اند و قواعد بازی و موازین «دمکراتیک» میان خود را

و دولت ترکیه حائز اهمیت است.

سپردن اجرای این طرح به بارزانی به عنوان نیروی حاکم و با امکانات مالی و موقعیت «خوبی» که دارد، و به عنوان متحد آزمايش پس داده آمریکا و ترکیه، و به عنوان کسی که در دشمنی با کمونیسم و با کارگر تاریخ دارد، کاملاً با موقعیت حاکمیت اقلیم کردستان منطبق است.

اهداف «کنگره ملی کرد»، نه دفاع از مردم کرد زبان و نه تلاش برای حل مسئله کرد در منطقه است. این پروژه تلاشی است برای متحد کردن احزاب بورژوا - ناسیونالیست کرد، در خدمت و تحت سایه دولت آمریکا، و استفاده از یک معضل واقعی به نام مسئله کرد با اتکا به این جریان‌ات در خدمت سیاست‌های امپریالیستی است.

این کنگره همزمان تلاشی برای فشار آوردن به اپوزیسیون کرد ایران است، جهت ارسال پیام آشتی به دولت حسن روحانی در چهارچوب سیاست‌های غرب در منطقه. کنگره ملی کرد تلاش برای ایجاد نفاق و دشمنی قومی، مذهبی در میان مردم منطقه و ایجاد انشقاق در صفوف طبقه کارگر این کشورها است.

شرکت کومه له در این پروژه، انتخابی آگاهانه است. این حقیقت نشانه موقعیت واقعی و جایگاه جنبشی این جریان در میدان واقعی مبارزه و صف بندی‌های موجود در جامعه است. کومه له با این اقدام خود نه تنها به چشم کارگر و مردم محروم خاک می‌پاشد، بلکه و به هر میزان نفوذ و تأثیری در میان مردم کردستان و کارگران کرد زبان دارد، به همین میزان به اتحاد و همسرنوشتی طبقه کارگر و به منافع این طبقه لطمه می‌زند.

افشای این پروژه، بر ملاکردن اهداف واقعی آن و مخاطراتی که برای مبارزات آزادیخواهانه دارد، و لطمات سنگینی که به اتحاد و همسرنوشتی طبقه کارگر می‌زند، بر دوش کمونیست‌ها، طبقه کارگر و رهبران و فعالین هوشیار و آگاه این طبقه در منطقه و همه آزادیخواهان است.

۳ اوت ۲۰۱۳

* لینک مصاحبه ابراهیم علیزاده در مورد کنگره ملی کرد

<http://www.youtube.com/watch?v=QRDU5wLAedE>

رعایت میکنند، پول و امکانات آن جامعه را بر مبنای توافقاتی بالا میکشند، هر کدام در بخشی به جان و زندگی کارگر چوب حراج زده اند و پول به جیب می‌زنند، هر دو جریان سهیم و راضی هستند! اما به مردم کرد زبان آن منطقه، به کارگران بومی و مهاجر تحت حاکمیت شان چه مربوط؟ مگر در همین چند سال گذشته در مجلس جمهوری اسلامی ایران، از جانب خاتمی، رفسنجانی، احمدی نژاد، موسوی و کروبی و.. کم تلاش شد که میان خود موازین دموکراتیک برقرار کنند، کسی حق دیگری را زیر پا نگذارد و هژمنی خود را به دیگران با زور اعمال نکند؟ مردم ایران در این موازنه و این اعتدال و «دمکراسی» در میان بورژواهای حاکم بر ایران سهمی داشته اند؟

ابراهیم علیزاده خود را در موقعیت جناحی در کنار بارزانی و اتحادیه میهنی قرار میدهد، و نسبت به انحصارطلبی بارزانی و احزاب مادر ناسیونالیسم کرد نگران است! نقدی به سیاست و هدف این پروژه ندارد. نگرانی درون خانوادگی یک جنبش را منعکس میکند.

واقعیت این است که کومه له و دبیر اول آن به کمپ بورژوازی کرد پیوسته است و انصافاً ابراهیم علیزاده نه آنرا مخفی میکند و نه از بیان آن ابایی دارد. در این کنگره و با اتکا به گفته های دبیر اول کومه له، این جریان نمایندگی جناح «دمکرات» همان جنبش را دارد. و البته نماینده ای ناپیگیر، دموکراتی که خواهان رعایت حال هم و سهم همدیگر است و مردم کرد زبانی که همه خود را نماینده اش کرده اند و سنگ دفاع از آن به سینه می‌زنند، دعوائی بر سر رعایت حالش کردن وجود ندارد. خواهان رعایت حال همدیگر و سهم هر کدام است و نه کم و نه بیشتر. نمیتواند هم هم پیمان و هم جهت و هم منفعت با مسعود بازانی بود و سنگ دفاع از کارگر را به سینه زد. کومه له سالها است انتخاب خود را کرده است!

اکنون خود را جای کارگران نفت، سیمان، آب و برق، رستورانها و دهها هزار کارگر مهاجر در کردستان عراق بگذارید، که روزانه توسط همین احزاب و دولت اقلیم کردستان، توسط دولت «خودی» کومه له و سرمایه داران کردستان عراق استثمار میشوند! خود را در موقعیت کارگرانی که اعتراض آنها به بی حقوقی و برای بهبودی در زندگی با تهدید و اخراج جواب میگیرد، کارگرانی که بخشی از آنها دسته جمعی در کلبه های حقیر زندگی میکنند، کارگرانی که بدنبال کار از کشورهای بنگلادش و فلپین به کردستان عراق مهاجرت کرده اند و در دفاتر و منازل روسای محترم کنگره ملی خدمتکار و برده اند و بخش زیادی از کارگران زن در میان آنها توسط مقامات محترم مورد تجاوز جنسی هم قرار میگیرند، بگذارید! انصافاً میتوان کوچکترین سمپاتی به کومه له در آنها ایجاد کرد؟

با شنیدن سخنان دبیر اول کومه له در مورد این کنگره و احزاب حاکم در کردستان و...، آنها چه احساسی پیدا میکنند؟ کومه له نمیتواند هم طرفدار آن کارگران باشد و هم دوست و همکار و همسرنوشت کارفرمای آنها. در دنیای واقعی کومه له کنار کارفرمایان و سرمایه داران نشسته است و با آنها متحد شده است. ادعاهای کاذب کارگر دوستی ابراهیم علیزاده و کومه له به نحو زننده ای پایش در هوا است!

سخنان ابراهیم علیزاده ممکن است که بخش غیر انتگره بورژوازی کرد و طیفی از روشنفکران ناسیونالیسم کرد را به وجد آورد! اما آیا هیچ کارگر آگاهی را میتوان یافت که کومه له کنونی را با این پراتیک و با این جهت و جایگاه واقعی، به خود مربوط بدانند؟

در خاتمه

آنچه مسلم است و همه احزاب ناسیونالیستی، قومی، اسلامی و کومه له و ابراهیم علیزاده هم میدانند، «کنگره ملی کرد» اساساً تلاشی توسط دولت آمریکا در منطقه است تا ناسیونالیست‌های کرد را به عنوان متحدین خود، جمع کند و به عنوان نیرویی در تحولات منطقه از آن استفاده کند. ترکیه به عنوان متحد دولت آمریکا با توجه به اعتراضات گسترده ای که دامنگیرش شده است، با توجه به وزنه ای که مردم کرد زبان میتوانند در این تحولات داشته باشند و نقشی که عقب نشینی پ ک ک و خلع سلاح نیروهایش و آشتی با ترکیه در مناطق کرد نشین دارد، یک پای این ماجراست. فی الحال دولت اردوغان، با ساکت کردن جنبش اعتراض مردم کرد زبان ترکیه، محصولات این آشتی را دارد می چیند!

«کنگره ملی کرد» و نقش آن در کردستان سوریه، نقش و تأثیری که پ ک ک در این منطقه دارد، برای آمریکا

کنگره ملی کرد

فاکتورهای موثر در تشکیل این سازمان:

شروع عقب نشینی غرب و امریکا از سوریه و تغییر در تناسب قوای این کشور به نفع دولت بشار اسد فاکتور اصلی در این زمینه است. در کنار این واقعه حزب الله لبنان و جمهوری اسلامی در منطقه به پیشرفت هایی رسیدند. چنین تناسب قوایی، به همین نسبت، تقویت دولت مالکی در عراق را در مقابل ناسیونالیسم کرد و جبهه سنی هوادار عربستان را به دنبال دارد. همین واقعه به پائین آمدن ارزش مصرف پ ک ک برای ترکیه در سوریه انجامیده است؛ فاکتوری که ترکیه به خاطرش به پ ک ک امتیاز داده بود. کوتاه شدن ضمنی دست و بازوی قدرت های مأمور ویرانی در سوریه که عربستان و قطر باشند، از محصولات جانبی این تغییر در تناسب قواست. این تغییرات که در بعد منطقه ای در جریان اند، منشا وحدت ها و تفرقه ها و مرور روابط و انتخاب متحد و متفقین جدید، برای همه بازیگران کوچک و بزرگ در فصل جدید است.

کنگره ملی کورد یکی از این محصولات سیاسی در این دوره است. امریکا میخاود به دنبال عقب نشینی از سوریه، مسئله کرد را به فاکتوری برای بازی در منطقه تبدیل کند. بعلاوه، امریکا مشغول میانجیگری میان فلسطینی ها و اسرائیل برای صلح است. در چنین صورتی، ایجاد یک منطقه دیگر برای بازی و فشار به دولت های منطقه، یک نیاز جدید امریکاست. ناسیونالیسم کرد به رهبری مسعود بارزانی و پ ک ک ظرفیت های لازم برای تبدیل مهره شطرنج امریکا دارند. اضافه بر این، نیاز اسرائیل به وجود نیرویی که توسط آن به دولت های عراق و سوریه و ایران و ترکیه فشار بیاورد، یک نیاز سیاسی واقعی است. رابطه اسرائیل با حزب دمکرات کردستان عراق به رهبری خانواده بارزانی و استفاده از جنبش ناسیونالیستی کرد علیه دشمن دهه های گذشته اش در منطقه تاریخی پشت سر دارد.

اسرائیل همراه دولت شاه ایران در دهه هفتاد میلادی هم جنبش ناسیونالیستی کرد علیه دولت عراق را مورد استفاده قرار دادند و صدام حسین را وادار به دادن امتیاز در منطقه خلیج فارس کردند. قرارداد الجزایر در سال ۱۹۷۵ میان شاه ایران و صدام حسین جنبش ناسیونالیستی قدرتمند کرد در عراق را در عرض بیست و چهار ساعت به تعطیل کشاند. حزب دمکرات کردستان عراق و پ ک ک هر دو تجارب تاریخی برای بکار برده شدن به عنوان نیروی ابزاری توسط دول منطقه اند. پ ک ک در طول عمر کوتاهش تجربه خدمت به جمهوری اسلامی، سوریه، ترکیه و عراق را دارد. حزب دمکرات کردستان عراق تجارب خونینی در خدمت دول منطقه دارد؛ جنگ نسبتا طولانی با پ ک ک در خدمت ترکیه، جنگ علیه نیروی پیشمرگ در کردستان ایران، به خون کشاندن تظاهرات مردم در شهر اشنویه و کشتار ۱۱ نفر باز هم در خدمت جمهوری اسلامی، شرکت در قتل علم بیش از ۳۰ نفر از مردم روستاهای دیلانچرخ و کهریزه از حومه نرده در سال ۱۳۵۹، کشتار ۱۹ نفر از پیشمرگان کومه له (۱۱ نفر) و دمکرات (۸ نفر) در دره بابزای در پاییز ۱۳۶۰، محافظت از مناطق اشغالی کردستان ایران به عنوان نیروی خدمه جمهوری اسلامی در مناطق شمالی کردستان ایران، اعدام سلیمان معینی مبارز ملی مهابادی و تحویل جنازه اش به ساواک در سال ۱۳۴۷، شکار مبارزین ملی ترکیه و اعدام دکتر سعید کرمزی توپراغ مشهور به دکتر شوان و سعید آل چی از شخصیت های ملی کرد در ترکیه دهه های شصت و هفتاد که در همان در کردستان عراق زندگی میکردند، در خدمت ترکیه، از تجارب خونین خدمت این حزب به دولت های منطقه در تاریخ مبارزات ملی در کردستان بزرگ است. این موارد را بر شمرده بخشا به این دلیل که احزاب ناسیونالیست کرد به عمد جنایات اینها در خدمت دولتهای منطقه را لاپوشانی میکنند تا اولاً پرونده خونین جنبش شان را رنگ دیگری نشان دهند، ثانیاً در صورت به بازی گرفته شدن خود دچار مشکل نشوند.

کنگره ملی کرد

این سازمان با این پرونده خونین تاریخی رهبری بلوک ناسیونالیسم کرد در منطقه را برای به بازی گرفته شدن این جنبش در دوره آتی را بعهده دارد.

در این دوره، با عقب نشینی امریکا در سوریه، امکان فشار بیشتر ناسیونالیسم کرد بر مالکی، با اتکا به امریکا، دیگر میسر نیست. این یعنی ناسیونالیسم کرد عراقی اخبار شادی بخشی دریافت نمی کند؛ باید با دولت مرکزی و جمهوری اسلامی بسازد تا خود را نگهدارد. نتیجتاً مسعود بارزانی که در فضای پیشروی امریکا در سوریه تهدید به افراختن پرچم کردستان مستقل بر ساختمان پارلمان اربیل میکرد، امروز با تشخیص هوای نامساعد به پرچمدار ارسال پیام دوستی به ”ملل“ و دولت های همسایه ترک و عرب و ایرانی افتاده است!

ناسیونالیست های کرد ایرانی هم با جهت جدیدی که امریکا در مقابل جمهوری اسلامی در پیش گرفته است، و با انتخاب روحانی برای ریاست جمهوری ایران، روند مشابه پ ک ک در ترکیه را برای خود بد نمیداند. اگر اینها از روی محاسبه اشتباه در انتخابات شرکت نکردند و در موضع اپوزیسیون جمهوری اسلامی ایستادند، میانجیگری مسعود بارزانی، کاری که میان پ ک ک و دولت ترکیه هم انجامد شد، میان ناسیونالیست های کرد ایران و جمهوری اسلامی، زیر لوای رای کنگره ملی کرد، مسیری آبرومندانه برای ناسیونالیست های کرد ایرانی به نظر می آید. اینها میتوانند در چنین صورتی مدعی شوند که مشورت احزاب کرد در همه بخش های کردستان همین بوده و اینها به خاطر مصالح ملی از منافع حزبی گذشته اند! برای اینها نزدیکی با جمهوری اسلامی و ورود به دیالوگ از راه دور و ارسال سیگنال به دولت روحانی برای سازش، مسیر آبرومندتری از تصمیم کنگره کورد و شخص بارزانی نمیتواند داشته باشد. این فاکتور مهمترین عامل جذابیت کنگره کرد نزد ناسیونالیست های کرد ایرانی است. به اضافه اینکه ایستادن در کنار دولت برادرشان مسعود بارزانی، به آنها هم موقعیت قویتری در معامله میدهد.

برای پ ک ک که در ترکیه در پروسه معامله است و در سوریه به موقعیتی در حاکمیت رسیده و در ایران هم از طریق پژاک خواهان همین مسیر است، ترجیح میدهد تا بقیه را نیز همراه خود کند و از این مسیر وزن سنگین تری در منطقه و برای اعمال فشار منجمله به ترکیه داشته باشد. چنین است که کنگره ملی کورد برای آن هم خیلی مفید است.

یک فاکتور منطقه ای دیگر میتواند نقش اسرائیل باشد. اسرائیل تنها قدرت منطقه ای است که اولاً احترام ویژه ای نزد ناسیونالیسم کرد دارد. بخشی از این احترام تاریخا به نقش مוסاد در سازماندهی تشکیلات حزب دمکرات کردستان عراق و سازمان امنیتی آن ”پاراستن“ و تربیت کادرهای رهبری آن در سال های دهه هفتاد میلادی است. بخش دیگر این احترام در حمایت اسرائیل از ناسیونالیسم کرد به خاطر موقعیت منطقه ای این نیروست؛ اسرائیل تقریباً با تمام دولت هایی که مردمان کرد را زیر حاکمیت دارند، درگیری مستقیم و غیر مستقیم دارد؛ با ترکیه به خاطر موضع این کشور در قبال مسئله فلسطین، با سوریه و ایران و همچنین عراق به دلایل متعدد. بلوک کنگره ملی کورد در تمام این کشورها میتواند به عنوان متحد طبیعی و البته غیر رسمی و غیر علنی اسرائیل ایفای نقش کند و به همین درجه هم از حمایت های متنوع اسرائیل بهره مند باشد. اگر دوره بارزانی پدر، اسرائیل نفع مستقیمی در جنگ ناسیونالیسم کرد عراقی با صدام داشت، امروز وزن بیشتر این ناسیونالیسم در بعد منطقه ای، بسیار فراتر میتواند به اهداف اسرائیل کمک کند. در جهان در هم و برهم امروز، وجود مناطق کردنشین در چندین کشور با موقعیت های استراتژیک، و در شرایطی که مسئله کرد هنوز لاینحل مانده است، قضیه کورد میتواند از طریق ناسیونالیسم کرد ابزار فشار به هر کدام از دولت های این منطقه باشد. به نوعی، مسئله کرد میتواند فلسطین دیگری در دل منطقه تولید کند که عامل فشار امریکا و متحدین منطقه ای شان به دول منطقه در دل معاملات منطقه ای و جهانی باشد. ناسیونالیسم کرد به دلایل متعدد تجربه آلت دست واقع شدن های بسیار دارد. یکی از این دلایل، زندگی این رگه در دل شکاف های منطقه ای و جهانیست، که اینجا مورد بحث نیست.

جنگ و سازش ناسیونالیسم کرد برای شرکت داده شدن در قدرت است. به زبان دیگر جنگ اینها هم برای سازش است. در هر دو نقش، ناسیونالیست کرد به دنبال کسب درجه ای از قدرت و شرکت در چاپیدن مردم زحمتکش و طبقه کارگر در این کشورهاست. برای اینها حل مسئله ملی نه موضوعی در اولویت، که بهانه ای برای دعوا بر سر شرکت در کسب سود و سرمایه محلی است. اتحاد کل اینها در کنار هم بیشک قدرت عمل بیشتری به اینها در مسائل و موضوعات منطقه ای میدهد. تنها مسئله در این وسط ویژگی برای کار کمونیستی است. اینها تبلیغ میکنند که دسته جمعی بهتر از قبل ”کورد“ را نمایندگی میکنند و با آرزوی ”کورد“ برای اتحاد پاسخ مثبت داده اند. کارگر

کمونیست و سازماندهان کمونیست این طبقه این روزها کارشان مشکل تر است در توضیح این نکته که اتحاد اینها اتحاد احزاب طبقه سرمایه دار کرد در منطقه است. ”کرد“ همان اندازه منافع مشترکی دارد که ترک یا ایرانی یا عرب. نه دولت ایران نماینده ایرانی ها و نه دول ترکیه و کشورهای عربی نماینده ترک ها و عرب هابند. طبقه کارگر در ایران و ترکیه و دنیای عرب توسط طبقه سرمایه دار و نمایندگان سیاسی اش در هیئت دولت ها استثمار و سرکوب شده و حقوقش شبانه روز پایمال میشود.

ادعای این احزاب نمایندگی منافع ”ملت کرد“ در منطقه است. این ادعا همان اندازه واقعیت دارد که دول عراق و ترکیه و ایران و سوریه منافع ”ملت های“ این کشورها را در کشمکش های منطقه ای و جهانی نمایندگی میکنند. ”ملت“ خرافه دست طبقه سرمایه دار برای بردن کارگر پشت منافع دولت طبقه حاکمه است. ”ملت ها“ را در تمام دنیای امروز مردمانی با منافع طبقاتی و سیاسی متضادی شکل داده اند. کارگر و سرمایه دار ایرانی همان اندازه منفعت مشترک دارند که کارگر و سرمایه دار کرد. نتیجتاً کارگر کرد در هر کشوری، راهی جز اتحاد با هم طبقه ای هایش در محل ندارد. همانطوریکه کارگر در مهاباد و سنندج در مبارزه برای بهبود زندگی راهی جز وحدت با هم طبقه ای هایش در مقابل طبقه سرمایه داری که روزانه استثمارش میکند ندارد.

”ملت کرد“ در کردستان ایران اگر میتواند اتحاد ناسیونالیستی کرد را جشن بگیرد که ”کرد“ یکی شده است، کمونیست و کارگر آگاه در این منطقه باید بطور جدی بجنبند تا در مقابل بلوک ناسیونالیستی بلوک سوسیالیستی و کمونیستی را و صف مستقل طبقاتی را روشن تر شکل دهد. باید صمیمانه توضیح دهد که ”کرد“ یک منفعت واحد ندارد، همانطوریکه فارس و عرب و ترک ندارند. اگر کنگره کورد می خواهد از دول منطقه امتیاز بگیرد، این امتیاز برای جیب خودشان و به بهبود زندگی کارگر بیربط است.

کومه له و کنگره ملی کرد

چند سال پیش کمونیسم بورژوایی ایران همراه جنبش سبز طبقه متوسط به نماز جمعه رفسنجانی رفت و سعی تمام به خرج داد تا طبقه کارگر را نیز همراه خود پشت ناسیونالیسم پرو غرب ایرانی ببرد، که خوشبختانه ناموفق ماند. امروز کومه له در کردستان همان نقش را در قرار گرفتن کنار لشکر ناسیونالیستی به عهده گرفته است. درجه شکست این تقلا به کار پیگیر کمونیست ها و رهبران روشن بین کارگری در کردستان گره خورده است. تفاوت اینجا است که کومه له از سابقه یک تاریخ عظیم از تقلائی کمونیستی در دهه اول فعالیت علنی سیاسی و نظامی، برای چنین فعالیت های ناسیونالیستی خرج میکند، که کمونیسم بورژوایی در ایران برای سینه زنی در صف جنبش سبز، پشت خود نداشت. از این نظر، کار روشنگرانه کمونیستی در کردستان خستگی بیشتر و حوصله توضیحات صمیمانه تری لازم دارد. شاید خود این کار فشاری بر خود کومه له هم ایجاد کند که با این شتاب در بلوک ارتجاع ناسیونالیستی جا خوش نکند.

نزد کمونیسم بورژوایی رفتن دنبال این و آن جنبش و تحرک، عنوان دخالت فعال به خود میگیرد. کمونیسم بورژوایی ایران پشت سبز رفت، پشت ناسیونالیسم ترک و قضیه قومی آذربایجان رفت، پشت تحرک قومی در اهواز رفت، و اسم همه اینها را شرکت فعال نامید. کومه له هم امروز همین عنوان را برای نقش خود انتخاب کرده است.

کومه له در مقابل انتقادات وارده میتواند پاسخ دهد که نقش این سازمان در حل مسئله کرد آنرا ناچار به شرکت در چنین نهادهایی هم میکند. میتواند بگوید که نمیتواند مثل بقیه برای چنین اتفاقی شانه بالا اندازد و از کنارش بگذرد، در حالیکه مثل همه میداند که احزاب سنتی ناسیونالیسم کرد استاد معاملات سیاسی و پشت کردن به مسئله کورد اند. اینها توجیهات کمونیسم دنباله رو است، کمونیسمی که خود بطور مستقل منشا تغییر نیست و باید در نقش زایده جنبش های عمده تر کنار دستش ظاهر شود. سنت غالب کمونیسم امروز ایران همین است. برای این سنت، تاکید بر سازماندهی بلوک طبقاتی سیاسی متفاوت از طبقات دیگر یک منزه طلبی محسوب میشود. به همین خاطر دسته جمعی اینها حکمتیست ها را در دوران سبز به عدم دخالت و انفعال سیاسی متهم کردند، چون سازماندهی مستقل طبقاتی برایشان فقط روی کاغذ جایی دارد و در دنیای واقعی زایده جنبش های سیاسی اصلی تر جامعه اند.

علت اصلی کومه له به این کنگره تعلق جنبشی آن به این تشکیلات است. باید توجه کرد که این کنگره یک سمینار و کنفرانس و مجمع برای ابراز نظر سیاسی و دخالت نیست. این کنگره یک سازمان متشکل از تمام احزاب و تشکیلات های زیر چتر خویش است. برای کومه له حتی از بلوکی که با چپ های ایرانی به عنوان اتحاد احزاب و سازمان های چپ و کمونیست ایرانی ایجاد کرده است، حیاتی تر و سرنوشت سازتر است. اگر اتحاد با این چپ های ایرانی برای کومه له نقش یک دکوراسیون سیاسی برای ایجاد توهم در ذهن کارگر کمونیست را دارد و کارش از صدور اطلاعیه آنطرف تر نمیروند، در مقابل کنگره ملی کرد در این منطقه نیرو جابجا میکند و تصمیماتی میگیرد که به سرنوشت میلیون ها مردم مربوط است. شرکت کومه له در این کنگره همانند شرکت حزب کمونیست کارگری و کل بقیه چپ و کمونیست های ایرانی در جنبش سبز است. هیچکدام از سر اشتباه وارد چنین میدانی نشده اند.

جنبش مادری که اینها به آن تعلق سیاسی استراتژیک دارند، اینها را بطور خودبخودی وارد چنین عرصه هایی میکند. اولی دنباله رو جنبش ناسیونالیستی کرد است و دومی دنبال جنبش ناسیونالیسم پرو غرب ایرانی. همانقدر که ”جنبش انقلابی ایران“ در سال ۸۸ برای کمونیسم بورژوایی ایران یک میدان مشترک با ناسیونالیسم ایرانی پرو غرب است، ”جنبش انقلابی کردستان“ (اسم مستعار جنبش ملی کرد برای چپ های ملی کرد)، میدانی برای پیوند کومه له به بقیه جریانات ناسیونالیستی کرد شریک در این جنبش است.

اگر شرکت چپها و کمونیست های ناسیونالیست ایرانی در جنبش سبز، بدلیل نبود یک پایگاه اجتماعی ضرر آنچنانی به طبقه کارگر در ایران نرسانید، شرکت کومه له در کنگره ملی کرد، به دلیل سابقه طلایی کومه له کمونیست سالهای دهه اول جنگ در کردستان، و به دلیل خرج کومه له از آن اتوریته ای تاریخی، کارگر در کردستان را تحت تاثیر قرار داده و به رشد فضای ناسیونالیستی در میان آنها کمک مستقیم میرساند. نقد کمونیست ها به کومه له موجب دفاعی از اهمیت شرکت در این کنگره توسط کومه له شده که نقد کمونیست ها به کمونیسم بورژوایی ایران موجب دفاع محکم آنها از جنبش سبز بود. اولی همان جایگاه بالایی به ارتجاع کنگره ملی کرد میدهد که دومی به ارتجاع جنبش سبز ایرانی میداد. جالب اینکه دفاع ناسیونالیست های کرد از همین کنگره به اندازه دفاع کومه له از آن نیست، همانطوریکه دفاع خود ناسیونالیست های ایرانی از جنبش سبز، به شوری دفاع چپ ها از آن جنبش نبود.

جنبش سبز همان اندازه محل تجمع سکولار و اسلامی و لیبرال و چپ ناسیونالیست ایرانی بود، کنگره ملی کرد هم به همان اندازه از اسلامی و سکولار و لیبرال و چپ ناسیونالیست را در برمیگیرد. علت این مسئله در این واقعیت است که جناح چپ این جنبش ها مامور فروش آن به کارگران و کمونیست های جامعه اند. به همین دلیل اگر جنبش سبز نزد خود رهبران و مدافعین بورژوای آن عنوان جنبش اصلاحات و رفرم و تغییر در گفتار جمهوری اسلامی عنوان می گرفت، کمونیست ها و چپ های مدافع آن همین پدیده را به اسم جنبش انقلابی، جنبش سرنوختی و حتی انقلاب به کارگر و کمونیست ها می فروختند. به همین دلیل، اگر کنگره ملی کرد جایگاه معینی برای ناسیونالیسم سنتی دارد تا با آن معاملاتش را انجام دهد و به قول رهبری اش پیام دوستی به دولت های همسایه بفرستد، نزد چپ ها و کمونیست های شرکت کننده اش مانند کومه له، همین پدیده به عنوان تشکیلی به کارگر و مردم زحمتکش به فروش میرود که گویا ابزار درمان بخش قابل توجهی از درد و مشکلات آنهاست.

به همین دلیل، برای کمونیست ها، پاسخ به ادعاهای بی پایه کومه له در تعریف جایگاه این بلوک ارتجاعی از اهمیت ویژه ای برخوردار است. ماهیت بقیه ناسیونالیست های شریک در این پروژه برای کمونیست ها روشن است. تنها ابهامی که میماند، در مورد کومه له است که از سابقه تاریخی کومه له کمونیست اولیه و از عنوان خود با اسم کمونیسم خرج میکند. این کار اما بدون کار توضیحی صمیمانه ممکن نیست.

با این حال این مسئله از حساسیت ویژه ای برخوردار است؛ سرکوب خشن دهها سال در کردستان عراق و ترکیه و ایران و سوریه موجب شده تا مردم حتی پشت سازمان های شبهه فاشیست نوع پ ک ک و نوزاد ایرانی اشد پژاک هم صف ببندند، به صرف اینکه با دولت می جنگند. لذا بقیه احزاب ناسیونالیست هم به سهم خود تاثیر حتی بسیار بیشتری بر تولید توهم مثبت بودن کنگره ملی کرد برای مردم کارگر و زحمتکش را دارند. نتیجتاً افشای تشکیلات جدید ناسیونالیسم کرد بطور کلی از اهمیت ویژه ای برخوردار است و دفاع از کمونیسم در این جامعه بیش از هر چیزی به افشای آن گره خورده است.

افشاگری اما نه کافی که به تنهایی چنان هم موثر نیست. در غیر اینصورت ناسیونالیسم کرد می بایست در این سالها زیر افشاگری کمونیست ها تضعیف می شدند. در حالیکه تقویت هم شده اند. علت اصلی نه کمبود افشاگری بلکه کمبود نقش موثر کمونیسم در کردستان بوده است. کمونیسم در کردستان تاریخا زیر بار فشار سنن ناسیونالیستی بر پراتیک و فعالیت هایش، قادر به ایجاد تغییر در عمق جامعه نشده است. سنت این کمونیسم بشدت به ناسیونالیسم آغشته و به همین دلیل ابزاری به دست کارگر و زن و جوان برای تغییر سرنوشتش نداده است. همین فاکتور عقیم بودن کمونیسم در این منطقه از طرفی به تدریج میدان برای ناسیونالیسم عریان بازتر شده و سالهای اخیر اسلامی های سلفی هم کردستان را میدان تعرض به کمونیسم و کارگر تبدیل کرده اند. وقتی کمونیسم و ناسیونالیسم سنتی کارساز نشدند، جمهوری اسلامی هم میتواند نوع سلفی اسلامی ها را به جان جامعه اندازد. این تقریبا شبیه کمک رشد اسلامی های فلسطین بعداز شکست ناسیونالیسم و چپ آن در چاره یابی مشکل آن جامعه بود.

امروز کمونیسم در کردستان باید بنجید و در عمق جامعه موثر شود، تا دست ناسیونالیسم در تعرض به کمونیسم و کارگر را کوتاه کند. راه دیگری نیست. برای اینکار اما باید ابتدا خود کمونیسم در کردستان، در عمل مبارزاتی سنن ناسیونالیسم کرد بر دست و پای خود را دور بریزد تا به عنوان یک نیروی متفاوت و موثر نقش ایفا کند. کمونیسم متفاوت از سنن کومه له باید نشان دهد که کارگر و زن و جوان را در ابعاد وسیع سازمان میدهد؛ یعنی کاری که کمونیسم کومه له ای و کمونیسم تا به امروز در کردستان سراغش نرفته است. در غیر اینصورت تمام کار کمونیست ها چیزی جز افشای کومه له در حرف و اتحاد با کومه له در عمل؛ یعنی بی خاصیتی برای جامعه، نخواهد بود.

۱۰ اوت ۲۰۱۳

"کنگره ملی کرد"

و توجیحات ناسیونالیستی کومه له

خاله حاج محمدی

کنگره ملی کرد و توقعات کومه له از این کنگره، انتقاداتی را در میان طیفی از مخالفین سیاست کومه له دامن زده است و همزمان مباحثاتی را در میان فعالین کومه له و مدافعان کنگره ملی کرد برانگیخته است. این ماجرا سوالاتی را که ظاهرا از جانب کمونیستها جواب گرفته بودند را دوباره زنده کرده است. من در نوشته قبلی خود ("کنگره ملی کرد" حقایق و توهمات، کومه له و سیاست آن) به اهداف این کنگره، شرایطی که چنین کنگره ای را ممکن کرده است، نیروهای دخیل در آن و همزمان به سیاست کومه له پرداختم. این جا اساسا به توجیحات کومه له در دفاع از این کنگره و امیدهای این جریان به آن و به سوالاتی که در خصوص هدف کومه له از شرکت در این کنگره وجود دارد میپردازم.

سوالات

بعد از نوشته قبلی من دوستان عزیزی با یاداشتهایی که ارسال کردند، نکاتی را متذکر شدند و از جمله اینکه آیا کمونیستها نباید در مجامعی که اساسا در دست جریانات بورژوایی است شرکت کنند؟ آیا پرهیز از شرکت در این تجمعات به معنی بی تفاوتی و عدم دخالتگری کمونیستی و سپردن حل مسئله کرد به احزاب ناسیونالیستی کرد نیست؟ آیا کمونیستها نباید از تریبون "کنگره ملی کرد" برای پیشبرد سیاست خود در خصوص این مسئله در منطقه استفاده کنند؟

این سوالات از نظر من سوالات واقعی هستند که در مباحثات فعالین کومه له و البته برای توجیه سیاست راست سازمان خود اشاره شده است. قبل از پرداختن به این مسائل در مورد دفاعیات فعالین کومه له دو نکته را متذکر میشوم:

اول اینکه تعدادی از فعالین کومه له در جواب به منتقدین خود، از زبان "غیر سیاسی" و پر از اتهام و سبک استفاده کرده اند که من از آن خواهم گذشت، تا که اصل مطلب زیر سنت اتهام زنی به جای استدلال و بحث سیاسی، گم نشود.

دوم، یکی از قلم زنان کومه له جمال بزرگپور است که طی مطلبی (چرا شرکت کومه له در کنگره ملی قابل پشتیبانیست؟ نقدی بر مواضع و عملکرد اخیر حزب حکمتیست) به جای جواب به منتقدین سیاست کومه له، دست به یک مشت اتهام و البته با همان زبان مورد اشاره زده است. جمال بزرگپور روابط و دیپلماسی میان جریان خود و جمعی که از حزب حکمتیست رفتند (و لابد آنها هم برای "اجتماعی شدن" پا در راه کومه له گذاشته اند) را، بهانه ای برای نفرت پراکنی از کمونیسم کارگری، حزب ما و شخص منصور حکمت کرده است. دوستی و آشتی و دشمنی کومه له و دوستانی که از حزب ما رفتند و هنوز با نام حزبی فعالیت دارند که نه تاریخ آن مایه افتخارشان است و نه سیاستهای آن مورد قبول شان است، و هیئت فرستادن آنها به اردوگاههای کومه له و به بارگاههای دیگران در کردستان عراق، و امیدوار بودن به این نوع سیاست دیپلماسی و نشست و برخواست با امثال کومه له، به خود آنها مربوط است. راهی است آگاهانه انتخاب کرده اند و رفته اند و دارند هزینه آنرا هم با تحمل حقارت خود از

جانب کومه له و امثال جمال بزرگپور میپردازند. لذا نزدیکی سیاسی این دوستان به کومه له و عشق و نفرت آنها از همدیگر که جمال بزرگپور به آن پرداخته است، مورد بحث من نیست. لذا و به همین دلیل از جواب به مباحثات نامربوط "سیاسی" جمال بزرگپور و ادعاهای او در مورد حکمتیستها و منصور حکمت، بدلیل بی ربطی به مسئله مورد مجادله خواهم گذشت و زبان چرکین و پر از کینه و کنایه او را هم میگذارم که مردم شعور دارند. و اما تا جایی که اصل بحث و سیاست کومه له بر گردد، به توجیهات جمال بزرگپور نیز در دل مباحثم جواب میدهم.

آیا نباید در چنین جمععاتی شرکت کرد؟

این سوالی است واقعی و تاریخی کمونیستها به آن جواب داده اند. ظاهرا جواب به این ماجرا در خود کومه له و حزب کمونیستی که ما در آن بودیم، روشن و پیش پا افتاده بود. متأسفانه گذشت زمان و چرخیدن کومه له به راست و افتخار فعالین آن به نشست و برخواست و دوستی و همکاری با امثال بارزانی، طالبانی و ... به جایی رسیده است که اصول و پرنسپهای اولیه ما در آن سازمان به نام منفعت "کرد" و به بهانه کار "اجتماعی" و ... فراموش شده است. همین حقیقت باعث شده است که فعالین این سازمان در جنگ با گذشته کمونیستی کومه له، فورا شمشیر زنگ زده ناسیونالیستی خود را علیه ما حکمتیستها و شخص منصور حکمت بکشند. من در نوشته قبلی خود ("کنگره ملی کرد" حقایق و توهمات، کومه له و سیاست آن) با علم به این حقایق و برای مانع شدن از این توجیهات چنین نوشتم: "همینجا یادآوری کنم که بحث من و نقدم از کومه له و دبیر اول آن نفس شرکت در این نشست نیست، نقد من به موضع کومه له در مورد این ماجرا و دفاع روشن آنها از ناسیونالیسم و کل این پروژه است."

شرکت کمونیستها در مجامع بورژوایی از کنگره ملی تا هر پارلمان و تجمعی و استفاده از هر تریبونی، نه تنها جرم نیست، بلکه خیلی وقتها لازم و ضروری هم هست. اما پرنسب کمونیستها همیشه این بوده است که چنین شرکتی باید در خدمت اتحاد صفوف کارگران و زدن توهم در میان صفوف طبقه کارگر به نسب سیاستهای ضد کارگری مجامع بورژوایی باشد. لذا نفس شرکت کومه له و هر جریان مدعی کمونیسم در هیچ تجمع بورژوایی ایرادی ندارد به شرطی که استفاده از این تریبونها در خدمت خود آگاهی طبقه کارگر و بالا بردن حس همسرنوشتی و اتحاد آن و زدودن توهمات این طبقه نسبت به همین تجمعات و اهداف و سیاستهای آن باشد. چیزی که کومه له درست بر خلاف آن عمل میکند.

کمونیستها اگر در مجامع بورژوا ناسیونالیستی، ملی و قومی چون کنگره ملی کرد شرکت کنند سرزنش نخواهند شد، به شرطی که به جامعه و به طبقه کارگر اعلام کنند که این مجامع برای دفاع از منافع طبقه کارگر نیست، اعلام کنند که ملی گرایی جهالت است و علیه این جهالت صف کارگر را از سموم ملی گرایی واکسنه کنند. مانع شوند که بورژوازی صفوف طبقه کارگر را به نام منفعت "کرد، ترک، فارس و عرب، ایرانی، عراقی، مسلمان و شیعه و سنی و ... " شفه شفه کند و به اتحاد و همسرنوشتی این طبقه در مقابل بورژوازی لطمه بزند. کاری که کومه له به نام اتحاد "کردها" و به بهانه مبارزه با دولتها پیش گرفته است. نقد من از کومه له نه نفس شرکت در این تجمعات، بلکه ایجاد توهم به نسبت جهالت ملی و دفاع از ملی گرایی و هویت ملی در مقابل هویت طبقاتی کارگران است.

دوستانی خطاب به ما یادآوری کرده اند، که کومه له در سال ۱۳۵۸ هم در هیئت نمایندگی خلق کرد شرکت کرد و با هیاتهای ارسالی جمهوری اسلامی مذاکره کرد! این واقعی است و البته تنها یک بخش از واقعیت است. بخش دیگر واقعیت که این دوستان قلم میگیرند، این است که همان زمان کومه له به جامعه اعلام کرد که بحثهای حول حل مسئله کرد و خودمختاری در توافق با دولت مرکزی و حسن نیت جمهوری اسلامی توهم است. آنزمان حزب دمکرات همراه با پیام لیبیک خود به خمینی و تلاش برای همراهی با جمهوری اسلامی، تبلیغات وسیعی علیه کمونیستها و کومه له راه انداخت، مبنی بر اینکه کومه له جنگ طلب است. اعلام میکرد این کومه له است که با جنگ طلبی خود مانع حل مسئله کرد است. و کومه له را به عنوان عامل و بانی حمله جمهوری اسلامی به مردم کردستان معرفی میکرد. همان زمان کومه له اعلام کرد که اینها پوچ است، که توهم به جمهوری اسلامی کشنده است و برای شکستن عملی این توهم در میان توده های زحمتکش مردم کردستان، در هیئت نمایندگی شرکت میکند. کومه له در هیئت نمایندگی شرکت کرد تا در عمل به جامعه، به مردم زحمتکش و به کارگران کردستان ضدیت

ناسیونالیسم کرد را با منافع آنها نشان دهد و توهمات آنها نسبت به جمهوری اسلامی و حزب دمکرات را بشکند. نه اینکه خود به آن دامن بزند، امید داشته باشد و مردم کردستان را امیدوار کند، کاری که امروز درست برخلاف آن زمان در کنگره ملی دنبال میکند. کومه له سال ۱۳۵۸ با همه پوپولیسمی که بر آن حاکم بود، تلاش کرد از آن تریبون علیه جمهوری اسلامی و علیه ناسیونالیسم کرد و مشخصا حزب دمکرات و علیه توهمات رایج در میان مردم استفاده کند و در عمل به کارگران کردستان و مردم زحمتکش نشان دهد که سیاست کومه له درست بوده است. تلاش کرد عملا نشان دهد که جمهوری اسلامی سر آشتی ندارد و تنها وقت میخرد تا در فرصتی مناسب به مردم کردستان حمله کند و در این منطقه مستقر و اپوزیسیون خود را شکست دهد، کاری که عملا پیش برد. کومه له امروز بر خلاف این تجربه، در برخورد به کنگره ملی کرد، دقیقا آن سیاستی را نمایندگی میکند که حزب دمکرات در دوره هیئت نمایندگی خلق کرد در برخورد به خمینی و جمهوری اسلامی نمایندگی کرد. کومه له امروز به جای افشای ماهیت کنگره ملی و نقد توهمات رایج ناسیونالیستی در میان کارگران کردستان و تبلیغ همسرنوشتی کل طبقه کارگر، به کنگره ملی "پیام لیبیک" میدهد، خود شریک راه انداختن و پیشبرد آن است و کارگر کرد زبان را تشویق میکند که نه تنها به چنین پدیده ای امید ببندد که آن را از آن خود و "نماینده" خود بداند. و در مقابل به هر کمونیستی که علیه اهداف این کنگره، سیاستهای آن و سمومی که به نام منفعت کل مردم کرد زبان پخش میکنند، از منعت کل طبقه کارگر دفاع میکنند، شمشیر میکشد.

کومه له بر خلاف همه تجارب تاریخی از جمله بحث شرکت بلشویکها در دوما دولتی در زمان لنین و برای افشای دوما و دولت بورژوایی، بر خلاف تجربه مذاکره با جمهوری اسلامی با هدف افشای آن و حزب دمکرات، به دفاع از نفس "کنگره ملی کرد" و ماهیت بورژوایی و ضد کارگری آن (بخوان خود دوما و دولت بورژوایی) پرداخته است.

ابراهیم عزیزاده دبیر اول کومه له در جواب به سوال گوینده تلوزیویون کومه له در مورد اهداف این کنگره، میگوید:

« از نظر ما اگر این کنگره موفق شود پیامی محکم برای دولتهایی که مردم کرد در آنها زندگی میکنند و مردم کرد را تحت فشار میگذارند و مردم کرد را از حقوق ابتدایی خود محروم میکنند بفرستد، میتواند کنگره ای موفق باشد».

«...میتواند در این کنگره این پیام بیرون برود که دولتهای اشغالگر کردستان، دولتهای دشمنان مردم کرد، نمیتوانند بیش از این بر سر تفرقه انداختن و دو دستگی ایجاد کردن در میان نیروهای سیاسی حساب باز کنند».

«.... اینها در چنین زمانی و در کنگره ای اینچنین و از چنین تریبونی از طرف مردم کرد، چنین پیامی به مردم ترک، مردم فارس، مردم عرب و همه ملیتهای دیگر و آئین ها ارسال شود که ما همه انسان هستیم و میتوانیم مثل انسان با هم زندگی کنیم، همسرنوشت هستیم و باید برای اهداف مشترکمان همکاری و هماهنگی داشته باشیم، پیامی انترناسیونالیستی، پیامی انسانی از این کنگره، پیام آشتی و همزیستی به این معنا باشد، این خیلی جای خود دارد و این کنگره حتما باید این کار را بکند».

لطفا آقای جمال بزرگپور به جای پرخاش علیه منصور حکمت، توضیح دهند که کدام سیاست متفاوت را در برگرفته اند؟ کدام منافع کارگری را نمایندگی کرده اند؟ کجای سخنان دبیر اول کومه له و سایر نمایندگان شما، کجای اطلاعیه رسمی کومه له در مقابل صف همه با هم و همه کرد هستیم، از منفعت مستقل کارگر علیه این تبلیغات ناسیونالیستی کلمه ای گفته است؟ حزب دمکرات در سه دهه گذشته و زیر نام مسئله ملی همیشه مبلغ آشتی میان کارگر کرد زبان با کارفرمای خود به نام منفعت «ملت کرد» بوده است و از همین سر علیه کمونیستها و کومه له سالیان سال شمشیر کشید. و اکنون این نه حزب دمکرات که کومه له شما است پیام آشتی کارگران کرد زبان با بورژوای کرد را به نام «مردم کرد» در بوق میزند و عملا تسلیم طلبی طبقه کارگر و تمکین به بورژوازی کرد را تبلیغ میکند.

جمال بزرگپور در نوشته خود که اشاره رفت مینویسد:

«اما کومه‌له با شرکت خود، کمونیسم دخالتگر و کومه‌له کمونیست را معرفی میکند. سیاست دیگر و روش و رفتار دیگری از برخورد به جنبش رفع ستم ملی، درمقابل سیاست تسلیم طلبی جریانات ناسیونالیستی عرضه میکند.»

«.... کومه‌له با شرکت خود در کنگره بار دیگر خواستها و مطالبات اجتماعی اکثریت ساکنان کردستان، مطالبات کارگری، مطالبات زنان در کردستان و... را که میتوانست در زیر آوار سنگین افکار ناسیونالیستی خفه گردد، حداقل بار دیگر به میان کشید و عرضه کرد.»

دوستان عزیز شما نه تنها علیه اهداف ضد کارگری این کنگره و نه تنها علیه سموم ناسیونالیستی و هویت تراشی کاذب ملی برای کارگر کرد زبان و ضدیت این هویت تراشی با منافع طبقه کارگر و اتحاد و همسرنوشتی آن چیزی نگفته اید، بعلاوه خودتان همان هویت ملی و اتحاد ملی را باد میزنید. رفتن به کنگره ملی کرد اگر قرار باشد لباس کردابیتی پوشید، هویت خود را کرد معرفی کرد، اتحاد «کردها» را تقدیس کرد، تجمع جریانات ضد کارگر و ارتجاعی را نماینده آنها معرفی کرد و مردم دیگر را «فارس» و «ترک» و «عرب» و نامید، دیگر فرق شما با بقیه در این خصوص چیست. مارکس در مقابل هویت‌های ملی و ناسیونالیستی گفت «مرگ بر فرانسه، زنده باد بشریت». شما هم پرچم اتحاد کردها را بلند کرده اید و خود را کرد معرفی میکنید و هویت دیگران را هم بر این مینای عرب و ترک و بلوچ و... کرده اید. و در اهمیت اتحاد کردها علیه هویت انسانی انسانها، علیه همسرنوشتی کارگران و هویت طبقاتی و منافع مستقل و متفاوت این طبقه در مقابل کل اقشار و طبقات دیگر، ایستاده اید. و آقای بزرگپور اینها را نه تنها نشانه افتخارات جریانش میداند و علیه کمونیستها در عراق و ایران شمشیر میکشد، بلکه بر این سیاست تماما پورژوایی لباس «کمونیسم دخاتگر» میپوشد.

رفع ستم ستم ملی یا سپری دفاعی

یکی از توجیحات کومه‌له در دفاع از کنگره ملی وجود ستم ملی در سوریه، عراق، ایران و ترکیه برای مردم کرد زبان میباشد. کومه‌له وجود چنین ستمی و حضور و فعالیت خود در کردستان ایران را سپری در دفاع از کنگره ملی و در جواب به منتقدین خود کرده است. توجیه ستم ملی برای دفاع از کنگره ملی به همان میزان واقعی است که توجیه دفاع از این تجمع و به نام ضرورت استفاده از این «تریبون» برای پیشبر سیاستهای خود که عملاً همان سیاستهای ناسیونالیستی است.

وجود ستم ملی و به همین اعتبار مسئله کرد به عنوان یکی از مسائل حل نشده در این منطقه، یک واقعیت انکار ناپذیر است. تا جایی که به کمونیستها بر گردد راه حل این مسئله حق شهروندی برابر و یا تشکیل دولت مستقل کرد بوده است، که در دوره ای به نام «حق تعیین سرنوشت» از جانب خود ما از آن دفاع شده است. اکنون نیز خود ابراهیم علیزاده مضمونا به همین عنوان در لابلای صحبت‌های خود به آن اشاره میکند. کمونیستها حتی زمانی که برای حل مسئله ملی رای به جدایی و تشکیل دولت مستقل میدهند، از آن به عنوان یک راه حل دردناک برای از بین بردن یک غده سرطانی که عامل انشقاق در میان طبقه کارگر است، اسم میبرند. مسئله این است با حل این مشکل و با جراحی این غده سرطانی از جمله با تشکیل دولت مستقل، طبقه کارگر متوجه شود که با بقیه کارگران هم سرنوشت است و بورژوازی و از جمله بورژوازی کرد، دشمن طبقاتی این طبقه است.

تا جایی که به کردستان ایران برگردد، بخشی از بورژوازی کرد بدلیل اینتگره شدن خود در کارکرد سرمایه در ایران، منافع خود را در اتحاد با بورژوازی ایران و در چهارچوب حاکمیت یکپارچه بورژوازی در ایران مبینند.

همزمان کل احزاب بورژوایی کرد در اپوزیسیون و از جمله تمام شرکت کنندگان در کنگره ملی کرد کومه‌له، وجود ستم ملی و نفاقی که از این طریق میان مردم این کشورها و طبقه کارگر ایجاد شده است، اهرمی است برای فشار آوردن به دولت مرکزی جهت سهم خواهی و شراکت آنها در حاکمیت. در حقیقت هیچکدام از احزاب اصلی شرکت کننده در کنگره ملی خواهان حل مسئله کرد نبوده و نیستند. آنها خواهان حفظ این نفاق و این معضل و ماندگاری آن و نهادینه کردن آن برای بسیج مردم کرد زبان به این بهانه و حول سیاستهای خود برای فشار به

دولت مرکزی و تامین شراکت و سهم خواهی خود در حاکمیت هستند. در این زمینه ما شاهد صدها مورد تلاش برای آشتی این احزاب با همان دولتهای جنایتکار منطقه بوده و هستیم، به این مید که آنها نیز سهمی از استثمار بورژوازی حاکم از دسترنج طبقه کارگر را داشته باشند. نفس بی حقوقی، نفس استثمار و استبداد، هیچ زمانی مورد اعتراض آنها نبوده است. لذا توجیه وجود ستم ملی برای همکاری و نزدیکی با این احزاب، و دفاع از کنگره ملی به عنوان ظرف حل این مسئله در منطقه خیلی روشن بهانه کومه‌له برای خاک پاشیدن به چشم طبقه کارگر در منطقه و توجیه سیاست بورژوا ناسیونالیستی خود است.

علاوه بر این اکنون در کردستان عراق بیش از دو دهه است که اتحادیه میهنی و بارزانی در حاکمیت هستند. جلال طالبانی رئیس جمهوری کل عراق و خانواده بارزانی هم کدخدای کل کردستان هستند. در کردستان عراق و با حاکمیت این آقایان به عنوان نمایندگان بورژوازی کرد، دیگر وجود ستم ملی پوچ است و دوستی و نزدیکی کومه‌له با حاکمین و ستمگران این منطقه، آنهم به نام وجود ستمگری ملی و بعنوان اتحاد علیه دولتهای مرتجع منطقه، که یکی از آنها در راس کنگره ملی کرد است، تهوع آور است.

لطفا بگوئید در کردستان عراق کدام ها، «مردم کرد را تحت فشار میگذارند و مردم کرد را از حقوق ابتدایی خود محروم میکنند»؟! فرض کنیم واقعا این کنگره امرش پیام محکم به دولتهایی باشد که به قول شما «مردم کرد» را تحت فشار میگذارند. مگر نه این است که بخش اعظم «مردم کرد زبان» در کردستان عراق ۲۰ سال است توسط راس کنگره ملی شما تحت فشار گذاشته میشوند و از حقوق ابتدایی محروم میشوند؟ کنگره ملی و جناح «کمو نیست و انترناسیویلیست» آن به این دولت محترم چه میگوید؟ واقعا در دنیای واقعی فرق میان مسعود بارزانی و طالبانی با مالکی چیست؟ جز اینکه از نظر شما مالکی «عرب» است و بارزانی و طالبانی «کرد» هستند؟ پرچم «کرد» را که امروز کومه‌له بر دوش گرفته است، و اتیکت و مهر «ملی» که بر پیشانی کارگران کرد زبان و مردم این منطقه زده است، چیزی جز اعتبار خریدن برای صاحبان سرمایه و عاملین محرومیت و بی حقوقی کارگران کرد زبان، کسانی امثال بارزانی و طالبانی و هزاران سرمایه دار در، به قول کومه‌له «چهار بخش کردستان» نیست.

دوستان عزیز، اگر شما واقعا علیه بی حقوقی هستید، و از موضع کمونیستها و مدافع طبقه کارگر از تریبون کنگره ملی کرد استفاده میکنید، آیا کلمه ای علیه بی حقوقی و استثمار چند میلیون کارگر کرد زبان در زیر دست متحدانتان در این کنگره حرف دارید؟ تکلیف دهها هزار کارگر مهاجر که از کردستان ایران، از فیلیپین و بنگلادش و... به کردستان عراق آمده اند و در این منطقه مشغول کارند، و توسط دوستان شما در کنگره ملی وحشیانه استثمار میشوند، چه است؟ چرا شما میان آنها و بخشهای دیگر کارگران در همه این کشورها و مشخصا در کردستان عراق، با حاکمین آنجا، با کارفرمایان و استثمار کنندگان، با دشمنان همان کارگری که سنگ دفاع از آنها را به سینه میزنید، دوست و همکار و متحدید؟ میشود بگوئید هوادار فرضی شما در میان اتحادیه کارگران ساختمانی در سلیمانیه با حاکمیت بورژوازی کرد چکار کند؟ مگر نباید آنها هم با حاکمان کردستان مثل کومه‌له متحد شوند تا دشمنان «کرد» از اختلاف میان «کردها» استفاده نبرند؟ این هم شد کمونیسم و احساس مسئولیت؟ با این سیاست رهبران کومه‌له اندر فواید دخالتگری کومه‌له و با هزینه و چوب حراج زدن به تاریخی کمونیستی، ما را به راه راست نصیحت میکنند! اگر آن کمونیستهایی که جمال بزرگپور به سرشان قسم میخورد و از اعتبار و افتخارات آنها در خدمت اتحاد با بورژوازی کرد سخن میگوید، امروز زنده بودند، نمیگفتند دوست محترم لطفاً برای پیشبرد سیاست ناسیونالیستی خود از ما و گذشته ما و اعتبار ما مایه نگذارید؟

کومه‌له شریکی ناراضی

کومه‌له در کنگره ملی و در جنبش ناسیونالیسم کرد، شریک است، اما شریکی ناراضی، شریکی که نگران سهم خود در کنگره است. کومه‌له همین حقیقت را در کل اطلاعیه خود و در سخنان ابراهیم علیزاده روشن بیان میکند. نگرانی آنها از هژمنی طلبی احزاب بانفوذ تر، با امکانات تر و تحمیل هژمنی و سیاستشان بر دیگران و به حساب نیاوردن آنها یکی از معضلات جدی کومه‌له است. به همین دلیل کومه‌له خواهان «مناسبات دمکراتیک» در میان نیروهای تشکیل دهنده «کنگره ملی کرد» و خود این نهاد است که من در نوشته قبلی خود به آن پرداختم. همزمان کومه‌له به قول خودش خواهان پیامی محکم به دولتهای مرتجع منطقه و البته منهای «دولت محلی کرد»

در کردستان عراق است. این یکی همچنانکه اشاره شد بخشی از اتحاد «کردها» است و به همین دلیل نبض کومه له بدلیل «کرد» بودن و «خودی» بودن با آنها میزند. و به همین دلیل کومه له چشم در چشم کارگران کرد زبان در کردستان عراق و منطقه، از استبداد آنها، از حاکمیت استثمارگرانه آنها و از بردگی طبقه کارگر توسط آنها با توجه «لزوم اتحاد کردها» چشم پوشی میکند.

این جهت و سیاست در کومه له و حزب کمونیست ایران، قدیمی است. کومه له ادامه حیات در این منطقه و حضور خود و اردوگاههایش و لذا دیپلماسی با دولت عراق را دلیلی بر سکوت خود در مقابل کل جنایات و فجایع علیه طبقه کارگر بیان میکرد. اما از آن دوره هم بیست سال گذشت و امروز استدلال ضرورت داشتن پشت جبهه برای نیروهایش، و لذا دیپلماسی و محدودیتهایی که مبارزه مسلحانه و وجود اردوگاهها در خاک عراق «تحمیل» میکنند، حتی برای هواداران این سازمان هم جواب نیست.

اکنون سالها است از مبارزه نظامی خبری نیست. حضور نظامی در کردستان عراق و احتیاج به پشت جبهه و لذا کوتاه آمدن جبری در مقابل حاکمین منطقه، پوچ است. آنچه این روابط و همکاری و هم سرنوشتی را ایجاد کرده است، تعلق کومه له به جنبش ناسیونالیستی کرد است. علاوه بر این امروز بحث از سکوت کومه له در مقابل دولت حاکم و یا احزاب ناسیونالیست کرد نیست، بلکه بحث از دفاع کومه له از آنها است. اما و همچنانکه اشاره کردم کومه له جناح ناراضی، معتدل و منتقد سازشکاری بقیه با دولتهای سرکوبگر، و جناح دمکرات این جنبش و کنگره ملی است. این حقیقت نه تنها در پراتیک کومه له، بلکه در کل مباحثات این جریان و بروشنی در سخنان دبیر اول آن و اطلاعیه رسمی آنها در مورد اهداف کومه له از شرکت در کنگره مشهود است. زبان پر از احترام کومه له به نسبت جریانهای مرتجع و ضد کارگر و ضد کمونیستی، اسلامی، ناسیونالیستی و قومی و بشدت افراطی، و در مقابل زبان غیر بهداشتی، پر از نفرت و کینه و کنایه آنها به نسبت ما، به نسبت منصور حکمت و گذشته خود، به نسبت کمونیستها در عراق و... همگی دال بر همین حقیقت است.

کومه له با همه تحولات جدی سه دهه اخیر در منطقه، در ایران و کردستان، با همه تحولات جدی در سرمایه و رشد وسیع طبقه کارگر ایران، با وجود هزاران مرکز تولیدی و حتی صنعتی در کردستان و شکل گیری یک طبقه کارگر وسیع در این منطقه و به عنوان بخشی از کل طبقه کارگر ایران، هنوز استراتژی پیروزی خود را، عملاً همان میدانند که بقیه احزاب ناسیونالیستی کرد در منطقه. حفظ اردوگاههایی در کردستان عراق و اسلحه و نیروی انسانی که هیچ سوخت و ساز جدی و مستقیمی در جامعه ایران ندارد، هیچ فعالیت تبلیغی و حضوری و نظامی با اتکا به این نیرو ندارد، تنها امید به حاکمیت به شیوه جلال طالبانی و بارزانی است که آنها را نگه داشته است. و در عین حال کردستان عراق قبله گاه ناسیونالیست کرد در منطقه و به عنوان تجربه ای از به قدرت رسیدن بورژوازی کرد نگاه میشود. وجود دوستان هم جنبشی کومه له در عراق، حاکمیت آنها در کردستان و بهشتی که برای بورژواها به قیمت ایجاد جهمی برای کارگران این منطقه ایجاد شده است، به خود کومه له هم نیرو بخشیده است. توجیهات کومه له در نزدیکی و دوستی با احزاب حاکم در کردستان عراق، دمیدن در اهمیت اتحادشان با مرتجعترین نیروهایی که در کشتار و اعدام و ترور فعالین کارگری و کمونیست، هیچ زمانی کوتاهی نکرده اند، دیگر نه از سر دیپلماسی که از سر منافع مشترک است. و همین منافع مشترک کومه له را تاجایی به عقب رانده است که به جای سکوت در مقابل سیاستهای راست و ضد کارگری آنها، از حاکمیت استثمارگرانه آنها و از سیاست های آنها نیز رسماً دفاع میکند. و اهداف کوتاه مدت و دراز مدت خود را در همان سنت و با همان جنبش و به عنوان بخشی از آنها با هر اختلاف و خرده حسابی که دارد، پیش میبرد. وجود کمونیسم در کردستان و اعتبار و نفوذ آن، تاریخی از کار کمونیستی و نقش مثبت کمونیستها در آن جامعه، با حضور کومه له در کنار ناسیونالیستهای کرد به کنگره ملی امکانی داده است تا از کومه له در خدمت بورژوازی کرد و برای خاک پاشیدن به چشم کارگران، علیه منافع طبقه کارگر استفاده شود. کاری که متأسفانه کومه له نه تنها قبول کرده است، بعلاوه آنرا دلیل بر اعتبار و نفوذ خود میدانند.

۶ سپتامبر ۲۰۱۳

"ملت کرد" هم استراتژی هم تاکتیک

(نکاتی بر دفاعیات صلاح مازوجی و محمد نبودی از کنگره ملی)

خالد حاج محمدی

اعضای رهبری کومه له بار دیگر در دفاع از "کنگره ملی" کرد و سیاست کومه له در قبال آن، در جواب به مخالفین خود دست به ساختن فضایی غبار آلود زده اند تا سیاست سازمان خود را توجیه کنند و گریبان خود را از فشار حقایق نجات دهند. اخیراً صلاح مازوجی در مصاحبه ای با تلویزیون شان در مورد دلایل کومه له برای شرکت در کنگره ملی و همزمان در جواب به منتقدین سیاست کومه له نکاتی بیان کرده است. همزمان محمد نبوی طی نوشته ای به نام "حل مساله کرد و چپ حاشیه ای" به نکاتی اشاره دارد که در این نوشته به آنهم خواهیم پرداخت.

صلاح مازوجی و محمد نبوی تلاش کرده اند، اولاً اصل موضوع مورد اختلاف را دور بزنند، صورت مسئله را عوض کنند، و به جای جواب به سوالات واقعی که بالای سر سازمانشان است به مسائل دیگری میپردازند. در این نوشته ضمن اینکه خود صورت مسئله را یک بار دیگر بیان میکنم، در پرتو آن به توجیهات دوستان و بعلاوه به روح ناسیونالیستی این تلاشها خواهیم پرداخت. همزمان به نکات پراکنده دیگری که مورد ادعای این دوستان است اشاره ای کوتاه میکنم.

صورت مسئله چیست؟

کنگره ملی کرد را مسعود بارزانی به نمایندگی از جانب جلال طالبانی و عبدالله اوجلان فراخوان داده است. مسعود بارزانی هدف از این کنگره را بسیار صریح و روشن آشتی با دولتهای منطقه و ملت‌ها اعلام کرده است. در همین جهت و در اجلاس تا کنونی و تلاشهای تا امروز آنها نه تنها دولت ترکیه و جمهوری اسلامی بلکه دولت آمریکا نیز جزو مدعیون این کنگره هستند. تا امروز هم از زبان صاحبان کنگره در مورد اهداف این کنگره از حل مسئله کرد، ستم‌گری ملی و اعتراض و انتقاد از هیچ مشکل و معضل دیگری که گریبان مردم کرد زبان در ایران، ترکیه، عراق و سوریه را گرفته باشد خبری نیست.

حزب حکمتیست طی بیانیه ای رسماً نظر خود در مورد این کنگره و اهداف آن و همچنین سیاست کومه له در قبال آنرا بیان کرده است. من تا کنون طی دو نوشته، ("کنگره ملی کرد" حقایق و توهمات، کومه له و سیاست آن - "کنگره ملی کرد" و توجیهات ناسیونالیستی کومه له) به مسئله و همزمان به سیاست کومه له در قبال این کنگره پرداخته ام. در این نوشته ها یک کلمه در مورد نفس حضور کومه له در این کنگره چیزی گفته نشده است. من به روشنی در هر دو نوشته گفته ام که به نفس حضور کومه له نقدی ندارم. نقد من و دوستان دیگری از حزب ما و همچنین بیانیه حزب حکمتیست به سیاست کومه له در مورد این کنگره، به توقعات کومه له از آن و به تلاش روش و ناسیونالیستی در دفاع از این کنگره، به اشاعه توهمات ناسیونالیستی از جانب کومه له در این مناسبت و خاک پاشیدن به چشم طبقه کارگر است.

صلاح مازوجی و محمد نبوی بدون اشاره به یک بحث، بدون ذکر یک منبع و بدن اسم بردن از یک نفر و یا یک جریان معین، هر چه خواسته اند را به پای «کمونیستهای کارگری» نوشته اند که بعداً دلیل این نکته را هم توضیح میدهم. ادعا میکنند که منتقدین به نفس شرکت آنها در این کنگره معترضند! این دوستان به این صورت اصل اختلاف را زیر فرش میکنند و با به میدان آوردن صورت مسئله ای ناموجود به جنگ با ما میروند. تردید دارم این

روش رفتار و برخورد حتی بتواند جواب صفوف تشکیلات خود کومه له را هم بدهد.

این دوستان و قبلا هم دوستان دیگری از کومه له به همین سبک و سیاق به جنگی که کل صحنه ساختگی است، رفته اند. و البته کسانی امثال آقای نبوی با زبان و ادبیاتی نازل و غیر سیاسی به مدافعان منصور حکمت می تازد و هر چه دوست دارد به زبان می آورد. در ادامه مطلب به تحریکات سطحی و غیرسیاسی محمد نبوی و اهداف نهادهی اینگونه «جدال سیاسی» در کومه له اشاره ای خواهم کرد. اما یک بار دیگر میگویم نفس حضور کومه له و شرکت در کنگره ملی نه مورد انتقاد من است و نه مورد بحث.

دفاع از عرق ملی یا رفع ستم ملی

صلاح مازوجی و محمد نبوی هر دو تاکید دارند که مسئله ملی و ستم گری ملی در کردستان سوریه، ترکیه، ایران و عراق مسئله واقعی است! که حل مسئله ملی باید امر کمونیستها هم باشد! گویا تا کنون کسی منکر ستم گری ملی یا آنچه امروز به نام مسئله کرد مورد بحث است، مینماید. اصرار دارند که منتقدین شان این مهم را در نظر ندارند و نسبت به حل مسئله کرد بی توجه اند، بدون اینکه به خود زحمت بدهند فاکتی بیآورند، مرجعی معرفی کنند، از نوشته و ... حزبی یا جریانی نام ببرند و امکان قضاوتی مستقل به خواننده یا شنونده خود بدهند و برای شعور آنها احترامی قائل شوند. با این فضا سازی بی پایه ادعا میکنند کومه له به عنوان «صاحب جنبش کردستان» جریانی است مسئول و دخیل و دیگران امری برای خود قائل نیستند. خود را جریانی اجتماعی و منتقدین را حاشیه ای و بی تاثیر قلمداد میکنند و تصویری کاذب از خود و منتقدین ارائه میدهند.

همچنانکه گفتم واقعیت این است که ستم ملی و تلاش برای رفع آن و اساسا برنامه ای برای حل مسئله ملی در دستور کنگره نیست، تا کومه له با پرچم تلاش برای رفع آن جواب ما را بدهد. صاحبان کنگره ملی که کومه له را نیز به صف خود دعوت کرده اند، کلمه ای از ستم ملی و حل آن به زبان نیاورده اند و این کومه له است که در جواب به منتقدین خود جهت دفاعش از کنگره ملی، زیر سپر تلاش برای رفع ستم ملی قایم میشود.

صلاح مازوجی اشاره دارد که با توجه به وجود ستم ملی، حس وحدت طلبی در میان مردم کردستان وجود دارد و این توهم در میان مردم هست که اگر احزاب سیاسی کردستان متحد شوند به رفع ستم ملی کمک میکنند. اگر این توهم موجود است چرا شما دنبال این توهم افتاده اید، چرا به جای بیان سراسر اینکه این توهم است، خود مردم را به توهم دعوت میکنید. چرا سیاست، یا به گفته صلاح مازوجی تاکتیک، شما شرکت در این کنگره برای بیهوده بودن این تلاش و توهم نیست بلکه تدقیق و رادیکال کردن و حداکثر ممانعت از سازشکاری کنگره ملی است؟ من در نوشته های قبلی خود با اتکا به صحبت های ابراهیم علیزاده توضیح دادم که کومه له و رهبری آن به پخش توهمات ملی و ناسیونالیستی میپردازد. کنگره ای که رفع ستم ملی، وجود یا عدم وجود این ستم گری در دستورش نیست، بحث از راه حل و پیشنهاد های صمیمانه صلاح مازوجی و رهبری کومه له برای این کنگر بر سر این موضوع پوچ است. و معلوم نیست کسی که مدعی کمونیست بودن و دفاع از منفعت طبقه کارگر را دارد، چرا زمانی که بحث از ستم ملی است، «کرد» میشود و پرچم وحدت کردها را بلند میکند.

آقای نبوی در برخورد به منتقدین سازمان خود میگوید:

« آنان ممکن است، ممنوع بودن خواندن و نوشتن و کلا» آموزش به زبان مادری را نشانه هائی از ستم ملی به حساب آورند، اما همواره این مطالبه و خواست دموکراتیک را تحقیر کرده و براین باورند که توسعه زبان و ادبیات یک ملت ربطی به اعتلای فرهنگی طبقه کارگر ندارد...» (تاکید از من است)

آقای نبوی اصرار دارند که نظرات او و سازمانش منتج از مانیفست است و منتقدین را به شوینیسیم و ... متهم میکند. خدمت آقای نبوی عرض شود که من از مانیفستی که آقای نبوی سراغ دارد که در آن توسعه ادبیات یک «ملت» اعتلای فرهنگی «طبقه کارگر» است، بی اطلاع. امیدوارم محمد نبوی این مانیفست ویژه را به مخاطبین خود معرفی کند تا آگاهی «ملی - مارکسیستی» شان بالا برود. اما تا جایی که به کارگر و کمونیست برگردد، تا

جایی که به منافع طبقه کارگر و مانیفست مارکس برگردد، ۱۸۰ درجه در مقابل عقاید «مارکسیستی» آقای نبوی است. اگر چنین باشد که آقای نبوی مدعی اند، کارگران کرد زبان همیشه باید مدیون کارهای فرهنگی و تلاشهای فراوان پ ک ک، اتحادیه میهنی، حزب دمکرات کردستان عراق و انواع جریانات رنگارنگ ناسیونالیستی و ضد کمونیست و ضد کارگر باشند که در اعتلای فرهنگی «طبقه کارگر» بیش از مارکس، انگلس و لنین نقش ایفا کرده اند. ناسیونالیسم در تار و پود نوشته آقای نبوی چنان عمیق و نهادهی است که روی هر ناسیونالیستی را سفید کرده است. بر خلاف تصور آقای نبوی تا جایی که به کمونیستها برگردد ملت و ملت سازی کار بورژوازی است، کارگر نه تعلق ملی دارد و نه تعلق مذهبی. تراشیدن تعلق ملی و طوق ملی بر گردن کارگر کار بورژوازی و ابزار تحمیق این طبقه است. کل دستگاه عریض و طویل تبلیغاتی و سیاسی دولتهای بورژوایی با هزینه های بسیار سنگین برای اشاعه افکار طبقه حاکم و تحمیق طبقه کارگر از جمله به نام کار فرهنگی است. این تزه های ناسیونالیستی را با یک من سریش «مارکسیستی» و «کارگری» نمیتوان به خورد هیچ کارگر آگاه و کمونیستی داد.

مشکل امثال من با سیاست کومه له نه نفس شرکت در کنگره ملی، و نه استفاده از تریبون این کنگره، بلکه همین تبلیغات است که آقای نبوی به نام اعتلای فرهنگی طبقه کارگر و تعلق ملی کارگر به یک «ملت» معین به خورد صف تشکیلات خود میدهد. برای کمونیستها رفع ستم ملی تا تشکیل دولت مستقل کرد، راهی برای مردود اعلام کردن همین تعلقات ملی و نشان دادن منافع متضاد کارگر با بخشی از ملت مد نظر آقای نبوی است که بورژوازی باشد. در تصور آقای نبوی کارگران کرد زبان خود بخود با بورژوازی کرد جزو یک ملت هستند که فرهنگ مشترک و اعتلای فرهنگی مشترکی دارند. معلوم است گلایه صلاح مازوجی از موقعیت وخیم کارگر کرد سوریه در کردستان عراق که یک سوم مزد ناچیز کارگر کرد زبان کردستان عراق نصیب آنها میشود، با هر نیتی که ایشان بگویند، چیزی جز دلسوزی بورژوایی برای کارگر «بدبخت و بیچاره» نیست. به همین دلیل آقای مازوجی و سازمان متبوعش از دوستی با دشمنان این کارگران ابائی ندارد. نه دلسوزی بورژوا مابانه و نه دوستی عمیق با بورژوازی کرد و جریانات ناسیونالیست آن ربطی به سیاست کارگری و کمونیستی و جنبش طبقاتی آن علیه بورژوازی ندارد. تمام مشکل ما با سیاست شما که در نوشته های قبلی بر سر این موضوع اشاره شده است، تبلیغ همسروشستی همان کارگران با سرمایه داران کرد در همان منطقه است. اما نباید تردید داشت که این تبلیغات نزد همان کارگران مهاجر در کردستان عراق، نزد کارگران آگاه کرد زبان در ایران، ترکیه، سوریه و کردستان عراق جز بیزاری از این نوع «کمونیسم» نتیجه ای نخواهد داشت. معلوم نیست تلاشهای وسیعی که کمونیستها در صف حزب کمونیست ایران سالیان سال در نقد همین باورهای ناسیونالیستی کردند، چه درسی برای محمد نبوی در بر داشت، که اکنون خود را صاحب آن تاریخ کرده است.

کومه له و شاه کلید بحث استراتژی

صلاح مازوجی در جواب مصاحبه کننده تلویزیون کومه در مورد نگرانی از عقب نشینی کومه له از استراتژی سوسیالیستی و تقویت ناسیونالیسم، ضمن تاکید بر اینکه استراتژی کومه له تغییری نکرده است، میگوید:

«اگر طبقه کارگر در کردستان در جریان مبارزه با رژیم بتواند خودش را متشکل کند، بتواند تشکلهای خودش را بوجود بیاورد و در همبستگی با طبقه کارگر در سطح ایران و در همبستگی با جنبشهای پیشرو اجتماعی در سطح ایران و در همبستگی با جنبش دانشجویی و در همبستگی با جنبش زنان، در همبستگی با دیگر جنبشهای پیشرو اجتماعی است که در نهایت میتواند جمهوری اسلامی را به زانو در بیاورد و میتواند شرایط دموکراتیکی را در کردستان تامین کند و زمینه را برای رفع ستم ملی بوجود بیاورد».

صلاح مازوجی تاکید دارد که در کنگره ملی کرد خیلی صمیمانه تلاش میکنند که کنگره راه حلها آنها را برگزیند. محمد نبوی نیز میگوید:

«چپ حاشیه ای پائین بودن متوسط سن و میزان بالای مرگ و میر کودکان، میزان بالای بیسوادی و زندگی دشوار زنان و مردان پیر و فرسوده کردستان را در یک چهارچوب کلی «ناهنجاریهای اجتماعی ناشی از نظام طبقاتی

سرمایه دای « برای خود فرموله کرده و نقش ستم ملی را در توسعه ابعاد این ناهنجاریها، نادیده میگیرد. رفع ستم ملی از نظر کومه له یعنی پایان دادن به همه این بی حقوقی ها و تبعیضات. (تاکید از من است)

مشکل کومه له و رهبری آن این است که کل استراتژی آنها، مانند هر جریان ناسیونالیستی دیگری، همان رفع ستم ملی است و به همین دلیل است که صلاح مازوجی میگوید با احزاب ناسیونالیست در کنگره ملی کرد جنگ هژمونی دارد، چیزی که نه به کمونیسم مربوط است و نه به تاریخ کومه له و حزب کمونیست ایران در دوران حکمت. کل مباحثات این دوستان تلاشی برای قبول سیاستهای «رادیکال و سازش ناپذیر» خود به احزاب ناسیونالیستی است. این تقابل دائمی جریانات راست و چپ یک جنبش، در این مورد ناسیونالیسم کرد، با هم است. همین جهت در سخنان دبیر اول کومه له و تلاش برای دمکراتیزه کردن مناسبات و موازین کنگره ملی نیز موجود است. انگار فراموش کرده اند که بورژوازی کرد و نمایندگان آنها در کنگره منافع روشن طبقاتی خود را دنبال میکنند و به این منافع آگاهند. نصاب کومه له و تلاشهای صمیمانه صلاح مازوجی در مقابل منافع زمینی این بورژوازی در صمیمانه ترین صورت نشانه توهم صاحبش است. زمانی که بورژوازی کرد در سلیمانیه و اربیل از استیصال و آوارگی کارگران کرد زبان سوریه به عنوان فرصتی در ارزان کردن نیروی کارشان استفاده میکند و به قول صلاح مازوجی یک سوم مزد کارگران سلیمانیه و اربیل را به آنها میدهد، به منافع واقعی خود مثل هر بورژوازی ضد کارگر دیگری در دنیا آگاه است. میدانند سود فراوان کسب کردن و میلیونر و میلیاردر شدنی که افتخار آقای طالبانی است، تنها در گرو این درجه از استثمار و بی حقوقی است که به کارگران تحمیل کرده اند. اما عرق ملی و ناسیونالیستی این دوستان و احساس همسرنوشتی با بورژوازی کرد چشم آنها را بر این حقایق ساده بسته است. به همین دلیل است که نقشی که صلاح مازوجی برای کارگران کرد زبان قائل است، از تشکیل تا اتحاد و کنار گذاشتن جمهوری اسلامی برای خدمت به امر «ملت» کرد است و همه راهها به حل مسئله کرد منتهی میشود.

در این تصور سرنوشت کارگر کرد زبان از طبقه کارگر کشوری که در آن زندگی میکند جدا است. مبارزه کارگران در کردستان ایران قائم به ذات است و نه بخشی جدا ناپذیر از مبارزات کارگران در کل ایران به عنوان یک طبقه. کارگر کرد زبان به قول صلاح مازوجی باید در کردستان متحد شود، تشکل خود را ایجاد کند و بعدا بعنوان طبقه کارگر متحد «کرد» با کارگران ایران همبستگی داشته باشد، همچنانکه با جنبشهای ترقیخواه مثل جنبش زنان و دانشجویان. این تقدم هویت ملی و ترشیدن هویت ملی برای کارگران در کردستان نیست؟ ناسیونالیسم با همین هویت تراشی فارس و کرد و ترک طبقه کارگر را به سیاهی لشکر خود تبدیل میکند و تفرقه را در میان طبقه کارگر دامن میزند. علاوه بر این معلوم نیست اگر طبقه کارگر داری چنین درجه از قدرت باشد و جمهوری اسلامی را ساقط کند، چرا نباید کمترین کارش این باشد که کل برنامه حداقل خود را به جامعه اعلام کند؟ چرا نباید برابری زن و مرد، بیمه بیکاری مکفی، آزادیهای وسیع سیاسی، آزادی تشکل و حزب، آزادی زندانیان سیاسی و همزمان رفع ستم ملی و اعلام حق شهروندی برای کل مردم جامعه را اعلام نکند. مگر تامین بیمه بیکاری، حل بی حقوقی زن و آزادی بی قید و شرط سیاسی، کمتر از رفع ستم ملی مهم است؟

همین تصور را محمد نبوی تکمیل میکند که رفع ستم ملی از نظر کومه له همه این بی حقوقی ها و تبعیضات را خاتمه میدهد!! در حقیقت شاه کلید رهایی طبقه کارگر از نظر نبوی رفع ستم ملی مردم «کرد» است. ظاهرا اینهم از نکاتی است که فقط در «مانیفست» آقای نبوی میتوان پیدا کرد. آقای نبوی و سازمانش چنان مسئله ملی را ایدئولوژی میکنند که توجیه کننده هر تمکین و سازشی با ضد کمونیست ترین و ضد کارگری ترین جریانات باشد.

نبوی نمیگوید کجا رفع ستم ملی به معنای بهبود وضع زنان، سالمندان، کودکان و کاستن از معضلات دیگر اجتماعی برای افشار پایین جامعه است. مگر کم هستند کشورهایی که بعد از استقلال، ستم و نابرابری و بی حقوقی و ... آنها مثل قبل مانده است و خیلی وقت هم بیشتر شده است؟

آقای نبوی توضیح نمیدهد که پس چرا در اقلیم کردستان و با حاکمیت همراهان شما و صاحبان همان کنگره ملی که قرار است صمیمانه راه حلها را به آنها پیشنهاد کنید، بی حقوقیها و تبعیضات مد نظر آقای نبوی رفع نمیشود؟ چرا دستمزد کارگر کرد زبان سوریه ای در اقلیم کردستان کمتر از مزدی است که همان کارگر در حاکمیت دولت بعث بشار اسد در سوریه میگیرد؟ چرا مزد کارگر کرد زبان سوریه ای در مراکز کار در سلیمانیه و اربیل یک سوم مزد ناچیز کارگران کرد زبان همان شهرها است؟ اینجا که نه تنها ستمگری ملی بی معنا است بلکه بیش از دو دهه است احزاب برادر به قدرت رسیده اند.

آقای نبوی نمیگوید پس میزان مرگ و میر بالا و فرسودگی و هزار مشقات دیگر در میان میلیونها کارگر در تهران و اصفهان و شیراز، در حلبی آبادها و هزاران دخمه کارگری دلپیش چه است؟ و نمیگوید پس سرمایه داران عزیز کرد چرا برای تامین سود بیشتر حتی لباس کردی و کفش اورامی را هم از چین وارد میکنند و صنعت لباس و کفش را در کردستان راه نمی اندازند. نمیگوید پس چرا امروز سرمایه داران انگلیسی و سوئدی، آمریکایی و ... کشور چین را محل سرمایه گذاری خود کرده اند. نمیگوید چرا سرمایه داران محترم اقلیم کردستان به جای استخدام کارگر کرد مثلا ایرانی، از نیروی کار بسیار ارزان فلیپین و تایلند و ... استفاده میکنند؟ میخواهد دلیل عقب افتادگی صنعتی در کردستان را منتج از ستمگری ملی بداند، کاری که همه ناسیونالیستها و کل بورژوازی کرد برای شراکت در قدرت سالها است بیان میکنند.

اما بر خلاف تصور و ارونه کمونیسم ملی کومه له، امروز هر کارگری میداند که سرمایه دار، سرمایه دار است و کارگر کارگر. کرد، فارس، ترک، شیعه، سنی، سیاه و سفید و ... اینها طوق بردگی است که بورژوازی از سر منافع زمینی خود بر گردن طبقه کارگر آویزان کرده است و مبلغین راست و چپ آن نیز همین افکار ناسیونالیستی را باد میزنند. هر کارگری میداند که سرمایه های باد آورده حاکمان اقلیم کردستان و همراهان کومه له در کنگره ملی، ناشی از کار ارزان همان کارگران کرد زبان در کردستان عراق، همان کارگران مهاجر از کردستان ایران، همان کارگر کرد زبان سوریه ای و هزاران کارگر و برده مزدی از تایلند و فلیپین و .. اند. و برخلاف تبلیغات آقای نبوی این «کردها» نیستند که کودکانشان مرگ و میر بالا دارند، فرسوده و زندگی دشواری دارند، بلکه این طبقه کارگر است که خارج از زبان و رنگ و نژادش، توسط بورژوازی و از جمله بورژوازی کرد چنین زندگی برده واری را به آن تحمیل کرده اند.

آقای نبوی برای مقبولیت بخشیدن به سیاست سازمانش، متن بلند بالایی از منصور حکمت آورده اند که خواهان تهیه بیانیه ای در مورد خودمختاری با موادی حاوی مطالبات در قبال مسئله ملی از دولت مرکزی و تلاش برای امضای آن از جانب حزب دمکرات شده است. فرق جهت منصور حکمت و ما و حزب کمونیست و کومه له دوران منصور حکمت با کومه له آقای نبوی در این است که از نظر ما رفع ستم ملی یک خواست بورژوایی است. بر خلاف تصورات نه چندان جدید ایشان رفع ستم ملی نه به تشکل کارگری مربوط است و نه ارتقا فرهنگی این طبقه. خودمختاری و حق تعیین سرنوشت، رفع ستم ملی و یا حل مسئله کرد، مطالبه ای مطلقا بورژوایی است. نقطه حرکت دفاع کمونیستها از حل مسئله ملی مقابله با و بی سلاح کردن بورژوازی سراسری و محلی در ایجاد تفرقه و جدایی میان طبقه کارگر بعنوان یک گردان جهانی است نه برعکس تبدیل طبقه کارگر به کارگر کرد و فارس و عرب و ترک! اینکار را بورژوازی به خوبی بلد است و به همین دلیل تلاش جریاناتی مانند کومه له آنها را در حاشیه جریانات اصلی تر ناسیونالیستی و بورژوایی در کردستان قرار داده و میدهد. و بر خلاف ادعای شما، با رفع ستم ملی مشکل و معضلات طبقه کارگر از فقر و بیکاری و نا استثمار و ... رفع نخواهد شد. و خیلی وقتها تحمیل تشکیل دولت مستقل برای برداشتن نفاق ملی، فقر و محرومیت را برای کارگران آن بخش بیشتر هم خواهد کرد. لذا آنچه از منصور حکمت آورده اید به جهت و سیاست عمیق ناسیونالیستی تان کمکی نخواهد کرد.

خلاصه اینکه تلاش کومه له و فعالین آن برای افناع کنگره ملی و قبول راه حلهای «سوسیالیستی» کومه له از جانب این کنگره، تلاش برای اعمال مناسبات دمکراتیک و ... ، همراه با تبلیغ ملی گرایی و رسمیت دادن به هویت و عرق ملی، بیان جایگاه خود کومه له به عنوان بخشی از همان جنبش و البته جناح میلیتانت و چپ آن است. رابطه کومه له با احزاب بورژوایی در کنگره درست مثل رابطه حزب لیبر بریتانیا با حزب محافظه کار، مثل رابطه حزب سوسیال دمکرات آلمان با خانم مرکل و مثل رابطه حزب چپ و سوسیال دمکرات سوئد با احزاب راست در پارلمان سوئد است. آنها نیز مدعی اند که تلاش میکنند با راست روی و راه حلهای محافظه کارانه همان احزاب به عنوان احزاب هم جنبشی مقابله کنند.

اگر این دوستان فراموش نکرده باشند سالها قبل و در دل جنگ حزب دمکرات با کومه له درست همین جهت توسط عبدالله مهندی و به نام تلاش برای هژمونی بر جیش کردستان به میدان آمد. همان زمان این سیاست به عنوان سیاستی راست و ناسیونالیستی و اینکه ما و حزب دمکرات متعلق به یک جنبش نیستیم تا جنگی بر سر هژمونی در آن جنبش داشته باشیم نقد و کنار گذاشته شد. و البته بسیاری از مدافعان سیاست عبدالله مهندی در کومه له امروز، آن زمان از نقد منصور حکمت دفاع کردند.

بحث سیاسی یا تحریک احساسات

اشاره کردم که صلاح مازوجی و محمد نبوی چگونه اصل اختلاف و صورت مسئله را عوض میکنند و چگونه برای اثبات احکام خود و ادعاهایی که نسبت به مخالفین سیاست خود دارند، آسمان ریسمان می‌بافند و یک کلمه از زبان آنها نقل نمیکنند و هیچ امکانی به قضاوت مستقل خواننده نمیدهند. دوستان با این روش و بدون استدلال و دلیل هرچه دوست دارند به پای منصور حکمت و مدافعان او مینویسند. به این صورت به میل خود ادعاهای پوچ را به نام حقیقت به خورد خواننده میدهند و شعور آنها را دستکم میگیرند. صلاح مازوجی میگوید در جریان اعتصاب عمومی کردستان در مرداد ۱۳۸۴ این دوستان (بخوان مدافعان منصور حکمت) مخالف بوده و آنرا ناسیونالیستی میدانستند!! فرض کنیم جریانی، جمعی و گروهی از کسانی که خود را مدافع حکمت میدانند مخالف بوده باشند، چرا با اسم و نام و نشان معرفی نمیکنید؟ مگر در جریان این اعتصاب مدعیون صاحب کومه له و تاریخش، کومه له آقای مهدی برای شکست آن اعتصاب کم تلاش کرد؟ مگر حزب دمکرات همگام با آقای مهدی کم کارشکنی کرد؟ پس چرا از آنها گله ای در کار نیست؟ صلاح مازوجی این ادعای کذب را در شرایطی میکند که یک پای جدی آن اعتصاب عمومی و اولین جریانی که از آن حمایت کرد، حزب حکمتیست بود.

در ادامه این رفتار آقای نبوی با ادبیاتی نازل و تحریک احساسات به تاریخی از کار کمونیستی در کردستان اشاره دارد و دیگران را نفرین میکند که به آن تاریخ پشت کرده اند و جناب نبوی و سازمانش صاحب آنند. در این زمینه بحثهای فراوانی در گذشته شده است و اسناد آن تاریخ از زبان و قلم صاحبان واقعی آن موجود است و جای جعلیات آقای نبوی برای هر انسانی که در جستجوی حقیقت باشد، بسته است. اما آن تاریخ و کار کمونیستی طیف وسیعی از شریفترین انسانها، قرار نیست دستمایه تسلیم کارگر و کمونیست به ناسیونالیسم کرد توسط امثال آقای نبوی باشد. اشاره به آن تاریخ و تحریک احساسات حول آن، تلاشی برای توجیه و در حقیقت فریب تشکیلات خود است. برخلاف ادعاهای این دوستان اینگونه تاریخ نویسی و دفاع از حقیقت، اگر در کوتاه مدت بتواند چشم و گوش کسی را کور و کر کند، در درازمدت گریبان خودتان را میگیرد. اشاره به افاضات آقای نبوی در نوشته اش و در مورد منصور حکمت و کمونیستهای عراق و.. پوچ تر از آن است که نیازی به جواب باشد. اما ایشان فراموش کرده اند که در کنار بارگاههایشان در سلیمانیه انواع کومه له، از کومه له مهدی، کومه له ایلخانی، کومه له ماموستا ابراهیم و کومه له کهنه پوشی با همین ادعاها موجودند. و همگی مثل آقای نبوی علیرغم فاصله عمیق از سیاستهای کمونیستی حزب کمونیست ایران قبل از جدایی منصور حکمت و کمونیسم کارگری از آن، علیرغم به راست چرخندهای عمیق و تبدیل بخشی از این کومه له به نیروی ذخیره ارتجاع بین المللی، اعمال و سیاستهای امروز خود را به اسم و اعتبار صاحبان آن تاریخ به فروش میرسانند.

آقای نبوی باید بدانند که پیشروی کمونیسم در کومه له، تشکیل حزب کمونیست ایران و فعالیت کمونیستی در تاریخ شرکت کنندگان و سازندگان آن در دل جدالی واقعی و با نقد افکار و سیاستهای ناسیونالیستی - پوپولیستی امروزی آقای نبوی در آن زمان و با حاشیه ای کردن آن مقدور شد. آقای نبوی فراموش کرده اند که در ابتدای آن تاریخ و در کومه له قبل از حزب کمونیست ایران و حتی در اوایل تشکیل این حزب، روسری را به زور و با توجیه اجتماعی بودن و احترام به باور توده ها، بر سر دختران کمونیست میکردند. در آن دوران برای اجتماعی شدن به سیاق امروز آقای نبوی نماز خوانی و شرکت در دعاخوانی و تمکین و تعظیم به افکار مردسالار و اسلامی از سر و کول آن تشکیلات بالا رفته بود. یادشان رفته است که در درون کومه له قبل از حزب کمونیست ایران ملا و آخوند را برای عقد ازدواج فعالین و رهبری کومه له می‌آوردند و به افکار ضد زن و ارتجاعی نه تنها احترام که خود مجری آن بودند. یادش رفته است که بعد از انقلاب و در سال ۱۳۵۸ در جریان انتخابات در ایران، کومه له به مجاهدین خلق به عنوان نیروی انقلابی در خارج کردستان رای میداد و بسیاری دیگر. اینها هم بخشی از آن تاریخ اند و اگر نقد مارکسیستی و عمیق این افکار و عقاید از جانب کسانی که امروز جناب نبوی جسارت پرت و پلا گفتن به آنها را به خود داده است نبود، از کمونیسمی اجتماعی که امید کارگر کمونیست و زن برابری طلب و ... خبری نبود.

علاوه بر این صلاح مازوجی و محمد نبوی در دل دفاع از کنگره ملی کرد، اولاً هر چه میکنند و میگویند را به اسم اجتماعی بودن و احساس مسئولیت خود و سازمانشان در قبال مردم کردستان توجیه میکنند، و در ادامه کمونیستهای عراق را مورد حمله قرار میدهند. معلوم نیست چرا هر زمان کومه له با جریانات ضد کمونیست و ضد کارگر به اتحاد و دوستی میپردازد، هر زمان به عیادت رهبران قیاده موقت و جریان طالبانی و... میروند، باید مشتاقا

را هم نثار کمونیستها در عراق کنند. لطفاً زبان مودبانه و پر از احترام کومه له و فعالین آنرا نسبت به مسعود بارزانی، جلال طالبانی و دهها مرتجع در احزاب ناسیونالیستی و قومی و اسلامی «کرد» در کنگره ملی را با زبان تلخ، نازل و دور از نزاکت آقای نبوی نسبت به کمونیستها در عراق را مقایسه کنید تا به عمق تعلق و احساس دوستی طبقاتی و اجتماعی آنان به ناسیونالیسم کرد پی ببرید. باید از کومه له و فعالین آن پرسید که پڑاک، حسک، کومه له زحمتکشان، انواع گروه اسلامی و... خیلی با نفوذ و اجتماعی اند که افتخار تلاش مشترک را همراه آنان با اتحادیه میهنی و مسعود بارزانی و پ، ک، را دارید؟ باید پرسید جمع شدن، ائتلاف و تشکیل جبهه با انواع هسته ها و گروه های «چپ» حاشیه ای و بی تاثیر در جامعه که اسامی بعضی از آنها برای یک کارگر هم آشنا نیست، خیلی کار اجتماعی و ناشی از احساس مسئولیت عظیم این سازمان در برابر جامعه است یا اینهم دکانی برای کسب اعتبار در میان همان چپ حاشیه ای است؟ اینها اتفاقی نیست. اگر تحریک احساسات آقای نبوی چهار نفر متعصب در سازمانش را بوجد آورد اما نزد کارگر آگاهی که روزگارش توسط بورژوازی کرد و حکومت بارزانی و طالبانی به تباه رفته است، جز بیزاری تأثیری ندارد. دوستان دنیا را کور و کر فرض کرده اند!

در مورد «احساس مسئولیت» کومه له که سپری برای اتحاد با حکومت اقلیم کردستان و صفی از جریانات ناسیونالیستی و قومی و ضد کارگر شده است تنها به یک نکته اکتفا میکنم. انصافاً باید اقرار کرد که کومه له در برابر این صف همیشه با احساس مسئولیت کامل از آنها و جنبش ناسیونالیستی شان حمایت کامل کرده. اما در مقابل قربانیان و معترضین به همان حکومت بارزانی و طالبانی، در مقابل صف کارگران بیزار از حکومت اقلیم کردستان، کومه له طبق معمول لال و کرو کور بوده است. آقای نبوی و صلاح مازوجی و بقیه رهبران کومه له نمیگویند که چرا در مقابل مردم معترض به حاکمان کردستان عراق در فوریه ۲۰۱۱ از این احساس مسئولیت خبری نبود؟ چرا از احساس مسئولیت کومه له در مقابل اعتراضات بر حق مردمی که مدتها در شهرهای مختلف کردستان عراق در صف هزاران نفره به بیحقوقی، به فقر و محرومیت و به فساد وسیع دستگاه اداری و... اعتراض داشتند، و سرکوب و کشتار وحشیانه آنان توسط دولت خودمختار خبری نبود. چرا این احساس مسئولیت کومه له شامل دفاع از مبارزات برابری طلبانه زنان در همان کردستان عراق و در کنار بارگاههای کومه له نمیشود. و چرا زبان کومه له در دفاع از این مردم که دست بر قضا کرد زبان هم هستند و علیه اجحافتی که توسط همکاران خود کومه له در کنگره ملی اعمال میشود لال شد و تنها اظهار نظر نماینده رسمی شان در کنار اظهار تاسف این بود که «حکومت استقرار نیافته است»؟ چرا سهم کارگر و کمونیست همیشه کم لطفی و دشمنی و سهم ناسیونالیسم کرد دوستی و حداکثر غر و لند ها و تذکرات دوستانه است؟ چرا در دشمنی و نفرت پراکنی نسبت به کمونیستهای عراق، نسبت به حزب کمونیست کارگری کردستان و نسبت به منصور حکمت از همه زبان درازتر و بی نزاکت ترید. بی شک باید در نتیجه این مجاهدتها علیه کمونیستها منتظر پاداشتهای بیشتری از جانب احزاب «اجتماعی»، «مسئول» و البته در قدرت مانند مسعود بارزانی و اتحادیه میهنی باشند. بدون این مجاهدتها احزاب «اجتماعی» و «مسئول» و در قدرت کومه له را خودی حساب نمیکنند.

تلاش بیهوده کومه له برای سرپوش گذاشتن بر سیاستهای راست و ناسیونالیستی اش را با هر رنگ و لعاب کارگری، اجتماعی، مسئول را نمیتوان به خورد هیچ کارگر کمونیستی داد. کارگران کمونیست و آگاه در کردستان دست رد به چنین سیاست و جریانی خواهند زد.

۱۳ اکتبر ۲۰۱۳

زاویه تأمین منافع طبقه سرمایه دار کردستان، مصالح حزبی و حفظ قدرت و تنظیم روابط دیپلماتیک با این یا آن دولت و جلب رضایت آنها به جایگاه «کنگره ملی کرد» نگاه می کنند. پافشاری این نیروها بر ضرورت حضور نمایندگان دولت های سرکوبگر مردم کردستان و نماینده دولت آمریکا در کنگره ملی کرد که خط قرمز ما برای شرکت در کنگره بود، نمونه روشنی است از اینکه احزاب ناسیونالیست کرد تا چه اندازه از مبارزه جدی و واقعی برای رفع ستم ملی از مردم کرد فاصله گرفته اند. »

در این زمینه چند نکته را یادآوری میکنم:

۱- اولا جنبش ملی کرد و احزاب مختلف آن در تمام تاریخ چند دهه گذشته حل مسئله کرد یا ستم ملی امرش نبوده است. لذا این احزاب بر خلاف ادعای کومه له "از مبارزه جدی و واقعی برای رفع ستم ملی از مردم کرد" فاصله نگرفته اند. رفع ستم ملی در هیچ مقطعی امر این احزاب نبوده است تا اکنون از آن فاصله گرفته باشند. مسئله ملی و ستم گری ملی ابزار و بهانه ای در دست احزاب بورژوازی کرد برای سهم خواهی از دولت مرکزی بوده است. کومه له فراموش کرده است که تاریخ احزاب ناسیونالیست کرد از شیخ محمود و قاضی محمد و تا امروز در تمام دوران های مختلف، تاریخ تلاش برای گرفتن سهمی از دولت مرکزی و شراکت در قدرت مرکزی بوده است. کومه له از پیام لبیک حزب دمکرات به خمینی، از مذاکرات مخفیانه و پشت پرده حزب دمکرات کردستان ایران با نمایندگان جمهوری اسلامی، از ترور دو نفر از رهبران این حزب (قاسملو و شرافکندی) در این راه آگاه است. احزاب بازرانی و اتحادیه میهنی با دولت صدام حسین همیشه پروسه آشتی و جنگ، آشتی و جنگ را داشته اند. و پ ک ک که همین راه را رفته است. چیزی به اسم تلاش برای خاتمه دادن به ستم گری ملی در هیچ زمانی در دستور احزاب ناسیونالیست کرد نبوده است و نیست. اعتراض آنها به دولتهای مرکزی نه اعتراض به بی حقوقی و استبداد حاکم از جمله بر مردم کرد زبان، بلکه اعتراض به عدم شراکت آنها در قدرت است. در تمام این دوران این دولتهای ترکیه و ایران و در گذشته دولت بعث عراق بوده که حاضر به توافق با این احزاب نبودند. لذا این احزاب ناسیونالیست کرد نیستند که از مبارزه برای رفع ستم ملی فاصله گرفته اند، چیزی که هیچ زمانی امرشان نبوده است، بلکه این کومه له است که با فاصله از گذشته انقلابی خود به این جبهه پیوسته است و در توهامات ناسیونالیستی خود نسبت به این احزاب غرق شده است و همین توهامات را نیز از جمله در مورد کنگره ملی کرد به سهم خود دامن زد.

۲- از این تعجب آورتر کومه له کشف کرده است که احزاب ناسیونالیست کرد منافع بورژواها برایشان از منافع اکثریت مردم کرد زبان ارجعیت بیشتری دارد. مگر قرار بود غیر از این باشد؟ مگر در تاریخ ۴ دهه گذشته در ایران و عراق و ترکیه و سوریه، این احزاب جز این اهدافی داشته اند؟ مگر در تمام دنیا جریان و حزبی ناسیونالیستی را سراغ دارید که جز منافع بخشی از بورژوازی چیزی دیگر را دنبال کرده باشد؟ مگر در کنار مقررات شما در کردستان عراق دوستان متحد شما در کنگره ملی بردگی مطلق را به طبقه کارگر، همان کارگرانی که شما به دفاع از کنگره ملی و امید بستن به آن دعوت میکردید، تحمیل نکرده است؟

خیر آقایان این کلاه گشاده شما سر هیچ کارگر کمونیستی نخواهد رفت. شما در کل این پروسه شریک این احزاب بوده اید و در پخش توهم ناسیونالیستی و خاک پاشیدن بر چشم کارگر نقش داشته اید. امروز که این پروژه سراسر ارتجاعی به بن بست رسیده است، "افشای" ناسیونالیستهای کرد آنها از جانب کومه له به نوشداروی بعد از مرگ سهراب هم شباهت ندارد. ۶ ماه تمام است صافی از کمونیستها عمق ارتجاعی این پروژه و نامربوطی آن به حل مسئله ملی، و مصائب مردم کردستان را گوشزد میکنند و شما نه تنها از این پروژه دفاع میکنید که منتقدین آن را به باد ناسزا میگیرید. امروز که آرزوی اتحاد ناسیونالیستها کرد در منطقه بدلیل اختلافات و تناقض منافع آنها و دولتهای مرتجع منطقه با هم، قفل میخورد و سر کومه له هم بی کلاه مانده است، شما هم منتقد شده اید!؟. این سیاست نان به نرخ روز خوردن را هیچ انسان آگاهی و هیچ کارگر کمونیستی از کومه له قبول نمیکند.

۳- محمد نبوی بار دیگر و بعد از شکست پروژه "کنگره ملی" شاخه و شانه کشیده و حکمتیستها را به جرم نقد کنگره ملی و سیاست سازمانش به باد ناسزا گرفته است. به روال همیشگی به جای توضیح دلایل دفاع سازمانش از یک پروژه ضد کارگری، کمپین ارتجاعی علیه ما و منصور حکمت راه انداخته است. بهانه این است که دوستانی که از حزب ما رفتند و هنوز هم اسم حزب حکمتیست را بید میکنند، در این مدت خواهان نزدیکی به کومه له و همکاری با هم شده اند و لذا باید ساکت و مودب بشینند. این که این دوستان درست مثل کومه له بر ریسمان

کنگره ملی کرد و

نوش داروی بعد از مرگ سهراب کومه له

خالد حاج محمدی

از تیر ماه سال جاری پروژه ای به نام "کنگره ملی کرد" متشکل از ۳۹ جریان ناسیونالیستی، قومی، اسلامی به دعوت مسعود بارزانی به نمایندگی از جلال طالبانی و عبدالله اوجلان فراخوان داده شد و در جریان است. مسعود بارزانی در اولین نشست، هدف از تشکیل این کنگره را پیام آشتی به دولتهای منطقه و مردم اعلام کرد. این پروژه از مدتی قبل و در میان اختلافات دولت اقلیم کردستان و شخص بارزانی با پ ک ک و دولتهای هم پیمانان در منطقه فعلا کلید خورده است. در این مورد تا کنون نوشته های زیادی از جانب جریانات مختلف منتشر شده است. یکی از شرکت کنندگان در این پروژه کومه له است. ما تا کنون در مورد این پروژه و اهداف آن، نقش دولتهای منطقه و از جمله دولت ترکیه و همپیمان آن بارزانی، نقش پ ک ک و اهداف هر کدام از آنها و نامربوطی "کنگره ملی" به حل مسئله کرد نوشته و گفته ایم.

در تمام این پروسه کومه له (تشکیلات کردستان حزب کمونیست ایران) از این پروژه دفاع کرده است. کنگره ملی را گامی در راه حل مشکلات مردم کردستان میدانست، شرکت خود در این کنگره و دفاع از آنرا نشانه احساس مسئولیت خود در قابل مردم کردستان عنوان میکرد. کومه له از زبان دبیر اول خود ابراهیم عزیزاده توقع داشت "کنگره ملی کرد" به دولتهای منطقه پیام محکم بدهد، هدف خود را این گذاشته بودند که موازین و مناسبات دمکراتیک بر آن حاکم کند. کومه له در کل این پروسه از زبان فعالین خود منتقدین سیاست خود و مخالفین کنگره ملی کرد را به سبکی غیر سیاسی و هیستریک مورد سرزنش قرار داد و از دفاع خود از این پروژه ضد کارگری کوتاه نیامد.

امروز "کنگره ملی" اساسا توسط مسعود بارزانی و پ ک ک و با دخالت دولتهای منطقه و مشخصا ترکیه بدلیل مسائل محلی و منطقه ای از جمله مسئله کردهای سوریه و تشکیل عملی دولتی محلی و مخالفت شدید ترکیه و متحد آن که جریان بازرانی است، به بن بست رسیده است.

کومه له بعد از بن بست این پروژه چه در اطلاعیه کمیته مرکزی آن به تاریخ ۲۸ نوامبر ۲۰۱۳ و چه در مصاحبه با دبیر اول خود ابراهیم عزیزاده زیر عنوان "نکاتی پیرامون مسئله کرد در منطقه"، از احزاب ناسیونالیست کرد گله مند است که منافع بورژواها و دولتهای منطقه برایش ارجعیت دارد تا منافع اکثریت مردم کردستان. عجب کشف بزرگی!! آنها گوشزد کرده اند که اختلاف بر سر کردستان سوریه لازم نبود کنگره ملی را منحل کند. گفته اند اگر این احزاب منافع گروهی خود و دیپلماسی و دوستی با دولتهای سرکوبگر اولویت آنها نبود، کنگره ملی چنین و چنان میتوانست بکبد و....! در اطلاعیه کمیته مرکزی آمده است:

"از نقطه نظر کومه له که از همان ابتدا از زاویه دفاع از منافع اکثریت مردم ستمدیده کردستان بر مواضع اصولی خود در کمیته تدارک کنگره پای فشرده است، نه بن بست مذاکرات پ.ک.ک با دولت ترکیه و نه کشمکش دو جبهه نیروهای سیاسی در کردستان سوریه بر سر تقسیم قدرت بخودی خود مانعی بر سر راه برگزاری کنگره ملی کرد نیستند. این دو مسئله سیاسی فقط در شرایطی عملا به مانع برگزاری کنگره تبدیل شده اند که پارتی و پ.ک.ک و کلیه احزاب ناسیونالیست کرد نه از زاویه تأمین منافع و حقوق عادلانه اکثریت مردم ستمدیده کردستان، بلکه از

دیپلماسی صلح و آشتی و کینه و نفرت با کومه له امروز و فردا میکنند، و بر اساس نیاز روز سیاست تعیین میکنند، اینکه آنها روزی پروسه همکاری وسیع و نزدیکی همه جانبه سیاسی با کومه له را برای خود میریزند و زمانی که پروژه قبول نمیشود یکدفعه منتقد تند و عصبی کومه له میشوند، به اپورتونیزم آنها مربوط است. سنتی که اتفاقاً در کومه له نهادینه شده است و از این زاویه جایی برای دلخوری کومه له از آنها نیست. اما مچ گیری از آنها و اپورتونیزم آنها کمکی به جواب به سیاست راست کومه له و دفاع این جریان و شخص آقای نبوی از ناسیونالیسم کرد نخواهد کرد. جمع رفته از حزب حکمتیست و پیوسته به حزب اتحاد هر چه باشند، آقای نبوی و حزبش باید سراسر مسئول سیاست خود باشند.

نشریات حزب کمونیست کارگری - حکمتیست (خط رسمی)

کمونیست

<http://hekmatist.com/fa/entesharat/archiv-komonist-mahaneh>

حکمتیست

<http://hekmatist.com/fa/entesharat/archiv-hekmatist-haftegi>

نینا

<http://hekmatist.com/fa/entesharat/archive-nina>

علیه بیکاری

<http://www.a-bikari.com>

راديو نينا

<http://radioneena.com>

از سایت های زیر دیدن کنید

www.hekmatist.com

www.hekmat.public-archive.net

www.koorosh-modaresi.com

www.pishvand.com

انتشارات حزب حکمتیست (خط رسمی)

۲۰ دسامبر ۲۰۱۳

احزاب سیاسی اشکال گرد آمدن انسانها و شرکتشان در این جدالهای متعدد و متنوع روبنایی است. و مستقل از اینکه این احزاب راجع به خودشان چه میگویند، با نگاه کردن به تاریخ واقعی که وجود آنها را ایجاد کرده است و با مشاهده اینکه در جهان مادی اینها عملاً دارند کدام حرکت تاریخی را منعکس میکنند و به جلو میرانند میتوان درباره آنها حکم داد. بعبارت دیگر پشت هر کشمکش سیاسی و حقوقی و عقیدتی، یک کشمکش واقعی طبقاتی وجود دارد، که احزاب سیاسی را باید در چهارچوب و در سایه روشن با این جدالهای بنیادی ارزیابی و دسته‌بندی کرد. باید این را دید که حزب سیاسی از چه معضل مشخص در تاریخ مادی جامعه مایه گرفته است و به کدام معضل مشخص در آن دارد جواب میدهد. اینکه این حزب چرا وجود دارد، با این تاریخ واقعی چه رابطه‌ای دارد، آیا نقش مهمی دارد یاخیر، آیا جریانی بالنده یا میرنده است و غیره تماماً باید با این متد قضاوت شود. کومه‌له و حزب کمونیست ایران را هم باید در پرتو همین بحث ارزیابی کرد.

منصور حکمت

کمونیسم کارگری و فعالیت حزب در کردستان

حزب کمونیست کارگری حکمتیست (خط رسمی)

Worker–communist Party Hekmatist

hekmatist.com